

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انسان بر سر دوراهی سعادت و شقاوت (از دیدگاه قرآن و روایات)

مؤلف:

محمدحسین ضیایی نجف آبادی

عضو هیئت علمی مرکز تحقیقات، آموزش کشاورزی و منابع طبیعی اصفهان

- سرشناسه
- عنوان و نام پدیدآور
- مشخصات نشر
- مشخصات ظاهری
- شابک
- وضعیت فهرست نویسی
- یادداشت
- موضوع
- موضوع
- موضوع
- شناسه افزوده
- رده بندی کنگره
- رده بندی دیویی
- شماره کتابشناسی ملی

- تألیف: محمدحسین ضیایی نجف‌آبادی
- ناشر:
- نوبت چاپ: اول
- تاریخ نشر: ۱۴۰۱
- تیراژ:
- تعداد صفحات: ۷۳۸ / وزیری
- طراح جلد و صفحه آرا: محمدعلی نریمانی
- مدیر تولید:
- قیمت:
- شابک:

این اثر مشمول قانون حمایت مؤلفان و مصنفان و هنرمندان مصوب ۱۳۴۸ است، هر کس تمام و یا قسمتی از این اثر را بدون اجازه مؤلف (ناشر) نشر، پخش یا عرضه کند مورد پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت.



تقدیم به:

پیشگاه مقدس یوسف زهرا (سلام الله علیها) حضرت ولی عصر
(ارواحننا لثراب مقدّمه الفداء) و نایب برحقش رهبر حکیم و فرزانه‌ی
انقلاب اسلامی، ولی امر مسلمین، حضرت آیت الله سیّد
علی خامنه‌ای.

تقدیم به:

همسر و همراه عزیز با ایمان، صبور و فداکارم به خاطر
پایداری و استقامت قابل تقدیرش در سختی‌ها و
ناملایمات زندگی.

تقدیم به:

فرزندانم اسماء خانم و آقا روح الله و آقا مصطفی؛ امید
بخش جانم که سعادت آن‌ها آرامش من است.



فهرست مطالب

مقدمه ۱۵

فصل اول: کلیات

تعریف علم اخلاق ۱۹
اهداف علم اخلاق ۲۳
موضوع علم اخلاق ۲۲
ضرورت و اهمیت علم اخلاق ۲۶

فصل دوم: معرفی فضایل اخلاقی پایه و اصلی و برخی از مهم‌ترین فضایل اجتماعی

توضیحاتی پیرامون پژوهش «انسان بر سر دوراهی سعادت و شقاوت» ۳۳
فضایل اخلاقی مطرح شده در قرآن ۳۷
فضایل اخلاقی عام ۳۷
فضایل اخلاقی ایمانی ۳۷
فضایل اخلاقی اجتماعی ۳۷
آشنایی با فضیلت‌های اخلاقی ایمانی پایه و اصلی ۳۹
ایمان داشتن به خدا (اولین قدم در سیر تکاملی و صعودی انسان) ۳۹
نظری به حقیقت ایمان ۴۱
شناخت ایمان ۴۴
آرامش روح در سایه ایمان ۴۴
انواع ایمان (مستقر و مُستودع) ۴۸
رابطه‌ی میان علم و ایمان و عمل ۴۸
بررسی مفهوم ایمان و نسبت و تفاوت آن با علم ۴۸
مفهوم صحیح ایمان ۵۱
تشکیکی بودن ایمان ۵۳
مُتعلّقات ایمان ۵۵
مراتب ایمان ۶۲
ملاک سنجش مرتبه‌ی ایمان ۶۳
ایمان منشأ تقوا است ۶۵
تقوا (دومین قدم در سیر تکاملی انسان) ۶۵
مفهوم لغوی تقوی ۶۷

حقیقت و چیستی تقوی ۶۸
اهمیت و جایگاه تقوی در قرآن کریم ۶۸
اوصاف تقوی در قرآن کریم ۶۹
بهترین پوشش معنوی ۶۹
بهترین توشه‌ی معنوی ۶۹
تنها ملاک کرامت، سعادت و برتری ۶۹
عوامل تقوی در پرتو آیات نور ۷۰
پیروی از صراط مستقیم و دوری از راه‌های دیگر ۷۰
یادآوری پیام‌های آسمانی ۷۰
مراعات و اجرای حدود الهی ۷۱
روزه‌داری ۷۱
مراحل تقوی ۷۱
تقوای عام ۷۱
تقوای خاص ۷۱
تقوای خاص‌الخاص ۷۲
نشانه‌های تقوی ۷۳
آثار تقوی ۷۳
آثار فردی دنیوی ۷۳
آثار اجتماعی تقوی (دنیوی) ۷۴
آثار اخروی تقوی ۷۴
ویژگی‌های متقین ۷۵
ارزش تقوی در لسان معصومین (علیهم السلام) ۷۷
آثار تقوی در منظر معصومین (علیهم السلام) ۸۰
تقوی، سر سلسله‌ی ارزش‌های اخلاقی ۸۰

زهد در اصطلاح	۱۴۹	تقوی، پناهگاه مطمئن	۸۱
پایه‌های زهد	۱۵۰	تقوی، برکت و رحمت‌الهی	۸۱
ویژگی‌های زهد	۱۵۱	تقوی، درمان بیماری‌های روح و جان	۸۱
مراحل تحقق زهد حقیقی	۱۵۲	تقوی، کلید سعادت دنیا و آخرت	۸۲
مراتب زهد	۱۵۳	تقوی، عامل کنترل	۸۲
فضیلت زهد	۱۵۴	تقوی، مرکبی فرمانبردار	۸۳
ثمرات زهد	۱۵۵	تقوی و آخرت‌گرایی	۸۳
زاهد در لغت	۱۵۵	تقوی، بهترین توشه	۸۴
زاهد در اصطلاح	۱۵۵	تقوی، کلید رهایی از مشکلات	۸۴
اخلاص (هفتمین قدم در سیر تکاملی و صعودی انسان)		توکل (سومین قدم در سیر تکاملی و صعودی انسان)	
اخلاص در آیات و روایات اسلامی	۱۵۷	حُسن ظَن به خدا	۸۹
حقیقت اخلاص	۱۶۲	مفهوم توکل	۹۰
موانع اخلاص	۱۶۳	منشاء توکل	۹۲
آثار اخلاص	۱۶۴	مراتب و درجات توکل	۹۲
یاد خدا (هشتمین گام در سیر تکاملی و صعودی انسان)		آثار توکل	۹۳
معرفی اجمالی ذکر	۱۶۵	راه رسیدن به صفت توکل	۹۴
معنای لغوی و اصطلاحی ذکر	۱۶۶	توکل و اعتماد به خدا از دیدگاه آیات و روایات	۹۴
فضایل و فواید ذکر	۱۶۶	فلسفه‌ی توکل	۹۹
فضیلت ذکر خدا	۱۶۷	درجات متوکلین	۱۰۰
چرایی گفتن ذکر	۱۶۷	آرامش خاطر در سایه‌ی توکل و اعتماد به خدا	۱۰۱
حقیقت ذکر	۱۶۸	یاد خدا در سایه‌ی توکل	۱۰۲
اقسام ذکر	۱۶۹	رفع عوامل نگرانی و پریشانی در سایه‌ی توکل	۱۰۲
آثار ذکر	۱۷۱	رضا، تسلیم و تفویض	۱۰۴
اوصاف ذکر از منظر قرآن کریم	۱۷۱	رضا چیست؟	۱۰۶
موانع ذکر	۱۷۲	فلسفه‌ی رضا و تسلیم	۱۰۷
نکوهش ترک ذکر خدا	۱۷۴	صبر و استقامت (چهارمین قدم در سیر تکاملی و صعودی انسان)	
اهمیت ذکر خدا از دیدگاه بزرگان	۱۷۵	مفهوم صبر	۱۰۹
اهمیت ذکر در سیره‌ی ایتاله بهجت (ره)	۱۷۵	منشاء صبر	۱۱۰
توجه خاص و سفارش اهل بیت (علیهم‌السلام) به ذکر	۱۷۷	درجات و مراتب صبر	۱۱۰
استغفار	۱۷۸	انواع صبر	۱۱۱
نقش یاد خدا در تکامل نفس	۱۷۸	آثار صبر	۱۱۲
ذکر «کثیر» و ذکر «شدید»	۱۸۰	راه دستیابی به صفت صبر	۱۱۳
خاطره‌ای از شهید مطهری در مورد یادِ خدا	۱۸۲	فضیلت صبر از دیدگاه قرآن و روایات	۱۱۴
ذکر لفظی یا ذکر قلبی	۱۸۴	داروی تحصیل صبر	۱۲۰
ذکر قلبی یا ذکر لفظی؟	۱۸۵	شکر (پنجمین قدم در سیر تکاملی و صعودی انسان)	
برخی از فواید ذکر لفظی	۱۸۷	شکر از دیدگاه قرآن	۱۲۴
نکاتی در مورد ذکر قلبی	۱۸۸	کفران نعمت در روایات اسلامی	۱۳۰
انواع و مراتب ذکر قلبی	۱۹۰	معنی کفران نعمت	۱۳۱
عمل صالح (نهمین گام در سیر تکاملی و صعودی انسان)		پیامدهای کفران	۱۳۲
ویژگی‌های عمل صالح	۱۹۵	شکر راه وصول به نعمت‌های پروردگار	۱۳۵
آفات عمل صالح	۲۰۲	فلسفه‌ی شکر‌گزاری	۱۳۷
آثار و برکات دنیایی عمل صالح	۲۰۵	شکر‌گزاری در منابع حدیث	۱۳۹
آثار معنوی و آخرتی عمل صالح	۲۰۷	چگونه باید شکر کرد	۱۴۱
رابطه‌ی ایمان با عمل صالح	۲۰۷	انگیزه‌های شکر‌گزاری	۱۴۳
رابطه توفیق با عمل	۲۱۱	شکر خالق و شکر مخلوق	۱۴۴
یقین (دهمین گام در سیر تکاملی و صعودی انسان)		شکر زاهدانه و شکر عارفانه	۱۴۶
حقیقت یقین	۲۱۹	زهد و ساده زیستی (ششمین قدم در سیر تکاملی و صعودی انسان)	
		زهد در لغت	۱۴۸

۲۸۵..... محبت به بندگان خدا و عشق به اولیای او

۲۸۵..... نشانه‌های محبت

۲۸۵..... محبت خدا، پیامبر(ص)، اهل بیت (علیهم‌السلام)

۲۸۷..... مفهوم محبت

۲۸۸..... منشاء محبت

۲۸۹..... آثار و پیامدهای محبت

۲۹۰..... راه رسیدن به محبت

۲۹۰..... عزت نفس

۲۹۳..... وفای به عهد و پیمان

۲۹۵..... امر به معروف و نهی از منکر

۲۹۵..... مفهوم امر به معروف و نهی از منکر

۲۹۶..... آثار امر به معروف و نهی از منکر

۲۹۷..... شرایط امر به معروف و نهی از منکر

۲۹۸..... راه و روش امر به معروف و نهی از منکر

۲۹۸..... مراتب امر به معروف و نهی از منکر

۳۰۱..... عفو و گذشت

۳۰۵..... مفهوم عفو و گذشت

۳۰۶..... آثار عفو و گذشت

۳۰۷..... منشأ عفو و گذشت و راه رسیدن به آن

۳۱۱..... عدالت

۳۱۱..... عدل و انصاف

۳۱۴..... مفهوم عدل و انصاف

۳۱۶..... منشأ عدل

۳۱۶..... موانع عدالت ورزی

۳۱۷..... آثار عدل

۳۱۸..... راه عادل شدن

۳۱۹..... قناعت

۳۲۲..... احسان

۳۲۴..... مفهوم احسان

۳۲۵..... مصداق‌های احسان به مردم

۳۲۵..... مصداق احسان به پدر و مادر

۳۲۷..... منشأ احسان

۳۲۸..... آثار احسان

۳۲۹..... موانع احسان

۳۲۹..... اصلاح میان مردم

۳۳۰..... حُسن ظن

۳۳۱..... رضا

۳۳۲..... آزاد اندیشی

۳۳۵..... نظم

۳۳۶..... سخنان نیکو گفتن

۳۳۷..... مفهوم سخن نیکو

۳۳۹..... آثار سخن نیکو

۳۴۰..... راه نیکو سخن گفتن

۳۴۱..... رازداری

۳۴۳..... حیا

۳۴۴..... ارزش حیا

۳۴۵..... آثار حیا

۳۴۵..... اسباب و موانع حیا

۳۴۵..... عوامل بی‌حیایی

۳۴۶..... مواردی و مواقعی که حیا ورزیدن معنا ندارد

۲۲۱..... مفهوم شناسی یقین

۲۲۴..... مراحل یقین

بندگی خدا (یازدهمین گام در سیر تکاملی و صعودی انسان)

۲۲۶..... عبودیت راز کمال انسان

۲۲۶..... عبودیت، راه نیل به مقام قُرب الهی

۲۲۷..... خدا چه نیازی به عبادت انسان دارد؟!

۲۲۹..... راه وصول به مقام «عبودیت»

۲۳۰..... عبودیت، امری ذومراتب

۲۳۱..... مراتب عبودیت

۲۳۴..... آیین بندگی

۲۳۹..... عبادت و بندگی خدا

رسیدن به مقام قُرب الهی (دوازدهمین گام در سیر تکاملی و صعودی انسان)

۲۴۳..... کمال شناسی انسان

۲۴۴..... فطری بودن کمال خواهی انسان

۲۴۴..... قرب به خدا، کمال نهایی انسان

۲۴۴..... مفهوم قُرب به خدا

۲۴۹..... مراتب قرب به خدا

۲۵۲..... عوامل قرب به خدا

۲۵۴..... نقش علم در تکامل انسان

اعلیٰ علیّین (سیزدهمین گام در سیر تکاملی و صعودی انسان)

۲۵۹..... بررسی اعلیٰ علیّین از منظر تفسیرالمیزان

در آیه ۱۹ سوره مبارکه مطففین منظور از اعلیٰ علیّین چیست؟

۲۵۹.....

۲۵۲..... بررسی آیات ۸، ۲۸ سوره مطففین از منظر تفسیرنور

۲۴۶..... بررسی آیات ۱۸، ۱۹ سوره مطففین از منظر تفسیرنمونه

۲۶۵..... شناخت ویژگی‌های اعلیٰ علیّین (سخنرانی آیتاله قرائتی)

۲۶۶..... تفاوت انسان با نباتات و حیوانات

۲۶۷..... اعلیٰ علیّین یا اسفل سافلین

۲۶۸..... ارزش انسان به مبارزه با جاذبه‌ها

۲۶۹..... برتری نیّت بر عمل

۲۶۹..... ثروت، قدرت و شهرت فانی است

۲۷۰..... کشف انرژی هسته‌ای در انسان

۲۷۰..... تکامل در عالم برزخ

۲۷۲..... صفات و ویژگی‌های ابرار

۲۷۵..... حضرت ابوالفضل‌العباس(س) نمونه‌ای از اعلیٰ علیّین

۲۷۶..... راه رسیدن به اعلیٰ علیّین

۲۷۶..... صراط مستقیم

۲۷۷..... ویژگی‌های صراط مستقیم

آشنایی با مهم‌ترین فضایل اخلاقی اجتماعی

محبت خدا

۲۸۲.....

۲۸۲..... جاذبه محبت

۲۸۲..... تخلّق به اخلاق محبوب

۲۸۳..... تحصیل محبت

۲۸۳..... زدودن محبت‌های غیر خدا

۲۸۴..... یادآوری کرم محبوب

۲۸۴..... استغفار و نیایش مداوم

مهار غریزه‌ی جنسی.....	۳۵۹	خوش‌رویی.....	۳۴۶
راست‌گویی.....	۳۶۳	مدارا.....	۳۵۲
نیکی به والدین.....	۳۶۸	فروتنی (تواضع).....	۳۵۴
تسلیم بودن در برابر خدا.....	۳۷۰	نشانه‌های فروتنی.....	۳۵۵
رعایت اعتدال در امور دنیا و آخرت.....	۳۷۸	فروتنی مذموم.....	۳۵۶
رابطه‌ی ظاهر و باطن.....	۳۷۷	امانت‌داری.....	۳۵۷
		خدمت‌رسانی.....	۳۵۸

فصل سوم: معرفی ردایل اخلاقی پایه و اصلی و برخی از مهم‌ترین ردایل اجتماعی

خودپسندی به علم و دانش.....	۴۱۹	ردایل اخلاقی بر اساس نظام اخلاقی اسلام.....	۳۸۴
خودپسندی در عبادت و اعمال صالح.....	۴۲۰	معرفی ردیلت‌های اخلاقی پایه و اصلی.....	۳۸۶
مفهوم شناسی خودپسندی.....	۴۲۱	معرفی مهم‌ترین ردیلت‌های اخلاقی اجتماعی.....	۳۸۶
پیام‌های آیات ۱۰۳ و ۱۰۴ سوره‌ی کهف.....	۴۲۲	آشنایی با ردیلت‌های اخلاقی پایه و اصلی از دیدگاه آیات و روایات.....	۳۸۷
اثار خودپسندی در آیات.....	۴۲۳	خودخواهی (اولین گام در سیر نزولی و سقوط به درّه شقاوت).....	۳۸۸
زمینه‌های غُجب (خودپسندی) در قرآن.....	۴۲۳	معنای مَنیت و خودخواهی.....	۳۸۸
درمان خودپسندی در روایات و کتب اخلاقی.....	۴۲۴	مراتب خودخواهی.....	۳۹۱
کبر و تکبر (سومین گام در سیر نزولی و سقوط انسان)		چگونگی پیدایش خودخواهی.....	۳۹۳
موارد تکبر.....	۴۲۶	خودخواهی سرچشمه‌ی انحراف.....	۳۹۴
الف) تکبر در برابر خدا.....	۴۲۶	مظاهر خودخواهی در زندگی انسان.....	۳۹۷
ب) تکبر در برابر پیامبران و فرستادگان خدا.....	۴۲۷	عقل و علم در استخدام خودخواهی.....	۳۹۷
ج) تکبر در برابر مردم.....	۴۲۷	محرومیت از آزاد اندیشی.....	۳۹۸
کسانی که در آن‌ها زمینه‌ی کبر و تکبر وجود دارد.....	۴۲۸	تأثیر منفی خودخواهی در پیوند دل‌ها.....	۳۹۹
کبر و تکبر در قرآن مجید.....	۴۳۰	خواستن دیگران برای خود.....	۴۰۰
کبر و غرور در احادیث اسلامی.....	۴۳۳	ملی‌گرایی یا خود پرستی دسته جمعی.....	۴۰۱
کبر و غرور متاع دنیا دوستی.....	۴۳۳	راه عملی مبارزه با خودخواهی.....	۴۰۲
در مذمت کبر و غرور و تکبر.....	۴۳۴	کلمات قصار آیت‌الهمخیمنی (ره) در مورد خودخواهی.....	۴۰۴
مفاسد و پیامدهای کبر و تکبر.....	۴۳۵	خود پرستی، عامل سقوط.....	۴۰۶
درمان کبر و تکبر.....	۴۳۷	نهایت سقوط انسان.....	۴۰۷
عبرت.....	۴۳۹	مراتب صعود و سقوط انسان.....	۴۰۹
حُبّ دنیا (دنیا پرستی) چهارمین گام در سیر نزولی و سقوط انسان		شُرک و کفر خفی.....	۴۱۰
محبت دنیا.....	۴۴۰	خودپرستی ریشه‌ی سقوط انسان.....	۴۱۲
چیستی محبت؟.....	۴۴۰	خودپسندی (غُجب) دومین گام در سیر نزولی و سقوط انسان	
اقسام حُبّ.....	۴۴۰	حقیقت خودپسندی و اقسام آن.....	۴۱۳
الف) حُبّ دنیا.....	۴۴۱	آیات و روایاتی که در نکوهش خودپسندی وارد شده.....	۴۱۴
ب) حُبّ خداوند متعال.....	۴۴۱	خلاصه‌ای درمعالجه‌ی خودپسندی.....	۴۱۵
عوامل گرایش انسان به دنیاپرستی و تباهی آخرت.....	۴۴۱	اقسام غُجب و علاج تفصیلی آن.....	۴۱۶
الف) حُبّ مال.....	۴۴۲	آن‌هایی که در تکبر دخالت دارند.....	۴۱۶
ب) کوچک شمردن عذاب الهی.....	۴۴۲	آن‌هایی که در تکبر دخالت ندارند.....	۴۱۶
ج) حُبّ النساء.....	۴۴۳	خودپسندی به خاطر امور جسمانی چون جمال.....	۴۱۶
د) غفلت از خداوند متعال.....	۴۴۳	خودپسندی به خاطر قدرت و سطوت.....	۴۱۶
هـ) حُبّ ریاست.....	۴۴۴	خودپسندی به عقل و زیرکی در فهم دقیق.....	۴۱۷
حُب ائمه اطهار (علیهم السلام) مایه‌ی سعادت آخری.....	۴۴۵	خودپسندی به اصل و نَسَب شریف.....	۴۱۷
دنیا پرستی در احادیث اسلامی.....	۴۴۵	خودپسندی به اصل و نسب قدرتمند.....	۴۱۷
دنیای مطلوب و دنیای مذموم از دیدگاه قرآن.....	۴۴۶	خودپسندی به زیادی نفرت.....	۴۱۷
دنیای مطلوب و دنیای مذموم از منظر دیگر.....	۴۴۶	خودپسندی به مال.....	۴۱۸
دنیای داری مطلوب.....	۴۵۰	خودپسندی از نظریه‌ی اشتباه.....	۴۱۸
نشانه‌های دنیا داری مطلوب.....	۴۵۰		

۴۸۰.....	مراثب حسد.....	۴۵۰.....	۱. عدم دل بستگی.....
۴۸۱.....	درمان حسد.....	۴۵۱.....	۲. انفاق و پرداخت حقوق مالی.....
۴۸۱.....	(الف) طریق علمی.....	۴۵۱.....	برکات دنیا داری مطلوب.....
۴۸۲.....	(ب) طریق عملی.....	۴۵۱.....	۱. بهره‌مندی از باری و عنایت الهی.....
۴۸۳.....	نصح و خیرخواهی.....	۴۵۱.....	۲. بهره‌مندی از پاداش الهی.....
	دروغ (هشتمین گام در سیر نزولی و سقوط انسان)	۴۵۱.....	۳. بهره‌مندی از حیات طیبه.....
۴۸۳.....	دروغ و آثار و عواقب آن در قرآن.....	۴۵۱.....	۴. بهره‌مندی از آسایش در دو سرا.....
۴۸۴.....	تفسیر و جمع بندی.....	۴۵۲.....	دنیا داری مذموم.....
۴۸۹.....	دروغ گویی در روایات اسلام.....	۴۵۲.....	(الف) تفسیر دنیا پرستی.....
۴۹۱.....	آثار زیان بار دروغ.....	۴۵۲.....	(ب) نشانه‌های دنیا پرستی.....
۴۹۴.....	انگیزه‌های دروغ.....	۴۵۲.....	۱. دل بستگی و دنیا زدگی.....
۴۹۵.....	طرق درمان دروغ.....	۴۵۳.....	۲. فریفتگی.....
۴۹۷.....	استثناعات دروغ.....	۴۵۳.....	۳. طغیانگری.....
۴۹۸.....	راه فرار از دروغ (توریه).....	۴۵۳.....	۴. زراندوزی.....
	ریا (نهمین گام در سیر نزولی و سقوط انسان)	۴۵۴.....	۵. فراموشی خدا.....
۵۰۱.....	ریاکاری.....	۴۵۴.....	۶. تمسخر تهیدستان.....
۵۰۲.....	نشانه‌های ریا.....		حرص (پنجمین گام در سیر نزولی و سقوط انسان)
۵۰۳.....	راه های دور شدن از ریا.....	۴۵۵.....	معنای لغوی حرص.....
۵۰۴.....	ریا چیست؟.....	۴۵۵.....	واژه‌ی مترادف "هلوع".....
۵۰۶.....	ریا در قرآن.....	۴۵۵.....	حرص در قرآن.....
۵۰۶.....	اقسام ریا.....	۴۵۵.....	حرص در احادیث اسلامی.....
۵۰۶.....	(۱) ریا در عقیده.....	۴۵۶.....	مصدق حرص مثبت.....
۵۰۷.....	(۲) ریا در عمل.....	۴۵۶.....	حرص مذموم.....
۵۰۷.....	(الف) عبادات واجب.....	۴۵۶.....	فایده‌ی صفت حرص.....
۵۰۷.....	(ب) ریا در مستحبات.....	۴۵۶.....	ماهیت حرص.....
۵۰۷.....	۳. ریا در گفتار.....	۴۵۶.....	راه مهار حرص.....
۵۰۸.....	۴. ریا در شکل و هیئت بدنی.....	۴۵۷.....	پیامدهای حرص.....
۵۰۸.....	۵. ریا در معاشرت.....	۴۵۷.....	درمان حرص.....
۵۰۸.....	علل و عوامل ریا.....	۴۵۸.....	معنای حرص.....
۵۰۸.....	آثار ریا.....	۴۵۹.....	ارتباط حرص با طمع.....
	نفاق (دهمین گام در سیر نزولی و سقوط انسان)	۴۶۰.....	حکایت سعدی در مورد حرص.....
۵۱۰.....	منافی کیست؟.....		طمع (ششمین گام در سیر نزولی و سقوط انسان)
۵۱۳.....	نشانه‌های منافقان در قرآن.....	۴۶۲.....	طمع.....
	صفات و نکاتی که از آیات قرآن و روایات در رابطه با نفاق و منافقین استفاده می‌شود.....	۴۶۲.....	علائم طمع.....
۵۱۴.....	چند تذکر مهم.....	۴۶۲.....	ضررهای طمع.....
	۱. ضربه‌ی درونی از افراد به‌ظاهر مسلمان و در واقع کافر.....	۴۶۳.....	علاج طمع.....
	۲. دور کردن منافقین از جامعه و برخورد شدید با آنان.....	۴۶۴.....	راه‌مبارزه با طمع.....
	۳. دقت در روایات و علائمی که برای منافق ذکر کرده‌اند.....	۴۶۴.....	تفاوت حرص و طمع.....
۵۲۱.....	هشدار به منافقین.....	۴۶۴.....	نقطه اشتراک حرص و طمع.....
۵۲۲.....	آثار شوم نفاق.....	۴۶۵.....	طمع خوار کننده‌ی انسان.....
۵۲۲.....	عاقبت منافقان در قرآن.....	۴۶۶.....	کسب عزت در گرو میراندن طمع.....
	اشاره به برخی از نشانه‌های منافقان از دیدگاه امام صادق (علیه السلام).....	۴۶۸.....	آثار طمع.....
۵۲۲.....	کفر (یازدهمین گام در سیر نزولی و سقوط انسان)	۴۶۹.....	روایات مختلف در مورد طمع.....
۵۲۳.....	کفر در لغت.....		حسد (هفتمین گام در سیر نزولی و سقوط انسان)
۵۲۵.....	کفر مذموم.....	۴۷۰.....	حسد.....
۵۲۵.....	اقسام کفر نکوهیده و مذموم.....	۴۷۳.....	مفهوم حسد.....
۵۲۶.....	(الف) کفر جهلی.....	۴۷۴.....	آثار حسد.....
۵۲۷.....	(ب) کفر علمی.....	۴۷۴.....	منشأ حسد.....
		۴۷۶.....	مفهوم حسد و تفاوت آن با غبطه.....
		۴۷۷.....	نشانه‌های حسد.....
		۴۷۸.....	پیامدهای و آثار سوء حسد.....

بی آبرویی.....	۵۵۹	ج) کفر نعمت.....	۵۲۷
بی تقوایی.....	۵۵۹	د) کفر معصیت.....	۵۲۷
پخش شایعات.....	۵۵۹	معانی کفر از دیدگاه امام صادق (علیه السلام).....	۵۲۸
تحریم نعمت‌های الهی.....	۵۶۰	کافر.....	۵۲۹
خذلان.....	۵۶۰	تعریف کافر.....	۵۲۹
خسران.....	۵۶۰	تعریف کافر از منظر اشاعره.....	۵۳۰
خشم الهی.....	۵۶۰	تعریف کافر از منظر کرامیه.....	۵۳۰
خوردن ذبیحه‌ی غیر شرعی.....	۵۶۱	تعریف کافر از منظر خوارج.....	۵۳۰
دشمنی بین مؤمنان.....	۵۶۱	تعریف کافر از منظر معتزله.....	۵۳۰
ریاکاری.....	۵۶۱	تعریف کافر از منظر شیعیان.....	۵۳۰
سرزنش.....	۵۶۱	اقسام کافران.....	۵۳۰
شرک.....	۵۶۱	احکام کافر.....	۵۳۱
ظلم.....	۵۶۲	تضاد میان کفر و ایمان.....	۵۳۱
فراز از جهاد.....	۵۶۲	کفر.....	۵۳۱
فسق.....	۵۶۲	ایمان.....	۵۳۲
کفر به آخرت.....	۵۶۲	رابطه‌ی کفر و ایمان.....	۵۳۲
کفر به خدا.....	۵۶۳	آیات تضاد کفر و ایمان.....	۵۳۳
گمراهی.....	۵۶۳	سیر و سلوک کافر و مؤمن.....	۵۳۳
انحراف از صراط مستقیم.....	۵۶۳	پیامد کفر و ایمان.....	۵۳۳
گناه.....	۵۶۴	یاور داشتن مؤمن و کافر.....	۵۳۴
مانع تقرب.....	۵۶۴	حالات درونی کافر و مؤمن.....	۵۳۵
مانع ذکر خدا.....	۵۶۴	سیمای مؤمن و کافر.....	۵۳۶
مانع نماز.....	۵۶۴	ارزش ایمان و کفر.....	۵۳۷
ولایت شیطان.....	۵۶۵	اشاره‌ای به مفهوم کفر و نسبت رفتار با ایمان و کفر.....	۵۳۸
غفلت از خداوند بزرگترین کیفر الهی.....	۵۶۵	کفر، سرانجام گناه.....	۵۴۰
رهایی از اطاعت شیطان و راه‌های مقابله با تهدیدهای پنهان شیطان.....	۵۶۷	راه کارهایی برای نیفتادن در دام گناه.....	۵۴۳
اسفل سافلین (سیزدهمین گام در سیر نزولی و سقوط انسان)		بندگی شیطان (دوازدهمین گام در سیر نزولی و سقوط انسان)	
اسفل سافلین.....	۵۷۰	بندگی شیطان.....	۵۴۷
انسان چگونه به جایگاه اسفل سافلین سقوط می‌کند.....	۵۷۱	تعریف شیطان.....	۵۴۷
اسفل سافلین در قرآن.....	۵۷۱	صفت‌های شیطان.....	۵۴۷
اسفل سافلین در روایات و احادیث.....	۵۷۲	الف) عمر طولانی شیطان.....	۵۴۸
انسان چگونه می‌تواند از سقوطش به اسفل سافلین جلوگیری کند.....	۵۷۳	ب) کفر شیطان.....	۵۴۸
مهم‌ترین امتیازات انسانی.....	۵۷۳	ج) غرور و تکبر شیطان.....	۵۴۸
ویژگی‌های اسفل سافلین.....	۵۷۴	د) راندن شدن از درگاه الهی.....	۵۴۸
آشنایی با راه سقوط به اسفل سافلین.....	۵۷۵	رابطه‌ی شیطان و انسان چیست؟.....	۵۴۹
مقصود از صراط چیست؟.....	۵۷۶	آغاز دشمنی.....	۵۴۹
صراط در قرآن.....	۵۷۶	هدف شیطان.....	۵۵۰
معنای جحیم.....	۵۷۶	کمین گاه‌های شیطان.....	۵۵۰
کاربردهای جحیم در قرآن.....	۵۷۶	مراحل فریب کاری توسط شیطان.....	۵۵۱
۱. آتش دنیایی.....	۵۷۶	فرجام رفتارهای شیطان با انسان.....	۵۵۱
۲. جهنم.....	۵۷۷	عکس‌العمل‌های انسان‌ها در مقابل شیطان.....	۵۵۲
مطلبی ارزشمند از پرفسور ابراهیم دینانی پیرامون جهنم.....	۵۷۷	آثار اطاعت از شیطان.....	۵۵۴
شقاوت سرانجام زندگی در مسیر شیطان.....	۵۷۸	آثار اطاعت و حرکت در مسیر شیطان از دیدگاه قرآن کریم	
واژه‌ی شقاوت در زبان فارسی.....	۵۷۹	اختلاف.....	۵۵۸
واژه‌ی شقاوت در لغت عربی.....	۵۸۰	اشاعه‌ی فحشاء.....	۵۵۸
واژه‌ی شقاوت در سخنان مفسرین.....	۵۸۰	افترا.....	۵۵۸
شقی (بدبخت) کیست؟.....	۵۸۰	افشای اخبار امنیتی.....	۵۵۸
از نظر قرآن کانون نهایی شقاوت و سعادت چیست؟.....	۵۸۱	بدعت گذاری.....	۵۵۸

عوامل لجام گسیختگی زبان و راه‌های مهارکردن آن ۶۱۸	عوامل و اسباب بدبختی در روایات (احادیث) ۵۸۱
همنشین بد ۶۱۹	سعادت و شقاوت روح انسان ۵۸۳
انتخاب دوست و همنشین ۶۲۰	عوامل سعادت ۵۸۳
ویژگی‌های دوست و همنشین ۶۲۱	گذر از شقاوت و رسیدن به سعادت ۵۸۴
با چه کسانی دوستی نورزیم؟ ۶۲۲	آشنایی با عوامل کلی سقوط اخلاقی انسان ۵۸۶
ناامیدی از رحمت خدا ۶۲۳	موانع ایمان و عوامل سقوط ۵۸۷
پیامدهای ناامیدی ۶۲۴	۱. هوای نفس ۵۸۷
راه‌کارها ۶۲۵	۲. دنیا پرستی ۵۸۷
یأس ۶۲۶	۳. شیطان ۵۸۷
کینه ورزیدن ۶۲۶	هوای نفس ۵۸۷
چاره‌ی رهایی از کینه ۶۲۶	قرآن و هوای نفس ۵۸۸
ارتکاب گناه ۶۲۷	توضیح پیرامون هوای نفس ۵۹۰
مفهوم گناه ۶۲۸	نفس و عقل ۵۹۴
آثار گناه ۶۲۹	هوای نفس مانع ایمان ۵۹۷
انواع گناهان ۶۳۱	مبارزه با هوای نفس ۵۹۸
سرچشمه‌های گناه ۶۳۱	آثار پیروی از هوای نفس ۶۰۳
راه‌های دوری از گناه ۶۳۳	آشنایی با مهم‌ترین رذایل اخلاقی اجتماعی
خود فراموشی ۶۳۵	غضب ۶۰۶
تعصب ۶۳۸	حدود غضب ۶۰۷
پیروی از ظن و گمان ۶۴۰	آثار غضب ۶۰۷
سستی و تنبلی ۶۴۲	راه مبارزه با غضب ۶۰۸
ظلم و ستم ۶۴۳	خشیم و غضب از نگاهی دیگر ۶۱۰
سوء ظن ۶۴۴	استهزاء و تمسخر دیگران ۶۱۱
تجسس در زندگی دیگران ۶۴۵	لغزش‌های زبان ۶۱۲
تهمت زدن ۶۴۶	لجام گسیختگی زبان ۶۱۳
دزدی ۶۴۷	مفهوم لجام گسیختگی زبان ۶۱۵
خیل ۶۴۸	معیارها و محدودیت‌های دینی در مقام سخن گفتن ۶۱۵
	آثار لجام گسیختگی زبان ۶۱۷

فصل چهارم: آشنایی با مفهوم برنامه، مراحل برنامه‌ریزی، طبقه‌بندی عملی برنامه‌ریزی، راه کار عملی برای مبارزه با صفات زشت و ناپسند در قالب برنامه‌ی خودسازی

انواع بی‌نظمی و بی‌برنامگی و ضرورت برنامه‌ریزی ۶۶۰	تعاریف برنامه‌ریزی ۶۵۱
۱. بی‌انضباطی شخصی ۶۶۴	ارکان برنامه‌ریزی ۶۵۲
۲. بی‌انضباطی و بی‌نظمی در فضای زندگی خانوادگی ۶۶۴	چگونه برای رسیدن به هدف برنامه‌ریزی کنیم؟ همراه با مثال ۶۵۳
۳. بی‌نظمی در امور مدیریتی ۶۶۴	مثال مربوط به ارکان و مراحل برنامه‌ریزی ۶۵۳
۴. بی‌نظمی در امور اقتصادی (در سطح خانواده و در سطح اداره‌ی امور کشور) ۶۶۴	مثالی مهم برای تفهیم برنامه‌ریزی و اهمیت آن ۶۵۴
آشنایی با مفهوم ملکه ۶۶۴	عوامل مهم در موفقیت انسان‌های موفق ۶۵۷
اقسام ملکه ۶۶۴	۱. استفاده از فرصت‌ها (خداوند فرصت‌ها را در اختیار همه یکسان قرار داده است) ۶۵۷
۱. ملکات جسمانی ۶۶۴	۲. انتخاب صحیح (انتخاب‌های انسان، ارزش او را رقم می‌زند) ۶۵۷
۲. ملکات ذهنی ۶۶۴	استفاده‌ی بهتر از زمان ۶۵۷
۳. ملکات صفات روحی و قلبی ۶۶۴	کارآیی به چه معناست؟ ۶۵۸
فواید ملکه ۶۶۵	دستیابی به موفقیت از راه برنامه‌ریزی و مدیریت زمان ۶۵۸
ملکات اخلاقی ۶۶۵	برای برنامه‌ریزی و مدیریت بهتر زمان چه باید کرد؟ ۶۵۸
اصول تحصیل ملکه ۶۶۵	آشنایی با عوامل عدم موفقیت در کارها ۶۵۹
توصیه به تدریج ۶۶۸	اهمیت برنامه‌ریزی و نظم و انضباط از منظر دین ۶۵۹
گام‌های لازم برای ایجاد ملکات مثبت و از بین بردن ملکات منفی (با همان فضایل و رذایل اخلاقی) ۶۶۸	
برنامه‌ی خودسازی شهید آیت‌الله مطهری ۶۶۹	

- رهنمودهایی از حضرت آیت‌الله خمینی (ره) جهت
 خودسازی..... ۶۷۰
- برنامه‌ریزی برای مجاهده با نفس اماره‌ی بالسوء ۶۷۱
- نخستین گام..... ۶۷۱
- مجاهده دو گونه است..... ۶۷۱
۱. درونی (جهاد با نفس اماره)..... ۶۷۱
۲. بیرونی (جهاد با شیطان)..... ۶۷۱
- نفس اماره و خطرهای آن..... ۶۷۲
- شناخت نفس اماره نخستین گام در امر مجاهده..... ۶۷۲
- ضرورت برنامه‌ریزی و مجاهده با نفس اماره..... ۶۷۲
- حقیقت مجاهده..... ۶۷۴
- برنامه خودسازی حضرت آیت‌الله خمینی (ره) ۶۷۵**
۱. یقظه..... ۶۷۶
۲. تفکر..... ۶۷۶
۳. عزم..... ۶۷۷
۴. مشارطه..... ۶۷۸
۵. مراقبه..... ۶۷۹
۶. محاسبه..... ۶۷۹
۷. تذکر..... ۶۸۰
۸. ضبط خیال..... ۶۸۱
- ره توشه و نتیجه‌ی اجرای برنامه خودسازی..... ۶۸۱
- برنامه‌ی خودسازی حضرت آیت‌الله مکارم شیرازی ۶۸۲**
- گام اول: توبه..... ۶۸۲
۱. حقیقت توبه..... ۶۸۳
۲. وجوب توبه..... ۶۸۴
۳. عمومیت توبه..... ۶۸۵
۴. ارکان توبه..... ۶۸۹
۵. قبولی توبه..... ۶۹۳
۶. دوام توبه..... ۶۹۴
۷. مراتب توبه..... ۶۹۶
۸. آثار و برکات توبه..... ۶۹۸
- گام دوم: مشارطه..... ۷۰۰
- گام سوم: مراقبه..... ۷۰۲
- گام چهارم: محاسبه..... ۷۰۵
- گام پنجم: معاتبه و معاقبه (سرزنش کردن و کیفر دادن)..... ۷۱۰
- برنامه عملی خودسازی حضرت آیت‌الله مصباح ۷۱۳**
- بزدی (ره)..... ۷۱۳
- مهم‌ترین موارد مثبت برنامه خودسازی..... ۷۱۳**
۱. عبادت..... ۷۱۳
۲. انفاق و ایثار..... ۷۱۴
۳. همه روزه، بخشی از وقت خود را به فکر کردن اختصاص دهیم..... ۷۱۴
۴. تنظیم برنامه‌ی روزانه برای قرائت و حفظ قرآن همراه با توجه و تدبیر در آن..... ۷۱۵
- مهم‌ترین موارد منفی برنامه خودسازی**
۱. پرورش روحیه‌ی زهد و بی‌اعتنایی به دنیا و زرق و برق‌هایش..... ۷۱۵
۲. در استفاده از لذت‌های مادی زیاده روی نکنیم..... ۷۱۷
۳. کنترل قوای حسی و خیالی بویژه چشم و گوش..... ۷۱۷
۴. اندیشه خودرا از لغزش‌گام‌های فکری باز داریم..... ۷۱۷
- تأکید در رعایت اصل تدریج و اعتدال در تنظیم و اجرای برنامه‌ی عملی خودسازی..... ۷۱۸
- توصیه‌های رهبر انقلاب حضرت آیت‌الله خامنه‌ای جهت خودسازی..... ۷۱۹**
- آیت‌الله جوادی‌آملی و برنامه خودسازی..... ۷۲۰
- مدت زمان برنامه خودسازی (چند روز؟)..... ۷۲۰
- شیوه‌های پیشگیری از رذایل اخلاقی و مراقبت از جان (روح) برنامه خودسازی استاد نجارزادگان ۷۲۴**
- گام اول، درک توحید..... ۷۲۴
- گام دوم، خودشناسی..... ۷۲۴
- گام سوم، استعاذه..... ۷۲۵
- گام چهارم، تقوا و دژ سازی..... ۷۲۶
- گام پنجم، کنترل..... ۷۲۷
- گام ششم، محاسبه..... ۷۲۸
- راه‌کارهای درمان رذایل اخلاقی..... ۷۲۹**
- توبه..... ۷۲۹
- صدقه به ویژه صدقه‌ی پنهانی..... ۷۲۹
- دوری از گناهان کبیره..... ۷۳۰
- هجرت و جهاد در راه خدا..... ۷۳۰
- کارهای نیک و شایسته همراه با ایمان..... ۷۳۰
- تقوای الهی..... ۷۳۰
- پیروی از سنت پیامبر(ص) و اهل بیت علیهم السلام..... ۷۳۰
- رسیدن به فریاد درماندگان و باز کردن گره‌های رنج دیدگان..... ۷۳۰
- استغفار..... ۷۳۱
- فهرست منابع (کتابنامه)..... ۷۳۳

فهرست شکل‌ها

شکل شماره ۱) طرح روی جلد	۱
شکل شماره ۲) انسان بر سر دو راهی سعادت و شقاوت از دیدگاه قرآن و روایات	۴۰
شکل شماره ۳) تقوا در قرآن	۸۷
شکل شماره ۴) بال‌های پرواز در دنیا (توکل و صبر)	۱۲۳
شکل شماره ۵) ذکرهای اصلی	۱۹۴
شکل شماره ۶) نماز به عنوان ذکر (حلقه‌ی اتصال انسان به خدا)	۱۹۴
شکل شماره ۷) دسته‌بندی انسان‌ها در انتخاب راه (بندگی خدا)	۲۴۱
شکل شماره ۸) انسان و انتخاب راه	۲۴۲
شکل شماره ۹) مقدمات دست‌یابی به مقام قرب الهی	۲۵۷
شکل شماره ۱۰) موانع رسیدن به هدف	۲۵۸
شکل شماره ۱۱) راه رسیدن به اعلی‌علیین (صراط مستقیم)	۲۸۰
شکل شماره ۱۲) اتصال به عواملی که می‌توانند انسان را از سقوط حفظ کنند	۲۸۱
شکل شماره ۱۳) مکارم اخلاق از دیدگاه امام صادق (علیه‌السلام)	۳۵۱
شکل شماره ۱۴) نشانه‌های خوش اخلاقی از دیدگاه امام صادق (علیه‌السلام)	۳۵۲
شکل شماره ۱۵) آشنایی با عوامل مهم در پرورش فضایل اخلاقی	۳۸۱
شکل شماره ۱۶) صراط مستقیم و صراط جحیم	۵۷۹
شکل شماره ۱۷) آشنایی با عوامل کلی سقوط اخلاقی	۶۰۵
شکل شماره ۱۸) گناهان کبیره در قرآن	۶۳۵
شکل شماره ۱۹) پله‌های صعود و نزول انسان	۶۵۰
شکل شماره ۲۰) رابطه‌ی نفس اماره با اعضاء و جوارح انسان	۶۷۵
شکل شماره ۲۱) انسان بر سر دو راهی خدا و شیطان	۷۳۲

مقدمه

انسان برای شناخت راهی که ایمن باشد و به سعادت و کمال او منتهی شود نیاز به راهنما و برنامه دارد. در قرآن کریم از این برنامه و دستورالعمل زندگی که مایه‌ی حیات انسان و سبب‌ساز دستیابی او به رستگاری و سعادت دنیا و آخرت است با عنوان اسلام، دین خدا و دین حق یاد کرده و از همگان خواسته که مخلصانه تابع دین خدا باشند. (سوره روم، آیه ۳۰) خداوند این برنامه را به‌وسیله‌ی انبیاء بعنوان راهنما برای انسان فرستاده تا وی را به سعادت و کمال رهنمون و از شقاوت و سقوط دور سازند و او را به سلامت به مقصد برسانند. تعالی روحی انسان‌ها و نیل به فضایل و کمالات اخلاقی، مهم‌ترین هدف دین اسلام است. آموزه‌های دین اسلام مشتمل بر سه بخش است.

اعتقادات یا اصول دین، احکام عملی یا فروع دین و اخلاق که مباحث این نوشتار بیشتر با قسمت اخلاق در ارتباط است. اعتقادات یا اصول دین پایه و اساس احکام عملی و اخلاق را تشکیل می‌دهند. احکام عملی و اخلاق نیز بیان‌کننده‌ی دستورهای عملی‌اند با این تفاوت که احکام عملی مثل نماز، روزه، حج و ... بیشتر ناظر به ظاهر اعمال و رفتار فرد است که قابل مشاهده است و اخلاق بیشتر ناظر به روح و باطن اعمال فرد است که قابل مشاهده نیست. باطنی و روحی است خود فرد و خدا می‌داند که نیت و انگیزه‌ی فرد از انجام این عمل چیست؟

برای مثال در اقامه‌ی نماز ظاهرش گفتن تکبیرة الاحرام، خواندن حمد و سوره، رکوع، سجود، قنوت، تشهد و ... است این‌ها مربوط به احکام عملی است اما باطن و روح این اعمال که با اخلاق سر و کار دارد نیت عمل است که باید "قُرْبَةَ إِلَى اللَّهِ" باشد و قابل مشاهده

نیست ممکن است برای رضا و خشنودی خدا باشد ممکن است برای رضا و خشنودی دیگران و آلوده‌ی به ریا باشد.

از این رو می‌توان گفت بخش مهمی از آداب نزدیک‌تر شدن به خدا در اخلاق بیان شده است و برای دست یافتن به کمال و سعادت راهی جز شناخت عمیق صفات اخلاقی خوب و بد یا فضایل و رذایل اخلاقی و تزکیه‌ی روح و آراستن آن به فضایل اخلاقی نداریم. انسان بر اساس قدرتی که خداوند به او عطا فرموده است، موجودی است که می‌تواند از میان راه‌های مختلف، هر کدام را بخواهد، انتخاب کند، پس از آن مورد تکلیف الهی واقع می‌شود و اگر به تکلیف خدا عمل کند به برترین مرتبه‌ی کمال و پایدارترین سعادت‌ها نایل می‌شود. پس مهم‌ترین ویژگی انسان، اختیار داشتن و انتخابگر بودن اوست و راهی را که می‌پیماید بر اساس انتخاب آزاد خویش است.

برای اینکه انسان بتواند در بین راه‌های مختلف، راه صحیح زندگی را انتخاب کند علاوه بر قدرت اراده و تصمیم‌گیری و غیر از گرایش‌هایی که خداوند متعال در فطرت او قرار داده و وسایل انجام کار را که برای او فراهم کرده است یک شرط مهم دیگری هم ضرورت دارد و آن کسب شناخت و آگاهی پیرامون راه صحیح است. در واقع انتخاب آزاد وقتی صورت می‌گیرد که انسان راه‌های مختلف را بشناسد و نتایج آن‌ها را بداند.

از نظر قرآن کریم ادراکات عادی بشر یعنی حس و عقل انسان برای شناخت راه صحیح زندگی کافی نیست و نیاز به وسیله‌ی دیگری به نام "وحی و نبوت" دارد که این نقیصه در زندگی‌اش رفع شود. برای این منظور خداوند انبیاء را به‌عنوان راهنما و مجری بخش‌های دین اسلام برگزید و بین مردم فرستاد تا همچون چراغی در انتخاب راه صحیح به مردم کمک کنند و مسیرهای انحرافی را برای مردم مشخص کنند و از انحراف آن‌ها در مسیر جلوگیری کنند.

حکمت الهی اقتضا می‌کند که شناخت و آگاهی لازم را در اختیار همه‌ی انسان‌ها قرار دهد و در میان آنان کسانی باشند که خداوند متعال به وسیله‌ی آن‌ها حقایق را در قالب وحی به مردم بفماند و برنامه‌ی زندگی را برایشان تبیین کند و خودش نیز الگوی عملی باشد. طبق گفته‌ی قرآن کریم انسان دو راه پیش رو دارد یکی راه خدا صراط مستقیم که او را به مقام "اعلی علیین" سعادت و کمال می‌رساند و راه دیگر صراط جحیم راه شیطان که او را به "اسفل سافلین" شقاوت و بدبختی و سقوط در زشتی‌ها می‌کشاند. ما عمرمان را در هر یک از این دو راه می‌توانیم صرف کنیم، این بسته به انتخاب و اختیار ماست. یک راه

“صراط مستقیم” راه بندگی خدا و راه اطاعت از اوامر و رعایت نواهی الهی است که پایان این راه نیز برخورداری از نعمت‌های بی‌حدّ و حصر خداوند و در عالی‌ترین مرتبه «لقاءالله» است. درمقابل راه دیگری است به نام “صراط جحیم” که به عذاب الهی و سقوط در پست‌ترین مرتبه‌ی موجودات ختم می‌شود. (سوره انفال، آیه ۲۲). این راهی است که سرانجام آن چنان انسان را پیشیمان خواهد ساخت که آرزوی خاک بودن می‌کند (سوره نباء، آیه ۴۰). و کار انسان میان این دو راه کاری بس سخت و دشوار است. یک طرف کمال و سعادت بی‌نهایت و یک طرف، سقوط و شقاوت بی‌نهایت است.

ازاین‌رو انسان باید با نهایت دقت و احتیاط گام بردارد. انسان تقریباً تنها موجودی است که رتبه‌ی وجودی‌اش را خودش بر اساس اعمال، رفتار، تصمیم‌ها، قضاوت‌ها و انتخاب‌هایش و در نهایت فضایل و رذایلی که کسب می‌کند تعیین می‌نماید.

از آنجا که انسان موجودی مختار است و رکن اساسی اختیار، آگاهی می‌باشد دست یافتن به قله‌های رفیع کمالات انسانی بدون شناخت خود، شناخت مقصد نهایی و راه ایمنی که به آن مقصد منتهی شود و بدون شناخت دقیق فضایل اخلاقی و راه‌های کسب آن‌ها و نیز آگاهی عمیق از رذایل اخلاقی و چگونگی اجتناب از آن‌ها امکان‌پذیر نمی‌باشد. کتاب حاضر در قالبی نو به همین منظور به رشته‌ی تحریر درآمده است.

این کتاب مشتمل بر چهار فصل است:

فصل اول: به بحث و بررسی پیرامون کلیات و تعریف مفاهیم اساسی، پرداخته است.

فصل دوم: ابتدا به معرفی کتاب «انسان بر سر دوراهی سعادت و شقاوت از دیدگاه قرآن و روایات» و سپس در ادامه به معرفی فضایل اخلاقی پایه و اصلی و همچنین برخی از فضایل اخلاقی اجتماعی مهم و راه‌های وصول به آن‌ها پرداخته است.

فصل سوم: در این فصل ابتدا به معرفی رذایل اخلاقی پایه و اصلی و در ادامه به معرفی برخی از رذایل اخلاقی اجتماعی مهم و نحوه‌ی پیشگیری و درمان آن‌ها پرداخته شده است.

فصل چهارم: به بیان مفهوم برنامه، مراحل برنامه‌ریزی و طریقه‌ی برنامه‌ریزی کردن به‌عنوان راه کار عملی برای مبارزه‌ی منطقی و عاقلانه با صفات زشت و ناپسند و همچنین ارایه‌ی برنامه‌هایی از بزرگان، دانشمندان و علمای دین جهت آراستن روح به صفات خوب و زیبا، تحت عنوان برنامه‌ی خود سازی پرداخته است.

برخود لازم می‌دانم از همه‌ی کسانی که در به ثمر رسیدن این اثر سهیم بوده‌اند. اساتید محترم، دانشجویان عزیز و برادر عزیز و بزرگوایم آقای حاج سیدحسین رضازاده، مدیریت محترم موسسه تحقیقات و نشر معارف اهل‌البیت (علیهم‌السلام) و همکاران‌شان قدردانی کنم.

بدون توفیق الهی و تشویق و پیگیری‌ها و کمک‌های این عزیزان تألیف و تکمیل و چاپ کتاب حاضر ممکن نبود. امید است عزیزانی که این کتاب را مطالعه می‌کنند با انتقادهای و پیشنهادهای خود ما را در رفع نقص‌ها و تکمیل این اثر یاری دهند.

محمدحسین ضیایی نجف‌آبادی

عضو هیئت علمی مرکز تحقیقات، آموزش کشاورزی و منابع طبیعی اصفهان

فصل ۱

کلیات (تعریف مفاهیم اساسی)

تعریف علم اخلاق
موضوع علم اخلاق
اهداف علم اخلاق
ضرورت و اهمیت علم اخلاق

تعریف علم اخلاق

از نظر احمد حسین شریفی واژه‌ی «اخلاق» جمع «خُلُق» است؛ اعم از خُلُق‌های نیکو و خُلُق‌های بد. خُلُق خوب به معنای بهره‌مندی از صفات زیبا و پسندیده مانند راست‌گویی، پاکدامنی، صبر، تواضع، تقوا و ... و خُلُق بد به معنای بهره‌مندی از صفات زشت و ناپسند، مانند دروغ‌گویی آلوده دامنی، خودخواهی، تکبر، حسادت، کینه، ریا، نفاق و ... در عموم کتاب‌های لغت، واژه‌ی «خُلُق» با واژه‌ی «خَلَق» هم ریشه شمرده شده است. خَلَق زیبا به معنای داشتن آفرینش و ظاهری زیبا و اندامی موزون و هماهنگ و خَلَق زشت به معنای داشتن ظاهری زشت و اندامی ناموزون و ناهماهنگ.

رایج‌ترین معنای اصطلاحی «اخلاق» در میان دانشمندان اسلامی عبارت است از: «صفات و ویژگی‌های پایدار در روح (نفس) که موجب می‌شوند کارهایی متناسب با آن صفات، به‌طور خودجوش و بدون نیاز به تفکر و تأمل، از انسان صادر شود». **جامع‌ترین**

تعریف برای «علم اخلاق» این است که بگوییم: علم اخلاق علمی است که با معرفی و شناساندن انواع خوبی‌ها و بدی‌ها، راه‌های کسب خوبی‌ها و رفع بدی‌ها را به ما می‌آموزد، یعنی هم بُعد شناختی و معرفتی دارد و هم بُعد عملی و رفتاری.^۱ از نظر محمد داوودی اخلاق جمع خُلق است. خُلق حالت و کیفیتی باطنی (روحی) است که با چشم سر و حواس ظاهری، دریافتنی نیست. در مقابل، خُلق عبارت است از حالت و کیفیتی محسوس که با چشم سر و حواس ظاهری دریافتنی است. در زبان فارسی صورت به معنای خُلق به کار می‌رود و سیرت به معنای خُلق. صورت به ویژگی‌های ظاهری انسان مانند رنگ پوست، مو، بلندی و کوتاهی قد، چاقی و لاغری، زشتی و زیبایی گفته می‌شود و «سیرت» نیز به ویژگی‌های باطنی و معنوی انسان مانند مهربانی، نرم‌خویی و شجاعت که این ویژگی‌ها با حواس ظاهری دریافتنی نیستند گرچه می‌توان آثار آن‌ها را در رفتار فرد مشاهده کرد.

بنابراین: اخلاق صفت‌ها و ویژگی‌های باطنی و معنوی انسان است. هر خُلق مقتضی رفتار خاصی است. کسی که صفت و خُلق سخاوت را داراست، به نیازمندان انفاق می‌کند و در سختی‌ها به دیگران کمک مالی می‌دهد. وجود یک صفت اخلاقی در فرد موجب می‌شود وی رفتارهای متناسب با آن را بدون احساس سختی و بی‌هیچ تفکر و تأمل جدی انجام دهد.

کسی که سخاوت در وجود او در اثر تکرار و تمرین ملکه شده است به راحتی به دیگران کمک مالی می‌کند. بی‌آنکه این عمل برای او سخت و سنگین باشد؛ درست به مانند راننده‌ی با سابقه و ماهری که بدون تأمل و احساس ترس و اضطراب، به راحتی رانندگی می‌کند. «خُلق» ممکن است امری پسندیده و یا ناپسند باشد. برای مثال، راست‌گویی و دروغ‌گویی دو صفت اخلاقی هستند، اما یکی پسندیده و خوب است و دیگری ناپسند و بد. به صفت پسندیده و خوب فضیلت و به صفت زشت و ناپسند رذیلت می‌گویند. علم اخلاق را این‌گونه می‌توان تعریف کرد:

«علم اخلاق علمی است که صفت‌های نفسانی خوب و بد (فضایل و رذایل) و اعمال و رفتار اختیاری خوب و بد و نیز شیوه‌ی تحصیل صفت‌های نفسانی خوب (فضایل) و انجام اعمال پسندیده و شیوه‌ی دوری از صفت‌های نفسانی بد (رذایل) و اعمال ناپسند را بیان می‌کند»

۱. آیین زندگی، احمدحسین شریفی، صص ۱۹-۲۰.

کند. «به بیان دیگر، علم اخلاق از صفت‌های خوب و بد، رفتارهای متناسب با آن‌ها و راه‌های کسب صفت‌های خوب و دوری از صفت‌های بد بحث می‌کند.^۱

از نظر مجتبی مصباح، اخلاق جمع خُلق است و خُلق به معنای صفات و ویژگی‌های پایدارِ درونی (اعم از خوب یا بد) است. اخلاق گاهی نیز به تمام صفات نفسانی اطلاق می‌شود که منشأ کارهای پسندیده یا ناپسند است. چه به صورت پایدار (ملکه) و یا ناپایدار و زودگذر (حال). گاهی نیز واژه‌ی «اخلاق» تنها در مورد صفات و افعال نیک به کار می‌رود. مثلاً گفته می‌شود فلان کار، اخلاقی (خوب) و یا غیراخلاقی (بد) است.

دانش اخلاق از صفات فضیله و ردیله‌ای (خوب و بد) بحث می‌کند که از طریق کارهای اختیاری و ارادی کسب می‌گردد. چنین صفاتی موضوع علم اخلاق است. اخلاق دارای مراتب است که از مراتب والای آن با تعابیر مکارم الاخلاق، افضل الاخلاق، احسن الاخلاق و ... یاد شده است.^۲

از نظر محمدعلی سادات، اخلاق عبارت است از مجموعه‌ی ملکات نفسانی و صفات و خصایص روحی.

ملکه: وقتی عملی به طور مکرر انجام پذیرد، در هر بار، حالت حاصل از آن عمل در روح انسان اثر می‌گذارد و پس از مدتی در روح رسوخ می‌یابد (تثبیت می‌شود) و در آن مستقر می‌شود. در این صورت گفته می‌شود که آن صفت به صورت «ملکه» درآمده است. وقتی صفتی به صورت ملکه درآید، از بین رفتن آن بسیار مشکل است.

حال: صفتی را که به صورت ملکه در نیامده است، حال می‌گویند. بنابراین حال آن حالت نفسانی است که هنوز در روح رسوخ نکرده و مستقر نشده و در نتیجه به آسانی زوال‌پذیر است (از بین می‌رود).

اعمالی که بر اساس یک ملکه‌ی نفسانی از انسان صادر می‌شوند آسان و بدون تکلف انجام می‌گیرد، ولی صدور اعمال ناشی از حال چنین نیست. گاهی اخلاق در معنای وسیع خود به صفات و افعال هر دو اطلاق می‌شود و گاهی تنها در معنای مثبت آن از نظر ارزشی به کار می‌رود. مثلاً گفته می‌شود فلان عمل، اخلاقی (خوب) و یا غیراخلاقی (بد) است. مثال در معنای وسیع اخلاق: وقتی در علم اخلاق از صفت شجاعت به عنوان فضیلت

۱. اخلاق اسلامی، محمد داوودی، صص ۲۳، ۲۵

۲. فلسفه‌ی اخلاق، مجتبی مصباح یزدی، ص ۱۶

سخن می‌رود، اعمالی چون نترسیدن از جنگ، حضور در جبهه‌ی نبرد، حمله کردن به صفوف دشمن و مانند آن، ایجاد صفت شجاعت را در انسان بیان می‌کند.^۱

از نظر فتح اله نجارزادگان، اخلاق از یک سلسله فضایل و رذایل سخن می‌گوید که از طریق کارهای اختیاری انسان کسب می‌گردد. بی‌آنکه ترتیبی در آراستگی روح به فضایل و پاک سازی آن از رذایل در کار باشد و توجه اخلاق به انسان و کمال اوست. به سخنی دیگر **علم اخلاق راه و روش تربیت نفس را برای انسان میسر می‌سازد**.^۲

از نظر ناصر مکارم شیرازی^۳ اخلاق مجموعه‌ی صفات روحی و باطنی انسان است. و به گفته‌ی بعضی از دانشمندان گاه به بعضی از اعمال و رفتاری که از خلقیات درونی انسان ناشی می‌شود نیز اخلاق گفته می‌شود (اولی اخلاق صفاتی است و دومی اخلاق رفتاری) در تعریف دیگری از علم اخلاق فرموده‌اند: اخلاق علمی است که از ملکات و صفات خوب و بد و ریشه‌ها و آثار آن سخن می‌گوید و به تعبیر دیگر سرچشمه‌های اکتساب این صفات نیک و راه مبارزه با صفات بد و آثار هریک را در فرد و جامعه مورد بررسی قرار می‌دهد. گاه به آثار عملی و افعال ناشی از این صفات نیز واژه‌ی اخلاق اطلاق می‌شود مثلاً کسی که پیوسته آثار خشم و عصبانیت را نشان می‌دهد به او می‌گویند: این اخلاق بدی است و بلعکس هنگامی که به‌طور مستمر بذل و بخشش می‌کند می‌گویند: این اخلاق خوبی است که فلان کس دارد.

موضوع علم اخلاق

موضوع علم اخلاق انسان است. انسان حقیقتی است مرکب از دو بُعد جسم و روح. حقیقت انسان روح اوست و تکامل انسانی او در گرو تکامل استعدادهای روحی او. علم اخلاق با روح انسان سروکار دارد. صفات خوب و صفات بد اخلاقی (فضایل و رذایل) جایگاهشان روح انسان است. وقتی می‌گوییم خودخواهی این صفت زشت اخلاقی یک نوع بیماری روحی، روانی به شمار می‌رود. وقتی می‌گوییم شجاعت این صفت خوب اخلاقی جایگاهش در روح انسان است که فرد توانسته است در اثر تربیت صحیح و با تکرار و تمرین و برنامه‌ی خودسازی این صفت با ارزش را در روح خود مستقر و به‌صورت ملکه درآورد و به‌راحتی در رفتارش آن را نشان می‌دهد.

۱. اخلاق اسلامی، محمدعلی سادات، ص ۸

۲. رهیافتی بر اخلاق و تربیت اسلامی، فتح‌الله نجارزادگان، صص ۲۱ و ۲۶

۳. اخلاق در قرآن، ج ۱، ناصر مکارم شیرازی، صص ۲۴ و ۲۵

پس می‌توان گفت: موضوع علم اخلاق صفات خوب و صفات بد می‌باشد که پیرامون آن‌ها بحث می‌کند.^۱

از نظر محمد داوودی نیز موضوع علم اخلاق بحث پیرامون فضیلت‌ها و رذیلت‌ها و راه‌های ایجاد فضیلت‌ها و مبارزه با رذیلت‌هاست.^۲

از نظر محمد تقی مصباح یزدی (ره)، موضوع علم اخلاق اعم از ملکات اخلاقی است (صفات خوب و صفات بد) و همه‌ی کارهای ارزشی انسان را که متصف به خوب و بد می‌شوند و می‌توانند برای انسان کمالی را فراهم آورند یا موجب پیدایش رذیلت و نقصی در روح (نفس) شوند. در بر می‌گیرد و همگی آن‌ها در قلمرو اخلاق قرار می‌گیرند.^۳

از نظر احمد دیلمی و مسعود آذربایجانی، موضوع علم اخلاق، عبارت است از صفات و اعمال خوب و بد، از آن جهت که برای انسان قابل تحصیل و اجتناب و یا انجام و ترک هستند. از آنجا که مبدأ و بازگشت رفتار و صفات خوب و بد انسان مربوط به روح و روان آدمی می‌باشد، بعضی از عالمان اخلاق موضوع علم اخلاق را روح (نفس) انسانی دانسته‌اند.^۴ از نظر ناصر مکارم شیرازی موضوع علم اخلاق روح انسان است و رشد و تعالی انسان در پرتو آراسته شدن به فضائل و پیراستن آن از رذائل است.^۵

اهداف علم اخلاق

از نظر فتح اله نجارزادگان هدف بی‌واسطه‌ی علم اخلاق، فراهم آوردن زمینه‌ی لازم برای رشد و تعالی بُعد اخلاقی انسان است که از طریق شناخت افعال خوب و بد و چگونگی آراستن روح به منش‌های پسندیده و پیراستن آن از صفات ناپسند به دست می‌آید.

هدف نهایی علم اخلاق آن است که کمک کند تا هدف حیات انسان که همان کمال است، تحقق یابد. این کمال در گرو رشد همه‌جانبه‌ی ابعاد وجودی آدمی است که

۱. مطالب از نگارنده می‌باشد

۲. اخلاق اسلامی، محمد داوودی، ص ۲۴

۳. اخلاق در قرآن، محمد تقی مصباح یزدی، ج ۱، ص ۲۴۰

۴. اخلاق اسلامی، احمد دیلمی و مسعود آذربایجانی، ص ۲۳

۵. اخلاق در قرآن، ناصر مکارم شیرازی و همکاران، ج ۱، ص ۲۱۶

ناگزیر رشد بعد اخلاقی را نیز در بر می‌گیرد و یکی از اهداف بزرگ انبیاء (که راهنمایان انسان برای رسیدن او به کمال‌اند) هدایت اخلاقی (تربیت اخلاقی) مردم بوده است. تربیت: به معنای فراهم آوردن زمینه‌ی لازم برای پرورش استعدادهای درونی هر موجود و به فعلیت رساندن امکانات بالقوه‌ی آن در جهت کمال اوست.

تربیت اخلاقی: فراهم آوردن زمینه‌ی لازم (از طریق آموزش، یادآوری، پند دهی و ...) برای پرورش و رشد بُعد اخلاقی در انسان است. این رشد در گرو پاک کردن روح (نفس) از رذایل و تداوم بخشی و تعمیق فضایل اخلاقی است.

کمال: به معنای تحقق یافتن و شکوفا شدن تمام استعدادهای بالقوه‌ی (نهفته‌ی) موجود است. به سخن دیگر، کمال انسان در ظهور و عینیت یافتن تمام استعدادهای بالقوه‌ای او است. انسان ناخواسته در جستجوی سعادت و کمال نهایی خویش است، از این رو هرگز با مزین شدن به یک کمال یا یک لذت سیراب نمی‌شود و از شوق و طلب باز نمی‌ایستد و گرایش او به سمت کمال بی‌نهایت است. سعادت در برابر شقاوت به معنای لذت است.

لذت بر دو گونه است: مادی و معنوی. در مکتب اسلام، به لذات معنوی اصالت می‌دهند و برای لذات مادی هم تا آنجا که مانع کمال فرد نباشند اعتبار و ارزش قائل‌اند. کمال و سعادت با یکدیگر در تلازم‌اند، زیرا هرگاه در وجود آدمی قوه‌ای به کمال خود رسید آن انسان از کمال به دست آمده لذت می‌برد (لذتی متناسب با آن) و از رنج فقدان رهایی می‌یابد. بنابراین کمال و سعادت از نظر مصداق یکی و از نظر مفهوم دوتاست.^۱

از نظر احمد حسین شریفی، هدف اصلی علم اخلاق، آموزش شیوه‌ی رفتار است.^۲ از نظر محمد داوودی، هدف نهایی علم اخلاق این است که انسان را به کمال شایسته‌ی او برساند. به بیانی دیگر، هدف علم اخلاق هدایت انسان در مسیر بهره‌گیری درست و معقول از مفهوم آزادی یا اختیار این موهبت عظیم الهی است تا به کمال ممکن برسد.

به‌عنوان مثال: دانشجویی با آزادی و اختیار و توانایی جسمی و مالی تصمیم می‌گیرد به زیارت خانه‌ی خدا برود از این رو در یک آژانس زیارتی ثبت‌نام می‌کند. مدیر آژانس به

۱. رهیافتی بر اخلاق و تربیت اسلامی، فتح الله نجار زادگان، صص ۲۰ و ۲۱ و ۲۸

۲. آیین زندگی، احمد حسین شریفی، ص ۲۰

وی می‌گوید یکی از شرایط ثبت‌نام این است که در طول سفر از راهنمایی مدیر کاروان پیروی کند، در غیر این صورت هیچ‌گونه شکایتی از وی پذیرفته نخواهد بود. اگر دخالت‌های مدیر کاروان و دستوره‌های او محدود به موارد ضروری باشد، آیا این دانشجو می‌تواند اعتراض کند که این شرط آزانس با آزادی وی سازگار نیست؟ بی‌گمان این کار نه ایجاد محدودیت، بلکه راهنمایی اوست تا بتواند از این سفر بهترین استفاده را ببرد.

همین معنا دقیقاً در مورد اخلاق و اخلاقی زیستن نیز صادق است. بنابراین اخلاقی زیستن معطل نهادن آزادی انسان نیست، بلکه هدایت و راهنمایی او در مسیر صحیح برای رسیدن به کمال و سعادت است.^۱

از نظر محمدعلی سادات، کمال نهایی انسان نیز جز شکوفایی استعدادهای او نیست، در صورتی که انسان به صورت صحیح و در یک نظام تربیتی همه‌جانبه پرورش یابد، به کمال نوعی و نهایی خود خواهد رسید. کمال نهایی انسان مربوط به روح اوست و جنبه‌ی جسمانی ندارد؛ زیرا حقیقت انسان روح اوست و تکامل انسانی او در گرو تکامل استعدادهای روحی او. رشد جسمانی تا اندازه‌ای که لازمه‌ی تکامل روحی است ارزش دارد و به هیچ‌عنوان کمال نهایی او محسوب نمی‌شود.

از اینجا روشن می‌شود که کمال نهایی انسان چیزی نیست که بتوان از راه تجربه آن را شناخت. کمالات روحی زمانی قابل شناخت هستند که شخص، خود واجد (دارای) آن‌ها شود و با تجربه‌ی درونی آن‌ها را دریابد؛ لذا شناخت آن‌ها برای کسانی که خود به کمالات دست نیافته‌اند از طریق تجربی امکان‌پذیر نیست. برای شناخت کمال حقیقی و نهایی انسان باید گوش به ندای وحی داد و گره این معما را به انگشت تدبیر کسانی گشود که اتصال به خالق انسان دارند.

از دیدگاه وحی، انسان حقیقتی است مرکب از دو بعد جسم و روح. جسم انسان با مرگ او از بین می‌رود، اما روح که جوهر اصلی وجود است، باقی می‌ماند و به حیات ابدی خود در جهان دیگر ادامه می‌دهد.

بنابراین کمال نهایی انسان نیز که مربوط به روح اوست باید امری فناپذیر و جاودانه باشد. از سوی دیگر، کمال حقیقی انسان، نتیجه‌ی یک سیر آگاهانه و اختیاری است،

۱. اخلاق اسلامی، محمد داوودی، صص ۲۵ و ۵۶ و ۵۷

یعنی آنچه او را مستعد بر خورداری های اُخروی می گرداند، نتیجه‌ی سیر و حرکت اختیاری و آزادانه‌ی اوست و جنبه‌ی جبری یا ناآگاهانه ندارد.

از دیدگاه اسلام کمال نهایی انسان تعلق به دنیا و طبیعت ندارد و به جهان ابدی متعلق است، یعنی گرچه کمال امری است که باید در این عالم کسب شود، ولی ظهور این کمال به صورت مقصد نهایی حیات انسان، در عالم آخرت است و دنیا با تمام وسعت و گستردگی خود ظرفیت ظهور کمال نهایی انسان را ندارد.

از این رو، جهان دیگری در پی این جهان هست که از محدودیت‌های این عالم و از حجاب‌های فراوان موجود در آن منزّه است و ظرفیت ظهور کمال نهایی انسان را دارا است.^۱ از نظر محمدتقی رهبر و محمدحسین رحیمیان، هدف علم اخلاق سلامت روح و معالجه‌ی بیماری‌های روحی است.^۲

ضرورت و اهمیت علم اخلاق

از نظر محمد داودی، دانشمندان مسلمان، علم اخلاق را برترین علم یا دست کم یکی از برترین علوم می دانند. از این رو، به افراد توصیه می کنند پیش از فراگیری هر علمی به فراگیری علم اخلاق بپردازند. علمای اخلاق در اهمیت و اولویت علم اخلاق بر دیگر علوم دلایل متعددی را برشمرده اند که به اختصار برخی از آن‌ها را بیان می کنیم.

۱. روح انسان مانند جسم او سلامت و بیماری دارد. خداوند در قرآن درباره‌ی منافقان می فرماید: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» (بقره. آیه ۱۰) «در دل هایشان مرضی است؛ و خدا بر مرضشان افزود».

همچنان که برای محافظت از سلامت بدن، آشنایی با ویژگی‌های بدن سالم، بیماری‌ها، علل آن‌ها و راه‌های درمانشان ضروری است، برای حفظ سلامتی روح نیز آشنایی با ویژگی‌های روح سالم، بیماری‌های روح، علل و راه‌های درمان آن‌ها لازم است.

سلامت روح در گرو آراسته بودن آن به صفت‌های پسندیده و بیماری روح نیز ناشی از تأثیر صفت‌های ناپسند در آن است. صفت‌های پسندیده و ناپسند (خوب و بد) و چگونگی

۱. اخلاق اسلامی، محمد علی سادات، صص ۲۶، ۲۹

۲. اخلاق و تربیت اسلامی، محمد تقی رهبر و محمد حسن رحیمیان، ص ۱۲

آراستن نفس به صفت‌های پسندیده و زدودن (پاک کردن) صفت‌های ناپسند از آن، در علم اخلاق بیان می‌شود.

۲. توانایی تشخیص خوب از بد و زشت از زیبا درگرو سلامت روحی انسان و تزکیه و تهذیب نفس از آلودگی هاست.

علامه طباطبایی (ره) درباره‌ی آیه ۱۴ سوره‌ی مطففین می‌فرماید:

«رفتارهای ناشایست بر روح انسان تأثیر نهاده به آن شکل و صورت خاصی می‌دهند؛ آن‌گونه که انسان از درک حقایق عاجز شود» ضرب‌المثلی معروف می‌گوید: عقل سالم در بدن سالم است. این سخن به واقعیتی مهم اشاره دارد و آن اینکه سلامت بدن شرط لازم برای سلامت عقل، یعنی توانایی درک حقایق و تشخیص خوب از بد و حق از باطل است اما بر اساس دیدگاه قرآنی، انسان در صورتی می‌تواند از توانایی درک حقایق و تشخیص خوب از بد برخوردار باشد که افزون برداشتن سلامت جسمی، از سلامت روحی نیز برخوردار باشد. حتی می‌توان گفت از دیدگاه قرآن نقش سلامت روحی بسیار مهم‌تر از نقش سلامت جسمی است. علمی که عهده‌دار بیان سلامت و بیماری روح انسان و راه‌های درمان این بیماری هاست، علم اخلاق نام دارد.

۳. آرامش انسان در زندگی نیز در گرو سلامت روحی اوست. همچنان که بیماری‌های جسمی آرام و قرار را از انسان می‌گیرند و زندگی را بر او تلخ می‌کنند، بیماری‌های روحی مانند حسادت، خودخواهی، خودبزرگ‌بینی، کینه‌ورزی و کفر به خدا نیز سکون و قرار را از روح انسان می‌ربایند. بیماری‌های روحی ممکن است بیماری‌های بدنی نیز ایجاد کنند.

امروزه روانشناسان معتقدند برخی بیماری‌های بدنی انسان با بیماری‌های روانی ارتباط دارد. بیماری‌های روحی مستقیم و غیرمستقیم در از میان بردن آرامش روانی انسان موثرند و تنها راه خلاصی از آن‌ها آگاهی عمیق از علم اخلاق و عمل به توصیه‌های آن است. برای مثال شخصی که حسود است و نسبت به نعمت‌هایی که خداوند به فرد دیگری داده حسادت می‌ورزد و دائم در فکر آزار و اذیت اوست. آرام و قرار ندارد، خواب و خوراک درست ندارد و این امر باعث بروز اختلال در کار دستگاه عصبی و گوارشی او می‌شود.

۴. نشاط و شادابی زندگی اجتماعی انسان تا حد زیادی در گرو اخلاقی زیستن

افراد است. به سخن دیگر، سلامت و بیماری روحی اعضای جامعه بر زندگی اجتماعی آنان نیز تأثیر می‌گذارد. در جامعه‌ای که اصول اخلاقی رعایت می‌شود، زندگی اجتماعی از شور و

نشاط و شادابی برخوردار است و جامعه به راحتی می‌تواند به اهداف موردنظر خود در ابعاد اقتصادی، سیاسی، دینی، آموزشی، فرهنگی و ... برسد.

بنابراین سعادت فردی و اجتماعی انسان در گرو تَخَلُّق به فضیلت‌های انسانی و پاک بودن نفس (پاک کردن نفس) از رذیلت‌های اخلاقی است. آن‌سان که خداوند در سوره‌ی شمس پس از آنکه به نفس انسانی سوگند یاد می‌کند و بیان می‌دارد که باید و نباید و شایسته و ناشایسته را به نفس انسانی الهام کرده، چنین ادامه می‌دهد: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (سوره شمس، آیات ۹ و ۱۰)

«هر کس آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شده و هر که آلوده‌اش کرد، نومید و محروم گشته است» شاید به دلیل نقش محوری اخلاق در سعادت فردی و اجتماعی انسان است که خداوند یکی از اهداف اساسی بعثت پیامبران و به‌ویژه پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را تزکیه‌ی نفس انسان‌ها از آلودگی‌ها بیان کرده است. (در سوره‌ی جمعه آیه‌ی ۲) از پیامبر روایت شده است که فرمود:

«إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» (همانا مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را تکمیل کنم) بر پایه‌ی این روایت نیز جایگاه والای اخلاق و تزکیه‌ی نفس مردم از آلودگی‌ها و آراستن آن‌ها به فضایل اخلاقی در رسالت پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله) روشن می‌شود. البته پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) تنها در مقام سخن به اخلاق و فضایل اخلاقی ارجح نمی‌نهاد بلکه در عمل و رفتار او نیز فضایل اخلاقی جایگاهی ویژه داشت.^۱

ضرورت فراگیری علم اخلاق

از نظر محمدعلی سادات انسان در بدو تولد حیوان بالفعل است و انسان بِالْقُوَّةِ یعنی بُعد حیوانی انسان (خوردن، خوابیدن، آشامیدن، دفاع از خود، غریزه‌ی جنسی و...) که متضمن حفظ و اداره زندگی در اوست، به‌صورت بالفعل وجود دارد. بِالْقُوَّةِ یعنی ناپیدا، بالفعل یعنی آشکار، قابل دیدن).

اما بُعد انسانی او در این هنگام به‌صورت بالقوه است یعنی مانند بذرهایی است که در درون او پاشیده شده (به چشم دیده نمی‌شود) و در صورت پرورش (تربیت) صحیح، به‌صورت آنچه ارزش‌های والای انسانی یا فطرت انسانی نامیده می‌شود در خواهد آمد.

۱. اخلاق اسلامی، محمد داوودی، صص ۲۰۰-۱۷

این گنج باطنی و فطری بالقوه است و باید با کمک خانواده و نظام آموزشی و... بالفعل شود. در فطرت انسان دودسته گرایش وجود دارد:

۱. **گرایش‌های حیوانی:** خوردن، آشامیدن، خوابیدن، دفاع از خود، غریزه جنسی و... (بالفعل هستند).

۲. **گرایش‌های انسانی:** حس کنجکاوی یا حقیقت‌جویی، حس زیبایی دوستی و زیبایی‌آفرینی، حس فضیلت‌خواهی (گرایش به خوبی‌ها)، حس خلاقیت، حس عشق، حس پرستش، حس آزادی‌طلبی، حس کمال‌خواهی و... (بالقوه هستند) همچنان که اگر این بذرها در درون انسان در زیر زنگارهای غفلت و فراموشی دفن گردد و یا به دست خود انسان ضایع شود وی از مرز حیوانیت فراتر نمی‌رود و چه بسا به مراحل پست‌تر از حیوانات نیز تنزل خواهد کرد. **اولئک کالانعام بل هم اضل:** (اعراف. ۱۷۹) (آنان همچون چهارپایانند، بلکه گمراه‌تر).

بنابراین، در بدو تولد گرچه انسان از نظر ساختمان جسمانی و ظاهری انسان است اما از نظر روحی و معنوی هنوز انسان نیست. او زمانی از نظر شخصیت درونی، انسان خواهد بود که بذر ارزش‌های انسانی را (در دوران کودکی به‌وسیله‌ی پدر و مادر و نظام آموزشی و...) در درون خود رشد داده و انسانیت را به فعلیت و ظهور رسانده باشد. می‌توان گفت: انسان از نظر ساختار روحی و معنوی، یک مرحله از ساختار جسمانی و حیوانی خود عقب‌تر است.

ساختار جسمانی و حیوانی انسان در دوران جنینی شکل می‌گیرد، حال آنکه ابعاد روحانی انسان باید در مرحله‌ی بعد از تولد، در دوران کودکی، دوران نوجوانی، دوران جوانی رشد داده شود. (توسط شرایطی که پدر و مادر فراهم می‌کنند و بعد از آن در نظام آموزشی و...) انسان به جهت داشتن قوه اختیار و انتخاب و اراده‌ای که دارد، می‌تواند ماهیت‌های گوناگونی بپذیرد.

درحالی‌که موجودات دیگر از قبیل: حیوان، نبات، فرشته و... چنین خصوصیتی ندارند. یک هسته‌ی سیب در مسیر رشد (تربیت) تنها یک ماهیت در پیش روی خود دارد. (تبدیل به درخت سیب می‌شود و میوه می‌دهد.) یک جوجه‌ی مرغ در مسیر رشد تنها توانایی تبدیل شدن به مرغ یا خروس را داراست. (بعد جفت خود را بر اساس غریزه پیدا می‌کند و جفت‌گیری و جوجه‌های دیگر...) .

در صورتی‌که انسان راه‌های بی‌شماری پیش روی خود دارد که می‌تواند یکی از آنها را بر اساس قوه‌ی اختیار و اراده خود انتخاب کند. می‌توان گفت: در عالم انسان،

انسان‌هایی با ماهیت‌های درونی و شخصیت‌های کاملاً متفاوت و گاهی متناقض مشاهده می‌کنیم که هریک در مسیر تربیت به راهی رفته و ماهیتی برگزیده‌اند ولی تردیدی نیست که در میان ماهیت‌های گوناگونی که انسان می‌تواند برگزیند، یک ماهیت است که به جهت انطباق بر فطرت انسانی او، ماهیت انسانی است. یعنی انسانیت انسان درگرو تحصیل چنین ماهیتی است که جز در سایه‌ی پرورش متعادل و شکوفایی هماهنگ استعداد‌های درونی به وجود نمی‌آید.

بنابراین تنها در مورد انسان است که می‌توان از پدیده‌ی «از خودبیگانگی» یا «مسخ شدن» سخن گفت.

نیاز انسان جدید به آموزش‌های اخلاقی نه تنها کمتر از انسان اعصار و قرون گذشته نیست بلکه بیشتر و عمیق تر است.

در زمان‌های گذشته آدمی از امکاناتی که امروزه در اختیار دارد بی‌بهره بود اما امکاناتی از قبیل: دسترسی به وسایل ارتباط جمعی، ماهواره‌ها و فناوری‌های پیشرفته سبب شده است که تباهی و سقوط آدمی دامنه‌ای نامحدود یابد، فساد اخلاقی سوار بر امواج، مرزها را در هم نوردد و از حصار خانه‌ها بگذرد و هیچ زاویه‌ای از تأثیرات ویرانگر آن مصون نماند.

از این رو: نیاز انسان به عامل کنترل‌کننده و بازدارنده در عصر حاضر از هر زمان دیگری بیشتر است. یعنی همچنان که قدرت و امکانات او در جهت گسترش فساد اخلاقی بیشتر شده، قدرت روحی و اخلاقی او در جهت مهار خواسته‌های نفسانی (نفس اماره) نیز باید افزون تر شود. لذا نیاز جهان معاصر به اخلاق یک نیاز حیاتی و درجه‌ی اول است.

نگاهی به وضع قشر تحصیل کرده به روشنی نشان می‌دهد که در بسیاری از موارد علم و تخصص تنها برای ثروت‌اندوزی و حتی عاملی برای اجحاف و چپاول است. غالباً آن انسانیت و معنویت که از صاحبان دانش مورد انتظار است، در میان نیست.

نگاهی به عالم طبابت، صنعت و... نشان می‌دهد که امروزه علم و تخصص غالباً حالت کالایی تجاری را برای صاحبان خود دارد. طبابت و تجارت کاملاً به هم آمیخته‌اند و اخلاق والای پزشکی که از هر پزشک مورد انتظار است (در تعداد قلیلی به چشم می‌خورد) اکثریت از آن بی‌بهره‌اند.

برای اینکه علم در تکامل روحی و معنوی عالم منشأ اثر واقع شود، باید آمیخته با معنویت و انسانیت و اخلاق شود علم و دانش منهای اخلاق روز به روز به خودخواهی‌های آن‌ها افزوده و جز ظلمت و انحطاط حاصلی نخواهد داشت.

برای اینکه علم در جامعه جایگاه حقیقی، قداست و حرمت خود را پیدا کند، باید دست کسانی که علم را برای رسیدن به اهداف شوم و مقاصد انسانی و منافع خود و صاحبان قدرت می‌خواهند، از عالم علم کوتاه کرد و برای سالم‌سازی جریان علم‌آموزی و همراهی علم با اخلاق، باید تربیت اخلاقی را در نظام آموزشی مان‌جدی‌تر بگیریم. جدایی تربیت اخلاقی از آموزش علمی در محافل علمی و دانشگاهی جوامع غربی، موجب رشد و گسترش روزافزون روش‌های غیرانسانی و شگردهای فریبکارانه شده است.

علم زمانی می‌تواند باعث رشد و تعالی انسان شود که با اخلاق (تعهد) پیوند بخورد. آنگاه سازنده است و ثمرات چشم‌گیری از خود به‌جای می‌گذارد، هم باعث رشد و تعالی فرد می‌شود هم جامعه. انسان برای حرکت به سمت سعادت و کمال به دو بال نیاز دارد: یکی علم دیگری اخلاق که از ابعاد مهم دین بشمار می‌رود.^۱

۱. اخلاق اسلامی، محمد علی سادات، صص ۱۰، ۱۵.

فصل ۲

معرفی فضایل اخلاقی پایه و اصلی و معرفی برخی از مهم‌ترین فضایل اخلاقی اجتماعی

توضیحاتی پیرامون کتاب «انسان بر سر دوراهی سعادت و شقاوت از دیدگاه قرآن و روایات»

این کتاب به شش سؤال اساسی پاسخ می‌دهد.

۱. صفات و اعمال پایه و اصلی در صعود انسان به قلّه‌ی انسانیت، سعادت و کمال کدامند؟

۲. صفات و اعمال پایه و اصلی در سقوط انسان به درّه‌ی شقاوت و بدبختی کدامند؟

۳. صفات و اعمال دیگری که می‌توانند به صعود انسان کمک کنند و باعث تقویت و

استحکام صفات پایه و اصلی شوند، کدامند؟ (قسمت بالای طرح سمت راست)

۴. صفات و اعمال دیگری که می‌توانند به سقوط انسان کمک کنند و باعث سرعت

بخشیدن به سقوط انسان شوند، کدامند؟ (قسمت پایین طرح سمت چپ)

۵. چگونه می‌توانیم صفات پایه و اصلی خوب و پسندیده را در خود به صورت ملکه

(عادت) در آوریم و از آثار آن‌ها در زندگی بهره‌مند شویم؟

۶. چگونه می‌توانیم صفات پایه و اصلی زشت و ناپسند را از روح و روان خود پاک و صفات خوب و پسندیده را جایگزین آن‌ها کنیم؟

سال‌ها بود در لحظات تنهایی و در خلوت‌هایم با خود فکر می‌کردم آیا می‌شود در علم اخلاق هم مثل علم عرفان که مشخص کرده عارف چه مراحل و گام‌هایی را باید طی کند تا به سرمنزل مقصود برسد. چنین کاری کرد و این گام‌ها و مراحل را مشخص کرد؟

- کدام صفات خوب پایه و اصلی هستند؟
- کدام صفات خوب در رده‌های بعدی قرار می‌گیرند و تقویت‌کننده‌ی صفات پایه و اصلی هستند؟
- کدام صفات بد پایه و اصلی هستند؟
- کدام صفات بد در رده‌های بعدی قرار می‌گیرند و تقویت‌کننده‌ی صفات پایه و اصلی هستند؟
- در علم اخلاق اولین گام و اولین مرتبه برای صعود و رسیدن فرد به کمال، سعادت و مقام قرب الهی چیست و چه نام دارد؟
- در علم اخلاق اولین گام و اولین مرتبه در سقوط فرد به پایین‌ترین مرتبه یعنی شقاوت و بدبختی چیست و چه نام دارد؟
- دومین مرتبه و گام برای صعود چیست و چه نام دارد؟
- دومین گام و مرتبه در سقوط چیست و چه نام دارد؟ و الی آخر....

مرتب از خداوند توفیق می‌خواستم تا شرایطی را فراهم کند بتوانم این کار را که جای خالی آن در آثار بزرگان، دانشمندان و علمای علم اخلاق - قدیم و جدید - به چشم می‌خورد، انجام دهم. سرانجام به لطف و عنایت خداوند این شرایط فراهم شد و موفق شدم در کنار کارهای روزمره‌ام، با توکل بر خدا و صبر و حوصله به این کار پردازم.

در ابتدا به برنامه‌ریزی و سپس جمع‌آوری کتاب‌های مرجع و شناسایی سایت‌های معتبر پرداختم. پس از آن به مطالعه‌ی کتاب‌ها و مراجعه به سایت‌ها مشغول شدم و پس از چهار سال توانستم سرنخ‌ها و پاسخ‌های خوب، قابل قبول و مستندی برای سؤال‌هایی که در ذهن داشتم پیدا کنم.

الحمدلله به لطف خداوند این انگیزه روزبه‌روز بیشتر در من تقویت می‌شد و از مطالعه احساس خستگی نمی‌کردم، احساس خوبی داشتم و امیدوار بودم با مطالعه‌ی این آثار ارزشمند و مشورت با اساتید اهل فن که عمرشان را در حوزه و دانشگاه در این مسیر طی کرده بودند و از مدارج علمی بالایی برخوردار بودند بهره‌های زیادی بردم بخصوص اساتید و

همکاران عزیزم در گروه معارف اسلامی دانشگاه اصفهان - که از سال ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۹ در کنارشان بودم - و با استفاده از تجارب خودم که از تدریس این درس در دانشگاه‌های مختلف استان کسب کرده بودم، توانستم به لطف خدا به این امر در حدّ وسیع و توانم جامه‌ی عمل ببوشانم.

پس از تهیه‌ی محتوی پیرامون موضوعات موردنظر و مشخص کردن گام‌ها و مراتب پایه و اصلی به دنبال شناسایی گام‌ها و صفات دیگری بودم که اگر این گام‌ها برداشته نشود باعث تضعیف و تزلزل گام‌های پایه و اصلی در انسان می‌شود و او نمی‌تواند در سیر صعودی خود در قلّه‌ی کمال بماند، برداشتن این گام‌ها می‌تواند همچون حصاری محکم او را از نفوذ دشمنان - نفسِ اماره‌ی بالسوء و شیطان - درونی و بیرونی و خطر سقوط در طول زندگی حفظ کند.

الحمدلله این کار نیز به لطف خدا انجام شد و این گام‌ها شناسایی و در طرح (شکل شماره ۲) در بالای صفحه سمت راست پیکانِ صعود تحت عنوان «اهل سعادت» آورده شد. این گام‌ها عبارت‌اند از:

اقامه‌ی نماز، تواضع داشتن، حُسن ظن به خدا، انفاق و ایثار، عفو و گذشت، اصلاح میان مردم، رضا به قضای الهی، رعایت حقوق دیگران، احسان به والدین، حیا و عفت، فرو بردن خشم، به نیکی سخن گفتن، رعایت عدل و انصاف، تفکر و تعقل و بصیرت، نزاع نکردن، خوش خُلقی و ادب، اعراض از جاهلان، نگهداری زبان، چشم، گوش و ... نرمی و مدارا با مردم، سخاوت و بخشندگی، قناعت و ساده زیستی، دفع بدی به نیکی، تحصیل علم، امر به معروف و نهی از منکر، اهتمام به امور مسلمین، همیاری در کارهای نیک، محبت به خدا، پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) ، ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) و ...، نظم در امور، کار و تلاش، راست‌گویی، امانت‌داری، وفای به عهد، اعتدال و میانه‌روی، اطعام فقرا و مساکین، خوف و رجاء، رسیدگی به یتیمان و ...

... شایان ذکر است شاید بتوان موارد دیگری هم به این گام‌ها اضافه نمود اما به دلیل فضای محدود کاغذ پوستر به همین موارد بسنده کردم. پس از تکمیل گام‌های صعود رفتیم سراغ شناسایی گام‌ها و صفات زشت دیگری که اگر این گام‌ها برداشته شود، موجب می‌شود فرد سریع‌تر و با شتاب بیشتری در باتلاق زشتی‌ها فرود رود و نهایتاً به «اسفل سافلین» پایین‌ترین درجه‌ی انسانیت سقوط کند. به لطف و یاری خدا موفق شدم این گام‌ها را نیز شناسایی کنم. این گام‌ها در طرح پایین صفحه سمت چپ پیکانِ نزول تحت عنوان «اهل شقاوت» آمده است و عبارت‌اند از:

غفلت از یاد خدا، خیانت در امانت، خود فراموشی، پیروی از هوای نفس، غیبت، منت گذاری، آزار و اذیت دیگران، سخن چینی، قساوت قلب، بی‌غیرتی، ترس، خُلف وعده و پیمان‌شکنی، اسراف و طغیان، خشم و خشونت، تمسخر آیات قرآن، مال‌پرستی، بخیل بودن، تبعیض و بی‌عدالتی، بی‌حیایی و بی‌عفتی، افشای اسرار دیگران، ارتکاب به گناهان کبیره، ظلم و ستمکاری، سوء ظن و بدگمانی، تهمت زدن، انکار حق، مکر و حيله، شرارت، لجام گسیختگی زبان، ریاست‌طلبی، یأس و نومیدی، انتقام و کینه‌ورزی، بدرفتاری با والدین، بدرفتاری با زن و فرزند، تمسخر و تهدید مؤمنین، هم‌نشینی با اهل باطل، تعصب و لجاجت و ...

لازم به ذکر است شاید بتوان موارد دیگری هم به این گام‌ها اضافه نمود اما به دلیل فضای محدود کاغذ پوستر به همین موارد بسنده کردم. پس از طی مراحل فوق به دنبال طراحی پوستری بودم تا بتوانم کل این محتوی را بهتر و عمیق‌تر از راه مشاهده به ذهن مخاطب منتقل کنم، طرح‌های مختلفی را کشیدم و سرانجام با کمک و مشورت برادر عزیز و بزرگوارم حاج آقا محمدعلی نریمانی در جهاد دانشگاهی دانشگاه اصفهان یکی از طرح‌ها انتخاب و بر روی آن کار شد و حاصل کار به لطف خدا پوستری شد جذاب و دل‌نشین که به فهم و درک بیشتر موضوع کمک شایانی کرد.

سپاس خداوند متعال را که به بنده و همکاران عزیزم توفیق عنایت فرمود تا این تلاش و کوشش عاشقانه به لطف و کرمش انجام گردد. ان شاء الله که خودش آن را سودمند و مورد استفاده‌ی همگان به‌ویژه جوانان مسلمان، مؤمن و دوستدار دین و دانش قرار دهد. در این فصل می‌کوشیم نخست به معرفی فضایل اخلاقی پایه و اصلی و سپس به معرفی برخی از مهم‌ترین فضایل اخلاقی اجتماعی در متون اسلامی یعنی قرآن و روایات پردازیم. از این‌رو ابتدا باید صفت‌های اخلاقی بیان‌شده در قرآن و روایات^۱ را استخراج و دسته‌بندی نماییم تا تصویری نسبتاً جامع و کامل از اخلاق اسلامی به دست آوریم و از میان صفت‌های اخلاقی خوب به‌صفتی پردازیم که پایه‌ی دیگر صفات اخلاقی را تشکیل می‌دهند و بیشتر با آن‌ها روبه‌رو هستیم.

صفات اخلاقی بیان‌شده در قرآن و روایات به فضایل اخلاقی عام، ایمانی و اجتماعی تقسیم‌بندی می‌شوند. در این تقسیم‌بندی فضایل فردی - فضایل اخلاقی در رابطه‌ی شخص

۱. اخلاق اسلامی، محمد داودی، صص ۶۳، ۶۱

با خود- حذف شده است؛ زیرا بسیاری از آن‌ها تنها جنبه‌ی فردی ندارد بلکه در رابطه‌ی فرد با دیگران و با خدا نیز مطرح هستند. برخی از فضایل نیز به قسم خاصی اختصاص ندارند و در همه‌ی ارتباط‌های انسان با خود و دیگران مطرح می‌باشند از این‌رو آن‌ها را تحت عنوان فضایل عام مطرح می‌کنیم. فضایل مطرح شده در قرآن و روایات به شرح ذیل است.

فضایل اخلاقی عام

این فضایل عبارت‌اند از: تعقل و تفکر، پیروی از دلیل و منطق، حق‌گرایی، صبر و استقامت، یکرنگی و عدم نفاق، ترجیح ندادن دنیا بر آخرت و فریفته‌ی دنیا نشدن.

فضایل اخلاقی ایمانی

این فضایل عبارت‌اند از: یقین، اخلاص، توکل، تقوا، صبر، سپاسگزاری، تشکر زبانی و عملی، یاد خدا، ایمان به خدا و اطاعت از دستوراتش، زهد، عمل صالح، بندگی خدا، رضا به قضای الهی، حُسن ظنّ به خدا، اعتراف به تقصیر، تعظیم شعائر الهی، مقدم بودن محبت خدا بر دیگر چیزها، دوستی و دشمنی در راه خدا، بیم و امید، توبه و استغفار، خوش اخلاقی و ادب، محبت به پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و اهل بیت او، احترام به پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله)، عبادت خدا، انقیاد در برابر پیامبر و امامان (علیهم‌السلام)، اطاعت از پیامبر و امامان معصوم.

فضایل اخلاقی اجتماعی

این فضایل عبارت‌اند از: احسان به والدین، رسیدگی به یتیمان، فقرا و مساکین، اعتدال و میانه‌روی در استفاده از نعمت‌ها، قناعت، اصلاح میان مردم، رعایت عدل و انصاف، دعوت به نیکی و بازداشتن از بدی‌ها، امر به معروف و نهی از منکر، اهتمام به امور مسلمانان، حیا و عفت، وفای به عهد و پیمان، به نیکی سخن گفتن، عفو و گذشت، حلم، فرو بردن خشم، نرمی و مدارا با مردم، امانت‌داری، ادای امانت، انفاق، ایثار، کار و تلاش، سخاوت و بخشندگی، نزاع نکردن، دفع بدی به نیکی، اعراض از جاهلان، تواضع داشتن، همیاری در کارهای نیک و رعایت حقوق دیگران.

فضیلت‌های اخلاقی ایمانی

این فضیلت‌ها از آن‌رو که پایه‌ی دیگر صفات اخلاقی خوب را تشکیل می‌دهند از اهمیت بیشتری برخوردارند. فضیلت‌های اخلاقی ایمانی صفاتی هستند که با ایمان اسلامی ارتباط وثیقی دارند، به‌گونه‌ای که بدون ایمان به خداوند طرح آن‌ها نیز بی‌معنا خواهد بود. فضیلت‌های اخلاقی ایمانی متعددند، از این‌رو تنها برخی از مهم‌ترین آن‌ها را که به‌عنوان پایه و اصلی هستند به اختصار بررسی می‌کنیم. این فضیلت‌ها به ترتیب عبارت‌اند از:

- ایمان داشتن به خدا
- تقوا
- توکل
- صبر و استقامت
- شکر
- زهد
- اخلاص
- ذکر خدا
- عمل صالح
- یقین
- بندگی خدا
- رسیدن به مقام قرب الهی
- اعلیٰ علیین

در ادامه برخی از فضیلت‌های اخلاقی اجتماعی را به‌عنوان تقویت‌کننده‌ی فضیلت‌های اخلاقی ایمانی به اختصار مورد بررسی قرار خواهیم داد. این فضیلت‌ها عبارت‌اند از:

۱. محبت خدا، پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و اهل بیت (علیهم‌السلام)
۲. عزت نفس
۳. وفای به عهد و پیمان
۴. امر به معروف و نهی از منکر
۵. عفو و گذشت
۶. عدالت (عدل و انصاف)
۷. قناعت
۸. احسان
۹. اصلاح میان مردم

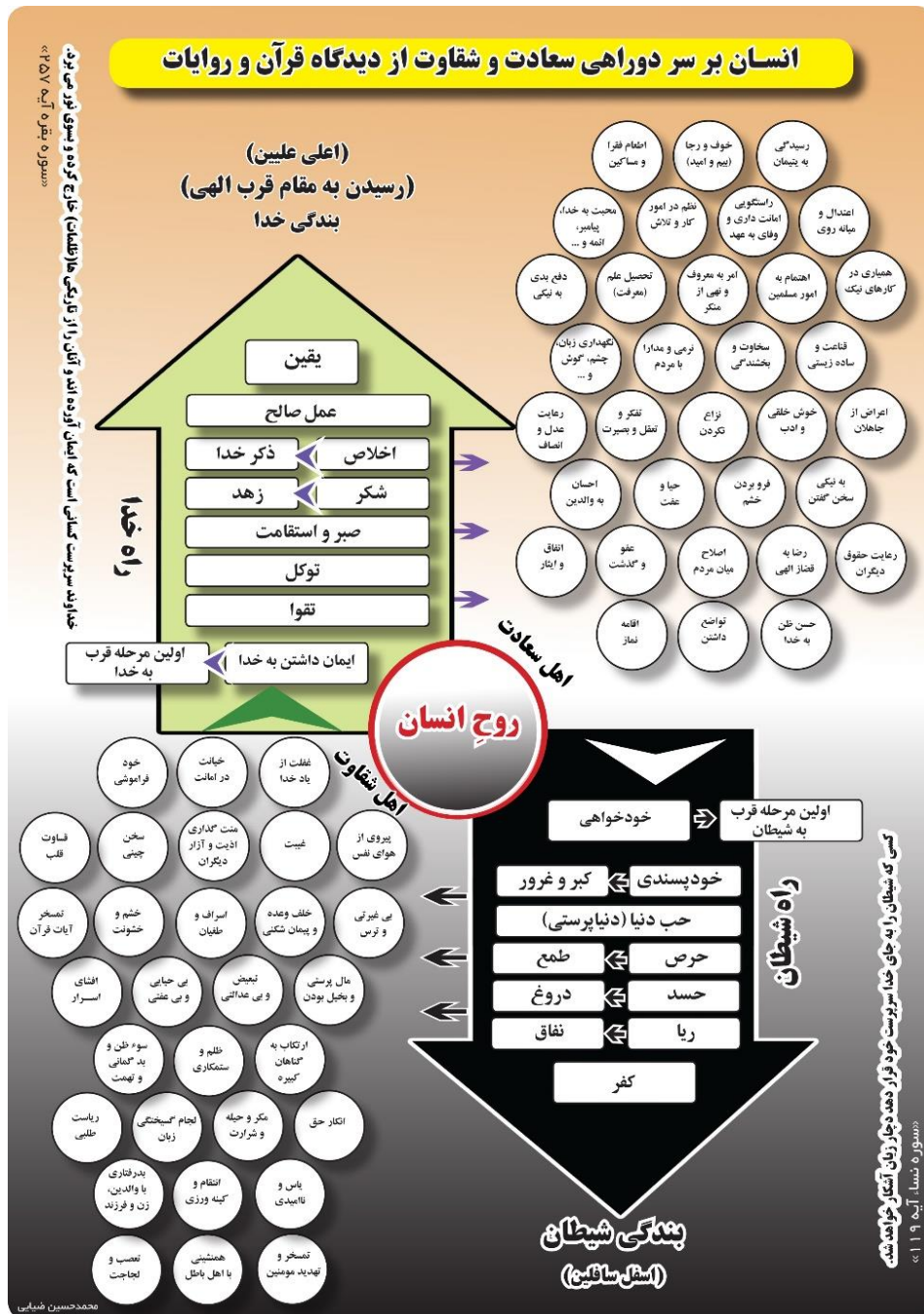
- | | |
|------------------------|-----------------------------|
| ۱۰. حُسن ظن | ۱۱. رضا |
| ۱۲. آزاد اندیشی | ۱۳. نظم |
| ۱۴. سخنان نیکو گفتن | ۱۵. رازداری |
| ۱۶. حیاء | ۱۷. خوش‌رویی |
| ۱۸. مدارا | ۱۹. فروتنی |
| ۲۰. امانت‌داری | ۲۱. خدمت‌رسانی |
| ۲۲. مهار غریزه‌ی جنسی | ۲۳. راست‌گویی |
| ۲۴. نیکی به والدین | ۲۵. تسلیم بودن در برابر خدا |
| ۲۶. اعتدال و میانه‌روی | ۲۷. رابطه ظاهر و باطن. |

شایان ذکر است در فصل سوم نیز به بررسی رذایل اخلاقی پایه و اصلی و مهم‌ترین رذایل اخلاقی اجتماعی خواهیم پرداخت.

آشنایی با صفات و اعمال خوب (فضائل اخلاقی پایه و اصلی) در شکل شماره ۲

ایمان داشتن به خدا

اولین قدمی که انسان در سیر تکاملی خود به سوی کمال نهایی یعنی قرب خدای متعال برمی‌دارد ایمان به خداست و این قدم ریشه‌ی قدم‌های بعدی و روح همه‌ی مراحل استکمال انسان می‌باشد.



شکل شماره ۲

نظری به حقیقت ایمان^۱

بعضی از دانشمندان اسلام، ایمان را فقط در تصدیق قلبی و بعضی تصدیق قلبی که توأم با اقرار زبان باشد می‌دانند بعضی علاوه بر این دو توأم با عمل را نیز اضافه کرده‌اند. برای روشن شدن بحث باید توجهی به قرآن مجید و سخنان خاندان عصمت و طهارت بنماییم:

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا اسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ
وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ
الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَزْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ^۲ اعراب (گروهی از بادیه نشینان) گفتند: که ما ایمان آورده‌ایم. (ای
پیامبر ما) به آن‌ها بگو شما ایمان نیاورده‌اید لیکن بگوئید: اسلام آورده‌ایم و هنوز ایمان در
قلب‌های شما وارد نشده است و اگر خدا و پیامبر را اطاعت کنید از اجر شما کم نمی‌کند و از
گناهان شما می‌گذرد که خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است، به حقیقت مؤمنین (واقعی)
کسانی هستند که به خدا و رسول او ایمان آورده‌اند و بعداً هیچگاه شک و ریبی به دل راه
ندادند و در راه خدا با مال و جانشان جهاد کردند، اینان به حقیقت راستگو هستند.

از این آیه استفاده می‌شود که حقیقت ایمان عبارت است از اعتقاد قلبی و اجرای
برنامه‌های عملی ولیکن اقرار به شهادتین مربوط به اسلام است. چنانچه از پیامبر
اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نقل شده: "الْإِسْلَامُ عِلَاقِيَّةٌ وَ الْإِيمَانُ فِي الْقَلْبِ وَ أَشَارَ إِلَى صَدْرِهِ". و در
آیات زیادی دنبال کلمه "آمنوا" عمل صالح را اضافه فرموده که ممکن است عطف خاص
برعام باشد و اینک چهار آیه از نظر شما می‌گذرد.

۱. "وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ"^۳. آنان که به خدا
ایمان آورده و کار نیکو کردند آنان را البته (به بهشت) در صف صالحان (و رتبه نیکان) قرار
دهیم.

۲. "وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ"^۴. و آنان که به خدا ایمان آوردند و کار نیکو کردند

۱. تکامل در پرتو اخلاق، ج ۱، غلامرضا سلطانی، صص ۲۰۳-۱۸۶

۲. سوره حجرات، آیه ۱۴-۱۵

۳. سوره عنکبوت، آیه ۹-۵۸

۴. همان منبع

البته آن‌ها را به عمارات عالی بهشتی که زیر درختانش نهرهائی جاری است منزل دهیم که در آن زندگی ابدی کنند و چه نیکو است پاداش نیکوکاران.”

۳. ” **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ، خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ** ^۱ آنان که به خدا ایمان آوردند و اعمال نیکو انجام دادند باغ‌های پر نعمت، مخصوص آن‌ها است و آن‌ها در بهشت ابدی، همیشگی خواهند بود. این وعده خدا محقق و حتمی است و خدا بر همه‌ی کار جهان مقتدر و به حقیقت هر چیز آگاه است.”

۴. ” **وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** ^۲. قسم به عصر (عصر نورانی پیامبر یا دوران ظهور حضرت مهدی (علیه‌السلام)) که همه‌ی انسان‌ها در زیانند، مگر آنان که به خدا ایمان آورده و نیکو کار شدند.”

۱. از امام باقر یا امام صادق (علیهما السلام) نقل شده که فرمود: ” **الْإِيمَانُ إِقْرَارٌ وَعَمَلٌ وَالْإِسْلَامُ إِقْرَارٌ بِلا عَمَلٍ**. ایمان اقرار است و عمل و اسلام اقرار است بدون عمل.“
بدیهی است که مقصود از اقرار دوّم، اعتراف زبانی و تلفظ به شهادتین است و کلمه “بلا عمل” به نحو لایشراط است نه بشرط، لا یعنی در مسلمان بودن، فقط اقرار زبانی کافی است اگرچه عمل هم نکند نه اینکه باید عملی را انجام ندهد. زیرا کسی که عمل به مقرّرات اسلام کرد و مؤمن شد مسلمان هم می‌باشد.

۲. از پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نقل شده که می‌فرماید: ” **الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ، وَإِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ**. ایمان سه رکن دارد: شناخت و عقیده قلبی؛ اعتراف به زبان؛ انجام دادن وظایف دینی.”

۳. از امام رضا (علیه‌السلام) سؤال شد درباره ایمان و او فرمود: ” **الْإِيمَانُ عَقْدٌ بِالْقَلْبِ وَ لَفْظٌ بِاللِّسَانِ، وَعَمَلٌ بِالْجَوَارِحِ، لَا يَكُونُ الْإِيمَانُ إِلَّا هَكَذَا**. ایمان جز اعتقاد قلبی و اقرار به زبان و عمل با جوارح چیز دیگری نیست.”

۴. از امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده: ” **قَالَ الْإِيمَانُ يُشَارِكُ الْإِسْلَامَ وَالْإِسْلَامُ لَا يُشَارِكُ الْإِيمَانَ**: ایمان همیشه همراه اسلام است ولیکن اسلام همیشه همراه ایمان نیست.“ یعنی هر مؤمنی مسلمان است ولیکن هر مسلمانی مؤمن نیست.

۵. از امام باقر (علیه‌السلام) نقل شده که به امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) عرض شد: ” **مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ (صلی‌الله‌علیه‌وآله) كَانَ مُؤْمِنًا؟ قَالَ: فَإِنَّ فَرَائِضَ اللَّهِ!؟**

۱. سوره لقمان، آیه ۸

۲. سوره عصر، آیه ۱

آیا کسی که به یکتائی خدا و رسالت محمد (صلی الله علیه و آله) شهادت دهد مؤمن است؟ فرمود: پس واجبات خدا کجا می‌رود؟!". یعنی مجرد شهادت، برای تحصیل ایمان کافی نیست.

۶. سلام جعفری می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) درباره ایمان سؤال کردم، فرمود: "الْإِيمَانُ أَنْ بَطَاعَ اللّٰهُ فَلَا يُعْصَىٰ إِيْمَانُ اَيْنَ اسْتِ كِه خِدا اِطَاعَتِ شُود وَ نَافِرْمَانِي نَشُود". خلاصه آنچه از روایات استفاده می‌شود همان است که از آیات قرآن استفاده شد که ایمان همان اعتقاد قلبی و پیروی نمودن از دستورات الهی و عمل به آن‌ها است. به این روایات که در رابطه با کمال ایمان است توجه فرمائید:

الف - از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده:

ثَلَاثٌ خِصَالٍ مَنْ كُنَّ فِيهِ يَسْتَكْمِلُ خِصَالَ الْإِيْمَانِ الَّذِي إِذَا رَضِيَ لَمْ يَدْخُلْهُ رِضَاءٌ فِي بَاطِلٍ وَإِذَا غَضِبَ لَمْ يُخْرِجْهُ غَضَبُهُ مِنَ الْحَقِّ، وَإِذَا قَدَّرَ لَمْ يَتَعَاطَا مَا لَيْسَ لَهُ سَهْ خِصَلَتِ اسْتِ كِه هِرْكَسِ دَاشْتِه بَاشَد بِه تَمَامِ خِصَلَتِ هَایِ اِیْمَانِ رَسِيْدِه اسْتِ: اَنگَاهِ كِه رَاضِي وَ خُوشحَالِ شُد، رِضَايَتِشِ او رَا بِه بَاطِلِ نَكشَانَد؛ هِنگَامِ خِشْمَكِيْنِي، خِشْمِ او رَا اَز حَقِّ خَارِجِ نَسَاذَد؛ وَ اَنگَاهِ كِه قَدْرَتِ يَافَتِ پَا رَا اَز گَلِيْمِ خُودِ فَرَا تَرِ نَگَذارَد".

ب. از امام صادق (علیه السلام) نقل شده:

لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيْقَةَ الْإِيْمَانِ حَتَّىٰ يَكُوْنَ فِيهِ خِصَالٌ ثَلَاثٌ: التَّفَقُّهُ فِي الدِّيْنِ وَ حُسْنُ التَّقْدِيْرِ فِي الْمَعِيْشَةِ وَ الصَّبْرُ عَلَي الرِّزَايَا اِیْمَانِ بِنْدِه اِی كَامَلِ نَمِي شُود مَگَرِ بَا سَهْ چِيْزِ: ۱. آگَاهِ شَدْنِ دَرِ مَسْأَلِ دِيْنِي؛ ۲. مِيَاْنِه رُويِ دَرِ زَنْدَگِي؛ ۳. وَ اسْتِقَامَتِ دَرِ سَخْتِي هَا".

ج. از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود:

لَا يُؤْمِنُ رَجُلٌ فِيهِ الشُّحُّ وَ الْحَسَدُ وَ الْجُبْنُ وَ لَا يَكُوْنَ الْمُؤْمِنُ جَبَانًا وَ لَا حَرِيصًا وَ لَا شَحِيْحًا مُؤْمِنِ نِيْسَتِ شَخْصِي كِه دَرِ او صِفَاتِ "بَخْل"، "حَسَد" وَ "تَرَس" بَاشَد وَ فَرْمُود: مُؤْمِنِ هِرْگَرِ تَرَسُو وَ حَرِيصِ وَ "بَخِيْلِ نَمِي بَاشَد".

د. از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود:

الْمُؤْمِنُ أَصْلَبُ مِنَ الْجَبَلِ يَسْتَقِلُّ مِنْ دِيْنِهِ شَيْءٌ مُؤْمِنِ اَز كُوهِ مَحْكَمِ تَرِ اسْتِ زِيْرَا اَز كُوهِ چِيْزِي جِدا مِي شُود وَ لِي اَز مُؤْمِنِ چِيْزِي گَرَفْتِه نَمِي شُود".

۵. از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: "إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَشَدُّ مِنْ زُبْرِ الْحَدِيدِ إِذَا دَخَلَ النَّارَ تَغَيَّرَ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَوْ قُتِلَ ثُمَّ نُشِرَ ثُمَّ قُتِلَ يَتَغَيَّرُ قَلْبُهُ بِه حَقِيْقَتِ مُؤْمِنِ سَخْتِ تَرِ اَز قِطْعِه آهِنِ اسْتِ، چِرَا كِه آهِنِ اگَرِ (دِرْكَوْرِه) آتِشِ قَرَارِ گِيْرِدِ تَغْيِيْرِ مِي يَابدِ (وَ سِرْخِ مِي شُود) وَ لِيكِنِ مُؤْمِنِ اگَرِ كِشْتِه شُود وَ سِپِسِ زَنْدِه گَرْدَدِ وَ دُوبَارِه كِشْتِه شُود قَلْبِشِ تَغْيِيْرِ نَمِي كِنْد".

شناخت ایمان

بعد از اینکه حقیقت ایمان از نظر آیات و روایات روشن شد لازم است به سه موضوع توجه کنیم:

۱. ایمان به خدای جهان باعث آرامش خاطر است.

۲. ایمان قابل شدت و ضعف است.

۳. ایمان دو نوع است: مستقر و مستودع.

آرامش روح در سایه ایمان

قرآن مجید در این باره چنین می‌فرماید: **أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ**^۱ آگاه باشید که اولیاء و دوستان خدا نه ترس دارند و نه غمگین می‌شوند، همانا آنان که ایمان آوردند و (از مخالفت فرمان خدا پرهیز کردند) در زندگی دنیا و آخرت شاد (و مسرورند) وعده‌های الهی تخلف ناپذیر است و این رستگاری بزرگی است.”

میان اولیای خدا که همان مؤمنین واقعی هستند و خدا حایل و فاصله‌ای نیست، حجاب‌ها از قلبشان کنار رفته و در پرتو نور معرفت و ایمان و عمل پاک، خدا را با چشم دل چنان می‌بینند که هیچگونه شک و تردیدی به دل هایشان راه نمی‌یابد و به خاطر همین آشنائی با خدا که در وجود بی‌انتهای او قدرت بی‌پایان و کمال مطلق است، ماسوی‌الله در نظرشان کوچک و کم ارزش و ناپایدار و بی‌مقدار است.

آری، کسی که با اقیانوس آشنا است قطره در نظرش ارزش ندارد و کسی که خورشید را می‌بیند نسبت به یک شمع بی‌فروغ بی‌اعتنا است. و از اینجا روشن می‌شود که چرا آن‌ها ترس و اندوهی ندارند زیرا خوف و ترس معمولاً از احتمال فقدان نعمت‌هایی است که انسان در اختیار دارد و یا خطراتی که ممکن است در آینده او را تهدید کند ناشی می‌شود. همانگونه که غم و اندوه معمولاً نسبت به گذشته و فقدان امکاناتی است که در اختیار داشته است.

اولیا و دوستان راستین خدا از هرگونه وابستگی و اسارت جهان مادی آزادند و “زهد” به معنای حقیقی‌اش بروجود آن‌ها حکومت می‌کند، نه با از دست دادن امکانات

۱. سوره یونس، آیه ۶۵، ۶۲

مادی جزع و فزع می‌کنند و نه ترس از آینده در اینگونه مسائل افکارشان را به خود مشغول می‌دارد. بنابراین “غم‌ها” و “ترس‌هائی” که دیگران را دائماً در حال اضطراب و نگرانی نسبت به گذشته و آینده نگه می‌دارد، در وجود آن‌ها راه ندارد یک ظرف کوچک آب از دمیدن یک انسان متلاطم می‌شود ولی در پهنه اقیانوس کبیر حتی طوفان‌ها کم اثر است و به همین دلیل اقیانوس غالباً آرام است.

” لِكَيْ لَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَيْكُمْ! ” (این را بدانید) تا هرگز به خاطر آنچه از دست شما رفت دلتنگ نشوید و آنچه به شما رسید دلشاد نگردید.” آری، اولیای خدا همیشه این چنین بودند، یعنی: نه آن روز که داشتند به آن دل بستند و نه روزی که از آن جدا می‌شوند غمی دارند، روحشان بزرگتر و فکرشان بالاتر از آن است که اینگونه حوادث گذشته و آینده در آن‌ها اثر بگذارد.

به این ترتیب امنیت و آرامش بر وجود آن‌ها حکمفرماست و به گفته قرآن مجید “أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ.”^۲ آنانند که آرامند.” و یا به تعبیر آیه دیگر: “أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ”^۳ آگاه شوید که تنها یاد خدا مایه آرامش دل هاست.” خلاصه اینکه غم و ترس انسان‌ها معمولاً ناشی از روح دنیاپرستی است، آن‌ها که روح دنیاپرستی ندارند اگر غم و ترس نداشته باشند بسیار طبیعی است و گاهی این استدلال به شکل عرفانی مطرح است.

اولیای خدا آنچنان غرق در صفات جمال و جلال خدایند و آنچنان محو مشاهده ذات پاک او می‌باشند که غیر او را به بوته فراموشی می‌سپرند، روشن است که غم و اندوه و ترس و وحشت حتماً نیاز به تصور فقدان و از دست دادن چیزی و یا مواجهه با دشمن و موجود خطرناکی دارد.

کسی که غیر خدا در دل او نمی‌گنجد و به غیر او نمی‌اندیشد و جز او را در روح خود نمی‌پذیرد چگونه ممکن است از غم و اندوه و ترس وحشتی داشته باشد و برای روشن شدن بحث می‌توان گفت: استدلال‌های علمی و منطقی هم ممکن است یقین بیاورد اما آرامش خاطر ایجاد نکند، زیرا استدلال عقلی انسان را راضی می‌کند نه دل و عواطف انسان را، از این جهت باید از راه ایمان و یقین و مشاهدات عینی که از یقین سرچشمه گرفته آرامش خاطر گرفت و به تعبیر ابراهیم خلیل (علیه‌السلام) - قهرمان توحید - هنگامی که از او سؤال شد: “أَوْلَمَّ

۱. سوره حدید، آیه ۲۳

۲. سوره انعام، آیه ۸۴

۳. سوره رعد، آیه ۲۸

تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِنَّ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي. آیا باور نداری؟ گفت: آری، ولیکن از برای آن که دلم آرامش یابد.”

و این آرامش دل برای انسان فراهم نمی‌شود جز در سایه مجاهدات نفسانی. چنانچه قرآن مجید می‌فرماید: “وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا. آنان که با جان و مالشان در راه ما جهد و کوشش کردند همانا آنان را به راه خویش هدایت می‌کنیم که همیشه خدا یار نیکوکاران است.” در این وقت است که انسان مشمول این آیه می‌شود: “هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ. او کسی است که سکینه و آرامش را در دل‌های مؤمنان فرو فرستاد تا ایمانی بر ایمان آن‌ها افزوده شود.”

”سکینه“ در اصل از ماده “سکون” به معنای یک نوع حالت آرامش و اطمینان است که هرگونه شک و دودلی و ترس و وحشت را از انسان دور می‌سازد و او را در برابر حوادث سخت و پیچیده، ثابت قدم می‌گرداند. “سکینه” با ایمان رابطه نزدیکی دارد، یعنی زائیده ایمان است، افراد با ایمان هنگامی که به یاد قدرت بی‌پایان خداوند می‌افتند و لطف و مرحمت او را در نظر می‌آورند، موجی از امید در دلشان پیدا می‌شود و اینکه می‌بینیم در بعضی از روایات “سکینه” به ایمان تفسیر شده و در بعضی دیگر به یک نسیم بهشتی، در شکل و صورت انسان، همه بازگشت به همین معنا می‌کند.

و در هر حال این حالات فوق‌العاده روانی، موهبتی است الهی و آسمانی که در پرتو آن، انسان مشکل‌ترین حوادث را در خود هضم می‌کند و یک دنیا آرامش را در درون خویش احساس می‌نماید.

ما در موضوع دوّم نمی‌خواهیم به بحث کلامی وارد شویم که متکلمین در این بحث مطالبی را بیان نموده‌اند، بلکه می‌خواهیم بگوئیم آنچه فطرت و وجدان انسانی درک می‌کند این است که ایمان و اعتقاد انسان‌ها یکنواخت نیست بلکه تفاوت بسیاری دارند و این کثرت ایمان است که نه‌تنها همه‌ی مشکلات و گرفتاری‌های بعضی را حل کرده بلکه در گیر و دار مشکلات، توجهش را به خالق نیز بیشتر نموده و آثار ایمان را در چهره‌اش آشکارتر کرده است چنانچه در حالات سیدالشهداء (علیه‌السلام) نقل شده: هرچه به ظهر عاشورا نزدیک‌تر می‌شد چهره‌اش نورانی‌تر و درخشان‌تر می‌شد.

و یا یوسف (علیه‌السلام) در عنفوان جوانی و بروز شهوت مخصوصاً هنگامی که به او پیشنهاد می‌شود و در صورت مخالفت نیز تهدید می‌گردد چنین می‌فرماید: “مَعَادَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي

اِحْسَنَ مَتَوَايَ اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ^۱. یوسف گفت: به خدا پناه می‌برم که پروردگار من است و مقام و منزلت مرا گرامی داشت و هر نعمتی دارم از ناحیه او است همانا خداوند رستگار نمی‌کند ستمکاران را^۲. و شما نیز صدها نمونه می‌توانید به آسانی در تاریخ دل‌باختگان راه عشق و مؤمنین واقعی چون یاسرها و سمیه‌ها و ابودرها و جوانان فداکار انقلاب اسلامی ایران در میدان نبرد مطالعه فرمائید.

ایمان قابل شدت و ضعف است

و اینک برای توجه شما به چند آیه که به‌طور وضوح بیانگر آن است که ایمان قابل ازدیاد است جلب می‌نمائیم:

۱. ” اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ^۲ ” همانا مؤمنان کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده می‌شود دل‌هایشان ترسان می‌گردد و هنگامی که آیات او بر آن‌ها خوانده می‌شود بر ایمانشان افزون می‌شود و تنها بر پروردگارشان توکل دارند^۳.

۲. ” وَ لَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا^۳ ” مؤمنان چون لشکر و نیروهای کفار را به چشم دیدند گفتند: این همان جنگی است که خدا و رسولش از پیش وعده دادند (و به واسطه این خبر) زیاد نمی‌شود مگر ایمان و تسلیم آن‌ها (در برابر خدا و استقامت آن‌ها در برابر دشمن).^۴

۳. ” وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ^۴ ” و هنگامی که سوره‌ای نازل می‌شود بعضی از آنان (به رجس‌های و مائتوا و هم کافرون^۴). و هنگامی که سوره‌ای نازل می‌شود بعضی از آنان (به دیگران) می‌گویند: این سوره، کدامیک از شما را افزون ساخت؟ (به آن‌ها بگو) اما کسانی که ایمان آورده‌اند ایمانشان را افزود و آن‌ها (به فضل و موهبت الهی) خوشحالند. و اما آن‌ها که در دل‌هایشان بیماری است پلیدی بر پلیدی‌شان افزود و از دنیا رفتند در حالی که کافر بودند^۴.

۱. سوره یوسف، آیه ۲۳

۲. سوره انفال، آیه ۲

۳. سوره احزاب، آیه ۲۱

۴. سوره توبه، آیه ۱۲۴

ایمان دو نوع است: (مُسْتَقَرُّ و مُسْتَوْدَع)

آنچه از آیات و روایات استفاده می‌شود ایمان بعضی از انسان‌ها مستقر و ثابت، و ایمان بعضی بعد از مدتی به سبب خلافتکاری‌های زیاد همانند ودیعه از دستشان می‌رود. که اینک توجه شما را به یک آیه و یک حدیث جلب می‌نمائیم:

۱. " وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُفْقَهُونَ^۱. او کسی است که شما را از یک نفس واحد آفرید درحالی که بعضی از انسان‌ها پایدارند (از نظر ایمان یا خلقت کامل) و بعضی ناپایدار، ما آیات خود را برای کسانی که می‌فهمند بیان نمودیم."

۲. از امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده: " إِنَّ الْعَبْدَ يَصْبِحُ مُؤْمِنًا وَ يَمْسِي كَافِرًا وَ يَصْبِحُ كَافِرًا وَ يَمْسِي مُؤْمِنًا وَ قَوْمٌ يُعَارُونَ ثُمَّ يَسْلُبُونَهُ، يُسَمَّوْنَ الْمُعَارِينَ ثُمَّ قَالَ فَلَانٌ مِنْهُمْ. همانا بنده ای صبح کند درحالی که مؤمن است و شام کند درحالی که کافر است و (بالعکس گاهی) صبح کند کافر و شام کند مؤمن، (و در این میان) مردمی هستند که ایمانشان عاریه است و سپس از آن‌ها گرفته شود و آن‌ها را " معارین " (یعنی عاریت داده شدگان) نامند. سپس فرمود: فلانی از آن‌ها است." آنچه تجربه ثابت کرده و تاریخ نشان داده این است که در اطراف پیامبران و ائمه معصومین (علیهم‌السلام) افرادی صالح و مؤمن بودند ولیکن آنگاه که در یک جریان و امتحانی واقع شدند از امتحان روسیاه بیرون آمدند و ایمان خود را تبدیل به کفر نمودند.

رابطه میان علم و ایمان و عمل^۲

بررسی مفهوم ایمان و نسبت و تفاوت آن با علم

ایمان در لغت به معنای تصدیق به کار رفته است؛ به خصوص این کاربرد در مواردی که ایمان با لام متعدی می‌گردد کاملاً آشکار است. اما درباره معنای اصطلاحی ایمان اختلاف رُخ داده است و این اختلاف بیش‌تر از آن روست که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اصطلاح ایمان به‌عنوان یک بحث محوری مورد توجه نبوده و از مفهوم و معنای ایمان سؤال نمی‌شد و پرسش‌ها بیشتر متوجه متعلق ایمان بوده است؛ ولیکن از هنگام حاکمیت علی (علیه‌السلام) به

۱. سوره انعام، آیه ۹۸

۲. به سوی خود سازی، محمد تقی مصباح یزدی، صص ۳۰۶، ۳۲۶

بعدکه مباحث کلامی گسترش یافت، مبحث ایمان نیز مورد توجه و بررسی فرق اسلامی قرار گرفت و هر یک تعریف و برداشت خود را از آن ارائه دادند.

اما منظور از ایمان که در این بحث روی آن تکیه می‌شود و در قرآن و متون دینی اساس سعادت شناخته شده، حقیقتی است در مقابل کفر و جحد و با دانستن و شناختن تفاوت دارد. زیرا گاهی انسان چیزی را می‌داند، ولی دلش آن را نمی‌پذیرد و نمی‌خواهد به لوازم آن ملتزم شود؛ از این رو عمداً با آن مخالفت می‌کند و گاهی با زبان هم انکار می‌کند. چنین انکاری که با علم انجام می‌گیرد از انکار از روی جهل، بدترو برای تکامل انسان زیان‌بارتر است؛ چنان که قرآن می‌فرماید: **وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا...**^۱؛ و آن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند، در حالی که در دل به آن یقین داشتند.

بی تردید «جحد» نقطه مقابل ایمان است و با آن جمع نمی‌شود و جمع شدن جحد و علم گویای این است که ایمان به مثابه معرفت مطلق نیست و علاوه بر معرفت و علم دارای ویژگی‌های دیگری چون تسلیم و خضوع در برابر حق نیز هست. شاهد دیگر بر مدعای ما، پاسخ حضرت موسی (علیه السلام) به فرعون است که از روی عناد و لجاجت از پذیرش حق خودداری می‌کرد: **قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ بِصَائِرٍ...**^۲؛ موسی به فرعون پاسخ داد که تو کاملاً دانسته‌ای که این آیات و معجزات را جز خدای آسمان‌ها و زمین برای هدایت انسان‌ها نفرستاده است.

در عین حال فرعون، با این که حقانیت موسی و پیام او و معجزاتش را می‌دانست، اما به جهت استکبار و سرکشی و برای این که به حکومت جابرانه خویش تداوم بخشد، منکر وجود خداوند شد و گفت:

وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ^۳؛ و فرعون گفت: ای مهتران، من برای شما خدایی جز خویشتن نمی‌دانم؛ پس ای هامان، برایم بر گل آتش بیفروز (آجر بپز) و برایم برج بلندی بساز (تا بالا روم) شاید از خدای موسی خبر گیرم؛ هر چند من گمان می‌کنم که از دروغ‌گویان است.

۱. نمل، ۱۴

۲. اسراء، ۱۰۲

۳. قصص، ۳۸

بر اساس آیه فوق، فرعون برای این که آیات و معجزات و براهین محکم الهی که ناتوان از ارائه پاسخ منطقی و عملی به آن‌ها بود در یارانش اثر نکند و کماکان سلطنت او از خطر و آسیب مصون بماند و مسیر بهره کشی از مردم مسدود نگردد، اطرافیان خود را فریب داد و تلاش کرد که با دو شیوه سخنان و تلاش‌های حضرت موسی (علیه‌السلام) را خنثی سازد: در آغاز حضرت موسی را به دروغ‌گویی متهم کرد تا زمینه پذیرش سخنان ایشان را از بین ببرد، سپس با توجه به جو حس زدگی پیروانش و عدم کشش معنوی و عدم درک مسائل ماورای طبیعی از سوی آن‌ها، شیوه‌ای مادی و حسی بر ابطال ادعای حضرت موسی برگزید و به وزیر خود، هامان، دستور داد که برج عظیمی بسازد تا بر بالای آن رود و بنگرد جز او خدایی در آسمان وجود دارد یا نه!

بی تردید امثال فرعون در انکار دانسته‌های خود در عصر رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و پس از وفات آن حضرت نیز بودند و هم اکنون نیز هستند. راز چنین انکاری این است که انسان می‌بیند پذیرش برخی از حقایق مانع بی بند و باری و مزاحم با خواسته‌های شدید باطلی است که نمی‌تواند از آن‌ها دل بکند؛ چنان که قرآن می‌فرماید: **بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ؛** بلکه آدمی می‌خواهد فرمایش خود (یعنی در آینده) بدکاری کند.

(قبل از این آیه، خداوند منکران معاد که گرد آوردن اجزای بدن انسان و تشکیل دوباره آن را رد می‌کردند، مورد نکوهش قرار می‌دهد و بر قدرت خویش بر گردآوری استخوان‌ها و اعضای بدن و حتی ترمیم و ساختن دوباره سر انگشتان تأکید می‌کند و با ذکر آیه مذکور، شیوه آن‌ها در رد و انکار معاد را صرفاً بهانه‌ای برای شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت و تکالیف خویش و ادامه فساد و تباهی از سوی آن‌ها معرفی می‌کند.)

شاهد دیگر بر تفاوت ایمان با علم، کافر گشتن شیطان به خداوند است: شکی نیست که شیطان به مقام خداوند معرفت داشت و هزاران سال به بندگی او مشغول بود، اما در نهایت در برابر خداوند کفر و طغیان پیشه خود کرد و در کمال بی‌شرمی گفت: فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ؛ به عزت سوگند، همه آنان را گمراه خواهم کرد؛ مگر بندگان ویژه و برگزیده‌ات از آنان.

۱. قیامت، ۵

۲. ص، ۸۲. ۸۳

مفهوم صحیح ایمان

از قرآن استفاده می‌شود که ایمان امری قلبی و با اراده و خواست انسان هم‌آهنگ است و گرچه از علم و معرفت متمایز است، اما برای تحقق آن باید معرفت و آگاهی کسب کرد و علم شرط لازم برای ایمان است و ایمان بدون معرفت متزلزل و ناپایدار خواهد بود، از این رو برخی از آیات قرآن به لزوم شناخت و معرفت در تحقق ایمان دلالت دارند:

بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ...^۱؛ ولی ظالمان بدون علم و آگاهی، از هوس و هوس‌های خود پیروی کردند، پس چه کسی می‌تواند آنان را که خدا گمراه کرده است هدایت کند. الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ...^۲؛ کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده‌ایم، او (پیامبر) را همچون فرزندان خود می‌شناسند. از جمله آیاتی که دلالت بر همراه گشتن ایمان با شناخت و معرفت دارد، آیه‌ای است که خداوند در آن خشیت را که از آثار ایمان است، برخاسته از علم و آگاهی به مقام خداوند می‌داند: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ.^۳ علاوه بر شناخت و معرفت، در تحقق ایمان لازم است که شرایط روحی و روانی برای پذیرش حق مساعد باشد و صفحه دل آلوده به تکبر و لجاجت نگردد.

بنابراین، برای تحقق ایمان، باید در دو زمینه کوشید: نخست در زمینه تقویت شناخت و دوم، در زمینه انگیزش میل فطری خویش به ایمان. ابتدا باید تصدیق قلبی در ما فراهم آید و سپس پذیرش و تسلیمی که برخاسته از روح خضوع و سرسپردگی و تمایل آگاهانه به حق است. نتیجه این که ایمان عبارت است از این که دل چیری را که عقل و ذهن تصدیق کرده، بپذیرد و بخواهد به همه لوازم آن ملتزم شود و تصمیم اجمالی بر انجام لوازم عملی آن بگیرد. ایمان راستین و واقعی وقتی در انسان پدید می‌آید که وی ملتزم به آثار و لوازم عملی ایمان باشد. همچنان که وقتی کسی پذیرفت آتش سوزاننده است، دست خود را به آن نزدیک نمی‌کند و دست نزدن به آتش از لوازم انفکاک‌ناپذیر اعتقاد به سوزانندگی آتش است؛ همین طور لازمه ایمان التزام به مقتضیات و ملزومات ایمان است.

۱. روم، ۲۹

۲. بقره، ۱۴۶

۳. فاطر، ۲۸

بنابراین نمی‌شود که انسان به خداوند و پیامبر او ایمان داشته باشد، اما به آنچه پیامبر از جانب خداوند آورده عمل نکند. پس ایمان منوط و مشروط به شناخت است، ولی نه عین علم است و نه لازم دایمی آن.

بی تردید در مقابل پذیرش قلبی و گرایش اختیاری به حق، روحیه طغیان و سرکشی و ستیز با حق قرار دارد که کفر نامیده می‌شود و از این رو، کفر برخاسته از عناد و مقاومت در برابر حق است و الا اگر فطرت انسان سالم بماند و تسلیم خواسته‌های نفسانی نگردد، پس از آگاه شدن به حق به انکار و مقاومت در برابر آن نمی‌پردازد. درباره حقیقت ایمان در برخی از روایات آمده است: حَقِيقَةُ الْإِيْمَانِ هُوَ تَصْدِيقُ بِالْجَنَانِ وَ إِفْرَازُ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ؛ حقیقت ایمان تصدیق با قلب و اقرار با زبان و عمل با اعضای بدن است.

در این روایت تعریف حقیقی ایمان ذکر نشده بلکه ایمان به وسیله لوازمش تعریف شده؛ چنان که در بسیاری از علوم گاه در مقام تعریف از حقیقتی، تعریف حقیقی که در بر گیرنده فصل حقیقی است ارائه نمی‌شود و آن حقیقت به وسیله لوازم و اوصافش معرفی می‌شود؛ مثلاً در تعریف انسان گفته می‌شود: «حیوان ناطق».

مسئله این تعریف حقیقی انسان نیست، چون ناطق فصل حقیقی انسان نیست، تا بتواند حقیقت انسان را ارائه کند. تصدیق قلبی، اعتراف زبانی و عمل از لوازم ایمان هستند و تا حدودی ما را به ماهیت ایمان رهنمون می‌شوند و هم‌سویی عنصر معرفت با گفتار و عمل را در بروز و ظهور ایمان نمودار می‌سازند. با این لحاظ و با توجه به این که جایگاه ایمان که همان معرفت قلبی همراه با تسلیم است قلب می‌باشد، گفتار و رفتار متناسب، از وجود ایمان پرده بر می‌دارند. به واقع، ایمان چون درختی است که وقتی ریشه دوانید و قدرت یافت و از آفات مصون ماند، به محصول می‌نشیند و میوه و محصولش در دست، گوش، چشم و دهان و سایر اعضا که شاخ و برگ ایمان هستند، ظاهر می‌گردد. پس اگر فرآورده‌های ایمان در رفتار و اعمال انسان بروز نداشت، بدان معناست که ایمان در قلب انسان مستقر نگشته است و دل به آفت مبتلاست؛ چنان که قرآن درباره مدعیان دروغین ایمان می‌فرماید: قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمْنَا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ

الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...^۱؛ بادیه نشینان گفتند: ایمان آورده ایم، بگو: ایمان نیاورده اید، بلکه بگویید: اسلام آوردیم و هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است.

البته آنچه ذکر شد، مربوط به شرایط عادی است و الا در شرایط استثنایی و تقیه گاهی برای حفظ مصالح مهم‌تر لازم است که انسان بر خلاف اعتقاد خود سخن گوید؛ چنان که عمار یاسر وقتی در چنگ مشرکان گرفتار آمد و جانش در خطر قرار گرفت، بر خلاف پدر و مادرش که زبان به توحید و ستایش پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) گشودند و در نتیجه در زیر شکنجه شهید شدند، به ظاهر از رسول خدا براءت جست و در نتیجه از چنگ آنان نجات یافت. بی تردید چنین اظهار نظری که از روی اکراه و اجبار صورت می‌گیرد خدشه‌ای در ایمان انسان وارد نمی‌کند؛ خداوند در این باره می‌فرماید:

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ عَذَابٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ^۲؛ کیست که پس از ایمانش به خدا کافر شود، مگر آن که به ناخواه وادار شود (که سخنی خلاف ایمانش بگوید) درحالی که دلش به ایمان آرام است، و لیکن هر کس که سینه را برای پذیرش کفر گشود، پس خشم خدا برآنهاست و آنان را عذابی است بزرگ.

تشکیکی بودن ایمان

نباید از نظر دور داشت که گرچه با تحقق حداقل و نصاب ایمان در انسان و بقای آن سعادت انسان تامین می‌گردد، اما با توجه به این که ایمان دارای مراتب است و برخورداری از مراتب عالی‌تر، ظرفیت وجودی انسان را بالا می‌برد و او را قرین کمال برتر و عالی‌تری می‌کند و به همین میزان فرجام او با سعادت و عظمت بیشتری همراه خواهد گشت، بایسته است که شخص درکسب مراحل برتر ایمان بکوشد، خداوند متعال درباره برخورداری ایمان از مراتب تکاملی می‌فرماید:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ^۳؛ اوست که آرامش بر دل‌های مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان بیفزاید. با توجه به مراتب تکاملی ایمان، طبیعی است که عالی‌ترین و کامل‌ترین مرتبه ایمان، خالص‌ترین مرتبه آن است و در

۱. حجرات، ۱۴

۲. نحل، ۱۰۶

۳. فتح، ۴

کسانی که به این درجه از ایمان نرسیده اند رگه‌هایی از شرک وجود دارد و با توجه به معنای وسیع توحید، می‌توان دریافت که مرتبه کامل ایمان برای عموم مردم حاصل نمی‌گردد و بسیار کم‌شمارند. کسانی که به این مرحله رسیده‌اند، اندکند کسانی که فقط از خداوند خوف دارند و تنها به او امید دارند؛ چه رسد اعتقاد به آن مرتبه بلندی از توحید که تنها برای اولیای الهی میسر می‌شود که در پرتو آن، اصلاً وجود استقلال برای غیر خداوند قایل نیستند و فقط برای خداوند استقلال قایلند. پس کسانی که در مراحل آغازین ایمان قرار دارند و هنوز توان و اراده کافی برای مقاومت در برابر تمایلات نفسانی و تن دادن به همه لوازم ایمان ندارند، ممکن است اسیر نفس گردند و با تأثیر از روحیه کفر آمیخته با ایمان به لغزش و انحراف در افتند. این قبیل افراد که ایمانشان به کفر و شرک آلوده است و به توحید خالص نرسیده‌اند، باید بکوشند که از شرک‌رهایی یابند و هوای نفس خویش را کنترل کنند و مواظب باشند که کاملاً ایمان از دل آن‌ها زدوده نگردد و بدانند که با حفظ و تکیه بر همان ایمان ضعیف، انسان می‌تواند به تدارک و جبران کردار زشت خویش همت‌گمارد و با اظهار پشیمانی از گناهان، مسیر اصلاح نفس خویش را ببیماید.

اما اگر به اصلاح نفس و تدارک گناهان نپرداخت، رفته رفته، ایمانش از بین می‌رود؛ بسان نهال نورسته‌ای که به جای آن که تقویت شود تاریشه بدواند و رشد کند، به پایش سم بریزند تا خشک گردد. **وقتی ایمان رشد می‌کند که انسان علاوه بر افزایش علم و معرفت و باورهای دینی خود، به انجام عمل صالح نیز همت‌گمارد، چون عمل صالح عامل مهمی در رشد ایمان به شمار می‌آید.**

بر این اساس، با مقایسه بین استحکام ایمان برخی از عوام و افراد کم‌سواد با سستی ایمان برخی از تحصیلکردگان، ما به این حقیقت رهنمون می‌شویم که چون آن افراد کم‌سواد به همان مسائل اعتقادی، عبادی و شعایر دینی که می‌دانند و در شعاع درک و فهم آن‌ها قرار گرفته ملتزم و پایبند هستند و در عمل کوتاهی نمی‌کنند؛ ایمانشان قوی است. در مقابل، برخی از تحصیل کرده‌ها با این که از دانش و علم بیشتری برخوردارند، اما چون به لوازم علم و ایمان خویش ملتزم نیستند و اهل عمل نمی‌باشند و محیط زندگی آن‌ها نیز ناسالم است، به تدریج ضعف و تزلزل در ایمانشان رخنه می‌کند و در نهایت ممکن است بکلی بی‌ایمان گردند. **نکته‌ای که از لابه لای کلمات ما به دست می‌آید و بر آن تأکید داریم اختیاری بودن ایمان است و برای تأیید این ادعا مروری بر چند آیه خواهیم داشت:**

۱. **وَأَمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَ لَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ...**^۱؛ و به آنچه نازل کرده ام (قرآن) ایمان بیاورید که نشانه‌های آن با آنچه در کتاب‌های شماست مطابقت دارد و نخستین کافر به آن نباشید. (بی تردید امر به ایمان و نهی از کفر نشان‌گر اختیاری بودن آن‌ها و آزاد بودن انسان در گزینش هر یک از آن دو است)

۲. در آیه دیگر، کفار مورد نکوهش قرار گرفته‌اند و به آن‌ها وعده عذاب داده شده است و بی تردید نکوهش کفر نشان‌گر اختیاری بودن کفر و در نتیجه اختیاری بودن ایمان است: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أُزْدَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَ لَا لِيُهْدِيَهُمْ سَبِيلًا**^۲؛ کسانی که ایمان آوردند و سپس کافر شدند، باز هم ایمان آوردند و دیگر بار کافر شدند، سپس به کفر خود افزودند، خدا هرگز آن‌ها را نخواهد بخشید و آن‌ها را به راه (راست) هدایت نخواهد کرد.

۳. **وَ مَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ...**^۳؛ و کیست که از کشتن ابراهیم روی بگرداند مگر آن که نادان و نابخرد است.

کاربرد فعل ارادی «روی گردانی» در آیه فوق، دلالت بر اختیاری بودن ایمان و کفر دارد.

متعلقات ایمان

یکی از مباحثی که در بررسی ایمان مطرح می‌گردد، مبحث متعلقات ایمان است متعلق ایمان یعنی به چه چیزهایی باید ایمان بیاوریم و شایسته است که برای شناسایی متعلقات ایمان بنگریم که خداوند، در قرآن، متعلقات ایمان را چگونه معرفی می‌کند. در برخی از آیات قرآن، ایمان مطلق و بدون متعلق ذکر شده است؛ از جمله آیه: **مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً...**^۴؛ هرکس از مرد و زن که کاری نیک و شایسته کند در حالی که مؤمن باشد هر آینه او را به زندگانی پاک و خوشی زنده بداریم.

برخی از افراد منحرف و مغرض، برای نیل به مقاصد خویش، در صدد سوء استفاده از این قبیل آیات بر آمدند و به تأویل آن‌ها پرداختند و از پیش خود، متعلق‌هایی را برای ایمان

۱. بقره، ۴۱

۲. نساء، ۱۳۷

۳. بقره، ۱۳۰

۴. نحل، ۹۷

معرفی کردند. از جمله برخی هدف را به عنوان متعلق ایمان ذکر کرده و گفتند: منظور از ایمان که در قرآن روی آن تکیه شده، ایمان به هدف است و هر کس به هدف خود ایمان داشته باشد مصداق آن آیات خواهد بود.

در زمینه هدف برداشت‌هایی مادی و نادرست از آن ارائه داده‌اند که با اعتقادات اصیل اسلامی سازگاری ندارد. در مقابل دسته اول از آیات قرآن، در پاره‌ای از آیات، متعلق ایمان ذکر شده است و برای سد شدن مسیر سوء استفاده از آیات قرآن ضرورت دارد که به بررسی متعلقات ایمان که قرآن به آن‌ها تصریح دارد بپردازیم:

۱. غیب^۱

در قرآن حدود شصت بار واژه غیب به کار رفته که در تقابل با عالم شهادت و به معنای اخبار و امور نهان است که خداوند از آن‌ها آگاه است و مستقیماً با انسان ارتباطی ندارد. در قرآن تنها در یک آیه غیب به عنوان متعلق ایمان ذکر شده (گرچه در سراسر قرآن فراوان ایمان به مصادیق غیب، از قبیل الله و ملائکه ذکر شده) است: **الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ**^۲؛ (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب (آنچه از حس پوشیده و نهان است) ایمان می‌آورند و نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه روزی‌شان کرده‌ایم انفاق می‌کنند.

۲. الله

در بسیاری از آیات، با تعابیر گوناگون، ایمان به الله ذکر شده است. بنابراین، قطعاً «الله» از متعلقات ایمان، بلکه از نظر رتبه و درجه والاترین و مهم‌ترین متعلق ایمان است که بدون اعتقاد به او، ایمان تحقق نخواهد یافت. در بسیاری از آیات، ایمان به الله همراه با ایمان به آخرت و رسالت و سایر متعلقات ایمان ذکر شده است و در برخی موارد مطلق و به تنهایی آمده، از جمله آیه: **وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحاً يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ**

۱. «غیب» مصدر فعل «غاب» و به معنای از دیده نهان شدن است اما این واژه غالباً به معنای اسم فاعل خود؛ یعنی «غایب» به کار می‌رود و مطلق نهان شدن از حواس در آن منظور است، نه فقط نهان بودن از دیده.

۲. بقره، ۳

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...^۱؛ و هر که به خدا ایمان آورد و کار شایسته کند، او را به بهشت‌هایی در آرد که از زیر آن‌ها جوی‌ها روان است.

۳. معاد

بی تردید در نظام اعتقادی موحدان، معاد از جایگاه ویژه و برجسته‌ای برخوردار است و از این رو به‌عنوان یکی از متعلقات ایمان ذکر شده و در قرآن، پس از توحید، توجه زیادی به آن شده و حدود یک‌سوم آیات قرآن به آن اختصاص یافته است. این توجه شایان با عنایت به نقش اساسی معاد است که در شمار سه اصل محوری اعتقادات دینی ما قرار دارد، یعنی توحید و شناخت اوصاف خداوند، سپس تصدیق نبوت عامه و خاصه و در نهایت اعتقاد به معاد، از جمله آیاتی که در آن معاد به‌عنوان متعلق ایمان ذکر شده آیه ۶۹ از سوره مائده است:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِقُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلْ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ همانا کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و صائبان و مسیحیان هر که به خدا و روز جزا ایمان آورد و کار نیک و شایسته کند نه بیمی بر آنان باشد و نه اندوهگین شوند.

۴. رسالت

یکی از متعلقات ایمان، رسالت است که در برخی از آیات قرآن بدان توجه شده است؛ از جمله آیه: فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبَعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ^۲؛ پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده‌اش، آن پیامبر درس ناخوانده‌ای که به خدا و سخنانش ایمان دارد و از او پیروی کنید تا هدایت شوید.

۵. کتاب‌های آسمانی

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ^۳؛ و (پرهیزکاران) آنان که به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو فرو فرستاده شده ایمان می‌آورند و به جهان واپسین بی‌گمان باور دارند.

۱. طلاق، ۱۱

۲. اعراف، ۱۵۸

۳. بقره، ۴

۶. امامت

إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ^۱؛ همانا دوست و سرپرست شما خداست و پیامبرش و کسانی که ایمان آورده‌اند، آنان که نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند در حالی که در رکوعند.

براساس روایات فراوان و متواتر، حضرت علی (علیه‌السلام) در مسجد و در حضور پیامبر و یارانش مشغول نماز بودند که نیازمندی به مسجد آمد و درخواست کمک کرد، اما پاسخی نشنید تا این که حضرت علی (علیه‌السلام) در حال رکوع نماز دست خویش را به سوی آن فقیر دراز کردند و انگشتر خویش را به او بخشیدند. چیزی نگذشت که فرشته وحی بر رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نازل شد و آیه فوق را به ایشان ابلاغ کرد. در آن آیه خداوند هم از عمل ارزشمند علی (علیه‌السلام) ستایش می‌کند و هم مؤمنان را به ایمان آوردن به آن حضرت و پذیرش امامت ایشان دعوت می‌کند.

۷. ملائکه

لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ^۲؛ نیکی (تنها) آن نیست که (به هنگام نماز) روی خود را به سوی مشرق و (یا) مغرب کنید، بلکه نیکی (و نیکوکار) کسی است که به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب و پیامبران ایمان آورده باشد. با بررسی مجموع آیاتی که در زمینه متعلقات ایمان نازل شده، می‌توان متعلقات ایمان را در توحید، معاد و نبوت. که اصول عقاید شناخته می‌شوند. منحصر دانست و سایر متعلقات را فرع آن‌ها و مرتبط با آن‌ها قلمداد کرد.

چرا که با ایمان به نبوت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و ایمان به قرآن، ایمان به کتب آسمانی پیشین که قرآن به حقانیت آن‌ها اذغان دارد و نیز ایمان به امامت که در امتداد رسالت قرار دارد و قرآن و پیامبر به آن توصیه کرده‌اند، ضرورت می‌یابد. در واقع، در ضمن ایمان به رسالت، ایمان به کتب آسمانی و امامت تحقق می‌یابد. ملائکه نیز مستقلاً متعلق ایمان قرار نگرفته‌اند، بلکه ایمان به فرشتگان به معنای ایمان به این حقیقت است که فعل و تدبیر

^۱. مائده، ۵۵

^۲. بقره، ۱۷۷

الهی و نزول وحی و کتب آسمانی بر پیامبران به واسطه فرشتگان صورت پذیرفته و آن‌ها وسایط فیض الهی‌اند.

بنابراین، می‌توان گفت که منظور از ایمان در قرآن، ایمان به سه اصل است که اساسی‌ترین آن‌ها ایمان به الله است که اگر این ایمان کامل و جامع باشد، ایمان به دو اصل دیگر را نیز پوشش می‌دهد، زیرا چون خداوند ربّ انسان است و به مقتضای ربوبیت او را هدایت می‌کند و این هدایت بی‌تردید از طریق وحی صورت می‌پذیرد، پس ایمان به الله متضمن ایمان به نبوت نیز خواهد بود. چنان که عدل خداوند اقتضا می‌کند که بین مؤمن و کافر، متقی و فاسق فرق نهاده شود و هر کدام به پاداش مناسب با رفتار نیک خود و یا کیفر متناسب با کردار زشت و ناپسند خویش برسند و قطعاً اعطای پاداش کافی به نیکوکاران و کیفر لازم به بزهکاران جز در قیامت ممکن نیست، پس ایمان به خدا و عدل او متضمن ایمان به معاد نیز خواهد بود.

رابطه ایمان و عمل

پس از پی بردن به مفهوم ایمان و شناخت متعلقات آن، ضرورت دارد که با رابطه ایمان و عمل نیز آشنا گردیم؛ اما قبل از آن مروری خواهیم داشت بر مفهوم عمل و نیز مشخص می‌کنیم که کدام یک از آن دو اصالت دارند. عمل گاه تنها بر رفتار و عمل خارجی. که تصرف در اشیاء و بدن است. اطلاق می‌گردد؛ مثل نشستن، برخاستن، خوردن و از این قبیل. گاهی از آن معنای وسیع‌تری ارائه می‌دهند که شامل فعالیت‌های ذهنی و قلبی نیز می‌شود؛ مثلاً تفکر و مشاهده کردن را نیز شامل می‌شود.

گاهی تا آنجا در گستره و معنای عمل توسعه داده می‌شود که شامل گرایش‌ها و توجهات قلبی و از جمله ایمان نیز می‌شود. اما اصطلاح عرفی عمل تنها شامل رفتار و اعمال خارجی می‌شود و شامل فکر کردن و نیز تسلیم و توجه قلبی نمی‌شود. حتی در نگرش عرف، سخن گفتن نیز عمل به شمار نمی‌آید، از این جهت گفته می‌شود: قول و عمل و بر سخن گفتن عمل اطلاق نمی‌گردد. بر این اساس، هم آهنگی و یا عدم هم‌آهنگی بین گفتار و کردار به‌عنوان یک بحث ارزشی مورد توجه است.

بنابراین، ایمان که نوعی معرفت همراه با تسلیم قلبی در برابر خداوند است از عمل متفاوت و متمایز است و حتی عمل جزء و مقوم آن نیز به شمار نمی‌آید. چه این که قرآن نیز تمایز آن دو را تأیید می‌کند و بررسی آیاتی که در آن‌ها واژه عمل مستقلاً در کنار واژه ایمان آمده مبین تفاوت و مغایرت مفهومی آن دو می‌باشد. البته باید توجه

داشت که خارج بودن عمل از ماهیت ایمان به معنای بی اهمیت بودن عمل نیست، بلکه در جای جای قرآن دعوت به عمل صالح شده و نقش عمل تا آنجاست که می‌توان آن را ثمره ایمان شمرد:

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَزْبًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا^۱ به پروردگارت سوگند که آن‌ها مؤمن نخواهند بود، مگر این که در اختلافات خود تو را به داوری طلبند و سپس از داوری تو، در دل خود، احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند. تمایز مفهوم ایمان با عمل روشن شد، باید مشخص شود که اصالت با ایمان است و یا عمل؟ چنان که پیش از این بیان کردیم،

سیرالی‌الله و تقرّب به خداوند توسط قلب انجام می‌پذیرد و بدن به‌عنوان یک موجود جسمانی، سیری معنوی به‌سوی الله ندارد و سیر آن مکانی است.

پس با توجه به این که سیر الی‌الله اصالتاً از قلب است، آنچه مستقیماً به قلب مربوط می‌شود اصالت دارد و شکی نیست که ایمان رابطه مستقیم با قلب دارد، نه عمل خارجی: آنچه به خداوند می‌رسد روح عمل است، نه شکل ظاهری آن. پس اگر کاری هرچند بزرگ برای غیر خداوند انجام پذیرد، ارزش ندارد.

با توجه به اصالت داشتن ایمان، در برخی روایات آمده است که اگر ایمان انسان تا دم مرگ باقی بماند، او اهل سعادت خواهد بود؛ گرچه گناهان فراوانی مرتکب شده باشد. البته اگر در دنیا به تدارک و جبران گناهان خویش همت گمارد و استغفار کند، بخشوده می‌شود، و الا در برزخ کیفرگناهان خویش راتحمل می‌کند؛ ولی درنهایت به‌پاس ایمانی که دارد اهل سعادت و بهشت می‌گردد. دلیل دیگر اصالت داشتن ایمان این است که از دیدگاه اسلام، هر عملی در سایه ایمان به خدا ارزش می‌یابد و کاری ارزشمند است که ناشی از نیت الهی باشد و چنین نیتی که ارتباط با خدا را تحقق می‌بخشد، از کسانی سر می‌زند که برای خداوند و یا ترس از عذاب و یا امید به پاداش وی کاری را انجام دهند.

پس حتماً باید ایمان به خدا و روز جزا داشته باشند، زیرا تا کسی ایمان به خداوند نداشته باشد، نمی‌تواند کاری را برای او انجام دهد؛ و تا ایمان به قیامت نداشته باشد که روز حساب و پاداش خداوند و یا ترس از عذاب وی کاری انجام دهد. اکنون لزوم ارتباط و نحوه ارتباط ایمان با عمل نیز روشن گردید و مشخص شد همان‌طور که بین ایمان و علم ارتباط

ضروری و تنگاتنگی وجود دارد، بین ایمان و عمل نیز ارتباط ضروری وجود دارد؛ با این تفاوت که علم بخشی از ایمان و مقوم آن است؛ یعنی تا چیزی متعلق معرفت و علم قرار نگیرد، ایمان به آن معنایی ندارد و پس از معرفت و علم انسان مختار است که ایمان بیاورد و یا نیاورد.

اما عمل مقوم ایمان نیست، بلکه ایمان مقتضی عمل است و عین آن نیست و در واقع عمل از لوازم خارجی و مکمل ایمان است و ریشه و جهت بخشنده به آن است و صلاح و شایستگی و حسن فاعلی فعل، بستگی به ایمان دارد.

اگر عملی از ایمان به خداوند سرچشمه نگیرد، در سعادت حقیقی انسان تأثیر نخواهد داشت؛ گرچه کرداری نیکو باشد و منافع زیادی در دنیا برای خودش یا دیگران در پی داشته باشد: **وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فُوفًا هِجَابَهُ...^۱** کسانی که کفر ورزیدند، اعمالشان چون سرابی است در بیابانی هموار که تشنه آن را آب پندارد تا چون بدانجا رسد چیزی نیابد و خدای را نزد آن یابد که حساب (کیفر) او را تمام بدهد. **مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ...^۲**؛ داستان اعمال کسانی که به پروردگارشان کفر ورزیدند داستان خاکستری است که بادی سخت در روزی طوفانی بر آن بوزد، که بر هیچ چیزی از آنچه کرده اند دست نتوانند یافت.

وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا^۳ و به کارهایی که کردند پردازیم و آن را (همچون) گردی پراکنده کنیم. و در جای دیگر خداوند می‌فرماید: **إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...^۴**؛ سخن (و اعتقاد) نیکو و پاک به سوی او بالا می‌رود و کردار نیک و شایسته آن را بالا می‌برد. همچنان که اگر اراده‌ای بر خلاف مقتضای ایمان بود و عملی برخلاف مقتضای ایمان انجام گرفت، تدریجاً موجب ضعف ایمان می‌گردد.

(چون ملازمه‌ای بین ایمان و عمل نیست و تنها ایمان مقتضی عمل است، وقتی مؤمنی عمل صالح انجام نمی‌دهد و معصیت می‌کند، ایمان او ضعیف می‌گردد، اما از اساس نابود نمی‌گردد. پس **ایمان فی الجملة با معصیت جمع می‌گردد؛ برخلاف دیدگاه برخی از**

۱. نور، ۳۹

۲. ابراهیم، ۱۸

۳. فرقان، ۲۳

۴. فاطر، ۱۰

گروه‌های معتزله که معتقد بودند ایمان علت تامه عمل صالح است و ممکن نیست با معصیت جمع گردد و اگر کسی مرتکب گناه کبیره شد، کافر گردیده است.)
 پس رابطه ایمان و عمل درست مانند رابطه‌ای است که میان ریشه گیاه و اعمال و کنش‌های نباتی وجود دارد. یعنی چنان که جذب مواد غذایی مفید موجب رشد ریشه و استحکام آن، و جذب مواد سمی و زیان بار موجب ضعف و سرانجام خشکیدن ریشه درخت می‌گردد، هم‌چنین کردارهای شایسته عامل موثر در دوام و استحکام ایمان، و اعمال ناشایست و ارتکاب گناهان موجب ضعف و سرانجام خشکیدن ریشه ایمان می‌گردد:
فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِم إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ؛^۱ پس در دل‌های آنان تا روزی که به دیدار او رسند (مرگ یا رستاخیز) نفاقی از پی در آورد، از آن‌رو که با خدا در آنچه پیمان بسته بودند خلاف کردند و بدان سبب که دروغ می‌گفتند.

مراتب ایمان^۲

مساله دیگری که درباره ایمان باید به آن توجه داشته باشیم بحث « مراتب ایمان » است. ایمان مراتب و درجات مختلفی دارد و این طور نیست که همه کسانی که « مومن » نامیده می‌شوند درجه ایمانشان یکسان باشد. اصل این مساله که ایمان مراتب دارد از آیات قرآن قابل استفاده است. آیاتی از قرآن کریم دلالت دارند که ایمان قابل افزایش و زیاد شدن است، و همین مساله می‌رساند که ایمان یک درجه ندارد. برخی از این آیات را با هم مرور می‌کنیم:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا؛^۲ مومنان، همان کسانی‌اند که چون خدا یاد شود دل‌هایشان بلرزد، و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ؛^۴ او است آن کس که در دل‌های مومنان آرامش را فرو فرستاد تا ایمانی بر ایمان خود بیفزایند.

۱. توبه، ۷۷

۲. به سوی او، محمد تقی مصباح یزدی، صص ۲۱۳، ۲۰۹

۳. انفال، ۸، ۲

۴. آل عمران، ۳، ۱۷۳

الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايمانا^۱؛ کسانی که مردم به ایشان گفتند: « مردمان برای [جنگ با] شما گردآمده اند؛ پس، از آنان بترسید. » [ولی این سخن] بر ایمانشان افزود.

و لما رأ المؤمنون الاحزاب قالوا هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله و ما زادهم الا ايمانا و تسليما^۲؛ و چون مومنان دسته‌های دشمن را دیدند، گفتند: « این همان است که خدا و فرستاده‌اش به ما وعده دادند و خدا و فرستاده‌اش راست گفتند، » و جز بر ایمان و فرمان برداری آنان نیفزود. با توجه به این گونه آیات، اصل این مطلب که ایمان در جاتی دارد و قابل کم و زیاد شدن است یقینی است و جای تردید ندارد.

اما این که تفصیل این مساله چگونه است و ایمان چند مرتبه دارد، در بعضی از روایات اشاراتی به آن شده است. روایت معروفی است که امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید ایمان ده درجه دارد و حضرت سلمان در درجه دهم ایمان است. از این رو گزارف نیست اگر گفته شود، مراتب ایمان آن قدر زیاد است که میل به بی‌نهایت می‌کند. مثلاً آن روایتی که می‌فرماید ایمان ده درجه دارد، بین هر کدام از این ده درجه می‌توان مراتب جزئی بسیاری فرض کرد.

ملاک سنجش مرتبه ایمان

برای سنجش مراتب ایمان می‌توان به میزان التزام عملی افراد توجه کرد. بالاترین مرتبه ایمان لازمه‌اش این است که صاحب آن به تمام لوازم عملی بی‌کم و کاست و صد درصد ملتزم باشد؛ تا برسد به مراتب بعدی که به تدریج از این التزام عملی کاسته می‌شود. البته اگر کسی از اول اصلاً بنا را بر این گذاشته که بعضی از لوازم را بپذیرد و برخی را نپذیرد، چنین کسی کافر است؛ البته کفر باطنی با همان توضیحی که دادیم. برای ورود به عرصه ایمان باطنی، هر چند پایین‌ترین مراتب آن از نظر بنا گذاری، باید بنا داشته باشد که به همه لوازم عمل کند؛ گرچه در عمل ممکن است نتواند به این تعهد خود پای بند، بماند، و مراتب ایمان هم در واقع از همین میزان تعهد زاده می‌شود نه از میزان بنا گذاری، بنا گذاری باید صددرصد باشد، وگرنه همان « **نومن ببعض و نکفر ببعض** » می‌شود که گفتیم کفر باطنی و حقیقی است.

۱. فتح، ۴

۲. احزاب، ۳۳، ۲۲

انسان‌های معمولی این گونه هستند که با آن که بنا می‌گذارند صد درصد ملتزم باشند اما در عمل سستی می‌کنند و مرتکب معصیت می‌شوند. چنین کسی «مومن گناه کار» است و با «کافر باطنی» فرق دارد. کافر باطنی در اصل بنا گذاری مشکل دارد؛ ولی مومن گناه کار در میزان پای بندی به بنا گذاری، کافر باطنی، در بنا گذاری تفریق و تبعیض قایل می‌شود، اما مومن گناه کار با آن که بنا داشته صددر صد ملتزم باشد، در اثر غفلت و وسوسه نفس و شیطان نتوانسته به این بنا متعهد بماند.

کسانی که صد در صد و در همه موارد به بنایی که گذاشته‌اند متعهد می‌مانند و ذره‌ای از آن تخطی نمی‌کنند «معصوم» نامیده می‌شوند. از نظر اعتقادات و تعالیم اسلامی، در اسلام کسانی که معصوم بودن آن‌ها تضمین شده باشد بیش از چهارده نفر نیستند، که از آنان به «چهارده معصوم» تعبیر می‌کنیم. البته دیگرانی هم ممکن است وجود داشته باشند که آنان نیز درصد در صد موارد به بنای خود متعهد باقی بمانند، ولی آنان معصوم اصطلاحی، که عصمت آن‌ها تضمین شده باشد، نیستند.

از این رو ما معتقدیم کسانی مثل حضرت زینب (سلام‌الله‌علیها) یا حضرت علی اکبر و ابوالفضل العباس (سلام‌الله‌علیه) یا حضرت معصومه (سلام‌الله‌علیها) دختر گرامی امام هفتم (علیه‌السلام) نیز مرتکب گناه نمی‌شده‌اند، ولی تفاوتشان با چهارده معصوم در این جهت است که عصمت آن چهارده بزرگوار تضمین گردیده، اما عصمت این بزرگواران به این صورت نبوده است.

از این رو اگر می‌گوییم، معصومین ۱۴ نفر بیشتر نیستند بدین معنا نیست که معتقدیم غیر از ایشان دیگران همه گناه کارند، بلکه به همین معنایی است که توضیح دادیم. اعتقاد به عصمت آن چهارده نفر شرط تشیع است و اگر کسی چنین اعتقادی را نداشته باشد به تشیع او خلل وارد می‌شود، ولی اعتقاد به عصمت دیگران، شرط تشیع نیست. اما آن که چگونه ممکن است کسانی غیر از چهارده معصوم نیز اصلاً مرتکب گناه نشوند نیاز به بحث علمی و فلسفی دارد.

ما باید سعی کنیم با استمداد از خدای متعال روز به روز هر چه بیشتر از گناه فاصله بگیریم و به این طریق درجه ایمان خود را افزایش دهیم.

ایمان منشأ تقواست^۱

تاکنون دریافته‌ایم که ایمان، مقتضی عمل صالح است و ما را به انجام آن وامی‌دارد. و اکنون این نکته را یادآوری می‌کنیم که ایمان در صورتی می‌تواند منشأ تقوا شود که زنده و فعال باشد و در غیر این صورت بود و نبودش یکی خواهد بود و نمی‌تواند انگیزه نیرومندی در ما برای انجام کارهای خوب و ترک کارهای زشت بوجود آورد و به دست غفلت سپرده خواهد شد.

آگاهی و تنبه همواره بایدزنده باشد تا منشأ اثرشود. اگر توجه به مسائل مادی، بیش از حد لازم باشد، توجه به معنویات فراموش و از ذهن خارج می‌شود. و در این صورت است که ایمان به بار نمی‌نشیند و آثار و نتایج مطلوب از آن حاصل نمی‌شود. چنین انسانی درباره مصلحت و مفسده کار خویش نمی‌اندیشد؛ بلکه، ماهیت وی مسخ و از انسانیت خارج می‌شود و به تعبیر قرآن، در زمره انعام قرار می‌گیرد چنانکه فرموده است:

« اولئک کالانعام بل هم اضل ».

حقیقت مسخ انسانی همین است که کمالات انسانی خویش را فراموش کند. این ممکن است که انسان درباره منافع مادی و عواید دنیوی خویش خوب بیندیشید و دقت لازم و کافی داشته باشد؛ ولی، از سرنوشت نهایی و سرانجام کار خویش و از خدا و قیامت غفلت ورزد و در حقیقت خود را فراموش کند. که خداوند درباره اینان فرموده است: « نسوالله فانسیهم انفسهم ». فراموشی از خدا و غفلت از مبادی ایمان، سبب می‌شود که انسان خود را فراموش کند و در واقع به حیوان تبدیل شود.

تقوا

دومین قدم در سیر تکاملی انسان تقوا نام دارد.

تقوا، مهم‌ترین شاخص‌های تربیت دینی است که در معارف اسلامی بسیار به آن سفارش شده است. بنا بر همین ارزش و جایگاه، بزرگان اخلاقی و پیشروان تعلیم و تربیت اسلامی نیز به مسئله تقوا بیش از هر چیز توجه می‌کنند. در این میان، هرکدام تعریف‌های گوناگونی از تقوا ارائه داده‌اند که «پرهیزکاری» وجه مشترک همه آن‌هاست، در امور معنوی

۱. اخلاق در قرآن، ج ۱، محمد تقی مصباح یزدی، صص ۱۸۶، ۱۸۷.

می‌توان گفت که تنها راه شناخت وجود پدیده‌ای معنوی در این دنیای مادی، آثار و نشانه‌های آن است.

از این رو برای شناخت امر معنوی تقوا در انسان می‌توان به آثار و نشانه‌های آن مراجعه کرد. لازمه این کار این است که نشانه‌های تقوا در آموزه‌های وحیانی شناخته شود و بر پایه آن به وجود و یا فقدان پدیده تقوا در خود و یا دیگران حکم کنیم. به خصوص آن که داوری درباره‌ی این موضوع امری لازم است که در بسیاری از موارد به حکم شریعت، تقوا به عنوان شرط ضروری برای واگذاری مسئولیت‌های دینی و اجتماعی است.

«در ادامه تلاش می‌شود تا نشانه‌ها، آثار و برکات و نتایج تقوا در پرتوی قرآن کریم و سنت شریف معصومین تبیین و شناسایی گردد». در میان گل‌واژه‌های تابناک وحی، کلمه‌ی تقوا چشم‌نوازی ویژه‌ای دارد. تقوایی که عامل اصلاح آدمیان،^۱ جوهره‌ی محبت حضرت دوست^۲ و مزده‌ی پذیرش اعمال در مکتب الهی است^۳ و خداوند سبحان هم کرامت‌های ویژه‌ی خود را نثاردارندگان تقوا می‌کند.^۴ خداوند متعال در جای جای قرآن کریم درباره‌ی این مفهوم و دارندگان آن سخن‌ها گفته است.

برای مثال می‌فرماید: تایید و لطف حضرت حق همراه با متقین است: (إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا)^۵ و یا اینکه تقوا عامل حفظ انسان‌ها از صدمات و دام‌ها است: (وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا)^۶ و آنکه تقوا راهکار برون رفت از شداید و دست یافتن به رزق پاک است: (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ)^۷ در آن سوی کار، نجات از عقوبت و قهر الهی نصیب قطعی همین جماعت می‌شود: (ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا)^۸ و در نهایت هم آرمیدن در بارگاه خلود و جاودانگی و عنایت حضرت رب، برگ‌پایانی افتخارهای اهل تقوا را رقم می‌زند.

۱. احزاب، ۷۰. ۷۱

۲. آل عمران، ۷۶

۳. مائده، ۲۷

۴. حجرات، ۱۳

۵. نحل، ۱۲۸

۶. آل عمران، ۱۲۰

۷. طلاق، ۳. ۲

۸. مریم، ۷۲

(إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ * فِي مَعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ). این وادی تقواست به عنوان توشه‌ی طریق الهی با تمام پهنای وسعتش طبعاً وارد شدن در این عرصه چالاک‌گی و چابکی فراوان می‌طلبد و آن کس که با تیزبالی در سایه‌ی رحمت تقوا جای گیرد، سعادت دنیا و آخرت را از آن خویش کرده است. تقوا ملکه‌ای نفسانی و مهارتی درونی است که آدمی به مدد آن، حیات بهتری را تجربه می‌کند و هر جا در معرض انتخاب قرار گیرد، بهترین آن را انتخاب می‌کند.

متقی حافظ سرمایه‌ها و توانمندی‌های درون خویش است. او کسی است که رموز حفظ وجود را در هستی یافته است و می‌داند چگونه از روح خود در زیر و بم‌های زندگی و در تلاطم اقیانوس حیات مراقبت کند. او نحوه‌ی تعامل درست با دیگر انسان‌ها را می‌شناسد و از انحرافات این مسیر آگاه است. او از رابطه‌ی میان خود و خدا به بهترین نحو ممکن محافظت می‌کند و از وسواس شیطنانی می‌پرهیزد.^۲

مفهوم لغوی تقوی

کلمه‌ی تقوی از ریشه‌ی «وقی» و «وقایه» است که آن را در کتب لغت این‌گونه معنا می‌کنند: (حَفِظَ الشَّيْءَ مِمَّا يُؤْذِيهِ وَ يُصْرُهُ) حفظ کردن چیزی از آنچه او را اذیت می‌کند و به او ضرر می‌رساند.^۳ یکی از کلمات مترادف وقایه نیز «تُرس» به معنای سپر است. بنابراین در تمامی ریشه‌های این لغت معنای حفظ و نگهداری وجود دارد.^۴ در بیان استاد مطهری واژه‌ی «خودنگهداری» مناسب‌ترین تعبیر برای معادل تقوا می‌باشد.

تقوای از معاصی، در واقع معنایش خودنگهداری است. خود این، یک حالت روحی و معنوی است که از آن، تعبیر به «تسلط بر نفس» می‌کنند. اینکه انسان بتواند خود بر خود و در واقع، اراده و عقل و ایمانش بر خواهش‌هایش تسلط داشته باشد. بنابراین تقوای الهی در مفهوم قرآن افزون بر پرهیزگاری از گناه و امور باطل و ناپه‌نجار، عمل به همه آموزه‌هایی است که قرآن و خداوند و پیامبرش (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بدان فرمان داده‌اند.

۱. قمر، ۵۴-۵۵

۲. گلبانگ رهایی (شرح خطبه‌ی متقین)، محمد علی انصاری، ص ۲۵

۳. حسین بن محمد بن مفضل (راغب اصفهانی)، المفردات، ص ۸۱۱

۴. محمد بن مکرم (ابن منظور)، لسان العرب، ج ۶، ص ۳۲

حقیقت و چیستی تقوا؛ امری قلبی

تعبیر تقوای قلوب در آیه شریفه (فَإِنَّهَا مِنَ تَقْوَى الْقُلُوبِ) می‌رساند که تقوا، امری معنوی و مرتبط با روح و نفس انسان است و همچون اعمال نیست که متشکل از حرکات و سکانات و از نظر ظاهری، مشترک بین طاعت و معصیت باشد و هم‌چنین از عناوینی نیست که بتوان آن را قطعاً از افعالی چون احسان، طاعت و امثال این‌ها انتزاع کرد و به شکلی حتمی به عامل آن پی برد و آیه شریفه دیگری از قرآن نیز می‌رساند که تقوا با قلب، پیوند دارد: (إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِتَتَّقُوا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ^۱).

اهمیت و جایگاه تقوا در قرآن کریم

(الف) از منظر قرآن فقط اعمال متقیان پذیرفته است: (إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ^۲) و به کاری که بنیان آن بر اساس تقوا نباشد هرگز اعتنایی نیست، هر چند ساختن مسجد باشد: (وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَازًا وَكُفْرًا... لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَّهَرُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ^۳).

(ب) تقوا دستور خداوند به خاتم پیامبران (صلوات‌الله‌علیه): (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ^۴) و نیز سفارش او به پیروان اسلام و دیگر ادیان الهی است و چنانچه ویژگی دیگری بیش از آن به صلاح بندگان، جامع‌تر و در ارزش عظیم‌تر و در عبودیت فراگیرتر می‌بود، خداوند مهربان به آن سفارش می‌کرد: (وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ إِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ^۵).

صفت تقوا و وَرَع محبوب و ممدوح خداوند است و در قرآن کریم بهترین توشه آخرت^۶ دانسته شده و در روایات به آن بسیار سفارش شده است. پیامبر (صلوات‌الله‌علیه) و

۱. حجرات، ۳

۲. مائده، ۳۲

۳. توبه، ۱۰۷

۴. احزاب، ۱۰

۵. نساء، ۱۳۱

۶. مائده، ۳۴

امامان معصوم (علیهم السلام) نیز به رعایت تقوای الهی سفارش کرده، آن را سرآمد کارها و بزرگ‌ترین وصیت دانسته‌اند. در متون دینی ارزش فراوانی برای تقوا برشمرده تا حدی که کمتر موضوعی از موضوعات در حد اهمیت به پایه آن می‌رسد و دلیل آن نیز روشن است؛ چرا که هدف خلقت آدمی که همان سعادت و رشد و کمال دنیوی و اخروی است به وسیله «تقوا» به دست می‌آید.

الف) اوصاف تقوا در قرآن کریم

۱. تقوا؛ بهترین پوشش معنوی:

تقوا بهترین پوشش معنوی است: (یا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوَاتِكُمْ وَ رِيشًا وَ لِبَاسَ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ^(۱)) خداوند متعال پس از یادآوری لباس ظاهری انسان که عورت وی را می‌پوشاند و مایه‌ی زیبایی اوست به ذکر لباس باطنی و معنوی می‌پردازد که بدی‌های باطنی انسان مانند: شرک، گناهان، رذایل و جز این‌ها را می‌پوشاند این لباس، همان تقوا است که خداوند مردم را به آن امر کرده است و پیدا است که ذلت آشکار شدن بدی‌های باطنی، تلخ‌تر و ماندگارتر است.

۲. تقوا؛ بهترین توشه‌ی معنوی:

قرآن در ضمن بیان بعضی احکام به برگرفتن توشه از اعمال نیک فرمان داده و از تقوا به عنوان بهترین توشه یاد می‌کند: (تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَ اتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ^(۲)) و این از لطافت، ظرافت و حکمت کلام الهی و مصداق تشبیه معقول به محسوس است که موضوع توشه تقوا را همراه مناسب‌ترین موضوع مرتبط با آن دو بیان کرده است؛ به گونه‌ای که مطلب کاملاً حسی شود.

۳. تقوا؛ تنها ملاک کرامت، سعادت و برتری:

میان مرد و زن، عرب و عجم و گروه‌ها، قبائل مختلف و نژادهای گوناگون انسان فرقی نیست و همه از یک پدر و مادرند، پس از این جهت بریکدیگر برتری ندارند و برتری فقط در رعایت تقواست و با تقواتر در پیشگاه خداوند گرامی‌تر است: (يا أَيُّهَا النَّاسُ

۱. اعراف، ۲۶

۲. بقره، ۱۹۷

أَنَا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْتَاقُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ ۙ (۱).

لذا شایسته است تا در رثای: (إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ) ۲) چنین افرادی قرار بگیرند:

گر هزاران دام باشد در قدم چون تو با مایی نباشد هیچ غم ۳

ب) عوامل تقوا در پرتوی آیات نور

۱. پیروی از صراط مستقیم و دوری از راه‌های دیگر:

تقوای دینی بدون تبعیت از صراط مستقیم و اجتناب از راه‌های دیگر به دست نمی‌آید: (وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ) ۴) همان‌گونه که در این آیه شریفه، بخشیدن تقوا بر تسلیم شدن در برابر فطرت پاک انسانی و پیروی از حق مترتب گشته است: (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) ۵).

۲. یادآوری پیام‌های آسمانی:

پذیرش جدی کتاب‌های آسمانی و یادآوری پیام‌های آن‌ها می‌تواند انسان‌ها را به تقوا برساند. (وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَادْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ) ۶)

از این رو خداوند اصل نزول قرآن و وعیده‌های آن را و نیز بیان آیات خویش را به جهت حصول تقوا و تحرز از دشمنی و لجاجت با حق خوانده است و نیز هدف تبیین آیات خویش را متقی شدن مردم معرفی کرده است:

چه دانند مردم که در جامه کیست نویسنده داند که در نامه چیست ۷

۱. حجرات، ۱۳

۲. نحل، ۱۲۸

۳. دفتر اول مثنوی، مولوی، بیت ۳۷۸

۴. بقره، ۱۸۳

۵. شمس، ۸

۶. بقره، ۶۳

۷. گلستان، سعدی، باب ششم، حکایت ۴۲

۳. مراعات و اجرای حدود الهی:

از آنجاکه خداوند، امور دشواری چون قصاص را به انگیزه پرهیز از آتش با اجتناب از معاصی واجب ساخته است، می‌توان اجرای حدود الهی و از جمله قصاص را از عوامل تقوا دانست: (وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ^۱).

۴. روزه‌داری:

روزه‌داری سبب تقویت اراده، مقاومت در برابر شهوات و فروکش کردن هواهای نفسانی و در نهایت، رسیدن به تقواست: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ^۲).

ج) مراحل تقوا

۱. تقوای عام:

گفتنی است نازل‌ترین مرتبه تقوا، پرهیز از کيفر، مانند آتش جهنم است که در آیه شریفه: (فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ^۳) مرحله اول تقوا ترک محرمات و عمل به واجبات است.

حضرت رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمودند: (إِعْمَلْ بِفَرَائِضِ اللَّهِ تَكُنْ أَتَقَى النَّاسَ^۴) به واجبات الهی عمل کن تا با تقواترین مردم باشی که این مرتبه اول، مرحله عمل می‌باشد.

۲. تقوای خاص:

مرحله دوم تقوا به‌جا آوردن مستحبات و ترک مکروهات است. آیات شریفه قرآن، تلویحاً به مراتب و درجات میانی تقوا یعنی تقوای خاص نیز اشاره دارد، زیرا بسته به اختلاف توانایی و میزان درک و همت آنان در رعایت تقوای الهی، مراتب متفاوتی از آن پدید می‌آید. چنانچه آیه‌ی: (لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا

۱. بقره، ۱۷۹

۲. بقره، ۱۸۳

۳. بقره، ۲۴

۴. کافی، محمدبن یعقوب کلینی، ج ۲، ص ۸۲، ح ۴

مَا اتَّقُوا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقُوا وَ آمَنُوا ثُمَّ اتَّقُوا وَ أَحْسَنُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ^۱) تدرج در تقوا را می‌رساند.

مطلب دیگر اینکه حضرت علی فرمودند: (إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالَ وَ إِدْبَاراً فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَاحْمَلُوهَا عَلَى النَّوَافِلِ وَ إِذَا أَدْبَرَتْ فَافْتَصِرُوا بِهَا عَلَى الْفَرَائِضِ^۲) برای قلب‌ها روی کردن (حالت میل و رغبت) و پشت کردن (بی میلی و بی رغبتی) است؛ هنگامی که این قلب‌ها میل داشت آن‌ها را به انجام مستحبات وادارید و هرگاه قلبتان میل و رغبت نداشت به واجبات اکتفا کنید.

۳. تقوای خاص الخاص:

آیاتی از قرآن کریم نیز به گونه‌ای بیانگر درجات تقوا و بالاترین مرتبه آن یعنی تقوای خاص الخاص است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ^۳) به فرموده امام صادق (علیه السلام) حق تقوا این است که خداوند به گونه‌ای اطاعت شود که هرگز معصیتی همراه آن نباشد و به شکلی از وی یاد شود که هیچ‌گاه فراموش نگردد و به طوری از او سپاس‌گزاری شود که هیچ کفرانی با آن صورت نپذیرد^۴.

علامه طباطبایی (ه) در تفسیر المیزان ذیل این آیه می‌فرماید: «حق تقوا، تقوایی است که همراه با باطل و فساد از سنخ خود نباشد یا به عبارتی حق تقوا عبارت است از: «عبودیت خالص، عبودیتی که با غفلت همراه نباشد» یا به عبارت دیگر پرستش خدای تعالی فقط بدون اینکه با پرستش هوای خویش و یا غفلت از مقام ربوبی باشد. چنین پرستشی عبارت است از اطاعت بدون معصیت و شکر بدون کفران و یاد دائمی بدون فراموشی و این حالت همان اسلام حقیقی است البته درجه عالی از اسلام^۵».

۱. مائده، ۹۳.

۲. نهج البلاغه، محمددشتی، حکمت ۳۱۲.

۳. آل عمران، ۱۰۲.

۴. معانی الاخبار، محمدبن علی ابن بابویه، ص ۲۴۰.

۵. تفسیر المیزان، محمدحسین طباطبایی، ج ۴، ذیل تفسیر آل عمران.

د) نشانه‌های تقوا

از جمله نشانه‌های تقوا در شخص، وجود آرامش و طمأنینه در هنگام مصیبت‌ها و سختی‌هاست. کسی که اهل تقواست، در هنگام بلا و مصیبت‌ها که همه را به آشوب می‌اندازد و آرامش را از آنان سلب می‌کند، چنان رفتار آرام از خود نشان می‌دهد که اشخاص دیگر نیز تحت تأثیر رفتار آرام او به آرامش دست می‌یابند. چنین انسان‌هایی خوف و ترسی ندارند و همواره به آسانی از کنار رخدادها می‌گذرند؛ زیرا منشأ همه امور را خداوند می‌دانند و به حکمت و فرزندی خدا ایمان داشته و کارهایش را بر پایه‌ی حکمت و خرد ارزیابی می‌کنند. این‌گونه است که هرگز آرامش از ایشان دور نمی‌شود و آشوب و ترس به دل هایشان راه نمی‌یابد (آل عمران آیه ۱۲۵ و ۱۲۶ و نیز اعراف آیه ۳۵).

از دیگر نشانه‌های وجود تقوا در شخص می‌توان به دوری از انواع گناهان و یا اصرار نکردن به حتی اشتباهات و گناهان کوچک اشاره کرد. از این‌رو شخص متقی در زندگی اجتماعی خویش همواره از آبروریزی ساحت دیگران پرهیز دارد. (هود آیه ۷۸ و حجر آیه ۶۷ تا ۶۹) و به هیچ‌عنوان راضی نمی‌شود که دیگری را به زبان و عمل خویش بیازارد و به اذیت و آزار دیگری رضایت دهد (احزاب آیه ۶۹ و ۷۰).

ه) آثار فضیلت تقوا

الف) آثار فردی دنیوی

۱. هدایت: (هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ^۱)
۲. قدرت تشخیص حق از باطل: (إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا^۲).
۳. جلب دوستی پروردگار: (بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ^۳)
۴. برون رفت از تنگناها، نجات از شبهات و آسان شدن کارها و مشکلات: (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا^۴)

۱. آل عمران، ۱۳۸

۲. بخشی از انفال، ۲۹

۳. آل عمران، ۷۶

۴. طلاق، ۴

۵. روزی غیر مترقبه: (فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى * سَنِيئِرُهُ لِلْيُسْرَى^۱)
۶. اصلاح کارها: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا * يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ^۲)
۷. بشارت‌های الهی: (الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا^۳)

ب) آثار اجتماعی دنیوی

۱. بهره‌مندی از برکات آسمان و زمین: (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ^۴).
۲. برخورداری از امداد الهی: (بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَ لِتَطْمَئِنُّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ^۵).
۳. حفظ و حراست الهی و خنثی شدن توطئه‌های دشمنان: (إِنْ تَمَسَسَكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَّفْرَحُوا بِهَا وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنْ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ^۶).
۴. ایمن بودن از عذاب الهی: (وَ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ^۷).

ج) آثار اخروی

۱. آخرت نیکو، فرجام پسندیده و رستگاری: (وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ^۸).

۱. لیل، ۱۲. ۱۰

۲. احزاب، ۷۱. ۷۰

۳. یونس، ۶۴. ۶۳

۴. اعراف، ۹۶

۵. آل عمران، ۱۲۵

۶. آل عمران، ۱۲۰

۷. نمل، ۵۳

۸. زخرف، ۲۵

- سنت‌های الهی همواره در جهت آن است که در ب‌های رحمت و برکت و عنایت خود را بر تقوا پیشگان بگشاید و نوید سر دهد که: (و اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ^(۱)).
۲. پاداش آخرتی عظیم: (لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ^(۲)) تقواپیشگی همواره محکوم به حسن جزا و عاقبت می‌باشد: (وَإِنْ تَوَمَّنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ^(۳)).
۳. زدوده شدن کینه از دل‌های متقیان و ایجاد برادری میان ایشان در آخرت و روز قیامت: (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ عَيُْونٍ * وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ^(۴)) (الأخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدوٌ إلا المتقین^(۵)).
۴. نجات از آتش عذاب و جهنم سوزان، خوف و اندوه و بدی‌ها: (ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًا^(۶)) (وَ يُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ^(۷)).
۵. برتری بر کافران در روز قیامت: (وَ الَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ^(۸)).
۶. بهره‌مندی از بهشت و نعمت‌های آن: (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَعِيمٍ * فَكِهِينَ بِمَا ءَاتَاهُمْ رَبُّهُمْ^(۹)).

(و) ویژگی‌های متقین

برای آنکه بتوان خود را در دریای گوهر تقوا شناور سازیم لازم است تا اوصاف کسانی را که به این فضیلت و موهبت الهی نائل آمده‌اند در ذیل بشناسیم:

۱. آل عمران، ۲۰۰
۲. آل عمران، ۱۷۲
۳. آل عمران، ۱۷۹
۴. حجر، ۴۶. ۴۵
۵. زخرف، ۶۷
۶. مریم، ۷۲
۷. زمر، ۱۶
۸. بقره، ۲۱۲
۹. طور، ۱۷. ۱۸

۱. ایمان به غیب، معاد، ملائکه، انبیاء و کتب آسمانی: (و لَکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ^۱).
۲. ترس از خدا و نگرانی درباره قیامت: (و لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَ هُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ^۲) غیب در این آیات، مکان‌های خلوت و دور از چشم مردم است و ترس همان خشیت از جلال حضرت دوست است که زیربنای عظمت الهی است.
۳. برپاداشتن حقیقی نماز: (وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ... وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ^۳).
- پرهیزگاران، نماز را از محدوده لفظ و مفهوم بیرون برده، وجود عینی آن را در محدوده جان خویش، متمثل می‌سازند، به گونه‌ای که حقیقت نماز ناهمی از فحشاء و منکر را درمی‌یابند و سپس در جامعه تجلی می‌بخشند و با تبلیغ و تعلیم دیگران برای یافتن روح نماز، به اقامه آن در جامعه می‌پردازند.
۴. طلب مغفرت و عدم اصرار بر گناه: پرهیزگاران در پی گناهشان خدا را یاد و استغفار می‌کنند و دانسته بر گناهی که انجام داده‌اند اصرار نمی‌ورزند: (وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُبْصِرُوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ^۴) هرگاه فکر گناه از ذهنشان بگذرد خدا و ثواب و عقاب او را به یاد می‌آورند و با روشن بینی، آن گناه را ترک می‌کنند: (إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ^۵).
۵. وفا به عهد و صبر در سختی‌ها: (وَ الْمُؤْمِنُونَ بَعَثْنَاهُمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ^۶) آری صبر در سختی‌ها و مصائب است که آدمی را چون پولاد آب دیده می‌کند تا بتواند گوهر بندگی را از دریای وحدانیت استخراج کند.

۱. بقره، ۱۷۷

۲. انبیاء، ۴۹. ۴۸

۳. بقره، ۱۷۷

۴. آل عمران، ۱۳۵

۵. اعراف، ۲۰۱

۶. بقره، ۱۷۷

۶. طهارت از گناه و شرک: متقین از شرک مصون اند: (كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ* الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ^۱).
- همچنین مطهر از گناهان هستند: (وَسَبِّحْ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ... وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ^۲).
۷. احسان کردن: (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ^۳) و سایر آیات نظیر به نیکوکاری متقیان اشاره می نمایند.
۸. فرو نشانیدن خشم و گذشت از لغزش ها: (وَ الْكَافِرِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ^۴) به فرو بردن خشم و گذشت ایشان از لغزش های مردم اشاره دارد. بر پایه آیهی شریفه: (وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى^۵) عفو به تقوا نزدیک تر است.
۹. تعظیم شعائرالله: (ذَلِكَ وَمَنْ يُعِظْكُمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَاِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ^۶) شعائر الهی از اهمیاتی است که متقین آن ها را رعایت می کنند.
۱۰. رعایت عدالت: (اغْدِلُوا هُوَ اقْرَبُ لِلتَّقْوَى^۷) منش و منطق چنین افرادی این است که با دوری از جفا بر بندگان الهی با کسب گوهر عدالت به مقام تقوا نیل پیدا کنند.

ز) ارزش تقوا در لسان معصومین (علیهم السلام)

تقوا سر سلسله اخلاق انسانی و اخلاق انبیاء شمرده شده است. در دو حدیث از امام علی (علیه السلام) این حقیقت منعکس شده است. ایشان می فرمایند: (التقی رئیس الاخلاق^۸) و در جای دیگر آمده است: (علیک بالتقی فانه خلق الانبیاء^۹)

۱. نحل ۱۶، ۱۵

۲. زمر، ۷۳

۳. ذاریات، ۱۶، ۱۵

۴. آل عمران، ۱۳۴

۵. بقره، ۲۳۷

۶. حج، ۳۲

۷. مائده، ۸

۸. نهج البلاغه، محمد دشتی، حکمت ۴۱۰

۹. نهج البلاغه، محمد دشتی، خطبه ۱۹۳ (همام)

در زمینه فضایل معنوی، «تقوا» و «خویشتن داری» موفق به کسب مدال‌های زرین و درخشانی گردیده و گوی سبقت را از دیگر مولفه‌های اخلاقی ربوده است.^۱ علاوه بر آنچه گفته شد در احادیث دیگری از معصومین شاهد بیان گوشه‌ای دیگر از این گوهر ارزشمند اخلاقی هستیم.

روایات و احادیث بیشتر در این زمینه:

حدیث ۱) پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) تقوا را «رزق و روزی» می‌دانند که هر کسی که از آن بهره‌مند گردد خیر دنیا و آخرت نصیبش گشته است: **(من رزق خیر الدنيا و الآخرة^۲)**
آن حضرت در توصیه به جناب ابوذر تقوا را در راس همه امور و سرآمد همه کارها معرفی می‌کنند و می‌فرمایند: **(علیک بتقوی الله فانه الامر کله^۳)**.

حدیث ۲) هنگامی که از امام علی (علیه‌السلام) از با فضیلت‌ترین کارها سؤال می‌شود امام انگشت تاکید خود را بر همین مساله می‌گذارد: در تمثیلات و تشبیهات حدیثی نیز می‌توان زوایای دقیقی از مساله تقوا و ارزش آن را جستجو کرد.

ساختمان با شکوهی را تصور کنید که با نقشه‌ی دقیق، مصالح فراوان و تلاش گسترده بنا شده است اما چون بر سرزمینی با خاک سست و بی استحکام قرار گرفته دیری نمی‌پاید که فرو می‌ریزد و نیز زراعتی را در نظر بگیرید که در شوره زار کشت شده که چون خاک مناسبی ندارد و آب درست به آن نمی‌رسد به بار نمی‌نشیند، اعمال آدمی نیز چنین‌اند. بنیان کار خیر اگر بر سرزمین تقوا که محکم‌ترین سرزمین است بنا شود مستحکم‌ترین ساختمان خواهد بود که طوفان‌های کبر و ریا، غفلت و هواپرستی و گناه آن را ویران نخواهد کرد. ریشه درخت عمل آدمی اگر در کشتزار تقوا زرع شود هیچگاه بی آب نخواهد شد و بی ثمر نخواهد ماند بلکه سرزمین تقوا سرزمینی با آب فراوان و خاک حاصل خیز است.

آنچه گفته شد تفسیر کوتاه حدیثی پر مغز از مولا علی (علیه‌السلام) است که نقش تقوا را در رشد عمل آدمی ذکر کرده‌اند: **(لا یهلک علی التقوی سنخ اصل و لا یظما علیها زرع قوم^۴)**.

۱. گلبانگ رهایی (شرح خطبه‌ی متقین)، محمد علی انصاری، ص ۳۲

۲. نهج الفصاحه، ابولقاسم پاینده، ح ۳۰۱۵

۳. بحارالانوار، محمد باقر مجلسی، ج ۷۴، ص ۷۲

۴. نهج البلاغه، محد دشتی، خطبه ۱۶

حدیث (۳) قال رسول الله (صلی الله علیه وآله)

(ما مِنْ شَابٍ تَزَوَّجَ فِي حَدَاثَةٍ سِوَهُ إِلَّا عَجَّ شَيْطَانُهُ: يَا وَيْلَهُ، يَا وَيْلَهُ عَصَمَ مِنِّي تُلَّتِي دِينِهِ، فَلْيَتَّقِ اللَّهَ الْعَبْدُ فِي الثَّلَاثِ الْبَاقِي) هر جوانی که در سن کم ازدواج کند، شیطان فریاد برمی آورد که: وای بر من! دو سوم دینش را از دستبرد من، مصون نگه داشت. پس بنده باید برای حفظ یک سوم باقی مانده دینش، تقوای الهی پیشه سازد.^۱

حدیث (۴) امام علی (علیه السلام)

أَدَّبْتُ نَفْسِي فَمَا وَجَدْتُ لَهَا بَغَيْرِ تَقْوَى اللَّهِ مِنْ أَدَبٍ

به ادب و تربیت نفس خود پرداختم و برای آن

ادبی بهتر از تقوای الهی در تمام حالاتش نیافتم^۲

حدیث (۵) امام علی (علیه السلام)

(إِنَّ التَّقْوَى مُنْتَهَى رِضَى اللَّهِ مِنْ عِبَادِهِ وَ حَاجَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِنْ أَسْرَرْتُمْ عِلْمَهُ وَ إِنْ أَعْلَنْتُمْ كَتَبَهُ) نهایت خشنودی خداوند از بندگانش و خواسته او از آفریدگانش تقواست، پس تقوا از خداوندی بکنید که اگر پنهان کنید می داند و اگر آشکار سازید می نویسد.^۳

حدیث (۶) امام باقر (علیه السلام)

(إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقِي بِالتَّقْوَى عَنِ الْعَبْدِ مَا عَزَبَ عَنْهُ عَقْلُهُ، وَ يُجَلِي بِالتَّقْوَى عَنْهُ عَمَاءَهُ وَ جَهْلَهُ) خداوند به وسیله تقوا بنده را حفظ می کند از آنچه که عقلش به آن نمی رسد و کور دلی و نادانی او را بر طرف می سازد.^۴

حدیث (۷) پیامبر (صلی الله علیه وآله)

(أَلَا إِنَّ خَيْرَ عِبَادِ اللَّهِ التَّقِيُّ النَقِيُّ الْخَفِيُّ وَ إِنْ شَرَّ عِبَادِ اللَّهِ الْمُشَارُّ إِلَيْهِ بِالْأَصَابِعِ) آگاه باشید، به درستی که بهترین بندگان خدا کسی است که با تقوا، پاک و گمنام باشد و بدترین بندگان خدا کسی است که انگشت نما باشد.^۵

۱. نوادر، فضل الله ابن علی حسینی، راوندی، ص ۱۱۲

۲. اعلام الدین، حسین ابن علی ابن محمد دیلمی، ص ۲۷۳

۳. کنز المعال، علی متقی بن حسام الدین هندی، ج ۱۰، ص ۱۴۳، ح ۲۸۷۳۱

۴. التوحید، محمد بن علی ابن باویه، ص ۱۲۷

۵. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، ج ۷۰، ص ۱۱۱، ح ۱۲

سخن در باب ارزش و اهمیت تقوا بسیار است که با توجه به مجال اندک این نوشتار به همین کوتاه سخنان بسنده می‌کنیم.

ح) آثار تقوا در منظر معصومین (علیهم‌السلام)

به‌طور کلی شناخت آثار هر یک از ارزش‌های اخلاقی، تأثیر زیادی در توجه افراد به آن ارزش و تلاش در راه تحصیل آن خواهد داشت. در این میان، تقوا که یکی از مهم‌ترین ارزش‌های اخلاقی است، تأثیر فراوانی در اخلاق فردی و اجتماعی انسان و نورانی شدن دل و جان او خواهد داشت.

امیرمومنان (علیه‌السلام) در مورد برخی از آثار تقوا چنین می‌فرماید: «همانا تقوا وترس از خدا، داروی بیماری‌های دل‌ها، روشنایی قلب‌ها، درمان دردهای بدن‌ها، مرهم زخم جان‌ها، پاک‌کننده پلیدی‌های روح، روشنایی بخش تاریکی چشم‌ها، امنیت در ناآرامی‌ها و روشن‌کننده تاریکی‌های شماسست. پس اطاعت خدا را پوشش جان، نه پوشش ظاهری قرار دهید و با جان، نه تن، فرمانبردار باشید، تا با اعضا و جوارح بدنتان در هم آمیزد و (آن را) بر همه امورتان حاکم گردانید»^۱.

۱. تقوا، سر سلسله ارزش‌های اخلاقی

امیرمومنان علی (علیه‌السلام) در سخنی جامع می‌فرماید: «تقوا، سرآمد همه ارزش‌های اخلاقی است»^۲، روش پارسایان نشان می‌دهد که آن‌ها لحظه‌ای در کسب فضیلت‌های اخلاقی غفلت نمی‌کردند؛ در عرصه عبادت هم کوشا بودند و از کمک‌رسانی به مردم و فداکاری برای آن‌ها فروگذار نبودند.

صداقت، راست‌گویی، امانت‌داری، گذشت، بردباری و یاد خدا، همواره در رفتارشان موج می‌زد؛ چراکه انسان با تقوا، این ارزش‌های اخلاقی را خواست خدا دانسته، رضایت پروردگار را در تحقق آن می‌داند و حرکت در راه خلاف آن را نافرمانی خدا می‌پندارد. از این‌رو، ذره‌ای در به دست آوردن آن‌ها سستی و کوتاهی نمی‌کند. گوهر تقوا آدمی را چونان دانش‌آموخته‌ای تربیت می‌کند که رضای الهی را در پرتوی آن می‌یابد.

۱. نهج البلاغه، محمد دشتی، خطبه‌ی ۱۹۸

۲. نهج البلاغه، محمد دشتی، خطبه ۱۹۳

۲. تقوا، پناهگاه مطمئن

دنیای پر زرق و برق با ظواهر بسیار فریبنده خود، دام‌های بزرگی در مسیر زندگی انسان‌ها به وجود می‌آورد و هر روز دل بسیاری از افراد را به سوی خود جذب می‌کند و زنگار گمراهی بر جانشان می‌افشاند، بزرگ‌ترین عامل انحراف از مسیر هدایت است. تقوا که دستگیره‌ای محکم و پناهگاه مطمئن آدمی است، او را در دریای پرتلاطم دنیا حفظ می‌کند و سعادت اخروی را برایش رقم می‌زند.

امیرمؤمنان (علیه‌السلام) در این باره می‌فرماید: «به تقوا روی آرید که رشته آن استوار، و دستگیره آن محکم، و قله بلند آن پناهگاهی مطمئن است. قبل از فرا رسیدن مرگ، خود را برای پیش آمدهای آن آماده سازید. پیش از آنکه مرگ شما را دریابد، آنچه لازمه ملاقات است فراهم آورید»^۱.

۳. تقوا، برکت و رحمت الهی

امام متقین (علیه‌السلام) نیز در این باره فرموده است: «کسی که تقوا را انتخاب کند، سختی‌ها از او دور می‌شود، تلخی‌ها، شیرین و فشار مشکلات و ناراحتی‌ها بر طرف خواهد شد. نیز مشکلات پیاپی و خسته کننده آسان گردیده و مجد و بزرگی از دست رفته، چون قطرات باران بر او فرو می‌بارد.

همچنین، رحمت باز داشته حق باز می‌گردد و نعمت‌های الهی پس از فرو نشستن به جوشش می‌آید، و برکات تقلیل یافته فزونی می‌گیرد. پس، از خدایی بترسید که با پند دادن، شما را سود فراوان بخشیده، و با رسالت پیامبرش شما را نیکوانداز داده، و با نعمت‌هایش بر شما منت گذاشته است»^۲.

۴. درمان بیماری‌های روح و جان

رعایت تقوا، سبب دور شدن افراد از گناه می‌شود و سیاهی‌های ناشی از پی آمدهای منفی گناهان گذشته یا گناهان احتمالی را هم به تدریج از صفحه دل و جان آن‌ها شست و شو می‌دهد.

اسدالله غالب (علیه‌السلام) در این باره می‌فرماید: «به ندای تقوا گوش جان بسپارید و برای به دست آوردن آن تلاش کنید. تقوا را به جای آنچه از دست رفته به دست آورید و عوض هر کار

۱. نهج البلاغه، محمد دشتی، خطبه ۱۹۰

۲. نهج البلاغه، محمد دشتی، خطبه ۱۸۶

مخالفی که مرتکب شده اید انتخاب کنید. با تقوا، خواب خود را به بیداری تبدیل، و روزتان را با آن سپری کنید. دل‌های خود را با تقوا زنده کنید و گناهان خود را با آن از بین ببرید. بیماری‌های روان و جان خود را با تقوا درمان کنید و خود را آماده سفر آخرت گردانید. از تباہ کنندگان تقوا عبرت بگیرید و خود عبرت‌پرهیزکاران نشوید. آگاه باشید، تقوا را حفظ کنید و خویشتان را با آن حفظ نمایید^۱.

۵. کلید سعادت دنیا و آخرت

گناه، عزت و شرافت انسان را از بین می‌برد و او را برده شیطان می‌کند. در مقابل تقوا که مبارزه با شیطان و هوای نفس است، کلید سعادت دنیوی و اخروی انسان، و مایه‌ی عزت و شرافت، به شمار می‌رود و با تلاش در عرصه مراقبت به دست می‌آید. مولای متقین (علیه‌السلام) در این باره می‌فرماید: «همانا تقوای الهی، کلید هر در بسته، و ذخیره رستاخیز، و عامل آزادگی از هر گونه بردگی، و نجات از هر گونه هلاکت است. در پرتو پرهیزکاری، تلاشگران پیروز، و پروا کنندگان از گناه رستگار می‌شوند و به هر آرزویی می‌رسند. ای مردم، عمل کنید که عمل نیکو به‌سوی خدا بالا می‌رود، و توبه سودمند است، و دعا به اجابت می‌رسد، و آرامش برقرار می‌شود، و قلم‌های فرشتگان به جریان می‌افتد. به‌سوی اعمال نیکو بشتابید پیش از آنکه عمرتان پایان پذیرد^۲».

۶. عامل کنترل

امیال و غرایز گوناگون، وجود آدمی را احاطه کرده است و ظواهر فریبنده دنیا و شیطان از بیرون، و هوای نفس از درون، او را به بیراهه‌ها می‌کشاند. بر این اساس، انسان سخت نیازمند وسیله‌ای برای کنترل و هدایت نفس و پناهگاهی محکم و استوار برای حفظ جان خویش است و بی تردید تقوا می‌تواند این مقاصد را تأمین کند. امیرمومنان (علیه‌السلام) در توضیح این مطلب می‌فرماید: «ای بندگان خدا، شما را به تقوا سفارش می‌کنم که عامل کنترل و مایه استواری تان است. پس به رشته‌های تقوا چنگ زنید و به حقیقت‌های آن پناه آورید تا شما را به سرمنزل آرامش، و جایگاه‌های وسیع و پناهگاه‌های

^۱. نهج البلاغه، محمد دشتی، خطبه‌ی ۲۲۳

^۲. نهج البلاغه، محمد دشتی، خطبه ۱۹۳

محکم و منزلگاه‌های پر عزت برساند، در روزی که چشم‌ها خیره می‌شود و همه‌جا در نظر انسان تاریک، و گله‌های شتر و مال و اموال فراوان فراموش می‌گردد^۱».

۷. تقوا، مرکبی فرمانبردار

دنیا، سرای کوچ کردن است. از این‌رو، ما انسان‌ها در این دنیای مادی باید مرکبی برای سفر آخرت‌مان مهیا کنیم تا با اطمینان و سلامت به مقصد اصلی و جایگاه ابدی مان رهسپار شویم. در نهج البلاغه، از تقوا و پرهیزکاری به‌عنوان مرکبی فرمانبردار و مطیع که صاحبش را به بهشت می‌رساند، یاد شده است.

در سخنی گهربار از امیر سخن، چنین آمده است: «آگاه باشید؛ همانا گناهان چون مرکب‌های بد رفتارند که سواران خود را عنان رها شده در آتش دوزخ می‌اندازند، ولی تقوا، چونان مرکب فرمانبرداری است که سوار خود را عنان بر دست، وارد بهشت جاویدان می‌کند^۲».

۸. تقوا و آخرت‌گرایی

تقوا، یکی از ارزش‌های مهم اخلاقی است که به دست آوردن آن، تأثیر به‌سزایی در توجه انسان به جهان آخرت و سعی و تلاش برای به دست آوردن سعادت آن جهان خواهد داشت.

امیرمومنان در مورد این اثر مهم تقوا چنین می‌فرماید: «ای بندگان خدا، شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم که زاد و توشه سفر قیامت است. تقوا، توشه‌ای است که به منزل می‌رساند و پناهگاهی است که ایمن می‌گرداند. بهترین گوینده آن را به گوش مردم خواند و بهترین شنونده آن را فرا گرفت ...

ای بندگان خدا، همانا تقوای الهی، دوستان خدا را از انجام محرمات باز می‌دارد و قلب‌هایشان را پر از ترس خدا می‌سازد، تا آنکه شب‌های آنان با بی‌خوابی و روزهایشان با تحمل تشنگی و روزه‌داری سپری می‌شود، که آسایش آخرت را با رنج دنیا و سیراب شدن آنجا را با تحمل تشنگی دنیا به دست می‌آورند^۳».

۱. نهج البلاغه، محمد دشتی، نامه ۲۸

۲. نهج البلاغه، محمد دشتی، خطبه ۱۶

۳. نهج البلاغه، محمد دشتی، خطبه ۱۳۲

۹. تقوا، بهترین توشه

دنیا، سرای آماده شدن برای آخرت است. از این رو، فرصت محدود آن را باید غنیمت شمرد و لحظه‌ای در گردآوری توشه آخرت کوتاهی نکرد. در این میان، تقوا بهترین توشه است. در قرآن می‌خوانیم: «هر کس تقوا داشته و فردی مصلح باشد، بر او ترس و وحشتی نیست»^۱.

امیرمومنان نیز در نهج البلاغه می‌فرماید: «کسی که جامه تقوا بر قلبش بپوشاند، کارهای نیکوی او آشکار شود و در کارش پیروز گردد. پس در به دست آوردن بهره‌های تقوا فرصت را غنیمت شمارید و برای رسیدن به بهشت جاویدان، رفتارهای متناسب با آن انجام دهید؛ زیرا دنیا برای زندگی همیشگی شما آفریده نشده؛ گذرگاهی است تا در آن زاد و توشه آخرت بردارید. پس با شتاب، آماده کوچ کردن باشید و مرکب‌های راهوار برای حرکت مهیا دارید»^۲.

ایشان تقوای الهی را این‌گونه توصیف می‌فرمایند: «ای بندگان، شما را به رعایت تقوای الهی توصیه می‌کنم؛ چراکه تقوا هم توشه و هم پناهگاه است؛ توشه‌ای است که انسان را به سرمنزل مقصود می‌رساند و پناهگاهی است که او را از تمام خطرهای نجات می‌بخشد. از این رو دعوت کنندگان به تقوا و پاسداران آن همواره بهترین دعوت کنندگان و پاسداران بوده‌اند»^۳.

۱۰. تأثیر تقوا در رهایی از مشکلات

انسان وقتی که بصیرتی نداشته باشد در ابتدا از تقوا محدودیت می‌فهمد، می‌گوید: انسان بخواهد خودش را مقید به تقوا کند معنایش این است: که خودش را در بن بست قرار بدهد، به دور خودش خطی بکشد و برای خود محدودیت قائل بشود. قرآن درست نقطه مقابل این مطلب را ذکر می‌کند (و نکته لطیف همین است) یعنی بی‌تقوایی است که انسان را در بن بست قرار می‌دهد و تقواست که بن بست را می‌شکند. این خیلی به نظر عجیب می‌رسد. آری این خود آدمی است که گوهر خویشتن خود را به فراموشی می‌سپارد و تسلیم نفس اماره می‌شود و فطرت خداجوی را با دوری از تقوا کدر می‌کند.

۱. اعراف، ۳۵

۲. نهج البلاغه، محمد دشتی، خطبه ۱۳۲

۳. نهج البلاغه، محمد دشتی، نامه ۴۵

جمع بندی و نتیجه گیری از مبحث

جامعه‌ای که تقوا در آن به بالندگی رسیده است از بندگی حکومت‌های فاسد و باطل رهایی یافته و هرگز دچار آن نمی‌شود. ظلم و بی‌عدالتی در آن به صورت پدیده اجتماعی وجود ندارد و مردمانش از عجب و خودپسندی رهایی یافته و از گناه عیب جویی دیگران مبرا و پاک شده‌اند در جست و جوی عیب دیگری و یا غیبت از ایشان نیستند و در حوزه‌ی مسایل اقتصادی گرفتار کم‌فروشی، حرام و باطل خوری و تجاوز و معصیت به حقوق دیگران نمی‌شوند.

این‌ها بخشی از کارکردهای اجتماعی تقوا در آیات و آموزه‌های قرآنی است که به‌طور خلاصه می‌توان گفت که بر اساس آیات قرآنی، جامعه‌ی متقی جامعه‌ای برتر و نمونه است که می‌بایست آن را جست و در پی تحقق آن تلاش کرد. به یک معنای حقیقی تقوا در آموزه‌های قرآنی چیزی جز دین داری و عمل به تمام دین نیست همان چیزی که از آن در قرآن به حق تقاانه (کمال تقوا) یاد شده است. بسیار از تقوا سخن گفته شده و می‌شود؛ شاید سبب اهتمام ویژه به این موضوع جایگاه و اهمیتی است که این موضوع در نظام فکری و عملی تفکر اسلام و قرآن دارا می‌باشد.

اگر بخواهیم عناصر کلیدی و مقومات اساسی دین اسلام را در چند چیز خلاصه کنیم. بی‌گمان پس از باورهایی که از آن به اصول دین یاد می‌شود موضوع تقوا است. هر چند که در حوزه‌های مختلفی چون بینشی و فقهی و اخلاقی از تقوا و مراتب آن با توجه به کارکردهای آن در هر یک از حوزه‌ها، سخن گفته شده است ولی باید توجه داشت که تقوا بیش از آن که مسئله فقهی و اخلاقی به‌ویژه در حوزه فردی باشد امری اجتماعی است.

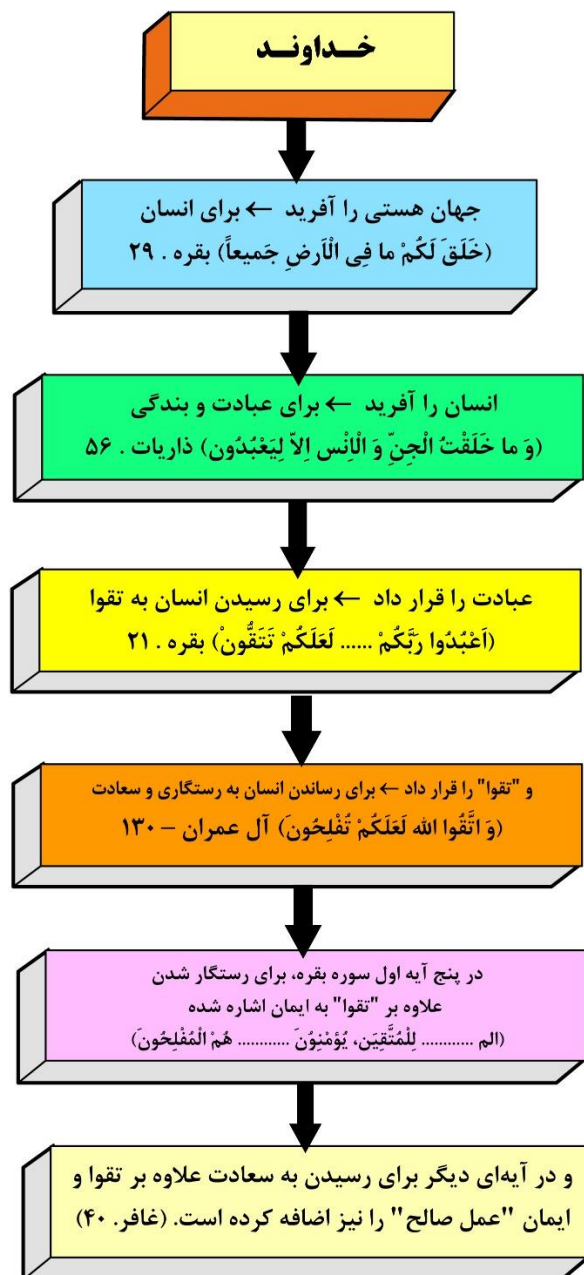
تقوا از درون و باطن و از حوزه بینشی آغاز می‌شود و به بیرون و عمل اجتماعی و هنجاری کشیده می‌شود. در بینش قرآنی، تقوا هم راه و هم روش و هم بینش و هم عمل است. تقوا دارای مراتبی است که ارتباط تنگاتنگی با مراتب ایمانی دارد. هر چه ایمان شخص استوارتر می‌شود، تقوا در او نمودارتر می‌گردد.

از این‌رو می‌توان گفت که تقوا بازتاب بیرونی ایمان است که در حوزه‌های مختلف اخلاقی و فقهی و هنجاری خود را نشان می‌دهد. آن چه در این نوشتار مورد نظر است، بازخوانی حقیقت تقوا و آثار اجتماعی آن در حوزه‌ی عمل اجتماعی و هنجاری بر پایه‌ی آموزه‌های قرآنی است. چنین آثاری از حیات، جز در حیات حقیقی و غیر مجازی تجلی پیدا

نمی‌کند و خداوند متعال با بیان این نوع حیات، آن را مخصوص انسان‌های مومن و نیکوکار قرار داده است. در واقع این یک نوع حیات حقیقی و جدید است که خداوند به مومنان بخشیده است.

البته این حیات جدید از حیات قدیمی مشترک با دیگران جدا نیست. هرچند با آن تفاوت دارد. به عبارت دیگر تفاوت این دو نوع حیات، در مرتبه آن هاست و نه در تعدد آن‌ها. بدین معنا که انسان با دریافت این حیات جدید، باز هم یک نفر بیش نیست. چنان‌که وجود «روح قدسی» که خداوند آن را مختص پیامبران قرار داده است. در چنین حالتی انسان مومن دل در گرو محبت پروردگاری می‌نهد که همه‌ی حقایق را با نشانه‌های خود آشکار ساخته است. او تنها رضای پروردگار را می‌خواهد و جز نزدیک شدن به او، عشقی ندارد و جز خشم و دوری پروردگار، از چیزی نمی‌هراسد.

زندگی پاک و همیشگی و جاودان را برای خویش تصور می‌کند و تدبیر امور خود را جز به پروردگار مهربان نمی‌سپارد. بدین ترتیب در مسیر زندگی، همه چیز را زیبا می‌بیند؛ چراکه پروردگارش همه چیز را زیبا آفریده است و در نگاه مومن، جز زشتی معصیت پروردگار، هیچ چیز زشتی وجود ندارد.



شکل شماره ۳

توکل^۱

سومین قدم در سیر تکاملی انسان توکل نام دارد.

توکل گزینش و پذیرش وکیل است. وکیل کسی است که از سوی موکل خود، تدبیر و سرپرستی کاری را برعهده می‌گیرد. در واقع هر کس در کاری که خیره نیست و یا توان انجام آن را ندارد، وکیل می‌گیرد. انسان نیز بدون علم و قدرتی که خداوند به او عطا کرده، در کارهای خود نه خیره است و نه قدرت انجام آن را دارد، از این رو باید به مبدئی که خبیر و قدیر است، تکیه و اعتماد کند.

خدای سبحان بهترین وکیل انسان است؛ زیرا او هر چه اراده کند، خبیرانه و قدیرانه به انجام می‌رساند. قرآن می‌فرماید: «خداوند هر چه را بخواهد، انجام می‌دهد»؛^۲ «هر کس بر خدا توکل کند، خدا برای او کافوست؛ به راستی که خداوند کار خود را به انجام می‌رساند.»^۳ و «خداوند هر حکمی بخواهد، می‌کند.»^۴ خداوند است که انسان را هادی است و هرگز بدو خیانت نمی‌کند و جز خیر و نیکی برایش نمی‌خواهد، از این رو تنها باید به او اعتماد و توکل کرد.

توکل بر خداوند جز آنکه مایه تحقق مطلوب است، صبغه عبادی نیز دارد و بی‌پاداش نیست. خداوند انسان متوکل را دوست دارد، از این رو رهایش نمی‌سازد و امور او را کفایت می‌کند. عزت و بی‌نیازی نیز در موطن توکل جای دارند و همواره با متوکل اند.

امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید:

به درستی که بی‌نیازی و عزت در حال گردش‌اند و هنگامی که به جایگاه توکل رسند، آنجا را وطن خود بر می‌گزینند. پس انسان متوکل بر خدا، هم به مقصود محدود خویش می‌رسد و هم به مقام منیع بی‌نیازی و عزت بار می‌یابد. برخی چنین می‌پندارند که مرز «توکل» از مرز «تسبب» (استفاده از اسباب) جداست؛ بدین معنا که هرگاه ابزارها، اسباب و عوامل کار فراهم است، نیازی به توکل نیست و هر جا که آن‌ها فراهم نیست، انسان باید به خدا اعتماد و توکل کند.

^۱. رهیافتی بر اخلاق و تربیت اسلامی، فتح‌الله نجارزادگان، صص ۱۱۳-۱۱۱

^۲. حج (۲۲)، ۱۴

^۳. طلاق (۶۵)، ۳

^۴. مائده (۵)، ۱

درباره دعا و توسل نیز چنین پنداری مطرح است و مرز دعا و توسل را آنجا می‌دانند که از اسباب و عوامل عادی و مادی کاری بر نیاید. هردو پندار، باطل و این مرزبندی‌ها نارواست. انسان نباید بخشی از کارها را با اسباب عادی و مادی و بخشی دیگر را با توکل و توسل و دعا انجام دهد؛ چه توکل همانند دعا و توسل خارج از محدوده علل و اسباب ظاهری و مادی نیست و متوکل باید در همه شئون هستی و در همه کارها و از جمله در تحصیل اسباب، از خدا بخواهد و به او اعتماد کند و کار خود را به او واگذارد. مولوی می‌گوید:

گفت پیغمبر به آواز بلند با توکل زانوی اشتر بیند
رمز الکاسب حبیب الله شنو از توکل در سبب کاهل مشو
گر توکل می‌کنی در کار کن کشت کن پس تکیه بر جبار کن

دلیل این مطلب آن است که از یک سو اسباب ایجاد فعل را خدای سبب‌ساز فراهم آورده و از سوی دیگر ممکن است بر اثر عللی خاص همان خدای سبب‌ساز که سبب سوز نیز هست، ابزار موجود فعل را از ما بگیرد و میان ما و هدفمان حایل ایجاد کند. البته این مطلب درباره متوسطان مومنان است؛ یعنی ممکن است انسان به جایی برسد که ره توشه او تنها توکل بر خدا باشد و اصلاً به اسباب عادی اعتنا و اعتماد نداشته باشد. در این صورت خداوند با تناسب این ره توشه رفتار خواهد کرد. امام صادق (علیه السلام) در این باره می‌فرماید:

خداوند ابا دارد از اینکه روزی مومنان را جز از راهی که گمان ندارد، فراهم نماید.

این رفتار خداوند به مومنانی اختصاص دارد که بر اثر ایمان و تقوا به درجات عالی توکل رسیده‌اند و با چشم دل می‌بینند. بنابراین **سود و زیان به دست خداست که مالک همه چیز است** و هر سبب که بخواهد در ملک او تصرف کند، با اجازه اوست و دلشان از این باور پر اطمینان است، اما در حال عادی باید هر یک از «توکل» و «تسبب» را در جای خود داشت؛ یعنی در همه کارها باید اهل توکل بر خدا بود و در عین حال اسباب لازم فعل را نیز فراهم کرد.

حسن ظن

حسن ظن به خدا به این معنا نیست که انسان راحت طلب باشد و به بهانه آن که به خدا حسن ظن دارد دست از کار بشوید، بلکه بدین مفهوم است که انسان هر چه بیشتر به سوی خدا کشیده شود نسبت به موهبت‌های الهی رغبت بیشتری یابد. در دعاها آمده است: «**خدایا! به من یقین و حسن ظن به خودت را روزی فرما.**»

این حسن ظن، یعنی انسان باور کند با «کریم»، «ستار» و «غفار» رو به روست، از این رو بکوشد به مصاف کریم نرود و اگر اشتباهی مرتکب شد، از جامه کرامت کریم مدد گیرد و خود را با آن بپوشاند. این حسن ظن مایه نجات انسان خواهد بود و انسان باید در دنیا به این معنا معتقد و سیرت و سنت او با این اعتقاد آمیخته باشد. توکل^۱ از ویژگی‌هایی است که در آیات و روایات بر آن تأکید بسیار شده است.

خداوند به کرات مومنان را به توکل بر خدا فرا خوانده است: **اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ**؛^۲ خدا [است که] جز او معبودی نیست، و مومنان باید تنها بر خدا اعتماد کنند.

در آیه‌ای دیگر، از زبان یعقوب خطاب به فرزندان می‌خوانیم:
إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ؛^۳ فرمان جز برای خدا نیست. بر او توکل کردم، و توکل کنندگان باید بر او توکل کنند.

در سوره توبه خداوند به پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) دستور می‌دهد:
قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ؛^۴ بگو: «جز آنچه خدا برای ما مقرر داشته هرگز به ما نمی‌رسد. او سرپرست ماست، و مومنان باید تنها بر خدا توکل کنند.»

با توجه به آیات، روشن می‌شود که توکل یکی از ویژگی‌های اصلی مومن است.

مفهوم توکل

توکل در لغت به معنای وا گذاشتن است. از این رو به کسی که انجام برخی کارهای خود را به دیگری وا می‌گذارد، متوکل و به کسی که انجام کار به او واگذار شده است، وکیل می‌گویند. در متون اسلامی نیز توکل در همین معنا به کار رفته است با این تفاوت که مومن امور خود را به خدا وا می‌گذارد، نه غیر خدا.

به دیگر سخن، مومن تنها به توانایی و لطف خداوند اعتماد و اطمینان دارد زیرا از نظر او آفریدگار جهان و تمام موجودات تنها خداوند است و حکومت بر این جهان نیز

۱. اخلاق اسلامی، محمد داودی، صص ۸۳، ۷۸

۲. تغابن (۶۴)، ۱۳

۳. یوسف (۱۲)، ۶۷

۴. توبه (۹)، ۵۱

تنها از آن اوست. برخی پنداشته‌اند توکل بر خداوند بدین معناست که مومن برای تامین نیازهای خود و خانواده‌اش نباید به کار و فعالیت بپردازد؛ چرا که این نیازها با توکل مومن به خداوند به خودی خود فراهم می‌شود. در صدر اسلام نیز مواردی از این طرز فکر بوده است که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) با آن برخورد نموده است. بعد از نزول آیه «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» تعدادی از یاران پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) زندگی را رها کرده، کنج عزلت گزیدند و به عبادت مشغول شدند. پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) از این ماجرا مطلع شد و کار آنان را نپسندید و فرمود:

من مردی را که دهانش را باز کرده و بگوید «خدایا مرا روزی ده»، در حالی که کار و تلاش را کنار گذاشته، دشمن می‌دارم. بر این پایه، توکل به خداوند به معنای رها کردن کار و تلاش برای تامین نیازهای زندگی نیست، بلکه مومن باید افزون بر کار و تلاش، و در کنار آن، تنها به خداوند امیدوار باشد و بداند موثر واقعی در جهان تنها اوست. در روایتی آمده است: عربی از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) پرسید: شترم را عقال کنم و بر خدا توکل کنم، یا او را رها کنم و بر خدا توکل کنم؟ پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در پاسخ فرمود: عقالش کن و بر خدا توکل کن. امام صادق (علیه‌السلام) نیز چنین می‌فرماید:

به دست آوردن روزی از راه حلال را وا مگذار؛ زیرا تو را در دینداری یاری می‌کند. مرکبت را ببند و توکل کن.

بنابراین توکل به خدا بدین معناست که انسان در رسیدن به هدف‌های خود افزون بر فراهم آوردن اسباب و شرایط لازم، تحقق اهداف خود را تنها منوط به خواست و اراده خدا می‌داند و در این راه تنها به او امیدوار است؛ چرا که می‌داند این اسباب نیز محکوم قدرت و اراده خدایند. از این رو در برخی روایات آمده است که مشیت خداوند بر این قرار گرفته که فعالیت‌ها و پدیده‌های این جهانی بر پایه نظام اسباب و مسببات و علل و معلولات جریان یابد. به همین دلیل بدون فراهم آمدن اسباب و شرایط لازم هیچ امری (جز در مواردی معدود مانند معجزه) تحقق نمی‌یابد. بنابراین تفاوت مومن و غیر مومن در این است که غیر مومن همه امید و اتکایش به همین اسباب و شرایط است، ولی مومن این اسباب را نیز محکوم و مقهور قدرت و اراده خداوند می‌داند. از نظر مومن، این شرایط تنها واسطه‌ای است که اراده خداوند از طریق آن‌ها در این جهان جریان می‌یابد.

ممکن است در اینجا پرسیده شود آیا توکل به خداوند با اعتماد به نفس. که در روان‌شناسی آن را از ویژگی‌های ضروری شخصیت سالم می‌دانند. ناسازگار است؟ پاسخ اینکه، اگر اعتماد به نفس به معنای پیدایش این باور در انسان باشد که هر کاری

را می‌تواند انجام دهد، گرچه با خواست و اراده خداوند مخالف باشد، چنین اعتماد به نفسی با توکل در تنافی است. در قرآن موارد مختلفی از چنین اعتماد به نفس‌هایی و پایان شوم آن‌ها بیان شده است.

برای نمونه، فرعون که در برابر موسی (علیه‌السلام) به مخالفت برخواسته و دعوت او را نمی‌پذیرفت، اطمینان داشت که می‌تواند در برابر موسی (علیه‌السلام) و خدای او مبارزه کند و بر آنان پیروز شود. اما سرانجام این مبارزه ناشی از اعتماد به نفس، به مرگ فرعون و نابودی حکومت او انجامید. اما اگر اعتماد به نفس بدین معنا باشد که انسان در چارچوب نظامی که خداوند بر این دنیا حاکم کرده، با تلاش و کوشش نیازهای خود را تامین کند، به هیچ رو با توکل ناسازگاری ندارد.

منشا توکل

صفت توکل در مومن از نوع نگرش او به جهان هستی و جایگاه خدا و انسان و دیگر آفریده‌ها مایه می‌گیرد. بر پایه منابع اسلامی، جهان هستی و تمام موجودات آن آفریده دست قدرتمند خداوندست. تمام این جهان قلمرو حکومت خدا و همه آنچه روی می‌دهد، و محکوم اراده اوست. به بیانی نیکوتر، موثر و فاعل حقیقی در جهان هستی تنها خداوند است و دیگر سبب‌ها و فاعل‌ها سببیت و فاعلیت خود را از خداوند گرفته‌اند، از این رو تازمانی موثر و فاعل‌اند که خداوند اراده کرده و هرگاه خداوند اراده کند، فاعلیت آن‌ها باطل خواهد شد. برپایه این جهان‌بینی، بدیهی است مومن جز بر خداوند اعتماد و اتکا نخواهد کرد. علی (علیه‌السلام) منشأ توکل و اعتماد به خدا را ایمان قوی می‌داند: آن که در ایمان قوی‌تر باشد، به خداوند بیشتر توکل می‌کند، و کسی که به خدا اعتماد داشته باشد، بر او توکل می‌کند.

مراتب و درجات توکل

از مباحث پیشین روشن شد که توکل ریشه در شناخت و ایمان به خدا دارد. دانشمندان مسلمان معتقدند شناخت و ایمان مراتب و درجاتی دارد. از این روی، توکل که ثمره شناخت و ایمان به خداست، نیز دارای مراتب و درجاتی است. در روایتی از امام کاظم (علیه‌السلام) آمده است: توکل بر خداوند درجاتی دارد. یکی از آن درجات این است که در همه امور خود به خداوند اتکا کنی. هر کاری را که درباره تو انجام داد، راضی باشی و بدانی که جز خیر و نیکی تو را نمی‌خواهد.

برخی علمای اخلاق توکل را دارای سه درجه دانسته‌اند:

۱. انسان به خداوند چنان توکل کند که به وکیل کارآزموده خود در امور حقوقی اتکا می‌کند که این پایین‌ترین درجه توکل است.
۲. انسان به خداوند چنان اتکا کند و امیدوار باشد که کودک به مادر خود. کودک تمام امید خود را در مادر می‌بیند، از این‌رو هر خواسته خود را به مادر عرضه می‌کند و تأمین آن را از او می‌خواهد.
۳. انسان برای خود هیچ شانی قائل نباشد و تمام حرکت‌ها و کارهای خود را از خدا بداند. که این بالاترین مرتبه توکل است.

آثار توکل

در متون اسلامی آثار بسیاری برای توکل بر شمرده‌اند که ما در اینجا تنها به مهمترین آن‌ها اشاره می‌کنیم:

نخستین نتیجه توکل رهایی از ترس و اضطراب و رسیدن به آرامش است. امام صادق

(علیه‌السلام) می‌فرماید:

آن که کارهای خود را به خداوند واگذارد، در راحتی و خوشی و آرامش دائمی است. مومن در آرامش است؛ زیرا از کسی جز خدا نمی‌ترسد و از سوی دیگر می‌داند خداوند او را هیچ‌گاه به حال خود رها نمی‌کند و او را در هر حال یاری خواهد کرد: **وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ**^۱ و یاری کردن مومنان بر ما فرض است.

دومین اثر توکل بی‌نیازی از غیر خدا و دستیابی به عزت است. امام صادق (علیه‌السلام)

می‌فرماید:

بی‌نیازی و عزت در گردش‌اند. پس هرگاه به توکل برسند، در آنجا ساکن می‌شوند. بدیهی است کسی که در این جهان جز خداوند را موثر و فاعل مستقل نمی‌داند، تنها از او امید یاری دارد؛ چرا که می‌داند کسی نمی‌تواند برخلاف خواست و اراده‌اش کاری انجام دهد و او را یاری کند: بی‌نیازی از دیگران نیز فرد را نزد آنان گرمی و عزیز می‌کند، از آن‌رو که سرچشمه همه پستی‌ها نیازمندی و گشودن دست نیاز به سوی دیگران است.

۱. روم (۳۰)، ۴۷.

سومین اثر توکل قدرتمندی است. از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده است: هر که می خواهد قدرتمندترین مردم باشد، بر خداوند توکل کند. توکل موجب می شود مومن از همه مردم قدرتمندتر گردد؛ زیرا مومن، به خالق جهان هستی. که حاکم بر همه چیز و سرچشمه همه قدرت هاست. اتکا دارد.

راه رسیدن به صفت توکل

توکل چنان که پیش تر گفتیم، نتیجه شناخت خدا و ایمان به اوست. بنابراین برای ایجاد و تقویت این صفت باید معرفت و ایمان خود به قدرت و لطف خداوند را تقویت کنیم. از این رو باید در آفرینش جهان هستی و نشانه های قدرت و عظمت خداوند اندیشید. تفکر و اندیشه در این امور به تدریج شناخت و ایمان به خدا و قدرت و عظمت او را در انسان تقویت می کند. افزون بر این تفکر در حالات متوکلان و لطف و رحمت خداوند نسبت به آنان نیز سودمند است.

توکل و اعتماد به خدا^۱

آیات و روایات در زمینه توکل:

“فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ، إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ^۲ از پرتو رحمت الهی در برابر آن ها نرم (و مهربان) شدی و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند، بنابراین آن ها را عفو کن و برای آن ها طلب آموزش نما و در کارها با آن ها مشورت کن اما هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش) و بر خدا توکل کن زیرا خداوند توکل کنندگان را دوست دارد. اگر خداوند شما را یاری کند هیچ کس بر شما پیروز نخواهد شد و اگر دست از یاری شما بردارد کیست که بعد از او شما را یاری کند و مؤمنان تنها باید بر خدا توکل کنند.”

۱. تکامل در پرتو اخلاق، ج ۱، غلامرضا سلطانی، صص ۲۷۱-۲۴۹

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۵۶

“ وَ يُقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ” آن‌ها در حضور تو می‌گویند: فرمانبرداریم اما هنگامی که از نزد تو بیرون می‌روند جمعی از آن‌ها جلسات سری شبانه بر ضد گفته‌های تو تشکیل می‌دهند، خداوند آنچه را که در این جلسات می‌گویند می‌نویسد، اعتنائی به آن‌ها مکن (و از نقشه‌های آن‌ها وحشت نداشته باش) و توکل بر خدا کن کافی است که او یاور و مدافع تو باشد.”

“ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ، فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ”^۲ رسولی از خود شما به‌سویتان آمد که رنج‌های شما بر او سخت است و اصرار به هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان رؤوف و مهربان است، اگر آن‌ها روی (از حق) بگردانند (نگران مباش) بگو خداوند مرا کفایت می‌کند هیچ معبودی جز او نیست، بر او توکل کردم و او پروردگار عرش بزرگ است.”

“ وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ”^۳ و موسی گفت: ای قوم من اگر شما ایمان به خدا آورده‌اید بر او توکل کنید اگر تسلیم فرمان او هستید؛ گفتند: تنها بر خدا توکل داریم. پروردگارا ما را تحت تأثیر گروه ستمگر قرار مده و ما را به رحمتت از (دست) گروه کافران رهائی بخش.”

“ قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ، وَمَا لَنَا إِلَّا أَنْ نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَ قَدْ هَدَيْتَنَا سُبُلَنَا وَ لَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ”^۴ پیامبران‌شان به آن‌ها گفتند: درست است که ما بشری همانند شما هستیم ولی خداوند بر هرکس از بندگانش بخواهد (و شایسته ببیند) نعمت می‌بخشد (و مقام) رسالت عطا می‌کند و ما هرگز نمی‌توانیم معجزه‌ای جز به فرمان خدا بیاوریم (و از تهدیدهای شما نمی‌هراسیم) و افراد با ایمان باید تنها بر خدا توکل کنند، چرا ما بر خدا توکل نکنیم با اینکه

۱. سوره نساء، آیه ۸۱

۲. سوره توبه، آیه ۱۲۹. ۱۳۰

۳. سوره یونس، آیه ۸۴. ۸۶

۴. سوره ابراهیم، آیه ۱۱

ما را به راه‌های (سعادت) مان رهبری کرده و ما به‌طور مسلم در برابر آزارهای شما صبر خواهیم کرد (و دست از رسالت خویش بر نمی‌داریم) و توکل کنندگان باید فقط بر خدا توکل کنند.”

“ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا^۱. و هرکس (در هر امری) بر خدا توکل کند خدا او را کفایت خواهد کرد که امرش (بر همه عالم) نافذ و رواست و بر هر چیز قدر و اندازه‌ای مقرر داشته است.”

اینک به قسمتی از روایات توجه فرمائید:

۱. از امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده که فرمود: “ مَنْ أُعْطِيَ ثَلَاثًا لَمْ يُمْنَعْ ثَلَاثًا مَنْ أُعْطِيَ الْإِجَابَةَ وَ مَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ أُعْطِيَ الزِّيَادَةَ وَ مَنْ أُعْطِيَ التَّوَكُّلَ أُعْطِيَ الْكِفَايَةَ ثُمَّ قَالَ: اتَّلَوْتُ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ وَ قَالَ: “ لَنْ شَكَرْتُمْ لِأَزِيدَنَّكُمْ ” وَ قَالَ: أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ به هر کس سه چیز دادند، از سه چیزش باز نگرفتند؛ به هرکس که دعا دادند، اجابت دادند؛ به هرکس که سپاسگزاری دادند، افزونی بخشیدند؛ به هرکس که توکل دادند، کارگذاری دادند؛ سپس فرمود: آیا کتاب خدای عزوجل را خوانده‌ای “ هرکه بر خدا توکل کند او را بس است “ و می‌فرماید: “ اگر سپاسگزاری، شما را افزونی دهم “ و می‌فرماید: بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را “.

۲. و از پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نقل شده: “ لَوْ أَنَّكُمْ تَتَوَكَّلُونَ عَلَى اللَّهِ حَقَّ تَوَكُّلِهِ لَرَزَقَكُمْ كَمَا يَرْزُقُ الطَّيْرَ تَعْدُو وَ أَحْمَاصًا وَ تَرُوحُ بِطَانًا. اگر شما به معنای صحیح و کامل به خدا توکل کنید، خداوند روزی شما را می‌رساند، چنان که پرنده‌ای صبح با شکم خالی بر می‌خیزد ولی شب با شکم سیر برمی‌گردد.”

۳. و از پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نقل شده: “ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ. کسی که دوست دارد از قوی‌ترین انسان‌ها باشد پس توکل بر خدا می‌کند.”

۴. و از امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) نقل شده که فرمود: “ مَنْ وَثِقَ بِاللَّهِ أَرَاهُ السَّرُورَ وَ مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ كَفَاهُ الْأُمُورَ کسی که اعتماد به خدا نماید خداوند سرور را به او نشان می‌دهد و کسی که توکل بر خدا کند خدا کفایت می‌کند امور او را “.

۱. سوره طلاق، آیه ۳

۵. از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است: “ مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ لَا يَغْلِبْهُ وَمَنْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ لَا يَهْزِمُ. ” کسی که توکل بر خدا کند مغلوب نمی‌شود و کسی که تمسک به خدا نماید شکست نمی‌خورد.“

۶. از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود: “ الْأَيْمَانُ لَهُ أَزْكَانُ أَرْبَعَةٌ؛ التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ وَتَفْوِضُ الْأَمْرِ إِلَى اللَّهِ وَ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ التَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ. ” ایمان دارای چهار رکن است: توکل بر خدا، واگذار نمودن امور به خدا، راضی بودن به قضای الهی و تسلیم فرامین الهی.“

توکل و معنای آن

“توکل” در اصل از ماده “وکالت” به معنای وکیل انتخاب کردن است؛ و این را می‌دانیم که یک وکیل خوب کسی است که حداقل دارای چهار صفت باشد: آگاهی کافی، امانت، قدرت، و دلسوزی. و **توکل انسان به خدای جهان عبارت است از اعتماد و واگذاری کامل انسان در همه‌ی امورش به پروردگار جهانیان.**

و به عبارت دیگر بیرون آمدن انسان از هر حول و قوه‌ای و فقط اعتماد بر حول و قوه الهی و این اعتقاد کامل حاصل نمی‌شود مگر اینکه انسان برسد به جائی که در جهان مؤثری جز او نداند و معتقد باشد اینکه هیچ حرکت و قدرتی نیست مگر به اراده خدا و اوست عالم بر هر چه در جهان می‌گذرد و او جز خیر و صلاح بندگان خویش را نمی‌خواهد. و کسی چنین عقیده‌ای نداشته باشد مسلماً نمی‌تواند بر خدا تکیه و اعتماد کند و **به گفته دانشمندان اخلاق: توکل ثمره مستقیم توحید افعالی خدا است،** زیرا همان‌طور که گفتیم از نظر یک مؤحد هر حرکت و کوشش و تلاش و جنبش و هر پدیده‌ای که در جهان صورت می‌گیرد بالأخره به علت نخستین این جهان یعنی ذات خداوند ارتباط می‌یابد، بنابراین یک مؤحد همه قدرت‌ها و پیروزی‌ها را از او می‌داند.

سؤال: آیا توسل به علل و اسباب ظاهری منافات با حقیقت توکل ندارد؟

جواب: مسلماً نه. زیرا معنای توکل این نیست که انسان از وسائل و اسباب پیروزی، که خداوند در جهان ماده در اختیار او گذاشته است، صرف‌نظر کند. در قرآن مجید می‌فرماید: “ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا ثُبَاتًا أَوْ انفِرُوا جَمِيعًا**.” ای کسانی که ایمان

آورده اید آمادگی خود را (در برابر دشمن) حفظ کنید و در دسته‌های متعددی و یا به صورت واحد (طبق شرایط موجود) به سوی دشمن حرکت نمائید.”

و باز می‌فرماید: “وَ إِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَ لِيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَ لِنَاتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا مَعَكَ وَ لِيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً^۱ . و هنگامی که در میان آن‌ها باشی و (در میدان جنگ) برای آن‌ها نماز بر پا کنی باید دسته‌ای از آن‌ها با تو (به نماز) برخیزند و باید سلاح‌های خود را با خود بگیرند و هنگامی که سجده کردند (و نماز را به پایان رسانیدند) باید به پشت سر شما (به میدان نبرد) بروند و آن دسته دیگر که نماز نخوانده‌اند (و مشغول پیکار بوده‌اند) بیایند و با تو نماز بخوانند و باید آن‌ها وسائل دفاعی و سلاح‌های خود را با خود (در حال نماز) حمل کنند (زیرا) کافران دوست دارند که شما از سلاح‌ها و متاع‌های خود غافل شوید و یک مرتبه به شما هجوم کنند.”

بلکه منظور این است که انسان در چهار دیواری عالم ماده و محدوده قدرت و توانایی خود محاصره نگردد و چشم خود را به حمایت و لطف پروردگار بدوزد این توجه، آرامش و اطمینان و نیروی فوق العاده روحی و معنوی به انسان می‌بخشد که در مواجهه با مشکلات اثر عظیمی خواهد داشت. و ثانیاً توکل کردن بر خدا مفهومی جز این ندارد که انسان در برابر مشکلات و حوادث زندگی و دشمنی‌ها و سرسختی‌های مخالفان و پیچیدگی‌ها و احياناً بن‌بست‌هایی که در مسیر خود به سوی هدف دارد در جایی که توانایی بر گشودن آن‌ها را ندارد او را وکیل خود سازد و به او تکیه کند، و از تلاش و کوشش باز نایستد بلکه در آنجا هم که توانایی بر انجام کاری دارد باز خدا را مؤثر اصلی بداند زیرا از دید یک موحد، سرچشمه تمام قدرت‌ها و نیروها او است.

نقطه مقابل “توکل بر خدا” تکیه کردن بر غیر او است؛ یعنی به صورت اتکالی زیستن، و وابسته به دیگری بودن و از خود استقلال نداشتن. چنانچه گفتیم: توکل، ثمره مستقیم توحید افعالی خدا است.

۱. سوره نساء، آیه ۱۰۲

فلسفه توکل

با توجه به آنچه ذکر کردیم استفاده می‌شود که :

اولاً: توکل بر خدا (بر آن منبع فنا ناپذیر قدرت و توانائی) سبب افزایش مقاومت انسان در برابر مشکلات و حوادث سخت زندگی است. و به همین دلیل به هنگامی که مسلمانان در میدان "أُحُد" ضربه سختی خوردند و دشمنان پس از ترک این میدان بار دیگر از نیمه راه باز گشتند تا ضربه نهائی را به مسلمین بزنند و این خبر به گوش مؤمنان رسید، قرآن می‌گوید افراد با ایمان نه تنها در این لحظه بسیار خطرناک که قسمت نیروی فعال را از دست داده بودند، وحشت نکردند بلکه با تکیه بر "توکل" و استمداد و نیروی ایمان بر پایداری آن‌ها افزوده شد و دشمن فاتح با شنیدن خبر این آمادگی به سرعت عقب نشینی کرد.^۱

و نمونه این پایداری در سایه توکل، در آیات متعددی به چشم می‌خورد از جمله در آیه ۱۲۲ آل عمران قرآن می‌گوید: "توکل بر خدا جلوی سستی دوطایفه از جنگجویان را در میدان جهاد گرفت". و در آیه ۱۵۹ سوره آل عمران، برای انجام کارهای مهم، نخست دستور مشورت و سپس تصمیم راسخ و بعد توکل بر خدا داده شده است. حتی قرآن می‌گوید: در برابر وسوسه‌های شیطانی، تنها کسانی می‌توانند مقاومت کنند و از تحت نفوذ او درآیند که دارای ایمان و توکل باشند: "إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ".^۲

از مجموع این آیات استفاده می‌شود که منظور از توکل این است که در برابر عظمت مشکلات، انسان احساس حقارت و ضعف نکند بلکه با اتکا به قدرت بی پایان خداوند، خود را پیروز و فاتح بداند. و به این ترتیب توکل و امید آخرین نیرو بخش و تقویت کننده و سبب فزونی پایداری و مقاومت است. اگر مفهوم توکل به گوشه‌ای خزیدن و دست روی دست گذاشتن بود معنا نداشت که این صفات به مجاهدان و مانند آن‌ها نسبت داده شود. و اگر کسانی چنین می‌پندارند که توجه به عالم اسباب و عوامل طبیعی با روح توکل ناسازگار است، سخت در اشتباهند زیرا جدا کردن اثرات عوامل طبیعی از اراده خدا یک نوع شرک محسوب می‌شود.

مگر نه این است که عوامل طبیعی نیز هر چه دارند از او دارند و همه به اراده و فرمان او است. آری اگر عوامل را دستگاهی مستقل در برابر اراده او بدانیم اینجاست که با روح توکل

^۱. سوره آل عمران، آیه ۱۷۳

^۲. سوره نحل، آیه ۹۹

سازگار نیست. و ثانیاً شکی نیست که سرنوشت ما تا آنجا که با کار و کوشش و تلاش ما مربوط است به دست خود ما است و آیات قرآن نیز با صراحت این موضوع را بیان کرده و می‌فرماید: **“وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى^۱. انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش خود ندارد.”** و باز می‌فرماید: **“كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ^۲. هرکس در گرو اعمال خویش است.”** ولی در بیرون دایره تلاش و کوشش ما، و آنجا که از حریم قدرت ما خارج است، تنها دست تقدیر حکمران است و آنچه به مقتضای قانون غلیت (که منتهی به مشیت و علم و حکمت پروردگار می‌شود) مقدر شده است، انجام پذیر خواهد بود. منتها افراد با ایمان و خدا پرست که به علم و حکمت و لطف و رحمت او مؤمن هستند همه‌ی این مقدرات را مطابق “نظام احسن” و مصلحت‌بندگان می‌دانند و هرکس بر طبق شایستگی‌هائی که اکتساب کرده است مقدراتی متناسب آن دارد.

درجات متوکلین

آنچه می‌توان گفت، همانطوری که اصل توکل متوقف به ایمان به خدا است درجات توکل نیز متوقف به مقدار ایمان است و ایمان انسان نسبت به ذات تقدس ربوبی هرچه زیادتر باشد درجات توکل نیز بالا می‌رود و برای آگاهی بیشتر سه روایت را نقل می‌کنیم:

۱. علی بن سوید می‌گوید از موسی بن جعفر (علیه السلام) درباره قول خدای عزوجل: **“وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ”** سؤال کردم، فرمود: **“الْتَّوَكَّلُ عَلَى اللَّهِ دَرَجَاتٌ مِنْهَا أَنْ تَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ فِي أُمُورِكَ كُلِّهَا فَمَا فَعَلَ بِكَ كُنْتَ عَنْهُ رَاضِيًا تَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَأْلُوكَ خَيْرًا وَ فَضْلًا وَ تَعْلَمُ أَنَّ الْحُكْمَ فِي ذَلِكَ لَهُ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ بِتَفْوِيضِ ذَلِكَ إِلَيْهِ، وَثِقْ بِهِ فِيهَا وَ فِي غَيْرِهَا. توکل بر خدا، درجاتی دارد بعضی از آن درجات این است که در همه‌ی امورات بر خدا توکل کنی و هرچه درباره تو کند راضی باشی و بدانی که او از هیچ خیر و فضلی درباره تو کوتاهی نمی‌کند و بدان حکم و فرمان در این جهت با او است، پس به او واگذار امورت را و در امور خودت و غیر آن بر او توکل و اعتماد داشته باش.”**

۲. از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده که فرمود: از پیک خدا (جبرئیل) پرسیدم توکل چیست؟ گفت: **“الْعِلْمُ بَأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ وَلَا يُعْطَى وَلَا يَمْنَعُ، وَ اسْتِعْمَالُ**

۱. سوره نجم، آیه ۳۹

۲. سوره مدثر، آیه ۳۸

الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَزَجْ وَ لَمْ يَخْفَ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَطْمَعْ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ. آگاهی به این واقعیت که مخلوق نه زبان و نفع می‌رساند و نه عطا و منع دارد. و باید چشم از دست مخلوق برداشت. هنگامی که بنده ای چنین شد جز برای خدا کار نمی‌کند و از غیر او امید ندارد، این حقیقت توکل است.”

۳. شخصی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) پرسید: “ما حَدَّ التَّوَكُّلِ؟ فَقَالَ: أَنْ لَا تَخَافَ مَعَ اللَّهِ أَحَدًا. حَدَّ تَوَكُّلٍ چيست؟ فرمود: اینکه با اتکای به خدا از هیچ کس نترسی.”

طریق تحصیل توکل احتیاج به دو موضوع دارد:

۱. مباحثی که از نظر دلیل عقلی و فطری درباره خالق جهان است بنگرد و بیشتر درباره عظمت و قدرت او فکر کند تا بدین وسیله روح خدا جوئی خود را تجلی داده و باور قلبی پیدا کند که در جهان جز او مؤثری نیست و تمام امور به مشیت و قدرت اوست.
۲. از مباحث عقلی و فطری بالاتر رود و عرفان خود را با سیر معنوی تعقیب کند تا برسد به جایی که جز خدا چیزی نبیند، چنانچه گروهی از انسان‌های نمونه‌ی تاریخ به آن رسیدند. از موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل شده که فرمود: “الْمُؤْمِنُ تَعْرِضُ كُلَّ خَيْرٍ، لَوْ قَرِضَ بِالْمَقَارِضِ كَانَ خَيْرًا لَهُ، وَ أَنْ مُلِكَ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ كَانَ خَيْرًا لَهُ. (برای) مؤمن فراهم می‌شود هر خیری. اگر با قیچی او را قطعه قطعه کنند برای او خیر است؛ و اگر مالک مابین مشرق و مغرب بشود برای او خیر است.”

آرامش خاطر در سایه توکل و اعتماد به خدا

اگر کسی ایمان خود را کامل کرد و اعتماد و توکل بر آن مبدأ قدرت لایزال نمود دیگر خوف و وحشت ندارد چنانچه می‌فرماید: “أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَ لَا يَحْزَنُونَ” و یا اینکه می‌فرماید: “الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ^۱. آن‌هائی که ایمان آوردند و ایمان خود را با شرک نیامیختند، امنیت مال آن‌ها است و آن‌ها هدایت یافتگانند.”

۱. سوره انعام، آیه ۸۲

و در آیه سومی می‌فرماید: “الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ”^۱. آن‌ها کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا مطمئن و آرام است. آگاه باشید که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد.”

یاد خدا در سایه توکل

همیشه اضطراب و نگرانی یکی از بزرگترین بلاهای زندگی انسان‌ها بوده و هست و عوارض ناشی از آن در زندگی فردی و اجتماعی کاملاً محسوس است. تاریخ بشر پر است از صحنه‌های غم‌انگیزی که انسان برای تحصیل آرامش به هر چیز دست انداخته و در هر وادی گام نهاده و تن به انواع اعتیادها داده است. ولی قرآن مجید با یک جمله کوتاه و پر مغز، مطمئن‌ترین و نزدیک‌ترین راه را نشان داده است و می‌گوید: “ بدانید که یاد خدا آرام‌بخش دل‌ها است.”

رفع عوامل نگرانی و پریشانی در سایه توکل

۱. گاهی اضطراب و نگرانی به خاطر آینده تاریک و مبهم است اما ایمان به خدای جهان و توکل بر او به انسان آرامش خاطر می‌دهد.
۲. گذشته تاریک زندگی، سلب آسایش از انسان می‌کند یا نگرانی از گناهی که انجام داده، از کوتاهی‌ها و لغزش‌ها، اما با توجه به اینکه خداوند غفار، توبه‌پذیر و رحیم و غفور است، به او آرامش می‌دهد.
۳. ضعف و توانایی انسان در برابر عوامل طبیعی و گاه در مقابل انبوه دشمنان داخلی و خارجی، او را نگران می‌سازد، اما هنگامی که به یاد خدا می‌افتد و متکی به قدرت و رحمت او می‌شود، قدرتی که برترین قدرت‌ها است و هیچ چیز در برابر آن یارای مقاومت ندارد قلبش قوت می‌گیرد.
۴. گاهی نیز ریشه نگرانی‌ها احساس پوچی زندگی و بی‌هدف بودن آن است، ولی آن کسی که به خدا ایمان دارد و مسیر تکاملی خود را شناخته و می‌داند که این جهان بدون هدف آفریده نشده آرامش خاطر پیدا می‌کند.

۱. سوره رعد، آیه ۲۸

۵. گاهی انسان زحماتی را متحمل می‌شود و خدماتی انجام داده ولیکن کسی از او قدردانی نمی‌کند، سبب نگرانی و اضطراب او می‌شود، اما هنگامی که احساس می‌کند تمام فعالیت و خدمات او برای کسی است که از او آگاه است آرامش خاطر پیدا می‌کند.

از این حالت باید ترسید

گاهی انسان در موقع خطر به یاد خدا می‌افتد و توجه و اعتماد به او می‌کند ولیکن هنگامی که خطر برطرف شد غافل می‌گردد. "فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَاؤُ اللَّهِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ" ^۱ این مردم (مشرک) هنگامی که به کشتی نشینند (و احساس خطر کنند) در آن حال تنها خدا را با اخلاص کامل می‌خوانند و چون از خطر دریا نجات پیدا کردند و به ساحل رسیدند باز به خدای یکتا مشرک می‌شوند.

و نیز قرآن مجید می‌فرماید: "وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِن آتَيْنَا مِنْ فَضْلِهِ لَنُصَدِّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ، فَلَمَّا آتَيْنَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ" ^۲. از آن‌ها کسانی هستند که با خدا پیمان بسته‌اند که اگر خداوند ما را از فضل خود روزی کند قطعاً صدقه خواهیم داد و از شاکران خواهیم بود. اما هنگامی که از فضل خود به آن‌ها بخشید، بخل ورزیدند و سرپیچی کردند و روی گردان شدند؛ این عمل، (روح) نفاق را در دل هایشان تا روزی که خدا را ملاقات کنند برقرار ساخت. این به خاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند و دروغ گفتند."

و این حالت برای اکثر ما هست که در مواقع گرفتاری و مرض و فقر یا وقتی در حکومت مستبدین و منافقین هستیم به خدا توجه پیدا می‌کنیم ولیکن وقتی که خفقان و گرفتاری برطرف شد خدا را به وادی فراموشی می‌سپریم همان‌طور که قوم موسی (علیه السلام)، هنگامی که گرفتاری‌ها برطرف شد دوباره به همان لجاجت خود برگشتند. از خدای بزرگ خواهانم که به ما توفیق عنایت کند که در همه‌ی حالات فقط دست نیازمان به درگاه آن بی‌نیاز باشد.

^۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۵

^۲. سوره توبه، آیه ۷۵، ۷۸

رضا، تسلیم و تفویض

بعد از اینکه مسأله توکل را بحث نمودیم به عنوان خاتمه به سه مسأله که در ضمن بحث توکل در کتب روایات ذکر شده است به طور کوتاه اشاره می‌کنیم که عبارت‌اند از: “تفویض، رضا، تسلیم”.

در اینجا نیز برای اینکه حقیقت معنای آن‌ها روشن شود اول قسمتی از آیات و روایات مربوطه نقل می‌شود و بعداً به حقیقت معانی آن‌ها توجه کنیم و سپس به فلسفه آن‌ها بنگریم:

۱. “كُنِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ^۱. جهاد در راه خدا برای شما مقرر شد، در حالی که از آن اکراه دارید و چه بسا از چیزی اکراه داشته باشید که خیر شما در آن است و یا چیزی را دوست داشته باشید که شر شما در آن است و خدا می‌داند اما شما نمی‌دانید”.

مفسرین عالی قدر در ذیل آیه می‌نویسند که این آیه اشاره به یک اصل اساسی در قوانین تکوینی و تشریحی خداوند می‌کند و روح انضباط و تسلیم در برابر این قوانین را در افراد انسان پرورش می‌دهد. و آن اینکه افراد بشر نباید در برابر قوانین پروردگار تشخیص و دریافت خود را ملاک قضاوت قرار دهند. زیرا به طور مسلم علم آن‌ها از هر نظر محدود و ناچیز و در برابر مجهولات آن‌ها همچون قطره‌ای در برابر دریا است.

بنابراین قوانینی که از علم خداوند سرچشمه می‌گیرد، علمی است که از هر نظر بی‌انتهاست، هرگز نباید در برابر آن روی درهم کشید؛ بلکه باید بدانند که همه‌ی آن‌ها به سود و نفع آن‌هاست، خواه این قوانین تشریحی باشد (مانند جهاد و زکات و...) و یا قوانینی تکوینی و حوادثی که بی‌اختیار در زندگی رخ می‌دهد و به هیچ وجه قابل اجتناب نیست همچون مرگ و مصیبت دوستان و بستگان و یا پنهان بودن اسرار آینده از انسان‌ها و ...

۲. “الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ^۲. این‌ها کسانی بودند که (بعضی از) مردم به آن‌ها گفتند مردم (لشکر دشمن) برای (حمله به) شما اجتماع کرده‌اند، از آن‌ها بترسید، اما آن‌ها ایمانشان زیادت‌ر شد و گفتند خدا ما را کافی است و بهترین حامی ما است”.

۱. سوره بقره، آیه ۲۱۶

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۷۲

۳. ” وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسَخَطُونَ، وَ لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا اتَّبَعَهُمُ اللَّهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ قَالُوا حَسْبِنَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُوْلُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ^۱ ” او در میان آن‌ها کسانی که در (تقسیم) غنائم به تو ایراد می‌کنند، ولی اگر از آن به آن‌ها بدهند راضی می‌شوند و اگر ندهند خشم می‌گیرند (خواه حق آن‌ها باشد یا نباشد) ولی اگر آن‌ها به آنچه خدا و پیامبرش به آن‌ها می‌دهد راضی باشند و بگویند خداوند برای ما کافی است و به زودی خدا و رسولش از فضل خود به ما بخشد ما تنها رضای او را می‌طلبیم و اگر چنین کنند به سود آن‌ها است.“

۴. ” وَ أَفَوْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ^۲ ” و من کار خود را به خدا وا می‌گذارم که او کاملاً بر احوال بندگان آگاه است. پس خدا موسی را از شر و مکر فرعونیان محفوظ داشت و عذاب سخت بر آل فرعون رسید و همه در دریا هلاک و غرق شدند.“ و اینک روایاتی در این باب:

۵. از امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده: ” رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ الصَّبْرُ وَ الرِّضَا عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ الْعَبْدُ أَوْ كَرِهَ: بالاترین عبادت پروردگار صبر و استقامت و تسلیم و رضا در برابر فرمان اوست، خواه مطابق تمایل ایشان باشد یا نباشد.“

۶. و نیز از امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده که فرمود: ” إِنَّ أَعْلَمَ النَّاسِ بِاللَّهِ أَرْضَاهُمْ بِقَضَاءِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. داناترین مردم به خدا، راضی‌ترین آن‌هاست از خدای عزوجل.“

۷. از امام باقر (علیه‌السلام) نقل شده: ” أَحَقُّ خَلْقِ اللَّهِ أَنْ يُسَلَّمَ لِمَا قَضَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَ مَنْ رَضِيَ بِالْقَضَاءِ أُتِيَ عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَ عَظَّمَ اللَّهُ أَجْرَهُ وَ مَنْ سَخَطَ الْقَضَاءَ مَضَى عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَ أَحْبَطَ اللَّهُ أَجْرَهُ ” در میان مخلوقات خدا سزاوارترین کس به تسلیم قضای خدای عزوجل کسی است که خدای عزوجل را بشناسد و هر که به قضا راضی باشد، قضا بر او وارد شود و خدا اجر او را بزرگ فرماید و هر که قضا را ناخوش دارد قضا بر او وارد شود و خدا اجرش را تباہ سازد.“

۸. از امام صادق (علیه‌السلام) سؤال شد: ” بَأَيِّ شَيْءٍ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ بِأَنَّهُ مُؤْمِنٌ؟ قَالَ: بِالتَّسْلِيمِ لِلَّهِ وَ الرِّضَا فِيمَا وَرَدَ مِنْ سُرُورٍ أَوْ سَخَطٍ. به چه علامتی دانسته می‌شود که شخص مؤمن است؟ فرمود: به تسلیم خدا بودن و راضی بودن به آنچه برایش پیش می‌آید، از شادی و ناخرسندی.“

۱. سوره توبه، آیه ۵۸

۲. سوره مؤمن، آیه ۴۴

۹. از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده: “ مَنْ رَضِيَ مِنَ اللَّهِ بِمَا قَسَمَ لَهُ إِسْتِرَاحَ بَدَنُهُ.

کسی که راضی باشد از خدا به چیزی که مقدر شده برای او، جانش در راحت است.”

۱۰. از امام صادق (علیه السلام): “ أَلْمَقْفُوضُ أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ فِي رَاحَةِ الْأَبَدِ وَالْعَيْشِ الدَّائِمِ

الرَّغْدِ وَالْمَقْفُوضُ حَقًّا هُوَ الْعَالِي عَنْ كُلِّ هَمٍّ دُونَ اللَّهِ كَقَوْلِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ نَظْمًا:

رَضِيْتُ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لِي وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَى خَالِقِي
كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ فِيمَا مَضَى كَذَلِكَ يَحْسُنُ فِيمَا بَقِيَ

“ کسی که کارش را به خدا واگذار در راحت و وسعت همیشگی است، و واگذار کننده حقاً بالاترین همت‌ها و قصدها را دارد چنانچه از امیرالمؤمنین (علیه السلام) شعری نقل شده که: راضی هستم به چیزی که خدا برایم مقدر کرده است و واگذار کردم امر خویش را به خالقم چنانچه در گذشته به من نیکی کرده و همچنین نیکی می‌کند در آینده.”

۱۱. از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود: “ مَا أَبَالِي أَصْبَحْتُ فَقِيرًا أَوْ مَرِيضًا أَوْ غَنِيًّا

لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ لَا أَفْعَلُ بِالْمُؤْمِنِ إِلَّا مَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ. باکی ندارم (که) صبح کنم در حالی که فقیر یا مریض یا ثروتمند باشم (از نظر من هیچکدام فرقی ندارد) چونکه خداوند می‌فرماید: من درباره او کاری نمی‌کنم مگر اینکه برای او خیر است.”

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از گروهی از اصحاب خود سؤال کرد شما چه کسانی هستید؟

در جواب گفتند: ما مؤمنین هستیم، حضرت فرمود: “ مَا عَلَامَةُ إِيمَانِكُمْ؟ فَقَالُوا نَصَبِيرٌ عَلَى الْبَلَاءِ، وَنَشْكُرُ عِنْدَ الرَّخَاءِ، وَنَرْضَى بِمَوَاقِعِ الْقَضَاءِ، فَقَالَ: مُؤْمِنُونَ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ علامت ایمان شما چیست؟ گفتند: صبر می‌کنیم بر بلا و شکر می‌کنیم در حال نعمت و راضی هستیم به مواقع قضا فرمود: این‌ها به حق مؤمن هستند.”

رضا چیست؟

“رضا” ضد “سخط” است. رضا عبارت است از عدم اعتراض و سخط، باطناً و ظاهراً، قولاً و فعلاً و رضا از ثمرات محبت و لوازم آن است. از این جهت هرچه که از دوست و محبوب برسد او را استقبال می‌کند و کسی که به این حالت رسید فقر و ثروت، راحت و سخط، بقا و فنا، عزت و ذلت، صحت و مرض، مرگ و زندگی، در نزد او یکسان است؛ چونکه همه آن‌ها را از خدا می‌داند و در روایتی آمده که یکی از صاحبان رضا هفتاد سال عمر کرد و اصلاً ننگفت ایکاش اینچنین بود یا آنچنان بود.

اینک به این سؤال و جواب توجه فرمائید:

سؤال: آیا دعا با روح رضا و تسلیم منافات ندارد؟ **جواب:** مسأله دعا موضوعی است که خداوند بزرگ از بندگان خود خواسته و فرموده: "أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ" و یا اینکه فرموده: "أَجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ".

و ثانیاً خود دعا موجب صفای باطن و خشوع قلب می‌شود.

و ثالثاً خداوند همانطوری که اسباب و مسببات ظاهری را آفریده و از یکی به دیگری پناه بردن با رضا منافات ندارد همینطور فرار از قضا به قدر و یا با خدمت و دعا و صدقه جلوی بعضی از گرفتاری‌ها را گرفتن، منافات با رضا ندارد چونکه همه‌ی این علل و اسباب به او برمی‌گردد.

فلسفه رضا و تسلیم

از بررسی نمونه‌هایی که از آیات و روایات اسلامی در مورد این دستور در بالا آوردیم این واقعیت به ثبوت می‌رسد که هیچگاه مفهوم آن تسلیم در برابر استعمار و استثمار و یا تن دادن به ذلت و خواری و رضایت به نفع نامطلوب آنچنان که افراد بی‌خبر فکر می‌کنند نیست بلکه رضا و تسلیم در حقیقت به یکی از چند چیز دعوت می‌کند:

الف. اجرای دستورها و قوانین اسلامی، هر چند آن قوانین در ظاهر موافق میل و منافع انسان نباشد و کسی که دارای روحی قوی نباشد در عمق فکر خود نسبت به آن قانون و قانونگذار معترض، و این با حقیقت ایمان سازگار نیست و لذا در احیای فوق خواندیم "علم و عرفان نسبت به پروردگار ایجاب می‌کند که در برابر او تسلیم و نسبت به فرمان او راضی باشد".

ب. تسلیم در برابر اجرای حق و عدالت هر چند در ذائقه انسان ناخوش آیند باشد و می‌دانیم تا این روح تسلیم و رضا در جامعه بوجود نیاید و افرادی به حق خود قانع نشوند هرگز عدالت اجتماعی برقرار نخواهد شد، بلکه همه کس نسبت به اجرای عدالت معترض و در برابر آن کارشکنی خواهند کرد^۱.

^۱. نمونه‌ی روشن دیگر از اینگونه تسلیم همان است که در سوره نساء، آیه ۶۵ در مورد کسانی که به داوری‌های پیامبر که بر خلاف تمایلات شخصی آن‌ها بود رضایت نمی‌دادند، وارد شده آنجا که می‌گوید: فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا.

صبر و استقامت^۱

چهارمین قدم در سیر تکاملی انسان صبر و استقامت نام دارد. شاید در قرآن و روایات، پس از ایمان به خدا هیچ صفتی مانند صبر ستایش و به آن توصیه نشده است. شهید مطهری می‌نویسد: قرآن کریم در سوره عصر ضمن تاکید، با یک قسم می‌فرماید: بشر بدون داشتن چهار خصلت، زیانکار و بدبخت است: ایمان، عمل صالح، تشویق و واداشتن به حق و تشویق و توصیه به خویشتن داری و استقامت و صبر. از این رو، خداوند به کرات پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مومنان را به صبر و پایداری فراخوانده است:

فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ^۲؛ پس، همان‌گونه که دستور یافته‌ای ایستادگی کن، و هر که با تو توبه کرده [نیز چنین کند] و طغیان مکنید که او به آنچه انجام می‌دهید بیناست.

در آیه‌ای دیگر نیز پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به صبر می‌خواند و از ناشکیبایی بر حذر می‌دارد: فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْخُوْتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ^۳؛ پس در [امثال] حکم پروردگارت شکیبایی ورز، و مانند همدم ماهی [یونس] مباش؛ آنگاه که اندوه زده ندا در داد.

مومنان را به صبر دعوت می‌کند: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ^۴؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید و از خدا پروا نمایید، امید است که رستگار شوید.

در جایی دیگر، به مومنان دستور می‌دهد از صبر و نماز یاری گیرند: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ^۵؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از شکیبایی و نماز یاری جوئید؛ زیرا خدا باشکیبایان است. در دیدگاه قرآن، هیچ یک از پیامبران و پیروانشان جز با پایداری و صبر در برابر مشکلات به پیروزی نرسیده‌اند:

۱. اخلاق اسلامی، محمد داودی، صص ۹۷-۸۹

۲. هود (۱۱)، ۱۱۲

۳. قلم (۶۸)، ۴۸

۴. آل عمران (۳)، ۲۰۰

۵. بقره (۲)، ۱۵۳

وَكَايُنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتِلٌ مَعَهُ رِيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ^۱؛ و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده‌های انبوه، کارزار کردند؛ و در برابر آنچه در راه خدا بدیشان رسید، سستی نوزیدند و ناتوان نشدند؛ و تسلیم [دشمن] نگردیدند، و خداوند، شکیبایان را دوست دارد.

در روایات نیز بر صبر و پایداری، بسیار تاکید شده است. امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: نسبت صبر و ایمان، مانند سر به بدن است چنان که حرکات سر نابود شود، بدن هم نابود می‌شود، و هر گاه صبر از میان برود، ایمان نیز از میان می‌رود. امام سجاد (علیه‌السلام) نیز چنین می‌فرماید:

نسبت صبر به ایمان چون سر به بدن است و کسی که صبر ندارد، ایمان ندارد.

امام باقر (علیه‌السلام) در توصیف قلب مومن می‌فرماید:

قلب نورانی، قلب مومن است. اگر چیزی به او داده شود، سپاس می‌گزارد و اگر به سختی مبتلا شود، صبر می‌کند.

در روایتی دیگر از امام صادق (علیه‌السلام) آمده است:

گرامی‌ترین مردم نزد خداوند کسی است که هرگاه به او عطایی شود، شکر گزارد و هرگاه [به مصیبتی] مبتلا شود، صبر کند.

مفهوم صبر

صبر در لغت به معنای حبس کردن و بازداشتن است. بنابراین اگر کسی خود را از انجام کاری باز دارد، صبر کرده است. دانشمندان علم اخلاق معتقدند:

صبر عبارت است از ثبات نفس و مضطرب نگشتن آن در بلاها و مصیبت‌ها و مقاومت کردن در برابر حادثه‌ها و سختی‌ها. غزالی صبر را به معنای پایداری انگیزه دینی در برابر انگیزه‌های نفسانی و شیطانی می‌داند. بنابراین صبر بدین معناست که انسان در مقام پیروی از دستورهای خداوند، در برابر سختی‌ها و مصیبت‌ها از جمله وسوسه‌های شیطان، پایداری و مقاومت کند و از راه اطاعت خدا منحرف نشود.

گویی نفس انسان پیوسته صحنه کارزار میان لشکریان عقل و جهل است. در این کارزار، فرشتگان حامی لشکریان عقل‌اند و شیطان‌ها حامی لشکریان جهل. اگر انسان تسلیم

۱. آل عمران (۳)، ۱۴۶

وسوسه‌های شیطان و لشکریان جهل شود، از مرتبه انسانیت به حیوانیت و بلکه پایین‌تر از آن سقوط می‌کند. اما اگر در برابر این وسوسه‌ها بایستد و از دستوره‌های عقل پیروی کند، به تدریج به درجات بالاتر نائل می‌گردد.

چرا صبر در نظام اخلاقی اسلام از چنین رفعتی برخوردار است؟ در پاسخ باید به دو نکته اشاره کرد:

نخست آن که دینداری به معنای شناخت خداوند و پذیرش یگانگی ربوبیت او و تسلیم شدن در برابر دستوره‌های اوست. مومن کسی است که هم به خداوند معرفت دارد، هم او را رب یگانه جهان می‌داند و هم از او پیروی می‌کند.

دوم آنکه پیروی از دستوره‌های خداوند جز با پایداری در برابر وسوسه‌های شیطان و لشکریان جهل ممکن نیست. از این رو در روایات، رابطه صبر با ایمان را چونان رابطه سر با بدن دانسته‌اند. افزون بر این، رابطه فضیلت‌های اخلاقی با صبر نیز چون رابطه صبر با ایمان است؛ زیرا هیچ کار پسندیده اخلاقی جز با صبر و استقامت در برابر لشکریان جهل انجام پذیر نیست و از این روست که برخی از علمای اخلاق گفته‌اند: «اکثر اخلاق داخل در صبر است.»

منشا صبر

در برخی روایات به منشا و علت‌های صبر و استقامت اشاره شده است. امیرالمومنین (علیه‌السلام) در روایتی ایمان به خدا را سرچشمه صبر می‌داند. در روایتی دیگر، ریشه صبر را یقین نیکو به خداوند بازگو می‌کند. از این روایات روشن می‌شود که منشاء اصلی صبر در مومن، ایمان و یقین به خداست.

مومن که خدا را می‌شناسد و به صدق وعده‌های او اطمینان دارد و می‌داند خداوند در مقابل همه زحمت‌ها و سختی‌ها و تلخی‌هایی که وی در راه اطاعت او متحمل می‌شود پاداشی در خور عطا خواهد کرد، در برابر همه این‌ها به نیکی مقاومت می‌کند. تاریخ اسلام نشان می‌دهد مومنان واقعی در برابر سختی‌ها چون کوه استوار و هیچ‌گونه سختی نمی‌تواند آنان را از پیمودن مسیر خدا باز دارد.

درجات و مراتب صبر

صبر نیز چون دیگر صفت‌های ایمانی مراتب و درجاتی دارد. برخی دانشمندان اخلاق، مراتب چهارگانه صبر را اینگونه بیان کرده‌اند:

نخست صبر در مصیبت که سیصد درجه در ثواب بیافزاید؛ دوم صبر از آنچه حرام است ششصد درجه بیافزاید؛ سوم صبر در معصیت، که نهصد درجه بیافزاید و چهارم صبر بر بلا که درجه صدیقان است.

همچنین ملا احمد نراقی بر پایه انگیزه شخص صابر، صبر را سه درجه می‌داند: نخست صبر برای نشان دادن قوت نفس خود به مردم. این صبر عوام است که جز این دنیا را نمی‌بینند؛ دوم صبر برای رسیدن به پاداش‌هایی که خداوند وعده کرده است. این صبر زاهدان و پرهیزکاران است که خداوند فرموده است: « **إِنَّمَا يُؤْفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ** »^۱ سوم، خوشحال شدن از سختی‌ها و بلاها بدین سبب که هر چه از دوست رسد، نیکوست.

در روایات نیز مراتبی برای صبر بیان شده است. در روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و اله) آمده است:

صبر سه گونه است: صبر در مصیبت و صبر بر طاعت و صبر در معصیت. کسی که در هنگام مصیبت و سختی، صبر پیشه کند تا به خوبی آن را برگرداند، خداوند برای او سیصد درجه می‌نویسد که فاصله هر درجه با دیگری به اندازه فاصله میان زمین و آسمان است. کسی که بر طاعت و پیروی از خداوند متعال صبر کند، خداوند برای او ششصد درجه می‌نویسد که فاصله هر درجه با دیگری به اندازه فاصله میان زمین تا عرش است کسی که از معصیت خداوند صبر کند، خداوند برای او نهصد درجه می‌نویسد که فاصله هر درجه با دیگری به اندازه فاصله زمین تا انتهای عرش است.

انواع صبر

صبر، افزون بر درجات و مراتب، انواعی نیز دارد. امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: **صبر دو گونه است: صبر در هنگام مصیبت و سختی که خوب و نیکوست و نیکوتر از آن، صبر در هنگام سرپیچی از دستورهای خداوند متعال است.** در برخی آیات قرآن از صبر جمیل سخن به میان آمده است. خداوند در سوره معارج به پیامبر (صلی الله علیه و اله) چنین دستور می‌دهد:

۱. زمر (۳۹)، ۱۰.

فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا: ^۱ پس صبر کن، صبری نیکو.

یعقوب هنگامی که برادران یوسف پیراهن آلوده به خون دروغین یوسف را برای او آوردند،

گفت: نفستان این کار را برای شما زیبا جلوه داده است؛ پس صبر جمیل باید:

وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبِرْ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ؛ ^۲ و پیراهنش را [آغشته] به خونی دروغین آوردند. [یعقوب] گفت: «نه» بلکه نفس شما کاری [بد] را برای شما آراسته است. اینک صبری نیکو [برای من بهتر است.] و بر آنچه توصیف می کنید، خدا یاری ده است. «

از این آیات روشن می شود که صبر دو گونه است: صبر جمیل (نیکو) و صبر غیر

جمیل (زشت).

در روایتی از امام باقر (علیه السلام) آمده است: صبر نیکو آن است که شخص مبتلا به

سختی و مشقت، نزد مردم زبان به شکایت و گلایه نگشاید.

بر پایه این روایت، صبر زشت آن است که شخص مصیبت را تحمل کند، اما همراه با گله

و شکایت. در روایتی دیگر آمده است: امام کاظم (علیه السلام) به سماعه فرمود: چرا حج نکردی؟ عرض کرد: فدایت شوم! بدهی زیادی دارم و دارایی ام از میان رفته است، ولی بدهی ام برایم سنگین تر از نابود شدن دارایی است؛ به گونه ای که اگر کسی از یاران من مرا به حج نفرستد، توانایی حج گزاردن ندارم. امام (علیه السلام) فرمود: اگر صبر پیشه کنی، مورد غبطه دیگران واقع خواهی شد و اگر صبر پیشه نکنی، خداوند مقدرات خود را انجام خواهد داد، راضی باشی یا نباشی.

آثار صبر

صبر آثار ارزشمندی دارد که اولین اثر آن رسیدن به هدف است، در واقع به هیچ

هدفی جز با صبر و استقامت نمی توان دست یافت. در روایات نیز بر این موضوع تأکید شده است. از امام علی (علیه السلام) روایت شده است:

صبر و استقامت، پیروزی است و شتاب کردن نیز مخاطره نمودن است.

صبر ضامن پیروزی است.

دومین اثر صبر، عزت و سربلندی است. امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمایند:

^۱. معارج (۷۰)، ۵

^۲. یوسف (۱۲)، ۱۸

آن که صبر و قناعت پیشه کند. عزیز و سر بلند می شود.

سومین اثری که در متون اسلامی برای صبر بیان شده، به دست آوردن پاداش الهی است: **وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا؛** ^۱ و به [پاس] آنکه صبر کردند، بهشت و پرنیان پاداششان داد.

أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا؛ ^۲ اینانند که به [پاس] آنکه صبر کردند، [غرفه‌های بهشت را] پاداش خواهند یافت و در آنجا با سلام و درود مواجه خواهند شد.

راه دستیابی به صفت صبر

با توجه به مطالبی که درباره منشأ صبر بیان شد، نخستین و مهم‌ترین راه برای ایجاد این صفت، تقویت ایمان به خداست؛ دانشمندان علم اخلاق راه‌های دیگری نیز برای ایجاد و تقویت این صفت پیشنهاد کرده اند. ملا احمدنراقی پنج راه برای دستیابی به صفت صبر برشمرده است:

۱. ملاحظه کردن احادیثی که درباره مصیبت‌ها و سختی‌ها و حکمت آن‌ها وارد شده است؛

۲. مطالعه احادیثی که در خصوص فضیلت صبر و پیامدهای نیکوی آن در دنیا و آخرت آمده است؛

۳. توجه به اینکه زمان مصیبت و بلا اندک و کوتاه است؛

۴. دانستن این نکته که جزع و بی تاب‌ی سودی ندارد؛

۵. ملاحظه کردن حال کسانی که به بلاهایی مبتلا شده و صبر پیشه کرده اند.

غزالی نیز در کیمیای سعادت آورده است:

برای دستیابی به صفت صبر (پایداری انگیزه دینی در برابر انگیزه شیطانی) باید انگیزه دینی را تقویت و انگیزه شیطانی را تضعیف نمود و این در هر موردی متفاوت است. برای مثال، اگر کسی می‌خواهد در مقابل شهوت جنسی پایداری کند، نخست باید این انگیزه را تضعیف کند. برای این کار می‌باید از خوردن غذاهای مقوی دوری نماید و روزه بگیرد؛ به صحنه‌های مهیج شهوت ننگرد و با ارضای آن از راه حلال آن را تسکین دهد. از سوی دیگر باید انگیزه

۱. انسان (۷۶)، ۱۲

۲. فرقان (۲۵)، ۷۵

جنگیدن و مقاومت در برابر شهوت را در خود تقویت کند و این حاصل نمی‌شود، جز با تامل در فایده مقاومت و صبر و دانستن این مطلب که لذت حاصل از گناه، موقت و ناپایدار و پیامدهای آن مستمر و پایدار است. افزون بر این، باید با تمرین مقاومت در برابر انگیزه‌های شیطانی و درگیر شدن با آن‌ها، خود را تقویت نماید.

فضیلت صبر^۱

قرآن کریم می‌فرماید: “إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ^۲.”

و می‌فرماید: “أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا^۳.”

و می‌فرماید: “وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۴.”

و می‌فرماید: “وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا^۵.”

و می‌فرماید: “وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا^۶.”

“اجر و پاداش تمام عبادات با حساب عطاء می‌شود”، و هیچ طاعتی جز صبر اجرش بدون حساب نیست، و روزه هم چون مولود صبر است “اجرش با دیگر عبادات متفاوت است”.

در حدیث آمده است: روزه برای من است و من پاداش آن را می‌دهم^۷.

و صابرین را وعده همراهی داده می‌فرماید: “وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ^۸.”

و یاری خود را بر صبر منوط کرده می‌فرماید: “بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فُورِهِمْ

هَذَا يُمَدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ^۹.”

۱. اخلاق، عبد الله شبر، صص ۳۶۶-۳۵۷

۲. تنها صابران را بدون حساب پاداش کامل می‌دهند. (سوره زمر، آیه ۱۰)

۳. آنان را دوباره پاداش می‌دهیم بخاطر آنکه صبر کردند. (سوره قصص، آیه ۵۴)

۴. آنان را که صبر کردند پاداش بهتر از عملشان می‌دهیم. (سوره نحل، آیه ۹۶)

۵. واحسان پروردگارت بر بنی اسرائیل به حد کمال رسید به پاداش صبری که ورزیدن (سوره اعراف آیه ۱۳۷)

۶. و برخی از ایشان را امام و پیشوایانی که به امر ما هدایت می‌کنند قرار دادیم به خاطر آنکه صبر کردند.

(سوره سجده، آیه ۲۴)

۷. الصَّوْمُ لِي وَاَنَا أُجْزَىٰ بِهِ

۸. و صبر کنید که خدا با صابران است. (سوره انفاق، آیه ۴۶)

۹. بلی اگر صبر و تقوی پیشه کنید چون کافران شتابان بر سر شما آیند خدا شما را به وسیله پنج هزار فرشته

نشان دار یاری خواهد کرد. (سوره آل عمران، آیه ۱۲۵)

و به صابرین نعمت هائی ارزانی داشته که به هیچ کس همه‌ی آن‌ها را نداده است. می‌فرماید: «**أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْتَدُونَ**^۱». و نبی اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌فرماید: **صبر نصف ایمان است.** و می‌فرماید: **از جمله چیزهایی که بسیارکم به شما داده شده، صبر و یقین است؛ و هرکس از این دو بهره‌مند شده باشد باکش نباشد که قیام شب و صیام روز از دستش نمی‌رود.** و گفته شده: **خدای تعالی به داود (علیه‌السلام) وحی کرد: به اخلاق من متخلّق شو، من صبورم.**

امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: وقتی مؤمن وارد قبرش می‌شود، نماز در طرف راست و زکات در طرف چپ اوست، و کارهای خیرش بر سرش سایه می‌افکند، و صبر در کناری می‌ایستد، وقتی دو ملک برای سؤال وارد قبر می‌شوند، صبر به نماز و زکات می‌گوید. مواظب صاحبان باشید اگر نتوانستید من خودم مواظبم. و می‌فرماید: اگر هر مؤمنی که به بلایی مبتلا می‌شود صبر کند، اجر هزار شهید دارد. و می‌فرماید: **خدای تعالی قومی را نعمت داد، شکر نکردند، باعث سوء عاقبت آنان شد؛ و قومی را به مصائب مبتلا کرد، و آن‌ها صبر کردند، برایشان به نعمت تبدیل شد^۲.** و از پدر بزرگوارش نقل می‌کند: هرکس برای مقابله با مصائب دنیا صبر را آماده نکند در مقابلشان عاجز می‌شود.

صبر چیست؟ چه نام‌هایی دارد؟ چند قسم است؟

همیشه در وجود انسان بین انگیزه دین و انگیزه هوس آتش جنگ برافروخته است. جنگی در نهایت شدت؛ و میدان این معرکه قلب مؤمن است. یاور انگیزه دین فرشتگانی هستند که حزب خدا را یاری می‌دهند، و یاور انگیزه شهوت شیاطینی هستند که دشمنان خدا را کمک می‌کنند. و صبر عبارت است از ثبات انگیزه دین در مقابل انگیزه شهوت.

^۱. ایشانند که به درود و رحمت خدا مفتخر شده‌اند و ایشانند هدایت شدگان. (سورة بقره، آیه ۱۵۷)

^۲. إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْعَمَ عَلَى قَوْمٍ فَلَمْ يَشْكُرُوا، فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ وَبَالًا، وَابْتُلِيَ قَوْمًا بِأَمْصَابٍ فَصَبَرُوا، فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ نِعْمَةً

این حالت ثبات یعنی صبر بر دو قسم است:

۱. **صبر بدنی**، مثل مشقّت‌ها به وسیله بدن و ثبات در مقابل آن‌ها، این صبر یا با عمل تحقق می‌یابد چون قیام به عباداتِ مشکل، و یا با تحمل مثل صبر بر کتک‌های شدید، و امراض بزرگ، و جراحات هولناک.

۲. **صبر نفسی**، که عبارت است از خود داری در برآوردن خواهش‌های نفس و درخواست‌های او.

این قسم صبر، اگر خود داری در مقابل شهوت فرج و شکم باشد عفت نامیده می‌شود؛ و اگر تحمل مصیبتی باشد فقط به آن صبر می‌گویند، و در مقابل آن جزع قرار دارد که عبارت از آزاد گذاشتن انگیزه هوی در ناله کردن و بر صورت زدن و گریبان دریدن است. و اگر مقاومت در مقابل مقتضیات غنی و ثروت باشد حفظ نفس نامیده می‌شود و ضدش را سرکشی و ناشکری می‌گویند.

و اگر مقاومت در جنگ باشد شجاعت و ضدش ترس نامیده می‌شود. و اگر در فرو بردن خشم باشد حلم و بردباری و ضدش غضب نام دارد. و اگر در حادثه بیزار کننده‌ای باشد سعه صدر و ضدش بیزاری و ضیق صدر نام می‌گیرد. و اگر در اخفاء سرّ باشد کتمان و صاحبش راکتوم، یعنی راز دار، و ضدش را پخش و اذاعه می‌نامند.

و اگر در ترک وسائل زائد در زندگی باشد زهد و ضدش حرص نامیده می‌شود. و اگر صبر بر کمبود بهره دنیوی باشد قناعت و ضدش شرّه نام می‌گیرد. بنابراین صبر جامع اکثر اخلاق ایمان و رئیس بزرگ و پیشوای عادل است. و به همین خاطر وقتی از حضرت رسول پرسیدند ایمان چیست فرمود: صبر است. بنده در هیچ حالی از صبر بی نیاز نیست؛ زیرا آنچه را در دنیا می‌بیند یا موافق طبع اوست یا مخالف میلش و در هر دو حال صبر لازم است.

نوع اول

آنچه مطابق طبع است، مثل صحت، سلامت، مال، جاه، کثرت عشیره و اقوام، وسعت در لوازم زندگی، کثرت پیروان و یاران و تمام آنچه در دنیا لذت بخش است و چقدر بنده به صبر در مقابل این امور محتاج است. چه اینکه اگر نتواند نفسش را حفظ کند و به آن‌ها دل ببندد و در لذات حلال غوطه ور شود، کارش به طغیان و سرکشی منتهی می‌شود.

که **كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ** ^۱. لذا یکی از عرفا، می‌گوید: مؤمن می‌تواند در مقابل بلا صبر کند اما در عافیت‌ها جز صدیقین کسی را یارای صبر نیست، زیرا آن‌ها مقرون به قدرتند و یکی از راه‌های مصونیت از گناه عدم قدرت است. و به همین خاطر است که خدای تعالی بندگان را از فتنه مال و فرزند بر حذر داشته، می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ** ^۲.
و می‌فرماید: **إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ** ^۳.
و می‌فرماید: **أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ** ^۴.

نوع دوم

آنچه موافق میل انسان نیست، این قسم یا در اختیار اوست مثل انجام عبادات و ترک معاصی؛ یا ورودش از اختیار او خارج است ولی می‌تواند آن را دفع کند مثل آزاری که از دیگران به انسان می‌رسد و می‌توان به وسیله انتقام با آن مقابله کرد؛ و یا کلاً از اختیار او خارج است چون ورود مصائب.

قسم اول

یعنی آنچه در اختیار اوست، تمام افعالی را که عبادت یا معصیت نامیده می‌شوند شامل می‌شود. در این قسم، بنده محتاج صبر است، زیرا نفس انسان طبعاً از عبودیت گریزان و مشتاق لذت‌های نامشروع است. از طرفی دیگر، بعضی از عبادات چون نماز را به سبب تنبلی و کسالت و بعضی دیگر چون زکات را به سبب بخل، خوش ندارد. و از قسمی دیگر به سبب بخل و کسالت گریزان است مانند حج و جهاد.

صبر بر عبادت در حقیقت صبر بر شدائد است. انسان در سه حالت به صبر بر عبادت محتاج است.

۱. **حال قبل از انجام عمل** که باید در تصحیح نیت و کسب اخلاص، و خود داری از شائبه‌های ریا و دفاع در مقابل حيله‌های نفس استقامت کند، و این کاری است بس دشوار. و

۱. همانا انسان طغیان می‌کند اگر خویشتن را بی‌نیاز ببیند. (سورة علق، آیات ۶ و ۷)

۲. ای اهل ایمان مبادا هرگز مال و فرزندان شما را از یاد خدا غافل سازد. (سورة منافقون، آیه ۹)

۳. ای اهل ایمان بعضی از زنان و فرزندان شما دشمنان هستند. (سورة تغابن، آیه ۱۴)

۴. بدانید که اموال و اولاد وسیله آزمایش شماست. (سورة انفال، آیه ۲۸)

به همین خاطر است که رسول گرامی اسلام [می فرماید: ارزش اعمال فقط با نیت است و خدای تعالی می فرماید: **وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ**^۱. و می فرماید: **إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**^۲.

۲. **حال انجام عمل**، تا در ضمن انجام عمل از خدا غافل نشود، که لازمه آن، مبارزه با انگیزه‌های ضعف و فتور تا پایان عمل است و این نیز کاری بس مشکل است.

۳. **حال بعد از فراغت از عمل**، که از افشاء آن به قصد ریا و سُمعه خود داری کند و با دیده عجب و خود پسندی به عمل خویش ننگرد و در مقابل هر چیزی که باعث بطلان عمل می شود صبر کند.

خدای تعالی می فرماید: **لَا تَبْطُلُوا أَعْمَالَكُمْ**^۳. و می فرماید: **لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَدَى**^۴.

همچنین در معاصی انسان نیاز به صبر شدید دارد. انسان در مقابل گناهایی که به آن‌ها عادت کرده بیش از گناهان دیگر نیاز به صبر دارد مخصوصاً اگر مثل غیبت، دروغ، ریا و مدیحه سرایی ارتکابشان آسان باشد. زیرا عادت، خود طبیعت ثابتی است و چون با میل و شهوت آمیخته شود، دو لشکر از سپاهیان شیطان در وجود انسان بر علیه جُندالله قیام می کنند.

قسم دوم

عبارت از **اموری است که هجوم و ورودش در اختیار انسان نیست، ولی دفع آن‌ها در اختیار اوست**. مثل اینکه انسان توسط قول یا فعلی مورد آزار قرار می گیرد، یا کسی در مورد جان یا مال او جنایتی مرتکب می شود. صبر در مقابل این امور به این است که انسان از تلافی و انتقام خود داری کند.

لذا قرآن عظیم می فرماید: **وَلَنْصَبِرَنَّ عَلَىٰ مَا أَدَيْتُمُونَا**^۵
و می فرماید: **وَدَعُ أَدَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ**^۶.

۱. و (اهل کتاب) مأمور نشدند مگر به اینکه خدا را با اخلاص کامل در دین بپرستند. (سورة بینه، آیه ۵)

۲. مگر کسانی که صبر پیشه کردند و عمل صالح انجام دادند. (سورة هود، آیه ۱۱)

۳. اعمال خویش را باطل نکنید. (سورة محمد، آیه ۳۳)

۴. (ای مؤمنین) صدقات خویش را با منت نهادن و آزار رسانیدن باطل نکنید. (سورة بقره، آیه ۲۶۴)

۵. (پیامبران فرمودند): ما قطعاً بر آزارهای شما صبر می کنیم. (سورة ابراهیم، آیه ۱۲)

۶. (ای پیامبر از کفار و منافقین اطاعت نکن) و از آزارشان درگذر و بر خدا توکل کن. (سورة احزاب، آیه ۴۸)

و می فرماید: **فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا**^۱.
و می فرماید: **وَلْتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا**

وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ^۲

و نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: با کسانی که با تو قطع رابطه کردند رابطه برقرار کن، و به کسانی که محرومت کردند عطا کن، و کسانی را که به تو ظلم کردند ببخش.

قسم سوم

اموری است که نه اولش در اختیار انسان است، نه آخرش، مثل مصائبی از قبیل مرگ عزیزان، از دست رفتن اموال، زوال صحت و سلامت به سبب امراض و سائر انواع بلا. صبر در این امور مستند به یقین است^۳ نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) در دعایش چنین عرض می کند: **از تو یقینی می خواهم که مصائب دنیا را بر من آسان کند.** و نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: انتظار فرج با صبر کردن عبادت است. و می فرماید: هر بنده که مصیبتی ببیند آنگاه طبق دستور خدای تعالی بگوید: "ما از خدائیم و به سویی او باز می گردیم. خدایا! در این مصیبت مرا پاداش عنایت کن، و بعد از این بهتر از آن را برایم مقرر فرما" خدای تعالی دعایش را مستجاب می کند^۴.

خروج از زمره صابرين

خروج انسان از مقام صابرين به جزع و فزع، گریبان دریدن، به صورت زدن و شکایت کردن زیاد است. **این ها اموری هستند که در حیطة اختیار انسان قرار دارند، پس سزاوار**

۱. (ای پیامبر) بر طعن و یاوه گوئی کافران صبر کن و به طرزی نیکو از آنان دوری گزین. (سوره مزمل، آیه ۱۰)
۲. (شما بوسیله جان و مالتان آزمایش خواهید شد) و از اهل کتاب و مشرکین سخنان آزار دهنده بسیار خواهید شنید، و اگر صبر و تقوی پیشه کنید (پیروز خواهید شد) که استقامت و تقوی از امور مهم است (سوره آل عمران، آیه ۱۸۶)
۳. منظور این است که انسان وقتی به حکمت خداوند متعال یقین پیدا کند، و او را جواد و فیاض بداند، و بداند که به هر کس به اندازه صلاحیت و لیاقتش عطا می کند، و بداند هر نیک و بدی که در عالم اتفاق می افتد به صلاح، و برای رشد و تکامل ما، و مرتبه ای از مراتب رسیدن به سعادت است؛ تحمل مصائب بر او دشوار نخواهد بود، بلکه با طیب خاطر آن ها را تحمل می کند.
۴. ما من عبد اصاب بمصیبه فقال كما امره الله تعالى "انالله وانا اليه راجعون اللهم اجرني في مصيبتی واعقبني خيرا منها" الا فعل الله ذلك

است که از همه آن‌ها اجتناب، و از قضای الهی اظهار رضایت کند. البته نه به این معنی که ذاتاً مصیبت را دوست داشته باشد، زیرا خوش نداشتن مصیبت امری غیر اختیاری است، و با این صفت کسی از زمره صابرين خارج نمی‌شود. همان‌طور که ناراحتی درونی و گریستن خارج از اختیارند و کسی را از مقام پائین نمی‌آورند. به همین خاطر است که وقتی ابراهیم فرزند پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) از دنیا رفت، اشک از چشمان حضرت سرازیر شد. و وقتی به او گفتند: آیا تو ما را از این کار منع نکردی؟ فرمود: چشم اشک می‌ریزد، و قلب محزون می‌شود، ولی چیزی که پروردگار را به خشم آورد نمی‌گویم. چنین کسی از مقام رضا خارج نشده زیرا به مصائب راضی است اگرچه از آن‌ها ناراحت باشد مثل کسی که رگ می‌زند یا حجامت می‌کند، او راضی است اگرچه لامحاله احساس درد می‌کند.

آری کمال صبر آن است که انسان فقر و مرض و سایر مصائب را تحمل کند. حضرت می‌فرماید: شکایت این نیست که بگوئی دیشب نخوابیدم، یا بگوئی امروز تب داشتم.

از امام باقر (علیه السلام) درباره صبر جمیل سؤال شد فرمود: صبر جمیل صبری است که در آن شکایت نباشد. اما شکایت کردن به خدا اشکال ندارد، چنانچه حضرت یعقوب عرض کرد: از حزن و اندوهم فقط به خدا شکایت می‌کنم.

داروی تحصیل صبر

بدان که آن کسی که درد را نازل کرده، دارویش را نیز فروفرستاده، و وعده شفا داده است.

صبر اگر چه بسی مشکل است، ولی می‌توان آن را با معجونى از علم و عمل به دست آورد. یعنی می‌توان با توجه به ناچیز بودن شداید، و کوتاهی دوران مشکلات، و توجه به زشتی و ضرر جزع، و به وسیله کثرت تفکر در احادیث و آیاتی که درباره صبر وارد شده انگیزه دین را تقویت و انگیزه شهوت و هوی را تضعیف نمود.

آری کسی که بداند ثواب صبر به مراتب بیشتر از چیزی است که از دست داده، و با صبر آنچنان بهره‌مند شده که دیگران باید به حالش غبطه برند، زیرا چیزی از دست داده که جز در زندگی دنیا با او نمی‌ماند و چیزی به دست آورده که بعد از مرگ ابداً دهر با او خواهد بود؛ معلوم است که می‌تواند صبر کند. کسی که چیز پستی را به خاطر به دست آوردن شیء نفیسی از دست داده، نباید به خاطرش محزون باشد.

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده^۱: «ثَلَاثٌ بَيْنَهُنَّ يَكْمُلُ الْمُسْلِمُ؛ اَلتَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ وَالتَّقْدِيرُ فِي الْمَعِيشَةِ وَالصَّبْرُ عَلَى النُّوَائِبِ. مُسْلِمَانٌ بَا سَهْ خَصَلَتْ كَامِلٌ مِى شُود: كُوشِشِ دَر دِين، مِیَانه رُوی دَر زَنَدگی، صَبِر بَر سَخْتی هَا».

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده: «إِنَّ الصَّبْرَ وَحُسْنَ الْخُلُقِ وَالْبِرَّ وَالْجَلْمَ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ. هَمَانَا صَبِر وَ حَسَن خَلْق وَ نِیكوكارى و بردبارى از اخلاق انبیاء است».

همچنین از امام صادق (علیه السلام) نقل شده: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَكُونُ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ الدَّرَجَةُ لَا يَبْلُغُهَا بِعَمَلِهِ، فَيَبْتَلِيهِ اللَّهُ فِي جَسَدِهِ أَوْ يُصَابُ فِي وَلَدِهِ، فَإِنَّ هُوَ صَبَرَ بَلَغَهُ اللَّهُ أَيَّاهَا. هَمَانَا بَرای بِنده مَقام و درجه ای است دَر نَزْد پُروردگار که بَا اَعمالش بَه آن نَمی رَسد، پَس خِداوند او را مَبتلا می کُند دَر جِسم یا بَه مال و بَا اولاد، پَس اِگر صَبِر کُند بَه آن مَقام می رَسد».

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الصَّبْرُ وَالصُّمْتُ، وَانْتِظَارُ الْفَرَجِ. بَهْتَرین عِبادت: صَبِر، سَكوت و اِنْتظار فَرَج است».

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده: «أَصْبِرُ جُنَّةً مِنَ الْفَاقَةِ. صَبِر دَر بَرابَر تَهیدستی و فشار زَنَدگی سِپَر است».

روشن شد که صبر در آیات و روایات به معنای استقامت و پایداری است چنانچه در قرآن مجید می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ^۲. اَنان که بَه راستی گُفتند: پُروردگار ما اَلله است و بَر این اِیمان پایدار ماندند فرشتگان (رحمت) بَر آن هَا نازل شُوند (و مَزده دَهند) که دِیگر هیچ تَرس و حَزن و اِندوهی از گُذشتۀ خُود نداشتۀ باشید و شما را بَه همان بَهشتی که (انبیاء) وعده دادند بشارت باد».

و نیز می فرماید: «فَاسْتَقِمُّ كَمَا أَمَرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْعَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ^۳».

بنابراین همانگونه که فرمان یافته ای استقامت کن، همچنین کسانی که با تو، به سوی خدا آمده اند، طغیان نکنید که خداوند بر آنچه انجام می دهید آگاه است».

راغب می گوید: در حقیقت استقامت نهفته شده، که در برنامه و عقاید صحیح باشد چنانچه در قرآن طریق حق را به آن تشبیه کرده و می فرماید: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»، «وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا» پس باید استقامت در مسیر حق باشد و به مسلمانان

۱. تکامل در پرتو اخلاق، غلامرضا سلطانی، ج ۱، صص ۴۶۴. ۴۶۷

۲. سوره فصلت، آیه ۳۰

۳. سوره هود، آیه ۱۱۲

می‌گوید: **همانطوری که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) استقامت کرد در راه تبلیغ و ارشاد و در طریق مبارزه و پیکار و جهاد، شما نیز باید چنین باشید.**

و در آیه، چهار دستور داده شده است.

۱. فرمان به استقامت.

۲. استقامت باید تنها انگیزه الهی داشته باشد و از هر گونه وسوسه شیطانی دور بماند و

به دست آوردن بزرگترین قدرت‌های سیاسی و اجتماعی هم باید برای خدا باشد.

۳. مسأله رهبری کسانی است که به راه حق برگشتند و آن‌ها را هم به استقامت وا داشتند.

۴. مبارزه را در مسیر حق و عدالت رهبری نمودن و جلوگیری از هرگونه تجاوز و طغیان

کردن؛ زیرا بسیار شده است که افرادی در راه رسیدن به هدف نهایت استقامت را به خرج می

دهند، اما رعایت عدالت برای آن‌ها ممکن نیست و غالباً گرفتار طغیان و تجاوز از حد می

شوند.

و ما برای اینکه بتوانیم روح صبر و استقامت را در خود پرورش دهیم باید بعد از

مطالعه آیات و روایات مربوط به صبر به چهار موضوع توجه کنیم:

الف: به تاریخ مردان خدا و رجال الهی بیشتر دقت کنیم و مجسم کنیم که چطور

پیامبران (علیهم‌السلام) و اصحاب خاصشان در راه عقیده خود جان بازی کردند و همه مشکلات و

ناراحتیها را تحمل نمودند تا توانستند اهداف مقدسشان را پیاده کنند.

ب: انسان باید توجه داشته باشد که این جهان زودگذر است و اگر در راه هدف

مقدس، یا ناراحتی‌هائی که در اختیار اونیست برای خدا تحمل کند، در جهان ابدی به

وعده‌ثواب صابریں خواهد رسید.

ج: انسان باید بداند که جزع و بی‌تابی و کم‌صبری هیچ فایده‌ای ندارد، جز اینکه

دشمنان را برکار خود شاد کند و پاداش خویش را ضایع گرداند. و به فرموده

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) «إِنْ صَبَرْتَ جَزَتْ عَلَيْكَ الْمَقَادِيرُ وَ أَنْتَ مَا جُورُ وَ إِنْ جَزَعْتَ جَزَتْ

عَلَيْكَ الْمَقَادِيرُ وَ أَنْتَ مَا زُورُ». اگر صبر کنی مقدرات بر تو جاری می‌شود و تو پاداش داری و

اگر جزع و بی‌تابی کنی مقدرات بر تو جاری می‌شود بدون اینکه پاداشی داشته باشی».

د: اگر کسی روح خود را تقویت و تربیت کرد مسائل و مشکلات آسان می‌شود

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»^۱، «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»^۲

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۹

۲. سوره انشراح، آیه ۶

بال های پرواز به سوی سعادت در زندگی دنیا



شکل شماره ۴

شکر^۱

پنجمین قدم در مسیر تکاملی انسان شکر نام دارد. «شکر نعمت» همان «قدردانی از نعمت» است خواه به زبان باشد یا در عمل، بنابراین «کفران و ناسپاسی» بی اعتنائی به نعمت‌ها و یا تحقیر و تزییع آن‌هاست، و این یکی از رذائل مهم اخلاقی است خواه در زندگی فردی باشد یا در زندگی اجتماعی و در واقع شکرگزاری سبب پیوند دل‌ها و استحکام رشته‌های محبت در جامعه انسانی است، در حالی که ناسپاسی پیوندها را قطع می‌کند و جامعه انسانی را به جهنمی سوزان از کینه و عداوت و بدبینی مبدل می‌کند!

در مسیر تکامل روح انسانی و سیر الی الله و تهذیب نفوس نیز کفران و ناسپاسی مانع بزرگی است، روح را آلوده و وجدان را ضعیف و نورانیت باطن را از بین می‌برد.

۱. اخلاق در قرآن، ج ۳، ناصر مکارم شیرازی، صص ۹۶، ۵۹.

موضوع «شکر منعم» که در فطرت انسان‌ها به ودیعت نهاده شده، راه گشای راه توحید و خداشناسی است که بسیاری از علمای عقائد در نخستین بحث‌های عقیدتی یعنی «ضرورت شناخت بخشنده نعمت‌ها» بر آن تکیه کرده‌اند که شرح آن در بحث‌های آینده به خواست خدا خواهد آمد.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و بخشی از آیات قرآنی را که از کفران نعمت نکوهش و از شکر نعمت ستایش می‌کند مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱. «وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (ابراهیم. ۷)
۲. «وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌ كَرِيمٌ» (نمل. ۴۰)
۳. «وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌ حَمِيدٌ» (لقمان. ۱۲)
۴. «وَلَئِن أَدْفَنَّا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَكْفُرُ بِكُفُورٍ. وَلَئِن أَدْفَنَاهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ صِرَاءٍ مَسَّهُ لَيَقُولُنَّ دَهَبَ السَّيِّئَاتِ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحَ فَخُورٌ» (هود. ۹ و ۱۰)
۵. «وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَاهَ فَلَمَّا نَجَّكُمُ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كُفُورًا» (اسراء. ۶۷)
۶. «وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» (نحل. ۱۱۲)
۷. «لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُّوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ. فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثَلٍ وَشَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكُفُورَ» (سبأ. ۱۵ تا ۱۷)

ترجمه:

۱. (همچنین) به خاطر بیاورید هنگامی را که پروردگارتان اعلام داشت که اگر شکرگزاری کنید ۱۰ نعمت خود را بر شما خواهیم افزود و اگر کفران کنید مجازاتم شدید است.
۲. هر کس شکر کند به سود خویش شکر کرده و هر کس کفران کند پروردگار من غنی و کریم است.

۳. هر کس شکرگزاری کند به سود خویش شکر کرده است، و آن کس که کفران کند (زیانی به خدا نمی‌رساند) چرا که خداوند بی‌نیاز و ستوده است.
۴. و اگر به انسان نعمتی بچشانیم سپس از او بگیریم بسیار نومید و ناسپاس خواهد بود. و اگر نعمت‌هایی پس از شدت و ناراحتی به او برسانیم می‌گوید مشکلات از من بر طرف شد و دیگر باز نخواهد گشت و غرق شادی و غفلت و فخرفروشی می‌شود.

۵. و هنگامی که در دریا ناراحتی به شما برسد همه کس را جز او فراموش خواهید کرد، اما هنگامی که شما را به خشکی نجات دهد روی می گردانید و انسان کفران کننده است.

۶. خداوند (برای آن‌ها که کفران نعمت می کنند) مثلی زده است: منطقه آبادی را که امن و آرام و مطمئن بوده و همواره روزیش به طور وافر از هر مکانی فرا می رسد اما نعمت خدا را کفران کردند و خداوند به خاطر اعمالی که انجام می دادند لباس گرسنگی و ترس را در اندامشان پوشانید.

۷. برای قوم «سبأ» در محل سکونتشان نشان‌هایی (از قدرت الهی) بود، دو باغ (عظیم و گسترده) از راست و چپ (با میوه‌های فراوان، به آن‌ها گفتیم) از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را بجا آورید، شهری است پاک و پاکیزه و پروردگاری آمرزنده (و مهربان) - اما آن‌ها (از خدا) روی گردان شدند، و ما سیل ویرانگر را بر آن‌ها فرستادیم و دو باغ (پر برکت) شان را به دو باغ (بی ارزش) با میوه‌های تلخ، و درختان شوره گز، و اندکی درخت سدر مبدل ساختیم! و این را بخاطر کفرشان به آن‌ها جزا دادیم و آیا جز کفران کننده را به چنین مجازاتی کیفر می دهیم!؟

تفسیر و جمع بندی

نخستین آیه گفتاری است از حضرت موسی (علیه السلام) به بنی اسرائیل که یکی از پیام‌های مهم الهی را به آن‌ها یادآور می شود و می گوید: « به خاطر بیاورید هنگامی را که پروردگارتان اعلام کرد اگر شکرگزاری کنید نعمت خود را بر شما خواهیم افزود و اگر ناسپاسی کنید مجازاتم شدید (و دردناک) است» «وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» این سخن را موسی (علیه السلام) هنگامی به بنی اسرائیل می گوید که از چنگال فرعون و فرعونیان رهائی یافته و استقلال و عظمت و آزادی و نعمت را دریافته‌اند و گروه کثیری از آن‌ها بنای ناسپاسی را گزارده‌اند!

بنی اسرائیل بر اثر ناسپاسی در برابر نعمت‌هایی که در بالا اشاره شد، چهل سال در بیابان «تیه» سرگردان شدند. در دومین آیه سخن از حضرت سلیمان است که وقتی به یاران خود پیشنهاد کرد تخت ملکه «سبأ» را از شام به یمن بیاورند و یکی از نزدیکان او که از علم کتاب آگاهی داشت گفت: من آن را در یک چشم بر هم زدن تو می آورم و این کار را انجام داد، سلیمان بسیار شادمان شد که در میان یارانش اینگونه شخصیت‌هایی با چنین قدرت روحانی و معنوی که می تواند چنین تصرفات شگرفی را در محیط خود بنماید پیدا می شوند، در مقام شکرگزاری برآمد و سپس گفت: هر کس در برابر نعمت‌های الهی شکرگزاری کند به

سود خویش شکرگزاری کرده و هر کس کفران کند (به زیان خود کرده) چراکه پروردگار من بی‌نیاز و کریم است (وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّيَ غَنِيٌّ كَرِيمٌ). قابل توجه اینکه جزای شکرگزاران به‌روشنی ذکر شده ولی در مورد کیفر ناسپاس‌ها به‌صورت غیر مستقیم بیان گردیده است می‌گوید: «کسی که کفران کند پروردگار من بی‌نیاز و کریم است،» این تعبیر مخصوصاً با تکیه بر کریم بودن خداوند نهایت لطف و کرم او را نشان می‌دهد.

اصولاً تمام تکالیف الهی نتیجه‌اش به بندگان باز می‌گردد و کلاس‌های تربیت آن‌ها است وگرنه خدائی که غنی با لذات است و کمترین نیاز به ذات پاکش راه ندارد نه از طاعات بندگان سودی می‌برد و نه از عصیان و ناسپاسی آن‌ها بر دامن کبریائیش گردی می‌نشیند! در سومین آیه نیز مضمون همان آیه قبل در داستان «لقمان حکیم» آمده است می‌فرماید: «ما به لقمان حکمت دادیم (و به او گفتیم) شکر خدا را به جا آور، هر کس شکرگزاری کند به سود خویش شکرگزاری کرده و آن کس که کفر ورزد (و زبانی به خدا نمی‌رساند) چراکه خداوند بی‌نیاز و ستوده است.» (وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ).

حکمتی را که خداوند به لقمان آموخت شامل شناخت اسرار جهان هستی و آگاهی از طرق هدایت و بهترین روش زندگی فردی و اجتماعی بود که گوشه‌ای از آن در همان سوره لقمان در لابلای اندرزهای لقمان به فرزندش آمده است و این یک موهبت و نعمت معنوی است که خداوند با اهمیت زیاد از آن یاد فرموده همان‌گونه که در آیه قبل نیز بر یک نعمت معنوی تکیه شده بود تا مردم در مواهب مادی غرق نشوند و نعمت را منحصر در نعمت مادی ندانند.

در چهارمین آیه سخن از انسان‌های کم‌ظرفیت و فاقد ایمان و تقوا به میان آمده که ناسپاسی جزء خمیره وجود آن‌ها شده است، می‌فرماید: «اگر به انسان نعمتی بچشانیم سپس از او بگیریم بسیار مایوس و ناسپاس خواهد بود. و اگر نعمت‌هائی بعد از شدت و ناراحتی به او برسانیم (از روی غرور) می‌گوید: مشکلات از من برطرف شد و دیگر باز نخواهد گشت و غرق شادی و غفلت و فخرفروشی می‌شود،» (وَلَئِنْ أَدْقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَكْفُرُ. وَلَئِنْ أَدْقْنَاهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضِرَاءٍ مَسَّهُ لَيَقُولُنَّ دَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ).

همانگونه که می‌دانیم اوصاف نکوهیده‌ای که برای انسان به‌طور مطلق در قرآن مجید آمده است اشاره به انسان‌های تربیت‌نیافته و بی‌ایمان و یا ضعیف‌الایمان است به همین

دلیل در آیه‌ای که بعد از آیات مورد بحث آمده می‌خوانیم: « **إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ**؛ مگر کسانی که (در سایه ایمان قوی) صبر و استقامت به خرج دادند و عمل صالح به جا آوردند که برای آن‌ها آمرزش و اجر بزرگی است». این استثناء به‌خوبی نشان می‌دهد که انسان‌های ناامید و ناسپاس و غافل و مغرور کسانی هستند که به مرحله بالای ایمان و صبر و عمل صالح راه نیافته‌اند. و در مجموع از این چند آیه می‌توان نتیجه گرفت که کفران نعمت‌ها و ناسپاسی در برابر مشکلات انسان را به‌صفت سوء دیگری می‌کشاند و از مغفرت و اجر کبیر محروم می‌سازد.

تعبیر به « **لَئِن أَدْقْنَا** » (اگر بچشانیم) در هر دو مورد تعبیر لطیفی است که می‌گوید: انسان‌های بی‌ایمان یا ضعیف‌الایمان چنان هستند که اگر مختصر نعمتی از نعم الهی از آن‌ها سلب شود زبان آن‌ها به ناشکری و اظهار یأس و ناامیدی گشوده می‌شود و اگر مختصر نعمتی به آن‌ها برسد مغرور می‌شوند و در غفلت فرو می‌روند و طغیان می‌کنند.

این در حالی است که تمام دنیا چیز کوچکی و آنچه به یک انسان می‌رسد بخش کوچکتري است و اگر آن بخش فی حد ذاته کوچک و ناچیز باشد بی اندازه کم ارزش خواهد بود ولی با این حال افراد بی‌ایمان را تکان می‌دهد و این به خاطر کمبود ظرفیت آن‌هاست در حالی که ایمان و آشنائی با ذات پاک خدا که بی‌نهایت قدرت، علم و توانائی دارد چنان ظرفیتی به انسان می‌بخشد که حوادث بزرگ اعم از نیک و بد او را دگرگون نمی‌سازد.

در پنجمین آیه اشاره به حال کسانی می‌کند که به هنگام روی آوردن مصیبت‌ها دست به دامن لطف پروردگار می‌زنند و با تمام وجود خویش خدا را می‌خوانند اما همین که طوفان بلا فرو نشست همه چیز را فراموش کرده و به ناسپاسی روی می‌آورند می‌فرماید: « هنگامی که در دریا ناراحتی به شما برسد (و گرفتار طوفان و گرداب و امواج خطرناک شوید) همه کس را جز خدا فراموش می‌کنید اما هنگامی که شما را به خشکی می‌رساند و نجات می‌دهد روی بر می‌گردانید و انسان (بی‌ایمان) کفران کننده است». (وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّكُم إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا).

بارها در زندگی خود نیز شبیه این موضوع را دیده‌ایم که افراد ضعیف‌الایمان هنگامی که گرفتار امواج بلا می‌شوند و طوفان، بیماری، فقر، گرفتاری و مصائب دیگر به آن‌ها می‌رسد با نهایت اخلاص رو به درگاه خدا می‌آورند، اما همین که امواج فرو نشست، اوضاع آرام شد به کلی تغییر چهره داده و راه ناسپاسی پیش می‌گیرند در حالی که در چنین شرایطی باید توجه بیشتری به درگاه بخشنده این نعمت‌ها و بر حلال مشکلات داشته باشد.

در ادامه این آیه قرآن مجید تعبیر بسیار جالبی دارد می‌فرماید: « آیا خداوند نمی‌تواند در خشکی شما را گرفتار مصائب بزرگی سازد (و با یک زلزله شدید) شما را در زمین فرو برد یا طوفانی از سنگ ریزه بر سر شما فرو ریزد (و در میان آن مدفون کند) به‌گونه‌ای که هیچ یار و یابوری برای نجات خود نداشته باشید، یا اینکه بار دیگر شما را (به حکم الزام‌های زندگی) به دریا باز گرداند و طوفان کوبنده‌ای بر شما بفرستد و شما را به خاطر کفرتان غرق کند بگونه‌ای که کسی پیدا نشود که مطالبه خون شما کند» (أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يُخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلاً . أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُم بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا).

اشاره به اینکه چگونه شما ناسپاسی می‌کنید و مغرور می‌شوید با اینکه هر جا باشید در چنگال قدرت پروردگارید، طوفانی که در دریا به فرمان او امواج را می‌انگیزد، در صحرا و خشکی توده‌های ریگ را از جا بلند می‌کند و در نقطه دیگر فرو می‌ریزد و آن کس که می‌تواند شمارادر دریا غرق کند، در خشکی نیز می‌تواند در اعماق زمین فرو برد (توجه داشته باشید که «خسف» و «غرق» که در آیات فوق آمده مفهومی شبیه هم دارد؛ یکی فرو رفتن در زمین و دیگری فرو رفتن در امواج آب است).

در ششمین آیه باز سخن از گروهی است که مشمول انواع نعمت‌های الهی شده بودند؛ نعمت امنیت و آرامش و روزی فراوان و نعمت‌های معنوی که به‌وسیله پیامبرشان به آن‌ها رسیده بود ولی آن‌ها کفران نعمت کردند و همه آن‌ها از آن‌ها گرفته شد و به مجازات الهی گرفتار گشتند، می‌فرماید: « خداوند (برای آن‌ها که کفران نعمت می‌کنند) مثلی زده است: منطقه آبادی که امن و آرام بوده و همواره روزیش به‌طور فراوان ازهر مکانی برایش فرا می‌رسیده اما آن‌ها نعمت خدا را کفران کردند و خداوند به سبب اعمالشان لباس گرسنگی و ترس و ناامنی را بر اندامشان پوشانید. پیامبری از خود آن‌ها برای هدایت آن‌ها آمد اما او را تکذیب کردند و عذاب الهی آن‌ها را فرا گرفت درحالی که ظالم بودند».

(وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ . وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ).

در این که آیا این آیه اشاره به سرزمین خاصی است یا بیان یک مثال کلی می‌باشد در میان مفسران گفتگو است. جمعی معتقدند که آیه ناظر به سرزمین مکه است و تعبیر « یَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ» روزی آن‌ها به‌طور فراوان از هر مکان فرا می‌رسید» این احتمال را تقویت می‌کند چرا که کاملاً منطبق بر شرائط مکه است زیرا سرزمین خشک و سوزان و بی آب

و علفی است که به برکت خانه خدا همیشه انواع نعمت‌ها از همه جای دنیا به سوی آن سرازیر است. تعبیر به «كَانَتْ أَمْنَهُ مُطْمَئِنَّةً؛ آن محل امن و امان مطمئن بود» نیز قرینه دیگری بر این تفسیر است چراکه محیط حجاز غالباً در آتش ناامنی می‌سوخت ولی شهر مکه به برکت خانه خدا امن و امان بود. هنگامی این نعمت‌های مادی به اوج خود رسید که نعمت معنوی بعثت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بر آن افزوده شد ولی مکیان این نعمت‌های مادی و معنوی را کفران کردند و به قحطی و خشکسالی و ناامنی گرفتار شدند و این گونه است سرانجام کسانی که در برابر نعمت‌های الهی ناسپاسی کنند!

در هفتمین بخش از آیات، سخن از یکی از ناسپاس‌ترین اقوام، یعنی «قوم سبأ» است که مشمول بزرگترین عنایات الهی و برترین نعمت‌های او شدند ولی بر اثر غرور و غفلت و هوس بازی، راه کفران پیش گرفتند، و خدا آن همه نعمت را از آن ناسپاسان گرفت و آن‌ها را بر خاک سیاه نشانید، می‌فرماید: «برای قوم سبأ در محل سکونتشان نشان‌هایی (از قدرت و نعمت الهی) بود، دو باغ عظیم گسترده از راست و چپ (با میوه‌ها و محصولات فراوان، به آن‌ها دادیم، و گفتیم) از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او به جای آورید (چرا که) شهری است پاک و پاکیزه، و پروردگاری است آمرزنده (و مهربان)» (لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ جَنَّاتٍ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ).

قرآن کریم در ادامه آیه فوق می‌گوید: آن‌ها قدر این همه نعمت را ندانستند، خدا را به فراموشی سپردند و به کفران نعمت پرداختند، به یکدیگر تفاخر می‌کردند و به اختلاف طبقاتی دامن می‌زدند و سرانجام به نتیجه شوم اعمال خود رسیدند، و به تعبیر قرآن «آن‌ها (از خدا) روی گردان شدند و ما سیل ویرانگر را بر آن‌ها فرستادیم و دو باغ (پر برکت) آن‌ها را به دو باغ (بی ارزش) با میوه‌های تلخ و درختان شوره‌گز و اندکی درخت سدر مبدل ساختیم این را به خاطر کفرانشان به آن‌ها جزا دادیم و آیا جز کفران‌کننده را به چنین مجازاتی کیفر می‌دهیم؟» (فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَلْنَاهُم بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثَلٍ وَشَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ. ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكُفُورَ).

از شگفتی‌های این داستان این است که در بعضی از تواریخ آمده: سیلاب عظیمی به راه افتاد، و تمام آبادی‌ها، باغ‌ها، کشتزارها، چارپایان، قصرها و خانه‌های مجلل را ویران کرد، و آن سرزمین آباد به صحرایی خشک و بی آب و علف با کمی گیاهان بیابانی مبدل شد، مرغان غزل‌خوان از آنجا کوچ کردند و جای خود را به زاغ‌ها و بوم‌ها سپردند، و جمعیت آن

آبادی‌های عظیم در اطراف پراکنده شد. جمعیتی فقیر و دربدر که دائماً بر گذشته خود تأسف می‌خوردند، تأسفی بیهوده و بی‌اثر و به گفته شاعر:

ای روزگار عافیت، شکر ت نکفتم لاجرم

دستی که در آغوش بود، اکنون به دندان می‌گرم

آری چنین بود نتیجه ناسپاسی این قوم غافل و بی‌خبر. آن‌ها کفران نعمت خدا را به حدّ اعلی رساندند، و مجازاتشان نیز در حدّ اعلی بود. و چنان سرزمین و جمعیت آن‌ها متلاشی شد که سرگذشت آن‌ها به‌عنوان یک ضرب‌المثل در پراکندگی میان مردم باقی ماند (تَفَرَّقُوا أَيَادِي سَبَا). از مجموع آیات فوق که هم سخن از کفران نعمت به‌طور مطلق می‌گوید، و هم سرگذشت ناسپاسان پیشین را به‌عالیترین وجه شرح می‌دهد، به‌خوبی استفاده می‌شود که ناسپاسی و کفران نعمت تا چه اندازه زشت، و آثار آن تا چه حد شوم و خطرناک است.

کفران نعمت در روایات اسلامی

در روایات اسلامی به‌طور وسیع و گسترده از کفران نعمت و زشتی و آثار شوم آن و از زیبایی شکر و برکات جالب آن بحث شده است، از جمله:

۱. در حدیثی از حضرت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌خوانیم: «أَسْرَعُ الذُّنُوبِ عُقُوبَةً كُفْرَانُ النِّعْمَةِ؛ گناهی که زودتر از همه گناهان عقوبتش دامان انسان را می‌گیرد کفران نعمت است».

۲. در حدیثی از امیر المومنان علی (علیه‌السلام) می‌خوانیم که فرمود: «سَبَبُ زَوَالِ النِّعْمِ الْكُفْرَانُ؛ آنچه باعث زوال نعمت‌ها می‌شود کفران است».

۳. در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است: «كُفْرُ النِّعْمَةِ مُزِيلُهَا وَشُكْرُهَا مُسْتَدِيمُهَا؛ ناسپاسی نعمت آن را از بین می‌برد، و شکر نعمت سبب دوام آن است».

۴. در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «كُفْرَانُ النِّعْمِ يُزِلُّ الْقَدَمَ وَيَسْلُبُ النِّعْمَ؛ کفران نعمت سبب لغزش قدم‌ها (و به زمین خوردن در زندگی) و موجب سلب نعمت‌ها می‌گردد».

۵. باز از همان بزرگوار می‌خوانیم: «أَفَةُ النِّعْمِ الْكُفْرَانُ؛ آفت نعمت‌ها، ناسپاسی است».

۶. و نیز از امیرمومنان علی (علیه‌السلام) نقل شده است که فرمود: «كَافِرُ النِّعْمَةِ كَافِرٌ

فَضْلِ اللَّهِ؛ کفران‌کننده نعمت، منکر فضل الهی است».

۷. یکی از مجازات‌های الهی مجازات استدرج است، و مفهوم آن این است که خداوند

بعضی از افراد طغیانگر و ظالم را که می‌خواهد مجازات کند مشمول نعمت‌های خود

قرار می‌دهد هنگامی که نعمت بر او فوق العاده زیاد شد، ناگهان نعمت را سلب می‌کند تا شدیداً احساس درد و عذاب کند. به همین جهت در حدیثی از امام حسین (علیه‌السلام) می‌خوانیم:

«الْإِسْتِدْرَاجُ مِنَ اللَّهِ سَبْحَانَهُ لِعَبْدِهِ أَنْ يُسْبَغَ عَلَيْهِ النَّعْمَ وَيَسْلُبَهُ الشُّكْرَ؛ استدراج در نعمت و غافلگیر کردن خداوندی این است که به بنده اش نعمت فراوان می‌دهد و توفیق شکرگزاری را از او سلب می‌کند (ناگهان به زمین می‌خورد و همه چیز را از دست می‌دهد).
 ۸. امام سجّاد علی بن الحسین (علیه‌السلام) می‌فرماید: « أَلَدُّنُوبُ الَّتِي تُغَيِّرُ النَّعْمَ الْبَغْيُ عَلَى النَّاسِ وَالزَّوَالُ عَنِ الْعَادَةِ فِي الْخَيْرِ وَأَصْطِنَاعُ الْمَعْرُوفِ، وَكُفْرَانُ النَّعْمِ وَتَرْكُ الشُّكْرِ؛ گناهانی که نعمت‌های الهی را تغییر می‌دهد، ظلم بر مردم، و تغییر دادن عادت در امور خیر و کفران نعمت و ترک شکر است.»

تعبیراتی که در روایات بالا آمده به خوبی نشان می‌دهد که تا چه اندازه این رذیله اخلاقی خطرناک است و تا چه حد آثار سوء آن در زندگی فردی و اجتماعی نمایان است، و چگونه انسان را از اوج نعمت بر خاک مذلت می‌کشانند، توفیقات را سلب می‌کند و مایه دوری از خدا و نزدیکی به شیطان است.

در اینجا چند نکته شایان ذکر است:

۱. معنی کفران نعمت

کفر در اصل به معنی پوشانیدن چیزی است، و از آنجا که شخص ناسپاس در واقع سعی در پوشانیدن ارزش نعمت می‌کند به عمل او کفران می‌گویند.
 بدیهی است کفران نعمت، گاه در قلب است و گاه با زبان، و گاه در عمل. در قلب خود نعمت را بی مقدار یا کم اهمیت می‌شمرد، و با زبان نیز سخن می‌گوید که نشانه بی‌اعتنائی نسبت به نعمت و بی‌ارزش بودن آن است، و در عمل به آن اهمیت نمی‌دهد، و به جای حسن استفاده از آن سوء استفاده می‌کند.

به همین دلیل بزرگان علم اخلاق فرموده‌اند: «الْشُّكْرُ صَرْفُ الْعَبْدِ جَمِيعَ مَا أَنْعَمَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي مَا خُلِقَ لِأَجَلِهِ؛ شکر نعمت آن است که بندگان خدا، نعمت‌هایی را که به آن‌ها بخشیده است، در همان راهی مصرف کنند که برای آن آفریده شده.»

و بنابراین کفران و ناسپاسی آن است که نعمت‌ها را نابجا مصرف کنند، چشمی را که خدا برای دیدن آثار عظمت او در عالم هستی و تشخیص راه از چاه و مشاهده آیات الهی آفریده در طریق حرام به کار گیرد، و همچنین گوش و زبان و دست و پا یا مال و ثروت را. گویی

این سخن بر گرفته از حدیثی است که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «شُكْرُ النُّعْمَةِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ؛ شکر نعمت آن است که از گناهان پرهیز شود». و به این ترتیب معنی سپاس و ناسپاسی هر دو روشن می شود.

۲. پیامدهای کفران

ناسپاسی نعمت آثار سوء گسترده ای از نظر معنوی و مادی در زندگی انسان ها دارد، از یک سو سبب زوال نعمت ها می شود، زیرا می دانیم خداوند حکیم است، نه بی حساب و کتاب چیزی به کسی می بخشد و نه بی جهت چیزی را از کسی می گیرد، آن ها که ناسپاسی می کنند با زبان حال می گویند ما لایق این نعمت نیستیم و حکمت خداوند ایجاب می کند که این نعمت را از آن ها بگیرد و آن ها که شکر نعمت را بجا می آورند در واقع می گویند ما لایق و شایسته ایم، نعمت را بر ما افزون کن.

در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) چنین آمده است: «مَنْ شَكَرَ النُّعْمَ بِجَنَانِهِ اسْتَحَقَّ الْمَزِيدَ قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ عَلَى لِسَانِهِ؛ کسی که قلباً شکر نعمت کند پیش از آن که به زبان شکر گوید، لیاقت خود را برای افزون شدن نعمت ثابت کرده است». حتی از بعضی از روایات که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده استفاده می شود، به مجرد این که انسان نعمتی را بشناسد و حمد خدا را بگوید بلافاصله فرمان افزایش از سوی خداوند درباره او صادر می شود. می فرماید:

«مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ مِنْ نِعْمَةٍ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ وَ حَمَدَ اللَّهَ ظَاهِرًا بِلِسَانِهِ فَتَمَّ كَلَامُهُ حَتَّى يُؤْمَرَ لَهُ بِالْمَزِيدِ». به یقین تأثیر ناسپاسی در سلب نعمت ها نیز چنین است. ممکن است لطف خدا ایجاب کند که مجازات سلب نعمت تأخیر بیفتد، ولی به هر حال اگر انسان بیدار نشود و جبران نکند این مجازات حتمی است، چرا که لازمه حکمت خداوندی است.

از سوی دیگر ناسپاسی سبب می شود که انسان از معرفت الله دور بماند و این بزرگترین خسران و زیان است، بزرگان علم کلام در نخستین بحث در مورد انگیزه معرفت الله به سراغ این مسأله رفته اند که شکر نعمت نخستین انگیزه شناخت پروردگار است زیرا تشکر و سپاسگزاری از بخشنده نعمت یک امر وجدانی است، انسان هنگامی که خود را غرق نعمت می بیند و می داند این همه نعمت در درون و بیرون وجود او است، از خود او نیست به فکر تشکر از بخشنده نعمت می شود، و همین امر راه خداشناسی را برای او هموار می سازد.

اسباب و انگیزه‌های ناسپاسی و راه درمان آن

تقصیر در شکرگزاری و گرایش به ناسپاسی گاه از اینجا سرچشمه می‌گیرد که انسان معرفت کامل نسبت به نعمت‌ها ندارد، و اصولاً به نعمت‌های الهی نمی‌اندیشد، اگر ما کمی در آفرینش بدن خویش و دستگاه عجیب و بسیار دقیقی که خداوند در آن آفریده بیندیشیم به اهمیت نعمت‌های او در این بخش از وجودمان آگاه می‌شویم، و حس شکرگزاری که جزء وجود انسان است، تحریک می‌شود.

دستگاه‌هایی در وجود انسان است (مانند قلب و کبد و کلیه‌ها و شش‌ها) که اگر بشر بتواند معادل مصنوعی آن‌ها را بسازد که قطعاً کارایی بسیار پایینی خواهد داشت گاه دهها میلیون یا صدها میلیون هزینه دارد و به این ترتیب اگر بخواهیم قیمتی بر یک یک اعضاء خود بگذاریم خواهیم دید صاحب سرمایه بسیار عظیمی هستیم.

در نعمت‌های بیرونی گاه یک جرعه آب به اندازه یک دنیا ارزش دارد، چنان که از بعضی از علماء نقل کرده‌اند که روزی عالمی بربکی از شاهان وارد شد در حالی که ظرف آبی در دست او بود و می‌خواست بنوشد، شاه به آن عالم بزرگ گفت: مرا پندی ده، آن مرد عالم گفت اگر فوق العاده تشنه باشی و این آب را از تو باز گیرند، مگر این که تمام ملک و حکومت خود را بدهی چه خواهی کرد؟ گفت: چاره‌ای ندارم، تمام ملک خود را می‌دهم، مرد عالم گفت: چگونه دل بستگی به حکومتی داری که بهای آن جرعه آبی بیش نیست.

گاه انسان بیماری را می‌بیند که از شدت درد و رنج به خود می‌پیچند و مرگ را یک عطیه آسمانی برای خود می‌شمرند، در آن حال انسان فکر می‌کند اگر تمام عالم را به او بدهند همراه با این بیماری ارزشی ندارد و اگر همه جهان را از او بگیرند و عافیت و تندرستی به او بدهند ارزش دارد. نعمت‌های به ظاهر کوچک و بسیار کم اهمیت در وجود انسان است که وقتی سلب شود، حیات انسان به خطر می‌افتد، چشمه‌های آبی در دهان انسان به طور دائم کار می‌کند که **غده‌های بزاق** نام دارد و دائماً زبان و دهان و لب‌ها و گلو را نرم نگه می‌دارد، و به هنگام خوردن غذا جوشش فوق العاده می‌کند، و غذا را نرم و آماده برای فرو بردن می‌نماید، و در عین حال به هضم آن نیز کمک می‌کند.

اگر روزی این چشمه‌ها به کلی خشکد، لب‌ها و زبان و گلوی انسان مثل چوب می‌شود، حالت خفگی به او دست می‌دهد، و قدرت بر سخن گفتن ندارد، و یک لقمه طعام ممکن است گلوگیر شود و به حیات او خاتمه دهد، به یقین همین چشمه‌های کوچک ناپیدا و به ظاهر بی اهمیت برای انسان از تمام ثروت‌های جهان برتر و بالاتر است.

بگذریم از نعمت آفتاب عالمتاب، و هوای روح پرور و انواع مواهب زمین و گیاهان و مرکب‌ها و مواهب عظیم دیگر که به تعبیر قرآن «وَإِنْ نَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْنَهَا؛ اگر نعمت‌های خدا را شمارش کنید هرگز به شمارش آن قادر نمی‌یابید» (نحل. ۱۸) قابل توجه این‌که بسیاری از نعمت‌های الهی است که چون هرگز از آدمی سلب نمی‌شود، هیچگاه شناخته نخواهد شد، نعمت‌هایی بود که در گذشته برای انسان دائمی بود، با گذشت زمان انسان سلب شدن آن را در بعضی از موارد دیده و به عظمت آن نعمت پی برده در حالی که ممکن است نعمت‌های بی‌شمار دیگری باشد که هنوز مکتوم است.

تا مسأله سفرهای فضایی و تأثیر حالت بی‌وزنی بر محیط زندگی پیش نیامده بود انسان نمی‌دانست **نیروی جاذبه چه نعمت بزرگی است** و امروز می‌فهمیم که اگر جاذبه نبود خانه‌ها و کاخ‌ها و زراعت‌ها و درخت‌ها همه با اندک چیزی به هوا پرتاب می‌شد و انسان با اندک حرکتی به سقف و دیوار می‌خورد، سفره غذا با مختصر حرکتی به اطراف پراکنده می‌شد و حتی فرو بردن لقمه غذا و جرعه آب برای انسان مشکل بود، اگر همین یک نعمت را روزی خداوند از انسان بگیرد حرکت دورانی زمین سبب می‌شود که آب دریاها در فضا پخش شود و زمین به بیابانی خشک و سوزان تبدیل گردد، فکر کنید اگر تمام عمر را به شکر همین نعمت بپردازیم قادر خواهیم بود؟

و اگر نعمت‌های معنوی یعنی هدایت انبیاء و رهنمودهای معصومین (علیهم‌السلام) و نزول کتب آسمانی را که از نعمت‌های مادی بسیار برتر است بر آن بیفزاییم آنگاه خواهیم دانست که تا چه حد مواهب الهی بر ما عظیم است و توان ما بر شکر و سپاس او ناچیز. توجه به این امور ریشه‌های ناسپاسی را می‌سوزاند، و روح شکرگزاری را در انسان زنده می‌کند. و از اینجا می‌توانیم راه درمان ناسپاسی را به‌خوبی پیدا کنیم.

و از این‌رو گفته اند: **نخستین راه تحصیل شکرگزاری معرفت و تفکر در صنایع الهیه و انواع نعمت‌های ظاهری و باطنی او است.** راه دیگر نگاه کردن به افرادی است که زندگی پست‌تری از انسان دارند. هر قدر در زندگی آن‌ها دقیق‌تر شود، روح شکرگزاری در او زنده‌تر می‌گردد، در حالی که اگر به بالا دست خود بنگرد و سوسه‌های شیطانی ناسپاسی در او آشکار می‌شود.

از سوی سوم به این مسأله بیندیشید که هر مصیبت و بلایی از بلاهای دنیا بر او فرود آید بدتر از آن هم تصوّر می‌شود، شکر کند که گرفتار بدتر از آن نشود.

امام صادق (علیه‌السلام) در کتاب توحید معروف مفضّل که از حقایق توحید، عبارات گویا و دلایل روشن و تحلیل‌های شگفت‌انگیز، سخنان فراوانی بیان فرموده گاه به ذکر نعمت‌های

بزرگ الهی می‌پردازد، تا از این طریق انسان‌ها را به شناخت منعم حقیقی آشنا سازد. از جمله در بخشی از سخنان خود به **نعمت سخن گفتن و نوشتن** که دو پایه اصلی تمدن انسانی است اشاره می‌فرماید و بعد از بیان مشروحی می‌فرماید: اگر خداوند ابزار این دو کار را در اختیار او نگذاشته بود، نه توان بر سخن گفتن داشت نه نوشتن، آری خداوند زبان و ذهنی در اختیار بشر گذارده که به کمک آن دو می‌تواند سخن بگوید، و دست و انگشتانی به او بخشیده که قلم به دست بگیرد و امور مختلف را بنویسد، **اگر این دو نبود انسان همچون چهار پایان بود** که نه سخن می‌گویند و نه چیزی می‌نویسند (نه علم و دانشی دارند و نه تمدن درخشانی) هر کس شکر این نعمت را بجا آورد، پاداش الهی در انتظار او است، و هر کس کفران کند (به خدا زیان نمی‌رساند بلکه به خودش زیان می‌رساند) زیرا خداوند از جهانیان بی‌نیاز است.

شکر راه وصول به نعمت‌های پروردگار

نقطه مقابل کفران و ناسپاسی، شکر پروردگار است، و مفهوم آن قدردانی از نعمت‌ها با قلب و زبان و عمل است. اما با قلب همان معرفت پروردگار و تسلیم در برابر او و رضا و خشنودی به عطایای او است، و با زبان، گفتن جمله‌هایی است که بیانگر قدردانی و سپاس انسان در برابر خالق نعمت‌ها است، و اما با عمل به این طریق است که **هر نعمت و موهبتی را در جایی صرف کند که خداوند دستور داده و برای آن آفریده است**. شکر به معنی پر شدن وجود انسان از یاد بخشنده نعمت‌ها است.

شکر در واقع بر دو گونه است: شکر تکوینی و شکر تشریحی، شکر تکوینی آن است که یک موجود از مواهبی که در اختیارش قرار دارد برای نموش استفاده کند مانند درخت و گل و میوه‌ای که با مراقبت باغبان، گل و میوه‌های باارزش به بار آورد، و ناسپاسی آن است که اثری از مراقبت و پذیرایی باغبان در آن ظاهر نشود. بنابراین، کسی که نعمت‌های الهی را در طریق عصیان صرف می‌کند، به‌طور تکوینی ناسپاسی می‌کند.

شکر تشریحی آن است که انسان در مقام شکرگزاری برآید و با قلب و زبان از پروردگار خود سپاسگزاری نماید. همان‌گونه که در سابق نیز اشاره شد هیچ‌کس توان شکر نعمت‌های خدا را ندارد، چرا که همین توفیق شکرگزاری و فکر و عقل و زبان و دست و پایی که انسان به‌وسیله آن شکر قلبی و لسانی و عملی را انجام می‌دهد همه از نعمت‌های خدا است و این توفیق و ابزار هنگامی که در مسیر شکرگزاری به کار گرفته می‌شود نعمت دیگری است که خود نیازمند شکر دیگری است.

به همین دلیل همان گونه که در روایات اسلامی اشاره شده برترین شکر آدمی اظهار عجز و ناتوانی از شکر خدا در برابر نعمت‌های او است و عذر تقصیر به پیشگاه حق بردن، ورنه سزاوار خداوندی خدا را کسی نمی‌تواند بجای آورد. بسیاری از مطالب مربوط به شکر را که نقطه مقابل کفران و ناسپاسی است در بحث‌های گذشته آوردیم، و برای تکمیل این بحث به ذکر بعضی از آیات قرآنی و روایات معصومین (علیهم‌السلام) بسنده می‌کنیم.

قرآن مجید صبر و شکرگزاری را قرین هم قرار داده و آن را وسیله شکوفایی علم و ایمان در کانون قلب انسان شمرده است می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ إِنَّ يَشَاءُ يُسَكِّنَ الرِّيحَ فَيَظْلِلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ؛ از نشانه‌های خدا، کشتی‌هایی است که همچون کوه در دریاها (به نیروی باد) حرکت می‌کند اگر بخواهد باد را آرام می‌سازد تا کشتی‌ها بر پشت دریا متوقف شوند، به یقین در این امر نشانه‌هایی (از عظمت خدا است) برای هر صبر کننده شکرگزار». (شوری ۳۲ و ۳۳)

شبهه همین تعبیر در آیات دیگری از قرآن نیز آمده است. گاه به نعمت چشم و گوش و عقل که مهم‌ترین ابزار شناخت و معرفت انسانی است اشاره کرده و می‌فرماید: «وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ، خداوند برای شما گوش و چشم و عقل قرار داد شاید (او را بشناسید و) شکر نعمت او را بجا آورید». (نحل. ۷۸)

قرآن مجید در موارد زیادی اشاره به وجود این فضیلت (شکرگزاری در انبیاء بزرگ) کرده، یا به آن‌ها دستور شکرگزاری داده است. و گاه می‌فرماید: شکر گزاران واقعی در میان انسان‌ها کم هستند. خطاب به آل داود می‌فرماید: «اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشُّكُورُ؛ ای آل داود! (در برابر آن همه نعمت‌های عظیم و حکومت گسترده و علم و دانش و قدرتی که در اختیار شما گذاردیم)، شکر نعمت‌های خدا را به جای آورید هر چند کمی از بندگان من شکرگزارند». (سبأ. ۱۳)

در جای دیگر می‌فرماید شرط خشنودی خداوند از شما شکرگزاری است می‌فرماید: «إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَ لَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَ إِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ؛ اگر کفران کنید خداوند از شما بی‌نیاز است، و هرگز کفران را برای بندگانش نمی‌پسندد و اگر شکر او را بجا آورید، آن را برای شما می‌پسندد و راضی می‌شود». (زمر. ۷)

آیات مربوط به شکر در قرآن مجید بسیار است، و شاید بالغ بر هفتاد آیه شود، و جالب این‌که صفت شکرگزاری به‌عنوان یکی از اوصاف پروردگار در این آیات آمده است. در سوره نساء، آیه ۱۴۷ می‌خوانیم: «مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ آمَنْتُمْ وَ كَانَ اللَّهُ شَاكِرًا

عَلَيْمًا؛ خدا چه نیازی به مجازات شما دارد اگر شکرگزاری کنید (و نعمت هایش را به جا مصرف نمایید)، و ایمان بیاورید خدا شکر گزار و آگاه است (و از اعمال و نیات شما باخبر است)».

قابل توجه این که مفهوم آیه این است: اگر شکرگزاری به معنی واقعی انجام شود سرچشمه مجازات‌ها و عذاب الهی به کلی برچیده می‌شود. به علاوه صفت شکرگزاری در اینجا به عنوان یکی از اوصاف الهی مطرح شده است و نشان می‌دهد شکرگزاری از صفاتی است که خداوند در آن با بندگان مشترک است، منتها شکرگزاری بندگان در برابر خداوند به معنی صرف نعمت‌های او در موارد رضای او است، و شکرگزاری خداوند به معنی **قدردانی از بندگان شکرگزار از طریق پاداش‌های شایسته است.**

از بعضی دیگر از آیات قرآن استفاده می‌شود که توجه به نعمت‌های الهی که سبب می‌شود که انسان در صدد شکرگزاری برآید عامل بازدارنده‌ای در برابر گناهان است. در آیه ۷۴ سوره اعراف خطاب به گروهی از اقوام پیشین می‌فرماید: «**فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ**؛ نعمت‌های خدا را به یاد آورید، و در زمین فساد نکنید». در آیه ۶۹ همین سوره می‌فرماید «**فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ**؛ نعمت‌های خدا را به یاد آورید شاید رستگار شوید». این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که یادآوری نعمت‌های **خداوند و سپاس او سبب رستگاری است.**

کوتاه سخن این که ریشه تمام سعادت‌ها و سرچشمه عظیم برکات الهی همان شکرگزاری است که روزبه‌روز انسان را به خدا نزدیک‌تر و پیوند عشق و محبت بندگان را با خدا محکم‌تر می‌سازد که عاملی برای تقوا و پرهیزگاری و طریقی به‌سوی رستگاری است.

فلسفه شکرگزاری

ممکن است انسان‌ها در برابر نعمت‌هایی که به دیگری می‌بخشند انتظار شکرگزاری داشته باشند، و یا حتی در بعضی از شرایط به آن نیازمند باشند، خواه نیاز روحی باشد، و یا نیاز به خاطر موقعیت‌های اجتماعی. ولی بی‌شک خداوندی که از همگان بی‌نیاز است و اگر تمام جهانیان کفران کنند، یا کافر شوند گردی بر دامان کبریایش نمی‌نشیند، نیازی به شکرگزاری بندگان ندارد.

بنابراین این همه تأکید در مسأله شکرگزاری کرده است همانند سایر عبادات نتیجه‌اش به خود انسان‌ها بازگشت می‌کند، و اگر کمی دقت کنیم فلسفه آن روشن می‌شود. کسی که از نعمت‌های پروردگار قدردانی می‌کند، خواه در دل باشد یا با زبان یا عمل، نشان می‌دهد که

لایق نعمت است، خداوند حکیم نیز کارش همه‌جا از روی حکمت است، نه بدون دلیل نعمتی را از کسی می‌گیرد نه بی‌دلیل نعمتی را به کسی می‌بخشد.

بنابراین هنگامی که انسان در برابر نعمت‌های او شکرگزاری می‌کند به زبان حال می‌گوید من لایق شکر بیشترم و حکمت پروردگار ایجاب می‌کند نه تنها آن نعمت را بر او پایدار کند بلکه افزون نماید. ولی فرد ناسپاس با زبان حال بی‌لیاقتی خود را عرضه می‌دارد و حکمت پروردگار ایجاب می‌کند که نعمت را از او بگیرد و اگر انسان روزی در صف شاکران بود، و روز دیگر به صف کفران کنندگان پیوست خداوند مطابق این تغییر روش با او رفتار می‌کند.

«ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ؛ و این به خاطر آن است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده تغییر نمی‌دهد جز آنکه آن‌ها خودشان را تغییر دهند، و خداوند شنوا و دانا است».

و اگر در آیات و روایات اسلامی شکر سبب دوام نعمت یا افزایش آن شمرده شده دلیلش همین است.

در حدیثی امیرمؤمنان علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: «بِالشُّكْرِ تَدْوُمُ النِّعَمِ؛ شکر سبب دوام نعمت است» و در حدیث دیگر می‌فرماید: «ثَمَرَةُ الشُّكْرِ زِيَادَةُ النِّعَمِ؛ ثمره شکر فزونی نعمت است». اضافه بر این هنگامی که روح شکرگزاری در انسان پرورش یابد، از شکر خالق به شکر مخلوق می‌رسد، و تشکر و سپاسگزاری در برابر خدمات و زحمات مخلوق انگیزه مؤثری می‌شود برای حرکت بیشتر در جامعه انسانی و شکوفا شدن استعدادها و خلاق و ظرفیت‌های وجودی اشخاص، و در نتیجه جامعه به پیش حرکت می‌کند.

شکرگزاری از خالق راهی به سوی معرفت او می‌گشاید و پیوند انسان را با آفریدگار محکم‌تر می‌کند، و همان‌گونه که سابقاً نیز اشاره شد در نخستین بحث علم کلام که مسأله وجوب معرفه الله مطرح می‌شود، مهمترین دلیل همان مسأله شکر منعم است که از مسایل وجدانی است و به اصطلاح «قیاسات‌ها معها؛ دلیلش با خود آن است».

شکرگزاری علاوه بر این که معرفت بخشنده نعمت‌ها را به دنبال دارد، معرفت نعمت را نیز همراه خواهد داشت، چرا که هر قدر نعمت از نظر کیفیت و کمیت بالاتر و بیشتر باشد، شکر افزایش می‌یابد، و برای ادای حق شکر منعم، معرفت نعمت ضروری است، و همین معرفت نعمت روز به روز پیوند بندگان را با خدا محکم‌تر می‌سازد و آتش عشقش را در دل‌ها شعله‌ورتر می‌کند، و ای بسا این مواهب مادی آن چنان مواهب معنوی به دنبال داشته باشد که از آن به مراتب برتر و والاتر باشد.

جهان در چشم هشیاران عالم بود آینه حسن رخ یار

به هشیاری نگر در نرگس مست که گردد مست او هم چشم هشیار
به عالم جز رخ زیبای دلبر نمی بینم به چشم دل پدیدار

شکرگزاری در منابع حدیث

روایات در این زمینه فوق حد احصاء است که گلچینی از آن را از نظر خواننده عزیز می گذرانیم که همان نمونه خروار است:

۱. در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «**الطَّاعِمُ الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الصَّائِمِ الْمُحْتَسِبِ وَالْمُعَافَى الشَّاكِرِ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الْمُبْتَلَى الصَّابِرِ وَالْمُعْطَى الشَّاكِرِ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الْمُحْرُومِ الْقَانِعِ**؛ کسی که غذا بخورد و شکر نعمت خدا را بجا آورد، پاداش روزه داری را دارد که برای خدا روزه گرفته است و شخص تندرستی که شکر خدا را بجامی آورد اجر بیماری را دارد که در برابر بیماری صبر و شکیبایی دارد، و دارنده ای که شکر نعمت را بجا می آورد، اجر محروم قناعت پیشه شکیبا را دارد».

۲. در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) چنین آمده است «**مَكْتُوبٌ فِي التُّورَاتِ، الشُّكْرُ مِنَ النِّعَمِ عَلَيْكَ وَ أَنْعِمَ عَلَيَّ مَنْ شَكَرَكَ فَإِنَّهُ لَا زَوَالَ لِلنِّعْمَاءِ إِذَا شَكَرْتُمْ، وَ لَا بَقَاءَ لَهَا إِذَا كُفِرْتُمْ**؛ در تورات نوشته شده است از کسی که نعمتی به تو می بخشد تشکر کن، و بر کسی که از تو تشکر می کند نعمت ببخش، زیرا اگر در برابر نعمت ها شکرگزاری شود، زوال نخواهد داشت، و اگر کفران شود بقا نخواهد داشت».

این حدیث نشان می دهد که نه تنها خداوند در برابر شکر، نعمت ها را افزایش می دهد، بندگان خدا نیز در برابر تشکرها باید افزایش نعمت دهند.

۳. در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود: «**ثَلَاثٌ لَا يَضُرُّ مَعَهُنَّ شَيْءٌ، الدُّعَاءُ عِنْدَ الْكَرْبِ، وَ الْأَسْتِغْفَارُ عِنْدَ الدَّنْبِ، وَ الشُّكْرُ عِنْدَ النُّعْمَةِ**؛ سه چیز است که با وجود آن چیزی زیان نخواهد رسانید، دعا به هنگام حوادث سخت، و استغفار به هنگام گناه، و شکر به هنگام نعمت».

با توجه به اهمیت فوق العاده ای که دعا و استغفار در آیات و روایات و فرهنگ اسلامی دارد، قرار گرفتن شکر در ردیف آن ها اهمیتش ظاهر می شود. انسان از سه حالت خارج نیست یا گرفتار مصیبتی می شود، یا نعمتی به او می رسد که از نگهداری آن بیم دارد، و یا لغزش و گناهی از او سر می زند، داروی هر یک از آن ها در این روایت پر معنی آمده است، مشکلات به وسیله دعا از بین می رود، و آثار گناه به وسیله استغفار، و تثبیت نعمت ها به وسیله شکرگزاری.

و در همین زمینه از امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) آمده است: « نِعْمَةٌ لَا تُشْكُرُ كَسِيئَةٌ لَا تُعْفَرُ؛ نعمتی که در برابر آن شکرگزاری نشود، همانند گناهی است که در برابر آن استغفار نشود».

۴. در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) می خوانیم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در سفری بر شتر خود سوار بود، ناگهان پیاده شد و پنج سجده شکر بجا آورد، هنگامی که برخاست و سوار بر مرکب شد، عرض کردند ای رسول خدا! کاری از شما دیدیم که تاکنون ندیدیم، فرمود: « نِعْمٌ اسْتَقْبَلَنِي جِبْرَائِيلُ فَبَشَّرَنِي بِبَشَارَاتٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَسَجَدْتُ لِلَّهِ شُكْرًا لِكُلِّ بَشْرٍ سَجْدَةٌ؛ آری جبرئیل به استقبال من آمد و بشارت‌هایی از سوی خداوند متعال به من داد، من برای هر بشارتی سجده شکر در پیشگاه خدا بجا آوردم».

از این حدیث به خوبی استفاده می شود که پیشوایان بزرگ تا آنجا که در توان داشتند برای هر نعمتی شکر جداگانه بجا می آوردند.

۵. در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) دستوری برای شکر جامع و کامل آمده است، (هر چند شکر جامع و کامل به معنی واقعی کلمه از انسان ساخته نیست)، فرمود: «إِذَا أَصْبَحْتَ وَ أَمْسَيْتَ فَقُلْ عَشْرَ مَرَّاتٍ اللَّهُمَّ مَا أَصْبَحْتَ بِي مِنْ نِعْمَةٍ أَوْ عَافِيَةٍ مِنْ دِينٍ أَوْ دُنْيَا فَمِنْكَ وَحَدِّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، لَكَ الْحَمْدُ وَ لَكَ الشُّكْرُ بِهَا عَلَيَّ يَا رَبَّ حَتَّى تَرْضَى وَ بَعْدَ الرِّضَا؛ هنگامی که صبح و شام می کنی، ده بار این دعا را بخوان، خداوندا! آنچه از نعمت‌ها، صبحگاهان بر من ارزانی شده، سلامت دین یا دنیا همه از تو است، یگانه‌ای، همتایی نداری، پیوسته حمد و شکر مخصوص تو است، به خاطر آنچه به من دادی، تا از من راضی شوی، و حتی بعد از رضا، تو را حمد و سپاس می گویم».

بعد امام (علیه السلام) فرمود: «هرگاه این کار را انجام دهی شکر نعمت‌هایی را که در آن روز و شب به تو می رسد ادا کرده‌ای».

۶. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در حدیث کوتاه و پرمعنایی چنین می فرماید: «شُكْرُ النُّعْمَةِ أَمَانٌ مِنْ تَحْلِيلِهَا وَ كَفِيلٌ بِتَأْيِيدِهَا؛ شکر نعمت مانع زوال نعمت می شود، و سبب تأیید آن می گردد».

۷. و در حدیث دیگر می فرماید: «سُرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَشْكُرُ النُّعْمَةَ وَ لَا يَرْعَى الْحُرْمَةَ؛ بدترین مردم کسی است که در برابر نعمت شکرگزاری نمی کند و رعایت احترام نمی کند» (احترام خالق و خلق).

چگونه باید شکر کرد

در تعریف شکر گفتیم که شکرگزاری همان قدردانی از نعمت است، خواه در عمل باشد یا به وسیله زبان و یا به قلب، و کفران و ناسپاسی نعمت، بی اعتنائی به نعمت‌ها، تحقیر و تزییع آن‌ها است و عدم توجه به صاحب نعمت. و **مهمترین بخش شکرگزاری همان شکر عملی است**، چه بسیارند کسانی که با زبان شکر خدا می‌گویند، ولی در عمل کفران می‌کنند.

کسانی که اسراف و تبذیر می‌کنند، و یا بخیل هستند، یا نعمت‌های الهی را وسیله فخر فروشی بر دیگران قرار می‌دهند، یا بر اثر نعمت مست می‌شوند و طغیان می‌کنند، همه آن‌ها ناسپاسند، و در طریق کفران نعمت گام بر می‌دارند، به عکس آن‌ها که نعمت‌های الهی را کتمان نمی‌کنند، و آشکار و پنهان انفاق می‌نمایند و با گسترش نعمت، تواضع آن‌ها در مقابل خالق و خلق بیشتر می‌شود و سعی دارند نعمت‌ها همه در جای خود مصرف شود، و چیزی از آن ضایع نگردد، آن‌ها بندگان شکرگزاری هستند و شایسته فزونی نعمت. در روایات اسلامی به هر سه مرحله شکر اشارات لطیفی شده است.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که فرمود: «**مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِنِعْمَةٍ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ فَقَدْ آدَى شُكْرَهَا** کسی که خداوند نعمتی به او بدهد و آن را در درون دل بشناسد، شکر آن را بجا آورده است».

بدیهی است شناخت نعمت و ارزش و اهمیت آن، هم سبب شناسایی منعم و هم انگیزه‌ای برای شکر عملی و زبانی خواهد بود. در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است که به یکی از یارانش فرمود: «**مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ عَبْدٌ بِنِعْمَةٍ صَعُرَتْ أَوْ كَبُرَتْ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ إِلَّا آدَى شُكْرَهَا**؛ هر نعمتی خداوند اعم از کوچک و بزرگ به کسی بدهد و او بگوید الحمد لله، شکر آن نعمت را بجا آورده است».

به یقین منظور از گفتن **الْحَمْدُ لِلَّهِ** تنها لُقْلُقَه زبان نیست، منظور حمدی است که از عمق جان و درون دل برخیزد.

در حدیث سومی از همان امام بزرگوار می‌خوانیم که یکی از دوستانش از او پرسید آیا شکر حدّ معینی دارد که انسان وقتی آن را انجام دهد از شاکران محسوب شود، فرمود: آری، آن مرد سؤال کرد چیست؟ فرمود: «**يُحْمَدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ نِعْمَةٍ عَلَيْهِ فِي أَهْلِ وَ مَالٍ وَ إِنْ كَانَ فِي مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي مَالِهِ حَقٌّ آدَاهُ**؛ خدا را در برابر هر نعمتی که به او در خانواده یا اموالش بخشیده سپاس می‌گویند و اگر در آنچه خدا به او داده است حقی (برای نیازمندان یا مصارف دیگر) بوده باشد، آن را ادا می‌کند».

و نیز در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: « **شُكْرُ الْعَالِمِ عَلَى عِلْمِهِ، عَمَلُهُ بِهِ وَبَدَلُهُ لِمُسْتَحَقِّهِ؛** سپاسگزاری عالم در برابر علمی که دارد این است که به آن عمل کند و به نیازمندان بذل نماید».

این‌ها اشاره به شکر عملی است که در برابر هر نعمتی باید انجام داد. به یقین عالمی که به علمش عمل نمی‌کند، و یا از دیگران دریغ می‌دارد، بنده ناسپاسی است و با زبان حال می‌گوید: من لایق این نعمت بزرگ نیستم.

قابل توجه این که شکر عملی در برابر افراد متفاوت است و در هر جا به شکلی خواهد بود، همان‌گونه که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در حدیث کوتاه و پرمعنی به چهار نمونه آن اشاره نموده است، می‌فرماید: « **شُكْرُ الْإِهْكَ بِطَوْلِ الثَّنَاءِ، شُكْرُ مَنْ قَوْكَ بِصِدْقِ الْوَلَاءِ، شُكْرُ نَظِيرِكَ بِحُسْنِ الْأَخَاءِ، شُكْرُ مَنْ دُونَكَ بِسَيِّبِ الْعَطَاءِ؛** شکر پروردگارت این است که دائماً تنایتش گویی، شکر کسی که بالای دست تو است به این است که در پیروی از او صادق باشی، شکر هم‌ردیف آن است که مراتب اخوت را به خوبی انجام دهی و شکر کسانی که زیر دست تو هستند به این است که از بخشش به آن‌ها مضایقه نکنی».

یکی از شاخه‌های شکر عملی این است که انسان اگر بر دشمنش پیروز شود تا آنجا که ممکن است و مشکلی ایجاد نمی‌کند، عفو و گذشت را شکرانه پیروزی خود قرار دهد همان‌گونه که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در حدیث معروفش می‌فرماید: « **إِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ؛** هنگامی که بر دشمنانت پیروز شدی، عفو را شکرانه این پیروزی قرار بده».

این نکته نیز شایان ذکر است که یکی از بهترین طرق شکر در برابر نعمت‌ها انفاق کردن بخشی از آن در راه خدا است، همان‌گونه که علی (علیه السلام) می‌فرماید: « **أَحْسِنُ شُكْرَ النِّعَمِ الْأَنْعَامِ بِهَا؛** بهترین شکر نعمت‌ها بخشیدن از آن است».

عبادت و نیایش در برابر پروردگار نیز طریقه دیگری برای شکرگزاری عملی است، بلکه مطابق احادیث اسلامی بهترین انگیزه عبادت مسأله شکرگزاری ذکر شده، در حالی که انگیزه نعمت‌های بهشت برای عبادت به‌عنوان عبادت تاجران، و انگیزه ترس از دوزخ به‌عنوان عبادت بردگان ذکر شده، ولی انگیزه شکر به‌عنوان عبادت آزادگان تعبیر شده است، در کلمات علی (علیه السلام) آمده است: « **إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوهُ شُكْرًا فَتَلَّكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ؛**».

انگیزه‌های شکرگزاری

برای این که روح شکرگزاری در انسان تقویت شود، از طرق گوناگونی می‌توان استفاده کرد، نخست معرفت نعمت‌ها است، می‌دانیم نعمت‌های خداوند سرتاپای وجود انسان را در بر می‌گیرد، نعمت‌های مادی و معنوی، نعمت‌های ظاهری و باطنی و نعمت‌های فردی و اجتماعی.

خوشبختانه پیشرفت علوم و دانش‌های بشری کمک بسیار مؤثری به شناخت نعمت‌ها کرده است و در پرتو آن‌ها بسیاری از شگفتی‌های وجود انسان و موجودات جهان کشف شده که هر کدام نعمت بزرگی محسوب می‌شود، امروز ما به‌خوبی می‌دانیم که جسم یک انسان از میلیاردها واحد کوچک زنده به نام **یاخته** تشکیل شده که هر کدام از آن‌ها ساختمان بسیار پیچیده و حیرت‌انگیزی دارد، و هر کدام نعمتی از نعمت‌های خدا است.

امروز است که ما می‌دانیم در درون خون ما میلیون‌ها موجود زنده به نام **گلبول سفید** وجود دارد که هر کدام به‌صورت سرباز مدافعی از سلامت انسان در برابر هجوم انبوه میکروب‌های بیماری‌زا که از زمین و هوا و آب و غذا وارد بدن انسان می‌شوند دفاع می‌کنند، اگر یک روز گفته می‌شد در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکر واجب، امروز ما به‌خوبی می‌دانیم که در هر نفس هزاران بلکه میلیون‌ها نعمت وجود دارد و بر هر نعمتی شکر واجب است. اگر پیشینیان با آگاهی از علوم زمان خود می‌گفتند.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

امروز در پرتو پیشرفت علوم ما می‌دانیم تنها این چهار موجود نیستند که به ما کمک می‌کنند، بلکه **هزاران عامل دست به دست هم می‌دهد تا گندمی از زمین بروید و خوراک انسانی شود**. بنابراین انگیزه شکر که از طریق معرفت نعمت حاصل می‌شود، در عصر و زمان ما ابعاد گسترده‌تری پیدا کرده است.

بنابراین، دوام سپاسگزاری از دوام مطالعه بررسی نعمت‌ها حاصل می‌شود. انگیزه دیگر برای شکرگزاری این است که انسان همیشه به **زیردستان خود نگاه کند و ببیند خداوند چقدر بر او منت نهاده و چه امکاناتی در اختیار او قرار داده که به دلایل مختلفی به دیگران نداده است**، در حدیثی می‌خوانیم که امیرمؤمنان علی (علیه‌السلام) در نامه‌ای که به یکی از اصحاب معروفش حارث همدانی نوشت فرمود: «**وَ أَكْثَرُ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى مَنْ فَضَّلْتَ عَلَيْهِ، فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَبْوَابِ الشُّكْرِ**؛ به افراد پایین‌تر از خود زیاد نگاه کن، که این خود از ابواب شکر است».

این در حالی است که اگر انسان به افراد بالاتر از خود بنگرد به یقین روح ناسپاسی همراه وسوسه‌های شیطانی در او زنده می‌شود. مطالعه برکات و آثار سپاس‌گزاری که فزونی نعمت و دوام و بقاء آن است، و در بحث‌های گذشته به‌طور گسترده ذکر شد نیز از انگیزه‌های مهم محسوب می‌شود. برای ایجاد انگیزه‌های شکر در توده مردم نسبت به یکدیگر نیز بهترین راه آن است که افراد قدردان و شکرگزار و کسانی که از خدمات و عطایا و کمک‌ها خوب استفاده می‌کنند مورد تشویق قرار گیرند، تشویق‌های گفتاری، و تشویق‌های رفتاری.

حضرت علی (علیه‌السلام) در عهدنامه معروف مالک اشتر خطاب به مالک می‌فرماید: «وَلَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيئِيُّ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةِ سَوَاءٍ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَرْهِيْدًا لِأَهْلِ الْأَحْسَانِ فِي الْأَحْسَانِ وَتَدْرِيْبًا لِأَهْلِ الْأَسَاءَةِ عَلَى الْأَسَاءَةِ؛ هرگز نباید افراد نیکوکار و بدکار نزد تو یکسان باشند، زیرا این کار سبب می‌شود که نیکوکاران در نیکی‌هایشان بی‌رغبت شوند، و بدکاران در اعمال بدشان تشویق گردند».

شکر خالق و شکر مخلوق

بی‌شک شکرگزاری و سپاس، نه‌تنها در برابر خالق که در برابر مخلوق نیز مطلوب است. کسی که به دیگری خدمت می‌کند و نعمتی در اختیار او می‌گذارد و از مواهب خویش به او می‌بخشد هر چند انتظار قدردانی و تشکر نداشته باشد، وظیفه انسانی که مشمول نعمت او شده است این است که در مقام شکرگزاری و سپاس برآید، و با قلب و زبان و عمل از وی قدردانی کند، در روایت معروفی از امام علی بن موسی الرضا (علیه‌السلام) می‌خوانیم: «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعِمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ؛ کسی که بخشنده نعمت را از میان مخلوقین شکرگزاری نکند، شکر خداوند متعال را بجا نیاورده است».

جمله «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ» هر چند به این عبارت در متون روایات معصومین (علیهم‌السلام) وارد نشده ولی محتوا و مضمون آن در روایت بالا و دیگر روایات دیده می‌شود، و تاب دو تفسیر دارد، نخست این که ترک شکرگزاری مخلوق، یا ناسپاسی در برابر بخشندگان نعمت، دلیل بر روح ناسپاسی در وجود شخص است که به خاطر آن، ارزشی برای نعمت‌های مردم قایل نیست، بلکه گاه خود را طلبکار هم می‌داند، چنین کسی به یقین در برابر خالق متعال نیز شکرگزاری نخواهد کرد، به خصوص این که نعمت‌هایی که مردم به یکدیگر می‌دهند چون محدود است و گه‌گاه واقع می‌شود، به چشم می‌آید، برخلاف نعمت‌های الهی که تمام وجود ما را در تمام عمر احاطه کرده و به همین دلیل گاه از شدت ظهور مخفی و پنهان می‌شود.

دیگر این که تشکر از مخلوق در واقع تشکر از خدا است، چرا که مخلوق واسطه‌ای برای انتقال نعمت خدا به بندگان بیش نیست، بنابراین کسی که شکر مخلوق را بجا نیاورد در واقع شکر خدا را بجا نیاورده است. به هر حال در روایات اسلامی بر این معنی تأکید شده که هم در برابر نعمتی که کسی به شما می‌بخشد سپاس گزار باشید و هم به کسی که سپاس‌گزاری می‌کند نعمت بیشتری بدهید.

چنانکه در حدیثی از امام صادق (علیه‌السلام) آمده است که: در تورات این جمله نوشته شده: « اَشْكُرُ مَنْ اَنْعَمَ عَلَيَّكَ وَ اَنْعِمَ عَلَيَّ مَنْ شَكَرَكَ » از کسی که به تو نعمتی می‌بخشد تشکر کن و به کسی که از تو تشکر می‌کند، نعمت بیشتری ببخش». خداوند در قرآن مجید نیز صریحاً دستور شکرگزاری نسبت به بندگان را صادر کرده و آن را در کنار شکرگزاری از خودش قرار داده است، می‌فرماید: « وَ وَصَّيْنَا الْاِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ اُمُّهُ وَ هُنَا عَلَيَّ وَ هُنَا سَفَرًا شَكَرْنَا لَكَ اَنْ اَشْكُرَ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ اِلَى الْمَصِيرِ؛ ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم، مادرش هر روز با زحمتی روی زحمت حمل کرد (و دوران بارداری را با رنج‌های فراوان پشت سر گذاشت) و دوران شیر خوارگی او در دو سال (با زحمت فراوان) صورت می‌گیرد، به انسان گفتیم که برای من و برای پدر و مادرت شکرگزاری کن که بازگشت همه شما به سوی من است». (لقمان. ۱۴)

به یقین پدر و مادر تنها کسانی نیستند که بر گردن انسان حق دارند (هر چند حق آن‌ها بسیار بزرگ است) هر کس حقی معنوی یا مادی داشته باشد باید در برابر او تشکر کرد. در حالات پیشوایان بزرگ اسلام نیز دیده شده است که گاه کمترین خدمت را با بزرگترین نعمت پاسخ می‌گفتند، و نیز در داستان معروف دیگری می‌خوانیم که در یکی از سفرها امام حسن (علیه‌السلام) و امام حسین (علیه‌السلام) و عبدالله بن جعفر از قافله عقب ماندند و در بیابان تشنه شدند، از دور خیمه چادر نشینی جلب توجه آن‌ها را نمود، به سراغ آن آمدند، پیر زن تک و تنهایی در آن دیدند که آن‌ها را سیراب کرد، و گوسفندی را که داشت برای تغذیه آن‌ها آماده ساخت و آن‌ها به پیرزن فرمودند:

اگر به مدینه آمدی به سراغ ما بیا شاید بتوانیم این همه محبت را تا اندازه ای جبران کنیم، سپس خشکسالی شدیدی در بیابان‌های اطراف مدینه شد به گونه‌ای که چادر نشینان به شهرها هجوم آوردند و از مردم درخواست کمک می‌کردند، روزی چشم امام حسن (علیه‌السلام) به همان پیرزن افتاد که در کوچه‌های مدینه تقاضای کمک می‌کند. حضرت او را صدا زد و از او پرسید به خاطر داری که من و برادر و پسر عمویم در بیابان نزد تو آمدیم و تو بهترین کمک را به ما کردی، پیرزن نیکوکار چیزی به خاطر نداشت، ولی امام فرمود: اگر تو به خاطر نداری،

من به خاطر دارم. سپس پول زیاد و گوسفندان فراوانی به او بخشید و او را نزد برادرش امام حسین (علیه السلام) فرستاد، آن حضرت نیز عطایای بیشتری به پیرزن دادند و سپس او را به سراغ عبدالله بن جعفر فرستادند، او نیز نعمت زیادی به آن پیرزن بخشید و در پایان حدیث آمده است: «صَارَتْ مِنْ أَعْنَى النَّاسِ؛ او یکی از ثروتمندترین مردم شد».

شکر از منظری دیگر^۱

تعاریف متعددی برای شکر بیان شده که با در نظر داشتن آن‌ها می‌توان گفت حقیقت شکر «اظهار نعمت» است. اظهار نعمت مستلزم ادراک و تصور آن است و دارای مراتب و چهره‌های گوناگون است؛ اظهار نعمت یعنی استفاده نعمت در راهی که منعم اراده کرده و نیز یادآوری و مدح و ثنای او بر نعمتش.

بنابراین شکر دارای مراتب سه گانه قلبی (یادآوری)، زبانی (مدح و ثنا) و عملی است. مراد از شکر خداوند آن است که انسان در دل متوجه و یادآور نعمت‌های او باشد و به هنگام استفاده از نعمت‌های بیکران الهی، زبان به حمد و سپاس خدا بگشاید و نعمت‌ها و برکات خداوند را در راهی که او خواسته، به کار گیرد.

در فضیلت سپاس‌گزاری همین بس که خداوند به صراحت بندگان را به آن فرمان داده است: و شکرانه‌ام را به جای آورید و با من ناسپاسی نکنید.^۲

به فرموده امام سجاد (علیه السلام) سپاسگزاری از خداوند، آدمی را در ساحت محبت خاص الهی قرار می‌دهد: حقیقتاً خداوند ... هر بنده سپاسگزار و قدردان را دوست می‌دارد. بنابراین حق شناسی و سپاسگزاری از خداوند، یکی از عناصر اساسی است که رابطه انسان با خدا را سامان می‌بخشد.

شکر زاهدانه و شکر عارفانه

گاه انسان نعمت‌های خداوند را زاهدانه به رسمیت می‌شناسد و آن‌ها را بجا مصرف می‌کند تا در قیامت نسوزد و به بهشت باریابد. اما گاه نیز عارفانه شکر می‌کند و می‌گوید: «خدایا! هستی و کمالات من و همه جهان نعمت توست و تنها ولی نعمت من تویی. پس بر سر هر سفره غذای ظاهری (برای جسم) و باطنی (برای روح) بنشینیم. رزاق تویی و

^۱. رهیافتی بر اخلاق و تربیت اسلامی، فتح الله نجارزادگان، صص ۱۲۲، ۱۱۹.

^۲. بقره، ۱۵۲.

همه از سوی توست». در این صورت، چنین شکری عارفانه می‌شود و شاکر عارف از توجه به نعمت، به صاحب نعمت می‌رسد. امام باقر (علیه‌السلام) می‌فرماید:

نوح (علیه‌السلام) به این دلیل بنده شکور نامیده شد که هر صبحگاه و شامگاه می‌گفت: خداوندا! تو را گواه می‌گیرم بر اینکه هیچ نعمتی یا عافیتی در دین یا دنیای من در صبح و شام پدید نمی‌آید، جز آنکه از ناحیه توست؛ تو یکتایی و شریکی برای تو نیست. [پس] برای توست حمد و برای توست شکر به عهده من، تا آنکه خشنود شوی و باز پس از خشنودی تو [نیز حمد و شکر برای توست] ای معبودما.

برترین مرحله شکر، اعتراف به عجز است، به این بیان که امکان سپاسگزاری از خداوند از توان انسان بیرون است؛ زیرا اگر کسی با زبان یا قلب شکر کند، خود این اعضا و همچنین به کارگیری آن‌ها در راه درست نیز نعمتی دیگر است. بنابراین برای هر شکری شکرهای دیگر لازم است امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید:

از جمله مواردی که خداوند به حضرت موسی (علیه‌السلام) وحی کرد این بود: «ای موسی! از من سپاسگزاری کن، آنچنان که سزاوار من است». موسی (علیه‌السلام) در جواب پرسید: پروردگارا! چگونه حق سپاس تو را ادا کنم، در حالی که هرگونه سپاسگزاری من، خود نعمتی دیگر است؟ خداوند در پاسخ فرمود: «اکنون [که دانستی سپاس تو نیز نعمتی از جانب من است]، حق شکر مرا به جای آوردی ...»

سعدی با الهام از این گونه روایات می‌گوید:

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که به جای آورد

مهمترین اثر دنیوی سپاسگزاری، بر اساس متون دینی، فزونی یافتن نعمت‌های پروردگار است: «و آن گاه که پروردگارت اعلام کرد که اگر سپاسگزاری کنی، [نعمت] شما را افزون خواهم کرد و اگر ناسپاسی نمایند، قطعاً عذاب من سخت خواهد بود.» اشایان ذکر است «شکر» در مفهوم کلی خود شامل سپاسگزاری از مردم در مقابل خدمات آنان نیز می‌شود؛ که این خود امری نکوست. امام سجاد (علیه‌السلام) می‌فرماید خداوند روز قیامت به بنده اش می‌گوید:

آیا از فلانی تشکر کردی؟ عرض می‌کند: پروردگارا! بلکه تو را شکر گزاردم. خطاب می‌رسد: چون از او تشکر نکردی، از من هم سپاسگزاری نکرده‌ای. **شکر گزارترین شما نسبت به خدا، شکرگزارترین شما نسبت به مردم است.**

زهد و ساده زیستی

ششمین قدم در مسیر تکاملی انسان زهد نام دارد. خداوند متعال در قرآن کریم، هدف از خلقت انسان را عبادت کردن و رسیدن به کمال و سعادت حقیقی معرفی کرده است. شرط رسیدن به کمال و سعادت، تلاش و کوشش در این مسیر است و برای واداشتن انسان به تلاش مداوم، حب ذات و نفس را در وجود او قرار داده است. از سوی دیگر، برای مهار کردن نفس و جلوگیری از افراط درعلاقه به دنیا، عشق، ایثار، فداکاری و... را به بشر هدیه نمود. یکی دیگر از این هدیه‌های الهی، زهد و ساده زیستی است که یکی از ارزشهای اخلاقی و از اساسی‌ترین اصول زندگی فردی و اجتماعی مورد تأکید به شمار می‌آید. زهد و ساده زیستی در قرآن کریم، روایات، به‌ویژه سیره انبیاء و ائمه اطهار (علیهم‌السلام) مورد توجه قرار گرفته است. اصل زهد و ساده زیستی از اهمیت بسیار زیادی برخوردار بوده و دارای آثار ارزشمندی از جمله علم، حکمت، هدایت و... است. به نظر می‌رسد، پس از استقرار آثار زهد و ساده زیستی در فرد زاهد، هریک از این آثار به نوعی موجب رشد او می‌گردد.^۱

مفهوم شناسی زهد

زهد در لغت:

زهد در لغت به معنای روگردانی، بی‌میلی و بی‌اعتنایی و ترك کردن است. این بی‌میلی موجب راضی شدن به اندك است. طریحی در معنای زهد، اعراض و ترك را لحاظ کرده است. این فارس در معنای زهد آورده است: حرفهای زا، هاء و دال، از نظر ریشه بر کم بودن چیزی دلالت می‌کنند و زهید به معنای چیز کم است و او مردی اهل زهد است، یعنی مال کمی دارد. همچنین به معنای پشت کردن به دنیا و روی آوردن به آخرت، بلکه از غیر خدا قطع نظر کردن و روآوردن به خدا است و این از بالاترین درجات زهد است.^۲

^۱. زهد و ساده زیستی و نقش آن در رشد فردی و اجتماعی از منظر آیات و روایات، عبدالرضا زاهدی، ص ۲۴

^۲. زهد و ساده زیستی و نقش آن در رشد فردی و اجتماعی از منظر آیات و روایات، عبدالرضا زاهدی، ص ۲۶

زهد در اصطلاح :

زهد عبارت است از بی‌رغبتی به دنیا و اینکه با قلبت طالب دنیا نباشی مگر به قدر ضرورت جسم؛ امیر المومنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: تمام زهد در دو کلمه قرآن خلاصه می‌شود :

«لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»^۱

و کسی که بر گذشته افسوس نخورد و به آنچه به دستش آمده شاد نشود دو طرف زهد را رعایت کرده است و می‌فرماید: زهد در دنیا عبارت است از کوتاه کردن آرزو و شکر هر نعمت و پرهیز از تمام آنچه خدا حرام کرده است.^۲

زهد که یکی از فضایل اخلاقی است و در روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) مورد تشویق و ترغیب واقع شده است، این است؛ که انسان با این که طبعاً به چیزی میل و رغبت دارد به خاطر داشتن فکر و هدف بالاتر از آن چیز صرف‌نظر کند و در فکر تامین هدف بالاتر باشد یعنی انسان در عین اینکه قدرت و امکان آن را دارد که لباس خوب بپوشد و غذای لذیذ بخورد و در مسند عالی بنشیند و در مرکب گران قیمت سوار شود، اما برای اینکه مسئولیت خود را بهتر انجام بدهد و با مردم مستمند همدردی و همرنگی داشته باشد و خوشنودی پروردگار را به این وسیله جلب کند از همه این‌ها صرف‌نظر کند و امکانات خود را در راه رفاه مستمندان و تامین زندگی محتاجان صرف نماید و خود با زندگی ساده بسازد و از تنعم و تجمل و لذت‌گرایی پرهیز کند.^۳

در نهج البلاغه در دو مورد زهد تعریف شده است در خطبه ۷۹ می‌فرماید: «یا ایها الناس؛ الزهاده: قصر الامل والشکر عند النعم و الورع عند المحارم». ای مردم؛ زهد عبارت است از: کوتاهی آرزو و سپاسگزاری در برابر نعمت‌ها و پرهیز در برابر محرّمات.

در حکمت ۴۳۹ می‌فرماید: «الزهد بین کلمتین من القرآن قال الله سبحانه: لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم و من لم یأس علی الماضي و لم یفرح بالاتی فقد اخذ الزهد بطرفیه». یعنی زهد در دو جمله قرآن خلاصه شده است: برای اینکه

۱. این بخاطر آن است که برای آنچه از دست داده اید تأسف نخورید، و به آنچه به شما داده است دل‌بسته و شادمان نباشید؛ و خداوند هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد. (سوره حدید، آیه ۲۳)

۲. اخلاق، عبدالله شبر، ص ۴۰۰

۳. فاطمه سلام الله علیها تجلی‌گاه انوار آفرینش، مجتبی برهانی، ص ۱۴۸

متاسف نشوید بر آنچه (از مادیات دنیا) از شما فوت می‌شود و شاد نگردید بر آنچه خدا به شما می‌دهد، هر کس بر گذشته اندوه نخورد و برای آینده شادمان نشود بر هر دو جانب زهد دست یافته است.^۱

زهد، غبار رومی دل است. صحنه دل، چون آینه، مایل به سوی حق است و هر علاقه‌ای به غیر خدا غباری است بر آینه دل. جان غبارآلوده و گرد گرفته راهی به حریم خدا ندارد و غبارروبی ضریح دل و گردگیری رواق جان شرط لازم تابش نور حق در آینه دل است.

ذات اقدس اله برای قلب، کعبه‌ای قرار داده که قلب فطرتاً به آن متوجه است و تعلق به غیر خدا جلو دید قلب را می‌گیرد. فرشتگان که دائماً به یاد حقند و هرگز از عبادت او، خسته نمی‌شوند، بر اثر این است که آنان متوجه کعبه مقصودند و غباری جلو دید آن‌ها را نمی‌گیرد و اولیای الهی هم که در غبارروبی مجربند، در حد فرشته زندگی می‌کنند.^۲

زهد راستین آن است که انسان نسبت به غیر خدا زاهد یعنی بی رغبت و نسبت به خدا راغب باشد و ماسوی الله را به خاطر الله ترک کند آن خدایی که همه چیز است و در اعماق هستی انسان، حضور و ظهور و بر آن، احاطه دارد همه هستی انسان را لذیذ و کامیاب می‌کند؛ لذتی که قابل وصف نیست. در باره امام سجاد (علیه‌السلام) نقل شده است که در دل شب می‌فرمود: «این الزاهدون فی الدنيا این الراغبون فی الآخرة» «یا فرشتگانی که زاهدان را ندا می‌دهند» ناظر به همین قسم از زهد است. البته در اوائل امر، سخن از **و الآخرة خیر و ابقی** مطرح است ولی در مراحل نهایی **و الله خیر و ابقی** است.

پایه‌های زهد:

زهد که این همه مورد تشویق احادیث اسلامی است و یکی از فضایل مهم انسانی است بر دو پایه استوار است:

الف) کیفیت روحی، یعنی با اینکه به چیزی طبعاً میل دارد و مورد علاقه قلبی اوست و فراهم کردن آن نیز برای او ممکن است ولی به خاطر تأمین هدف بالاتر که هدف الهی و معنوی است، توجه خود را از آن چیز برمی‌دارد و به جانب آن هدف بالا توجه می‌کند.

^۱ سیری در نهج البلاغه، مرتضی مطهری، ص ۲۱۰

^۲ مراحل اخلاق در قرآن کریم، عبدالله جوادی آملی، ص ۱۵۸

ب) در زندگی عملی خود، ساده زیستی و قناعت را پیشه خود می‌سازد و از تنعم و تجمل ولذت‌گرایی می‌پرهیزد.^۱

ویژگی‌های زاهد:

برخی از ویژگی‌های این نوع از زندگی و افرادی که در جانب مثبت واژه زهد قرار می‌گیرند، از این قرار است:

تقوا

پایه اصلی این نوع از زندگی، رغبت و ترک است؛ رغبت به آنچه که پایدار بوده و هیچگاه از بین نخواهد رفت و ترک آنچه که ناپایدار بوده و رنگ زوال به خود می‌گیرد. امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) این خصیصه را از ویژگی‌های متقین برمی‌شمارد: روشنی چشم پرهیزکار در چیزی قرار دارد که جاودانه است، و آن را ترک می‌کند که پایدار نیست. در واقع تقوا و زهد دو عنصر درهم‌تنیده هستند که تحقق هر یک بدون دیگری امکان‌پذیر نیست. متقین روشنی چشم و شادی دل خود را در چیزهایی می‌دانند که از میان رفتنی نبوده، و در زمره کمالات نفسانی پایدار است، مانند دانش و حکمت و صفات برجسته اخلاقی که همگی متضمن لذات باقی و سعادت دائمی است. در مقابل از آنچه رفتنی و ناپایدار است چشم پوشیده و زهد اختیار می‌کنند.

بصیرت

زاهدان حقیقی در دنیا بر اساس بصیرت و آگاهی عمل می‌کنند. زاهدان گروهی از مردم دنیایند که دنیاپرست نمی‌باشند، پس در دنیا زندگی می‌کنند، اما آلودگی دنیاپرستان را ندارند. در دنیا با آگاهی و بصیرت عمل می‌کنند و در ترک زشتی‌ها از همه پیشی می‌گیرند، بدن‌هایشان به گونه‌ای در تلاش و حرکت است که گویا میان مردم آخرتند. اهل دنیا را می‌نگرند که مرگ بدن‌ها را بزرگ می‌شمارند، اما آن‌ها مرگ دل‌های زندگان را بزرگ‌تر می‌دانند.

این بیان نورانی بیانگر این مطلب است که زاهدان از نظر جسمی و نیازهای مادی در بین سایر اهل دنیا زندگی می‌کنند ولی از جهات قلبی و باطنی از آن‌ها نبوده و از لذت‌ها و

۱. فاطمه سلام الله علیها تجلیگاه انوار آفرینش، مجتبی برهانی، ص ۱۴۹

نعمت‌های پر زرق و برق دنیا چشم پوشیده و غرق در محبت خدا و رحمت‌هایی شده‌اند که برای دوستانش در جهان آخرت آماده کرده است، به این دلیل پیوسته با دیده‌های دلشان، احوال آخرت را مشاهده می‌کنند این بصیرت و آگاهی نسبت به آخرت و روز جزا است و در واقع عملکرد اهل زهد به خاطر آگاهی و بصیرتی است که از روز جزا به دست آورده‌اند. لازم به ذکر است که با توجه به بیان نورانی امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) در تعریف زهد در خطبه ۸۱ که مورد بحث واقع شد، زهد امری دارای درجه و مرتبه است. بنابراین بصیرت حاصل از آن نیز دارای درجه و مرتبه خواهد بود و **هراندازه انسان از تعلقات دنیوی خود بکاهد به معنویت نزدیک‌تر شده و خالص‌تر می‌شود**. یعنی هرچه زهد بیشتر شود، بصیرت انسان قوی‌تر خواهد شد.

قناعت

قناعت پیشه کردن یکی از ویژگی‌های بارز کسانی که است که مدل زندگی زاهدانه را برای خود برگزیده‌اند. این عنصر همچون زیوری می‌ماند که زاهدان حقیقی خود را به آن آراسته‌اند. از این رو کسانی که می‌خواهند لباس زاهدان را به‌ناحق بر تن کنند و خود را زاهد پیشه بنمایانند، خود را به زیور قناعت می‌آرایند تا دیگران آن‌ها را در سلک زهاد به حساب آورند.

امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) در یک تقسیم‌بندی مردم را به چهار دسته تقسیم می‌کنند که یکی از آن‌ها کسانی هستند که جزء زاهدان واقعی نبوده و به خاطر اینکه امکانات و اسباب لازم برای به دست آوردن قدرت نداشته‌اند، لباس زاهدان پوشیده و خود را به زیور قناعت آراسته‌اند. و برخی دیگر، با پستی و ذلت و فقدان امکانات، از به دست آوردن قدرت محروم مانده‌اند، که خود را به زیور قناعت آراسته، و لباس زاهدان را پوشیده‌اند. اینان هرگز در هیچ زمانی از شب و روز، از زاهدان راستین نبوده‌اند.^۱

مراحل تحقق زهد حقیقی

در تحقق زهد حقیقی چندین مرحله وجود دارد که عدم وجود یکی از آن‌ها، نشانگر زهد غیر حقیقی است. این مراحل عبارت‌اند از:

۱. مطالعات قرآن و حدیث، جمعی از نویسندگان، صص ۱۰۸، ۱۱۱

الف. چیزی که نسبت به آن بی میلی شده و اعراض می شود، از اموری باشد که مورد میل و رغبت انسان قرار گیرد چنانچه شهید مطهری می گوید: زندگی زاهدانه در دنیا داشتن این است که با وجود میل اعراض کند.

ب. انسان بالطبع و قلباً نسبت به دنیا و زخارف آن بی میل باشد و دل بستگی به آن نداشته باشد. این بی میلی نباید ناشی از بیماری جسمی، خسته شدن از دنیا و یا تعلق خاطر شدید به یک چیز، که انسان را از میل به موارد دیگر باز می دارد، باشد.

ج. برای انسان همه امکانات رغبت انگیز موجود باشد تا زمینه بی میلی به آن فراهم شود. یا اگر برای وی امکانات موجود نیست، نسبت به امکانات و مادیات دیگران بی میل باشد. همچنین این بی میلی نسبت به مادیات و زندگی دنیا به دلیل هدایت به رشد و قرب الهی و هدف آن رضایت الهی باشد؛ زیرا هرگونه بی میلی زهد به شمار نمی آید. فیض کاشانی در این رابطه می گوید: ترك مال و بذل آن از راه سخاوت و جوانمردی و یا به منظور دلجویی از مردم و یا به طمع عوض، زهد نیست.

د. زهد و بی میلی و حقیر شمردن دنیا، نسبت به همه موارد دنیوی باشد، نه اینکه نسبت به برخی امور بی میل باشد و نسبت به برخی دیگر رغبت داشته باشد.^۱

مراتب زهد

برای زهد، مراتبی است:

۱. زهد در حرام ۲. زهد در مشتبهات ۳. زهد در مباحات

اولین قدم زهد در حرام، ترك حرام است؛ اما صرف ترك حرام برای نزهت روح کافی نیست. کسی که مایل است معصیت کند ولی برای ترس از جهنم یا رسیدن به بهشت معصیت نمی کند اهل سیر و سلوک نیست، اضافه بر ترك معصیت یا حرام، باید انسان نسبت به آن متروک، زاهد یعنی بی رغبت باشد. سالک پس از گذراندن این مرحله، باید نسبت به شبهات زاهد باشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمودند: بعضی از امور، حلال روشن و بعضی حرام روشن و بعضی مشتبه، و بین حلال و حرام است.

نیز از امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده است که گناهان به منزله قرق گاه خداست کسی که در اطراف قرق گاه قدم بزند، ممکن است در آن داخل شود.^۲

^۱ زهد و ساده زیستی و نقش آن در رشد فردی و اجتماعی از منظر آیات و روایات، عبدالرضا زاهدی، ص ۲۶

^۲ مراحل اخلاق در قرآن کریم، عبدالله جوادی آملی، ص ۱۷۷

فضیلت زهد:

خدای تعالی می فرماید: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَزْنَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَزْنِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَزْنَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ»^۱
و می فرماید: «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ»^۲

نبی اکرم می فرماید: کسی که شبی را به صبح برساند و همتش آخرت باشد خدا همش را مجتمع می کند و شغلش را حفظ نماید و غنا و بی نیازی را در قلبش قرار می دهد و دنیا به اجبار به سوی او روی آورد. و فرمود هنگامی که بنده ای را دیدید که سکوت و زهد در دنیا نصیبش شده به او نزدیک شوید که القاء حکمت می کند و خداوند تعالی می فرماید: «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»^۳
و می فرماید: به دنیا بی رغبت باش تا خدا دوستت داشته باشد و به آنچه در دست مردم است بی رغبت باش تا محبوب مردم شوی. می فرماید: هر کس به دنیا بی رغبت باشد خدا حکمت را در قلبش جای می دهد و زبانش را به آن گویا می کند و درد و دواي دنیا را به او می شناساند و او را سالم از دنیا به سوی داژ السلام خارج می کند.
و می فرماید: کسی که دنیا را به آخرت ترجیح دهد خدا او را به سه گرفتاری مبتلا می کند، همی که هرگز از او جدا نشود، فقری که باوجود آن هرگز بی نیاز نشود و حرصی که باوجود آن هرگز سیر نشود. و می فرماید: ایمان بنده وقتی کامل می شود که مخفی بودن از معروفیت و قلت هر چیزی از کثرت آن برایش محبوب تر باشد.^۴

۱. کسی که زراعت آخرت را بخواهد، به کشت او برکت و افزایش می دهیم و بر محصولش می افزاییم؛ و کسی که فقط کشت دنیا را بطلبد، کمی از آن به او می دهیم اما در آخرت هیچ بهره ای ندارد. (سوره شوری، آیه ۲۰)
۲. و هرگز چشمان خود را به نعمتهای مادی، که به گروه هایی از آنان داده ایم، میفکن! اینها شکوفه های زندگی دنیاست؛ تا آنان را در آن بیازماییم؛ و روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است. (سوره طه، آیه ۱۳۱)
۳. (خدا) دانش و حکمت را به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می دهد؛ و به هر کس دانش داده شود، خیر فراوانی داده شده است. و جز خردمندان، (این حقایق را درک نمی کنند، و) متذکر نمی گردند. (سوره بقره، آیه ی ۲۶۹)

۴. اخلاق، عبدالله شبر، صص ۳۹۸. ۳۹۹

ثمرات زهد:

یکی از ثمرات زهد سخاوت است همان طور که از ثمرات رغبت به دنیا بخل است. در مقام زهد اگر مال از دست انسان رفت قناعت شایسته و اگر به دست آمد سخاوت و بخشش به اهلیش و احسان به دیگران سزاوار است. سخاوت از اخلاق انبیا و اصول نجابت و سخاوتمند دوست خداست. نبی اکرم می فرماید: از گناه شخص سخاوتمند دست بردارید که خدا دست او را گرفته، هرگاه بلغزد خدا حفظش می کند.

و می فرماید: غذای شخص سخیّ درمان است و غذای شخص بخیل درد است. و می فرماید سخاوتمند به خدا نزدیک است و بخیل از خدا دور است و جاهل سخی از عابد بخیل نزد خدا محبوب تر است و بدترین دردها بخل است رفیع ترین درجات سخاوت و ایثار است ایثار آن است که مال را در عین احتیاج ببخشی.

خدای تعالی در مدح ایثارگران می فرماید: «وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»^۱

و می فرماید: «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا»^۲
و نبی اکرم می فرماید: هر کس میل به شهوتی پیدا کند ولی شهوت خویش را رد کند و خدا را بر نفس خویش ترجیح دهد آمرزیده می شود.^۳

مفهوم شناسی زاهد :

زاهد در لغت :

پارسا، عابد، آن که دنیا و خوشی های آن را برای آخرت ترک می گوید.^۴

زاهد در اصطلاح :

زاهد حقیقی آن است که: ترک مال و جاه، بلکه جمیع لذت های نفسانیه نموده باشد. و علامت این، آن است که: فقر و غنا و عزت و ذلت و مدح و ذم در نزد او مساوی باشد. و سبب این حالت، غلبه انس به خداست، زیرا مادامی که در دل محبت خدا و انس به او غالب نشود،

۱. و آن ها را بر خود مقدم می دارند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند. (سوره حشر، آیه ۹)

۲. و غذای (خود) را با اینکه به آن علاقه (و نیاز) دارند، به «مسکین» و «یتیم» و «اسیر» می دهند. (سوره انسان، آیه ۸)

۳. اخلاق، عبدالله شبر، صص ۴۰۳. ۴۰۴

۴. فرهنگ معین، محمد معین، ص ۶۳۳

محبت دنیا بالکلیه از دل خارج نمی‌شود. و محبت خدا و محبت دنیا در دل او مثل آب‌وهوا هستند در قرح، چون یکی از این‌ها داخل شود دیگری بیرون می‌رود. پس دل آکنده از محبت دنیا، از دوستی خدا خالی است. و دل مشغول به محبت خدا، از دوستی دنیا فارغ است. و هر قدر که یکی از این‌ها کم می‌شود دیگری زیاد می‌شود، و بالعکس.^۱

پس هر که از هر چه غیر خداست حتی از بهشت دل بردارد و به جز خدا به هیچ چیز عشق و محبت نداشته باشد او زاهد مطلق است. و کسی که از لذت‌ها و بهره‌های دنیا دست برمی‌دارد از بیم آتش دوزخ یا به طمع نعمت‌های بهشت از حور و قصور و میوه‌ها و آب‌ها او نیز زاهد است، و لکن مرتبه او پائین‌تر از مقام اول است.

و کسی که از بعضی از لذایذ دنیا دست برمی‌دارد نه از همه آن‌ها، مانند آنکه مال را رها می‌کند اما جاه را می‌طلبد، یا از پر خوری صرف‌نظر می‌کند اما به تجمل و لباس فاخر و زیور و زینت علاقه‌مند است مطلقاً سزاوار نام زاهد نیست.

از آنچه گفته شد معلوم است که زهد وقتی تحقق می‌یابد که توانائی نیل به دنیا و ترک آن وجود داشته باشد، و باعث ترک دنیاپرستی و حقارت آن باشد نسبت به مورد رغبت او یعنی خداوند و آخرت. پس اگر ترک دنیا به سبب عدم دسترسی به آن باشد یا برای غرضی دیگر غیر از خدای تعالی و آخرت باشد مانند نام نیک و به دست آوردن دل‌ها، یا شهرت به جوانمردی و سخاوت یا سنگینی کاروبار و سختی و رنج و مشقت حفظ اموال، یا از این قبیل چیزها، اصلاً آن زهد نیست.^۲

نتیجه‌گیری:

زهد، غبارروبی دل است. صحنه دل، چون آئینه، مایل به سوی حق است و هر علاقه‌ای به غیر خدا غباری است بر آئینه دل. جان غبارآلوده و گرد گرفته راهی به حریم خدا ندارد و غبارروبی ضریح دل و گردگیری رواق جان شرط لازم تابش نور حق در آئینه دل است. ذات اقدس اله برای قلب، کعبه‌ای قرار داده که قلب فطرتاً به آن متوجه است و تعلق به غیر خدا جلو دید قلب را می‌گیرد.

۱. معراج السعاده، احمد نراقی، ص ۳۴۹

۲. علم اخلاق اسلامی، مهدی نراقی، ج ۱، ص ۱۳۴

اخلاص^۱

هفتمین قدم در سیر تکاملی انسان اخلاص نام دارد.

بسیاری از علمای اخلاق در آغاز بحث‌های اخلاقی سخن از (نیت) و (اخلاص نیت) به میان آورده‌اند و این دو را از یکدیگر جدا ساخته‌اند؛ نیت را چیزی و اخلاص نیت را چیز دیگر شمرده‌اند؛ ولی هنگام بحث از این دو، تفاوت روشنی بیان نکرده‌اند و مباحث خلوص نیت را در بحث نیت آورده‌اند، به گونه‌ای که تمیز میان مفهوم این دو مشکل است.

برای تفکیک این دو، می‌توان چنین گفت: منظور از نیت همان عزم راسخ و اراده محکم برای انجام کار است، قطع نظر از اینکه انگیزه الهی در آن باشد یا انگیزه‌های مادی.

بدیهی است کار هنگامی به ثمر می‌رسد که انسان با اراده قوی و خلل‌ناپذیر و عزمی راسخ وارد آن شود، تحصیل دانش، تجارت، زراعت، کارهای تولیدی، کارهای اجتماعی و سیاسی و خلاصه هر عمل مثبتی هنگامی به نتیجه می‌رسد که با تردید و دودلی آغاز نشود؛ و این در صورتی ممکن است که انسان قبلاً روی برنامه‌ای که می‌خواهد انجام دهد مطالعه کافی داشته باشد؛ از منافع کار و نتایج و شرایط و موانع احتمالی آن کاملاً مطلع باشد، و با اراده قوی وارد عمل شود، و با گام‌های استوار و محکم به سوی مقصد حرکت کند.

در طریق تهذیب اخلاق و سیر سلوک الی الله نیز اراده و نیت قاطع لازم است. افراد سست اراده هرگز به جایی نمی‌رسند، و با برخورد به اندک مانعی از راه می‌مانند؛ اصولاً اراده ضعیف نیروی انسان را نیز تضعیف می‌کند و به عکس اراده قوی تمام نیروها و استعداد‌های درون را بسیج می‌نماید و انسان را به سوی مقصد به حرکت در می‌آورد.

این همان چیزی است که در قرآن مجید از آن تعبیر به (عزم) شده است و پیامبران بزرگ الهی به خاطر اراده نیرومندشان (اولوالعزم) نامیده شده‌اند. قرآن خطاب به پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌گوید: **(فاذا عزم فتوکل علی الله)**؛ (نخست با یارانت مشورت کن) و هنگامی که تصمیم گرفتی (محکم بایست و) توکل بر خدا کن! (سوره آل عمران: آیه ۱۵۹)

و در حدیثی از امام صادق (علیه‌السلام) می‌خوانیم: **(انما قدر الله عون العباد علی قدر نیاتهم فمن صحت نیته تم عون الله له، و من قصرت نیته قصر عنه العون بقدر الذی قصره)**؛ خداوند به قدر نیت‌های بندگان به آن‌ها کمک می‌کند، کسی که نیت صحیح و اراده

۱. اخلاق در قرآن، جلد ۱، ناصر مکارم، صص ۲۶۶، ۲۷۹.

محکمی داشته باشد، یاری خداوند بر او کامل خواهد بود، و کسی که نیتش ناقص باشد به همان اندازه یاری الهی در حق او کم خواهد شد.

یکی دیگر از معانی (نیت) تفاوت انگیزه‌ها در انجام اعمالی است که ظاهراً یکسان است؛ مثلاً، انسانی که به جهاد می‌رود، ممکن است انگیزه او کسب غنائم یا برتری جویی باشد، همان‌گونه که ممکن است نیت او یاری آیین حق و دفع ظلم ظالم و خاموش کردن آتش فتنه باشد. جنگ و نبرد با دشمن، ولی این دو نیت از زمین تا آسمان با یکدیگر فرق دارد.

روی همین جهت، دستور داده شده است که در ابتدای راه، انسان باید نیت خود را روشن سازد و اصلاح کند. سالکان راه خدا نیز باید دقیقاً به نیت خود توجه داشته باشند؛ آیا هدف اصلاح خویشتن و تکامل جنبه‌های اخلاق و رسیدن به مقام قرب الی الله یا هدف رسیدن به کرامات و خارق عادات و برتری جویی بر مردم از این طریق باشد.

حدیث معروف **انما الاعمال بالنیات** از پیامبر که فرمود: ارزش اعمال بستگی به نیتها دارد و بهره هرکس از عملش مطابق نیت اوست. حدیث (علی قدر النیة تکون من الله عطیة؛ عطایای الهی به اندازه نیت انسان است.)

که از علی (علیه السلام) نقل شده می‌تواند اشاره‌ای به این معنی یا معنی سابق باشد. از مجموع آنچه در این بحث آمد به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که برای پیروزی در هر کار و رسیدن به مقصود، مخصوصاً در کارهای مهم، تصمیم و عزم راسخ و استحکام نیت و قوت اراده لازم است، و تا این معنی حاصل نشود، سعی و تلاش انسان بی‌حاصل یا کم‌حاصل است.

آن‌ها که می‌خواهند در طریق اصلاح نفس و تهذیب اخلاق گام بردارند از این قاعده مستثنا نیستند. باید با اراده آهنین کار خود را شروع کنند؛ و با توکل بر خداوند بزرگ پیش بروند. در اینجا این سؤال پیش آید که قوت و قدرت اراده که در بالا به آن اشاره شد چگونه به دست می‌آید؟

پاسخ این سؤال روشن است، راه اصلی آن اندیشه و تفکر در نتایج کار و عظمت هدف و بزرگی مقصد است؛ هرگاه انسان تحلیل روشنی در این زمینه داشته باشد و مقصود را به خوبی بشناسد و از اهمیت آن آگاه و باخبر باشد، با اراده قوی و عزمی استوار در این راه گام می‌نهد.

هرگاه انسان درست فکر کند که ارزش وجود او جز به فضایل اخلاقی نیست و هدف آفرینش انسان چیزی جز تکامل اخلاق و قرب الی الله نمی‌باشد، و هر لحظه از این هدف

مهم غافل شود، عقب‌گرد و سقوط او آغاز خواهد شد، هراندازه این حقیقت را بهتر بشکافد و باور کند گام‌های او، در این راه استوارتر خواهد بود. در یک جمله باید گفت: **اراده قوی**، از معرفت کامل و توجه به اهمیت هدف سرچشمه می‌گیرد. منظور از «اخلاص» همان خلوص نیت است، و منظور از خلوص نیت این است که انگیزه تصمیم‌گیری تنها خدا باشد و بس.

ممکن است کسانی دارای اراده‌های محکم برای انجام مقاصد باشند، ولی انگیزه آن‌ها رسیدن به اهداف مادی باشد؛ اما سالکان راه خدا کسانی هستند که اراده نیرومند آنان آمیخته با خلوص نیت، و برخاسته از انگیزه‌های الهی است. در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی، به کمتر چیزی به اندازه اخلاص نیت اهمیت داده شده است.

در جای جای قرآن مجید و کلمات معصومین (علیهم‌السلام) سخن از اخلاص نیت به میان آمده، و عامل اصلی پیروزی در دنیا و آخرت شمرده شده است؛ و اصولاً از نظر اسلام هر عملی بدون اخلاص نیت بی‌ارزش است.

این از یک سو. از سوی دیگر، مساله اخلاص از مشکل‌ترین کارها شمرده شده به گونه‌ای که **تنها اولیاءالله و بندگان خاص خدا به اخلاص کامل می‌رسند**، هر چند اخلاص در هر مرحله‌ای محبوب و مطلوب است. بهتر است در اینجا نخست به سراغ قرآن مجید برویم و گوشه‌ای از آیات مربوط به اخلاص را که ویژگی‌های خاصی دارد از نظر بگذرانیم:

در آیات متعددی از قرآن، سخن از مخلصین (خالصان) یا مخلصین (خالص شدگان!) به میان آمده، و آن‌ها را با تعبیرات گوناگون و پرمعنی توصیف و تمجید می‌کند، از جمله:

۱. در آیه ۵ سوره بینه می‌خوانیم: **(و ما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين حنفاء و يقيموا الصلوة و يوتوا الزکوة و ذلک دين القيمة؛** به آن‌ها دستوری داده نشده بود جز اینکه خدا را بپرستند در حالی که دین خود را خالص کنند و از شرک به توحید بازگردند نماز را بر پا دارند و زکات را بپردازند؛ و این است آیین مستقیم و پایدار!)

با توجه به این که دین مفهوم گسترده‌ای دارد که عقاید و اعمال و درون و برون را همگی شامل می‌شود، و با توجه به این که ضمیر در **(ما امروا)** به همه پیروان مذاهب آسمانی برمی‌گردد، و با توجه به این که: اخلاص و نماز و زکات در آیه به عنوان تنها دستورهای الهی به همه آن‌ها است، اهمیت این موضوع کاملاً روشن می‌شود، این تعبیر نشان می‌دهد که همه دستورات الهی از حقیقت توحید و اخلاص سرچشمه می‌گیرد.

۲. در جای دیگر همه مسلمان‌ها را مخاطب ساخته و می‌فرماید: **(فادعو الله مخلصين له الدين و لو كره الكافرون؛ خداوند (یگانه) را بخوانید و دین خود را برای او خالص کنید، هر چند کافران ناخشنود باشند.)** (سوره غافر، آیه ۱۴)
۳. در جایی دیگر شخص پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را مخاطب ساخته و به‌طور قاطع به او دستور می‌دهد: **(قل انی امره ان عبدالله مخلصاً له الدين؛ بگو من مأمورم خدا را پرستش کنم درحالی‌که دینم را برای او خالص کرده باشم.)** (سوره زمر: آیه ۱۱)
- از این آیات و آیات متعدد دیگر که همین معنی را می‌رساند به‌خوبی استفاده می‌شود که اخلاص اساس دین و شالوده محکم و رکن رکین آن است.
- درباره مخلصان (خالص شدگان) که تفاوت آن را با مخلصین (خالصان) شرح خواهیم داد، تعبیراتی از این مهم‌تر دیده می‌شود:
۱. در آیه ۳۹ و ۴۰ سوره حجر می‌خوانیم که شیطان بعد از رانده شدن از درگاه خدا، از سر لجاجت و خیره‌سری عرض می‌کند: **(و لاغوبنهم اجمعین. الا عبادک منهم المخلصین؛ من همه آن‌ها را گمراه خواهم ساخت مگر بندگان مخلصت را.)** این تعبیر نشان می‌دهد که موقعیت بندگان مخلص آن‌چنان تثبیت شده است که حتی شیطان افسونگر و لجوج طمع خود را از آن‌ها بریده است.
۲. در آیه ۳۹ و ۴۰ سوره صافات، وعده پاداش فوق‌العاده‌ای که جز خدا از آن آگاه نیست به آنان داده شده، می‌فرماید: **(و ما تجزون الا ما کنتم تعلمون. الا عباد الله المخلصین؛ شما جز به آنچه انجام می‌دادید جزا داده نمی‌شوید، مگر بندگان مخلص خدا (که رابطه‌ای میان اعمال و جزای آن‌ها نیست، و بر سرخوان نعمت الهی بی‌حساب پاداش می‌گیرند.)**
۳. در آیه ۱۲۷ و ۱۲۸ همین سوره (صافات) **مقام مخلصین را چنان والا شمرده که از حضور در دادگاه الهی در قیامت معافند.** (و یکسره به بهشت جاویدان پروردگار روانه می‌شوند!)
۴. در آیه ۱۵۹ و ۱۶۰ همین سوره تنها بیان و توصیف مخلصین را شایسته ذات پروردگار شمرده است، که نشان عمق واقعی معرفت آنان است.
- می‌فرماید: **(سبحان الله عما یصفون. الا عباد الله المخلصین؛ منزّه است خداوند از آنچه آن‌ها توصیف می‌کنند، مگر (توصیف) بندگان مخلص خدا!)**
۵. در آیه ۲۴ سوره یوسف، هنگامی که سخن از حمایت الهی در برابر وسوسه‌های خطرناک همسر عزیز مصر به میان آورد: **(کذلک لنصرف عنه السوء و الفحشاء انه من عبادنا المخلصین؛ این‌چنین کردیم، تا بدی و زشتی را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان**

مخلص ما بود، در اینکه میان (مخلص) و (مخلص) (خالصان) و (خالص شدگان) چه تفاوتی وجود دارد؟

سخن‌هایی گفته شده است، ولی شاید بهترین تفسیر در این زمینه این باشد که (مخلصان) کسانی هستند که خود در راه خالص سازی خویشتن از هرگونه آلودگی به شرک و انگیزه‌های غیر الهی، و ردای اخلاقی گام می‌نهند، و تا آنجا که در توان دارند پیش می‌روند. اما (مخلصان) کسانی هستند که امدادهای الهی و عنایات ربانی، آخرین ناخالصی‌های وجودشان را از بین می‌برد، و به لطف پروردگار از هر نظر خالص می‌شوند.

توضیح این که: ناخالصی‌ها در وجود انسان در واقع دو گونه است:

گونه‌ای از آن طوری است که انسان از آن آگاه می‌شود، و توان برطرف ساختن آن را دارد، و در این راه می‌کوشد و تلاش می‌کند و موفق به اخلاص نیت و عقیده و عمل می‌شود. اما گونه‌ای دیگر از آن به قدری مخفی و مرموز است که انسان توانایی بر تشخیص، و در صورت تشخیص، توانایی بر پاکسازی آن ندارد.

همانگونه که در روایت معروف نبوی وارد شده: **(ان الشرک اخفی من دیب النمل علی صفاة سواد فی لیلة ظلماء؛ شرک (ونفوذ آن در اعمال) مخفی‌تر است از حرکت مورچه بر سنگ سیاه در شب تاریک!)**

در این گونه موارد هرگاه لطف الهی شامل حال سالکان راه نشود، از این گذرگاه صعب العبور گذر نخواهند کرد، و در ناخالصی‌ها می‌مانند؛ اما گویی خداوند جایزه کسانی را که در اخلاص خویش تا آخرین مرحله توان و قدرت می‌کوشند، این قرار داده که باقی مانده راه را تنها با عنایت او بیابند، و این مخلصان را مخلص کند.

هنگامی که انسان به این مرحله برسد دیگر در برابر وساوس شیاطین و هوای نفس بیمه خواهد شد، و طمع شیطان از او بریده می‌شود، و شیطان در برابر این افراد رسماً اظهار عجز می‌کند. اینجاست که از خوان نعمت الهی بی حساب بهره می‌گیرند، و توصیف آن‌ها درباره صفات جلال و جمال پروردگار، رنگ توحید خالص به خود می‌گیرند، و طبیعی است که در قیامت نیز بدون حساب وارد قیامت می‌شوند چرا که حساب خود را در این جهان صاف کرده‌اند.

در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌خوانیم که اخلاص از اسرار الهی است.

« **الاخلاص سر من اسراری استودعه قلب من احبته من عبادی؛ اخلاص یکی از**

اسرار من است و آن را در قلب هرکس از بندگانم را که دوست بدارم به ودیعه می‌گذارم. »

امیر مومنان علی (علیه السلام) می فرماید: «**الاخلاص اشرف نهایة؛ اخلاص بارزشتترین مقامی است که انسان به آن می رسد.**»

در تعبیر پرمعنای دیگری از همان امام می خوانیم: «**فی اخلاص الاعمال تنافس اولوا النهی و الالباب؛ رقابت عاقلان و اندیشمندان با یکدیگر در اخلاص عمل است.**»

این مساله تا آنجا اهمیت دارد که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) تفاوت مقامات مومنان را در تفاوت درجات اخلاص می شمرد و می فرماید: «**بالاخلاص تتفاضل مراتب المومنین**»

اخلاص به قدری اهمیت دارد که مقدار مختصری از عمل که با آن باشد سبب نجات انسان می گردد، چنان که در حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده است: «**اخلص قلبک یکفک القلیل من العمل**».

اخلاص تا آن حد اهمیت دارد که علی (علیه السلام) آن را عبادت مقربان درگاه خدا می شمرد، و می گوید: «**الاخلاص عبادة المقربین.**»

این بحث دامنه دار را با حدیث جالب از علی (علیه السلام) به پایان می بریم که فرمود: «**طوبی لمن اخلص لله العبادة و الدعاء و لم يشغل قلبه بما تری عیناه، و لم ينس ذکر الله بما تسمع اذناه و لم يحزن صدره بما اعطی غیره؛ خوشا به حال کسی که عبادت و دعایش را برای خدا خالص کند، و قلب خود را به آنچه که می بیند مشغول ندارد، و یاد خدا را با آنچه که می شنود، به فراموشی نسپرد، درونش به خاطر نعمتهایی که به دیگران داده شده است، غمگین نشود**»

حقیقت اخلاص

مرحوم فیض کاشانی در کتاب محجة البیضاء در این زمینه چنین می نویسد: «**حقیقت اخلاص آن است که نیت انسان از هرگونه شرک خفی و جلی پاک باشد**»، قرآن مجید می فرماید: **و ان لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم مما فی بطونه من بین فرث و دم لنبا خالصا ساغا للشاربین؛** در وجود چهارپایان برای شما درس های عبرتی است، چرا که از درون شکم آن ها، از میان غذای های هضم شده و خون، شیر خالص و گوارا به شما می نوشانیم. (شیر خالص آن است که نه رگه های خون در آن باشد، نه اثری از آلودگی درون شکم و غیر آن، صاف و پاک و بدون غل و غش باشد؛ نیت و عمل خالص نیز همانگونه است، باید هیچ انگیزه ای جز انگیزه الهی بر آن حاکم نگردد.)

در روایات اسلامی نیز تعبیرات بسیار لطیفی درباره حقیقت اخلاص و نشانه های مخلصین بیان شده که به بخشی از آن اشاره می کنیم:

۱. در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که فرمود: « ان لكل حق حقيقة و ما بلغ عبد حقيقة الاخلاص حتى لا يحب ان يحمد على شيء من عمل لله؛ هر حقیقتی نشانه‌ای دارد، هیچ بنده‌ای به حقیقت اخلاص نمی‌رسد مگر زمانی که دوست نداشته باشد که او را به خاطر اعمال الهی اش بستانید. »

۲. در حدیثی دیگر از همان حضرت نقل شده که فرمود: « اما علامة المخلص فاربعة، يسلم قلبه، و تسلم جوارحه، و بذل خيره و كف شره؛ اما علایم مخلص چهار چیز است: قلبش تسلیم خداست، همچنین اعضایش تسلیم فرمان اوست، خیر خود را در اختیار مردم می‌گذارد و شر خود را باز می‌دارد. »

۳. و بالاخره امام صادق (علیه السلام) جان سخن را در یک جمله کوتاه خلاصه کرده، و درباره اخلاص می‌فرماید: « ما انعم الله عزوجل على عبد اجل من ان لا يكون في قلبه مع الله غيره؛ خداوند متعال نعمتی بزرگتر از این به بنده‌ای نداده است که در قلبش با خدا، دیگری نباشد. »

اکنون با توجه به اهمیت فوق العاده اخلاص، و تاثیر عمیق آن در پیمودن راه حق، و وصول به مقامات عالیه قرب الی الله، این سؤال پیش می‌آید که اخلاص را چگونه می‌توان به دست آورد؟

بی شک اخلاص نیت همیشه برخاسته از ایمان و عمق معارف الهیه است؛ هر قدر یقین انسان به توحید افعالی خدا بیشتر باشد و هیچ موثری را در علم هستی، جز ذات پاک او نشناسد، و همه چیز را از او و از ناحیه او و به فرمان او بدانند، و اگر اسباب و عواملی در عالم امکان وجود دارد، آن را نیز سر بر فرمان او ببینند چنین کسی اعمالش توأم با این خلوص است؛ زیرا جز خدا مبدا تاثیری نمی‌بیند که برای او کار کند.

موانع اخلاص

بزرگان علم اخلاق در این زمینه اشارات روشن و دقیقی دارند، بعضی معتقدند اخلاص موانع و آفات آشکار و نهان دارد؛ بعضی بسیار قوی و خطرناک و بعضی ضعیفتر است، و شیطان و هوای نفس برای مشوب ساختن ذهن انسان و گرفتن صفا و اخلاص و آلوده کردن اعمال به ریا نهایت تلاش و کوشش را می‌کنند.

بعضی از مراحل ریا کاری و آلودگی نیت به قدری روشن است که هرکسی آن را در می‌یابد؛ مثل این که شیطان در نماز گزار نفوذ می‌کند و می‌گوید نماز را آرام و آهسته و با آداب و

خشوع انجام ده، تا حاضران تو را انسانی مومن و صالح بدانند و هرگز به غیبت تو آلوده نشوند، این یک فریب آشکار از ناحیه شیطان است!

گاه این وسوسه‌های شیطانی به شکل مخفی تری صورت می‌گیرد، و در لباس اطاعت ظاهر می‌شود؛ مثلاً، می‌گوید: تو انسان برجسته‌ای و مردم به تو نگاه می‌کنند، اگر نماز و اعمال را زیبا سازی دیگران به تو اقتدا کرده و در ثواب آن‌ها شریک خواهی شد، و انسان بی‌خبر گاه تسلیم چنین وسوسه‌ای می‌شود، و در درّه هولناک ریا سقوط می‌کند.

براستی موانع و آفات اخلاص به قدری زیاد و متنوع و پنهان است که هیچ انسانی جز از طریق پناه بردن به لطف الهی از آن‌ها بی‌نیامد. در روایات اسلامی نیز هشدارهای مهمی درباره آفات اخلاص آمده است: از جمله در حدیثی از امیر مومنان علی (علیه‌السلام) می‌خوانیم: **(کیف یستطیع الاخلاص من یغلبه الهوی؛ چگونه توانایی بر اخلاص دارد کسی که هوای نفس بر او غالب است؟)**

در حقیقت، عمده‌ترین آفت اخلاص و مهمترین مانع آن در این حدیث شریف بیان شده است. آری! **هوای نفس است که سرچشمه اخلاص را تیره و تاریک می‌سازد.** در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می‌خوانیم: **(قلل الامال تخلص لک الاعمال؛ آرزوها را کم کن (و دامنه آرزوهای دور و دراز را جمع نما) تا اعمال تو خالص شود!)**

آثار اخلاص

از آنجا که اخلاص گرانبهاترین گوهری است که در خزانه قلب و روح انسان پیدا می‌شود، آثار فوق العاده مهمی نیز دارد که در روایات اسلامی با تعبیرات کوتاه و بسیار پر معنی به آن اشاره شده است.

در حدیث معروفی از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌خوانیم: **(ما اخلص عبد لله عز و جلّ اربعین صباحاً الاّ جرت ینایع الحکمة من قلبه علی لسانه؛ هیچ بنده‌ای از بندگان خدا چهل روز اخلاص را پیشه خود نمی‌سازد مگر این که چشمه‌های حکمت و دانش از قلبش بر زبانش جاری شود.)** در حدیث دیگری از امام علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) می‌خوانیم: **(عند تحقّق الاخلاص تستنیر البصایر؛ به هنگام تحقّق اخلاص، چشم بصیرت انسان نورانی می‌شود.)**

این نکته روشن است که هر قدر نیت خالص‌تر باشد به باطن کارها اهمیت بیشتری داده می‌شود تا به ظاهرکار، و به تعبیر دیگر، محکم کاری در حدّ اعلی خواهد بود؛ به همین دلیل پیروزی در کار تضمین خواهد شد. و به عکس اگر نیت آلوده به ریا باشد به ظاهر بیش از باطن

اهمیت داده می‌شود و کارها و برنامه‌ها تو خالی می‌گردد و همین امر باعث شکست است. و نیز به همین دلیل، در حدیث دیگری از همان امام (علیه‌السلام) می‌خوانیم: **(لو خصلت النِّیَّاتِ لَزَّكَتِ الاعْمَالِ؛** اگر نیت‌ها خالص شود اعمال پاکیزه خواهد شد.)

ذکرالله (یاد خدا)

هشتمین قدم در سیر تکاملی انسان یاد خدا نام دارد (ذکر) ذکر، بر زبانی، قلبی و عملی تقسیم می‌شود هرگز نباید تصور کرد که منظور از ذکر پروردگار با این همه فضیلت تنها ذکر زبانی است، بلکه در روایات اسلامی تصریح شده است که منظور علاوه بر این ذکر قلبی و عملی است، یعنی هنگامی که انسان در برابر کار حرامی قرار می‌گیرد به یاد خدا بیفتد و آن را ترک گوید. هدف این است که خدا در تمام زندگی انسان حضور داشته باشد و نور پروردگار تمام زندگی او را فرا گیرد، همواره به او بیندیشد و فرمان او را نصب العین سازد.

به بیان کلی ذکر یعنی در یاد خدا بودن و پیوسته در قدم‌ها و حرکات و اعمال خود خدا را فراموش نکردن است، و اثر این گونه ذکر، اطاعت پروردگار و از صراط عقل و دین بیرون رفتن و از تکالیف الهی و از اوامر و نواهی پیروی کردن و وعد و وعید و ثواب و عقاب را در نظر گرفتن و از معاصی و راههای خلاف دوری کردن است.

آری وظیفه سالک این است که: همیشه خطاها و معاصی و بدی‌ها و جهات ضعف و عیوب و نواقص خود را ببیند.

معرفی اجمالی ذکر

«ذکر»، یعنی یاد کردن، خواه با زبان باشد، یا با قلب یا با هر دو، بعد از نسیان باشد، یا بعد از ادامه ذکر به عبارت دیگر، ذکر حالت روحی خاصی است که انسان در آن حال، دانسته خدای خویش را مورد توجه قرار می‌دهد و گاهی به یادآوری چیزی با زبان و گاهی به حضور چیزی در قلب گفته می‌شود.

^۱. قریشی، علی‌اکبر، قاموس قرآن، ج ۳، ص ۱۵، به نقل از مفردات قرآن،

معنای لغوی و اصطلاحی ذکر

ذکر در لغت به معنای این است که انسان چیزی را در خاطر خویش نگاه دارد و پیوسته به یاد آورد. این کلمه به معنای حفظ کردن نیز آمده است.^۱ معنای اصطلاحی ذکر، یاد کردن زبانی و قلبی خداوند به تکبیر، تسبیح، تحمید و تهلیل است. ذکر از اصطلاحات اسلامی است که بیش تر در مباحث اخلاقی مطرح است و پژوهش‌گران علوم دینی در دو عرصه اخلاق و عرفان بیش تر بدان پرداخته‌اند. **ذکر اخلاقی**، بر تهذیب نفس مبتنی است و **ذکر عرفانی** بر قرب خدا^۲

فضائل و فواید ذکر

از راه‌های پرورش ایمان، ذکر است. ذکرهای زبانی، وجود و حضور خداوند را به انسان تلقین می‌کند و ضمیر او را دگرگون می‌سازد و سرانجام به ذکر قلبی می‌انجامد. از دیگر فواید ذکر زبانی این است که زبان آدمی به خیر خوی می‌کند و به طاعت الهی مشغول می‌گردد.^۳

مهم‌ترین فایده ذکر، تقرّب به خدا است که غایت همه عبادات است.^۴

ذکر خدا، وسوسه‌های شیطانی را از میان می‌برد؛^۵ ثواب و اجر اخروی می‌آورد به‌ویژه برای بندگانی که به امور دنیوی نیز مشغول‌اند.^۶ مایه وقار و هیبت و شوکت است، احساس پوچی و بیهودگی را می‌زداید، در زندگی مادی انسان نیز دارای اثر است^۷ و راه تربیت اخلاقی را هموار می‌سازد و این بدان سبب است که غفلت و فراموشی خدا از مهم‌ترین علل گناه کاری و بزه کاری است.

۱. قریشی، علی‌اکبر، قاموس قرآن، ج ۳، ص ۱۵، به نقل از مفردات قرآن،

۲. نراقی، مهدی، جامع السعادات، ج ۳، ص ۳۶۵.

۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۱۵۱.

۴. بقره/سوره ۲، آیه ۱۵۲.

۵. اعراف/سوره ۷، آیه ۲۰۱.

۶. نور/سوره ۲۴، آیات ۳۸-۳۷.

۷. طه/سوره ۲۰، آیه ۱۲۴.

فضیلت ذکر خدا

ذکر خدای سبحان از بهترین و پاکیزه‌ترین اعمال نزد خدا، برترین لذت نزد دوست‌داران خدا، خوی و خصلت خوب مؤمنان و صالحان و نشان هم‌نشینی با محبوب واقعی بوده و مایه شرافت و رستگاری انسان می‌باشد و در آیات قرآنی و روایات اسلامی مورد سفارش واقع شده است. قرآن کریم می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا...^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را بسیار یاد کنید...»

پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود: «إِعْلَمُوا أَنَّ خَيْرَ أَعْمَالِكُمْ عِنْدَ مَلِيكِكُمْ وَأَزْكَاهَا وَأَرْفَعَهَا فِي دَرَجَاتِكُمْ وَ خَيْرٌ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ، ذِكْرُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى فَإِنَّهُ أَخْبَرَ عَنْ نَفْسِهِ فَقَالَ أَنَا جَلِيسٌ مِنْ ذَكَرْنِي...»^۲ بدانید که بهترین اعمال شما نزد خداوند و پاکیزه‌ترین آن‌ها و آنچه از همه بیشتر درجات شما را بالا می‌برد و بهترین چیزی که آفتاب بر آن تابیده، ذکر خدای سبحان است؛ زیرا خدای تعالی از خودش خبر داده، فرمود: من همنشین کسی هستم که مرا یاد کند. «

علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: «ذِكْرُ اللَّهِ سَجِيَّةٌ كُلُّ مُخْسِنٍ وَ شِيمَةٌ كُلُّ مُؤْمِنٍ...»^۳ یاد خدا خصلت هر نیکوکار و خوی هر مؤمنی است. «

امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: «مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ إِلَّا الذُّكْرُ فَلَيْسَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ...»^۴ هر چیزی را حدی است که به آن منتهی می‌شود، مگر ذکر که حدی ندارد که به آن پایان یابد...»

چرایی گفتن ذکر

ذکر و یاد خداوند پاسخگوی ندای فطرت است، چرا که فطرت انسان با عشق به خداوند سرشته شده است. آدمی به دنبال علم، قدرت، حیات و کمال مطلق است، اما در مصداق گاهی دچار اشتباه می‌شود و دیگری را موقتاً محبوب خویش قرار می‌دهد، لیکن همه این تلاش‌ها برای یافتن حقیقت وجود خویش و شناخت منبع هستی است تا هم

۱. احزاب/سوره ۳۳، آیه ۴۱

۲. ابن فهد حلی، احمد، عدة الداعی، ص ۲۳۸

۳. آمدی، عبدالواحد بن محمد، شرح غررالحکم، ج ۱، ص ۳۷۰

۴. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۲، ص ۴۹۸

شکر او را بجای آورده باشد و منعم واقعی را بشناسد و هم با ذکر و یاد او خود را در جریان فیض او قرار دهد و خویشتن را از نقایص برهاند.

انسان می داند که بدون ذکر و یاد خداوند حیات معنوی ندارد، همچنانکه ماهی بدون آب و انسان بدون اکسیژن حیات جسمانی ندارد. انسان بدون حیات معنوی و ذکر، همچون مرده متحرک است، لذا حیات خویش را در ارتباط با خداوند جستجو می کند.^۱

حقیقت ذکر

از آیات قرآنی و سخنان اولیای گرامی اسلام، استفاده می شود که ذکر عبارت است از یاد خدا در همه احوال و پیشامدها و توجه به حضور در محضر الهی و او را حاضر و ناظر بر اعمال و رفتار خویش دانستن و این که هیچ امری بر او پوشیده نمی ماند. از این رو، هنگام روبه رو شدن با تکالیف واجب به یاد خدا بوده، آن ها را انجام دهد و هنگام روبه رو شدن با محرّمات و معاصی از خدا غافل نباشد، و از انجام آن پرهیز نماید، چنان که قرآن کریم می فرماید:

«انْقُوا لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»^۲ از خدا بترسید که خدا به کارهایی که می کنید، آگاه است. «

«يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ»^۳ خیانت های چشمان و آنچه سینه ها پنهان ساخته می داند. «

«وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ»؛ خدا با شماست، هر جا که باشید. «

«وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»؛ ما از رگ و رید به او نزدیک تر هستیم. «

در روایتی امام صادق از جمله سخت ترین تکالیف خداوند بر بندگان را «ذِكْرُ اللَّهِ عَلَى

كُلِّ مَوْطِنٍ» به یاد خدا بودن در هر جا شمرده، می فرماید:

^۱ درج شده در موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان (article. tebyan. net) به قلم سید مصطفی علم خواه

^۲ حشر/سوره ۵۹، آیه ۱۸

^۳ غافر/سوره ۴۰، آیه ۱۹

^۴ حدید/سوره ۵۷، آیه ۴

^۵ ق/سوره ۵۰، آیه ۱۶

«منظور از ذکر خدا، گفتن «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» نیست گرچه این‌ها هم ذکر است بلکه مقصود آن است که اگر انسان با حرام خدا روبه‌رو شد، یاد خدا او را از آن باز دارد.»^۱

امام صادق (علیه‌السلام) از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نقل کرده که فرمود:

«هر کسی که اوامر خدا را اطاعت نمود و از گناهان پرهیز کرد، همانا او ذاکر خداست، گرچه نماز و روزه (مستحبی) و قرائت قرآن او، اندک باشد و هر کس که معصیت و نافرمانی خدا نماید، خدا را فراموش کرده، گرچه نماز و روزه و تلاوت قرآن او بیش از حد معمول بوده باشد.»^۲

از این احادیث، بخوبی روشن می‌شود که منظور از ذکر، تنها ذکر زبانی نیست، گرچه ذکر زبانی هم ذکر بوده در مکتب اسلام دارای اهمیت است، لکن مقصود حقیقی از ذکر خدا، رسیدن به درجه‌ای از ایمان و اعتقاد است، که انسان بر اثر آن، پیوسته خود را زیر نظر خدا دانسته، و در نهان و آشکار، او را شاهد و ناظر اعمالش بداند و از زشتی‌ها دوری گزیده و وظایف خود را برابر او انجام دهد. به عبارت دیگر، حقیقت ذکر، توجه قلبی به خداوند متعال است که در اعمال انسان پرتو افکند.^۳

اقسام ذکر

ذکر را به اعتبارات گوناگون دارای اقسامی متعدّد دانسته‌اند؛ همانند ذکر قلبی و زبانی، ذکر نام‌های خدا و صفات الهی، مدح و ثنای باری تعالی و توحید و تنزیه او و یاد نعمت‌های دنیوی و اخروی و رحمانیت و رحیمیت خداوند است. ذکر قلبی را ذکر خفی نیز گویند.^۴

ذکر زبانی

ذکر زبانی به جا آوردن حمد و ثنای الهی، نجوا کردن (آهسته حرف زدن)، درد دل کردن، درخواست کمک از درگاه خدای سبحان و پناه بردن از شر شیاطین انس و جن به آن بارگاه مقدس است. ذکر زبانی گرچه از تمام مراتب ذکر، نازل‌تر است ولی در عین

۱. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۱۵۱

۲. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۱۵۶

۳. اعراف / سوره ۷، آیه ۵۵

۴. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۲، ص ۵۰۲

حال مفید فایده است. زیرا که زبان در این ذکر به وظیفه خود قیام کرده و به علاوه ممکن است، این تذکر پس از مداومت و قیام به شرایط آن، اسباب باز شدن زبان قلب نیز بشود.^۱

تسبیحات حضرت زهرا (سلام الله علیها)، گفتن تسبیحات اربعه، «یا الله» و «یارب»،
«لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» و استغفار و مانند آن، از جمله ذکرهای زبانی می باشند که هر کدام ثواب مخصوصی داشته و اثر ارزنده ای در انسان ایجاد می کند. باید توجه داشت که ذکر زبانی لقلقه زبان نشود و همراه با غفلت دل نباشد، بلکه ذکر زبانی نشان ذکر قلبی و ابراز مکنون دل باشد یا دست کم مقدمه ذکر قلبی گردد.

ذکر قلبی

ذکر قلبی همان توجه قلبی به خدای سبحان است که دل را صفا و صیقل داده، جلوه گاه محبوب می کند و روح را تصفیه کرده، انسان را از قید اسارت نفس می رهاند. اگر قلب به تذکر محبوب و یاد حق تبارک و تعالی عادت کرد و با آن عجین شد، انسان را دگرگون می کند، بطوری که حرکات و سکانات چشم، زبان، دست، پا و سایر اعضا، با ذکر حق انجام می گیرد و برخلاف وظایف، امری انجام نمی دهند. کامل ترین و بهترین مراتب ذکر نیز همین است که در همه مراتب انسانی، جاری شده و حکمش ظاهر و باطن و نهان و آشکار را در برگیرد و اگر ذکر زبانی نیز از نظر مکتب اسلام مطلوب است و به آن سفارش شده، سرّش در آن است که زبان قلب گشوده شود و بحدی برسد که زبان، چشم، گوش و سایر اعضای بدن از قلب پیروی کنند تا بدین وسیله دل برای ورود صاحب منزل، پاک و پاکیزه گردد.

علی (علیه السلام) فرمود: «**إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ...**؛^۲ همانا خداوند سبحان، ذکر را جلا و صفای دل ها قرار داده است....»

پس اگر طالب کمالات... و مهاجر الی الله هستی، قلب را عادت بده به تذکر

محبوب...»^۳

۱. خمینی، روح الله، اربعین حدیث، ج ۱، ص ۲۵۰

۲. آمدی، عبدالواحد بن محمد، شرح غررالحکم، ج ۱، ص ۲۳۵

۳. خمینی، روح الله، اربعین حدیث، ج ۱، ص ۲۴۹

ذکر عملی

ذکر عملی آن است که انسان در عمل، خدا را ناظر و شاهد اعمال و رفتار خود دانسته، هر جا که صحبت واجب باشد، آنجا حاضر بوده و هر جا که صحبت از محارم الهی، گناه و نافرمانی خدا باشد، غایب باشد و در حال گناه و نافرمانی دیده نشود. این نوع ذکر در آیات قرآن، به تعبیر گوناگون، در مورد اعمال انسانی به کار رفته است.

آثار ذکر

ذکر خدا و یادآوری صفات و نعمت‌های الهی، نیاز حیاتی برای انسان بودن و انسان زیستن است. یاد خدا نگهبان هویت انسان و پاسدار ارزش‌های معنوی است. ذکر خدا ریشه صلاح قلب و موجب آبادی و حیات آن و روشن‌بینی، اطمینان و آرامش دل است.

اوصاف ذکر از منظر قرآن کریم

قرآن کریم، ذکر را غایت نماز دانسته است.^۱ و فرموده است که شرط آنکه خداوند، بندگانش را یاد کند، این است که آنان او را یاد کنند.^۲ همچنین، ذکر را از صفات خردمندان شمرده^۳ و مایه آرامش دل‌ها^۴ و روی‌گردانی از آن را موجب سختی و تنگی معیشت دانسته است.^۵ در وصف بندگان نیک خدا فرموده است: «آنان مردانی‌اند که دادوستد و خرید و فروش از یاد خدا بازشان نمی‌دارد.»^۶ قرآن فرمان می‌دهد که مسلمانان همواره به یاد خدا و نعمت‌های الهی باشند.^۷ و از انسان‌ها خواسته است که در مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها، دل خویش را به یاد پروردگار نیرو بخشند؛^۸ و یکی از ویژگی‌های منافقان را آن

۱. عنکبوت/سوره ۲۹، آیه ۴۵

۲. بقره/سوره ۲، آیه ۱۵۲

۳. رعد/سوره ۱۳، آیه ۱۹

۴. رعد/سوره ۱۳، آیه ۲۸

۵. طه/سوره ۲۰، آیه ۱۲۴

۶. نور/سوره ۲۴، آیه ۳۷

۷. سوره بقره/سوره ۲، آیه ۱۵۷

۸. بقره/سوره ۲، آیه ۱۵۶

دانسته است که از یاد خدا غافل اند و اگر او را یاد کنند، از روی خودنمایی است قرآن از پیامبران الهی خواسته است تا خدا را یاد کنند و نعمت‌هایش را به فراموشی نسپارند و این را مایه قرب آنان به پروردگار دانسته است؛^۲ همچنین اقوامی همانند بنی اسرائیل را چون خدا را فراموش کرده اند، به سختی نکوهیده است.^۳

حقیقت ذکر

ذکر را وسیله ارتباط با خدا دانسته‌اند و نشانه آن، نسیان غیر است.^۴ از پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نقل است که «هر کس خدای را اطاعت کند، ذاکر است هر چند نماز، فراوان نگذارد و قرآن، بسیار نخواند.»^۵ امام علی (علیه‌السلام) در روایتی، ذکر را دو گونه شمرده است: یکی ذکر خدا هنگام مواجهه با سختی و دشواری و دوم، هنگام وسوسه گناه و از میان این دو، نخستین‌گونه برتر است.^۶ از روایات بر می‌آید که مهم‌ترین نشانه ذکر راستین این است که آدمی خدا را فرمان برد و از گناهان دوری کند.^۷

موانع ذکر

در آیات قرآن و روایات اسلامی موانعی چند، که انسان را از یاد خدا باز می‌دارد به چشم می‌خورد. در این جا به ذکر برخی از آن‌ها بسنده می‌کنیم:

دل مشغولی

الهاء به معنای مشغول ساختن دل و ذهن و غفلت از خداست. قرآن کریم می‌فرماید: «الْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ»؛ تکاثر شما را به غفلت از یاد خدا دچار ساخته است.^۸

۱. نساء/سوره ۴، آیه ۱۴۳

۲. مائده/سوره ۵، آیه ۱۱۰

۳. بقره/سوره ۲، آیه ۴۰

۴. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۳، ص ۳۲۱

۵. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۴۷

۶. قمی، عباس، سفینة البحار، ج ۳، ص ۲۰۰

۷. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۱۰۸

۸. تکاثر/سوره ۱۰۲، آیه ۱

اموال و اولاد

گاهی اموال و اولاد انسان را از یاد خدا باز می‌دارند. قرآن کریم به مؤمنان چنین هشدار می‌دهد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال و اولادتان شما را از ذکر خدا غافل نکند.»

آرزوهای طولانی

گاهی آرزوهای دراز انسان را به خود مشغول می‌سازد و در نتیجه از یاد خدا باز می‌دارد. خدای تعالی درباره کافران به رسولش خطاب کرده، می‌فرماید: «ذُرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَمْتَتِعُوا وَيُلْهِمُهُمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»؛^۲ آن‌ها را رها کن تا بخورند و بهره ببرند و آرزوهایشان آنان را مشغول سازد. سپس در آینده خواهند فهمید. «

دوستان گمراه

اسلام توصیه کرده که پیروانش با هرکس طرح دوستی نریزند؛ زیرا این امر انسان را از راه حق و یاد خدا باز می‌دارد. از این رو، قرآن کریم می‌فرماید: «فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»^۳ از کسی که از یاد ما روی گردانیده و جز زندگی دنیا خواسته‌ای ندارد، روی گردان. «

از حضرت عیسی (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «با کسی هم‌نشینی کنید که دیدنش شما را به یاد خدا می‌اندازد.»^۴

پیروی از هوای نفس

حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «لَيْسَ فِي الْمَعَاصِي أَشَدُّ مِنْ اتِّبَاعِ الشَّهْوَةِ، فَلَا تُطِيعُوهَا فَتَشْغَلَكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»^۵ در گناهان، چیزی سخت‌تر از پیروی شهوت نیست، پس از آن پیروی نکنید که شما را از یاد خدا باز می‌دارد. «

۱. منافقون / سوره ۶۳، آیه

۲. حجر / سوره ۱۵، آیه ۳

۳. نجم / سوره ۵۳، آیه ۲۹

۴. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ص ۴۴

۵. آمدی، عبدالواحد بن محمد، شرح غررالحکم، ج ۱، ص ۵۶۰

چشم چرانی

علی (علیه السلام) فرمود: «لَيْسَ فِي الْجَوَارِحِ أَقْلٌ شُكْرًا مِنَ الْعَيْنِ، فَلَا تَطْعُوهَا سُؤْلَهَا فَتَشْغَلَكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ؛^۱ در بین اعضا کم‌سپاس‌تر از چشم (عضوی) نیست، پس خواسته‌هایش را به آن ندهید که شما را از یاد خدا باز می‌دارد.» مقصود این است که اگر چشم انسان به هر چه بیفتد دل را به سوی آن متوجه می‌سازد و هر چه در پی دیده‌های چشم و خواسته‌های دل بروی سپاس و تقدیری نمی‌بینی، باز هم بر خواسته‌ها افزوده می‌گردد و این کار انسان را از یاد خدا باز می‌دارد. بابا طاهر می‌گوید:

زدست دیده و دل هر دو فریاد هر آنچه دیده بیند دل کند یاد.

نکوهش ترک ذکر خدا

همه مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها بر اثر نفس اماره، شیطان و غفلت از یاد خدا و عذاب اوست. غفلت از خدا و ترک ذکر، کدورت دل را زیاد کرده، نفس و شیطان را بر انسان، مسلط می‌کند و مفسد را روزافزون کرده، انسان را به ورطه هلاکت می‌اندازد.

از این رو، قرآن مجید، روی گردانی از ذکر خدا و غفلت از آن بارگاه شریف را سخت مورد نکوهش قرار داده، می‌فرماید: «فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ؛^۲ وای بر سخت دلانی که یاد خدا در دل هایشان راه ندارد.» همچنین می‌فرماید: «وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا؛^۳ هر کس از یاد پروردگارش روی گرداند، (خدا) او را به عذابی دشوار دچار سازد.»

کسی که از یاد خدا خودداری کند، باطنش کور گشته، آیات و جلوه‌های الهی را نمی‌بیند، زندگی او بی‌فروغ بوده و در بن‌بست‌های زندگی پناه‌گاهی ندارد. آن کوری باطنی و فراموشی آیات و مظاهر جمال و جلال الهی، در روز قیامت نیز تجسم پیدا می‌کند. چنانچه قرآن کریم می‌فرماید: «مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى؛^۴ هر کس از یاد من، روی بگرداند، زندگی‌اش تنگ شود و در روز قیامت نابینا محسورش سازیم.»

۱. آمدی، عبدالواحد بن محمد، شرح غررالحکم، ج ۱، ص ۵۶۰

۲. زمر/سوره ۳۹، آیه ۲۲

۳. جن/سوره ۷۲، آیه ۱۷

۴. طه/سوره ۲۰، آیه ۱۲۴

قرآن نعمت‌های الهی را به بندگانش گوشزد کرده، آن‌ها را از ترک ذکر و غفلت از آن نهی می‌کند و می‌فرماید: «قُلْ مَنْ يَكْلُوْكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُّعْرِضُونَ»^۱ بگو: کیست آن که شما را شب و روز از قهر خدای رحمان حفظ می‌کند؟ با این همه از یاد کردن پروردگارشان روی می‌گردانند. «

همچنین در جای دیگر می‌فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ»^۲ از آن کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز چنان کرد تا خود را فراموش کنند. « حال که خداوند الطاف خود را از ما دریغ نکرده و هرچیز که لازم بوده به ما ارزانی داشته، آیا وقت آن نرسیده که دل به او داده و در برابرش فروتن باشیم، به او پناه ببریم تا از بن‌بست‌ها و گرفتاری‌ها، اضطراب‌ها، دلهره‌ها، پوچی‌ها، بی‌هدفی‌ها، بی‌بندوباری‌ها و افسارگسیختگی‌ها نجات یابیم.

«أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ...»^۳ آیا مؤمنان را وقت آن نرسیده است که دل هایشان در برابر یاد خدا فروهیده شود. «

اهمیت ذکر از دیدگاه بزرگان دین

اهمیت ذکر صلوات در سیره آیت‌الله بهجت قدس سره

«مَا فِي الْمِيزَانِ شَيْءٌ أَثْقَلَ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ؛ در ترازوی اعمال،

هیچ چیز سنگین‌تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست.»

از جمله دعاها و ذکرهایی که در روایات، دارای فضیلت و اهمیت بسیار زیادی است، ذکر شریف صلوات بر محمد و آل محمد است. به همین دلیل است که عالمان وارسته‌ای چون آیت‌الله‌العظمی بهجت این عمل پر فیض را جزو اعمال ثابت و مهم روزانه خود قرار می‌دادند و دیگران چه عموم مردم و چه شاگردان و خواص را هم به انجام آن سفارش می‌کردند؛ آن هم سفارشی مؤکد و مکرر!

۱. انبیا/سوره ۲۱، آیه ۴۲

۲. حشر/سوره ۵۹، آیه ۱۹

۳. حدید/سوره ۵۷، آیه ۱۶

۴. ویژه نامه عبد محبوب ۶، ص ۱۷

ذکر قیمتی از نظر آیت الله بهجت قدس سره: به روایت یکی از مرتبطين ایشان

یک سفر که ایشان مشهود تشریف داشتند، خدا توفیقی به ما داد خدمت ایشان (آیت الله بهجت) مشرف شدیم. به ایشان گفتم: آقا می شود یک ذکری به ما بدید که دائمی باشد، خیلی بزرگ باشد. من فکر کردم ایشان یک دعاهای خیلی طویل و طولانی را می فرمایند. فرمودند: «در قبال این ذکری که من دارم به شما می دهم اگر تمام گنج های عالم را جمع کنید بیاورید، بروید داخل کوه ها هر چه جواهر وجود دارد جمع کنید، بروید در دریاها هر چه مروارید وجود دارد جمع کنید با این ذکری که به شما می دهم برابری نمی کند». گفتم: آقا بفرمایید چه ذکری هست که این قدر با همه جواهرات دنیا برابری نمی کند؟ ایشان فرمودند: «استغفار، استغفار، استغفار؛ اگر بدانید چه هست این استغفار! چه گنج هایی در این ذکر استغفار نهفته هست! باید بیابید که این استغفار چیست». ایشان فرمودند: «زبانان وقتی به ذکر استغفار باز می شود، در حقیقت موانع همه بر طرف می شود و حوایجتان هم برآورده می شود. اصلاً استغفار صیقل دهنده روح است، شما را نزدیک می کند به خدا».^۱

گزیده ای از خاطرات حجت الاسلام و المسلمین علی بهجت در ارتباط با ذکر قنوت

ادعیه و اذکار ایشان در قنوت نماز مختلف بود. مطابق برخی موارد متفاوت می شد؛ مثلاً گاهی خشکسالی بود، قنوتش را تغییر می داد. یادم هست یک بار به ایشان گفتند که اهالی شمال خیلی به آب نیاز دارند؛ اصلاً بارندگی نشده است. اگر این هفته باران نبارد محصول امسال می سوزد. ایشان در قنوت نمازش در این باره دعا می کرد؛ طلب رحمت می کرد. درسال های گذشته دعای «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ...» را مرتب در نماز می خواند:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۲

معبودی جز خداوند نیست، که صاحب حلم و کرم است، معبودی جز خداوند نیست که بلندمرتبه و بزرگ است، منزّه است خداوند، پروردگار آسمان های هفت گانه و زمین های

^۱. سایت رسمی آیت الله بهجت <http://bahjat.ir/fa/content/10463>

^۲. بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۸۲، صص ۲۰۶-۲۰۸

هفت گانه و آنچه در آن‌ها و میان آن‌ها است، [خدایی که] پروردگار عرش بزرگ است. و ستایش خدایی را که پروردگار عالمیان است.

**توجه خاص و سفارش اهل بیت (علیهم‌السلام) به ذکر
ذکر تسبیحات اربعه:**

رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: پنج چیز است که چقدر در میزان سنگین اند؛ گفتن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و فرزند شایسته‌ای است که از مسلمانی بمیرد و او در مرگ آن فرزند دامن صبر از دست ندهد و به حساب خداوند منظور بدارد.

امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرموده است: ذکر «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» را زیاد بگوئید. چون در قیامت این اذکار با گروهی از فرشتگان و محافظ از پیش رو و پشت سر خواهند آمد. و این اذکار باقیات الصالحات می‌باشند.

تسبیح (سبحان الله)

شخصی از امام علی (علیه‌السلام) درباره تفسیر «سبحان الله» پرسید. امام فرمودند: این ذکر تعظیم و منزه دانستن خداوند است از آنچه مشرکین می‌گویند. و اگر بنده‌ای آن را بگوید؛ تمام ملائکه بر او صلوات می‌فرستند.

امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: ابلیس گفت: پنج کار است که در آن‌ها من هیچ حيله‌ای ندارم و سایر مردم در قبضه من هستند... و کسی که زیاد در روز و شب تسبیح سبحان الله می‌گوید.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام: هرکس روزی سی مرتبه تسبیح (سبحان الله) بگوید: خداوند هفتاد نوع بلا که کمترین آن‌ها فقر است را از وی دفع می‌نماید.

تهلیل (لا اله الا الله)

پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: خداوند فرمود: (لا اله الا الله) قلعه من است و هرکس در آن داخل شود، از عذاب من در امان است.
امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: ذکر (لا اله الا الله و الله اکبر) را زیاد بگوئید.

تحمید (الحمد لله)

از ائمه سفارش به زیاد گفتن (الحمد لله) در همه حالات اعم از نعمت یا مصیبت شده است.

امام باقر و صادق علیهما السلام فرمودند: هر کس (الحمد لله) بگوید، نویسندگان آسمان‌ها مشغول می‌گردند.

ذکر (لا حول و لا قوة الا بالله العظیم)

در فضیلت این ذکر آمده است که آن از گنجهای بهشت است. و شفای هم و گرفتاری است.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: اگر غمها پیوسته به تو روی آورد، پس بگو (لا حول و لا قوة الا بالله).

استغفار

یکی دیگر از ذکرهای بسیار مهم استغفار است که مشهورترین صیغه آن (استغفر الله ربی و اتوب الیه) که از آثار آن بخشش گناهان، گشایش در رزق و حتی سبب بچه دار شدن است. یکی دیگر از اذکار مهم دعاء مکروب یا ذکر یونسیه است و آن ذکر لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین است. که برای این ذکر آثار فراوانی ذکر شده است. از جمله رفع غم و غصه و اندوه دل.^۱

نقش «یاد خدا» در تکامل نفس^۲

خلاصه کلام این است که، ریشه همه سقوطها و لغزشهای انسان غفلت است. غفلت از خود انسانی خویش، غفلت از هویت انسانی و حقیقت انسانیت خود است که همه این مفاصد را به بار می‌آورد. آن گاه که انسان به «خود» توجه می‌کند، ارتباط وجودی خویش را با آن کس که دم به دم به او هستی می‌بخشد، می‌شناسد و می‌یابد. آنجا است که می‌یابد، بی خدا هیچ است و خود او و هر چه که دارد، نمی‌تواند که مستقل از هستی و اراده حضرت حق وجود داشته باشد.

^۱. پایگاه اینترنتی حضرت آیت الله مصباح یزدی [/http://mesbahyazdi.ir](http://mesbahyazdi.ir)

^۲. به سوی او، محمد تقی مصباح یزدی، صص ۱۱۲. ۱۲۹

برای آن که به عارضه «غفلت» مبتلا نشویم و به بلیّه «خودفراموشی» و «از خود بیگانگی» گرفتار نیاییم، لازم است دقایقی از شبانه روز را برای توجه به خود اختصاص دهیم. یکی از مطالبی که در قرآن و روایات و سیره عملی اهل بیت و ائمه اطهار (علیهم السلام) بسیار مورد تأکید و عنایت واقع شده مسأله «یاد خدا» است.

شاید برای بسیاری از افراد این سؤال پیش بیاید که مگر صرف به یاد خدا بودن چه نقشی می‌تواند در تکامل انسان داشته باشد که تا بدین حد مورد تأکید واقع شده است؟! پاسخی که معمولاً به این سؤال داده می‌شود این است که، اگر انسان به یاد خدا باشد گناه نمی‌کند و وظایفش را بهتر انجام می‌دهد. البته این پاسخ در جای خود صحیح است. قطعاً یکی از عوامل بازدارنده گناه این است که انسان خدا را حاضر و ناظر ببیند و به خدا توجه داشته باشد.

در بحث ما هم اگر گفته‌اند به یاد خدا باشید که موجب دوری از گناه و انجام بهتر وظایف می‌گردد، این در حقیقت برای آن است که ما هرچه بیشتر به این عمل ترغیب شویم؛ وگرنه فایده و اثر یاد خدا بسیار بیشتر و بالاتر از این‌ها است. البته برای کسانی که مبتلا به گناه هستند و حریف نفس خود نمی‌شوند و در انجام وظایف الهی خود اهمال می‌ورزند، یکی از بهترین راه‌ها تمرین یاد خدا و تلقین این مطلب به نفس است که در محضر خدا قرار دارند؛ اما این فقط یکی از آثار یاد خدا است و فواید بسیار مهم‌تر و ارزشمندتری نیز دارد. اگر توجه کنیم که اولاً، انسان برای «تکامل» آفریده شده است؛ و ثانیاً، تکامل او ارتباط کامل با خدا دارد و راه ارتباط با خدا هم دل و قلب انسان است؛ آن‌گاه متوجه می‌شویم که اصلاً ابزار تکامل انسان چیزی جز یاد خدا نیست.

روح انسان اگر بخواهد بزرگ بشود و تکامل یابد راهش این است که با یاد خدا، تجلی نور ذات اقدس حق را بر وجود خویش بیشتر و بیشتر نماید. هرچه خداوند بر قلب و روح انسان بیشتر تجلی کند روح و نفس کامل‌تر می‌شود و جز این نیز راهی وجود ندارد. ما چون بیشترین بها را به ظاهر و اعمال ظاهری می‌دهیم، فکر می‌کنیم بزرگ‌ترین عامل سقوط انسان انجام گناه و کارهای بد است؛ در حالی که توجه نداریم عامل اصلی که در پس همه این گناه‌ها، کارهای بد و نیت‌های بد وجود دارد «غفلت از یاد خدا» است.

علة العلل همه این سقوط‌ها، انحراف‌ها، گناه‌ها و زشت کاری‌ها این است که از خدا و از حضور خدا غافل می‌شویم. از آن سو نیز علة العلل همه عبادت‌ها، اطاعت‌ها و نیت‌ها و اعمال صالح ما، یاد خدا و توجه به آن نور الانوار است. این‌ها مطالبی است که شاید تصور و باور کردن آن برای ما مشکل باشد، ولی واقعیت همین است. اگر ما بتوانیم روح و نفس خود

را تکامل بخشیم، می‌توانیم به برخی از این واقعیت‌ها و مطالبی که در آیات و روایات اشاره شده برسیم و مزه آن‌ها را درک کنیم.

در يك تشبیه بسیار ناقص، وجود ما مثل پرتو نوری است که با لامپ و چراغ ارتباط دارد؛ البته خدا نور بی‌نهایت است: **اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**^۱؛ خدا، روشنی آسمان‌ها و زمین است. همه موجودات عالم، پرتوهایی از آن نور مطلق و بی‌نهایتند. شعاع نور اگر بخواهد حقیقت وجود خودش را درک کند راهی ندارد جز آن که نور و منبع خود را درک کند و به آن توجه نماید.

ما پرتوی از خورشید ذات اقدس الهی هستیم، که خود فرمود: **وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي**^۲؛ از روح خود در او دمیدم. حقیقت ما که همان روح ما است شعاعی است از آن خورشید لایزال و اگر لحظه‌ای و آنی و کمتر از آنی خورشید نباشد کجا نوری خواهد بود؟! از این رو تکامل روح ما در پرتو توجه به خدا است؛ هم او که روح و نفس ما چیزی نیست جز رشحه‌ای از انوار وجودش.

ذکر «کثیر» و ذکر «شدید»

در قرآن کریم، هم از «ذکر کثیر» یاد شده و هم از «ذکر شدید» سخن به میان آمده است. گاهی می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا. وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا**^۳؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را یاد کنید، یادی بسیار؛ و صبح و شام او را به پاکی بستاينيد. یا می‌فرماید: **وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ**^۴؛ و پروردگارت را بسیار یاد کن، و شبانگاه و بامدادان [او را] تسبیح گوی. در این قبیل آیات بحث از کثرت و «کمیت» ذکر است. آنچه خواسته شده این است که زیاد به یاد خدا باشیم.

اما گاه نیز مثلاً می‌فرماید: **فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا**^۵؛ و چون اعمال حج خود را به جا آوردید، همان‌گونه که پدران خود را به یاد می‌آورید، یا با یاد کردنی شدیدتر، خدا را به یاد آورید. در این آیه توصیه به «شدت» ذکر است. قطعاً مراد

۱. نور، آیه ۳۵

۲. حجر، آیه ۲۹ و سوره صاد، آیه ۷۲

۳. احزاب، آیات ۴۱ و ۴۲

۴. آل عمران ۴۱

۵. بقره، آیه ۲۰۱

از شدت ذکر این نیست که مثلاً «سبحان الله» یا «الله اکبر» را محکم‌تر یا با صدایی بلندتر بگوییم! بلکه منظور «کیفیت» ذکر است. می‌فرماید پس از اتمام اعمال حج، همان‌گونه که پدران‌تان را یاد می‌کنید و یا حتی «بهتر» از آن، خدا را یاد کنید.

اما این توصیه، پس از اتمام اعمال حج چه مناسبتی دارد؟ چرا خداوند فرموده است: **إِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ**؛ هنگامی که اعمال حج را تمام کردید، خدا را یاد کنید؛ مگر قبل و بعد از اعمال حج چه تفاوتی در حال انسان پیدا می‌شود؟ توضیح این مطلب این است که: یکی از جاهایی که زمینه خوبی فراهم است که شیطان بتواند انسان را فریب دهد، زمانی است که انسان وظیفه و تکلیفی را انجام داده باشد، به خصوص اگر آن تکلیف، نیرو و توان ویژه‌ای را هم از انسان گرفته باشد.

در چنین حالی انسان مایل است دمی بیاساید و به اصطلاح، نفسی بکشد. این زمان، فرصت خوبی است برای شیطان که به وسوسه انسان بپردازد. مثلاً وقتی انسان نماز می‌خواند حتی همین نمازهای ما که معمولاً از اول تا آخرش توأم با غفلت است! همین که نمازش تمام می‌شود فوراً می‌خواهد رویش را از سمت قبله برگرداند و به دور و بر خود نگاه کند، ببیند چه خبر است!

این دو سه دقیقه‌ای که در حال نماز بود و نمی‌توانست به این طرف و آن طرف نگاه کند، گویی در زندان بوده و الآن که نماز تمام شده، احساس آزادی و رهایی می‌کند! حال تصور کنید کسی را که طی چند روز، اعمال نسبتاً سنگین حج را انجام داده و کارهای خاصی نیز بر او حرام بوده و از انجام آن‌ها منع داشته است؛ اکنون که اعمال حج تمام می‌شود و از احرام بیرون می‌آید، عجله دارد که به سرعت سراغ کارهایی برود که در حال احرام بر او حرام بوده است؛ مثلاً خودش را در آینه نگاه کند، عطری بزند و...

این جا است که از حرص و ولع، و سنگینی تکلیفی که در این چند روز بر روی دوشش بوده، این خطر وجود دارد که يك باره به کلی از یاد خدا غافل شود و با سرعت هرچه تمام‌تر به سوی مظاهر دنیا بشتابد و تمام توجهش به آن‌ها جلب شود. این آمادگی روحی در انسان هست و شیطان هم فرصت را مغتنم می‌شمرد و به سراغ انسان می‌آید.

از این رو آیه شریفه به حاجیان توصیه می‌کند که پس از اتمام اعمال حج یاد خدا را فراموش نکنند بلکه با قوت و شدت بیشتر به آن اهتمام ورزند: **فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا** روشن است که ذکر علاوه بر کمی و زیادی، شدت و ضعف هم می‌تواند داشته باشد. گاهی ما یکی از دوستان یا آشنایانمان را که چندان با او

نزدیک و صمیمی نیستیم، به یاد می‌آوریم، و گاهی به یاد فرزند یا پدر و مادر و یا محبوبی می‌افتیم؛ اثری که این دو ذکر در روح و جان ما می‌گذارند یکسان نیست.

اثر یاد فرزند در روح انسان بسیار شدیدتر و عمیق‌تر از یاد یک دوست معمولی است. در هر حال، هم کثرت یاد خدا مطلوب و مورد تأکید است و هم به این مطلب عنایت هست که این یاد، عمیق و تأثیرگذار باشد نه سطحی و زودگذر.

گاهی موج، موج یک حوض آب یا یک استخر است، گاهی موجی است که در هوایی طوفانی در اقیانوس آرام بر خاسته است. موج یاد خدا در وجود ما باید هم چون موج اقیانوس باشد که تمام زوایای وجود ما را درنوردد و عمق آن را تحت تأثیر قرار دهد. البته همان یادهای سطحی هم تأثیرگذار است. توصیه این نیست که آن‌ها را کنار بگذارید، بلکه تأکید بر این است که به آن‌ها اکتفا نکنید و سعی کنید ذکرهایی داشته باشید که تمام وجود و قلب و روحتان عمیقاً از آن تأثیر بپذیرد.

نکته دیگر در مورد شدت و ضعف ذکر این است که: افراد عادی معمولاً وقتی یاد خدا می‌کنند توجه آن‌ها به یک اسم یا صفت از اسما و صفات الهی جلب می‌شود. مثلاً غالباً به اسما و صفاتی از قبیل: خالقیت، رازقیت، رحمانیت و غفاریت خدا توجه داریم و مثلاً می‌گوییم: ای خدای مهربان، ای خالق من، ای بخشاینده گناهان و... اما کسانی هم هستند که توجه آن‌ها به «ذات» خدا است و چون ذات خدا در عین وحدت، مستجمع جمیع اسما و صفات کمالیه است، از این‌رو در توجه به ذات، صفت یا اسم خاصی مطرح نیست و ذات به‌عنوان مجمع تمام اسما و صفات مورد توجه است.

چنین توجهی قطعاً بسیار شدیدتر از توجهی است که فقط خدا را مثلاً با وصف بخشندگی گناه لحاظ کرده است. توجه به خود ذات چون توجهی بسیار شدید و قوی است، آثار آن هم با اثر یادهای امثال ما بسیار متفاوت است. قرآن می‌فرماید، زن‌های مصری که فقط جمال بنده‌ای از بندگان خدا را دیده بودند، چنان تمام توجهشان به جمال حضرت یوسف جلب شده بود که همگی دست خود را بریدند بدون آن‌که متوجه این کار شوند!

خاطره‌ای از شهید مطهری در مورد یاد خدا

مناسب است در همین زمینه داستانی را درباره شهید مطهری نقل کنم. البته این داستان را از خود ایشان نشنیده‌ام، ولی چند فرد موثق، با اسناد متعدد و مختلف برایم نقل کردند. قصه این است که مرحوم مطهری یک بار خدمت یکی از اولیای خدا رسیده بود و این

بحث مطرح شده بود که چه کنیم معرفت خود را نسبت به خداوند بیشتر کنیم و توجه و حضور قلب ما در عباداتمان بیشتر شود.

آن ولی خدا از مرحوم مطهری سؤال کرده بود، شما وقتی که نماز می خوانید چگونه توجه و حضور قلب خود را حفظ می کنید؟ مرحوم مطهری پاسخ داده بود، سعی می کنم از ابتدا تا انتهای نماز، به معانی الفاظ و اذکاری که بر زبان می آورم توجه داشته باشم تا از این راه حضور قلب پیدا کنم. آن بزرگ فرموده بود، شما که از اول تا آخر نماز تمام توجهت به الفاظ و معانی است، پس کی به خدا توجه می کنی؟!

مطلب بسیار بلندی است و نشان می دهد امثال ما تا چه حد با مقامات اولیای الهی فاصله داریم. به هر حال مراتب توجه و ذکر خدا بسیار متفاوت است و ما باید سعی کنیم از این مراتب پایین ذکر کمی خود را تعالی بخشیم و از خدا بخواهیم گوشه ای از آن لذت های خاص اولیایش را نصیب ما هم بفرماید.

برخی از ما مرتبه توجه و ذکرمان به حدی پایین است که مثلاً در نماز از اول الله اکبر تا آخر السلام علیکم و رحمة الله و برکاته اصلاً حواسمان نیست که نماز می خوانیم و تازه وقتی السلام علیکم را می گوئیم یادمان می آید که نماز می خواندیم! آن هایی که کمی بهترند از اول تا آخر نماز توجهشان به الفاظ است، به خصوص کسانی که دقت در قرائت و مسایل تجوید و این امور دارند. کمی بالاتر آن هایی هستند که افزون بر لفظ به معانی الفاظ هم توجه دارند. بالاتر از آن، کسانی هستند که ابتدا معنا را در قلبشان حاضر می کنند و بعد لفظ را می گویند. به هر حال این ها نمونه های مراتب مختلف ذکر است که انسان باید با تمرین، خود را در این مراتب بالا بکشد. ذکر لفظی اولین مرتبه ذکر است. ما باید ضمن اهتمام به ذکر لفظی این حالت را در خود ایجاد کنیم و خود را عادت دهیم که با هر چیزی که مواجه می شویم فوراً از آن جهتی که با خدا ارتباط دارد به آن توجه و درباره اش تأمل کنیم؛ مثلاً اگر هوای تمیز و لطیفی استنشاق می کنیم و احساس نشاط و لذت به ما دست می دهد، فوراً به قدرت خدا در خلق این هوای لطیف توجه کنیم و خدا را سپاس گوئیم که این نعمت را به ما ارزانی داشته است. به این صورت است که می توانیم به تدریج مرتبه توجه خود را بیشتر و شدیدتر کنیم و ان شاء الله به جایی برسیم که همواره به یاد خدا باشیم و لحظه ای از یاد خدا غفلت نورزیم.

ذکر لفظی و ذکر قلبی

به این نتیجه رسیدیم که برحسب آنچه از آیات و روایات شریفه و نیز أدله عقلی و تجربه انسانی استفاده می‌شود عامل اصلی سقوط و انحطاط انسان «غفلت» است. البته این غفلت، غفلت از هر چیزی نیست، بلکه غفلت از «هویت انسانی» است. با تحقیق معلوم شد که غفلت از هویت انسانی، خود، ریشه در سه غفلت اساسی دیگر دارد؛ غفلت از این که انسان از کجا است، در کجا است و به کجا خواهد رفت.

هم چنین همان گونه که عامل اصلی سقوط انسان «غفلت» از این سه امر است، در مقابل، عامل اصلی تکامل وی نیز «توجه» به این سه امر است؛ که همه آن‌ها در واقع، نوعی «توجه به نفس» است. بیان کردیم که این مطلب همان گونه که مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان فرموده‌اند، از این آیه شریفه نیز قابل استفاده است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ**^۱؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر شما باد «خود» هاتان؛ آن گاه که شما هدایت شوید گمراهی دیگران به شما ضرری نمی‌رساند.

از سوی دیگر، در بین این سه امر، می‌توان گفت محور اصلی همان «توجه به خدا» است و دو امر دیگر در واقع ثمره توجه به خدا است. از این رو ما برای شناخت حقیقت خود باید رابطه وجودی خویش را با خدا درک کنیم و بشناسیم. وجود ما عین تعلق و ارتباط با خدا است؛ از این رو اگر این رابطه را نشناسیم در واقع خود را نشناخته ایم.

اگر «خود» و «رابطه وجودی خود با خدا» را شناختیم آن گاه خواهیم دانست که ما «فعل» خدا هستیم و از آنجا که خدا «حکیم» است فعل او حتماً هدف و غایتی دارد. این جا است که با پی گیری بحث هدف خداوند از آفرینش جهان و انسان، به بحث «معاد» می‌رسیم. در پی آن نیز بحث شناخت «راه» و مسیری که ما را به آن هدف و غایت می‌رساند مطرح می‌شود، که همان بحث «نبوت» و بعثت انبیا است.

اگر در این مطالب به خوبی تأمل کنیم آن گاه خواهیم دانست که «یاد خدا» در زندگی ما امری حاشیه‌ای و تشریفاتی نیست، بلکه اصل، متن و حقیقت زندگی سعادت مندانه ما است. این جا است که سر آن همه تأکید آیات و روایات بر «ذکر خدا» بر ما

۱. مائده، آیه ۱۰۵

آشکار می‌شود. خداوند به ذکر و «سبحان الله» و «لا اله الا الله» گفتن ما نیازی ندارد! مسأله این است که تکامل ما جز یاد خدا و توجه به حضرت حق، مسیر دیگری ندارد.

ذکر قلبی یا ذکر لفظی؟

یکی از سؤالاتی که درباره «ذکر» می‌توان مطرح کرد این است که آیا «الفاظ» در ایجاد توجه به خدا نقش اصلی را بازی می‌کنند یا حقیقت ذکر همان توجه و «ذکر قلبی» است؟ شاید در ابتدا به نظر بیاید که پاسخ این سؤال بسیار روشن است و آن هم این است که، حقیقت ذکر، «ذکر قلبی» است و گرنه صرف لقلقه زبان و چرخاندن تسبیح در دست مشکلی را حل نمی‌کند؛ و اگر به ذکر لفظی هم بها داده شده از آن جهت است که راهی برای توجه و ذکر قلبی است.

اما به نظر می‌رسد این پاسخ مختصر کافی نباشد و جای این هست که در این باره بحث و بررسی بیشتری انجام دهیم. اگر بپذیریم که حقیقت ذکر همان ذکر قلبی است، اولین سؤالی که به ذهن می‌آید این است که پس بیان این همه اذکار لفظی خاص و تأکید بر گفتن آن‌ها در معارف اهل بیت (علیهم‌السلام) چیست؟

آیا اگر ما سعی کنیم همیشه دلمان را متوجه خدا کنیم، دیگر نیازی به ذکر لفظی نیست؟ در میان فرق متصوفه، کسانی هم در زمینه ذکر لفظی و هم در زمینه ذکر قلبی راه افراط و تفریط را پیش گرفته‌اند. گروهی از آنان آن‌چنان بر ذکر لفظی تأکید می‌ورزند که «حلقه‌های ذکر» تشکیل می‌دهند و در جلساتی دور هم می‌نشینند و با آهنگ و حرکاتی خاص اذکاری را با صدای بلند ساعت‌ها با هم تکرار می‌کنند و اصطلاحاً آن را «ذکر جلی» می‌نامند.

از سوی دیگر نیز برخی فرقه‌های آن‌ها به اذکار لفظی توجهی ندارند و فقط به ذکر قلبی اکتفا می‌کنند. خود من برخی از این‌ها را دیده‌ام که نماز می‌خوانند بدون آن‌که از اول تا آخر نماز لبشان حرکت کند و چیزی بگویند! تمام اجزای نماز را از قرائت گرفته تا سجده و رکوع، همه را با سکوت کامل انجام می‌دهند.

دلیلی هم که برای این کار می‌آورند این است که ذکر لفظی فقط برای این است که دل توجه پیدا کند، وقتی دل ما توجه داشت دیگر ذکر لفظی لزومی ندارد، بلکه اصلاً مانع و مزاحم نیز هست! از دیدگاه معارف اهل بیت (علیهم‌السلام) هر دوی این گرایش‌ها انحراف است. با مراجعه به قرآن و روایات، می‌بینیم اذکار خاصی تعیین و بر گفتن آن‌ها تأکید شده است.

حتی در برخی روایات تأکید شده که عین همان لفظی که حضرت فرموده، بی هیچ کم و زیادی باید گفته شود؛ نمونه آن، روایتی است که مرحوم علامه مجلسی در بحار آن را نقل کرده است. بر حسب این روایت، عبدالله بن سنان از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند: به زودی شبهه‌هایی به شما روی می‌آورد در حالی که امام و راهبری که شما را هدایت کند در میان شما نخواهد بود.

از آن شبهه‌ها نجات نمی‌یابد مگر کسی که «دعای غریق» را بخواند. عبدالله بن سنان می‌گوید، عرض کردم دعای غریق چگونه است؟ حضرت فرمودند، چنین می‌گویی: **يا اَللّهُ يا رَحْمَانُ يا رَحِيمُ يا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّثْ قَلْبِي عَلٰى دِينِكَ**. سپس من دعا را این گونه خواندم: **يا اَللّهُ يا رَحْمَانُ يا رَحِيمُ يا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ وَ الْاَبْصَارِ ثَبِّثْ قَلْبِي عَلٰى دِينِكَ**. حضرت فرمودند، خداوند «مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ وَ الْاَبْصَارِ» هست، اما دعا را همان گونه که من گفتم بخوان: **يا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّثْ قَلْبِي عَلٰى دِينِكَ** می‌بینیم که حضرت از اضافه کردن یک کلمه «والابصار» نهی می‌کنند و تأکید دارند ذکر به همان صورتی که خود فرموده‌اند گفته شود.

هم چنین «قرائت» در نماز واجب است و حتماً باید حمد و سوره را بر «زبان» جاری ساخت. یا تشهد و سلام و سایر اذکار نماز حتماً باید با زبان ادا گردد و صرف توجه قلبی کافی نیست و تکلیف واجب را از گردن انسان ساقط نمی‌کند. بنابراین سخنانی نظیر این که «هدف اصلی توجه قلبی است و این اذکار مقدمه آن هستند و اگر کسی بتواند بدون ذکر لفظی، ذکر قلبی داشته باشد همان کافی است» مطالبی باطل است که گوینده آن یا غافل و جاهل است یا اغراض و اهدافی سوء در سر دارد.

این حرف نظیر همان سخن است که بعضی می‌گویند: «دل باید پاک باشد، تقیید به دستورات شرع و حلال و حرام مهم نیست!»، در نظر اینان اگر دل انسان پاک باشد هرچه هم گناه و معصیت بکند چندان اهمیتی ندارد! شاید شما نیز به افرادی برخورد کرده باشید که حکم حجاب را در اسلام می‌دانند، ولی با این وجود، حجاب را رعایت نمی‌کنند و وقتی به آن‌ها تذکر داده می‌شود، می‌گویند: دلت پاک باشد! اعتقادات و سخنانی از این سنخ، همه باطل و بی اساس هستند.

ما نمی‌توانیم دین را از پیش خود اختراع کنیم! بلکه باید متمسک به کتاب و سنت باشیم و ببینیم قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) چه فرموده‌اند و چگونه عمل کرده‌اند. در خصوص بحث ما شواهد متعددی از کلمات و سیره عملی اهل بیت (علیهم السلام) در دست داریم که آنان ذکر لفظی را لازم می‌دانستند.

روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که آن حضرت در مورد پدر بزرگوارشان امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: پدرم زیاد ذکر می گفت. هنگامی که در راهی، پیاده همراه او بودم ذکر خدا می گفت... و من پیوسته می دیدم که زبانش به سقف دهانش چسبیده و «لا اله الا الله» می گوید آیا کسی می تواند پیرو ائمه اطهار (علیهم السلام) باشد و این قبیل روایات را نادیده بگیرد؟ توجه و ذکر قلبی ما هر چقدر هم که قوی باشد از امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) قوی تر نیست. وقتی آن بزرگواران ذکر لفظی داشته اند، آیا ما می توانیم بگوییم ذکر لفظی لازم نیست و فقط ذکر قلبی کافی است؟! برای نیل به سر منزل مقصود ما باید ببینیم اهل بیت (علیهم السلام) چه فرموده اند و چگونه رفتار کرده اند، و رفتار خود را دقیقاً بر اساس گفته ها و سیره عملی آنان تنظیم کنیم.

برخی از فواید ذکر لفظی

برای آن که بحث به صورت تعبّد محض در نیاید در این جا مناسب است به برخی از حکمت ها و فواید ذکر لفظی اشاره کنیم:

اولین نکته در مورد ذکر لفظی که تا حدودی جنبه عرفانی نیز دارد مربوط به این مسأله است که هر عضوی از اعضای بدن باید بهره ای از عبادت و بندگی خداوند داشته باشد. عبادت چشم این است که به آیات الهی نگاه کند. از این رو نگاه کردن به آیات قرآن، یا در مکه مکرمه، نگاه کردن به خانه کعبه عبادت است. حظّ و بهره چشم از عبادت، اموری از این قبیل است. عبادت گوش این است که مثلاً آیات قرآن را بشنود. از این رو گوش دادن به آیات قرآن عبادت است.

بهره دل و قلب از عبادت این است که باید ظرف محبت خدا باشد. در این میان زبان نیز باید بهره خاص خود را از عبادت داشته باشد. حظّ زبان از عبادت این است که ذکر خدا را بگوید. نکته دیگری که در مورد حکمت ذکر لفظی می توان به آن اشاره کرد، بُعد تربیتی مسأله است. اگر ما بخواهیم به خدا توجه پیدا کنیم و به مرور این توجه را بیشتر و قوی تر نماییم، بایستی تمرین داشته باشیم. برای تمرین، ذکر زبانی و لفظی بسیار آسان تر از ذکر قلبی است.

برای انسان بسیار مشکل است که توجهش را از تمامی مظاهر دنیا و زندگی باز دارد و فقط متوجه خدا شود. انجام این کار برای انسان های عادی، حداکثر چند دقیقه یا یکی دو ساعت در شبانه روز ممکن است. درس خواندن، مطالعه کردن، کسب و کار، کمک به دیگران و نیازهای برادران ایمانی را رفع نمودن و امثال این امور، همه و همه، کارهایی هستند که ما

روزانه باید به آن‌ها بپردازیم؛ و توجه قلبی داشتن به خدا در حین همه این امور، کاری بس مشکل است.

بسیاری از ما حتی در نمازمان که وقت اختصاصی توجهمان است، فقط همان چند لحظه اول نماز و هنگام گفتن الله اکبر و بسم الله الرحمن الرحيم حضور قلب داریم و بعد از آن حواسمان پرت می‌شود و تا آخر نماز از یاد خدا و نماز غافل می‌شویم! بنابراین برای ما افراد عادی، راحت‌تر همان ذکر لفظی است. اگر انسان خودش را به ذکر لفظی عادت دهد، کم‌کم زمینه‌ای می‌شود که در هنگام گفتن ذکر لفظی به معنای آن هم توجه کند و خلاصه به تدریج این ذکر لفظی وسیله و راه خوبی برای توجه و ذکر قلبی می‌شود. از این رو است که ذکر لفظی می‌تواند طریق و ابزاری خوب برای توجه قلب، به خصوص برای افراد مبتدی در این راه باشد.

نکاتی در مورد ذکر قلبی

تا این جا روشن شد که ذکر لفظی امری لازم است و نمی‌توان نقش آن را منکر شد. اما باید توجه داشت که ذکر قلبی نیز آثار و فواید خاص خود را دارد. اولین نکته درباره ذکر قلبی این است که به هر حال اساس حرکت معنوی و تکاملی ما همان توجه قلبی و حضور خدا در دل و روح ما است. در حج و طواف خانه کعبه نیز نکته مهم، توجه دل به خدا و طواف دل به دور تجلیات معشوق است.

اگر انسان این همه راه را طی کند و در مکه و کنار خانه کعبه، دل به صاحب خانه ندهد و آنجا هم تمام توجه و حواسش به چک و سفته و طلب کاری‌ها و بدهی‌هایش باشد از این زیارت نصیبی نخواهد برد. در مورد بسیاری از عبادات، روایت خاص داریم که اگر روح خاص آن عبادت همراه آن عمل نباشد فایده‌ای برای صاحبش نخواهد داشت. مثلاً در مورد عبادت شبانگاه روایت داریم که: **رُبَّ قَائِمٍ حَظَّهُ مِنْ قِيَامِهِ السَّهْرِ؛** چه بسا شب زنده داری که بهره او از شب زنده داری‌اش جز بیداری نیست. یا در مورد روزه روایت داریم که: **رُبَّ صَائِمٍ حَظَّهُ مِنْ صِيَامِهِ الْجُوعُ وَالْعَطَشُ؛** چه بسا روزه داری که بهره‌اش از روزه فقط گرسنگی و تشنگی است. از این رو اولین نکته در مورد ذکر قلبی این است که نباید فراموش کنیم که این توجه و یاد قلبی است که اصالت دارد و اگر تمام عمر ما هم به ذکر لفظی صرف شود در حالی که ذره‌ای توجه و حضور قلب در آن نباشد، قطعاً هیچ اثری در تکامل روح ما نخواهد داشت.

علاوه بر این که اساس ذکر، ذکر قلبی است، یکی از امتیازات بزرگ ذکر قلبی نسبت به ذکر لفظی این است که ریا در آن راه ندارد. یکی از مشکلات بزرگی که بر سر راه تکامل بسیاری از ما وجود دارد و اعمال ما را فاسد و بی اثر می کند مسأله ریا و خودنمایی است. این مشکل در مورد اعمال و عباداتی که نمود ظاهری ندارند تا حدود زیادی خود به خود منتفی است؛ مثلاً روزه از این سنخ عبادات است. روزه چون هیچ نمود ظاهری ندارد، لذا تا خود انسان به کسی نگوید که روزه است، دیگران از روزه داری او خبردار نمی شوند.

ذکر قلبی نیز همین امتیاز را دارد. ما در ظاهر مثلاً به درخت یا گل یا آسمان نگاه می کنیم، اما در باطن، تحت تأثیر زیبایی گل و گیاه یا بزرگی آسمان، تسبیح خدا را می گوئیم و در اندیشه عظمت و بزرگی خدا هستیم. کسی که از بیرون نگاه می کند، می پندارد ما مشغول تماشای گل هستیم، اما از غوغای درون ما بی خبر است. این امتیاز ذکر قلبی نسبت به ذکر لفظی است.

ذکر لفظی را اگر بلند بگوئید دیگران می شنوند و اگر آهسته هم بگوئید دیگران از به هم خوردن لب هایتان می فهمند که مشغول ذکر گفتن هستید؛ مگر این که انسان در خلوت و تنهایی مشغول ذکر شود. در هر صورت، راه نداشتن ریا در ذکر قلبی امتیازی برای آن محسوب می شود. نکته دیگر در مورد ذکر قلبی که تذکر آن بی فایده نیست، ذکر قلبی اولیای خدا است.

حساب دل های اولیا حساب دیگری است. در زیارت جامعه ائمه المؤمنین می خوانیم: وَ لَكُمْ الْقُلُوبُ الَّتِي تَوَلَّى اللَّهُ رِيَاضَتَهَا شما صاحب قلب هایی هستید که خداوند خود متولی تربیت آن است! در آن مقام، خداوند خود قلب ها را به سوی خود می کشاند و دل ها را به خود متوجه می کند. چنین مسأله ای اختصاص به معصومین (علیهم السلام) ندارد، بلکه اگر هر کس صادقانه در مسیر عبادت و بندگی خداوند گام بردارد، خداوند پیش از تلاشی که خود او انجام داده به او مدد خواهد رساند.

کسانی که ثابت کرده اند مایلند صادقانه بنده خدا باشند و در مسیر اطاعت گام بردارند، اگر زمینه غفلتی برایشان فراهم شود خداوند خود سببی می سازد که آن زمینه را از بین ببرد. حتی ممکن است چیزهایی که دیگران نمی بینند به انسان نشان دهد تا او را متوجه خود کند و توجهش را از آن زمینه گناه برگرداند. آری، این مقامی است که اگر گاهی هم محب در معرض این است که از محبوبش غافل شود، محبوب به سراغ او می آید و در پیش چشمش جلوه گری و دل ربایی می کند تا نظر او را از غیر خود باز دارد!

انواع و مراتب ذکر قلبی

در مورد انواع ذکر لفظی و زمان و شرایط و تأثیر مربوط به هر یک، روایات زیادی در معارف اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده است. البته ذکر لفظی، زمان و مکان و عدد خاصی ندارد و در هر زمان و مکان و به هر تعداد مطلوب و مستحب است. اذکاری هم که زمان و مکان و عدد و شرایط خاصی دارد در کتاب‌های روایی و سایر کتاب‌ها آمده است و کسانی که مایل باشند، می‌توانند به آن‌ها مراجعه کنند.

در هر حال ذکر لفظی چندان نیازی به بحث بیش از این ندارد. اما درباره ذکر قلبی جای بحث و تحقیق بیشتر هست و چون اساس و اصل ذکر هم ذکر قلبی است انسان باید در مورد آن بیشتر مطالعه کند و از صاحب‌دلان و افراد آگاه در باره چگونگی تحقق ذکر قلبی و به خصوص دوام آن استفاده نماید. در زمینه ذکر قلبی بعضی از متصوفه کیفیت‌های خاصی اختراع کرده‌اند که در شریعت وارد نشده است. از این اصطلاحات که بگذریم، از مجموع آیات و روایاتی که در این زمینه وارد شده استفاده می‌شود که ذکر سه مرتبه دارد.

اولین مرتبه ذکر قلبی، ذکری است که ملازم با انجام واجبات و ترک محرمات است. در حدیثی این چنین وارد شده که حضرت می‌فرماید: منظور از این که همیشه به یاد خدا باشی این نیست که مرتب «سبحان الله» و «الحمد لله» بگویی، بلکه منظور این است که واجبات و محرماتی که خدا برای تعیین کرده رعایت کنی و مراقب باشی در این مورد کوتاهی و تقصیری نورزی در همین مرتبه ذکر، یک مرحله بالاتر این است که انسان از مشتبهات و مکروهات نیز اجتناب نماید.

بنابر این یک مرتبه از ذکر این است که انسان در اعمال خود مراقب باشد خلاف خواسته خداوند عمل نکند. این مرتبه از ذکر در واقع همان تقوای الهی است. تقوا همین است که انسان پیوسته مراقب باشد این کاری که انجام می‌دهد مورد رضایت خداوند هست یا نه. تقوا چیزی غیر از انجام واجبات و ترک محرمات نیست.

طبیعی است وقتی انسان در هر عملی مراقب رعایت واجب و حرام خدا باشد، این حالت مستلزم یاد خدا است؛ نمی‌شود انسان پیوسته واجب و حرامش را رعایت کند و در عین حال از خدا غافل باشد! در ملازمت انجام واجبات و ترک محرمات قطعاً نوعی یاد خدا، گرچه مرتبه‌ای خفیف از آن وجود دارد. این نازل‌ترین مرتبه ذکر قلبی است که ممکن است کسی داشته باشد.

البته گفتیم در همین مرتبه، مرحله عالی‌تر این است که انسان مستحبات و مکروهات را هم رعایت کند و امور مشتبه را ترک نماید. دومین و سومین مرتبه از

مراتب ذکر قلبی در حدیثی که جناب ابوذر از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده، آمده است. البته مضمون و محتوای این حدیث در روایات دیگری نیز وارد شده است، اما امتیاز این حدیث این است که مورد اتفاق شیعه و سنی است و هر دو گروه آن را نقل کرده اند.

بر اساس این روایت، ابوذر از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درباره احسان سؤال می کند. گویا علت این سؤال ابوذر آیاتی از این قبیل بوده که می فرماید: **لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ**^۱؛ بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، گناهی در آنچه تناول کردند نیست، در صورتی که تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند و کارهای شایسته کنند؛ سپس تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند؛ آن گاه تقوا پیشه کنند و احسان نمایند، و خدا نیکوکاران را دوست دارد. **ظاهر این آیه این است که، در زمره «محسنین» در آمدن، پس از مرحله تقوا است و پس از مرحله عمل صالح قرار دارد.**

از این رو در ذهن ابوذر آمده که «احسان» مورد نظر قرآن چیست و چگونه می شود به مقام «محسنین» که بالاتر از مقام «متقیان» است رسید. به هر حال پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در پاسخ این سؤال ابوذر که احسان چیست، فرمودند: **الْإِحْسَانُ أَنْ تَعْمَلَ لِلَّهِ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ** احسان این است که آن چنان برای خدا کار کنی که گویا خدا را می بینی، و اگر تو او را نمی بینی [بدانی که] او تو را می بیند.

بر اساس این حدیث، یک مرتبه از ذکر قلبی این است که انسان پیوسته متذکر این معنا باشد که در حضور خدای متعال است و خدا او را می بیند و شاهد و ناظر اعمال و رفتار او است. برای تقریب به ذهن، این حالت شبیه این است که انسان در پشت شیشه ای رفلکسی باشد که خودش آن طرف را نمی بیند اما می داند که کسانی که آن طرف شیشه هستند او را می بینند.

این جا گرچه انسان هیچ گاه به ظاهر کسی را نمی بیند اما چون می داند و یقین دارد که کسانی از آن سوی شیشه او را می بینند، حواسش را جمع می کند که خطایی از او سر نزند و کار زشتی انجام ندهد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز می فرمایند **يك مرتبه ذکر قلبی این است که همیشه متوجه باشی که خدا تو را می بیند و در خلوت و جلوت در حضور او هستی و كوچك ترین عمل تو، حتی نفس کشیدن و چشم بر هم زدن از خدا مخفی نیست.**

مرتبه سوم و بالاتر این است که انسان چنان باشد که: **كَأَنَّكَ تَرَاهُ؛** گویا او خدا را می بیند. این حالت مشکل تر از مرحله قبلی است. در مرحله قبل، انسان خدا را نمی دید اما به این باور رسیده بود که خدا در همه حال او را می بیند و شاهد و ناظر او است. این جا، هم «می داند» که خدا شاهد و ناظر بر اعمال او است، و هم «می بیند» که خدا حاضر است. اگر این حالت برای انسان تکرار شود و به صورت «ملکه» درآید و ثبات یابد، شبیه آن حالتی است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در پاسخ ذِغَلِبِ یمانی می فرماید.

او سؤال کرد: یا امیرالمؤمنین آیا پروردگارت را دیده ای؟ حضرت فرمودند: **أَفَاعْبُدُ مَا لَا أَرَى؛** آیا چیزی را می پرستم که نمی بینم؟! امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید، من خدای غایب را عبادت نمی کنم، بلکه او را می بینم و عبادتش می کنم! البته واضح است که این دیدن با چشم سر نیست بلکه رؤیتی است که در اثر نور ایمان، برای قلب حاصل می شود. امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز در پاسخ ذِغَلِبِ یمانی که سؤال کرد، چگونه خدا را می بینی، فرمود: **لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ وَ لَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ؛** چشم ها او را آشکارا درک نمی کند، لکن دل ها با حقایق ایمان او را درک می کنند. این مرتبه سوم، از ذکر و یاد معمولی فراتر می رود و نزدیک به «رؤیت» می شود.

بنابراین به طور خلاصه، برای ذکر قلبی سه مرحله می توان در نظر گرفت: مرحله اول، یاد خدا در مقام عمل؛ که در اثر التزام به انجام واجبات و ترك محرمات حاصل می شود؛ مرتبه دوم این است که انسان همیشه خود را در حضور خدا ببیند؛ و مرتبه سوم که کامل ترین مرتبه ذکر و یاد به شمار می رود این است که به جایی برسد که گویا او خدا را می بیند: **فَأَيُّنَمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ^۱؛** پس به هر سو رو کنید آنجا روی خدا است. این مقامی است که انسان به هر طرف رو کند و بر هر چه و هر که نظر نماید و هر کجا که باشد خدا را می بیند؛ البته دیدن به همان معنای صحیح رؤیت قلبی، نه دیدنی که لازمه اش اثبات صفات نقص و جسمانیت برای خدا است.

به سوی بی نهایت!

به هر حال خدای متعال زمینه های بسیاری را برای رشد و تکامل انسان فراهم کرده که اگر انسان راه را گم نکند و در دام شیاطین و اغواگران نیفتد، می تواند راه خدا را آن چنان

۱. بقره، آیه ۱۱۵

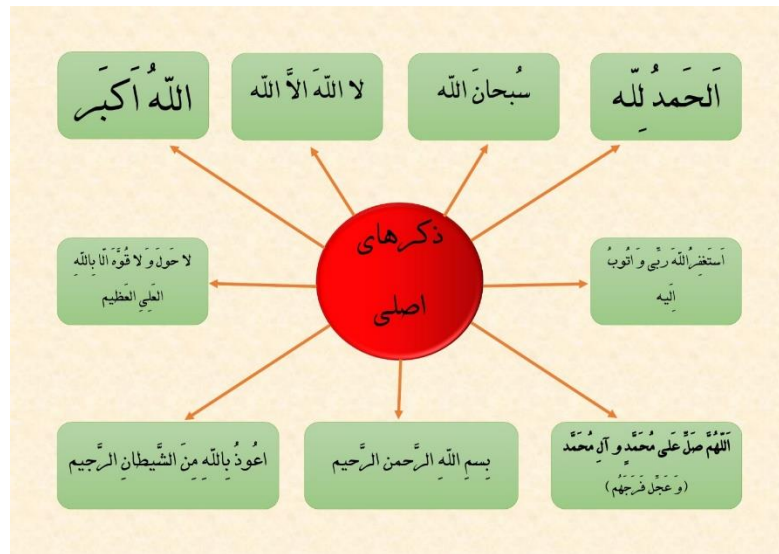
بیماید که هم آرامش و شیرینی زندگی دنیا را داشته باشد و هم از سعادت و لذت‌های آخرت بهره‌مند گردد. زمینه‌های تکامل انسان و پرواز در عالم معنویت حد و حصر ندارد و نمی‌توان نقطه مشخصی را تعیین کرد و گفت انسان می‌تواند تا آنجا برسد.

مقصد انسان خدا و تقرب به خدا است و خدا وجودی بی‌نهایت است؛ بنابراین هر چه هم که به او نزدیک شویم فقط در این حد است که به سمت بی‌نهایت میل کرده ایم، اما طبیعی است که آن بی‌نهایت، نهایی ندارد که آن را نقطه نهایی کمال و پرواز انسان بدانیم.

خداوند بندگانی دارد که از یاد خدا و توجه به ذات اقدس حق آن‌چنان سرمست و غرق لذت می‌شوند که تمامی لذت‌های دیگر دنیا، در مقابل آن، صفر و هیچ است! نزد آن‌ها کارها و حرکات ما مثل بازی‌ها و حرکات و لذت‌های کودکان است. بچه‌ها به چند اسباب بازی چوبی و پلاستیکی دل خوش کرده‌اند و بر سر این چیزهای بی‌ارزش با هم دعوا و قهر و آشتی می‌کنند و خلاصه دنیای کودکان آن‌ها تماشایی است.

کسانی هم که به مقامات عالی معنویت رسیده‌اند دعواها و قهر و آشتی‌های ما بر سر امور دنیا را دقیقاً به همین صورت بی‌ارزش و بی‌مفهوم می‌بینند و در دل به ما می‌خندند که عمر خود را صرف چه چیزهای پوچ و بی‌ارزشی می‌کنیم. برای آن‌ها کاملاً تمسخرآمیز می‌نماید که کسانی عمری را در این راه تلاش کنند که عنوان و مقامی پیدا کنند و لقب دکتر، پروفیسور و آیت‌الله و نظایر آن به آنان داده شود! یا همه عمر بدونند که مثلاً دسته‌هایی از اسکناس انبار کنند یا عدد بزرگی در موجودی بانکشان ثبت شود! به راستی نیز در مقایسه با لذت مناجات و انس با خدا و «لقاءالله» که اولیای خدا آن را درک می‌کنند، چنین چیزهایی واقعاً مسخره و به معنای واقعی کلمه، پوچ است. مشکل ما این است که از آن لذت‌ها خبر نداریم و مزه آن را نچشیده ایم.

ائمه اطهار و امام سجاد (علیهم‌السلام) که این لذت را چشیده‌اند در مناجات‌هایشان این گونه عرضه می‌دارند که: **یا مَوْلایِ بَدْرکَرِکَ عَاشِ قَلْبی؛ مَوْلایِ من! دل من با یاد تو زنده است و حیات دارد.** از این رو خواندن مناجات‌های ائمه (علیهم‌السلام) و تأمل در مضامین آن‌ها راهی است برای این که انسان متوجه شود لذت‌های دیگری نیز در این دنیا وجود دارد که سرخوشی و حیات دل‌های دوستان خاص خدا بستگی به آن‌ها دارد. از خدای متعال می‌طلبیم که حجاب‌های غفلت را از قلب و دل ما بگیرد و خلعت ذکر و یاد خود را بر جان‌های ما بیوشاند و رؤیت جمالش را نصیبمان فرماید.



شکل شماره ۵
نماز حلقه اتصال انسان به خدا



شکل شماره ۶

عمل صالح^۱

نهمین قدم در سیر تکاملی انسان عمل صالح نام دارد. عمل، گاه تنها بر رفتار و عمل خارجی انسان (که تصرف در اشیاء و بدن است) اطلاق می‌گردد. مثل نشستن، برخاستن، خوردن، آشامیدن، خوابیدن و اعمالی از این قبیل. عمل، گاهی معنای وسیعتری دارد که شامل فعالیت‌های ذهنی و قلبی انسان نیز می‌شود. مانند تفکر کردن، دوست داشتن، متنفر بودن، نیت کردن و... گاهی تا آنجا در گستره و معنای عمل توسعه داده می‌شود که شامل: گرایش‌ها و توجهات قلبی و از جمله ایمان انسان نیز می‌شود.

اما اصطلاح عرفی آن تنها شامل: رفتار و اعمال خارجی انسان می‌شود که با چشم قابل دیدن هستند. عمل صالح، یک مفهوم کلی است که در شرایط گوناگون و زمان‌ها و مکان‌های مختلف شکل‌های متفاوت به خود می‌گیرد، زیرا دارای یک بُعد نیست که با توجه به رویدادهای گوناگون اجتماعی به صورت یکنواخت و تکراری انجام گیرد. بلکه دارای ابعاد گوناگون است که در برابر پدیده‌های مختلف چهره‌های گوناگون می‌یابد.

ویژگی‌های عمل صالح

هر عمل ما سه جنبه دارد که مراقبت از هر سه جنبه ضروری است:

۱. باید خود عمل خوب باشد فی نفسیه به تعبیر علماء اخلاق «حُسْنِ فَعْلَى» داشته باشد. (صورت ظاهری کار خوب باشد).
۲. چگونگی انجام عمل، برای این که هر کاری به نتیجه‌ی مطلوب برسد و تأثیر آن احساس شود، باید مراقب بود که آن عمل به بهترین صورت انجام گیرد. مثلاً در کمک به یک مستمند (فقیر) باید مراقب بود که آبرویش حفظ شود.
۳. نیت و انگیزه‌ی شخص عامل؛ مهمترین جنبه‌ی هر عملی، نیت آن است باید عمل از روی صدق و اخلاص انجام شده به اهداف دنیوی و پست آلوده نگردد. مشهورترین آموزه‌ی دینی که از پیامبر با کرامت اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله) رسیده این است که ارزش و بهای هر عمل به نیت آن بستگی دارد. «لَا عَمَلَ إِلَّا بِنِيَّةٍ»

^۱. پرسمان، سایت رسمی دانشگاهیان <http://porseman.org>

روایت دیگری به همین مضمون وجود دارد که ارزش رفتارها به نیت‌ها و تصمیم‌هاست.

«الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»

پس هر عملی که این سه ویژگی در آن مورد توجه قرار گرفته، برترین اعمال است. در مقایسه‌ی دو عمل خوب، آن عملی که سخت‌تر است و شخص آن را با تحمل سختی بیشتری انجام می‌دهد، از اجر و پاداش و اعتبار بیشتری برخوردار است. گاهی در بین دو عمل که هر دو نیک و صالح می‌باشند، یکی اهمیت بیشتری دارد.

مثلاً در ماه مبارک رمضان اگر عده‌ای منتظر انسان باشند، افطار کردن با آن‌ها در اول وقت بر نماز اول وقت ترجیح و برتری دارد و یا دستگیری از انسان بدهکار. عمل صالح، عملی است که مطابق با وظیفه‌ی هر فرد در شرایط گوناگون باشد. مثلاً هنگامی که جهاد در راه خدا با دشمن وظیفه باشد، جهاد کردن عمل صالح است و اگر به جای جهاد هر عمل دیگری انجام شود، عمل صالح در آن ظرف زمان نیست.

خدمت به خلق عمل صالح است ولی هنگام عبادت، وظیفه‌ی ما عبادت است نه

خدمت به خلق. در هر صورت باید ملاحظه شود که در این شرایط خاص وظیفه‌ی من چیست؟ آیا وظیفه تحصیل است یا خودسازی یا جهاد یا تفریح و... اگر عمل مطابق با وظیفه‌ی آن شخص باشد عمل صالح محسوب می‌شود. هزار رکعت نماز جای یک ساعت جهاد را نمی‌گیرد. چند سال جهاد جای دو رکعت نماز را نمی‌گیرد. واجبات و سایر اعمالی که مطلوب شرع مقدس اسلام است اگر از روی اخلاص و با نیت صحیح انجام شود، عمل صالح محسوب می‌شود.

عبادت، انفاقات، رسیدگی به محرومین، امر به معروف، رفع ظلم، عدالت و انصاف و...^۱ برای پیش رفتن در عالم نور و عالم معنویات، عمل صالح لازم است. جوهر عمل صالح، توجه به خداست. نماز، عمل صالحی است که می‌تواند انسان را فرسنگ‌ها به پیش ببرد، می‌تواند انسان را در درجات کمال و قُرب به خدای متعال بالا ببرد. در قرآن کریم به هیچ چیز به اندازه‌ی نماز اهمیت داده نشده است، پیش از صد آیه در مورد نماز و مسایل پیرامون آن نازل شده است. عمل صالح، می‌تواند در زمینه‌های علمی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و... باشد. عمل صالح مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد که تمام فعالیت‌های مثبت، مفید و سازنده را در همه‌ی زمینه‌های فوق، شامل می‌شود.

^۱. پرسمان، سایت رسمی دانشگاهیان <http://porseman.org>

از اختراع يك دانشمندی که برای انسان‌ها سال‌ها زحمت کشیده، مجاهدت‌های شهید جان بر کفی که در صحنه‌ی مبارزه‌ی حق و باطل جان خود را نثار می‌کند. درد و رنجی را که مادران با ایمان به هنگام آوردن نوزاد، تحمل می‌کنند و سپس سختی‌هایی که برای تربیت او پیش رو دارند تا زحماتی که دانشمندان برای تحقیقات، اختراعات، اکتشافات و نوشتن کتاب‌های پر ارجشان می‌کشند، همه را فرا می‌گیرد.

از بزرگترین کارها همچون رسالت انبیاء الهی تا کوچکترین برنامه‌ها همچون کنار زدن يك سنگ کوچک از وسط خیابان، همه در این مفهوم وسیع جمع است. عمل صالح، عمل به خیر و مصلحت است، یعنی عمل حکیمانه، لازم، خیر و مفیدی که با اخلاص و به جا انجام شود. نه این که يك کار با شکل فیزیکی خاصی عمل صالح باشد.

حال به چند عمل دقت کنیم: نماز عمل صالحی است، ورزش نیز عمل صالح است، تغذیه‌ی سالم و حلال نیز عمل صالح است؛ اما اگر کسی وسط بزرگراه نماز بخواند، یا کسی وسط سالن ورزش غذا بخورد، یا کسی وسط رستوران شروع کند به ورزش کردن، چه؟ آیا باز هم عمل صالح انجام داده است؟ اسلام دین عمل زدگی نمی‌باشد، از این رو شاهدیم که همیشه «ایمان و عمل صالح» را با هم آورده است و هر دو نیز باید در «انسان» جمع شود؛ یعنی چه؟ یعنی لازمه‌ی رشد و تکامل جمع «حُسْنِ فاعلی و حُسْنِ فعلی» با هم می‌باشد. از این رو در آموزه‌های قرآنی می‌خوانیم که در هر حال عمل خوب به فاعل فایده می‌رساند، اما اگر فاعل کافر بوده و یا فرد خوبی نباشد، فایده‌ی عمل نیز کوتاه مدت و کم تأثیر می‌باشد و چه بسا «حَبْط» می‌گردد. (باطل و نابود می‌گردد)

اگر در خصوص «عمل صالح» به قرآن و احادیث مراجعه کنیم، مشهود می‌گردد که بیشتر راجع به شخص (فاعل) سخن رفته است نه عمل یا کاری (فعلی) معین، تحت عنوان عمل صالح. چرا که از اصلی‌ترین شاخصه‌های عمل صالح، هدف و نیت فاعل است، نه صرفاً شکل فیزیکی عمل.

به‌عنوان مثال، اگر پرسید: آیا نماز، تلاوت قرآن، صدقه دادن به مستمند و... عمل صالح است یا خیر؟ پاسخ این است که اگر فاعل این کارها را به قصد قربت و برای خشنودی خدا انجام داده باشد، خیر است، وگرنه می‌تواند شر نیز باشد و جز بر خسران فرد نیافزاید. اگر این کارها برای «ریا» و «مردم فریبی» انجام شود که خیر نیست.

بهشت و جهنم، جایگاه انسان صالح یا غیر صالح است، نه جایگاه عمل صالح و عمل غیر صالح. لذا فرق است بین «انسان صالح» با «عمل صالح» و مهم این است که

انسان باید صالح باشد. در قرآن مکرّر به «انسان» اشاره شده است و نه عمل. می فرماید:
«کسانی که مؤمن هستند و عمل صالح انجام می دهند.»

می فرماید: «هرکس از مرد و زن که عمل صالح انجام دهد و مؤمن باشد...» چرا که فاعل انسان است و هدف او، نیت او و جهت اراده‌ی اوست که عمل را صالح یا غیرصالح می نماید.

استاد فرزانه آیت الله جوادی آملی فرموده‌اند:

«عمل صالح داشتن» با «صالح بودن» متفاوت است. انسان مادامی که در مرز عمل صالحات است ممکن است ذاتش عوض شود، ولی اگر ذات کسی صالح شد و عمل صالح جزء گوهر وجود او شد دیگر غیر از عمل صالح چیزی از او صادر نمی شود.^۱

بر اساس نظام اخلاقی اسلام، نیت و انگیزه‌ی فاعل، بیش از خود عمل اهمیت دارد. پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در این رابطه فرموده‌اند: **« نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ »** «نیت مؤمن بهتر از عمل اوست.»

اصولاً ماهیت و ارزش هر عملی با توجه به نیتی که فرد در انجام آن داشته است، مشخص می شود.

در اخلاق اسلامی، صرف حُسنِ فعلی یعنی خوب بودن شکل ظاهری کار برای ارزش گذاری اخلاقی یک کار کافی نیست، بلکه حُسنِ فاعلی یعنی نیت خوب داشتن در انجام آن نیز باید به آن ضمیمه شود. **عملی صالح محسوب می شود که هم دارای حسن فعلی باشد هم دارای حُسن فاعلی.**

مثال: ظاهر نماز یک فرد مؤمن و ظاهر نماز یک فرد منافق در عمل هیچ فرقی ندارد، لیکن فرد اول با آن عمل به خدا نزدیک تر می شود و رشد و تعالی معنوی پیدا می کند و فرد دوم (منافق) با آن عمل به جهنم سقوط می کند. چرا؟ چون یکی نماز را به نیت انجام تکلیف و عمل به دستور خدا برای یاد خدا بودن و آرامش پیدا کردن می خواند اما دیگری برای ریا و تظاهر و نفوذ کردن در صفوف مؤمنین و ضربه زدن به آن ها. یعنی حُسنِ فعلی خوب (ظاهر عمل) اما حُسنِ فاعلی (نیت) زشت و ناپسند. از دیدگاه اسلام، **کاری اخلاقی و ارزشمند محسوب می شود که انسان آن را برای رضای خدا، برای خشنودی خدا، برای اطاعت امر خدا انجام دهد و ظاهر آن عمل نیز پسندیده و خوب باشد.**

^۱. پایگاه پاسخگویی به سوالات و شبهات <http://www.x.shobhe.com>

نکته:

امام علی (علیه السلام) در یک تقسیم‌بندی دقیق فرموده‌اند: نیت یا انگیزه یا قصد (یا حُسنِ فاعلی) درجات و مراتب مختلفی دارد:

۱. برخی افراد اعمال عبادی و غیرعبادی خود را به نیت بهره‌مندی از نعمت‌های الهی (بهشت) انجام می‌دهند. به عبارتی دیگر خدا را برای رسیدن به ثواب و پاداش‌های او عبادت می‌کنند، این نوع عبادت، عبادت تاجران است.

۲. برخی افراد اعمال خود را به نیت رهایی از عذاب الهی (ترس از جهنم) انجام می‌دهند. به عبارتی دیگر خدا را از روی ترس، عبادت می‌کنند، این نوع عبادت، عبادت بردگان است. (خدا را عبادت می‌کنند برای نجات خود از عذاب)

۳. برخی افراد اعمال خود را به نیت صرفاً رضایت و خشنودی خدا انجام می‌دهند، نه برای برخوردار شدن از نعمت‌های بهشتی و نه ترس از عذاب الهی. به عبارتی دیگر خدا را از روی «شکر» عبادت می‌کنند، این نوع عبادت، عبادت آزادگان است. در دو مورد اول و دوم، خود خدا و قرب الهی برای فرد هدف نیست، این دو مورد اعمال خالص و کامل نیستند و به آفت «شرک خفی» مخلوط می‌شوند و ناخالصند.

اما چون این افراد نسبت به بهشت و جهنم خدا، ایمان دارند، اعتقاد و باور قلبی دارند مورد لطف خدا قرار می‌گیرند و وارد بهشت می‌شوند، منتهی در درجات و طبقات پایین‌تر بهشت. در همین راستا حضرت علی (علیه السلام) فرموده‌اند: «خدایا من تو را به امید بهشت و یا ترس از آتش جهنم، عبادت نمی‌کنم بلکه بدان جهت عبادت می‌کنم که تو را شایسته و سزاوار عبادت یافته‌ام.» «عبادت خالص، عبادتی است که توسط انسان تنها برای خشنودی خدا صورت گیرد و جز ذات اقدس الهی هدف و انگیزه‌ی دیگری در میان نباشد.

انسان مؤمن در اعمال و رفتار و گفتارش، رضایت و خواست پروردگار خود را بر خشنودی و خواست خود، مقدم می‌دارد و انگیزه‌اش در عبادت، نه خوف از عذاب است، نه طمع ثواب، بلکه تنها توجه به خدا دارد و در جستجوی رضا و خشنودی اوست.^۱ اخلاص را می‌توان چنین تعریف کرد: عملی که تنها برای خدا و رسیدن به خشنودی خدا صورت گیرد.

۱. اخلاق اسلامی، محمدعلی سادات، صص ۳۷، ۴۲.

اخلاص و عمل خالص زمانی حاصل می‌شود که از روی آگاهی، محبت و عشق به خدا صورت گیرد. عملی از ارزش اخلاقی بالا برخوردار است که در آن «نیت خالص» وجود داشته باشد. عمل بدون نیت، در حقیقت یک کالبد مرده است که با دل و روح انسان ارتباط پیدا نمی‌کند. برای مثال، ارزش گذاری تحصیل علم و دانش اندوزی به عنوان کاری از کارهای اختیاری انسان. حسن فعلی آن خوب و پسندیده است. (ظاهر عمل) **حُسن فاعلی آن چیست؟**

بر عهده‌ی نیت دانشجو است، هدف یا انگیزه یا قصد اصلی او از تحصیل چیست؟ هدف ۱. حرکت به سمت رشد و تعالی عقلی، معرفتی، خودشناسی، سعادت، کمال، قرب الهی.

هدف ۲. کسب و علم آگاهی برای شهرت، ثروت، قدرت، کسب پست و مقام... هر عملی از دو جزء کاملاً مشخص شکل یافته است.

اول. نیت، که به منزله‌ی روح عمل است؛

دوم. شکل عمل، که در حکم جسم و کالبد عمل است.

مثلاً کسی چیزی را به دیگری می‌بخشد. این بخشش، شکل عمل است و روح آن قصد، نیت یا انگیزه‌ی فردی است که می‌بخشد. برای اینکه این عمل از نظر اسلام فضیلت محسوب شود (دارای ارزش اخلاقی باشد) باید در انجام آن عمل، هم نیت، خالص برای خدا باشد (اخلاص در نیت) و هم شکل عمل خوب و خداپسند باشد.

شرط اول را «حُسن فاعلی» و شرط دوم را «حُسن فعلی» می‌نامند. بنابراین هر عملی با هر نیت سازگاری ندارد، نمی‌توان عمل ناپسندی را با نیت الهی انجام داد، هم چنان که نمی‌توان عمل شایسته‌ای را با نیت نادرست به جای آورد. آن همه ارزشی که در اسلام برای عمل ذکر شده است همگی مبتنی برداشتن نیت الهی در انجام عمل است. **نیت، روح هر عملی محسوب می‌شود و ارزش اعمال، ارتباط تام و تمام با نیت انسان دارد.**

مهم این است که «اعمال عبادی» و «غیرعبادی» را به چه انگیزه‌ای، به چه نیتی انجام می‌دهیم. برخی نیت‌ها که آلوده به «ریا» هستند اعمال عبادی و اعمال غیرعبادی انسان را به طور کلی فاسد، باطل و بی‌ارزش می‌کند و موجب سقوط انسان می‌شوند. «ریا» یعنی **خودنمایی و عمل خود را به دیگران نشان دادن**، یعنی انسان عمل را به این انگیزه و نیت انجام می‌دهد که دیگران ببینند و تعریف و تمجیدکنند و او از تعریف و تمجید دیگران لذت ببرد و خوشحال شود.

در این رابطه خداوند می‌فرماید: «وای بر نمازگزارانی که از نمازشان غافلند، آنان که ریا می‌کنند.» (ماعون، ۴)

در آیه‌ای دیگر: «ریای در نماز را علامت نفاق معرفی می‌کند.» (نساء، ۱۴۲)
منافق، کسی است که به ظاهر، دین خدا را قبول دارد (انکار نمی‌کند) بلکه تظاهر به اسلام می‌کند و می‌گوید دین را قبول دارم، ولی در «دل» هیچ اعتقادی به آن ندارد. قرآن کریم به ریای در «انفاق»، «زکات» و «جهاد» نیز اشاره کرده است. هر عملی را که انسان به قصد و به نیت خودنمایی و نشان دادن به مردم انجام دهد، آن عمل، ریایی است.

نقطه‌ی مقابل ریا، «اخلاص» نام دارد.

اخلاص، این است که انسان اعمالش را فقط به نیت انجام فرمان الهی و جلب رضایت و خشنودی خداوند انجام دهد. (فقط خدا را در نظر داشته باشد). انسان با اخلاص در همه‌ی فعالیت‌ها و اعمالش، نیت الهی پشتوانه و عامل حرکت اوست.

بنده‌ی خالص خدا، فقط به دنبال اطاعت و عمل به دستورات خداست و شکل و نوع عبادت برای او تفاوتی ندارد و همه را موجب تکامل و رسیدن به قرب خدا می‌داند، او حتی در سخن گفتن و سکوت کردن نیز خواست خدا را در نظر می‌گیرد. اخلاص، به معنی خالص شدن از ناخالصی‌هاست، ناخالصی ریا، تکبر، ریاست‌طلبی، شهرت و... اخلاص در عمل، یعنی نیتش را انسان برای خدا خالص کند و عملش را برای رضای خدا و نزدیک شدن به او انجام دهد.

امام صادق (علیه‌السلام) در این رابطه فرموده‌اند: «عمل خالص آنست که نخواهی جز خدا کسی تو را برای انجام آن ستایش کند.» «انفاق» یعنی کمک‌های نقدی ما به دیگران، هم می‌تواند غلنی (جلوی چشم دیگران) باشد، هم می‌تواند مخفی باشد.

انفاق غلنی، به جهت تبلیغ و ترویج یک کار نیک انجام می‌گیرد، یعنی ما برای آن که دیگران هم از ما الگو بگیرند و به این کار تشویق شوند، انفاق را در پیش چشم دیگران انجام می‌دهیم. (البته در چنین مواردی انسان باید خیلی مراقب باشد که ریا و خودنمایی در عملش راه پیدا نکند.) اگر هر نشست و برخاست و هر عملی را که انجام می‌دهیم نیت مان واقعاً این باشد که با آن کار رضایت و خشنودی خدا را حاصل کنیم، آن عمل، عبادت محسوب می‌شود، حتی کارهایی از قبیل: خوردن، آشامیدن، خوابیدن، لذت حلال بردن، ازدواج و...

آفات عمل صالح

از نظر قرآن، عمل نیک انسان ممکن است از میان برود (حَبِطِ اَعْمَالٍ). یعنی عواملی وجود دارد که می‌تواند عمل نیک انسان را باطل کند، فاسد نماید، مَحْو کند، بی اثر کند، از بین ببرد. این عوامل عبارت‌اند از:

۱. **ریا، تظاهر و ریاکاری ریشه در انگیزه و نیت‌کننده‌ی کار (فاعل) دارد.** فردی که دست به ریا می‌زند، سقوط می‌کند.

کسی که ریا می‌کند در واقع خدا را به‌عنوان انگیزه و نیت عمل خود تلقی نکرده است و هدف عمل خود را رضایت خدا قرار نداده است. کسی که ریا می‌کند در حال ریاکاری حضور خدا را فراموش کرده است و همچنین فراموش کرده است که عملی که برای رضا و خشنودی خدا نباشد، هیچ فایده‌ای ندارد. خداوند در آیه ۴۷ سوره‌ی انفال می‌فرماید:

«از کسانی نباشید که به انگیزه‌ی خودنمایی و ریا از دیارشان خارج شدند و مردم را از راه خدا باز می‌دارند، خداوند به آنچه می‌کنید، احاطه دارد.» در فرهنگ قرآنی ریا در کارهایی که باید با انگیزه‌ی الهی انجام گیرد، نشانه‌ی بی‌ایمانی به خدا و روز قیامت معرفی شده است.

خداوند متعال در سوره‌ی بقره در سه آیه پیاپی حقایق بسیار جالب و ارزشمندی را درباره **خطرات و آفات «ریا»** بیان داشته است. در این آیات عمل انفاق (کمک مالی، بخشش مالی) را که در ظاهر عملی انسانی و ارزشمند است، کالبدشکافی کرده است و **انفاق‌کنندگان را با توجه به نیت‌ها و انگیزه‌ها و رفتارشان به سه گروه تقسیم کرده** و واقعیت انفاق آنان را با استفاده از شیوه‌ی تشبیه معقول به محسوس بیان کرده است.

گروه اول) انفاق همراه با خودنمایی (سوره‌ی بقره، آیه ۲۶۴)

گروه دوم) انفاق برای خشنودی خدا (سوره‌ی بقره، آیه ۲۶۵)

گروه سوم) انفاقی که بعد از عمل صالح، آلوده به ریا و منت‌گذاری شود (سوره بقره، آیه ۳۶۶)

گروه اول: خداوند متعال عمل این گروه را تشبیه کرده است به پاشیدن بذر بر روی صخره‌ی صافی که بر روی آن قشری از خاک باشد و رگبار تندی بر آن وزیده و همه‌ی خاک‌ها را بشوید و ماهیت آن سنگ را نمایان سازد.

گروه دوم: کسانی هستند که به انگیزه‌ی الهی و برای خشنودی خدا انفاق کنند، ملکوت زیبا و سرسبز این عمل ارزشمند را به باغ و بوستان پرطراوت و سرسبز تشبیه کرده است که در

سرزمین حاصلخیز و محل مناسب قرار گرفته و با بارش به موقع باران به بار نشست و دو چندان میوه دهد.

گروه سوم: افرادی اند که چه بسا با انگیزه‌ی الهی انفاق کرده‌اند اما بعد از عمل، کار نیک خود را به ریا و منت می‌آیند و آفت زده می‌سازند. خداوند متعال اعمال این گروه را به باغی تشبیه کرده است که گردبادی آتش‌زا بر آن بوستان افتد و آن را به تُلّ خاکی مبدل سازد.^۱

۲. منت نهادن، نیزیکی از آفت‌ها و عوامل بطلان و حبط عمل است که در آیه‌ی ذیل به آن اشاره شده است:

«یا ایها الذین امنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی...» «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدقات خود را با منت گذاردن و آزار و اذیت باطل نکنید، مانند کسی که مال خود را برای تظاهر به مردم انفاق می‌کند در حالی که به خداوند و روز رستاخیز ایمان ندارد.» (بقره، آیه ۲۶۴)^۲.

خداوند متعال در آیات ۲۶۲ و ۲۶۳ از سوره‌ی بقره فرموده است: «کسانی که اموالشان را در راه خدا می‌بخشند و به دنبال بخشش خود منت و آزاری در میان نمی‌آورند، پاداش شان نزد پروردگارشان محفوظ است، نه بیمی و ترسی بر آن هاست و نه اندوهگین می‌شوند. زبان خوش و پرده‌پوشی بهتر است از صدقه‌ای که آزاری در پی داشته باشد و خداوند بی‌نیاز بردبار است.»

از این آیات استفاده می‌شود که عمل انفاق به دیگران در صورتی در پیشگاه پروردگار مورد قبول واقع می‌شود که به دنبال آن منت و چیزی که موجب آزار و رنجش نیازمندان است نباشد. کسی که چیزی به دیگری می‌دهد و منتی بر او می‌گذارد، با منت گذاردن خود او را دل شکسته می‌سازد در حقیقت چیزی به او نداده است، زیرا اگر سرمایه‌ای به او داده، سرمایه‌ای هم از او گرفته است و چه بسا آن تحقیرها و شکست‌های روحی به مراتب بیش از مالی باشد که به او بخشیده است، زیرا آبروی انسان به مراتب برتر و بالاتر از مال و ثروت است.

۱. خدمت‌رسانی از دیدگاه قرآن، یعقوب علی برجی، صص ۲۰۴ و ۲۰۵

۲. مبانی انسان‌شناسی در قرآن، عبدالله نصری، صص ۲۷۸، ۲۸۸

۳. آزار و اذیت، یکی دیگر از آفت‌های بطلان عمل صالح است. عمل صالح در صورتی در پیشگاه خداوند مورد قبول واقع می‌شود که به دنبال آن منت‌گذاری و چیزی که موجب آزار و اذیت و رنجش فرد نیازمند شود در آن نباشد.^۱ شهید بزرگوار استاد مطهری در این رابطه نوشته است:

«ممکن است یک عمل هم دارای حُسنِ فعلی (ظاهر خوب) و هم دارای حُسنِ فاعلی (نیت و قصد قربت) باشد به تعبیر دیگر هم پیکر صحیح داشته باشد و هم روح و جان، ولی در عین حال از نظر حُسنِ فاعلی (روح عمل) به خاطر آفت زدگی تباه و بی اثر گردد، همچون بذری که سالم و در زمین مساعد پاشیده می‌شود و محصول هم می‌دهد ولی قبل از اینکه مورد استفاده قرار گیرد، دچار آفت گردد، ملخ یا صاعقه‌ای آن را نابود سازد. قرآن این آفت زدگی را «حَبَط» می‌نامد. این مطلب اختصاص به کفار ندارد و در اعمال نیک مسلمانان نیز ممکن است پیش بیاید. ممکن است یک مؤمن در راه خدا و برای رضای خدا به فقیر مستحق صدقه بدهد و صدقه‌ی او مورد قبول هم واقع گردد ولی بعد آن را با منت گذاشتن بر او و یا با نوعی آزار روحی به او، نیست و نابود گرداند و تباه سازد.»^۲ در این رابطه دو پرسش اساسی مطرح است:

(۱) چگونه ممکن است اعمال نیک مؤمنان دچار آفت زدگی و حبط شود؟

(۲) چه اموری باعث آفت زدگی می‌شود؟

علامه طباطبایی (ره) در رابطه با «حَبَط» چنین بیان داشته است:

«حبط به معنی باطل شدن و از اثر افتادن عمل است. این لفظ در قرآن به عمل انسان نسبت داده شده است و مراد از اعمال، خصوص اعمال عبادی نیست، بلکه شامل همه‌ی اعمال (افعال) انسان می‌شود. زیرا «حبط» در مورد کافران و منافقان که اعمال عبادی ندارند، نیز استعمال شده است.

از آیات شریفه، چنین استفاده می‌شود که اثر حبط، بطلان عمل در هر دو جهان است و همان طور که آثار اخروی اعمال، حبط و باطل می‌شود، آثار دنیوی آن نیز ساقط می‌گردد.» انسان عاقل هر عملی را که انجام می‌دهد در مسیر رسیدن به هدف مورد نظر اوست. انسان‌های خردمند در همه‌ی اعمال خویش، عبادی و غیرعبادی (عادی) هدفمند هستند. **انجام بعضی اعمال هم دارای پاداش اخروی است که در جهان دیگر به آن می‌رسند و**

۱. خدمت‌رسانی از دیدگاه قرآن، یعقوب علی برجی، ص ۲۰۵

۲. عدل الهی، مرتضی مطهری، ص ۳۲۵

دیگری آثار مثبتی است که در همین جهان می‌تواند به دنبال آن بیاید. مانند صله‌ی رحم، حج، جهاد در راه خدا، نیکی به پدر و مادر و... که علاوه بر پاداش اخروی، باعث طول عمر، توسعه‌ی رزق و روزی و... می‌شود. «حبط» این گونه اعمال بدین صورت است که این اعمال بی‌اثر می‌شود و نه‌تنها در آن جهان پاداشی در قبال آن داده نمی‌شود، بلکه در همین جهان نیز آن آثار را نخواهد داشت.^۱

علامه طباطبایی (ره) در زمینه‌ی زمان تحقق حبط اعمال نوشته است:

اصل «حبط اعمال» هنگام انجام گناه تحقق می‌پذیرد ولی زمان مرگ، حتمی می‌شود و قطعیت پیدا می‌کند. بر اساس این سخن توبه‌ی صحیح و مقبول علاوه بر آن که عقاب گناه (مجازات گناه) را خنثی می‌کند بر اساس فضل و بخشش پروردگار است و از لطف و کرم الهی هیچ بعید نیست که نه‌تنها از کیفر گناهکار بگذرد و او را عفو کند بلکه پاداش عمل حبط شده را نیز به او بازگرداند.^۲

۴. کفر ورزیدن (آیه ۱۸ سوره‌ی ابراهیم و آیه ۲۳ سوره‌ی فرقان) نیز موجب حبط عمل صالح می‌شود.

۵. شرک ابتدایی (سوره‌ی توبه، آیه ۱۷)

و شرک بعد از ایمان (سوره‌ی انعام، آیه ۸۸)

۶. نفاق (سوره‌ی احزاب، آیات ۱۸ و ۱۹)

۷. ارتداد (از دین برگشتن) (سوره‌ی بقره، آیه ۲۱۷)، استهزاء و دروغ پنداشتن آیات قرآن (سوره روم، آیه ۱۰)

۸. روی حرف پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) حرف زدن و بر سر او فریاد کشیدن و مخالفت با او. (حجرات، آیه ۲)

۹. تکذیب معاد (سوره‌ی هود، آیات ۱۵ و ۱۶ و سوره‌ی آل عمران، آیات ۲۱ و ۲۲)

۱۰. کافران به آیات الهی و قاتلان انبیاء (بقره، ۶۱)

آثار و برکات دنیایی عمل صالح

عمل صالح بیش از پنجاه بار در قرآن آمده است و آثار و برکات فراوانی برای آن ذکر شده که اهمیت آن را در فرهنگ قرآنی نشان می‌دهد.

۱. انعکاس اعمال در دنیا، قاسم سبحانی فخر، ص ۲۲

۲. انعکاس اعمال در دنیا، قاسم سبحانی فخر، ص ۵۸

در قرآن مجید آثار و برکات فراوان دنیایی و آخرتی، مادی و معنوی برای عمل صالح ذکر شده است:

الف) حیات طیبه

خداوند متعال در آیه ۹۷ سوره ی نحل فرموده است:

«هرکس از زن و مرد که کار نیک کند و مؤمن باشد به زندگانی پاک و پسندیده‌ای زنده‌اش می‌داریم و به بهتر از آنچه کرده‌اند، پاداش‌شان را می‌پردازیم.»

مفسران در معنی حیات طیبه (زندگی پاکیزه) تفسیرهای متعددی آورده‌اند:

بعضی آن را به معنی روزی حلال تفسیر کرده‌اند؛

بعضی آن را به قناعت و رضا دادن به نصیب؛

بعضی آن را به رزق روزانه؛

بعضی آن را به عبادت توأم با روزی حلال؛

بعضی به توفیق اطاعت از دستورات خدا و مانند آن.

حیات طیبه، مفهومیست آن‌چنان وسیع و گسترده است که همه‌ی این‌ها و غیر این‌ها را در بر می‌گیرد، زندگی پاکیزه از هر نظر، پاکیزه از آلودگی‌ها، ظلم‌ها، خیانت‌ها، دشمنی‌ها، اسارت‌ها و ذلت‌ها و انواع نگرانی‌ها و هرگونه چیزی که آب زلال زندگی را در کام انسان ناگوار می‌سازد. ولی با توجه به این که در دنبال آن، سخن از جزای الهی به نحو احسن به میان آمده، استفاده می‌شود که «حیات طیبه» مربوط به دنیا است و «جزای احسن» مربوط به آخرت.

ب) ایجاد محبوبیت

یکی دیگر از آثار و برکات خداوند متعال برای «عمل صالح» ذکر کرده است، ایجاد محبوبیت است. خداوند فرموده است:

«کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، خداوند رحمان محبتی برای آنان در دل‌ها قرار می‌دهد.» (سوره ی مریم، آیه ۹۶)

این محبت را خداوند رحمان، در دل مردم نسبت به افرادی که ایمان دارند و عمل صالح انجام می‌دهند، می‌افکند.

ج) ایجاد قدرت و امنیت

خداوند متعال به کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند سه نوید داده است:

۱) حکومت روی زمین؛

۲) نشر آیین حق به‌طور اساسی و ریشه دار، در همه جا؛

۳) از میان رفتن تمام اسباب خوف، ترس و ناامنی؛

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان‌گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت و ترس شان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند و...» (سوره نور، آیه ۵۵)

آثار معنوی و آخرتی عمل صالح

در قرآن کریم آثار معنوی و آخرتی بی‌شماری برای نیکوکاری و خدمت به دیگران ذکر شده است از جمله:

- هدایت به ایمان و رسیدن به نور (سوره طلاق، آیه ۱۱)
- آمرزش گناهان (سوره حج، آیه ۵۰)
- رهایی از هراس‌های قیامت (سوره مائده، آیه ۵)
- بهره‌مندی از پاداش‌های بی‌حساب الهی (سوره غافر، آیه ۴۰)
- داخل شدن به بهشت (سوره بقره، آیه ۸۲)
- برخورداری از نعمت‌های بی‌پایان (سوره سجده، آیه ۱۹)
- برخورداری از نعمت‌های جاودانه الهی (سوره سجده، آیه ۱۹)^۱

رابطه عمل صالح با ایمان

ایمان عبارت است از اعتقاد قلبی به خدا و فرامین او همراه با تسلیم به آن‌ها. از دیدگاه قرآن ایمان به غیر از علم است و ممکن است، فردی علم به چیزی داشته باشد، ولی به آن ایمان نداشته باشد. مثلاً ممکن است فردی آگاهی به وجود خدا داشته باشد اما به خدا ایمان نداشته باشد و در عمل به انکار خدا بپردازد. اگر کسی علم به چیزی داشته باشد و آن علم در اعماق قلبش نفوذ پیدا کرده باشد و خود را ملزم بداند که بر طبق علمی که دارد، عمل کند، می‌گوییم آن فرد ایمان دارد.

ایمان از دل و جان انسان ریشه می‌گیرد و شکی نیست تا علم و اعتقادی در قلب انسان نفوذ پیدا نکند، آن علم منشاء اثر و عمل نخواهد بود. از دیدگاه قرآن فقط ایمان به خدا و

۱. خدمت‌رسانی از دیدگاه قرآن، یعقوب علی برجی، صص ۸، ۱۷.

انجام فرامین او قابل پذیرش است و هر چه غیر از آن باشد، کفر است و غیر قابل پذیرش. قرآن کریم برای ایمان دو ویژگی قائل شده است. یکی آنکه ایمان مربوط به دل و جان است و به بیان دیگر نوعی عشق است نه درک عقلانی و دیگر اینکه امری فطری است. یعنی هر انسانی به طور فطری ایمان را دوست داشته و از کفر و گناه بیزار است.

«ولکن الله حبب اليكم الايمان و زينة في قلوبكم و کره اليكم الكفر و الفسوق» (خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را در دل هایتان زینت بخشیده است و (درحالی که) کفر و فسق را منفور شما قرار داده است.) (سوره حجرات. آیه ۶)

ایمان به خدا موجب می شود تا انسان از وادی های ضلالت به سوی نور و روشنایی کشانده شود [«الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور» (خدا سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند. آن ها را از تاریکی ها به سوی نور خارج می سازد) (بقره. آیه ۲۵۷)]

اگر بخواهیم خدا دست ما را بگیرد و از عالم ظلمت به عالم نور وارد کند شرط آن «ایمان» است. ایمان به خدا موجب می شود که در دل و جان انسان محبت ایجاد شود، انسان به خود محبت بورزد، به دیگران گرایش عمیق داشته باشد، به هستی از دیدگاه محبت بنگرد، عالم را سراسر عشق و محبت ببیند. آن هم چه محبتی؟! محبتی که می خواهد همه ی انسان ها را به سوی نور بکشد. برای پیش رفتن در عالم نور، «عمل صالح» لازم است. «عمل صالح» عملی است که روح ایمان در آن دمیده شده و برخاسته از ایمان است. هر قدر این روح قوی تر باشد، عمل صالح و قدرت پیش بردگی آن بیشتر است و نورانیت بیشتری به انسان می دهد.

«ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن وداً» (همانا کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند، خداوند برای آن ها محبت ایجاد خواهد کرد) (مریم. آیه ۹۶)

اینکه می بینیم در آیات قرآنی همواره «ایمان» در کنار «عمل صالح» به کار می رود به این جهت است که ایمان به عمل، انگیزه ی صحیح می دهد، چرا که هر عملی به صرف آن که فایده خارجی داشته باشد، نمی تواند در قلمرو ارزش ها قرار گیرد. بسیاری از کارهای نیک از روی قصد و نیت درست انجام نمی گیرد بلکه صرفاً برای ریاکاری و جلب افکار عمومی تحقق می پذیرد، پس آیا در مورد افرادی که این گونه عمل می کنند با کسانی که در عمل خویش هیچ گونه ریایی ندارند و عمل خود را فقط برای رضای الهی انجام می دهند، می توان یکسان قضاوت کرد؟ مسلماً نه! چرا که در یک جا عمل برای فاعل آن نقش مضری داشته و او

را در جهت پیروی از نفس اماره سوق داده است و در یکجا فاعل با عمل خویش گام به‌سوی نفس مطمئنه برداشته است. به عبارت دیگر در یکجا «عمل» موجب رشد ابعاد منفی طبیعت (فطرت) انسان شده و در جای دیگر موجب رشد ابعاد مثبت فطرت انسان.

قرآن در انسان‌سازی خود می‌کوشد تا انسانی را بسازد (پرورش بدهد) که فقط ایمان به خدا و فرامین حیاتبخش او داشته باشد و تن به «بندگی خدا» بدهد و تنها او را شایسته و سزاوار پرستش بداند، با هرگونه پرستشی چه انسان پرستی، چه جاه و مقام پرستی، چه مال پرستی، چه علم پرستی و چه تاریخ پرستی به مبارزه برخیزد و قبله‌ی دل خود را فقط به‌سوی مبدأ وجود متوجه سازد.

قرآن می‌خواهد انسانی بسازد که تمام رفتار و کردارش رنگ خدایی داشته باشد. خدا را همواره ناظر بر اعمال و رفتار خود بداند و هیچ‌گاه حضور او را فراموش نکند. خدا را با دیده «دل» همواره شهود کند و هیچ‌گاه از نظارت او غفلت نرزد.

«..... و لا تعملون من عمل الأکنا علیکم شهوداً.....» (..... و هیچ عملی را انجام نمی‌دهید، مگر آنکه در آن هنگام که وارد آن می‌شوید ما ناظر بر شما هستیم) (یونس. آیه ۶۱) [۱]

«ایمان» و «عمل صالح» از جمله چیزهایی هستند که خدای متعال آن‌ها را از ما مطالبه کرده و شرط رسیدن به کمال و سعادت بشر دانسته است. این دو مفهوم در قرآن کریم در بسیاری از موارد در کنار هم ذکر شده‌اند و بر تلازم آن‌ها با یکدیگر تأکید گردیده است.

«و العصر، ان الانسان لفی خسر، الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر» (سوگند به عصر، که همانا انسان زیان‌کار است مگر افرادی که ایمان آوردند و اعمال نیکو انجام دادند و مردم را به رعایت حق و بردباری توصیه نمودند.) [در قرآن کریم «ایمان» و «عمل» با هم توأم است.

«الذین امنوا و عملوا الصالحات» [بین این‌ها رابطه‌ی علت و معلولی وجود دارد. عمل می‌تواند نشانه‌ای از ایمان باشد، هر قدر بیشتر عمل کند نشانه‌ی این است که ایمان محکم‌تر است.

رابطه دیگری نیز بین ایمان و عمل وجود دارد و آن اینکه عمل، ایمان را قوی‌تر می‌کند. توضیح اینکه ایمان یک امر قلبی است مانند محبت. مثلاً: دو نفر که با هم دوست هستند و

۱. مبانی انسان‌شناسی در قرآن، عبدالله نصری، صص ۲۷۴، ۲۷۰

قلباً یکدیگر را دوست دارند، این دوستی آثاری در «عمل» ایشان دارد. به یکدیگر خدمت می‌کنند، اظهار علاقه می‌نمایند، هدیه و ارمغان می‌دهند، این اعمال نتیجه دوستی است ولی با انجام آن‌ها رابطه‌ی دوستی هم محکم‌تر می‌شود. در دشمنی هم همینطور است. در حالات روحی این اثر بیشتر و روشن‌تر است: **«إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»** (سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود و عمل نیک و شایسته آن را بالا می‌برد و به آن رفعت می‌بخشد.) (سوره فاطر. آیه ۱۰) [

مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله علیه در ذیل این آیه می‌فرماید:

آنچه انسان را به سمت خدا بالا می‌برد و او را در مسیر تکامل سیر می‌دهد در واقع همان «کلمه طیب» است. آن اراده‌ای است که از انسان برای حرکت به سوی خدا صادر می‌شود، به عبارتی، اولین درجه ایمانی است که انسان در آن گام می‌نهد.

«کلمه طیب» همان کلمه «**لا اله الا الله**» و کلمه توحید است. ایمان به توحید انسان را به سوی خدا به پیش می‌برد، و آنچه باعث رفعت این ایمان می‌شود عمل صالح است، چرا؟ چون عمل صالح چیزی است که جوهرش با ایمان سنخیت دارد، جوهر عمل صالح، توجه به خداست.

عمل صالح آنست که از روی ایمان باشد و اگر ایمان نباشد عمل ارزش ندارد. ایمان باعث عمل صالح می‌شود و نیز عمل صالح باعث تقویت ایمان می‌گردد. هر قدر اعمال ما با حضور قلب بیشتری انجام گیرد تأثیرش در رسیدن ما به کمال و سعادت بیشتر است.^۱ نماز بهترین عمل صالحی است که می‌تواند این تأثیر را داشته باشد، که فرمود: «**حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ**» بشتابید به سوی بهترین کار، آری، همین دو رکعت نمازی که ما به سادگی ذکر می‌گوییم و خم و راست می‌شویم، اگر واقعاً نماز باشد بهترین عملی است که می‌تواند انسان را در درجات کمال و قرب به خدای متعال بالا ببرد.^۲ «شایان ذکر است که ایمان ارزش خود را از عمل به دست نمی‌آورد بلکه این عمل است که ارزش و اعتبار خود را از ایمان به خدا تحصیل می‌کند، یعنی در صورتی که متکی بر ایمان خالص و نیت پاک باشد، ارج و شایستگی پیدا می‌کند و عمل صالح تلقی می‌شود.»^۳

۱. بیست و هشت گفتار، محمدتقی مصباح یزدی، صص ۴۳، ۴۵

۲. به سوی او، محمدتقی مصباح یزدی، ص ۲۵۰

۳. بینش اسلامی سال اول دبیرستان، محمد علی سادات و محمدعلی جواهریان، صص ۱۴۴، ۱۴۳

توفیق و رابطه‌ی آن با عمل صالح^۱

توفیق امداد خاص خداوند متعال است نسبت به آنان که با راستی (صداقت) و پاکی و خلوص نیت، قدم در راه حق می‌گذارند و رضایت پروردگار عالم را وجهه‌ی همت خود قرار می‌دهند. گاه نیز لطف الهی به شکل امداد غیبی و باطنی شامل حال فرد می‌شود و کارهای سخت و دشوار با تکیه بر آن مدد باطنی که از نظرها پوشیده است بسی سهل و آسان می‌گردد.

این قبیل امدادهای غیبی هم به شکل فردی هم به شکل اجتماعی جلوه گر می‌شود. توفیق الهی بدین معنی است که همراه با سعی و تلاشی که انسان از خود نشان می‌دهد، خداوند نیز شرایط و اسباب و عوامل تحقق آن را چنان فراهم می‌سازد که انسان آسان‌تر به مقصد برسد. در آیه‌ی ۸۸ سوره‌ی هود آمده است:

«... وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ» «... و نیست توفیقی برای من مگر به اذن خدا (مگر به لطف خدا)، بر او توکل کردم و به سوی او باز می‌گردم.

شایان ذکر است که اراده انجام کارها از جانب ماست ولی میزان توفیق از جانب خداست «آن آرید، ما توفیقی الا بالله» «اراده‌ی انجام کارها از ما و توفیق از جانب خدا» در انجام کارهای مان آخرین سعی و تلاش و کوشش خودمان را باید به کار ببریم ولی بدانیم و ایمان داشته باشیم که موفقیت و ایجاد شرایط لازم به دست خداست. «ما استطعت و ما توفیقی الا بالله»

در توکل (که از ماده‌ی وکالت گرفته شده و به معنای تکیه کردن، اعتماد کردن، وکیل گرفتن می‌باشد) نیز باید ابتدا تمام سعی و تلاشمان را انجام دهیم. و نتیجه‌ی سعی و تلاشمان را به خدا واگذار کنیم و از او کمک، یاری و استعانت بطلبیم. «ما استطعت، توکلت» پس توکل زمانی نتیجه بخش است که در کنارش تلاش و کوشش باشد. در توفیق و توکل علاوه بر سعی و تلاش خودمان در قالب «دعا» هم باید این دو را از خداوند بخواهیم و در راه رسیدن به آن، همواره بر خدا توکل داشته باشیم و در نتیجه‌ی کار، راضی باشیم به رضای خدا. نتیجه هر چه شد، بگوییم: الحمد لله، توفیق شرایطی است که خداوند فراهم می‌کند تا انسان بتواند حداکثر بهره برداری را از توانایی‌های خود در زمینه‌های مختلف، داشته باشد.

۱. تفسیر نور، ج ۵، محسن قرآنی، صص ۳۶۱-۳۶۳

توفیق از نگاهی دیگر^۱

توفیق لطف و عنایت خداست. این که انسان توفیق پیدا کند به زیارت برود، نماز اول وقت بخواند، مؤدب باشد و.. لطف خداست. خیلی‌ها هستند وضع مالی شان خوب است، اما توفیق کمک به مردم را ندارند، توفیق زیارت ندارند. توفیق تحصیل ندارند یا شخصی که خیلی پول خرج می‌کند، اما گاهی توفیق ندارد که خمس و زکاتش را بدهد.

در زندگی خیلی تلاش می‌کند، خیلی کار می‌کند، اما آن قدر از عمرش استفاده نمی‌کند. یکی را هم می‌بینی عمرش کوتاه ولی پر برکت است، کار و درآمدش هم زیاد نیست، اما پنج بار به مکه رفته، ده بار به مشهد و زیارت‌های متعدد رفته است در کارش موفق است یعنی یک عوامل و زمینه‌هایی لازم است.

حضرت یوسف در اوج گناه گفت اگر خدا به من توفیق ندهد و خدا کمکم نکند

من هم سقوط می‌کنم، من هم ممکن است بلغزم؛ «لولا أن رأى برهان ربه»^۲ اگر خدا یک گوشه‌ی چشم و یک عنایتی کند. و دست لطفی بر سر انسان بکشد، انسان سقوط نمی‌کند. انسان خیلی جاها حفظ می‌شود. با بعضی‌ها دوست نمی‌شود. با بعضی‌ها ارتباط برقرار نمی‌کند. بعضی زمینه‌ها اصلاً برایش فراهم نمی‌شود. عزیزان، بیایید سعی کنید این توفیق را از خدا بگیریم و در زندگی مان از آن بهره‌مند شویم.

راه‌های به دست آوردن توفیق

راه‌های آن را برای شما عرض می‌کنم، که چگونه می‌شود به توفیق رسید. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «**ما كل من نوى شيئاً قدر عليه**»؛ این گونه نیست که هر کس نیت کاری را کرد بتواند آن را انجام بدهد؛ «**و لا كل من قدر على شئ وفق له**». این گونه نیست که هر کس قدرت کاری را داشت بتواند انجام بدهد. یک وقت شخصی سالم است، پول هم دارد، همه‌ی امکانات را هم دارد، اما می‌بینید نمی‌تواند یک حج برود. خودش هم متوجه نیست، می‌گوید سر و ته زندگی‌ام کلاف سر در گم است. اما یک نفر دیگر را هم می‌بینید با یک درآمد ساده، زندگی آرامی دارد. این که می‌بینید برکت و عنایت در زندگی و عمر و کسب و کار بعضی افراد نیست و دائم با موانع مواجه هستند، یک عاملش این است که توفیق نداشته و به خود

^۱. ناصر رفیعی، سلسله سخنرانی‌ها، ج ۲، صص ۱۷۶ - ۱۸۵

^۲. یوسف، ۲۴

واگذار شده‌اند. چرا پیغمبر سر به سجده می‌گذاشت و گریه می‌کرد و می‌فرمود: «اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین أبدا»؛ خدایا مرا به خودم وامگذار.

چون اگر خدا انسان را به خودش واگذار کند و دست توفیقش را از سرش بردارد مثل ماشین ترمز بریده‌ی درس‌رازی می‌شود که کسی نمی‌تواند آن را نگه دارد. ما این قدر قدرت نداریم که بگوییم با عقلمان و با وجدانمان خود را حفظ می‌کنیم، در اوج گناه و معصیت نه عقل کار می‌کند، نه وجدان. وجدان غالباً بعد از گناه بیدار می‌شود.

آن آقا وقتی بمب اتم را در هیروشیما و ناکازاکی انداخت، وقتی سرگرد کلوت انسان‌ها را کشت و سوزاند، وقتی دویست هزار انسان را در ژاپن با یک بمب و با فشار یک دکمه از بین برد بعد پشیمان شد، حالا دیگر نمی‌شود این‌ها را زنده کرد، پشیمانی فایده ندارد، بعد وجدانش آمد و او را مذمت کرد. وقتی زلیخا یوسف را به زندان انداخت و آبها از آسیاب افتاد و به یوسف تهمت زده شد و زندانی شد، قرآن می‌گوید که بعد رفت سراغ وجدانش، گفت «الآن ححص الحق»^۱ حالا حق را فهمیدم، یوسف بیگناه بود، تقصیر من بود.

جبران بعضی از ضررها سخت است. هزینه‌ی بعضی از ضررها سنگین است. و عمر بن سعد بعد از کربلا پشیمان شد، خولی پشیمان شد، عبیدالله حر جوفی پشیمان شد اما حالا کیست که بیاید خون امام حسین (علیه‌السلام) را برگرداند. گاهی در مورد بعضی از اتفاقات و تصادفات انسان می‌گوید اگر فلان کار را کرده بودم ماشینم تصادف نمی‌کرد که پنج نفر را از دست بدهم.

بله اگر کرده بودی! ولی حالا دیگر پشیمانی سودی ندارد. هزینه و جبران بعضی از پشیمانی‌ها سنگین است. لذا توفیق می‌خواهد که حبیب ابن مظاهر در رکاب امام حسین (علیه‌السلام) این توفیق را داشت، «مسلم ابن اوسجه توفیق داشت، حر ابن یزید ریاحی توفیق داشت. زمینه برای زهیر هم فراهم شد، زهیری که عثمانی مذهب است.

از خدا خواهیم توفیق ادب بی ادب محروم ماند از لطف رب
بی ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش بر همه آفاق زد

اگر کسی توفیق مؤدب بودن مقابل پدر و مادر را نداشت، بالاخره پدر و مادر، ممکن است صبر و تحمل کنند، اما این فرزند بی ادب عاقبت به خیر نمی‌شود، و اولادش با او همین گونه برخورد می‌کنند، در زندگی و کسب و کارش برکت پیدا نمی‌شود، در زندگی اش گره

۱. یوسف، ۵۱

ایجاد می‌شود. این که انسان به پدر و مادر خدمت کند، احترام بزرگتر را حفظ کند، این‌ها همه توفیق می‌خواهد.

قرآن می‌گوید: «و لو لا فضل الله علیکم ورحمته ما زکی منکم من أحد أبداً»؛^۱ اگر فضل و لطف و عنایت خدا نباشد، شما موفق نمی‌شوید. سؤال: ما از کجا توفیق پیدا کنیم؟ این توفیقی که امیرمؤمنان درباره‌ی آن می‌فرماید: «التوفیق رأس السعادة، التوفیق اول النعمة: اولین نعمت در زندگی انسان توفیق است، اولین سعادت، نیز توفیق است. این توفیق را از کجا می‌توان پیدا کرد؟ من چند راه آن را برای شما بیان می‌کنم.

۱. تفکر و اندیشه

گفته‌اند یکی از راه‌های کسب توفیق، تفکر است. امیرمؤمنان می‌فرماید: **من تفکر فی آلاء الله سبحانه وفق**؛ اگر انسان در نعمت‌های خدا در خلقت خود، در تاریخ و حوادث گذشته فکر کند، برای او توفیق حاصل می‌شود. **اندیشه، توفیق می‌آورد.** می‌دانید چرا؟ پاسخ این است: اگر انسان نشست و اندیشه کرد که سلیمانی بود، قارونی بود، هارونی بود، موسی‌ای بود و همه رفتند این در انسان تحول ایجاد می‌کند.

بینند تاریخ چقدر تغییر کرده! سلیمان کجاست؟ قارون کجاست؟ کجا هستند آن‌هایی که دائم روی هم گذاشتند و جمع کردند؟ یک زمانی به غسلخانه‌ی بهشت زهرا رفته بودم، در آنجا گاهی روزی دویست، سیصد جنازه می‌شویند. جالب است که انسان بایستد و تماشا کند، وقتی جنازه را می‌شویند از پشت شیشه هم معلوم است. پنج تا این طرف، پنج تا آن طرف، گاهی ده جنازه را همزمان می‌شویند، بعد ده تای بعدی، و همین طور ده تای بعدی. غالباً سیصد تا سهمیه‌ی شستشوی یک روز بهشت زهراست، با مقداری پایین‌تر یا بالاتر. وقتی انسان برای چند دقیقه می‌ایستد و با خود می‌اندیشد که این جوان چه شده، می‌گویند مثلاً او کارمند بوده، سگته کرده. این یکی کاسب بوده، تصادف کرده. این دختر خانم فلان بیماری را داشته، و همین طور ... جنازه‌هایی که پشت سر هم بیرون می‌آیند، یکی پس از دیگری نماز خوانده می‌شوند و کفن می‌شوند و هر کدام با یک ویژگی. اما وقتی نگاه می‌کنید می‌بینید در همه‌ی آن‌ها یک وجه مشترک هست و آن این است که همه دست خالی وارد قبر می‌شوند.

۱. نور، ۲۱

هیچ کس از مال چیزی با خود نمی برد، فقط کفن است که با خود می برد. آن وقت انسان به تأمل و فکر وا داشته می شود. پیغمبر اکرم می فرماید: مردم «**إِنَّ الْقُلُوبَ تَصْدَأُ كَمَا يَصْدَأُ الْحَدِيدَ قَيْلٌ يَأْتِي رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا جَلَاؤُهَا قَالَ قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ وَ ذِكْرُ الْمُؤْتِ**»؛ این قلب های شما مثل آهن زنگ می زند. البته اگر پوک نشود خیلی خطر ندارد. گاهی آهن اینقدر از بین می رود که وقتی می خواهی چکش بزنی له می شود و می پیچد. آهنی که دیگر از بین رفته و سوراخ شده وقتی به هر جای آن چکش می زنی دیگر فرو می ریزد، این مشکل است. لذا نگذارید قلب این گونه بشود.

قرآن می گوید بعضی از قلبها «**طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ**»^۱ و «**خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ**»^۲؛ مثل آن آهنی است که خورده شده، آن قدر قساوت گرفته که مثل سنگ شده است. اما قرآن درباره ی بعضی از قلبها می گوید: «**كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ**»^۳؛ زنگ زده، اگر آهن محکم باشد، زنگی که روی آن نشسته خیلی خطر ندارد، می شود با سمباده و با یک ضد زنگ آن را از بین برد.

اگر قلب خیلی خراب نشده باشد، اگر گناه در روح خیلی رسوخ نکرده باشد، راحت می شود آن را زدود، می شود سمباده یا ضد زنگ زد. پیغمبر فرمود: **گاهی قلبها زنگ می زند، جلوی زنگ زدنش را بگیرد. برسیدند: یا رسول الله، چگونه؟ فرمود: ذکر معاد، و یاد قیامت، قلب را زنده می کند. همین موعظه و نصیحت مطالعات دینی قلب را زنده می کند. همه ی حرفها را هم ممکن است همه یاد داشته باشند، اما چرا در قرآن بیش از سی مرتبه در یک سوره می گوید: «**فَبِأَى آلاءِ رَبِّكَمَا تَكْدِبَانِ**»**،^۴ این آیه چقدر در سوره الرحمن تکرار شده؟

بیش از سی مرتبه «**فَبِأَى آلاءِ رَبِّكَمَا تَكْدِبَانِ**» در سوره ی شعرا هشت مرتبه در جاهای مختلف آمده: «**إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ**»^۵، مردم! در این قصه ها برای شما علامت و نشانه است، به اینها توجه کنید. پیغمبر فرمود **اگر می خواهی قلب زنگ نزند، یاد مرگ، و قرائت قرآن برای آن مفید است.** اگر انسان روزی یک بار به آیات قرآن

۱. نحل، ۱۰۸.

۲. بقره، ۷.

۳. مطفین، ۱۴.

۴. الرحمن، ۱۳.

۵. شعرا، ۸.

نگاه کند، هر چند دو آیه بخواند، قلبش نورانی می‌شود. اگر یاد ندارد سوره‌ی قل هو الله را بخواند. اگر سواد ندارد، به قرآن نگاه کند. نظر به قرآن عبادت است؛ «النظر الى القرآن بغير قراءة عبادة». به آیات نگاه کند، همین که آیات را ببینی ثواب دارد. سوره‌ی قل هو الله را از روی قرآن بخوان، سوره حمد را از روی قرآن بخوان. قرآن را باز کن، بگذار این قلب از کانال‌های مختلف نور بگیرد. وقتی از حفظ می‌خوانی زبان فقط کانال است، اما وقتی از رو می‌خوانی، و وقتی بلند هم می‌خوانی گوشت می‌شنود، چشمت می‌بیند، و زبانت هم می‌گوید؛ سه کانال به قلبت نور می‌رساند. بگذار از سه، چهار شبکه نورانیت بگیری. پیامبر فرمود: «من قرأ عشر آيات في ليلة لم يكتب من الغافلين»؛ کسی که در روز ده آیه از قرآن بخواند دیگر غافل نیست. این اثر دارد، اگر سراغ تفسیر و ترجمه‌اش هم رفتی که دیگر نور علی نور است، «أفلا يتدبرون القرآن»^۱ عقل و فهمت هم زیاد می‌شود. چهارمین کانال؛ هم می‌فهمی، هم می‌بینی، هم می‌شنوی و هم می‌خوانی، در این حالت تأثیر زیادی دارد. اگر توفیق می‌خواهید راه دارد و یک راهش تفکر است.

۲. نماز اول وقت

یک راه کسب توفیق هم نماز اول وقت است. این نماز اول وقت مخصوصاً به صورت جماعت و مخصوصاً در صف اول باعث کسب توفیق است. ما گاهی ثواب را مجانی از دست می‌دهیم. در حالی که مسجد کنار خانه‌ی ماست، در خانه نماز می‌خوانیم. به مسجد برو، خود مسجد ثوابش را چند صد برابر می‌کند، و لو این که نماز تمام شده باشد. اگر به نماز جماعت رسیدی که چند هزار برابرش می‌کند.

اگر در صف اول ایستادی که مثل جهاد در راه خداست؛ امام کاظم (علیه‌السلام) فرمود: «إن الصلاة في الصف الأول كلجهاد في سبيل الله عزوجل». مثل یک جهاد است و ثواب نماز یک صد برابر می‌شود. این خیلی است. ممکن است بگویی ما این قدر به ثواب نیاز نداریم. چه کسی می‌گوید نیاز نداریم؟! قرار است در آنجا (آخرت) جاودانه بمانی. در روایات داریم خداوند بعضی از اقوام را عذاب می‌کند و به آن‌ها نظر لطف می‌کند؛ چون در بین آن‌ها متدینین وجود دارند.

۱. محمد، ۲۴

گاهی در یک محله دو نفر متدین هستند، آن محله مورد توجه قرار می‌گیرد. وقتی در یک قبرستان یک متدین دفن می‌شود سایر اموات در آن شب بهره‌مند می‌شوند، این تأثیر عمل انسان است. در روایات داریم که خداوند عذاب را از بعضی‌ها به خاطر افراد خوبی که در بین آن‌ها هستند دفع می‌کند. پس اگر توفیق می‌خواهید؛ ۱. تفکر و اندیشه کنید، ۲. نماز اول وقت و نماز جماعت بخوانید.

۳. احترام به والدین

سوم: احترام به پدر و مادر، عجیب توفیق انسان را زیاد می‌کند! و عجیب به زندگی انسان برکت می‌دهد!

۴. صله‌ی رحم

صله‌ی رحم و ارتباط با فامیل توفیق می‌آورد. شما به اول سوره‌ی نساء نگاه کنید، آیه‌ی اول سوره‌ی نساء عجیب است. خدا می‌گوید از شما در قیامت از دو چیز سؤال می‌کنند: ۱. از خودم، ۲. از ارحام. خدا ارحام را کنار نام خودش آورده است. در آیه‌ی اول سوره‌ی نساء می‌گوید: «**اتقوا الله الذی**»؛ بپرهیزید، تقوا کنید و خوف خدا داشته باشید، ادامه‌ی آیه این گونه است: «تسائلون به و الأرحام» از شما سؤال می‌شود در مورد بندگی خدا و در مورد ارحامتان.

می‌گویند روزی امیرالمؤمنین در سخنانش فرمود: مردم از گناهایی که مرگ را جلو می‌اندازد بپرهیزید. شخصی گفت: آقا، مگر گناهی هم داریم که مرگ را جلو بیاندازد؟ آقا فرمود: «**نعم قطیعة الرحم**»؛^۱ قطع ارتباط با فامیل و با برادر عمر را کوتاه می‌کند.

۱. قال أمير المؤمنين (عليه السلام) في خطبته أعود بالله من الذنوب التي تعجل الفناء فقام إليه عبد الله بن الكواء اليشكري فقال يا أمير المؤمنين أو تكون ذنوب تعجل الفناء قال نعم وبيك قطیعة الرحم إن أهل البيت ليجتمعون و يتواسون و هم فجره فيرزقهم الله و إن أهل البيت ليتفرقون و يقطع بعضهم بعضا فيحرمهم الله و هم أتقياء. وقال النبي (ص): خمس إن أدركتموها فتعودوا بالله منهن لم تظهر الفاحشة في قوم قط حتى يعلنوها إلا ظهر فيهم الطاعون و الأوجاع التي لم تكن في أسلافهم الذين مضوا ولم ينقصوا المكيال و الميزان إلا أخذوا بالسنين و شده المئونة و جور السلطان ولم يمنعوا الزكاة إلا منعوا القطر من السماء و لولا البهائم لم ينظروا ولم ينقصوا عهد الله و عهد رسوله إلا سلب الله عليهم عدوهم فأخذوا بعض ما في أيديهم ولم يحكموا بغير ما أنزل الله إلا جعل بأسهم بينهم.

امام سجاد (علیه السلام) در کتاب «تحف العقول» آن رساله‌ی حقوق که خیلی معروف است، فرمود: حق برادرت این است که بدانی برادرت به منزله‌ی چهار چیز است برای تو: «أما حق أخیک فتعلم أنه یدک التی تبسطها»؛ برادر، دست توست، «و ظهرک الذی تلجأ إلیه»؛ پشتوانه‌ی توست، و «و عزک الذی تعتمد علیه»؛ عزت است برای تو، «و قوتک التی تصل بها»؛ و نیروی توست. دیده می‌شود برادر با برادر یک سال است که با هم قهرند.

در روایات است اگر قهرشان سه روز طول بکشد هر دو از مسلمانی خارج هستند؛ «کانا خارجین من الإسلام». مگر می‌شود انسان در طول سال و ماه برادرش را نبیند؟! به او سر نزنند و یا تلفن نزنند؟! و یا پدر و مادرش را نبیند، و احوال فامیلش را نپرسد. این‌ها روابط و ارزش‌هایی است که متأسفانه در بین ما با این دنیای ماشینی و با این شبکه‌های متعدد، به دلیل بسیاری از گرفتاری‌ها کمرنگ شده که نباید این گونه باشد.

خدا می‌گوید اسم من «رحمان» است و صله‌ی رحم و ارحام را از نام خودم مشتق کردم. لذا اگر کسی به ارحام خود رسیدگی کند گویا با خدای رحمان ارتباط برقرار کرده است. این روایات ماست، این آداب اجتماعی ماست. اگر کسی توفیق می‌خواهد این راه‌هایی را که بیان کردم؛ نماز اول وقت، صله‌ی رحم، احترام به والدین، و اندیشه و فکر در نعمت‌های خدا را مورد نظر قرار دهد، این‌ها باعث جلب توفیق می‌شود.

امیرمؤمنان فرمود: «التوفیق من جذبات الرب»: توفیق آن کشش رحمانی است. خدا می‌کشد، ولو با یک ذره، اگر یک ذره لطف و جاذبه‌ی الهی شامل حال انسان بشود بس است، تمام است. در کتاب «مفاتیح الجنان» از شیخ عباس قمی (ره) و در کتاب و مصباح الجنان از آیت الله علی مشکینی (ره) دعایی هست تحت عنوان «دعای حضرت مهدی (علیه السلام) که حضرت از درگاه خداوند، طلب توفیق می‌کند. هم توفیق در انجام مسایل معنوی و هم توفیق در مسایل مادی که با این مضمون آغاز می‌شود:

اللهم ارزقنا توفیق الطاعة و بعد المعصية و صدق النية و عرفان الحرمة و اكرمنا بالهدى و الاستقامة و... و املأ قلوبنا بالعلم و المعرفة و... . بار خدایا، توفیق طاعت و دوری از معصیت و صداقت در نیت و شناخت آنچه نزد تو محترم است روزی ما فرما و ما را با هدایت و پایداری گرامی دار و... و دل ما را از دانش و معرفت سرشار کن و...
خدایا به عظمت اهل بیت عصمت و طهارت، به همه‌ی ما توفیق عمل به دستورات نورانی اسلام و توفیق شناخت و زیارت و ارتباط با اهل بیت را عنایت بفرما.

یقین^۱

دهمین قدم در سیر تکاملی انسان یقین نام دارد.

خداوند تعالی در مقام مدح می فرماید: **و بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ**^۲.

و نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: از جمله چیزهائی که بسیار کم به شما داده شده صبر و یقین است. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده؛ هر چیزی حدی دارد، عرض شد: فدایت شوم حدّ توکل چیست؟

فرمود: یقین.

عرض شد: حد یقین چیست؟

فرمود: اینکه با خدا از چیزی نترسی.

سپس فرمود: خداوند تعالی با عدل و قسط خود راحتی را در یقین و رضا، و هم و حزن را در شک و خشم قرار داده است.

همچنین می فرماید: عمل پیوسته با یقین، در نزد خدا از عمل زیاد بدون یقین برتر است.

حقیقت یقین

یقین عبارت از آن است که همه چیز را از خدای سبب‌ساز بدانی و به وسائط توجه نکنی، بلکه همه را مسخر امر و حکم خدا بدانی، اگر انسان این‌ها را بداند و واقعیت برایش روشن شود به ضمانت خدای متعال در مورد روزی اطمینان پیدا می کند، و طمعش از مال مردم قطع می شود و می داند که هر چه برایش مقدر شده حتماً به دستش می رسد سپس اگر قلبش این معنی را بفهمد که هر کس به قدر ذره‌ای عمل نیک یابد انجام دهد آن را می بیند، و بداند که خدا در هر حال از او مطلع و بر اندرونش عالم، و بر ضمیرش آگاه است، و تمام خطورات درونی و خفی او را شاهد است؛ در جمیع احوال و اعمال متأدب می شود.

“ زیرا همیشه خود را در محضر حق تعالی می بیند. ” و خدا را چنان عبادت می کند که گوئی او را می بیند، و می داند که خدا او را می بیند، و در آبادانی باطن و تطهیر و تزئین آن در مقابل چشم بیدار و مراقب خدا بیش از تزئین ظاهرش در مقابل دیدگان مردم سعی می کند. در مصباح الشریعه از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند؛ هنگامی که در نزد رسول

۱. اخلاق، عبد الله شبر، صص ۴۲۱-۴۱۶

۲. و ایشان به آخرت یقین دارند. (سوره بقره، آیه ۴)

خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) سخن از این موضوع به میان آمد که عیسی بن مریم (علیه‌السلام) بر روی آب راه می‌رفت آن حضرت در شأن یقین چنین خبر داد: یقین انسان را به حالات رفیع و مقامات عجیب می‌رساند آنگاه اضافه کرد: اگر یقینش بیشتر می‌شد روی هوا راه می‌رفت. از این کلام رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) استفاده می‌شود که پیامبران با تمام جلالتی که نزد خدا داشتند برتری آن‌ها فقط به یقین شان بستگی داشته است. و ازدیاد یقین را نه‌ایستی نیست. مؤمنین نیز به همین منوال در قدرت و ضعف یقین متفاوتند.

نشانه یقین قوی در مؤمن این است که از هر قوت و قدرتی جز از خدا بی‌زاری جوید. و بر امر خدا استقامت ورزد، در ظاهر و باطن او را بپرستد، و بود و نبود، زیادت و نقصان، نکوهش و ستایش و عزت و ذلت در نظرش یکسان باشد زیرا آنکه یقین قوی یافت همه را با یک چشم می‌نگرد. اما کسی که یقینش ضعیف شد وابسته به اسباب، و در این وادی حیران و سرگردان می‌شود؛ و از عادات و اعتقادات باطل مردم پیروی می‌کند و در حالی که با زبان اقرار می‌کند که مانع و معطی فقط خداست و بنده بیش از رزق خود به دست نمی‌آورد و کوشش و زحمت در ازدیاد رزق مؤثر نیست، با عقل و قلبش تمام این حرف‌ها را انکار می‌کند.

و لذا خدای تعالی می‌فرماید: "يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ"^۱ خداوند متعال با عطوفتی که بر بندگان خود دارد به ایشان اجازه داده در جهت تامین معاش تلاش کرده، اقدام به کسب نماید، به شرط آنکه از حدود خدا تجاوز نکنند، و فرائض و سنن نبی اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را ترک ننمایند و از مسیر توکل منحرف نشوند و در ورطه حرص نیفتند. اما اگر از مراعات این امور ابا کردند و بر خلاف این دستورات عمل نمودند، از جمله هلاک شدگانی هستند که جز ادعای دروغ حاصلی ندارند. آن کس اجازه کسب دارد که با جسمش کاسبی کند و قلبش متوکل باشد، اگر مالش زیاد شد خود را چون امانتداری در مقابل آن مسئول بداند در حالی که می‌داند بود و نبود مال یکسان است. چنان باشد که اگر مال را حفظ کرد برای خدا حفظ کند و اگر خرج کرد در راهی که امر کرده خرج کند. و منع و عطایش به خاطر خدا باشد.

^۱. به زبان‌هایشان چیزی می‌گویند که در دل ندارند و خدا به آنچه که کتمان می‌کنند آگاه است. (سوره آل عمران، آیه ۱۶۷)

مفهوم شناسی یقین^۱

یقین از مقوله‌ی شناخت است. مفهوم این یقین، به عاملی موثر در افعال اختیاری انسان اشاره می‌کند. اصطلاح یقین کاربردهای گوناگونی دارد. یقین در محاورات عرفی تقریباً مساوی با علم قطعی و جزمی است و اگر بگوییم به امری یقین داریم به این معناست که به طور جزمی آن را می‌دانیم و درباره‌ی آن شکی نداریم. یقین در فرهنگ دینی ما جایگاه ویژه‌ای دارد و مفهوم بسیار ارزشمندی است. در برخی روایات آمده است که هیچ چیز در عالم کمتر از یقین بین مردم تقسیم نشده است.

این روایت به کمیاب بودن یقین اشاره دارد. البته همه مفاهیمی که در اینجا به کار رفته است، به نحوی با ایمان ارتباط دارند و گرنه علم به اموری که هیچ ربطی به اعتقادات، رفتار و سرنوشت ماندارد در پایه‌های ایمان هم وارد نمی‌شود. اگر مفهوم یقین عام هم باشد، به قرینه‌ی مقام به چنین موضوع‌هایی اختصاص می‌یابد.

افزون بر صبر، عاملی شناختی به نام یقین نیز در تقویت ایمان تأثیرگذار است. منظور از یقین در اینجا علمی است که با رفتارهای خداپسندانه ما ارتباط داشته باشد، نه هر شناختی، هر چند جزمی و یقینی باشد. در علوممانند ریاضیات نیز قضایای یقینی وجود دارد که هیچ‌گونه شکی درباره‌ی آن‌ها روانیست، اما اینگونه یقین به ایمان ربطی ندارد.

از این رو اصطلاح یقین در اینجا با سایر معانی و کاربردهای علم تفاوت دارد. قرآن کریم به کاربردهایی از علم می‌پردازد که همراه با عمل و التزام به معلومات نیست، و حتی گاه منظور از علم، یقینی است که با انکار همراه است مانند علمی که حضرت موسی (علیه‌السلام) به فرعون نسبت می‌دهد: **قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا أَنْزَلَ هُوَ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرٌ**^۲ در عین حال فرعون ادعای الوهیت داشت: **وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي**^۳ علمی که این آیات از آن یاد کرده‌اند، دانشی است که منشا اثر نبوده است.

فرعون می‌دانست که حضرت موسی (علیه‌السلام) پیامبر است و از طرف خداوند متعال آمده است و خداوند متعال معجزاتی را به دست او جاری می‌کند ولی آن را انکار می‌کرد غالباً

۱. جرعه‌ای از دریای راز، محمدتقی مصباح یزدی، صص ۲۲۳-۲۲۶

۲. اسراء، ۱۰۲ "گفت قطعا می‌دانی که این نشانه‌ها را که باعث بینش هاست، جز پروردگار آسمان‌ها و زمین نازل نکرده است"

۳. قصص (۲۸)، ۳۸. و فرعون گفت: ای بزرگان قوم، من جز خویشتن برای شما خدایی نمی‌شناسم

اصطلاح یقین در روایات دال بر علمی است که منشا اثر عملی باشد ما درباره‌ی بسیاری پدیده‌ها به صورت کلی علم داریم اما وقتی به خودمان مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که این علوم منشا اثر نیستند اما وقتی همین علوم در واقعیات عینی مجسم می‌شوند و نمونه‌ی جزئی آن‌ها را محقق می‌یابیم، اثر ویژه‌شان را درک می‌کنیم.

وقتی حضرت موسی (علیه‌السلام) چهل روز در کوه طور مهمان خدا بود خدا به او خبر داد که بنی اسرائیل در این ده روز آخر گوساله پرست شده‌اند. از آنجا که خبر از جانب خداوند بود، حضرت موسی (علیه‌السلام) در صحت و درستی آن شک نداشت، اما با شنیدن این خبر تغییر حالی در او پدید نیامد. زمانی که به میان قوم خود برگشت و دید که مردم گوساله می‌پرستند، چنان عصبانی شد که گریبان هارون را گرفت و گفت: **يَا هَارُونَ مَا مَنَّكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ صَلُّوا* أَلَا تَتَّبِعُنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي!**^۱

حضرت موسی (علیه‌السلام) با شنیدن خبر خداوند درباره گوساله پرستی قومش خشمگین نشد. اما به محض مواجه با واقعیت عینی متاثر شد. انسان به گونه‌ای آفریده شده است که مفاهیم و قواعد کلی اثرزبادی در نفس او نمی‌گذارند. اما نمونه و مصداق آن‌ها در او بسیار موثر خواهد بود.

شیعیان معتقدند اهل بیت (علیهم‌السلام) به فضل الهی صاحب کرامت‌اند و می‌توانند معجزاتی بسیار شگفت آور انجام دهند، اما غالباً این علم کلی به اندازه لحظه تماشای منظره شفاگرفتن بیمار تاثیر ندارد. دیدن نمونه عینی چنان در ما اثر می‌گذارد که شاید صد برهان آن تاثیر را نداشته باشد. حتی گاه اثر شنیدن داستانی واقعی از شخصی مطمئن، به طوری که معلوم باشد در چه زمانی، چه مکانی و برای چه کس اتفاق افتاده است، از اثر دلایل کلی بیشتر است، چون مصداقی خاص و عینی است. گاه نیز ممکن است فردی به واسطه آیات و روایات به کرامات برخی بندگان الهی علم پیدا کند، اما وقتی مثلاً شفای بیمار را با چشم خود ببیند به آن واقعیت بیشتر پی می‌برد و آن را با تمام وجود می‌پذیرد.

۱. طه ۲۰، ۹۲ و ۹۳ «ای هارون، وقتی دیدی آن‌ها گمراه شدند چه چیز مانع تو شد* که از من پیروی کنی؟ آیا از فرمانم سر باز زدی؟»

یکی از استادان فاضل حوزه و دانشگاه^۱ نمونه‌ای عینی از کرامات ائمه را این گونه نقل کرده‌اند:

مکرر شنیده بودم امام رضا (علیه‌السلام) کرامات زیادی دارند ولی خیلی دوست داشتم آن را با چشم ببینم. به امید دیدن معجزه‌ای از امام رضا (علیه‌السلام) یارسفر به مشهد مقدس را بستم و شبی بعد از نماز مغرب و عشاء تا صبح در کنار بیمارانی که برای شفا گرفتن دخیل بسته بودند نشستم. نابینایی را زیر نظر گرفتم که حتی عضو چشم را هم نداشت به گونه‌ای که جای چشم در صورتش صاف بود. به دلم گذشت که از خداوند متعال بخواهم شفا یافتن او را به چشم خود ببینم. جایی را برای نشستن انتخاب کردم که مقابل آن مرد نابینا باشد و مشغول زیارت و دعا شدم.

دوست من رفت و فقط من آنجا به مومن نابینا چشم دوخته بودم. سرانجام نزدیکی‌های صبح با چشم خود دیدم که گویا صورت او را نقاشی می‌کنند و برای او چشم می‌کشند، شکافی در محل چشم در صورتش پیدا شد و کم کم چشمی نمایان شد صیحه‌ای کشیدم و از هوش رفتم. اثر دیدن چنین منظره‌ای، حتی شنیدن داستان آن، بسیار فراتر از این است که کسی به طور کلی بگوید حضرت رضا (علیه‌السلام) تاکنون ده‌ها کور را شفا داده‌اند.

یقین در اصطلاح خاص، علمی است که بر اثر تماس با واقعیت عینی در انسان شکل می‌گیرد و منشا اثر می‌شود و ایمان انسان را تقویت می‌کند. ما به صورت کلی می‌دانیم که خداوند متعال هر کار ممکن را می‌تواند انجام دهد: **أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**.^۲ نیز می‌دانیم که خداوند رازق است و به برخی روزی بی حساب می‌دهد: **وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ**^۳ اما اگر با چشم خود ببینیم که خداوند به کسی بدون واسطه‌های ظاهری روزی می‌دهد. آن گونه که به حضرت مریم روزی می‌داد. اثر دیگری در ما خواهد گذاشت.

اگر بخواهیم به چنین یقینی دست یابیم، باید به واقعیات خارجی توجه، و آن‌ها را به طور مستقیم تجربه کنیم. امکان حصول علمی یقینی که ناشی از تجربه شخصی باشد، نه تحلیل‌های کلی عقلی و شرعی، بسیار محدود است، اما انسان می‌تواند از تجربیات دیگران

۱. حجت الاسلام والمسلمین اسحاق حسینی کوهساری

۲. نحل (۱۶)، ۷۷. "در حقیقت خدا بر هر چیزی تواناست"

۳. نور (۲۴)، ۳۸. "و خداست که هر که را بخواهد بی حساب روزی می‌دهد."

استفاده کند و از راه شنیدن از دیگران به چنن قضایای یقینی علم پیدا کند. چنن علمی در انسان بسیار تاثیر گذار خواهد بود.

شاید حکمت اینکه خدای متعال در قرآن کریم بسیاری از داستان‌ها را با اسم و مشخصات نقل می‌کند این باشد که اثر بیشتری در روح شنونده بگذارد، مثلاً داستان اصحاب کهف را با جزئیات آن نقل می‌کند و اینکه چند سال به خواب رفتند: **وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا**^۱ یا اینکه سگی که همراه آن‌ها بود چگونه خوابیده بود: **وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ**^۲

برای تقویت ایمان به چنن یقینی نیاز داریم. این یقین یا از تجربه‌های شخصی خود ما حاصل می‌شود یا از راه شنیدن داستان‌های گذشتگان، اما تجربه‌ها و داستان‌ها در همه انسان‌ها به یک میزان تاثیر ندارند. هنگامی می‌توانیم از داستان بهره‌مندی ببریم که تحلیل درستی از آن داشته باشیم و بتوانیم علل وقوع آن را بررسی کنیم. تحلیل درست به نگاه عمیق و به دور از سطحی نگری نیاز دارد. خدایا یقینی را برای ما حاصل کن که ایمان ما را تقویت و حفاظت کند.

یقین و مراحل آن^۳

«یقین» نقطه مقابل «شک» است، همانگونه که علم نقطه مقابل جهل است، و به معنی وضوح و ثبوت چیزی آمده است، و طبق آنچه از اخبار و روایات استفاده می‌شود به مرحله عالی ایمان «یقین» گفته می‌شود، امام باقر (علیه‌السلام) فرمود: «ایمان یک درجه از اسلام بالاتر است، و تقوی یک درجه از ایمان بالاتر، و یقین برتر از تقوا است» سپس افزود: «و لم يقسم بين الناس شيء اقل من اليقين»: «در میان مردم چیزی کمتر از یقین تقسیم نشده است»! برتری مقام یقین از مقام تقوی، ایمان، توکل، صبر، شکر، زهد، اخلاص، ذکر و صفات دیگر چیزی است که در آیات و روایات روی آن تأکید شده است. که وقتی انسان به مقام یقین می‌رسد آرامش خاصی سراسر قلب و جان او را فرا می‌گیرد. ولی با این حال برای یقین مراتبی است که در آیه ۹۵ سوره واقعه (ان هذا لهو حق اليقين) به آن اشاره شده است و آن سه مرحله است.

۱. کهف، ۲۵ (سیصدسال در غارشان درنگ کردند)

۲. همان، (و سگشان بر آستانه‌ی غار دو دست خود را دراز کرده بوده)

۳. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی و همکاران، ج ۲۷، صص ۲۸۵، ۲۸۳

۱. **علم‌الیقین** و آن این است که انسان از دلائل مختلف به چیزی ایمان آورد مانند کسی که با مشاهده دود ایمان به وجود آتش پیدا می‌کند.

۲. **عین‌الیقین**، و آن در جایی است که انسان به مرحله مشاهده می‌رسد و با «چشم» خود مثلاً آتش را مشاهده می‌کند.

۳. **حق‌الیقین**، و آن همانند کسی است که وارد در آتش شود و سوزش آن را لمس کند، و به صفات آتش متصف گردد، و این بالاترین مرحله یقین است. محقق طوسی در یکی از سخنان خود می‌گوید: «یقین» همان اعتقاد جازم مطابق با واقع و ثابت است که زوال آن ممکن نیست، و در حقیقت از دو علم ترکیب یافته، علم به معلوم، و علم به اینکه خلاف آن علم محال است، و دارای چند مرتبه است: «علم‌الیقین» و «عین‌الیقین» و «حق‌الیقین».

مرحوم «علامه طباطبائی» فرموده است: هر قدر اعتقاد و ایمان انسان به قدرت مطلقه الهیه بیشتر گردد اشیاء جهان به همان نسبت در برابر او مطیع و منقاد خواهد شد. و این است رمز رابطه یقین و تصرف خارق‌العاده در عالم آفرینش.

استاد جوادی عاملی در این خصوص فرموده‌اند:

قرآن کریم در آیات ۵ و ۶ سوره‌ی تکوین علم‌الیقین را پُلّی برای عین‌الیقین قرار داده، می‌فرماید: «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ، لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ»؛ اگر به مرحله‌ی علم‌الیقین برسید، ره توشه‌ای دارید که شما را با عین‌الیقین آشنا می‌کند. معنای آیه این نیست که شما بعد از مرگ به عین‌الیقین می‌رسید؛ چون بعد از مرگ همه‌ی افراد، اعم از عارف، عامی، مُلحد و مؤحد به عین‌الیقین می‌رسند. پس این آیات ناظر به قبل از مرگ و دنیا است؛ یعنی شما مادامی که در دنیا هستید اگر به علم‌الیقین برسید هم می‌توانید جهنم را ببینید، هم می‌توانید بهشت، صراط، حساب، میزان و خود صحنه‌ی قیامت را ببینید.

کسی که به مبدأ و معاد و اسماء و صفات الهی یقین داشته باشد، چیزی او را از پا در نمی‌آورد و با داشتن سرمایه‌ی یقین می‌تواند بسیاری از امور علمی و عملی را کسب کند. غنا و توانگری در سایه‌ی مال نیست، بلکه در سایه‌ی یقین به قضا و قدر است. ممکن است کسی توانگر مالی نباشد، ولی بر اثر یقین، دارای روحی آرام و نفسی مطمئن باشد و چیزی او را نلرزاند.

امر دیگری که انسان را به مقام رفیع یقین می‌رساند، تسلیم محض خداوند بودن است؛ زیرا کسی به این مقام و مرتبه می‌رسد که در قلب او جز خواسته‌ی خدا چیزی نباشد.^۱

بندگی خدا

«عبودیت»، راز کمال انسان^۲

یازدهمین قدم در سیر تکاملی انسان بندگی خدا نام دارد.

براساس تعالیم اسلام، روح انسان، هم برای تکامل استعداد دارد و هم برای سقوط و تنزل: **وَ نَفْسٍ مَّا سَوَّاهَا. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا. قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا.**^۳ تکامل انسان در «قرب الهی» است. هر چه انسان در مراتب قرب بالاتر رود به همان نسبت نیز روحش متکامل‌تر می‌گردد. بالاترین مرتبه قرب این است که انسان به جایی برسد که بین خود و خدا هیچ حایلی نبیند، بلکه اصلاً «خود»ی نبیند؛ در حقیقت این مقام برای امثال ما آسان نیست.

آنچه می‌توان گفت این است که انسان هیچ استقلال‌ی برای خود نمی‌بیند و وابستگی‌اش را به خدا با تمام وجود، حس می‌کند. درک می‌کند که هستی حقیقی از آن او است، و ذلت وجودی خود را در برابر خدای یابد؛ این که خود فقیر و بلکه عین فقر است و غنی بالذات و مطلق فقط او است و هر چیز بدون اراده‌ او هیچ است: **عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ**^۴؛ بنده‌ای زر خرید که هیچ کاری از او بر نمی‌آید.

عبودیت، راه نیل به مقام قرب الهی

در هر حال آنچه در این میان مهم است راه رسیدن به چنین مقام و مرتبه‌ای است. چگونه انسان می‌تواند به عالی‌ترین مراتب «تقرب إلى الله» دست یابد؟ براساس آنچه از آیات و روایات استفاده می‌شود، یگانه راه رسیدن به چنین کمالی «عبودیت» است: **وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ**^۵؛ جن و انس را نیافریدم جز برای

۱. مراحل اخلاق در قرآن کریم، عبدالله جوادی آملی، ج ۱۱، صص ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۵

۲. به سوی او، محمد تقی مصباح یزدی، صص ۵۹ و ۶۸

۳. شمس (۹۱)، ۱۰ و ۷

۴. نحل (۱۶)، ۷۵

۵. ذاریات (۵۱)، ۵۶

آن که مرا عبادت کنند. اگر خدا را عبادت کنیم به هدف نهایی خلقت انسان، که مد نظر خداوند بوده است، دست یافته‌ایم. جزاین هم راهی وجود ندارد؛ تعبیر «ما... الا...» درآیه این مطلب رامی رساند.

در ادبیات عرب می‌گویند اگر استثنا (در این جا الا) بعد از نفی (در این جا ما) بیاید افاده «حصر» می‌کند. با توجه به این قاعده، از این آیه شریفه استفاده می‌شود که تنها راه رسیدن به هدفی که خداوند از خلقت ما منظور داشته است «عبادت» و «عبودیت» است. البته باید توجه داشت که کلمه «عبادت» در این جا غیر از آن اصطلاحی است که در فقه به کار می‌رود.

عبادت یعنی انسان همه کارها و رفتارهای اختیاری خود را به انگیزه اطاعت خداوند، برای رضای او و «قربۀ الی الله» انجام دهد. تنها راه این است و هر راهی جز آن، راه شیطان است: **أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ. وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ؛**^۱ ای فرزندان آدم، مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را مپرستید، زیرا وی دشمن شما است؟ و اینکه مرا پرستید، این است راه راست! «صراط مستقیم» و راه راستی که انسان را به کمال برساند یک راه بیشتر نیست و آن هم «آن اعبدونی» است. اگر جایی و راهی عبادت خدا نشد حتماً عبادت شیطان است.

بنابراین نمی‌توان گفت، عبادت «یک» هدف است و اهداف نهایی دیگری هم در کار است و مثلاً، تکامل هم هدفی دیگر است. تعبیر «ما» و «الا» در آیه می‌گوید، یک هدف بیشتر نیست و آن هم «عبودیت» است. اگر می‌خواهید برای دریافت بالاترین فیض وجود، شایستگی پیدا کنید تنها راهش این است که فقط گوش به فرمان خدا باشید و براساس میل و اراده او حرکت کنید.

خدا چه نیازی به عبادت انسان دارد؟!

این که می‌گوییم، خدا انسان را خلق کرد تا به عبادت و بندگی خدا بپردازد، به چه معنا است؟ آیا به این معنا است که خدا به عبادت نیاز داشته و تشنه آن بوده که کسی در مقابلش خضوع و خشوع کند و انسان را آفریده که این کار را برای او انجام دهد؟! آیا اگر ما خدا را عبادت نکنیم خداوند عصبانی می‌شود که چرا به هدف او از خلقت خود بی‌اعتنایی

۱. یس (۳۶)، ۶۰ و ۶۱

کرده ایم؟! همان گونه که انسان دوست دارد دیگران به او احترام بگذارند، آیا در مورد خدا هم این «نیاز احترام» بود که سبب شد انسان را خلق کند و خدا نیز دوست دارد کسانی در مقابل او به خاک بیفتند و به این طریق حس احترام خواهی خدا را ارضا کند؟! چنین تصویری در مورد خدای متعال بسیار خام و جاهلانه است. خداوند کامل مطلق است و واژه «نیاز» برای او بی معنی است. او «نیاز»ی ندارد که بخواهد با خلقت انسان آن را رفع کند! در اثر فعل خداوند، نه چیزی از او کم می شود، نه چیزی به او اضافه می شود و نه لذت و بهجتی به او دست می دهد! خدا از تنهایی و نبود مونس و هم دم رنج نمی برد که انسان را خلق کند تا انیس تنهایی او باشد! **إِبْتَدَعْتَهُ... لَا لَوْحَشَهُ دَخَلَتْ عَلَيْكَ... وَلَا حَاجَةَ بَدَتْ لَكَ فِي تَكْوِينِهِ؛** انسان را آفریدی، ... نه بدان سبب که وحشتی بر تو مستولی شده بود... و نه در پیدایش انسان نیازی از تو رفع می شد.

خدا به عبادت ما نیازی نداشت و از عبادت نکردن ما آسیبی به او نمی رسد: **فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ غَيْرًا عَنْ طَاعَتِهِمْ، أَمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ؛** خداوند مخلوقات را آفرید در حالی که از اطاعتشان بی نیاز و از نافرمانی آنها در امان بود. خداوند نه آنگاه که ما او را عبادت کنیم، لذتی برایش حاصل می شود و نه آنگاه که به جنگ با خدا برویم و بر علیه او تظاهرات کنیم (!) بر دامن کبریا نشیند گردی! اگر هم در آیات و روایات و برخی متون دیگر، چنین تعبیراتی آمده است؛ باید مانند سایر موارد، پس از الغای جهات نقص این مفاهیم، آنها را به خدا نسبت دهیم.

در مباحث خداشناسی و بحث مربوط به صفات خدا این نکته را یادآور می شوند؛ مثلاً اگر می گوییم، خدا «عالم» یا «قادر» است، نباید تصور کنیم که علم و قدرت خدا هم مثل علم و قدرت ما انسانها است. **علم ما حصولی و زاید بر ذات است، اما علم خدا حضوری و عین ذات است.** «قدرت» در ما به معنای داشتن زور بازو و اعصاب حسی و حرکتی و ... است، اما آیا خدا هم دست و بازو و رشته های عصبی دارد؟! از این رو می گوییم، علم خدا مثل علم ما نیست (**عَالِمٌ لَا كَعَلْمِنَا**)، و همین طور در مورد سایر مفاهیمی که به خدای متعال نسبت می دهیم.

هم چنین است تعبیر «رضایت»، «غضب» و نظایر آنها که در مورد خداوند به کار می بریم. اگر می گوییم، فلان کار موجب رضایت و خشنودی خدا می شود، نه به این معنا است که حالت بهجت و سرور در خدا پدید می آید! در دعای عرفه می خوانیم: **إِلَهِي تَقَدَّسَ رِضَاكَ أَنْ يَكُونَ لَهُ عِلَّةٌ مِنْكَ فَكَيْفَ يَكُونُ لَهُ عِلَّةٌ مِنِّي؛** خدایا رضایت تو بالاتر از این است که

علتی از طرف خودت داشته باشد؛ چنان نیست که ابتدا رضایت نداشته باشی و سپس خودت آن را در خود خلق کنی، تا چه رسد به این که من موجب رضایت تو شوم. یا اگر می‌گوییم، چیزی خشم و غضب الهی را بر می‌انگیزد، یا خدا بر فلان کس یا فلان قوم غضب کرد، به این معنا نیست که خداوند عصبانی می‌شود و حالتش تغییر می‌کند! خدا اصلاً حالت ندارد که بخواهد تغییر کند. انسان و هر موجود دیگری عاجزتر از این است که بخواهد چیزی را برای خدا ایجاد کند و تأثیری بر ذات او داشته باشد! این گونه تصورات ما از آن قبیل است که امام باقر (علیه‌السلام) درباره آن می‌فرماید، شاید مورچه خیال می‌کند که خدای او دو شاخک دارد؛ چرا که مورچه شاخک را برای خودش کمال می‌بیند. بسیاری از نسبت‌هایی هم که ما به خدا می‌دهیم و تصوراتی که از خدا داریم، واهی و از باب قیاس به نفس است.

راه وصول به مقام «عبودیت»

تا این جا روشن شد که کمال نهایی انسان قرب هر چه بیشتر به خدای متعال است و راه تقرب به خدا نیز عبادت و عبودیت است. حقیقت عبودیت، همانگونه که از خود این کلمه نیز بر می‌آید، «عبد» بودن است. عبد به همان معنا که خدا در قرآن می‌فرماید: **عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ**^۱ بنده‌ای زر خرید که هیچ کاری از او بر نمی‌آید. حقیقت وجود ما همین است که ما چنان موجودی هستیم که واقعاً از ما هیچ نمی‌آید.

کمال ما هم به این است که به این حقیقت برسیم و آن را با علم حضوری و شهودی کامل و آگاهانه درک کنیم؛ و آن زمانی است که: **تَخْرُقُ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجْبَ النُّورِ وَ تَصِلُ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ**؛ آنگاه که هیچ حجابی حتی حجاب‌های نورانی باقی نماند و هیچ چیز بین خدا و بنده فاصله نباشد. در چنین حالی است که بنده می‌بیند از خودش هیچ ندارد و هر چه هست از «او» است. این همان «عبودیت محض» و حقیقت عبودیت است.

جایی که بنده تعلق و ربط بودن خود به خدا را نه با چشم سر و دلیل عقل، که با چشم دل و نور باطن می‌بیند و می‌یابد. در این حال مشاهده می‌کند که حقیقتاً هیچ اراده و تأثیری و هیچ حرکت و سکونی جز به وجود خداوند موجود نیست. برای رسیدن به چنین مقامی

۱. نحل (۱۶)، ۷۵.

اولین گام این است که ما سعی کنیم هر چه بیشتر اراده خود را تابع اراده خدا قرار دهیم. انسان‌های عادی برای خود اراده مستقل قائلند.

کسی که می‌گوید، خدا این را خواسته و من هم آن چیز دیگر را می‌خواهم، خود را مستقل از خدا می‌بیند. اصلاً همین که ما «دو اراده» می‌بینیم، اراده خدا و اراده خود، دالّ بر این است که استقلال وجودی برای خود قایلیم. این نیز درجه‌ای از همان ندای «أَنَا رَبُّكُمْ»^۱ است که فرعون سر می‌داد و در مقابل خدای متعال ادعای خدایی می‌کرد. او هم اشکال کارش در این بود که در عرض و در کنار خدا برای خود فاعلیت و تأثیر می‌دید؛ البته تفاوتش با امثال ما این بود که در این جهت به افراطی‌ترین درجات آن رسیده بود.

استقلال یعنی اینکه من به خواست خداکار ندارم؛ خدا خواستی دارد و من نیز خواستی؛ و این دقیقاً مقابل «عبودیت» است. عبودیت این است که من از خودم اراده و خواستی ندارم، فقط یک اراده جاری است و باید جاری باشد، آن هم اراده خدای متعال است. بنابراین استقلال با عبودیت نمی‌سازد. انسان هر چه در عبودیت کامل‌تر شود، استقلالی که برای خود قایل است کمتر می‌شود؛ تا جایی که به «عبودیت محض» می‌رسد و «بنده کامل» می‌شود؛ در آن مرحله ذره‌ای استقلال نمی‌بیند، به هر که و هر چه می‌نگرد جز جلوه خدا و شعاع نور وجود او چیزی به چشمش نمی‌آید.

از این رو اگر بخواهیم در مسیر بنده شدن گام برداریم اولین کار این است که باید دل و خواسته‌های آن را کنار بگذاریم و خواسته خدا را محور اعمال و رفتارمان قرار دهیم. تشریح واجبات و محرمات در شریعت به همین منظور صورت گرفته است. انجام واجبات و ترک محرمات تمرینی است برای این که ما کم کم بتوانیم همه کارهایمان را بر اساس خواست خدا انجام دهیم و جز به اراده او توجهی نداشته باشیم.

عبودیت، امری ذومراتب

از نظر تعالیم اسلامی امر «عبودیت» دایره مدار صفر یا صد نیست؛ یعنی این طور نیست که خداوند فقط وقتی ما را به بندگی می‌پذیرد که ما در اعمال و رفتارمان هیچ نظری جز به خود ذات اقدس الهی نداشته باشیم؛ و در غیر این صورت هیچ حظّی از «عبودیت» برای ما قایل نباشد. عبودیت دارای مراتب بی‌شماری است و همه مراتب آن مطلوب است.

۱. نازعات (۷۹)، ۲۴

یکی از مشهورترین تقسیماتی که برای اقسام و مراتب عبودیت وجود دارد، همان فرمایش معروف امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که عبادت بندگان را به «عبادت بردگان»، «عبادت تاجران» و «عبادت آزادگان» تقسیم فرموده است: **إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ زَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ**؛ گروهی خدا را به رغبت و طمع بهشت عبادت می کنند؛ عبادت اینان عبادت تجارت پیشگان است. گروهی خدا را از ترس جهنم و عذابش عبادت می کنند؛ این عبادت بردگان است. گروهی نیز خدا را از سر سپاس عبادت می کنند؛ این عبادت آزادگان است.

اسلام هیچ یک از این سه نوع عبادت را رد نمی کند، چون به هر حال مرتبه‌ای از مقصود حاصل است، زیرا مقصود این است که عبد اراده خود را تابع اراده خدا قرار دهد؛ این تبعیت گاهی به طمع بهشت درست می شود، گاهی از ترس جهنم و زمانی نیز عبد چون خدا را سزاوار پرستش یافته، تن به عبادت او می دهد.

البته تا به «عبادت احرار» نرسد هنوز بنده خالص نشده است. آنگاه بنده خالص خواهد شد که بگوید: **مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ**. تو را از ترس آتشت و به طمع رسیدن به بهشتت عبادت نکردم، و لیکن تو را شایسته پرستش یافتم، پس تو را عبادت کردم. چنین بنده‌ای، از عبادت به دنبال نفع و ضرر نیست، او عاشق است؛ این، معرفت و محبت است که او را به دنبال خدا می کشاند، نه بهشت و جهنم. اگر بنده به این مرحله رسید، هر زمان که یک قدم به سوی خدا می رود، خداوند ده گام به طرف او برمی دارد. این بنده‌ای است که نه او با خدا، که خدا با او مناجات می کند: **وَ أَنَا جِيه فِي ظُلْمِ اللَّيْلِ وَ نُورِ النَّهَارِ**؛ در تاریکی شب و روشنی روز، خدا با او نجوا می کند.

مراتب عبودیت

در هر حال تنها راهی که ما را به هدف از خلقت انسان می رساند بندگی است و راهی جز این نیست. آن مقامی که همه ائمه معصومین (علیهم السلام) در مناجات شعبانیه درخواست می کردند جز عبودیت راهی ندارد؛ آنان عرضه می داشتند: **إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَأَنْزِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَحْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجْبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ، وَتَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ**.

اگر می‌خواهیم به مقامی برسیم که آویخته به عزّ قدس او باشیم، باید این روحیه تعلق و وابستگی را در خودمان تقویت کنیم. البته حقیقت وجود ما جز وابستگی به خدا چیز دیگری نیست، ولی مشکل این جا است که ما این وابستگی را درک نمی‌کنیم. آنچه مهم است درک این وابستگی و تعلق است. درکی که باید با علم حضوری حاصل شود. الان چون چنین درکی نداریم، خودمان را مستقل می‌بینیم. الان کارمان بر عکس است؛ به همه چیز و همه کس امیدواریم و دل بسته‌ایم که گرهی از کارمان باز کنند. اگر آن ادراک حاصل شود انسان از همه جا منقطع می‌گردد و به عیان می‌بیند که اصل وجود از خدا است و هر جمال و کمالی از او است و غیر از خدا و فعل و تأثیر او چیزی وجود ندارد. این جا است که اصلاً غیر از خدا کسی را نمی‌بیند که بخواهد به دامان او چنگ زند و پناه برد. مرتبه دیگری از عبودیت این است که ما خدا را عبادت کنیم و اراده خود را تابع اراده او قرار دهیم چون معتقدیم او مصلحت واقعی ما را بهتر از خودمان و بهتر از هر کسی می‌داند. اگر به چنین انگیزه‌ای هم خدا را عبادت کنیم، قابل قبول است. تردیدی نیست که از یک سو خدا مصلحت بنده را بهتر از هر کسی می‌داند، و از سوی دیگر، با این امر و نهی‌ها هدفی جز استیفای آن مصالح برای عبد ندارد.

چون چنین است، ممکن است کسی برای رسیدن به مصالح واقعی خود، اعمال و رفتارش را براساس امر و نهی خدا تنظیم کند. اما باید توجه داشت که چنین عبادتی نیز آن عبادت احرار که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود، نیست. این عبادت با آن عبادتی که «**وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ**» فرق می‌کند. این جا من دنبال مصلحت خودم هستم، منتها تشخیص داده‌ام برای آن که به آن مصلحت دست یابم بهترین راه این است که اراده خود را تابع اراده خدا قرار دهم و دنبال امر و نهی او حرکت کنم.

این گونه عبادت کردن مثل عمل کردن به نسخه پزشک است. بیمار اگر به دستورات پزشکی و نسخه او عمل می‌کند، نه از روی علاقه به پزشک، بلکه به دلیل علاقه به خود و سلامتی خویش است که این کار را می‌کند. کسی هم که برای رسیدن به مصالح خودش دنبال اراده خدا حرکت می‌کند، البته عبادت او مردود نیست، اما در هر حال این عبادت، «**عبادت احرار**» نیست. در این نوع عبادت یک نوع «**خود پرستی**» نهفته است؛ و خود پرستی غیر از خدا پرستی است. این چنین عبادتی شبیه همان «**عبادت تجار**» است.

عبادت احرار آن است که به مصلحت خودش کار ندارد، بلکه می‌گوید: وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ. برایش مهم نیست مصلحت خودش چه می‌شود، مهم این است که سر به آستان معشوق بساید. البته این سخنان شاید در ما مصداقی نداشته باشد، ولی لا اقل یقین

داریم که امیر المؤمنین و انوار طیبه معصومین (علیهم السلام) این چنین بوده اند؛ همان طور که خود فرموده اند: **وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ؛** اگر عبادتت می‌کنم برای آن است که تو را شایسته پرستش یافته‌ام.

این معرفت را مقایسه کنید با معرفت امثال ما که اگر روزگار کمی بر وفق مراد مان نچرخد و خدا آن طور که ما می‌خواهیم پیش نیارد، از خدا دل‌خور می‌شویم و سر ناسازگاری بر می‌داریم! بین آن بنده و این بنده چقدر تفاوت است؟! آن گوهر بندگی که خدا استعدادش را در نهاد انسان قرار داده تا در پرتو آن خلعت خلیفه الهی را به او ببخشد، همان است که امام سجاد و امیر المؤمنین (علیه السلام) از آن سخن می‌گویند؛ بنده ای که محبت خدا تمام وجود او را پر کرده و چیزی جز آن نمی‌بیند و نمی‌خواهد! من و شما هم اگر همت کنیم، رسیدن به چنین مقام‌هایی غیر ممکن نیست. باید از مراتب پایین شروع کنیم و قدم به قدم به پیش رویم. اگر می‌بینیم در جایی نهی الهی وجود دارد از آن اجتناب کنیم و آنجا که مرضی خدا است حاضر باشیم. خلاصه، همان طور که اشاره کردیم، **قدم اول این است که اراده خود را تابع اراده خدا کنیم. ببینیم خدا چه می‌خواهد، همان را انجام دهیم.** سپس به تدریج رضایت خود را تابع رضایت خدا کنیم.

در مقابل خدا میل و اراده و هوس نداشته باشیم. برای رسیدن به قله باید تمرین **تعلق و عدم استقلال داشته باشیم.** استقلال یعنی این که ببینم خودم چه می‌خواهم، و عدم استقلال یعنی ببینم محبوب چه می‌خواهد. استقلال یعنی دنبال رشته دل و هوس خویش رفتن، و **تعلق یعنی خود را به رشته دل و رضای محبوب بستن.** اگر تمرین تعلق کردیم، به تدریج به جایی می‌رسیم که در همه حال فقط خدا را می‌بینیم و رضایت او را طلب می‌کنیم. آنگاه خدا نیز تدبیر امور چنین بنده ای را به عهده می‌گیرد، با او مناجات می‌کند و ذکر خود را دمامد بر قلب و جان او جاری می‌کند و به مقام **«تَلْهِمَنِي ذِكْرَكَ وَ تَوْزِعْنِي شُكْرَكَ»** می‌رساند؛ **مقامی که خدا خود یاد خویش را بر دل بنده الهام می‌کند.**

امام معصوم (علیه السلام) از خداوند چنین مقامی را طلب می‌نماید. **«عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ»**^۱ که در قرآن آمده، چنین بندگانی هستند؛ کسانی که جز خدا نمی‌بینند و نمی‌خواهند و حرکت و سکونی جز با اراده و رضایت او ندارند. اینان وجودشان خالص برای

۱. ص (۳۸)، ۸۳

خدا است. اگر می‌گویید، برای خدا است و اگر لب فرو می‌بندند آن نیز برای خدا است. اگر می‌نشینند، بر می‌خیزند و می‌خوابند همه برای خدا است.

این جا است که سراسر زندگی انسان عبادت می‌شود؛ چرا که تمام حرکات و سکناتش تابع اراده الهی است، و حقیقت بندگی و عبودیت چیزی جز این نیست. عبادت فقط نماز و روزه نیست. آن‌ها هم اگر عبادتند به این لحاظ است که اراده خدا به آن‌ها تعلق گرفته است. آری، بنده می‌تواند به آنجا برسد که نه فقط نماز و روزه‌اش، که تمام افعالش، تمام هستی و وجودش تابع اراده خدا گردد. این است آن بنده‌ای که ذره‌ای شرک و غیر خدا در وجودش نیست و همه بت‌های برون و درون را شکسته و از خود پرستی، دیگر پرستی، هوا پرستی و هرچه غیر خدا پرستی است بریده و به خدا پرستی خالص رسیده است.

این جا است که با خدای خود چنین مناجات می‌کند: **إِنِّي وَجْهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ**^۱؛ من از روی اخلاص، پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده است، و من از مشرکان نیستم. چنین بنده‌ای است که می‌تواند بگوید: **إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَخْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**^۲؛ بگو: «در حقیقت، نماز من و [سایر] عبادات من و زندگی و مرگ من، برای خدا، پروردگار جهانیان است.»

آیین بندگی^۳

چنانکه گفته شد، تنها راه برای نایل شدن انسان به هدف آفرینش خود، بندگی خداست که نه ذلت انسان، بلکه اوج رفعت و عین ربوبیت اوست. در روایتی از امام صادق (علیه‌السلام) بر آمده است: بندگی گوهری است که باطن آن پروردگاری است. این روایت به بهترین و رساترین بیان، رابطه بندگی خدا و فرمانروایی و سروری را تبیین کرده است؛ به بیان دیگر بندگی خدا موجب می‌شود انسان به سرعت درجات کمال را بپیماید و حتی به مقام ربوبیت برسد. در روایت دیگری مراد از مقام ربوبیت که بنده خدا به آن می‌رسد، توضیح داده شده است. خداوند خطاب به انسان‌ها می‌فرماید:

۱. انعام (۶)، ۷۹.

۲. همان، ۱۶۲.

۳. اخلاق اسلامی، محمد داودی، صص ۵۶، ۴۴.

ای فرزند آدم! من زنده‌ای هستم که هیچ‌گاه نمی‌میرد. **دستورهای مرا اطاعت کن تا تو را زندگی ابدی بخشم.** ای فرزند آدم! من هرچه اراده کنم، تنها با دستور من... محقق می‌شود. دستورهای مرا اطاعت کن تا تو را به مقامی برسانم که هرچه اراده کردی، تنها با دستور تو به وجود بیاید. **بندگی خدا عین عزت و رفعت و کمال است**، ولی این مقام در صورتی به دست می‌آید که بنده آیین بندگی خدا را بداند. به بیان حافظ:

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن که دوست خود روش بنده پروری داند
راه و رسم بندگی خدا را از کجا باید جویا شد؟ ما نیز همانند غزالی معتقدیم این کیمیای بندگی که انسان را از حسیض حیوانیت به اوج قرب ربوبی می‌رساند جز در خزانه ربوبیت یافت نمی‌شود و خزانه خدای تعالی در زمین، دل پیغمبران است. پس هرکه این کیمیا جز از حضرت نبوت جوید، راه غلط طی کرده باشد و آخر کار وی قلابی، و حاصل کارش پنداری و گمانی باشد از این‌رو راه و رسم بندگی را باید در متون اسلامی، یعنی قرآن و سنت جستجو کرد.

معارف بیان‌شده در قرآن و سنت سه‌گونه‌اند: اعتقادات، احکام و اخلاق. اعتقادات پایه و اساس احکام و اخلاق اسلامی را تشکیل می‌دهد و احکام و اخلاق نیز بیان‌کننده دستورهای عملی‌اند؛ با این تفاوت که احکام بیشتر ناظر به ظاهر اعمال و رفتار بنده است و اخلاق بیشتر ناظر به روح و باطن اعمال او. از این‌رو می‌توان گفت بخش مهمی از آداب بندگی خدا در اخلاق اسلامی بیان‌شده و برای دست یافتن به کمال و سعادت راهی جز آشنایی عمیق با علم اخلاق اسلامی و تخلق به فضایل اخلاقی نیست. روایتی نبوی نیز مؤید همین معناست:

إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ تنها برای تکمیل فضایل اخلاقی برانگیخته شدم.

اگر مفاد این روایت را ضمیمه آیاتی کنیم که وظیفه پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را دعوت مردم به بندگی خدا و ابلاغ دستورهای الهی و بیان آیین بندگی می‌دانند، روشن می‌شود مکارم اخلاق در واقع همان آیین و رسم بندگی خداست که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) مبعوث شده تا آن را کامل برای مردم بیان کند. افزون بر این، بر اساس برخی روایات اخلاق و ایمان مرتبط با یکدیگرند. از امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) روایت شده است:

أَكْمَلُكُمْ إِيمَانًا أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا؛ کامل‌ترین شما از نظر ایمان نیک‌خوترین شماست.

در این روایت حسن خلق معادل کمال ایمان دانسته شده؛ یعنی هرچه اخلاق فرد نیکوتر باشد، ایمان او نیز کامل‌تر است. در روایت دیگری از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌خوانیم:

أَقْرَبُكُمْ مِنِّي مَجْلِسًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا وَ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ؛ نزدیک‌ترین افراد به من در روز قیامت کسی است که از همه نیک‌خوتر باشد و بیش از دیگران به خانواده‌اش رسیدگی کند.

بر پایه این روایت رابطه مستقیم و مثبتی میان ایمان و درجات آن با اخلاق و میزان تخلق به آن وجود دارد؛ به‌گونه‌ای که می‌توان گفت اخلاق اسلامی و تخلق به آن معادل تدین به دین اسلام است. بنابراین دست کم بخش عمده‌ای از آداب دینداری و بندگی را باید در اخلاق اسلامی کاوید.

حال باید پرسید آیا انسان توانایی عمل به دستوره‌های اخلاقی اسلام، تزکیه نفس از رذایل و آراستن آن به فضایل اخلاقی را دارد؟ به عبارت دیگر، آیا انسان می‌تواند اخلاقی زندگی کند؟

در ادامه می‌کشیم توانمندی انسان در اخلاقی زیستن را بر اساس متون اسلامی بررسی کنیم.

بر اساس آیات و روایات متعدد، خداوند به انسان توانایی شناخت و تشخیص حق از باطل را عطا کرده است و همچنین او را به حواس پنج‌گانه مجهز کرده تا دانش‌های مورد نیاز خود را به دست آورد. در سوره نحل آمده است: **وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؛**^۱ و خدا شما را از شکم مادرانتان، در حالی که چیزی نمی‌دانستید، به بیرون آورد، و برای شما گوش و چشم‌ها و دل‌ها قرار داد، باشد که سپاسگزاری کنید.

افزون بر این، خداوند انسان را با عقل مجهز کرده تا بتواند به باطن عالم محسوس راه یابد. به همین رو خداوند در آیات مختلف از کسانی که اهل تفکر و تعقل نیستند، انتقاد می‌کند: **إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ؛**^۲ قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا کران و لالانی‌اند که نمی‌اندیشند.

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا؛^۳ آیا گمان داری که بیشترشان می‌شنوند یا می‌اندیشند؟ آنان جز مانند ستوران نیستند، بلکه گمراه‌ترند.

۱. نحل (۱۶)، ۷۸.

۲. انفال (۸)، ۲۲.

۳. فرقان (۲۵)، ۴۴.

در این آیات خداوند کسانی را که از قدرت تعقل خود بهره نمی‌گیرند، به چهار پایان مانند می‌کند. در جای دیگری به صراحت می‌فرماید:

فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا^۱ سپس پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به آن [انسان] الهام کرد. با این همه، خداوند برای هدایت انسان‌ها پیامبرانی برانگیخت تا او را به راه راست هدایت کنند:

رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا^۲ پیامبرانی که بشارتگر و هشداردهنده بودند، تا برای مردم، پس از [فرستادن] پیامبران، در مقابل خدا [بهبانه و] حجتی نباشد، و خدا توانا و حکیم است.

در روایتی از امام صادق (علیه‌السلام) آمده است:

ای هشام! خدا بر مردم دو حجت قرار داده است: حجت ظاهر و حجت باطن. حجت ظاهر همان فرستادگان و پیامبران و امامان (علیهم‌السلام) هستند و حجت باطن همان عقل مردم است.

از نظر متون اسلامی عقل که همان پیامبر باطن است، با پیامبر ظاهر (بیان‌کننده دین الهی) ناسازگار نیست و هر دو انسان را به سوی خدا رهنمون‌اند. از این روایت می‌توان دریافت که مخاطب واقعی خداوند عقل انسان است و عقل نیز تابع دستورهایی اوست.

بنابراین آدمی از نظر توانایی شناخت حق از باطل و شایسته از ناشایسته، هیچ‌گونه ضعفی ندارد؛ زیرا از حواس پنجگانه، عقل، فطرت اخلاقی و راهنمایی‌های پیامبران الهی برخوردار است.

افزون بر توانایی شناخت، خداوند به انسان اراده و اختیار نیز عطا کرده تا بر اساس شناخت خود مسیر زندگی‌اش را برگزیند:

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا* إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا^۳ ما انسان را از نطفه‌ای اندرآمیخته آفریدیم تا او را بیازماییم و وی را شنوا و بینا گردانیدیم؛ ما راه را به او نمودیم؛ یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزار.

۱. شمس (۹۱)، ۷.

۲. نساء (۴)، ۱۶۵.

۳. انسان (۷۶)، ۲ و ۳.

بر طبق این آیات، خداوند راه را به انسان می‌نمایاند، اما انتخاب راه برعهده خود اوست. اختیار و اراده آدمی دلیل دیگری نیز دارد و آن اینکه انتخاب‌ها و رفتارهای انسان در تعیین سرنوشت او مؤثر است؛ همان‌گونه که در قرآن آمده است:

فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَعَذَّبْنَاهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ * وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَجِبُ الظَّالِمِينَ؛^۱ اما کسانی که کفر ورزیدند، در دنیا و آخرت به سختی عذابشان کنم و یاورانی نخواهند داشت؛ و اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، [خداوند] مزدشان را به تمامی به آنان می‌دهد. و خداوند، بیدادگران را دوست نمی‌دارد.

همین معنا را در آیات دیگری نیز می‌توان یافت:

بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ * وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛^۲ آری، کسی که بدی به دست آورد، و گناهش او را در میان گیرد، پس چنین کسانی اهل آتشند، و در آن ماندگار خواهند بود؛ و کسانی که ایمان آورده، و کارهای شایسته کرده‌اند، آنان اهل بهشتند، و در آن جاودان خواهند ماند.

این آیات به روشنی بیانگر آن است که سرنوشت انسان و خوشبختی و شور بختی‌اش میوه‌ای است که بر درخت اعمال و رفتار او روییده است. در روایات نیز بدین مطلب تصریح شده است. در روایتی آمده است که عمرو بن سعید از یاران امام صادق (علیه‌السلام) می‌گوید: به امام عرض کردم من نمی‌توانم مکرر شما را ملاقات کنم؛ توصیه‌ای بفرمایید تا به آن عمل کنم.

امام (علیه‌السلام) فرمود: تو را به تقوای خدا و پارسایی و سعی و تلاش [در انجام دستورهایی دینی] توصیه می‌کنم. بدان که سعی و تلاش بدون پارسایی سودی ندارد. این روایت آشکارا بیان می‌دارد که از نظر امام صادق (علیه‌السلام) رستگاری انسان جز با تلاش در انجام دستورهایی خداوند میسر نمی‌شود.

در روایت دیگری از امام باقر (علیه‌السلام) خطاب به برخی از یاران آن حضرت آمده است: به خدا سوگند! شما را دوست می‌دارم. شما بر دین خدا و فرشتگان او هستید. مرا با پارسایی و کوشش خود [در انجام دستورهایی دینی] یاری کنید.

۱. آل عمران (۳)، ۵۶ و ۵۷

۲. بقره (۲)، ۸۱ و ۸۲

از آنچه گفتیم، روشن شد که انسان بر اساس متون اسلامی از همه توانایی‌های شناختی، ارادی و عملی برای شناخت فضیلت‌ها و رذیلت‌های اخلاقی و انتخاب فضیلت‌ها و دوری از رذیلت‌ها برخوردار است و از همین رو توانایی اخلاقی زیستن و حرکت در مسیر بندگی خدا را دارد.

تخلق به اخلاق اسلامی و اخلاقی زیستن نه به معنای کنار نهادن دنیا و عزلت‌گزینی، بلکه به معنای استفاده از نعمت‌های الهی در چارچوب قواعد شرع و توجه به این مطلب است که هدف نهایی زندگی، تمتع از این نعمت‌ها نیست؛ چرا که دنیا و نعمت‌های آن وسیله هستند و بستری فراهم می‌آورند تا وی در این دنیا در مسیر بندگی خدا، که همان مسیر کمال و سعادت است حرکت کند. از این رو در روایتی از امام باقر (علیه السلام) آمده است:

نِعْمَ الْعَوْنُ الدُّنْيَا عَلَى طَلَبِ الْآخِرَةِ؛ دنیا مددکار خوبی برای طلب آخرت است.

اخلاق اسلامی در صدد سلب آزادی انسان نیست، بلکه نقش اصلی اخلاق اسلامی هدایت انسان در مسیر بهره‌گیری درست و معقول از این موهبت عظیم الهی است تا به کمال ممکن رسد. به عنوان مثال: دانشجویی با آزادی و اختیار و توانایی جسمانی و مالی تصمیم می‌گیرد به زیارت خانه خدا برود، از این رو در یک آژانس زیارتی ثبت‌نام می‌کند.

مدیر آژانس به وی می‌گوید یکی از شرایط ثبت‌نام این است که در طول سفر از راهنمایی مدیر کاروان پیروی کند، در غیر این صورت هیچ‌گونه شکایتی از وی پذیرفته نخواهد بود. اگر دخالت‌های مدیر کاروان و دستورهای او محدود به موارد ضروری باشد، آیا این دانشجو می‌تواند اعتراض کند که این شرط آژانس با آزادی وی سازگار نیست؟ بی‌گمان این کار نه ایجاد محدودیت، بلکه راهنمایی اوست تا بتواند از این سفر بهترین استفاده را ببرد. همین معنا دقیقاً در مورد اخلاق اسلامی و اخلاقی زیستن نیز صادق است. بنابراین اخلاقی زیستن معطل نهادن آزادی انسان نیست، بلکه هدایت و راهنمایی آن در مسیر صحیح بندگی خدا برای رسیدن به کمال و سعادت است.

عبادت و بندگی^۱

عبادات را بر سه دسته تقسیم کرده‌اند: نخست، عبادت‌هایی که انگیزه انجام آن‌ها ترس از عذاب و کیفر است، دوم، عبادت‌هایی که به امید تحصیل ثواب و پاداش انجام می‌شود و

۱. اخلاق در قرآن، ج ۱، محمد تقی مصباح یزدی، صص ۳۸۴-۳۸۳

سوّم هم آن عبادت‌هائی است که با این دو نوع، فرق اساسی دارد و با تعابیر مختلفی در روایات از انگیزه این نوع عبادت یاد شده است. در بعضی از روایات حبّ خدا به‌عنوان انگیزه قسم سوم مطرح شده در بعضی دیگر شکر خدا و در مواردی نیز بر اهلّیت خداوند برای آنکه معبود انسان باشد و عبادت کردن او بخاطر آنکه شایستگی آن را دارد تکیه شده است.

شاید بتوان گفت: قسم سوّمش چون برای همه کاملاً شناخته شده نیست و عموم مردم با تعلّقاتی که دارند آن حالات کمتر در دلشان پدید می‌آید و درست با آن آشنا نیستند، بصورت‌های مختلفی ذکر شده و در هر مورد آنچه که با فهم شنونده مناسب‌تر بوده است مطرح شده؛ ولی، در حقیقت می‌توان گفت:

خود آن هم بنوبه خود مراتب مختلفی دارد، **با شناخت عظمت الهی، یک حالت خضوع در انسان پدید می‌آید و آن منشأ می‌شود تا در مقابل خدای متعال کرنش بکند و وقتی فهمید که شکل خاصی از عبادت مثل نماز مطلوب خداوند است، احساس خضوع خود را با خواندن نماز یا رفتن به رکوع و افتادن به سجده متبلور می‌کند اگر هیچ انگیزه دیگری هم نباشد معرفت خدا و شناخت عظمت الهی کافی است تا انسان را وادار به این عبادت کند.**

خدا خدا است و در برابر او جز بندگی کاری نمی‌توان کرد این عالیترین خواست فطری انسان است که در مقابل یک موجود عظیم و غنی و کامل مطلق بدون هیچ چشم‌داشتی خضوع کند و این بالاترین و خالص‌ترین مراتب عبادت خواهد بود.

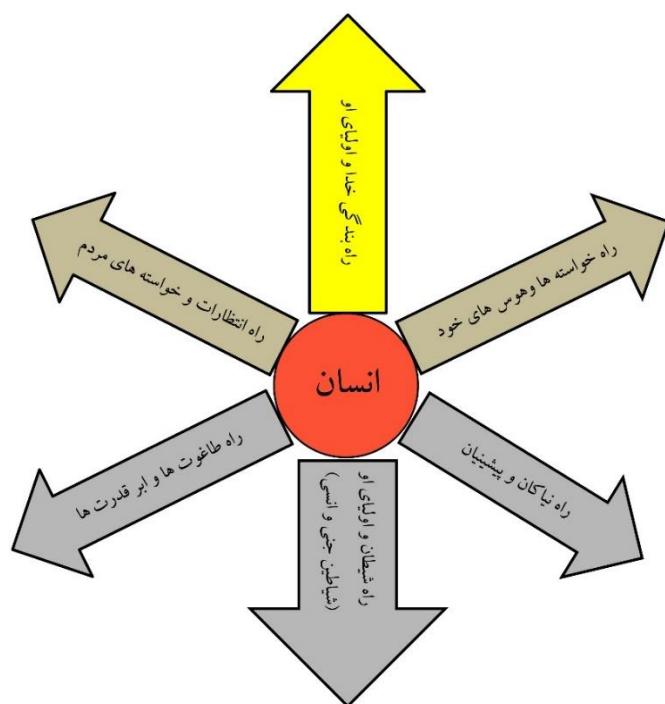


شکل شماره ۷

در مرتبه بعد، آن عبادتی ارزشمندتر است که انگیزه انجام آن، محبت و دوستی خدا باشد عاطفه و کششی نسبت به خدا در انسان بوجود می‌آید که وی را وادار به عبادت؛ یعنی، کاری می‌کند که خدا را خشنود می‌سازد. در این عبادت هم ملاحظه می‌شود که جز خدا و محبت خدا چیز دیگری؛ یعنی، ثوابی یا عذابی، انگیزه دیگری در کار نیست. در درجه سوم، آن عبادتی ارزشمندتر است که انگیزه آن شکرگزاری در برابر خدا باشد بخاطر نعمتهائی که در اختیار انسان قرار داده و می‌دهد؛ یعنی، وقتی فکر می‌کند که نمی‌تواند نعمت‌های خدا را جبران کند و بازاء نعمت‌هایش چیزی به او بدهد؛ چراکه، هر چه دارد در اصل، از آن او است،

به این نتیجه می‌رسد که خضوع و ناتوانی و تذلل و کوچکی خود را با دست زدن به انجام کارهای عبادی ظاهر سازد. این در واقع سه نوع انگیزه است، برای اقدام به عبادت و پرستش خدا که هر سه نوع از سطح انگیزه‌های عمومی و متعارف بالاتر است و افراد می‌بایست مرتبه کاملتری از معرفت و محبت خدا داشته باشند تا اینگونه بتوانند خدا را عبادت کنند.

انسان و انتخاب راه



شکل شماره ۸

رسیدن به مقام قرب الهی، سعادت، کمال

کمال شناسی انسان^۱

دوازدهمین قدم در سیر تکاملی انسان رسیدن به مقام قرب الهی است. **الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ**؛ کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، زندگی خوشی خواهند داشت و برای آنان فرجامی نیکو خواهد بود. یکی از مباحث مهم در علم اخلاق، شناخت کمال نهایی است. از این رو، کمال خواهی را برای هر انسانی، به منزله امری فطری، و قرب به خدا را کمال نهایی وی معرفی می‌کنیم. سپس معنای قرب به خدا را باز می‌گوییم، مراتب قرب به خدا را شرح می‌دهیم، عوامل قرب به خدا را برمی‌شمیریم و در پایان، نقش علم را در تکامل انسان بیان می‌کنیم.

فطری بودن کمال خواهی انسان

همه انسان‌ها به‌طور فطری خواستار کمال‌اند. هیچ انسانی نیست که نقص وجودی را خوش داشته باشد هر انسانی به‌طور غریزی و فطری به دنبال آن است که روزبه‌روز کامل‌تر شود؛ حتی یک نفر پیدا نمی‌شود که بخواهد تکاملش متوقف گردد یا وضعش هرروز از روز پیش بدتر شود. اگر چنین گرایشی در نهاد انسان نبود، همیشه پژمرده و بی حال درگوشه‌ای می‌نشست و چندان حرکتی نمی‌کرد.

این گرایش، موتور محرک برای تلاش انسان است که زمینه را برای پیمودن مسیر تکامل فراهم می‌سازد. البته در مقام عمل، انسان‌ها گاه در تشخیص مصداق کمال اشتباه می‌کنند. خداوند متعال برای مصون ماندن انسان از اشتباه به وی عقل داده است؛ البته عقل تا حدودی در این زمینه روشن‌گر است؛ اما بی‌کمک وحی، تنها نمی‌تواند به کمال برسد. به همین دلیل، خداوند پیامبران را برای نمایاندن راه درست زندگی فرستاده است.

برخی مصادیق کمال کاملاً روشن است و هیچ انسانی در کمال بودن آن‌ها تردید ندارد؛ "علم" از جمله این موارد است. هیچ‌کس در خوب بودن و کمال بودن علم، و بد و نقص بودن جهل تردیدی ندارد. "قدرت" نیز مانند علم کمال است و کمال بودن آن و نقص بودن

۱. اخلاق اسلامی، محمد تقی مصباح یزدی، تدوین و تنظیم حسن صادقی، صص ۶۳، ۵۱.

۲. رعد (۱۳)، ۲۹.

ضعف و عجز برای هر شخصی روشن است. هیچ کس دوست ندارد ناتوان باشد و کاری از دستش برنیاید. "سعادت" نیز از چیزهایی است که انسان به طور فطری خواستار آن است و همه خواستار خوشی هستند. هیچ کس به درد و رنج و گرفتاری تمایل ندارد و فطرتاً خواهان خوشی، لذت، آسایش و آرامش، و در یک کلمه سعادت است. بنابراین، خداوند از یک سو اصل میل به "کمال" را در انسان قرار داده، و از سوی دیگر نیز میل به "مصادیق کمال" را نیز در او به ودیعت نهاده است.

قرب به خدا، کمال نهایی انسان

پس از آنکه میل به کمال و مصادیق کمال را امری فطری در انسان بیان کردیم، این پرسش پیش می آید که کمال اصلی و نهایی انسان چیست، و چه هنگام می توان گفت که انسان حقیقتاً کامل شده است؟ از عقل و تعالیم پیامبران بر می آید که تکامل انسان در "قرب به خداوند" است؛ حتی مشرکان و بت پرستان در پی قرب به خداوند بودند و می گفتند: **مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى؛^۱ "ما آن ها {بتان} را جز برای این نمی پرستیم که ما را به خدا نزدیک سازند و به منزلتی نزد او برسانند."** این سخن، نشان از فراگیر بودن این مفهوم میان مؤمن و مشرک دارد. بت پرست نیز خواستار "قرب" است؛ اما مسیر را به اشتباه انتخاب کرده است.

مفهوم قُرب به خدا

پس از آنکه روشن شد کمال نهایی انسان در قرب به خداست؛ این پرسش پیش می آید که قرب به خداوند به چه معناست؟ مگر خداوند از انسان دور است که انسان به او نزدیک شود؟ از این رو، ضروری است که معنای قرب به خدا بیان شود. واژه "قرب" به معنای نزدیکی است و کاربرد ابتدایی آن در محسوسات است و در قرب مکانی یا زمانی به کار می رود؛ مانند آنکه در مقایسه فاصله تهران با قم و اصفهان می گویند: "تهران به قم نزدیک تر است". سپس این واژه از معنای مادی تجرید و قیود مادی

۱. زمر (۳۹)، ۳.

حذف می‌شود و در معنویات و مجردات نیز به کار می‌رود.^۱ قرب در مورد خداوند نیز، که موجودی مجرد است، با حذف قیود مادی کاربرد دارد.

از این رو، نزدیکی به معنای نزدیکی جسمانی نیست که بتوان برای خدا مکانی را در گوشه‌ای از این جهان در نظر گرفت؛ زیرا افزون بر آنکه نزدیک شدن و کم شدن فاصله زمانی و مکانی به خودی خود کمالی به شمار نمی‌رود، پروردگار متعال، آفریننده زمان و مکان و محیط بر همه زمان‌ها و مکان‌هاست و با هیچ موجودی نسبت زمانی و مکانی ندارد؛ همچنان که می‌فرماید:

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ؛^۲ “تنها اوست اول و آخر و ظاهر و باطن”.

وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ؛^۳ “و هر کجا باشید، او با شماست”.

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ؛^۴ “و خاور و باختر فقط از آن خداست؛ پس به هر جا روی کنید، آنجا وجه خداست”.

توجه به معنای صحیح قرب به خداوند هنگامی ضرورت بیشتری می‌یابد که به نزدیکی خداوند به بندگان توجه شود. همه بندگان برخوردار از قرب تکوینی به خداوندند؛ زیرا خداوند بر آن‌ها احاطه وجودی دارد و هستی و همه شئون وجودی موجودات در قبضه قدرت او؛ وابسته و نیازمند به اراده و مشیت اوست و هر چیزی با اراده او تحقق می‌یابد و با اراده او نیز معدوم می‌شود. بلکه وجود هر چیزی عین ارتباط و تعلق به اوست و از این جهت، فاصله و جدایی میان هیچ موجودی با خداوند وجود ندارد و او از هر موجودی به آن‌ها نزدیک‌تر است. از این روست که خداوند، برای بیان این حقیقت، در قرآن از صفت تفضیلی “اقرب” استفاده کرده است:

۱. مثلاً واژه‌های “علو” و “عظمت” را، که درباره خداوند به کار می‌رود؛ نخست در امور جسمانی به کار می‌برند؛ مانند آنکه ارتفاع چند طبقه ساختمان را با یکدیگر مقایسه می‌کنیم و حکم می‌کنیم که طبقه سوم از طبقه دوم، و طبقه چهارم از طبقه سوم بلندتر است. سپس قیود مادی این معنا را حذف می‌کنیم و همین الفاظ را در مورد مجردات به کار می‌بریم؛ مانند آنکه وقتی واژه‌های علو و عظمت را در مورد خداوند به کار می‌بریم، بلندی جسمانی را حذف می‌کنیم.

۲. حدید (۵۷)، ۳

۳. حدید (۵۷)، ۴

۴. بقره (۲)، ۱۱۵

و لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَمُ مَا نُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ^۱؛ به یقین ما انسان را آفریدیم و آنچه را نفسش او را بدان وسوسه می کند، می دانیم و ما از رگ ریسمان گونه‌ای که در سراسر اندام هایش گسترده است، به او نزدیک‌تریم. همچنین، دربارهٔ احاطهٔ وجودی خداوند می فرماید: **أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ**؛^۲ آگاه باشید که او بر هر چیزی احاطه دارد.

این قرب و جودی، حقیقی و تکوینی است و اکتسابی نیست. از این رو، نمی توان آن را غایت و مقصد سیر تکاملی انسان دانست. منظور از قرب خداوند، کمالی است اکتسابی که تنها انسان‌های شایسته و صالح در پرتو بندگی خدا و عبادت و پیمودن مسیر تکاملی خویش به آن می‌رسند که جایگاه آن در قرآن چنین معرفی شده است: **إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ* فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ**؛^۳ به یقین، تقوایبندگان در بوستان‌های بهشت و در کنار جویبارهایی [بزرگ] خواهند بود. در جایگاهی که نعمت‌های آن حقیقی است. در حضور خداوند که فرمانروایی مقتدر است.

گفتنی است که ما چون واجد کمال نهایی انسان و قرب الهی نشده ایم، درک و فهم آن واقعیت برای ما دشوار است و نمی‌توانیم به عمق و ژرفای مقام قرب دست یابیم و شناختی در خور از کمال نهایی به دست آوریم. واژگان و مفاهیم هر چند رسا باشند، از بیان گستره و عمق مقام قرب قاصرند؛ زیرا آن مقام واقعیت عینی و حقیقی دارد که در قالب مفاهیم ذهنی نمی‌گنجد.

هیچگاه ذهن نمی‌تواند حقیقتی عینی را بنمایاند. ما تنها با خودسازی و سیرو سلوک معنوی و پیمودن مسیر تکامل می‌توانیم به تدریج لیاقت دریافت و شهود آن مقام را بیابیم. پیش از رسیدن به آن مرحلهٔ عالی تکامل انسانی، تنها به یاری عقل خویش و با استفاده از مفاهیم و گزاره‌های نقلی می‌توانیم پرتو و شعاعی هر چند ضعیف از آن مقام بیابیم و تحلیلی ذهنی و عقلی از آن به دست آوریم؛ چنان که شناخت گُنه وجود خدای متعال برای ما محال است؛ ولی در قلمرو عقل و فهم خویش و در حد شعاع وجودی خویش به پرتو و شعاعی بسیار ضعیف از معرفت حضرت حق دست می‌یابیم.

۱. ق (۵۰)، ۱۶

۲. فصلت (۴۱)، ۵۴

۳. قمر (۵۴)، ۵۵، ۵۴

اینک به تفسیر درست قرب الهی^۱ می پردازیم. برای فهم درست قرب الهی توجه به دو نکته^۱ اساسی ضرورت دارد:

نکته نخست آنکه انسان موجودی مختار است که با تلاش، حرکت کمالی خویش را سامان می دهد و در آخر، به حقیقتی می رسد که به آن کمال نهایی و قرب الهی می گویند، و بی تردید وقتی با حرکت و تلاش به آن هدف می رسد که از پیش به آن هدف شناخت لازم داشته باشد. پس سه عامل اختیار، تلاش و شناخت نقشی اساسی در رسیدن به کمال

^۱ قرب الهی به دو صورت دیگر نیز تفسیر می شود که هرکدام اشکالاتی دارد:

تفسیر اول این است که مقصود از قرب، قرب اعتباری و تشریفاتی است که معنایی است اکتسابی و انطباق پذیر بر کمال نهایی. وقتی انسان به بندگی و اطاعت خداوند بپردازد، به مقامی می رسد که در پرتو آن، احترام و منزلت ویژه ای در پیشگاه خداوند خواهد داشت و به مطلوب خود می رسد و مورد عنایت خاص الهی قرار می گیرد و همه خواست ها و دعاها پیش به اجابت می رسد. در روایات نیز یکی از آثار قرب به خدا "استجاب دعا" ذکر شده است. خداوند در روایات "قرب نوافل" می فرماید: "... این دعائی اجبته و این سألنی أعطیته؛ اگر مرا بخواند اجابتش می کنم و اگر از من [چیزی] بخواهد، به او می بخشم". در عرف مردم نیز چنین کاربردی رواج دارد و کسی را که مورد علاقه شخص بزرگی قرار می گیرد، دارای مقام تشریفی خاصی می دانند و "مقرب" می نامند؛ مثلاً کسی که نزد مرجع تقلیدی تقرب یافته، و محترم شمرده شده، و از جایگاه و منزلت اجتماعی بهره مند شده است، هم مورد عنایت و توجه آن مقام عالی قرار می گیرد و به خواسته هایش عمل می شود و هم مردم برای او شأن ویژه ای قایل می شوند و در تامین خواسته هایش درنگ نمی کنند.

این تفسیر معنای مناسبی برای "قرب" باز می گوید و در درستی این قرب تشریفاتی و اعتبار آن تردیدی وجود ندارد؛ ولی منظور ما در این بحث، شناخت هدف نهایی و کمال حقیقی است که حقیقتاً موجب نزدیکی انسان به خدا می شود. به عبارت دیگر، قرب به خدا در پی یافتن کمال واقعی به دست می آید و انسان در راستای حرکتی تکاملی به آن می رسد. پس باید به حقیقتی توجه کنیم که بالاتر از این تشریف و اعتبار نهفته است.

تفسیر دوم این است که انسان با کامل شدن، به کمال مطلق نزدیک تر می شود؛ چون نهال نورسته ای که رفته رفته رشد می کند و بر اندازه و طول آن افزوده می شود. در این رویکرد، خداوند کمال مطلق، و از هر ضعف و کاستی منزّه است و انسان در آغاز فاقد کمال، و سراسر ضعف و نقص است؛ اما با قرار گرفتن در مسیر حرکتی تکاملی، رفته رفته کمالاتی به دست می آورد و با افزایش آن ها از تفاوت و فاصله مرتبه کمالی خویش با کمال مطلق می کاهد. بسیاری از جمله گروهی از کسانی که در زمینه "ایدئولوژی" بحث می کنند، چنین برداشتی از قرب الهی دارند و کسانی که تکامل انسان و رسیدن به کمال نهایی را بررسی می کنند، چنین برداشتی از کمال نهایی و مقام قرب به ذهنشان راه می یابد. در این رویکرد، گرچه انسان با رشد و تکامل معنوی به سرحد کمال مطلق نمی رسد، از فاصله او با کمال مطلق کاسته می شود و به آن نزدیک تر می گردد؛ مثلاً در زمینه علم، خداوند علم مطلق و نامتناهی دارد و هر چه بر علم ما افزوده شود، در ساحت علم به خداوند نزدیک تر می شویم و شباهت بیشتری به او می یابیم.

نهایی و قرب به خداوند دارد. این کمال نهایی، که عالی ترین کمال انسانی است و به ساحت معنوی و روحانی وجود انسان مربوط می‌شود مرتبه‌ای است از وجود که در آن، همه استعدادهای ذاتی و معنوی و انسانی شخص با سیر و حرکت اختیاری او به فعلیت می‌رسند؛ خواه آن حرکت، برق آسا باشد، مانند حرکت انبیا و اولیای الهی، یا کند باشد، مانند حرکت بسیاری از انسان‌ها. نکته دوم آنکه به ارتباط خود با خدای متعال توجه داشته باشیم. چنان که ثابت شده، و این اساس دین توحیدی اسلام است، همه موجودات، از جمله انسان، مخلوق خداوندند و وجود مخلوق و معلول، عین تعلق و ربط به علت و خالق است و او در برابر

۱. همچنین، با افزایش قدرتمان، در زمینه قدرت به خداوند نزدیک‌تر می‌شویم. همین طور، در زمینه دیگر صفات و خصوصیات - مانند عفو و بخشش که خداوند نیز واجد آن هاست هر چه ما رشد کنیم، از فاصله ما با خداوند کاسته، و شباهت ما به او بیشتر می‌شود. در این تفسیر، تصور شده، که قدرت و علم ما از علم و قدرت خدا مستقل است و هر چه به آن‌ها افزوده می‌شود، ما به خداوند شبیه‌تر می‌شویم. به واقع، ما با لحاظ استقلال برای خویش، برای خداوند شریک قرار می‌دهیم و در استقلال و برخوردار بودن کمالات و صفات، خود را هم سطح خداوند می‌دانیم؛ مانند آنکه استاد دانشگاه را با آموزگار مقایسه کنیم و بگوییم: "علم استاد دانشگاه بیشتر است". در این موارد، افراد در هستی و صفات و از جمله علم مستقل‌اند و علم هر کدام ربطی به علم دیگری ندارد. آنگاه در مقام مقایسه، صفات برخی را فزون‌تر از صفات دیگری می‌یابیم. نتیجه این تفسیر آنکه کسی کامل‌تر است که کمالات معنوی و مادی فزون‌تری داشته باشد و بیشتر از دیگران در جهت تحکیم استقلال خویش گام بردارد، و گرچه در این تلاش، به سرحد کمالات و دارایی‌های بی پایان خداوند نمی‌رسد، از فاصله او با خداوند کاسته می‌شود، مثلاً باید گفت که انیشتین از دیگران به خدا نزدیک‌تر است، چون دانش او در زمینه فیزیک بیش از دیگران است؛ همچنین، ابوعلی سینا و ارسطو از کسانی که در حد آن دو دانش فلسفی ندارند، به خداوند نزدیک‌ترند، یا نمرود و فرعون در عصر خود از دیگران به خداوند نزدیک‌تر بودند؛ چون قدرت آن‌ها بیش از دیگران بود! بی گمان، این تفسیر نادرست است و با بینش توحیدی سازگار نیست و برهان عقلی و گزاره‌های دینی آن را مردود می‌شمارد. در بینش توحیدی، تنها خداوند واجد کمالات و عاری از هر نقص و عیب است و جز او، هیچ چیز و هیچ کس از خود چیزی ندارد فقر محض است و هر چه دارد، از خداوند به او اضافه شده، و در یک کلام، هستی و وجود او تعلیقی و ربطی است. براساس بینش توحیدی، نمی‌توان علم و قدرت و دیگر کمالات انسان را با خدا مقایسه کرد؛ نه از آن جهت که کمالات خدا نامتناهی است، بلکه از آن رو که کمالات ما از سوی خداوند به ما افزوده شده است و هر چه هست از خداوند است. پس وقتی خداوند مرتبه‌ای از علم و دیگر کمالات خویش را به ما افزوده کرد، آن مرتبه را نمی‌توان با علم و کمالات دیگر او مقایسه نمود؛ چون آن مرتبه نیز از خداوند است؛ چنان که می‌فرماید: *وَ مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ* "نحل، ۵۳"

افزون بر آن، قربی که در این تفسیر مطرح می‌شود، از راه عبادت به دست نمی‌آید، بلکه بیگانه با آن به شمار می‌رود؛ زیرا پارسایی و خضوع و خشوع در برابر خداوند در جهت نفی استقلال انسان است و با آن منافات دارد.

خالق برای خود هیچ‌گونه استقلال و استغنائی نمی‌بیند؛ نه اینکه وراى وجود خداوند برای خود استقلالی بیند.

از این نظر، آفریننده جهان بر مخلوقات خود احاطه وجودی دارد و ممکن نیست که مخلوق در شأنی از شئون خود، مستقل و بی‌نیاز از خداوند باشد. با توجه به ربط و تعلق وجودی ما به خداوند، بر اثر حجابی که بر قلوب خویش نهاده ایم، از شناخت این ارتباط وجودی و شهود آن محرومیم.

انانیت، خودبینی و پنداشتن استقلال برای خویش مانع از شهود وجودی با خداوند است و بی‌تردید، هر چه به ما، برای درک فقر ذاتی خویش به خداوند و سلب استقلال از خویش و رفع حجاب میان خویشتن با خداوند، کمک کند، راهی است برای دریافت شهودی قرب و اتصال به خداوند. با توجه به این دو نکته، می‌توان حقیقت قرب الهی را بدین صورت بیان کرد:

حقیقت قرب الهی یافتن شهودی^۱ تعلق و ارتباط وجود انسان با خداست؛ یعنی انسان تعلق و ربطی بودن خویش به خداوند را حضوراً و شهوداً دریابد؛ به عبارت دیگر، انسان با اختیار و انتخاب آزاد، تلاشی آگاهانه برای یافتن ارتباط خود با خداوند انجام دهد و به نیاز و عجز و ذلت و سرانجام به فقر و فقدان ذاتی خود اعتراف کند و مملوکات خداوند را، که به ناحق به خود و دیگران نسبت می‌داد، به مالک حقیقی اش بازگرداند و ردای کبریایی الهی را به خود ایشان باز پس فرستد و این سیر همچنان ادامه یابد تا بنده خالص شود و فقر ذاتی خویشتن را مشاهده کند.

از این رو، حرکت به سوی الله عبارت است از: حرکت از پنداشتن استقلال برای خویش به سوی اعتقاد به عدم استقلال خویش و نفی انانیت، حرکت از خودپرستی به سمت خداپرستی و باور حاکمیت و مالکیت مطلق خداوند.

مراتب قرب به خدا

مراتب قرب الهی و سیر به سوی خداوند برای انسان‌ها بسیار متفاوت است و هر کس به قدر استعداد و اراده و همت خویش می‌تواند به خداوند متعال تقرب یابد. استعدادهای ذاتی افراد متفاوت است و همان‌گونه که استعدادها در تحصیل، شغل و مانند این‌ها تفاوت

^۱ یافتن شهودی و وجودی امری است که از راه دل و توجهات قلبی به خداوند متعالی به دست می‌آید و با تلاش و فعالیت‌های ذهنی و عقلانی، که در محدوده مفاهیم است، تفاوت دارد.

دارد،^۱ در سیر و سلوک معنوی نیز با یکدیگر متفاوت است. افزون بر داشتن استعداد، زمینه به فعلیت رسیدن آن نیز باید آماده باشد. بسیاری از استعدادها خوب و درخشان به دلیل نبودن زمینه لازم به فعلیت نمی‌رسند. پایین‌ترین مراتب کمال انسانی (پایین‌ترین مرتبه قرب خداوند) ارتباطی است که در اثر انجام دادن یک عمل صالح همراه با ایمان به دست می‌آید، و این مرتبه برای همگان آسان است. اگر انسان ایمان را تا هنگام مرگ نگاه دارد، به بهشت راه می‌یابد و هر چه بر اعمال نیک خویش بیفزاید، بر کمال او افزوده می‌شود و به مراتب عالی کمال نزدیک‌تر می‌گردد؛ البته پیش از رسیدن به مرحله نهایی کمال، به‌ویژه هنگامی که انسان در آغاز راه قرار دارد، ایمان او در نوسان است و از استواری لازم برخوردار نیست. از این رو ممکن است مرتکب گناه نیز بشود و آن ایمان سبب می‌شود که توبه کند و کردار ناصالح خویش را جبران کند. در برابر، اگر انسان هیچ ارتباطی با خداوند نداشته باشد یا از بندگی او سر باز زند، از انسانیت خارج می‌شود و به فرموده قرآن از حیوانات نیز پست‌تر است: **إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ**؛^۲ «همانا بدترین جنبنندگان نزد خداوند کسانی‌اند که کافر شدند» و به حدی کفر در دل هایشان نفوذ کرده است [که دیگر هرگز ایمان نمی‌آورند].

فروتر گشتن انسان از حیوان از آن‌روست که با داشتن نعمت عقل، به جای رسیدن به کمال متناسب خویش، راه گمراهی و ضلالت را در پیش می‌گیرد. با توجه به اینکه حداقل مراتب کمال انسانی با ایمان به خداوند و انجام دادن اندک عملی صالح تحقق می‌یابد که با صدق نیت انجام گرفته باشد، پی می‌بریم که رسیدن به نخستین مرتبه انسانیت دشوار نیست؛ اما باید در نظر داشته باشیم که بقای ایمان انسان تضمین نشده است و هر قدر ایمان ما ضعیف‌تر باشد، امکان انحراف ما از مسیر ایمان و هدایت بیشتر است.

پس کسی که به ایمان هدایت شده است، باید در اعمال نیک و خالص و توجه بیشتر به خداوند و تقویت ایمان خویش بکوشد، تا کمال انسانی او باقی بماند و بلکه تقویت گردد. در این راه، کمک خواستن از خداوند و توجه به او و سپاس از عنایت و لطف او تأثیر شایانی در مصون ماندن از وسوسه‌های شیطانی و تعلقات مادی دارد. اکنون با این بیان می‌توان به پرسش مهمی در این باره پاسخ داد.

۱. براساس اعتقاد ما، معصومان و در رأس آن‌ها چهارده نور مقدس، استعدادها و امتیازهای بسیار والایی دارند و هیچ کس قدرت رسیدن به مقام آن‌ها را ندارد.

۲. انفال (۸)، ۵۵

آن پرسش این است که اگر کمال نهایی انسان در قرب الهی و گذشتن از همه خواسته‌ها و آرزوها در راه نیل به آن باشد و رسیدن به چنین مقامی نیز فی الجمله ممکن باشد، تردیدی نیست که چنان همتی جز در افراد نادری یافت نمی‌شود و تنها انبیای الهی و ائمه معصومان و بندگان خالص خدابه این مقام می‌رسند و در نتیجه، کمال مطلوب منحصر به ایشان است و دیگران، که اکثریت انسان‌ها را تشکیل می‌دهند، از آن محروم خواهند بود. در این صورت، آیا می‌توان پذیرفت که تنها همان افراد برگزیده، شایستگی نام انسان را دارند و دیگران در حقیقت حیواناتی هستند که بهره‌ای از انسانیت، جز در شکل ظاهری، نبرده‌اند و همگی محکوم به بدبختی و شقاوت ابدی اند؟

برای پاسخ به این پرسش، اساس آن را باز می‌گوییم. اساس پرسش این است که به جز عالی‌ترین مرتبه کمال انسانی، مراتب فروتر و متوسط کمال انسانی نیز کمال مطلوب به شمار نرود و تنها در یک صورت، انسان به کمال مطلوب و انسانی می‌رسد و آن زمانی است که در قله کمال انسانی قرار گیرد. از این رو، پاسخ اساس یاد شده این است که کمال انسانی درجات فراوان دارد و گاه فاصله میان دو درجه بسیار گسترده است و هر درجه‌ای تامین‌کننده بخشی از کمال انسانی است. بنابراین، نمی‌توان پنداشت که تنها انبیا و اولیای الهی، که از مراتب عالی کمال انسانی برخوردارند، انسان‌اند و کسانی که مراتب ضعیف‌تر کمال انسانی را دارند از انسانیت خارج هستند؛ بلکه کسی که به نخستین مرتبه کمال انسانی دست یافته، به مرز انسانیت وارد شده است.

بنابراین، کمال حقیقی انسان مراتب گوناگونی دارد. از این رو، اگر رسیدن به عالی‌ترین مرتبه آن برای همگان ممکن نباشد، رسیدن به پایین‌ترین مراتب آن برای همه امکان پذیر است، و آن با ایمان به خداوند و برداشتن قدمی در راه بندگی او به دست می‌آید و گذشتن از همه خواسته‌ها و صرف همه نیروها در راه رضای الهی لازمه مراتب عالی‌تر است.

البته روشن است آثاری که بر قرب الهی مترتب می‌شود، در همه مراتب یکسان نیست؛ مانند آنکه علم کامل به حقایق و قدرت بر ایجاد هر چیز، یا لذت کامل از لقای الهی برای هر مؤمنی در این جهان به دست نمی‌آید؛ ولی کسی که تا پایان زندگی، ایمان خود را از دستبردها نگاه دارد و فراوانی گناه، آن را از وی نگیرد، سرانجام به سعادت ابدی خواهد رسید؛ گو اینکه فاصله‌اش تا آن زمان بسیار باشد و در این میان، مراحل سخت و دردناکی را به کیفر اعمال ناشایسته‌اش می‌گذراند.

عوامل قُرب به خدا

پس از آنکه قرب به خدا را کمال نهایی انسان شمردیم و تفسیر درست از آن به دست دادیم، این پرسش مطرح می‌شود که چگونه می‌توان به خدای متعال نزدیک شد؟ برای پاسخ به این پرسش به آیات و روایات توجه می‌کنیم. از آیات و روایات بر می‌آید که راه اصلی قرب به خدا، دو عامل مهم "ایمان" و "عمل صالح" است.

این دو مفهوم در قرآن کریم در بسیاری از موارد در کنار هم آمده‌اند و بر تلازم آن‌ها با یکدیگر تأکید شده است؛ مانند آنکه می‌فرماید: **وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ**؛^۱ و به کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، نوید ده که برای آنان در آخرت بوستان‌هایی [انبوه از درختان] است که از زیر آن‌ها جوی‌ها روان است.

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأَلَيْكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ؛^۲ و هر کس کارهای شایسته انجام دهد و با ایمان باشد مرد باشد یا زن به بهشت در می‌آید.
الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ؛^۳ "کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، زندگی خوشی خواهند داشت و برای آنان فرجامی نیکو خواهد بود".
هدمندی زندگی انسان^۴

انسان موجودی مختار است. اگر اختیار آدمی را نپذیریم و به مکاتب جبرگرایی سنتی یا مدرن اعتقاد داشته باشیم، در آن صورت نمی‌توان سخن از ترویج سبک زندگی و اخلاق و آداب اسلامی یا غیر اسلامی گفت. انسان مختار برای همه افعال و حرکات خود هدف یا اهدافی را در نظر می‌گیرد. و فعالیت‌های اختیاری خود را برای دستیابی به آن هدف انجام می‌دهد. اهداف میانی در سایه هدف اصلی معنا پیدا می‌کنند. بنابراین هرکسی در زندگی خود دارای هدفی اصلی و غایی است که همه کارهای اختیاری او مستقیم یا غیر مستقیم در راستای وصول به آن هدف معنادار می‌شوند.

۱. بقره (۲)، ۲۵

۲. نساء (۴)، ۱۲۴

۳. رعد (۱۳)، ۲۹

۴. همیشه بهار، احمدحسین شریفی و همکاران، صص ۵۱، ۵۳

تاثیر رفتارهای انسان در رسیدن به هدف

بر اساس انسان شناسی قرآنی تک تک اعمال و رفتارهای ما در دستیابی مان به هدف نهایی و کمال مطلوب مان یا در دوری مان از آن نقش دارد. تأکیدات زیادی در قرآن کریم در این باره وجود دارد:

در دسته‌ای از آیات چنین می‌خوانیم که سعادت یا شقاوت ابدی انسان معلول و محصول اعمال و رفتارهای خود او است. هرکاری که در این دنیا انجام دهیم، اثرش را در آخرت خواهیم دید:

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ^۱ پس هرکس هموزن ذره‌ای کار خیر انجام دهد آن رami بیند و هرکس هموزن ذره‌ای کار بد کرده آن را (نیز) می‌بیند.

ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ^۲ سپس به کسانی که ستم کردند گفته می‌شود: "عذاب ابدی را بچشید! آیا جز به آنچه انجام می‌دادید کيفر داده می‌شوید؟!"

در دسته‌ای دیگر از آیات همین حقیقت به این گونه ترسیم می‌شود که هرکار خوبی که انجام می‌دهیم، نتیجه‌اش به خود ما می‌رسد، نه به خدای متعال. زیرا خدای متعال کامل مطلق است و به دیگران و اعمال و رفتارهای آنان هیچ نیازی ندارد:

إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا^۳ اگر نیکی کنید، به خودتان نیکی می‌کنید؛ و اگر بدی کنید باز هم به خود می‌کنید.

در دسته‌ای دیگر از آیات چنین می‌خوانیم که پیامدهای زشت رفتارهای ناشایسته مانیز گریبانگیر خود ما می‌شوند افراد دیگر. هرکسی مسوول رفتارهای خود است:

قُلْ أَعْيُرَ اللَّهُ أُنْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ؛^۴ بگو: "آیا غیر خدا، پروردگاری را بطلبیم، در حالی که او پروردگار همه چیز است؟! هیچ کس، عمل (بدی) جز به زیان خویش، انجام نمی‌دهد، و هیچ گنه‌کاری بارگناه دیگری را به دوش نمی‌کشد؛ سپس

۱. سوره زلزال، آیات ۷، ۸

۲. سوره یونس، آیه ۵۲

۳. سوره اسراء، آیه ۷

۴. سوره انعام، آیه ۱۶۴

بازگشت همه شمایه‌سوی پروردگارتان است؛ و شما را از آنچه در آن اختلاف داشتید، باخبر خواهد کرد.

مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا^۱ هر کس هدایت شود، به نفع خود هدایت می‌یابد؛ و آن کس که گمراه گردد، به زیان خود گمراه می‌شود؛ و هیچ گناهکاری بارگناه دیگری را به دوش نمی‌کشد؛ و ما هرگز (قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر آنکه پیامبری مبعوث کنیم.

نقش علم در تکامل انسان^۲

باتوجه به اینکه ایمان و عمل صالح عامل قرب به خدا دانسته شد، این پرسش طرح می‌شود که علم در تکامل انسان و در قرب به خداوند چه نقشی دارد؟ پس از شناخت اینکه کمال نهایی انسان قرب به پروردگار و ارتباط شهودی با اوست، باید گفت این علم آخرین مرحله سیر انسانی از علم حضوری^۳ است و چنین علمی، مطلوب ذاتی و کمال اصیل، بلکه غایت همه کمالات است؛ ولی سخن از علوم حصولی و ذهنی است. به نظر می‌رسد که می‌توان علم حصولی را کمال نسبی انسان دانست. نسبی بودن آن

۱. سوره اسراء، آیه ۱۵

۲. اخلاق اسلامی، محمد تقی مصباح یزدی، تدوین و تنظیم حسن صادقی، صص ۶۵، ۶۴

۳. پیش از این گفتیم که علم به دو نوع حضوری و حصولی تقسیم می‌شود. علم حضوری علمی است که بدون واسطه به ذات معلوم تعلق می‌گیرد و وجود واقعی و عینی معلوم برای عالم و شخص درک کننده کشف می‌شود؛ مانند آنکه انسان، خود و حالات درونی خود را درک می‌کند. علم حصولی علمی است که وجود خارجی معلوم، مورد آگاهی عالم قرار نمی‌گیرد، بلکه شخص از راه چیزی که نشان دهنده معلوم باشد، و در اصطلاح صورت یا مفهوم ذهنی نامیده می‌شود، از آن آگاه می‌گردد. علوم حصولی، یا نظری هستند و یا عملی. علوم نظری گرچه ارتباطی مستقیم با سیر تکاملی ندارند، برخی از آنها، مانند علوم الهی، در شناختن هدف به انسان کمک می‌کنند و در صورتی که از آنها برای رسیدن به قرب الهی استفاده شود، کمال مقدمی ارزنده‌ای خواهند داشت.

اما دیگر علوم نظری، گرچه مقدمه شناخت هدف یا رسیدن به آن نیستند، می‌توانند به شناخت‌های لازم کمک شایسته کنند؛ به ویژه علمی که از اسرار و حکمت‌های آفرینش پرده بر می‌دارند و هم چنین می‌توانند در رفع نیازمندی‌های حیاتی، که ارزش مقدمی دارد، نقش مؤثری ایفا کنند. بهره مند شدن از نعمت‌ها می‌تواند انگیزه‌ای برای شکر و عبادت خدا باشد و بدین وسیله، با سعادت انسان ارتباط یابد. اما رابطه علوم عملی با سیر تکاملی و مقدمات آن به توضیح نیاز ندارد و روشن است که تکامل آگاهانه انسان، بسته به آنهاست.

با توجه به کمال اصیل است؛ چرا که علم مانند دیگر کمالات نسبی در صورتی واقعاً کمال به شمار می‌رود که وسیله‌ای برای رسیدن به کمال اصیل باشد. از این رو، هرگاه علوم حصولی در جهت تقرب الهی که کمال اصلی است و مطلوبیت ذاتی دارد، قرار گیرد و زمینه را برای تقرب فراهم سازد، کمال خوانده می‌شود^۱ و اگر در جهت ضد کمال نهایی و به منزله ابزاری برای گمراهی مردم از آن‌ها بهره برداری شود، با اینکه نسبت به مراتب پایین‌تر کمال است، مقدمه نقص و سقوط نهایی خواهد بود.

قرب الهی به عنوان کمال نهایی انسان^۲

بر اساس آموزه‌های اسلامی هدف نهایی و غایی انسان "قرب الهی"، "وصول به خدا" و "لقاء الله" معرفی شده است:

امیرالمومنین (علیه السلام) در دعای کمیل از خدای متعال چنین می‌خواهد:

وَأَجْعَلْنِي مِنْ أَحْسَنِ عِبِيدِكَ نَصِيبًا عِنْدَكَ وَأَقْرَبِهِمْ مَنْزِلَةً مِنْكَ وَأَخْصِهِمْ زُلْفَةً لَدَيْكَ؛ مرا از بندگانی قرار ده که بهره آنان نزد تو افزون‌تر و جایگاه شان به تو نزدیک‌تر و تقرب شان به تو بیشتر است.

امام زین العابدین (علیه السلام) در مناجات‌المحبین از خدای متعال چنین می‌خواهد: إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِنْ أَمْثَلِيَّتِهِ لِقُرْبِكَ وَوَلَايَتِكَ وَأَخْلَصْتَهُ لَوُدِّكَ وَمَحَبَّتِكَ وَشَوْقَتَهُ إِلَيَّ لِقَائِكَ وَرَضِيَّتَهُ بِقَضَائِكَ وَمَنْحَتَهُ بِالنَّظَرِ إِلَيَّ وَجِهِكَ وَحَبْوَتَهُ بِرِضَاكَ وَأَعَدَّتَهُ مِنْ هَجْرِكَ وَقِلَاقٍ وَبَوَّأَتْهُ مَقْعَدَ الصِّدْقِ فِي جِوَارِكٍ؛ پروردگارا! مرا از کسانی قرار ده که برای قرب و دوستی خود برگزیده‌ای؛ کسانی که آنان را برای مودت و محبت خود خالص‌شان کرده‌ای؛ و آنان را مشتاق لقاء خود کرده‌ای؛ و کسانی که آنان را به قضاء خود راضی گردانیده‌ای؛ و آنانی که به آنان نظاره به خودت را بخشیده‌ای؛ و خشنودی‌ات را عطا کرده‌ای؛ و از هجران خود پناهمشان داده‌ای و در جایگاه صدق در همسایگی خود جایشان داده‌ای.

و نیز در مناجات‌مفتقرین (نیازمندان) خطاب به خدای متعال چنین می‌گوید:

إِلَهِي وَعَلْتِي لَا يُبْرِدُهَا إِلَّا الْوَصْلُكَ وَلَوْعْتِي لَا يُطْفِئُهَا إِلَّا لِقَاؤُكَ وَشَوْقِي إِلَيْكَ لَا يَبُلُّهُ إِلَّا النَّظَرُ إِلَيَّ وَقَرَارِي لَا يَقْرُدُونِ دُنُوِي مِنْكَ... وَعَمِّي لَا يُزِيلُهُ إِلَّا قُرْبُكَ؛ خدایا جز

۱. نکته‌ای که تأکید بر آن ضروری است، اینکه نقش همه علوم حصولی در پیشرفت حقیقی انسان، نقش زمینه‌سازی و توسعه امکانات است و هیچ‌گاه تأثیر حتمی و ضروری در سعادت انسانی ندارد.

۲. همیشه بهار، احمدحسین شریفی و همکاران، صص ۵۳، ۵۶

وصول به تو سوز دلم را خنک نمی‌کند؛ و جز دیدار تو آتش دلم را فرو نمی‌نشاند؛ و جز دیدار تو اشتیاقم را سیراب نمی‌کند؛ و جز با قرب به تو قرار نمی‌گیرم؛ ... و اندوه مرا جز قرب تو برطرف نمی‌سازد.

معنای قرب الهی

روشن است که قرب الهی و وصول به خدا و لقاء الله، از سنخ تقرب‌های مکانی وزمانی نیست. زیرا خدای متعال وجودمادی ندارد که بتوان با او رابطه‌ای مکانی یا زمانی برقرار کرد. همچنین قرب به خدا به معنای نزدیکی اعتباری، قراردادی و تشریفاتی نیست. بلکه یک واقعیت وجودی است.

از آنجا که خدای متعال کمال مطلق است قرب به کمال مطلق به معنی کامل تر شدن است. به معنای سعة وجودی انسان است. یعنی انسان با انجام کارهای خوب به مرتبه‌ای از کمال وجودی می‌رسد که وجود او وجودی خدایی می‌شود.

امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید در شب معراج خدای متعال در پاسخ به پرسش پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) که از جایگاه مومن در نزد خدا پرسیده بود، فرمود:

وَمَا يَتَّقِرُّ إِلَى عَبْدٍ مِنْ عِبَادِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَتَّقِرُّ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ إِذَا سَمِعْتُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرُهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يُبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَحْبَبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ؛ هیچ بنده‌ای از بندگانم با چیزی محبوب تر از واجبات به من نزدیک نمی‌شود. و به درستی که او با انجام نوافل و امور مستحب تا آنجا به من نزدیک می‌شود که دوستش می‌دارم. وقتی او را دوست داشتیم، گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود؛ چشم او می‌شوم که با آن می‌بیند؛ زبان او می‌شوم که با آن سخن می‌گوید و دست او می‌شوم که با آن کار انجام می‌دهد؛ اگر مرا بخواند اجابتش می‌کنم و اگر درخواستی کند به او می‌بخشم.

عبادت به عنوان راه تقرب

اکنون که مقصد عالی حیات انسانی از نگاه اسلام دانسته شد، این سؤال مطرح می‌شود که راه نزدیک شدن به این هدف چیست؟

به طور کلی، هر چیزی که موجب شود انسان از استقلال، خودپرستی و شرک به خدا فاصله گیرد، می‌تواند در خدمت دستیابی به این هدف باشد. استقلال دادن به غیر خدا و توجه به غیر او موجب می‌شود که انسان رابطه وجودی خودش را با خدای متعال به

درستی درک نکند. به تعبیردیگر، براساس آموزه‌های اسلامی، می‌توان گفت تنها راه دستیابی به هدف نهایی، "بندگی" است.

بندگی کن تا که سلطانت کنم جان فدا کن تا همه جانت کنم

قرآن کریم نیز به صراحت بیان می‌کند که راه مستقیم انسانیت، عبادت است:

وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ؛ بندگی مرا کنید؛ که این راه مستقیم است.

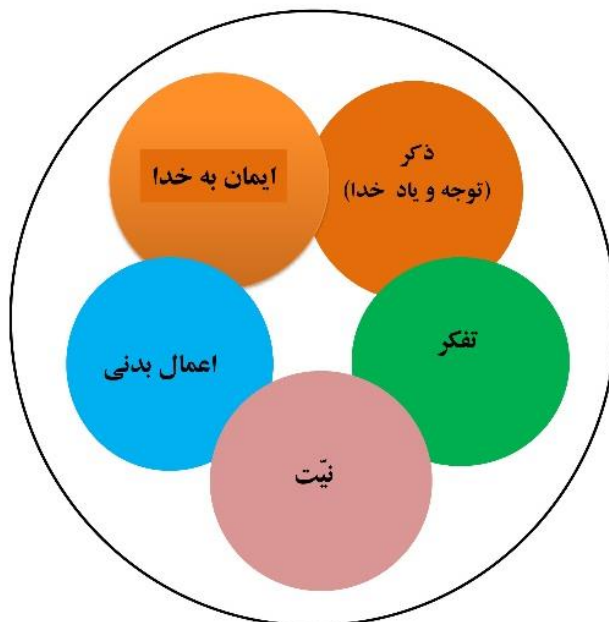
البته این عبادت و عبودیت صرفاً در نماز و روزه و عبادت‌های مرسوم خلاصه نمی‌شود.

هرعضوی از اعضای ماعبادت خود را دارد. هر عملی که از روی اختیار از ما سر می‌زند می-

تواند اطاعت خدا باشد یا نافرمانی از او. آنچه که خدای متعال از ما می‌خواهد این است که

همهٔ افعال و حالات و خواسته‌هایمان در مسیر رضایت او و در جهت توسعهٔ عبودیت باشد.

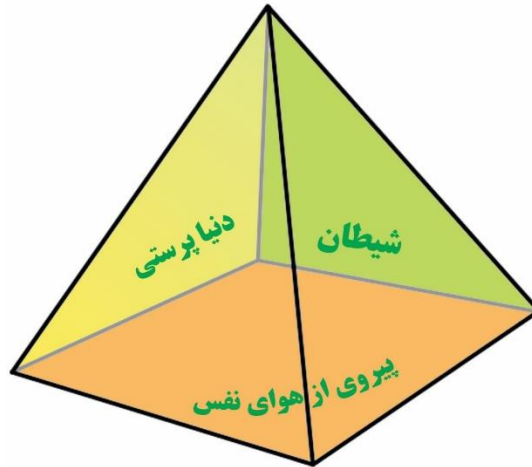
مقدمات دستیابی به قرب الهی



شکل شماره ۹

۱. سوره یس، آیه ۶۱

موانع مهم در راه رسیدن به هدف (کمال نهایی)



شکل شماره ۱۰

اعلی علیین

سیزدهمین قدم در سیر تکاملی انسان رسیدن به مرتبه‌ی اعلی علیین است. اگر انسان از خدا تبعیت کند، چیزی به خدای متعال اضافه نمی‌شود و نفعی به او نمی‌رسد جز اینکه انسان خود بهره‌مند شده و به مرتبه اشرف مخلوقات نائل می‌شود و مرتبه او از فرشتگان نیز برتر می‌شود. بنابراین وجود خدا که فیاض علی الاطلاق است و دائم در حال خلق کردن است برای انسان فرصت وجودی و حرکت به سوی کمال را ایجاد تا از طریق بندگی رشد و تعالی پیدا کرده تا به مرتبه اعلی علیین برسد.

باید دانست عبادت و بندگی خدا آزادی انسان است از همه طاعت‌ها؛ چون انسان وقتی عبادت می‌کند یعنی خود را بنده خدا می‌داند و از بندگی غیر رها می‌شود. انسان‌ها ناگزیر از بندگی کردن هستند با این توصیف یا باید بنده خدا باشند یا بنده دیگری همچون شهوت، شهرت، ثروت، قدرت و... و تمام وجود خود را برای دست یافتن به این امور آنی و زوال‌پذیر صرف کند.

اگر انسان بتواند از اسارت این امور رها و بنده خدا شود نتیجه‌اش رشد و رهایی از اسارت خواهد بود، اما اگر بندگی غیر خدا را برگزیند، علاوه بر اینکه از اسارت رها نمی‌شود بلکه خود را بنده امور شنیع و پست کرده و شأن خود را به پایین‌ترین مرتبه و درجه حیوانیت و

بلکه بدتر از حیوانیت می‌رساند... خداوند در قرآن می‌فرماید «**مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ**»؛ «جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا عبادت کنند». (ذاریات آیه ۵۶)

به نظر می‌رسد با توجه به این آیه، عبادت و بندگی انسان حرکت در مسیر اراده پروردگار است؛ به این معنا که وقتی انسان بندگی می‌کند هدف خداوند متعال را دنبال می‌کند. بنابراین دنیا محل صعود یا سقوط انسان است. فرد می‌تواند با بندگی پروردگار به رتبه اشرف مخلوقات صعود کند یا با پرستش و عبادت و بندگی غیر او به درجه اسفل سافلین سقوط کند.^۱

بررسی اعلی‌علیین از منظر تفسیر المیزان

در آیه ۱۹ سوره مبارکه مطففین نیز منظور از علیین چیست؟

مراد از علیین:

علامه طباطبائی در این باره می‌نویسد: با دقت در آیات ۷ به بعد سوره مطففین و مقایسه آن‌ها با آیات ۱۹ به بعد، به دست می‌آید معنای علیین علوی و به عبارتی علو و والا بودن دو چندان است...

در سوره‌ی مبارکه‌ی مطففین، منظور آیه‌ی شریفه‌ی ۷ و ۸ که در آن از واژه‌ی سچین استفاده شد، چیست؟ و در آیه‌ی ۱۹ نیز منظور از علیین چیست؟ آیا این دو کتاب با قرآن کریم متفاوت است؟ در آن‌ها از چه سخن گفته شده است؟

پاسخ: معنای اصلی کتاب همان صحیفه‌ای است که پاره‌ای مطالب در قالب خطوط دستی و یا چاپی در آن گنجانیده شده است. ولی در قرآن کریم، این معنی توسعه یافته است تا آنجا که کتاب محفوظ را که نه صفحه‌ای دارد و نه با قلم چیزی در آن نوشته شده است، کتاب گفته است. بنابراین، در قرآن کریم، کلمه‌ی کتاب فراتر از معنای لغوی است و در سه قسم استفاده شده است:

اول: کتاب‌هایی که مشتمل بر شرایع دین بوده و از سوی خداوند متعال به انبیای الهی نازل گشته. مانند کتابی که بر حضرت نوح (علیه‌السلام) نازل شده که آیه «**وانزل معهم الكتاب**

۱. سایت خبرگزاری شبستان <http://shabestan.ir/detail/News>

بالحق»^۱ به آن اشاره دارد و کتابی که بر حضرت ابراهیم و موسی علیهما السلام نازل شده: «**صحف ابراهیم و موسی**»^۲ و کتابی که بر حضرت عیسی (علیه السلام) نازل شده است: «**و آتیناه الانجیل فیه هدی و نور**»^۳ و کتاب قرآن کریم که بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم نازل شده است. مانند: **تلك آیات الكتاب و قرآن مبین**»^۴ و یا «**نزل به الروح الامین علی قلبك لتكون من المنذرين بلسان عربی مبین**»^۵ و آیات دیگری که مراد از کتاب در آن آیات قرآن کریم می باشد.^۶

دوم: کتابی که جزئیات نظام عالم و حوادث واقعه در آن ضبط می شود، از برخی آیات استفاده می شود که این کتابها دو قسم اند: یکی آن کتابی که مطالب نوشته شده در آن به هیچ وجه تغییر نمی کند. مانند کتاب در آیه «**و ما یعزب عن ربك من مثقال ذرة فی الارض و لا فی السماء و لا اصغر من ذلك و لا اکبر الا فی کتاب مبین**».^۷ و آیهی «**و عندنا کتاب حفیظ**»^۸ و... که این کتاب گاهی برای همه موجودات و حوادث است و گاهی به جزئیات پرداخته می شود. مانند: «**و ما کان لنفس ان تموت الا باذن الله کتاباً موجلاً**»^۹ که این نوع کتاب برای هر فردی جداگانه می باشد.

قسم دیگر کتابی است که گاهی تغییر می پذیرد هم چنان که در آیه: «**یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الكتاب**»^{۱۰} که خداوند برخی چیزها را بعد از نوشتن محو کرده و برخی را ثابت نگه می دارد.^{۱۱}

۱. بقره، ۲۱۳

۲. اعلی، ۱۹

۳. مائده، ۴۶

۴. حجر، ۱

۵. شعراء، ۱۹۵ - ۱۹۲

۶. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان، ترجمه، موسوی همدانی، محمد باقر، ج ۷، ص ۳۴۹

۷. یونس، ۶۱: و هیچ چیز در زمین و آسمان از پروردگار تو مخفی نمی ماند حتی به اندازه سنگینی ذره ای و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر مگر اینکه در کتاب آشکار ثبت است.

۸. یونس، ۴: و نزد ما کتابی است که همه چیز در آن محفوظ است.

۹. آل عمران، ۱۴۵: هیچ کس جز به فرمان خدا نمی میرد، سر نوشتی است تعیین شده.

۱۰. رعد، ۳۹: خداوند هر چه را بخواهد محو و هر چه را بخواهد اثبات می کند و ام الكتاب (لوح محفوظ) نزد اوست.

۱۱. المیزان، محمد حسین طباطبائی، ج ۷، ص ۳۵۲.

سوم: سومین نوع کتابی که در قرآن کریم به آن اشاره شده است و سئوال موردنظر نیز مربوط به آن است، کتابی است که اعمال بندگان را از خوب و بد در آن می‌نویسند و آیات راجع به این قسم خود بر چند نوع است: ۱. کتاب مختص هر فرد: خداوند متعال در این باره می‌فرماید: «و كل انسان الزمناه طائره في عنقه و نخرج له يوم القيامة كتابا يلقاه منشورا»^۱ و آیه «يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضرا و ما عملت من سوء»^۲ و آیات دیگر...

۲. کتاب مختص امت‌ها: گاهی کتاب مخصوص يك امت است. یعنی کتاب‌های هر فرد در يك امت را در يك کتاب (و به اصطلاح امروزه در يك قفسه جداگانه) قرار داده‌اند. مانند آیهی «و ترى كل امة جاثية كل امة تدعى الى كتابها»^۳.

۳. کتاب مشترك همه‌ی مردم: سومین کتابی که اعمال مردم در آن ضبط می‌شود، کتاب همگانی است. مانند آیه: « هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق انا كنا نستنسخ ما كنتم تعلمون»^۴.

خود این کتاب که اعمال همه‌ی مردم در آن نوشته شده است، به دو قسم تقسیم می‌شود: يك: نیکوکاران دو: زشت کاران. خداوند در سوره‌ی مطففین در آیات ۷ تا ۱۹ به این نوع کتاب اشاره دارد که می‌فرماید: «كلا ان كتاب الفجار لفي سجين...» تا آنجا که می‌فرماید: «كلا ان كتاب الابرار لفي عليين...»^۵

بنابراین، در قرآن کریم، سه نوع کتاب کلی داریم که عبارت‌اند از: ۱. کتاب وحی، ۲. کتاب مربوط به حوادث عالم، ۳. کتابی که نامه عمل بندگان خداست. و هر کدام از این کتاب‌ها انواع مختلفی دارند و کتاب موردنظر سؤال از قسم سوم کتاب است. یعنی کتابی که نامه‌ی اعمال بندگان در آن ثبت می‌شود و هیچ ارتباطی با قرآن کریم ندارد و تنها اعمال خوب یا بد انسان‌ها در آن نوشته شده است و سخن دیگری ندارد.

۱. اسراء، ۱۳: و هر انسانی اعمالش را بر گردنش آویخته ایم و روز قیامت، کتابی برای او بیرون می‌آوریم که آن را در برابر خود گشوده می‌بیند.

۲. آل عمران، ۳۰: روزی که هر کس آنچه را از کار نیک و بد انجام داده حاضر می‌بیند.

۳. در آن روز هر امتی را می‌بینی که بر زانو نشسته، هر امتی به سوی کتابش خوانده می‌شود.

۴. جاثیه، ۲۹: این کتاب ماست که بحق با شما سخن می‌گوید، ما آنچه را انجام می‌دادید می‌نوشتیم.

۵. المیزان، محمدحسن طباطبایی، ج ۷، ص ۳۵۱

اما این که مراد از «سجین» و «علیین» چیست؟، علامه طباطبائی در این باره می‌نویسد، با دقت در آیات ۷ به بعد سوره‌ی مطففین و مقایسه‌ی آن‌ها با آیات ۱۹ به بعد، به دست می‌آید که مراد از کلمه‌ی «سجین» چیزی است که مقابل و مخالف «علیین» باشد و چون معنای «علیین» غلو روی غلو و به عبارتی علو و والا بودن دو چندان است، معلوم می‌شود که منظور از سجین هم سفلی روی سفلی یا به عبارتی پستی دو چندان و گرفتاری در چنان پستی است هم چنان که آیه‌ی «ثم رددناه اسفل سافلین»^۱ بدان اشاره دارد.

پس از هر معنا نزدیک‌تر این است که، سجین از سجن یعنی زندان باشد و معنای آیه این می‌شود: این است کتاب فجار در حبس و زندانی است که هر کس در آن بیفتد، بیرون شدن برایش نیست. و منظور از کتاب فجار، هم یعنی سرنوشتی که خداوند برای آنان مقدر کرده است و آن حتمی خواهد شد.^۲

استاد جوادی آملی در این زمینه می‌فرماید:

“آن‌ها [ابرار] تحت اشراف مقربانند؛ هر کاری بکنند، مقربان می‌بینند. (ان کتاب الابرار لفی علیین. و ما ادراک ما علیین. کتاب مرقوم. یشهده المقربون.) نامه اعمال ابرار تحت اشراف و اشراق مقربان است”^۳

بررسی آیات ۱۸-۲۸ سوره مطففین از منظر تفسیر نور^۴

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيَيْنَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ
 إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ يُسْقَوْنَ مِنْ
 رَحِيقٍ مَّخْتُومٍ خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ وَ مِرَاجُهُ مِنْ تُسْنِيمٍ عَيْنًا
 يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ: چنین نیست، همانا نامه عمل نیکوکاران در جایگاهی بلند است. و تو
 چه دانی که علیین چیست؟ سرنوشتی است رقم خورده (حتمی). که مقربان الهی گواه
 آند. همانا نیکوکاران در ناز و نعمت بهشتی‌اند. برتخت‌ها (تکیه زده و) می‌نگرند. در چهره

۱. تبین، ۵: سپس او را به پایین‌ترین مرحله باز گردانیدیم

۲. المیزان، محمدحسن طباطبایی، ج ۷، ص ۳۸۱

۳. منبع: سخنرانی آیت الله جوادی آملی (دام ظلّه العالی) در مراسم احیای شب ۱۹ ماه مبارک رمضان سال

۱۳۹۴ مسجد اعظم قم

۴. تفسیر نور، محسن قرائتی، ج ۱۲، صص ۴۱۹، ۴۲۱. <http://gharaati.ir>

آنان خرمی و طراوت نعمت را می‌شناسی. از شرابی خالص و مَهر و موم شده به آنان نوشاندند. مَهر آن از مُشک است و هر کس که اهل مسابقه است، شایسته است که در (رسیدن به این نعمت‌ها) رقابت ورزد. و مخلوط آن، تسنیم است. چشمه‌ای که مقربان (الهی) از آن می‌نوشند.

نکته‌ها:

«عَلَّيْن» جمع «عَلِي» به معنای درجات و مراتب بلند تا بی‌نهایت است. مراد از کتاب ابرار، سرنوشت نیکان در قیامت است و «مَرقوم» یعنی مشخص و نشان‌دار به گونه‌ای که با سایر نوشته‌ها اشتباه نمی‌شود. «ارائك» جمع «اریکة» به معنای تختی است که زینت شده و برای آرمیدن مهیاست.

«نَصْرَة» به معنای زیبایی و خرمی و «نعیم» به معنای نعمت فراوان و «رَحِيق» به معنای شراب خالص است. «تنافس» یا از «نفیس» است، یعنی دو نفر برای به دست آوردن يك شیء نفیس تلاش می‌کنند و یا از «نفس» است، یعنی دو نفر برای به دست آوردن چیزی، آخرین نفس خود را به کار برده و تلاش می‌کنند.

پذیرایی در بهشت، مراتب و درجاتی دارد: برای گروهی «یسقون» و برای گروهی دیگر «سقاهم رَہِم»^۱ یعنی بعضی با واسطه و بعضی بی‌واسطه الطاف را دریافت می‌کنند. بعضی گفته‌اند که مراد از مسك در «ختامه مسك»، ظرف شراب مَهر شده است. مقربان از تسنیم می‌نوشند، ولی ابرار از نوشیدنی که با تسنیم مخلوط شده، خواهند نوشید. نوشیدنی‌های بهشتی انواعی دارد: بعضی در نهرها جاری است: «أَنْهَارُ مِنْ مَاءٍ، أَنْهَارُ مِنْ لَبَنٍ، أَنْهَارُ مِنْ خَمْرٍ، أَنْهَارُ مِنْ عَسَلٍ»^۲ بعضی در ظرف‌های مَهر شده است: «ختامه مسك» و بعضی از آسمان بهشت یا از طبقات بالای آن فرو می‌ریزد که همان تسنیم است.^۳

پیام‌ها:

۱. وعده‌های الهی در مورد پاداش خوبان قطعی است. «ان الابرار لفی نعیم» (کلمه ان و حرف لام و جمله اسمیه، بیانگر قطعی بودن وعده است).

۱. سوره انسان، ۲۱

۲. سوره محمد، ۱۵

۳. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی و همکاران، ج ۲۶، ص ۲۶۸

۲. دریافت نعمت در حضور دیگران، لذت را چند برابر می‌کند. «یشهده المقرَّبون»
۳. جایگاه بلند و اشراف بر منظره‌های زیبا، از نعمت‌های بهشتیان است. «علی الارائك ينظرون»
۴. حالات روحی و روانی انسان، بر جسم او تأثیرگذار است. «تعرف فی وجوههم» (درخشندگی صورت بهشتیان برای انسان مشهود است).
۵. بکر و دست نخورده بودن نعمت‌های بهشتی، یک ارزش است. «مختوم»
۶. لذت‌های بهشتی، عوارض ندارد. «ختامه مسك»
۷. در فرهنگ اسلام، دنیا، میدان مسابقه و رقابت است، البته رقابت برای به دست آوردن نعمت‌های اخروی. «و فی ذلك فلیتنافس المتنافسون»
۸. بهشتیان، درجات و مراتبی دارند. «الابرار. المقرَّبون»^۱

بررسی آیات ۱۸ و ۱۹ سوره مطفین از منظر تفسیر نمونه^۲

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْاَبْرَارِ لَفِي عَلِيَيْنَ (آیه ۱۸) وَ مَا اَدْرَاكُ مَا عَلِيُونَ (آیه ۱۹): آیه ۱۸. چنان نیست که آن‌ها (در باره معاد) خیال می‌کنند، بلکه نامه اعمال نیکان در علیین است.

آیه ۱۹. و تو چه می‌دانی علیین چیست؟!

تفسیر: علیین در انتظار ابرار است.

به دنبال توصیفی که در آیات گذشته در باره فجار و نامه اعمال و سرنوشت آن‌ها آمده، در این آیات، سخنی از گروه مقابل آنان، یعنی ابرار و نیکان است که ملاحظه افتخارات و امتیازات آن‌ها در برابر فاجران، موقعیت هر دو را روشنتر می‌سازد. نخست می‌فرماید: چنان نیست که آن‌ها در باره معاد می‌پندارند، بلکه نامه اعمال ابرار و نیکان در علیین است.

(کلا ان کتاب الابرار لفی علیین).

علیین جمع علی (بر وزن ملی) در اصل به معنی مکان بالا یا اشخاصی است که در محل بالا می‌نشینند، و به ساکنان قسمت‌های مرتفع کوه‌ها نیز اطلاق شده است، و در اینجا

^۱. همان منبع

^۲. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی و همکاران، ج ۲۶، صص ۲۶۹، ۲۷۲

جمعی آن را به معنی برترین مکان آسمان یا برترین مکان بهشت تفسیر کرده‌اند. بعضی نیز گفته‌اند که ذکر آن به صیغه جمع به خاطر تاکید است و به معنی علوفی علوی یعنی بلندی در بلندی می‌باشد.

منظور از کتاب الابرار نامه اعمال نیکان و پاکان و مؤمنان است، و هدف بیان این نکته است که نامه اعمال آن‌ها در يك دیوان کل که بیانگر تمام اعمال مؤمنان است قرار دارد، دیوانی که بسیار بلند مرتبه و والامقام است. یا این که نامه اعمال آن‌ها بر فراز آن‌ها در شریفترین مکان، یا بر فراز بهشت در بلندترین مقام جای دارد، و همه این‌ها نشان می‌دهد که مقام خود آن‌ها فوق العاده بلند و والا است.

در حدیثی می‌خوانیم که پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود: منظور از علیین آسمان هفتم و زیر عرش خدا است. و این درست نقطه مقابل نامه اعمال فجار است که در پست‌ترین محل یا پائین‌ترین طبقات دوزخ قرار گرفته. تفسیر دیگر اینکه کتاب در اینجا به معنی سرنوشت و حکم قطعی الهی است که مقرر داشته نیکان در اعلی درجات بهشت باشند. و البته جمع میان این دو تفسیر نیز ممکن است که هم نامه اعمال آن‌ها در يك دیوان کل قرار دارد، و هم مجموعه آن دیوان بر فراز آسمان‌ها است و هم فرمان الهی بر آن قرار گرفته که خودشان در بالاترین درجات بهشت باشند.

سپس برای بیان اهمیت و عظمت علیین می‌افزاید: تو چه می‌دانی علیین چیست (و ما ادراک ما علیون). اشاره به اینکه مقام و مکانی است برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم که هیچکس حتی پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نیز نمی‌تواند ابعاد عظمت آن را دریابد. سپس خود قرآن به توضیح بیشتر پرداخته، می‌افزاید: **علیین نامه‌ای است رقم زده شده** (کتاب مرقوم). این بنا بر تفسیری است که علیین را به معنی دیوان کل نامه اعمال ابرار معرفی می‌کند، و اما بنا بر تفسیر دیگر معنی آیه چنین است: این سرنوشت حتمی است که خداوند در باره آن‌ها رقم زده که جایگاهشان برترین درجات بهشت باشد.

شناخت ویژگی‌های اعلی علیین

انسان، کرامات و امتیازات^۱ (قسمتی از سخنرانی آیت الله قرائتی):

موجودات چهار دسته هستند، جمادات هستند در مرحله پائین، بالاتر نباتات‌اند، بالاتر حیوانات‌اند، بالاتر انسان است. هر کدام از این‌ها شعاع وجودیشان فرق می‌کند. جمادات

^۱ مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، استاد قرائتی <http://gharaati.ir>

شعاع وجودیشان کم است. چون از خودشان اراده‌ای ندارند، باید رویشان کارکرد. مثل سنگ آهن، مثل طلا، نقره... جمادات را باید رویش کارکرد. خودش روی خودش کار نمی‌کند. باید رویش کارکرد تا ارزش پیدا کند. روی خاک کار می‌کنیم، می‌شود آجر، ارزش پیدا می‌کند. روی چوب کار می‌کنیم، می‌شود در و پنجره، ارزش پیدا می‌کند. روی پنبه کار می‌کنیم می‌شود نخ و پارچه... پس جمادات را باید رویش کار کرد، نه از خودش جذبی دارد نه دفعی.

تفاوت انسان با نباتات و حیوانات

نباتات یک خرده شعاعش بازتر است. نباتات جذب می‌کند، ... ریشه درخت مواد غذایی را از خاک جذب می‌کند، ولی دیگر بر خورد نمی‌کند. جمادات نه جذب دارند نه دفع. نباتات جذب می‌کند، دفعی ندارد. حیوان‌ها هم جذب می‌کنند هم دفع. یعنی هم علف می‌خورند هم وقتی دشمن آمد لگدش می‌زنند، شاخش می‌زنند، بر خورد هم دارند حیوان‌ها، به مقدار شعوری که دارند.

انسان بی‌نهایت است. چرا؟ بخاطر این که در انسان آگاهی بیشتر است. تمایلات بیشتر است، استعدادش هم بیشتر است. حیوان‌ها همه آگاهی‌شان در سطح هم است، حیوان‌ها همه در یک سطح شعور دارند، آگاهی دارند، اما آگاهی انسان بیشتر است، تمایلاتش هم بیشتر است، یعنی حیوان خواسته‌ای ندارد، انسان خواسته‌اش تا بی‌نهایت است، و استعدادش هم بیشتر. بنابراین باید انسان ببیند که این سرمایه را چطور استفاده کند، چون هر که بامش بیش، برفش بیشتر.

حالا که تو استعداد و توان بیشتری داری، پس یک مسئولیت بیشتری هم داری. انسان نمی‌تواند بگوید خوراک، پوشاک، مسکن. خوراک، پوشاک، مسکن که گاو هم دارد، گاو مگر خوراک ندارد، گاو مگر پوشاک ندارد، گاو مگر مسکن ندارد؟ غیر از جذب منفعت و دفع ضرر، باید یک کارهای دیگر هم انسان بکند، وگرنه حیوان هم جذب هم دارد، دفع هم دارد.

پس ما به دلیل اینکه کرامتی داریم، امتیازی داریم، آگاهی و استعداد و تمایلات بیشتری داریم، وظیفه‌مان بالاتر است. انسان بین دو تا بی‌نهایت است. یا بی‌نهایت رشد می‌کند، که از فرشته و ملائکه هم بهتر می‌شود، یا بی‌نهایت سقوط می‌کند که از هر گرگی درنده‌تر می‌شود. در حیوان‌ها می‌گویند موش دزد است، مگر موش چقدر می‌تواند بدزد در سال؟ انسان دزد خیلی دزدیش از موش بیشتر است.

می‌گویند روباه حیله باز است، انسان حیله باز خیلی حیله‌اش از روباه بیشتر است. می‌گویند فلان حیوان کینه دارد. مثلاً ما از مار بدتریم. مار هر که بیاید بغلش می‌گزد، ما از این طرف دنیا آن طرف را می‌گزیم. یعنی وقتی یک کسی در یک شهری نشسته و غیبت یک نفری را می‌کند در یک جای دیگر، یعنی زبانش از این جا دراز شد آن را گزید. یعنی کینه، دزدی، حیله، ... تمام عیب‌هایی که حیوانات دارند، انسان به مراتب بیشتر دارد، پس می‌تواند انسان، تا بی‌نهایت سقوط کند.

در قرآن یک آیه داریم می‌گوید که «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ»^۱، گروهی از مردم، مثل الاغند، مثل گاوند. بعد می‌گوید زنده باد گاو. «بَلْ هُمْ أَضَلُّ» بلکه از گاو گمراه‌تر است. یک جای دیگر می‌گوید «فُلُوبُكُمْ»، «كَالْحِجَارَةِ»^۲. «حجاره»، حجر، سنگ. مثل سنگند. بعد می‌گوید زنده باد سنگ. «أَشَدُّ قَسْوَةً»، «قَسْوَةً» یعنی قساوت. قساوتش از سنگ سخت‌تر است. «كَمَثَلِ الْحِمَارِ»^۳ انسان‌هایی که تربیت نشده‌اند، قرآن می‌گوید مثل الاغند. ولی الاغ یک جایی بار می‌برد، «وَتَحْمِلُ أُنْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ»^۴، عربی‌هایی که می‌خوانم قرآن است، ولی این انسان‌ها مثل الاغ هستند، باری را هم به منزل نمی‌برند.

اعلیٰ علیین یا اسفل سافلین

پس ببینید تعبیرات قرآن برای انسان‌ها... من نمی‌دانم چگونه ترسیم کنم، یعنی انسان بین دو تا بی‌نهایت است. بی‌نهایت بزرگ که قرآن می‌گوید «عَلِیِّینَ»^۵ و یا «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِینَ»^۶ یعنی انسان از فرشته می‌تواند بالاتر رود... ما روایاتی داریم که انسان‌ها یک کارهایی می‌کنند که خدا به فرشته‌ها می‌گوید ببینید، از این یاد بگیرید. یعنی انسان‌ها یک کارهایی می‌کنند دیدنی. یعنی برای اهل آسمان‌ها دیدنی است. یعنی به فرشته‌ها می‌گویند ببینید (انظروا الی عبدی). . حالا من این را می‌خواستم بررسی کنم موفق نشدم، این‌هایی

۱. الأعراف/ ۱۷۹

۲. البقرة/ ۷۴

۳. الجمعة/ ۵

۴. النحل/ ۷

۵. المطففین/ ۱۸

۶. التین/ ۵

که کامپیوتر دارند و طلبه هستند یا دانشجو، کلمه «انظُرُوا»^۱ را ببینند، «انظُرُوا» را دکمه‌اش را بزنند، مواردی هست خدا به فرشته‌ها می‌گوید نگاه کنید، ببینید... چقدر این پرواز کرده، چون فرشته‌ها در فضای نیمه جبری دارند عبادت می‌کنند، ذاتشان عبادت است، ولی انسان باید خودش عبادت کند.

فرق می‌کند بین کسی که در حوض است شیرجه می‌رود یا غسل می‌کند یا کسی که در یخ بندان می‌رود حمام غسل جمعه می‌کند. یک وقت شما سحری خورده‌اید، به ساعت نگاه می‌کنید، می‌گوئی خب ما ده دقیقه داریم به صبح. یعنی اگر من خوابم ببرد، برای نماز مشکل است، صبر می‌کنیم این ده دقیقه، تا صبح شود نمازمان را بخوانیم، بعد می‌گوئی این ده دقیقه را چه کنیم؟ می‌گوئید نماز شب. نماز شب یازده رکعت است، مثل نماز صبح پنج تا دو رکعتی است، یک یک رکعتی. خب پس این ده دقیقه را نماز می‌خوانیم. این نماز شب یک خاصیتی دارد که وقت را پر می‌کند.

این نماز شب فرق می‌کند با آن نماز شبی که قرآن می‌گوید «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ»^۲. از رختخواب، خودش را می‌کند نماز شب می‌خواند شما یک کسی را از پشت بام هلش دهند پائین، برایش کف نمی‌زنید، برای اینکه کاری نکرده، جاذبه زمین او را می‌کشاند پائین. اگر از زمین وزنه بلند کرد برایش کف می‌زنید. چون این با جاذبه زمین مبارزه کرده است. غیبت نکردن لال هنر نیست. عصبانی شده، زبان هم دارد، می‌تواند هم غیبت کند، خودش را نگه می‌دارد، این مهم است که با جاذبه‌ها مبارزه می‌کند «وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى»^۳.

۱. ارزش انسان به مبارزه با جاذبه‌ها

انسان یک کرامتی دارد، از جماد و نبات و حیوان برتر است، آگاهی و تمایلاتش بیشتر است، انسان بین دو تا بی‌نهایت زندگی می‌کند، ولذا خیلی بحث سود و زیان در قرآن مطرح شده، زیاد. که بعضی‌ها خودشان را مفت می‌بازند. قرآن یک آیه دارد می‌گوید «وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ»^۴ «وَقُودُ» یعنی آتش‌گیرانه. یعنی جهنم، خود انسان آتش‌گیرانه است.

۱. الأنعام/ ۱۱

۲. السجدة/ ۱۶

۳. النازعات/ ۴۰

۴. البقرة/ ۲۴

۲. برتری نیت بر عمل

بنابراین انسان می‌تواند به اوج برسد. انسان در نیتش باز است. و نیت مومن بهتر از عملش است، به چند دلیل است: یکی عمل آفت دارد. **عمل سه تا آفت دارد:** یا اولش خراب است، با ریا. یا وسطش خراب می‌شود، با غرور و عجب، یا آخرش خراب می‌شود، با حبط. یک گناه می‌کند، خوبی‌هایش حبط می‌شود. کارهای ما یا اولش بد می‌شود، ریا کاریم، قصد قربت نیست، برای خودنمایی است، یا نه اولش برای خدا عبادت می‌کنیم بعد کم کم دچار غرور می‌شویم، یا نه اولش برای خداست، وسطش هم برای خداست...
 ولذا کم کسی می‌شود که کار را تا قیامت ببرد. قرآن می‌گوید «**مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ**»^۱ «جاء» یعنی بیاورد. یعنی کسی حسنه را بیاورد. خیلی‌ها عمل می‌کنند ولی عملشان را نمی‌توانند ببرند. مثل اینکه تریاک را تهران تحویل می‌دهیم، چون ممکن است کرمان و سیرجان و بندر عباس گیر کند. یک کیلو تریاک تهران قیمتش چند است؟ چون لب مرز یک قیمت دارد، تهران یک قیمت دیگری دارد. از پلیس راه باید رد شود. خیلی وقت‌ها انسان محفوظات خوبی دارد، در امتحان یادش می‌رود، سر جلسه امتحان یادش می‌رود که می‌تواند «جاء» ببرد؟ یعنی حسنه‌اش را بردارد ببرد. یعنی از ایستگاه ریا رد شود، از ایستگاه غرور رد شود، از ایستگاه حبط رد شود، «**جَاءَ بِالْحَسَنَةِ**» یعنی حسنه‌اش را تا قیامت ببرد و وسط کار خرابش نکند.

۳. ثروت، قدرت و شهرت فانی است

یکی گفت آقای قرائتی ببین همه نگاهت می‌کنند، ببین چه عظمتی داری؟ گفتم یک فیل راه برود نگاهش نمی‌کنند؟ حضرت عباسی یک فیل هم راه برود... نگاهت کردند، فیلی. نشانت دادند راز بقائی. مشهور شدی کوه هیمالیائی، طلا جمع کردی کوهی، پس انداز کردی صد میلیونی. حیفی. انسان می‌تواند به اینجا برسد.
 «**رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ**»^۲ «**عِنْدَ اللَّهِ**»، «**عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ**»، «**عِنْدَ مَلِيكٍ**» یعنی انسانی که می‌تواند در جوار قرب خدا باشد.

۱. الأنعام/ ۱۶۰

۲. التحریم/ ۱۱

۴. کشف انرژی هسته‌ای در انسان

قدر خودتان را بدانید. انسان به اعلیٰ علیین می‌تواند برسد. انسان می‌تواند از هر نفسش استفاده کند. آن خدائی که در طبیعت انرژی هسته‌ای را گذاشته، در شما هم انرژی هسته‌ای را گذاشته، منتهی انرژی هسته‌ای را کشف کردیم، **استعدادهای خودمان را باید کشف کنیم**. ما می‌توانیم... ابوالفضل (سلام‌الله‌علیه) مقامی دارد که انبیاء به مقام او غبطه می‌خورند. خدایا دنیا را برای ما کوچک کن که هر کاری می‌کنیم برای آخرت بکنیم، اما دنیايمان هم به بهترین وجه تامین شود.

اینطور هم نیست که شما اگر برای آخرت کار بکنید، دنیايت را عقب بمانی! ببینید زن لباس می‌شوید، نیتش باید شستن لباس باشد، منتهی کسی که نیتش شستن لباس است، غذایش هم هضم می‌شود، عرقش هم در می‌آید، دست خودش هم پاک می‌شود. یعنی دنیا در این شستن لباس، شستن دست هم هست. خروج عرق هم از بدن هست. ورزش بدنی هم هست، غذا هم هضم می‌شود. ما باید نیتمان آخرت باشد، منتهی از دنیا هم حد اکثر استفاده را بکنیم. هدف آخرت باشد اما از دنیا هم کم نگذاریم. **خدایا دنیای ما را با بهترین وجه تامین، ولی فکر ما را فکر اعلیٰ علیین قرار بده.**

تکامل در عالم برزخ^۱

روح هنگامی که بدن را ترک می‌کند اختیار و توانائی خود را از دست می‌دهد و دیگر تکلیفی برای او وجود ندارد. در چنین وضعیتی انسان در یکی از دو راه سعادت و شقاوت قرار می‌گیرد، یعنی یکی از این دو واقعیت برای او تعیین می‌شود: بشارت سعادت و یا وعید شقاوت را دریافت می‌کند. به تعبیر قرآن «روزی که پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت بیاید یا کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود کسب نکرده است، ایمان آوردنش سودی نمی‌بخشد.»

(انعام / ۱۵۸) و نیز می‌فرماید: «کاش ستمگران را در گرداب‌های مرگ می‌دیدي که فرشتگان دست هایشان را گشوده‌اند و نهیب می‌زنند جان هایتان را بیرون دهید که امروز به عذاب خوارکننده کیفر می‌شوید» (انعام / ۹۳) و می‌فرماید: «در حقیقت کسانی که گفتند پروردگار ما خداست، سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنها فرود

^۱. <http://payamekhoob.blogfa.com/category>

می آیند و می گویند، هان بیم مدارید و غمگین مباحثید، بشارتتان باد، به بهشتی که وعده یافته بودید. ” (فصلت / ۳۰)

عبارت وعده به شما داده می شد ناظر به این است که بشارت بعد از دنیا یعنی در برزخ یا در قیامت محقق می شود و روشن است که بشارت دادن به امری، همیشه قبل از فرا رسیدن آن صورت می گیرد. بنابراین بشارت به بهشت باید قبل از ورود به آن باشد (یعنی در برزخ). از طرف دیگر تنها به امری که قطعی است می توان بشارت داد و چون تا زمان موت، اختیار انسان باقی است و امکان انتقال انسان از یکی از دو راه سعادت و شقاوت به دیگری هنوز وجود دارد، لذا بشارت بهشت هیچ گاه در دنیا محقق نمی شود، جز در مورد کسانی که صریحاً تحت ولایت خداوند رفته اند و خداوند خود، تدبیر آن ها را بر عهده گرفته است یعنی اولیاء الله به معنای دقیق کلمه.^۱

کسانی که در دنیا راه حق را تشخیص داده و همت به پیمودن صراط مستقیم داشته، ولی هنوز به مقام کمال نرسیده اند در برزخ می توانند به سیر خود هر چند بسیار سخت تر و کندتر ادامه دهند.

می گویند: «چون عالم برزخ، تتمه ای عالم دنیا محسوب می شود و چون از صورت کم و کیف برخوردار است، مومنانی که از خانه نفس خود بیرون آمده، خروج از بیت را تحصیل کرده و به هجرت پای نهاده اند، «و من یخرج من بینه من مهاجر الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله» (نساء / ۱۰۰)، ولی هنوز مقام کمال خود که وصول به حقیقت ولایت و فانی شدن در اسماء و صفات الهی و بالاخره فنای مطلق در ذات مقدس اوست نرسیده اند، در عالم برزخ کامل و در هنگام قیامت با کمال واقعی خود محسوس می شوند.

این معنی طبق مفاهیم عالی قرآنی و سنت نبوی قابل قبول است، چون کسی که عازم بر هجرت باشد و بر اساس این نیت که رسول خدا فرمود: “هر کس هجرت او به سوی خدا و رسولش بود قطعاً به سوی خدا و رسولش هجرت نموده، با رسول خدا معیت و همراهی کند، و از مقام ولایت مطلقه و عبودیت محض بهره کافی خواهد برد. بنابراین کسانی که به مقام فعلیت خود نرسیده و ناقص از دنیا رفته اند، باید در برزخ تکمیل شوند و پس از آن به قیامت حضور یابند.^۲

۱. محمدحسین طباطبایی، انسان از آغاز تا انجام، ص ۷۰

۲. محمدحسین حسینی تهرانی، معادشناسی، ج ۳، ص ۱۱۳، ۱۱۲

دلیل دیگری که بر تکامل در عالم برزخ وجود دارد، روایاتی است که نشان می‌دهد آثار باقیات صالحات انسان و نیز خیراتی که زندگان برای او می‌فرستند، دریافت می‌کند، مثلاً از رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) روایت شده است: «حضرت عیسی (علیه‌السلام) از کنار قبری عبور کرد و دید صاحب آن قبر را عذاب می‌کنند. یک سال بعد عبور کرد و دید عذاب از او برداشته شده است. علت را جویا شد به او وحی شد که: ای روح الله از این مرد، فرزندی به بلوغ رسیده که صالح و نیکوکار است، راهی را برای مردم استوار و هموار کرد و یتیمی را مسکن و مأوی داد. پس من به برکت عمل فرزندش از گناه او درگذشتم.^۱

“من سنّ سنة حسنة فله اجر من عمل بها، و من سنّ سنة سيئة فله و زمرن عمل بها” کسی که سنت نیکویی را رایج کند، ثواب هر کس که به آن عمل کند، به او می‌رسد و همین طور در سنت ناروا.

برای رسیدن به اعلی‌ترین و سیر و سلوک چه باید کرد؟^۲

تکامل انسان در قرب الهی است. هر چه انسان در مراتب قرب بالاتر رود، به همان نسبت روحش متکاملتر می‌گردد، تا جایی که به مقام فنا می‌رسد، یعنی توجهش از هر چه غیر خدا است منقطع می‌گردد.

قرب الهی با عبودیت و بندگی خدا حاصل می‌شود. اگر بخواهیم در مسیر عبودیت و بنده شدن گام برداریم، اولین کار این است که خواسته‌های نفسانی را کنار بگذاریم و خواسته خدا را محور اعمال و رفتارمان قرار دهیم. انجام واجبات و ترك محرمات تمرینی است برای این که به تدریج اراده و خواست خدا را بر خواست خود مقدم بداریم.

صفات و ویژگی‌های ابرار

خداوند در آیاتی چند به بیان باورها، صفات و ویژگی‌های ابرار می‌پردازد و راه رسیدن به مقام ابرار را بیان می‌نماید. از جمله این آیات، آیه ۱۷۷ سوره مبارکه بقره یکی از آیاتی است که بسیاری از این صفات را بیان نموده است:

^۱. شیخ صدوق، امالی، ص ۳۰۶.

^۲. سایت دفتر استاد انصاریان <http://www. erfan. ir/farsi/16427. html>

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ
وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُؤْفُونَ
بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالصَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا
وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ: نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب
بگردانید بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و
پیامبران ایمان آورد و مال [خود] را با وجود دوست داشتنش به خویشاوندان و یتیمان و
بینوایان و در راه ماندگان و گدایان و در [راه آزاد کردن] بندگان بدهد و نماز را برپای دارد و
زکات را بدهد و آنان که چون عهد بندند به عهد خود وفادارند و در سختی و زیان و به هنگام
جنگ شکیباییانند آنانند کسانی که راست گفته‌اند و آنان همان پرهیزگارانند.

البته در آیات دیگر نظیر آیه ۷۶ سوره انسان و آیه ۹۲ سوره آل عمران نیز ویژگی‌های
دیگری از ابرار بیان شده است که در ادامه خواهد آمد.^۱

اکنون به بیان اجمالی این ویژگی‌ها می‌پردازیم:

ایمان به مبدأ و معاد: «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ.» (بقره/۲، ۱۷۷)

ایمان به فرشتگان: «... وَالْمَلَائِكَةَ» (بقره/۲، ۱۷۷)

ایمان به رسالت و کتاب‌های آسمانی: «وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ» (بقره/۲، ۱۷۷)

صداقت: «أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا.» (بقره/۲، ۱۷۷)

پارسایی: «وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ.» (بقره/۲، ۱۷۷)

وفاداری: «وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا.» و وفاداران به پیمان خویش، چون

پیمان بندند. « (بقره/۲، ۱۷۷)

شکیبایی: «الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالصَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ.» و شکیبایان در سختی و

تنگ‌دستی و در زیان و هنگام کارزار. « (بقره/۲، ۱۷۷)

هراس از معاد: «وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا.» و از روزی که بدی و سختی آن

فراگیر است می‌ترسند» (انسان/۷۶، ۷)

اخلاص: «إِنَّمَا نَطَعُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا»

^۱ علی اسلامی، مقاله "ابرار"، دانشنامه موضوعی قرآن؛ <http://www.maarefquran.org>

نیز ر. ک: بنیاد بین المللی علوم و حیانی اسراء، تفسیر سوره بقره، جلسات ۳۲۸، ۳۲۹ و ۳۳۰ نیز ر. ک: تفسیر میزان، ذیل آیه ۱۷۷ سوره بقره .

انفاق محبوب: در برخی آیات آمده که دست‌یابی به برّ، جز از راه انفاق محبوب، ممکن نیست: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ». هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید، مگر آن که از آن چه دوست دارید، انفاق کنید». (آل عمران ۳/ ۹۲)

اقامه نماز: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ». و نماز به پا دارد. «(بقره ۲/ ۱۷۷) ابرار، هم اهل نمازند و هم حقیقت آن را به پا می‌دارند. به پا داشتن نماز راستین، به معنای توفیق یافتن ابرار در دست‌یابی به آثار و برکاتی است که قرآن برای نماز بر می‌شمرد پرداخت زکات: «ءَاتَى الزَّكَاةَ». (بقره ۲/ ۱۷۷)

خداوند در قرآن در انجا که پاداش را بیان می‌کند می‌گوید: کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند. ^۱ نمی‌گویند يك عمل صالح یا دو تا، باید همه اعمال صالح را که مکلف به انجام آن‌ها است انجام دهد. بنابراین با انجام يك کار خوب و ترك سایر واجبات نمی‌توان به بهشت رفت خداوند در مورد کسانی که اعمال صالح و اعمال بد را با هم انجام داده‌اند می‌گوید: و گروهی دیگر به گناهان خود اعتراف کردند و اعمال صالح و ناصالحی را به هم آمیختند امید می‌رود که خداوند توبه آن‌ها را بپذیرد خداوند غفور و رحیم است. ^۲

که از این آیه می‌فهمیم انجام اعمال صالحی که در کنارش اعمال ناصالح را هم آورده باشیم به تنهایی کافی نیست بلکه به خاطر اعمال ناصالحمان مرتکب گناه شده‌ایم حالا که گناه کرده‌ایم اگر توبه کنیم خداوند انشاءالله توبه ما را می‌پذیرد چنین امیدی هست.

و نیز باید انجام وظایفش را - انجام واجبات و ترك محرمات - در تمام مدت تکلیف یعنی از دوران بلوغ تا پایان عمر تداوم بخشد چون هر زمان که وظیفه‌اش را انجام ندهد مرتکب گناه شده و از خط اطاعت خارج شده است بنابراین باید اولاً همه وظایف را انجام داد آن هم در تمام مدت تکلیف در این صورت است که در زمره کسانی قرار می‌گیریم که ایمان آورده و اعمال صالح (همه اعمال صالح را) انجام داده‌اند و باید به پاداش الهی امیدوار بود نه مطمئن.

چون اطمینان صددرصد به این که ما بهشتی هستیم در صورتی است که بدانیم این اعمال شرایط لازم برای قبول در نزد خداوند را از قبیل ایمان، تقوی، ولایت اهل بیت علیهم السلام داشته است و در صورتی است که بدانیم تا پایان عمر ما موفق خواهیم شد همه تکالیفمان را

^۱. سوره‌ی بروج آیه ۱۱، سوره توبه، آیه ۱۰۲

^۲. ر. ک: به همه آیاتی که ایمان و اعمال صالح را در کنار هم قرار می‌دهد و بعد پاداش بهشت را بیان می‌کند مثل سوره نساء، آیه ۱۲۲

انجام دهیم و با ایمان از دنیا خواهیم رفت نه با کفر چون مردن با کفر موجب می‌شود اعمال ما حبط و نابود شود.^۱

حال آن که ما چنین علمی را نداریم پس نمی‌توانیم صددرصد مطمئن باشیم بلکه باید به پاداش الهی و فضل او امیدوار باشیم. انسان تا در دنیاست در معرض امتحان‌های الهی است و ممکن است هر لحظه با اعمالی که انجام می‌دهد سرنوشت او عوض شود. در عین اینکه وظایف خود را انجام می‌دهد و به فضل الهی امیدوار است.

باید نگران باشد که نکند آن اعمال مقبول واقع نشود، نکند که گناهی از من سرزند و باعث شود اعمال نیک من از بین برود، نکند که عاقبت به خیر نشوم به بیان دیگر نه انسان باید به خود مغرور باشد که من هستم که کارهای خوب را کرده‌ام و نه ناامید و مأیوس.^۲ خلاصه: تا انسان در دنیاست در معرض امتحان‌ها است نمی‌تواند به چیزی مطمئن شود و خیالش راحت باشد.

حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) نمونه‌ای از «اعلی‌علیین»^۳

امام صادق (علیه‌السلام) در قالب زیارتنامه برخی مقامات حضرت عباس (سلام الله علیه) را بیان کردند.

ابو حمزه ثمالی می‌گوید: امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: هر گاه خواستی زیارت کنی قبر حضرت عباس بن علی (علیه‌السلام) را که در کنار شط فرات و در مقابل جابر قرار دارد پس بر در سقیفه بایست و بگو: «درود خدا و درود فرشتگان مقرب و انبیای مرسلش و درود بندگان صالح و نیکوکارش و درود تمام شهداء و صدیقین و پاکان و پاکیزگان در صبح و شام بر تو ای فرزند امیرالمؤمنین».

إِذَا أَرَدْتَ زِيَارَةَ قَبْرِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِيٍّ (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) وَهُوَ عَلَى شَطِّ الْفُرَاتِ بِحِذَاءِ الْحَائِرِ
[الْحَيْرِ] فَقِفْ عَلَى بَابِ السَّقِيْفَةِ وَقُلْ سَلَامٌ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَأَنْبِيَائِهِ
الْمُرْسَلِينَ وَعِبَادِهِ الصَّالِحِينَ وَ جَمِيعِ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّدِّيقِينَ وَ الزَّكِيَّاتِ الطَّيِّبَاتِ فِيمَا
تَعْتَدِي وَ تَرُوحُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ: شهادت می‌دهم که تو تسلیم فرزند نبی مرسل
و سبط برگزیده پیامبر و راهنما و عالم و جانشین مبلغ و مظلوم ستم دیده بوده و او را تصدیق

۱. ر. ک: بقره، ۲۱۷

۲. ر. ک: روح الله خمینی (ره)، چهل حدیث، ص ۲۲۹

۳. خبرگزاری تسنیم <https://www.tasnimnews.com/fa/news>

داشته و در مقام وفاء و خیر خواهی او بودی پس خدا از طرف رسولش و امیر المؤمنین و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین بالاترین پاداش‌ها را به تو داده و به واسطه صبر و بردباری که در این راه داشتی و آزمایش و امتحانی که دادی و رنج و مشقتی را که متحمل شدی عالی‌ترین اجرها را نصیب، تو نماید «پس خوشا به زندگانی آخرت تو» (رعد ۲۴)

أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ وَ التَّصَدِيقِ وَ الوَفَاءِ وَ النَّصِيحَةِ لِخَلْفِ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ وَ السَّبْطِ الْمُنْتَجَبِ وَ الدَّلِيلِ الْعَالِمِ وَ الوَصِيِّ الْمُبَلَّغِ وَ الْمَظْلُومِ الْمُهْتَضَمِ فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنْ رَسُولِهِ وَ عَنْ اميرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ بِمَا صَبَرْتَ وَ احْتَسَبْتَ وَ أَعْنَتَ. فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ. پس خدا تو را در شهداء بر انگیزد، و روح را با ارواح شهداء قرین کند و از بهشتش وسیع‌ترین منزل و با فضیلت‌ترین غرفه را اعطاء کند و ذکر تو را در علیین بالا ببرد، و با «انبیاء و صدیقین و شهداء، و صلحاء محشورث کند، و ایشان نیکورفقائی هستند»^۱ شهادت می‌دهم که تو از خود سستی نشان نداده و عقب‌گرد نکردی، و نیز شهادت می‌دهم که تو بر بصیرت مشی نموده و به صالحین اقتداء کرده و از انبیاء پیروی کردی، پس حق تعالی بین ما و بین شما و بین رسول و اولیائش در منازل اشخاص متواضع و فروتن جمع کند زیرا او ارحم الراحمین است.

اشنایی با راه رسیدن به اعلی علیین

صراط^۲

صراط: نیز یکی دیگر از واژه‌هایی است که به معنای راه است. «صراط» در اصل صراط با «سین» بوده و بیش از ۴۰ بار در قرآن ذکر شده است. هر چند که صراط به معنای راه است، اما معانی دیگری نیز برای آن ذکر کرده‌اند. راغب اصفهانی، صراط را به معنای راه مستقیم ذکر کرده است. در کتاب قاموس قرآن (از علی اکبر قریشی) صراط به معنای راه خدا آمده است «صراط» رونده‌اش را به مقصد می‌رساند.

در لغت صراط به معنای راه ذکر شده است، اما معنای دیگر صراط صرفاً به واسطه اضافه شدن صراط به کلمات دیگر ایجاد شده است، نه این که صراط به چند معنا آمده باشد. همچنین واژه صراط که فقط به صورت مفرد می‌آید یک راه بیش نیست که پایانش خیر

۱. نساء، ۶۹

۲. سایت رسمی اسلام کوئست نت www.islamquest.ir

- است و به خدای متعال ختم می‌شود. در این جا به چند مورد از مصادیق واژه صراط که در آیات مختلف قرآن ذکر شده است، اشاره می‌کنیم:
۱. صراط به راه خدا اطلاق شده است: «إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (هود، ۵۶) پروردگار من بر صراط مستقیم است.
 ۲. راه پیامبر خدا: «إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ، عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (یس، ۴) تو قطعاً از رسولان (خداوند) هستی، بر راهی راست.
 ۳. راه تمسک به قرآن: «فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (آنچه را بر تو وحی شده محکم بگیر که تو بر صراط مستقیم هستی (زخرف، ۴۳)
 ۴. راه ایمان آورندگان واقعی: «وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادٍ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ (حج، ۵۴) و خداوند کسانی را که ایمان آوردند به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کند.
 ۵. راه نعمت داده شدگان: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»؛ (حمد، ۷) راه آن‌ها که بر آنان نعمت دادی.

ویژگی‌های صراط مستقیم^۱:

صراط مستقیم، تنها راه هدایت

انسان موجودی ایستا و بی‌حرکت نیست بلکه سالک و رونده است و مقصود این حرکت و سلوک نیز «لقاءالله» است. قرآن کریم خطاب به همه انسان‌ها می‌فرماید: **يا ايها الانسان انك كادح الى ربك كدحا فملاقيه**. همه افراد بشر، مؤمن و کافر «مسافر الی الله» هستند و همگی آنان به ملاقات پروردگارشان خواهند رسید، با این تفاوت که مؤمنان، جمال و مهر حق را ملاقات می‌کنند و کافران جلال و قهر او را. یکی خدا را به وصف «ارحم الراحمین» ملاقات می‌کند و دیگری او را به وصف «اشد المعاقبین» می‌یابد. طریق و راه رسیدن به خداوند و ملاقات او نامحدود است و انسان از هر راهی که برود به خدا می‌رسد و در بین همه راه‌هایی که انسان می‌تواند طی کند و به خداوند برسد، تنها یک راه «صراط مستقیم» و راه هدایت است و دیگر راه‌ها، اعوجاجی و منحرفند. اگر کسی در راه درست و در صراط مستقیم حرکت کند در پایان راه به خدای «ارحم الراحمین» می‌رسد و اگر از بیراهه برود، باز هم به همان خدا می‌رسد ولی با صفت «اشد المعاقبین».

^۱. سامانه پرسمان دروس معارف دانشگاهیان <http://maaref.porsemani.ir>

صراط مستقیم و نیز راه‌های انحرافی را کتب آسمانی و خصوصاً قرآن کریم معرفی کرده‌اند «انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا» و این انسان است که باید خودش راه مستقیم را انتخاب کند، یا از طریق نهر بزرگ صراط مستقیم به عمق دریا برسد و یا از طریق جویبارهای پیچ در پیچ برود و در کناره‌های دریا بماند. صراط مستقیم، نزدیک‌ترین و سالم‌ترین راه رسیدن به خداوند است، بزرگراه آشکار هدایت است که هیچ‌گونه شک و تردید و ابهامی در آن وجود ندارد و اگر انسانی از صراط مستقیم خارج می‌شود به خاطر وجود نقص در این راه نیست بلکه به دلیل ضعف خود او و وسوسه‌ی شیطان است.

«صراط» همان بزرگراه آشکار و روشن را می‌گویند و «مستقیم» به چیزی گفته می‌شود که نقص و کجی و اعوجاج درونی نداشته باشد. «صراط مستقیم» راهی است که خدای سبحان برای هدایت انسان معین کرده و آغاز این راه در درون فطرت الهی همه انسان‌هاست و پایان آن لقای خداوند است. کلمه «صراط» در همه آیات قرآنی به صورت مفرد آمده و تثنیه و جمع ندارد که این خود قرینه‌ای بر یگانگی و وحدت صراط مستقیم است. راهی که از سوی خداوند برای هدایت بشر طراحی و تعیین شود، راهی که از خداوند واحد است و به سوی خداوند واحد هدایت می‌کند، چنین راهی تعددپذیر نیست و لذا فرمود: «و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل» از این صراط مستقیم من تبعیت کنید و به دنبال سبل و راه‌های دیگر نروید. مقصود از «سبل» در این آیه‌ی کریمه، سبل اعوجاجی و انحرافی است یعنی راه‌هایی که برخلاف صراط مستقیم باشند. صرف این که کلمه صراط در قرآن به طور «نکره» یاد شده دلیل تعدد صراط مستقیم نیست و هر پیامبر، صراط مستقیم خود را دارد، بلکه همه مکاتب و همه آورندگان آن مکاتب بر یک صراط مستقیم‌اند.

قرآن و عترت، دو مصداق صراط مستقیم

قرآن کریم، صراط مستقیم را دین قیمی می‌داند که خود ایستاده و پیروان خود را به ایستادگی می‌رساند. خدای سبحان به پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌فرماید: «قل انی هدانی ربی الی صراط مستقیم دینا قیما مله ابراهیم حنیفا؛ ای پیامبر بگو به درستی که پروردگرم مرا به صراط مستقیمی دعوت نموده که دین قیم است به دینی که خود ایستاده و هم پیروانش را به ایستادگی می‌رساند که همان روش حنیف و متعادل و میانه ابراهیم خلیل (علیه‌السلام) باشد». همه ادیان الهی صراط مستقیم هستند، لیکن چون برجسته‌ترین روش را ابراهیم خلیل (علیه‌السلام) نشان داده، قرآن کریم دین را به روش او نسبت می‌دهد و چون صراط

مستقیم دین الهی است. قرآن کریم که بیان کننده دین الهی است، و امام معصوم (علیه السلام) که قرآن ناطق و قرآن ممثل است هر دو صراط مستقیم اند و از این رو در روایات، صراط مستقیم بر قرآن و بر امام تطبیق شده است.

همان طور که گفته شد، صراط مستقیم بزرگراه آشکار و نزدیکترین راه حنیف و متعادل به سوی خداوند است و اگر بر قرآن و امام معصوم تطبیق شده برای آن است که هر کس به دنبال این دو حرکت کند، یقیناً با سلامتی به مقصدش می رسد.

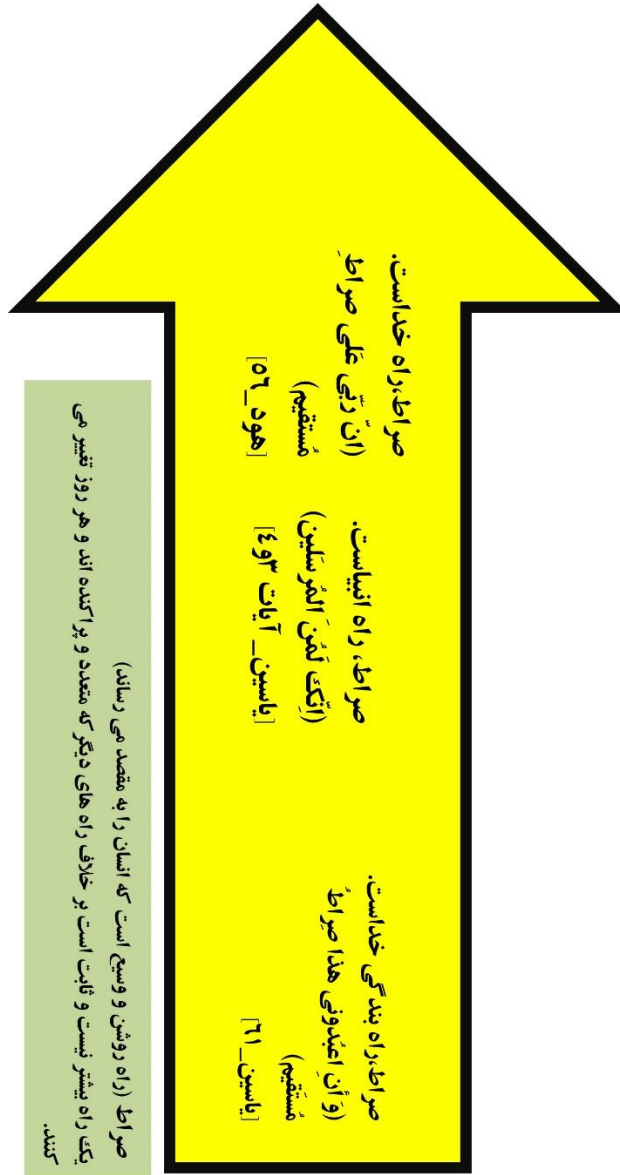
از امام صادق (علیه السلام) درباره صراط سؤال شد، آن حضرت فرمودند: «هو الطريق الی معرفة الله و هذا صراطان صراط فی الدنيا و صراط فی الآخرة و اما الصراط الذی فی الدنيا فهو الامام المفترض الطاعة، من عرفه فی الدنيا و اقتدی بهده مر علی الصراط الذی هو جسر جهنم فی الآخرة و من لم يعرفه فی الدنيا ضلّت قدمه عن الصراط فی الآخرة و تردی فی جهنم؛ صراط راه رسیدن به معرفة الله است.

صراطی در دنیا داریم و صراطی در آخرت. آن صراطی که در دنیا است، همان امام واجب الطاعة است که هر کس در دنیا او را بشناسد و به هدایت او اقتدا کند، در آخرت از روی صراط که پلی است بر روی جهنم عبور می کند و کسی که امام را در دنیا نشناسد، پایش از صراط آخرت می لغزد و به جهنم می افتد». صراط در قیامت به صورت پلی در خواهد آمد که بر روی جهنم قرار دارد و انسان به ناچار باید از روی آن عبور کند.

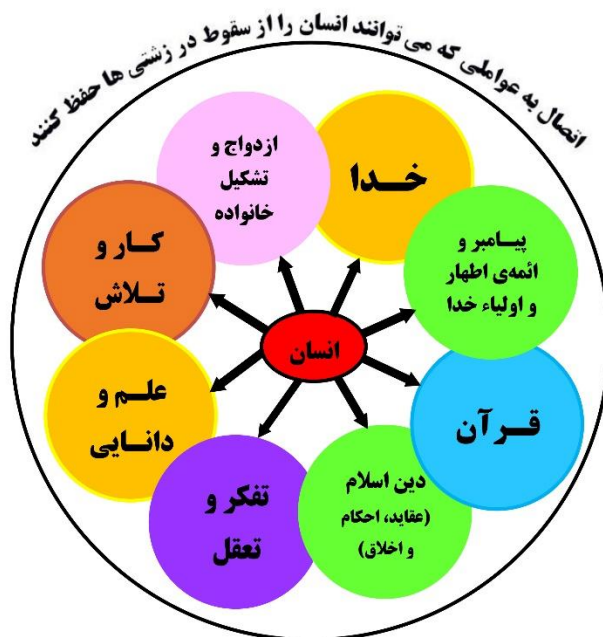
آن کس که در دنیا صراط مستقیم را به آسانی و با رغبت در درون خود پیمود، پیرو قرآن و مطیع امام و از اصحاب صراط السوی بود، آنجا هم «کالبرق الخاطف» (برق جهنده) از این پل می گذرد و مشکلی ندارد ولی اگر در دنیا گاهی اهل دیانت بود و گاهی اهل انحراف نتیجه اش، این است که در آن صراط هم گاهی می افتد و گاه برمی خیزد. در دنیا چنین است، تا رحمت الهی در آخرت با او چه کند. لازم است توجه شود که صراط مستقیم بیش از یکی نیست.

شایان ذکر است در آیات ۱۵۱، ۱۵۲ و ۱۵۳ سوره انعام برای کسانی که در صراط مستقیم هستند نشانه هایی ذکر شده است.

برخی از مصادیق راه رسیدن به اعلیٰ علیین



شکل شماره ۱۱



شکل شماره ۱۲

آشنایی با مهم‌ترین فضائل اخلاقی اجتماعی

در ادامه برخی از فضیلت‌های اخلاقی اجتماعی را به‌عنوان تقویت‌کننده‌ی فضیلت‌های اخلاقی ایمانی به‌اختصار مورد بررسی قرار خواهیم داد. این فضیلت‌ها عبارت‌اند از:

۱. محبت خدا، پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و اهل بیت علیهم‌السلام
۲. عزت نفس
۳. وفای به عهد و پیمان
۴. امر به معروف و نهی از منکر
۵. عفو و گذشت
۶. عدالت (عدل و انصاف)
۷. قناعت
۸. احسان
۹. اصلاح میان مردم
۱۰. حُسن ظن
۱۱. رضا
۱۲. آزاد اندیشی
۱۳. نظم
۱۴. سخنان نیکو گفتن
۱۵. رازداری

۱۶. حیاء	۱۷. خوش‌رویی
۱۸. مدارا	۱۹. فروتنی
۲۰. امانت‌داری	۲۱. خدمت‌رسانی
۲۲. مهار غریزه‌ی جنسی	۲۳. راست‌گویی
۲۴. نیکی به والدین	۲۵. تسلیم بودن در برابر خدا
۲۶. اعتدال و میانه‌روی	۲۷. رابطه ظاهر و باطن

شایان ذکر است در فصل سوم نیز به بررسی رذایل اخلاقی پایه و اصلی و مهم‌ترین رذایل اخلاقی اجتماعی خواهیم پرداخت.

جاذبه محبت^۱

عشق و محبت، نیرومندترین و پایدارترین عامل در تحول خلق و خوی آدمی به شمار می‌آید. پیش از آنکه فرایند این تحول را بررسی کنیم، می‌باید راز محبت را در ساختار وجودی انسان تحلیل کنیم:

یکی از ابعاد فطرت انسان، علاقه و محبت است. هر کس در درون خود احساس می‌کند به کسی یا چیزی علاقه دارد. جهت این میل فطری (مانند سایر گرایش‌های فطری) بی‌نهایت است، از این‌رو عشق و محبت به موجودی که در بی‌نهایت نباشد، نمی‌تواند این خواست فطری را کاملاً ارضا کند و به ناکامی و شکست و فراق و هجران می‌انجامد. شهید مطهری در این باره می‌گوید:

به راستی اگر چیزی مطلوب غریزی و ذاتی بشر باشد، ممکن نیست که وصال، او را سرد و افسرده کند... انسان به دنبال هر محبوبی که می‌رود، در حقیقت نشانی از محبوب اصلی و واقعی خود را در او می‌بیند و به گمان محبوب اصلی به سراغ او می‌رود، اما پس از وصال چون خاصیت آن محبوب اصلی را در او نمی‌بیند، احساس می‌کند که این موجود قادر نیست خلاً وجودی او را پر کند. به سراغ محبوبی دیگر می‌رود و همین‌طور، مگر آنکه روزی به محبوب اصلی و حقیقی خود نایل گردد. آن وقت به کمال واقعی خود که اتصال به کمال لایتناهی است، خواهد رسید و در بهجت و سعادت کامل غرق می‌گردد و برای همیشه آرام می‌گیرد و دیگر خستگی و افسردگی و کسالت در او راه

۱. رهیافتی بر اخلاق و تربیت اسلامی، فتح‌ا... نجارزادگان، صص ۸۷، ۹۲.

نمی‌یابد: «ألا بذكر الله تطمئن القلوب: آگاه باشید! با یاد خدا [که محبوب واقعی است]، دل‌ها آرام می‌گیرد.

بنابراین انسان تنها با درک این حقایق است که می‌تواند محبوب واقعی‌اش را بیابد: خود و هر چه هست، از آن خداست؛ هیچ‌کس از خود هیچ ندارد؛ جمال بی‌نهایت و کامل و بی‌نقص اوست و هر جمال و کمالی نیز از او؛ در همه حال وابسته و نیازمند به اوست و جز این‌ها.

در مناجات عارفین نیز چنین می‌خوانیم: الهی... ما أطيب طعم حبك و ما أعذب شرب قربك فأعدنا من طردك و أبعادك؛ چقدر طعم محبت تو گوارا و جام قرب تو لذیذ است! پس ما را از راندن و دور کردن از خود (به خودت) پناه ده.

تخلُّق به اخلاق محبوب

عشق واقعی، حیات و زندگی است و اطاعت آور و پیرو ساز. محبت و عشق، عاشق را به معشوق شبیه می‌سازد و او را وامی‌دارد تا جلوه‌ای از محبوب و نمودی از روش‌های او باشد. نیروی ارادت و محبت، نفس را نرم و پر شوق و اشتیاق می‌کند و از هر چه که رنگ و بوی غیر محبوبی دارد، جدا می‌سازد. رذایل را نیز دور می‌ریزد و پیدایش و رشد فضایل را نوید می‌دهد. در مناجات شعبانیه می‌خوانیم:

الهی! مرا یارای آن نبود که به نیروی آن، از نافرمانی تو روی پیچم، مگر آن گاه که من را به محبت خود بیدار کردی [محبت خود را به یاد من آوردی]. محب که از دور شدن از محبوبش سخت می‌هراسد، رذایل اخلاقی را و هر آنچه محبوبش دوست ندارد، به دور می‌افکند و هر چه محبوبش دوست می‌دارد، همان می‌کند تا مبادا بینشان جدایی افتد. بنابراین تنها اعمال زشت است که محبوبمان را از دید ما پوشیده می‌دارد.

تحصیل محبت

راه تحصیل محبت خدا در عالی‌ترین سطح، شناخت عمیق توحید ناب و درک کمالات و زیبایی‌های خداست که در آغاز برای همگان امکان‌پذیر نیست، از این‌رو باید ابتدا گام‌های دیگری برداشت؛ از جمله:

۱. زدودن محبت‌های غیر خدا؛ در یک دل دو محبت متضاد جمع نمی‌شود و تعلق‌های غیر خدایی مانع ایجاد یا افزایش محبت به خداست. قرآن می‌فرماید:

ما جعل الله لرجل من قلبين في جوفه ...^۱ خداوند برای هیچ مردی در درونش دو دل نهاده است.

از همین رو، قرآن شرط ورود به مقام‌های والا را دست شستن از هر نوع محبتی می‌داند که سد راه شده است:

لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون ...^۲ هرگز به مقام نیکوکاری [مقام ابرار] نمی‌رسید، جز از آنچه دوست دارید، انفاق کنید.

بارزترین این تعلق‌ها، خودپرستی است. محبت هرگز با خودپرستی مُحب سر سازش ندارد، جز آنکه او تنها ادعای محبت کند و به آن ادعا دل خوش باشد. حب دنیا نیز سم کشنده محبت به خداست و هرگز با محبت خدا در یک دل جمع نمی‌شود. پیامد حب دنیا، محبت‌های کاذب دیگر و فرونهادن دیدار محبوب است.^۳ پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌فرماید:

حب الدنيا و حب الله لا يجتمعان في قلب أبداً؛ دوستی دنیا و دوستی خدا هرگز در یک دل جمع نمی‌شود.

۲. یادآوری کرم محبوب: اگر آدمی الطاف و نعمت‌های پروردگار کریم خود را در نظر آورد، قلبش تلطیف شده، آماده دریافت محبت می‌شود؛ زیرا خود را سراپا در لطف محبوب خود می‌بیند. شاید از همین روست که قرآن کریم انسان را چنین مورد خطاب و عتاب قرار داده است: **یا أيها الانسان ما غرك بربك الكريم؛**^۴ ای انسان! چه چیز تو را درباره پروردگارت مغرور ساخته است؟

۳. استغفار و نیایش مدام: استغفار برای جبران فاصله با محبوب است؛ فاصله‌ای که بر اثر رذیلت گناه به وجود می‌آید. نیایش نیز برای درخواست ریزش باران محبت بر دل و لبریز کردن آن است که جایی برای محبت‌های دیگر در آن نماند. **معصومان به ما آموخته‌اند از پروردگاران بخواهیم دل‌هایمان را از محبت به خود پر کند تا تنها دل‌داده او شویم:**

واجعل... قلبی بحبک متیماً. اللهم انی تملأ قلبی حباً لک. إلهی هب لی قلباً یدنیه منک شوقه؛ و دلم را شیدای محبت خود قرار داده. خداوندا! از تو درخواست می‌کنم دلم را با محبت به خودت پر کنی. معبودا! به من دلی بخش که اشتیاق آن به تو، او را به تو

۱. احزاب (۳۳)، ۴

۲. آل عمران (۳)، ۹۲

۳. بنگرید به: قیامت (۷۵)، ۲۰

۴. انفطار (۸۲)، ۶

نزدیک گرداند. گریه نیز بیانگر توبه و استغفار و برای زدودن آلودگی هاست (گریه فراق)، اما پس از پاک شدن از گناه و رسیدن به محبوب، شوق لقای او آدمی را می‌گریاند (گریه وصال).

۴. محبت به بندگان خدا و عشق به اولیای او: بین محبت به خدا و محبت به اولیای او، رابطه‌ای قطعی است؛ آن گونه که اگر هر یک از این دو تقویت شود، در دیگری اثر می‌گذارد. محبت به اولیای خدا پیروساز است که بارزترین شکل آن محبت به رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و عترت اوست که در پیروی از آنان تجلی می‌یابد. قرآن می‌فرماید:

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛^۱ بگو اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشد، و خداوند آمرزنده مهربان است.

هر گاه بنده خدا سالک محبِ خدای سبحان شد، پیرو آیینی می‌شود که بر دست و زبان رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) جاری شده است. این پیروی، بنده را از مقام محبان خدا به مقام محبوبان خدا نایل می‌کند.

نشانه‌های محبت

برای محبت واقعی به خدا نشانه‌هایی است؛ از جمله نهراسیدن از مرگ، رعایت تقوای حضور در پیشگاه محبوب و نیز یاد خدا و انس با عبادت و نماز؛ زیرا هر چه انسان خدا را بیشتر دوست داشته باشد، می‌کوشد بیشتر او را یاد کند. مگر ممکن است عاشق از گفتگو و انس با معشوق خود ملول شود؟ نشانه دیگر، رضایت و تسلیم در هر شرایطی است. بنده‌ای که بر مبنای شوق و محبت سیر می‌کند، در راه معشوق همه چیز را به جان می‌خرد و آن را از سوی او می‌بیند، چه سختی و گرفتاری‌ها و چه آسایش و راحتی‌ها.

محبت خدا، پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و اهل بیت (علیهم‌السلام)^۲

این صفت در آیات و روایات متعددی مطرح شده است. خداوند از مؤمنان انتظار دارد که او و پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را از نزدیکان خود و از مال و ثروت و حتی از جان خود بیشتر دوست بدانند:

^۱. آل عمران (۳)، ۳۱

^۲. اخلاق اسلامی، محمد داودی، صص ۶۹-۶۳

قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ؛^۱ بگو «اگر پدران و پسران و برادران و زنان و خاندان شما و اموالی که گرد آورده اید و تجارتی که از کسادهای بیمناکید و سراهایی را که خوش می‌دارید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه وی دوست داشتنی‌تر است، پس منتظر باشید تا خدا فرمانش را [به اجرا در] آورد.» و خداوند گروه فاسقان را راهنمایی نمی‌کند.

در آیه‌های دیگر آمده است:

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ؛^۲ و برخی از مردم، در برابر خدا، همانندهایی [برای او] برمی‌گزینند، و آن‌ها را چون دوستی خدا، دوست می‌دارند؛ ولی کسانی که ایمان آورده‌اند، به خدا محبت بیشتری دارند.

البته محبت مؤمن به خدا یک‌سویه نیست، بلکه خداوند نیز مؤمنان را دوست می‌دارد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ؛^۳ ای کسانی که ایمان آورده اید، هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند. [اینان] با مؤمنان، فروتن، [و] بر کافران سرفرازند. در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند. این فضل خداست. آن را به هر که بخواهد می‌دهد، و خدا گشایگر داناست. بر اساس این آیه، خداوند نیز مؤمنان را دوست دارد و این دوستی متقابل، فضلی از جانب خداست.

۱. توبه (۹)، ۲۴

۲. بقره (۲)، ۱۶۵

۳. مائده (۵)، ۵۴

آیات بیان شده در محبت مؤمنان به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. در باب محبت به اهل بیت (علیهم السلام) خداوند در آیه ای از قرآن محبت و دوستی اهل بیت (علیهم السلام) را مزد رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیان می کند:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ؛^۱ بگو: « به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندان. »

در روایتی امام کاظم (علیه السلام) در پاسخ به این پرسش که برترین چیزی که با آن به خداوند تقرب می یابیم، چیست؟ فرمود:

پیروی از خداوند و پیروی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و محبت خداوند متعال و محبت رسول او.

همچنین نقل شده است: جابر بن عبدالله انصاری در کوچه های مدینه می گشت و می گفت: علی بهترین مردم است هر که از پذیرش او سرباز زند، کافر است. ای انصار! فرزندان خود را بر محبت علی (علیه السلام) تربیت کنید.

در روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده است: محبت علی بن ابی طالب زشتی ها را نابود می کند، چنان که آتش هیزم را.

همچنین ایشان فرمود: سوگند به آن که مرا به حق برانگیخت! خداوند از هیچ بنده ای کار نیکی را نمی پذیرد تا از او درباره محبت علی بن ابی طالب بپرسد.

اکنون که جایگاه محبت خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) در اسلام آشکار شد، بهتر آن است که اندکی از مفهوم محبت نیز سخن بگوییم.

مفهوم محبت

محبت در لغت به معنای دوستی و علاقه است که می توان آن را به طور کلی به محبت خود و محبت دیگران تقسیم کرد. دوستی دیگران از یک سو محبت به پدر و مادر و همسر و فرزند از سوی دیگر محبت به هم وطنان و هم نوعان را در بر می گیرد. اما آنچه از ویژگی های مؤمن به شمار می آید و در متون دینی بر آن تأکید شده، محبت به خداوند و پس از آن محبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) است.

۱. شوری (۴۲)، ۲۳.

البته این بدان معنا نیست که مؤمن به دیگران محبتی ندارد، بلکه آنان را دوست دارد و این محبت در طول محبت وی به خداست. به دیگر سخن، زبان حال مؤمن این است: «عاشقم بر همه عالم که همه عالم از او است.»^۱

منشأ محبت

علمای اخلاق، معتقدند منشأ همه محبت‌ها، فطرت کمال جوی آدمی است. به سخن دیگر، خداوند گوهر وجود انسان را چنان سرشته که دوستدار کمال و دشمن نقص است. بدین رو، هر انسانی صرف‌نظر از دین و جهان بینی مقبول خود و نژاد و زمان و مکانی که در آن می‌زید، دوستدار کمال است. انسان، زیبایی، توانایی و دانایی را دوست دارد؛ زیرا هر یک از این‌ها کمال است و از جهل، زشتی، ضعف و مانند آن نیز بیزار است.

بر پایه جهان بینی اسلامی خداوند کمال مطلق است و هیچ ضعف و نقصی در او راه ندارد. همه کمال‌های موجود در این جهان نیز جلوه‌ای از کمال خداوند است. بدین سبب، اگر کسی خداوند را چنان که باید، بشناسد و بداند او دارای همه‌ی صفات کمالی است و همه کمالات دیگر موجودات پرتویی از کمال الهی‌اند، خود به خود شیفته و دوستدار او خواهد شد.

پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز بر پایه جهان بینی اسلامی، از همه‌ی مردمان برتر و کامل‌ترند. در روایات مختلفی به این مطلب اشاره شده که این بزرگان مقرب‌ترین مردم نزد خداوند هستند و کلماتی که آدم از پروردگار آموخت و با توسل به آن‌ها از

^۱ مولوی عشق به خدا را با دیگر عشق‌ها و محبت‌ها مقایسه می‌کند و عشق خدا را بر آن‌ها ترجیح می‌دهد؛ چرا که محبت‌های دیگر فانی و زوال پذیرند:

عشق نبود عاقبت ننگی بود
چون که مرده سوی ما آینده نیست
هر دو می‌باشد ز غنچه تازه‌تر
وز شراب جانفزایت ساقی است
یافتند از عشق او کار و کیا

عشق‌هایی کز پی رنگی بود
ز آنکه عشق مردگان پاینده نیست
عشق زنده در روان و در بصر
عشق آن زنده گزین کو باقی است
عشق آن بگزین که جمله انبیا

خدا آمرزش خواست و خداوند نیز آن را اجابت کرد، جز نام مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) نبود.

افزون بر این، در روایات اسلامی تصریح شده که هدف از آفرینش آسمان و زمین و جهان هستی، فراهم آمدن زمینه برای آفرینش پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) است. بدین ترتیب، **اگر کسی خداوند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) او را به درستی بشناسد و با صفات‌های کمالی آن‌ها آشنا شود، خود به خود محبت آنان در دل او جای می‌گیرد.**

محبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) نیز نمونه‌های بسیاری دارد: هنگامی که در ابتدای بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بلال حبشی به او ایمان آورد، ارباب بلال او را به بیابان‌های اطراف مکه می‌برد و برهنه بر روی شن‌های تفتیده می‌خوابانید و سنگی بزرگ بر سینه او می‌گذاشت و از او می‌خواست تا از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دین او بیزاری جوید. اما هر چه بلال را بیشتر شکنجه می‌داد، او در عقیده و محبت خود به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) راسخ‌تر می‌شد. حال که منشأ محبت به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) معلوم گردید، باید دانست این محبت چه آثار و پیامدهایی دارد؟

آثار و پیامدهای محبت

در روایتی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است:

محبت خدا آتشی است که بر چیزی نمی‌افتد، مگر اینکه آن را می‌سوزاند و نوری الهی است که بر چیزی نمی‌تابد، مگر اینکه آن را روشن می‌کند و نسیمی الهی است که بر چیزی نمی‌وزد، مگر اینکه آن را به حرکت در می‌آورد و آبی الهی است که هر چیزی را حیات می‌بخشد و زمینی الهی است که هر چیزی در آن می‌روید.
در روایتی دیگر آمده است:

مردی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) راجع به [زمان بر پایی] قیامت پرسید. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: برای آن روز چه آماده کرده‌ای؟ مرد گفت محبت خدا و رسولش را. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: با همان که دوستش می‌داری، محشور می‌شوی. **بر اساس این روایات محبت به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) کاستی‌های محبان را می‌زداید و صفت‌های کمالی را در آنان ایجاد می‌کند.**

به دیگر سخن، محبت خدا و اولیای الهی افزون بر اینکه خود صفتی مطلوب است، به وجود آورنده دیگر فضیلت‌ها و نابود کننده رذیلت‌ها نیز می‌باشد. البته باید دانست تنها

محبت واقعی این آثار را در پی دارد. از این رو در منابع دینی برای محبت واقعی خداوند و اولیای او نشانه‌هایی را بر شمرده‌اند؛ مانند علاقه به ذکر خدا و عمل به دستوره‌های خدا و پیامبر: **قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ**؛^۱ بگو «اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشد، و خداوند آمرزنده مهربان است.»

بر پایه این آیه، محبت خدا مستلزم پیروی از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) است؛ چرا که پیروی از او خواسته خداست. بنابراین اگر کسی مدعی محبت به خدا باشد، ولی از خدا و رسول او پیروی نکند، در واقع از محبت خدا بی‌بهره است.

حال این پرسش مطرح است که چگونه می‌توان خود را بدین فضیلت آراست؟

راه رسیدن به محبت خدا و پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و اهل بیت (علیهم‌السلام)

همان‌گونه که پیش‌تر گفتیم، محبت به کمال، ریشه در فطرت آدمی دارد، از این رو به هر نوع کمال عشق می‌ورزد. اما به فعلیت رسیدن این ویژگی فطری نیازمند شناخت کمال و صاحبان کمال است و هر اندازه این شناخت دقیق‌تر و عمیق‌تر باشد، محبت نیز ریشه‌دارتر خواهد بود. بنابراین اولین گام برای رسیدن به محبت خدا و اولیای او، معرفت به خدا و پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و اهل بیت (علیهم‌السلام) اوست که برای ریشه‌دار شدن این شناخت تفکر در صفات آنان و آثار و نشانه‌های عظمت خداوند بسیار مؤثر است.

عزت نفس^۲

عزت در لغت به معنای توانمندی و شکست‌ناپذیری در برابر ذلت و خواری است و از «أَرْضٌ عَزَازٌ» به معنای «زمین سخت و نفوذناپذیر» گرفته شده است. عزت نفس بدین معناست که انسان، آبرو و شخصیت خود را حفظ کند و از هرگونه رفتاری که سبب خوار شدن خود نزد دیگران شود، اجتناب ورزد. بالطبع، هر کس دوست دارد که در جامعه آبرومند باشد و دیگران چهره، لباس، منش و رفتارهای او را ببینند، هیچ‌کس نمی‌خواهد که دیگران با نگاهی تحقیرآمیز به او بنگرند و برای او احترامی قایل نشوند.

۱. آل عمران (۳)، ۳۱

۲. اخلاق اسلامی، محمدتقی مصباح یزدی (ره)، تنظیم حسن صادقی، صص ۱۱۹، ۱۱۷

از دیدگاه اسلام، مؤمن عزت دارد و باید آبروی خود را حفظ کند. مؤمن باید در چهره، سخن گفتن، لباس پوشیدن، برخورد با دیگران، با خانواده و افراد جامعه، و مانند این‌ها، به گونه‌ای رفتار کند که احترام دیگران را برانگیزد. خداوند متعال به مؤمن اجازه نمی‌دهد که آبروی خود را ببرد؛ همان‌گونه که اجازه نمی‌دهد آبروی دیگران را بریزد؛ حتی اجازه نمی‌دهد که انسان گناه خویش را نزد دیگران آشکار کند و با آشکار ساختن آن، خود را پیش مؤمنان خوار سازد.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: **إِنَّ اللَّهَ فَوْضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ الْأَمُورَ كُلَّهَا وَ لَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يَكُونَ ذَلِيلًا أَمَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ يَقُولُ: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» فَالْمُؤْمِنُ يَكُونُ عَزِيزًا وَ لَا يَكُونُ ذَلِيلًا؛**^۱ خداوند امور مؤمن را به خود مؤمن واگذارده، و خوار شدنش را به او واگذار نکرده است. مگر نمی‌شنوی که خداوند می‌فرماید: «عزت، همه از آن خداوند و پیامبر و مؤمنان است». پس مؤمن عزیز است و خوار نیست.

پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) هنگامی که قصد داشتند به ملاقات یاران خود بروند، موه‌های خود را شانه می‌کردند، به خود عطر می‌زدند، دندان‌های خود را مسواک می‌کردند و لباس خود را منظم می‌نمودند. افزون بر این، در آینه می‌نگریستند تا ناآراستگی در لباس و سر و صورتشان نباشد و اگر آینه نبود، در ظرف آبی می‌نگریستند. در امور اقتصادی نیز مؤمن باید با کار کردن و کسب درآمد، خود را از دیگران بی‌نیاز کند تا نزد مردم عزیز باشد و مردم او را دوست بدانند.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: **شَرَفُ الْمُؤْمِنِ قِيَامُ اللَّيْلِ وَ عِزُّهُ اسْتِغْنَاؤُهُ عَنِ النَّاسِ؛** «شرف مؤمن به پا خاستن در شب [برای عبادت]، و عزت او بی‌نیازی از مردم است».

عزت^۲

خداوند بنی آدم را گرمی داشت و با کرامت (کرامت تکوینی) آفرید. قرآن کریم می‌فرماید: **ما بنی آدم را کرامت دادیم ... و بر بسیاری از آفریده‌هایمان برتری بخشیدیم.**^۳

۱. منافقون (۶۳)، ۸.

۲. رهیافتی بر اخلاق و تربیت اسلامی، فتح‌الله نجار زادگان، صص ۱۳۰، ۱۲۷.

۳. اسراء (۷)، ۷۰.

نوع دیگر کرامت، اکتسابی و به انتخاب ماست که با مقوله عزت مشابه است. عزت (در برابر ذلت) به معنای احساس بزرگواری و ارجمندی، سرلوحه زندگی توأم با دینداری است. شهید مطهری عزت نفس را مبنای اخلاق اسلامی شمرده است:

عزت نفس نوعی بازگشت انسان به خود و متوجه کردن انسان به شرافت و کرامت ذاتی خود است... عزت موجب می شود انسان روح خود را به منزله یک شیء، و اخلاق رذایل را به عنوان اشیای نامتناسب به آن شیء نفیس در نظر گیرد که آن شیء نفیس را از ارزش می اندازد.... بنابراین انسان با نوعی معرفت النفس، الهامات اخلاقی را فرا می گیرد....

عزت نفس در همه عرصه های اخلاقی، فرهنگی و روابط سیاسی، اجتماعی آثاری درخشان دارد؛ زیرا منشأ گناهان فردی و اجتماعی و ریشه رذایل اخلاقی در پیروی از نفس است که آن نیز در احساس حقارت و خواری نهفته است. امام علی (علیه السلام) می فرماید: آن کس که در نزد خود گرامی است، خواسته های نفسانی اش در نزد او خوار و بی مقدار است.

یکی از معیارهای اصلی در حاکمیت و روابط سیاسی دینداران، اصل عزتمندی و دفاع از کرامت انسانی است. سیره رفتاری و گفتاری پیشوایان دین برای ما این سرمشق روشن را ترسیم کرده که **مرگ با عزت از حیات در ذلت بهتر است.** همچنین به ما سفارش کرده- **اند در روابط اجتماعی، عزت خود را حفظ کنیم و با «قناعت» کمبودها را تحمل نموده، دست نیاز و حاجت به سوی دیگران دراز نکنیم.** امام صادق (علیه السلام) می فرماید: خداوند به مؤمن اجازه نداده خود را خوار و ذلیل کند.

حضرت در حدیثی دیگر می فرماید: از اشخاص تندخو نباش که مردم خوش ندارند به او نزدیک شوند، ولی خود را سست و پست نگیر که هر کس تو را می شناسد، تحقیرت کند. مفضل بن قیس نزد امام صادق (علیه السلام) رفت و به بیان گرفتاری ها و رنج های زندگی خود پرداخت. امام (علیه السلام) چهارصد درهم به او داد و فرمود: « با این پول زندگیت را بهبود بخش. » مفضل عرض کرد: منظور من از بیان شرح حال خود این بود که در حق من دعا کنید. امام (علیه السلام) فرمود: « بسیار خوب، دعا هم می کنم. » و آنگاه به وی فرمود: « از بازگو کردن همه ی شرح حال خود برای مردم پرهیز کن تا در چشم آنان خوار نشوی. » بنابراین کسی نمی تواند به بهانه فقر یا خودسازی و شکستن نفس، از شرافت انسانی خود دست بشوید.

وفای به عهد^۱

وفای به عهد و پیمان یکی از عام‌ترین ارزش‌های انسانی است که هر انسانی، هر چند هیچ دینی نداشته باشد، آن را لازم می‌داند. به همین سبب، دانشمندان اصول فقه، حکم به لزوم رعایت عهد را از مستقلات عقلیه به شمار آورده‌اند؛ یعنی **عقل بدون کمک وحی، لزوم رعایت عهد را می‌فهمد**. از این رو، هر گاه دو نفر، هر چند یکی بی‌دین باشد یا هر دو بی‌دین باشند با هم پیمانی بستند، باید به آن عمل کنند.

اگر افراد بخواهند به پیمان خود عمل نکنند، اساساً زندگی اجتماعی معنا نمی‌یابد و در مثل، «سنگ روی سنگ بند نمی‌شود». بنابراین، اساس زندگی اجتماعی، از یک اجتماع کوچک دو نفری تا جامعه‌های چند میلیونی، این است که افراد نسبت به یکدیگر تعهداتی را بپذیرند و بدان پایبند باشند.

در آیات و روایات، از تعبیر «وفای به عهد» به صورت‌های گوناگون (فعل امر، اسم فاعل و مانند آن) استفاده شده است. توجه به این تعبیر اهتمام اسلام را به لزوم عمل کردن به پیمان نشان می‌دهد؛ زیرا واژه «وفا» از ریشه «وفی» به معنای تمام و کمال است. **از این رو، وفای به عهد به معنای «انجام دادن تمام و کمال عهد و پیمان» است.**

قرآن کریم یکی از ویژگی‌های نیکوکاران را وفای به عهد برمی‌شمرد: **وَالْمُؤْمِنُونَ بَعَثَهُمْ إِذَا عَاهَدُوا**^۲ «و چون پیمانی بستند، به پیمان خود وفا کردند.»

همچنین، رعایت عهد را از ویژگی‌های مهم مؤمنان و رستگاران می‌داند: **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ* الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ*... وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُونَ**^۳ «به راستی که مؤمنان به سعادت دست یافتند. آنان که در نمازشان فروتن‌اند... همان‌ها که امانت‌های یکدیگر را پاس می‌دارند و به پیمان خود وفا دارند».

همچنین، خداوند به لزوم عمل به پیمان دستور می‌دهد و در روز قیامت از عمل به عهد پرسش می‌کند: **وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا**^۴ «و به پیمان‌ها وفا کنید که به قطع از پیمان‌ها پرسش خواهید شد».

۱. اخلاق اسلامی، محمدتقی مصباح یزدی (ره)، تنظیم حسن صادقی، صص ۱۵۷، ۱۵۶

۲. بقره (۲)، ۱۷۷

۳. مؤمنون (۲۳)، ۸، ۱

۴. اسراء (۱۷)، ۳۴

خداوند متعال یکی از پیامبران، حضرت اسماعیل (علیه السلام) را، با نام «صادق الوعد» می خواند: **وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا**^۱ «و در این کتاب [قرآن] اسماعیل را یاد کن، که او به وعده خود سخت وفادار، و فرستاده خدا و پیامبر بود».

وفای به عهد^۲

وفای به عهد یکی از فرایض و از جمله آداب معاشرت اسلامی است. قرآن مجید یکی از ویژگی‌های افراد با ایمان را وفای به عهد می داند: و مؤمنان کسانی هستند که امانت‌ها و عهد خود را مراعات می کنند.^۳

وفای به عهد را دستور می دهد: ... به عهد خود وفا کنید که از عهد سؤال می شود.^۴ پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «آن کس که به خدا و روز جزا ایمان دارد، باید به وعده خود وفا کند» و «کسی که به پیمان خود پایبند نباشد، دین ندارد». همچنین خلف وعده علامت نفاق و موجب خشم خداست.

امام علی (علیه السلام) در عهدنامه خود به مالک اشتر می نویسد: از اینکه به مردم وعده دهی و تخلف کنی، بپرهیز... زیرا [تخلف از وعده] موجب خشم خدا خواهد شد چنان که قرآن می فرماید: «نزد خدا بسیار خشم آور است چیزی بگویند که به آن عمل نمی کنید».

وفای به عهد در هر حال و در هر سطح، امری ضروری است؛ تا جایی که بر اثر بی توجهی به آن، بی اعتمادی بر جامعه بشری سایه می افکند و روابط اجتماعی در سطح خرد و کلان گسسته می شود. امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

سه چیز است که خداوند به هیچ کس اجازه تخلف از آن را نداده است: ادای امانت در مورد هر کسی، نیکوکار یا بدکار، وفای به عهد درباره هر کس، نیکوکار یا بدکار، و نیکی به پدر و مادر، خواه نیکوکار یا بدکار.

امیرمؤمنان (علیه السلام) در تأکید بر وفای به عهد و پیمان به مالک اشتر می نویسد:

۱. مریم (۱۹)، ۵۴

۲. رهیافتی بر اخلاق و تربیت اسلامی، فتح الله نجارزادگان، صص ۱۴۱. ۱۴۰

۳. مؤمنون (۲۳)، ۸؛ معارج (۷۰)، ۳۲

۴. اسراء (۱۷)، ۳۴

اگر بین خود و دشمنت پیمانی بستنی و یا تعهد کردی که به او پناه دهی، جامه وفا را برعهد خود بپوشان و تعهدات خود را محترم شمار و جان خود را سپر تعهدات خویش قرار ده ... هرگز پیمان شکنی نکن و در عهد خود خیانت روا مدار و دشمنت را فریب مده؛ زیرا کسی جز شخص نادان خیره سر، گستاخی بر خداوند را روا نمی‌دارد....

به خاطراهمیت بسیار این منش، به ماسفارش کرده‌اند به هنگام تعهد سپاری، قدرت خود را ارزیابی کنید و اگر نمی‌توانید به آن عمل کنید، وعده ندهید. امام علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: چیزی را که عاجزی وفا کنی، وعده مده. اگر اطمینان نداری کاری را می‌توانی انجام دهی، وعده مده.

امر به معروف و نهی از منکر^۱

دعوت به نیکی و بازداشتن از بدی، از آموزه‌های مهم دین اسلام است. خداوند در قرآن مسلمانان را به سبب اینکه به کارهای پسندیده فرمان می‌دهند و از کارهای ناپسند منع می‌کنند، بهترین امت می‌خواند:

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ^۲ شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید: به کار پسندیده فرمان می‌دهید، و از کار ناپسند باز می‌دارید.

قرآن فرا خواندن به نیکی و بازداشتن از بدی را یکی از ابتدایی‌ترین ویژگی‌های زنان و مردان مؤمن برشمرده است:

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ^۳ و مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند، که به کارهای پسندیده وا می‌دارند، و از کارهای ناپسند باز می‌دارند، و نماز را برپا می‌کنند و زکات می‌دهند، و از خدا و پیامبرش فرمان می‌برند. آنانند که خدا به زودی مشمول رحمتشان قرار خواهد داد، که خدا توانا و حکیم است.

۱. اخلاق اسلامی، محمد داودی، صص ۱۳۹-۱۳۱

۲. آل عمران (۳)، ۱۱۰

۳. توبه (۹)، ۷۱

همچنین در آیه ۱۰۴ سوره آل عمران به مسلمانان دستور می‌دهد که همواره گروهی از آنان باید عهده دار این وظیفه باشند. در سخنان اولیای دین نیز بر این ویژگی بسیار تأکید شده است.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هر کس مردم را به کارهای پسندیده فرا بخواند و از کارهای زشت باز دارد، جانشین خدا و فرستاده‌ی او در زمین است.»
امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: «هدف و غایت دین امر به معروف و نهی از منکر و برپا داشتن حدود الهی است.»

مفهوم امر به معروف و نهی از منکر

معروف در لغت به معنای «شناخته شده» است. بنابراین هر رفتاری که در میان مردم رایج باشد معروف است. اما به تدریج موارد کاربرد این واژه محدود و تنها به رفتارهایی اطلاق شد که از نظر مردم پسندیده است. از این رو، معروف معادل رفتار پسندیده و **امر به معروف به معنای دستور دادن به رفتارهای پسندیده است**. منکر نیز در لغت به معنای ناشناخته است و هر رفتار ناشناخته را منکر گویند و چون عموم مردم معمولاً از رفتارهای ناپسند پرهیز می‌کنند آن رفتارها در میان مردم ناشناخته و منکر است.

موارد کاربرد این واژه نیز به تدریج محدود و تنها به رفتارهای ناپسند اطلاق شد؛ بنابراین نهی از منکر **بازداشتن و منع کردن از رفتارهای ناپسند است**. در نظام اخلاقی اسلام معیار پسندیده و ناپسندیده بودن رفتار، منابع دینی است. معروف آن است که در منابع دینی به عنوان رفتار پسندیده معرفی شده و منکر نیز آن است که در منابع دینی ناپسند شمرده شده است. از این رو، برخی در تعریف امر به معروف و نهی از منکر گفته‌اند: امر به معروف عبارت است از ارشاد به راه‌های رشد و نجات بخش و نهی از منکر عبارت است از منع از آنچه با شریعت موافق نیست.

آثار امر به معروف و نهی از منکر

۱. **اجرا شدن دستورهای دینی و رواج آن‌ها:** در روایات متعددی آمده است که امر به معروف و نهی از منکر موجب می‌شود دیگر فرایض دینی نیز مورد توجه و عمل قرار گیرند و در نتیجه احکام الهی در جامعه رواج و رونق بیابند.
در روایت است: امر به معروف و نهی از منکر راه پیامبران و روش صالحان است؛ واجب بزرگی است که به وسیله آن دیگر فریضه‌ها اقامه می‌شوند.

۲. **آبادی زمین و برقراری عدالت:** امر به معروف موجب می‌گردد زمین آباد شده و عدالت و داد در جامعه حاکم شود. در روایتی از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم:
- به وسیله امر به معروف و نهی از منکر راه‌ها امن، درآمدها حلال، مظالم بازگردانده، زمین آباد و داد مظلومان از ظالمان گرفته می‌شود و کارها درست می‌گردد.
۳. **تقویت مؤمنان و تضعیف منافقان:** چنان که گفتیم، امر به معروف و نهی از منکر موجب رواج دستورهای دینی در جامعه می‌شود که این امر خود باعث تقویت مؤمنان نیز می‌گردد و آن‌ها را در جامعه پرجامع‌تر می‌کند. در مقابل، موجب تضعیف منافقان نیز هست؛ زیرا آنان به انجام دستور الهی چندان تمایلی ندارند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: آن که به نیکی‌ها امر کند، مؤمنان را تقویت کرده است.
۴. **حاکمیت یافتن مؤمنان:** در روایات متعددی به این موضوع تصریح شده که ترک امر به معروف و نهی از منکر موجب حاکمیت یافتن اشرار بر جامعه اسلامی می‌شود.
- پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: هر گاه مردم امر به معروف و نهی از منکر نکنند و از نیکان اهل بیت پیروی نکنند، خداوند اشرارشان را بر آن‌ها حاکم می‌کند. در این صورت، نیکان آنان، فرا می‌خوانند ولی پاسخی نمی‌شنوند.
- این روایت به روشنی بیان می‌دارد که عمل به این فریضه در جامعه موجب حاکمیت یافتن مؤمنان و ترک آن نیز باعث حاکمیت یافتن اشرار می‌شود.

شرایط امر به معروف و نهی از منکر

- آیات و روایاتی که در مباحث پیشین آوردیم، آشکارا وجوب و ضرورت عمل به این وظیفه اخلاقی را بیان می‌کنند. از همین رو، علمای اسلامی جملگی معتقد به وجوب این عمل هستند. البته باید دانست که وجوب این عمل، کفایی است؛ بدین معنا که اگر گروهی یا فردی به این وظیفه عمل کردند، لازم نیست دیگران بدان اقدام کنند.
- افزون بر این، باید توجه داشت که امر کردن به واجبات و نهی کردن از محرمات واجب است و امر کردن به مستحبات و نهی کردن از مکروهات نیز امری مستحب.
- با این همه، عمل به این وظیفه شرایطی دارد که بدون آن‌ها کسی نمی‌تواند بدان اقدام کند:

۱. بدانند عملی را که شخص دیگر انجام داده حرام، یا عملی را که ترک کرده، واجب است.
۲. باید احتمال دهد امر به معروف و نهی از منکر بر فرد امری یا نهی شده تأثیر می‌گذارد. بنابراین اگر بداند امر و نهی او بی‌فایده است، نباید به این کار اقدام کند.

۳. اگر بداند امر و نهی او موجب می‌شود خود وی یا نزدیکانش متحمل ضرر مالی یا جانی شوند، این وظیفه از او ساقط می‌شود. البته این شرط در صورتی است که ترک امر به معروف و نهی از منکر موجب از میان رفتن اصل دین یا ایجاد بدعت و تحریف در دین نشود.

۴. باید بداند فردی که مرتکب حرام شده یا واجبی را ترک کرده، از آن کار پشیمان نیست و قصد تکرار آن را دارد.

در روایات نیز به این شرایط اشاره شده است: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند: آیا امر به معروف و نهی از منکر بر همه‌ی مسلمانان واجب است؟ فرمود: خیر. از وی پرسیدند: چرا؟ فرمود: «امر به معروف و نهی از منکر تنها بر مسلمان قدرتمند، مُطاع، آگاه به معروف و منکر واجب است، نه بر مسلمان ضعیفی که راه به جایی ندارد.»

راه و روش امر به معروف و نهی از منکر

در اینجا دو پرسش مطرح می‌شود: نخست اینکه چرا برخی در انجام این وظیفه سستی می‌کنند؟ دیگر اینکه چگونه باید دیگران را به نیکی‌ها امر و از زشتی‌ها بازداشت؟ برای پاسخ به پرسش اول می‌توانیم از برخی روایات بهره گیریم. در روایات متعددی به این موضوع اشاره شده که سستی در انجام امر به معروف و نهی از منکر، از ترس ضرر جانی و مالی ناشی می‌شود. در روایتی آمده است:

امر به معروف و نهی از منکر مرگ انسان را نزدیک و روزی او را دور نمی‌کند، بلکه پاداش الهی را مضاعف و مزد را بیشتر می‌کند. **علمای اخلاق نیز معتقدند: سبب کوتاهی کردن در امر به معروف و نهی از منکر، یا ضعف نفس است یا طمع مالی.**

بنابراین کسی که می‌خواهد خود را برای انجام این وظیفه آماده کند، نخست باید ترس جانی و مالی و طمع از دیگران را از خود دور کند که این جز با قوت نفس و مجاهده به دست نمی‌آید.

علمای اسلامی در پاسخ به پرسش دوم، با استناد به روایات معصومین (علیهم السلام) معتقدند امر به معروف و نهی از منکر مراتبی دارد:

۱. **انکار قلبی:** که کاری انجام دهد که نشان دهنده انزجار قلبی او از کار ناپسند است. مثلاً در مواجهه با صحنه‌ای ناشایست می‌تواند چشم خود را ببندد، روی ترش کند، روی بگرداند یا از آن مجلس خارج شود.

۲. **امر و نهی زبانی:** در صورتی که امر و نهی پیشین مؤثر واقع نشد، می‌باید وی را با گفتار از کار ناشایست باز دارد و به کار نیک امر کند. البته امر و نهی زبانی نیز مراتبی دارد: نخست

باید با سخن نرم و با موعظه و ارشاد او را امر و نهی کند، اما اگر مؤثر نیفتاد، با امر و نهی و در صورت کارگر نیفتادن، با سخن خشن و تهدید او را امر و نهی کند.

۳. امر و نهی عملی: در این مرحله شخص می‌تواند با اعمال قدرت فرد را از کار زشت باز داشته و به کار نیک وا دارد. اما باید دانست این مرحله بر عهده‌ی حاکم شرع است و تنها با اجازه‌ی او می‌توان بدان اقدام کرد.

امر به معروف و نهی از منکر^۱ از مهم‌ترین واجبات دین است. بر اساس آئین اسلام، افراد در برابر یکدیگر مسئولیت دارند و موظف‌اند در امور مادی و معنوی به یکدیگر کمک کنند و به کار یکدیگر حساس باشند. از جهت عقلی نیز عقل هر انسانی حکم می‌کند که در کل باید در برابر کار افراد در جامعه احساس مسئولیت داشت.

از این‌رو، باید با منکرات و کارهای زشت و ناشایست و هر عملی که مصالح انسان را تهدید می‌کند، مبارزه کرد. آنچه مورد اختلاف است، مصداق منکر است؛ مثلاً برخی اعدام قاچاقچیان حرفه‌ای را، که عامل فلج شدن و مرگ تدریجی افراد است، مصداق منکر می‌شمارند، و برخی آن را مصداق معروف می‌دانند.

فواید امر به معروف و نهی از منکر بسیار گسترده است و همه‌ی شئون زندگی انسان را در بر می‌گیرد. با توجه به اهمیت آن، به بخشی از فواید، با توجه به روایت نقل شده از امام باقر (علیه السلام) همراه با توضیحاتی اشاره می‌کنیم و متن بخش‌های حدیث شریف را در پانوشت می‌آوریم:

با امر به معروف و نهی از منکر واجبات دینی برپا می‌شود.^۲ اگر افراد به کسی که وظیفه خود را انجام نمی‌دهد تذکر دهند و این تذکر چند بار ادامه یابد، این فرد بالطبع تحت تأثیر قرار می‌گیرد و به وظیفه خود عمل می‌کند. امر به معروف و نهی از منکر، راه پیامبران^۳ و برنامه افراد شایسته است.^۴

۱. اخلاق اسلامی، محمدتقی مصباح یزدی (ره)، تنظیم حسن صادقی، صص ۱۸۳، ۱۸۱

۲. إن الأمر بالمعروف والنهي عن المنکر فریضه عظیمه بها تقام الفرائض

۳. إن الأمر بالمعروف والنهي عن المنکر سبیل الأنبياء

۴. و منهاج الصالحاء

با امر به معروف و نهی از منکر، واجبات دیگر نیز برپا می‌شود^۱ و راه‌ها امنیت می‌یابد^۲ و نیز کسب‌ها و تجارت‌ها حلال می‌شود^۳ اگر در کسب‌ها امر به معروف و نهی از منکر صورت نگیرد، کم‌کم در معامله ربا و دزدی پدید می‌آید و تجارت حلال به حرام تبدیل می‌شود. در سایه رواج امر به معروف و نهی از منکر، حقوق به صاحبانشان باز می‌گردد^۴ و زمین آباد می‌شود^۵ و محیط زیست سالم می‌گردد. اگر به کسانی که محیط زیست را از بین می‌برند یا کارخانه‌هایی که بهداشت را رعایت نمی‌کنند و محیط زیست را آلوده می‌کنند تذکر داده شود، زمینه برای محیط سالم فراهم می‌شود. با رواج امر به معروف و نهی از منکر در جامعه، به‌ویژه میان صاحبان قدرت، دشمنان جرئت ستم‌کردن ندارند و آنان نیز به رعایت انصاف وادار می‌شوند. ^۶ درکل، کارها در سایه امر به معروف و نهی از منکر به سامان می‌رسد. ^۷

در امر به معروف و نهی از منکر مراحل وجود دارد که توجه به آن‌ها ضروری است:

مرحله نخست آنکه انسان در دل خود، احساس نفرت و انزجار و ناراحتی از گناه داشته باشد که چرا این گناه انجام می‌گیرد. ^۸

مرحله دوم آنکه انسان ناراحتی خود را در چهره آشکار سازد و اعتراض خود را نشان دهد.

مرحله سوم آنکه ناراحتی خود را به زبان آورد و تذکر دهد، که خود مراتبی دارد؛ نخست غیر مستقیم، و سپس مستقیم و با زبان نرم و ملایم و با مهربانی. ^۹ اگر زبان نرم و خوش تأثیر نکرد، باید با لحنی تندتر اعتراض کرد.

مرحله چهارم آنکه انسان در عمل و به‌طور فیزیکی در برابر گناه بایستد. با توجه به آنکه امر به معروف و نهی از منکر عملی و فیزیکی ممکن است موجب اخلال در نظم اجتماعی

^۱. و فریضه عظیمه بها تقام الفرائض

^۲. و تأمن المذاهب

^۳. و تحل المكاسب

^۴. و ترد المطالم

^۵. و تعمر الأرض

^۶. و ينتصف من الأعداء

^۷. و يستقیم الأمر

^۸. فأنکروا بقلوبکم

^۹. والفظوا بالسننکم

شود، این مرحله باید با اجازه حاکم دولت اسلامی باشد. قرآن کریم وجود گروهی از مسلمانان را، که امر به معروف و نهی از منکر کنند، ضروری می‌داند:

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛^۱ و باید از میان شما گروهی باشند که مردم را به نیکی فرا خوانند و آنان را به کار پسندیده وادارند و از کار زشت و نکوهیده بازدارند و اینان همان رستگاران اند.

همچنین، یکی از صفات مهم و اصلی مؤمنان را امر به معروف و نهی از منکر، و سپس اقامه نماز و دادن زکات برمی‌شمرد: **وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ...**^۲ مردان و زنان با ایمان بر یکدیگر ولایت دارند. از این رو یکدیگر را به کار شایسته فرمان می‌دهند و از کار ناپسند باز می‌دارند و نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند....

امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: «خداوند به شعیب پیامبر وحی کرد: از قوم تو صد هزار تن را هلاک خواهم کرد. چهل هزار تن از آن‌ها اهل معصیت و گناه‌اند و شصت هزار تن نیز از خوبان اند. شعیب گفت: اهل گناه شایسته عذاب‌اند. خوبان چرا عذاب می‌شوند؟ خداوند به وی وحی فرمود که آنان با اهل گناه سازش کردند و نرمی نشان دادند و برای خشم من خشمگین نشدند.

عفو و گذشت^۳

انسان گاهی در زندگی اجتماعی خود از دیگران رفتار بدی می‌بیند. حال، دو راه پیش روی دارد: راه نخست آنکه انتقام گیرد و رفتار بد را با بدی پاسخ دهد که در این صورت، نه ارزش منفی دارد و نه ارزش مثبت. راه دوم آنکه انسان درصدد انتقام بر نیاید و از اشتباه او درگذرد که در این صورت، ارزش مثبت دارد. هوای نفس، راه نخست را، و عقل و نقل (قرآن کریم و روایات) راه دوم را پیشنهاد می‌دهد و یکی از بزرگ‌ترین فضایل اخلاقی را عفو و گذشت بر می‌شمرد.

خوش رفتاری در برابر رفتار بد دیگران، افزون بر اینکه اوج ارزش اخلاقی است، انگیزه‌ای را نیز در طرف مقابل برای کسب این ارزش اخلاقی می‌آفریند و زمینه را برای

۱. آل عمران (۳)، ۱۰۴

۲. توبه (۹)، ۷۱

۳. اخلاق اسلامی، محمدتقی مصباح یزدی (ره)، تنظیم حسن صادقی، صص ۱۶۲، ۱۶۰

تربیت او و بازداشتن از ارتکاب دوباره رفتار زشت فراهم می‌سازد. همچنین، این کار موجب می‌شود تا انسان به تدریج کارهایش را تنها برای کسب رضایت الهی انجام دهد که از مراتب بلند ارزش‌هاست.

از سوی دیگر، گذشت از رفتار دیگران پیروی از صفت عفو الهی است. همان‌گونه که خداوند از رفتار زشت بندگان می‌گذرد و بدان را مانند خوبان از رحمت خویش در این دنیا بهره‌مند می‌سازد، شایسته است که انسان نیز از رفتار بد دیگران بگذرد و زمینه عفو الهی را برای خود فراهم سازد.

قرآن کریم یکی از فواید بخشش انسان را بخشش خدای متعال می‌داند: **وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ**^۱ «باید خطای آنان را ببخشند و از لغزششان چشم‌پوشند. آیا دوست ندارید که خدا گناهانتان را ببامرزد؟ و خداوند آمرزنده و مهربان است.»

امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: **واعف عمن ظلمک كما انک تحب ان یعفی عنک، فاعتبر بعفو الله عنک. ألا ترى أن شمسہ اشرفت علی الأبرار و الفجار، و أن مطره ینزل علی الصالحین و الخاطئین؟** از کسی که به تو ستم کرده است در گذر؛ همان‌گونه که دوست داری از تو درگذرند و از گذشت خدا از خودت پند گیر. مگر نمی‌بینی که خورشید خداوند بر خوبان و بدان یکسان می‌تابد و باران الهی نیز بر نیکوکاران و خطاکاران فرو می‌بارد؟

قرآن کریم به بخشش اشتباه دیگران و پاسخ دادن با نیکی سفارش می‌کند و فایده آن را از بین رفتن دشمنی و تبدیل شدن به دوستی می‌خواند: **ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ**^۲ «ای پیامبر، [خوی نیکو در تأثیر گذاری با خوی زشت برابر نیست. پس] با نیکوترین خصلت بدی‌های آنان را دفع کن که ناگاه آن کس که با تو و او دشمن است گویی دوستی دلسوز است.»

روزی کنیز امام زین العابدین (علیه‌السلام) بر دست ایشان آب می‌ریخت و امام (علیه‌السلام) برای نماز وضو می‌گرفت. ظرف از دست کنیز بر صورت امام (علیه‌السلام) افتاد هنگامی که امام (علیه‌السلام) سرش را به‌سوی او بلند کرد، کنیز گفت: خدای می‌فرماید: **وَالْكَافِرِينَ الْغَائِبَةَ**^۳

۱. نور (۲۴)، ۲۲

۲. فصلت (۴۱)، ۳۴

۳. آل عمران (۳)، ۱۴۳. این آیه درباره ویژگی‌های متقیان است.

«خشم خود را فرو می‌خورند.» امام (علیه‌السلام) به وی فرمود: خشمم را فرو خوردم. وی گفت: وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ؛^۱ «و از لغزش مردم در می‌گذرند.» امام (علیه‌السلام) به وی فرمود: البته خدا از تو بگذرد. وی گفت: وَاللَّهِ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ؛^۲ «خدانیکوکاران را دوست می‌دارد.» امام (علیه‌السلام) به وی فرمود: برو، آزادی [تورا در راه خدا آزاد کردم].

گفتنی است که ارزش بودن گذشت، قانون کلی نیست و مانند بسیاری از قواعد اخلاقی و احکام شرعی استثنا دارد؛ زیرا در برخی موارد، شرایط روحی و روانی و تربیتی گناهکار به گونه‌ای است که اگر از گناهش بگذرند، او بدکارتر خواهد شد و تجاوز به حقوق دیگران را ادامه خواهد داد. همچنین، در برخی موارد، قصاص و اجرای حد لازم است تا ضمن تنبیه خطاکار موجب پند دیگران شود؛ مثلاً گذشت از کسی که مرتکب عمل منافی عفت شده است و شرایط اجرای حد را دارد، ارزش نیست، بلکه ضد ارزش است.

قرآن کریم در این باره می‌فرماید: وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ؛^۳ «و اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید، نباید مهربانی و دلسوزی به آن دو شما را فرا گیرد [و در کیفرشان سستی به خرج دهید؛ که این سهل‌انگاری در دین و بی‌اعتنایی به قانون خداست]». بنابراین در بخشش و گذشت باید مصالح خود و جامعه را در نظر گرفت.

عفو و گذشت^۴

عفو گذشت یکی از مکارم اخلاقی است که در منابع دینی به آن بسیار سفارش شده است.

خداوند در قرآن کریم پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را به گذشت از آزارها و کارشکنی‌های اهل کتاب فرا می‌خواند: وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ

۱. همان منبع

۲. آل عمران (۳)، ۱۳۴

۳. نور (۲۴)، ۲

۴. اخلاق اسلامی، محمد داودی، صص ۱۶۰-۱۵۴

كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛^۱ بسیاری از اهل کتاب - پس از اینکه حق برایشان آشکار شد - از روی حسدی که در وجودشان بود، آرزو می کردند که شما را، بعد از ایمانتان، کافر گردانند. پس عفو کنید و در گذرید، تا خدا فرمان خویش را بیاورد، که خدا بر هر کاری تواناست. همچنین خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور می دهد: **خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ**؛^۲ گذشت پیشه کن، و به [کار] پسندیده فرمان ده، و از نادانان رُخ برتاب.

خداوند در قرآن کریم به کزات مؤمنان را با ویژگی عفو و گذشت وصف می کند: **الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ**؛^۳ همانان که در فراخی و تنگی انفاق می کنند؛ و خشم خود را فرو می برند؛ و از مردم در می گذزند؛ و خداوند نکوکاران را دوست دارد.

در برخی آیات نیز به صراحت مؤمنان را به عفو و گذشت امر می کند: **وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ**؛^۴ باید عفو کنند و گذشت نمایند. مگر دوست ندارید که خدا بر شما ببخشد؟ و خدا آمرزنده مهربان است. **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِن تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ**؛^۵ ای کسانی که ایمان آورده اید، در حقیقت برخی از همسران شما و فرزندان شما دشمن شمایند، از آنان بر حذر باشید، و اگر ببخشایید و در گذرید و بیامرزید، به راستی خدا آمرزنده مهربان است. **وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ**؛^۶ و جزای بدی، مانند آن، بدی است. پس هر که در گذرد و نیکوکاری کند، پاداش او بر [عهده] خداست. به راستی او ستمگران را دوست نمی دارد.

در سخنان معصومان (علیهم السلام) نیز این صفت بسیار ستوده شده است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

۱. بقره (۲)، ۱۰۹

۲. اعراف (۷)، ۱۹۹

۳. آل عمران (۳)، ۱۳۴

۴. نور (۲۴)، ۲۲

۵. تغابن (۶۴)، ۱۴

۶. شوری (۴۲)، ۴۰

به مکارم اخلاق توجه کنید که خداوند عزوجل مرا برای آن‌ها برانگیخت و برخی از مکارم اخلاق آن است که آدمی کسی را که به او ستمی کرده است، ببخشاید؛ به کسی که از او دریغ کرده، اعطا کند؛ با کسی که رابطه‌اش را با او قطع کرده، رابطه برقرار کند و آن را که از او عیادت نکرده عیادت کند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: عفو تاج مکارم اخلاق است.

امام صادق (علیه السلام) نیز در روایتی می‌فرماید: برای خداوند جرعه‌ای محبوب‌تر از جرعه‌ی خشم نیست که شخص آن را به صبر یا به حلم فرو برد.

مفهوم عفو و گذشت

عفو، صفح، غفران، حلم و کظم غیظ واژه‌هایی هستند با معانی نزدیک به هم. **عفو به معنای بخشیدن خطای خطاکار و تنبیه نکردن او و معادل گذشت کردن در زبان فارسی است.** در قرآن گاه واژه صفح و غفران نیز در این معنا به کار رفته است. صفح در لغت به معنای صرف نظر کردن و مترادف با عفو است.

اما برخی مفسران گفته‌اند عفو به معنای تنبیه نکردن و بخشیدن خطاکار و **صفح نیز به معنای بخشیدن خطاکار بدون سرزنش کردن اوست.** در روایتی از امام سجاد (علیه السلام) آمده است: «صفح به معنای عفو و گذشت بدون سرزنش است.» بنابراین **صفح، برتر از عفو** است که در برخی آیات مؤمنان بدان سفارش شده‌اند.

غفران نیز به معنای پوشاندن است. از این رو **غفران گناه به معنای پوشاندن گناه و گذشتن از آن است** در سوره آل عمران، فرو بردن خشم مقدم بر عفو آمده است؛ زیرا فرو بردن خشم و واکنش نشان ندادن به تنهایی دلالتی بر پاکی درون از قصد انتقام و کینه ندارد. به بیان دیگر، این تقدم بیانگر آن است که متقین نه تنها خشم خود را فرو می‌برند، بلکه از خطای خطاکار نیز می‌گذرند.

حلم نیز به معنای شتاب نکردن در تنبیه و مهار کردن خشم است که از نظر معنا، با فرو بردن خشم نزدیکی بسیار دارد. از آن چه بیان شد، روشن می‌شود که مورد عفو و فرو بردن خشم و حلم جایی است که کسی در حق شخصی مرتکب رفتاری زشت شود. بنابراین مؤمنان در برابر رفتار یا سخن زشت دیگران، نخست حلم پیشه می‌کنند و خشم خود را فرو می‌خورند و سپس وی را می‌بخشند و از تنبیه وی با اینکه توانایی آن را دارند صرف نظر می‌کنند.

البته، باید دانست که عفو و گذشت در جایی نیکوست که خطاکار در حق دیگری کار زشتی را مرتکب شده باشد (حق الناس)، اما اگر خطای او تخلف از قانون الهی است (حق الله)، عفو و گذشت امری پسندیده نیست.

از این رو در روایتی آمده است: پیامبر هیچ گاه از کسی برای تزییع حق خودش انتقام نگرفت، بلکه عفو و صرف نظر می کرد.

افزون بر این، عفو و گذشت در صورتی پسندیده است که موجب جری شدن خطاکار و رواج خطا نشود.

در روایتی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است: عفو و گذشت موجب فساد شخص پست می شود، چنان که موجب اصلاح شخص بزرگوار می شود.

آثار عفو و گذشت

۱. اجرا و پاداش الهی: پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

هر گاه خشم، شما را تحت فشار قرار داد، با عفو و گذشت آن را دفع کنید. در روز قیامت منادی ندا می دهد: « هر که پاداش او برعهده خداوند است برخیزد. » [و] جز عفوکنندگان برنخیزند. آیا سخن خداوند [در قرآن] را نشنیده اید [که] « فَمَنْ عَفَا وَأُصْلِحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ. »

۲. از میان رفتن کینه ها: از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده است:

عفو و گذشت کنید تا کینه های میان شما از میان برود.

۳. عزت و سرافرازی: در روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده است:

عفو و گذشت داشته باشید که عفو و گذشت جز بر عزت شخص نمی افزاید. پس یکدیگر را عفو کنید تا خداوند شما را عزیز کند.

۴. طول عمر: در روایتی دیگر از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خوانیم:

کسی که عفو و گذشتش زیاد باشد، عمرش طولانی خواهد بود.

۵. جذب مردم و اصلاح آنان: عفو و گذشت موجب می شود مردم جذب عفو کننده

بشوند و رفتارشان را تغییر دهند.

۶. جلب حمایت مردم: عفو و گذشت موجب می شود مردم از عفو کننده، به هنگام

رویارویی با جاهلان حمایت کنند.

منشأ عفو و گذشت و راه رسیدن به آن

انسان به صورت طبیعی بدی را به بدی پاسخ می‌دهد و نیکی را به نیکی؛ همان‌گونه که خداوند در قرآن می‌فرماید:

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ؛^۱ مگر پاداش احسان جز احسان است؟
وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا؛^۲ و کسانی که مرتکب بدی‌ها شده‌اند، [بدانند که] جزای [هر] بدی مانند آن است. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چرا اسلام برخلاف این قاعده و رویه طبیعی، ما را به عفو و گذشت فرا می‌خواند؟ پاسخ این پرسش تا حدی در مباحث مطرح شده در آثار عفو و گذشت روشن شد.

با این همه، در برخی آیات و روایات نیز چرایی عفو و گذشت بیان شده است: **وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِيَعْفُوا وَلِيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛**^۳ و سرمایه‌داران و فراخ‌دولتان شما نباید از دادن [مال] به خویشاوندان و تهیدستان و مهاجران راه خدا دریغ ورزند، و باید عفو کنند و گذشت نمایند. مگر دوست ندارید که خدا بر شما ببخشد؟ و خدا آمرزنده مهربان است.

این آیه به‌طور ضمنی یکی از علل عفو و گذشت را دستیابی به عفو و رحمت الهی می‌داند. در آیه‌ای دیگر، خداوند اعتقاد به معاد را عامل عفو و گذشت می‌شمرد:

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأَتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ؛^۴ و ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حق نیافریده‌ایم، و یقیناً قیامت فرا خواهد رسید. پس به خوبی صرف‌نظر کن.

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌نویسد:

خداوند به پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌فرماید: «از آزار مشرکان دلتنگ مباش که ما این جهان را بیهوده نیافریده‌ایم و آنان در روز قیامت به سزای اعمالشان خواهند رسید. پس از آن‌ها درگذر و عفویشان کن.»

۱. الرحمن (۵۵)، ۶۰.

۲. یونس (۱۰)، ۲۷.

۳. نور (۲۴)، ۲۲.

۴. حجر (۱۵)، ۸۵.

بدین ترتیب، این آیه نیز یکی از دلایل عفو و گذشت را بیان می‌کند و آن اینکه خداوند در روز قیامت سزای رفتارهای زشت کاران را خواهد داد. به سخن دیگر، از آنجا که مؤمن معتقد به خداوند و عدالت اوست و ایمان دارد که هر کس سزای عملش را در این سرا یا سرای آخرت خواهد دید، از خطای خطاکار می‌گذرد.

امام علی (علیه‌السلام) منشأ عفو و گذشت را دو چیز می‌داند:

۱. مردم یا برادران دینی یکدیگرند یا هم‌نوع، و همین اقتضا دارد تا جایی که ممکن است از خطاهای یکدیگر چشم پوشند.
۲. انسان همواره در معرض لغزش و خطاست. به همانسان که خداوند از خطاهای ما می‌گذرد، بندگان او نیز باید از خطاهای یکدیگر در گذرند.

پس از این توضیحات، حال باید پرسید چگونه می‌توان خود را به این فضیلت آراست؟ پاسخ این است که، اندیشیدن در آثار نیکوی عفو و گذشت و وعده‌های نیکویی که خداوند به عفوکنندگان داده و نیز تمرین مهار کردن خشم و از سویی تکرار عفو و گذشت، موجب می‌شود شخص به تدریج به این رفتار عادت کند و اندک اندک این فضیلت در او تثبیت گردد.

عفو و گذشت^۱

رفتار اجتماعی-چنانکه اشاره شد-اصول و ضوابطی دارد که رعایت آن‌ها امری ضروری است، اما باید بپذیریم که گاه می‌لغزیم و مرتکب گناه می‌شویم. در چنین مواردی بر ما که مرتکب لغزش شده ایم وظیفه ای، و بر کسی نیز که بدو ستم شده، وظیفه‌ای دیگر است. وظیفه ما اعتراف به لغزش، عذرخواهی و جلب رضایت اوست، اما او که در حقش جفا کرده ایم، شایسته است که عذر ما را بپذیرد و وقتی صداقت ما را دید، از ما درگذرد. آیات و روایات نیز هم در زمینه عذرخواهی و هم در پذیرش عذر رهنمون‌های کارآمدی دارد.^۲

یکی از داستان‌های آموزنده قرآن که فضیلت اخلاقی عفو و گذشت را یادآور شده، داستان حضرت یوسف (علیه‌السلام) است. می‌دانیم که یوسف بی‌آنکه گناهی مرتکب شده باشد،

۱. تفسیرموضوعی قرآن کریم، جمعی از نویسندگان، صص ۲۹۵-۲۹۲

۲. حضرت امیر در بخشی از نامه معروف خود به فرزندش امام حسن چنین آورده است: عذر کسی که نزد تو عذرخواهی کرد، بپذیر و از مردم درگذر. «

تنها از آن رو که بیش از سایر برادران محبوب پدر بود، مورد حسادت آنان قرار گرفت و با توطئه و نیرنگ برادران به چاه افتاد. آنگاه وی به عنوان غلامی زیبا در بازار مصر فروخته شد و از کاخ عزیز مصر سر در آورد.

در آن کاخ نیز باز بی آنکه تقصیری متوجه او باشد، صرفاً به خاطر زیبایی در کمند عشق نامبارک همسر عزیز مصر، زلیخا گرفتار شد و چون به این عشق شیطانی پاسخ منفی داد، مورد خشم و غضب او قرار گرفت و برای مدتی نسبتاً طولانی. تا چهارده سال. روانه زندان شد. اما آن گاه که یوسف به عزت رسید و مسئولیت خزانه داری مصر را برعهده گرفت، گستاخی برادرانش را که او را سارق معرفی کردند، همچنان پنهان نگاه داشت و سرانجام پس از تلخیها و فشارهای جسمی و روحی لحظه‌ای بس تکان دهنده و هیجان برانگیز فرارسید و یوسف خطاب به برادرانش گفت:

قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ.^۱ گفت: «آیا دانستید وقتی که نادان بودید، با یوسف و برادرش چه کردید؟»
 هنگامی که آنان یوسف را شناختند و اذعان کردند که خداوند یوسف را بر آنان برگزیده و آنان خطا کرده‌اند، یوسف خطاب به آنان گفت: لا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.^۲ امروز بر شما سرزنشی نیست. خدا شما را می‌آمرزد و او مهربان‌ترین مهربانان است.

تثريب به معنای عتاب، نکوهش و آشکار ساختن گناه است.

باری، یوسف (علیه‌السلام) با گفتن جمله «يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» خواست این نکته را باز گوید که بخشودن برادران الهام گرفته از مغفرت الهی و دستور خداوند مبنی بر گذشت از خطاهای دیگران است. به گفته حافظ:

هاتفی از گوشه می‌خانه دوش	گفت ببخشند گنه می‌بنوش
لطف الهی بکند کار خویش	مژده رحمت برساند سروش
لطف خدا بیشتر از جرم ماست	نکته سر بسته چه دانی خموش
رندی حافظ نه گناهی است صعب	با کرم پادشاه عیب پوش

۱. یوسف (۱۲)، ۸۹

۲. یوسف (۱۲)، ۹۲

دعوت خداوند مبنی بر گذشت از لغزش‌های دیگران در برخی آیات آمده است. مثلاً در سوره نور چنین می‌خوانیم: **وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ**.^۱ و باید عفو کنند و گذشت نمایند. مگر دوست ندارید که خدا بر شما ببخشد؟ خداوند در این آیه به یک معادله اشاره کرده و آن اینکه اگر دوست دارید خداوند شما را ببخشد، شما نیز مردم را ببخشید و از آنان درگذرید. نکته درخور توجه در این آیه، تفاوت عفو و صفح است.

راغب می‌گوید: **صفح ترک نکوهش و ملامت، و بلیغ‌تر از عفو است؛ ... زیرا گاه انسان عفو می‌کند، اما صفح نمی‌کند.**

بنابراین در عفو، انسان با در نظر گرفتن گناه و لغزش دیگران، با عذرخواهی آنان به نوعی خود را نسبت به آن به فراموشی می‌زند، اما آن لغزش همچنان در ذهن باقی است؛ حال آنکه در صفح، انسان گناه و لغزش دیگران را از بنیاد ذهن خود پاک می‌کند و از آن به‌طور کامل در می‌گذرد.

بر این اساس به کزات از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) خواسته شده که از لغزش‌های مسلمانان درگذرد: **«فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ»**.^۲

قرآن عفو و صفح از خطاها و لغزشهای مؤثر مشرکان را کاری محسنانه دانسته است: **فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ**.^۳ پس، از آنان درگذر و چشم پوشی کن که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.

این امر مدعی آغازین را تأیید می‌کند که برخی از رفتارها همچون عفو و گذشت رفتاری محسنانه است؛ زیرا مقتضای رفتار عادلانه آن است که پاسخ بدی به بدی داده شود. رفتار عادلانه و محسنانه در باره مقابله به مثل و گذشت، توأمان در این آیه آمده است:

وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ.^۴ و جزای بدی، مانند آن، بدی است. پس هرکه درگذرد و نیکوکاری کند، پاداش او بر [عهد] ماست.

اینکه پاداش عفو و گذشت را خداوند خود برعهده گرفته، از آن‌روست که کار محسنانه فراتر از رفتار متداول، و منطبق بر اصل برابری کیفر و پاداش است

۱. نور (۲۴)، ۲۲

۲. آل عمران (۳)، ۱۵۹

۳. مائده (۵)، ۱۳

۴. شوری (۴۲)، ۴۰

در سوره آل عمران یکی از ویژگی‌های پرهیزکاران فروخوردن خشم و بخشش مردم دانسته شده: **وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ**.^۱

علت ذکر «العافین عن الناس» پس از جمله «و الکاظمین الغیظ» بدان جهت است که انسان در برابر لغزش‌ها و درشت‌خویی‌های دیگران معمولاً لبریز از خشم می‌شود و پس از آن به‌طور طبیعی برای تشفی خاطر خویش به درشت‌خویی پاسخ تلخی می‌دهد. اما پرهیزکاران نخست خشم خود را فرو می‌خورند و چون با داشتن حلم و بردباری قادر به فروخوردن خشمشان هستند، از لغزش دیگران در می‌گذرند.

عفو و گذشت در برابر لغزش افراد، با شعار «پاسخ نیک دادن به بدی دیگران» در آیات متعددی بازتابانده شده؛ نظیر این آیه:

وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي، هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ * وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ.^۲

و نیکی با بدی یکسان نیست. [بدی را] به آنچه خود بهتر است، دفع کن؛ آنگاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یکدل می‌گردد. و این [خصلت] را جز کسانی که شکیبیا بوده‌اند نمی‌یابند، و آن را جز صاحب بهره‌ای بزرگ، نخواهد یافت.

عدالت^۳

بی‌گمان همه‌ی انسان‌ها برای عدالت جایگاه ویژه و ارزش والایی قایل‌اند و کلیت آن را درک می‌کنند. همه‌ی نظام‌های ارزشی نیز حسن عدالت و ضرورت رعایت آن را پذیرفته‌اند. اصل عدالت، اصل بدیهی است و عقل با تحلیل مفهوم عدالت، به ضرورت نیک بودن آن پی می‌برد. **عدالت به معنای «دادن حق هر صاحب حق به اوست»**؛^۴ مثلاً اگر فردی دو ساعت برای شما کار کرد، وی استحقاق دریافت مزد دو ساعت کار را دارد، و اگر شما به اندازه یک ساعت به او مزد دهید، حق او را نداده‌اید.

باید توجه داشت که **عدالت به معنای تساوی مطلق نیست**، بلکه در مفهوم آن، تناسب نیز وجود دارد؛ مثلاً کارمندی تخصصی دارد که کارمند دیگر ندارد و بدین سبب کار

۱. آل عمران (۳)، ۱۳۴.

۲. فصلت (۴۱)، ۳۴، ۳۵.

۳. اخلاق اسلامی، محمدتقی مصباح یزدی (ره)، تنظیم حسن صادقی، صص ۱۷۹، ۱۸۰.

۴. إعطاء كل ذي حق حقه.

آن‌ها نیز یکسان نیست. حال هر کدام از آن‌ها، با توجه به تخصص و کار خود، شایسته حقوقی متناسب با آن تخصص و کارند. اگر حقوق این دو را یکسان بدهند، عدالت نیست. بنابراین عدالت آن است که حقوق هر کس متناسب با استحقاق وی به او داده شود. با توجه به مفهوم یاد شده، مفهوم عدل گسترده است؛^۱ اما در این جا تنها به بُعد اجتماعی عدالت، «حقوق انسان بر انسان»، اشاره می‌کنیم. بنابراین، عدالت نسبت به یکدیگر، که از آن با عنوان «عدالت اجتماعی» یاد می‌شود، آن است که انسان حقوق دیگران را به آن‌ها بدهد؛ مثلاً قاضی باید با توجه به ادله و شواهد، حق را به صاحب حق بدهد، یا مدیر یک اداره با توجه به شایستگی کارمندان حقوق آنان را بدهد. همچنین، دولت وظیفه دارد با توجه به شایستگی افراد و بدون توجه به آشنایی و مواردی از این دست حقوق مردم را بدهد.

قرآن کریم در آیه‌های بسیاری، به عدالت اجتماعی و مصادیق آن اشاره می‌کند که برخی از آن‌ها را یادآور می‌شویم:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ؛^۲ «خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان آن‌ها باز گردانید، و چون میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید».

قرآن کریم یکی از اهداف اساسی فرستادن پیامبران و فرود آوردن کتاب و میزان راقیام مردم به عدالت می‌شمارد و می‌فرماید:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ؛^۳ همانا ما پیامبران خود را با دلایل قاطع [و معجزاتی که حقانیت رسالت آنان را آشکار می‌ساخت] فرستادیم و با آن‌ها کتاب آسمانی و دین را [که معیار عقاید و اعمال انسان‌هاست] فرو فرستادیم، تا مردم همواره به عدل و داد بر پا باشند.

۱. معنای کلی عدالت شامل «حقوق خدا بر انسان»، «حقوق انسان بر خود» و «حقوق انسان بر انسان» می‌شود

۲. نساء (۴)، ۵۸

۳. قسط دو معنای متضاد دارد. معنای نخست آن عدل است و معنای دوم آن جور و تجاوز از حق

۴. حدید (۵۷)، ۲۵

همچنین، به لزوم عدالت هنگام نوشتن متن قرارداد قرض (به عنوان نمونه‌ای ساده از قراردادهای حقوقی) سفارش می‌کند: **وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ...**^۱ «و باید نویسنده‌ای در میان شما [متن قرارداد را] به [حق و] عدل بنویسد».

عدل و انصاف^۲

عدل و انصاف از دیرباز در اخلاق جایگاه والایی داشته‌اند. بسیاری از مباحث در آثار افلاطون و ارسطو به چیستی جامعه عادل، فرد عادل، چگونگی تربیت انسان عادل و چگونگی تشکیل جامعه عادل اختصاص یافته است.

در اخلاق اسلامی نیز عدالت جایگاهی ممتاز دارد. خداوند در قرآن کریم همه را به عدل فرا می‌خواند: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ**^۳ در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می‌دارد. به شما اندرز می‌دهد، باشد که پند گیرید.

به‌ویژه پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را به رعایت عدالت میان مردم دستور می‌دهد:

وَقُلْ أَمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ^۴؛ و بگو: «به هر کتابی که خدا نازل کرده است ایمان آوردم و مأمور شدم که میان شما عدالت کنم.»

در آیاتی دیگر، به مؤمنان دستور می‌دهد پیوسته و در هر شرایطی عدالت را رعایت کنند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَ الْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوُّوا أَوْ تَعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا^۵؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، پیوسته به عدالت قیام کنید و برای خدا گواهی دهید، هر چند به زیان خودتان یا [به زیان] پدر و مادر و خویشاوندان [شما] باشد. اگر توانگر یا نیازمند باشد باز خدا به آن دو از شما سزاوارتر است؛

۱. بقره (۲)، ۲۸۲

۲. اخلاق اسلامی، محمد داودی، صص ۱۳۳، ۱۲۵

۳. نحل (۱۶)، ۹۰

۴. شوری (۴۲)، ۱۵

۵. نساء (۴)، ۱۳۵

پس، از پی هوس نروید که [در نتیجه از حق] عدول کنید. و اگر به انحراف گرایید یا اعراض نمایید، قطعاً خدا به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.

در آیه‌ای دیگر چنین امر می‌کند: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً**^۱؛ خدا به شما فرمان می‌دهد که سپرده‌ها را به صاحبان آن‌ها رد کنید؛ و چون میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید. در حقیقت، نیکوچیزی است که خدا شما را به آن پند می‌دهد. همانا خداوند شنوای بیناست.

در روایات نیز بر صفت عدالت بسیار تأکید شده است؛ آن‌گونه که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در سفارش به امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: ای علی! سرور رفتارها سه خصلت است: انصاف با مردم و مواسات با برادر دینی خود برای رضای خداوند و یاد خداوند در هر حال. در این روایت، رعایت عدل و انصاف جزئی از حقیقت ایمان به شمار آمده است.

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) درباره عدل می‌فرماید: عدل رأس ایمان و مجمع نیکی‌ها و برترین مراتب ایمان است.

عدل بهترین خوی است.

در روایتی دیگر می‌خوانیم: ابومالک از امام سجاد (علیه‌السلام) پرسید: همه‌ی شرایع دین اسلام کدام است؟ امام (علیه‌السلام) فرمود: «سخن به حق گفتن و داوری به عدالت کردن و وفای به عهد کردن.»

امام باقر (علیه‌السلام) نیز در روایتی می‌فرماید: کسی که با نیازمند مواسات کند و با مردم به انصاف رفتار کند، حقیقتاً مؤمن است.

مفهوم عدل و انصاف

عدل و داد متضاد جور و ستم است. در کتاب‌های لغت در معنای عدالت گفته‌اند: **عدل آن است که نیکی را به نیکی، و بدی را به بدی پاسخ دهی.** همچنین عدالت یعنی به حق حکم و داوری کردن. به خداوند نیز از این‌رو عادل می‌گویند که در داوری‌ها و حکم‌های خود بر کسی ستم روا نمی‌دارد.

۱. نساء (۴)، ۵۸.

بدین سبب، در زبان عربی عادل به کسی گفته می‌شود که در رفتارهای خود از حق عدول نمی‌کند و در داوری میان مردم نیز به حق حکم می‌کند. بدیهی است رفتار و منش چنین فردی مقبول مردم واقع می‌شود و تنها اوست که شایستگی دارد در دادگاه حاضر شود و گواهی دهد.

انصاف نیز مترادف عدل است. در روایات متعددی امام علی (علیه السلام) بر این مطلب تأکید فرموده است که در اینجا به دو نمونه بسنده می‌کنیم:

عدل همان انصاف است.

عدل آن است که در داوری انصاف را رعایت کنی و از جور و ستم دوری کنی. عدل در کتاب‌های اخلاق به معنای دیگری به کار می‌رود و آن عبارت است از صفتی نفسانی که بر اثر پیروی کامل قوه عامله از قوه عاقله به وجود می‌آید. البته برخی گفته‌اند عدالت آن است که همه‌ی قوای نفسانی، یعنی غضبیه و شهویه پیرو قوه عاقله باشند.

این معنا، از آثار افلاطون و ارسطو وارد فرهنگ اسلامی شده و افزون بر اینکه چندان با فرهنگ اسلامی سازگار نیست، ابهام و دشواری‌هایی نیز دارد، از این رو در تفسیر آن قول‌های گوناگونی مطرح شده است. در فقه، **عدل در معنای دیگری به کار می‌رود و آن پیروی از دستورهای خداوند و دوری کردن از گناهان کبیره است.** علامه طباطبایی می‌گوید: عدالت فقهی ملکه‌ای نفسانی است که مانع از ارتکاب گناهان کبیره می‌شود. وی در ادامه می‌افزاید:

این معنا از عدالت همان است که از معارف اهل بیت (علیهم السلام) بر می‌آید. در جامعه دینی، تنها افرادی مقبول و مرضی مردم واقع می‌شوند که رفتارشان مطابق دستورهای شرع باشد و از ارتکاب محرمات الهی بپرهیزند.

در علم کلام نیز عدل در دو معنا به کار می‌رود: یکی ادای حق صاحب حق (اعطاء کل ذی حق حقه) و دوم هر چیزی را در جای مناسب خود قرار دادن (وضع کلی شیء فی موضعه) که معنای دوم، معنای اول را در بر می‌گیرد و شامل تمام رفتارهای درست و بجا نیز می‌شود. بنابراین، **عدالت گاه به معنای رعایت حقوق دیگران و گاهی نیز به معنای رفتار درست است** که رعایت حقوق دیگران بخشی از آن می‌باشد.

چنین می‌نماید که در فرهنگ اسلام عدالت به معنای رفتار درست است که شامل رعایت حقوق دیگران و داوری به حق نیز می‌شود. ممکن است پرسیده شود آیا این معنا با آنچه در روایات آمده، سازگار است؟ در پاسخ باید گفت چون دستورهای اسلام بر اساس مصالح و مفاسد واقعی صادر شده و از دیگر سو در برخی آیات به صراحت آمده است که

خداوند به عدالت و نیکی دستور می‌دهد، عدالت به معنای «رفتار درست» با عدالت به معنای «پیروی از دستورهای الهی» با یکدیگر ناسازگار نیستند. اگر در روایات آمده است که عدالت یعنی عمل به دستورهای خدا و دوری از محرّمات الهی، از آن‌روست که این دستورها انسان را به رفتارهای درست فرا می‌خواند و از رفتارهای نادرست باز می‌دارد.

گواه این ادعا آیه‌ای است از قرآن: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ**^۱؛ در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می‌دارد. به شما اندرز می‌دهد، باشد که پند گیرید. با این همه، **واژه عدالت در متون اسلامی بیشتر در مورد رعایت حقوق دیگران به کار رفته و ناظر به تعامل انسان با دیگران است.** به این سبب مبحث عدالت را در بخش اخلاق اجتماعی آورده‌ایم.

منشأ عدل

انسان فطرتاً شیفته عدل و داد است و از بیداد و ستم بیزار، اما با این وجود موانع تحقق عدالت بسیار است. یکی از مهم‌ترین موانع عدالت‌ورزی، گرایش‌های نفسانی است. چه بسیار افرادی که برای ارضای امیال نفسانی، دست‌ان خود را به ظلم و ستم آلوده‌اند.

قرآن در شرح حال انبیا بر این مطلب تأکید دارد که مخالفان پیامبران الهی عمدتاً کسانی بوده‌اند که دستورهای الهی را با امیال نفسانی خود در تضاد می‌دیدند و از همین‌رو در مقابل دعوت آنان می‌ایستادند. در مسائل فردی و شخصی نیز همین امر مانع عدالت‌ورزی است. خداوند در قرآن پس از دستور به قیام برای عدالت از مؤمنان می‌خواهد برای خدا گواهی دهند و در ادامه هشدار می‌دهد:

فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا^۲؛ پس، از پی هوس نروید که [در نتیجه از حق] عدول کنید. **مانع دوم عدالت‌ورزی رابطه خویشاوندی و دوستی است.** انسان با خویشاوندان خود رابطه صمیمی و چه‌بسا منافع مشترکی دارد که این امر موجب می‌شود از اجرای عدالت در مورد آنان سرباز زند. خداوند در قرآن به مؤمنان هشدار می‌دهد و از آنان می‌خواهد عدالت را در همه حال و در مورد همه حتی خویشان و نزدیکان خود رعایت کنند:

۱. نحل (۱۶)، ۹۰.

۲. نساء (۴)، ۱۳۵.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا؛^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، پیوسته به عدالت قیام کنید و برای خدا گواهی دهید، هر چند به زیان خودتان یا [به زیان] پدر و مادر و خویشاوندان [شما] باشد. اگر [یکی از دو طرفِ دعا] توانگر یا نیازمند باشد، باز خدا به آن دو [از شما] سزاوارتر است.

سومین مانعی که در قرآن بیان شده، دشمنی و خصومت است. خداوند مؤمنان را به رعایت عدل فرا می‌خواند و به آنان هشدار می‌دهد مبادا دشمنی با گروهی مانع عدالت ورزی آنان شود:

وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ؛^۲ نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید. عدالت کنید که آن به تقوا نزدیک‌تر است، و از خدا پروا دارید، که خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

آثار عدل

عدل یکی از زیباترین، پرتعدادترین و پرموردترین واژه‌هاست. هرکس از شنیدن عدل به وجد می‌آید و عادل را می‌ستاید در طول تاریخ نیز انقلاب‌ها و رخدادهای مهمی برای تحقق عدالت به وقوع پیوسته است. به نظر می‌رسد یکی از دلایل این همه شور و شوق و علاقه به عدالت، آثار نیکو و مبارک آن است. در روایات اسلامی نیز برای عدالت آثاری بر شمرده‌اند که به برخی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. بزرگی و سروری: در روایات متعددی به این مطلب اشاره شده که عدل ورزی موجب حکومت یافتن فرد بر دیگران و موجب بزرگی و سروری است. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید:

اعدل تحکم؛ عدالت بورز تا حاکم شوی.

من عدل عظم قدره؛ آن که عدالت ورزد، قدر و ارج می‌یابد.

امام باقر (علیه‌السلام) به نقل از امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: آن که با مردم انصاف را رعایت کند، جز بر عزتش نمی‌افزاید.

۱. نساء (۴)، ۱۳۵

۲. مائده (۵)، ۸

- ۲. برکت و داوم نعمت:** در روایتی از امام علی (علیه السلام) آمده است: **بالعدل تتضاعف البرکات**؛ با عدل، برکت و نعمت چندین برابر می شود.
- امام رضا (علیه السلام) نیز می فرماید:** رعایت عدل و احسان نشانه دوام نعمت است.
- ۳. غلبه و پیروزی:** در روایتی آمده است:
- هیچ دو نفری نیست که در امری اختلاف کنند و یکی از این دو خواهان انصاف و عدالت باشد و دومی نپذیرد، جز آنکه پیروزی با خواهان عدل خواهد بود.
- ۴. بهبود وضعیت مردم:** در روایتی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است:
- فی العدل صلاح [إصلاح] البریه؛** بهبود وضعیت مردم [یا اصلاح آنان] در عدالت است.
- ۵. رواج احکام الهی:** در روایتی می خوانیم: **العدل حياة الأحكام؛** عدل موجب زنده شدن و رونق احکام الهی است.
- ۶. رضای الهی:** عدالت ورزی افزون بر آثار مادی و دنیوی پیش گفته، موجب رضایت الهی نیز می شود. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:
- بنده مسلمانی نیست که در رفتار خود با خداوند خالصانه عمل کند و حق خداوند را از نفس خود بگیرد و حقی را که خداوند برای نفس او معین کرده ادا کند، جز اینکه خداوند به او دو ویژگی عنایت می کند: رزقی الهی که به آن قناعت کند و به دیگران نیازمند نباشد، و رضایتی الهی که او را نجات دهد.

راه عادل شدن

برای دستیابی به عدالت رعایت دو نکته ضروری می نماید: نخست شناختن حقوق دیگران، زیرا چنان که پیش تر گفته شد، عدالت به معنای رعایت حق دیگران است. دوم، غلبه بر موانعی که در مسیر عدالت ورزی وجود دارد، که این نیازمند تمرین و تکرار است. در روایتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) معیار شناسایی رفتار عادلانه را این گونه بیان فرموده است:

«شخصی نزد پیامبر آمد و عرض کرد ای رسول خدا مرا کاری بیاموز که باعث خشنودی خدا گردد. پیامبر فرمود: به گونه ای با دیگران رفتار کن که دوست داری دیگران با تو رفتار کنند و به گونه ای با دیگران رفتار مکن که دوست نداری با تو رفتار کنند.»

قناعت^۱

قناعت^۲ بدین معناست که انسان به آنچه برای او فراهم شده است، راضی باشد و به اندک بسنده کند. راضی شدن به داشت خود و آنچه خدای متعال به او روزی داده است زندگی را شیرین می‌کند و مانع از غم و اندوه می‌شود. همچنین، به انسان مجال می‌دهد که به کمالات انسانی خود بیندیشد و در پی آن‌ها باشد.

افزون بر آن، عزت و آبروی انسان را حفظ می‌کند. اگر کسی قناعت نداشته باشد، هیچ‌گاه سیر نمی‌شود و همیشه احساس کمبود می‌کند و همواره غمگین است و هر اندازه ثروت داشته باشد، باز چشمش به دنبال ثروت دیگران است و همین، عامل از دست رفتن فرصت برای تکامل و سعادت ابدی است.

امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: **اقْنَعْ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لَكَ وَ لَا تَنْظُرْ إِلَى مَا عِنْدَ غَيْرِكَ وَ لَا تَتَمَنَّ مَا لَسْتَ نَائِلُهُ؛ فَإِنَّهُ مَنْ قَنِعَ شَبِعَ وَ مَنْ لَمْ يَقْنَعْ لَمْ يَشْبَعْ؛ «قانع باش به آنچه خدا برای تو قسمت کرده است، و به چیزی غیر از آنچه داری منگرم و چیزی را که به آن نمی‌رسی آرزو مکن؛ [زیرا] کسی که قناعت کند سیر می‌شود، و کسی که قناعت نداشته باشد سیر نمی‌شود».**

حضرت علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: **ثَمَرَةُ الْقَنَاعَةِ الْعِزُّ؛ «بار و بر قناعت، عزت است».**

امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: «وضعیت زندگی مردی از اصحاب پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) سخت شد. همسرش به او گفت: کاش به خدمت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌رفتی و از او چیزی می‌خواستی. آن مرد به نزد پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) آمد و هنگامی که حضرت او را دید، فرمود: هر که از ما سؤال کند به او عطا می‌کنیم، و هر که بی‌نیازی جوید خدا او را بی‌نیاز می‌کند. مرد با خود گفت: مقصودش جز من نیست. پس نزد همسرش آمد و به او خبر داد. زن گفت: رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نیز بشر است و از حال تو خبر ندارد. او را آگاه ساز. مرد به خدمت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) آمد و هنگامی که حضرت او را دید، فرمود: هر که از ما سؤال کند به او عطا می‌کنیم، و هر که بی‌نیازی جوید خدا او را بی‌نیاز می‌کند. تا سه بار به همین گونه اتفاق افتاد.

سپس آن مرد رفت و تیشه‌ای به امانت گرفت و بر بالای کوه رفت و مقداری هیزم کند و آورد و به نیم مد (تقریباً نیم کیلو) آرد فروخت و آن را به خانه برد و خورد. فردا نیز رفت و هیزم

۱. اخلاق اسلامی، محمدتقی مصباح یزدی (ره)، تنظیم حسن صادقی، صص ۱۲۵، ۱۲۴.

۲. در کتاب‌های لغت، قناعت ذکر شده، که به غلط قناعت مشهور شده است.

بیشتری آورد و فروخت و همواره کار می‌کرد و جمع می‌نمود تا تیشه‌ای خرید. باز هم جمع کرد، تا دو شتر و یک غلام خرید و ثروتمند و بی‌نیاز شد. قناعت همانند زهد به معنای تنبلی و سستی نیست، بلکه به معنای رضایت به داشته، و نداشتن حرص و طمع است. اسلام به کار و تولید و توسعه سفارش فراوان می‌کند و کار را عبادت خدا می‌داند. بر اساس روایات، اهل تقوا و زهد زحمت بیشتری می‌کشند و مصرف کمتری دارند.

قناعت^۱

قناعت در برابر حرص و طمع، دارای دو مرتبه‌ی عالی و اعلی است: مرتبه‌ی نخست بسنده کردن به حد ضرورت و کفاف برای زندگی و مرتبه دوم رضایت به کمتر از آن است. قناعت از مکارم اخلاق و جزء ویژگی انبیاست. آنان که آراسته به این فضیلت‌اند، چشم طمع به مال دیگران نمی‌اندوزند و برای کسب مال و مقام شخصیت خود را خوار نمی‌کنند.

مهم‌ترین نشانه منش قناعت، رضایت خاطر و روحیه عزتمندی است. مرتبه دوم قناعت با فضایل ایثار و گذشت همراه است و به همین سبب ارزش والاتری به آن می‌بخشد. انسان قانع در این مرتبه، از ضرورت‌ها و نیازهای زندگی خود در می‌گذرد و ایثار می‌کند. قرآن درباره اینان می‌فرماید:

.... و دیگران را بر خود ترجیح می‌دهند، هر چند خود نهایت نیاز را دارند.^۲

امام صادق (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مقام دعا می‌گفت: خدایا! به محمد و آل محمد و دوستانشان عفت نفس و پاکدامنی و به اندازه کفایت روزی مرحمت فرما....

امام (علیه السلام) در حدیثی دیگر می‌فرماید: آنچه کم باشد و کفایت کند، بهتر است از آنچه زیاد باشد و دل انسان را از یاد خدا باز دارد....
امام علی (علیه السلام) نیز می‌فرماید: خوشا به حال کسی که به یاد معاد و بازگشت باشد و برای روز حساب کار کند و در زندگی به اندازه کفایت و رفع نیاز قناعت نماید و از خدا خشنود باشد.

^۱. رهیافتی بر اخلاق و تربیت اسلامی، فتح‌الله نجارزادگان، صص ۱۳۳، ۱۳۱

^۲. حشر (۵۹)، ۹

منش قناعت آثار درخشانی در پی دارد که از جمله آن‌ها «عزت و سرفرازی» است. کسی که می‌خواهد عزت نفس خود را حفظ کند، باید قناعت پیشه باشد و از آبروی خود نزد مردم نکاهد. در روایات می‌خوانیم: «هیچ کس همانند قانع عزیز نیست»؛ «قناعت وسیله عزت است» و «قناعت پایدارترین عزت است».

به قول استاد شهریار:

تشنه جوی کریمان نشوی که قناعت همه دریا باشد
مرد را پای قناعت به زمین سر همت به ثریا باشد^۱

در بخشی دیگر از روایات می‌خوانیم اگر کسی به آنچه خدا به او داده قناعت کند، از بی‌نیازترین افراد است؛ زیرا در حقیقت روحیه قناعت است که بی‌نیازی را می‌سازد نه مال و ثروت و چه بسا ثروتمندانی که گدا صفت‌اند. در روایات آمده: «قناعت سرآمد بی‌نیازی‌هاست» و «هر کس به آنچه خدا روزی‌اش کرده قانع باشد از بی‌نیازترین مردم است». خداوند به داود (علیه‌السلام) چنین وحی کرد: من توانگری را در قناعت نهاده‌ام، اما مردم آن را در فراوانی مال می‌جویند، از این رو نمی‌یابندش. در برابر این منش قناعت، کسی که به آنچه خدا برایش مقدر کرده راضی نباشد، چشم طمع به مال دیگران خواهد داشت؛ ردیلتی که موجب می‌شود دست نیاز به سوی آنان دراز کند که این خود باعث ذلت و خواری اوست. ناصر خسرو می‌گوید:

طمع در هر چه بستی پای بستی چو دست از جمله شستی، رو که رستی
طمع بسیار کردن خواری آرد نتیجه خواریش غمخواری آرد
مدار از کس طمع هر دم به چیزی شود خوار از توقع هر عزیزی^۲

در پایان گفتنی است، تضمین روزی از سوی خدا به‌عنوان واقعیتی تکوینی امری قطعی است،^۳ اما این به معنای کوشش نکردن انسان نیست. در تعالیم اسلامی این گونه افراد مورد

۱. محمدحسین شهریار، کلیات دیوان، ج ۵، ص ۳۳۱

۲. ناصر خسرو، دیوان اشعار، ص ۵۴۸

۳. بنگرید به: هود (۱۱)، ۶؛ عنکبوت (۲۹)، ۶۰

نکوهش قرار گرفته و طرد شده اند. بنابراین نباید روحیه قناعت و اکتفا به حد ضرورت را با دست شستن از کار و تلاش یکسان دانست. به بیان دیگر، انسان قانع، روحیه بی‌نیازی دارد و از آز و طمع چشم پوشیده است، بی‌آنکه قناعت را توجیهی برای ترک فعالیت خود بداند. اگر درآمد وی به اندازه ضرورت بود، قانع است و اگر بیش از حد نیازش باشد آن را در راه خدا هزینه می‌کند.

احسان^۱

یکی از اصول حاکم بر رفتار مؤمن احسان و نیکی است. در آیاتی متعدد خداوند به صراحت فرموده است نیکی کنندگان را دوست می‌دارد:

وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ^۲ و در راه خدا انفاق کنید، و خود را با دست خود به هلاکت میفکنید، و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ^۳ همانان که در فراخی و تنگی انفاق می‌کنند؛ و خشم خود را فرو می‌برند؛ و از مردم در می‌گذرند؛ و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

در پاره‌ای آیات نیز مردم را به نیکی دستور می‌دهد:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ^۴ در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می‌دارد. به شما اندرز می‌دهد، باشد که پند گیرید. احسان به والدین، خویشاوندان، یتیمان و نیازمندان نیز سفارش شده است:

وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا

۱. اخلاق اسلامی، محمد داودی، صص ۱۲۵، ۱۱۵

۲. بقره (۲)، ۱۹۵

۳. آل عمران (۳)، ۱۳۴

۴. نحل (۱۶)، ۹۰

مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا؛^۱ و خدا را بپرستید، و چیزی را با او شریک مگردانید؛ و به پدر و مادر احسان کنید؛ و درباره خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و همسایه خویش و همسایه بیگانه و همنشین و در راه مانده و بردگان خود [نیکی کنید] که خدا کسی را که متکبر و فخر فروش است دوست نمی‌دارد. البته، این دستور، ویژه دین اسلام نیست، بلکه خداوند پیروان دیگر ادیان را نیز بدین فضیلت سفارش نموده است:

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ؛^۲ و چون از فرزندان اسرائیل پیمان محکم گرفتیم که: «جز خدا را نپرستید، و به پدر و مادر، و خویشان و یتیمان و مستمندان احسان کنید...».

در سخنان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز بر احسان، بسیار تأکید شده است. امام صادق (علیه‌السلام) به نقل از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌فرماید: آیا شما را خبر دهم که بهترین آفریده‌های خداوند در دنیا و آخرت چه کسانی هستند؟ بخشودن کسانی که به تو ستمی روا داشته‌اند و نیکی به کسانی که به تو بدی کرده‌اند و عطا کردن به کسی که از تو مالی را دریغ کرده است.

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نیکی کردن را غنیمت، برترین ایمان، برترین شرف، رأس ایمان، زینت اسلام و برترین منقبت می‌داند. در جایی دیگر می‌فرماید: «پاداشی نزد خداوند سبحان بزرگ‌تر از پاداش حاکم عادل و مرد نیکوکار نیست.»

در روایتی دیگر از آن حضرت آمده است: «دو چیز است که عملی معادل آن نیست؛ نیکو ورع داشتن و نیکی کردن به مؤمنان.»
در برخی روایات احسان از ویژگی‌های شخص کریم و بزرگوار شمرده شده است: کریم آن است که به دیگران احسان کند.

پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و اهل بیت (علیهم‌السلام) برای کسانی که به والدین خود نیکی می‌کردند، احترام ویژه‌ای قائل بودند. عماربن حیان می‌گوید: به امام صادق (علیه‌السلام) خبر دادم که پسر من اسماعیل به من نیکی می‌کند. امام (علیه‌السلام) فرمود: من او را دوست می‌داشتم و اکنون محبت من نسبت به او افزون شد. خواهر رضاعی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نزد او آمد.

هنگامی که چشم پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به او افتاد، شاد شد و بالاپوش خود را پهن کرد و او را بر آن نشانده و با او به گفتگو نشست. خواهر رضاعی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) پس از مدتی

۱. نساء (۴)، ۳۶

۲. بقره (۲)، ۸۳

برخاست و رفت و برادرش آمد. اما پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) با او مانند خواهرش رفتار نکرد. از ایشان پرسیدند: چرا با وی مانند خواهرش رفتار نکردی؟ فرمود: زیرا خواهرش بیش از وی به والدینش احسان می‌کند.

مفهوم احسان

احسان در لغت به معنای نیکی کردن است. این واژه گاهی در مورد چگونگی و نوع کاری که فرد انجام می‌دهد، به کار می‌رود و گاه نیز در مورد نوع تعامل فرد با دیگران. در مورد اول، احسان یا به معنای انجام کار خوب است یا به معنای خوب انجام دادن کار. اما در مورد دوم به معنای انجام کاری برای دیگران بدون چشم داشت است. تفاوت احسان با عدل نیز در همین است.

عدل به این معناست که حق هر صاحب حقی ادا شود؛ به این بیان که اگر کسی به شما نیکی کرد، شما در مقابل به همان اندازه به او نیکی کنید، یا اگر برای شما کاری انجام داد، مزد او را بپردازید. اما احسان آن است که برای دیگری کاری انجام دهید، اما نه در برابر کاری که او برای شما انجام داده و نه در برابر مزدی که به شما پرداخته است. در قرآن احسان در هر سه معنا به کار رفته است.

در روایت است از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) درباره آیه «لِنَبَلُوهُمْ أُيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»^۱ پرسیدند که نیکوکاری به چه معناست؟ پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) پاسخ داد: تا شما را بیازماید که کدام یک از شما عاقل‌تر، از محرمات الهی پرهیزکننده‌تر و به طاعات الهی شتابان‌تر است. بر اساس این روایت، احسان به معنای «کار نیکو انجام دادن» و «نیکو انجام دادن» به کار رفته است. در برخی آیات نیز احسان در مورد دوم، یعنی در تعامل شخص با دیگران به کار رفته است.

علامه طباطبایی در ذیل آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ...»^۲ می‌فرماید: مراد از احسان، نیکی کردن به دیگران است، نه نیکو انجام دادن کار. حال که معنای احسان را دریافتیم، می‌باید به بیان مصداق‌های آن بپردازیم تا روشن شود نیکی کردن شامل چه رفتارهایی است. مصداق‌های احسان را تحت دو عنوان احسان به مردم و احسان به والدین بیان می‌کنیم.

۱. کهف (۱۸)، ۷

۲. نحل (۱۶)، ۹۰

مصدق‌های احسان به مردم

۱. کمک به مردم در هنگام سختی‌ها: در روایات به کرات بر این موضوع تأکید شده

است.

امام صادق (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل فرمود:

کسی که مؤمنی را یاری کند، خداوند هفتاد و سه مشکل از مشکلات او را حل می‌کند؛ یک مشکل در دنیا و هفتاد و دو مشکل در آخرت در هنگام بلیه عظمی.

در روایتی دیگر از امام صادق (علیه السلام) آمده است:

کسی که به فریاد برادر مؤمن در مانده و سردر گریبان خود در هنگام شدت گرفتاری اش برسد و ناراحتی او را برطرف و او را یاری کند تا به خواسته خود برسد، خداوند در برابر این کار برای او هفتاد و دو رحمت الهی می‌نویسد. یکی از این رحمت‌ها در دنیا شامل حال او می‌شود و امر معیشت او را اصلاح می‌کند و هفتاد و یک رحمت دیگر برای آخرت او برای سختی‌های روز قیامت ذخیره می‌شود.

۲. تلاش برای رفع نیازمندی‌های مردم: از امام کاظم (علیه السلام) روایت شده است:

خداوند در روی زمین بندگانی دارد که برای رفع نیازمندی‌های مردم می‌کوشند. اینان در روز قیامت [آزسختی‌ها و بلاها] در امان اند. کسی که مؤمنی را شاد کند، خداوند روز قیامت دل او را شاد می‌کند.

۳. گرامی داشتن مؤمنان: امام صادق (علیه السلام) به نقل از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید:

کسی که برادر مسلمان خود را با سخنی ملاطفت آمیز و با رفع مشکلش گرامی بدارد، تا هنگامی که در این حال است، در سایه رحمت خداوند قرار دارد.

۴. خدمت به مردم: امیرالمؤمنین (علیه السلام) از قول پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

هر مسلمانی که گروهی از مسلمانان را خدمت نماید، خداوند در بهشت به تعداد آن‌ها به او پاداش می‌دهد.

مصدق‌های احسان به والدین

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) برخی از مهم‌ترین مصداق‌های احسان به والدین

بیان شده است لذا با توجه به جامعیت این روایت، در اینجا به نقل آن بسنده می‌کنیم:

ابی‌ولاد می‌گوید: از امام صادق (علیه‌السلام) در مورد این سخن خداوند عزوجل «و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» پرسیدم که احسان به والدین چیست؟ امام (علیه‌السلام) فرمود: احسان این است که با آن‌ها به‌خوبی رفتار کنی و پیش از آنکه چیزی را که مورد نیازشان است از تو بخواهند، برای آنان تهیه کنی، هر چند خود آنان بتوانند آن را تهیه کنند. مگر خداوند نمی‌فرماید «به [مقام] نیکوکاری نمی‌رسید، تا اینکه از آنچه دوست دارید، انفاق کنید؟» سپس امام فرمود: اما این سخن خداوند که «اگر یکی یا هر دوی آن‌ها به سن پیری رسیدند، به آنان اُف نگو آنان را از خود مران»، مراد این است که اگر پدر و مادر موجب آزار و زحمت تو شدند، به آنان اُف نگو و اگر تو را زدند، آنان را از خود مران» و اینکه خداوند فرمود: «به آنان سخنی نگو بگو»، مراد این است که اگر تو را زدند، بگو خداوند شما را بیامزد.

این سخن در این مقام، سخن نیکوست. این سخن خداوند نیز که «در برابر آنان متواضع باش و بال رحمت بر آنان بگشای»، بدین معنا است که جز با چشم رأفت و مهربانی به آنان نگاه مکن و صداقت را بیش از صدای آن‌ها بالا مبر و دستت را بالاتر از دست آن‌ها بلند نکن و بر آن‌ها مقدم نشو. در برخی روایات، احسان به والدین بر جهاد نیز مقدم شده است. امام صادق (علیه‌السلام) فرمود:

مردی خدمت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! به جهاد در راه خدا علاقه و برای این کار نشاط دارم. پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به او فرمود: در راه خدا جهاد کن. اگر کشته شوی، زنده‌ای و در نزد خداوند روزی می‌خوری و اگر [بیرون از میدان جنگ] بمیری، مزد تو به عهده خداوند است و اگر [سالم] برگردی، مانند روزی که متولد شدی، از گناهان پاک برگشته‌ای.

مرد عرض کرد: ای رسول خدا! پدر و مادری دارم سالخورده که گمان دارند به من اُنس گرفته‌اند و دوست ندارند به جهاد بروم. پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمود: نزد آنان بمان. سوگند به آن که جانم در دست اوست! اُنس گرفتن یک شبانه روز آنان با تو بهتر از یک سال جهاد در راه خداست.

منشأ احسان

اسلام در اولویت بندی احسان به دیگران، والدین را در اولویت نخست و پس از آن خویشاوندان و در رتبه سوم احسان به دیگران را قرار داده است. علامه طباطبایی در ذیل آیه ۸۳ از سوره بقره^۱ می‌فرماید:

خداوند در این آیه، به ترتیب اهمیت، به مردم دستور داده نخست به والدین، سپس به خویشاوندان احسان کنند. در میان خویشاوندان نیز یتیمان را بر دیگران مقدم کرده و در آخر فقر را بیان کرده است. در موارد متعددی نیز خداوند احسان به والدین را پس از پرستش خداوند یگانه بیان کرده که این خود گویای مدعای ماست.

از سوی دیگر نیز خداوند به کزات عقوق والدین را بعد از شرک به خداوند بیان کرده که نشان می‌دهد عقوق والدین از بزرگ‌ترین گناهان است. اما چرا احسان به والدین از چنین جایگاه بلندی در نظام اخلاق اسلام برخوردار است؟ در پاسخ می‌توان به دو مطلب اشاره کرد: نخست آنکه از یک سو به مقتضای حکم عقل، پاداش نیکی جز نیکی نیست و شرع نیز همین حکم را تأیید می‌کند: **هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ**؛^۲ مگر پاداش احسان جز احسان است؟

از سوی دیگر، پدر و مادر پس از خداوند بزرگ‌ترین ولی نعمت فرزندان هستند؛ زیرا اصل وجود آن‌ها از والدین است و پس از آن نیز پرورش فرزندان و رشد آن‌ها مرهون زحمات آن‌هاست. بنابراین فرزندان نیز به حکم عقل می‌باید به والدین خود نیکی کنند. دوم آن که، اگر فرزندان به والدین خود نیکی نکنند - چنان که علامه طباطبایی گفته است - افراد انگیزه‌ای برای تشکیل خانواده و توالد فرزندان نخواهند داشت و در نتیجه به تدریج جامعه بشری از میان خواهد رفت. احسان به دیگران نیز امری ضروری است؛ چرا که آنان هم‌نوعان انسان هستند، و این مستلزم احسان و نیکی به آن‌هاست. بدین سبب، امام علی (علیه السلام) در نامه خود به مالک اشتر می‌نویسد:

۱. **وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ**؛ و چون از فرزندان اسرائیل پیمان محکم گرفتیم که: جز خدا را نپرستید، و به پدر و مادر، و خویشان و یتیمان و مستمندان احسان کنید، و با مردم [به زبان] خوش سخن بگویید، و نماز را به پا دارید، و زکات را بدهید؛ آنگاه، جز اندکی از شما، [همگی] به حالت اعراض روی برتافتید. « (بقره (۲): ۸۳).

۲. الرحمن (۵۵)، ۶۰.

قلب خود را از مهربانی و محبت و لطف به آنان. [مردم مصر] مالا مال کن و چون گرگ آدمخواری مباش که خوردن مردم را غنیمت می‌شمارد؛ چرا که مردم دودسته‌اند: یا برادر دینی هستند یا هم‌نوع تو. در این روایت، امام (علیه‌السلام) احسان و محبت به مردم مصر را بر دو پایه برادری دینی و هم‌نوعی استوار می‌کند. البته بدیهی است خویشان هر فردی به سبب نزدیکی و تعامل بیشتری که با فرد دارند، در مقایسه با دیگران سزاوارتر به احسان هستند. از این رو در قرآن خویشان در رتبه دوم قرار گرفته‌اند.

آثار احسان

- احسان به دیگران پیامدهای بسیاری دارد که به برخی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم:
۱. **همراهی خداوند:** بر اساس برخی از آیات، خداوند همواره همراه نیکی‌کننده است و او را در مشکلات یاری می‌کند: **إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ**^۱؛ در حقیقت، خدا با کسانی است که پروا داشته‌اند و [با] کسانی [است] که آن‌ها نیکوکارند.
 ۲. **محبوبیت:** کسی که به دیگران نیکی می‌کند، محبوب آن‌ها می‌شود. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: با احسان دل دیگران به دست می‌آید. احسان و نیکی به دیگران سبب محبت است. آن که احسانش زیاد شود، مردم او را دوست می‌دارند.
 ۳. **بزرگی و عظمت:** کسی که به مردم نیکی کند، در نظر آنان بزرگی و عظمت می‌یابد. در کلمات گهربار امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) آمده است:
 - * نیکی عین آقایی است.
 - * به مردم نیکی کن تا ارج و قدرت افزون گردد.
 - * هر گاه نیکی‌ها افزون و تحمل زیاد شود، جلالت و بزرگی محقق می‌شود.
 - * بزرگی و بلندی مرتبه با احسان است.
 ۴. **جلب نعمت و دفع بلا:** کسیکه به دیگران نیکی می‌کند، دیگران نیز در مقابل به او نیکی می‌کنند و از این راه نعمت‌های وی زیاد و بلاها از او دفع می‌گردد. علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: نیکی کن تا به تو نیکی کنند. نیکی نعمت‌ها را جاری و بلاها را بر می‌گرداند.
 ۵. **سرکوبی دشمنان و اصلاح آنان:** معمولاً مردم می‌پندارند بهترین راه برای از میان برداشتن دشمنی‌ها و کارهای ناشایست، مقابله به مثل است، حال آنکه بر اساس مبانی

۱. نحل (۶۰)، ۱۲۸.

دینی، بهترین راه برای مقابله با زشت کاری‌ها نیکی کردن است، زیرا این کار موجب می‌شود دور و تسلسل باطلِ خشونت و زشت کاری قطع شود و از سویی دشمن نیز به خود آمده، از کرده‌های خود پشیمان گردد.

البته این روش همیشه و در مورد همه‌ی افراد کارایی ندارد، اما در بیشتر موارد موفقیت آمیز است. سیره پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نیز بر همین اصل استوار بود؛ چنان که به هنگام فتح مکه همه مشرکان را بخشید. علی (علیه‌السلام) می‌فرماید:

نیکی کردن تو به دشمنان و حسودانی که به تو حيله کرده‌اند، برای آنان بسیار ناراحت کننده‌تر از زشت کاری تو به آن‌هاست و این کار آنان را به اصلاح فرا می‌خواند. **یکی از موانع مهم احسان به دیگران، به‌ویژه والدین، تکبر و غرور است.** خداوند در ادامه‌ی آیه‌ای که در آن به احسان به والدین و نزدیکان امر می‌کند، می‌فرماید: «**إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا**؛ خداوند کسی را که متکبر و فخر فروش است دوست نمی‌دارد.» (سوره نساء، آیه ۳۶)

بنابراین برای رسیدن به مقام احسان می‌باید نخست به منشأ احسان، یعنی ولی نعمتی و همنوعی دیگران توجه یافت و سپس مانع احسان، یعنی تکبر و غرور را از میان برداشت.

اصلاح میان مردم^۱

اصلاح میان مردم از اموری است که در قرآن بر آن بسیار تأکید شده است خداوند در سوره انفال می‌فرماید: **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**؛^۲ [ای پیامبر،] از تو درباره غنایم جنگی می‌پرسند. بگو: «غنایم جنگی اختصاص به خدا و فرستاده [او] دارد. پس از خدا پروا دارید و با یکدیگر سازش نمایید، و اگر ایمان دارید از خدا و پیامبرش اطاعت کنید.» در آیه دیگری آمده است: **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوِيكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ**^۳ در حقیقت مؤمنان با هم برادرند، پس میان برادرانتان را سازش دهید و از خدا پروا بدارید، امید که مورد رحمت قرار گیرید.

۱. اخلاق اسلامی، محمد داودی، صص ۱۴۰، ۱۳۹

۲. انفال (۸)، ۱

۳. حجرات (۴۹)، ۱۰

در آیه دیگری خداوند به مؤمنان دستور می‌دهد اگر دو گروه از مؤمنان به جنگ با یکدیگر برخاستند، میان آن دو صلح و آشتی برقرار کنند و اگر یکی از آن دو در صدد ستم بر دیگری برآمد، باید به جنگ با آن گروه برخیزند:

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَت إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ؛^۱ و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید، و اگر [باز] یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد، با آن [طایفه‌ای] که تعدی می‌کند بجنگید تا به فرمان خدا باز گردد. پس اگر بازگشت، میان آن‌ها را دادگرانه سازش دهید و عدالت کنید، که خدا دادگران را دوست می‌دارد.

در سخنان معصومان (علیهم‌السلام) نیز بر این امر بسیار تصریح شده است. پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمود: **اصلاح میان مردم شعبه‌ای از نبوت است.** اصلاح میان مردم و برطرف کردن اختلاف میان آنان چنان پر اهمیت است که امام صادق (علیه‌السلام) دستور می‌دهد. برای رفع اختلاف میان مردم از اموال شخصی آن حضرت هزینه شود. امام صادق (علیه‌السلام) به مفضل می‌فرماید: هر گاه دیدی میان دو نفر از شیعیان ما اختلاف است، از اموال من به آن‌ها بپرداز و اختلاف آن‌ها را رفع کن.

حسن ظن^۲

حسن ظن به خدا به این معنا نیست که انسان راحت طلب باشد و به بهانه آنکه به خدا حسن ظن دارد دست از کار بشوید، بلکه بدین مفهوم است که انسان هر چه بیشتر به سوی خدا کشیده شود و نسبت به موهبت‌های الهی رغبت بیشتری یابد. در دعاها آمده است: «خدایا! به من یقین و حسن ظن به خودت را روزی فرما».

این حسن ظن، یعنی انسان باور کند با «کریم»، «ستار» و «غفار» روبه‌روست، از این رو بکوشد به مصاف کریم نرود و اگر اشتباهی مرتکب شد، از جامه کرامت کریم مدد گیرد و خود را با آن بپوشاند. این حسن ظن مایه نجات انسان خواهد بود و انسان باید در دنیا به این معنا معتقد و سیرت و سنت او با این اعتقاد درآمیخته باشد تا در آخرت بتواند این گونه ادعا کند. بنابراین اگر کسی را که می‌خواهند به دوزخ برند، عرض کند:

۱. حجرات (۴۹)، ۹

۲. رهیافتی بر اخلاق و تربیت اسلامی، فتح‌الله نجار زادگان، صص ۱۱۶. ۱۱۳

«خدایا! چنین گمانی به تو نمی‌بردم که مرا مورد عفو قرار ندهی.» خطاب می‌رسد: پس گمانت چه بود؟ عرض می‌کند: به تو حسن ظن داشتم و گمان می‌کردم با ستار، غفار و مغان، روبه‌رویم، نه با قهار آن گاه دستور می‌رسد که او را عفو کنید.

این گفتگو نشان می‌دهد آن شخص عمری را در دنیا با این باور که «ما هکذا الظن بک» (چنین گمانی به تو نبود)، گذارنده که در آن روز به او اجازه چنین درخواستی را می‌دهند. نوع دیگری، از حسن ظن نسبت به برادر مؤمن است که امری نیکوست. خداوند نیز ظن او را تصدیق می‌کند و کارها را بر طبق همان گمان خوبی که کرده، جاری می‌سازد؛ زیرا معنای اینکه به شخص گمان نیکو داشته باشیم، این است که خداوند در او خیر قرار داده و چون همه خیرات از آن خداست، در واقع گمان نیکو بردن به او، حسن ظن به خداست. بنابراین اگر گمانش تصدیق شود، به واسطه رحمت خدا کار بر وفق گمان او برمی‌گردد و اگر به سبب مانعی پر قدرت تصدیق نشود، ضرری به حال گمان کننده نخواهد داشت و پاداش وی عطا می‌شود. برخی از اهل معرفت گفته‌اند:

شاید مبنای قبول نماز در جماعت، بر همین اساس باشد که مأمومین نسبت به امام جماعت حسن ظن دارند و وی را میان خود و خدا واسطه قرار داده‌اند تا خدای تعالی نماز آنان را بپذیرد و خداوند نیز گمان آنان را تصدیق می‌کند و نماز همه را به واسطه حسن ظنی که نسبت به امام جماعت داشته‌اند، می‌پذیرد.

رضا

رضا به معنای خشنودی به دو قسم است: اول اینکه انسان بکوشد با انجام واجب و ترک حرام به جایی رسد که خدا از او راضی و خشنود باشد که در این صورت گرفتار قهر خدا نخواهد شد. دوم آنکه پس از انجام وظایف و تلاش در عرصه‌های گوناگون بکوشد به مقدرات الهی راضی باشد؛ یعنی هرچه خدا انجام می‌دهد، بپسندد و بدان رضا دهد. شخصی از پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) معنای رضا را پرسید: حضرت فرمود:

جبرئیل از سوی خدا مقام رضا را چنین بیان کرد: راضی به رضای خدا کسی است که از مولایش [خدا] ناخشنود نشود، خواه روزگار خوبی داشته باشد و خواه روزگار خوبی نداشته باشد و برای کارهای نیک اما اندک خود نیز خشنود نگردد. رضایت همراه با کوشش و انجام تکالیف، موجب قوت قلب و روشنایی روح می‌شود و سختی‌ها و رنج‌ها را بر انسان هموار می‌کند و بر تحمل و صبر انسان می‌افزاید. کسی که خدا را مبدأ حکمت و رحمت و هر گونه اثری در نظام هستی می‌داند، قهراً به او دل می‌بندد و حاصل این دلبستگی نیز رضا

به کار اوست. از این رو مقام رضا از مقام صبر بالاتر است؛ زیرا هر جا که رضا به رضای الهی باشد، صبر نیز در آنجا هست، اما در مواردی ممکن است صبر باشد، ولی فرد به رضای الهی راضی نباشد، در روایات نیز به برتری مقام رضا اشاره شده است. در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) آمده است:

خدا را با خشنودی از مقدرات، [یعنی در مقام رضا] عبادت کن و اگر توانایی بر آن نداری، صبر و استقامت در برابر حوادث تلخ دارای خیر بسیار است. از این روایت بر می آید که رضا به مقدرات الهی نوعی عبادت است و پاداش آن نزد خداوند محفوظ است. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

خداوند متعال می فرماید: بنده مؤمنم را به هر سو بگردانم، برایش خیر است، پس باید به قضای من راضی باشد و بر بلای من صبر کند و نعمت‌هایم را سپاس‌گزارد تا نام او را در زمره صدیقین در پیشگاه خودم ثبت کنم. در سیره و سنت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است که در همه زندگی‌شان «ای کاش» نگفتند؛ زیرا همه گفتار و رفتارشان مطابق قضای الهی تنظیم می شد و این مقام کامل رضاست. در سیره معصومان نیز به همین مطلب بر می خوریم.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: من آنچه خدا بخواهد، دوست دارم؛ اگر جوانی را بخواهد، به همان علاقه‌مندم؛ بیماری یا سلامتی، زندگی یا مرگ، هر کدام را پسندد، همان را می پسندم. واکنش امام صادق (علیه السلام) در وفات فرزند بزرگشان اسماعیل که انسانی با فضیلت بود از این سیره حکایت می کند. بخشی از سخنان آن حضرت در کنار قبر اسماعیل چنین است: ما قومی هستیم که از درگاه خداوند آنچه را می پسندیم، برای آنان که دوستشان داریم، درخواست می کنیم [مثلاً برای اسماعیل عمر و سلامتی درخواست می کردیم] و خدا به ما عطا می کند، ولی هرگاه خداوند برای آنان که دوستشان می داریم، آن چه را که ما نمی پسندیم بپسندد، به آن راضی و خشنود هستیم.

آزاد اندیشی^۱

اختیار داشتن انسان، میل فطری حقیقت‌جویی، تأکید بسیار بر علم و تعقل و ستودن خردمندان و ویژگی‌های نیک آنان، نشان می دهد که اسلام، اصل آزاداندیشی را می پذیرد و بر

۱. اخلاق اسلامی، محمد تقی مصباح یزدی (ره)، تنظیم حسن صادقی، صص ۱۱۹-۱۱۳

آن تأکید می‌کند. آزاداندیشی به دو معناست: معنای نخست آن، آزادی در عقیده و باور است و اینکه انسان آزاد است که هر عقیده‌ای داشته باشد. با توجه به اینکه عقیده، امری قلبی و درونی و شخصی است، اجبار و زور در آن راه ندارد و نه می‌توان کسی را به عقیده‌ای مجبور ساخت و نه می‌توان آن را به زور تغییر داد. عقیده تابع دلیل است و تا هنگامی که دلیل باقی است، عقیده نیز پابرجاست و در صورت خدشه‌دار شدن دلیل عقیده نیز از بین می‌رود.

از این رو، آزادی عقیده به معنای اختیار در عقیده است که امری واقعی و تکوینی است و عقیده هر فردی در صندوقه فکر و قلب اوست که هیچ‌کس بدان دسترسی ندارد. به همین سبب، نه اسلام و نه هیچ نظام حقوقی دیگر نمی‌تواند نفیاً یا اثباتاً درباره عقیده قانونی داشته باشد. با این بیان روشن می‌شود که آزادی و اختیار در عقیده به معنای درستی هر عقیده نیست و اسلام هر عقیده‌ای را درست نمی‌داند. به همین دلیل، عقاید درست و نادرست را روشن می‌کند و انسان‌ها را به داشتن عقیده درست و حق سفارش می‌کند و از داشتن عقیده نادرست و باطل برحذر می‌دارد.

قرآن کریم می‌فرماید: **لَا أُكْرَاهُ فِي الدِّينِ؛^۱ «در گرایش مردم به دین اجباری نیست».** این آیه دلالت می‌کند که در دین اجباری وجود ندارد؛ چرا که بنیاد دین مجموعه‌ای از معارف علمی (اعتقادات) است که معارف عملی را به دنبال دارد، و **اعتقاد و ایمان از امور قلبی است که اکراه و اجبار را در آن راهی نیست؛** زیرا اکراه و اجبار در کارهای ظاهری و بدنی تأثیر دارد.

اعتقاد قلبی، علت‌ها و اسبابی از سنخ اعتقاد و ادارک دارد که وجود یا نبود آن، تابع دلیل علمی است. **خدای متعال اختیار در عقیده را با عبارت بعدی روشن می‌کند** و می‌فرماید: **قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ؛^۲ «راه درست به خوبی از راه نادرست متمایز شده است».** بنابراین، آزادی اندیشه به معنای اختیار در عقیده درست است و اختیار انسان از مبانی مهم «انسان از دیدگاه اسلام» است.

معنای دوم آزاداندیشی، آزادی در اسباب پیدایش اندیشه و انتقال نتایج آن به دیگران است؛ مانند بیان، نوشتن مطالب، فروش کتاب و در کل ترویج اندیشه، و از سوی دیگر، شنیدن، خواندن مطالب، خرید کتاب و در کل زمینه به دست آوردن اندیشه. به اجمال، در

۱. بقره (۲)، ۲۵۶

۲. بقره (۲)، ۲۵۶

این موارد و بسیاری موارد دیگر آزادی وجود دارد؛ اما تا هنگامی که با مصالح مادی و معنوی (دنیوی و اخروی) خود یا دیگران ناسازگار نباشد. از این رو، هر گاه آزادی موجب زیان بر جسم یا روح خود یا دیگران شود، پذیرفتنی نیست؛ بلکه ضرری که بر روح انسان وارد شود و به سعادت ابدی او لطمه زند، مهم‌تر از زیان جسمی است و اهمیت آن بسیار بیشتر، و جلوگیری از آن به مراتب مهم‌تر است. اسلام بر انتشار اندیشه درست تأکید دارد؛ ولی آزادی در ترویج اندیشه باطل^۱ را روا نمی‌دارد؛ زیرا انتشار آن، موجب گمراه ساختن انسان‌های دیگر و از بین بردن مصالح معنوی و اخروی^۲ جامعه انسانی می‌شود و به همین دلیل، حکومت اسلامی باید با آن برخورد کند. در فرهنگ اسلامی، ویروس‌های فکری به مراتب خطرناک‌تر و جدی‌تر از ویروس‌های جسمی است و آسیب‌های آن به مراتب بدتر و شدیدتر است. هنگامی که مبارزه با ویروس‌های جسمی ضروری است، برخورد با عوامل بیماری‌زای فکری ضرورت بسیار بیشتری دارد؛ چرا که آخرت انسان را به خطر می‌اندازد.

قرآن کریم می‌فرماید: **مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا**^۳؛ هر کس فردی را بی‌آنکه مرتکب قتل شده، یا در زمین فساد یا برانگیخته باشد بکشد، مانند آن است که همه‌ی مردم را کشته است، و هر کس فردی را زنده کند [از مرگ نجات دهد] مانند آن است که همه‌ی مردم را زنده کرده است. بر اساس روایات متعدد، کشتن و زنده ساختن در این آیه، افزون بر بُعد جسمی، شامل بُعد معنوی (گمراه و هدایت کردن دیگران) نیز می‌شود. از سوی دیگر، اسلام بر شنیدن و خواندن، و در کل فراهم ساختن زمینه اندیشه درست پای می‌فشارد؛ اما آزادی در فراهم ساختن زمینه اندیشه نادرست و شبهه‌ها را تنها برای افرادی جایز می‌شمارد که توانایی شناخت، تحلیل و نقد اندیشه‌های درست و نادرست و خوب و خوب‌تر را داشته باشند.

۱. روشن است که تنها دانشمندان اسلام توانایی تشخیص چنین اندیشه‌ای را دارند، نه هر کس که نام دانشمند بر او باشد

۲. با توجه به اینکه از دیدگاه غرب، اهتمام به جسم است، نه روح، و نیز دنیا مهم است و اساساً آخرت وجود ندارد، مصالح تنها مصالح دنیوی شمرده می‌شود. از این رو، اختلاف اسلام و غرب در تعیین مصالح است، نه اصل محدود ساختن. بر اساس همه‌ی فرهنگ‌ها، آزادی محدودیت دارد و مبانی هر فرهنگ محدودیت آن را تعیین می‌کند.

۳. مائده (۵)، ۳۲

قرآن کریم می‌فرماید: **فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ**؛^۱ پس بشارت ده به بندگان من؛ آنان که [برای دستیابی به حقیقت] به سخن گوش می‌سپارند و سپس از بهترین آن پیروی می‌کنند. اینان همان‌ها هستند که خدا آنان را هدایت کرده است و اینان همان خردمندان اند.

همان‌گونه که از ظاهر آیه پیداست، تجلیل قرآن ویژه کسانی است که بهترین سخن را می‌پذیرند. اما نمی‌توان از این امر غفلت کرد که بهترین سخن کدام است و چگونه می‌توان آن را از دیدگاه‌های متفاوت بازشناخت. بالطبع، تعیین بهترین دیدگاه برای کسانی امکان دارد که بتوانند سخنان گوناگون را بررسی، و برترین دیدگاه را تعیین کنند.

دین اسلام که در پی پاسخ‌گویی به اساسی‌ترین پرسش‌های انسان درباره مسائل انسان و جهان و نشان دادن هدف نهایی بشر از زندگی و همین‌طور ترسیم راه رسیدن به سعادت است، همواره آدمی را از کجروی‌ها برحذر می‌دارد و به او سفارش می‌کند تا آن هنگام که اندوخته‌های علمی و بنیه فکری و عقلانی خود را به کفایت نرسانده، و قدرت تجزیه و تحلیل و پاسخ‌گویی را بر خود فراهم نساخته، به شبهات درباره دین و محتوای آن گوش فرا ندهد:

وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلَهُمْ؛^۲ و همانا در قرآن این [دستور] را بر شما نازل کرد که هر گاه شنیدید که آیات خدا انکار و استهزا می‌شود، با آنان منشینید تا در سخنی غیر آن فرو روند؛ و گرنه شما نیز همانند آنان خواهید بود.

نظم

یکی از ارزش‌های اخلاقی مهم، نظم است. شکی نیست که نظم در پیشرفت کارها تأثیر فراوانی دارد و اساساً بدون نظم پیشرفتی نمی‌توان یافت؛ چه در امور مادی و چه در امور معنوی. اگر عوامل پیشرفت بزرگان را در نظر بگیریم، بی‌گمان یکی از مهم‌ترین آن‌ها نظم بوده است. اگر دانشجویی در درس خود نظم نداشته باشد، نمی‌تواند پیشرفت کند؛ همچنان که هر گاه کارمندی سر کار خود منظم حاضر نشود، از کار برکنار می‌شود. در مسائل معنوی نیز نظم تأثیر شگفت‌آوری دارد. نگاهی به آموزه‌های عبادی مانند شرایط و وقت نماز، روزه و مناسک حج، نشان می‌دهد که خدای متعال به نظم در عبادت توجه داشته است. افزون بر این، نظم در پدیده‌های جهان هستی درس نظم به انسان می‌آموزد.

^۱. زمر (۳۹)، ۱۷-۱۸

^۲. نساء (۴)، ۱۴۰

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در آخرین لحظات زندگی خود همه‌ی ما را، پس از توصیه به تقوا، به نظم در کارسفرارش می‌کنند: **أوصيكمَا وَ جَمِيعَ وُلْدِي وَ أهلي وَ مَن بَلَّغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَ نَظْمِ أَمْرِكُمْ؛** «شما و همه‌ی فرزندان و اهل بیتم و هر کسی را که نامه‌ام به او می‌رسد، سفارش می‌کنم به تقوا و پروا از خدا و نظم در کار».

از نعمان نقل شده است: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همیشه صف‌های نماز ما را چنان منظم می‌کرد که مانده چوبه‌های تیر، هیچ‌گونه کجی در آن دیده نمی‌شد. روزی به مسجد آمد و به نماز ایستاد. هنگامی که خواست تکبیرة الاحرام بگوید، متوجه شد که مردی سینه‌اش جلوتر از دیگران است، فرمود: بندگان خدا، صفوف خود را منظم کنید؛ گرنه میان شما اختلاف خواهد افتاد».

سخنان نیکو گفتن^۱

یکی از ویژگی‌های انسان که او را از دیگر موجودات متمایز کرده و بر آن‌ها برتری داده، توانایی سخن گفتن است تا از آن برای بیان مقاصد و رفع نیازهای خود یاری بگیرد. این توانایی نیز مانند دیگر توانایی‌های بشری، هم می‌تواند در مسیر صحیح به کار گرفته شود و هم در مسیر باطل. در قرآن کریم بر استفاده صحیح از زبان و سخنان نیکو گفتن بسیار تأکید شده است.

خداوند به مؤمنان توصیه می‌کند با نزدیکان، یتیمان و نیازمندان به نیکی سخن بگویند:

وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا؛^۲ و هر گاه، خویشاوندان یتیمان و مستمندان در تقسیم [ارث] حاضر شدند، [چیزی] از آن را به ایشان ارزانی دارید و با آنان سخنی پسندیده گویند.

در آیه‌ای دیگر، خداوند به فرزندان دستور می‌دهد با والدین پیر خود بزرگوارانه سخن بگویند و از تندی با آن‌ها بپرهیزند:

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا؛^۳ و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر [خود] احسان کنید. اگر یکی از آن دو بیاثر دو، در کنار تو به

۱. اخلاق اسلامی، محمد داودی، صص ۱۵۳، ۱۴۶

۲. نساء (۴)، ۸

۳. اسراء (۱۷)، ۲۳

سالخوردگی رسیدند به آنها [حتی] اوف مگو و به آنان پر خاش مکن و با آنها سخنی شایسته بگوی.

و در آیه ای دیگر به همه بندگان خود دستور می دهد با یکدیگر به نیکی سخن بگویند:
وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا؛^۱ به بندگانم بگو: «آنچه را که بهتر است بگویند»، که شیطان میانشان را به هم می زند، زیرا شیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است.

در روایات نیز مؤمنان به سخن نیکو گفتن امر شده اند. در روایتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است: سوگند به آن که جانم در دست اوست! مردم هزینه ای محبوب تر از سخن خیر نمی کنند. در روایت دیگری آمده است مردی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره برترین اعمال پرسید. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «اطعام کردن و پاکیزه سخن گفتن».
امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز می فرماید:

سه چیز از درهای نیکی است: سخاوت و سخن پاکیزه و صبر بر اذیت.
به خودت اجازه نده مرتکب سخن یا رفتار زشت شوی.

امام صادق (علیه السلام) نیز در روایتی شیعیان را به شدت از سخن زشت و بیهوده بر حذر داشته است: ای شیعیان! مایه زینت ما باشید، نه مایه ننگ ما. با مردم به نیکی سخن بگویید و زبان خود را نگهدارید و آن را از سخنان بیهوده و زیاده باز دارید.

مفهوم سخن نیکو

برای اینکه بدانیم چه سخنی نیکوست، خداوند در قرآن معیاری برای تشخیص سخن نیک از بد بیان کرده است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا؛^۲** ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا دارید و سخنی استوار گویید.
علامه طباطبایی درباره این آیه می فرماید:

سدید از سداد به معنای درستی و راهیافتگی است. پس قول سدید آن است که اولاً مطابق با واقع است؛ ثانیاً بیهوده نیست و ثالثاً پیامد نامناسب ندارد.

بر پایه این آیه، سخن نیک، سخن راستی است که نه بیهوده است و نه پیامدی منفی

در پی دارد.

۱. اسراء (۱۷)، ۵۳

۲. احزاب (۳۳)، ۷۰

امام باقر (علیه السلام) نیز در تفسیر آیه «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا»^۱ می فرماید:

بهترین سخنی را که دوست دارید به شما بگویند، به مردم بگویید.

در این روایت نیز معیار دیگری برای تشخیص سخن نیک از بد بیان شده که البته با آنچه در قرآن آمده، تعارضی ندارد، بلکه ابزاری برای تشخیص مصداق‌های قاعده قرآنی است. افزون بر این، در روایات برخی مصداق‌های سخن خوب نیز بیان شده است که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. سخن از روی علم و آگاهی: در روایات متعددی به این موضوع اشاره شده که انسان باید بر اساس علم و آگاهی سخن بگوید. مثلاً امام باقر (علیه السلام) فرمود: خوش ندارم کلام شخص بیش از علم او باشد.

در روایت دیگری آمده است: آنچه به آن علم نداری، مگو.

۲. بجا سخن گفتن: امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

آنچه بدان علم نداری، مگو و هر چه را نیز می‌دانی، مگو که خداوند بر اعضای تو واجباتی مقرر کرده و در روز قیامت به آن‌ها بر تو احتجاج می‌کند. از این رو به روشنی بر می‌آید که سخن راست را نیز باید در جای خود گفت و نباید به این دلیل که سخنی راست است، آن را در هر جایی بیان کرد.

۳. به اندازه سخن گفتن: در برخی روایات آمده است که در سخن گفتن نباید زیاده‌روی یا کوتاهی کرد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

سخن میان دو دوست بدگرفتار است: زیاده‌روی و کم‌گویی: زیاده‌روی بیهوده‌گویی است و کم‌گویی عجز و ناتوانی.

۴. نداشتن پیامدهای سوئی چون شرمندگی، سرزنش و پشیمانی: در روایاتی از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آمده است:

سکوتی که مایه وقار تو باشد، بهتر از کلامی است که مایه ننگ توست.

سکوتی که سلامت تو را در پی داشته باشد، بهتر از سخنی است که سرزنش در پی بیاورد.

سکوتی که مایه کرامت تو باشد، بهتر از گفتاری است که موجب پشیمانی باشد.

۱. بقره (۲)، ۸۳

از آنچه گفتیم، روشن شد که سخن نیکو سخنی است استوار و محکم که راست و سودمند باشد. یکی از راه‌های تشخیص سخن استوار از غیر استوار ملاحظه آن است که آیا دوست داریم کسی آن سخن را به ما بگوید، همین نشانه استوار بودن آن است. راه‌های دیگر نیز توجه به معیارهایی است که در روایات بیان شده؛ مانند عالمانه بودن، بجا بودن، به اندازه بودن و نداشتن پیامد سوء.

آثار سخن نیکو

در منابع اسلامی به برخی از آثار سخن نیکو اشاره شده است. در قرآن کریم می‌خوانیم: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا * يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا؛**^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا دارید و سخن استوار گویند؛ تا اعمال شما را به صلاح آورد و گناهتان را بر شما ببخشد، و هر کس خدا و پیامبرش را فرمان برد قطعاً به رستگاری بزرگی نایل آمده است. بر پایه این آیه، سخن استوار و نیکو دو اثر بسیار مهم دارد: اصلاح رفتارهای آدمی و بخشوده شدن گناهان. علامه طباطبایی می‌گوید:

هر گاه آدمی خود را ملزم به سخن استوار و محکم کند، از سخنان دروغ و لغو و کلامی که پیامدهای سوء دارد، باز می‌ماند و با رسوخ این صفت در وی، از رفتارهای زشت و نادرست و بیهوده نیز دست برمی‌دارد و از [آن‌ها] ... پشیمان می‌شود و توبه می‌کند. بدین ترتیب سخن نیکو، هم رفتار را اصلاح می‌کند و هم موجب بخشوده شدن گناهان پیشین می‌گردد.

در سوره اسراء نیز به یکی دیگر از آثار سخن نیکو اشاره شده است: **وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنْ الشَّيْطَانَ كَانُ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا؛**^۲ و به بندگانم بگو: «آنچه را که بهتر است بگویند»، که شیطان میانشان را به هم می‌زند، زیرا شیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است.

بر اساس این آیه، خداوند به مؤمنان فرمان می‌دهد سخن نیکو بگویند تا میان آنان اختلاف نیفتد. بنابراین یکی دیگر از آثار سخن نیکو، جلوگیری از ایجاد فتنه و اختلاف میان مردم است.

۱. احزاب (۳۳)، ۷۰. ۷۱

۲. اسراء (۱۷)، ۵۳

در سخنان معصومان (علیهم‌السلام) نیز به برخی از آثار سخن نیکو اشاره شده است. امام علی (علیه‌السلام) می‌فرماید:

- مردم را به خوبی مخاطب قرار دهید و با آنان به خوبی سخن بگویید تا پاسخی زیبا بشنوید.
- کسی که نیکو سخن بگوید، همیشه پیروز است.
- کسی که زبانش شیرین است، دوستانش بسیار است.
- زبانت را به نیکو سخن گفتن عادت ده تا از سرزنش شدن در امان باشی.
- زبانت را به نرم گویی و سلام کردن عادت ده تا دوستان‌تان تو افزون و دشمنان تو کم گردند.

امام باقر (علیه‌السلام) نیز در روایتی می‌فرماید:

- سخن نیکو مال را افزون می‌کند؛ روزی را رشد می‌دهد؛ اجل را به تأخیر می‌اندازد؛ شخص را محبوب خانواده و خویشانش می‌سازد و او را وارد بهشت می‌کند.
- از همین روست که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید:
- سخن زشت مگو، هر چند از پاسخ دادن عاجز باشی.

راه نیکو سخن گفتن

زبان عضوی است که استفاده کردن از آن بسیار آسان و قلمرو آن بسیار وسیع است. دیگر اعضای انسان مانند چشم، گوش و حس لامسه، تنها در امور خاص کاربرد دارند، اما زبان را می‌توان درباره همه موجودات مادی و معنوی، دنیایی و اخروی، گذشته، آینده به کار برد. از دیگر سو، هر سخنی که از زبان صادر شود، بر همه‌ی اعضای آدمی تأثیر می‌گذارد.

حال باید پرسید چگونه می‌توان زبان را مهار کرد؟ مهم‌ترین و کارآمدترین شیوه برای مهار زبان آن است که پیش از سخن گفتن باید درباره آن اندیشید تا روشن شود آیا سخن موردنظر نیکوست، یا اینکه پیامد زیانباری دارد.

عاقل پیش از آنکه سخنی بگوید، آن را از صافی عقل خود می‌گذراند تا اگر سخن نیکو و مناسب بود، آن را بر زبان آورد و یا از بیان آن خودداری کند. به عکس، نادان نخست سخن می‌گوید، آن گاه درباره درستی و نادرستی آن اندیشه می‌کند. ازاین‌رو، عاقل از بیان سخنان زشت در امان است و نادان پیوسته گرفتار لغزش‌های زبان.

مطلب دیگری که چه بسا غفلت از آن موجب بی توجهی به زبان و مهار آن می شود، این است که معمولاً آدمی سخن را بخشی از عمل و رفتار خود به شمار نمی آورد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روایتی می فرماید:

کسی که گفتارش را [بخشی] از رفتارش بداند، گفتارش کم می شود، مگر در موارد نیاز. بنابراین راه دیگر برای مهار زبان این است که بدانیم سخن گفتن نیز بخشی از اعمال و رفتار ماست و در مقابل آن مسئول هستیم.

در آیه ۵۳ سوره ی اسراء آمده است: «ای پیامبر به بندگانم بگو، سخنی بگویند که بهترین باشد! چرا که شیطان به وسیله ی سخنان ناموزون، میان آن ها فتنه و فساد ایجاد می کند. شیطان همیشه دشمن آشکاری برای انسان بوده است.»

باید دائماً مراقب باشیم، شیطان درصدد این است که از طریق سخنان نامربوط و نسنجیده بین ما اختلاف و دشمنی ایجاد کند. دائماً باید از شرّ و وسوسه های او به خدا پناه ببریم. اصلاً ایجاد دشمنی و اختلاف کار شیطان است و کسی که با سخنانش بین مردم ایجاد اختلاف و دشمنی کند، همکار شیطان است.

با زبان می شود مسخره کرد، می شود روحیه داد، می شود ایراد گرفت، می شود تعریف کرد، می شود آبرو برد، می شود آبرو خرید، می شود جدایی انداخت، می شود دل آشتی داد (اصلاح ذات البین)، می شود آتش زد، می شود آتش را خاموش کرد، می شود دل شکست، می شود دلداری داد و ...

یادمان باشد که «حق الناس» همیشه پول نیست. گاهی دل است، دلی که باید به دست می آوریم و نیاوریم، دلی که شکستیم و رهاش کردیم، دل های غمگینی که بی تفاوت از کنارشان گذشتیم. خدایا لحظه ای ما را به خودمان وامگذار و یاریمان کن.

رازداری^۱

رازداری یا کتمان سرّ، آیین مردانگی است، و حتی در پاره ای از موارد فراتر از فضیلت اخلاقی، حکم واجب مؤکد را دارد؛ به گونه ای که افشاکننده آن گنهکار و سزاوارتر کیفر حقوقی است. رازداری را به ابعاد نظامی، عقیدتی و اخلاقی تقسیم کرده اند. در اسلام افشای رازهای نظامی خیانت به خدا و رسول او دانسته شده است.

۱. رهیافتی بر اخلاق و تربیت اسلامی، فتح الله نجارزادگان، صص ۱۵۵. ۱۴۷

در شأن نزول این آیه که «ای گروه مؤمنان! به خدا و رسول او خیانت نکنید...»^۱ آمده است: این آیه در مورد یکی از اصحاب پیامبر خدا به نام ابولبابه نازل شد؛ آن هنگام که وی یکی از اسرار نظامی مسلمانان را برای یهودیان که در قلعه خود در محاصره سپاه اسلام بودند فاش ساخت.

قرآن برای حفظ اسرار اجتماعی و سیاسی به مردم تأکید می‌کند اخبار سرنوشت ساز را بی‌درنگ شایع نکنند، بلکه آن را به پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و به مسئولان [که قدرت تجزیه و تحلیل دارند و تصمیم‌گیرنده هستند]، ارجاع دهند تا جامعه دچار پیامدهای شوم شایعه پراکنی نشود.^۲

رازداری عقیدتی که گاه آن را «تقیّه» می‌نامند، شیوه عقلی و منطقی برای حفظ نیرو و پیشبرد هدف در شرایط بسیار سخت است. مانند مردی مؤمن، از آل فرعون، که ایمانش را کتمان می‌کرد و از موسی (علیه‌السلام) حمایت می‌نمود،^۳ یا مانند ابوطالب که از آغاز بعثت تا پایان عمر ایمان خود را اظهار نمی‌کرد و با حفظ این راز به حمایت از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) ادامه می‌داد.

رازداری اخلاقی نیز بر دو گونه است: یکی پوشاندن اسرار خود که افشای آن موجب عداوت و حسادت و یا باعث شماتت و خفت است. گاه انسان راز خود را با دوستی در میان می‌نهد و بر افشا نشدن آن تأکید می‌ورزد، غافل از اینکه هر دوستی را نیز دوستی است. بنابراین هر گاه انسان نتواند راز خود را نگاه دارد، نباید از دیگران نیز انتظار داشته باشد رازش را محفوظ دارند. این حدیث از امام علی (علیه‌السلام) به همین فضیلت اشارت دارد: سینه خردمند گنجینه اسرار اوست.

گونه دیگر رازداری اخلاقی، افشا نکردن راز دیگران است، چه آن راز عیب و نقصی باشد و یا نباشد، اما افشای آن موجب اذیت و اهانت به شخص گردد. تأکید عقل و شرع بر رازداری، به دلیل حفظ آبروی مردم و جلوگیری از شیوع زشتی‌هاست. چه بسا قبح گناه بر اثر افشای آن که گاه ناخواسته صورت می‌گیرد از بین برود و جنبه عمومی یابد. از همین رو، اسلام «ستر گناه» و پوشاندن عیوب دیگران را از واجبات اخلاقی دانسته و پرده‌داری را از گناهان بزرگ به شمار می‌آورد:

۱. انفال (۸)، ۲۷.

۲. بنگرید به: نور (۲۴)، ۱۹.

۳. بنگرید به: مؤمنون (۲۳)، ۲۸.

کسانی که دوست دارند زشتی‌ها در بین مؤمنان شایع شود، عذابی دردناک برای ایشان در دنیا و آخرت است.^۱

اگر در جامعه، فرهنگ پوشانیدن عیوب رایج شود، بسیاری از اختلاف‌ها، نزاع‌ها، کینه‌ها و دیگر پیامدهای تلخ افشای گناه از میان خواهد رفت. امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: سعادت دنیا و آخرت در دو چیز جمع شده است: پرده‌پوشی و دوستی با نیکان. خاموشی حکمت، و سکوت [مایه] سلامت، و رازداری گوشه‌ای از خوشبختی است. امام رضا (علیه السلام) نیز کمال ایمان را در پدیدار شدن سه خصلت می‌داند از جمله اقتدا به پروردگار در خصلت پرده‌پوشی.

نکته‌ای که در اینجا شایان تأکید است، بی‌توجهی به پاره‌ای از خسارت‌های افشاگری است. گاه انسان ناخواسته (و حتی از روی دلسوزی) رازی را افشا می‌کند که به خسارتی بزرگ مانند خون‌ریزی می‌انجامد.

حیا

حیا به معنای شرمساری، در مقابل وقاحت و بی‌شرمی قرار دارد. در فرهنگ عالمان اخلاق حیا نوعی انفعال و انقباض نفسانی است که موجب خودداری از انجام امور ناپسند می‌گردد. حیا فضیلتی اخلاقی است که در ساحت‌های مختلف زندگی تأثیری بسزا دارد. تأثیر بارز حیا، بازدارندگی در برابر وسوسه‌های شیطنی و جاذبه‌های دنیوی است. منشأ حیا از یک سو در آگاهی انسان از ارزش و کرامت ذاتی خویش نهفته است که موجب می‌شود بی‌شرمی را با کرامت خود ناهمگون بیابد. این گونه حیا در سخنی از امام علی (علیه السلام) بهترین حیا و اوج آن دانسته شده است:

- بهترین حیا، شرم از خویش است.
 - اوج حیا این است که آدمی از خودش شرم کند.
- از سوی دیگر، منشأ حیا در آن است که آدمی خود را همواره در محضر خدا بداند. امام سجاد (علیه السلام) می‌فرماید: از خدا بترس، چون او بر تو تواناست و از او شرم کن؛ زیرا به تو نزدیک است.

۱. نور (۲۴)، ۱۹.

امام صادق (علیه السلام) در بیان مفهوم حیا می فرماید: شرم نوری است که گوهر آن سینه ایمان است و معنای شرم این است که در برابر هر آنچه با توحید و معرفت ناسازگار است، خویشتن دار باشی. این حیا برترین حیا و موجب محو بسیاری از گناهان خواهد بود. امام علی (علیه السلام) می فرماید:

- برترین حیا، شرم از خداست.
- شرم از خدا بسیاری از گناهان را محو می کند.

ارزش حیا

حیا به ویژه مراتب والای آن فضیلتی بسیار ارزشمند است که با ایمان گره خورده و منشأ بسیاری از فضایل اخلاقی دیگر است. قرآن کریم در بیان حیای دختر شعیب می فرماید:

فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْسِيًّ عَلٰى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ اِنَّ اَبِيْ يَدْعُوْكَ لِيَجْزِيَكَ اَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا^۱؛ یکی از دختران شعیب که با شرم راه می رفت، به نزد موسی آمد و گفت: پدرم شما را می خواند تا به شما پاداش آب دادن به [حیوانات] ما را عطا کند....

عبارات کوتاه این دختر در سخن با موسی (علیه السلام) نیز از حیا و شرم او حکایت دارد.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) حیا را زینت آدمی شمرده است:

بی شرمی با هیچ چیز همراه نشد، مگر اینکه آن را زشت گردانید و حیا با هیچ چیز همراه نگشت، جز آنکه آن را آراست.

در سخنان دیگری می فرماید:

- هر دینی را خوبی است؛ خوی اسلام حیاست.
- حیا همه ی دین است.

امام علی (علیه السلام) نیز می فرماید:

- حیا پیشه کن که حیا نشانه نجابت است.
- حیا وسیله رسیدن به هر زیبایی و نیکی است.

۱. قصص (۲۸)، ۲۵.

آثار حیا

در روایات آثار فراوانی اعم از دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی و روحی و رفتاری برای حیا بیان شده است. رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در شرح پاره‌ای از آثار شرم و حیا می‌فرماید: اما آنچه از حیا نشأت می‌گیرد، نرمش، مهربانی، در نظر داشتن خدا در آشکار و نهان، سلامت، دوری کردن از بدی، خوشرویی، گذشت و بخشندگی، پیروزی و خوشنامی در میان مردم است. این‌ها فوایدی است که خردمند از حیا می‌برد. محبت خداوند، عفت و پاکدامنی و پاک شدن از گناهان نیز از دیگر آثار حیا است.

اسباب و موانع حیا

اسباب حیا، آگاهی و خرد و ایمان و خداباوری است. رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در پاسخ راهب مسیحی (شمعون بن لاوی بن یهودا) که از ماهیت و آثار عقل پرسیده بود، فرمود:

عقل موجب پیدایش حلم است و از حلم علم، و از علم رشد، و از رشد عفاف، و از عفاف خویشتن داری، و از خویشتن داری حیا و از حیا وقار، و از وقار مداومت بر عمل خیر و تنفر از شر، و از تنفر از شر، [نیز] اطاعت از نصیحت‌گوی حاصل می‌گردد.

امام صادق (علیه‌السلام) نیز ایمان را قرین با حیا می‌داند: کسی که حیا ندارد، ایمان ندارد.

برخی از عوامل بی‌حیایی یا کمی حیا عبارت است از:

۱. از میان برداشتن پرده‌ها و حریم‌ها: امام کاظم (علیه‌السلام) به یاران خود چنین توصیه فرمود:

پرده شرم و آزرَم میان خود و برادرت را برمدار و مقداری از آن را باقی گذار؛ زیرا برداشتن آن، برداشتن حیا است.

۲. دست نیاز به‌سوی مردم دراز کردن: امام صادق (علیه‌السلام) فرمود:

دست نیاز به‌سوی مردم دراز کردن، عزت را سلب می‌کند و حیا را می‌برد.

۳. زیاد سخن گفتن: امام علی (علیه‌السلام) فرمود:

هر که پرگفت، راه خطا بسیار پوید و آن که بسیار خطا کرد، حیای او اندک شود و آن که حیای او اندک شود، پارسایی او کم گردد و آن که پارسایی اش اندک گردد، دلش بمیرد.

۴. شراب خواری: امام رضا (علیه‌السلام) درباره علت تحریم خمر فرمود:

خداوند تعالی شراب را حرام فرمود؛ زیرا شراب تباهی آورد، عقل را در شناخت حقایق باطل می‌کند و شرم و حیا را از چهره فرد می‌زداید. نوعی دیگر از حیا، شرمساری

منفی در انجام نیکی‌هاست که ریشه در جهالت و ضعفِ نفس دارد و در روایات به شدت مورد نکوهش قرار گرفته است. گاه انسان در برابر انجام پاره‌ای از خوبی‌ها نوعی احساس شرم می‌کند، و توجیهاتی در تأیید بر حیاورزی و انجام ندادن نیکی‌ها می‌آورد؛ درحالی‌که این پنداری باطل است. برخی از موارد و مواقعی که حیا ورزیدن معنا ندارد عبارت است از:

۱. گفتار، کردار و درخواست حق

هیچ عملی را از روی رأی و خودنمایی انجام مده و از سر حیا و شرم آن را رها نکن.

۲. تحصیل علم

کسی از آموختن آنچه نمی‌داند، شرم نکند.

هر که کم رو باشد، کم دانش شود.

۳. کسب درآمد حلال

کم‌رویی مانع روزی است.

کسی که از طلب حلال حیا نکند، هزینه‌هایش سبک شود و خداوند خانواده‌اش را از نعمت خویش بهره‌مند گرداند.

۴. خدمت به مهمان و احترام گذاردن به دیگران

سه چیز است که نباید از آن شرم کرد؛ از جمله خدمت کردن به مهمان، برخاستن از

جای خود برای پدر و معلم.

۵. اعتراف به ندانستن

اگر از کسی سؤالی کردند و نمی‌داند، شرم نکند از اینکه بگوید نمی‌دانم.

شرم از بخشش اندک، شرم از درخواست از خداوند، هر چند بسیار ناچیز باشد و شرم از

خرید و با خود بردن مایحتاج خانواده، از موارد حیای مذموم شمرده شده است.

خوش‌رویی^۱

یکی از صفات ارزشی، خوش‌رویی و گشاده‌رویی در برخورد با دیگران است. خوش‌رویی کارآسانی است که پیامدهای نیک فراوان معنوی و اخلاقی دارد. پیوندهای اجتماعی را محکم می‌کند و توجه افراد به یکدیگر را فزونی می‌بخشد. خوش‌رویی دل‌ها را به یکدیگر

۱. اخلاق اسلامی، محمدتقی مصباح یزدی (ره)، تنظیم حسن صادقی، صص ۱۶۳، ۱۶۲

جذب، و علاقه‌ها را به هم بیشتر می‌کند و بر احساس مسئولیت اعضای جامعه در برابر یکدیگر می‌افزاید از این رو خوش‌رویی صفت ارزشی است.

قرآن کریم شخصی را به سبب ترش‌رویی با یک نابینا نکوهش می‌کند و نشان می‌دهد که این عمل از نظر اخلاقی نکوهیده است: **عَبَسَ وَ تَوَلَّى * أَنْجَاءَهُ الْأَعْمَى * وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى * أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى**؛^۱ «چهره در هم کشید و روی برتافت. بدان سبب که آن نابینا نزد او آمد؛ در حالی که نمی‌دانی؛ شاید او به پاکی گراید یا پند گیرد و آن پند سودش دهد». مشهور میان مفسران شیعه این است که در مجلس پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله) شخصی از ورود یک نابینای فقیر به آن مجلس ناراحت شد و از او خوشش نیامد و نگذاشت او در کنارش بنشیند.

قرآن کریم همچنین در ضمن حکایت لقمان به فرزندش، از ترش‌رویی و روی برگرداندن از مردم باز می‌دارد و با نقل آن، بر بدی آن تأکید می‌کند: **وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ**؛^۲ «و به تکبر از مردم رخ برمتاب».

امام باقر (علیه‌السلام) می‌فرماید: **البشرُ الحسنُ وَ طلاقَةُ الوجهِ مکسبَةٌ للمحبهِ وَ قُرْبَةٌ مِنَ اللَّهِ، وَ عُبُوسُ الوجهِ وَ سُوءُ البشرِ مکسبَةٌ للمقتِ وَ بُعْدٌ مِنَ اللَّهِ**؛ «خوش‌رویی و گشاده‌رویی دوستی را جلب می‌کند و عامل نزدیکی به خداست و ترش‌رویی و بدرویی دشمنی را جلب می‌کند و موجب دوری از خداست».

خوش خلقی و خوش‌رویی^۳

قرآن به مناسبت‌های مختلف در باره ارزش حسن خلق سخن گفته است؛ نظیر این آیات:

قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا و با مردم به زبان خوش سخن بگویید.

وَ إِذَا حُيِّئْتُمْ بِهِ حَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا.^۴

و چون به شما درود گفته شد، شما به صورتی بهتر از آن درود گوئید، یا همان را در [پاسخ] برگردانید که خدا همواره به هر چیزی حسابرس است.

۱. عبس (۸۰)، ۴.۱

۲. لقمان (۳۱)، ۱۸

۳. تفسیر موضوعی قرآن کریم، جمعی از نویسندگان، صص ۲۸۶-۲۹۰

۴. بقره (۲)، ۸۳

۵. نساء (۴)، ۸۶

یکی از مصادیق نیکی به دیگران (وَأَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ)^۱ و نیکی به والدین که به کرات به آن توصیه شده (نظیر آیه و وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا)^۲ خوش خلقی و نیک رویی با آنان است؛ چنانکه حتی نباید به والدین «اف» (کلمه تنفر و انزجار) گفت: فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا.^۳ به آن‌ها (حتی) «اف» مگو و به آنان پرخاش مکن و با آن‌ها سخنی شایسته بگوی. بی تردید یکی از دلایل تمجید خداوند از رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به داشتن خلق عظیم (إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ)،^۴ روحیه خوش خلقی و خوشرویی وی بوده است. افزون بر این آیات، در کتب حدیثی و اخلاقی نیز ابوابی خاص به بررسی این مسئله و تبیین جایگاه آن اختصاص یافته است. این امر حاکی از ارزش و جایگاه این فضیلت اخلاقی در بهسازی زندگی جمعی و تقویت فضای معنویت در اجتماع است.

حسن خلق در مفهوم وسیع. به معنای اخلاق و سجایای اخلاقی نیک. گستره وسیعی از علم اخلاق را در برمی‌گیرد؛ زیرا با این فرض اگر علم اخلاق را ترسیمگر فضایل و ردائیل اخلاقی بدانیم حسن خلق در معنای عامش تمام فضایل اخلاقی را شامل می‌شود. اما گاه مفهوم محدودتری از آن نیز مطرح نظر قرار می‌گیرد که همان خوشرویی و نرم خویی است.

امام صادق (علیه‌السلام) در پاسخ به این پرسش که «حسن خلق چیست»، فرمود: «اینکه نرمخو باشی؛ گفتارت پاک و با برادرت با خوشرویی برخورد کنی. امام صادق در روایتی دیگر مفهوم «خلق عظیم» در آیه «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^۵ را سخا و بخشش و حسن خلق دانسته است. پیامبر اکرم خطاب به علی شبیه‌ترین مردم به اخلاق خود را کسی دانسته که از همه خوش‌روتر، بردبارتر، نسبت به خویشاوندانش نیکوکارتر و از همه باانصاف‌تر است. همچنین ایشان بهترین مردم را کسی دانسته که از همه خوش‌خوتر و نرم‌خوتر، و با دیگران مأنوس باشد و دیگران نیز با او انس و الفت بگیرند.

چنانکه پیداست، صفاتی همچون سخا و بخشش، حلم و بردباری و نیکوکاری به خویشاوندان. که در گفتار پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) خطاب به امام علی (علیه‌السلام) آمده. ناظر به حسن

۱. «و همچنان که خدا به تو نیکی کرده، نیکی کن.» (قصص (۲۸)، ۷۷)
 ۲. «و به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادر خود نیکی کند.» (عنکبوت (۲۹)، ۸)
 ۳. اسراء (۱۷)، ۲۳
 ۴. «و راستی که تو را خوبی والاست!» (قلم (۶۸)، ۴)
 ۵. قلم (۶۸)، ۴

خلق به مفهوم عام آن است. با این همه، در تمام این روایات حسن خلق به مفهوم خاص آن، یعنی خوشرویی و نرم خویی نیز به کار رفته است.

بهترین نشانه حسن خلق به مفهوم خوش رویی، الفت پذیری است که در گفتار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) کاملاً نمود یافته است. باری، کسی که با دیگران مألوف است و دیگران نیز او را مناسب الفت و دوستی می بینند، قطعاً انسانی عبوس، درشتخو، منزوی و درونگرا نیست. در روایاتی دیگر نیز انس و الفت ویژگی مؤمنان شمرده شده است: «المؤمن إلفٍ و مألوف». بر این اساس باید اذعان کرد که یکی از کارآمدترین راه‌ها برای تقویت دوستی و برادری، خوش رویی و نرم خویی با دیگران است.

نشانه‌های خوش خلقی

۱. گشاده رویی

نخستین نشانه خوش خلقی، گشاده رویی است. گشاده رویی با مردم ضرورتاً بدین معنا نیست که همه مشکلات ما حل شده و چون از هر جهت از گرفتاری‌های جاری رها شده ایم، چنین شاد و خوشحالیم، بلکه در واقع مهم نوع برخورد با مشکلات است. مؤمن با تکیه و توکل بر خداوند و با توجه به تفسیر معنادار رخدادهای هستی و زندگی، از یک سو نمی گذارد مشکلات و اندوه‌ها چنان بر او سایه افکند که برسیمایش ظاهر گردد و بساط لبخند را از لبهایش برچیند.

از سویی دیگر، در جایی هم که محزون شد (نظیر مواردی که از فیضی معنوی و اخروی محروم شده است)، حزنش را در درون حبس می کند و نمی گذارد به دیگران انتقال یابد. شاید راز روایت «الْمُؤْمِنُ بِشْرُهُ فِي وَجْهِهِ وَ حُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ» (مؤمن شادی اش در چهره، و اندوهش در دل اوست)، همین نکته باشد: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

مِنْ أَخْلَاقِ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ الْبَشَاشَةُ إِذَا تَرَاءَوْا وَ الْمُصَافِحَةُ إِذَا تَلَاقَوْا. از اخلاق پیامبران و صدیقین این است که به هنگام دیدار با روی شاد و گشاده، و به هنگام برخورد با یکدیگر با مصافحه برخورد می کنند.

حضرت امیر (علیه السلام) در گفتاری نغز بشاشت و خوشرویی را کمند دوست‌یابی دانسته است: «الْبَشَاشَةُ حِبَالَةُ الْمَوَدَّةِ: خوش‌رویی کمند مودت و دوستی است.»

۲. نرم خویی

قرآن کریم یکی از ویژگی‌های اخلاقی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را که باعث می‌شد مسلمانان پیرامون ایشان گرد آیند. «لینت» و نرم خویی ایشان دانسته است:

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ. ^۱ پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرمخو [و پر مهر] شدی، و اگر تندخو و سخت دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند.

از این آیه سه نکته دانسته می‌شود:

۱. از تقابل لَين بودن با «فَظٌّ غَلِيظُ الْقَلْبِ» بودن. براساس قاعده «تُعْرِفُ الْأَشْيَاءَ بِأَضْدَادِهَا». می‌توان دریافت که نرمی و نرم خویی در برابر درشتخویی قرار دارد.

۲. از آنجا که خداوند نرم خویی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) با مردم را برخاسته از رحمت خداوند دانسته، می‌توان نتیجه گرفت که نرم خویی که طبعاً با ملاطفت با دیگران همراه است، شعاعی از رحمت خداوند است. از این رو، کسانی که با مردم نرم خویند، می‌باید آنان را متخلق به اخلاق خدایی دانست.

۳. پراکنده شدن مردم از گرداگرد پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در صورت درشتخو بودن، گرچه در باره ایشان اعلام شده، اختصاص به پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) ندارد، بلکه این قانونی کلی است که درشتی و درشتخویی باعث پراکنده شدن افراد از پیرامون انسان می‌شود. به دلیل تأثیر نرم خویی و نرم گویی است که خداوند از موسی و هارون خواسته است تا فرعون را با زبان نرم به خداوند دعوت کنند: فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا لَعَلَّ لَنَا يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى. ^۲ و با او سخنی نرم گویند، شاید که پند پذیرد یا بترسد.

۳. ارتباط گرم و صمیمانه داشتن

از نشانه‌های خوش خلقی آن است که شخص با دیگران بسیار گرم و صمیمانه برخورد کند و این مرحله‌ای فراتر از گشاده رویی و نرم خویی است. ارتباط گرم و صمیمانه نه تنها کینه‌ها و دشمنی‌ها را می‌زداید، بلکه دل‌ها را بسان حلقه‌های به هم پیوسته زنجیر با هم پیوند می‌دهد. آیا تا به حال از خود پرسیده‌ایم که چرا پیامبران و ائمه دردل‌های مردم نفوذ بسیار داشته‌اند و همه مردم. حتی دشمنانشان. از بن جان آنان را دوست می‌داشتند و

۱. آل عمران (۳)، ۱۵۹

۲. طه (۲۰)، ۴۴

لب به ستایش‌شان می‌گشودند؟ بی تردید یکی از مهمترین عوامل این امر در کنار سایر عوامل معنوی و علمی. برخورد گرم، مهربانانه و همراه با تکریم آنان بوده است.

پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) هدف اصلی رسالت و بعثت خود را به کمال رساندن مکارم (خُلُق‌های کریم) و محاسن اخلاق می‌داند و می‌فرماید: “إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ وَ مَحَاسِنِهَا” محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، جلد ۶۷، باب ۵۹

امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: “إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَصَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ... فَذَكَرَهَا عَشْرَةَ الْيَقِينِ، وَالْقَنَاعَةَ، وَالصَّبْرَ، وَالشُّكْرَ، وَالْحِلْمَ، وَ حُسْنَ الْخُلُقِ، وَالسَّخَاءَ، وَالْغَيْرَةَ، وَالشَّجَاعَةَ، وَالْمُرُوَّةَ” محمد صدوق، امالی، صفحه ۲۲۱

“ خداوند رسولش (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را به مکارم اخلاق گرامی داشت ... آن‌ها ده تا هستند: یقین، قناعت، صبر، شکر، حلم، حُسن خُلُق، سخاوت، غیرت، شجاعت، مروّت.”



شکل شماره ۱۳

نشانه‌های خوش اخلاقی از دید امام صادق (ع)



شکل شماره ۱۴

مدارا^۱

یکی دیگر از صفات ارزشی اجتماعی مدارا با دیگران است. مدارا به معنای نرمی، ملایمت در رفتار، حسن معاشرت با مردم و تحمل ناگواری و آزار آنهاست. انسان همواره با اشخاصی روبه‌رو می‌شود که از روی اغراض و انگیزه‌های خاص، مانند حسادت و کینه، رفتار ناشایستی از خود نشان می‌دهند که به وی زیان می‌رساند.

سخن این است که در برخورد با این افراد، انسان باید چه راهی در پیش گیرد؟ اگر بخواهد در برابر کسی که با او دشمنی یا بی‌ادبی می‌کند، رفتاری همانند داشته باشد، کار به درگیری و برخورد می‌انجامد و نیروهای وی صرف درگیری و پرخاشگری می‌شود. همچنین، خاطرش آشفته می‌شود و وقت و فرصت گران‌قدر خود را از دست می‌دهد. افزون بر این، بر کدورت‌ها و دشمنی‌ها نیز افزوده می‌شود. بهترین راه در برخورد با چنین کسانی مداراست و پرهیز از برخورد و مقابله. انسان باید بکوشد تا با تمرین گذشت و چشم‌پوشی راه مدارا در

۱. اخلاق اسلامی، محمدتقی مصباح یزدی (ره)، تنظیم حسن صادقی، صص ۱۶۴-۱۶۷

پیش گیرد. در برخی موارد، خود را غافل بنمایاند که گویی متوجه نشده است. در برخی موارد دیگر، برخورد نادرست دیگران را نادیده بگیرد و بلکه به آن‌ها خدمت کند. اگر انسان در زندگی خویش چنین رفتاری در پیش گیرد، می‌تواند بار خود را به منزل برساند و دیگران را جذب، و دشمنی‌ها را اندک کند.

قرآن کریم مدارای پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را لطف الهی می‌شمرد و نتیجه آن را جمع شدن مردم گرد ایشان می‌داند:

فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ؛^۱ ای پیامبر، به سبب لطف و رحمت خدا بود که با آنان نرم‌خو و مهربان شدی، و اگر درشت‌خوی و سخت‌دل بودی، به قطع از گرد تو می‌پراکندند.

پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) مدارا را یکی از واجبات پیامبران می‌داند: **إِنَّا أَمَرْنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرْنَا بِأَدَاءِ الْفَرَائِضِ**؛ «ما پیامبران به مدارا با مردم امر شده‌ایم؛ همان‌گونه که به ایفای واجبات امر شده‌ایم».

ایشان همچنین می‌فرمایند: **مُدَارَاةُ النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ**؛ «مدارا با مردم نیمی از ایمان است».

البته نباید مدارا را با مدهانه اشتباه کرد. مدارا به معنای گذشت از حقوق و منافع شخصی در جهت حفظ مصالح اجتماعی و احیای دین خداست که خصلتی شایسته و پسندیده است. مدارا آنجاست که غرض عقلایی درست در پی آن باشد و انسان برای رسیدن به آن غرض عقلایی و هدف‌های برتر، برخی دشواری‌ها را که دیگران برای او پیش می‌آورند، تحمل کند. مدهانه، سازش با منحرفان و مخالفان حق است؛ یعنی انسان در مقام بیان حقایق و تبلیغ و ترویج دین خدا یا اجرای آن، سستی کند و اگر انحرافی در دیگران دید، دم فرو بندد و اعتراض نکند. در صدر اسلام بارها کفار و مشرکان از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) خواستند که در دین خود نرمش نشان دهد، تا آنان نیز در رفتارشان نرمش نشان دهند.

خداوند نرمش در برابر دشمن و کوتاه آمدن در اجرای احکام خداوند و ترویج ارزش‌های الهی و مبارزه با فساد را نکوهش، و از آن سخت‌نهی کرده است: وَأَنْ أَحْكُمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ؛^۲ [و به تو فرمان دادیم که] میان

۱. آل عمران (۳)، ۱۵۹

۲. مائده (۵)، ۴۹

آنان بر طبق آنچه خدا نازل کرده است، حکم کن و از خواسته‌هایشان پیروی مکن و از آنان بر حذر باش که مبادا تو را بلغزانند و از برخی از آنچه خدا به‌سوی تو فرو فرستاده است بازگردانند. پس اگر [از دعوت تو] روی برتافتند، بدان که خداوند می‌خواهد آنان را به سزای برخی گناهانشان مجازات کند....

حضرت علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: **وَلَعَمْرِي مَا عَلِيَ مِنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَ خَابَطَ الْغَيَّ مِنْ إِدْهَانٍ وَلَا إِيْهَانٍ؛** «به جان خودم سوگند، در جنگیدن با کسی که با حق مخالفت کرده، و در راه ضلالت و گمراهی گام نهاده است، مسامحه و سستی نمی‌کنم».

در جای دیگر، در شکایت از سست عنصران زمان خویش، که سخن به حق نمی‌گفتند و راه عافیت پیش گرفته بودند، می‌فرماید: **وَ اعْلَمُوا. رَحِمَكُمُ اللَّهُ. أَنْتُمْ فِي زَمَانِ الْقَائِلِ فِيهِ بِالْحَقِّ قَلِيلٌ وَ اللِّسَانُ عَنِ الصِّدْقِ كَلِيلٌ وَ الْإِلْزَامُ لِلْحَقِّ ذَلِيلٌ؛ أَهْلُهُ مُعْتَكِفُونَ عَلَي الْعِصْيَانِ، مُصْطَلِحُونَ عَلَي الْإِدْهَانِ...**؛ خداوند شما را بیمارزد. بدانید در زمانی زندگی می‌کنید که در آن گویای به حق اندک، و زبان از راست‌گویی گند، و حق جو خوار است. مردم گرفتار گناه‌اند و با سازش کاری هم داستان‌اند.

چنان که می‌بینیم، حضرت علی (علیه‌السلام) سستی و سازش با کسانی را که با حق به مخالفت برخاسته‌اند، نکوهش می‌کنند و سازش را خصلتی پست و مذموم و عامل تباهی جامعه و فروریختن ارکان عزت و شکوه آن می‌دانند. بنابراین، **نباید مدارا را با نرمش با دشمنان اشتباه بگیریم و به اسم مدارا با دشمنان بسازیم.**

فروتنی^۱

تواضع احساس خاکساری درونی است که در برابر تکبر قرار دارد. این خُلق که از صفات برجسته پرهیزکاران است در معرفت انسان به خود و خدا ریشه دارد. اگر انسان تا حدودی خود را بشناسد، خویشتن را سراسر فقر و نقص می‌یابد و دیگر دلیلی نمی‌بیند که تکبر ورزد و اگر خدا را بشناسد، ولی نعمت خود می‌یابد و در پیشگاهش فروتن و خاضع می‌گردد. بنابراین تواضع در هر دو شکل آن (در مقابل خدا و در برابر بندگان او) از معرفت برمی‌خیزد و تکبر نیز از جهل و عناد سرچشمه می‌گیرد. **خداوند یکی از ویژگی‌های بندگان خاص خود را تواضع می‌داند:**

۱. رهیافتی بر اخلاق و تربیت اسلامی، فتح‌الله نجارزادگان، صص ۱۴۵. ۱۴۲

بندگان خداوند رحمان آنان اند که آرام و بی تکبر بر زمین راه می‌روند و هنگامی که جاهلان آنان را خطاب می‌کنند، به آنان سلام می‌گویند.^۱

برخی از افراد آن قدر متکبرند که حتی این رذیلت در شیوه راه رفتن آن‌ها نیز نمایان است. خداوند این گونه راه رفتن را نهی کرده است:

در زمین از سر کبر و غرور گام بردار؛ چرا که به نیروی خود زمین را نتوانی شکافت و به سر بلندی به کوه‌ها نخواهی رسید.^۲

لقمان حکیم به فرزندش می‌گوید:

[پسرم!] با بی‌اعتنایی از مردم روی مگردان و مغرورانه در زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد.^۳

تواضع برترین عبادت، موجب رفعت مقام و جلب محبت، نشانه کمال عقل و کمال نعمت و از صفات دوستان خدا و تنها نعمتی است که کسی بر آن حسادت نمی‌ورزد.

نشانه‌های فروتنی

برخی از مردم خود را متواضع می‌نمایانند و یا تنها به ادعای تواضع دل خوش کرده‌اند، اما در عمل میان کردار و گفتار آنان تفاوتی فاحش است. برخی نیز می‌پندارند تواضع صفت فقرا و تکبر صفت اغنیاست، اما ای بسا انسان مستمندی که در ذات خود متکبر و خودبرتربین است و چه بسا ثروتمندانی که در وجود خود احساس فروتنی و خاکساری می‌کنند.

نشانه بارز تواضع در برابر حق تعالی، عبودیت و فرمانبرداری است که با عمل به قوانین و مقررات شرع تحقق می‌یابد. از نشانه‌های تواضع در روابط اجتماعی و بلکه مهم‌ترین آن، پیشی گرفتن در سلام است. امام عسکری (علیه‌السلام) می‌فرماید: از دیگر نشانه‌های تواضع ترک جدال است.

امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: تواضع نشانه‌هایی دارد که از جمله آن ترک مرء و جدال است، هر چند حق با تو باشد و تواضع سرچشمه خوبی‌هاست.

البته مجادله مطلقاً مذموم نیست و اگر هدف از بحث و مجادله برتری جویی نباشد، بهترین راه برای روشن کردن حقایق است. قرآن کریم نیز از گفتگو و بحث‌های منطقی جانب‌داری

۱. فرقان (۲۵)، ۶۳

۲. اسراء (۱۷)، ۳۷

۳. لقمان (۳۱)، ۱۸

کرده است.^۱ اما جدالی همراه با فریاد و جنجال، نشانه تکبر است و سرانجامش چیزی جز هتک حرمت و آبروریزی نیست.

فروتنی مذموم

فروتنی که از صفات برجسته انسان است در همه جا و هر حال پسندیده نیست، چرا که گاه آثار منفی خواهد داشت. از این رو در آداب معاشرت در مواردی از تواضع نهی شده است. تواضع در برابر متکبر روا نیست، زیرا نشانه اظهار محبت به او موجب تثبیت موقعیت اوست. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرماید: هر گاه متواضعان امت مرا دیدید، در برابرشان تواضع کنید و هرگاه با متکبران برخورد کردید، بر آنان تکبر کنید که این رفتار موجب ذلت و خواری متکبران می شود.

تواضع فقیر در برابر ثروتمند، تنها به خاطر ثروت و مال، دین انسان را تباه می کند. همچنین فروتنی در برابر کافران و معاندان^۲ و نیز در مقابل فردی که آشکارا مرتکب فسق و گناه می شود، نهی شده است. اسلام اجازه نمی دهد با این افراد به گونه ای رفتار کنیم که در گناه خود جرئت یابند و به نوعی احساس کنند کردار آنان مورد تأیید است. گویی در این موارد، روح تواضع تهی است و به ذلت و خواری شبیه تر.

سلام کردن

سلام وصفی از اوصاف جمال خداوند و نشانه بارز فروتنی است.^۳ سلام کدورت ها را می زداید و پیوندهای اجتماعی را استحکام می بخشد، محبت ها را افزایش می دهد و اجر معنوی به ارمغان می آورد. سلام، تحیت اهل بهشت است: تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ^۴؛ تحیت بهشتیان در بهشت، سلام است. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به این خصلت نیکو اهمیت بسیار می داد و با هر کس روبه رو می شد، بر او در سلام کردن سبقت می جست. حضرت به کودکان و خردسالان نیز سلام می کرد و می فرمود: این خصلت را ترک نمی گویم تا پس از من روش همگانی جامعه باشد.

۱. نحل (۱۶)، ۱۲۵، عنکبوت (۲۹)، ۴۶

۲. بنگرید به: فتح (۴۸)، ۲۹؛ مائده (۵)، ۵۴

۳. حشر (۵۹)، ۲۳

۴. ابراهیم (۱۴)، ۲۳

از ایشان نقل شده که فرمود: کسی که پیش از سلام، شروع به سخن کند، پاسخ او را نگوید. امام صادق (علیه السلام) نیز می فرماید: بخیل کسی است که در سلام کردن بخل ورزد.

امانت‌داری^۱

امانت‌داری نیز همانند وفای به عهد در میان همه‌ی انسان‌ها از هر آئین و نژادی یک ارزش، و خیانت در امانت یک ضد ارزش به شمار می‌رود. همه‌ی انسان‌ها قبول دارند که امانت‌داری امری نیکو و پسندیده، و خیانت در امانت امری نکوهیده و زشت است؛ البته از یک نگاه، امانت‌داری یکی از مصادیق وفای به عهد است؛ زیرا وقتی کسی امانتی می‌پذیرد، بدین معناست که با شخص امانت‌دهنده پیمان می‌بندد که هرگاه امانتش را خواست، به او بازگرداند. اما چون امانت‌داری عهدی است که اهمیت ویژه دارد، جداگانه ذکر می‌شود.

امانت‌داری از ضرورت‌های زندگی است و اگر مردم در زندگی آن را رعایت نکنند، نظام اجتماعی از هم فرو می‌پاشد و زندگی اجتماعی سامان نمی‌پذیرد و پیوندها و بنیادهای اجتماعی، که بر پایه اعتماد متقابل بنا شده است، فرو می‌ریزد، و این خود سرآغازی است بر فراموش شدن صفات و ویژگی‌های ارزشی و انسانی. از این رو، عقل انسان ارزش بودن امانت‌داری را در می‌یابد، و سفارش‌های اسلام در این باره جنبه ارشادی دارد.

تأکید بر این نکته ضرورت دارد که امانت‌داری تنها در حفظ اموال شخصی دیگران نیست، بلکه سخنان دیگران را نیز شامل می‌شود. اگر کسی سخنی به شخصی گفته باشد که راضی به آشکار کردن آن نیست، آن سخن امانت به شمار می‌رود و گفتن آن به دیگران خیانت است. همچنین، حفظ اموال عمومی و بیت‌المال از مصادیق امانت-داری است.

خیابان، زمین، آب، درخت، اموال اداره و همه‌ی چیزهایی که متعلق به عموم مردم است، امانت به شمار می‌رود و خیانت در آن‌ها خیانت به همه است. از این رو، حفظ اموال عمومی لازم‌تر است. خدای متعال فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانشان بازگردانند: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ^۲ إِلَىٰ أَهْلِهَا^۳** «خداوند به شما دستور می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان آن‌ها رد کنید.»

۱. اخلاق اسلامی، محمد تقی مصباح یزدی (ره)، تنظیم حسن صادقی، صص ۱۵۹-۱۵۸

۲. الأمانات در این آیه شامل امانت‌های مادی و معنوی می‌شود.

۳. نساء (۴)، ۵۸

امانت‌داری از ارزش‌های مطلق است که استثنایی ندارد و نسبت به هر کس، در هر جایی و در هر زمانی، باید رعایت شود. از این رو، هر کس، چه کافر و چه مسلمان، در هر زمانی و در هر جایی، هر چیزی را به شما امانت داد، باید آن را به او بازگردانید. امانت‌داری با عناوین دیگری، که به دلیل اتصاف به عنوان ثانوی حکم دیگری می‌یابد، تفاوت دارد. عناوینی مانند حرام بودن جنگ در ماه‌های حرام استثنا دارد و آن در صورتی است که غیرمسلمانان به مسلمانان حمله کنند. در این صورت، جنگ مسلمانان برای دفاع از خود حرام نیست.

بنابراین، امانت‌داری از عام‌ترین ارزش‌های اخلاقی است که هیچ استثنایی ندارد. در برخی روایات، امانت‌داری نشانه‌ی ایمان خوانده شده است، نه طولانی بودن رکوع و سجده. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «به طولانی بودن رکوع و سجود کسی نگاه نکنید زیرا آن چیزی است که بدان عادت کرده است. پس اگر آن را ترک گوید، وحشت می‌کند. به راست گویی و امانت‌داری او بنگرید.»

خدمت‌رسانی^۱

از تعالیم اسلام و سیره معصومان برمی‌آید که پس از ادای فرایض، بالاترین وسیله برای تقرب به خداوند، خدمت به مردم، به‌ویژه مؤمنان و صالحان است. اولیای خدا همواره در خدمت مردم بوده‌اند و خود برای رفع حوایج آنان می‌کوشیده‌اند. از این رو باید روح همیاری و همدردی را در خود ایجاد کنیم و حس فردگرایی را به روح اجتماعی مبدل سازیم؛ یعنی پیش از آنکه تقاضایی مطرح شود، به یاری متقاضی رویم. حس خیرخواهی نسبت به بندگان خدا، انسان را از خودخواهی باز می‌دارد.

خداوند می‌فرماید: همچنان که خداوند با فضل و رحمت خود با شما رفتار می‌کند، شما نیز با یکدیگر دارای فضل و نیکی باشید.^۲

از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) پرسیدند: محبوب‌ترین مردم کیست؟ فرمود: آن کسی که وجودش برای مردم سودمندتر باشد.

حضرت در سخنانی دیگر می‌فرماید: مردم عائله‌ی خداوندند؛ محبوب‌ترین آن‌ها نزد خدا کسی است که نفعش به عائله خدا برسد و خانواده‌ای را خوشحال کند.

^۱. رهیافتی بر اخلاق و تربیت اسلامی، فتح‌الله نجارزادگان، صص ۱۳۵، ۱۳۳

^۲. بقره (۲)، ۲۳۷

عابدترین مردم کسی است که نسبت به مردم خیرخواه‌تر از دیگران و نسبت به تمام مسلمین سلیم القلب‌تر و باصفا‌تر باشد.

بنابراین آنان که گمان می‌کنند عبادت تنها به نماز خواندن و روزه گرفتن است، از بخشی از وظیفه اصلی دینداری غافل مانده و حتی از رحمت خدا و پیوند با اهل بیت (علیهم‌السلام) محروم شده‌اند؛ چرا که آنان خود گفته‌اند اگر انسان مرجع حاجات مردم باشد، باید آن را نعمت خدا بداند و خوشحال باشد از اینکه خدا او را دوست می‌دارد. امام صادق (علیه‌السلام) به رفاعه می‌فرماید:

ای رفاعه! به خدا و محمد و علی ایمان نیاورده کسی که هرگاه برادر مؤمن او برای رفع حاجتی نزد وی بیاید، با چهره باز با او برخورد نکند. اگر بتواند خود، حاجت او را برآورد، در این باره به سرعت اقدام کند و اگر نمی‌تواند، نزد دیگران رود تا حاجت او را برآورده سازد و اگر کسی غیر از این باشد که برایت وصف کردم، هیچ‌گونه ولایت و دوستی بین ما و او نیست. در جایی دیگر نیز می‌فرماید:

کسی که برای حاجتی نزد من می‌آید، از ترس اینکه مبادا حاجت او از طریق دیگری برآورده شود، زودتر اقدام می‌کنم و نیاز وی را برمی‌آورم تا این توفیق نصیب من شود. برخی از احادیث در باب خدمت‌رسانی، از پاداش‌های دنیوی و اخروی خبر می‌دهد؛ امام صادق (علیه‌السلام) نیز در این باره می‌فرماید:

مؤمنی نیست که برای رفع نیاز برادر مؤمنش گام بردارد، جز آنکه خداوند برای او در هر گامی پاداشی می‌نویسد و گناهی را از او محو می‌کند و درجه او را بالا می‌برد و آن گاه ده حسنه بر حسنات او بیفزاید و در مورد ده حاجت شفاعت او را بپذیرد. کسی هم که بتواند نیاز برادر ایمانی خود را برآورد، اما کوتاهی کند، دچار «خشم و دوزخ خدا»، «خواری در دنیا و آخرت»، «خیانت به خدا و پیامبر» و ... شده است.

مه‌ار غریزه جنسی^۱

یکی از غرایزی که خداوند در وجود انسان قرار داده، غریزه جنسی است که یکی از مهم‌ترین، حساس‌ترین و مؤثرترین غرایز انسان است. وجود این غریزه فواید گوناگونی دارد

۱. اخلاق اسلامی، محمدتقی مصباح یزدی (ره)، تنظیم حسن صادقی، صص ۱۲۹، ۱۲۶

که خداوند متعال بر اساس حکمت در آفرینش انسان قرار داده است. یکی از فواید مهم آن، حفظ و ادامه یافتن زندگی نوع انسان است.

قرآن کریم می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً**؛^۱ ای مردم [درباره هموعان خود] از پروردگارتان پروا کنید [و حقوق یکدیگر را پاس دارید]. همان کسی که شما را از یک تن [آدم] آفرید و همسرش را از نوع او خلق کرد و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکند. جمله **بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً**، به خوبی دلالت دارد که انتشار انسان‌ها بر اثر ارتباط دو همسر است. قدرت و جاذبه قوی این غریزه بسیاری از انسان‌ها را و می‌دارد تا خانواده تشکیل دهند و سختی‌ها و دشواری‌های ناشی از آن را بر خود هموار کنند.

یکی از فواید دیگر وجود این میل فطری، فراهم شدن زمینه برای آزمایش انسان است^۲ که گاهی بسیار سخت است و سربلند بیرون آمدن از آن آسان نیست. افزون بر آن، این گرایش فطری، زمینه مودت، رحمت، آرامش و سکون روحی را فراهم می‌آورد.^۳ حال با وجود این غریزه و به‌ویژه طغیان آن در شرایط کنونی، خاصه برای جوانان، چه باید کرد؟ بهترین و مناسب‌ترین راه برای مهار آن، ازدواج قانونی و شرعی است و اینکه این غریزه و رابطه جنسی در این چارچوب محدود شود تا با مصالح دیگر انسان تعارض نیابد. قرآن کریم یکی از ویژگی‌های مؤمنان رستگار (یکی از شرایط رسیدن به رستگاری) را کنترل غریزه جنسی دانسته است:

وَالَّذِينَ هُمْ لِغُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ؛^۴ و آنان که دامان خود را حفظ می‌کنند، مگر از همسرانشان یا کنیزانی که مالک آن‌ها شده‌اند، نکوهش نمی‌شوند. پس کسانی که راه دیگری، جز آنچه مقرر شد، طلب کنند، آنان از مرز الهی گذاشته‌اند.

۱. نساء (۴)، ۱

۲. اساساً انسان برای آزمایش آفریده شده است: **الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ** (ملک، ۲)؛ همان که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید و مشخص کند کدامتان نیکو کارترید.

۳. **وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ** (روم؛ ۲۱)؛ و از جمله نشانه‌های او این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا در کنارشان آرامش بیابید و میان شما الفت و مهربانی برقرار ساخت [تا نسل بشر را تداوم بخشد].

۴. مؤمنون (۲۳)، ۷، ۵

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: **مَنْ تَزَوَّجَ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ**؛ کسی که ازدواج کند، نصف دینش را نگاه داشته است.

قرآن کریم به دلیل اهمیت مهار غریزه جنسی از راه ازدواج، به دیگران نیز سفارش می کند که شرایط ازدواج افراد بی همسر را فراهم سازند: **وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ**؛^۱ [از مؤمنان، به مردان و زنان بی همسری که [از هم کیشان] شما هستند و به آن بردگان و کنیزانتان که شایستگی ازدواج دارند، همسر دهید. اگر تهیدست باشند، خداوند آنان را از فضل خود توانگر خواهد ساخت، که خداوند دارای بخشش گسترده است و [به حال کسی که صلاح او در گشایش است] داناست.

همچنین در قرآن کریم در صورت نبود شرایط ازدواج به هر دلیلی (مشکلات مالی، تحصیلی، شغلی و مانند این ها) تنها راه درست را عفاف و رعایت پاکدامنی می داند:^۲ **وَلَيْسَتَعَفِيفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُعْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ**؛^۳ «و باید کسانی که هزینه ازدواج [و مخارج زندگی مشترک را نمی یابند] پاکدامنی پیشه کنند [و از کارهای زشت بپرهیزند]، تا وقتی که خداوند آنان را از فضل خود توانگر سازد».

۱. نور (۲۴)، ۳۲

۲. با توجه به مفاسدی که دوستی میان دو جنس مخالف دارد، قرآن کریم رابطه دوستی با جنس مخالف را نادرست شمرده است: **فَأَنْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَأَتُوهُنَّ أَجُوزَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ** (نساء، ۲۵)؛ بنابراین، آن ها را به این شرط که پاکدامن باشند، نه پلیدکار و نه یار گیرنده از مردان، با اذن سرپرستانشان به همسری گیرید و مهرشان را بر حسب متعارف به آن ها بپردازید. **وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُوزَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ** (مائده، ۵)؛ زنان پاکدامن مؤمن و زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما کتاب آسمانی به آنان داده شده است نیز بر شما حلال اند؛ به شرط آنکه مهرشان را به آنان بپردازید و پاکدامن باشید، نه آلوده به کار زشت و نه اینکه از آن ها در پنهان دوستانی برای خود برگزینید. کلمه «اخذان» جمع «خدن» به معنای دوست است که در آن، مذکر و مؤنث، مفرد و جمع یکسان است؛ اما معمولاً به افرادی گفته می شود که با جنس مخالف خود ارتباط نامشروع و پنهانی دارند. در آیه نخست، زنان را از دوست گرفتن مردان بر حذر می دارد و در آیه دوم، مردان را از دوست گرفتن زنان باز می دارد.

۳. نور (۲۴)، ۳۳

برای جلوگیری از طغیان شهوت باید مراقب عواملی بود که شهوت را تحریک می‌کند؛ مانند نگاه کردن به نامحرم، گوش دادن به موسیقی‌های تحریک کننده، خواندن رمان‌ها و داستان‌های تحریک کننده، نامه نگاری، سخن گفتن، شوخی‌های جنسی و خلوت کردن با نامحرم.^۱

به‌ویژه کسانی که ازدواج نکرده‌اند ضروری است که مراقبت بیشتری از این عوامل داشته باشند. کنترل عوامل تحریک کننده بسیار آسان‌تر از کنترل نفس پس از تحریک است. از این رو، دین مقدس اسلام انسان‌ها را از این عوامل برحذر داشته است.

از میان عوامل تحریک کننده، ظاهراً چشم‌چرانی عمومی ترین عامل افتادن در دام، گناه است. قرآن کریم نخست مردان را به چشم‌پوشی سفارش می‌کند و فایده آن را پاک شدن آنان می‌داند: **قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ؛**^۲ «ای پیامبر، به مردان مؤمن بگو چشمان خود را فرو بندند و شرمگاه‌های خویش را بپوشانند. این شیوه برای آنان پاکیزه‌تر و بالنده‌تر است».

سپس زنان را نیز به چشم‌پوشی سفارش می‌کند و در ادامه آن، به حجاب دستور می‌دهد و به زنان توصیه می‌کند که زینت و زیبایی خود را از نامحرمان بپوشانند و در کل از هر گونه کاری که زمینه تحریک جنسی مردان را فراهم می‌سازد، خودداری کنند:

وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يُضْرَبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛^۳ و به زنان مؤمن نیز بگو چشمان خود را فرو بندند و شرمگاه‌های خویش را بپوشانند و زینت هایشان را جز آنچه خود نمایان است، آشکار نسازند و اطراف مقعنه خود را بر گریبان هاشان ببندازند و زینت خود را آشکار نسازند، جز

۱. روشن است که فرقی میان نگاه مستقیم به نامحرم و نگاه از راه تلویزیون، گوشی همراه و مانند این‌ها نیست؛ همچنان که ارتباط با نامحرم شامل ارتباط اینترنتی و مواردی از این دست نیز می‌شود. این سخن در

برخی عوامل دیگر نیز جریان دارد

۲. نور (۲۴)، ۳۰

۳. نور (۲۴)، ۳۱

برای شوهرانشان یا پدرانشان یا پدران شوهرانشان یا پسرانشان یا پسران شوهرانشان یا برادرانشان یا پسران برادرانشان یا پسران خواهرانشان یا زنان هم کیش خود، یا بردگانی که مالک آن‌ها شده‌اند، یا مردان سفیهی که سرپرستی دارند و شهوت جنسی ندارند، یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند، و زنان نباید پاهایشان را بر زمین بکوبند تا زیورهای پنهانشان معلوم شود. ای مؤمنان، همگی [با پیمودن راه خدا] به‌سوی او باز گردید؛ باشد که رستگار شوید.

راست‌گویی^۱

راست‌گویی و صداقت اصالتاً مطلوب، و هماهنگ با نیاز فطری و مصالح زندگی اجتماعی انسان است. انسان برای آشکار کردن معلومات خود به سخن گفتن نیاز دارد تا آنچه را برای دیگران مجهول است روشن کند؛ خواه این مجهول، اندیشه و احساس و حالات درونی باشد و خواه امری بیرونی؛ مانند آنکه انسان چیزی را شنیده، یا دیده است که دیگران از آن آگاهی ندارند.

بنابراین، سخن گفتن اصالتاً برای کشف حقیقت و واقعیت است و باید به‌طور طبیعی واقع‌نما و کشف‌کننده از حقیقت باشد. حال اگر سخن، به‌جای کشف حقایق، وسیله‌ای برای پنهان کردن حقیقت یا وارونه نشان دادن آن باشد، از مسیر واقعی و فلسفه وجودی خود منحرف شده است. از این‌رو، ارزش بودن راست‌گویی از بدیهیات است که عقل هر کس آن را در می‌یابد.

در قرآن کریم و روایات، به راست‌گویی سفارش بسیار شده است. **خداوند متعال** راست‌گویی را از ویژگی‌های **بندگان شایسته می‌داند: الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ؛^۲**

۱. اخلاق اسلامی، محمدتقی مصباح یزدی (ره)، تنظیم حسن صادقی، صص ۱۸۵-۱۸۴

۲. آل عمران (۳)، ۱۷

آنان که [در اطاعت از خدا و پرهیز از گناهان و در برابر ناگواری‌ها] شکیبایند و [در سخن] راست می‌گویند و [در عبادت خدا] فروتن‌اند و [از اموال خود] به مستمندان انفاق می‌کنند و در سحرگاهان از خدا آمرزش می‌طلبند.^۱

در آیه دیگر، مردان و زنان راست‌گورا از کسانی می‌شمرد که وعده بخشش و پاداش بزرگ به آن‌ها داده شده است: **إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ ... أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا**؛^۲ به یقین، مردان و زنان مسلمان [که در عمل به احکام دین پایبندند]، و مردان و زنان [که دین را] باور کرده‌اند، و مردان و زنان [که خدا و رسولش را از روی خضوع] اطاعت می‌کنند، و مردان و زنان راست‌گو و ... خداوند برای همه‌ی آنان آمرزش و پاداشی بزرگ فراهم کرده است.

البته صداقت در فرهنگ قرآن، به‌ویژه در جایی که با عظمت و ستایش فراوان و پاداش بزرگ از آن نام برده می‌شود، بار معنوی خاصی دارد و منظور، راست‌گویی انسان در یک جمله ساده نیست، بلکه این راست‌گویی باید نشانه‌های اعتقادی، اخلاقی و رفتاری خاصی داشته باشد که نشان می‌دهد راست‌گویی چندان هم ساده نیست.

همان‌گونه که می‌فرماید: **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ**؛^۳ مؤمنان تنها کسانی‌اند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند. سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده، و با اموال و جان‌های خود در راه خدا جهاد کرده‌اند. آنان همان راست‌گویان‌اند.

۱. این آیه با دو آیه پیش از آن مرتبط است که برای روشن شدن بهتر آن، به هر سه آیه اشاره می‌شود: **قُلْ أُوتِيتُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِزْقٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ*** الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ* الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ (آل عمران، ۱۵، ۱۷)؛ بگو آیا شما را از چیزی آگاه کنم که از این [سرمايه‌های مادی] بهتر است؟ برای کسانی که پرهیزگاری پیشه کرده‌اند، در نزد پروردگارشان باغ‌هایی است که نهرها از پای درختانش می‌گذرد. همیشه در آن خواهند بود و همسرانی پاکیزه و خشنودی خداوند [نصیب آن‌هاست]، و خدا به بندگان بیناست. همان کسانی که می‌گویند: پروردگارا، ما ایمان آوردیم. پس گناهان ما را ببامرز و ما را از عذاب آتش نگاه‌دار. آنان که [در اطاعت از خدا و پرهیز از گناهان و در برابر ناگواری‌ها] شکیبایند و [در سخن] راست می‌گویند و [در عبادت خدا] فروتن‌اند و [از اموال خود] به مستمندان انفاق می‌کنند و در سحرگاهان از خدا آمرزش می‌طلبند.

۲. احزاب (۳۳)، ۳۵

۳. حجرات (۴۹)، ۱۵

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: **تَعَلَّمُوا الصَّدَقَ قَبْلَ الْحَدِيثِ**؛ «راست گویی را پیش از سخن گفتن یاد بگیرید».

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: **مَنْ صَدَقَ لِسَانَهُ زَكِيَ عَمَلُهُ**؛ «هر کس زبانش راست گو باشد، کردارش پاک می شود».

صداقت و یکرنگی^۱

یکی از بنیادی ترین رفتارهای مطلوب اجتماعی که خود پایه و بنیاد شماری از رفتارها به شمار می رود. رعایت اصل صداقت و یکرنگی است. عناصر اصلی این صفت اخلاقی بدین قرار است:

۱. در نشست و برخاستها و تعامل های جمعی همواره صادق باشیم و هیچگاه برای گریز از تنگناها دروغ نگوییم. برای مثال، وقتی دوستی از ما درخواستی کرد که به هر دلیل امکان انجام آن را نداریم، صادقانه بگوییم که قادر به انجام آن نیستیم. چنان که قرآن به مؤمنان این چنین درس صداقت می دهد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ازْجَعُوا فَازْجَعُوا هُوَ أَرْكَى لَكُمْ.^۲ ای کسانی که ایمان آورده اید، به خانه هایی که خانه های شما نیست، داخل مشوید تا اجازه بگیرید و اگر به شما گفته شد: «برگردید» برگردید، که آن برای شما سزاوارتر است.

حکمت چنین رفتاری در این آیه، «ازکی لکم» دانسته شده است. «ازکی» از ریشه «زکاة» به معنای نمو و رشد است؛ یعنی رعایت این اصول باعث طهارت رفتاری و رشد و تعالی آدمی می شود.

آیا طبق توصیه قرآن به کسی که نزد ما آمده -چون فرصت گفتگو با او نداریم- باید با صداقت و صراحت به وی بگوییم که بازگرد، یا آنکه باید با ظاهر سازی عذری کاذبانه بر زبان آوریم؟

در صورت نخست، دیگران ما را به دلیل داشتن صراحت و صداقت خواهند ستود، اما در صورتی که دروغ بگوییم، افزون بر آنکه به پاکی و طهارت روح خود صدمه

۱. تفسیر موضوعی قرآن کریم، جمعی از نویسندگان، صص ۲۸۵-۲۸۱

۲. نور (۲۴)، ۲۷. ۲۸

زده‌ایم (همان که پیام آیه «هو از کی لکم» اجتناب از آن است)، از اعتبار و وجاهتمان نیز کاسته ایم؛ چرا که دیر یا زود دیگران پی خواهند برد که ما با آنان صادق نبوده ایم.

۲. در ابراز محبت و علاقه به دیگران نیز باید صادق باشیم؛ یعنی بیش از آنکه واقعا دیگران را دوست می‌داریم، به آنان اظهار دوستی نکنیم و فراتر از وجاهت و اعتباری که برای دیگران قائلیم، از آنان تمجید نکنیم. در این حال، ظاهر و باطن ما از نگاه دیگران یکدست و یکرنگ خواهد بود. عکس این رفتار، رفتار منافقانه است که در روایات از آن به دو زبانی یاد شده است؛ به این معنا که شخص در حضور مردم فردی را می‌ستاید، اما در غیابش از او به بدی یاد می‌کند.^۱ در واقع بدین روی، تملق و چرب زبانی در میان مردم رواج می‌یابد.

از سویی دیگر، هر کس با چشم حقیقت بینی که در نهادش به ودیعت نهاده شده، کم و بیش در می‌یابد که چه کسی در ابراز دوستی صادق است و یا از سر صدق مدح و ستایش می‌کند. طبیعی است که صداقت و یکرنگی در محبت ورزی و ستایش، رفتارهای اجتماعی را به سلامت نزدیک می‌کند. گفتنی است قرآن ابراز دوستی کاذبانه را رفتاری شیطنی و منافقانه می‌داند. در جنگ بدر، شیطان به صورت یکی از مشرکان ظاهر شد و به دروغ کافران را وعده پیروزی داد و خود را یاور آنان دانست، اما هنگامی که صف کافران با مسلمانان رودر رو شد، پا به فرار نهاد و ابراز دوستی و یاریگری خود را از یاد برد:

وَإِذْ زَيْنَ لِهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَآتِ الْفُتَاتَانَ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ^۲. و [یاد کن] هنگامی را که شیطان اعمال آنان را برایشان بیاراست و گفت: «امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نخواهد شد، و من پناه شما هستم.» پس هنگامی که دو گروه، یکدیگر را دیدند، (شیطان) به عقب برگشت و گفت: «من از شما بیزارم، من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید، من از خدا بیمناکم.» و خدا سخت کیفر است.

۱. امام باقر ع فرمود: «بئس العبد عبد یكون ذا وجهین و ذا لسائین، یطری أخواه شاهدا) و یا کله غائباً، ان اعطی حسده و ان ابتلی خذله: بد بنده ای است کسی که دارای دو چهره و دو زبان است: وقتی دوستش را می‌بیند، ستایش می‌کند و در غیاب او غیبت او می‌گوید: اگر دوستش به چیزی دست یابد، به او حسادت می‌کند. و اگر دچار دردسر شود، او را خوار می‌سازد.» از آنجا که غیبت و بدگویی در غیاب برادر دینی در حکم خوردن گوشت او دانسته شده، امام باقر ع از این پدیده با عنوان «یا کله غائبه» (او را در غیابش می‌خورد) یاد کرده است.

۲. انفال، ۴۸

قرآن در جایی دیگر این رفتار را که در حضور اظهار دوستی و همدلی، و در غیاب اعلام دشمنی و بیگانگی شود، رفتاری منافقانه دانسته است:

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ^۱ و چون با کسانی که ایمان آورده اند، برخورد کنند، می گویند: «ایمان آوردیم»، و چون با شیطان های خود خلوت کنند، می گویند: «در حقیقت ما با شما ایم، ما فقط آنان را ریشخند می کنیم».

۳. بخشی از رفتارهای اجتماعی در عرصه قراردادهای و دادوستدهای مالی روی می دهد. صداقت و درستی در این عرصه که پیوسته با منافع و مضار سروکار دارد، بسیار مهم بوده و از عوامل مؤثر در تحکیم یا تضعیف روابط اجتماعی است.

بدین جهت، در آموزه های اسلامی به شدت غش در معامله (مخلوط کردن متاع معیوب با کالای سالم)، پنهان سازی عیب کالا، ستایش کاذب از جنس و ... نکوهش شده است. پیام بلند قرآن در این باب که بارها تکرار شده و از آن ضرورت صداقت، و پرهیز از هرگونه دروغ و نیرنگ در همه قراردادهای اجتماعی اعم از مالی و غیرمالی دانسته می شود.

رعایت قسط در پیمانانه و ترازوست:

وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ.^۲

این فرمان در آیات دیگر نیز آمده است؛ مانند:

فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ.^۳ پس پیمانانه و ترازو را تمام نهدید، و اموال مردم را کم مدهید.

در سوره اسراء نیز پس از تأکید بر پر کردن پیمانانه و استفاده از ترازوی دقیق برای سنجش، این کار را مایه خیر و فرجام نیک دانسته است: «ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»^۴ بر همین اساس، «تطفیف» که به آن کم فروشی یا کم گذاشتن در کارها گفته می شود، مورد نکوهش قرار گرفته است. از نگاه قرآن، مطفف کسی است که وقتی کار با کالایی از مردم می طلبد، پر می خواهد، اما هنگامی که نوبت به وزن و پیمانانه کردن او می رسد، در وزن یا پیمانانه کم می گذارد:

۱. بقره (۲)، ۱۴

۲. پیمانانه و ترازو را به عدالت، تمام بپیمایید. «انعام (۶)، ۱۵۲»

۳. اعراف (۷)، ۸۵

۴. «این بهتر و خوش فرجام تر است.» (اسراء (۱۷)، ۳۵)

وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ * الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ * وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ.^۱ وای بر کم فروشان، که چون از مردم پیمانانه ستانند، تمام ستانند؛ و چون برای آنان پیمانانه یا وزن کنند، به ایشان کم دهند.

ممکن است به نظر رسد که این آیات منحصرنا ناظر به قراردادهای دادوستدهای مستقیم مالی نظیر خریدوفروش است، اما هیچ دلیلی نداریم که مفاد آیه را در همین عرصه محدود کنیم. برای مثال، مدیر یا کارمند یک مجموعه اداری یا آموزشی در برابر میزان کار و ساعات حضور، حقوقی را در ماه دریافت می‌دارد. حال اگر او از میزان حضور یا کیفیت کار خود بکاهد و مسئولیتی که از او خواسته شده، به‌طور کامل انجام ندهد و در برابر حقوق کامل دریافت کند، وی مشمول قانون «تطفیف» است.

در مقابل، اگر آن مدیر یا کارمند کارها و وظایف خود را به‌صورت کامل انجام دهد، اما در برابر حقوق آنان به‌طور کامل پرداخت نشود، در حق آنان تطفیف روی داده است. **تطفیف با معنای عام و فراگیرش نوعی صداقت‌گریزی است؛ یعنی کسی که در کار یا دادوستد کم می‌گذارد، در ظاهر چنین نشان می‌دهد که کار یا مزد کار را کامل ادا کرده، درحالی‌که در حقیقت چنین نیست.**

نیکی به والدین^۲

مهم‌ترین رابطه‌ای که ممکن است میان دو انسان تحقق یابد، رابطه فرزند با پدر و مادر است که نشان دهنده‌ی وابستگی وجود فرزند به پدر و مادر اوست. تأثیری که پدر و مادر در پیدایش فرزند خود دارند، به‌گونه‌ای است که فرزند هرگز نمی‌تواند تلاش‌های آنان را جبران کند، زیرا وجود او از آن‌هاست، اما وجود پدر و مادر به وجود فرزندشان بستگی ندارد. رابطه‌ی فرزند با پدر و مادر را نمی‌توان بر اساس عدل و قسط ارزشیابی کرد، زیرا اساس عدل و قسط بر این است که دو نفر یا بیشتر با هم روابط متقابل داشته باشند. در رابطه‌ی میان فرزند با پدر و مادر، روابط یک‌سویه، و از جانب پدر و مادر است که در پیدایش فرزند تأثیر دارند. **ازاین‌رو، خداوند در قرآن کریم پیوسته به احسان و نیکی - که یک مرتبه بالاتر از عدل و قسط است - سفارش می‌کند و آن را ملاک ارزش می‌داند.**

۱. مطففین (۸۳)، ۳۰۱.

۲. اخلاق اسلامی، محمد تقی مصباح یزدی (ره)، تنظیم حسن صادقی، ص ۱۹۰. ۱۹۱

قرآن کریم در پی امر به پرستش خدا و نهی از شرک، بلافاصله به نیکی به پدر و مادر سفارش می‌کند که نشان دهنده‌ی اهمیت فوق‌العاده‌ی آن است: **وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ**؛^۱ «و خدا را بپرستید و چیزی را شریک او نسازید و به پدر و مادر و خویشاوند و ... نیکی کنید».

و نیز می‌فرماید: **وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا**؛^۲ «و پروردگار تو مقرر داشته است که جز او را نپرستید و به پدر و مادر خود نیکی کنید. اگر یکی از آن دو یا هر دو در کنار تو به کهنسالی رسیدند، به آنان کلمه‌ای ناخوشایند مگوی و با آنان پر خاشگری مکن، و با سخنی دل‌نشین با آنان سخن بگوی».

این آیه، برای سفارش به نیکی به پدر و مادر، نخست تعبیر «قَضَىٰ» به کار می‌برد. «قضاء» که مصدر این ریشه است، به معنای تکلیف حتمی مؤکد است. تعبیر قَضَىٰ، که برای سفارش به پرستش خدا و نیکی به پدر و مادر به کار رفته، گویای اهمیت نیکی به پدر و مادر است. نیکی به پدر و مادر در صورت کافر بودن آنان نیز ضرورت دارد؛ اما نباید دعوت آنان به کفر و گناه را پذیرفت: **وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَأَنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا**؛^۳ اما به انسان درباره‌ی پدر و مادر سفارشی نیکو کردیم [و به او فرمان دادیم که به آنان احسان کند]؛ اما اگر آن‌ها کوشیدند تا چیزی را که بدان علم نداری شریک من سازی، از آنان اطاعت مکن

قرآن کریم، افزون بر سفارش به نیکی به پدر و مادر، به‌طور ویژه به نیکی به مادر سفارش می‌کند: **وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا**؛^۴ و به انسان درباره‌ی پدر و مادرش سفارش کردیم که به آن‌ها [به‌ویژه به مادرش] نیکی کند. مادرش او را با رنج و مشقت بارداری کرد و با رنج و مشقت او را زایید و مدت بارداری او تا از شیر گرفتنش سی ماه شد

امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: **مَا يَمْنَعُ الرَّجُلَ مِنْكُمْ أَنْ يَبْرَّ وَالِدَيْهِ حَيِّينَ أَوْ مَيِّتَيْنِ: يُصَلِّيَ عَنْهُمَا، وَيَتَصَدَّقَ عَنْهُمَا، وَيَحِجَّ عَنْهُمَا، وَيَصُومُ عَنْهُمَا، فَيَكُونُ الَّذِي صَنَعَ لَهُمَا،**

۱. نساء (۴)، ۳۶

۲. اسراء (۱۷)، ۲۳

۳. عنکبوت (۲۹)، ۸

۴. احقاف (۴۶)، ۱۵

و لَهُ مِثْلُ ذَلِكَ، فَيَزِيدُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِرَّهٖ وَصَلَاتِهِ خَيْرًا كَثِيرًا؛ چه چیزی مانع می‌شود از اینکه هر مردی [کسی] از شما به پدر و مادرش نیکی کند، زنده باشند یا مرده، به جای آن‌ها نماز بخواند و صدقه بدهد و حج گذارد و روزه بدارد؟ در نتیجه، [پاداش] هر کاری که انجام داده است، برای آن هاست، و مانند آن‌ها هم برای خود اوست، و خدای عز و جل به سبب احسان و صله‌ی او خیر فراوانی بر او می‌افزاید.

تسلیم بودن در برابر خدا^۱

این صفت، محوری‌ترین صفت مؤمن است که او را از دیگران متمایز می‌کند. در آیه‌ای از قرآن آمده است: **فَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ* الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ؛**^۲ پس [بدانید که] خدای شما خدایی یگانه است. پس به [فرمان] او گردن نهید و فروتنان را بشارت ده؛ همانان که چون [نام] خدا یاد شود، دل هایشان خشیت یابد. **در این آیه، خداوند مؤمنان را به تسلیم و فروتنی در برابر خود فرا می‌خواند و ویژگی فروتنان را ترس و خشیت از خدا بیان می‌کند. قرآن در آیه‌ی دیگری مؤمنان را به بازگشت به سوی خدا و تسلیم شدن در برابر او پیش از فرارسیدن عذاب الهی، فرا می‌خواند:** **وَأَنبِئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ؛**^۳ و پیش از آنکه شما را عذاب در رسد، و دیگر یاری نشوید، به سوی پروردگارتان باز گردید، و تسلیم او شوید.

افزون بر این، خداوند از پیامبران خود نیز می‌خواهد در برابر او تسلیم باشند و آنان هم به نیکی اجابت کرده‌اند. قرآن در سوره نمل از زبان پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بیان می‌کند که خداوند به وی دستور داده تا تنها پروردگار را بپرستند و از تسلیم شدگان در برابر او باشد (سوره نمل. آیه ۹۱). اساساً پیروان دین اسلام را از این‌رو مسلم و مسلمان می‌خوانند که در برابر خدای واحد تسلیم‌اند.

۱. اخلاق اسلامی، محمد داوودی، ص ۶۹

۲. حج (۲۲)، ۳۴ و ۳۵

۳. زمر (۳۹)، ۵۴

برقراری اعتدال در اعمال و گفتار^۱

میانه‌روی و اعتدال باید بر همه‌ی ابعاد زندگی آدمی از جمله رابطه‌ی انسان:

۱. با خود

۲. با خدا

۳. با دیگران

۴. با جهان هستی حاکم باشد.

انسان هم باید در رابطه با انجام اعمالی که مربوط به خودش می‌شود مانند: مطالعه کُتُب مفید، غذا خوردن، خوابیدن، کسب علم و دانش، ورزش، رعایت بهداشت فردی، تفریح و... میانه رو و معتدل باشد. (بخورید، بیاشامید ولی زیاده روی نکنید.) (اعراف. ۳۱) خداوند اسراف کاران را دوست ندارد.

هم در رابطه با انجام اعمالی که مربوط به خدا می‌باشد و محورش خداست مانند انجام احکام الهی (فروع دین) نماز، روزه، حج و... و عمل به دستورات اخلاقی دین. مانند انفاق، محبت، خوش اخلاقی باید میانه رو و معتدل باشد و از افراط و تفریط پرهیز کند.

هم در رابطه با برخورد هایش با دیگران که شامل، محیط خانواده، محیط کار، محیط درس، بازار، ترافیک، همسایه‌ها و دوستان می‌شود. شوخی در حد اعتدال، محبت در حد اعتدال، جدی بودن در حد اعتدال، رعایت بهداشت فردی و خانوادگی در حد اعتدال، سرعت و سبقت در حد اعتدال، ارتباط با همسایه‌ها و دوستان در حد اعتدال، انجام کار و فعالیت در حد اعتدال.

هم در رابطه با بهره‌مند شدن از نعمت‌های دنیا. نعمت‌هایی که از جانب خدا حلال اعلام شده است، باید در حد اعتدال از آن‌ها استفاده کنیم. مانند استفاده از نعمت شهوت (گریزه جنسی) و نعمت قوه غضب (دفاع از جسم و جان خود در مقابل خطرات مختلف) غذاها، آشامیدنی‌ها، میوه‌ها و پول و

در آیات ۳۰ و ۳۱ سوره‌ی معارج و آیات ۷ و ۶ سوره‌ی مؤمنون اشاره شده است در امر ارضای گریزه جنسی، ازدواج کنید و وقتی ازدواج کردید فقط به همسر خود اکتفا کنید و به دنبال بهره‌ی جنسی از زنان دیگر نباشید که غیر از این تجاوز و خیانت محسوب می‌شود.

۱. مطالب از نگارنده می‌باشد.

بهره‌مندی از نعمت‌های دنیا در حد اعتدال و میانه‌روی (یعنی نه به افراط برود و نه به تفریط). (نه زیاده روی کند نه کوتاهی که هر دو مشکل آفرین است و باعث خسارت و ضرر و زیان می‌شود).

امیر المؤمنین امام علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: ^۱. **میانه‌روی ثروتمندی است و اسراف نیازمندی و فقر.**

سه چیز نشانه‌ی کمال ایمان است: عدالت در خشم و خشنودی، میانه‌روی در فقر و غنا، اعتدال در بیم و امید.

مفهوم اعتدال یا میانه‌روی

هر کاری دو حد نهایی دارد: افراط و تفریط

به‌عنوان مثال: اعتدال در غذا خوردن

اسراف	افراط	اعتدال	تفریط	سخت‌گیری
زیاده روی	پر خوری	غذا خوردن به اندازه رفع گرسنگی	کم خوری	کوتاهی کردن

حد افراط و تفریط بر حسب افراد و موقعیت‌های گوناگون متفاوت است
 آیه قرآن: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا»
 خداوند در وصف عِبَادُ الرَّحْمَان می‌فرماید: «کسانی هستند که چون انفاق می‌کنند، نه ولخرجی می‌کنند و نه تنگ می‌گیرند و میان این دو حد وسط را انتخاب می‌کنند.»
 می‌توان گفت:

از دیدگاه اسلام، دنیا و نعمت‌های آن آفریده خداوند و ارزشمندند و خداوند آدمی را به اعتدال در استفاده از آن‌ها توصیه نموده است و این نعمت‌ها وسیله‌هایی هستند و مقدمه‌ای هستند برای رساندن انسان به سعادت، خوشبختی، کمال در دنیا و آخرت.
 کسی که با این نگاه به دنیا و نعمت‌هایش بنگرد، نه آن را به کلی رها می‌کند و نه خود را به دنیا می‌فروشد، بلکه به اندازه نیاز از آن بهره می‌گیرد.

^۱. اخلاق اسلامی، محمد داوودی، صص ۱۰۶، ۱۰۸

تفریط	اعتدال	افراط
رها کردن دنیا و نعمت‌های الهی	استفاده از دنیا و نعمت‌های آن به اندازه نیاز	دل بستگی شدید به دنیا و نعمت‌های آن

اعتدال در دوستی‌ها^۱

در باب روابط میان دوستان، تذکر آن و توجه به آن بسیار مهم است، «حد نگه داشتن» در دوستی است.

همواره باید به این اصل توجه داشت که «كُلُّ سِرِّ جَاوَزَ الْاِثْنَيْنِ شَاعٍ»^۱ نباید همه اسرار خود را برای دوستان و لو دوستان بسیار نزدیک فاش کرد. زیرا هر دوستی‌ای ممکن است روزی به دشمنی تبدیل شود.

اسلام «ستر گناه» و پوشاندن عیوب دیگران را از واجبات اخلاقی دانسته و پرده دری را از گناهان بزرگ به شمار می‌آورد.

به همین دلیل امامان معصوم، سفارش کرده‌اند که اسرار خود را برای دوستان فاش نکنید، مگر مسایلی را که اگر دشمنان شما از آن‌ها مطلع شوند، ضرری نداشته باشد.

در دشمنی نیز باید همین مساله را مراعات کرد. اگر با کسی اختلافی پیدا کردیم نباید کاری کنیم که هر گونه راه رجوع و بازگشت را بر روی خود و او ببندیم. تجربه نشان داده است بسیاری از دشمنی‌ها به دوستی تبدیل شده است و خواهد شد. بنابر این نباید به گونه‌ای رفتار کرد که روی بازگشت را نداشته باشیم.

گاه انسان راز خود را با دوستی در میان می‌گذارد و بر افشا نشدن آن تاکید می‌ورزد، غافل از اینکه هر دوستی را نیز دوستی است. بنابر این هرگاه انسان نتواند راز خود را نگاه دارد نباید از دیگران نیز انتظار داشته باشد رازش را نگهدارند.

امام صادق (علیه‌السلام): پس از قطع ارتباط با دوست، چندان از او بدگویی نکن که راه بازگشت را بر روی او ببندی، شاید که دست روزگار (تجارب زندگی) او را به سوی تو باز گرداند.

امام علی (علیه‌السلام): به دوستت آنقدر دل مبنده که روزی ممکن است دشمنت شود و دشمنت را چندان کینه مورز که شاید روزی دوستت گردد.

امام علی (علیه‌السلام): سینه خردمند گنجینه اسرار اوست

۱. آیین زندگی (اخلاق کاربردی)، احمد حسین شریفی، ص ۱۵۹. ۱۶۰

تاکید اسلام (عقل و شرع) بر رازداری به دلیل حفظ آبروی مردم و جلوگیری از شیوع زشتی‌هاست.

رازداری بر دو گونه است

یکی پوشاندن اسرار خود که افشای آن موجب عداوت، حسادت و یا باعث شماتت و خفت است. دیگری افشا نکردن راز دیگران است، چه آن راز عیب و نقصی باشد و یا نباشد، اما افشای آن موجب اذیت و اهانت به شخص گردد.

راه رسیدن به اعتدال^۱

گام اول: کسب بینش و معرفت صحیح نسبت به دنیا و نعمت‌های آن.

دومین گام: مهار کردن گرایش‌های حیوانی (طبیعی) در انسان مانند: میل به خوردن، آشامیدن، خوابیدن، غریزه جنسی، خشم و غضب و عواطف و انفعالات. انسان هیچ گاه از نعمت‌های این دنیا دل زده نمی‌شود و دوست دارد تا آخرین حد ممکن از آن‌ها بهره‌مند شود. بنابراین بدون مهار کردن این میل‌ها نمی‌توان به اعتدال پای بند بود.

سومین گام: تمرین و تکرار است (برنامه خودسازی) این امر موجب می‌شود میانه‌روی در استفاده از نعمت‌های دنیا در نزد انسان در حد رفع نیاز باشد.

آثار اعتدال :

الف. آرامش خاطر

(دلبستگی شدید به دنیا برای انسان دل مشغولی‌های بی پایان و آروزهای دست نیافتنی در پی می‌آورد اما کسی که دل بسته به دنیا نباشد، از این گرفتاری‌ها به دور است و با آرامش خاطر زندگی می‌کند)

ب. دوری از گناهان

(دلبستگی شدید به دنیا و زرق و برق‌ها و شهوت‌های دنیوی سرچشمه تمام گناهان و خطاهاست هابیل، برادرش قابیل را کشت از روی حسادت)

۱. اخلاق اسلامی، محمد داوودی، صص ۱۰۸، ۱۱۰

(کسی که دل درگرو دنیا نداشته باشد و به اندازه کفاف و نیاز خود قناعت کند، از بسیاری گناهان نیز به دور خواهد ماند).

ج. بی نیازی از دیگران

کسی که در زندگی میانه‌روی پیشه کند و از اسراف (زیاده روی) و تبذیر (ریخت و پاش) بپرهیزد هیچ وقت نیازمند دیگران نمی‌شود.

رعایت اعتدال در امر دنیا و آخرت^۱

نوع نگاه انسان به دنیا، درانتخاب سبک زندگی و آداب رفتاری او تاثیر دارد: کسی که این دنیا را جای خوش گذرانی و لذت جویی می‌بیند به گونه‌ای زندگی می‌کند، و کسی که آن را مزرعه آخرت و محل آزمایش می‌داند زیست دیگری برای خود انتخاب می‌کند. فرض کنید به مجلس جشنی دعوت شده‌اید. تلاش می‌کنید آمادگی لازم برای حضور در مجلس جشن و شادای را به دست آورید؛ لباس نو می‌پوشید، کفش خود را وا کس می‌زنید، خود را معطر می‌کنید و ... انتظار دارید که در آن محفل بهترین پذیرایی از شما صورت گیرد. اما اگر بخواهید به باشگاهی بروید؛ ابتدا انتظار خوش گذرانی و لذت جویی ندارید. در تمرین‌های باشگاه هر چه بیشتر درد و رنج و فشار متحمل شوید نه تنها گلایه‌ای ندارید خوشحال تر هم می‌شوید. اگر مربی ورزش تمرین‌های بیشتری به شما بدهد از لطف و توجه او رضایت مندید و احساس لذت می‌کنید.

نوع زیست ما نیز درد دنیا و شیوه زندگی مان تماماً به نوع نگاهمان به دنیا بستگی دارد. کسی که دنیا را محل خوش گذرانی و کامجویی تلقی کرده است، گونه‌ای از زیست را انتخاب خواهد کرد؛ و کسی که دنیا را محل آزمایش و مزرعه‌ای برای آخرت می‌داند، زیستی دیگر و شیوه‌ای دیگر از زندگی را در این دنیا برای خود طراحی خواهد نمود. البته مزرعه دانستن دنیا به معنای دنیا ستیزی نیست.

اسلام عزیز هرگز زندگی دنیوی را یک زندگی پلید و پست تلقی نمی‌کند. دنیا را مقدمه آخرت و پلی برای وصول به آن می‌داند. امام علی (علیه السلام)، علی‌رغم زندگی فوق العاده زاهدانه خود، وقتی که سخن فردی را شنید که از دنیا بدگویی می‌کرد، به تندب با او برخورد کرد و فرمود چگونه در حالی که واقعاً دنیا طلبکار تو است، تو خود را طلبکار

۱. همیشه بهار، احمد حسین شریفی و همکاران، صص ۵۷، ۶۵

دنیا می دانی! دنیا فریبکار و فریبنده نیست؛ دنیا خیلی صادقانه حقایق خودرابه انسان نشان می دهد. دنیا با مرگ عزیزان، سرنوشت نهایی هریک از ما را پیش چشممان می گذارد. و سپس در ادامه فرمود:

إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا وَدَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهَمَّ عَنْهَا وَدَارُ غَنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا وَدَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ وَمُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ وَمَهَبِطُ وَحْيِ اللَّهِ وَمَثَجِرُ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ اِكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ وَرَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ^۱؛ دنیا خانه راستی است برای کسی که آن را راستگو انگاشت، و خانه تندرستی است آن را که از آن توشه اندوخت، و خانه پنداست برای آن که از آن پند آموخت. مسجد محبان خداست، و نمازگاه فرشتگان او، و فرودگاه وحی خدا و جایگاه تجارت دوستان خداست. در آن آمرزش خدارابه دست آوردند و در آنجا بهشت را سود بردند.

دعوت به کناره گیری مطلق از دنیا و نادیده گرفتن اقتضات آن از ویژگی های معنویت های دروغین است. اولیای دین نیز به شدت با این اندیشه به مبارزه پرداخته اند. داستان مناظره سفیان ثوری و یارانش با امام صادق (علیه السلام)، در این زمینه مشهور است. در این گفتگو امام به شدت با تفکر جدایی دین و دنیا مخالفت می کند و انحرافات فکری مدافعان این اندیشه را برملا می سازد.

آموزه های اسلامی بینشی صحیح و درست از رابطه دنیا و آخرت به انسان می دهد. به همین دلیل، هرگز در کلمات اولیای دین سخنی از نادیده گرفتن دنیا ورها کردن نعمت های دنیوی دیده نمی شود. بلکه برعکس، دنیا به عنوان وسیله ای خوب و ارزشمند برای بهره مندی از نعمت های آخروی معرفی شده است. امام صادق (علیه السلام) در این باره می فرماید:

نِعْمَ الْعَوْنُ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ؛ دنیا خوب کمکی برای آخرت است.

نگرش های ادهم واربه دنیا از نظر اسلام نگرش هایی مردود و نادرست اند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) زمانی که داستان کناره گیری افراطی برخی از اصحاب خود را از نعمت های دنیوی شنید، برآشفته و بلافاصله به مسجد آمد و آنان را مذمت نمود و استفاده درست از نعمت های دنیوی را سنت و سیره خود دانست و سرپیچی از این سنت را به عنوان خروج از اسلام به شمار آورد.

۱. نهج البلاغه، محمد دشتی، حکمت ۱۳۱، ص ۶۵۶

براین اساس، کسانی که به انگیزه عبادت خدا، به زعم خود از دنیا کناره گیری می کنند و دست از کار و فعالیت می شویند، مورد نکوهش اولیای دین قرار گرفته اند. در مقابل، انسان های بیکار و کسانی که به انگیزه معنویت و تحصیل آخرت بار زندگی خود را بر دوش دیگران می اندازند و از زیر کار و فعالیت شانه خالی می کنند، مورد لعن و نفرین اسلام و اولیای اسلام واقع شده اند. پیامبر اکرم می فرمایند:

ملعونٌ من ألقى كَلِّه على الناس؛ کسی که بار زندگی خود را بر دوش مردم بیندازد مورد لعن است.

یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) می گوید از آن حضرت درباره شخصی پرسیدم که می خواهد در خانه خود بنشیند و به نماز و روزه و عبادت خدا بپردازد و از تلاش برای کسب درآمد خودداری کند و معتقد است خداوند روزی او را به گونه ای، تامین خواهد کرد. امام صادق (علیه السلام) در پاسخ فرمودند: این شخص از کسانی است که دعای آنان به اجابت نمی رسد. یعنی مورد توجه خداوند قرار نمی گیرند.

آن حضرت در روایت دیگری، انسان هایی را که در جهت حفظ آبرو و ادای دین خود و کمک به اقوام و بستگان شان کار نمی کنند، افرادی بی فایده و بی ارزش معرفی کرده و می فرماید: **لا خير في من لا يحب جمع المال من حلال يكف به وجهه و يقضى به دينه و يصل به رحمه؛** کسی که نمی خواهد از راه حلال مالی را فراهم کند که با آن آبروی خود را حفظ نماید و دینش را ادا کند و صلۀ رحم را به جا آورد، خیری در او نیست.

در عین حال، در جهان بینی اسلام، دنیا مرحله بسیار کوتاه و زودگذری از زندگی انسان به شمار می رود. به همین دلیل، دل بستن به دنیا و غایت دانستن چنین حیات را موجب غفلت از زندگی واقعی می داند و چنین وضعیتی را نکوهش و سرزنش می کند. دنیاپرستی را سرچشمه همه رفتارهای نادرست در زندگی می داند. براین اساس، هرکس دنیا را وسیله ای برای دیدن حقایق و عبرت آموزی از سرگذشت بدان قرار دهد، این دنیا به او بصیرت می دهد. دنیا برای چنین کسی وسیله تعالی و تکامل است. اما کسی که دنیا را هدف نهایی خود قرار بدهد و همه تلاشش دستیابی به متاع های دنیوی باشد، دنیا او را از دیدن حقایق عالم عاجز می کند و موجب گمراهی و ضلالتش می شود.

رابطه ظاهر و باطن

یکی دیگر از مهم ترین بنیان های فکری برای التزام به نوع خاصی از آداب و انتخاب سبک زندگی "تأثیر و تأثر متقابل ظاهر و باطن آدمی" است. توضیح آنکه وجود انسان دارای سه

لایه یا سه بعداست: (۱) لایه عقلی یاساحت آگاهی و اندیشه که شامل همه شناخت‌ها و بینش‌ها و دارایی‌های علمی انسان و صورت‌های ذهنی او می‌شود؛ (۲) لایه قلبی یاساحت انگیزه و گرایش که شامل همه کشش‌ها، احساسات و علاقه‌های او می‌شود و (۳) لایه طبیعت یا ساحت عمل و رفتار ارادی و غیر ارادی اعضا و جوارح. این سه لایه در وجود انسان کاملاً با یکدیگر مرتبط و برهم دیگر اثرگذارند. یعنی آگاهی‌ها و گرایش‌های مادر عمل ماتأثیر می‌گذارند. عمل ظاهری ما دانسته‌های ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد و امیال و علاقه‌های ما را مستقیم یا غیرمستقیم دست کاری می‌کند بسیاری از تزلزل‌های اعتقادی یا گرایش‌های انحرافی مامنشأ عملی دارد. قرآن کریم در سوره روم می‌فرماید: **ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أُسَاؤُا السُّوَايَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤُنَ**^۱

سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و پیوسته آن رامسخره می‌نمودند. از شگفتی‌های روح انسان، تأثیرگذاری و تأثیرپذیری درون و برون بر یکدیگر و از یکدیگر است. هریک از ما وقتی می‌ترسد، رنگ چهره‌اش می‌پرد. وقتی خجالت می‌کشد، عرق می‌کند و سرخ می‌شود.

وقتی تردید دارد، گفتارش سست است. وقتی یقین دارد، محکم وقاطع حرف می‌زند. وقتی غمگین و ناراحت است، اشتها ندارد و چهره‌اش گرفته است. این مثال‌ها نشان می‌دهد که حالاتی مانند ترس، غم، شک، یقین، شرم، عشق، رقت قلب، شجاعت و... که همه درونی‌اند، در چهره و گفتار و رفتار انسان تأثیر می‌گذارند.

همین جا این نتیجه را می‌توان گرفت که برای تغییر در ظاهر و دگرگون‌سازی رفتار بیرونی، باید به تغییر باطنی پرداخت. چرا که "حالات ظاهر"، انعکاس "ویژگی‌های درونی" است. تأثیر دیگر، تأثیر ظاهر در باطن است. هریک از ما وقتی لباس نو و تمیز می‌پوشد، احساس دیگری دارد. وقتی حمام می‌رود و خود را شستشو می‌دهد، احساس شادابی می‌کند. وقتی سوار ماشینی مدل بالا می‌شود، نوعی احساس خود برتری‌ینی در او پدید می‌آید.

حالت ما، آن گاه که لباس راحتی خانه را پوشیده ایم، بازمانی که لباس رسمی در بر کرده‌ایم، یکسان نیست. یک فرد نظامی، اگر با دمپایی و لباس شخصی، و بی کلاه و لباس باشد، حالتی دارد، و اگر لباس نظامی و پوتین و سلاح داشته باشد، حالتی دیگر. معطر و

۱. سوره روم، آیه ۱۰

آراسته بودن، روح را هم تلطیف می کند و چرکی و آلودگی و شلختگی ظاهری، در روح و روان هم اثر منفی می گذارد. بنابراین چون ظاهر در باطن مؤثر است، گاهی می توان از راه ایجاد تغییرات برونی به تحولات درونی دست یافت، همان گونه که بعضی باتغییر دکور و آرایش وسایل منزل، به دنبال تنوع و شادابی و مقابله با افسردگی هستند یا به وسیله ورزش، که نوعی حرکت جسمی است، می کوشند در خود طراوت و نشاط روانی پدید آورند. **ظاهر و باطن انسان، دوجهان مستقل و جدا از هم نیستند؛ بلکه میان آن دو، ارتباطی محکم و تأثیری دوجانبه وجود دارد.**

در این بین باطن، اساس وجود انسان را تشکیل می دهد. معرفت و محبت عوامل باطنی اند که در ظاهر عبادت تأثیر می گذارند. اگر این موتورهای داخلی خاموش باشد، مراعات مستحبات و توجه به آداب و سنن در عبادت، به مثابه هل دادنی است که موتور درون را روشن می کند و معرفت و محبت را می افزاید.

به فرموده امام علی (علیه السلام): **مَا جَفَّتِ الدَّمُوعُ إِلَّا لِقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَمَا قَسَتِ الْقُلُوبُ إِلَّا لِكثْرَةِ الذَّنُوبِ؛ خشکی اشک چشم، نتیجه سنگدلی است، و سنگدلی محصول گنه کاری، این که کسی از اشک چشم محروم می شود، حالتی ظاهری است، ولی ریشه اش قساوت قلب است که یک امر باطنی است و در ظاهر و حالات جسم اثر می گذارد. قساوت دل نیز، ثمره گناه زیاد است. پس اگر تغییری در باطن آدمی رخ دهد، بر ظاهر نمودار خواهد شد و اگر ظاهر تغییر نپذیرد باید تاویل آن را در باطن جست.**

اکنون به آداب اسلامی نظر کنیم: چرا در نماز روبه "قبله" می ایستیم؟ زیرا جهت گیری ظاهری به سوی یک مکان جغرافیایی، دل و جان را هم به همان سمت می کشد و باطن را هم توحیدی می سازد. چرا به "جماعت" نماز می خوانیم؟ چون تشکل و همبستگی ظاهری صفوف و حرکات، تمرینی برای وحدت قلبی و پیوند باطنی امت نمازگزار است.

چرا بهترین، تمیزترین و خوشبوترین لباس را در نماز به تن می کنیم؟ چون این گونه نماز خواندن، حضور قلب و طراوت بیشتری پدید می آورد؛ یعنی رعایت ادب ظاهری به تحقق آداب باطنی نماز کمک می کند. نماز در مسجد با نماز در خانه یکسان نیست.

در نماز، هم خشوع لازم است، هم خضوع. "خضوع" بیشتر ناظر به حالات ظاهری انسان است و "خشوع" به بُعد درونی مربوط می شود. خضوع جسم، به پیدایش خشوع قلب، و خشوع قلب به خضوع جسم کمک می کند. امام علی (علیه السلام) فرموده است: **مَنْ خَشَعَ قَلْبُهُ. خَشَعَتْ جَوَارِحُهُ؛ کسی که قلبش خاشع باشد اعضا و جوارحش نیز خاشع است.**

هرچه حجاب و پوشش ظاهری بیشتر و بهتر باشد، این نوع حجاب در تقویت و پرورش روحیه باطنی و درونی عفت، تأثیر بیشتری دارد؛ و بالعکس هرچه عفت درونی و باطنی بیشتر باشد باعث حجاب و پوشش ظاهری بیشتر و بهتر در مواجهه با نامحرم می‌گردد.

ظاهربرباطن اثر می‌گذارد؛ اگرچه این نقش، با تکلف و تصنع همراه باشد؛ مثلاً تباهی (خودرابه گریه زدن)، فرد را واقعاً آندوهگین می‌کند.

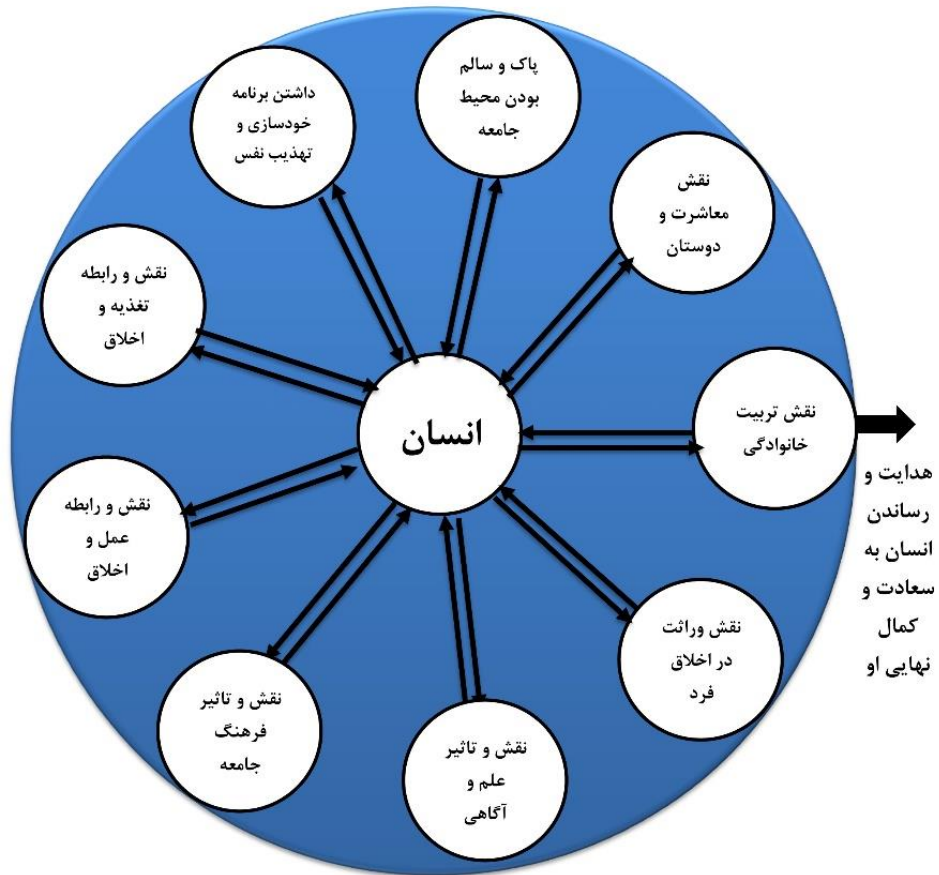
حضرت علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: **إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ**^۱؛ اگر بردبار نیستی خودرابه بردباری وادار؛ چه کم است کسی که خود را همانند مردمی کندواز جمله آنان نشود.

به همین ترتیب اگر کسی اعتماد به نفس و احساس شخصیت داشته باشد، مقلد بیگانگان نمی‌شود و خود را به آنان شبیه نمی‌سازد. از آن سو، کسی که درلباس و قیافه و نوع زندگی و فرهنگ اجتماعی، از بیگانه الگو بگیرد، این شباهت ظاهری به تدریج او را به فرهنگ پذیری می‌کشاند. به همین جهت تشبیه به کفار در دین اسلام ممنوع و ناروا شمرده است.

امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: **أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى نَبِيِّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ لَا يَلْبَسُوا لِبَاسَ أَعْدَائِي وَلَا يُطْعَمُوا مَطَاعِمَ أَعْدَائِي وَلَا يَسْلُكُوا مَسَالِكَ أَعْدَائِي فَيَكُونُوا أَعْدَائِي كَمَا هُمْ أَعْدَائِي**؛ خدای عزوجل به یکی از انبیا وحی کرد به مؤمنان بگو: لباس دشمنان مرا مپوشند و غذای دشمنان مرا نخورند و به راه دشمنان من نروند که از دشمنان من خواهند بود.

۱. نهج البلاغه، محمددشتی، حکمت ۲۰۷، ص ۶۷۳

عوامل مهم در پرورش فضایل اخلاقی



شکل شماره ۱۵

فصل ۳

معرفی رذایل اخلاقی پایه و اصلی ومعرفی برخی از مهم‌ترین رذایل اخلاقی اجتماعی

رذائل اخلاقی^۱

رذیلت اخلاقی که از آن با عبارات متفاوتی همچون فعل غیر اخلاقی (در مقابل فعل اخلاقی) و ضد ارزش اخلاقی (در مقابل ارزش اخلاقی) یاد می‌شود؛ واژه‌ای است که در فرهنگ دین در برابر فضیلت اخلاقی به کار می‌رود و از آن در مکاتب مختلف اخلاقی تعاریف متعدد و متفاوتی صورت گرفته است. یکی از مسائل مهم و اساسی در علم اخلاق، چگونگی تمییز رذائل اخلاقی از فضائل و به تعبیر دیگر ملاک و معیار بازشناسی فعل اخلاقی است. پاسخ‌های گوناگون و گاه متضادی به این پرسش داده شده که ناهمگونی در برخی پاسخ‌ها به اختلاف در مبانی معرفت‌شناسی و جهان بینی بازگشت می‌کند. مکاتب مختلف به فراخور مبانی فکری خویش هر یک معیار خاصی را در این زمینه ارائه داده و جدول مشخصی را برای رذائل اخلاقی ترسیم نموده‌اند. در این گفتار به تبیین دیدگاه اسلام می‌پردازیم.

^۱ برگرفته از مقاله مهدی رحیمی. مطالب قید شده از سایت اندیشه قم می‌باشد: [www. andisheqom. com](http://www.andisheqom.com)

چگونگی تعیین معیار فعل غیر اخلاقی

در تعیین معیار رذیلت و شناخت آن، ابتدا لازم است به این مسئله پرداخته شود که کمال حقیقی انسان در چیست؟

زیرا اولاً: در صورتی، امری رذیلت و فعلی غیر اخلاقی شمرده می‌شود که مانع از رسیدن به کمال لایق و واقعی انسان باشد و موجب انحطاط روحی و اخلاقی و شقاوت او گردد و انسان را از مسیر انسانیت دور نماید؛ که به فرمایش قرآن کریم « كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا »^۱ گردد. مکاتبی هم که در این زمینه اظهار نظر کرده‌اند، به این امر توجه داشته‌اند اما در تشخیص کمال حقیقی انسان به خطا رفته‌اند.

ثانیاً: باید به این مطلب اذعان داشت که کمال انسان امری واقعی و صفتی وجودی است و بین افعال و صفات فرد با کمال او رابطه علی و معلولی واقعی برقرار است؛ بنابراین چون کمال امری موهوم و اعتباری نیست برای شناخت فضایل و رذایل اخلاقی، ملاک‌های اعتباری و قراردادی، مفید فائده نیستند.

حال با توجه به این که کامل‌ترین و بهترین شناخت نسبت به انسان و کمال حقیقی او را خداوند دارد و عالم‌ترین فرد نسبت به مقتضیات و موانعی که در وصول او به این کمال مؤثرند، اوست، بهترین معیار شناخت فضایل و رذایل اخلاقی رجوع به منبع وحی می‌باشد. ثالثاً: یکی از معیارهای مهم در تشخیص رذائل شناخت دقیق فضائل است. با شناخت دقیق فعل اخلاقی به‌راحتی می‌توان ضد آن را شناخت.

رذائل اخلاقی بر اساس نظام اخلاقی اسلام

انسان فطرتاً کمال‌جو است و هر چه در مسیر کمال پیش برود، خواهان به دست آوردن درجات بالاتری از آن است. وجود بی‌نهایت و کمال مطلق بر اساس تعالیم دین اسلام، وجود خداوند متعال است. بنابراین کمال انسان و مطلوب نهایی او در هر چه نزدیک‌تر شدن به سرچشمه هستی و قرب پروردگار می‌باشد. از نظر اسلام، فضیلت فعل اخلاقی، به تأثیرگذاری آن فعل در رسیدن به کمال انسان بستگی دارد؛ از این رو هر فعلی که در بازسازی روح آدمی و وصول به کمال نهایی تأثیر بگذارد فضیلت و در غیر این صورت، رذیلت اخلاقی شمرده می‌شود؛ البته مراد و مقصود، آن فعلی است که با اراده و اختیار آدمی

۱. فرقان (۲۵)، ۴۴

انجام بپذیرد.^۱ نیاز به یادآوری است که این اثر بخشی، یا به طور مستقیم صورت می‌پذیرد و یا زمینه را برای نیل انسان به سوی کمال یا شقاوت فراهم می‌سازد.

حال از آنجا که کمال نهایی انسان رسیدن به قرب خدا و بهره‌وری از صفات پروردگار است؛ **هرآنچه انسان را از مقصد و مسیر منحرف نماید و از توجه به خدای متعال باز دارد، رذیلت اخلاقی به حساب می‌آید؛** مانند: خودخواهی، پیروی از هوای نفس، عجب و خودبینی، کبر و نخوت، دروغ، حسد و بخل، حب دنیا، غیبت، تهمت، ریا و هر گناه و نافرمانی‌ای که خدای متعال نسبت به آن غضب می‌نماید. از این جهت **ترک واجبات و ارتکاب معاصی، از بزرگترین رذایل شمرده می‌شود.**

شایان ذکر است همان طور که فضایل در اثر بخشی، مراتب و درجاتی دارند و آن به میزان معرفت، شناخت و انگیزه‌ای بستگی دارد که آن فعل از آن برخوردار است، رذایل و گناهان نیز با توجه به میزان آثار سوء، مراتبی دارند و به صغیره و کبیره تقسیم می‌شوند. پس هر فعلی که آدمی را از خدا و وصول به کمال حقیقی دورتر سازد و در انحطاط روحی و اخلاقی او نقش مخرب بیشتری داشته باشد، از رذیلت و پستی بیشتری برخوردار است.^۲

برای شناخت مصادیق رذائل اخلاقی و اثرات متفاوتی که در روح انسان دارند، آثار ارزشمندی بر اساس مبانی اسلام و تعالیم اهل بیت (علیهم‌السلام) تألیف گردیده، که می‌توان از آن‌ها استفاده نمود و از جمله مهمترین آن‌ها می‌توان از جامع السعادات تألیف ملامهدی نراقی و معراج السعاده تألیف ملا احمد نراقی نام برد.

نقش انگیزه در بازشناسی فعل اخلاقی

یکی از موضوعاتی که در اخلاق اسلامی به‌عنوان اساس ارزش در کارهای اخلاقی مطرح می‌شود عبارت است از «نیت» کار و انگیزه‌ای که انسان را وادار به انجام آن می‌کند. یک فرق کلی بین نظریه اخلاقی اسلام با سایر نظریه‌های اخلاقی وجود دارد، زیرا؛ در اغلب مکاتب اخلاقی توجهی به نیت عمل نشده است.

از نظر اسلام برای این که کاری ارزش اخلاقی پیدا کند حسن فعلی (ظاهرعمل) به تنهایی کافی نیست بلکه همراه آن، حسن فاعلی (نیت) نیز لازم خواهد بود؛ زیرا، آثار کارهای اخلاقی یعنی کمال و سعادت انسان بر حسن فاعلی و داشتن نیت صحیح مترتب می‌گردد. با

۱. فلسفه اخلاق، مجتبی مصباح، ص ۱۴۰

۲. اخلاق و عرفان، رضا رضانی، صص ۱۳۱. ۱۳۰

توجه به این مطلب نیت و انگیزه ممکن است فعل را تبدیل به فعل قبیح نماید و فضیلت رذیلت گردد.

مثلاً اگر یتیم را به جهت تعلیم و تربیت او تأدیب کنند، این فعل چون به نیت خیر و اصلاح بوده حُسن پیدا می‌کند، ولی اگر زدن به نیت ظلم و غیر اصلاح باشد، این فعل قبیح پیدا می‌کند.^۱ در این فصل می‌کوشیم نخست به معرفی رذایل اخلاقی پایه و اصلی و سپس معرفی برخی از مهم‌ترین رذایل اخلاقی اجتماعی از دیدگاه قرآن و روایات بپردازیم.

آشنایی با رذیلت‌های اخلاقی پایه و اصلی

این رذیلت‌ها و صفات زشت اخلاقی از آن‌رو که پایه‌ی دیگر صفات زشت اخلاقی را تشکیل می‌دهند، از اهمیت بیشتری برخوردارند. رذیلت‌های اخلاقی صفات زشت و ناپسندی هستند که بر تمام روابط انسان تأثیر می‌گذارند. این صفات اخلاقی ناپسند متعدّدند، از این‌رو تنها برخی از مهم‌ترین آن‌ها را که به‌عنوان پایه و اصلی آمده است به‌اختصار بررسی می‌کنیم. این رذیلت‌ها و صفات زشت عبارت‌اند از:

۱. خودخواهی ۲. خودپسندی (عُجْب) ۳. کبر و غرور ۴. حَبّ دنیا (دنیاپرستی) ۵. حرص ۶. طمع ۷. حسد ۸. دروغ ۹. ریا ۱۰. نفاق ۱۱. کُفر ۱۲. بندگی شیطان ۱۳. اَسفل سافلین.

در ادامه برخی از رذیلت‌های اخلاقی اجتماعی را به‌عنوان تسریع‌کننده‌ی سقوط به پایین‌ترین درجه و مرتبه‌ی انسانیت «اسفل سافلین» به‌اختصار مورد بررسی قرار خواهیم داد. این رذیلت‌ها عبارت‌اند از:

۱. غضب (خشم و خشونت) ۲. استهزاء و تمسخر دیگران ۳. لغزش‌های زبان ۴. همنشین بد- ۵. ناامیدی از رحمت خدا ۶. کینه‌ورزی ۷. ارتکاب به گناهان کبیره ۸. خود فراموشی ۹. تعصّب ۱۰. پیروی از ظنّ و گمان ۱۱. سستی و تنبلی ۱۲. ظلم و ستم ۱۳. سوء ظنّ ۱۴. تجسس ۱۵. تهمت زدن ۱۶. دزدی ۱۷. بُخل.

لازم به ذکر است در فصل بعد به ارائه‌ی راه کارهای عملی و برنامه برای مبارزه با رذایل اخلاقی و پاک کردن روح از این صفات زشت و ناپسند خواهیم پرداخت.

۱. اخلاق در قرآن، محمد تقی مصباح یزدی، ج ۱، ص ۱۱۴

خودخواهی

اولین قدمی که انسان در مسیر نزولی و سقوط به دره‌ی شقاوت برمی‌دارد خودخواهی نام دارد. و این قدم ریشه‌ی قدم‌های بعدی و عامل اصلی سقوط انسان به پایین‌ترین مراتب است.

تعاملات انسان در زندگی پیچیده امروزی باعث شده است که نحوه نگرش به خود متحول شود. زندگی مدرن، عناصر و ابزارهایی را به انسان تحمیل کرده است که مستقیم و غیرمستقیم روابط خود را با دیگران تحت تاثیر قرار می‌دهد. در این فرآیند انسان برای حفظ منافع خود، دفع خطر، رفع احساس تهدید و ایجاد پناهگاه امن گویی راه دیگری جز فربه کردن حس خودخواهی پیدا نکرده است. به عبارت دیگر فرد برای پیگیری اهداف و اغراض خود به خودخواهی دامن می‌زند.

در واقع فرد خود خواه همه‌ی خوبی‌ها را برای خودش می‌خواهد و با بدی‌ها نیز تا زمانی که به ضررش نباشد کنار می‌آید. چنین افرادی از دوران کودکی چنان بار آمده‌اند که گویی همه چیز باید حول محور آن‌ها بچرخد و اگر غیر از این باشد، اتفاق ناخوشایندی افتاده است. اما زمانی که جایگاه وی به هر دلیلی به خطر بیفتد دنیای ذهنی وی همان ویژگی‌ها و خصلت‌ها را طور دیگری تعبیر می‌کند.

از سوی دیگر دوست داشتن خود بخشی از توان و ظرفیت روانی همه‌ی انسان‌هاست که بدون آن نمی‌توانند ادامه حیات بدهند. آن نوع دوست داشتن خود که ناشی از معرفت نفس است نه تنها مذموم نیست، بلکه سرچشمه‌ی رستگاری و نجات و سعادت انسان است. نوع دیگری از دوست داشتن خود نیز هست که نه تنها مذموم، بلکه سرچشمه‌ی همه‌ی رذایل اخلاقی و امراض روحی است و آن دوست داشتن همان «ناخود» است که اغلب از آن به «خودخواهی» تعبیر می‌شود. این نوع حب و علاقه به خود متأسفانه شایع‌ترین آفت در میان همه مردم است.^۱

معنای منیت و خودخواهی

منیت همان خودخواهی به معنای خودپرستی و خودبینی است و به کسی که از خود راضی، خودبین و خودپرست باشد «خود خواه» می‌گویند. ریشه‌ی آن «حُبّ ذات» یا حُبّ نفس است. ریشه‌ی خودخواهی و خودبینی، جهل و ناآگاهی از توانایی‌ها و استعدادهای

۱. جامع‌ترین سایت خبری بیتوته www.beytoote.com

خویشتن خویش، عدم شناخت و آگاهی لازم از خداوند است؛ زیرا اگر به این نکته توجه شود که انسان يك موجود ممکن و ضعیفی است که از خودش چیزی ندارد و آن قدر ضعیف است که در قرآن هیچ موجودی با صفت ضعیف یاد نشده مگر انسان: **خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا**.^۱ هرگز آلوده به خود خواهی نمی شود. مثلاً اگر انسان از این حقیقت آگاهی داشته باشد که اساس و خمیر مایه‌ی آفرینش او از مادّه‌ای پست و کم ارزش بوده است، دچار خود خواهی که ریشه‌ی بسیاری از صفت‌های زشت و گناهان است، نمی شود.

از طرف دیگر اگر عظمت پروردگار عالم و این که هر چه هست، از اوست، روشن شود، دیگر جایی برای خودخواهی باقی نمی ماند؛ چون می فهمد که اگر علمی و دانشی دارد، از اوست و ابزار درک و فهم آن علم را خدا داده است. اگر قدرتی دارد، از اوست. اگر عبادت و نیایشی می کند، به توفیق اوست و... نیز اگر بداند که خداوند با اندک اشاره‌ای می تواند همه سرمایه‌ها و قدرت‌ها را از انسان سلب کند و بگیرد، همیشه خودش را بدهکار او می بیند و خودخواهی را از وجود خویش دور می کند.

البته رسیدن به این مرحله از معرفت، کار ساده‌ای نیست و مجاهده با نفس لازم دارد. دقت در آیات قرآن، سرنوشت انسان‌های خودخواه، (چون شیطان، قارون، فرعون‌ها و...) نیز دقت در روایات و تاریخ اسلام، کمک خوبی برای شناخت راه درست و مبارزه با این صفت رذیله است. چون علت خودخواهی، جهل است. درمان آن نیز جز علم نیست، پس در هر نعمتی بایستی به دهنده نعمت و منبع آن توجه داشت تا موجب عجب و خود خواهی نگردد.^۲

خودخواهی از منظری دیگر

هر فرد کوچکی که خود را بزرگ پندارد، دارای روحی کوچک است و این مطلب دلیلی بر پستی روح این شخص است! چرا که روح انسان نیز مانند چشمان وی ممکن است گاهی فقط نزدیک‌بین باشد نه دوربین!

فطرت انسان این گونه است که خود را بزرگ می بیند و کارهای خود را هر اندازه هم که کم ارزش، ناپسند و زشت باشد نیکو و عالی می بیند که این روحیه هر اندازه در انسان رشد یابد به همان مقدار انسان روبه سقوط می گراید، از ارزش او کاسته می شود و کار و کوشش و

^۱. نساء، ۲۸

^۲. سامانه پرسمان سایت رسمی دانشگاهیان <http://akhlagh.porsemani.ir>

فعالیت را رها می‌کند. در مقابل هر چه انسان خود را کوچک بنگرد و کار خود را ناچیز پندارد به همان اندازه بر ارزش خود می‌افزاید و هم‌تنش بلند و آینده نگر خواهد شد که چنین فردی همیشه در مسیر ترقی و تکامل به سر می‌برد تا به کمال برسد.

البته جدیت در امور انسان را به هدف خود می‌رساند، در مورد معلولین که دچار نقص عضو یا... هستند نیز این مطلب صدق می‌کند، یعنی جدیت و پشتکار، سرپیشرفت‌های آنان است زیرا این‌گونه افراد در برابر دیگران و به منظور جبران نقص خود جدیت ویژه‌ای از خود نشان می‌دهند تا در عرصه‌های علم، ادب، صنعت و... ترقی کرده، کسب موفقیت کنند و دارای موقعیت و شخصیتی بشوند. اسلام برای رسیدن افراد به کمالات، با زشت‌ترین صفتها یعنی خودخواهی، خودپسندی، غرور و راضی بودن از خود به شدت مبارزه می‌کند.

قرآن کریم انسان را به خودسازی تشویق کرده، می‌فرماید: **آیا کسانی که خود را پاک می‌پندارند ندیده‌ای؟ بلکه خداوند هر کس را که می‌خواهد پاک می‌نماید.**^۱

خداوند متعال مسلمانان را از خودخواهی و پاک دانستن خود به شدت نهی فرموده، با اشاره به ضعف و ناچیزی دوران گذشته به آنان هشدار می‌دهد و می‌فرماید: **آگاهی خداوند در مورد شما بیشتر است، هنگامی که شما را از زمین پدید آورد و آنگاه که در شکم مادرانتان جنینی پنهان بودید پس خوبستن را پاک و بی‌نقص مپندارید، او از حال افراد باتقوی آگاه است.**^۲

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرماید: هیچ کار ناپسندی را کوچک مشمارید هر چند در نظرتان ناچیز آید و هیچ کار نیکی را بزرگ مپندارید هر چند در نظرتان بسیار جلوه کند. حکمت این فرمایش در این مطلب است که هر چه کاری در نظر انسان کوچک آید در فکر انجام کارهای بزرگتر از آن می‌رود و چنانچه برعکس، کاری در نظر انسان بزرگ جلوه کند برای انجام کار بزرگتر کوشش نمی‌کند که این روحیه و تفکر برای دین و دنیای انسان زیانبخش است.

حضرت امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: شیطان - لعنت خدا بر او باد - به لشکریانش گفت: اگر در سه مورد بر فرزند آدم مسلط شوم دیگر برای من اهمیت ندارد که چه انجام می‌دهد، زیرا با تحقق این سه مورد دیگر عملی از آن‌ها مورد قبول واقع نمی‌شود، بزرگ پنداشتن عمل خود، فراموش نمودن گناهان و از خود راضی بودن. صفت ناپسند خودخواهی فقط به

۱. نساء، ۴۹

۲. نجم، ۳۲

عبادت مربوط نمی‌شود در هر موردی زشت و ناپسند است، از عبادت و پرهیزکاری و علم و فرهنگ گرفته تا صنعت و اختراع و...

ولی خودخواهی و بلند همتی را نباید یکی دانست زیرا همت والا داشتن از فضائل است که همیشه با عزت نفس همراه بوده نه خودخواهی که موجب تکبر است و انسان را به هلاکت می‌رساند^۱.

مراتب خودخواهی

شهید بزرگوار مطهری در کتاب انسان کامل، درجات خودخواهی را به صورت زیبایی بیان نموده است که به اختصار نقل می‌شود.

درجه اول خودخواهی:

یک درجه از خودخواهی این است که انسان خود محور باشد، به این معنا که فقط برای خودش کار می‌کند تا شب که می‌خواهد تمام تلاش‌هایش برای زندگی خودش است، برای شکمش کار می‌کند که سیر شود، برای تنش که پوشیده شود و برای مسکنش که در جایی سکنی گزیند و مانند آن. این مرتبه از خودخواهی، غیر اخلاقی است؛ یعنی نه اخلاق است و نه ضد اخلاق و یک بیماری اخلاقی نیز تلقی نمی‌شود.

توضیح اینکه: کارهای انسان بر سه قسم است:

۱. اخلاق؛ یعنی بالاتر از حد حیوان.

۲. ضد اخلاق؛ یعنی پایین‌تر از حد حیوان.

۳. غیر اخلاقی؛ یعنی در حد حیوان که نه اخلاق است و نه ضد اخلاق.

این تقسیم ناشی از قرآن کریم است. در قرآن کریم، برای انسان یک مقام فوق حیوانی قائل است و یک مقام هم درجه با حیوان و یک مقام پایین‌تر از حیوان.

درجه دوم خودخواهی:

گاهی نیز مسئله این نیست که انسان به فکر زندگی خود است، مسئله این است که دچار نوعی بیماری روانی است و در واقع، آن مقام انسانی‌اش در خدمت حیوانیتش قرار می‌گیرد، بعد می‌بیند دارد همه چیز را به سمت خویش می‌کشد، نه فقط به اندازه‌ای که می‌خواهد زندگی می‌کند، بلکه هدفش بیشتر جمع کردن است.

۱. موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان دستیار هوشمند زندگی. www.tebyan.net

يك كبوتر دانه جمع می‌کند که سیر شود، این يك امر عادی است و برای او زشت نیست. اگر بشر بخواهد در این حد باشد عادی است یعنی يك حیوان است. اما بشر گاهی گرفتار آز می‌شود، گرفتار حرص می‌شود، اینجا دیگر صحبت این نیست که فقط برای زندگی اش تلاش می‌کند، صحبت بر سر این است که می‌خواهد بیشتر و بیشتر جمع کند و جمع کردن او حدی ندارد. این حالت "آز" است و صاحب آن به لحاظ اخلاقی يك بیمار است؛ یعنی اگر بخواهد چیزی به کسی ببخشد نمی‌تواند زیرا دچار "بخل" یا به تعبیر قرآن کریم "شح مطاع" شده است.

این يك حالت روانی است که بر او حاکم شده است، دیگر در اختیار عقل و منطق و اراده خودش نیست. اگر عقل و منطق در کار باشد، می‌فهمد که در برخی موارد مصلحت، منفعت، خوشی و سعادتش در خرج کردن است، ولی بخل به او اجازه نمی‌دهد. حالت حرص و آز ضد اخلاق است؛ یعنی پایین‌تر از اخلاق است و يك بیماری است.

درجه سوم خود خواهی

انسان حالات دیگری نیز دارد. بیماری نفس انسان فقط به این نیست که دچار حرص و آز شود، دچار بخل شود انسان گاهی يك نوع بیماری‌های پیچیده‌ای پیدا می‌کند که از اینگونه بیماری‌ها بسیار پیچیده‌تر و درمان آن مشکل‌تر است، بیماری‌هایی که اساساً با منطق و عقل سازگاری ندارد و فقط با روح همان بیمار سازگار است، همان چیزهایی که امروز آن را عقده‌های روانی می‌نامند. مثل حالت "حسد، عجب، کبر" حالت حسد در انسان يك حالت ضد منطق است؛ یعنی انسان حالتی پیدا می‌کند که حتی دیگر به فکر سعادت خود نیست و تنها در فکر بدبختی دیگری است. آرزویش این نیست که خودش بر خوردار و خوشبخت شود، اگر هم آرزو دارد که خودش خوشبخت شود، ده برابر آن آرزویش این است که دیگری بدبخت شود.

این دیگر با هیچ منطقی جور در نمی‌آید. در هیچ حیوانی چنین حالتی وجود ندارد و اینطور نیست که آرزوی حیوانی، بدبختی حیوان دیگری باشد. حیوان در فکر شکم خودش است و بس، ولی در انسان چنین حالتی پیدا می‌شود و او را از مرتبه حیوانات نیز فروتر و پست‌تر می‌کند. حالت خودخواهی هم همین‌طور است، ضد اخلاق است و يك عقده روانی است که باعث می‌شود انسان بسیار حقیر و زشت به نمایش در آید، که در نهایت به شدیدترین مرتبه خود خواهی؛ یعنی خود پرستی منجر می‌گردد و صورت انسانی آدمی را بکلی مسخ می‌کند.

بنابر این خودخواهی منفی و ضد اخلاقی، در حقیقت زیاده طلبی و افزون خواهی انسان است که گاهی منجر به آرزوی نابودی امکانات دیگران نیز می‌شود.^۱

چگونگی پیدایش خودخواهی

برای این که به چگونگی پیدایش این نوع حب نفس، یعنی خودخواهی، که سرچشمه همه مفاسد است پی ببریم، به مراحل اولیه زندگی انسان که تمایلات عالی و گرایش‌های پست، به حسب نوع تربیت، در وجود انسان شکل می‌گیرند، نگاهی می‌افکنیم. تردیدی نیست که ریشه دارترین میلی که در نهاد هر انسانی وجود دارد، **حُب ذات است**. این میل محور همه فعالیت‌های انسان در سطوح مختلف است و حتی میل به کمال که پایه و مایه کلیه حرکات انسان را در مرحله بلوغ و خود آگاهی تشکیل می‌دهد، خود از مظاهر این میل است بدین معنی که، **چون انسان خود را دوست می‌دارد کمال خود را نیز طالب است**.

انسان در بدو تولد یک رشته فعالیت‌های التذازی دارد که محور همه آن‌ها را کسب لذت و دفع آلم تشکیل می‌دهد مانند خوردن و خوابیدن و امثال آن که طفل به اقتضای حب ذات، به‌طور طبیعی، به دنبال آن‌ها می‌رود. این فعالیت‌های التذازی گرچه از بُعد لذت جویی مورد توجه طفل قرار می‌گیرند، اما در اصل یک هدف مهم و اساسی را، بی آن که وی متوجه آن باشد، دنبال می‌کنند و آن حفظ و بقای حیات است؛ اما چون هنوز طفل به رشد فکری لازم نرسیده است، این هدف اصیل را در پشت پرده این فعالیت‌ها نمی‌بیند.

در مراحل بعد، با تکمیل تدریجی دستگاه روحی و روانی، طفل به مرحله تشخیص و تمیز می‌رسد و به تدریج به نیک و بد امور واقف می‌شود، یعنی با فطرت سلیم خود در می‌یابد که مثلاً تجاوز و تعدی به حقوق دیگران بد، و کمک و احسان به دیگران خوب است ولو خود این عناوین را نتواند تشخیص دهد؛ و همین درک ارزشها او را در آستانه‌ی شکل گیری شخصیت قرار می‌دهد. او از یک طرف اموری را خوب و لازم الاجرا می‌یابد، و از طرف دیگر لذتی که در ارضای غرایز طبیعی احساس می‌کند او را به‌سوی ارضای هر چه بیشتر غرایز سوق می‌دهد.

گاهی بین این اعمال طبیعی و آن ارزشهای اخلاقی تعارض پیش می‌آید مثلاً ارضای یک میل غریزی مستلزم تجاوز به حریم حقوق دیگری می‌شود. این جا او ناگزیر از انتخاب

۱. پایگاه اطلاع رسانی علوم قرآنی و حدیث www.olumehadis.blogfa.com

است؛ یا باید به ندای وجدان پاک و درک فطری خود پاسخ مثبت دهد، یا به اقتضای لذت جویی، که در مراحل اولیه بیشتر لذات حسی هستند. به زیاده روی در ارضای امیال طبیعی بپردازد. ولی در هر حال، اعم از این که به طرف حق گرایش یابد یا به سوی باطل، گامی در جهت پیدایش شخصیت معنوی خویش بر می‌دارد.

در این جا باید به این نکته توجه داشت که نفس انسانی در تمام مراحل رشد خویش، از طریق اعمال، نیات، علایق و معتقدات انسان که همگی از او صادر می‌شوند. شکل می‌گیرد و ساخته می‌شود. به عبارت دیگر، با هر فعلی که از نفس انسانی سر می‌زند، بخشی از استعدادها و او به فعلیت می‌رسد. اگر این فعلیت در جهت کمال نفس باشد، او را در جهت تعالی پیش می‌برد و اگر در خلاف جهت آن باشد، نقصانی در آن پدید می‌آورد و آن را در جهت انحطاط و تنزل سوق می‌دهد.

با گام‌های اولیه‌ای که انسان در جهت ارزش‌های عالی بر می‌دارد، در واقع مقدمات لازم برای آشنایی با «خود» فراهم می‌شود، زیرا که کلیه ارزش‌های اخلاقی و تمایلات عالی (از قبیل میل به فداکاری، نیکی کردن، عدل و انصاف، صدق و حقیقت‌جویی) همگی ناشی از همان خود واقعی و مراتب و درجات آن می‌باشند.

بنابراین گام برداشتن در جهت این ارزش‌های اخلاقی، به معنی گام زدن در راهی است که انسان را به دریافت خود واقعی نزدیک‌تر می‌کند. اما اگر گام‌های اولیه انسان در آستانه‌ی شکل‌گیری شخصیتش در خلاف جهت ارزش‌های اصیل انسانی باشد، در هر گامی یک قدم از خود حقیقی خویش دور می‌شود و در نتیجه، یک قدم در جهت تحقق خود غیر واقعی بر می‌دارد.

حال اگر روزبه‌روز در این مسیر پیش رود، به تدریج همین «من مذموم» به جای «من متعالی» در او شکل می‌گیرد و میل اصیل حب ذات به جای تعلق یافتن به «خود واقعی» (که همان خود الهی است)، به خود غیر واقعی (که ماهیتی منقطع از خدا دارد) تعلق می‌یابد. این جاست که حب نفس به معنای مذموم آن شکل می‌گیرد.

خودخواهی سرچشمه انحطاط

رشد خودخواهی در انسان سبب می‌شود رفته رفته تمایلات عالی و احساس‌های اخلاقی در درون او رو به انهدام گذارد. زیرا به طوری که قبلاً گفته ایم، این گرایش‌های عالی پرتوی از همان خود الهی انسان است و اگر انسان به جهت غلبه‌ی خودخواهی به تدریج از خود واقعی و الهی خویش دور شده، نسبت به آن بیگانه گردد، کلیه آثار و مظاهر آن نور

ملکوتی نیز به تدریج از درون او رخت بر می‌بندد، به طوری که او می‌ماند و تمایلات پست خود.

البته برای این خود خواهی نیز مراتب و درجاتی از نظر شدت و ضعف وجود دارد که شدیدترین مرتبه آن همان است که از آن به «خود پرستی» تعبیر می‌شود. بدین ترتیب انسان بریده از خود، در اسارت این «بیگانه خودنما» در می‌آید. در این مرحله از «از خود بیگانگی»، انسان نیازهای کاذب و امیال مجازی فراوانی نیز پیدا می‌کند که در حالت سلامت فاقد آن‌هاست، از قبیل شهرت طلبی، مقام پرستی، جاه طلبی، ریاست طلبی، غرور، فخر فروشی، تجمل پرستی، حرص و طمع.

پس می‌توان نتیجه گرفت که خود خواهی سرچشمه همه رذایل است، یعنی وقتی خود خواهی در درون انسان ریشه دوانید، بر حسب علل و عوامل خارجی، به صورتهای گوناگون، که همان رذایل اخلاقی یا امراض روحی است، به ظهور می‌رسد. از این روست که از خود خواهی به «سرچشمه انحطاط» تعبیر می‌کنیم به طوری که اگر این بیماری اصلی در روح انسان درمان نشود، صفات زشت اخلاقی دیگر نیز از بین نخواهد رفت.

امام خمینی (ره) در یکی از تألیفات خود می‌نویسند: خود خواهی منشأ همه مفاسد است. و در جای دیگر می‌فرمایند: همه این گرفتاری‌هایی که برای بشر هست، از انانیت انسان است. ما هر چه داریم و هر چه بر ما بگذرد، از این حُب نفس است، از این انانیت است. توجه به خود وقتی باشد، همه جهات خودم باشم، همه چیز را برای خودم بخواهم، همه گرفتاری‌ها از این نقطه است.

بالاترین ظلمت‌ها، ظلمت انانیت است. اگر چنانچه از این ظلمت خارج نشویم، از این چاه خارج نشویم، از این انانیت بیرون نرویم، از این توجه به خود و خود خواهی و این که دیگران را هیچ و خود را همه چیز می‌دانیم، خارج نشویم، الهی نخواهیم شد... همه گرفتاری‌های ما و همه گرفتاری‌های شما و همه گرفتاری‌های بشر سر همین جاست. نزاع سر خود خواهی است. همین طور در جای دیگر از بیانات خود، فرموده‌اند:

تمام فسادهایی که در عالم پیدا می‌شود، از خود خواهی پیدا می‌شود... همه‌اش برمی‌گردد به حب نفس و این بُت، از همه بت‌ها بزرگ‌تر است و شکستش هم از همه مشکل‌تر است... اگر ره‌ایش کنید شما را به هلاکت می‌کشاند... درجه به درجه پیش می‌برد تا آنجا که دین انسان را از دست انسان می‌گیرد.

مادر بت‌ها بت نفس شماست زان که آن بت مار و این بت اژدهاست

تهذیب نفس نیز جز این نیست که انسان، خود را از اسارت این اُمّ الفساد درونی رها سازد و افکار و روحيات خود را از حول محور «خود» آزاد نماید؛ زیرا در غیر این صورت هر گونه اقدامی در جهت مبارزه با صفات منفی جنبهٔ موضعی و سطحی داشته و هرگز منتهی به نتیجهٔ مطلوب و اصلاح اصولی و اساسی نخواهد شد.

چنان که اگر کرم‌هایی را که در لجن به وجود می‌آیند یک یک بگیرند و از بین ببرند، باز به علت مساعد بودن شرایط، کرم‌های دیگری به وجود خواهند آمد و محیط از وجود کرم تصفیه نخواهد شد؛ اما اگر لجن خشک شود و زمینه از بین رود، تمامی کرم‌ها به خودی خود از میان خواهند رفت.

در تعالیم اسلامی برترین جهاد راجه‌اد کسی دانسته اند که قبل از همه به مجاهده با «خود» برخاسته است، زیرا تا در این جبهه پیروزی نصیب کسی یا جامعه‌ای نشود، سایر پیروزیهای ظاهری نه تنها پیروزی واقعی نیستند بلکه چه بسا در مراحل عین شکست نیز خواهند بود. پیروزی بر این خصم بزرگ به معنی غلبه بر همهٔ دشمنان سعادت و کمال انسان است.

امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: **لَا عَدُوَّ أَعْدَى عَلَى الْمَرْءِ مِنْ نَفْسِهِ** برای انسان هیچ دشمنی بالاتر از «خود» او نیست.

از آنچه درباره چگونگی پیدایش خودخواهی گفته شد می‌توان دریافت که این میل، یک میل و صفت ساده در جنب سایر امیال نیست، بلکه حاصل و بر آینهٔ میل و توجه استقلال‌ی نفس به همه اموری است که آدمی را از خدا و حق منصرف و به خود معطوف می‌گرداند. با توجه به کثرت و تنوع و گستردگی دامنه امیال و غوطه ور بودن انسان در لابه لای آن‌ها، می‌توان به شدت و قوت فوق العادهٔ این میل در نهاد انسان پی برد تا آنجا که اگر به موقع و به‌طور جدی با آن مبارزه نشود، رفته رفته رو به شدت نهاده و انسان به مرحلهٔ «خود پرستی»، که در واقع شدیدترین حالت مسخ روحی است، قدم می‌گذارد. کسی که به این مرحله می‌رسد، در واقع «خود» را معبود خویش قرار می‌دهد و به تعبیر قرآن، آن را به جای خدا می‌نشاند:

أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوِيَهُ؟^۱ ای رسول! آیا دیدی آن را که هوای نفسش را معبود خود برگزیده است؟

۱. فرقان، ۴۳

مظاهر خودخواهی در زندگی انسان

مظاهر خودخواهی در زندگی انسان خارج از حد و شمار است به خصوص در عصر حاضر که جای هر گونه تعلیم و تربیت صحیح و اصولی در جوامع انسانی خالی است و اصولاً کسی وقتی به آن نمی‌نهد، در هر نگاه هشیارانه به زندگی انسان‌ها، موارد فراوانی از آثار و مظاهر شوم این میل و صفت زشت را می‌توان یافت. شاید بهتر باشد به جای بیان آثار و نموده‌های خودخواهی در زندگی انسان، ببینیم آیا می‌توان جایی را پیدا کرد که ردپای این خصم درونی در آنجا به چشم نخورد؟!

در اثر شیوع خودخواهی در میان همگان، زشتی این صفت قبیح در نظرها از میان رفته و همگان با این خلاف عظیم سازش کرده‌اند، تا آنجا که می‌توان گفت انسان‌ها در زندگی اجتماعی خود، در این زمینه به نوعی «همزیستی مسالمت آمیز!» تن در داده‌اند، یعنی هرکس در عین حال که خود مبتلا به این مرض روحی است، دیگران را نیز گرفتار این آفت می‌یابد اما نه او به روی خود می‌آورد و نه بر دیگران خرده می‌گیرد.

بدین ترتیب، با کتمان آگاهانه این درد و مرض، روزبه‌روز بر وخامت آن افزوده می‌شود و این بیماری دامن عده بیشتری را می‌گیرد تا آنجا که امروزه، نونهالانی که در دامن چنین اجتماعاتی و در جوار چنان انسان‌های بیماری پرورش می‌یابند، از همان ابتدا به‌طور طبیعی به این عادت زشت خو می‌گیرند به‌طوری که وقتی گام در عرصه زندگی اجتماعی می‌گذارند، در عمل جز به خود، منافع، لذات و مصالح خود به چیزی نمی‌اندیشند. از این‌رو، اگر بگوییم **منطق حاکم بر جهان بشری، «منطق خودخواهی» است، گزاف نگفته‌ایم.**

در این جا به موارد چندی از حاکمیت این منطق حیوانی بر جامعه انسانی اشاره می‌کنیم:

عقل و علم در استخدام خودخواهی

یکی از نکات شایان توجه این است که اگر انسان از سیطره خودخواهی رها نشود، استعداد‌های دیگر او نیز در خدمت خودخواهی او قرار می‌گیرند، یعنی استعداد‌های فکری و روحی از قبیل قدرت تفکر، نیروی عقل و تدبیر، هوش و حافظه، کیاست و ذکاوت، قدرت درک و تشخیص که همگی برای تحصیل کمال، عوامل بس مهمی هستند، در صورتی که خودخواهی بر وجود انسان سایه افکند، نه‌تنها در جهت مثبت منشأ اثر واقع نمی‌شوند، بلکه با تقویت خودخواهی بر شتاب او در جهت سقوط و انحطاط می‌افزایند. مولوی با اشاره به این حقیقت می‌گوید:

ای بسا علم و ذکاوت و فِطَن گشته رهرو را چو غول راهزن

آری، چه بسا افراد عاقلی که هرگز در حساب سود و زیان خود دچار خطا نمی‌گردند، اما جز به «خود» و «منافع خود» به چیزی نمی‌اندیشند و مدار زندگانی این انسان‌های عاقل (!) را چیزی جز خودخواهی تشکیل نمی‌دهد. این مسأله تا آنجا پیش می‌رود که در تاریخ تمدن ساخته و پرداخته عقل و دانش بشری، هر جا که می‌نگریم جای پای عقلا و دانشمندانی را می‌بینیم که عقل و دانش آنان، در خدمت نفسانیات و منافع شخصی یا گروهی شان قرار گرفته و از این استعداد خدادادی در جهت تضییع حقوق دیگران و چپاول اموال ضعفا و حتی تجاوز به حریم مقدسات استفاده کرده‌اند. خسارتی که از ناحیه این قبیل عاقلان دانشمند متوجه عالم بشری شده هرگز از ناحیه حیوانات وحشی نشده است!

این مسأله در عصر حاضر، که عصر حاکمیت علم است، نمود و ظهور بیشتری

دارد. هم اکنون در اردوگاههای شرق و غرب بسیاری از دانشمندان طراز اول در خدمت طراحان استعمارند و با بهره برداری از قدرت فکر و اندیشه آن هاست که چکمه پوشان و قداره بندان، آتش مرگ بر سر مردم بی گناه جهان سوم می‌ریزند و دست تجاوز بر منافع و ثروت‌های طبیعی آنان می‌گشایند.

محرومیت از آزاد اندیشی

یکی از مظاهر اسارت در خود، سلب آزادی فکر در سایه دخالت خودخواهی است. خودخواهی سبب می‌شود در مواردی که به نحوی پای منافع و خواسته‌های شخصی (یا کسانی که وابسته به شخص هستند) در میان است، شخص نتواند آزادانه و از روی حق و انصاف به داوری بنشیند و به درک و تشخیص حقیقت توفیق یابد، بلکه قضاوت‌های او در چنین مواردی اغلب متمایل به نتیجه‌ای است که مورد خواست و علاقه اوست. مثلاً اگر بخواهد در یک مسأله مورد اختلاف بین یکی از بستگان خود، با فردی بیگانه داوری کند یا در مسأله‌ای مالی که پای خودش در میان است، یا در خصوص کسی که با او سابقه خصومت دارد قضاوت کند، چون مسأله به نحوی به خود او یا افراد وابسته به او مرتبط می‌شود، قضاوت آزاد و عاری از هر گونه حبّ و بغض بسیار مشکل است و بسیار نادرند افراد وارسته‌ای که بتوانند بر خلاف منافع خود حکم کنند یا دوستی و دشمنی را در داوری‌های خویش دخالت ندهند.

در مقام تشبیه می‌توان گفت، عقل انسان در حکم عقربه‌ای است که باید جهت حق و حقیقت را به آدمی نشان دهد؛ اما منافع و خواسته‌ها و حب و بغض‌های انسان به

سان آهن پاره‌هایی هستند که اطراف آن را گرفته، از مسیر صحیح منحرف می‌سازند. لذا در پیش گرفتن حق و انصاف در داوری کاری بس مشکل و متأسفانه بسیار کمیاب است. امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: سخت‌ترین چیزی که خداوند آن را بر بندگان خود واجب فرموده است انصاف دادن میان خود و مردم است.

و پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آن را «سرور اعمال» نامیده، می‌فرماید: **سَيِّدُ الْأَعْمَالِ** **إِنصافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ** سرور اعمال، انصاف دادن مردم از خود است. و در جای دیگر پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آن را از شرایط ایمان شمرده، می‌فرماید: کسی که در مال خود با فقیر مواسات کند و با مردم به انصاف رفتار نماید، او مؤمن حقیقی است.

بنابراین، بر خلاف تصور رایج که هر کسی خود را فردی آزاد می‌شناسد و معرفی می‌کند، در شرایط عادی آدمی در اسارات خودخواهی‌ها و امیال و هوسها یا تعصبات گوناگون خود است و به سهولت قادر به درک حقیقت نیست، یعنی از آزادی فکری محروم است. رسیدن به آزادی درونی منوط به رها شدن از قید و بندهایی است که نفس و خودخواهی بر دست و پای عقل و اندیشه آدمی می‌بندد. **آزادی دارای دو بُعد اصلی است: آزادی از قید نیروهای خارجی، و آزادی از قید و بندهای درونی.**

بر خلاف آزادی از جبر نیروهای خارجی که بشر تاکنون سختی‌های زیادی را برای رسیدن به آن به جان خریده است، متأسفانه برای نیل به آزادی درونی چنان حساسیت و علاقه‌ای از خود نشان نداده است و دلیل آن، گسترش انواع تعصبات قومی، ملی، فرقه‌ای، خانوادگی و داوری‌های آمیخته به انواع حب و بغض‌ها و سرانجام دوری از حقیقت‌جویی و حق‌پرستی در میان اقوام و ملل گوناگون است. گویی هر کس جهان را از ورای خواسته‌ها و منافع و تعصبات خود می‌نگرد و معیاری مهم‌تر از آن برای تشخیص حق از باطل نمی‌شناسد و این یکی از زشت‌ترین مظاهر خودخواهی در زندگی انسان است.

تأثیر منفی خودخواهی در پیوند دل‌ها

آثار «اسارت در خود» در درون انسان محبوس و محصور نمی‌ماند، بلکه در اعمال، رفتار، حرکات و حتی نگاههای ساده او، و به خصوص در حالات روحی‌اش منعکس و نمایان می‌شود و همان‌طور که طبیعت هر روح بی‌آلایشی است، مشاهده چنین آثار خودخواهی و برتری‌طلبی و اسارت در عوالم حیوانی، هر بیننده حساس و بیدار را آزار می‌دهد، در مواردی حتی تا مرحله نفرت و بیزاری قلبی پیش می‌برد، و طبیعی است که با وجود

چنان آثاری در اعمال و حالات یک فرد، هرگز نمی‌توان به ایجاد رابطه قلبی با او پرداخت و محبت او را به دل راه داد.

نگاه‌های آمیخته با خشونت و حالات روحی نامطبوع و آزار دهنده در افراد خود خواه، و اعمال و رفتار ناشی از برتری طلبی و سودجویی که همگی از آثار و مظاهر خودخواهی است، مانع ارتباط قلبی و پیدایش محبت واقعی می‌شود. پیدایش محبت واقعی در روابط انسانی قبل از همه در گرو داشتن شخصیتی دل‌نشین و دوست داشتنی است که آن هم در سایه تخفیف و تضعیف خودخواهی حاصل نمی‌شود. کسانی که به علت وارستگی از خود و خودخواهی؛

هر چند وارستگی نسبی توانسته‌اند آثار زیبایی روح را در وجود خود منعکس سازند، توجه هر بیننده آگاه و بیداری را به سوی خود جلب کرده و زمینه را برای برقراری رابطه روحی دیگران فراهم ساخته‌اند.

وجود چنین آثار روحی و معنوی در روابط انسانی که موجب ارضای روحی آدمی است، از نیازهای درونی مهم انسان‌هاست که متأسفانه با گسترش تمدن مادی و عاری از نور معنوی، اغلب بر آورده نشده و سلامت روحی و روانی انسان عصر جدید را به مخاطره انداخته است. از طرف دیگر، درک آثار زیبایی در تجلیات روحی انسان‌های وارسته و به عبارت دیگر دوست داشتن افراد دوست داشتنی، خود محتاج قابلیت است که جز در سایه تخفیف و تعدیل خودخواهی حاصل نمی‌شود.

خواستن دیگران برای خود (نگرش انتفاعی)

از ویژگی‌های دیگرانسان‌های گرفتار در دام خودخواهی این است که آن‌ها چون همه چیز و همه کس را برای خود می‌خواهند، همواره از هر چیز و هر کس توقع خدمت و کمک دارند بی آن که خود به فکر خدمت و نفع رسانی به دیگران باشند و چون روزی دیگران از خدمت و یاری به آنان غفلت ورزند، کینه آن‌ها را به دل گرفته، تمامی خدمات گذشته آن‌ها را فراموش می‌کنند.

بنابراین انسان‌های خودخواه هر چند در میان جمع زندگی کنند، در واقع تنها هستند زیرا نه راهی به سوی دل‌ها دارند و نه شایستگی حفظ پیوند دوستی را. بر خلاف افراد خود خواه، کسانی که دست کم تا حدی از قید خودخواهی وارسته‌اند، به جای این که توقع خدمت از دیگران داشته باشند، همیشه خود به فکر خدمت و یاری به دیگران هستند و

به همین دلیل می‌توانند پیوند مودت و دوستی با شایستگان را حفظ کنند و دوستان خود را با انتظارات بی‌جا از دست ندهند.

انسان‌های خودخواه اگر روزی خدمتی در حق دیگران انجام دهند همواره آن را به یاد دارند و در حضور دیگران به صورت‌های مختلف بازگو می‌کنند و بدین وسیله موجبات تحقیر او و تجلیل از خود را فراهم می‌آورند؛ اما اگر دیگران خدمات بزرگی نیز در حق آنان انجام دهند، به زودی آن را فراموش می‌کنند و در قبال زحمات و خدمات آنان قدردان و شکرگزار نیستند مگر این‌که امید به برخورداری‌های دیگر و جلب منافع بیشتر، آنان را در مقام قدردانی قرار دهد. از این‌رو، **قدر ناشناسی یکی از ویژگی‌های بارز انسان‌های اسیر در دام خودخواهی است.**

اما در مورد انسان‌های وارسته وضع به گونه‌ی دیگری است. آنان خدمات خود را در حق دیگران فراموش می‌کنند و هرگز آن را به رخ طرف مقابل نمی‌کشند، و اگر کسی در حق آنان نیکی کند، و لو این نیکی، به ظاهر بسیار کوچک و کم اهمیت باشد، هرگز آن را فراموش نمی‌کنند و همواره از صمیم قلب قدردان و شکرگزار او هستند و در فرصت‌های مناسب وظیفه‌قدرشناسی را به جا می‌آورند.

بنابراین، **غلبه خودخواهی در وجود انسان سبب می‌شود شخص خودخواه همه را برای خود و در خدمت خود بخواهد** (نگرش انتفاعی و سودجویانه) و خود را از خدمت و نیکی در حق دیگران معاف بشناسد، و اگر هم خدمتی برای کسی انجام دهد برای استثمار بیشتر و سود جویی یا خودنمایی و مقاصدی از این قبیل است.

از این‌رو، انسان‌های دیگر تا زمانی در نظر افراد خودپرست ارزش دارند که به درد «استثمار» و «بهره برداری» بخورند و زمانی که تن به استثمار ندهند یا دیگر به درد سودجویی نخورند، در نظر آنان از ارزش می‌افتند. لذا **تمام احترامات، محبت‌ها، تعریف‌ها و حتی سلام کردن‌های این قبیل افراد، با محاسبات دقیق سودجویانه همراه است.**

ملی‌گرایی یا خودپرستی دسته جمعی

خودخواهی گاهی جنبه فردی دارد و گاهی شکل دسته جمعی و گروهی به خود می‌گیرد. ناسیونالیسم یا ملی‌گرایی در صورت منفی آن، چیزی جز خودپرستی دسته جمعی نیست. هر روز در گوشه و کنار جوامع به اصطلاح متمدن اعتصابات برای دفاع از حقوق قشری از اقشار جامعه یا افزایش حقوق کارگران و کارمندان به چشم می‌خورد؛ اما تا به

حال مشاهده نشده است که مردم این جوامع اعتصابی یا اعتراضی چشمگیر به مخالفت با جنایات دولت‌های خود در کشورهای جهان سوم صورت دهند؟ چرا دفاع از چند دلار افزایش حقوق ارزش یک اعتصاب چند هفته‌ای را دارد، اما غارت و چپاول منابع زیرزمینی و طبیعی کشورهای آسیایی و آفریقایی ارزش حتی یک ساعت اعتصاب و اعتراض را ندارد؟ اگر این، «خودپرستی دسته جمعی» نیست پس چیست؟

راه عملی مبارزه با خودخواهی

نگاهی به تعالیم آسمانی و دست پروردگان آن به خوبی نشان می‌دهد که اولین گامی که در این مکتب آسمانی در جهت انسان سازی برداشته می‌شود رها ساختن انسان از قید خودخواهی و خودپرستی است. نمونه‌های فراوانی که در صدر اسلام وجود داشته، نشان دهنده این حقیقت است که دست پروردگان مکتب اسلام به سرعت و به سهولت از عوالم حیوانی و اسارت در دام خودپرستی خارج می‌شدند و به چنان مرتبه‌ای از وارستگی می‌رسند که تاریخ نمونه‌های آن را کمتر به یاد دارد.

آنچه در اینجا اهمیت دارد این است که در مکتب اسلام از افراط و تفریط‌های مکاتب و فرهنگ‌های دیگر در این زمینه، خبری نیست. مکتهای دیگر، گاهی چنان راه افراط پیموده‌اند که به کلی امیال غریزی را سرکوب نموده و سلامت جسمی، فکری و روانی انسان را به خطر انداخته‌اند، و لذا نه تنها انسان را به سوی شاهراه تکامل روحی و رشد فکری سوق نداده‌اند بلکه مانع رشد و تکامل او نیز شده‌اند (از قبیل روشهای نامتعادل موجود در بعضی مکاتب و مسالک به ظاهر عرفانی در شرق و غرب).

گاهی نیز چنان راه تفریط پیموده‌اند که به کلی بندها را از پای دیو نفس آماده باز کرده و او را به سوی بی بند و باری و لجام گسیختگی سوق داده‌اند. این روش چون مطبوع طبع انسان‌های بوالهوس بوده از موفقیت بسیار چشمگیری در میان انسان‌ها برخوردار شده است. اما در مکتهای آسمانی و به خصوص در اسلام، وضع به گونه‌ای دیگر است.

تعالیم اسلامی چنان است که در هر گامی که یک مسلمان واقعی برمی‌دارد، یک قدم از خودخواهی دور می‌شود، به طوری که می‌توان گفت هر حکمی از احکام و هر تعلیمی از تعالیم اسلامی، به طور مستقیم یا غیر مستقیم، در کاهش خودخواهی نقش دارد و نمی‌توان حتی یک مورد از تعالیم اسلامی را یافت که به نحوی در کاهش خودخواهی و خارج ساختن انسان از حصار «خود» مؤثر نباشد.

اسلام در مبارزه همه‌جانبه و عملی با خودخواهی، اصولی را مورد توجه قرار داده است که در زیر به سه محور اصلی آن اشاره می‌کنیم:

۱. ایمان و اخلاص:

محور اصلی اسلام در مبارزه با خودخواهی، توجه به مبدأ و معاد و رعایت اصل «اخلاص» است. روح تمام تعالیم آسمانی این است که انسان در همه حال به حضور پر احتشام الهی توجه داشته باشد و از یاد مرگ و آخرت غفلت نکند. توجه به مبدأ و معاد از روی ایمان و معرفت، زمینه را برای نشو و نمای خودخواهی و مفساد حاصل از آن از بین می‌برد.

از طرف دیگر، می‌دانیم، از نظر اسلام عملی ارزش دارد که به قصد قربت انجام پذیرد (اخلاص در نیت)، یعنی در انجام عمل، شخص از میل و خواسته خود صرف‌نظر کند و به قصد اطاعت از خدا آن را انجام دهد. همین گذشتن از میل و خواست خود در برابر فرامین الهی و مخالفت با امیال و هوس‌های خویش، بهترین وسیله عملی برای تضعیف خودخواهی است؛ زیرا هر بار که شخص بر خلاف میل درونی، از خواست خود می‌گذرد، یک قدم در جهت کاهش خودخواهی پیش می‌رود؛ اما کسی که جز از امیال، هوس‌ها و خواسته‌های خود، از کسی دیگر فرمان نمی‌گیرد و در تمام مراحل تابع نفس خویش است، رفته رفته بر شدت خودخواهی اش افزوده می‌گردد. بنابراین انجام احکام الهی در تمام مراحل زندگی روزمره، با نیت خالص و فقط به منظور نزدیکی به خدا، بهترین و کامل‌ترین روش برای مهار کردن حس نیرومند خودخواهی و غلبه بر نفس سرکش است.

۲. ایجاد تعادل در امیال:

اسلام با ارائه احکام و دستورهای بی‌شمار در قالب «شریعت» که حتی مشتمل بر جزئی‌ترین اعمال و رفتار انسان می‌شود، حدود مناسب برای هر میل و گرایش را تعیین فرموده است. به طوری که اگر این اندازه‌ها رعایت شود، از هر گونه افراط یا تفریط جلوگیری به عمل می‌آید. بنابراین التزام به احکام شرع در تمامی زمینه‌ها، در واقع یک راه حل عملی برای ایجاد تعادل در بین امیال گوناگون و جلوگیری از رشد بی‌رویه خودخواهی در انسان است.

۳. مبارزه مستقیم با مظاهر خودخواهی:

علاوه بر دو اصل کلی که یاد شد، اسلام در تعالیم خود به طور مستقیم، با آثار و مظاهر خودخواهی به مبارزه‌ای جدی و همه‌جانبه می‌پردازد. به عنوان مثال، اسلام با صفاتی از قبیل حسد، خودنمایی، جاه‌طلبی، کینه توزی، خودبرتربینی و... به شدت مبارزه می‌کند و از طرف دیگر، صفاتی چون خیرخواهی، فروتنی، عفو، گذشت و امثال آن را که در نقطه مقابل صفات منشعب از خودخواهی قرار دارند، مورد تأکید قرار می‌دهد.

در این جا می‌توان به یک مورد از تعالیم اسلامی در مبارزه مستقیم با عوارض خودخواهی اشاره کرد، در تعالیم اسلامی (اعم از آیات و روایات)، مؤمنین به یک اصل بسیار مهم در زمینه اخلاق اجتماعی راهنمایی شده‌اند که مراعات آن به تنهایی اثر عمیقی در سرکوب خودخواهی خواهد داشت و آن، نیکی کردن در مقابل بدیهای دیگران است.

قرآن کریم در چند مورد با دستور «ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» نه تنها اهل ایمان را از بدی کردن به دیگران باز داشته، بلکه پا را از این مرحله فراتر نهاده و آن‌ها را به نیکی کردن در برابر بدیهای دیگران توصیه فرموده است و به پاداش این عمل، وعده برخورداری از مقامات معنوی را داده است. بدیهی است که اقتضای خودخواهی این است، انسان بدیهای دیگران را با بدی‌های بیشتر یا لااقل برابر، مکافات کند اما اسلام از مؤمنین خواسته است که پا بر روی نفس خویش گذارند و حتی بدی‌های دیگران را با نیکی مکافات کنند (جز در مواردی که موجب بدآموزی است و بدکاران را در ارتکاب به بدی تشویق می‌کند). مراعات همین یک اصل در تضعیف خودخواهی مذموم، بسیار مؤثر و راهی عملی در مبارزه پیگیر با آن است.^۱

کلمات قصار امام خمینی (ره) در مورد خودخواهی

- تمام فسادهایی که در عالم پیدا می‌شود، از خودخواهی پیدا می‌شود.
- تمام مفاسدی که در عالم واقع می‌شود از این توجه به خود است.
- مادامی که انسان خودش را می‌بیند، نمی‌تواند به آن راهی که راه هدایت است دست پیدا بکند.
- هیچ شکی در این نکنید که هر که گفت من این من شیطان است.
- بدان که رذیله خودخواهی از حب نفس پیدا می‌شود.
- خودمحوری، «من، نه غیر»، این در همه نفوس هست، مگر این که تهذیب بشود.

۱. اخلاق اسلامی، محمدعلی سادات، صص ۶۵، ۹۹.

○ گاه می‌شود با یک نظر حقارت به بندگان خدا، از روی خودخواهی و خودبزرگ‌بینی، خدا انسان را از اوج اعلی‌علیین به اسفل سافلین پرتاب می‌کند و جبران آن را به سال‌های دراز نتواند بنماید.

بکشید تا حجاب خودیت را بردارید و جمال جمیل او، جل‌وعلا، را ببینید؛ آن گاه است که هر مشکلی آسان و هر رنجی و زحمتی گواراست. خودبینی ارث شیطان است. تا این خودخواهی‌ها در بشر هست، این جنگ‌ها و این فسادها و این ظلم‌ها و ستمگری‌ها هست.

اگر خدای نخواست کارها با خودخواهی و غرور همراه شد، مبدا شکست انسان است. نمی‌شود که انسان هم خودپرست باشد و هم خداپرست. نمی‌شود که انسان هم منافع خودش را ملاحظه کند و هم منافع اسلام. باید یکی از این دو تا باشد. من اگر برای خودم نسبت به سایر انسان‌ها یک مرتبتی قائل باشم، این انحطاط فکری است، و انحطاط روحی. اگر انسان در هر امری که وارد می‌شود، در آن امر خودخواهی را کنار بگذارد و مصلحت را ملاحظه بکند، و خدا را ملاحظه بکند، هم موفق می‌شود و هم از خطراتی که بر این خودخواهی مترتب است در امان می‌ماند. نزاع مال خودخواهی است، از نقطه نفس انسان پیدا می‌شود. دو جور تعریف داریم، یک وقت این است که آدم تعریف می‌کند، می‌خواهد خودش را نشان بدهد، این ابلیس است. یک وقت از خودش تعریف می‌کند برای این که هدایت کند دیگران را، این نفس رحمان است.

هوای نفس انسان می‌خواهد هر چه بشود بگوید من کرده‌ام، و این آثار خودخواهی است؛ و اختلافاتی هم که مشاهده می‌شود از ضعف ایمان است. هیچ فردی نمی‌تواند ادعا کند که من نقص، هیچ ندارم. اگر کسی ادعا کرد این را، بزرگترین نقصش همین ادعاست. خودخواهی از اخلاق خاصه شیطان است. هر کس جهلش بیشتر و عقلش ناقص‌تر است، خودخواهی‌اش بیشتر است. هر کس علمش بیشتر و روحش بزرگتر است، متواضع‌تر است.^۱

نتیجه

از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که اگر کسی به واقع قدم در عالم دین بگذارد و از روی صدق و حقیقت تسلیم اوامر خداوند شود، و خواست و سلیقه شخصی خود را مقدم بر

پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی www.hawzeh.net^۱

تعالیم دینی نداند و صادقانه خود را بر تعالیم آسمانی منطبق گرداند، محال است در ورطه خودخواهی گرفتار شود و موجودی خودخواه بار آید.

اگر در اعمال، رفتار و اخلاق پیروان ظاهری اسلام اغلب آثار اسارت در خود و حتی در مواردی غرق بودن در خود مشاهده می‌شود، ناشی از این اصل اساسی است که متأسفانه اغلب پیروان اسلام در عمل فرسنگ‌ها از دین خود فاصله گرفته و نسبت به روح تعالیم آسمانی بیگانه گشته‌اند. در مقابل، کسانی که صادقانه خود را تسلیم اوامر الهی کرده‌اند، آثار وارستگی از خود، به‌خوبی در آن‌ها نمایان است.

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن^۱

خودپرستی، عامل سقوط^۲

از آیات قرآن و روایات ائمه معصومین (علیهم‌السلام) استفاده می‌شود که هدف تزکیه نفس این است که به خدای متعال تقرب پیدا کنیم؛ یعنی هدف و کمال نهایی انسان، «قرب الی الله» است. همچنین استفاده کردیم که یگانه راه رسیدن به «قرب الی الله» عبودیت و «بندگی» است: **وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ**^۳

نیز گفتیم که کمال انسان کمالی اختیاری است و اختیار ملازم با این است که دو یا چند راه پیش روی انسان وجود داشته باشد، به‌طوری که انسان از هر راه که بخواهد، بتواند برود. از این رو خداوند هم خیر و خوبی را به انسان شناساند و هم شناخت شر و بدی را در نهاد او قرار داد:

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا.^۴ انسان هم می‌تواند به **اعلیٰ علیین**

برسد و هم این استعداد را دارد که به اسفل سافلین سقوط کند. و هدایتگر و یاری رسان انسان در سیر صعودی به مراتب کمال، خدای تبارک و تعالی است و طلایه دار مسیر سقوط و اسفل سافلین نیز شیطان است؛ همان که قسم یاد کرده که همه انسان‌ها را به این حضيض

۱. اخلاق اسلامی، محمدعلی سادات، ص ۹۹

۲. به سوی او، محمد تقی مصباح یزدی، صص ۶۹، ۷۹

۳. ذاریات ۵۱، ۵۶

۴. شمس ۹۱، ۸۷

سقوط بکشاند: **فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ**؛ به عزتت سوگند که همگی را از راه به در خواهیم برد.

نقطه اوج و قله مسیر تکامل انسان آنجایی است که اگر به مدد حق بتواند به آن دست یابد، حایلی بین خود و خدا نمی بیند؛ در این مقام انسان کاملاً درک می کند و به عیان می بیند که از خودش هیچ ندارد و با خدا همه چیز دارد. این اوج ترقی انسان و نهایت قرب و ارتباط و تعلق او به خدا است.

این مقامی است که در آن، انسان دیگر هیچ خواسته‌ای از خود ندارد و فقط خواست و اراده خدا مطرح است و بس. صاحب این مقام چیزی را اراده می کند که خواست و اراده خدا به آن تعلق گرفته است. خلاصه، این مقامی است که به وصف در نمی آید و تا انسان خود به آن نرسد برایش قابل درک نیست. البته نیل به این مقام برای انسان‌های عادی میسر نیست؛ اما باید این نقطه اوج مد نظر باشد تا راه گم نشود؛ مانند قله کوه که اگر هم به آن نرسیم ولی در هر لحظه با نظر به آن می توانیم بفهمیم که آیا در مسیر هستیم یا منحرف شده ایم.

نهایت سقوط انسان

در مقابل آن نقطه اوج که انسان همه چیز را از خدا می داند و می بیند، نقطه حضيض و نهایت سقوط این است که انسان بخواهد همه چیز و همه کس تحت اراده او در آیند و خود تابع هیچ چیز و هیچ کس نباشد. چنین انسانی در پی آن است که بر همه چیز تسلط پیدا کند و همه تابع اراده او شوند و به میل او رفتار نمایند. او معتقد است زیر بار هیچ کس نباید برود، حرف هیچ کس را نباید بشنود، تسلیم هیچ کس نباید بشود و تنها اراده خودش بر سرنوشت او و بلکه بر همه جهان و جهانیان حاکم باشد.

آری، انسان گاه به مرتبه‌ای می رسد که با وجود آن که خود می داند و درک می کند که « بنده » و « مملوک » است، اما از روی علم و عمد این امر را انکار می کند. به طور کلی یکی از ویژگی‌های انسان این است که گاه با این که مطلبی مثل آفتاب برایش روشن است اما چشمش را می بندد و انکار می کند! ربوبیت خدا را نسبت به خود کاملاً می فهمد، اما می گوید ابداً چنین چیزی وجود ندارد! حقانیت انبیا کاملاً برایش به اثبات می رسد، اما زیر

بار نمی‌رود و می‌گوید وحی و معجزات انبیا تخیل و سحر و جادو است! او فقط خود را می‌بیند و حاضر نیست غیر خود را ببیند. این همان « خودپرستی » است.

البته خودپرستی مراتبی دارد، که بالاترین مرتبه‌اش این است که انسان کاملاً و در همه شؤون، خود را جای خدا بگذارد و با سر دادن ندای « **أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى** » بگوید اصلاً آن «خدا» بی که شنیده‌اید من هستم!

از نمونه‌های بارزی که تا نهایت درجه سقوط به پیش رفت و همه شؤون خدا را برای خود قایل شد و با گفتن **أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى** ادعای خدایی کرد فرعون است. حضرت موسی (علیه‌السلام) نزد فرعون رفت و او را به خدا و ایمان به او دعوت کرد. فرعون گفت: این خدایی که تو می‌گویی کیست و در کجا است؟ حضرت موسی (علیه‌السلام) فرمود: او خالق آسمان و زمین و کسی است که همه هستی از او است.

فرعون گفت: چه دلیلی داری بر این که چنین خدایی وجود دارد و تو نیز فرستاده او هستی؟ موسی (علیه‌السلام) فرمود: خداوند به من معجزاتی داده است؛ و سپس فوراً در همان مجلس معجزه «عصا» و «ید بیضا» را به فرعون نشان داد. موسی (علیه‌السلام) ناگهان عصایش را به زمین انداخت و تبدیل به اژدهایی بزرگ گردید که به این طرف و آن طرف حرکت می‌کرد. فرعون با دیدن این صحنه دچار وحشت شد و چون جرأت نکرد در آن جلسه حرف‌ها و ادعای موسی را انکار کند، از این‌رو مهلتی برای فکر کردن خواست. سپس برای آن که در ظاهر و در چشم مردم چنین وانمود کند که من به دنبال کشف حقیقت هستم، به وزیرش هامان دستور داد برجی بلند برایش بسازد تا از فراز آن به جستجوی خدا در آسمان بپردازد:

يا هامان ابن لي صرحاً لعلي أبلغ الأسباب. أسباب السماوات فأطلع إلى إله موسى وإني لأظنه كاذباً؛^۱ ای هامان، برای من برجی بلند بساز، شاید من به آن راه‌ها برسیم؛ راه‌های [دست یابی به] آسمان‌ها، تا از خدای موسی اطلاع حاصل کنم و من او را دروغ پرداز می‌پندارم. بعد هم به قول خودش، در آسمان‌ها در پی خدای موسی تحقیق کرد، اما خبری از خدا نبود! از این‌رو به مردم گفت: من جز خودم هیچ خدایی سراغ ندارم. **ما علمت لكم من إله غيري.^۲**

۱. نازعات ۲۴، ۷۹

۲. غافر ۴۰، ۳۶، ۳۷

۳. قصص ۲۸، ۳۸

شاهد سخن در این کلام حضرت موسی (علیه السلام) است که خطاب به فرعون گفت: **لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛**^۱ قطعاً می‌دانی که این [نشانه‌ها] را جز پروردگار آسمان‌ها و زمین فرو نفرستاده است. با دو تأکید می‌فرماید تو «می‌دانی». در ادبیات عرب، هم حرف «لام» و هم حرف «قد» هر دو برای تأکید به کار می‌روند. در این آیه می‌فرماید: لقد علمت؛ تحقیقاً، تحقیقاً، تو می‌دانی که این معجزاتی که من نشان دادم جز از جانب «ربُّ السماوات و الارض» نیست.

این بیان قرآن و کلام صادق خداوند است. می‌فرماید، فرعون هم یقین داشت که خدایی که موسی می‌گوید، هست، و هم یقین داشت که موسی فرستاده آن خدا است؛ اما با این همه انکار کرد و گفت: **إِنِّي لَأُظَنُّهُ كَاذِبًا،** موسی دروغ می‌گوید **وَمَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ آلِهٍ غَيْرِي،** غیر از خودم، خدایی برای شما سراغ ندارم!

داستان فرعون و نظایر آن نشان می‌دهد که انسان تا چه حد ممکن است سقوط کند، و تا چه حد می‌تواند خودپرست و فریب کار باشد. با این که حقیقت کاملاً بر او مکشوف است، با این حال از سر خودپرستی و برای حب مقام و ثروت و نظایر آن‌ها، دست به انکار می‌زند. البته تعداد چنین افرادی که تا این حد بتوانند در مقابل ندای وجدان خود و آفتاب حقیقتی که بر وجودشان تابیده مقاومت کنند، زیاد نیست، اما بالاخره قرآن گواه است که چنین انسان‌هایی که به معنای حقیقی کلمه به اسفل سافلین فرو افتاده‌اند وجود داشته‌اند. این راه هنوز هم بسته نیست و ممکن است هنوز هم باشند یا بیایند کسانی که حتی گستاخانه‌تر از فرعون هم سخن بگویند!

مراتب صعود و سقوط انسان

به هر حال این‌ها دو قطب مخالف مسیری است که پیش پای انسان قرار دارد. یک طرف قطبی است که انسان برای خودش هیچ نمی‌بیند: **عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ؛** بنده‌ای مملوک که خودبخود بر هیچ کاری توانایی ندارد. امورش را کاملاً به خدا تفویض کرده و حتی امر اختیار خود را نیز به خدا سپرده است: **إِلَهِي أَعْنِي بِتَدْبِيرِكَ لِي عَنْ تَدْبِيرِي وَ بِاخْتِيَارِكَ عَنْ إِخْتِيَارِي؛** خدایا مرا از این که خودم انتخاب کنم بی‌نیاز کن! تو به جای من اختیار کن! این مقامی است که در آن، انسان می‌بیند که ذره ذره وجود به هستی خدا بسته

۱. اسراء ۱۷، ۱۰۲

۲. نحل ۱۶، ۷۵

است و همگی شعاع نور وجود اویند. می بیند که همه عالم به اراده او در چرخش و گردش است و اگر لحظه‌ای و آنی نظرش را بردارد همه نیست و نابود می‌شوند. در چنین مقامی بنده به عیان می‌بیند که اراده خدا همان و بود یا نبود شیئی نیز همان. **إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**^۱؛ چون به چیزی اراده فرماید، کارش همین بس که بگوید: « باش »؛ پس [بی درنگ] موجود می‌شود. در آن سو، در منتهی الیه قطب مخالف نیز جایی است که انسان چیزی غیر خود را نمی‌بیند! جایی است که خود را دقیقاً به جای خدا می‌نشانند و با فریاد « **أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى** » ادعای خدایی می‌کند! و همه چیز و همه کس را برای خود و در خدمت خود خاضع و خاشع می‌خواهد، و اراده و خواستی جز اراده و خواست خود نمی‌پسندد.

آن گاه بین این دو قطب، مراتب بی شماری وجود دارد که از نظر تعداد به بی‌نهایت میل می‌کند. اگر انسان موحدی در مقام « عبد خالص » نبود که همان مقام توحید خالص است، در هر مرتبه دیگری که باشد طبیعتاً آمیزه‌ای از توحید و شرک خواهد بود. بسیاری از انسان‌های موحد که به خدا و پیامبران و حساب و کتاب ایمان آورده‌اند همین گونه‌اند؛ یعنی رگه‌هایی از شرک در ایمانشان دیده می‌شود. البته این مراتب شرک، مراتبی نیست که به اصل ایمان و سعادت انسان لطمه بزند اما قطعاً در تنزل درجات کمال او اثر می‌گذارد. افراد عادی معمولاً متوجه این گونه شرک‌ها نیستند و عمری بی آن که خود توجه داشته باشند با شرک زندگی می‌کنند و سرانجام نیز در همین حالت غفلت و بی‌خبری از این شرک‌های خفی از دنیا می‌روند. اما بزرگان و کسانی که ایمان و معرفتشان کامل‌تر است به این مساله توجه دارند.

شرک و کفر خفی

شاید آیه شریفه سوره یوسف نیز اشاره به همین مطلب باشد: **وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ**^۲؛ بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند جز این که [با او چیزی را] شریک می‌گیرند. به هر حال این‌ها شرک‌های خفی و ضعیفی است که جز اولیای خاص الهی کسی از آن‌ها مصون نیست. ما اگر در خودمان دقت کنیم، خواهیم دید که حتی عبادت‌های بسیار خوب و عالی ما نیز توأم با نه یک شرک، که شرک‌های فراوان است!

۱. یس ۳۶، ۸۲

۲. یوسف ۱۲، ۱۰۶

شاید برای ما بسیار کم اتفاق بیفتد که بتوانیم نمازی با حضور قلب کامل بخوانیم؛ نمازی که از ابتدا تا انتها تمام حواسمان به خدا و اشکمان جاری باشد و خضوع و خشوع کامل داشته باشیم. حال اگر به ما می‌گفتند، هرچند این نماز را بخوانی باز هم تو را به جهنم می‌بریم، آیا باز هم نماز می‌خواندیم؟! اگر می‌گفتند، در مقابل این نماز ذره‌ای مزد و پاداش به تو نخواهیم داد، هنوز هم حاضر بودیم چنین نمازی بخوانیم؟! از این رو معلوم می‌شود در خواندن این نماز نیت‌های دیگری نیز دخیل بوده؛ و این همان شرک خفی است.

البته باز هم تاکید می‌کنیم که گرچه این مراتب شرک وجود دارد و بیشتر ما نیز به آن‌ها مبتلا هستیم، اما این‌ها آن شرکی نیست که «ذنب لا یُغْفَر» است و خدا هرگز آن را نمی‌بخشد: **أَنَّ اللَّهَ لَا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَكَ بِهِ؛** خداوند این را که به او شرک آورده شود، نمی‌آمرزد.

آن شرک اگر باشد هیچ عملی از انسان پذیرفته نمی‌شود و هر عمل صالحی هم انجام دهد مانند گردی در هوا پراکنده می‌شود و از بین می‌رود. **وَ قَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا؛**^۲ و به هر گونه کاری که کرده‌اند می‌پردازیم و آن را [چون] گردی پراکنده می‌سازیم. با چنین مرتبه‌ای از شرک و کفر که همان شرک و کفر «جلی» است هیچ عبادتی اثری ندارد.

به تعبیر قرآن: **وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ سَائِلاً وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ؛**^۳ انسان‌های کافر می‌پندارند اعمال نیکی که انجام می‌دهند آب زلالی است که از آن استفاده خواهند کرد، اما به هنگام تشنگی و نیاز می‌بینند آبی در کار نیست و سرابی آب نما است.

مرتبه عالی این کفر و شرک در فرعون بود. سردمدار این مقام فرعون و ابلیس و دوستان و یارانش هستند، ولی مراتب نازل آن ممکن است در ما هم وجود داشته باشد که باید مراقب باشیم رشد نکند و آن را برطرف کنیم. درست است که ما به چنان ورطه‌ای از سقوط نیفتاده ایم که مانند فرعون «**أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى**» بگوییم، اما ریشه‌هایی از آن فرعونیت و انانیت را در وجود خود داریم.

۱. نساء ۴، ۴۸ و ۱۱۶

۲. فرقان ۲۵، ۲۳

۳. نور ۲۴، ۳۹

برای ما نیز مانند فرعون مواردی پیش می‌آید که حقیقتی بر ما معلوم است اما چون به نفع ما نیست آن را انکار می‌کنیم. «کافر» از «کفر» به معنی پوشاندن گرفته شده و به کافر به این لحاظ که روی حقیقت را می‌پوشاند کافر گفته‌اند.

پس اگر حقیقتی بر ما معلوم شد و آن را پوشاندیم و انکار کردیم، مرتبه‌ای از کفر در ما هست. این کفر گرچه تا ضعیف است ضرری ندارد، اما اگر رشد کند مانند علف هرزی است که به ریشه ایمان آسیب می‌رساند و آن را خشک و تباه می‌سازد.

از این رو نباید از هواپرستی و خودپرستی‌هایی که در وجودمان هست و گهگاه رخ نشان می‌دهد با سادگی عبور کنیم. این فرعونی کوچک است که اگر به آن میدان دهیم هیچ بعید نیست کارمان را روزی به جایی برساند که فریاد «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» نیز برآوریم!

« خودپرستی » ریشه سقوط انسان

ریشه همه کفرها « خودپرستی » است. فرد در هر مرتبه‌ای از مراتب شرک و کفر خفی و جلی که باشد، اگر بررسی کنیم، خواهیم دید که به همان نسبت دچار خودپرستی است. اگر خواهیم ملاکی داشته باشیم که مشخص کند هر یک از رفتارهای ما روی قوس صعود و تکامل است یا روی قوس سقوط و تنازل، باید ببینیم این کار را واقعاً چون «خدا» خواسته انجام می‌دهم یا چون «خود» می‌خواهم.

البته در برخی از مراتب شرک خفی ممکن است آن خودپرستی آن چنان مخفی و ناپیدا باشد که حتی بر خودمان نیز پوشیده بماند. به هر حال از تسویلات نفس نباید غافل بود. یکی از تسویلات نفس این است که برای خودپرستی گاهی از در منطق و استدلال وارد می‌شود و سعی دارد به انسان بقبولاند که اصلاً این کاری که تو می‌کنی عین عقل و منطق است؛ نظیر آنچه ابلیس برای توجیه خود پرستی خود انجام داد. او هم برای سرپیچی از مسیر عبودیت و گرفتن طریق انانیت، به اصطلاح خودش با خدا بحث علمی کرد و برهان منطقی آورد که سجده او بر آدم کاری خطا است! باید از این گونه تسویلات نفس به خدا پناه ببریم.

عُجْب (خود پسندی)^۱

دومین گام در سیر نزولی انسان در مسیر سقوط خود پسندی نام دارد.

۱. اخلاق، عبدالله شبر، صص ۲۸۳، ۲۷۵

حقیقت عجب و اقسام آن / فرق عجب با ادلال^۱

صفت عجب معمولاً بعد از آن حاصل می‌شود که عمل از شائبه‌ء ریا خالص شود. عجب عبارت است از بزرگ دانستن نعمت و تکیه بر آن و فراموش کردن نسبت نعمت با نعمت دهنده.

در کتاب کافی از علی بن سوید روایت شده که از حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) درباره عجبی که عمل را باطل می‌کند پرسیدم. حضرت فرمود: عجب دارای درجاتی است، بعضی از آن درجات این است که کارهای زشت انسان در نظرش زیبا جلوه کند و او آن‌ها را نیکو بیند، درجه دیگرش آن است که انسان به خدا ایمان آورد و به خاطر ایمانش بر خدا منت گذارد در حالی که خدا بر او منت دارد.

اما اگر کسی از زوال نعمت در هراس باشد یا بترسد که نعمتش مکدر شود از این جهت که نعمت را از جانب خدا می‌داند خوشحال باشد، در این صورت دچار عجب نشده چون گفتیم عجب بزرگداشت نعمت با فراموش کردن نسبت آن به خداست. اگر اضافه بر عجب این حالت در انسان پیدا شود که خود را نزد خدا مُحَقِّق بداند و فکر کند که نزد خدا منزلتی دارد بطوری که در دنیا از عملش توقع کرامت داشته باشد و بیش از آن که فاسقان را مستحق ناملایمات می‌داند خود را مستحق بداند که به هیچ ناخوشایندی گرفتار نشود این حالت ادلال نامیده می‌شود. چنین شخصی به خاطر وجاهتی که برای خویش در نزد خدا قائل است بر آن ذات مقدس جرئتی پیدا می‌کند.

یک مثال برای عجب و ادلال:

گاهی انسان به دیگری هدیه‌ای می‌دهد که در نظرش بسیار با اهمیت جلوه می‌کند و لذا بر او منت می‌نهد این شخص در این صورت دچار عجب و خود پسندی شده است. اگر علاوه بر منت او را به خدمت گیرد و از او انتظاراتی داشته باشد یا به نظرش بعید باشد که آن شخص در خدمت او کوشش نکند دچار ادلال شده است. آفات و مضرات عجب بسیار است. عجب است که انسان را به کبر می‌خواند و از کبر آفات بسیار به وجود آید از جمله باعث می‌شود انسان گناهان خویش را فراموش کرده به آن‌ها اهمیت ندهد زیرا خود را از بررسی اعمال خود بی‌نیاز می‌داند. دیگر اینکه طاعات و عبادات را در نظر انسان بزرگ

^۱. ادلال به معنی ناز و کرشمه و نترسیدن از خدا به خاطر اعتمادی که بر اعمال و عبادت برای انسان حاصل می‌شود چنانچه گویی او را بر خدا حقی است که با وجود آن جای هیچ خوف و هراسی نیست.

می‌کند و باعث می‌شود که انسان به خاطر عباداتش بر خدا مَنّت نهد و همین برای نقصان یک انسان کافی است. همچنین عجب و خودپسندی اگر به واسطه عبادات حاصل شود، انسان را از دریافت آفات آن‌ها کور می‌کند کسی که دچار عجب است خود را فریب می‌دهد و با پروردگارش خدعه می‌کند و خود را از مکر خدا (عذاب الهی) در امان می‌داند و از عقاب خدا غافل می‌شود. در صورتی که قرآن عظیم می‌فرماید: لَا يَأْمَنُ مِنَ مَكْرِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ^۱

همچنین انسان را از مشورت، استفاده از دیگران و یادگیری باز می‌دارد و سبب می‌شود که همیشه در ذلت جهل باقی بماند. و چه بسا کسانی که از نظریه اشتباهی خود در اصول یا فروع دچار عجب می‌شوند و سبب هلاکت خود را فراهم می‌کنند.

آیات و روایاتی که در نکوهش عجب وارد شده

خدای تعالی در مقام ردّ و مذمت می‌فرماید: وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتَكُمْ كَثُرْتُمْ^۲.
و می‌فرماید: وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا^۳.

در این آیه کفار را مذمت می‌کند که از قلعه‌ها و شوکت خود دچار عجب شده بودند.
و می‌فرماید: الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا^۴

و می‌فرماید: أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا^۵.
حالتی که در این آیه شریفه مطرح شده ناشی از عجب است.
نبی گرامی اسلام می‌فرماید: سه چیز است که باعث هلاکت می‌شوند. بُخْلِی که از آن اطاعت شود، هوی و هوس که از آن پیروی شود، خود پسندی.

۱. از عقاب الهی غافل نمی‌شوند مگر زیانکاران. (سوره اعراف، آیه ۹۹)

۲. و از روز حنین که فریفته و مغرور کثرت خود شدید. (سوره توبه، آیه ۳۵)

۳. آن‌ها گمان می‌کردند حصارهایشان ایشان را در مقابل خدا حفظ خواهد کرد ولی خدا از جانبی به سراغشان آمد که آن‌ها گمان نمی‌کردند.

۴. زیانکارترین مردم کسانی هستند که کوشش آن‌ها در راه زندگی دنیا تباه شده ولی گمان می‌کنند که نیکوکاری می‌کنند. (سوره کهف، آیه ۱۰۴)

۵. آیا کسی که کردار زشتش در نظرش زینت داده شده و آن را نیکو پنداشته است؟ (سوره فاطر، آیه ۸)

و می‌فرماید: اگر گناه نکنید بزرگتر از گناه بر شما می‌ترسم: خود پسندی خود پسندی.
امام صادق (علیه‌السلام): می‌فرماید: هر کس دچار عجب شود هلاک شده است.
فرمود: چه گناهی است که اگر انسان آن را انجام دهد شیطان بر او مسلط و مستولی می‌شود؟.

هنگامی که انسان دچار عجب و خودپسندی شود و عباداتش در نظرش زیاد جلوه کند و گناهانش در نظرش کوچک شود. خدای تعالی به داود (علیه‌السلام) فرمود: ای داود گناهکاران را مژده بده که من توبه پذیرم و گناهان را می‌بخشم و صدیقین را بترسان که از اعمالشان دچار عجب نشوند بدرستی که هر بنده‌ای را برای حساب نگاه دارم هلاک خواهد شد. در کتاب مصباح الشریعه از امام صادق (علیه‌السلام) روایت شده:
تعجب می‌کنم از کسی که دچار عجب و خود پسندی می‌شود در حالی که نمی‌داند عاقبتش چگونه خواهد بود کسی که دچار عجب شود از راه هدایت و ارشاد منحرف شده و ادعای بی‌جا کرده است و کسی که ادعای ناحق کند دروغگوست اگر چه ادعای خود را مخفی کند و هر چند زمان بسیار بر او بگذرد. اولین معامله‌ای که با خود پسند انجام می‌شود این است که آنچه را که بدان می‌نازد از او می‌گیرند تا بدانند که عاجز فقیری بیش نیست و بر علیه خود شهادت دهد تا حجت خدا درباره‌اش محکم‌تر شود همانگونه که با ابلیس عمل شد.

خلاصه‌ای در معالجه عجب

عجب مرضی است که جز نادانی علت دیگری ندارد. بنابراین درمانش علم و معرفت است، زیرا علاج هر مرض با ضد علت آن ممکن است. در این بحث عجب را فقط در مورد افعالی فرض می‌کنیم که تحت اختیار انسان هستند مثل عبادات که از آن‌ها به ورع و تقوی و عبادت تعبیر می‌شود.

زیرا عجب به واسطه این افعال بیشتر از افعالی است که چون جمال و قدرت و اصل و نسب از اختیار انسان خارجند. عجب انسان به خاطر عمل یا از آن جهت است که خود را محل تحقق و مجرای وقوع آن عمل می‌داند یا از آن جهت است که خود را سبب آن عمل می‌پندارد و آن عمل را ناشی از قوت و قدرت خود می‌داند. گاهی انسان گمان می‌کند چون نسبت به خدا محبت داشته است خدای تعالی او را به عبادت موفق کرده است.
راه علاج این مورد این است که از خود بپرسد محبت را چه کسی در قلبش آفریده. اوست که محبت خود را در قلب انسان جای می‌دهد پس همان‌طور که عبادت نعمتی است از

خدا، محبت هم نعمتی است از او که بدون استحقاق به بنده اش عطاء می کند زیرا که بنده را در کسب آن‌ها و در حفظ آن‌ها دخالتی نیست پس سزاوار است که عجب به خاطر وجود خدای تعالی باشد که وجود انسان و صفات و اعمال و اسباب و علل عملش را به او عطا کرده است. عجیب است انسان به خود عجب ورزد و به کسی که تمام امور به دست اوست و به وجود و کرم و فضل و انعام او بستگی دارد عجب نورزد.

اقسام عجب و علاج تفصیلی آن

آنچه که انسان بدان عجب می‌ورزد بر دو قسم است:

۱. آن‌هایی که در کبر دخالت دارند و انسان به خاطر آن‌ها تکبر می‌ورزد. علاج این قسم در بحث تکبر ذکر خواهد شد.
۲. آن‌هایی که در تکبر دخالت ندارند یعنی انسان نمی‌تواند به خاطر آن‌ها فخرکند مثل نظریات اشتباه که در اثر جهل، صائب و نیکو جلوه می‌کنند و باعث عجب می‌شوند.

این قسم از وسائل عجب را می‌توان به ده قسم تقسیم کرد:

۱. این که به خاطر امور جسمانی چون جمال، ترکیب، صحت، قوت، تناسب اعضاء و زیبایی چهره دچار عجب شود.
- علاج این قسم، تفکر درباره کثافتاتی است که در نهان انسان وجود دارد و همینطور اندیشه در اول خلقتش که نطفه‌ای بود و آخر کارش که تبدیل به جیفه‌ای می‌شود و دیگر عبرت گرفتن از صورت‌های زیبا و بدن‌های لطیفی که وجود داشته و اکنون چنان پوسیده‌اند که طبع عقلاء از آن‌ها متنفر است.

۲. قدرت و سطوت

- همان‌طور که قرآن کریم از قومی نقل می‌کند که گفتند: **مَنْ أَشَدَّ مِنَّا قُوَّةً**.^۱ علاج این قسم به این است که بداند یک روز تب کافی است که قدرتش را تبدیل به ضعف کند و یک ساس یا پشه یا یک خار می‌تواند او را عاجز نماید.

۱. قوم عاد گفتند: کیست از ما نیرومندتر؟ (سوره فصلت، آیه ۱۵)

۳. عُجَب به عقل و زیرکی در فهم امور دقیق مربوط به مصالح دین و دنیا

علاج این قسم به این است که خدا را به خاطر عقلی که به او عطا کرده شکر گزارد و بیندیشد که با کوچکترین مرضی که بر مشاعرش عارض شود چنان عقلش مختل می‌شود که وسیله خنده و بازیچه دیگران شود.

۴. عُجَب به اصل و نسب شریف

مثل این که یک نفر سید هاشمی به خاطر اینکه منسوب به پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) است دچار عجب شود، علاج این قسم به این است که بداند این کمال نادانی است که در اخلاق و افعال مخالف سیره پدران باشد و با این حال گمان کند که از آن هاست. سزاوار است به این گونه اشخاص که تنها افتخارشان شرافت پدرانشان می‌باشد گفته شود. اگر به پدران با شرافت و بلند مرتبه‌ات افتخار می‌کنی واقعاً راست می‌گویی آن‌ها انسان‌های خوبی بودند ولی چه بد فرزندی از خود به جای نهادند.

۵. عُجَب به اصل و نسب قدرتمند مثل خاندان سلاطین و ظلمه و یاران ایشان نه

خاندان علم و تقوی

علاج این قسم عُجَب این است که به رسوایی‌ها و زشت کاری‌های آنان بیندیشد و ببیند که چگونه مغضوب درگاه الهی شده، و مستحق آتش گردیده‌اند و چه بد جایگاهی دارند.

۶. عُجَب به زیادی نفرات

انسان گاهی به خاطر این که دارای افراد و اطرافیان زیادی چون خدمه، فرزند، نزدیکان، قوم، قبیله، دوستان و یاران است خود را از دیگران برتر دانسته دچار عجب می‌شود، همان‌طور که کافران می‌گفتند: **نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا**.^۱ علاج این قسم، این است که در ضعف خود و آن‌ها بیندیشد و بداند که همه آن‌ها بندگان ضعیف و عاجزی هستند که نفع و ضرر، موت و حیات و نشر و حشر خود را در اختیار ندارند و **كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ**.^۲

^۱ گفتند: ما دارای اموال و فرزندان بیشتری هستیم. (سوره سبأ، آیه ۳۵)

^۲ چه بسا گروه‌های کوچکی که با اذن خدا بر طوائف بزرگ غالب شده‌اند. (سوره بقره، آیه ۲۴۹)

« از این آیه شریفه استفاده می‌شود که نمی‌توان کثرت و قلت افراد را ملاک برتری قرارداد که بسیار اتفاق می‌افتد گروهی کوچک از همه جهت برتر از گروه‌های بزرگ باشند». و بیندیشد که چگونه می‌توان به خاطر آن‌ها عجب ورزید در حالی که پس از مرگ با خواری و ذلت دفن می‌شود و هیچ یک از آن‌ها به حال او سودی ندارند. و همگی آن‌ها در روز قیامت که خدای تعالی درباره آن می‌فرماید: « **يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ** ^۱ از او می‌گریزند.

۷. عجب به مال

همان‌طور که در قرآن کریم از گروهی نقل می‌کند که می‌گفتند: **أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالاً وَ أَعَزُّ نَفْراً**^۲

علاج این قسم به این است که در آفات و آشوب‌های مال بیندیشد و بداند که مال اصلتی ندارد با یک دست کسب می‌شود و از دست دیگر خارج می‌شود. **ثروت و خانواده چیزی جز امانت نیست و ناچار روزی می‌رسد که باید امانت‌ها برگردند و بداند که اگر کثرت مال دلیل برتری کسی بود در بین کفار و یهود کسانی هستند که از ثروت بیشتری برخوردارند پس باید آن‌ها از او بهتر باشند.**

۸. عجب از نظریه اشتباه

قرآن کریم می‌فرماید: **أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا**^۳ و می‌فرماید: **وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا**^۴

اعجاب به رای یا عجب از نظریه اشتباه: بسیاری از افرادی که در هر مورد خویش را صاحب نظر می‌دانند، در هر کاری اظهار نظر می‌کنند، تنها رای و نظر خود را می‌پسندند و از دیدگاه‌های دیگران استفاده نمی‌نمایند. مانند افراد عادی که در زمینه علوم دینی، هیچگونه

۱. روزی که انسان از برادرش می‌گریزد و از مادر و پدر و همسر و فرزندان خویش نیز می‌گریزد زیرا هر کس به اندازه کافی گرفتاری دارد. (سوره عبس، آیات ۳۷، ۳۴)

۲. در حالی که با دوستش صحبت می‌کرد گفت دارائی من از تو بیشتر و از حیث تعداد افراد از تو عزیزتر و محترم‌ترم. (سوره کهف، آیه ۳۴)

۳. آیا کسی که عمل زشتش در نظر او زینت داده شده و آن را نیکو می‌بیند. (سوره فاطر، آیه ۸)

۴. و آن‌ها گمان می‌کنند که نیکوکاری می‌کنند. (سوره کهف، آیه ۱۰۴)

تخصصی ندارند؛ ولی در عین حال در امور دینی اظهار نظر می‌کنند و مرتب فتوی صادر می‌کنند و نظر می‌دهند و یا مانند کسانی که از معماری هیچ سررشته‌ای ندارند، ولی به خاطر اینکه خود را صاحب نظر می‌دانند، دائم درکار معماران و افراد متخصص دخالت می‌نمایند. علاج این قسم این است که فرد معجب، همیشه نظریات خود را متهم کند و هیچ گاه فریب نظریه خویش را نخورد مگر در صورتی که یک دلیل قطعی از قرآن یا سنت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و یا تجربیات و معلومات تخصصی بر صحت آن گواهی دهد.

۹: عجب به علم و دانش

کسی که خود را صاحب دانش می‌داند و از این جهت دچار عجب گردیده باید بداند همچنان که وجود انسان از خدای متعال است، قوه درک و حافظه را هم او به انسان عطا کرده است و به اصطلاح سرمایه‌یادگیری را او داده و می‌تواند با اندک اشاره‌ای این نعمت‌ها را بگیرد و به قول شاعر: اگر نازی کند یک دم فرو ریزند قالب‌ها البته مطالعه در حالات علما و بزرگان کمک مؤثری در این راه به انسان می‌کند، زیرا در بین دانشمندان افرادی بوده‌اند که بعد از مدت‌ها رنج و زحمت در راه علم، با یک بیماری مختصر، همه آنچه را در طول سال‌ها یاد گرفته بودند، فراموش کردند، به طوری که بعضاً اسم خود و فرزندان خود را هم از یاد برده‌اند.

این بهترین شاهد است بر این که هیچ‌گاه عجب و غرور سراغ انسان نیاید، زیرا علمی که با بیماری مختصر به چنین سرنوشتی دچار شود، نباید موجب غرور شود. تازه انسانی که خود را عالم می‌داند، باید بداند که خدای متعال در قرآن کریم فرموده است: **وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا** به شما از علم جز بهره اندکی داده نشده است، بنابراین هر چقدر هم بر اندوخته‌های علمی او اضافه شود، جز اندکی نخواهد بود (اسراء، ۸۵) و بداند که **فوق كل ذي علم عليم** و برتر از هر دانشمندی، دانشوری است.

به قول ضرب‌المثل معروف: **دست بالای دست بسیار است**. و از طرف دیگر بداند که علم برای عمل است و قرآن کریم درباره عالم بی عمل فرموده: **مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا** مثل کسانی که به تورات مکلف شدند ولی حق آن را اداء نکردند، مانند دراز گوسی است که کتاب‌هایی را حمل می‌کند. در مثل دیگری عالم بی عمل به زنبور بی عسل تشبیه شده است.

توجه نماید که بنا برآموزه‌های اسلامی، علم واقعی آن است که انسان را نورانی نماید. هر چیزی که انسان را نورانی نکند، عجب و غرور و ظلمت است و هیچ ارزشی

ندارد. همچنین ما با مطالعه در زندگی بسیاری از بزرگان در می‌یابیم که بسیاری از آن‌ها در آخر عمر گفته‌اند: اکنون فهمیده‌ام که چیزی نمی‌دانم. ظاهراً درباره ابوعلی سینا با آن عظمت و تبصری که در اکثر علوم مخصوصاً فلسفه و عرفان داشت، نقل شده که گفته است: تا بدان جا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم ما با این استعدادهای معمولی هر قدر هم در علم پیشرفت کنیم، هرگز به پایه این اقرار نمی‌رسیم.

۱۰: بیشترین موارد عجب و مضرترین قسم آن، عجب در عبادت و اعمال صالح است. اگر انگیزه عجب، عبادت باشد، لازم است بدانند که عبادت برای خاکساری بیشتر و برای کوچک شمردن خود نزد معبود است تا اینکه صفت تواضع و خشوع در انسان ملکه شود. گنه کار اندیش‌ناک از خدای بسی بهتر از عابد خود نمای. عجب در عبادت آن است که انسان عمل صالحش را بزرگ و زیاد بشمارد و از آن خوشحال گردد.

ممکن است در اینجا سوالی به ذهن آید و آن اینکه: گاهی اوقات انسان از طاعت و عبادت خود خوشحال می‌شود، ولی آن را بزرگ نمی‌شمارد؛ بلکه شادی‌اش به خاطر این است که به آن عمل، موفق گردیده و دوست دارد بیشتر از آن را انجام بدهد. طبیعی است که انسان اگر شبی را به نماز ایستاد، یا روزی را روزه گرفت، یا مقام شریف و دعا و عبادتی برایش حاصل شد، از این موفقیت شاد گردد، آیا چنین حالتی خود پسندی است و عمل را تباه کرده، انسان را در زمره معجبین (یعنی خود پسندها) داخل می‌کند؟ در جواب باید گفت: عجب آن است که انسان از عمل صالح خود که خوشحال شد، به آن نازیده، آن را بزرگ بشمارد و خود را از حد تقصیر (در انجام وظایف و حق عبودیت) خارج بدانند، این حالت است که موجب هلاکت می‌شود و عمل را از حساب حسنات، به حساب سیئات، انتقال می‌دهد و آن را از درجات رفیع، به درک اسفل می‌کشاند.

بنابر این اگر بنده بگوید خدایا ترا شکر می‌کنم که با این ضعف و نقصانی که در بندگی تو دارم، به من توفیق دادی که امشب مثلاً نماز شب بخوانم و در عین احساس کوچکی در برابر حق تعالی از عمل و توفیقی که نصیبش شده خوشحال باشم. این حالت عجب و خود بزرگ بینی محسوب نمی‌شود. سعدبن ابی‌خلف از حضرت صادق (علیه‌السلام) روایت کرده است که فرمود:

عليك بالجد، ولا تخرجن نفسك من حد التقصير في عبادة الله و طاعته فان الله تعالى لا يعبد حق عبادة. یعنی: همیشه کوشا باش و خود را از تقصیر در عبادت و طاعت

خداوند خارج ندان، زیرا هرگز نمی توان خداوند متعال را آن گونه که سزاوار است عبادت کرد. اصولاً معجب باید توجه کند خداوند بنده ای را دوست دارد که به درگاه او با ذلت و خواری و مسکنت برود، تضرع و زاری و طلب بخشودگی بنماید نه بنده معجب و مغرور و متکبر را. بنابراین این چه خوب است که انسان، برای اینکه گرفتار عجب نباشد، هرگونه رأی، فکر، اخلاق و عمل خود را بر علماء، عرفاء و اشخاص ماهرو صالح عرضه کند تا از صحت آن مطمئن شود.

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا؛^۱ بگو آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین مردم در کارها چه کسانی هستند؟ آن‌ها که تلاش‌هایشان در زندگی دنیا گم و نابود شده با این حال می‌پندارند که کار نیک انجام می‌دهند.

مفهوم‌شناسی

عُجْبُ آن است که انسان به سبب کمالی که در خود می‌بیند، خود را بزرگ شمارد خواه آن کمال را دارا باشد یا دارا نباشد. برخی گفته‌اند: عجب آن است که نعمتی را که دارد بزرگ شمارد و به آن میل و اعتماد کند و منعم آن را فراموش نماید.^۲

تفاوت عجب و تکبر آن است که تکبر به دو نفر قائم است (مخاطب وجود دارد) یکی متکبر است و دیگری کسی است که بر او تکبر می‌ورزد؛ اما در عجب پای غیر در میان نیست، بلکه تنها انسان معجب و خودبین است که عمل خود را نزد خود بزرگ می‌پندارد و مغرور می‌شود.

تفسیر: هان ای پیامبر! به کافران و ظالمان بگو: آیا می‌خواهید از کسانی که زیان‌کارترین مردم هستند به شما خبر دهم و به شما بگویم؟ آن‌گاه به وصف آنان پرداخته، می‌گوید: (آنان) کسانی‌اند که تلاششان در زندگی دنیا تباه گردیده است، اما در همان حال می‌پندارند که کار شایسته انجام می‌دهند و در راه فرمانبرداری و تقرب به خدا و انجام کارهای شایسته گام برمی‌دارند.^۳

۱. سوره‌ی کهف، آیات ۱۰۳ و ۱۰۴

۲. جامع السعادات، ملامهدی نراقی، ج ۱، ص ۳۹۰

۳. مجمع البیان، فضل طبرسی، ج ۱۵، ص ۵۳۰

پیام‌های آیات ۱۰۳ و ۱۰۴ سوره کهف

۱. پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) مأمور بیان سود و زیان واقعی مردم است (قل... اعمالاً).
۲. شیوه پرسش و پاسخ از بهترین روش‌های آموزش و تربیت است (هل...).
۳. انسان در معرض غفلت از سود و زیان خویش است (هل ننبئکم).
۴. هیچ عملی محو نمی‌شود گرچه به نظر گم شود (ضل سعیهم).
۵. تکیه بر خیال نکنیم و واقع‌گرا باشیم (یحسبون)^۱

آثار خودپسندی

یکی از آثار خودپسندی آن است که فرد، گناهان خویش را کوچک می‌شمارد، بلکه خویشتن را از هرگونه گناه و پلیدی پاک و پاکیزه می‌داند. در واقع، عجب و خودخواهی نمی‌گذارد که بدی‌های خود را ببیند و از این‌رو، در پی استغفار و پوزش خواهی بر نمی‌آید. نیز چنین شخصی خود را میان مردم، انسانی خوب و بلندمرتبه می‌پندارد.

از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) رسیده است که: «فَأَنَّهُ لَيْسَ عَبْدٌ يَتَعَجَّبُ بِالْحَسَنَاتِ إِلَّا هَلَكَ؛ هیچ بنده‌ای نیست که از کارهای خود دچار غرور و خودپسندی شود، مگر اینکه هلاک شود.» خودپسندان و از خود راضیان، دیگران را کوچک و ناچیز می‌شمارند و برای آن‌ها ارزشی قائل نیستند و بدین ترتیب، تنهایی و گوشه‌گیری به سراغشان می‌آید.

حضرت علی (علیه‌السلام) از این بیماری چنین یاد می‌کند: «وَأَوْحَشُ الْوَحْشَةِ الْعُجْبُ وَلَا وَحْدَةَ أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ. هولناک‌ترین تنهایی، خودپسندی است و هیچ تنهایی، وحشتناک‌تر از خودپسندی نیست.

اثر دیگر اینکه عجب، آتش دشمنی و کینه‌توزی را در فرد خودخواه می‌افروزد. از امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) نقل شده است: «ثَمَرَةُ الْعُجْبِ الْبَغْضَاءُ؛ میوه خودپسندی، دشمنی و کینه‌توزی است»

ندیدن عیب‌ها و بدی‌های خود، بزرگ دیدن اندک عبادت‌ها و خوبی‌ها، کوچک شمردن دیگران و ایجاد کینه‌توزی در دیگران، آثار ویران‌گر خودپسندی است.

۱. تفسیر نور، محسن قرائتی، ج ۷، ص ۲۳۳

خودبینی، مانع رشد و پویایی

از آثار دیگر خود بینی این است که فرد را از هرگونه پیشرفت در زندگی باز می‌دارد. خودبینی و خودخواهی، انسان را از حرکت به سوی رشد و بالندگی منحرف می‌کند. تا زمانی که آدمی از دایره خودبینی خارج نشود، به کمالات انسانی و پیشرفت‌های فردی و اجتماعی دست نخواهد یافت. «گویند: اسب سواری به نهر آبی رسید، ولی هر چه اصرار کرد، اسب از آن نهر کوچک و کم عمق عبور نکرد. مرد حکیمی رسید و گفت: آب نهر را به هم زیند تا گل آلود شود. این کار را کردند و اسب به راحتی عبور کرد. وقتی سرّ این کار را از آن مرد کارآموده خواستند، گفت: هنگامی که آب صاف بود، اسب عکس خود را در آب می‌دید و می‌پنداشت خود اوست و حاضر نبود پا به روی خویش بگذارد و همین که آب گل آلود شد و خویش را فراموش کرد، به راحتی از آن گذشت».

آثار عجب در آیات قرآن.

اختلاف: (مؤمن، ۵۲، ۵۳)؛ بخل: (نساء، ۳۶، ۳۷)؛ بدعت: (توبه، ۳۷)؛ تجاوز: (قصص، ۷۶، ۷۸)؛ تحییر: (نمل، ۴)؛ غفلت: (قصص، ۷۶، ۷۸)؛ فخر فروشی: (نساء، ۳۶)؛ گمراهی: (بقره، ۲۵۸)؛ خسران: (کهف، ۱۰۳، ۱۰۴).^۱

زمینه‌های عجب در قرآن:

امکانات: (آل عمران، ۱۸۱؛ هود، ۱۰، ۱۱)؛ انکار معاد: (نمل، ۴)؛ تزیین شیطان: (انعام، ۴۳)؛ دنیا: (رعد، ۲۶).^۲

موانع عجب و غرور:

تقوا: (نجم، ۳۲)؛ توجّه به تقدیر خدا: (حدید، ۲۲، ۲۳)؛ صبر: (هود، ۱۰، ۱۱)؛ عمل صالح: (هود، ۱۰، ۱۱)؛ توجّه به قدرت خدا: (قصص، ۷۶، ۷۸).^۳

۱. فرهنگ قرآن، علی اکبرهاشمی رفسنجانی، ج ۲۱، ص ۳۸۶

۲. همان منبع، ص ۳۸۹

۳. همان منبع، ص ۳۹۷

درمان عجب

برای درمان عجب و خودپسندی راه‌کارهایی در روایات و کتب اخلاقی ذکر شده که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. خودشناسی

علم و باور به ضعف نفس و میزان نیازمندی و ناتوانی انسان، به تدریج ریشه خودپسندی و عجب را می‌خشکاند؛ اگر انسان بداند فقر محض است، باور کند با تبی از پا می‌افتد و هیچ مقاومتی ندارد، به خود نمی‌نازد. امیر مؤمنان (علیه‌السلام) می‌فرماید:

«سُدُّ سُبُلِ الْعُجْبِ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ»^۱ راه عجب را با خودشناسی مسدود کن.

۲. یادآوری بدی‌های خود

هر انسانی در زندگی نقاط ضعف و قوتی دارد، مردم به واسطه ستار العیوب بودن خدا از معایب ما خبر ندارند، اغلب زبان به مدح و ثنا گشوده و خوبی‌ها را نشر می‌دهند. چنین امری نتیجه لطف الهی در آشکار کردن خوبی‌ها و پوشاندن بدی‌هاست.

«يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَسَتَرَ الْقَبِيحَ»، بسیاری از خوبی‌ها که مردم مطرح می‌کنند انسان شایستگی آن را ندارد آنان ظاهر را ملاحظه می‌کنند «كَمْ مِنْ ثَنَاءٍ جَمِيلٍ لَسْتُ أَهْلًا لَهُ نَشَرْتَهُ». بنابراین، هرگاه مردم زبان به مدح گشودند، بلافاصله برای پرهیز از خودپسندی، انسان باید ضعف‌ها و نواقص خود را در نظر بیاورد.

امیر مؤمنان (علیه‌السلام) می‌فرماید: إِذَا أَعْجَبَكَ مَا يَتَوَاصَفُهُ النَّاسُ مِنْ مَحَاسِنِكَ فَانظُرْ فِيمَا بَطَّنَ مِنْ مَسَاوِيكَ وَلِتَكُنْ مَعْرِفَتَكَ بِنَفْسِكَ أَوْثَقَ عِنْدَكَ مِنْ مَدْحِ الْمَادِحِينَ لَكَ؛ آهنگامی که مردم محاسن و خوبی‌هایت را برای توصیف می‌کنند تو بدی‌های پنهانی خودت را بنگر، باید معرفت و شناسایی تو نسبت به نفست پیش تو استوارتر و متین‌تر از مدح مداحان باشد.

۳. توجه به عظمت خداوند

إِذَا زَادَ عُجْبَكَ بِمَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ فَحَدِّثْ لَكَ أُبْهَةً أَوْ مَخِيلَةً فَانظُرْ إِلَى عَظَمِ مُلْكِ اللَّهِ وَقُدْرَتِهِ مِمَّا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ فَإِنَّ ذَلِكَ يَلْتِنُّ مِنْ جِمَاحِكَ وَيَكْفُفُ عَن

۱. بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۷۵، ص ۱۶۴

۲. آثارالصادقین، صادق احسان بخش، ج ۱۲، ص ۳۸۵

عَرَبِكَ وَيَفِيءُ إِلَيْكَ مِمَّا عَزَبَ عَنكَ مِنْ عَقْلِكَ؛^۱ هرگاه چیزی از بزرگی و قدرت و سلطنت تو در نظرت پسندیده آید و موجب خودبینی تو گردد، به بزرگی و قدرت و سلطنت حق تعالی نظر کن و بنگر که تو قدرت اندیشیدن آن را نداری که این کار، تو را از سرکشی به افتادگی و نرمی می‌کشانند و تو را از دوری بازمی‌دارد و آنچه را که از عقل تو به دور مانده است، به تو نزدیک می‌سازد. نمونه بارز این نگاه، مناجات امیرمؤمنان (علیه‌السلام) در مسجد کوفه است؛ آن حضرت مرتب خدا را ستوده، خود را به ضعف و ناتوانی توصیف می‌کند.

۴. توجّه به حسابرسی قیامت

توجّه به این که از همه‌ی اعمال حسابرسی می‌شود، عمل با عجب نیز مردود می‌شود و انسان را از خدا دور می‌کند.

امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: **إِنْ كَانَ الْمَمْرُ عَلَى الصِّرَاطِ حَقًّا فَالْعُجْبُ لِمَاذَا؟**^۲ اگر عبور از صراط حق است، عجب برای چیست؟

کبر و تکبر

سومین گام در مسیر نزولی انسان در مسیر سقوط کبر و تکبر نام دارد.

«یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم؛ ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار کریمت مغرور ساخته است»^۳ کبر و غرور یعنی نزد خود برای خود امتیاز قائل شدن. تکبر؛ یعنی این که آدمی در مواجهه با مخاطب خود را بالاتر از او ببیند، و معتقد شود که بر او برتری دارد، و دیگری را کوچک شمارد.

نشانه‌های تکبر در مواجهه با مخاطب در چهره، در سخنان و در حرکات و اعمال، ظاهر می‌شود. ولی ظاهراً منحصر به این موارد نیست، بلکه امور دیگری نیز می‌تواند سبب تکبر گردد؛ مانند احساس حقارت و کوچکی؛ امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: «هیچ انسانی تکبر یا گردنکشی نکرد مگر به سبب پستی و حقارتی که در نفس خویش احساس می‌کرد». تکبر آثار و پیامدهای بسیار مخربی در روح و جان و اعتقادات و افکار افراد و نیز در سطح جوامع انسانی دارد.

۱. غرر الحکم، عبدالواحد آمدی، ص ۴۱۶

۲. بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۷۵، ص ۱۹۰

۳. سوره انفطار، آیه ۶

«تکبر» در لغت؛ به معنای خودبرتری بینی و خود را بزرگ انگاشتن است.^۱ در اصطلاح اخلاق؛ تکبر بدین معنا است که آدمی خود را بالاتر از دیگری ببیند، و معتقد شود که بر غیر، برتری و رجحان دارد، و دیگری را کوچک شمارد.^۲ به دیگر سخن؛ اساس تکبر این است که انسان از این که خود را برتر از دیگری ببیند احساس آرامش کند. بنابراین، تکبر از سه عنصر تشکیل می‌شود: نخست این که برای خود مقامی قائل شود، دیگر این که برای دیگری نیز مقامی قائل شود و در مرحله سوم مقام خود را برتر از آن‌ها ببیند و احساس خوشحالی و آرامش کند. از همین رو؛ تکبر با عجب تفاوت دارد، در عجب هیچ گونه مقایسه‌ای با دیگری نمی‌شود، بلکه انسان به خاطر علم یا ثروت یا قدرت و یا حتی عبادت، خود را بزرگ می‌بیند، هر چند فرضاً کسی جز او در جهان نباشد، ولی در تکبر حتماً خود را با دیگری مقایسه می‌کند و برتر از او می‌بیند و این برتری را به رخ او می‌کشد. «تکبر»؛ گاه به آن حالت نفسانی که اشاره شد گفته می‌شود و گاه به عمل یا حرکتی که ناشی از آن است؛ مثلاً چنان می‌نشینند یا راه می‌رود و یا سخن می‌گویند که نشان می‌دهد خود را برتر از همه اطرافیان می‌بیند، این اعمال و حرکات را نیز تکبر می‌نامند.^۳

موارد تکبر

تکبر و خودبرتری بینی؛ گاه انسان را در برابر خدا و پیامبران و فرستادگان الهی به تمرد و سرکشی می‌کشاند و گاه او را در میان ممنوعان و بندگان خدا به برتری جویی و می‌دارد.^۴

الف. تکبر در برابر خدا:

بدترین نوع تکبر است و از نهایت جهل و نادانی سرچشمه می‌گیرد. منظور این است که، انسان ادعای الوهیت کند، و نه تنها خود را بنده خدا نداند، بلکه سعی کند مردم را به بندگی خود دعوت نماید.^۵

۱. فرهنگ فارسی به فارسی، حسینعلی وکیلی، ص ۱۲۹

۲. جامع السعادات، ملا محمد مهدی نراقی، ص ۳۸۰

۳. اخلاق در قرآن، ناصر مکارم شیرازی، ج ۲، ص ۴۵

۴. الأخلاق، سید عبد الله شبر، ص ۱۷۲

۵. اخلاق در قرآن، ناصر مکارم شیرازی، ج ۲، صص ۴۷ و ۴۸

شکل دیگری از تکبر در برابر خدا، تکبر ابلیس و پیروان او است که از اطاعت خداوند سر باز می‌زنند و تشخیص خود را برتر می‌شمرند و به حکمت پروردگار خُرده می‌گیرند. ابلیس از روی تکبر گفت: «من هرگز برای بشری که او را از گلی خشک و برگرفته از لجنی متعفن و تیره‌رنگ آفریدی، سجده نکنم!»^۱ و «من از او بهترم! مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل». ^۲ گاه حجاب ضخیم کبر و برتری جویی چنان جلو چشم عقل و هوش انسان را می‌گیرد که موجود ضعیفی، خود را آگاه‌تر از حکیم مطلق می‌پندارد.

ب. تکبر در برابر پیامبران و فرستادگان الهی:

یعنی شخص خود را بالاتر از آن بداند که از ایشان اطاعت کند. ^۳ گروهی از مستکبران، از اطاعت پیامبران الهی سر باز می‌زدند و از روی کبر همچون فرعونیان می‌گفتند: «آیا ما به دو انسان که همانند خودمان هستیم (یعنی موسی و برادرش هارون) ایمان بیاوریم؟»^۴ و گاه همانند قوم نوح به یکدیگر می‌گفتند: «و اگر از بشری همانند خودتان اطاعت کنید به یقین زیانکارید». ^۵ و گاه به بهانه جویی‌های کودکانه می‌پرداختند و از سر لجاجت می‌گفتند: «چرا فرشتگان بر ما نازل نمی‌شوند؟ چرا ما خدا را نمی‌بینیم؟ آن‌ها درباره خود تکبر ورزیدند و طغیان بزرگی کردند!»^۶

ج. تکبر در برابر مردم:

یعنی خود را بزرگ ببیند و مردم را کوچک شمارد. این گونه تکبر از این جهت که به مخالفت با خدای سبحان منجر می‌شود از مهلکات بزرگ است؛ زیرا متکبر وقتی حق را از کسی می‌شنود از قبول آن خودداری می‌کند و با انکار خود، نفرت و اکراه نشان می‌دهد، و نیز از این رو که عزت و عظمت و برتری مختص ذات خداوند است، هر بنده‌ای که تکبر نماید با صفتی از صفات خدا ستیزه کرده است.^۷

۱. حجر، ۳۳

۲. اعراف، ۱۲

۳. جامع السعادات، ملامهدی نراقی، ج ۱، ص ۳۸۵

۴. مؤمنون، ۴۷

۵. مؤمنون، ۳۴

۶. فرقان، ۲۱

۷. جامع السعادات، ملامهدی نراقی، ج ۱، ص ۳۸۶

کسانی که در آن‌ها زمینه غرور وجود دارد عبارت‌اند از: کافران، گنهکاران، عابدان غافل (عبادت و تقوا) علما و جویندگان علم و دانش صاحبان ملک و مکتب.

کافران:

گروهی از کافران را زندگی دنیا فریفته است و گروه دیگر را شیطان فریب می‌دهد. آنان، دنیای زودگذر را برای خودشان اصل و هدف انتخاب کرده‌اند و به خاطر همین تا آنجا که بتوانند تاخت و تاز کرده تا مرحله فرعون و نمرود و معاویه و یزید شدن پیش می‌روند؛ آنان برابر حق قرار گرفته‌اند و خدا آنان را به حال خودشان رها کرده و به سبب نعمتهای ظاهری دنیا فکرمی‌کنند که از عذاب ایمن هستند درحالی که اینگونه نیست. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «این‌ها همان کسانی هستند که آخرت را به زندگی دنیا فروخته‌اند، لذا مجازات آن‌ها تخفیفی داده نمی‌شود و کسی آن‌ها را یاری نخواهد کرد»^۱

گنهکاران:

کسانی هستند که از گناه دوری نمی‌کنند و می‌گویند خدا بخشنده است و ما به عفو و گذشت او امیدواریم. آن‌ها به این امید تکیه دارند و در اعمال خود سهل‌انگار هستند و گمان می‌کنند چنین امیدواری مقام ستوده‌ای در دین است، چنین افرادی خود را از غضب الهی، ایمن می‌دانند.

پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌فرماید: «شخص هوشیار کسی است که نفس خود را به خدمت گیرد و برای پس از مرگ تلاش کند و فرمود احمق کسی است که از هوای نفسانی پیروی کند و به خدا (امیدبی‌جا) داشته باشد»^۲

امیدواری صحیح به خداوند جایی است که شخص گنهکار از گناهان خویش پشیمان شود و توبه کند. چنین شخصی باید به خدای کریم امیدوار باشد، چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: «ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد همانا او بسیار آمرزنده و مهربان است و به درگاه پروردگارتان توبه کنید و در برابر او تسلیم شوید»^۳.

۱. سوره بقره، آیه ۸۵

۲. مکارم الاخلاق، حسن بن فضل طبرسی، ج ۲، ص ۵۲۲

۳. سوره زمر، آیه ۵۳. ۵۴

عابدان غافل:

هنگامی انسان خود را از چیزی برخوردار می‌بیند که دیگران فاقد آن هستند، به تناسب بالا بودن ارزش آن و کمبود ظرفیت خود، شاد شده و به خود می‌بالد. کسی که موفق به عبادت و کسب تقوا می‌شود در اثر غفلت و کمبود ظرفیت، خود را برتر از دیگران پنداشته و غرور دامن‌گیر او می‌گردد.^۱

جویندگان علم:^۲

غرور علمی، آفت خطرناکی است که همواره جویندگان علم را تهدید کرده و سرچشمه مفاسد فراوانی در جهان گشته است. به جرأت می‌توان گفت که اکثر قریب به اتفاق کسانی که در مسیر تحصیل علم و کسب دانش گام بر می‌دارند، (علما و صاحبان علم و دانش) چنانچه در مقام اصلاح نفس و تهذیب و خودسازی نباشند، به این بیماری خطرناک گرفتار خواهند شد و رهایی از آن نیز جز با تلاش‌های گسترده و مجاهدت‌های بسیار سخت میسر نمی‌گردد.

در روایتی از امام صادق (علیه‌السلام) تحصیل‌کنندگان علم به سه دسته تقسیم شده‌اند که از جمله آنان کسی است که علم را برای برتری جویی و فریفتن دیگران می‌طلبد؛ چنین شخصی نیرنگ‌باز است و بر همدوشان خود گردن‌فرازی می‌کند و در پایان روایت آمده که چنین فردی دینش را از دست می‌دهد.^۳ آثار و نتایج سوء غرور علمی عبارت‌اند از: مردم‌گریزی و دین‌گریزی.

در حدیثی از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌خوانیم که به ابن مسعود فرمود: «یابن مسعود! لاتغترن بالله و لاتغترن بصلاحک و علمک و عملک و برک و عبادتک؛ ای ابن مسعود! به (کرم) خدا مغرور نشو و همچنین به صالح بودن و علم و عمل و نیکوکاری و عبادت هایت»^۴

۱. جامع الدرر، حسین فاطمی، ج ۲، ص ۳۴۸

۲. برگرفته از کتاب فرهنگ اخلاق، عباس اسماعیلی یزدی، ص ۵۰۱

۳. کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۱، ص ۳۹

۴. مکارم الاخلاق، حسن بن فضل طبرسی، جلد ۲، ص ۳۵۰

صاحبان مال و مکنت:^۱

افراد کم ظرفیت هنگامی که به مال و منال دست می‌یابند خود را گم کرده، مست غرور می‌شوند چنانکه امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید:

چهار نوع مستی وجود دارد: «مستی شراب، مستی مال، مستی خواب و مستی ریاست و قدرت»^۲

برای چنین افرادی، مال و ثروت و نسب، پُست و مقام، قدرت و سلطنت، فرزند و فامیل، مرید و هوادار و امثال آن‌ها اصل است.

به همین جهت با برخورداری از کم‌ترین امتیازی از این قبیل، مغرور آن‌ها شده و آن‌چنان در پندار باطل فرو می‌روند که برای هیچ‌کس ارزشی قایل نبوده و آبرو و حیثیت دیگران در نظرشان بی‌ارزش جلوه می‌کند و از این حقیقت غافلند که دنیا و زرق آن دیر نمی‌پاید و به زودی همه آن‌ها همچون خود آنان دستخوش باد فنا و طعمه مرگ و نیستی خواهد شد و چیزی که زوال می‌پذیرد شایسته غرور و بزرگی نباشد.

غرور در قرآن مجید

این واژه در قرآن مجید بسیار به کار رفته و در آیات دیگری گرچه این واژه دیده نمی‌شود ولی مفهوم و محتوای آن را در بر دارد، در آیات زیر دقت کنید:

قال انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین:^۳

خداوند به شیطان فرمود: «در آن هنگام که به تو فرمان دادم چه چیز تو را مانع شد که سجده کنی؟!» گفت: «من از او بهترم! مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل».

فقال الملاء الذین کفروا من قومه ما نریک الا بشرا مثلنا و ما نریک اتبعک الا الذین هم ارادنا بادی الرای و ما نری لکم علینا من فضل بل نزنکم کاذبین... قالوا یا نوح قد جادلنا فاکثرت جدالنا فاتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین^۴

اشراف کافر قومش (قوم نوح) گفتند: «ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی‌بینیم! و کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند جز گروهی ارادل ساده لوح مشاهده نمی‌کنیم و برای شما

۱. برگرفته از کتاب فرهنگ اخلاق، عباس اسماعیلی یزدی، ص ۵۰۱

۲. بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۱۰، ص ۱۱۴

۳. سوره اعراف، آیه ۱۲

۴. سوره هود، آیات ۲۷ و ۳۲

فضیلتی نسبت به خود نمی‌بینیم! بلکه شما را دروغگو تصور می‌کنیم!» گفتند: ای نوح! تو با ما جر و بحث کردی و زیاد هم جر و بحث کردی! (بس است!) اگر راست می‌گویی آنچه را (از عذاب الهی) به ما وعده می‌دهی بیاور».

قالوا یا شعیب ما نفقه کثیرا مما تقول و انا لنریک فینا ضعیفا و لولا رهطک لرجمناک و ما انت علینا بعزیز^۱ گفتند: «ای شعیب! بسیاری از آنچه را می‌گویی ما نمی‌فهمیم! و ما تو را در میان خود ضعیف می‌یابیم و اگر (به خاطر) قبیله کوچکت نبود تو را سنگسار می‌کردیم و تو در برابر ما قدرتی نداری».

و نادى فرعون فى قومه قال یا قوم الیس لی ملک مصر و هذه الانهار تجرى من تحتی افلاتبصرون. ام انا خیر من هذا الذی هو مهین و لایکاد یبین^۲ فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: «ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست؟ و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارد؟ آیا نمی‌بینید؟! مگر نه این است که من از این مردی که از خانواده و طبقه پستی است و هرگز نمی‌تواند فصیح سخن بگوید بهترم؟!»

ذلک بانهم قالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدودات و غرهم فی دینهم ما کانوا یفترون^۳

این عمل آن‌ها (یهود) به خاطر آن است که می‌گفتند: «آتش (دوزخ) جز چند روزی به ما نمی‌رسد (و کیفر ما به خاطر امتیازی که بر اقوام دیگر داریم بسیار محدود است) این افترا (و دروغی که به خدا بسته بودند) آن‌ها را در دینشان مغرور ساخت (و گرفتار انواع گناهان شدند)»

فعقروا الناقه فعتوا عن امر ربهم و قالوا یا صالح اتنا بما تعدنا ان کنت من المرسلین^۴

سپس (قوم صالح) «ناقه» را پی کردند و از فرمان پروردگارشان سرپیچیدند و گفتند: «ای صالح! اگر تو از فرستادگان (خدا) هستی آنچه ما را به آن تهدید می‌کنی بیاور».

۱. سوره هود، آیه ۹۱

۲. سوره زخرف، آیات ۵۱، ۵۲

۳. سوره آل عمران، آیه ۲۴

۴. سوره اعراف، آیه ۷۷

ینادونهم الم نكن معكم قالوا بلى و لكنكم فتنتم انفسكم و تربصتم و ارتبتم و غرتكم الامانى حتى جاء امر الله و غركم بالله الغرور^۱ آن ها (دوزخیان) را صدا می‌زنند «مگر ما با شما نبودیم؟! می‌گویند: آری! ولی شما خود را به هلاکت افکندید و انتظار (مرگ پیامبر را) کشیدید و (در همه چیز) شک و تردید داشتید و آرزوهای دور و دراز شما را فریب داد تا فرمان حق فرارسید و شیطان فریبکار شما را در برابر (فرمان) خدا فریب داد»

هم الذين يقولون لاتنفقوا على من عند رسول الله حتى ينفضوا و لله خزائن السموات و الارض و لكن المنافقين لايفقهون يقولون لئن رجعنا الى المدينة ليخرجن الاعز منها الاذل و لله العزة و لرسوله و للمؤمنين و لكن المنافقين لايعلمون^۲ آن‌ها (منافقان) کسانی هستند که می‌گویند: «به افرادی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند!» (غافل از اینکه) خزاین آسمان‌ها و زمین از آن خداست ولی منافقان نمی‌فهمند. آن‌ها می‌گویند: اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون می‌کنند! درحالی‌که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است، ولی منافقان نمی‌دانند».

فاما الانسان اذا ما ابتليه ربه فاکرمه و نعمه فيقول ربي اكرمن^۳ اما انسان هنگامی که پروردگارش او را برای آزمایش، اکرام می‌کند و نعمت می‌بخشد (مغرور می‌شود) و می‌گوید: «پروردگارم مرا گرامی داشته است»

ام يقولون نحن جميع منتصر، سيهزم الجمع و يولون الدبر^۴ یا می‌گویند: «ما جماعتی متحد و نیرومند و پیروزیم»؟! (ولی بدانند) به زودی جمعشان شکست می‌خورد و پا به فرار می‌گذارند.

وذر الذين اتخذوا دينهم لعبا و لهوا و غرتهم الحياة الدنيا^۵ کسانی را که آیین (فطری) خود را به بازی و سرگرمی گرفتند و زندگی دنیا آن‌ها را مغرور ساخته، رها کن.

۱. سوره حدید، آیه ۱۴

۲. سوره منافقون، آیات ۷ و ۸

۳. سوره فجر، آیه ۱۵

۴. سوره قمر، آیات ۴۴ و ۴۵

۵. سوره انعام، آیه ۷۰

یا ایها الناس... ان وعد الله حق فلا تغرنکم الحیاة الدنیا و لا یغرنکم بالله الغرور^۱ ای مردم!... به یقین وعده الهی حق است، پس مبادا زندگانی دنیا شما را بفریبد و مبادا (شیطان) فریبکار شما را به (کرم) خدا مغرور سازد. به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق ادعای بزرگی می کنند، از [ایمان به] آیات خود رویگردان خواهیم ساخت!^۲

«خداوند متکبران را دوست نمی دارد». ^۳ و «آنانی که بدون هیچ دلیلی با آیات الهی به مجادله بر می خیزند، در نتیجه نزد خدا و اهل ایمان سخت مورد غضب هستند و بدین گونه است که خداوند بر دل هر متکبر جباری مهر می زند»^۴.

غرور در احادیث اسلامی

کبر و غرور: یکی دیگر از آثار شوم خودخواهی است وقتی انسان امتیازی هر چند کوچک و موفقیتی هر چند ناچیز به دست می آورد دست خوش کبر و غرور می شود و خود را نزد خود برتر از دیگران می پندارد.^۵

در حدیثی از امام امیرمؤمنان (علیه السلام) می خوانیم: «سکر الغفلة و الغرور ابعاد افاقة من سکر الخمر!؛ مستی غفلت و غرور از مستی شراب طولانی تر است»^۶.

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «جماع الشرف فی الاغرار بالمهل و الاتکال علی العمل؛ کانون بدی ها در مغرور شدن به مهلت الهی و اعتماد بر اعمال (ناچیز) است»^۷.

در حدیث دیگری از آن حضرت می بینیم غرور ضد عقل شمرده شده است، می فرماید: «لا یلقى العاقل مغرورا؛ آدم عاقل هرگز مغرور دیده نمی شود»^۸.

۱. سوره لقمان، آیه ۳۳

۲. اعراف، ۱۴۶

۳. نحل، ۲۳

۴. غافر، ۳۵

۵. اخلاق اسلامی، محمدعلی سادات، ص ۸۵

۶. غررالحکم، عبدالواحد آمدی، ص ۱۳۶

۷. همان منبع

۸. همان منبع

در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم که غرور، انسان را در انبوهی از خیالات گرفتار می‌سازد و اسباب نجات را از او قطع می‌کند: «من غره السراب تقطع به الاسباب!؛ کسی که سراب‌ها او را فریب دهد و مغرور سازد اسباب (نجات) از او قطع می‌شود»^۱!

همان امام بزرگوار در تعبیر زیبای دیگری در باره گروهی از منحرفان می‌فرماید: «زرعوا الفجور و سقوه الغرور و حصدوا الثبور؛ آن‌ها بذر فجور و گناه را افشاندند و با آب غرور و فریب آن را آبیاری کردند و محصول آن را که بدبختی و هلاکت بود درو کردند»^۲!

در سخن دیگری آن حضرت غرور و خودبینی را یکی از موانع پندپذیری انسان می‌شمرد، می‌فرماید: «بینکم و بین الموعظة حجاب من الغرة، در میان شما و موعظه حجابی از غرور است»^۳!

پیامبر گرامی اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌فرماید: «هر کس به اندازه یک دانه خردل کبر در قلبش باشد وارد بهشت نمی‌شود و کسی که به اندازه یک دانه خردل ایمان در دلش باشد وارد آتش نمی‌شود»^۴.

امام علی (علیه‌السلام) فرمود: «تکبر، زشت‌ترین خوی است»^۵؛ زیرا سبب خشم خدا و دشمنی خلق گردد و اصلاً نفعی بر آن مترتب نشود.^۶

تواضع یا غرور؟

در حدیثی از رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) آمده است: «هرکس برای خدا تواضع کند خداوند او را از مقام رفیع بهره‌مند سازد و هرکس تکبر و غرور ورزد خداوند خوارش می‌کند»^۷.

و در حدیثی از حضرت علی (علیه‌السلام) آمده است: «به سبب تواضع کردن با تکبر و غرور مبارزه کنید»^۸.

۱. همان منبع

۲. نهج البلاغه، محمددشتی، خطبه ۲

۳. نهج البلاغه، محمددشتی، کلمات قصار، حکمت ۲۸۲

۴. معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص ۲۴۱

۵. عیون الحکم و المواعظ، علی لیثی واسطی، ص ۱۱۳

۶. غرر الحکم و درر الکلم، عبداوحد آمدی، ص ۱۸۸

۷. بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۷۲، ص ۱۲۲

۸. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، عبداوحدین محمد؛ تمیمی آمدی، ص ۲۴۹

امیرمؤمنان (علیه السلام) می فرماید: «یا ایها الانسان ما جراک علی ذنبک؟ و ما غرک بریک؟ و ما انسک بهلکة نفسک؟! ای انسان! چه چیز تو را بر گناهت جرات داده؟ و چه چیز تو را در برابر پروردگارت مغرور ساخته؟ و چه چیز تو را به هلاکت خویشتن علاقه مند کرده است»^۱.

آنچه در بالا گفته شد تنها بخش کوچکی از روایاتی است که در باره خطرات غرور و خودبینی سخن می گوید و گرنه روایات در این زمینه فراوان است و مطالعه همین بخش برای پی بردن به آثار زیانبار غرور و خطرات آن کافی است.

مفاسد و پیامدهای تکبر

تکبر، آثار و پیامدهای بسیار مخرب در روح و جان و اعتقادات و افکار افراد و نیز در سطح جوامع انسانی دارد، که به چند قسمت از آن در ذیل اشاره می شود:

آلودگی به شرک و کفر: آیا کفر ابلیس و انحراف او از مسیر توحید و حتی اعتراض او بر حکمت پروردگار سرچشمه ای جز کبر داشت؟ آیا فراعنه و نمرودها و همچنین بسیاری از اقوام سرکش که از پذیرش دعوت انبیای الهی سر باز زدند دلیلی جز تکبر داشتند؟

تکبر به انسان اجازه نمی دهد که در برابر حق تسلیم گردد، چرا که کبر حجاب سنگینی در برابر چشم انسان می افکند و او را از دیدن چهره زیبای حق محروم می کند، چنان که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «کمترین درجه کفر و الحاد، تکبر است»^۲

محروم شدن از علم و دانش: انسان وقتی به حقیقت علم و دانش می رسد که آن را در هر جا و نزد هر کس بیاموزد و همچون گوهر گمشده ای برآید، حال آن که اشخاص متکبر به آسانی حاضر نمی شوند بهترین علوم و دانش ها و برترین و والاترین حکمت ها را از افراد همردیف و یا زیردست خود بپذیرند.

امام کاظم (علیه السلام) فرمود: «زراعت، در زمینهای نرم و هموار می روید و روی سنگ های سخت هرگز رویش ندارد، همین گونه دانش و حکمت در قلب انسان متواضع رویش دارد، و قلب متکبر جبار هرگز آباد نمی گردد؛ زیرا خداوند تواضع را وسیله عقل و تکبر را از ابزار جهل قرار داده است»^۳

۱. نهج البلاغه، محمد دشتی، خطبه ۲۲۳

۲. الکافی، محمدبن یعقوب کلینی، ج ۲، ص ۳۰۹

۳. تحف العقول عن آل الرسول (ص)، حسن بن علی، ابن شعبه حرانی، ص ۳۹۶

سرچشمه بسیاری از گناهان: گاه در حالات افراد حسود، حریص، بد زبان و آلوده به انواع گناهان دقت می‌کنیم می‌بینیم سرچشمه همه این رذایل را در وجود آن‌ها تکبر تشکیل می‌دهد. آن‌ها هیچ‌گاه مایل نیستند کسی را برتر از خود ببینند به همین دلیل هرگاه نعمت و موفقیتی نصیب دیگران شود، به آن‌ها حسد می‌ورزند. آن‌ها برای تحکیم پایه‌های برتری جویی خود حریص در جمع‌آوری مال هستند.

و برای اظهار برتری بر دیگران به خود اجازه می‌دهند که سایرین را تحقیر کنند و با هتک و توهین، زبان خود را آلوده سازند و به این وسیله آتش درونی خود را فرو نشانند. ^۱ امام علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: «حرص، تکبر و حسد سبب می‌شود که انسان در انواع گناهان فرو رود»^۲.

«تکبر، رذایل اخلاقی را ظاهر می‌سازد»^۳.

مایه تنفر و پراکندگی مردم: از بلاهای مهمی که بر سر متکبران وارد می‌شود انزوای اجتماعی و پراکندگی مردم از اطراف آن‌ها است، چراکه شرف هیچ انسانی اجازه نمی‌دهد تسلیم برتری جویی‌های افراد متکبر شود، به همین دلیل نزدیک‌ترین دوستان و بستگان از آن‌ها فاصله می‌گیرند اما اگر به حکم الزام‌های اجتماعی مجبور باشند با آنان زندگی کنند، ولی در دل از آنان متنفرند!

امام علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: «کسی که بر مردم تکبر و برتری جویی کند، [در دنیا و آخرت] پیش مقربان الهی و خلائق^۴ ذلیل می‌شود»^۵.

«برای متکبر، دوستی باقی نمی‌ماند!»^۶ و «چیزی مانند تکبر خشم مردم را برنمی‌انگیزد!»^۷.

۱. اخلاق در قرآن، ناصر مکارم شیرازی، ج ۲، ص ۵۸

۲. نهج البلاغه، محمد دشتی، حکمت ۳۷۱، ص ۵۴۱

۳. غرر الحکم و درر الکلم، عبد الواحد آمدی، ص ۳۶

۴. محمد صالح سروی مازندرانی، ج ۱۱، ص ۲۱۴ شرح الکافی (الاصول و الروضة)

۵. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۸، ص ۱۹

۶. غرر الحکم و درر الکلم، عبد الواحد آمدی، ص ۵۵۷

۷. همان، ص ۶۸۵

درمان تکبر

در کتاب‌های اخلاقی درباره درمان تکبر، دو راه ارائه شده است: راه «علمی» و راه «عملی»^۱.

راه علمی: افراد متکبر درباره خود بیندیشند که کیستند؟ و کجا بودند؟ و به کجا می‌روند؟ و سرانجام کار آن‌ها چه خواهد شد؟ و نیز درباره عظمت خداوند بیندیشند و خود را در برابر ذات بی‌مثال او ببینند. در حدیثی آمده است که لقمان حکیم به فرزندش گفت: «وای بر کسی که تکبر می‌کند، چگونه خود را بزرگ می‌پندارد کسی که از خاک آفریده شده و به خاک برمی‌گردد؟ نمی‌داند به کجا می‌رود؟ به سوی بهشت تا رستگار باشد یا به سوی دوزخ تا گرفتار خسران آشکاری گردد!»^۲.

تاریخ سراسر عبرت جهان را درباره سرنوشت فرعون‌ها و نمرودها و سرانجام کار هر یک مطالعه کنند. بیندیشند؛ انسانی که در آغاز، نطفه بی‌ارزشی بوده و در پایان مُردار گندیده‌ای می‌شود و چند روزی که در میان این دو زندگی می‌کند، چیزی نیست که به خاطر آن تکبر نماید.

امام باقر (علیه‌السلام) می‌فرماید: «از متکبر فخر فروش در شگفتم! او در آغاز از نطفه بی‌ارزشی آفریده شده و در پایان کار مردار گندیده‌ای خواهد بود و در این میان نمی‌داند به چه سرنوشتی گرفتار می‌شود و با او چه می‌کنند»^۳.

راه عملی: سعی کند کارهای متواضعان را انجام دهد تا فضیلت تواضع در اعماق وجود او ریشه بدواند؛ مانند این که: لباس ساده بپوشد، غذای ساده بخورد، با خادمان یا کارگرنانش بر سر یک سفره بنشیند، در سلام کردن بر دیگران تقدم جوید. با کوچک و بزرگ گرم بگیرد و از همنشینی با افراد متکبر پرهیزد و امتیازی برای خود بر دیگران قائل نشود، خلاصه آنچه را نشانه تواضع یا از مظاهر آن است در عمل و سخن به کار بندد.

البته باید شرایط زمان و مکان و شخصیت اجتماعی را هم در نظر گرفت، ولی هدف این است که به مقام والای تواضع برسد و زندگی متواضعانه‌ای داشته باشد، و از کارهایی که نشانه تکبر و خودبرتربینی است دوری نماید. از سوی دیگر؛ از آنجا که تکبر اسباب و عللی دارد که به آن اشاره شد؛ به تناسب برای از میان بردن هر یک از آن‌ها باید راه‌های تواضع آن را آموخت

۱. معراج السعادة، احمد نراقی، صص ۲۹۲-۲۹۳

۲. الإختصاص، شیخ مفید، ص ۳۳۸

۳. الکافی، محمدبن یعقوب کلینی، ج ۲، ص ۳۲۹

و عملی کرد؛ مانند این که؛ اگر سبب کبر و خودبرتربینی علم و دانش است؛ باید عالمان بیندیشند که قرآن مجید دانشمندان بی عمل را به خُرانی تشبیه کرده که باری از کتاب بر پُشت دارند.^۱

و نیز بیندیشند که به همان نسبت که بر دیگران برتری علمی دارند مسئولیتشان سنگین تر است، ممکن است خداوند از هفتاد گناه جاهل بگذرد پیش از آن که از یک گناه عالم بگذرد.^۲ نباید فراموش کنند که حساب آن ها در قیامت از دیگران بسیار مشکل تر است. مسئولان و حاکمانی که دچار تکبرند، برای راه مبارزه با این آفت خطرناک؛ عظمت و کبریایی خداوند را در نظر داشته باشند و بدانند که در محضر خدای تعالی، جایی برای بزرگی کردن بنده ای ناچیز و بی مقدار نیست.

امام علی (علیه السلام) در نامه خود به مالک اشتر چنین می فرماید: «و اگر قدرتی که از آن برخورداری، نخوتی در تو پدید آرد و خود را بزرگ بشماری، بزرگی حکومت پروردگار را که برتر از توست بنگر، که چیست، و قدرتی را که بر تو دارد و تو را بر خود آن قدرت نیست، که چنین نگرستن، سرکشی تو را می خواباند و تیزی تو را فرو می نشاند و خرد رفته ات را به جای باز می گرداند».^۳

توجه داشته باشند که حکومت و ریاست، عروسی است که با هیچ کس شبی به محبت به سر نبرد و همان طور که می آید، یک روز نیز می رود. با رسیدن به یک مقام دنیوی و گرفتن حکم ریاست و حکومت بر یک بخش یا شهر یا استان و کشور چیزی بر ارزش های فردی انسان افزوده نمی شود، بلکه فقط بار مسئولیت انسان سنگین تر می گردد. به تعبیر امام علی (علیه السلام): «کسی که به سبب رسیدن به یک مقام دنیوی، با دیگران برخوردی متکبرانه داشته باشد، حماقت و نادانی خود را آشکار کرده است»^۴

از مجموع آن چه گفته شد این واقعیت به دست می آید که مساله غرور و نخوت و تکبر از آن روزی که آدم پابه این کره خاکی نهاد، در تمام دوران های تاریخ و عصر انبیای پیشین تا امروز، یکی از سرچشمه های اصلی و خطرناک فساد و انحراف و کفر و نفاق بوده است،

۱. جمعه، ۵: «مَثَلُ الَّذِينَ خُمِلُوا الثَّورَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَثْقَارًا»

۲. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۱، ص ۴۷

۳. نهج البلاغه، محمد دشتی، نامه ۵۳، ص ۴۲۸

۴. غررالحکم و درر الکلم، عبد الواحد آمدی، ص ۶۳۳

مطالعه در این آیات نشان می‌دهد که تا چه حد این صفت رذیله مایه بدبختی گروه عظیمی از انسان‌ها و جوامع بشری می‌شود.

قرآن مجید به مغروران خطاب می‌کند و با این سخن بیدارگر به آن‌ها هشدار می‌دهد، می‌فرماید: «اولم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم کانوا اشد منهم قوه و اثاروا الارض و عمروها اکثر مما عمروها و جائتھم رسلھم بالبینات فما کان اللہ لیظلمھم و لکن کانوا انفسھم یظلمون؛ آیا در زمین گردش نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آن‌ها بودند چگونه بود؟ آن‌ها نیرومندتر از اینان بودند و زمین را (برای زراعت و آبادی) بیش از اینان دگرگون ساختند و آباد کردند عمران نمودند و پیامبران‌شان با دلایل روشن به سراغشان آمدند (اما آن‌ها انکار کردند و کیفر خود را دیدند) خداوند هرگز به آن‌ها ستم نکرد، آن‌ها به خودشان ستم می‌کردند»^۱

شبیبه همین معنی در سوره غافر آیه ۲۱ و ۸۲ نیز آمده است. اگر انسان درست به جسم و روح و امکانات خود توجه کند که چقدر آسیب پذیرند و چگونه حوادث کوچک می‌توانند زندگی او را بر هم زنند، هرگز مست و مغرور نمی‌شود، امیرمؤمنان علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: «مسکین بن آدم مکتوم الاجل، مکنون العلل، محفوظ العمل، تؤلمه البقة و تقتله الشرقة و تنتنه العرقه؛ بیچاره آدمی زاد! سرآمد زندگی نامعلوم، علل بیماریش ناپیدا و اعمالش ثبت و ضبط می‌شود، پشه‌ای او را می‌آزارد و گلوگیر شدن آب یا غذایی او را می‌کشد و عرق مختصری او را متعفن و بدبو می‌سازد»^۲

عبرت:

در حالات «ایاز» وزیر معروف مقتدر سلطان محمود غزنوی نقل کرده‌اند که همه روز در اطاق مخصوصی می‌رفت و در را می‌بست و بعد از لحظاتی بیرون می‌آمد، بینندگان تعجب کردند که در این اطاق چه سری نهفته است که همه روز «ایاز» به آن سرکشی می‌کند، بعد از تحقیق معلوم شد لباس دوران چوپانیش را در آنجا گذارده و همه روز به آنجا می‌رود و به آن نگاه می‌کند و می‌گوید: ایاز تو چوپان بودی! اکنون که خداوند تو را به مقام وزارت رسانده مغرور مباش، از این بترس که فردا مقامت را از دست بدهی و از گذشته نیز ناتوان‌تر شوی. اگر

^۱. روم، ۹

^۲. کلمات قصار، محمد دشتی، حکمت ۴۱۹

همه قدرتمندان چنین اسباب عبرتی در اختیار داشته باشند هرگز مغرور نخواهند شد، ولی متاسفانه هر کس «آیاز» نمی‌شود.

حب دنیا (دنیاپرستی)

محبت دنیا

چهارمین گام در سیر نزولی انسان در مسیر سقوط حب دنیا یا دنیاپرستی نام دارد. محبت یک ویژگی و خصوصیت است که خداوند متعال در وجود انسان قرار داده است. محبت می‌تواند انسان را به سوی بدی‌ها انحراف یا به سوی راه راست هدایت کند. این خصوصیت که در وجود انسان موجود است، سبب می‌شود که بسیاری از انسان‌ها به سوی دنیا گرایش پیدا کنند و آخرت خود را به زرق و برق دنیا بفروشند و برای آباد کردن آن تلاش کنند. اما اگر انسان عاقل باشد می‌فهمد که نباید بیش از حد به دنیا توجه کرد و عمر خود را فقط صرف آباد ساختن دنیا کند، چرا که به زودی آن را بدرود می‌گوید و به سوی دیار باقی می‌شتابد. پس بنابراین باید علاوه بر آباد ساختن دنیا به آباد ساختن آخرت خود نیز بپردازد.

چیستی محبت

محبت در زبان عربی از ریشه حُب گرفته شده است. حسن انوری در کتاب فرهنگ فشرده سخن می‌گوید: محبت به معنای دوست داشتن کسی یا چیزی می‌باشد.^۱ در برخی از آیات قرآن کریم و بسیاری از روایات اسلامی، کلمه محبت ذکر شده و درباره آن مطالبی به میان آمده است که برخی از آن‌ها به بحث درباره ذم این مسئله پرداخته‌اند و برخی درباره مدح آن مطالبی را آورده‌اند اما قدر مسلم آن است که محبت اگر در امور دنیوی باشد از آن ذم شده و اگر در مورد خداوند متعال و امور اخروی باشد از آن مدح می‌شود.

اقسام حب

هر انسانی ممکن است به چیزهای زیادی دل ببندد و حب آن‌ها را در دل خود قرار دهد چرا که هر چیزی، ظواهر و زیبایی‌های خاص خود را دارد، اما با توجه به آیات، احادیث و

۱. فرهنگ فشرده سخن، حسن انوری، ج، ۲، ص، ۲۱۰۰

مطالبی که در کتب مختلف اسلامی ذکر شده است می‌توان در یک تقسیم کلی حب را به دودسته تقسیم کرد که این دودسته عبارت‌اند از:

الف) حُبّ دنیا

در دنیا چیزهای فراوانی وجود دارد که همه آن‌ها قادر هستند ذهن و علاقه هرفردی را به راحتی متوجه خود کنند و علاوه بر آن حتی می‌توانند انسان را از راه راست منحرف کنند. چرا اموری در دنیا وجود دارند که آنقدر در دل انسان نسبت به خود علاقه ایجاد می‌کنند که انسان برای رسیدن به آن‌ها دست به هرکاری می‌زند، مانند مقام و ریاست و ثروت و خیلی از امور دیگر.^۱

ب) حُبّ خداوند متعال

حب خداوند متعال را باید درست در نقطه مقابل حب دنیا قرار داد. کسی که محبت خداوند متعال را در دل دارد و آن را سرلوحه کار خود قرار داده است به تحقیق به سعادت عظیمی دست یافته است، چرا که حب خداوند متعال یعنی نقطه اوج تمام اعمال خوب و سنجیده.

اگر کسی حب خداوند متعال را در دل داشته باشد همیشه در مسیر درست حرکت می‌کند و از تمامی محرّمات و مکروهات گریزان بوده و روی به سوی تمامی واجبات و مستحبات می‌آورد و تمام اعمال او برای رضای خداوند متعال خواهد بود زیرا که حب خدا یعنی همین، خداوند متعال در قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «من عمل للناس كان ثوابه على الناس و من عمل لله كان ثوابه على الله إن كل رياء شرك؛ کسی که برای مردم عملی انجام دهد اجرش بر مردم است که به او دهند و کسی که برای خدا کاری را انجام داد البته ثوابش را خدا به او خواهد داد محققاً هر ریایی که در خارج محقق شود شرك محسوب می‌شود»^۲

عوامل گرایش انسان به دنیا و تباهی آخرت

انسانی که خداوند متعال را فراموش کرده باشد به تحقیق از راه راست منحرف می‌شود و صفحه نفسش به سبب گناهایی که انجام می‌دهد سیاه می‌گردد و این باعث از بین رفتن

۱. مصباح الشریعه، امام صادق، ترجمه مصطفوی، صص ۳۵ و ۳۶

۲. علل الشرائع، محمدبن علی ابن بابویه، ج ۲، ص ۵۶۱

آخرتش می‌شود. در این دنیا دلایل و عوامل زیادی وجود دارد که انسان را به غیر خدا مشغول می‌کنند و یاد خداوند متعال را از دل انسان بیرون می‌سازند که برخی از آن‌ها به اختصار در اینجا ذکر می‌شود و آن‌ها عبارت‌اند از:

الف) حُب مال و ثروت

حُب مال و تلاش برای جمع آوری ثروت یکی از اموری است که موجب گرایش انسان به دنیا شده و آخرت او را تباه می‌کند. وقتی که انسان تمام همّ و غمّش جمع آوری ثروت باشد و آن را سرلوحه زندگی روزانه خود قرار دهد به یقین حاضر است که از هراهی که شده به آن برسد و برای او دیگر راه کج و اشتباه با راه راست و درست فرقی ندارد.^۱

ب) کوچک شمردن عذاب الهی

وقتی که انسان آنقدر گستاخ شود که دیگر حتی عذاب الهی را نیز کوچک بشمارد و آن را به باد سخره بگیرد موجب می‌شود که به هرکاری دست بزند چرا که او دیگر از هیچ چیز نمی‌ترسد و حساب نمی‌برد. بنابراین انجام گناه در نزد او معنایی ندارد لذا ممکن است به هر گناهی از قبیل دروغ، مال یتیم خواری، ربا خواری، زنا و... رو بیاورد. اما غافل از این که عذاب خداوند متعال به حدّی شدید است که هیچ موجودی توان تحمل آن را ندارد. در قرآن کریم بارها و بارها و در آیه‌ها و سوره‌های مختلف، کلمه عذاب ذکر شده است و این خود دلالت بر اهمیت بالای این امر دارد. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: بعضی از مردم معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می‌کنند، و آن‌ها را همچون خدا دوست می‌دارند. اما آن‌ها که ایمان دارند، عشقشان به خدا (از مشرکان نسبت به معبودهایشان) شدیدتر است. و آن‌ها که ستم کردند (و معبودی غیر خدا برگزیدند) هنگامی که عذاب (الهی) را مشاهده کنند، خواهند دانست که تمام قدرت از آن خداست، و خدا دارای مجازات شدید است (نه معبودهای خیالی که از آن‌ها می‌هراسند) (بقره. ۱۶۵)

خداوند متعال در جای دیگر از قرآن کریم می‌فرماید: کسانی که پیمان الهی و سوگندهای خود (به نام مقدس او) را به بهای ناچیزی می‌فروشدند، آن‌ها بهره‌ای در آخرت

۱. الکافی، محمدبن یعقوب کلینی، ج ۲، ص ۳۱۵

نخواهند داشت، و خداوند با آن‌ها سخن نمی‌گوید، و به آنان در قیامت نمی‌نگرد و آن‌ها را (از گناه) پاک نمی‌سازد، و عذاب دردناکی برای آن‌هاست. (آل عمران ۷۷). این آیات شریفه و آیات بسیار دیگری که در قرآن کریم وجود دارد، همگی دلالت بر شدید بودن عذاب الهی می‌کند.

ج) حب النساء

حب النساء یا همان محبت ورزیدن به زنان با انگیزه شهوانی را می‌توان یکی دیگر از عواملی برشمرد که موجب گرایش انسان به غیر خداوند متعال می‌شوند. علت این سخن بسیاری از روایات و احادیث است که در کتب مختلف حدیثی ذکر شده‌اند. از جمله این احادیث حدیثی است از امام علی (علیه‌السلام) که می‌فرمایند: «الفتن ثلاث حب النساء و هو سیف الشیطان و شرب الخمر و هو فح الشیطان و حب الدینار و الدرهم و هم سهم الشیطان فمن أحب النساء لم ينتفع بعیشة و من أحب الأشر به حرمت علیه الجنة؛ فتنه سه نوع است، دوستی زنان که شمشیر شیطان است، می‌گساری که تله شیطانست، پول دوستی که تیر شیطان است، کسی که زن را دوست داشت (از حیث شهوانی) از زندگی سود نبرد. کسی که شراب دوست است بهشت بر او قدغن است».^۱

د) غفلت از خداوند متعال

غفلت از خداوند متعال یکی دیگر از دلایل مهمی است که موجب گرایش انسان به غیر خداوند متعال می‌شود. انسانی که از خداوند متعال غافل است، ممکن است مرتکب به انجام هرگناهی بشود چرا که از خاصیت غفلت، انحراف انسان از راه راست است. در حقیقت شخصی که غافل از خداوند متعال است، غفلت او باعث محروم شدنش می‌شود. اما اشخاصی که غافل از یاد خداوند متعال نیستند، کسانی هستند که در راه حق و حقیقت گام برمی‌دارند و می‌توانند در جهان باقی برای خود مکانی مهیا کنند تا در عذاب نباشند. امام صادق (علیه‌السلام) درباره افرادی که خود را از شر غفلت نگه می‌دارند می‌فرمایند: «من رعى قلبه عن الغفلة و نفسه عن الشهوة و عقله عن الجهل فقد دخل فی دیوان

۱. الخصال، محمد بن علی ابن بابویه، ج ۱، ص ۱۱۳

المتنبهین؛ هرکس قلب خود را از غفلت نگه داشت و نفسش را از شهوت نگه داشت و عقلش را از جهل نگه داشت پس به تحقیق داخل کرده است خود را در دیوان بیداران.^۱

ه) حُب ریاست

ریاست طلبی یکی از اموری است که انسان‌ها به آن توجه زیادی دارند. کسی که حب ریاست را در دل خود می‌پروراند و آن را سرلوحه کار خود قرار داده است و به غیر از آن به چیز دیگری فکر نمی‌کند و تنها دغدغه روزانه‌اش رسیدن به ریاست و مرتبه‌ای است که بتواند حکم فرمایی کند، چه بسا که برای رسیدن به هدف خود دست به هرکاری بزند و حتی اگر لازم باشد که از راهی که خلاف شرع و خلاف دستورات اسلام است به آن دست یابد از آن فروگذاری نمی‌کند چرا که او تنها فکر و ذکرش همین مسئله است.^۲

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که می‌فرمایند: عظیم‌ترین فساد، غافل بودن است از جناب احدیّت، و این غفلت ناشی نمی‌شود مگر از طول اَمَل و حرص و کبر. چنانکه خداوند جلیل در قرآن عزیز در قصه قارون، خبر داده که: [در زمین در جستجوی فساد مباش، که خدا مفسدان را دوست ندارد] این خصلتهای مذکوره، از بابت غفلت و طول اَمَل و حرص، همه در قارون جمع بود و به هر کدام از این صفات رذیله مذکوره، موصوف بود دوست داشتن دنیا و پیروی کردن نفس و هوا، و به عمل آوردن خواهش‌های نفس و دوست داشتن این که مردم حمد و ثنای او کنند و خوبی او گویند و متابعت کردن شیطان و گوش به اغوای او داشتن، و همه این‌ها به سبب غفلت از حضرت باری تعالی است و فراموش کردن نعمت‌های او.^۳

همانگونه که در حدیث بالا ذکر شده است، غفلت و طول امل و حرص، همگی به دوست داشتن دنیا بر می‌گردد. پس دوست داشتن دنیا به آسانی می‌تواند انسان را از راه راست منحرف کرده و او را به سوی جهنم هدایت نماید زیرا وقتی که ریشه غفلت که علت تمام گرایشات انسان به غیر خدا است به حب دنیا برمی‌گردد پس به طریق اولی، حب دنیا باعث بیشتر انحرافات و بدبختی‌های انسان چه در این عالم و چه در عالم آخرت می‌شود.^۴

۱. مصباح الشریعه، امام صادق، ترجمه مصطفوی، ص، ۲۲

۲. نزهت النواظر، عباس قمی، ترجمه‌ی کتاب معدن الجواهر از کراچکی، ص ۱۳۶

۳. مصباح الشریعه، امام صادق، ترجمه‌ی مصطفوی، صص ۱۰۷. ۱۰۸

۴. همان منبع، صص ۳۵. ۳۶

حُبِّ ائمه (علیهم السلام) مایه سعادت اخروی

ائمه معصومین (علیهم السلام) پاک‌ترین انسان‌های روی زمین می‌باشند و زمین تا وقتی که پابرجاست دیگر چنین انسان‌هایی را هرگز به خود نمی‌بیند. علم آنان، علم الهی بوده و انتهای نبی ندارد. آنان از هر خطا و اشتباهی مصون هستند و فعل آنان حجت است بر تمام بندگان مخلص خداوند متعال و پیروی کردن از اعمال و رفتار و گفتارشان چیزی جز سعادت در دنیا و آخرت را به دنبال ندارد.

شرافت و بزرگی‌شان آنقدر زیاد است که زبان آدمی از بیان آن عاجز است. بنابراین حب آنان نیز مایه سعادت است و نصیب هرکسی نمی‌شود. ^۱ مُجِبَّ خدا، نیازمند به غیر خدا نیست اگر به زندگی شخصی که خود را تنها، نیازمند به خداوند متعال می‌داند نگاه کنیم، برای ما روشن می‌شود که چنین شخصی در حقیقت به غیر از خداوند متعال به هیچ‌کس و هیچ‌چیز در این دنیا نیازمند نیست.

حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: «**من أحبَّ الله أعطاه كلَّ شيء من الملك و الملك؛** پس هر که خدای تعالی را دوست می‌دارد، می‌دهد به او هر چه خواهد از ملک و مال»^۲. از این حدیث شریف این مطلب به وضوح دیده می‌شود که هرکس تنها فکر و ذکرش خداوند متعال باشد و تنها برای رضای او تلاش کند و جز به رضای او خشنود نشود و خشنودی خدا را سرلوحه کار خود قرار دهد، خداوند متعال نیز در مقابل نیازهای او را برطرف می‌کند تا او نیازمند غیر خدا نباشد.

دنیاپرستی در احادیث اسلامی

نکوهش از دنیاپرستی در روایات اسلامی مخصوصاً در سخنان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و خطبه‌های نهج البلاغه به صورت بسیار وسیعی دیده می‌شود، از جمله:

۱. در حدیثی از رسول خدا نقل شده که فرمود: «**اکبر الكبائر حب الدنيا؛** بزرگترین گناهان، دنیاپرستی است»^۳

۱. کافی، محمدابن یعقوب کلینی، ج ۱، ص ۱۸۸

۲. مصباح الشریعه، امام صادق، ترجمه‌ی مصطفوی، ص ۱۹۳

۳. کنز العمال، علی بن حسام الدین متقی هندی، جلد ۳، ص ۱۸۴

۲. در حدیث دیگری از امام علی (علیه السلام) می‌خوانیم: «ان الدنيا لمفسدة الدين و مسلبة اليقين؛ دنیاپرستی دین انسان را بر باد می‌دهد و ایمان و یقین او را می‌گیرد».^۱
 ۳. در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود: «ان اول ما عصی الله به ست: حب الدنيا و حب الرئاسة و حب الطعام و حب النساء و حب النوم و حب الراحة؛ نخستین چیزی که با آن عصیان و نافرمانی خدا شد شش چیز بود: دنیاپرستی، حب ریاست، علاقه به غذا (شکم پرستی)، محبت (افراطی) زنان، پر خوابی و علاقه به راحتی و تن پروری».^۲

سپس برای اینکه تفاوت میان دنیای ممدوح و مذموم را روشن سازد امام در پایان می‌فرماید: «و الدنيا دنيائان: دنیا بلاغ و دنیا ملعونة؛ و دنیا دو گونه است: دنیایی که به حد کفاف است (و انسان را به آخرت و معنویت) می‌رساند و دنیای نفرین شده (که انسان را از خدا دور می‌کند)».^۳

۴. باز در حدیثی که در مورد آثار منفی دنیاپرستی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده و در واقع فلسفه این حکم الهی در آن تبیین گردیده، می‌خوانیم: «حب الدنيا يفسد العقل، و يصم القلب عن سماع الحكمة و يوجب اليم العقاب؛ دنیاپرستی خرد را فاسد می‌کند و گوش قلب را از شنیدن سخنان حکمت آمیز ناشنوا می‌سازد و سبب عذاب دردناک (در دنیا و آخرت) می‌شود».^۴

۵. در حدیث دیگری در بیان آثار زیان بار دنیاپرستی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین آمده است: «ان الدنيا مشغلة للقلوب و الابدان دنیاپرستی هم فکر انسان را به خود مشغول می‌دارد و هم بدن‌ها را (نه آرامش فکر می‌گذارد و نه آسودگی جسم)».^۵

دنیای مطلوب و دنیای مذموم

بارها گفته ایم حب دنیا در این بحث‌ها چیزی مساوی دنیاپرستی است نه بهره‌گیری معقول از مواهب مادی در طریق وصول به معنویت که اگر چنین باشد حب دنیا نیست، بلکه

۱. غررالحکم، عبدالواحد آمدی، ص ۳۹۶، شماره ۳۵۱۸

۲. بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۷۰، ص ۶۰

۳. اصول کافی، محمدکلینی، ج ۲، ص ۱۳۰

۴. غررالحکم، شرح فارسی، عبدالواحد آمدی، ج ۳، ص ۳۹۷

۵. بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، جلد ۷۴، ص ۸۱

حب آخرت است و به تعبیر دیگر بسیاری از برنامه‌های معنوی بدون امکانات مادی میسر نیست و در واقع امکانات مادی از قبیل مقدمه واجب است.

به همین دلیل در آیات فراوانی از قرآن مجید تعبیرات مثبتی در باره مواهب دنیا دیده می‌شود:

۱. از جمله در آیه وصیت، از مال دنیا تعبیر به «خیر» (خیر مطلق) شده است، می‌فرماید: **«کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة للوالدین و الاقربین بالمعروف...»**؛ بر شما نوشته شده، هنگامی که یکی از شما مرگش فرارسد، اگر «خیری» (مالی و ثروتی) از خود به جای گذارده برای پدر و مادر و نزدیکانش به‌طور شایسته وصیت کند!». (بقره، ۱۸۰)

۲. در جای دیگر از آن تعبیر به «برکات آسمان و زمین» نموده که درهای آن به روی پرهیزکاران گشوده می‌شود: **«و لو ان اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض...»**؛ اگر اهل شهر و آبادیها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند برکات آسمان و زمین را بر آن‌ها می‌گشودیم». (اعراف، ۹۶)

۳. در جای دیگر از مال و ثروت تعبیر به «فضل الله» شده است، در سوره جمعه می‌خوانیم: **«فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض و ابتغوا من فضل الله...»**؛ هنگامی که نماز (جمعه) پایان گرفت (ممنوع بودن معامله پایان می‌یابد و شما آزادید) در زمین پراکنده شوید و از فضل الهی بهره بگیرید». (جمعه، ۱۰)

۴. در جای دیگر افزایش منابع مالی را به‌عنوان «پاداشی در برابر توبه از گناه و روی آوردن به سوی خدا» می‌شمرد، چنانکه در داستان نوح (علیه‌السلام) می‌خوانیم: **«یرسل السماء علیکم مدرارا و یمددکم باموال و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم انهارا؛ من به آن‌ها (مشرکان) گفتم از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است تا باران‌های پر برکت آسمان را پی در پی بر شما فرستد و شما را با اموال و فرزندان فراوان (نیروی مالی و انسانی) امداد و یاری کند و باغ‌های سرسبز و نه‌های جاری در اختیار شما قرار دهد».** (نوح، ۱۲ و ۱۱)

در جای دیگر منابع مالی را وسیله قوام زندگی شمرده و تاکید می‌کند آن را به دست افراد بی‌کفایت و نادان قرار ندهید و از آن به‌خوبی نگهداری کنید: **«و لا تؤتوا السفهاء اموالکم التي جعل الله لکم قیاما؛ اموال خود را که خداوند آن را وسیله قوام زندگی شما قرار داده به دست سفیهان نسپارید»!** (نساء، ۵)

۵. در جای دیگر به مجاهدان راه خدا وعده غنائم جنگی می‌دهد و آن را پاداش الهی می‌شمرد، می‌فرماید: «وعدکم الله مغانم کثیرة تاخذونها فعجل لکم هذه...»؛ خداوند به شما غنائم فراوانی وعده داده بود که آن‌ها را به دست می‌آورید، این (موهبت) را در اختیار شما قرار داد». (فتح، ۲۰)

۶. در بخش دیگر از آیات از نعمت‌های مادی دنیا تعبیر به «طیبات» شده است، در سوره اعراف آیه ۳۲ می‌خوانیم: «قل من حرم زينة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق...»؛ بگو چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگان خود آفریده و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است؟!؟

در جای دیگر می‌فرماید: «و اذکروا اذ انتم قليل مستضعفون فی الارض تخافون ان يتخطفکم الناس فأواکم و ایدکم بنصره و رزقکم من الطيبات لعلکم تشکرون به خاطر بیاورید هنگامی را که شما گروهی اندک و ضعیف در روی زمین بودید، آنچنان که می‌ترسیدید مردم شما را بربایند! ولی او شما را پناه داد و با یاری خود تقویت کرد و از روزی‌های پاکیزه (طیبات) بهره‌مند ساخت شاید شکر نعمتش را بجا آورید». (انفال، ۲۶)

از این تعبیرات پرمعنی و مانند آن که در قرآن وارد شده به‌خوبی استفاده می‌شود که مواهب مادی دنیا در شرایط معقول، نه‌تنها نامطلوب و آلوده نیست بلکه پاک و پاکیزه و مایه پاکی و پاکیزگی انسان‌هاست!

۷. در بعضی دیگر از آیات، تعبیراتی دیده می‌شود که نشان می‌دهد امکانات مادی علاوه بر اینکه فضل الهی است می‌تواند سبب قرار گرفتن انسان در زمره صالحان شود، همان‌گونه که در آیه ۷۵ توبه می‌خوانیم: «و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن و لنکونن من الصالحین گروهی از آن‌ها کسانی هستند که با خدا پیمان بسته‌اند که اگر خداوند ما را از فضل خود روزی دهد قطعاً صدقه خواهیم داد و از صالحان خواهیم بود»!

این آیه مخصوصاً با توجه به شان نزولش که در باره یکی از انصار به نام ثعلبة بن حاطب نازل شد که از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) درخواست کرد دعا کند خدا مال فراوانی به او دهد تا از آن در راه کمک به نیازمندان و رسیدن به مقام صالحان و شاکران بهره‌گیرد و پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) با روحیه‌ای که در او سراغ داشت برای او دعا نکرد و پس از اصرار دعا فرمود، به‌خوبی نشان می‌دهد که امکانات مادی می‌تواند وسیله‌ای برای سعادت و خوشبختی انسان‌ها و وصول آنان به درجه صالحان و مقربان گردد.

از مجموع عناوین هفتگانه‌ای که در آیات بالا آمد به‌خوبی می‌توان نتیجه گرفت که نعمت‌های مادی دنیا ذاتاً مذموم و منفور و زشت و پلید نیستند، بلکه تابع چگونگی

بهره گیری از آن هاست که به آن‌ها این شکل را می‌دهد، اگر از آن‌ها به‌طور صحیح بهره گیری شود، چهره‌ای محبوب و مطلوب و زیبا و جالب و پاک و پاکیزه دارد، در غیر این صورت منفورند^۱.

می‌توان از مواهب مادی برای سعادت جاویدان بهره گرفت، از جمله در حدیثی از رسول خدا نقل شده که فرمود: «**نعم العون علی تقوی الله الغنی؛ «بهترین کمک برای به دست آوردن تقوای الهی، غنا و بی نیازی است...»**».

در حدیث دیگری در همان باب از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که فرمود: «**غنا یحجزک عن الظلم خیر من فقر یحملک علی الاثم؛ آن غنا و بی نیازی که تو را از ستم در باره دیگران بازدارد، بهتر از فقری است که تو را وادار به گناه کند.**».

یکی از یاران معروف امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که در حضور آن حضرت بود که مردی (از روی تاسف و تأثر) عرض کرد: «به خدا سوگند ما طالب دنیا هستیم و دوست داریم دنیا عائد ما شود!» امام فرمود: «**تحب ان تصنع بها ماذا؟! تو این دنیا را برای چه می خواهی؟**» عرض کرد: «**اعود بها علی نفسی و عیالی، و اصل بها، و اتصدق بها، و احج و اعتمر؛** می‌خواهم به وسیله آن زندگی خود و خانواده‌ام را (آبرومندانه) تامین کنم و با آن صله رحم بجا آوردم و برای خدا صدقه بدهم و حج و عمره بجا آورم.» امام فرمود: «**لیس هذا طلب الدنیا هذا طلب الآخرة؛ این طلب دنیا نیست، این طلب آخرت است**»^۲

نتیجه این که: هرگاه مواهب مادی دنیا ابزاری برای وصول به آخرت و کمک به نیازمندان و حمایت از ضعفا و ترویج و تحکیم پایه‌های حق و عدالت باشد، چیزی بهتر از آن نیست و اگر در مسیر گناه و حرص و جمع مال بدون ملاحظه حلال و حرام مصرف گردد چیزی بدتر از آن نیست، آری این گونه دنیاپرستان مجموعه‌ای از صفات زشت و رذیله را در درون خود گردآوری می‌کنند.

یکی از یاران معروف امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می‌گوید: از آن حضرت شنیدم می‌فرمود: «**لا یجتمع المال الا بخصال خمس بیخل شدید و امل طویل و حرص غالب و قطیعة الرحم و ایثار الدنیا علی الآخرة؛** اموال دنیا در یک جا جمع نمی‌شود، مگر (به

^۱. وسائل الشیعه، محمد بن حسن حر عاملی، ج ۱۲، صص ۱۶، ۱۸.

^۲. همان منبع، ص ۱۹.

کممک) پنج چیز: بخل شدید، آرزوهای دور و دراز، حرص غالب، قطع رحم و مقدم داشتن دنیا بر آخرت^۱»

دنیا داری مطلوب^۲

از نگاه قرآن دنیا داری و بهره‌مندی از مواهب طبیعت، رفاه و آسایش، آباد کردن زمین و توسعه‌ی اقتصادی و صنعتی نه‌تنها مذموم نیست بلکه در صورتی که در چارچوب موازین شرع و همراه با ایمان و تقوا باشد امری پسندیده و در حد رفع نیاز خود و جامعه‌ی اسلامی امری ضروری است.

خدای متعال در سوره‌ی نحل آیه ۹۷ خطاب به پیامبرش فرموده: «بگو زیورهایی که برای بندگانش پدید آورده و نیز روزی‌های پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده؟»^۳ و در آیات دیگر، از دنیا و مواهب مادی آن تحت عناوین خوب، خیر، فضل و رحمت‌الهی یاد شده است.

نشانه‌های دنیا داری مطلوب

۱. عدم دل‌بستگی:

یکی از نشانه‌های دنیاداری مطلوب عدم دل‌بستگی است. خدای متعال در سوره حدید، آیه ۲۳ می‌فرماید: «هدف از گرفتاری‌ها و حوادث ناگوار دنیا آن است که شما دل‌بسته و اسیر رزق و برق دنیا نشوید» این مصائب زنگ بیدار باشی است از ناپایداری جهان و کوتاه بودن عمر. افراد با ایمان با توجه به آیه‌ی فوق هنگامی که به نعمتی از سوی خدا می‌رسند به آن دل نمی‌بندند بلکه خود را امانت‌دار آن می‌دانند؛ نه از رفتن آن غمگین می‌شوند و نه از داشتن آن مست و مغرور.

همچنین در سوره‌ی آل عمران، آیه ۱۵۳ می‌فرماید: «هجوم سیل غم و اندوه به‌سوی شما برای آن بود تا دل‌بستگی به دنیا پیدا نکنید و بر آنچه از دستتان رفت یا بر سرتان آمد اندوه نخورید.»

^۱ همان منبع

^۲ دنیا و آخرت از دیدگاه قرآن، یعقوب علی برجی، صص ۴۳، ۴۹

۲. انفاق و پرداخت حقوق مالی:

خدای متعال در اموال اغنیا حقوقی برای مستمندان و محرومان قرار داده است. پرداخت کامل و به موقع این حقوق نشانه‌ی دنیا داری مطلوب محسوب می‌شود. در قرآن کریم در چند آیه افزون بر موضوع توزیع ثروت و کاستن محرومیت‌های اقتصادی محرومان، به بُعد تربیتی انفاق و اعتدال و میانه‌روی در آن توجه ویژه شده است. (سوره‌ی معراج، آیات ۲۴ و ۲۵).

برکات دنیا داری مطلوب

۱. **بهره‌مندی از یاری و عنایت الهی:** خدای متعال در سوره‌ی مؤمن آیه ۵۱ فرموده است: «ما پیامبران و مؤمنان را در زندگی دنیا و روزی که شاهدان به شهادت برخیزند (آخرت) یاری می‌کنیم.»

۲. **بهره‌مندی از پاداش الهی:** خدای متعال به پاس ایمان و تلاش‌های فراوان ابراهیم در راه مبارزه با بت پرستی، عنایات ویژه‌ای به آن حضرت داشته، از جمله در سوره عنکبوت آیه ۲۷ فرموده: «ما پاداش دنیوی او را دادیم.» این موهبت نشان می‌دهد که زندگی دنیا اگر هدفمند و همراه با ایمان و تقوا باشد خداوند در همین دنیا نیز پاداش آن را عطا می‌کند. (داشتن همسر و فرزندان لایق و شایسته و گذاشتن نبوت در دودمان وی).

۳. **بهره‌مندی از حیات طیبه:** خدای متعال در سوره نحل آیه ۹۷ یکی از برکات زندگی هدفمند و معنوی را برخوردارگی از حیات طیبه معرفی کرده است. حیات طیبه مفهوم گسترده‌ای دارد و زندگی پاکیزه از هر نظر، پاکیزه از آلودگی‌ها، ظلم‌ها، خیانت‌ها، دشمنی‌ها، اسارت‌ها و ... را شامل می‌شود.

۴. **بهره‌مندی از آسایش در دو سرا (دنیا و آخرت):** خدای متعال در سوره‌ی حدید آیه ۲۸ بهره‌مندی از رحمت و آسایش دنیا و آخرت را از برکات دنیا داری همراه با معنویت و ایمان و تقوا معرفی کرده است.

در آیه‌ی زیر می‌فرماید: «اگر زندگی خود را با معنویت و ایمان و تقوا عجین سازید خداوند دو سهم ونصیب از رحمتش به شما می‌دهد و به شما نور و روشنایی می‌بخشد، نوری که در پرتو آن راه زندگی را پیدا کنید و شما را می‌بخشد و خداوند بخشنده و مهربان است.»

دنیا داری مذموم (دنیاپرستی)^۱

الف) تفسیر دنیاپرستی

چنان که گذشت از نگاه قرآن دنیا داری همراه با معنویت، ایمان و تقوا و در چارچوب ضوابط شرع و رعایت حدود و حقوق شرعی نه تنها مذموم نیست بلکه پسندیده و مورد توصیه‌ی خدای متعال است؛ اما در مقابل، دنیاپرستی یعنی دلبستگی شدید به دنیا، فریب هوس‌های مادی را خوردن، تنها زندگی دنیا را هدف خود قرار دادن و برای رسیدن به دنیا به حقوق دیگران تجاوز کردن و ارزش‌ها را زیر پا گذاشتن و ... به شدت مورد مذمت قرار گرفته است.

از نگاه قرآن دنیاپرستی موجب فراموشی خدا و در نهایت منجر به انکار خدا و معاد شده و انسان‌های دنیا پرست در روز قیامت از رحمت و نعمت‌های الهی محروم و گرفتار عذاب سخت خواهند شد.

خداوند متعال در سوره هود آیات ۱۵ و ۱۶ فرموده است: «هر کسی زندگی دنیا و تجمل آن را بخواهد، حاصل اعمالشان را در همین دنیا به تمامی آنان می‌دهیم و در آن کم و کاستی نخواهند دید. اینان کسانی هستند که در آخرت جز عذاب ندارند و هر چه در دنیا کرده‌اند بر باد رفته و کارها و اعمالشان باطل شده است.»

ب) نشانه‌های دنیاپرستی (حبّ دنیا)

۱. دلبستگی و دنیا زدگی:

یکی از نشانه‌های دنیا داری مذموم دلبستگی و دنیاپرستی است. خداوند متعال در آیات متعدد دو گروه دنیا پرست و دنیا دار را در برابر هم نهاده با دقت در این آیات هر کس می‌تواند خود را محک بزند که آیا دنیا پرست می‌باشد یا نه؟ آیا آرزوی ثروت قارونی را دارد یا ثواب و پاداش الهی را در دل می‌پروراند؟ (سوره قصص آیات ۷۹ تا ۸۲) از جمله آیات دیگری که دو گروه دنیا پرست و دنیا دار را در برابر هم نهاده و ویژگی‌های هر دو گروه را به خوبی بیان کرده آیات ۷ تا ۱۰ سوره یونس است:

«کسانی که به لقای ما امید (و باور) ندارند و به زندگانی دنیا خشنودند و بر آن دل نهاده‌اند و هم آنان که از آیات ما غافلند، اینان به خاطر کار و کردارشان سرانجامشان

۱. دنیا و آخرت از دیدگاه قرآن، یعقوب علی برجی، صص ۵۲. ۷۲

دوزخ است. کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، پروردگارشان ایشان را به جزای ایمانشان به بوستان‌های بهشتی پر از ناز و نعمت رهنمون می‌گردد. ندای‌شان در آنجا «سبحانک اللهم» و تحیت‌شان «سلام» و پایان دعایشان «الحمد لله رب العالمین» است.

۲. فریفتگی

خدای متعال در آیات متعددی از جمله آیه ۵ سوره فاطر از فریفتگی به دنیا بر حذر داشته است. دنیا پرستان فریفته‌ی دنیا هستند و برای به دست آوردن آن به هر کاری دست می‌زنند.

خدای متعال از زندگی دنیا با عنوان «متاع غرور» یاد کرده است. این زندگی و عوامل سرگرم کننده‌ی آن از دور فریبندگی خاصی دارد، اما هنگامی که انسان به آن نائل می‌گردد و از نزدیک آن را لمس می‌کند پوچ و توخالی می‌یابد و معنی «متاع غرور» نیز چیزی جز این نیست.

۳. طغیانگری

یکی از نشانه‌های دنیاپرستی طغیانگری است. خدای متعال در سوره شورا، آیه ۲۷ می‌فرماید: «هر گاه خداوند روزی را بر بندگانش وسعت بخشد در زمین طغیان و سرکشی و ستم می‌کنند.» لذا به مقداری که می‌خواهد و مصلحت می‌بیند آن را نازل می‌کند.

۴. زراندوزی

حرص به جمع‌آوری مواهب دنیا و انباشت ثروت از نشانه‌های دنیا داری مذموم (دنیاپرستی) است. خداوند متعال در سوره مدثر آیات ۱۱ تا ۱۷ از خصلت آزمندی دنیا پرستان پرده برداشته و به صراحت ثروت‌اندوزی و گنجینه سازی اموال را تحریم کرده به مسلمانان دستور می‌دهد که اموال خویش را در راه خشنودی خدا و در طریق بهره‌گیری بندگان خدا به کار اندازند و از اندوختن و خارج ساختن آن‌ها از گردش مالی به شدت بپرهیزند، در غیر این صورت باید منتظر عذاب دردناک الهی باشند.

همچنین در آیه ۳۴ سوره ی توبه خدای متعال زر اندوزان دنیا پرست را که به وظایف شرعی خود نسبت به حقوق دیگران و انفاقات عمل نمی‌کنند به عذاب دردناک تهدید کرده

است. «و کسانی که زر و سیم می اندوزند و آن را در راه خدا انفاق نمی کنند، ایشان را به عذابی دردناک بشارت ده.»

۵. فراموشی خدا

یکی دیگر از نشانه‌های دنیا زدگی و دنیاپرستی، فراموشی خداست. این حقیقت را با ترسیم محاکمه معبودان باطل به شکلی بسیار زیبا در آیات ۱۷ تا ۱۹ سوره ی فرقان بیان کرده است. علت انحراف آن‌ها این بود که به جای اینکه شکر نعمت‌ها و مواهب دنیایی را به جا آورند در شهوات و کامجویی‌ها فرو رفتند تا یاد خدا را فراموش کردند و به همین دلیل فاسد شدند و هلاک گشتند.

۶. تمسخر تهیدستان

یکی از نشانه‌های دنیاپرستی آن است که افراد بی ایمان و دنیا پرست که سخت فریفته‌ی زرق و برق دنیا می باشند و افق دیدشان از چهار دیواری ماده فراتر نمی رود، امکانات مادی را قیاس ارزیابی می دانند و از نگاه آنان کسانی که دستشان از ثروت تهی است فاقد شخصیت هستند و آنان را به باد مسخره می گیرند. خدای متعال در آیه‌ی ۲۱۲ سوره ی بقره می فرماید:

«زندگانی دنیا در چشم کافران آراسته شده است و مؤمنان را ریشخند می کنند و حال آنکه پرهیزگاران در روز قیامت از آنان برترند و خداوند هر کس را بخواهد بی حساب روزی می بخشد.»

نتیجه کلی این است که حب و دوست داشتن اگر برای خداوند متعال باشد موجب سعادت انسان در دنیا و آخرت می شود و اگر برای دنیا باشد موجب انحراف انسان از راه راست و تباهی آخرتش می شود.

حرص

پنجمین گام در سیر نزولی انسان در مسیر سقوط حرص نام دارد. همانا انسان بی تاب و حریص آفریده شده^۱.

۱. معارج، ۱۹.

معنای لغوی حرص^۱

حرص مصدری عربی است و یکی از دو معنای اصلی آن خواستن و تمایل بسیار زیاد به چیزی است. در فارسی در برابر آن «آز» و «زیادت جویی» را به کار برده‌اند. واژه حرص در احادیث و متون اخلاقی بار معنایی منفی یافته، اما در قرآن بیش‌تر در همان معنای لغوی به کار رفته است.

واژه مترادف هلع

واژه مترادف حرص اصطلاحی در قرآن کریم «هَلُوع» است. براساس آیه ۱۹ سوره معارج، خداوند انسان را هلع آفریده است. مفسران این واژه را «بسیار حریص و ناشکیبا» معنا کرده‌اند. گویا این معنا مستند به آیات ۲۰ و ۲۱ سوره معارج است که می‌گوید: چون شَرِّی به انسان برسد، بسیار جزع و بی‌تابی می‌کند و چون خیری به او رسد، بخل می‌ورزد.

حرص در قرآن و تفاسیر

در قرآن واژه حرص پنج بار به کار رفته است. در آیه ۹۶ سوره بقره، از میل شدید قوم یهود به زندگی طولانی در دنیا با تعبیر توبیخ آمیز «أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَوةٍ» (حریص‌ترین مردم بر زندگی) یاد شده است. منشأ این حرص یهود آن است که می‌دانند به علت کفر، در آخرت سرنوشتی جز عذاب و محروم شدن از نعمت‌های الهی ندارند. در چند آیه نیز این واژه برای بیان خیرخواهی شدید پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به مردم و عزم ایشان بر هدایت انسان‌ها به کار رفته است. آیه ۱۲۹ سوره نساء هم متضمن معنای لغوی حرص است.

حرص در احادیث

حرص ورزیدن نسبت به دنیا صفتی ناپسند است که در احادیث متعدد نکوهش شده و از ریشه‌های کفر، از نشانه‌های شقاوت انسان، سبب معصیت حضرت آدم و حوا و دعوت

^۱. رسانه‌ی حوزه دین، فرهنگ و اندیشه، دانشنامه‌ی حوزوی <http://wikifegh.ir>

کننده به ارتکاب گناهان شمرده شده است. مصداق‌های حرص معمولاً در احادیث ذکر گردیده است و به حسب مورد، حرص بار معنایی مثبت یا منفی دارد.

مصداق حرص مثبت

نمونه قسم نخست، احادیثی است که در آن‌ها به حرص بر انجام دادن کارهای خیر سفارش شده یا حرص بر فهم دین (فقه) و جهاد در راه خدا از نشانه‌های مؤمنان دانسته شده است.

حرص مذموم

براساس احادیث، حرص مذموم تلاش بیهوده‌ای است که انسان برای کسب آنچه بیش از نیاز اوست انجام می‌دهد و این در واقع نشانه خرسند نبودن او به رزقی است که خداوند برایش مقدر کرده است از این رو ترک حرص موجب فزونی رزق انسان دانسته شده است ریشه حرص، خودخواهی، دنیا دوستی و نیز سوء ظن به خداست که با ایمان به خدا قابل جمع نیست.

فایده صفت حرص

به نظر مفسران، این صفت را خداوند در نهاد انسان قرار داده است تا به کمک عقل، آن را برای رسیدن به خیر و حفظ آن (حرص بر خیر) و گریز از شر به کار برد؛ بنابراین، لحن توبیخ آمیز آیات ۱۹ تا ۲۱ سوره معارج متوجه سوء تدبیر برخی انسان‌ها در استفاده از این صفت است و ناظر به اصل صفت، که آفرینش خداوندی است، نیست.

ماهیت حرص

در احادیث، به ماهیت حرص و خصوصیات حریص نیز اشاره شده، از جمله این که حرص امری غیر عقلانی و اسارت آور است که تا دم مرگ انسان حریص را رها نمی‌سازد. امام سجاد (علیه السلام) حرص را اولین گناهی دانسته است که انسان (آدم و حوا) مرتکب آن شد و آنچه را که بدان نیاز نداشت خواست.

راه مهار حرص

به رغم نکوهش فراوان حرص بر دنیا، در تعلیم معصومین علیهم السلام، کسب مال از راه حلال و بی نیازی جستن از دیگران از برترین عبادات است. در احادیث اخلاقی، قناعت و یاد

مرگ موجب مهار حرص دانسته شده است براساس احادیث، مفاهیمی چون توکل و زهد نیز از مفاهیم مخالف حرص اند.

پیامدهای حرص

در احادیث به نقش تأثیرگذار حرص و نیز پیامدهای زیان بار آن اشاره شده است، از جمله آن که **حرص به همراه کبر و حسد سه ریشه کفرند و حرص موجب غفلت از یاد خداوند می شود** که خود عظیم ترین فساد است. همچنین **ناامیدی از خداوند و ناخرسندی به رضای او را به دنبال دارد**. انسان حریص قیامت را از یاد می برد و به دام گناهان می افتد که کذب، ظلم، قطع رحم و کسب درآمد از راه حرام از جمله آن هاست. بنابراین، انسان حریص خود را در معرض غضب الهی قرار می دهد و خود را گرفتار عقاب سخت و بی پایانی می کند که نتیجه آن محروم شدن از نعمت های اخروی است.

درمان حرص^۱

در منابع اخلاقی، برای درمان حرص مجموعه ای از دستوره های عملی و نظری ذکر شده است، مانند میانه روی در معیشت و اعتدال در انفاق، پرهیز از نگرانی بیهوده درباره آینده، اندیشیدن به فضیلت قناعت و زشتی حرص و طمع و غیره. به بیان دیگر اولاً باید یقین خود را درباره ی صفات خالق بیشتر کند و بداند خداوند رزاق است و ضامن روزی است برای همه موجودات. و در قرآن مجید فرموده: **”وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا”** هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر روزیش بر خدا باشد. و در آیه ی دیگری می فرماید: **”وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ”** هر کس تقوا پیشه کند خداوند او را در مشکلات راهنمایی می کند و به او روزی می دهد از راهی که گمان نمی برد. و ثانیاً شخص حریص باید فکر کند که نتیجه حرص او جمع ثروت است و این ثروت می ماند و او می رود و حساب مواخذه آن به عهده ی او می باشد.

و ثالثاً روایاتی که در مذمت این صفت زشت نقل شده با دقت بخوانیم تا سخنان پیامبر اکرم و خاندان عصمت و طهارتش موثرواقع گردد که ما به عنوان نمونه یک روایت را نقل می کنیم:

۱. تکامل در پرتو اخلاق، غلامرضاسلطانی، ج ۱، ص ۱۰۹

از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله): نقل شده: "من علامات الشقاء جمود العين و قسوة القلب و شدة الحرص فی طلب الرزق و الاصرار علی الذنب" از علایم شقاوت خشکی چشم، سختی قلب و شدت حرص در تحصیل روزی و اصرار بر گناه است.

معنای حرص^۱

حرص، به معنای زیاده روی در میل به چیزی است و منظور در اینجا، حرص بردنیا و جمع آوری آن، زیاد نمودن، ذخیره و سرگرم شدن به کامجویی از آن است، که لازمه اش، طولانی شدن آرزوست، که عبارت است از: امید دست یافتن به لذت‌ها و تمنای رسیدن به خوشی‌ها، هر چند کم و کیف، مکان و زمان، دور از دسترس باشد.

این خصلت، که از بیماری‌های قلب و صفات ناپسند است، غالباً از غرایزی است که در سرشت انسان نهاده شده است و از خصلت‌هایی است که در نفس او به ودیعه گذاشته شده است و هر چه از آن پیروی کند و خواهش‌هایش را پاسخ مثبت دهد، زیاد می‌شود و تکامل می‌یابد و هر چه در حال دنیا، پستی و زوال آن و نیز آنچه از جانب خداوند متعال و به زبان پیامبران و جانشینان آن‌ها، در مورد مذمت و بر حذر داشتن از پیروی آن رسیده، تامل و تدبر کند، کم یا زایل می‌شود.

البته همان‌طور که در گذشته بیان شد، میل نفس به تحصیل لوازم زندگی هر چقدر شدید باشد، همچنین میل به بیشتر از این، اگر در راه رسیدن به هدف پسندیده‌ی دنیوی یا اخروی باشد، از مصادیق حرص نیست، چرا که چنین میلی، حرص بر دنیا نخواهد بود. در قرآن کریم می‌خوانیم:

"ان الانسان خلق هلوفا اذا مسه الشر جزوعا و اذا مسه الخیر منوعا" به یقین انسان، حریص و کم طاقت افریده شده است. هنگامی که بدی به او می‌رسد، بی‌تابی می‌کند و هنگامی که خوبی به او می‌رسد، مانع دیگران می‌شود^۲ بل یرید الانسان لیفجر امامه: (انسان شک در معاد ندارد) بلکه می‌خواهد آزاد باشد و بدون ترس از دادگاه قیامت و در تمام عمر گناه کند.^۳

۱. درس هاس اخلاق، علی مشکینی، صص ۲۳۶، ۲۳۸

۲. معارج، ۲۱، ۱۹

۳. قیامت، ۵

لتجدنهم احرص الناس على حیوة: و آن‌ها یهود را حریص‌ترین مردم بر زندگی دنیا

خواهی یافت.^۱

در روایات می‌خوانیم:^۲

- حقیقت حرص، طلب کردن چیزکم است، باز دست دادن چیززیاد.
- غنی‌ترین مردم، کسی که اسیر حرص نباشد.
- از حضرت علی (علیه‌السلام) سؤال شد: کدام ذلت، شدیدتر است؟ فرمود حرص بر دنیا.
- امام صادق (علیه‌السلام): دو گرسنه هیچوقت سیر نمی‌شوند. گرسنه علم و گرسنه مال.
- حریص از دو خصلت محروم می‌شود و دچار دو خصلت می‌شود: از قناعت محروم می‌شود و آسایش را از دست می‌دهد. از خشنودی محروم می‌شود و یقین را از دست می‌دهد.
- انسان هرچه پیرتر شود دو چیز در او جوان‌تر می‌شود: حرص بر مال و حرص بر عمر.
- از نشانه‌های بدبختی، شدت حرص است، در طلب روزی.
- حرص موجب فقر می‌شود.
- حرص، از بدبینی به خداوند متعال سرچشمه می‌گیرد.
- از آثار و نتایج حرص، آرزوی دست نیافتنی است.
- آرزوی دراز آخرت را از بین می‌برد.
- حضرت علی (علیه‌السلام): هرکه یقین به جدایی از دوستان، سکونت در خاک و رویارویی با حساب آخرت، داشته باشد، سزاوار است که آرزو را کوتاه کند و عمل را طولانی.

ارتباط حرص با طمع^۳

بسیار روشن است. ملاک حرص، افزون طلبی مادی است. البته حرص مفهومی عادی دارد و حتی درباره‌ی کارهای خوب هم به کار می‌رود. قرآن کریم پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را رسولی حریص بر هدایت انسان‌ها معرفی کرده است: **لَقَدْ جَاءَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ.**^۴

۱. بقره، ۹۶

۲. درس‌های اخلاق، علی مشکینی، صص ۲۳۶. ۲۳۸

۳. جرعه‌ای از دریای راز، محمد تقی مصباح یزدی، صص ۱۰۷. ۱۰۸

۴. توبه، آیه ۱۲۸

این آیه نشان می‌دهد که حرص، بارمعنایی منفی ندارد. براین اساس، هرکس در هر راهی به پیشرفت علاقمند باشد و حد خاصی را برای آن در نظر نگیرد، حریص است. با این حال، **حرص در فرهنگ و مباحث اخلاقی ما به شیفتگی برای لذت‌های ناچیز دنیوی اختصاص دارد و ناپسند است.** حرص از جهتی همانند هواس است. هوی به معنای دوست داشتن است. دوست داشتن بدن نیست، ولی مراد از هوای نفس دلخواهی است که خلاف عقل و شرع باشد و روشن است که اینگونه دوست داشتن ناپسند است.

آرزو نیز به کلی نکوهیده نیست، بلکه اگر از نوع آرزوهای طولانی باشد یا به امور نامعقول، نامشروع تعلق گیرد ناپسند است. این استعمال در واقع استعمال لفظ درمعنایی اخص از معنایی لغوی است. **حرص در اخلاق به معنای زیاده طلبی در امور مادی است.** کسی که به هیچ حدی از ثروت اکتفا نکند، حریص در ثروت است، کسی که به همسرش قانع نباشد حریص در ازدواج است.

و کسی که به هیچ مقامی اکتفا نکند، حریص به مقام است و همیشه بالاتر و بیشتر از آن را می‌خواهد. مثلاً کسی که مقید است از راه حلال مال کسب کند، ولی از صبح تا شب به این فکر کند که چگونه درآمدش را افزایش دهد، هر چند به خودی خود کار حرام و ناپسندی انجام نمی‌دهد، از آن جهت که افکار مزاحمش مزاحم تکالیف واجب و راه تکامل اوست و از تحصیل علم، عبادت، خدمت به خلق خدا و... بازش می‌دارد. کارش بالعرض ناپسند می‌شود.

اگر همت انسان در شبانه روز فقط این باشد که باتلاش و زحمت خود مال اندوزی کند، این خصلت صفتی ناپسند برای او محسوب می‌شود، چرا که این کار مزاحم کارهای بهتر می‌شود و دل بستگی او را به دنیا زیاد می‌کند. برخی حرص و طمع را یکسان می‌دانند اما چنین نیست.

حکایت سعدی در مورد حرص^۱

سعدی می‌گوید: در شیراز کسی ما را شام دعوت کرد، رفتیم دیدیم کمرش خمیده، يك موی سیاه در سر و صورت نیست، با عصا به زحمت راه می‌رود، صاحبخانه بود، نشست،

۱. به نقل از استاد حسین انصاریان

احترامش کردیم، گفتم: حالت چطور است پیرمرد؟ گفت: خوبم، کاری را می‌خواهم به خواست خدا انجام بدهم.

سعدی می‌گوید: به او گفتم چه کاری؟ گفت: از شیراز می‌خواهم جنس ببرم چین بفروشم، از بازار چین چینی بخرم بیایم شام، شنیده‌ام آنجا چینی خوب می‌خرند، بیایم آنجا بفروشم، دیبای رومی بخرم و ببرم در حلب، شنیده‌ام دیبای رومی را حلب خیلی خوب می‌خرند، گوگرد احمر را بخرم، ان‌شاءالله این کشورها که رفتم، جنس‌ها را که خریدم و فروختم بیایم شیراز، بقیه عمر را می‌خواهم عبادت کنم.

سعدی می‌گوید: من به او نگاه می‌کردم امکان داشت فردا به ختم او بروم، اما می‌گفت: بروم و بیایم، بقیه عمر را می‌خواهم مشغول عبادت شوم. بعد سعدی در جواب تاجر گفت:

آن شنیدستم در اقصای غور^۱ بار سالاری بیفتاد از ستور
گفت چشم تنگ دنیا دار را یا قناعت پر کند یا خاک گور

سعدی گفت: من جز این نمی‌دانم که تو را اگر بخواهند ساکت کنند باید خاک گور بر دهانت بریزند، و الا اگر رهایت کنند، می‌خواهی همه دنیا را بگیری، بعد می‌خواهی بیایی عبادت کنی.

باشد با علم به زیان‌های حرص و سرلوحه قراردادن گفتار و رفتار ائمه اطهار و بزرگان و بلاخص قرآن که سخن حق و راست خداوند است با خودسازی این صفت را در خود کم کنیم و یا از رشد آن جلوگیری کنیم، با استمداد از خداوند متعال.

طمع^۲

ششمین گام در سیر نزولی انسان در مسیر سقوط طمع نام دارد. از جمله صفاتی که انسان را کوچک و دنیاپرست معرفی می‌کند طمع است و چه بسیار طمع سبب می‌شود که آدمی دین و شخصیت خود را بفروشد و خود را در جامعه رسوا کند. طمع عبارت است از توقع داشتن در اموال مردم و این خود یکی از شعب حب دنیا است و چه بسا افرادی هستند که به نان شب خود محتاج‌اند و طمع به مال کسی ندارند و به قول معروف صورت خود را با سیلی سرخ می‌کند و بسا اشخاص میلیاردری که باز طمع کارند.

۱. غور یعنی بیابان

۲. تکامل در پرتواخلاق، غلامرضا سلطانی، ج ۱، صص ۱۰۳، ۱۰۶

روی همین جهت در روایات می‌خوانیم (لا غِنَى كَغْنَى النَّفْسِ: هیچ ثروتی مانند بی‌نیازی نفس انسانی نیست). و در روایت دیگر می‌خوانیم: (وَإِيَّاكَ وَالطَّمَعَ فَإِنَّهُ الْفُقْرُ الْحَاضِرُ: دوری کنیید از طمع چرا که طمع فقر حتمی است).

علائم طمع

علائم طمع این است که انسان در مقابل ثروتمندان و قدرتمندان تملق می‌گوید و خود را در برابر آن‌ها می‌بازد و گاهی خود را چون برده معرفی می‌کند و به فرموده‌ی امیرالمومنین (علیه‌السلام):
وَاطْمَعُ رِقٌّ مَوْبُودٌ: و به تعبیر دیگر فرموده: **اطْمَاعُ فِي وِثَاقِ الدَّلِّ**: طمع بردگی همیشگی است یا طمع کننده در طناب ذلت است.

ضررهای طمع

در جامعه‌ی انسانیت طمع انسان را در نزد خدای بزرگ کوچک می‌کند و چقدر زشت و قبیح است برای این انسانی که خداوند او را به‌عنوان **خليفة الله** معرفی کرده و یا اینکه درباره‌ی او فرموده: **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ** خود را پست کند و چشم طمع به ثروت یا مقام دیگری داشته باشد و از نظر اجتماعی نیز اینچنین افراد برای جامعه شناخته شده هستند و اجتماع برای آن‌ها ارزشی قائل نخواهد بود و آن‌ها چون پشه‌هایی هستند که از هر طرف بادی بیاید به همان طرف می‌روند و به تعبیر امیرالمومنین (علیه‌السلام): **مَا هَدَمَ الدِّينَ مِثْلُ الْبِدْعِ وَلَا أَفْسَدَ الرَّجُلَ مِثْلُ الطَّمَعِ**: هیچ چیزی دین را مانند بدعت از بین نبرد و هیچ چیزی همچون طمع شخصیت انسان را فاسد نکرد.

و در مقابل این جمعیت افرادی هستند با اینکه از نظر دنیا ثروتی ندارند اما از نظر اجتماع بزرگ‌اند چون ملت می‌دانند که آنان طمع ندارند و مشمول مصداق سخنان پیامبر عظیم‌الشان هستند که فرمود: **مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَعْنَى النَّاسِ فَلْيَكُنْ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ أَوْثَقُ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِ غَيْرِهِ**: کسی که دوست دارد ثروتمندترین انسان‌ها باشد پس باید توجه و اطمینانش به آنچه در دست خدا است بیشتر باشد از آنچه در دست دیگری است. و

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۰

۲. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۷۰

امام صادق (علیه السلام) نیز می فرماید: **مَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنَ أَعْنَى النَّاسِ**: کسی که به آنچه خداوند به او روزی گردانیده قناعت کند از ثروتمند ترین انسان ها است.

طمع کاری از نظر دینی ارزشی ندارد. روایت شده که سعدان می گوید از امام صادق (علیه السلام) سؤال کردم: **الَّذِي يَثْبِتُ الْإِيمَانَ فِي الْعَبْدِ؟ قَالَ الْوَرَعُ وَالَّذِي يُخْرِجُ مِنْهُ؟ قَالَ الطَّمَعُ**. آنچه ایمان انسان را استوار می کند چیست؟ فرمود: پرهیزکاری و آنچه انسان را از دین خارج می کند چیست؟ فرمود: طمع کاری.

و از امام صادق (علیه السلام) نقل شده: **إِنَّمُوا اللَّهَ وَ قُؤُوا أَنْفُسَكُمْ بِالْإِسْتِغْنَاءِ عَنْ طَلَبِ الْحَوَائِجِ وَ اعْلَمُوا أَنْ مَنْ خَضَعَ لِصَاحِبِ سُلْطَانٍ نَجَائِرٍ أَوْ لِمَنْ يُخَالِفُهُ فِي دِينِهِ طَلَبًا لِمَا فِي يَدَيْهِ مِنْ دُنْيَا أَحْمَلَهُ اللَّهُ وَ مَقْتَهُ عَلَيْهِ**. پرهیزید و خود را حفظ کنید به بی نیاز جلوه دادن در احتیاجات خود و بدانید کسی که خود را کوچک کند برای مامور سلطان ظالمی یا برای کسی که در دین مخالف او است برای رسیدن به دنیا خداوند او را ساقط و بی ارزش می کند در نزد جامعه و دشمن می دارد او را.

و از امیرالمومنین (علیه السلام) نقل شده: **مَنْ أَتَى غَنِيًّا فَتَوَاضَعَ لَهُ لِيَغْنَاهُ ذَهَبٌ ثَلَاثًا دِينَهِ: كَسَى كَه نَزْدِ ثَرَوْتَمْنَدِي بَرُودِ بَرَايِ ثَرَوْتِش وَبِهَ اِبْنِ جِهْتِ اَوْرَا تَوَاضَعَ كَنْدِ دُو سَوْمِ دِينَ خُودِ رَا اَز دَسْتِ دَادِه اَسْت**.

علاج این مرض خطرناک

علاج این مرض این است که انسان به ضررهای آن توجه کند و ببیند آن کسانی را که به طمع ریاست و یا طمع ثروت رفتند عاقبت آن ها به کجا کشید. و در تاریخ نیز بیشتر دقت کند و حالات افرادی چون ابن سعد و یا عُلَمَائِي که بر اثر طمع خود را به دربار سلاطین رسانیدند و عاقبت منفور جامعه گشتند را مطالعه نماید تا انسان به آسانی بتواند این صفت کثیف را از خود دور کند. و دربارهی عظمت پروردگار جهانیان نیز دقت کند و او را قادر بر همه ی امور بداند و برای غیر او حسابی باز نکند تا اینکه استغنائی کامل از **مَا سِوَى اللَّهِ** پیدا کند و از بردگی انسان ها نجات یابد و به آن مقامات معنوی و کمالات نفسانی نائل گردد.

راه مبارزه با طمع^۱

نخستین راه مبارزه با این صفت تامل در آثار ناگوار و زیان بار آن است. تا بداند که آیا طمع بستن به چیزی که ممکن است به دست آید یا به دست نیاید، ارزش آن را دارد که آدمی کرامت و آزادگی و عقل و ایمان خود را فدا کند؟

دومین راه امید داشتن به لطف و کرم خداوند و دانستن این نکته است که خالق و سرچشمه‌ی همه‌ی نعمت‌ها و دارایی‌ها خداست و مردم تنها از این خوان گسترده‌ی الهی بهره می‌گیرند. در این صورت، امید فرد از مردم ناامید می‌شود و بی‌نیازی از مردم به‌جای طمع می‌نشیند. امیرالمومنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: **راه رهایی از اسارت طمع، نایل شدن به مقام ناامیدی (از مردم) است.**

۲ **وَاطْلُبْ بَقَاءَ الْعَزِّ بِأَمَانَةِ الطَّمَعِ، وَادْفَعْ ذُلَّ الطَّمَعِ بِعِزِّ الْيَأْسِ، وَاسْتَجْلِبْ عِزَّ الْيَأْسِ بِبُعْدِ الْهَمِّهِ؛** با از بین بردن طمع در خود پایداری عزت را بجوی و خواری طمع را با عزت ناامیدی (از خیر دیگران) از خود دور ساز و عزت ناامیدی را با همت بلند به دست آور.

تفاوت حرص و طمع

ارتباط حرص با طمع بسیار روشن است. ملاک حرص، افزون طلبی مادی است. البته حرص مفهومی عام دارد و حتی درباره‌ی کارهای خوب هم به کار می‌رود. مفهوم طمع و حرص در این نکته اشتراک دارند که انسان مبتلا به این دو رذیله دوست دارد داشته‌ها و اموالش را زیاد کند اما تلاش کسی که طمع دارد این است که مال یا بهره‌های مالی را از راه دستیابی به دارایی دیگران زیاد کند؛ بنابراین طمع هنگامی شکل می‌گیرد که انسان به‌جای کار و کوشش، در اندیشه‌ی استفاده از اموال دیگران باشد و بخواهد از مال حاضر و آماده، بهره برداری کند.

شیطان انسان را وسوسه می‌کند تا به گونه‌های مختلف از اموال دیگران استفاده کند، گاه او را وسوسه می‌کند تا به امید کسب چیزی بدون زحمت، ارباب ثروت و مقام را تملق گوید، گاهی نیز او را می‌دارد تا دست به حیله و نیرنگ بزند تا اموال دیگران را از چنگشان در آورد. شرکت‌های هرمی با شیوه‌های گوناگون چنین کاری می‌کنند. اختلاس اموال عمومی و سرقت نیز راه‌های دیگر سوءاستفاده از اموال دیگران هستند. **بنابراین قوام مفهوم طمع**

۱. اخلاق اسلامی، محمد داودی، صص ۱۹۹، ۲۰۰

۲. جرحه‌ای از دریای راز، آیت الله محمد تقی مصباح یزدی، صص ۱۰۷، ۱۱۳

این است که انسان بدون اینکه متحمل زحمتی شود، به اموال دیگران چشم بدوزد و به گونه‌ای تلاش کند که آن‌ها را به دست آورد و به اموالش بیفزاید.

به این ترتیب، زشتی طمع دو چندان می‌شود. با این توضیح روشن شد که طمع نوعی حرص است؛ حرصی که طمع کار، علاوه بر اینکه خواستار زیاد شدن مزایای مادی و دنیوی خود است، می‌کوشد از دیگران بهره‌کشی کند و از راه‌هایی مانند کلاه برداری، چاپلوسی، دروغ و ... از اموال دیگران استفاده کند. منشا چنین کارهای ناپسندی طمع است.

طمع، خوارکننده‌ی انسان

طمع افزون بر اینکه دو رذیلت را در خود جمع کرده است (رذیلت حرص و رذیلت استفاده‌ی ناحق از اموال دیگران)، دارای عیبی باطنی است که شخص طمع کار در ابتدا آن را درک می‌کند؛ ولی کم‌کم به عادت او تبدیل می‌شود. کسی که به اموال دیگران طمع دارد و از آن‌ها سوءاستفاده می‌کند، در نظر دیگران خوار و پست می‌شود. اگر این کار زشت چندبار تکرار شود، در جامعه انگشت نما خواهد شد.

شخص طمع کار رفته رفته به این وضع عادت می‌کند و بر اثر این عادت یکی از مطلوب‌های فطری انسان را از دست می‌دهد. توضیح آنکه نیازهای انسان یکسان نیست و در دوره‌های گوناگون زندگی نیازهای متفاوتی احساس می‌کند. دسته‌ای از نیازها، مانند نیاز به خوراک، مسکن، همسر و ... زیست‌شناختی‌اند و دسته‌ای دیگر نیازهای روانی هستند. نیازهای روانی از نیازهای جسمانی لطیف‌تر هستند. برای نمونه می‌توان نیاز به محترم بودن در جامعه و حقیر نبودن در چشم مردم را بیان کرد.

این نیاز ربطی به حواس پنج‌گانه ندارد، بلکه احساسی درونی است و روح انسان درک می‌کند که مردم به او احترام می‌گذارند یا به او بی‌اعتنا هستند یا تحقیرش می‌کنند. این نیاز در کودکان هم خیلی زود بروز می‌کند. آن‌ها دوست دارند نزد پدر و مادر عزیز باشند؛ به همین دلیل است که قهر کردن پدر و مادر برای کودکان بسیار رنج‌آورتر از تنبیه بدنی است. از نگاه کودک، برآورده شدن نیازهای جسمی در مقابل محبوب بودن و احترامی که برای خود نزد پدر و مادر احساس می‌کند، چندان ارزشی ندارد. کودکان چهار یا پنج ساله وقتی وارد مجلس می‌شوند دوست دارند، توجه دیگران و احترام آن‌ها را برانگیزند و نزد آن‌ها شخصیتی داشته باشند. استقلال طلبی نیز نمونه‌ای از نیازهای روحی انسان

است که در کودکی زود بروز می‌کند. وقتی کودک تازه راه می‌افتد، علاقه دارد خودش و بدون کمک همراهان راه برود.

به همین دلیل است که در کوچه و خیابان اصرار می‌کند دست خود را از دست پدر یا مادر جدا کند. **استقلال و ایستادن روی پای خود صفت بسیار خوبی است و کودک چنین نیاز روحی‌ای را در خود احساس می‌کند.** به هر حال، مسلم است که انسان غیر از نیازهای زیست‌شناختی نیازهای دیگری هم دارد.

گفتیم یکی از نیازهای روحی انسان این است که می‌خواهد روی پای خود بایستد و بدون آنکه احتیاجی به کمک دیگران داشته باشد، مستقل زندگی کند. **صفت ناپسند طمع، درست نقطه مقابل این حالت است.** انسان گرفتار طمع به دنبال این است که آنچه را ندارد از هر راهی، حتی دزدی و کلاهبرداری از دیگران، به دست آورد.

زشتی چنین کاری بیش از حرص است؛ چرا که **حریص می‌کوشد با تلاش و زحمت، به آنچه دوست دارد برسد. معنای طمع این است که انسان لذت‌های جسمانی را بر لذت استقلال، عزت و کرامت ذاتی خود ترجیح داده و حاضر شده است برای پول بیشتر ذلت نیاز و وابستگی به دیگران را تحمل کند.** چنین کسی با دست خودش شخصیت خود را خدشه دار می‌کند و درک و فهم خود را در مقامی کمتر از کودکی قرار می‌دهد که به استقلال، احساس نیاز می‌کند و می‌کوشد به نیاز خود پاسخ گوید. طمع کار در مقابل ذلت وابستگی و نیازمندی به مال یا مقام دیگران، چیزی دریافت می‌کند که به ابعاد حیوانی وجود او برمی‌گردد، ذلتی که سرچشمه‌ای جز طمع ندارد.

کسب عزت؛ در گرو میراندن طمع

روشن شد که طمع هیچ‌گاه بدون ذلت محقق نخواهد شد؛ از این رو امام باقر (علیه‌السلام) در ادامه‌ی روایت می‌فرماید: **وَاطْلُبْ بَقَاءَ الْعِزِّ بِإِمَاتَةِ الطَّمَعِ**: (و با کشتن طمع در خود، پایداری عزت را بجو). تو ذاتا طالب عزت و بی‌نیازی هستی و از وابستگی به دیگران روی گردانی. بنابراین اگر بخواهی همچنان عزیز باشی، باید با طمع مبارزه کنی و آن را در خود بمیرانی. اگر این کار را انجام ندهی، در دام ذلت این خواسته‌ی شیطانی گرفتار می‌شوی. به راستی چگونه می‌توان جان گرفت؟

امام باقر (علیه‌السلام) در این باره می‌فرماید: **وَادْفَعْ ذُلَّ الطَّمَعِ بِعِزِّ الْيَأْسِ**؛ و خواری طمع را به مدد عزت نومییدی، از خیر دیگران، از خود دور ساز. بر این اساس راه ریشه کن کردن

طمع این است که انسان با یقین خویش به جایی برسد که امیدی به خیر دیگران نداشته باشد.

کسی که به کمک دیگران عادت می‌کند و به صورت طبیعی یاری پدر و مادر، برادر و خواهر، همسایه، استاد و... را پیش چشم دارد، به تدریج به کمک دیگران وابسته می‌شود و سعی می‌کند همیشه از کمک دیگران استفاده کند. چنین کسی که استقلال و کرامت خویش را زایل کرده است احساس حقارت می‌کند و اعتماد به نفسش را از دست می‌دهد؛ چرا که تصور می‌کند از عهده‌ی هیچ کاری بر نمی‌آید و نمی‌تواند به تنهایی در موقعیت‌های مختلف زندگی کارهایش را انجام دهد؛ بنابراین به روان پریشی و انواع بیماری‌های روانی مبتلا می‌شود و برای خود هویت و ارزشی قائل نخواهد بود.

در شرح احوال مرحوم علامه طباطبایی آمده است که از وقتی ایشان به صورت جدی و رسمی تحصیل طلبگی را آغاز کرد، سعی کرد هیچگاه مشکلات درس را از استاد نپرسد و آن قدر مطالعه کند که بدون کمک به دیگران خودش مشکل را حل کند. کسی که به محض مواجهه با مسائل علمی از دیگران می‌پرسد، ذهنش تنبل می‌شود و دیگر نمی‌کوشد که با تفکر مسائل را حل کند، اما اگر تصمیم گرفت در صورت امکان خودش مشکل را حل کند، ذهنی آفریننده و دقیق پیدا می‌کند.

یکی از آفات زندگی و تحصیل ماشین وار کاهش قدرت ذهن است. آیا برای هرگونه محاسبه باید از ماشین حساب استفاده کرد یا بدون فکر و تامل در مسائل باید در اینترنت جست و جو پرداخت؟ البته این ابزارها فواید زیادی هم دارند؛ ولی مریبان باید دانش آموزان و فراگیران را به گونه‌ای تربیت کنند که در کنار استفاده از تکنولوژی و وسایل کمک آموزشی، روح خودکاری و اعتماد به نفس را در ایشان تقویت و دست کم میزان وابستگی به ابزار و ماشین را تعدیل کنند.

احساس عزت یکی از نیازهای فطری انسان است که دشمنی همانند طمع دارد. طمع ورزی انسان را وابسته به دیگران نگه می‌دارد و از این طریق عزت او را پایمال می‌کند. براساس فرمایش امام باقر (علیه السلام) طمع وقتی ریشه کن می‌شود که انسان در همه‌ی کارهای خود از کمک دیگران ناامید شود. چنین کاری با فکر کردن و تلقین به خویش شروع می‌شود و با تمرین عملی، تکمیل و تقویت می‌گردد.

با الهام گرفتن از این فرمایش، دانش پژوه باید مسائل علمی را خودش با مطالعه و تفکر حل کند و به محض رویاروی با مشکلات نزد استاد نرود؛ همان گونه که اگر کسی برای گذران

زندگی به پول نیاز دارد، باید خودش کار کند و با حاصل زحمت خویش نیازهای خود را مرتفع کند، نه اینکه به کمک دیگران چشم بدوزد و به کمک خانواده یا دیگران امید بندد. در گذشته جوان‌ها شرم می‌کردند از پدر چیزی بخواهند و روحیه‌ی استقلال در برآوردن نیازها بین آن‌ها خیلی رواج داشت؛ اما امروز گاه نشانه‌های خلاف این مشاهده می‌شود. طمع در مال دیگران ذلتی حاضر و نقد است هر چند که به مال پدر باشد؛ چه رسد به این که خدایی نکرده کسی به زور از پدرش پول بگیرد. خلاصه آنکه انسان برای نجات از ذلت طمع باید به خود تلقین کند که کسی نباید به من کمک کند یا کسی به من کمک نمی‌کند و از کمک دیگران ناامید هستیم. در این صورت احساس فطری عزت در او رشد می‌کند و روحیه‌ی استقلال در او تقویت می‌شود.

آثار طمع^۱

تجربه‌ی بشری ثابت کرده است که طمع بستن به مال و دارایی دیگران پیامدهای ناگواری دارد. ملا احمد نراقی در این باره داستانی آورده است: دو نوجوان با یکدیگر دوست بودند که یکی نان داشت و دیگری نان و عسل. نوجوانی که نان خالی داشت، رو به دوستش کرد و گفت مقداری از عسل را به من هم بده. او گفت: می‌دهم، به شرط آنکه سگ من شوی. نوجوان پذیرفت و نوجوانی که عسل داشت، بندی به گردن او انداخت و او شروع کرد به پارس کردن تا مقداری عسل به دست بیاورد. این داستان به خوبی نشان می‌دهد طمع چگونه انسان را از کرامت انسانی تهی و او را برده‌ی دیگران می‌سازد. در سخنان معصومان (علیهم‌السلام) برخی از آثار طمع بیان شده که در اینجا به اختصار آن‌ها را بیان می‌کنیم. یکی از آثار طمع از بین بردن ایمان و تقواست. امیرالمومنین (علیه‌السلام) می‌فرماید:

کسی که طمع داشته باشد، تقوا را از دست می‌دهد.

تقوا و طمع با یکدیگر جمع نمی‌شوند.

یکی از اصحاب امام صادق (علیه‌السلام) می‌گوید: عرض کردم چه چیزی ایمان را در بنده خداوند تثبیت می‌کند؟ امام (علیه‌السلام) فرمود: تقوا. عرض کردم: چه چیزی ایمان را از او می‌گیرد؟ فرمود: طمع. خواری و پستی از دیگر آثار طمع است. طمع داشتن به مال و دارایی دیگران موجب می‌شود انسان برای رسیدن به خواسته‌ی خود تن به هر خواری بدهد.

۱. اخلاق اسلامی، محمد داودی، صص ۱۹۷-۱۹۹

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرماید: طمع ذلتی حاضر است. طمع کار همیشه ذلیل است.

یکی دیگر از آثار ویرانگر طمع، اسارت و بندگی است: همانگونه که امیرالمومنین (علیه السلام) می فرماید:

طمع بردگی جاودانه است. هر طمع کاری اسیر است. منحرف شدن عقل و در ماندن از تشخیص صحیح نیز از دیگر آثار ویرانگر طمع است.

امام علی (علیه السلام) می فرماید:

بیشترین لغزشگاه‌های عقل مواردی که نمی‌تواند درست را از نادرست تشخیص دهد) در مواردی است که شمشیر طمع آخته است و برق می‌زند. کسی که بسیار طمع داشته باشد، سخت بر زمین می‌خورد. در مذمت طمع این روایت از امام سجاد (علیه السلام) کفایت می‌کند: همه‌ی خیر را در این دیدم که طمع خود را از آنچه در دست مردم است، قطع کنم.

روایات مختلف در مورد طمع^۱

- ❖ پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) وصیت فرمود: از آنچه در دست مردم است، قطع امید کن! که این صفت، بی‌نیازی است. و از طمع برحذر باش! که آن، فقر است.
- ❖ فقیرترین مردم، شخص طمعکار است.
- ❖ آنچه ایمان را از انسان می‌گیرد، طمع است.
- ❖ کسی که طمع را شعار خویش گرداند، خود را حقیر نمایاند.
- ❖ طمع، بندگی دائمی است.
- ❖ قربانگاه خردها، بیشتر در زیر برق طمع‌هاست.
- ❖ طمعکار، در بند خواری گرفتار است.
- ❖ نومیدی، بهتر است از طلب کردن از مردم.
- ❖ چه بد بنده‌ای است که طمعی دارد که او را به دنبال خود می‌کشد و هوسی دارد که خوارش می‌کند.

۱. درس‌های اخلاق، علی مشکینی، صص ۲۳۹، ۲۴۰

- ❖ همه‌ی خیر در قطع طمع از دست مردم جمع شده است.
- ❖ کسی که می‌خواهد بی‌نیازترین مردم باشد، اطمینانش به آنچه در دست خداست، بیشتر باشد، از اطمینانش به آنچه در دست دیگران است.
- ❖ اگر می‌خواهی چشمانت روشن بشود و به خیر دنیا و آخرت بررسی، طمع خود را از آنچه در دست مردم است، قطع کن!

حسد^۱

هفتمین گام در سیر نزولی انسان در مسیر سقوط حسد نام دارد. حسادت آن است که انسان آرزو کند نعمت و کمال دیگران از بین برود. طبیعت انسان، به‌ویژه در سنین کودکی، به‌گونه‌ای است که وقتی شخص دیگری را برخوردار از نعمتی ببیند، به او حسد می‌ورزد. اگر انسان در مقام تهذیب برنیاید و خود را اصلاح نکند، این صفت در قلبش ریشه می‌دواند و تا او را جهنمی نکند، رهایش نمی‌سازد. حسادت، خطرهای بسیاری دارد و ریشه فتنه‌های بزرگ است که گاهی به جنگ‌های خونین نیز انجامیده است. یکی از عوامل آشکار دشمنی میان فرقه‌های گوناگون مسلمانان در طول تاریخ اسلام، حسد بوده است که آگاهانه یا نا آگاهانه در روابط میان گروه‌های مسلمان تأثیر منفی داشته است. همچنین، ممکن است که این صفت، پایه حکومت اسلامی را متزلزل سازد و امنیت و آرامش جامعه را برهم زند و مصالح اسلام و مسلمانان را در معرض تهدید و نابودی قرار دهد. حسد از مهم‌ترین عواملی است که انسان را به تجاوز به حیثیت و شخصیت دیگران وادار می‌کند و برای دستیابی به این هدف، آنان را به کارهایی چون توهین، تمسخر و غیبت وادار می‌کند.

از سوی دیگر، حسادت، آرامش روحی فرد حسود را از بین می‌برد. قرآن حسدرا عامل نخستین قتلی می‌داند که در زمین رخ داده است: «واتل علیهم نبأ ابنی آدم بالحق إذ قربا قرباناً فتقبل من أحدهما و لم يتقبل من الآخر قال لأقتلنک قال إنما يتقبل الله من المتقين»^۲؛ ای پیامبر، بر آنان [که بر تو رشک می‌برند]، داستان واقعی دو پسر آدم (هابیل و قابیل) را نقل کن که هر کدام چیزی برای تقرب به درگاه خدا تقدیم کردند؛ ولی تنها از یکی از آنها پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. او (قابیل) که قربانی اش قبول نشد به دیگری

۱. اخلاق اسلامی، محمدتقی مصباح یزدی (ره)، تنظیم حسن صادقی، صص ۲۰۲. ۲۰۰

۲. مائده (۵)، ۲۷

(هابیل) گفت: حتماً تو را خواهم کشت. دیگری (هابیل) گفت: خداوند تنها از تقوا پیشگان می‌پذیرد.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «**إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ**»؛ «حسد ایمان را می‌خورد؛ چنان که آتش هیزم را می‌خورد».

رسول اکرم (صل الله علیه و آله) می‌فرماید: **قال الله لموسى بن عمران عليه السلام: يا ابن عمران لا تحسدن الناس على ما آتيتهم من فضلى ولا تمدن عينيك إلى ذلک ولا تتبعه نفسک فأن الحاسد ساخط لنعمى صاد لقسمى الذى قسمت بين عبادى و من یک کذلک فلست منه و لیس منى**؛ خدای به موسی بن عمران علیه السلام فرمود: ای پسر عمران، بر آنچه از فضل خود به مردم داده‌ام حسد مبر و چشمانت را به دنبال آن مدوز و دلت را پی آن مبر؛ زیرا حسود از نعمت من ناراحت است و از تقسیم که میان بندگانم کرده‌ام بازداشته است، و کسی که چنین باشد من از او نیستم و او از من نیست. با توجه به فراوانی این صفت زشت در میان افراد و به نوعی ریشه بودن آن برای صفات زشت دیگر، راه درمان این صفت را بررسی می‌کنیم.

برای درمان حسد، توجه به انواع نعمت‌ها و برخورد متناسب در هر کدام ضرورت دارد. هر گاه حسدورزی به دیگران در نعمت‌های خدادادی آن‌ها باشد، مانند زیبایی و هوش، برای مبارزه با حسد در این موارد باید به این حقیقت توجه کرد که آن نعمت را خداوند به دیگری داده است و حسد بردن به آن، به مخالفت با خدا باز می‌گردد و با ایمان به خدا سازگاری ندارد. ایمان به خداوند، یعنی خدا را حکیم پنداشتن و کار او را مطابق با حکمت دانستن.

گاهی حسدورزی به دیگران در نعمت‌های اکتسابی است؛ مانند آنکه فردی پس از سال‌ها زحمت و تلاش، زندگی خوبی برای خود فراهم می‌سازد. در این نعمت‌ها، هر چند فعالیت اختیاری خود شخص بی‌اثر نیست، حتی یک فعالیت اختیاری وی بدون قدرت و توفیقات الهی تحقق نمی‌یابد. از این رو، دشمنی با فردی که دارای نعمت اکتسابی است، به نوعی به مخالفت با قضا و قدر الهی می‌انجامد. اگر شناخت و ایمان انسان به این اندازه نباشد، باید از راه‌های دیگری استفاده کرد؛ مانند آنکه اندیشید که این نعمت را دیگران و شخص حسود می‌توانند به دست آورند، یا آنکه از دست رفتن نعمت دیگری هیچ سودی برای حسود ندارد.

گاهی افراد برای یکدیگر رقیب به شمار می‌روند و نعمت تنها به فرد خاصی تعلق می‌گیرد و دیگر افراد از آن بی‌بهره می‌شوند؛ مانند نمایندگی مجلس، ریاست اداره و

مسئولیت یک بخش که به برخی نامزدها تعلق می‌گیرد. در این گونه موارد، ممکن است فردی که به این نعمت نمی‌رسد، دچار حسادت شود. راه درمان این حسادت آن است که بیندیشیم که نعمت‌های دنیا وسیله آزمایش انسان‌اند و هر که نعمت بیشتری دارد، مسئولیت بیشتری نیز خواهد داشت. افزون بر آن، ممکن است که این نعمت منشأ کمال برای او نباشد، و نتواند از آن به درستی استفاده کند.

در این صورت، آن نعمت برای او نعمت و عذاب خواهد بود. همچنین، باید بیندیشیم بر فرض که دستیابی به نعمت به صلاح ما باشد، اما این امر با تلاش خود و خواست خداوند است؛ بدون آنکه بخواهیم نعمت از دست دیگری برود. بنابراین، تلاش ما باید مثبت و مفید باشد، نه تخریبی و زیان‌بار. انسان باید غبطه بخورد و آرزو کند که خداوند همانند نعمت دیگری را به او ببخشد؛ بدون آنکه نعمت دیگری از دستش برود. در کنار اندیشه‌های یاد شده، رفتار نیز تأثیر فراوانی در برکنندن حسادت دارد.

حسود باید بکوشد تا رفتاری برخلاف مقتضای حسادت خویش داشته باشد؛ مانند آنکه وقتی احساس می‌کند که دوست دارد فرد دارای نعمت را تحقیر کند، به جای تحقیر، به او احترام بگذارد، یا وقتی دوست دارد به او بزرگی بفروشد، بکوشد تا در برابر او تواضع کند و در این رفتار خود باقی بماند تا بتواند این صفت رذیله را از نفس خود ریشه کن سازد.

حسد از منظری دیگر

حسد از صفت‌های رذیلتی است که بشر همواره به آن مبتلا بوده است. بر اساس آیات قرآن اولین قتلی که به ناحق در زمین صورت گرفت و در آن، قبیله برادر خود هابیل را کشت، از حسادت سرچشمه گرفت. هنگامی که قربانی هابیل مورد قبول درگاه الهی قرار گرفت و قربانی هابیل مقبول واقع نشد، حسد در سینه قبیله به جنبش درآمد و او را به کشتن برادر واداشت^۲ بسیاری از وقایع ناگواری که در صدر اسلام رخ داد نیز از حسادت کفار قریش و یهودیان و مسیحیان نسبت به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآله می‌گرفت.

در قرآن آمده است: «وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ»^۳ بسیاری از اهل کتاب پس از اینکه

۱. اخلاق اسلامی، محمد داودی، صص ۲۰۵، ۲۰۰

۲. بنگرید به: مائده (۵)، ۳۰، ۲۷

۳. بقره (۲)، ۱۰۹

حق برایشان آشکار شد، از روی حسدی که در وجودشان بود، آرزو می‌کردند که شما را، بعد از ایمانتان، کافر گردانند.

در آیه‌ای دیگر خداوند از مردم انتقاد می‌کند که چرا بر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و خاندان او حسد می‌ورزند: **أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ**؛^۱ بلکه به مردم، برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می‌ورزند.

همچنین خداوند به ما دستور می‌دهد برای در امان ماندن از شر حسودان به او پناه بپریم:

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ... وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ؛^۲ بگو: «پناه می‌برم به پروردگار سپیده دم؛ ... و از شر (هر) حسود، آنگاه که حسد ورزد».

در روایات نیز حسد بسیار مذمت شده است. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید:

حسد رأس همه‌ی عیب‌ها است.

حضرت در سخن دیگری حسد را بزرگ‌ترین دام شیطان دانسته، و ایمان را نیز از حسد

مبرا می‌شمارد و نیز می‌فرماید:

از حسد بپرهیز که بدترین صفت و زشت‌ترین خُلق و نیز سرشت ابلیس است.

بدترین همراه انسان، حسد است.

مفهوم حسد

علمای اخلاق در تعریف حسد می‌گویند: **حسد آن است که انسان بخواهد نعمتی را**

که خداوند به دیگری داده، از او بگیرد. به بیانی دیگر، حسود کسی است که چشم دیدن

نعمت و رفاه و آسایش دیگران را ندارد و اگر به نعمتی برسند، ناراحت و غمگین و اگر به

مصیبتی دچار شوند، شادمان می‌شود.

البته باید دانست که حسد با غبطه و منافسه تفاوت دارد. **غبطه و منافسه بدین**

معناست که شخص نمی‌خواهد نعمت‌هایی که خداوند به دیگران داده، از میان برود،

بلکه دوست دارد همان نعمت‌ها را او نیز داشته باشد. بنابراین حسد از صفت‌های رذیله

است، اما غبطه و منافسه نه تنها مذموم و ناپسند نیست، بلکه در برخی موارد ممدوح نیز

هست.

۱. نساء (۴)، ۵۴

۲. فلق (۱۱۳)، ۱ و ۵

آثار حسد

حسد آثار سوئی دارد و آدمی را به رفتارهای ناپسند و می‌دارد. مفسران علت کشتن هابیل را حسادت برادرش به وی می‌دانند. همچنین آنچه موجب شد برادران یوسف او را به چاه اندازند، حسادت آنان به یوسف بود؛ زیرا یعقوب وی را بیش از دیگر فرزندان دوست داشت. در سخنان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز به آثار حسد بسیار پرداخته شده که برخی از آن‌ها را به اختصار بیان می‌نماییم.

۱. از بین بردن آرامش: چنان که بیماری آرامش آدمی را می‌رباید، حسادت نیز به همین سان زندگی را بر انسان تلخ می‌کند.

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: سه چیز است که دارنده آن از زندگی شیرین بی‌بهره است: کینه، حسد و بدخلقی.

شخص کینه‌توز همیشه معذب و هم و غمّش چندین برابر است. زندگی‌ای منغّض‌تر از زندگی حسود و کینه‌توز وجود ندارد.

۲. تحلیل بردن بدن و نابود کردن آن: بر پایه بسیاری از روایات، حسد سلامت بدنی انسان را از میان می‌برد و بدن را تضعیف می‌کند. در روایتی از امام علی (علیه‌السلام) آمده است: قلب‌هایتان را از حسد پاک کنید که حسد بدن را می‌خورد و می‌سوزاند. چنان که زنگار، آهن را می‌خورد و نابود می‌کند، حسد نیز بدن را می‌خورد و از میان می‌برد.

۳. از بین بردن ارزش اعمال نیکو: امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: حسد رفتارهای نیکوی انسان را می‌خورد و از میان می‌برد، چنان که آتش هیزم را می‌خورد و نابود می‌کند.

۴. نابود کردن دین و ایمان: امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: حسد و خودبینی و فخرفروشی، آفت دین هستند.

خلاصه آن که حسد همان‌گونه که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید؛ درختی است که میوه‌ای جز بدبختی دنیا و آخرت ندارد. از این رو بر هر مؤمنی است که برای پاک کردن قلب خود از این صفت بکوشد.

منشأ حسد و راه مبارزه با آن

برای اینکه بدانیم چگونه و با چه شیوه‌ای می‌توانیم با این صفت مبارزه کنیم، نخست باید علت‌ها و ریشه‌های پیدایش حسد را بررسی کنیم. ملا احمد نراقی شش منشأ و علت برای حسد برمی‌شمرد:

۱. **خبثت و پستی نفس:** چنین کسی به سبب خبث باطن نمی‌تواند نعمتی را بر دیگران ببیند. به همین‌رو، از نعمت و آسایش و رفاه دیگران غمگین و از بدبختی و رنج دیگران خوشحال می‌شود.

۲. **دشمنی:** چرا که هر کس دوست دارد دشمنش خوار و زبون باشد.

۳. **میل به شهرت و آوازه:** چنین کسی دوست ندارد رقیبی برای او وجود داشته باشد.

۴. **رقابت:** زیرا هر دو در صدد رسیدن به یک مطلوب‌اند و موفقیت یکی به معنای شکست دیگری است.

۵. **تکبر:** شخص متکبر دوست ندارد کسی با او هم‌رتبه یا از او بالاتر باشد.

۶. **تعزز:** طبع شخص نمی‌پذیرد که دیگری بر او گردنکشی کند، از این‌رو دوست ندارد دیگران صاحب نعمت و مکنتی شوند و بر او فخر بفرروشند. همه این‌ها را می‌توان در دوستی دنیا و نعمت‌های آن خلاصه کرد و گفت منشأ حسد چیزی جز دوستی دنیا و نعمت‌های آن و از سویی ممکن نبودن دسترسی همه‌ی مردم به آن نعمت‌ها نیست.

فیض کاشانی کینه را نیز یکی از ریشه‌های حسد می‌داند:

حسد نتیجه کینه و کینه خود حاصل خشمی است که نتوانسته ارضا شود. کینه آن است که آدمی نسبت به دیگری در قلب خود سنگینی احساس کند و از او متنفر باشد و این حالت را ادامه دهد.

در روایات نیز به برخی از ریشه‌ها و علل حسد اشاره شده است. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: اسلحه شخص پست، حسادت است.

بر پایه این روایت، یکی از ریشه‌های حسادت، پستی شخصیت حسود است. در روایتی دیگر می‌فرماید:

حسد بردن دوست بر نعمت دوست، از دون همتی است.

بر اساس این روایت، پست همتی و نداشتن همت بلند موجب حسدورزی است. در روایتی دیگر از آن حضرت آمده است: کسی که به وضعیت خود راضی است، دچار حسد نمی‌شود.

مفهوم «حسد» و تفاوت آن با «غبطه»^۱

بزرگان علم اخلاق در تفسیر «حسد» چنین گفته‌اند: «حسد» که در فارسی از آن تعبیر به «رشک» می‌شود به معنی «آرزوی زوال نعمت از دیگران است، خواه آن نعمت به حسود برسد یا نرسد» بنابراین کار حسود یا ویرانگری است، یا آرزوی ویران شدن بنیان نعمت‌هایی است که خداوند به دیگران داده است، خواه آن سرمایه و نعمت به او منتقل شود یا نه!

بنابراین بدترین نوع حسد آن است که انسان نه فقط آرزوی زوال نعمت‌دیگران داشته باشد بلکه در مسیر آن گام بردارد، خواه از طریق ایجاد سوء ظن و بدبینی نسبت به محسود یعنی کسی که مورد حسد واقع شده است باشد یا از طریق ایجاد مانع در کار او و این نوع حسد حاکی از خباثت شدید درونی حسودان است.

مرحله ساده‌تر آن است که هدفش به چنگ آوردن آن نعمت است از طریق سلب کردن آن از دیگران گر چه این هم از رذایل و صفات زشت است، ولی به شدت نوع قبل نیست. باز مرحله پایین‌تر آن است که تنها آرزوی سلب نعمت از دیگری کند بی‌آنکه کمترین سخنی بگوید و کوچکترین گامی در این راه بردارد.

این حالت هر گاه بی‌اختیار برای انسان پیدا شود. که گفته‌اند برای بسیاری پیدا می‌شود. گناهی بر او نیست، ولی اگر در اختیار انسان باشد به طوری که از طریق مقدماتی حاصل شود و با مقدماتی از میان برود، بی‌شک آن هم جزء رذایل اخلاقی است، ولی اینکه گناه دارد یا نه قابل تأمل است و این تأمل از آنجا ناشی می‌شود که آیا صفات زشت درونی هر چند اختیاری باشد مادام که در عمل انسان ظاهر نشود حرام است یا تنها یک انحطاط اخلاقی محسوب می‌شود؟

به هر حال نقطه مقابل حسد «غبطه» است و آن این است که انسان آرزو کند که نعمتی همانند دیگران یا بیشتر از آن‌ها داشته باشد، بی‌آنکه آرزوی زوال نعمت کسی را داشته باشد. به هر حال حسد صفتی است مذموم و نکوهیده در حالی که «غبطه» نه تنها مذموم نیست بلکه پسندیده و مایه ترقی و پیشرفت است. در حدیثی از امام صادق (علیه‌السلام) می‌خوانیم: «ان المؤمن یغبط و لا یحسد و المنافق یحسد و لا یغبط» «مؤمن غبطه می‌خورد، ولی حسد نمی‌ورزد، اما منافق حسد می‌ورزد و غبطه نمی‌خورد».

۱. اخلاق در قرآن، ناصر مکارم شیرازی و همکاران، ج دوم، صص ۱۴۸، ۱۳۴.

نشانه‌های حسد

این صفت رذیله مانند بسیاری از صفات دیگر گاه آشکار و صریح است و گاه مخفی و در حال کمون، به همین دلیل باید از آثاری که بزرگان علم اخلاق و روانکاوان برای آن ذکر کرده‌اند یا به تجربه دریافته‌ایم، آن را در مراحل اولیه باید شناخت و پیش از آنکه در وجود انسان ریشه بدواند و مستحکم گردد به درمان آن پرداخت.

از جمله نشانه‌هایی که برای آن ذکر شده امور زیر است:

۱. هنگامی که می‌شنود نعمتی به دیگری رسیده است، غمگین و ناراحت می‌شود، هر چند آثاری از خود بروز ندهد.

۲. گاه از این مرحله فراتر می‌رود و زبان به غیبت و عیبجویی می‌گشاید.

۳. گاه از این هم فراتر می‌رود و به دشمنی و عداوت و کارشکنی برمی‌خیزد!

۴. گاه تنها به بی‌اعتنایی و بی‌مهری و یا قطع رابطه از شخصی که مورد حسد او قرار گرفته قناعت می‌کند، سعی دارد او را نبیند و سخنی از او نشنود و اگر سخنی درباره او بگویند سعی می‌کند با ورود در مطالب دیگر گوینده را از ادامه سخن باز دارد، یا اگر مجبور به بیان مطلبی درباره او شود سعی می‌کند صفات برجسته او را پنهان سازد و یا نسبت به آن سکوت کند. هر یک از این امور می‌تواند نشانه‌ای از بروز رذیله حسد باشد.

در احادیثی که در منابع اهل عصمت (علیهم‌السلام) برای ما نقل شده است اشارات روشنی به این معنی دیده می‌شود، از جمله در کلامی از امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌خوانیم: «یکفیک من الحاسد انه یغتم فی وقت سرورک؛ برای شناخت حسود همین بس که او غمگین شود در حالی که تو شادمان هستی!»! به عکس هنگامی که زیانی به انسان برسد، شخص حسود خوشحال می‌شود، همان‌گونه که در آیه ۵۰ سوره توبه می‌خوانیم:

«ان تصبک حسنة تسوهم و ان تصبک مصیبة یقولوا قد اخذنا امرنا من قبل و یتولوا و هم فرحون؛ هر گاه نیکی به تو رسد آن‌ها را ناراحت می‌کند و اگر مصیبتی به تو رسد می‌گویند: ما قبلاً پیش بینی چنین مطلبی را می‌کردیم و تصمیم لازم را گرفتیم و باز می‌گردند در حالی که خوشحالند!»!

آیات متعدد دیگری نیز اشاره به همین گونه عکس‌العمل‌ها از سوی کافران حسود دارد از جمله آیه‌ای است که در آغاز بحث گذشت که کافران به مواهبی که از سوی خداوند به پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) رسیده بود حسد می‌ورزیدند. در روایات اسلامی نیز اشارات مکرری به همین مسأله دیده می‌شود که **حسودان همیشه از زوال نعمت محسود خوشحال می‌شوند و از موفقیت او ناراحت.**

پیامدها و آثار سوء حسد

حسد آثار بسیار زیانباری از نظر فردی و اجتماعی و مادی و معنوی به بار می‌آورد و کمتر صفتی از صفات رذیله است که این همه پیامدهای سوء داشته باشد، مهمترین آن‌ها آثار زیر است:

نخست اینکه حسود دائماً ناراحت است و همین امر سبب بیماری جسمی و روانی او می‌شود، هر اندازه دیگران صاحب موفقیت بیشتر و نعمت‌های فزون‌تر گردانند او به همان اندازه ناراحت می‌شود تا آنجا که گاه خواب و آرامش و استراحت را به کلی از دست می‌دهد و بیمار و رنجور و نحیف و ضعیف می‌شود، در حالی، که امکانات خوبی دارد و اگر این رذیله را از خود دور می‌ساخت برای خودش زندگی آبرومند و مرفه‌ی داشت.

در احادیث فراوانی به این نکته اشاره شده و معصومین (علیهم‌السلام) نسبت به آن هشدار داده‌اند، از جمله در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه‌السلام) می‌خوانیم که فرمود: **«اسوء الناس عیشاً الحسود!؛ بدترین مردم از نظر (آرامش در) زندگی حسود است!»** همین معنی در حدیث دیگری از آن حضرت (علیه‌السلام) به صورت فشرده‌تری نقل شده که فرمود: **«لاراحة لحسود؛ حسود راحتی ندارد!»**

در تعبیر دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: **«الحسد شر الامراض؛ حسد بدترین بیماری‌ها است!»**

این سخن را با حدیث دیگری از آن حضرت به پایان می‌بریم، هر چند احادیث در این زمینه بسیار است، فرمود: **«الحسد لایجلب الا مضرة و غیظاً، یوهن قلبک، و یمرض جسمک؛ حسد جز زیان و خشم چیزی در وجود انسان ایجاد نمی‌کند، حسد سبب می‌شود که قلب انسان ناتوان و جسم او بیمار گردد.»**

دیگر اینکه زبان‌های معنوی حسد از زبان‌های مادی و جسمانی آن به مراتب بیشتر است؛ زیرا حسد ریشه‌های ایمان را می‌خورد و نابود می‌کند و انسان را نسبت به عدل و حکمت الهی بدبین می‌سازد، چرا که حسود در اعماق قلبش به بخشنده نعمت‌ها یعنی خداوند بزرگ معترض است!

در حدیث معروفی از امیرمؤمنان علی (علیه‌السلام) می‌خوانیم: **«لا تحاسدوا فان الحسد یأکل الایمان كما تأکل النار الحطب؛ نسبت به یکدیگر حسد نورزید، چرا که حسد ایمان را می‌خورد همان‌گونه که آتش هیزم را می‌خورد!»**

همین معنی از بنیانگذار اسلام پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و از فرزند گرامیش امام باقر (علیه‌السلام) نیز نقل شده است.

سومین اثر زینبار دیگر حسد این است که حجاب ضخیمی در برابر معرفت و شناخت حقایق می‌افکند، چرا که حسود نمی‌تواند نقطه‌های قوت محسود را ببیند هر چند استاد و مربی و بزرگ او باشد، بلکه دائماً چشم او در پی جستجو برای نقاط ضعف است و ای بسا به خاطر حسد، خوبی را بدی و نقاط قوت را ضعف بیندارد و از آن‌ها دوری کند. به همین دلیل از امیرمؤمنان علی (علیه‌السلام) می‌خوانیم: **«الحسد حبس الروح؛ حسد روح انسان را زندانی می‌کند و از درک حقایق باز می‌دارد».**

چهارمین اثر زینبار حسد این است که انسان دوستان خود را از دست می‌دهد، زیرا هر کس دارای نعمتی است که احیاناً دیگری ندارد و اگر انسان دارای صفت رذیله حسد باشد طبعاً نسبت به همه مردم حسد می‌ورزد و همین امر سبب می‌شود که افراد از او دوری کنند و پیوندهای محبت میان او و دیگران گسسته شود. شاهد این سخن کلام پربراری است که از امیرمؤمنان علی (علیه‌السلام) نقل شده که فرمود: **«الحسود لا خله له؛ حسود، دوستی ندارد».**

پنجمین اثر سوء حسد آن است که انسان را از رسیدن به مقامات والا باز می‌دارد به گونه‌ای که شخص حسود هرگز نمی‌تواند از مدیریت بالایی در جامعه برخوردار شود چرا که حسد، دیگران را از گرد او پراکنده می‌کند و کسی که دارای قوه دافعه است هرگز به بزرگی نمی‌رسد.

شاهد این سخن گفتار دیگری از علی (علیه‌السلام) است که فرمود: **«الحسود لا یسود؛** حسود هرگز به سیادت و بزرگی نمی‌رسد».

ششمین اثر بسیار منفی حسد آلوده شدن به انواع گناهان دیگر است، زیرا حسود برای رسیدن به مقصد خود یعنی زایل کردن نعمت از دیگران، به انواع گناهان مانند ظلم و غیبت و تهمت و دروغ و سعایت و غیر آن متوسل می‌شود و تمام نیروی خود را به کار می‌گیرد تا محسود را به زمین زند لذا از هر وسیله نامشروعی برای وصل به این مقصد نامشروع کمک گیرد.

هفتمین بدبختی حسود این است که پیش از آنکه به «محسود» زیان برساند به خودش ضرر می‌زند چرا که قبل از هر چیز خودش را گرفتار ناراحتی روح و جسم و عذاب دنیا و عقبی می‌سازد. در احادیث اسلامی به این حقیقت اشاره شده، امام صادق (علیه‌السلام) در حدیثی می‌فرماید: **«الحاسد مضر بنفسه قبل ان یضر بالمحسود، کابلیس اورت بحسده**

بنفسه اللعنة، و لآدم (عليه السلام) الاجتباء و الهدى....؛ حسود پیش از آنچه می‌تواند به «محسود» ضرر برساند به خویشتن زیان می‌رساند، مانند ابلیس که با حسدش لعنت برای خود آفرید و برای آدم برگزیدگی و هدایت».

مراتب حسد

بزرگان علم اخلاق برای «حسد» مراحل مختلفی ذکر کرده‌اند از جمله دو مرحله کاملاً متمایز زیر:

۱. وجود حسد در درون دل و در اعماق روح، به گونه‌ای که انسان آن را کنترل کند و اثرش در گفتار و رفتار او ظاهر نگردد.

۲. وجود حسد در درون به گونه‌ای که از کنترل او خارج شود و با سخنان و اعمال شیطانی بروز کند و برای انتقام‌گیری از محسود و زوال نعمت او تلاش کند.

از بعضی روایات استفاده می‌شود که همه (یا غالب) مردم رگه‌های حسد در درون جانشان وجود دارد، ولی تا آن را در گفتار خود ظاهر نکنند، گناهی بر آنان نوشته نمی‌شود!

از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نقل شده که فرمود: «ثلاث لا ینجو منهن احد: الظن، والطیرة، والحسد، و ساحتکم بالمخرج من ذلک، اذا ظننت فلا تحقق، و اذا تطیرت فامض، و اذا حسدت فلاتبع؛ سه چیز است که هیچ‌کس از آن رهایی نمی‌یابد:

گمان بد، فال بد و حسد و من راه نجات از آن‌ها را برای شما بازگو می‌کنم، هنگامی که گمان بد درباره کسی بردی، ترتیب اثر به آن نده و هنگامی که فال بد زدی اعتنا مکن و به کار خود ادامه بده و هنگامی که به کسی حسد پیدا کردی ستم مکن (و در گفتار و اعمال با حسد هماهنگ مشو)»!

از این تعبیر استفاده می‌شود که این حکم عمومی نیست و انبیاء و اولیاء را شامل نمی‌شود، چرا که اگر آن‌ها در ظاهر و باطن از حسد پاک نشوند هرگز به آن مقامات والای روحانی و معنوی نمی‌رسند، به همین دلیل حدیثی را که می‌گوید: «هیچ‌کس از حسد خالی نیست حتی انبیاء» به‌عنوان محسود واقع شدن تفسیر کرده‌اند، یعنی حسودان در برابر همه کس حتی پیامبران الهی ظاهر می‌شوند که نسبت به مقامات آن‌ها حسد می‌ورزند.

به هر حال، در اینکه صفت حسد از رذایل اخلاقی است خواه به مرحله ظهور و بروز برسد یا نه شکی نیست، سخن در این است که آیا اگر به مرحله ظهور و بروز نرسد گناه و عقوبتی بر آن نوشته می‌شود یا نه؟ ظاهراً دلیلی بر گناه بودن آن در مرحله عدم ظهور و بروز نداریم، هر چند صفت نکوهیده‌ای است.

درمان حسد

همان‌گونه که از بحث‌های پیشین استفاده شد «حسد» از بیماری‌های خطرناک اخلاقی است که اگر انسان به درمان آن نپردازد دین و دنیای او را تباه می‌کند. درمان این بیماری اخلاقی مانند درمان صفات رذیله دیگر است که بر دو اساس استوار می‌باشد.

۱. طرق علمی.

۲. طرق عملی.

در قسمت «علمی» شخص حسود باید روی دو چیز مطالعه و دقت کند یکی پیامدها و آثار ویرانگر حسد از نظر روح و جسم و دیگر ریشه‌ها و انگیزه‌های پیدایش حسد. همان‌گونه که شخص معتاد به یک اعتیاد خطرناک، مانند اعتیاد به هروئین، باید سرانجام کار معتادان را بررسی کند و ببیند آن‌ها چگونه سلامت و تندرستی خود را از دست داده و زن و فرزند و حیثیت اجتماعی آن‌ها بر باد می‌رود و با دردناک‌ترین وضعی در جوانی جان می‌سپارند و نه تنها کسی از مرگ آن‌ها ناراحت نمی‌شود بلکه مرگ او را سعادت برای خانواده و فامیل و دوستانش می‌شمرند!

همین‌طور «حسود» باید بیندیشد که این بیماری اخلاقی به زودی جسم او را بیمار می‌کند، مانند خوره روح او را می‌پوساند و می‌خورد و از بین می‌برد، خواب و آرامش را از او سلب می‌کند و هاله‌ای از غم و اندوه همیشه اطراف قلب او را گرفته است و از آن بدتر اینکه مطرود درگاه خدا می‌شود و به سرنوشتی همچون ابلیس و قاییل گرفتار می‌آید و تازه با همه این‌ها نیز نمی‌تواند به مقصود خود یعنی زوال نعمت محسود برسد!

بی‌شک مرور بر این آثار و پیامدها و بررسی مکرر احادیث نابی که در این زمینه آمده و در بخش‌های گذشته به آن اشاره شد، تأثیر بسیار مثبتی در درمان این بیماری اخلاقی دارد. «حسود» باید بیندیشد، اگر مواد مخدر سلامت روح و جسم را بر هم می‌زند و مرگ زودرس و رقت بار را به استقبال او می‌فرستد، او نیز علاوه بر بیماری‌های جسمی و روانی، آخرت خود را هم از دست می‌دهد، چرا که عملاً به حکمت خدا اعتراض می‌کند و در پرتگاه شرک و کفر سقوط می‌نماید، این‌ها از یک سو.

از سوی دیگر در باره انگیزه‌های حسد باید بیندیشد و ریشه‌های آن را یکی پس از دیگری قطع نماید، اگر دوستان ناباب و وسوسه‌های آن‌ها او را به این وادی کشانده است با آن‌ها قطع رابطه کند و هرگاه تنگ نظری و بخل سرچشمه این رذیله اخلاقی شده، به مداوای آن‌ها برخیزد، اگر ضعف ایمان و عدم آشنایی به توحید افعالی خداوند او را در این گرداب پرتاب کرده است به تقویت مبانی ایمان و توحید پردازد و هرگاه نا آگاهی از

استعدادهای خویش و ظرفیت‌هایی که برای ترقی و پیشرفت در وجود اوست، او را گرفتار عقده حقارت و به دنبال آن حسد نموده است به درمان آن رو آورد و در سایه توکل به خدا و اعتماد به نفس، عقده حقارت را بگشاید و رذیله حسد را از خود دور سازد.

چه بهتر اینکه «حسود» عصاره و خلاصه‌ای از این امور را در صفحه یا صفحاتی بنویسد و هر چند روز یک بار بر آن مرور کند و حتی با صدای بلند آن را برای خودش در تنهایی جمله جمله بخواند و پیرامون آن بیندیشد و مخصوصاً روی روایاتی که در این زمینه از معصومین (علیهم‌السلام) رسیده و در بحث‌های گذشته به آن اشاره شد تکیه کند، بی‌شک هر حسودی این برنامه را به‌طور جدی دنبال کند در مدت کوتاهی نتیجه خواهد گرفت، روح و جسم خود را تدریجاً از شر حسد رهایی می‌بخشد و افق‌های روشنی از سلامت و سعادت در برابر او نمایان می‌گردد.

مخصوصاً «حسود» باید روی این نکته کاملاً فکر کند که اگر وقت و نیرویی را که او برای زوال نعمت از محسود به کار می‌گیرد صرف پیشرفت خودش کند چه‌بسا از او جلو بیفتد. به تعبیر دیگر باید انگیزه‌های حسد را به انگیزه‌های غبطه تبدیل کند و نیروهای ویرانگر را به نیروهای سازنده مبدل سازد. این معنی در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه‌السلام) نقل شده که فرمود: «إِحْتَرِسُوا مِنْ سُورَةِ الْجُمُدِ وَالْحَقْدِ وَالْغَضَبِ وَالْحَسَدِ وَأَعِدُّوا لِكُلِّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ عِدَّةً تُجَاهِدُونَ بِهَا مِنَ الْفِكْرِ فِي الْعَاقِبَةِ وَمَنْعِ الرِّذِيلَةِ وَطَلَبِ الْفَضِيلَةِ؛ خود را از شدت بخل و کینه و غضب و حسد در امان دارید و برای مبارزه با هر یک از این امور وسیله‌ای آماده سازید، از جمله تفکر در عواقب سوء این صفات رذیله و راه درمان و طلب فضیلت از این طریق».

اما از نظر «عملی»، می‌دانیم: تکرار یک عمل تدریجاً تبدیل به یک عادت می‌شود و ادامه عادت تبدیل به ملکه و صفت درونی می‌گردد، اگر حسود به جای اینکه برای در هم شکستن اعتبار و شخصیت فردی که مورد حسدش قرار گرفته به تقویت موقعیت خود بپردازد، به جای غیبت و مذمتش او را به خاطر صفات خویش مدح و ستایش کند و به جای تلاش در تخریب زندگی مادی او خود را آماده اعانت و همکاری با او نماید، تا می‌تواند از او سخن بگوید، تا ممکن است نسبت به او محبت کند و تا آنجا که در اختیار اوست خیر و سعادت او را بطلبد و به دیگران نیز همین امور را توصیه کند، به یقین تکرار این کارها تدریجاً آثار رذیله حسد را از روح او می‌شوید و نقطه مقابل آن که «نصح» و «خیرخواهی» است با یک دنیا نور و صفا و روحانیت جانشین آن می‌گردد.

علمای اخلاق به افراد ترسو برای از میان بردن این رذیله اخلاقی توصیه می‌کنند که در میدان‌هایی که ورود در آن شجاعت فراوان می‌خواهد گام بگذارند و این کار را بر خود تحمیل کنند تا تدریجاً ترس آن‌ها بریزد و شجاعت به صورت عادت و حالت در آید و سپس ملکه گردد. همین‌گونه حسود باید با استفاده از ضد آن به درمان پردازد که درمان هر بیماری دارویی است که از ضد آن تشکیل یافته است!

در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌خوانیم: «إِذَا حَسَدْتَ فَلَاتَّبِعْ؛ هنگامی که نسبت به کسی حسد پیدا کردی بر طبق آن عمل نکن و بر او ستمی روا مدار». و در حدیث دیگری از امیر مؤمنان آمده است که فرمود: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَسْتَعْمِلُ حَسَدَهُ؛ مؤمن حسد خود را به کار نمی‌گیرد».

از جمله اموری که در درمان حسد بسیار مؤثر است راضی به رضای حق بودن و تسلیم در برابر اراده او شدن و قانع به زندگی خویش گشتن است، در حدیثی از امیر مؤمنان می‌خوانیم: «مَنْ رَضِيَ بِحَالِهِ لَمْ يَعْتَوِرْهُ الْحَسَدُ؛ کسی که به آنچه دارد راضی باشد حسد دامان او را نمی‌گیرد».

نصح و خیرخواهی

نقطه مقابل حسد، «نصح» و خیرخواهی است، به این معنی که نه تنها انسان خواهان زوال نعمت از دیگران نباشد بلکه طالب بقای نعمت و افزون شدن آن برای همه نیکان و پاکان گردد، یا به تعبیری دیگر آنچه از خیر و خوبی و سعادت معنوی و مادی برای خویش می‌خواهد برای دیگران نیز بطلبد و این یکی از فضایل معروف است که در آیات قرآن و روایات اسلامی به آن اشاره شده است. پیامبران الهی خیرخواهان امت‌ها بودند و یکی از صفات بارز آن‌ها همین موضوع بود.

دروغ و آثار و عواقب آن^۱

هشتمین گام در سیر نزولی انسان در مسیر سقوط دروغ نام دارد. در تعلیمات اسلام در مورد مبارزه با کذب و دروغ، فوق العاده تأکید شده، تا آنجا که دروغ‌گویان را هم ردیف کافران و منکران الهی می‌شمرد، و دروغ را کلید تمام گناهان

۱. اخلاق در قرآن، ج ۳، ناصر مکارم شیرازی، صص ۲۴۲. ۲۱۹

معرفی می‌کنند و تصریح می‌کند که انسان تا دروغ را به هر شکل و به هر صورت ترک نکند و طعم ایمان را نخواهد چشید.

همین اندازه برای پی بردن به خطرات دروغ کافیت با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و بخشی از آیات مربوط به کذب را بررسی می‌کنیم:

۱. **إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ.** (نحل. ۱۰۵)

۲. **إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ.** (زمر. ۳)

۳. **إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ.** (غافر. ۲۸)

۴. **فَاعْقَبْتَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ.** (توبه. ۷۷)

۵. **وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ.** (بقره. ۱۰)

۶. **قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ.** (یونس. ۶۹)

۷. **تُمْ نَبْتَهُلٌ فَتَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ.** (آل عمران. ۶۱)

ترجمه

۱. تنها کسانی دروغ می‌بندند که به آیات خدا ایمان ندارند (آری) دروغگویان واقعی آنان هستند!

۲. ... خداوند آن کس را که دروغگو و کفران کننده است هرگز هدایت نمی‌کند.

۳. ... خداوند کسی را که اسرافکار و بسیار دروغگوست هدایت نمی‌کند.

۴. این عمل، (روح) نفاق را، تا روزی که خدا را ملاقات کنند در دل هایشان برقرار ساخت.

این بخاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند و به خاطر آن است که دروغ می‌گفتند.

۵. و بخاطر دروغ‌هایی که می‌گفتند عذاب دردناکی در انتظار آن هاست.

۶. بگو «آن‌ها که به خدا دروغ می‌بندند (هرگز) رستگار نمی‌شوند».

۷. ... آنگاه مباحله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه می‌فرماید: دروغ و افترا کار کسانی است که ایمان به آیات خدا ندارند، و دروغگویان واقعی آن‌ها هستند (**إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ**)

این سخن هنگامی صادر شد که دشمنان اسلام و مشرکان نادان هنگامی نسخ در بعضی از آیات قرآن را می‌دیدند که بر اثر تغییر شرایط گاه بعضی از احکام الهی جای خود را به احکام تازه‌ای می‌داد بهانه‌ای به دست آورده و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و اله) را متهم به دروغ می‌

کردند، و یا این که می‌گفتند پیامبر (صلی الله علیه و آله) معلمی دارد که این آیات را به اومی آموزد (منظورشان از معلم دو غلام نصرانی به نام «یسار» و «جبر» و یا مردی به نام بلعام نصرانی رومی بود، در حالی که قرآن به زبان عربی فصیحی نازل شده و آن‌ها همه از عجم بودند).

قرآن در پاسخ همه این‌ها می‌گوید پیامبر (صلی الله علیه و آله) وحی الهی را که رُوحُ الْقُدُسُ از سوی خداوند بر او نازل کرده است بیان می‌کند و آثار ایمان و صدق و راستی از تمام سخنان او هویدا است، کسانی دروغ می‌گویند که به خدا ایمان ندارند یعنی ایمان با دروغ جمع نمی‌شود، و مؤمنان حقیقی زبانشان جز به صدق و راستی گردش نمی‌کند.

جمله‌ی «يَفْتَرِي الْكَذِبَ» در واقع تأکیدی است بر دروغ آن‌ها که هم دروغ می‌گویند و هم تهمت می‌زنند، یا به گفته‌ی طبرسی، در مجمع البیان به معنی يَخْتَرِعُ الْكَذِبَ است یعنی دروغ‌هایی از پیش خود می‌سازند (توجه داشته باشید افترا به معنی فَرَى (بر وزن فرط) در اصل به معنی قطع کردن است سپس به هر کار خلافی از جمله شرک و دروغ و تهمت اطلاق شده است).

دروغ هر سخنی است که برخلاف واقع باشد، ولی تهمت آن است که این سخن خلاف در بردارنده‌ی نسبت نا‌روایی به کسی باشد. این احتمال نیز وجود دارد که «يَفْتَرِي الْكَذِبَ» اشاره به سردمداران شرک و کفر است که آن‌ها دروغ ساز بودند، دروغ‌هایی مانند: شاعر و ساحر درباره‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌ساختند، و دیگران از آن‌ها پیروی می‌کردند.

به هر حال آیه فوق به خوبی دلالت می‌کند که دروغ با ایمان سازگار نیست و لذا در تفسیر این آیه در روایات می‌خوانیم که از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) پرسیدند: آیا مؤمن ممکن است آلوده‌ی بی‌عفتی شود؟ فرمود: احتمال دارد، عرض کردند آیا ممکن است الودیه‌ی سرقت گردد؟ فرمود: ممکن است. عرض کردند «يَا رَسُولَ اللَّهِ الْمُؤْمِنُ يَكْذِبُ؟ قَالَ لَا، ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ؛ ای رسول خدا آیا مؤمن ممکن است دروغ بگوید؟ فرمود: نه، سپس آیه فوق را تلاوت فرمود».

البته باید توجه داشت که ایمان دارای مراحل است.

در دومین آیه مورد بحث با صراحت می‌فرماید: «خداوند کسی را که دروغ گو و کفران کننده است (هرگز) هدایت نمی‌کند». (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ).
و در سومین آیه مورد بحث می‌خوانیم: خداوند کسی را که اسراف کار و بسیار دروغگو است هدایت نمی‌کند (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ).

می‌دانیم **هدایت و ضلالت به دست خدا است**؛ حتی پیامبر خدا هم اگر بخواهد کسی را هدایت کند، تا خدا اراده نکند نمی‌تواند هدایت کند «**إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ**؛ تو هر کس را دوست بداری نمی‌توانی هدایت کنی ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می‌کند»^۱.

ولی این بدان معنی نیست که خداوند گروهی را به اجبار هدایت و گروهی را به اجبار گمراه کند، بعد گروه اول را در میان نعمت‌های بهشتی غوطه‌ور سازد و گروه دوم را در آتش دوزخ فرو برد، که این نه با عقل و منطق سازگار است و نه با عدل الهی. بلکه منظور این است، هنگامی که زمینه‌های هدایت و ضلالت از طریق اعمال خود مردم فراهم شود، خداوند هر کس را مطابق لیاقت و شایستگی هایش پاداش می‌دهد. دست گروهی را می‌گیرد و به سرمنزول مقصود می‌رساند، ولطف و عنایتش را از گروه دوم بر می‌گیرد، تاسرگردان شوند، و هرگز به سرمنزول سعادت نرسند.

و از مهم‌ترین اموری که زمینه‌ی گمراهی را فراهم می‌سازد، دروغ و اسراف و کفران نعمت است که در دو آیه فوق به آن اشاره شده و از تعبیرات این آیه به خوبی می‌توان دریافت آن‌ها که هدایت و ضلالت را امری اجباری می‌دانند، و آیات مربوط به آن را دلیل بر جبر می‌شمردند تا چه اندازه در اشتباهند. آری دروغ یکی از مهمترین عوامل گمراهی و بدبختی انسان است.

ممکن است مورد این دو آیه دروغ بستن بر خدا، وانحراف از اصل توحید بوده باشد، ولی مورد هرگز **مُخَصَّص** نیست، یعنی خصوصیت مورد مانع از عمومیت حکم کلی که در این دو آیه وارد شده است نمی‌شود. رابطه‌ای میان دروغ و کفران نعمت که در آیه اول آمده شاید از این نظر است که آن‌ها نعمت وجود موسی (علیه‌السلام) را که برای هدایتشان آمده بود کفران کردند و به تکذیبشان پرداختند.

و رابطه میان اسراف و دروغ از این نظر است که فرعونیان در مخالفت فرمان خداوند و ظلم بر بنی اسرائیل، و کشتن فرزندان آن‌ها، راه اسراف را پیمودند و نبوت موسی (علیه‌السلام) را تکذیب کردند. در چهارمین آیه مورد بحث، سخن از منافقان است که تظاهر به ایمان و عمل صالح می‌کردند و همچون ثعلبه بن حاطب انصاری با خدا عهد و پیمان می‌بستند که اگر به

۱. قصص، آیه ۵۶

روزی وسیعی دست یابند، نیازمندان را مورد حمایت و عنایت قرار دهند، ولی زندگی آن‌ها نشان داد که آنچه می‌گفتند دروغ بود، خداوند می‌فرماید:

این عمل (پیمان شکنی) نفاق را در دل هایشان تا روزی که خدا را ملاقات کنند برقرار ساخت (فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ). سپس می‌افزاید: «این به خاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند و به خاطر آن است که دروغ می‌گفتند». (بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ). گفتنی است که تخلف از عهدهایی که با خدا بسته شده نوعی دروغ عملی است.

به هر حال آیه فوق با صراحت می‌گوید شکستن عهد و پیمان الهی و دروغ گفتن روح نفاق را در دل انسان تا پایان عمر نگه می‌دارد، و چه کیفری از این بدتر. رابطه این دو گناه (پیمان شکنی و دروغ) با نفاق روشن است، زیرا نفاق چیزی جز دوگانگی ظاهر و باطن نیست.

پیمان شکنان دروغگو نیز تظاهر به پایبند بودن به تعهدات و صداقت و راستی می‌کنند، درحالی‌که چهره باطن آن‌ها چیزی غیر از آن است. آری بسیاری کسانی که همچون ثعلبه بن حاطب انصاری که وقتی در تنگنای زندگی قرار می‌گیرند به درگاه خدا روی می‌آورند و با تمام وجود حل مشکل خود را از او می‌خواهند، وعهدها و پیمان‌ها با خدا می‌بندند و نذرهای می‌کنند اما هنگامی که گره‌های مشکلات گشوده شد و به مقصد رسیدند همه آن‌ها را به فراموشی می‌سپارند، که این مصداق بارز پیمان شکنی و دروغ و کذب و نفاق و درویی است (از خدا می‌خواهیم که همه ما را از این اعمال حفظ کند).

در پنجمین آیه سخن از صفات و اعمال زشت منافقان در میان است، و به خصوص روی مساله دروغگویی آن‌ها تکیه می‌کند می‌فرماید: «در دل‌های آن‌ها نوعی بیماری است؛ خداوند بر بیماری آن‌ها می‌افزاید و عذاب دردناکی به خاطر دروغ‌هایی که می‌گفتند دارد» (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ) در این آیه دقیقاً ذکر نشده است که چه نوع دروغ‌هایی از آن‌ها سر می‌زد، ممکن است اشاره به دروغ‌هایی باشد که در آیات قبل به آن‌ها اشاره شد از جمله ادعای ایمان است درحالی‌که در دل ایمان نداشتند، و دیگر خدعه و نیرنگی است که نسبت به مومنان داشتند و با دروغ‌های خود آن‌ها را فریب می‌دادند، و از همه مهمتر آن که از هر فرصتی برای تکذیب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله استفاده می‌کردند.

ولی در هر حال این آیه می‌گوید: عذاب الیم آن‌ها به خاطر دروغ‌های آن‌ها است. و این نشان می‌دهد که بدترین کار منافقان دروغ‌گویی آن‌ها بوده است که عذاب الیم مستند به آن

شده، در حالی که گناهان زیادی نیز داشتند. روشن است که منظور از بیماری در این جا بیماری نفاق است که یک بیماری اخلاقی محسوب می‌شود که ناشی از دوگانگی شخصیت منافق است که در ظاهر چیزی است و در باطن چیزی دیگر.

ششمین آیه ناظر به شاخه معینی از شاخه‌های کذب است و آن دروغ بستن بر خدا است، روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و اله کرده می‌فرماید: بگو آن‌ها که دروغ به خدا می‌بندند (هرگز) رستگار نمی‌شوند (قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ).

اصولاً دروغ با رستگاری جمع نمی‌شود به خصوص اگر دروغ بر خدا و پیامبران الهی باشد و منظور از دروغ بر خدا در این آیه به قرینه آیات پیش از آن این است که مشرکان فرشتگان را دختران خدا می‌پنداشتند، و گاه گفته شده است ادعای مسیحیان را نسبت به حضرت مسیح (علیه السلام) و یهود را نسبت به حضرت عزیر (علیه السلام) که آن‌ها را فرزند خدا می‌دانستند نیز شامل می‌شود، و نه همسری و فرزندی.

اصولاً فلسفه وجود فرزند در نظام آفرینش نیاز انسان‌ها، نیاز فطری و طبیعی انسان‌ها به کمک فرزندان و احتیاج به بقا نسل از طریق آن‌ها است، و فرزند برای خداوندی که ازلی وابدی و بی‌نیاز از همه چیز و قادر بر هر کاری است مفهوم ندارد.

این نکته نیز قابل دقت است که در آیه فوق عمل مشرکان مصداق دروغ و افترا هر دو شمرده شده است، این بخاطر آن است که دروغ مفهومی گسترده‌تر از افترا دارد (و به تعبیر معروف، نسبت میان آن‌ها نسبت عموم و خصوص مطلق است) دروغ آن است که انسان سخنی خلاف واقع بگوید خواه درباره شخص بگوید یا چیزی، ولی تهمت و افترا آن است که نسبتی ناروا و غیر واقعی به کسی بدهد که در این صورت هم دروغ است و هم تهمت. مضمون همین آیه در آیه ۱۱۶ نحل نیز آمده است آنجا که می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ».

در هفتمین و آخرین آیه مورد بحث که همان آیه معروف مباحله است سخن از شاخه دیگری از دروغ یعنی دروغ بستن به پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) است، که لعنت خدا را نصیب دروغگویان کرده است، می‌فرماید: «هر گاه بعد از علم و دانشی که (درباره مسیح) به تو رسیده (باز) کسانی که با تو به مهاجحه و ستیز برمی‌خیزند به آن‌ها بگو بیایید ما فرزندان خود را دعوت می‌کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت می‌نماییم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت می‌کنیم شما هم از نفوس خود، آنگاه مباحله می‌کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می‌دهیم». (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ

مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَانَنَا وَابْنَاتِنَا وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ).

مباهله در اصل از ماده بهل (بر وزن سهل) به معنی رها کردن است و حتی در تعبیرات فارسی خود نیز این جمله بکار می‌بریم که فلان کس را بهل کرده‌اند یعنی به حال خود رها نموده‌اند. و در تفسیرهای مذهبی مباهله به معنی آن است که دو گروه بر سر یک امر مذهبی در برابر هم قرار گیرند، و هر کدام درباره دیگری نفرین کند، نفرین هر کدام مؤثر واقع شد دلیل حقانیت او است.

همان گونه که در صدر اسلام در میان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و مسیحیان نجران واقع شد، و هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به همراه اهل بیتش (علی و فاطمه زهرا و حسن و حسین (علیهم السلام)) به میعاد گاه برای مباهله آمد، و آثار اجابت دعا را در چهره آنان دیدند، مسیحیان نجران عقب نشینی کردند و با پیغمبر اکرم از در مصالحه در آمدند که بحث آن به طور مشروح در تفسیر نمونه ذیل همین آیه آورده شده و اینجا نیاز به شرح آن نیست. منظور این است که تعبیر «فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ؛ لعنت خدا بر دروغگویان قرار می‌دهیم» تعبیر فوق العاده‌ای است که عظمت گناه دروغ را بازگو می‌کند. آیات فوق بخش مهمی از تأکیدهای قرآن در مورد زشتی دروغ و آثار شوم آن است به خوبی نشان می‌دهد که تا چه حد این گناه از نظر اسلام، زشت و منفور و خطرناک است، و افراد با ایمان و جامعه اسلامی باید در برابر آن حساسیت کامل نشان دهند، و صحنه اجتماع را از لوث آن پاک کنند.

دروغ گویی در روایات اسلام

در روایات اسلامی تعبیرهای تکان دهنده‌ای درباره زشتی دروغ است که گلچینی از آن را ذیلاً مطالعه می‌کنید:

۱. از بعضی از روایات استفاده می‌شود که دروغ کلید گناهان است. در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالًا وَ جَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابَ، وَ الْكِبْذَ شَرٌّ مِنَ الشَّرَابِ؛ خداوند متعال برای شر قفل‌هایی قرار داده است، و کلید آن قفل‌ها شراب است (چرا که مانع اصلی زشتی‌ها عقل است و شراب عقل را از کار می‌اندازد) و دروغ از شراب هم بدتر است.»

۲. در تعبیر دیگری از امام حسن عسکری (علیه السلام) می خوانیم: «جُعِلَتِ الْخَبَائِثُ كُلُّهَا فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الْكِذْبُ؛ تمام پلیدی‌ها در اتاقی قرار داده شده و کلید آن اتاق، دروغ است».

دلیل آن این است که انسان‌های گنهکار هنگامی که خود را در معرض رسوایی می‌بینند با دروغ گناهان خود را می‌پوشانند، و به تعبیر دیگر دروغ به آن‌ها اجازه می‌دهد که انواع گناهان را مرتکب شوند، بی آنکه از رسوایی بترسند، در حالی که انسان راستگو ناچار است گناهان دیگر را ترک کند چرا که راست گویی به او اجازه انکار گناه را نمی‌دهد و ترس از رسوایی‌ها او را به ترک گناه دعوت می‌کند.

۳. از احادیث دیگری استفاده می‌شود که دروغ با ایمان سازگار نیست، در حدیثی چنین می‌خوانیم: «سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ يَكُونُ الْمُؤْمِنُ جَبَانًا؟ قَالَ: نَعَمْ: قِيلَ وَ يَكُونُ بَخِيلًا؟ قَالَ: نَعَمْ. قِيلَ يَكُونُ كَذَّابًا قَالَ: لَا؛ از پیامبر اکرم پرسیدند آیا انسان مؤمن ممکن است (احیانا) ترسو باشد؟ فرمود: آری. باز پرسیدند آیا ممکن است بخیل باشد؟ فرمود: آری. پرسیدند آیا ممکن است دروغگو باشد؟ فرمود: نه».

همین مضمون به صورت دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده است آنجا که فرمود: «لَا يَجِدُ الْعَبْدُ طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَتْرُكَ الْكِذْبَ هَزْلَهُ وَجِدَّةً؛ انسان هیچگاه طعم ایمان را نمی‌چشد تا دروغ را ترک گوید خواه شوخی باشد یا جدی».

چرا دروغ با ایمان سازگار نیست؟ زیرا دروغ یا به خاطر آن است که انسان به منفعتی برسد یا از مشکل‌رهایی یابد چنان که ایمان انسان قوی باشد می‌داند که خیر و شر به دست خدا است او است که می‌تواند گره کور مشکلات را بگشاید و او است که می‌تواند در برابر ناملایمات از انسان دفاع کند، و اگر انسان به این امر که شاخه‌ای از شاخه‌های توحید افعالی است اعتقاد داشته باشد چه نیازی دارد که به دروغ متوسل گردد.

۴. در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم که فرمود: «وَشَرُّ الْقَوْلِ الْكِذْبُ؛ بدترین سخن، دروغ است». زیرا آثار مرگبار آن از هر سخن بدی بدتر است.

۵. باز در حدیث دیگری از امام علی (علیه السلام) دروغ به عنوان بدترین گناهان معرفی شده می‌فرماید: «أَعْظَمُ الْخَطَايَا عِنْدَ اللَّهِ الْكِذْبُ وَ شَرُّ النَّدَامَةِ نَدَامَةُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ بدترین گناهان نزد خدا (گناه) زبان دروغ گو است، و بدترین پشیمانی روز قیامت است».

۶. دروغ با عقل سازگار نیست، همان‌گونه که در حدیثی از امام کاظم علیه السلام: «إِنَّ الْعَاقِلَ لَا يَكْذِبُ وَ إِنْ كَانَ فِيهِ هَوَاهُ؛ انسان عاقل دروغ نمی‌گوید هر چند به آن تمایل داشته باشد».

۷. دروغ دریچه‌ای به سوی نفاق است، پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌فرماید: «**إِنَّ الْكِذْبَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ النِّفَاقِ**؛ دروغ دری از درهای نفاق است».

زیرا انسان دروغگو خود را در چهره راستگو قرار می‌دهد در حالی که باطنش غیر از آن است، این دوگانگی ظاهر و باطن نوعی نفاق، و دروغ یکی از کارهای شایع منافقان است. ۸. دروغگو اعتماد مردم را از دست می‌دهد، چنان که در یکی از کلمات امیر مؤمنان علی (علیه‌السلام) می‌خوانیم: «**مَنْ عُرِفَ بِالْكَذِبِ قَلَّتِ الثَّقَةُ بِهِ**؛ کسی که به دروغگویی شناخته شود، اعتماد مردم به او کم می‌شود».

و نقطه مقابل این معنی در کلمات آن بزرگوار آمده که فرمود: «**مَنْ تَجَنَّبَ الْكِذْبَ صَدَقَتْ أَقْوَالُهُ**؛ کسی که از دروغ بپرهیزد سخنانش پذیرفته می‌شود».

۹. این بحث دامنه دار را با حدیث دیگری که در کلمات قصار امیر المومنان علی (علیه‌السلام) آمده و مردم را از دوستی با دروغگویان بر حذر داشته پایان می‌دهیم.

فرمود: «**وَإِيَّاكَ وَ مَصَادَفَهُ الْكَذَّابِ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقْرَبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَ يُبْعَدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ**؛ از دوستی با دروغگو بپرهیز که مانند سراب است، دور را در نظر تو نزدیک، و نزدیک را دور می‌سازد» (و تو را گمراه می‌کند).

از روایات بالا به خوبی استفاده می‌شود که دروغ سر چشمه انواع گناهان و متزلزل کننده ارکان ایمان و بدترین سخنان و دعوت کننده به انواع معاصی و شاخه‌ای از شاخه‌های نفاق و پاره کننده رشته‌های اعتماد و اتحاد است، و درباره کمتر گناهی این همه نکوهش و مذمت دیده می‌شود. در اینجا نکات مهمی باقی مانده است که به طور فشرده به آن می‌پردازیم:

۱. آثار زیان بار دروغ

گرچه آیات و روایاتی که در بالا آمد به قدر کافی پرده از روی این مسأله برداشت، ولی اهمیت موضوع تحلیل‌های بیشتری را در اینجا می‌طلبد. **نخستین آثار زیان بار دروغ** رسوایی و بی‌آبرویی و از دست دادن پایگاه اجتماعی و اعتماد مردم است.

ضرب المثل معروفی می‌گوید: دروغ گو حافظه ندارد، و تجربیات نشان می‌دهد که دروغ بودن یک سخن را برای مدت طولانی نمی‌توان پنهان داشت اگر مساله بی‌اهمیتی باشد ممکن است فراموش شود، ولی اگر مساله مهمی باشد سرانجام واقعیت‌ها خود را نشان می‌دهد و راز دروغگو فاش می‌شود، نه به خاطر این که دروغگو حافظه ندارد، بلکه به خاطر این که دروغ چیزی نیست که آن را بتوان به حافظه سپرد زیرا یک حادثه که

واقع می‌شود ارتباط زیادی به حوادث اطراف خود دارد و پیوندهای علت و معلول با حوادث قبل و بعد و لوازم غیر قابل اجتناب، آن حادثه را با دیگر حوادث مربوط می‌سازند.

کسی که حادثه‌ای را به دروغ می‌سازد مجبور است روابط ساختگی آن را با زمان و مکان و اشخاص و حوادث اطراف آن نیز بسازد، و از آنجا که این روابط حد و حسابی ندارد به فرض که چند مورد آن را درست کند و به خاطر بسپارد در بقیه وا می‌ماند.

درست مانند داستان یوسف که برادرانش به دروغ گفتند او را گرگ خورد و پیراهن او را به خونی آغشته و برای پدر آوردند، اما فراموش کردند که پیراهن را از چندین جا پاره پاره کنند. سالم بودن پیراهن پرده از کار آن‌ها برداشت و دروغشان را ظاهر کرد و یا مانند همسر عزیز مصر، هنگامی که به دروغ ادعا کرد یوسف به دنبال او دویده و قصد تجاوز به او را داشته است، فراموش کرده بود که در این ماجرا، پیراهن یوسف از عقب سر پاره شده که دلیل روشنی است بر دورغ زلیخا و اینکه او به دنبال یوسف دویده است.

امروز بازپرسان آگاه به راحتی می‌توانند با سؤال‌های پی در پی مربوط به یک حادثه و لوازم و خصوصیات آن، دروغ یا راست بودن یک ادعا را ثابت کنند و کمتر دروغ گویی می‌تواند خود را از چنگال آن‌ها رهایی ببخشد. آری دورغ گو نمی‌تواند حافظه داشته باشد و به هر حال سر انجام کارش رسوایی و بی‌آبرویی است. **یکی دیگر از آثار دروغ این است** که انسان را به دروغ‌های دیگر، یا گناهان دیگر دعوت می‌کند، چرا که دورغ گو برای مخفی ساختن دروغش گاه مجبور می‌شود دروغ‌های زیاد دیگری بگوید یا دست به کارهای خطرناکی بزند.

سومین اثر زیان بار دروغ این است که به شخص دروغگو امکان می‌دهد که به طور موقت پرده‌ای بر خلافکاری‌های خود بیندازد در حالی که اگر راست می‌گفت ناچار بود آن اعمال را ترک کند.

چهارمین اثر زیان بار دروغ این است که انسان را تدریجاً به صفوف منافقان ملحق می‌سازد زیرا دروغ خود شاخه‌ای از شاخه‌های نفاق است چرا که دروغگو خود را به چهره راست گوین در آورده و سخنش را به عنوان یک واقعیت القا می‌کند در حالی که درونش چیز دیگری می‌گوید این دوگانگی ظاهر و باطن به طور تدریج به سایر اعمال و رفتار او سرایت می‌کند و از او منافقی تمام عیار می‌سازد. در حدیثی از امیرمؤمنان علی آمده است که فرمود: « **الْكَذِبُ يُؤَدِّي إِلَى النِّفَاقِ؛** دروغ انسان را به نفاق می‌کشاند.»

پنجمین اثر زیان بار آن این است اگر کسی شایستگی‌ها و لیاقت‌های فراوانی داشته باشد که بتوان از آن در پیشبرد اهداف اجتماعی بهره‌گیری فراوان کرد ولی دروغگو باشد، کسی نمی‌تواند از آن شایستگی‌ها بهره‌گیرد، چرا که انسان در برابر او در هر قدم مواجه با

شک و تردید می‌شود. به همین دلیل در بعضی از روایات اسلامی دروغ گو با مرده یکسان شمرده شده است، می‌فرماید: «**الْكَذَّابُ وَ الْمَيِّتُ سَوَاءٌ فَإِنَّ فَضِيلَةَ الْحَيِّ عَلَى الْمَيِّتِ الثَّقَةُ بِهِ، فَإِذَا لَمْ يُوْتَقُ بِكَلَامِهِ بَطَلَتْ حَيَاتُهُ؛**» دروغگو با مرده برابر است زیرا فضیلت زنده بر مرده اعتمادی است که انسان به او دارد و هنگامی که به سخن کسی که (به خاطر دروغگو بودنش) اعتمادی نباشد گویی زندگی او باطل شده است».

ششمین پیامد زیان بارش این است که انسان با استفاده از ابزار دروغ می‌تواند کارهای زشت دیگری انجام دهد، حسود و کینه توز و بخیل هر کدام به وسیله دروغ می‌تواند حسد یا کینه یا بخل خود را اعمال نمایند و همچنین در مورد بسیاری از گناهان دیگر، مثلاً هنگامی که کسی از او تقاضای وام می‌کند به دروغ می‌گوید من خودم امروز برای زندگی وام گرفتم، یا هنگامی که برای معرفی شخصی به او مراجعه می‌کنند بخاطر حسد و کینه توزیش می‌گوید آن شخص آدم بی اعتباری است در حالی که در واقع مرد معتبری است.

هفتمین اثر زیان بار آن در علوم و دانش‌ها ظاهر می‌گردد این است که اگر افراد محقق در یک یا چند مورد دروغ بگویند تمام تحقیقات و کتاب‌های علمی خود را از اعتبار می‌اندازند، و اگر این عمل شیوع پیدا کند اعتمادی بر تحقیقات و علوم دیگران باقی نخواهد ماند و کاروان علم و دانش بشری متوقف می‌شود و آثار زیان بار دیگری که با دقت در زندگی دروغگویان می‌توان به آن پی برد. اضافه بر این آثار که جنبه اجتماعی دارد، پیامدهای سوء معنوی نیز بر دروغ مرتبط می‌شود که در روایات اسلامی به آن اشاره شده است.

از جمله این که: فرشتگان از انسان دور می‌شوند همان‌گونه که قبلاً در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) خواندیم: «**إِذَا كَذَبَ الْعَبْدُ كَذِبَةً تَبَاعَدَ الْمَلَكُ مِنْهُ مَسِيرَةَ مِيلٍ مِنْ تَتْنِ مَا جَاءَ بِهِ؛**» دیگر این که دروغ انسان را از نماز شب محروم می‌سازد در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم **إِنْ رَجُلٌ لَيَكْذِبُ الْكِذْبَةَ فَيُحْرَمُ بِهَا صَلَاةَ اللَّيْلِ، فَإِذَا حُرِمَ صَلَاةَ اللَّيْلِ حُرِمَ بِهَا الرِّزْقُ؛** گاه انسان دروغی می‌گوید و از نماز شب محروم می‌شود، و هنگامی که از نماز شب محروم می‌شود از روزی (وسیع) محروم می‌گردد».

دیگر این که دروغ گفتن باعث عدم قبولی بعضی از عبادات می‌شود همان‌گونه که دربارهٔ روزه داران آمده است در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که فرمود: «**فَإِذَا صُمْتُمْ فَاحْفَظُوا السِّنْتَكُمْ عَنِ الْكِذْبِ وَ عَصُوا أَبْصَارَكُمْ؛** هنگامی که روزه می‌گیرید زبان را از دروغ حفظ کنید، و چشمان خود را (از نگاه گناه آلود) فرو گیرید». این حدیث دلیل بر آن است که این گونه اعمال از ارزش روزه می‌کاهد.

دیگر این که دروغ گفتن گاه سبب می‌شود که برکات الهی از انسان قطع گردد، چنان که در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می‌خوانیم: «إِذَا كَذَبَ الْوَلَاءُ حُبِسَ الْمَطْرُ؛ هنگامی که زمامداران دروغ بگویند باران قطع می‌شود». بعضی از آثار در روایات آمده که هم ممکن است جنبه معنوی داشته باشد هم جنبه اجتماعی و ظاهری، از جمله از روایات متعددی استفاده می‌شود که دروغ از روزی انسان می‌کاهد و سبب فقر و تنگ دستی می‌شود.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم: «اعْتِيَادُ الْكِذْبِ يُورِثُ الْفَقْرَ؛ عادت کردن به دروغ‌گویی سبب فقر و تنگ دستی است». و در حدیث دیگری از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: « الْكِذْبُ يُنْقِصُ الرِّزْقَ؛ دروغ از روزی انسان می‌کاهد». این کاهش رزق ممکن است از آثار زیانبار معنوی دروغ باشد، و یا از آثار ظاهری و اجتماعی، چرا که دروغگو اعتماد مردم را از دست می‌دهد و با از دست دادن اعتماد عمومی فعالیت اقتصادی او محدود می‌شود، و همین امر سبب نقصان رزق و روزی او می‌شود.

انگیزه‌های دروغ

دروغ مانند سایر صفات رذیله سرچشمه‌های مختلفی دارد که مهمترین آن‌ها به شرح زیر است:

۱. **ضعف ایمان و اعتقاد.** چرا که اگر دروغگو به علم و قدرت خداوند و وعده‌های او اعتماد کافی داشته باشد هرگز برای رسیدن به اموال دنیا یا تحصیل جا و مقام، دروغ نمی‌گوید و موفقیت خود را در دروغ‌گویی نمی‌بیند. از فقر نمی‌ترسد، از پراکنده شدن مردم و برباد رفتن نفوذ اجتماعی خود هراس ندارد و مقام و قدرت را از سوی خدا می‌داند و برای حفظ آن به دروغ متوسل نمی‌شود. لذا در روایتی از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم: «جَانِبُوا الْكِذْبَ فَإِنَّ الْكِذْبَ مُجَانِبُ الْإِيمَانِ؛ از دروغ کناره‌گیری کنید چرا که دروغ از ایمان جدا است».

۲. **دیگر از سرچشمه‌های دروغ ضعف شخصیت و عقده حقارت است،** افرادی که گرفتار این ضعف‌ها هستند، برای پوشاندن ضعف خود متوسل به دروغ می‌شوند در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «لَا يَكْذِبُ الْكَاذِبُ إِلَّا مِنْ مَهَانَةِ نَفْسِهِ عَلَيْهِ؛ کسی دروغ نمی‌گوید مگر به خاطر بی‌ارزش بودن خودش در نظر خویش».

۳. **بسیار می‌شود که حسد و بخل و تکبر و خود برتر بینی و عداوت نسبت به افراد سرچشمه دروغ گفتن و تهمت زدن نسبت به آن‌ها می‌شود،** و یا دروغ گفتن درباره

خویش به خاطر کبر و غرور، و تا این سرچشمه‌ها گرفته نشود، دروغ هم ادامه خواهد یافت. منافقان نیز برای پوشاندن چهره واقعی خود به دروغ متوسل می‌شوند همانگونه که قبلاً به آن اشاره شد.

۴. **بیماری‌های اخلاقی جامعه و انحراف از مسیر حق**، آلودگی به انواع گناهان سبب تشویق عده‌ای به دروغ می‌شود، تا آنجا که می‌گویند اگر به دروغ متوسل نشویم زندگی کردن در این اجتماع برای ما مشکل است، و یا کسب و تجارت ما می‌خواهد.

۵. **علاقه شدید به دنیا و حفظ مقامات آن** نیز یکی دیگر از عوامل مهم شیوع دروغ. حتی دروغ بر خدا و پیامبر می‌گردد.

در خطبه ۱۴۷ نهج البلاغه می‌خوانیم که علی (علیه‌السلام) فرمود: «**وَإِنَّهُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَحْفَى مِنَ الْحَقِّ وَلَا أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ وَلَا أَكْثَرَ مِنَ الْكَذِبِ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ**؛ بعد از من زمانی برای شما فراهم می‌رسد که چیزی پنهان‌تر از حق و آشکارتر از باطل و فراوان‌تر از دروغ به خدا و پیامبرش نیست».

طرق درمان دروغ

برای ریشه کردن این صفت رذیله (دروغ‌گویی) از همان طرقی باید وارد شد که در طریق درمان سایر رذایل اخلاقی وارد می‌شویم؛ یعنی نخست به سراغ ریشه‌ها برویم، چرا که تا ریشه‌ها قطع نشود، این نهال شوم همچنان پا برجاست. **اگر انگیزه دروغ‌گویی ضعف ایمان نسبت به توحید افعالی است**، باید پایه‌های ایمان را تقویت کرد، خدا را قادر بر همه چیز دانست رزق و روزی و موفقیت و عزت و آبرو را به دست او بدانیم، تا ضعف‌هایی که سبب توسل به دروغ می‌شود برطرف گردد.

و اگر انگیزه آن حسد و بخل و کبر و غرور است باید به درمان آن‌ها پرداخت و به یقین هر کس در این‌ها که به‌طور مشروح سابقاً بیان کردیم، به‌ویژه در روایات پر محتوایی که در این زمینه وارد شده درست بیندیشد تأثیر مهم و بازدارنده‌ای دارد. **و اگر اشخاصی که مبتلا به این رذیله اخلاقی هستند از دوستان ناباب و دروغ‌گو و محیط‌هایی که آن‌ها را به دروغ تشویق می‌کند پرهیزند سریع‌تر درمان می‌شوند**، همانگونه که پرهیز از افراد آلوده به بیماری‌های جسمی و محیط‌های آلوده به میکروب بیماری‌ها سبب سرعت بهبود این بیماری خواهد شد. رهبر آن جامعه و بزرگان خانواده نیز نقش مؤثری می‌تواند در عادت دادن مردم به راست‌گویی داشته باشند چرا که وقتی افراد یک جامعه یا اعضاء یک خانواده چیزی جز صدق و راستی از بزرگترها نبینند به سرعت به صدق و راستی روی می‌آورند و به عکس، یک

دروغ که از آنان صادر شود زمینه‌های آلودگی یک جامعه یا خانواده را به این صفت رذیله فراهم می‌سازند.

در ضمن نباید طریق دروغگویی را به مردم یاد داد، در حدیثی می‌خوانیم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «**لَا تَلْفَنُوا النَّاسَ فَيَكْذِبُونَ فَإِنَّ بَنِي يَعْقُوبَ لَمْ يَعْلَمُوا إِنَّ الدُّبَّ يَأْكُلُ الْإِنْسَانَ فَلَمَّا لَقْنَهُمْ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الدُّبُّ. قَالُوا أَكَلَهُ الدُّبُّ؛** هرگز تلقین دروغ به مردم نکنید چرا که فرزندان یعقوب (تا آن زمان) نمی‌دانستند که گرگ ممکن است انسان را بخورد، هنگامی که پدرشان یعقوب به آن‌ها (سفارش کرد مراقب یوسف باشند) و گفت من از این بیم دارم که گرگ او را بخورد (آن‌ها یاد گرفتند و) گفتند یوسف را گرگ خورد (در حالی که دروغ می‌گفتند و یوسف در چاه کنعان بود)».

آری این ترک اولی بهانه‌ای به دست پسران یعقوب داد. ایجاد شخصیت در افراد، یکی از مؤثرترین طریق درمان دروغ است زیرا همان‌گونه که در گذشته اشاره کردیم یکی از عوامل دروغ‌گویی احساس حقارت و کمبود شخصیت است، و دروغ‌گو می‌خواهد با لاف زدن آن را جبران کند، و اگر احساس کند صاحب استعدادها و نیروهایی است که با پرورش آن می‌تواند به مقامات عالی در جامعه برسد نیازی به توسل جستن به دروغ برای ایجاد شخصیت کاذب در خود نمی‌بیند.

به‌ویژه اگر به آن‌ها توجه داده شود که راستگویان و صدیقان در پیشگاه خدا در صف انبیاء و شهیدان هستند و رفیق و همنشین آنان در قیامت خواهند بود به یقین برای ترک دروغ و اقبال به راست‌گویی تشویق خواهند شد، قرآن کریم می‌فرماید: «**وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا؛** و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند (در روز رستاخیز) همنشین کسانی خواهد بود که خدا نعمت خود را بر آنان تمام کرده از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان، و آن‌ها رفیق‌های خوبی هستند»^۱.

این نکته نیز قابل توجه است که نفوذ صفت زشت دروغ‌گویی مانند صفات دیگر در وجود انسان از جاهای ساده و کوچک شروع می‌شود و تدریجاً انسان را به دروغ‌های خطرناک می‌کشاند همان‌گونه که امام سجاد (علیه‌السلام) فرمود: «**اتَّقُوا الْكُذْبَ فِي صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ فِي كُلِّ جَدٍّ وَ هَزَلٍ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَذَبَ فِي الصَّغِيرِ اجْتَرَأَ عَلَى الْكَبِيرِ؛** از دروغ

۱. نساء، آیه ۶۹

بپرهیز خواه کوچک باشد یا بزرگ، جدی باشد یا شوخی، چرا که انسان هنگامی که در موضوعات کوچک دروغ بگوید جرئت می‌کند که دروغ بزرگ هم بگوید».

استثناعات دروغ

با این که دروغ از مهم‌ترین گناهان است و خطرات زیادی برای هر انسانی از نظر مادی و معنوی، فردی و اجتماعی دارد، ولی باز هم مواردی دارد که به صورت استثنا در روایات اسلامی و سخنان فقها و علمای اخلاق به پیروی از آن احادیث آمده است.

این موارد عمدتاً عبارت‌اند از :

۱. دروغ برای اصلاح ذات البین؛
۲. دروغ برای اغفال دشمن در میدان جنگ؛
۳. در مقام تقیّه؛
۴. برای دفع شر ظالمان؛
۵. در تمام مواردی که جان و ناموس انسان به خطر می‌افتد و برای نجات از خطر راهی جز توسل به دروغ نیست.

تمام موارد را می‌توان در یک قاعده کلی خلاصه کرد و آن این که هدف‌های مهمتری به خطر بیفتند و برای دفع آن خطرات، توسل به دروغ ضرورت داشته باشد، و به تعبیر دیگر تمام این موارد مشمول قاعده اهم و مهم است فی المثل انسان در چنگال جمعی متعصب و بی منطق و بی رحم گرفتار می‌شود و از مذهب او سؤال می‌کنند اگر حقیقت را بگوید فوراً خون او را می‌ریزند عقل و شرع در این جا اجازه می‌دهد که انسان با پاسخ دروغین جان خود را از شر آن‌ها نجات دهد.

یا در مواردی که اختلاف شدیدی میان دو نفر بروز کرده و انسان می‌تواند با گفتن دروغی (مثلاً فلان کس به تو علاقه زیاد دارد و بارها در پشت سر ذکر خیر شما را می‌گفت) صلح و صفا و آشتی در میان آن دو برقرار سازد و امثال این اهداف مهم، نه این که انسان به خاطر منافع شخصی و کارهای جزئی متوسل به دروغ شود، و این استثنائات ضروری را دستاویزی برای توسل به دروغ سازد، و به بهانه استفاده از استثنائات دروغ برای هر موضوع جزئی دروغ بگوید. در واقع تجویز دروغ در این موارد مانند حلال بودن خون مردار (اکل میته) در موارد ضرورت است که باید به مقدار ضرورت و تنها در مواردی که راهی جز آن نیست اکتفا شود.

دلیل این استثنائات علاوه بر قاعده عقلی بالا (قاعده‌ی اهم و مهم) روایات متعددی است که منابع مختلف اسلامی از معصومین (علیه‌السلام) نقل شده است.

۱. در حدیث معروفی از امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده است که می‌گوید رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمود: «**إِحْلِفَ بِاللَّهِ كَاذِبًا وَ نَجَّ أَحَاكَ مِنَ الْقَتْلِ**؛ سوگند دروغ به نام خدا یاد کن و برادرت را از کشته شدن (به ناحق) نجات بده».

۲. در حدیث دیگری از همان حضرت (علیه‌السلام) آمده است که فرمود: «**كُلُّ الْكِذْبِ يَكْتَسِبُ عَلٰى بِنِ اَدَمِ اِلَّا رَجُلٌ كَذَبَ رَجُلَيْنِ يَصْلِحُ بَيْنَهُمَا**؛ هر دروغی در نامه‌ی عمل انسان نوشته می‌شود، مگر کسی که دروغ میان دو نفر بگوید تا میان آن دو صلح برقرار گردد».

۳. در حدیث دیگری از امام صادق (علیه‌السلام) آمده است: «**الْكِذْبُ مَذْمُومٌ اِلَّا فِي اَمْرَيْنِ دَفَعُ شَرَّ الظُّلْمَةِ وَ اِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ**؛ دروغ نکوهیده است مگر در دو چیز، دفع شر ظالمان و اصلاح ذات‌البین».

۴. در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) چنین نقل شده است: «**كُلُّ الْكِذْبِ مَكْتُوبٌ كِذْبًا لَا مَحَالَةَ اِلَّا اَنْ يَكْذِبَ الرَّجُلُ فِي الْحَرْبِ فَاِنَّ الْحَرْبَ خُدْعَةٌ اَوْ يَكُونُ بَيْنَ رَجُلَيْنِ شَخْنًا فَيُصْلِحُ بَيْنَهُمَا اَوْ يُحَدِّثُ اِمْرَاتَهُ يُرْضِيهَا**؛ تمام دروغ‌ها حتماً دروغ نوشته می‌شود، مگر این که انسان در جنگ دروغ بگوید، زیرا (یکی از طرق پیروزی در) جنگ فریب (دشمن) است، یا در میان دو نفر کینه و دعواتی باشد و او (به‌وسیله دروغ) میان آن‌ها صلح و آشتی برقرار سازد، یا با همسرش سخنی می‌گوید (که واقعیت ندارد) به خاطر این که او را راضی کند».

منظور از جمله اخیر این نیست که انسان هر چه بخواهد به همسرش دروغ بگوید بلکه به مواردی است که همسر انسان توقعات نابجایی دارد، که در امکانات شوهر نمی‌گنجد، او با وعده دروغین، سرو صدای او را خاموش می‌کند، وای بسا با گذشت زمان فراموش می‌شود، و درگیری و منازعه‌ای پیش نخواهد آمد. این معنی در مورد توقعات غیر منطقی شوهر نیز صادق است، و در بعضی از روایات نیز به آن اشاره شده است.

راه فرار از دروغ (توریه)

توریه (بر وزن توصیه) به سخنی گفته می‌شود که شنونده از آن چیزی می‌فهمد و گوینده از آن چیز دیگری را اراده می‌کند، یا به تعبیر دیگر سخنی است دو پهلو، که عبارت تاب هر دو معنی را دارد، و افرادی که مقید به پرهیز از دروغ هستند گاه به آن متوسل می‌شوند، تا هم دروغ نگفته باشند و هم شنونده از اسرار آن‌ها آگاه نشود.

مثال‌های زیر می‌تواند این معنی را کاملاً روشن کند؛

۱. کسی از دیگری سؤال می‌کند آیا این کار خلاف را تو کرده‌ای؟ او در جواب می‌گوید استغفرالله پناه به خدا می‌برم (شنونده از این سخن نفی آن کار را می‌فهمد درحالی‌که گوینده منظورش استغفار از عمل خلافی بوده که انجام داده است).
۲. کسی از دیگری سؤال می‌کند فلان کس نزد تو از من بدگویی کرد، او می‌گوید: مگر چنین چیزی ممکن است (شنونده از این جواب نفی آن کلام را می‌فهمد، درحالی‌که منظور گوینده از آن کلام تنها یک استفهام بود).
۳. کسی در خانه دیگری می‌آید و می‌گوید: فلان کس خانه است؟ او اشاره به پشت در خانه می‌کند و می‌گوید اینجا نیست (شنونده تصور می‌کند در خانه نیست، درحالی‌که گوینده منظورش پشت در خانه بوده است).
۴. از یکی از دانشمندان سؤال کردند، جانشین بلافصل پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) که بود؟ او که در شرایطی بود که نمی‌بایست عقیده خود را صریحاً بیان کند در جواب گفت: «مَنْ بِنْتُهُ فِي بَيْتِهِ؛ آن کس که دخترش در خانه‌ی او بود» (شنونده چنین فکر می‌کرد که منظورش این است کسی که دخترش در خانه پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بود یعنی ابوبکر) ولی منظور گوینده این بود آن کسی که دختر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فاطمه زهرا (سلام‌الله‌علیها) در خانه او بود، یعنی علی (علیه‌السلام).
۵. در داستان سعید بن جبیر و حجاج می‌خوانیم هنگامی که حجاج از او سؤالاتی کرد، می‌خواست بهانه‌ای برای قتل او بتراشد، پرسید تو مرا چگونه آدمی می‌دانی؟ گفت: انت عادل (عادل در لغت عرب دو معنا دارد یکی به معنای عدالت پیشه و دیگر به معنی شخص کافر است که عدیل و شریک برای خدا قائل است) همان‌گونه که قرآن می‌گوید: «ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ؛ کافران برای پروردگار خود شریک و شبیه قرار می‌دهند»^۱.
از آنچه در بالا آمد روشن شد که توریه هرگز دروغ نیست، چرا که نیت گوینده سخن راستی بوده و عبارات او نیز تاب آن معنی را داشته است هر چند شنونده به خاطر ذهنیت خودش چیز دیگری را از آن فهمیده و معلوم است اشتباه شنونده در فهم معنی کلام ارتباطی به گوینده ندارد.

۱. انعام، آیه ۱

و از این جا روشن می‌شود در مواردی که به خاطر ضرورت‌های مهمی دروغ گفتن جایز است، اگر انسان بتواند توریه کند باید به آن متوسل شود و از دروغ پرهیزد، بنا بر این دروغ گفتن تنها در ضرورتی مجاز است که راه توریه بسته باشد، و به هر حال زشتی و فساد دروغ به قدری زیاد است که انسان تا ممکن است باید از آن پرهیزد، هر چند از طریق توسل به توریه باشد. مواردی از سخنان انبیا در قرآن مجید دیده می‌شود که در روایت اسلامی آن‌ها را به‌عنوان توریه معرفی کردند نه دروغ. مانند گفت و گوی ابراهیم (علیه‌السلام) با بت پرستان بابل که وقتی از او سؤال کردند تو این بلا را بر سر خدایان ما آورده‌ای، او در پاسخ گفت: «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» (ابراهیم) گفت بلکه این کار را بزرگشان کرده است از آن‌ها بپرسید اگر سخن می‌گویند^۱.

گرچه شنونده از این عبارت ممکن است چنین بفهمد که ابراهیم بت شکنی را به بت بزرگ نسبت داده است، ولی جمله «إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» (اگر آن‌ها سخن می‌گویند) به‌عنوان شرط برای این نسبت قرار داده شده، یعنی اگر آن‌ها می‌توانند حرف بزنند کار کار آن بت بزرگ است. همچنین جمله «إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» شما سارق هستید^۲ که کار گزاران یوسف (علیه‌السلام) به برادران گفتند با توجه به آیات قبل از آن چنین در ذهن منعکس می‌کند که آن‌ها پیمان‌شاه را دزدیده بودند، در حالی که منظورشان سرقت یوسف (علیه‌السلام) از پدر در کنعان بود.

کوتاه سخن این که توریه و گفتن سخنان دو پهلو هرگز مصداق کذب نیست هر چند مخاطب به خاطر ذهنیتش چیزی از آن می‌فهمد که با واقعیت مطابقت ندارد، اما متکلم منظورش مفهوم صحیح و درستی است و آن‌ها که مقیاس صدق و کذب را ظاهر کلام می‌دانند، نه مراد و مقصود گوینده ممکن است توریه را نوعی دروغ خفیف بدانند در حالی که چنین نیست، معیار صدق و کذب، مراد و مقصود گوینده است که قابل تطبیق و محتوای عبارت باشد.

مثلاً کسی از دیگری می‌پرسد: این لباس را فلان کس به شما اهدا کرده است؟ مخاطب که مایل نیست این مطلب صریحاً نفی کند در جواب به‌صورت توریه می‌گوید: خدا او را عمر دهد. ای بسا شنونده از این سخن چنین استنباط کند که آری او به من داده است در حالی که گوینده چنین قصدی را نداشته است، تنها دعایی در حق او کرده است.

۱. انبیاء، آیه ۶۳

۲. یوسف، آیه ۷۰

ریا^۱

نهمین گام در سیر نزولی انسان در مسیر سقوط ریا نام دارد. نقطه‌ی مقابل اخلاص «ریا» است، که در آیات و روایات اسلامی از آن مذمت شده است و آن را عاملی برای بطلان اعمال و نشانه‌های منافقان و نوعی شرک به خدا معرفی کرده‌اند. ریاکاری تخریب‌کننده‌ی فضائل اخلاقی و عاملی برای پاشیدن بذر رذائل در روح و جان انسان‌هاست. ریاکاری اعمال را توخالی و انسان را از پرداختن به محتوا و حقیقت عمل باز می‌دارد.

ریاکاری یکی از ابزارهای مهم شیطان برای گمراه ساختن انسان‌هاست. آیات متعددی از قرآن به مسأله «ریا» پرداخته است از جمله در آیه‌ی زیر ریا را یکی از اعمال منافقان شمرده می‌فرماید: «منافقین می‌خواهند خدا را فریب دهند در حالی که او آن‌ها را فریب می‌دهد و هنگامی که به نماز می‌ایستند از روی کسالت است و در برابر مردم ریا می‌کنند و خدا را بجز اندکی یاد نمی‌کنند!»؛ «ان المنافقین یخادعون الله و هو خادعهم و اذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی یرأون الناس و لا یذکرون الله الا قلیلاً»^۲.

این نکته قابل توجه است که نفاق نوعی دوگانگی ظاهر و باطن است و ریاکاری نیز شکل دیگری از دوگانگی ظاهر و باطن می‌باشد چراکه ظاهر عمل الهی و باطن آن شیطانی و ریائی است و به خاطر جلب توجه مردم! بنابراین، طبیعی است که ریا جزء برنامه‌ی منافقان باشد.

در احادیث اسلامی نیز به مسأله «ریا» اهمیت داده شده است، از باب نمونه پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در حدیثی می‌فرماید:

«ان المرأی ینادی علیه یوم القیامة یا فاجر یا غادر یا مرأی ضل عملک و حبط اجرک اذهب فخذ اجرک ممن کنت تعمل له»؛ در روز قیامت شخص ریاکار را صدا می‌کنند و می‌گویند ای فاجر ای حیل‌گر پیمان‌شکن ای ریاکار اعمال تو گم شده و اجر تو نابود گشت، برو و پاداش خود را از کسی که برای او عمل کردی بگیر. و در حدیث دیگری آمده است: «آفة العبادۃ الریاء»^۳

۱. اخلاق در قرآن، ناصر مکارم شیرازی و همکاران، ج ۱، صص ۲۸۰-۲۸۵

۲. سوره‌ی نساء، آیه ۱۴۲

۳. منتخب میزان الحکمة، محمد محمدی ری شهری، ص ۲۲

نشانه‌های ریا

- در آیات و اخبار برای ریاکاران خصوصیات دیده می‌شود که از تجزیه و ترکیب و جمع‌بندی آن‌ها می‌توان علائم زیر را برداشت کرد:
۱. منافق و دوچهره هستند.
 ۲. در انظار مردم با نشاط و شوق عبادت می‌کنند.
 ۳. در تنهایی بی‌نشاط و بی‌حالد.
 ۴. دوست دارند مردم در تمام کارها آن‌ها را بستایند.
 ۵. هنگامی که آن‌ها را ستایش می‌کنند بر عمل می‌افزایند.
 ۶. چنانچه مدح و ثنایشان نگویند از عمل می‌کاهند.
 ۷. اهل خدعه و فریبند.
 ۸. اعمال نیک خود را به رخ دیگران می‌کشند.
 ۹. بر دیگران منت می‌نهند.
 ۱۰. چشم طمع بر خلق دوخته‌اند و بر خدا توکل ندارند.
 ۱۱. در ظاهر ذکر خدا می‌گویند ولی در دل کمتر خدای را یاد می‌کنند.
 ۱۲. خودپسند و مغرورند.
 ۱۳. تن‌پرور و رفاه طلبند.^۱

راه دور شدن از ریا^۲

۱. توجه به ارزش‌ها:

کسانی که جنس خود را ارزان می‌فروشند، یا جنس را نمی‌شناسند که آهن است یا طلا، ابریشم است یا پنبه. یا مشتری را نمی‌شناسند، یا قیمت بازار را نمی‌دانند و از نرخ رایج بی‌خبرند.

قرآن، برای آن‌که انسان، خود و اعمالش را بیهوده تباه نسازد. در هر سه زمینه راهنمایی کرده است:

اما «جنس»: قرآن، انسان را خلیفه‌ی خدا و عصاره‌ی خلقت و هدف آفرینش می‌داند که ارزش والایی دارد.

۱. اخلاق عملی، محمدرضا مهدوی کنی، ص ۱۶۰

۲. پرتوی از اسرار نماز، محسن قرائتی، ص ۱۲۶

اما «مشتري»: خود خداوند است که اعمال شایسته‌ی انسان را می‌خرد و بر خریداران دیگر، از چند جهت امتیاز دارد:

الف) گران می‌خرد (به بهای بهشت)

ب) کارهای اندک را هم می‌پذیرد (فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره^۱)

ج) برای نیت‌های خیر هم پاداش می‌دهد.

د) کارهای فاسد و زشت را می‌پوشاند و خوبی‌ها را نمودار می‌کند (یا من اظهر الجمیل و

ستر القبیح)

اما «نرخ» قیمت انسان، بهشت و رضوان الهی است و هرکه خود را به کمتر از این بفروشد

ضرر کرده و به تعبیر قرآن، گناهکاران خود را باخته و ضرر کرده‌اند (خسروا انفسهم).

۲. فکر در آفرینش:

تفکر بیش‌تر در آفرینش، شناخت ما را به عظمت و قدرت خدا می‌افزاید و در نتیجه،

کارها را برای او انجام می‌دهیم و به اخلاص نزدیک‌تر می‌شویم.

۳. توجه به صفات خدا:

اوصاف خدای متعال را دانستن و آن‌ها را زمزمه کردن و در ذهن، زنده نگه داشتن، سبب

توجه به او و قطع نظر از غیر او می‌گردد و انسان را کم‌کم خدایی می‌کند، مثلاً دقت و توجه به

انسان و اوصاف خدا در دعای «جوشن کبیر» مفید است.

۴. توجه به نعمت‌ها:

در دعای «ابوحمزه‌ی ثمالی»، امام سجاد (علیه‌السلام) به یکایک نعمت‌ها اشاره می‌کند:

خدایا! کوچک بودم که بزرگم کردی،

ذلیلی بودم که عزتم بخشیدی،

جاهلی بودم که آگاهم کردی،

گرسنه‌ای بودم که سیرم ساختی،

برهنه‌ای بودم که مرا پوشانیدی،

۱. زلزال، آیه، ۷

**گمراهی بودم که هدایت‌م نمودی،
فقیر بودم، بی‌نیازم کردی، بیمار بودم، شفایم بخشیدی،
گناه کردم، پوشاندی**

و ... نعمت‌های فراوان دیگر. امام حسین (علیه‌السلام) هم در دعای عرفه به ذکر نعمت‌های حق می‌پردازد تا از این راه، عشق به الله در دل زنده شود و انسان عاشق خدا، جز برای او و رضای پروردگار، کار نکند و به اخلاص نزدیک شود.

۵. توجه به ناتوانی مخلوقات:

قدرت مطلق از آن خداست و همه‌ی کارها به دست اوست. بنابراین کسی غیر از خدا شایسته‌ی آن نیست که مورد توجه قرار گیرد و عبادت‌ها برای جلب نظر خدا انجام شود.

۶. توجه به سرانجام ریاکار در آخرت:

در حدیث است که در قیامت، ریاکار را با چهار نام، صدا می‌زنند:

- کافر، فاجر، غادر و خاسر.
 - کافر از آن‌رو که از جهت عقیده، خدا را نادیده گرفته‌است.
 - فاجر، از آن جهت که کار برای غیر خدا، خروج از مرز عبودیت و بندگی و هدف آفرینش است.
 - غادر، به آن سبب که با این خصلت حيله‌گری کرده‌است.
 - خاسر، چرا که از نظر نتیجه، عمری را از دست داده و چیزی به کف نیاورده‌است.
- سپس به او می‌گویند: اعمال‌ت تباه‌گشت و پاداشی در کار نیست، امروز، مزد خود را از کسانی دریافت کن که برای رضای آنان کار می‌کردی.

ریا چیست؟

ای درونت برهنه از تقوی کز برون جامه‌ی ریا داری (سعدی)

جهان سرشار از فریب است، تا جایی که بعضی حتی خود آن را سرابی بیش نمی‌دانند. شاید بتوان تصور کرد که فریب کاری از نخستین روزهای حضور بشر بر زمین او را همراهی کرده و گاه از لحاظ تکاملی نقش حفاظتی نیز داشته‌است. اما ریاکاری به‌عنوان پدیده‌ی پیچیده متأخرتر از آن است و داستانی متفاوت دارد.

ریا و ریاکاری که هر دو از بار معنایی منفی برخوردارند، از دیرباز در مذاهب، فرهنگ‌ها، مکاتب فلسفی، و نگرش‌های اخلاقی مذموم دانسته شده‌اند. درانجیل عیسی مسیح از ریاکاری فریسیان یاد می‌کند. در متون بودایی فردی که ظاهری پارسا دارد ولی در باطن پیرو امیال درونی خودست، ریاکار خوانده می‌شود.

در اسلام تعبیرهای نفاق و منافق در مورد کسی به کار می‌رود که خود را مؤمن، معتقد و صلح‌آفرین می‌داند و می‌پندارد که خدا و دیگران را می‌فریبند، ولی در اصل خود را فریب می‌دهد. **ریاکاری تظاهر فرد به چیزی است که نیست، یا تظاهر به داشتن باوری است که در اعمال فرد انعکاس نمی‌یابد.**

به این ترتیب به فرمول ریاکاری دست می‌یابیم که عبارت است از: اعمال، باورها، ریاکاری.

ریا «مشتق از کلمه «رؤیت» است^۱ و به معنای «تظاهر کردن به نیکی، دورویی و نفاق»^۲ و در اصطلاح، برای نشان دادن کار به دیگری آمده است.^۳

عبارت است از آن که انسان بخواهد با ارائه کارهای نیک خود، مقام و منزلتی در دل مردم پیدا کند و این مطلب اگرچه در تمامی کارهای خوب امکان دارد، ولی نام ریا در اصطلاح شرعی، مخصوص است به اینکه آدمی در انجام عبادات، چنین قصدی داشته باشد.^۴ از بیان برخی علمای اخلاق استفاده می‌شود که ریا اختصاص به اعمال عبادی نداشته و شامل سایر افعال غیر عبادی انسان نیز می‌گردد.

امام خمینی (ره) در این باره می‌فرماید: «ریا عبارت است از نشان دادن چیزی از اعمال حسنه یا خصال پسندیده و یا اعمال حقه به مردم، برای منزلت پیدا کردن در قلوب آن‌ها و اشتهاار پیدا کردن نزد آن‌ها به خوبی و صحت و امانت و دیانت بدون قصد صحیح الهی»^۵.

۱. مجمع البیان، فضل بن حسن طبرسی، ج ۲، ص ۶۵۰

۲. فرهنگ فارسی، محمد معین، ج ۲، ص ۱۷۰۰

۳. فرهنگ بزرگ جامع نوین، احمدسیاح، ج ۱، ص ۶۳۱

۴. بحثی پیرامون ریا و عجب، احمدفهری، ص ۶

۵. چهل حدیث، روح الله خمینی، ص ۳۵

ریا در قرآن

کلمه ریا پنج بار در قرآن کریم ذکر شده است که در اینجا به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

«ای کسانی که ایمان آورده اید! بخشش‌های خود را با منت و آزار، باطل نسازید؛ همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم، انفاق می‌کند؛ و به خدا و روز رستاخیز، ایمان نمی‌آورد؛ ... آن‌ها از کاری که انجام داده‌اند، چیزی به دست نمی‌آورند؛ و خداوند، جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند»^۱ در این آیه دو عامل بطلان عمل مطرح شده است. «منت و آزار» و «ریا»، که اولی بعد از عمل می‌آید و دومی مقارن با عمل و باعث می‌شود که اعمال نیک از بین رود.^۲

«و مانند کسانی نباشید که از روی هوی پرستی و غرور و خودنمایی در برابر مردم، از سرزمین خود (به‌سوی میدان بدر) بیرون آمدند؛ و (مردم) را از راه خدا باز می‌داشتند؛ (و سرانجام شکست خوردند) و خداوند به آنچه عمل می‌کنند احاطه (و آگاهی) دارد».^۳

«و آن‌ها کسانی هستند که اموال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می‌کنند و ایمان به خدا و روز باز پسین ندارند؛ (چرا که شیطان، رفیق و همنشین آن‌هاست؛) و کسی که شیطان قرین او باشد، بد همنشین و قرینی است».^۴

همچنین در آیات ۴-۷ سوره ماعون و ۱۴۲ نساء، اعمال ریاکارانه مورد نکوهش قرار گرفته است.

اقسام ریا

ریا را از جنبه‌های گوناگون می‌توان تقسیم کرد:

۱. ریا در عقیده: این قسم از جمیع اقسام ریا سخت‌تر، عاقبتش بدتر و ظلمتش بالاتر است. صاحب این ریا اگر در واقع معتقد به آن امری که ارائه می‌دهد نباشد، از جمله منافقین می‌باشد که مخلد در نار و هلاکت ابدی است و عذابش از تمامی اهل جهنم بیشتر است و اگر فردی معتقد باشد، ولی برای منزلت پیدا کردن در قلوب مردم، اظهار

۱. بقره، آیه ۲۶۴

۲. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی و همکاران، ج ۲۱، ص ۴۷۸

۳. انفال، آیه ۴۷

۴. نساء، آیه ۳۸

کند، این شخص گرچه منافق نیست ولی این ریا باعث می‌شود که نور ایمان از قلب او بیرون رفته و ظلمت کفر به جای آن وارد شود؛ زیرا این فرد گرچه در اول امر مشرک است به شرک خفی. زیرا که معارف الهیه و عقاید حقه را که باید خالص برای خدا باشد، به مردم تحویل داده و غیر را در آن شریک قرار داده و این عمل قلبی از برای خدا نبوده ولی این ملکه خبیثه، کار انسان را منجر می‌کند به اینکه خانه قلب مختص به غیر خدا شود و کم کم ظلمت این رذیله سبب می‌شود انسان بی ایمان از دنیا رود.^۱

۲. ریا در عمل:

ریا در اعمال به دو گونه است:

الف. عبادات واجبه: این قسم از ریا بدین معنی است که فرد با وجود اینکه معتقد به مبدأ و معاد است در اصل عبادات واجبه خود ریا کند. چنین فردی گرچه در خلوت، روزه و نماز و زکات و ... را ترک می‌کند اما در انظار عموم، برای جلب قلوب مردم و یا رفع تهمت از خود نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد و امثال این‌ها. و قصدش در انجام این فرائض، اطاعت اوامر الهی و یا رسیدن به ثواب آن‌ها نیست، بلکه تنها هدفش نشان دادن به مردم است.^۲

ب. ریا در مستحبات: این نوع ریا نیز مذموم و مهلک است، ولیکن به درجه‌ای پایین‌تر از قسم قبل. به طور مثال چنین شخصی در خلوت، نوافل شبانه روزی، نماز شب و روزه‌های مستحبی را به جا نمی‌آورد، اما در حضور مردم رغبت به این اوصاف داشته باشد و هدفش از انجام این اعمال آن است که در نظر مردم یک انسان مقدس جلوه کند.^۳

۳. ریا در گفتار:

ریا در گفتار آن است که برای جلب توجه مردم و جای گرفتن در دل آن‌ها هر جا که رسید، مشغول به موعظه و پند و اندرز گردد و سعی کند مردم را به یاد خدا بیندازد و مخصوصاً کلماتی از پند و اندرز را حفظ کرده و به عنوان تکیه کلامش بیان می‌کند.^۴

۱. چهل حدیث، روح الله خمینی، صص ۲۸ و ۲۹

۲. معراج السعاده، احمدنراقی، ص ۵۱۵

۳. همان منبع، ص ۵۱۶

۴. بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۷۲، ص ۲۶۷

۴. ریا در شکل و هیئت بدنی:

بدین شکل که شخص، قیافه خود را ژولیده نموده و به هنگام راه رفتن سرش را بیش از حد به زیر می اندازد و آهسته قدم برمی دارد و اثر سجده را بر پیشانی باقی می گذارد و یا خود را به شکل و قیافه علمای بزرگ در آورده و می خواهد از این طریق خود را در صنف آنان قرار دهد، درحالی که از علم و دانش بهره کافی ندارد.^۱

۵. ریا در معاشرت:

شخص ریاکار وسایلی را فراهم می کند تا علما و مقدسین به دیدن او بیایند تا مردم بگویند فلانی کسی است که بزرگان دین به دیدنش می آیند و گاهی شخصیت های دنیایی را به طرف خود می کشد تا نشان دهد مورد احترام همه طبقات است.^۲

علل و عوامل ریا

از میان علل و عوامل ریا، دو چیز است که بیشتر خودنمایی کرده، بلکه ریشه و اساس علل دیگرند:

۱. **عدم شناخت خدا:** اگر کسی خدا را شناخته و معتقد باشد که در نظام هستی مؤثری غیر از او وجود ندارد و از احدی بدون رضای او کاری ساخته نیست، دیگر امید فیض و بخشش از دیگران ندارد، چه رسد به آنکه اعمال خود را برای آنان انجام دهد.

۲. **حب جاه و مقام:** این حب جاه و مقام است که فرد را وادار به ریا می کند تا بدین وسیله در انظار مردم برای خود کسب آبرویی کند و ریشه حب جاه و مقام نیز حب دنیا است.^۳

آثار ریا

ریا علاوه بر اینکه در بسیاری از موارد موجب بطلان عمل می گردد آثار و نتایج بسیار زیانباری را به دنبال خواهد داشت، از جمله:

۱. همان منبع

۲. همان منبع، ص ۲۶۸

۳. درس هایی از اخلاق، حبیب الله مظاهری، صص ۲۳۳ و ۲۳۴

۱. شرک: در روایات اسلامی از ریا به شرک تعبیر شده و انسان ریاکار مشرک خوانده شده است، چنانکه امام صادق (علیه السلام) فرمود: «هر ریایی شرک است.^۱ و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) ریا را شرک اصغر دانستند.»

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «بی تردید مخوف ترین چیزی که از آن برای شما بیمناکم شرک اصغر است. پرسیدند: شرک اصغر کدام است؟ حضرت فرمودند: ریا. خداوند در روز قیامت، هنگامی که جزای بندگان را می دهد به ریاکاران می گوید بروید نزد آنان که برای آنان عبادت کردید و ببینید آیا پاداش اعمال خود را نزد آنان می یابید یا نه.»^۲

۲. نفاق: ریاکاری جزء صفات منافقین دانسته شده و اصولاً ریا جز دورویی و تفاوت ظاهر و باطن چیز دیگری نیست؛ زیرا چیزی را به مردم ارائه می دهد که خود در باطن به آن معتقد نیست.

قرآن کریم در این باره می فرماید: «منافقین می خواهند خدا را فریب دهند، در حالی که او آنان را فریب می دهد و هنگامی که به نماز برمی خیزند با کسالت برمی خیزند و در برابر مردم ریا می کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی کنند.»^۳

۳. حبط اعمال: انسان ریاکار اگر اعمال صالح دیگری هم داشته باشد، به خاطر حالت ریایی که دارد، اعمال صالح او نیز باطل می گردد و دیگر استحقاق ثواب نخواهد داشت. چنانچه حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «از خدا بترسید و از ریا اجتناب کنید، زیرا ریا شرک به خداست و برای ریاکار در قیامت چهار اسم است و او را با چهار نام می خوانند: ای کافر! ای فاجر! ای غادر (مکار)! و ای خاسر (زیان دیده و ورشکسته)! عمل تو از بین رفته و اجر تو، باطل گردیده است و برای تو در این روز نصیب و بهره ای نیست.»^۴

۴. تحقیر خدا: هر کاری انسان انجام می دهد به انگیزه جلب منفعت و یا دفع مفسده است، عملی که ریاکاران برای غیر خدا و نشان دادن به مخلوقین و جلب توجه آنان، انجام می دهند، نیز مطابق همان قاعده است.

۱. بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۷۲، ص ۳۰۲

۲. میزان الحکمه، محمد محمدی ری شهری، ج ۴، ص ۲۸

۳. نساء، آیه ۱۴۲

۴. التنبیهات، زین الدین جبل عاملی، ص ۱۴۷

این نشانه آن است که اینان مخلوق را قادرتر از خالق دانسته و توجه خود را به مخلوق معطوف داشته‌اند و خود را مقرب مخلوق قرار داده و تقرب مخلوق را بهتر و مفیدتر از تقرب به خالق دانسته‌اند، و آنجا که کار را هم برای خدا و هم برای مخلوق انجام می‌دهند، خدا را تا حد مخلوق پایین آورده‌اند، آن‌چنان که عمل را برای هر دو انجام داده‌اند، و این از اکبر کبایر است.^۱

نفاق و منافق^۲

دهمین گام در سیر نزولی انسان در مسیر سقوط نفاق نام دارد. یکی از صفات بسیار خطرناک صفت نفاق است که این صفت در هر فردی یا گروهی پیدا شود، جامعه را به خطر می‌اندازد و قدرت هرگونه پیشرفت را از او سلب می‌کند.

منافق کیست؟

کلمه «منافق»، مشتق از «نفاق» است و کسی را که ظاهر و باطنش یکی نباشد و به اصطلاح «دوجور یا دورو» باشد، منافق می‌گویند. در اینجا مقصود، آن دسته دور از منطق و استدلال است که برای اغراض شخصی و منافع زودگذر خود با مرام و «تزی» یک اکثریت قاطع مخالف باشند و تا آنجا که شرایط اجازه می‌دهد کارشکنی کنند ولی از ترس جمعیت و یا طمع در منافع فعلی، به دوستی و یگانگی تظاهر می‌نمایند.

منافق اختصاص به اسلام و یا مذاهب دیگر ندارد بلکه در احزاب سیاسی نیز دیده می‌شود. معمولاً وقتی مرام و روش حزب حاکم، منافع دسته‌ای را به خطر می‌اندازد و دسته‌ای که از روی ترس و یا علت دیگر نمی‌توانند صریحاً و آشکاراً با حزب حاکم مخالفت نمایند، فوراً دست و پا کرده با به دست آوردن گروهی همفکر هسته مرکزی نفاق را تشکیل می‌دهند. گاهی هم اجانب و بیگانگان گروهی را تحریک نموده که در داخل حزب حاکم ایجاد دو دستگی نمایند و با هو و جنجال، حزب را از اجرای برنامه‌های خود بازدارند. در مرحله سوم ممکن است یک دسته از اول به مرام حزب مؤمن نباشند و به خاطر مطامعی تظاهر به موافقت نمایند و یا برای حفظ جان و مال، خود را عضو حزب قلمداد کنند.

^۱. درس‌های اخلاق، حبیب‌الله مظاهری، ص ۲۴۵

^۲. تکامل در پرتو اخلاق، ج ۱، غلامرضا سلطانی، صص ۱۷۱. ۱۵۱

علل فوق، سبب پیدایش حزب‌های منافق در احزاب جهانی که متکی به افکار عمومی است می‌باشند.

اسلام نیز از قانون یاد شده مستثنا نیست و پس از تشکیل دولت و حزب اسلامی بر اساس خداشناسی و عدالت اجتماعی و فضائل اخلاقی، در دل این اکثریت، گروهک‌هایی مانند حزب توده و مجاهدین خلق و خلق مسلمان و ... بودند و یا به وجود آمدند که در ظاهر به اصول و فروع اسلامی احترام می‌گذاشتند ولی در نهان از دشمنان سرسخت اسلام بودند و اسرار نظامی اسلام را در اختیار دشمنان می‌گذاشتند و با جعل اکاذیب و شایعه‌سازی در دل برخی از مسلمانان ایجاد رعب می‌کردند و بر اثر رابطه با دولت‌های ضد اسلام برای سقوط دولت اسلامی کوشش می‌کردند.

چنانچه بعد از پیروزی انقلاب بنای کارشکنی را شروع کردند و هر روز برای تعطیل مدارس و کارخانجات برنامه‌ریزی داشتند و شایعه پراکنی می‌کردند. و برنامه منافقانه خود را به قدری ماهرانه در بین ارگان‌ها جا داده بودند که توانستند آن جنایت بزرگ را در حزب جمهوری اسلامی مرتکب شوند و بیش از هفتاد و دو نفر از مسئولین مملکتی را شهید نمایند و باز جریان دیگری را در کاخ نخست‌وزیری انجام دهند و در نتیجه رجائی رئیس جمهور محبوب با هنر و گروهی دیگری را به شهادت رساندند و این نفاق به قدری ریشه‌دار بود که اگر قاطعیت رهبر و بیداری امت نبود می‌توانستند در روزهای اول بعد از پیروزی انقلاب، حکومت اسلامی را در ایران واژگون کنند.

پس از این مقدمه اینک توجه شما را به قسمتی از آیات و روایات درباره نفاق و منافق

جلب می‌نمائیم:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ * يَخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ * فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ * وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ * أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ * وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمَنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ * وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ * اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ * أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ * مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ * صُمٌّ بُكْمٌ عُمْى فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ * أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ

حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ * يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشْوَ
فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ^۱.

یعنی: «در میان مردم کسانی هستند که می‌گویند ما به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده ایم و حال آنکه ایمان نیاورده‌اند؛ می‌خواهند خدا و مؤمنان را فریب دهند (ولی) جز خودشان را فریب نمی‌دهند (اما) نمی‌فهمند؛ در دل‌های آن‌ها یک نوع بیماری هست، خداوند بر بیماری آنان بیفزاید. و عذاب دردناکی به خاطر دروغ‌هایی که می‌گویند در انتظار آن‌ها است؛ و هنگامی که به آن‌ها گفته شود در زمین فساد نکنید گویند؛ ما فقط اصلاح کننده ایم؛ آگاه باشید اینان همان مفسدانند ولیکن نمی‌فهمند؛ و هنگامی که به آن‌ها گفته شود همانند (سایر) مردم ایمان بیاورید می‌گویند: آیا همچون سفیهان ایمان بیاوریم؟

بدانید این‌ها همان سفیهانند ولی نمی‌دانند و هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات می‌کنند می‌گویند: ما ایمان آورده ایم (ولی) آنگاه با شیاطین خود خلوت می‌کنند می‌گویند: ما با شمائیم، (آن‌ها را) مسخره می‌کنیم؛ خداوند آن‌ها را استهزاء می‌کند و آن‌ها را در طغیان‌شان نگره می‌دارد تا سرگردان شوند؛ آن‌ها کسانی هستند که هدایت را با گمراهی معاوضه کرده‌اند (این) تجارت برای آن‌ها سودی ندارد و هدایت نیافته‌اند؛ آن‌ها (منافقان) همانند کسی هستند که آتشی افروخته (تا در بیابان تاریک راه خود را پیدا کنند) ولی هنگامی که آتش اطراف خود را روشن کرد خداوند (طوفانی می‌فرستد و) آن را خاموش می‌کند و در تاریکی وحشتناکی که چشم کار نمی‌کند آن‌ها را راه می‌سازد.

آن‌ها کر و گنگ و کورند، بنابراین از راه خطا باز نمی‌گردند یا همچون بارانی که در شب تاریکی توأم با رعد و برق صاعقه (بر رهگذرانی) ببارد آن‌ها از ترس مرگ انگشت در گوش خود می‌گذارند تا صدای صاعقه را نشنوند و خداوند به کافران احاطه دارد (و در قبضه قدرت او هستند)؛ روشنائی خیره کننده برق نزدیک است چشم آن‌ها را برباید، هر لحظه‌ای که برق جستن می‌کند (و صفحه بیابان را) برای آن‌ها روشن می‌سازد (چند قدمی) در پرتو آن راه می‌روند و هنگامی که خاموش می‌شود توقف می‌کنند و اگر خدا بخواهد گوش و چشم آن‌ها را از بین می‌برد خداوند بر هر چیزی توانا است».

۱. سوره بقره، آیه ۸ تا ۲۰

قرآن مجید طی این آیات (برای منافقان) نشانه‌هایی را به‌طور فشرده اما کاملاً جالب و صریح شرح می‌دهد:

۱. منافقان برای پیشبرد اهداف شوم خود و درهم شکستن اسلام از نقاب ایمان استفاده می‌کردند.

۲. منافقان همیشه خود را در لباس مردمی اصلاح طلب معرفی می‌کردند و حال آنکه در واقع مفسد بودند.

۳. خود را بالاتر از آن می‌دانستند که مانند مسلمانان واقعی تسلیم دستورات پیغمبر (صلی الله و علیه وآله) باشند و در واقع خود را عاقل و مؤمنان را سفیه می‌پنداشتند، در حالی که سفیهان واقعی خودشان بودند.

۴. این‌ها یک جمعیت سرّی بوجود آورده بودند و در جلسات سرّیشان مسائلی مطرح می‌شد که هرگز حاضر نبودند در جلسات آشکار بگویند.

« بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِيتُّعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتَ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فِتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعَكُمُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا مُدْبِدِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا»^۱

یعنی: «به منافقان بشارت ده که مجازات دردناکی در انتظار آنان است؛ همانا که کافران را به جای مؤمنان به دوستی بر می‌گزینند آیا این‌ها از کافران کسب عزت و آبرو می‌کنند با

۱. سوره نساء، آیه ۱۳۸. ۱۴۶

اینکه همه عزت‌ها مخصوص خدا است؟ آیا خداوند در قرآن (این حکم را) بر شما فرستاد که آیات خدا را بشنوید و آن‌ها را انکار و استهزاء کنید؟

با آن‌ها ننشینید تا به سخن دیگری بپردازند، زیرا در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود. خداوند همه منافقان و کافران را در دوزخ جمع می‌کند؛ منافقان همان‌ها هستند که پیوسته انتظار می‌کشند و مراقب شما هستند که اگر فتح و پیروزی نصیب شما گردد بگویند آیا ما با شما نبودیم (پس ما نیز سهیم در افتخارات و غنائم هستیم) و اگر بهره‌ای نصیب کافران گردد می‌گویند: آیا ما شما را تشویق به مبارزه و عدم تسلیم در برابر مؤمنان نمی‌کردیم؟ (پس با شما سهیم هستیم) خداوند در میان شما در روز رستاخیز داوری می‌کند و هرگز برای کافران نسبت به مؤمنان راه تسلطی قرار نداده است؛

منافقان می‌خواهند خدا را فریب دهند در حالی که او آن‌ها را فریب می‌دهد و هنگامی که به نماز می‌ایستند از روی کسالت می‌ایستند، در برابر مردم ریا می‌کنند و خدا را جز اندکی به یاد نمی‌آورند؛ آن‌ها بی‌هدف هستند، نه متمایل به این‌ها هستند و نه به آن‌ها (نه در صف مؤمنان و نه در صف کافران) و هرکس را خداوند گمراه کند راهی برای او نخواهی یافت».

صفات و نکاتی که از این آیات در رابطه با منافقین استفاده می‌شود به قرار زیر است:

۱. آن‌ها برای رسیدن به اهداف شوم خود از راه خدعه و نیرنگ وارد می‌شوند و حتی می‌خواهند «به خدا نیرنگ زنند در حالی که در همان لحظات که در صدد چنین کاری هستند در یک نوع خدعه واقع شده‌اند، زیرا برای به دست آوردن سرمایه‌های ناچیزی، سرمایه‌های بزرگ وجود خود را از دست می‌دهند» و این درست شبیه داستان معروفی است که از بعضی بزرگان نقل شده است که به جمعی از پیشه‌وران می‌گفت: از این بترسید که مسافران غریب بر سر شما کلاه بگذارند، شخصی گفت: اتفاقاً آن‌ها افراد بی‌خبر و ساده‌دلی هستند ما بر سر آنان کلاه بگذاریم، مرد بزرگ گفت: منظور من هم همان است، شما سرمایه ناچیزی از این راه فراهم می‌سازید و سرمایه بزرگ (ایمان) را از دست می‌دهید.

۲. آن‌ها از خداوند دورند و از راز و نیاز با او لذت نمی‌برند و به همین دلیل هنگامی که به نماز برخیزند سرتا پای آن‌ها غرق کسالت و بی‌حالی است، «وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى».

۳. آن‌ها چون به خدا و وعده‌های بزرگ او ایمان ندارند اگر عبادت یا عمل نیکی انجام

دهند آن نیز از روی ریا است نه به خاطر خدا، «يُرَاؤُنَ النَّاسَ»

۴. آن‌ها اگر ذکر می‌کنند و یاد می‌کنند از خدا کنند از صمیم دل و از روی آگاهی و بیداری نیست و اگر هم باشد کم است، «وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا».

۵. آن‌ها سرگردان و بی‌هدف و فاقد برنامه و مسیر مشخص‌اند نه جزء مؤمنانند و نه در صف کافران، «مَدَّ بَدَنُ بَيْنَ يَتِيمٍ ذَلِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ».

کلمه «مذبذب» اسم مفعول از ماده «ذَبَذَبَ» است و در اصل به معنای صدای مخصوصی است که به هنگام حرکت دادن یک شیء آویزان بر اثر برخورد با امواج هوا به گوش می‌رسد و به اشیاء متحرک و اشخاص سرگردان و فاقد برنامه مذبذب گفته شده.

و در آیه ۱۴۴ سوره نساء می‌خوانیم: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! کافران را به جای مؤمنان ولی و تکیه‌گاه خود قرار ندهید. آیا می‌خواهید (با این عمل) دلیل آشکاری بر شرر خود در پیشگاه خدا قرار دهید؟! (زیرا) منافقان در پائین‌ترین مرحله دوزخ قرار دارند و هرگز یآوری برای آن‌ها نخواهی یافت (بنابراین از طرح دوستی با دشمنان خدا که نشانه نفاق است پرهیزید).

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که از نظر اسلام، نفاق از بدترین انواع کفر و منافقان، دورترین مردم از خدا هستند و به همین دلیل جایگاه آنان بدترین و پست‌ترین نقطه دوزخ است و باید هم چنین باشد؛ زیرا خطراتی که از «ناحیه منافقان به جوامع اسلامی می‌رسد با هیچ خطری قابل مقایسه نیست. آن‌ها با استفاده از مصونیتی که در پناه اظهار ایمان پیدا می‌کنند، ناجوانمردانه و آزادانه به افراد بی‌دفاع حمله‌ور شده و از پشت به آن‌ها خنجر می‌زنند. مسلماً حال چنین دشمنان ناجوانمرد و خطرناک که در قیافه دوست آشکار می‌شوند از حال دشمنانی که با صراحت اعلان عداوت کرده و وضع خود را مشخص ساخته‌اند به مراتب بدتر است.

در حقیقت «نفاق» راه و رسم افراد بی‌شخصیت و پست و مرموز و ترسو و به تمام معنا آلوده است. اما برای اینکه روشن شود حتی این افراد فوق‌العاده، راه بازگشت به سوی خدا و اصلاح موقعیت خویشان دارند اضافه می‌کند: مگر آن‌ها که توبه کنند و جبران و اصلاح نمایند و به (دامن لطف) خدا چنگ زنند و دین خود را برای خدا خالص کنند، آن‌ها با مؤمنان خواهند بود و خداوند به افراد با ایمان پاداش عظیمی خواهد داد.

و در آیه دیگری صفات منافقین را چنین بیان می‌کند:

«الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^۱. مردان و زنان منافق همه از یک گروهند، آن‌ها امر به منکر و نهی از معروف می‌کنند و دست‌هایشان را (از انفاق و بخشش) می‌بندند، خدا را فراموش کردند و خدا نیز آن‌ها را فراموش کرد (رحمتش را از آن‌ها قطع نمود) منافقان قطعاً فاسقند».

در این آیه پنج صفت نیز برای منافقین ذکر نموده:

اَوَّل و دَوِّم: «آن‌ها مردم را به منکرات» تشویق، و از «نیکی‌ها» باز می‌دارند «يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ» یعنی درست برعکس برنامه مؤمنان راستین که دائماً از طریق «امر به معروف» و «نهی از منکر» در اصلاح جامعه و مبرّأ شدن آن از آلودگی و فساد کوشش می‌نمایند.

منافقان دائماً سعی می‌کنند که فساد همه‌جا را بگیرد و معروف و نیکی از جامعه برچیده شود تا بهتر بتوانند در چنان محیط آلوده‌ای به اهداف شومشان برسند، آری، «دزد بازار آشفته می‌خواهد».

سَوِّم: آن‌ها دست دهنده ندارند، بلکه «دست‌هایشان را می‌بندند» نه در راه خدا انفاق می‌کنند نه به کمک محرومان می‌شتابند، و نه خوبشاوند و نه آشنایان از کمک مالی آن‌ها بهره می‌گیرند «وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ».

روشن است که آنان چون ایمان به آخرت و نتایج و پاداش «انفاق» ندارند، در بذل اموال سخت بخیلند، چه بسا ممکن است آنان برای رسیدن به اغراض شوم خود اموال فراوانی هم خرج کنند و یا از روی ریاکاری بذل و بخششی داشته باشند، اما هرگز از روی اخلاص و برای خدا دست به چنین کاری نمی‌زنند.

چهارم: تمام اعمال و گفتارشان نشان می‌دهد که آن‌ها خدا را فراموش کرده‌اند. و نیز وضع زندگی آن‌ها نشان می‌دهد که «خدا هم آن‌ها را از برکات و توفیقات و مواهب خود فراموش و محروم ساخته است» یعنی با آن‌ها معامله فراموشی کرده و آثار این دو فراموشی در تمام زندگی آنان آشکار است. «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»

پنجم: اینکه «منافقان فاسقاند و بیرون از دایره اطاعت فرمان خدا می‌باشند» «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ».

۱. سوره براءت، آیه ۶۷

در این آیه بعد از اینکه صفات منافقین را بیان کرد چنین می‌فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ^۱». خداوند به مردان و زنان منافق و کفار وعده آتش دوزخ داده که در آنجا دانه خواهند ماند. همان برای آن‌ها کافی است و خدا آن‌ها را از رحمتش دور ساخته و عذاب همیشگی برای آن‌ها است».

«وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا^۲». منافقان و آنان که در دل هاشان مرض (شک و ریب) بود با یکدیگر می‌گفتند: آن وعده (فتح و نصرتی) که خدا و رسول به ما دادند غرور و فریبی بیش نبود»

باید توجه داشت که روح انسان همانند جسم آدمی است وقتی که «جسم» مریض شود و از غذاهای نامناسب پرهیز نکند و مشغول درمان نگردد بیماری او شدت پیدا می‌کند. بیماری‌های روح و جان نیز همین گونه است و اگر آدمی در صدد معالجه‌اش بر نیاید، یعنی توبه نکند، و به فرمان خدا بازگشت ننماید و در انکار و تکذیب پیامبر و گناه اصرار ورزد، روح بیمارتر می‌شود. که این خود یکی از قوانین جهان آفرینش است.

فرق بین روح سالم و بیمار این است که اگر سالم باشد غذای سالم برای او گوارا است و اگر سالم نباشد آن را تلخ می‌پندارد و بدن آن را جذب نمی‌کند.

این گفته همان آیات سوره توبه است که می‌فرماید: «وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ^۳». وقتی که آیه‌ای نازل می‌شد، بعضی از منافقان می‌گفتند: برایمان کدامتان اضافه شده؟ به آن‌ها بگو آن‌ها که ایمان دارند بر ایمانشان افزوده می‌شود و به رحمت خدا بشارت می‌یابند و اما آن‌هایی که روحشان مریض است بر پلیدی‌شان افزوده می‌گردد».

۱. سوره براءت، آیه ۶۸

۲. سوره احزاب، آیه ۱۲

۳. سوره توبه، آیه ۱۲۴. ۱۲۵

و نیز دربارهٔ ظالمین چنین می‌فرماید:

«ونزل من القرآن ماهو شفاء ورحمت للمؤمنين ولا يزيد الظالمين الا خسارا»^۱ و ما آنچه از قرآن فرستادیم شفاى دل و رحمت الهى است بر مومنان وليكن كافرين را جز زيان چيزى نخواهد افزود.

يكى از صفات بارز منافق دروغ گويى است چنان كه قرآن مى‌فرمايد: «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ»^۲. (اى رسول) آنگاه كه منافقان پيش تو آمدند وگفتند: ما گواهى مى‌دهيم كه تو پيامبر خدا هستى (فريب مخور) و خدا مى‌داند كه به راستى تو پيامبر او هستى و خدا گواهى مى‌دهد كه منافقان دروغگو يانند».

چند تذکر مهم

۱. بايد مسلمانان توجه داشته باشند آن خطرى كه جامعهٔ اسلامى را تا به حال تهديد كرده است، ضربهٔ درونى بوده كه از افراد به ظاهر مسلمان و در واقع كافر خورده است. از پيامبر اكرم (صلى الله عليه وآله) نقل شده كه فرمود: من دربارهٔ اسلام ترسى از دوستان و دشمنان شناخته شده ندارم چرا كه دوست ضربه نمى‌زند و از دشمن شناخته شده هم كارى ساخته نيست وليكن از منافقينى كه خود را به ظاهر مسلمان جلوه مى‌دهند و به اسلام ضربه مى‌زنند مى‌ترسم چنانچه (ثمرهٔ بن جنذب و ابوهريره) با دروغ‌هاى خود كه به پيامبر اكرم مى‌بستند توانستند به اسلام ضربه بزنند.

اميرالمؤمنين (عليه السلام) دربارهٔ اين جمعيت چنين مى‌فرمايد: «فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّشُهُ مُنَافِقٌ كَاذِبٌ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ وَلَمْ يُصَدِّقُوا قَوْلَهُ وَلَكِنَّهُمْ قَالُوا صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) رَأَاهُ وَ سَمِعَ مِنْهُ وَلَقِفَ عَنْهُ فَيَأْخُذُونَ بِقَوْلِهِ. اگر مردم چنين افرادى را بشناسند كه آنان منافق و دروغگو هستند هرگز آن‌ها را تصديق نكرده و سخن آنان را قبول نمى‌كنند ولى مردم فريب صحابى بودن آنان را خورده و با خود مى‌گويند كه آنان پيامبر خدا را ديده‌اند و حقايقى از او شنيده و اخذ كرده‌اند و هرگز سخنى بر خلاف حقيقت نمى‌گويند در صورتى كه از حال و وضع اين دسته آگاهى ندارند».

^۱. سوره‌ى اسراء، آيه‌ى ۸۲

^۲. سورهٔ منافقون، آيهٔ ۱

و این منافقین به ظاهر مسلمان بودند که با دروغ‌های خود توانستند پایه حکومت غاصبانه و ظالمانه اموی و عباسی را محکم کنند.

و امروز نیز مردم انقلابی ما باید بدانند تمام ضربه‌هایی که جامعه اسلامی ما خورده است از دست چنین افرادی بوده که خود را به ظاهر مسلمان جلوه داده و در ارگان‌های انقلابی رخنه کرده و در نتیجه توانسته است مقاصد شوم خود را عملی نماید (مانند انفجارها، به خاک و خون کشیدن‌ها، اعتصاب‌ها، کم‌کاری‌ها، شایعه‌پراکنی‌ها و نظایر این‌ها).

۲. مسلمانان موظفند با منافقین بعد از اینکه به آن‌ها پند و اندرز دادند و باز اگر دیدند که آنان خود را در نفاق خویش پنهان می‌کنند، آن‌ها را از جامعه خویش دور کنند و با شدت عمل با آن‌ها برخورد نمایند. چنانچه در آیات قرآنی مکرر به آن گوشزد شده است که به‌عنوان نمونه چند آیه از قرآن کریم را نقل می‌کنیم:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ^۱. ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن، و بر آن‌ها سخت بگیر که جایگاهشان جهنم است و چه بد سرنوشتی دارند!».

«سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ^۲. چه برای آن‌ها طلب آمرزش بنمائی و چه ننمائی یکسان است خدا آن‌ها را نخواهد بخشید، خدا فاسقان را هدایت نمی‌کند».

«اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ^۳. چه برای آن‌ها استغفار کنی و چه نکنی (حتی) اگر هفتاد بار برای آن‌ها استغفار کنی هرگز خداوند آن‌ها را نمی‌آمرزد، چرا که آن‌ها خدا و پیامبرش را انکار کردند و خداوند جمعیت فاسقان را هدایت نمی‌کند».

«وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِزْوَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ * اتَّقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسَسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ رَبِّهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَّهُرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ * أَفَمَنْ أَسَسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ

۱. سوره براءت، آیه ۷۳

۲. سوره منافقون، آیه ۶

۳. سوره براءت، آیه ۸۰

الظَّالِمِينَ* لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ^۱.

یعنی: «گروهی دیگر از آن‌ها کسانی هستند که مسجدی ساختند برای زیان (به مسلمانان) و (تقویت) کفر و تفرقه میان مؤمنان و کمینگاه برای کسی که با خدا و پیامبرش از پیش مبارزه کرده بود، آن‌ها سوگند یاد می‌کنند که نظری جز نیکی (و خدمت) نداشته‌ایم اما خداوند گواهی می‌دهد که آن‌ها دروغگو هستند.

هرگز در آن قیام (و عبادت) مکن، آن مسجدی که از روز نخست بر پایهٔ تقوا بنا شده شایسته‌تر است که در آن قیام (و عبادت) کنی، در آن مردانی هستند که دوست می‌دارند پاکیزه باشند و خداوند پاکیزگان را دوست دارد.

آیا کسی که شالودهٔ آن را بر ترس از خدا و خشنودی او بنا کرده بهتر است، یا کسی که اساس آن را بر کنار پرتگاه سست بنا نموده که ناگهان در آتش دوزخ فرو می‌ریزد و خداوند گروه ستمگر را هدایت نمی‌کند.

(اما) این بنائی را که آن‌ها کردند همواره به‌صورت یک وسیلهٔ شک و تردید در دل‌های آن‌ها باقی می‌ماند مگر اینکه دل‌هایشان پاره پاره شود (و بمیرند و گرنه از دل آن‌ها بیرون نمی‌رود) و خداوند دانا و حکیم است».

به دنبال آن پیامبر دستور داد مسجد مزبور را آتش بزنند و بقایای آن را ویران کنند و جای آن را محل ریختن زباله‌های شهر سازند!

اگر به‌ظاهر کار این گروه را نگاه کنیم از پیشنهاد آنان که در آغاز دادند دچار حیرت خواهیم شد. مگر ساختن مسجد آن هم برای حمایت از بیماران و پیران و مواقع اضطراری که در حقیقت هم یک خدمت دینی است و هم یک خدمت انسانی، کار بدی است که چنین دستوری دربارهٔ آن صادر شده؟

اما هنگامی که چهرهٔ باطنی مسأله را بررسی کنیم خواهیم دید که این دستور چقدر حساب شده بوده است. چونکه «ابوعامر» از رهبانان مسیحیت و فراری بود که با منافقین مدینه ارتباط داشت و به بهانهٔ مسجد می‌خواست برای خود یک خانهٔ تیمی درست کند تا بتواند ضربه‌های کاری خود را به اسلام وارد سازد.

۱. سورهٔ براءت، آیهٔ ۱۰۷. ۱۱۰

۳. در روایات فراوانی نیز علائمی را برای منافق ذکر کرده اند که اینک به بعضی از آنها اشاره می شود:

از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده که فرمود: «لِلْمُنَافِقِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ إِذَا حَدَّثَ كَذِبًا وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِذَا أُتْمِنَ خَانَ. منافق سه نشانه دارد؛

۱. هنگام سخن گفتن دروغ می گوید؛

۲. آنگاه که وعده می دهد تخلف می کند؛

۳. هرگاه امانتی به او بسپارند در آن خیانت می کند».

و از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَتْ مُنَافِقًا وَ أَنْ صَامَ وَ صَلَّى وَ زَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ، مَنْ إِذَا أُتْمِنَ خَانَ وَ إِذَا حَدَّثَ كَذِبًا وَ إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ!!» سه چیز است در هر کس باشد منافق است، اگر چه روزه بگیرد و نماز بخواند و خود را مسلمان هم بداند؛ کسی که در امانت خیانت کند، در سخن دروغ گوید و به هنگام وعده تخلف نماید».

و از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده: «مَازَادَ خُشُوعَ الْجَسَدِ عَلَى مَا فِي الْقَلْبِ فَهُوَ عِنْدَنَا نِفَاقٌ. اگر خشوع بدن بر خشوع دل بچربد آن در نزد ما نفاق است».

و از امام صادق (علیه السلام) نقل شده: «أَزْبَعُ مِنْ عَلَامَاتِ النِّفَاقِ: قَسَاوَةُ الْقَلْبِ وَ جُمُودُ الْعَيْنِ وَ الْأَصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ وَ الْحِرْصُ عَلَى الدُّنْيَا.

چهار چیز از نشانه های نفاق است ۱. قساوت قلب ۲. خشکی چشم ۳. اصرار بر گناه ۴.

حریص بودن بر دنیا».

و از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده: «حُبُّ الْجَاهِ وَالْمَالِ يُنْبِتَانِ النِّفَاقَ فِي الْقَلْبِ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الْبَقْلَ. علاقه زیاد به مقام و مال، نفاق را در دل انسان می رویاند چنانکه آب سبزی را می رویاند».

هشدار به منافقین

اگر کسی از این صفت خطرناک توبه نکند و با این حال بمیرد مشمول این آیه می شود:

«يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيِّنُهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ * يُنَادُوهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ

وَعَزَّتْكُمْ الْأَمَانِيُّ حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَعَزَّكُمْ بِاللَّهِ الْعَزُورُ * فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبئسَ الْمَصِيرُ^۱».

یعنی: «آن روز (روز قیامت) مردان و زنان منافق به مؤمنان گویند: مشتایید و به ما فرصتی دهید تا ما هم از نور شما استفاده کنیم. در پاسخ به آن‌ها گفته می‌شود: برگردید به دنیا تحصیل نور کنید (در این هنگام) حصارى بین (گروه مؤمن و منافق) زده می‌شود از برای آن حصار، دری است که باطن و درون آن در (بهشت) رحمت است و از طرف ظاهر عذاب دردناکی است.

باز منافقان فریاد می‌زنند مگر ما با شما نبودیم؟ (بهشتی‌ها) می‌گویند: راست می‌گوئید لیکن شما منافقین خود را به هلاکت افکندید و در دنیا انتظار (هلاکت مؤمنین) را داشتید و در کار دین در شک و تردید بودید و آرزوهای دنیا فریبتان داد تا وقتی که فرمان خدا رسید (و شیطان فریبنده) شما را (تا دم مرگ) از خدا غافل و مغرور گردانید. پس امروز برای نجات شما منافقان و کافران فدیة و عوض نپذیرند جایگاه شما جهنم و دوزخ و آن آتش شما را سزاوارتر است و بد جایگاهی است».

خداوند تو را به ذات اقدس و به مقام اولیاء و به خون شهدای راه حقت قسم می‌دهیم ما را از شرّ نفاق و خودخواهی و خودپرستی و کلیه اخلاق رذیله دور فرما و ما را متخلق به اخلاق حسنه و صفات بندگان صالح خویش بگردان. آن کسانی که برای رسیدن به دنیا نزد هر کس مطابق تمایلات او سخن می‌گویند و به اصطلاح معروف نان را به نرخ روز می‌خورند علاوه بر اینکه باعث حق‌پوشی‌ها و حق‌کشی‌های زیادی می‌شوند، این عین نفاق است و از خدای بزرگ می‌خواهیم که ما را از این صفت خبیث دور فرماید.

اشاره به برخی از نشانه‌های منافقان

در کتاب مصباح الشریعه از قول امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده است که نشانه‌های منافقان چند چیز است:

«باکی نداشتن از دروغ گفتن، خیانت کردن در مال مسلمانان، بی‌شرمی و بی‌حیایی، با وجود بی‌کمالی ادعای کمال کردن، تیز چشم بودن و به چشم گشاده به کسی نگرستن و نگاه کردن، سفیه بودن و بی‌اندیشه و تأمل کاری کردن و رعایت ادب کسی را نکردن، کوچک

۱. سوره حدید، آیه ۱۳. ۱۵

و آسان شمردن گناهان و تقصیرها، کوچک کردن ارباب دین و علم و احترام لازم را نگذاشتن، کوچک شمردن بلاهای آخرت.

کبر به خود راه دادن و خود را بزرگ دانستن، دوست داشتن اینکه مردم او را مدح کنند، حسود بودن، اختیار کردن دنیا بر آخرت و بدی را بر خوبی ترجیح دادن، حریص بودن بر نامی و سخن چینی، دوست داشتن لعب و لهو و به کارهای بیهوده رغبت داشتن، اعانت کردن اهل فسق، از اهل خیرات نبودن، نیک دانستن کار خود هر چند در واقع بد باشد و بد دانستن کار دیگران هر چند خوب باشد»^۱

کفر

یازدهمین گام در سیر نزولی انسان در مسیر سقوط کفر نام دارد.

کفر در لغت

در کتاب مفردات الفاظ القرآن لغت «کفر» این طور معنا شده است: **الكفر فی اللغة سترُ الشيء، ووصف اللیل بالكافر لستره الأشخاص، والزارع لستره البذر فی الأرض.**^۲ کفر در لغت عبارت است از پنهان کردن چیزی؛ و این که به شب کافر گفته می شود برای آن است که اشخاص را در تاریکی خود می پوشاند؛ و نیز به کشاورز کافر گفته می شود بدان جهت که دانه را در زمین پنهان می کند. ریشه لغوی کفر عبارت از پوشانیدن چیزی است به گونه ای که آن را فرا بگیرد.

بنابر این، ریشه لغوی کفر عبارت است از پوشاندن، یا پنهان کردن به طور کامل؛ و کسی که چیزی را پنهان می کند، کافر نامیده می شود. پنهان کردن بر دو گونه است: پنهان کردن مادی و پنهان کردن معنوی، و به عبارت دیگر: پنهان کردن عینی و پنهان کردن اعتباری. در لغت عرب به کسی که دانه را زیر خاک پنهان می کند کافر گفته می شود، و نیز به کسی که سخن حقی را با سخن باطلی می پوشاند، یا بالعکس، کافر اطلاق می شود.

کفر در قرآن

در قرآن کریم واژه کفر، با عنایت به ریشه لغوی آن، هم در مورد نماندن عینی و هم در مورد نماندن اعتباری به کار رفته است. در مورد نماندن اعتباری، کلمه کفر در قرآن

۱. شرح مصباح الشریعه، امام صادق، ترجمه مصطفوی، ص ۲۴۸

۲. مفردات ألفاظ القرآن، حسین راغب اصفهانی، ص ۴۳۳

در دو مورد متضاد استعمال شده است: یکی در مورد نهان کردنِ امور نیک و پسندیده و دیگری در مورد نهان کردنِ امور زشت و ناپسند. بنابراین، کفر در قرآن به سه معنا آمده است:

۱. کفری که نه ممدوح و نه مذموم است.
۲. کفر ممدوح.
۳. کفر مذموم.

در این جا اجمالاً هر یک از موارد فوق توضیح داده می‌شود.

کفر نه ممدوح و نه مذموم

کفری که بالأصله، نه ممدوح است و نه مذموم، عبارت است از پنهان کردن چیزی که عقل، نهان کردن آن را نه خوب می‌داند و نه بد؛ مانند نهان کردن دانه در زیر خاک که فی نفسه، نه مذموم است و نه ممدوح، و کسی که دانه را زیر خاک می‌کند، از دیدگاه عقل و بالأصله، نه شایسته ستایش و نه قابل نکوهش است.

در سوره حدید، کلمه کفر در همین معنا به کار رفته است: «كَمْثَلِ غَيْثٍ أُعْجِبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ»^۱ مانند بارانی که رستنی‌های آن کشاورزان را به شگفت آورد. «

کفر ممدوح

کفر ممدوح، عبارت است از نهان کردن چیزی که عقل، نهان کردن آن را نیک و آشکار شدنش را ناپسند می‌داند، مانند اباطیل و خرافات و امور خرافی که شیوع و آشکار شدن و رسمیت یافتن آن‌ها از دیدگاه عقل، زشت و ناپسند است و به عکس، متروک ماندن و پنهان شدن و از رونق و رسمیت افتادن آن‌ها زیبا و پسندیده است.

لذا قرآن کریم کسانی را که به عقاید باطل، کافر می‌شوند و به عقاید حق گرایش می‌یابند، ستایش می‌کند. در سوره بقره می‌خوانیم: «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا»^۲ کسی که به طاغوت کافر شود و به خدا ایمان آورد، همانا به دستگیره محکمی چنگ زده است که هرگز گسستنی نیست.

۱. حدید، آیه ۲۰

۲. بقره، آیه ۲۵۶

کفرِ مذموم

کفر مذموم و نکوهیده عبارت است از پنهان کردن چیزی که عقل، نهان کردن آن را ناپسند و آشکار نمودن آن را پسندیده می‌داند، مانند پنهان کردن و کتمان حقیقت، از روی تعصب و لجاج و سودجویی و... در قرآن کریم، کفر، به صورت‌های مختلف، ۵۲۶ بار استعمال شده است که به استثنای چند مورد انگشت شمار (کمتر از ده مورد)، این کلمه در معنای سوم به کار رفته است.

اقسام کفر نکوهیده و مذموم

کفر نکوهیده بر چهار قسم است: کفر جهلی، کفر علمی، کفر نعمت، کفر معصیت.

الف. کفر جهلی

کفر جهلی عبارت از پنهان کردن جهل با ادعای علم نسبت به مجهول است. کسی که از روی تعصب و لجاج و برتری جویی و یا به هر انگیزه دیگر، جهل خود را کتمان می‌کند و مدعی دانستن چیزی می‌شود که آن را نمی‌داند، از دیدگاه عقل، مذموم و محکوم است. اگر جاهل، جهل خود را با ادعای علم و انکار آنچه نمی‌داند پنهان نکند، نسبت به حقیقت جاهل است، ولی کافر نیست.

به گفته امام صادق علیه السلام: **لَوْ أَنَّ الْعِبَادَ إِذَا جَهِلُوا وَقَفُوا وَلَمْ يَجْحَدُوا، لَمْ يَكْفُرُوا.**^۱ اگر بندگان خدا وقتی چیزی را نمی‌دانند، در اظهار نظر توقف کنند و آنچه را نمی‌دانند انکار نکنند، کافر نمی‌شوند. ولی اگر جاهل با انکار آنچه نمی‌داند، مدعی علم شود و با این ادعا بر جهل خود سرپوش بگذارد، علاوه بر این که جاهل است، کافر نیز هست.

امام صادق (علیه السلام) در تبیین اقسام کفر در قرآن کریم، نخستین قسم را کفر جهلی مطرح می‌کند و کفر «دهریه» را از این قبیل می‌داند و در این زمینه به آیه بیست و چهارم سوره جاثیه استدلال می‌فرماید که چنین است: **«وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يَهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ.**^۲ و [کافران] گفتند: زندگی بجز همین زندگی ما در دنیا نیست که بعضی می‌میریم و بعضی دیگر زنده می‌شویم و

۱. الکافی، محمدبن یعقوب کلینی، ج ۲، ص ۳۸۸

۲. جاثیه، آیه ۲۴

چیزی جز «دهر» ما را نابود نمی‌کند. آنان را دانشی به آنچه می‌گویند نیست و بجز گمان و پندار، دلیلی بر ادعای خود ندارند. «

ب. کفر علمی

کفر علمی عبارت است از پنهان کردن و کتمان علم با ادعای جهل، یا ادعای علم توسط کسی بر خلاف آنچه می‌داند. کسی که می‌داند حق چیست و یا با کیست، ولی از روی تعصب یا سودجویی می‌گوید نمی‌دانم، یا می‌گوید حق با دیگری است و یا چیز دیگری است، او عالم کافر است.

این کفر، از دیدگاه عقل، بدترین انواع کفر است و در قرآن و احادیث اسلامی سخت مورد نکوهش قرار گرفته است. ^۱ امام صادق (علیه‌السلام) در تبیین این نوع از کفر می‌فرماید: وجه دیگر از انکار، عبارت از انکار بر شناخت است؛ یعنی انکار کننده با این که حق برای او ثابت شده است، آن را انکار می‌کند. ^۲ سپس امام (علیه‌السلام) دو نمونه از کفر علمی را که در قرآن آمده است، مطرح می‌کند:

یکی در مورد فرعون و هوادارانش، و دوم در مورد یهود مدینه. در مورد نمونه اول در سوره نمل آمده است: «**وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا...**» ^۳ آنان آیات الهی را از روی ستمگری و برتری جویی، انکار کردند، در صورتی که خود حقانیت آن‌ها را باور کرده بودند....»

فرعون و هوادارانش با این که حق برای آنان ثابت شده بود و با ادله‌ای که حضرت موسی برای اثبات نبوت خود آورده بود، یقین به رسالت او داشتند، با این وصف، انگیزه ستمگری و برتری جویی، مانع از ایمان آنان به توحید و رسالت موسی شد، و با علم به این که آنچه حضرت موسی (علیه‌السلام) می‌گوید درست است، او را تکذیب کردند و راه کفر علمی را در پیش گرفتند. و درباره نمونه دوم از کفر علمی در قرآن، در سوره بقره، در مورد کفر یهود مدینه آمده است: «**فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ.**» ^۴

پس، وقتی آنچه را شناخته بودند، سوی ایشان آمد، نسبت به آن کافر شدند. «یهود مدینه اوصاف پیامبر اسلام و علائم ظهور آن حضرت را در تورات دیده بودند و اصولاً آمدن

^۱ ر. ک: میزان الحکمة، محمد محمدی ری شهری، باب ۲۸۱۱

^۲ الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۲، ص ۳۸۹

^۳ نمل، آیه ۱۴

^۴ بقره، آیه ۸۹

آنان به مدینه، سال‌ها قبل از بعثت پیامبر اسلام، به همین دلیل بود، ولی پس از این که پیامبر اسلام ظهور کرد، با این که علائمی را که در تورات دیده بودند، کاملاً منطبق بر آن حضرت بود و با این که به گفته قرآن، پیامبر اسلام را شناخته بودند و سال‌ها در انتظار او به سر می‌بردند و با علم به این که او فرستاده خداست، به جهت منافع مادی خود، آن حضرت را تکذیب کردند و کفر علمی را برگزیدند.

ج. کفر نعمت

کفر نعمت، عبارت است از پنهان کردن نیکی و نعمت و احسان کسی، با گفتار یا کردار؛ در برابر شکر نعمت که عبارت است از اظهار و قدردانی لفظی یا عملی نسبت به احسان و نیکی دیگران. بی تردید، کفر نعمت، همانند کفر جهلی و کفر علمی، از دیدگاه عقل، مذموم و نکوهیده است.

در قرآن کریم نیز در موارد متعددی کفر نعمت مورد نکوهش قرار گرفته است و امام صادق (علیه السلام) در تبیین وجوه کفر در قرآن، سه نمونه آن را مطرح فرموده است.^۱ که در این جا به ذکر یک نمونه اکتفا می‌کنیم:

در سوره نمل از قول حضرت سلیمان (علیه السلام) آمده است: «... هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَبْشُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِي كَرِيمٌ...»^۲ این از فضل و عنایت پروردگار من است تا مرا بیازماید که شکر می‌کنم یا کفر می‌ورزم. و کسی که سپاس بگذارد برای خود سپاس‌گزاری می‌کند و کسی که ناسپاسی کند، تحقیقاً پروردگار من بی‌نیاز و با کرامت است. «

د. کفر معصیت

کفر معصیت، عبارت است از نافرمانی فرمانبر از فرمانده. شخص نافرمان، با نافرمانی خود، گویا فرمان فرمانروا را پنهان می‌کند و نادیده می‌گیرد، و به همین دلیل به او کافر گفته می‌شود. کفر معصیت در صورتی که فرمانده، شایستگی فرماندهی داشته باشد، عقلاً مذموم و نکوهیده است.

امام صادق (علیه السلام) کفر مذکور در آیه هشتاد و پنجم سوره بقره را به کفر معصیت تفسیر نموده است. این آیه خطاب به بنی اسرائیل، که بعضی از فرمان‌های الهی را اجرا می‌کردند و

۱. الکافی، محمدبن یعقوب کلینی، ج ۲ ص ۳۸۹

۲. نمل، آیه ۴۰

بعضی را نادیده می‌گرفتند، می‌فرماید: «أَفْتَوْمُنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ»^۱ آیا به بعضی از دستورات کتاب خدا ایمان می‌آورید و نسبت به بعضی کفر می‌ورزید؟!»

معانی کفر از دیدگاه امام صادق علیه‌السلام

امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: در قرآن «کفر» به چهار معنا وارد شده است: انکار، بیزاری، عصیان، کفران و انکار نیز بر دو قسم است: انکار جاهلانه و انکار عالمانه.

الف. انکار جاهلانه

خداوند می‌فرماید: آن‌ها (کفار نادان) گفتند: چیزی جز همین زندگانی ما در دنیا چیز دیگری نیست، گروهی از ما میمیرند و گروهی زنده می‌شوند (و به دنیا می‌آیند و جای آن‌ها را می‌گیرند) و چیزی جز گذشت زمان ما را هلاک نمی‌کند. «و ما یهلکنا الا الدهر» در حالی که آن‌ها (کفار نادان) به این سخن خود (که معادی وجود ندارد) یقین نداشته و تنها گمانی بی‌اساس دارند. «و مالهم بذلک من علم ان هم الا یظنون»^۲ و همچنین آنجا که خداوند می‌فرماید: آن‌هایی که (از روی نادانی) کافرگشتند برای آن‌ها تفاوت نمی‌کند که آیا مرا از عذاب خدا بترسانی یا نترسانی ایمان نخواهند آورد.^۳

ب. انکار عالمانه

خداوند می‌فرماید: هنگامی که از طرف خداوند کتابی (قرآن) به آن‌ها (یهود) رسید که موافق نشانه‌هایی بود که با خود داشتند، با اینکه پیش از این جریان، خود را به ظهور پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دلگرم می‌کردند و امیدپیروزی بر دشمنان خود را داشتند، اما با ظهور وی (همه چیز را فراموش کردند و با آگاهی) به او (حضرت محمد «ص» کافر گشتند.^۴ آری، چنین است که هوا پرستی سبب می‌گردد تا انسانی که سالها در پی حقیقت بوده، از درک آن باز بماند.

^۱. بقره، آیه ۸۵

^۲. جاثیه / سوره ۴۵، آیه ۲۴

^۳. بقره / سوره ۲، آیه ۶

^۴. بقره / سوره ۲، آیه ۸۹

بیزاری

خداوند از قول حضرت ابراهیم (علیه السلام) چنین نقل می‌کند: شما غیر از خدا برای خود بتهایی انتخاب کرده‌اید که در زندگی دنیا وسیله محبت و دوستی میان شما گردند، اما بدانید روز قیامت این رشته علاقه و محبت گسسته گشته و هریک از شما ازدیگری بیزاری می‌جوید «یکفر بعضکم ببعض» و یکدیگر را لعن و نفرین می‌کنند.^۱

ترک فرمان خدا

خداوند می‌فرماید: بر ذمه عموم مردم است که آهنگ خانه او کنند، آن‌ها که توانائی رفتن به سوی آن را دارند، (حج برکسانی که مستطیع باشند واجب است) و هرکس کفر ورزد (و فرمان خدا را ترک گوید و حج بجای نیاورد، تنها به خویشتن ضرر زده، چرا که) خداوند از همه جهانیان بی‌نیاز است.^۲

کفران نعمت

خداوند از قول حضرت سلیمان (علیه السلام) چنین نقل می‌کند: «و هرکس خدای را شکرگذارد، به سود خویش شکر کرده و هرکس کفر ورزد (و کفران نعمت‌های خدا نماید، فقط به خویش خسارت وارد کرده، چرا که) پروردگار من بی‌نیاز و کریم است.^۳

کافر^۴

کافر یا همان فاعل کفر به معنی فردی است که ایمان ندارد. به کافران، اهل کفر و اهل تکفیر نیز گفته می‌شود؛ جمع کافر، کافران، کافرین، کُفَّار و کَفَره است.

تعریف کافر

تعریف «کافر» بسته به تعریفی است که برای «کفر» پیش می‌کشند و آن نیز بر تعریف ایمان مبتنی است. فرقه‌های مسلمان، تعاریف متعددی برای ایمان مطرح ساخته‌اند و از این رو، تعریف کافر نیز گوناگون گشته است.

۱. عنکبوت / سوره ۲۹، آیه ۲۵

۲. آل عمران / سوره ۳، آیه ۹۷

۳. نمل / سوره ۲۷، آیه ۴۰

۴. فرهنگ شیعه، جمعی از نویسندگان، ج ۱، ص ۳۸۲

تعریف کافر از منظر اشاعره

اشاعره که ایمان را عبارت از باور به همه ضروریات دین دانسته‌اند، کسی را کافر می‌خوانند که ضروری دین را انکار کند.

تعریف کافر از منظر کرامیه

کرامیه، که برای ایمان، تنها شهادتین را کافی می‌دانند، کسی را کافر می‌شمارند که شهادتین را نپذیرد.

تعریف کافر از منظر خوارج

خوارج، عمل را نیز جزو ایمان می‌انگارند و از این‌رو، کسی را که به گناه کبیره آلوده است، کافر می‌شمارند.

تعریف کافر از منظر معتزله

معتزله چنین کسی را نه کافر می‌دانند و نه مؤمن؛ بلکه او را در جایی میان کافر و ایمان می‌نشانند و نام این جا را «منزلة بین المنزلتین» می‌گذارند. شیعیان نظریه‌ای دیگر دارند. آنان معتقدند اگر مؤمنی خویش را به گناه کبیره بیالاید، از ایمان نمی‌افتد؛ بلکه او مؤمن فاسق است.

تعریف کافر از منظر شیعیان

برخی شیعیان، ایمان را دارای سه رکن دانسته‌اند: باور قلبی، اقرار زبانی و عمل. بنابراین دیدگاه، وجود این سه رکن برای ایمان لازم است و اگر یکی از آن‌ها فروریزد، شخص به کفر می‌لغزد. اما نظریه مشهور علمای شیعه این است که **ایمان همان باور قلبی، همراه اقرار زبانی است**. بنابراین، کسی که یکی از اصول یا ضروریات دینی را باور نکند و به اقرار زبانی نیاورد، کافر است. برخی فقیهان بزرگ شیعه گفته‌اند: کافر، کسی است که الوهیت، یا توحید، یا رسالت و یا ضروری دین را در عین التفات به ضروری بودن آن انکار کند به گونه‌ای که به انکار رسالت بینجامد.^۱

اقسام کافران

کافران بر چند گروه اند:

الف. مُشْرک: کسی است که به بیش از خدای واحد معتقد است.

ب. کتابی: کسی که به یکی از ادیان ابراهیمی صاحب کتاب. جز اسلام. معتقد است.

۱. العروه الوثقی، بهائ الدین عاملی، ج ۱، ص ۵۴

ج. منافق: کسی که در دل کافر است و به ظاهر مسلمان.
د. مُرتد: کسی که پس از ایمان، به کفر بازگشته است. در ادبیات اسلامی، منکران خدا را دهری، ملحد و معطل نیز گفته‌اند هر چند اصطلاح ملحد را برای برخی فریق مسلمان مانند اسماعیلیه نیز به کار برده‌اند. «زندیق» نیز تنها برای فرقه مانویّه به کار رفته است؛ اما هر مسلمانی را نیز که سخن کفرآمیز بگوید، از باب مجاز، زندیق گویند.

احکام کافر

کافران از نظر فقهی، احکامی ویژه دارند. در فقه شیعه، کافر به صورت مطلق، نجس شمرده شده است. البته برخی فقهای شیعه، کافران ذمّی را پاک می‌دانند. (اهل ذمّه) در باب جهاد با کفار نیز احکامی در فقه آمده است.
کافران از این نظر، یا حربی‌اند، یعنی کافر غیر اهل کتاب‌اند و اینان به اسلام دعوت می‌شوند و در صورت نپذیرفتن اسلام، کشته می‌گردند و یا کتابی‌اند. کافران کتابی، یهود و نصارا و مجوس‌اند. اگر اینان اسلام نیاورند، باید جزیه بپردازند. بدین سان، می‌توانند در بلاد اسلامی با مسلمانان زیست کنند.^۱

تضاد میان کفر و ایمان

کفر و ایمان از مفاهیم عمده و کلیدی قرآن کریم می‌باشند که هر کدام، حوزه معنایی مستقلی را تشکیل داده‌اند. در مقایسه دو حوزه معنایی کفر و ایمان، در می‌یابیم که آن دو به منزله دو قطب متضادند که همه صفات مطلوب و نامطلوب بر محور آن‌ها می‌چرخند. از طرفی، همین دو مفهوم کفر و ایمان، متعلقاتی نیز مختص به حوزه معنایی خود دارند که در زمینه معنا شناسی، علاوه بر فهم ارتباط مفاهیم متضاد، فهم پیوند آن‌ها با یکدیگر نیز لازم است.

کفر

کفر به معنای ناسپاسی با ورود به نظام و جهان بینی اسلامی و با حفظ همان معنا، ولی در ساختار جدید علاوه بر تقابل آن با شکر، با ایمان و مفاهیم همسان آن مانند: اسلام،

۱. دائرة المعارف فارسی، غلامحسین مصاحب، ج ۲، ص ۲۱۴۴

اخبار و تقوا نیز متضاد شد، که در این مجال به بررسی اجمالی تضاد میان کفر و ایمان می-پردازیم.

ایمان

با یک نگاه اجمالی به قرآن کریم گسترش واژه ایمان با شکل‌های مختلف و صیغه‌های متفاوت در بیشتر آیات قرآنی، بر کسی پوشیده نخواهد ماند. در واقع، کمتر صفحه‌ای از قرآن را می‌یابیم که در آن، ایمان و مشتقات آن به کار نرفته باشد. این واژه علاوه بر مفاهیم هم‌سان خود، با مشتقاتش، بیش از ۸۰۰ بار در قرآن کریم به کار رفته است. با اندکی تدبیر در برخی از این آیات، تقابل و تضاد ایمان، بعنوان سرچشمه و منبع همه فضایل اخلاقی، با کفر به‌عنوان منشاء همه رذایل اخلاقی، بخوبی آشکار خواهد شد.

رابطه کفر و ایمان

با وجود برقراری رابطه تضاد میان کفر و ایمان، فهم این دو، چنان لازم و ملزوم یکدیگرند که درک درست هر یک از آن دو بدون دیگری امکان ندارد. به عبارت دیگر، فهم درست ساختمان معنایی کفر و ایمان، منوط به درک صحیح هر دوی آن هاست. در این میان، مفهوم هر کدام که روشن شود، مفهوم دیگری نیز، قاعدتاً مشخص خواهد شد، بویژه در باره کفر که دانستن مفهوم آن، تا حدود زیادی، لازمه دریافت صحیح بیشتر ویژگی‌های مربوط به حوزه معنایی ایمان است.

راجع به تقدم بررسی معنایی کفر بر ایمان، اندیشمندانی همچون: استاد شهید مطهری (رحمة الله علیه) و آقای ایزوتسو، بوضوح بدان اذعان کرده‌اند. در این باره، صاحب کتاب مفاهیم اخلاقی دینی چنین می‌گوید: به عقیده من، حتی مفهوم ایمان را، بعنوان بالاترین و والاترین ارزش اخلاقی و دینی در اسلام، از طریق تجزیه و تحلیل مفهوم کفر، یعنی از جنبه منفی ایمان، و به‌طور غیر مستقیم بهتر می‌توان روشن ساخت تا از طریق مستقیم^۱.

۱. ایزوتسو، توشی هیکو، مفاهیم اخلاقی و دینی، ص ۲۳۹

آیات تضاد کفر و ایمان

بر این اساس، برای تجزیه و تحلیل کفر و ایمان، برخی از آیاتی که در آنها تضاد میان کفر و ایمان بروشنی نمایان است، با دسته‌بندی ذیل، ذکر می‌شود.

سیر و سلوک کافر و مومن

آیاتی که سیر و سلوک جداگانه‌ای را برای هر کدام از اهل کفر و ایمان بیان می‌کنند، همچون آیه: «الذین آمنوا یقاتلون فی سبیل الله والذین کفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت»^۱ (کسانی که ایمان آوردند در راه خدا می‌جنگند و کسانی که کافر شدند در راه طاغوت می‌جنگند). «

این آیه نشان می‌دهد که اهل ایمان در راه خدا، و کافران در راه شیطان جهاد می‌کنند. در آیه «ان الله یدخل الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار والذین کفروا یتمتعون و یاکلون کما تاکل الانعام والنار مثوی لهم»^۲

بدرستی که خداوند کسانی را که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، به بهشت‌هایی که نهرها از زیر آن جاری است وارد می‌کند و کسانی که کافر شدند بهره‌مند می‌شوند و می‌خورند همان گونه که چهارپایان می‌خورند و آتش جایگاه آنان است، تقابل میان کفر و ایمان از دو جهت بازگو شده است:

الف: اختلاف در سیر و سلوک دنیوی، که مؤمنان در پی کارهای خیر و صلاحند. در حالی که کافران دائم به دنبال تن پروری و بهره‌جویی از لذت‌های مادی‌اند.

ب: اختلاف در پاداش اعمال، که مومنان بدلیل همان کارهای نیکشان روانه بهشت می‌شوند، ولی کافران بدلیل عیش و نوش و زندگی حیوانی‌شان، وارد دوزخ و گرفتار آتش الهی می‌گردند.^۳

پی آمد کفر و ایمان

آیاتی که بدلیل اختلاف عملکرد مؤمنان و کافران، پیامدهای گوناگونی را برای اعمال ایشان بازگو می‌کنند. بیان تشابه و یکسانی، یا تقابل و دوگانگی عقوبت در آیات متعدد قرآن

۱. نساء / سوره ۴، آیه ۷۶

۲. محمد / سوره ۴۷، آیه ۱۲

۳. فخر، رازی، تفسیر کبیر، ج ۵۱، ص ۲۸

کریم، یکی از بهترین شیوه‌ها و وجوه اشتراک یا افتراق مفاهیم عمده و مهم قرآنی از جمله دو حوزه بمعانی کفر و ایمان است.

آیه: «الملك يومئذ لله يحكم بينهم فالذين آمنوا وعملوا الصالحات في جنات النعيم والذين كفروا وكذبوا بآياتنا فاولئك لهم عذاب مهين»^۱ فرمانروائی در آن روز برای خداست. برایشان حکم می‌کند پس کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند در بهشت‌های پر نعمتند و کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را دروغ شمردند، پس برای آنان عذاب خوار کننده‌ای است. « از این گروه است که مثل آیه ۱۲ سوره محمد که در ذیل عامل قبلی از آن سخن گفته شد تقابل و تضاد میان کفر و ایمان را از دو جنبه بیان می‌کنند:

الف: افتراق در سیر و سلوک مؤمنان و کافران، و پیامدهای ناشی از کفر و ایمان.
ب: افتراق و اختلاف در عقاب و ثواب، به‌عنوان آخرین پی‌آمد کفر و ایمان، به‌طوری که هر کدام از مؤمنان یا کافران با انتخاب یکی از راه‌های کفر و ضلالت یا ایمان و هدایت، مسیر جداگانه‌ای را طی می‌کنند و با پیگیری رفتارهای جداگانه‌ای در این عالم، آینده و آخرت متفاوت خویش را ترسیم می‌کنند.

یاور داشتن مومن و کافر

آیاتی که یار و معین متفاوتی را برای مؤمنان و کافران بیان می‌کنند، همچون آیه: «الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور والذين كفروا اولياؤهم الطاغوت يخرجونهم من النور الى الظلمات...»^۲ خداوند یار کسانی است که ایمان آوردند. آنان را از تاریکی‌ها به روشنایی بیرون می‌برد. و آنان که کافر شدند، یارانشان طاغوت است، آنان را از روشنایی به تاریکی‌ها بیرون می‌برند. «

از آنجا که ولی حقیقی و واقعی، خداوند باری تعالی است اولیای دیگر غیر از او ارزش و اعتباری ندارند. به عبارت دیگر، بودن یا نبودن آن‌ها، سودی به حال کافران نخواهد داشت. به همین خاطر، جای هیچگونه تعجب نیست که در مثال ذیل، کافران را مطلقاً بی‌یاور معرفی می‌کند، «افلهم يسيروا في الارض فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم دمر الله عليهم وللكافرين امثالها ذلك بان الله مولى الذين آمنوا وان الكافرين لا مولى لهم»^۳

۱. حج / سوره ۲۲، آیه ۵۶، ۵۷.

۲. بقره / سوره ۲، آیه ۲۵۷.

۳. محمد / سوره ۴۷، آیه ۱۰، ۱۱.

پس، آیا در زمین سیر نکردند پس بنگرید که عاقبت کسانی که بیش از آن بودند، چگونه بود. خداوند آنان را هلاک کرد و برای کافران امثال آن (عاقبت) خواهد بود. این بدان سبب است که بدرستی خداوند یاور کسانی است که ایمان آوردند و بدرستی کافران هیچ یآوری ندارند. «

فخر رازی در ذیل این آیات می‌گوید: «در این کلام، تباین عظیمی میان کافر و مومن است، زیرا که مومن مورد نصرت و حمایت خداوند که بهترین ناصر است می‌باشد، در حالی که کافر با توجه به لای نفی جنس هیچ یاری نخواهد داشت.^۱

حالات درونی کافر و مومن

آیاتی که حالات درونی و قلوب کافران و مؤمنان را مختلف و صف می‌کنند. یکی از آثار مهم ایمان در زندگی انسان، دست یافتن به آرامش روحی و روانی است. این آرامش به دو جهت است:

اولا: بدان جهت است که خداگرایی در انسان فطری است. فطرت انسان ناخودآگاه در تب و تاب است تا به این خواسته خود، دست یابد و تا به آن نرسد آرام و قرار نمی‌گیرد. حال رسیدن به هیچ خواسته‌ای، نمی‌تواند جای آن را بگیرد. به همین خاطر، انسانی که یاد خدا را در دل خویش جای دهد و ارتباط روحی میان خود و خدا برقرار کند، آرامش عمیقی توأم با رضایت و خشنودی به دست می‌آورد.

ثانیا: از آن جهت است که فرد مؤمن با توکل و اعتماد به خدا و دل بستن به الطاف و عنایات او، هرگز یأس و ناامیدی را به دل خویش راه نمی‌دهد. از این رو با ایمان به مبدا و معاد و دل نبستن به زخارف دنیوی، به هنگام از دست دادن آن‌ها مضطرب و ناراحت نمی‌شود.

اما کافران که به دلیل بی‌اعتمادی به مبدا و معاد فقط هدف و خواسته شان را در دنیا و نعمت‌های فانی آن جستجو می‌کنند، طبیعتاً نگران از دست دادن آن‌ها هستند و حسرت نداشته‌ها را می‌خورند. و بدین ترتیب، آنان هرگز روی آرامش و قرار را نمی‌بینند.

از این رو، برخی از آیات، قلب مومنان را بدلیل ذکر نام خداوند، مالا مال از صفا و آرامش ملکوتی وصف می‌کنند، در مقابل قلب‌های کافران، که مثل سنگ و بلکه سخت‌تر از آن وصف

۱. فخر، رازی، تفسیر کبیر، ج ۲۸، ص ۵۰

می‌شوند. در این باره قرآن می‌فرماید: «الذین آمنوا وتطمئن قلوبهم بذكر الله الا بذكر الله تطمئن القلوب»^۱ آنان که ایمان آوردند و دل‌هایشان به یاد خدا آرامش می‌یابد. آگاه باشید که دل‌ها به یاد خدا آرامش می‌یابد. «

میزان آرامش روحی هر کس، متناسب با ایمان و پیوند قلبی او با خداوند است. هر چه ایمان قوی‌تر باشد، آرامش روحی نیز به همان میزان افزایش می‌یابد. اما کسانی که ایمان سست و ضعیفی دارند، آرامش ایشان نیز کمتر خواهد بود. به همین خاطر، کافران بی‌ایمان، هیچ بهره‌ای از آرامش و ثبات ندارند، و قلب و دلشان هم مثل سنگ، سفت و سخت است.

در آیه: «ثم قست قلوبكم من بعد ذلك فهي كالحجارة او اشد قسوة وان من الحجرة لما يتفجر منه الأنهار وان منها لما يشقق فيخرج منه الماء وان منها لما يهبط من خشية الله وما الله بغافل عما تعملون»^۲ پس،: دل‌های شما پس از آن چون سنگ سخت گردید یا سخت‌تر (از سنگ) که بدرستی که از سنگ گاه جوی‌ها روان شود و بدرستی که چون شکافته شود آب از آن بیرون جهد و گاه از ترس خدا از فراز به نشیب فرو غلتد و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست. «

قلب‌های قوم بهانه‌جو و کافر بنی اسرائیل را که بعد از دیدن معجزات متعدد باز کافر شده بودند، مثل سنگ و بلکه سخت‌تر از آن وصف می‌کند، چه آنکه سنگ با وجود سفت و سخت بودنش در مقابل عظمت پروردگار خاشع می‌شود، و حال آنکه دل کافران خاشع نمی‌شود.

سیمای مومن و کافر

آیاتی که با ارائه سیمای متفاوتی از مومنان و کافران، صف‌آرایی جداگانه ایشان را در روز قیامت به تصویر می‌کشاند، همچون: «يوم تبيض وجوه وتسود وجوه فاما الذين اسودت وجوههم اكفرتم بعد ايمانكم فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون واما الذين ابيضت وجوههم ففي رحمة الله هم فيها خالدون»^۳ آن روزی که گروهی سپید روی و گروهی سیاه روی شوند پس اما (به) آنان که سیاه روی شدند (گفته می‌شود)، آیا شما پس از ایمان‌تان کافر

۱. رعد / سوره ۱۳، آیه ۲۸

۲. بقره / سوره ۲، آیه ۷۴

۳. بقره / سوره ۲، آیه ۷۴

شدید. پس به سبب کافر شدنشان عذاب را بچشید و اما کسانی که سپید روی شدند پس همواره در رحمت خداوندند. «

نظیر این عبارات را در سوره عبس نیز مشاهده می‌کنیم که همگی، تقابل و تضاد کفر و ایمان را بوضوح بیان می‌کنند: «**وَجْوهِ یَوْمئذٍ مَسْفِرَةٌ ضَاحِکَةٌ مَسْتَبْشِرَةٌ وَوَجْوهِ یَوْمئذٍ عَلَیْهَا غِبرَةٌ تَرَهَقْهَا قِترَةٌ اولئک هم الکفرة الفجرة**؛^۱ چهره‌هایی که در آن روز درخشانند، خندانند و شادانند. و چهره‌هایی که در آن روز غبار آلودند، در سیاهی فرو رفته‌اند. اینان کافران و فاجرانند. «

ارزش ایمان و کفر

آیاتی که مقوله ایمان را ارزش، ولی مقوله کفر را ضد ارزش معرفی می‌کنند: از دیدگاه اسلام یکی از ملاک‌های اساسی در امر ازدواج، ایمان و تقواست. انتخاب همسر و تشکیل زندگی مشترک، بایستی بر اساس همین معیار و مواردی از این قبیل که در متون دینی به آن‌ها اشاره شده است باشد. اسلام ضمن نفی هرگونه مقیاس‌های مادی و ظاهری، ملاک اصلی برای ازدواج و تشکیل خانواده را، ارزش‌های دینی معرفی می‌کند و قوام خانواده و به تبع آن پایداری جامعه را بسته به ایمان و خُلق و خُوی نیک افراد می‌داند.

عواملی همچون: رئیس و مرئوس بودن، باسواد و بی‌سواد بودن، فقیر و غنی بودن و بنده و آزاد بودن، هیچ کدام ملاک انتخاب همسر نیستند. آنچه از دیدگاه اسلام در این باره اهمیت دارد، ایمان و ارزش‌های دینی است. به همین خاطر، در آیه: «**ولا تنکحوا المشرکات حتی یؤمنن ولامة مؤمنة خیر من مشرکة ولو اعجبکم ولا تنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا ولعبد مؤمن خیر من مشرک ولو اعجبکم اولئک یدعون الی النار واللہ یدعوا الی الجنة والمغفرة باذنه و یبین آیاته للناس لعلهم یتذکرون**؛^۲ زنان مشرکه را تا ایمان نیاورده‌اند به همسری مگیرید و کنیز مومنه بهتر از آزاد زن مشرکه است، هر چند شما را از او خوش آید. و به مردان مشرک تا ایمان نیاورده‌اند، زن مومنه ندهید. و بنده مومن بهتر از مشرک است، هر چند شما را از او خوش آید. اینان به‌سوی آتش دعوت می‌کنند و خدا به جانب بهشت و آمرزش. و آیات خود را برای مردم آشکار بیان می‌کند، باشد که به یاد آورند. «

۱. عبس / سوره ۸۰، آیه ۳۸. ۴۲

۲. بقره / سوره ۲، آیه ۲۲۱

ضمن بی ارزش قلمداد کردن شرک که نمود بارزی از کفر است، ایمان را صراحتاً به عنوان مهمترین ملاک همسرگزینی بیان می کند.^۱

آیاتی که از تبدیل ایمان به کفر، و کفر به ایمان سخن می گویند. برخی از آیات قرآن کریم ضمن هشدار به مومنان در باره خطر ارتداد، کفر و ایمان را به عنوان دو خصلت متضاد معرفی می کنند که با وجود قابل جمع نبودن در آن واحد در شخصی، ممکن است به مرور زمان، انسانی به صورت متبادل متصف به یکی از آنها بشود. در واقع، خطر کفر و ارتداد همواره برای انسان وجود دارد. در این باره به دو آیه اشاره می شود:

الف: «من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره وقلبه مطمئن بالايمان ولكن من شرح بالكفر صدرا فعليه غضب من الله ولهم عذاب عظیم»^۲ کسی که پس از ایمانش به خدا کافر شود، مگر کسی را که به زور واداشته اند و حال آن که قلبش به ایمان مطمئن است، بلکه آنان که در دل را به روی کفر می گشایند، مورد خشم خدایند و عذابی بزرگ برایشان است. «
ب: «یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا الذین کفروا یردوکم علی اعقابکم فتنقلبوا خاسرین»^۳ ای کسانی که ایمان آوردید اگر از کسانی که کافر شدند پیروی کنید، شما را به آیین پیشین برمی گردانند پس زیان دیده باز می گردید. «

آیات فراوانی با تعبیرهای مختلف و متنوعی، تقابل کفر و ایمان را از جهات متعدد دیگری بیان می کنند که از ذکر همه آنها پرهیز می شود و صرفاً یادآوری می گردد که با توجه به تضاد کفر با ایمان، مفاهیم مربوط به حوزه همدیگر نیز با این دو در تضادند.

اشاره ای به مفهوم کفر و نسبت رفتار با ایمان و کفر^۴

پس از بیان مفهوم صحیح ایمان و متعلقات آن مفهوم کفر و متعلقات آن نیز روشن می گردد، چرا که واژه کفر در مقابل ایمان قرار دارد و این واژه گاهی بر عدم ملکه ایمان اطلاق می گردد و نداشتن ایمان. خواه در اثر شک و جهل بسیط و یا در اثر جهل مرکب و خواه در اثر وجود گرایش وجودی که در قالب انکار عمدی و عنادآمیز بروز می یابد.

۱. تفسیر راهنما، علی اکبر هاشمی رفسنجانی، ج ۲، ص ۹۴

۲. نحل / سوره ۱۶، آیه ۱۰۶

۳. آل عمران / سوره ۳، آیه ۱۴۹

۴. به سوی خودسازی، محمدتقی مصباح یزدی، صص ۳۱۹ و ۳۲۰

کفر نامیده می‌شود، و گاهی کفر بر قسم اخیر؛ یعنی جحد و عناد اطلاق می‌گردد که امری وجودی و ضدّ ایمان به شمار می‌رود.

جامع‌ترین آیه‌ای که موارد و متعلقات کفر را گرد آورده، آیه ۱۳۶ از سوره نساء است که می‌فرماید: ... **وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا**؛ و هر که به خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و فرستادگان و روز واپسین کافر شود به راستی گمراه گشته، گمراهی دور (از حق).

گذشته از ایمان و کفر اصطلاحی و احکام ظاهری آن دو، باید توجه داشته باشیم که رفتار اختیاری انسان یا در زمره ایمان قرار می‌گیرند و یا کفر و حد وسطی بین کفر و ایمان وجود ندارد و تحقق ارزش و صفت مثبت و یا منفی اخلاقی به وسیله انگیزه‌های نفسانی که در قالب ایمان و کفر جای می‌گیرند، انجام می‌پذیرد و سعادت و یا شقاوت انسان در گرو حقایق باطنی است.

بر این اساس، چون نفاق چیزی جز کفر باطنی و ایمان ظاهری نیست، منافقان که در باطنشان کفر وجود دارد در زمره کفار قرار می‌گیرند.

پس هر رفتار و نگرشی که از ایمان انسان بکاهد و باعث سست شدن اعتقادات او گردد، در راستای کفر قرار می‌گیرد و در صورتی که آن رفتار و حالات در قلب انسان ریشه بدوانند، شخص به کفر مطلق آلوده می‌گردد و ایمانش از اساس زایل می‌شود.

در این راستا، همان‌طور که تعلق به دنیا و امور مادی اگر تا هنگام مرگ در انسان باقی بماند، ممکن است موجب گردد که کافر از دنیا برود (چون در هنگام مرگ احساس او این است که خداوند او را از محبوب و تعلقاتش جدا می‌کند و با احساس دشمنی با خداوند جان می‌دهد)، هم‌چنین روحیه انکار حق وقتی به ملکه و خصیصه‌ای ثابت و ریشه‌دار در وجود انسان تبدیل گردید، ممکن است به کفر و انکار حقایق دینی منجر شود و شخص برای حفظ موقعیت خود حاضر می‌گردد حقایق دین را انکار کند.

پس باید کوشید که روحیه تسلیم در برابر خداوند را در خویش بی‌روانیم و اگر اشتباه و انحرافی از ما سر زد، به صراحت به آن اعتراف کنیم؛ در این صورت ایمان. که مقوم آن تسلیم در برابر خداوند است. در ما تقویت می‌گردد.

کفر، سرانجام گناه^۱

به هر حال تا این جا این حقیقت بر ما معلوم شد که دو راه پیش روی ما است: راه کفر و راه ایمان؛ راه خدا و راه شیطان؛ راه راست و راه کج، راه راست و «صراط مستقیم»، راه خداپرستی و ایمان به خدا و اطاعت از او است. راه سقوط و انحراف نیز روی گرداندن از خدا، نادیده گرفتن دین و حقایق آن، و اطاعت از شیطان است.

اکنون ما باید ببینیم که چه باید بکنیم تا اولاً از بین این دو راه، در مسیر ایمان قرار بگیریم و ثانیاً، پس از قرار گرفتن در مسیر ایمان، بتوانیم سریع‌تر در مراتب آن بالا برویم و هر چه بیشتر از کج اندیشی و کفر و گمراهی فاصله بگیریم.

از سوی دیگر نیز باید ببینیم چه چیز ما را به سوی کفر و پیشروی در مراتب آن سوق می‌دهد، تا از آن بر حذر باشیم. در مورد این که چه چیز باعث می‌گردد انسان به تدریج از ایمان دور و به کفر نزدیک شود و سرانجام سر از کفر در آورد، قبلاً اشاره کردیم که عامل این امر «گناه» است، در این باره به آیاتی از قرآن کریم نیز استناد کردیم. مناسب است در این جا تحلیلی در این زمینه داشته باشیم که اصولاً چگونه می‌شود که گناه سر از کفر در می‌آورد و چه نسبتی بین گناه کردن و مبتلا شدن به کفر وجود دارد. علمای اخلاق معمولاً ابتلای انسان به گناه را در اثر غلبه «شهوت» یا «غضب» می‌دانند. در هر حال، هنگامی که انسان تحت تأثیر یکی از این دو عامل یا چیزی از این قبیل، برای اولین بار مرتکب گناه می‌شود، پس از لحظه‌ای آن حالت غلبه شهوت یا غضب از بین می‌رود و به حال عادی باز می‌گردد.

هنگامی که به حال عادی بازگشت طبعاً پیشیمان می‌شود و با خود می‌گوید: «این چه کاری بود که انجام دادم؟ یک لحظه لذتی بردم یا خشمم را خالی کردم، اما برای خودم عذاب ابدی جهنم را خریدم!». این حالت برای بسیاری از افراد پیش می‌آید و از کرده خود نادم می‌گردند و استغفار می‌کنند و خدای متعال نیز آن‌ها را می‌آمرزد. حتی در روایات هست که اگر مؤمنی گناه کند خداوند به فرشتگان که مأمور ثبت اعمال هستند دستور می‌دهد تا هفت ساعت گناه او را ننویسند، شاید توبه کند.

آری خداوند می‌خواهد تا آنجا که امکان دارد اصلاً این عمل در کارنامه او ثبت نشود. این نهایت عنایت الهی است که اصلاً نمی‌خواهد پرونده بنده‌اش لکه دار شود تا بعد

^۱. به سوی او، محمدتقی مصباح یزدی، صص ۲۵۸، ۲۶۵.

بخواهند پاک کنند. به هر حال اگر توبه کرد، مثل این است که اصلاً گناهی نکرده است، **التائب من الذنب کمن لا ذنب له** کسی که از گناه توبه کند، مانند کسی است که اصلاً گناهی نکرده است.

اما اگر پس از ارتکاب گناه اول، از آن توبه نکرد و شیطان بر او مسلط شد و گناه دوم و سوم و ... را نیز انجام داد، به تدریج آن روحیه پشیمانی در او ضعیف می‌شود. وقتی گناه مکرر شد کم کم به آن، عادت می‌کند. این جا است که قبح و زشتی گناه برایش از بین می‌رود. اما در این میان، تضادی در نفس او پیش می‌آید: از یک سو به خدا ایمان دارد و می‌داند این کار حرام و گناه است و عذاب‌های آن چنانی برای آن در نظر گرفته شده است؛ از سوی دیگر نیز به گناه عادت کرده و نمی‌تواند آن را ترک کند.

در واقع بین «باور» و «عقل» او تعارض و تضاد پیش می‌آید و در درون خود دو نیرو

را با هم در جنگ و ستیز می‌یابد. از خود می‌پرسد: «آیا من آدم بدی هستم»؟ سپس این امر را در نظر می‌آورد که به لوازم ایمانش و آنچه به‌طور یقینی برایش ثابت شده، عمل نکرده است؛ از این رو پاسخ می‌دهد: «بلی، من آدم بدی هستم که این همه مرتکب زشت کاری و گناه شده‌ام». اما از سوی دیگر، «حب ذات» و این که خود را دوست دارد، نمی‌گذارد حتی پیش خودش هم بپذیرد که آدم بدی است. انسان همیشه دوست دارد فکر کند آدم خوبی است. این یکی از خصوصیات و خصلت‌های عجیب روحی انسان است.

بسیاری از کسانی که اهل تبه کاری و زشت کاری و گناه هستند، با این که می‌فهمند و می‌دانند عملشان زشت و بد است، اما حتی نزد خودشان نمی‌خواهند به بدی خود اعتراف کنند. در هر حال این تضادی است که آن کسی که ایمان دارد و اهل گناه نیز هست در خود احساس می‌کند: از یک سو لوازم ایمان اقتضا می‌کند که «من آدم بدی هستم»، از سوی دیگر نیز حب ذات می‌گوید: «نه، من آدم بدی نیستم». انسان برای خلاصی از این تعارض و ستیز که روح او را آزار می‌دهد و آرامش او را برهم می‌زند، سعی می‌کند به هر نحو که شده آن را حل کند.

این جا شیطان وارد عمل می‌شود و ابتدا شُبّه و تشکیکی در ذهن او ایجاد می‌کند که: «از کجا معلوم که این‌ها واقعا گناه باشد؟! به راستی معلوم نیست آن قدرها هم که تو فکر می‌کنی این کار بد باشد». اما باز فطرت پاک انسانی او پاسخ می‌دهد: «این کاری است که همه علما به اتفاق به حرمت آن فتوا داده‌اند و در همه رساله‌های عملیه هم نوشته است و من سال‌ها از گویندگان حرمت آن را شنیده‌ام».

این بار این گونه خود را قانع می‌کند که: «علما در موارد متعددی با هم اختلاف فتوا دارند و همین نشان می‌دهد که آن‌ها نیز ممکن است اشتباه کنند؛ چرا که خدا در یک مسأله ده حکم که ندارد. از کجا معلوم، شاید در این جا هم اشتباه کرده باشند و این عمل گناه نباشد. این روزها برخی حتی از این حد هم فراتر رفته‌اند.

آنان در مقابل دلایل قطعی و محکمی که از آیات قرآن برای آنان اقامه می‌شود که دیگر جای هیچ بحث و گفتگو و حرف‌هایی از این قبیل که علما اختلاف فتوا دارند و ... را باقی نمی‌گذارد با گستاخی می‌گویند: «اولا که قرآن کلام خدا نیست، کلام پیامبر است و پیامبر هم بشری عادی بوده که امکان خطا دارد، و ثانيا بر فرض هم که قرآن کلام خدا باشد، اصلاً چه کسی می‌گوید خدا اشتباه نمی‌کند؟!»

نخیر، شاید خود خدا هم اشتباه کرده باشد!! آری، تعجب نکنید! از این موجود دو پا هر چه که بگویید بر می‌آید. برخی از همین به اصطلاح روشن فکران دینی و کج اندیشان دین ستیز به ظاهر مسلمان، در دانشگاه‌ها و مراکز علمی سخنرانی کرده و گفته‌اند، ما هیچ دلیلی نداریم بر این که خدا حتماً راست می‌گوید. از این رو حتی اگر در جایی ثابت شود که کلامی قطعاً کلام خدا است، اینان می‌گویند: «از کجا معلوم که خدا راست گفته؛ شاید دروغ گفته باشد؟! از چنین کفر آشکار و دین ستیزی وقیحانه و شیطان صفتی مکارانه‌ای به خدا پناه می‌بریم! این است آن سیری که گفتیم، گناه به تدریج انسان را به مرز کفر نزدیک می‌کند و سرانجام به اعماق وادی کفر پرتاب می‌کند. برای رفع آن تضاد درونی که موجب بحران روحی اش شده، ابتدا می‌گوید: «شاید فتوا اشتباه باشد»، بعد می‌گوید: «شاید سند روایت درست نباشد»، سپس می‌گوید:

«شاید پیغمبر اشتباه کرده، پس از آن می‌گوید: «شاید خدا اشتباه کرده و سرانجام نیز خیال خودش و همه را راحت می‌کند و می‌گوید: «خدا دروغ گفته است»!! چه چیز انسان را به چنین گردابی از سقوط و انحراف می‌اندازد؟ گناه مکرر و بی حساب: **ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أُسَاؤُا السَّوَاءِ أَنْ كَذَبُوا بآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ!**؛ آخر، سرانجام کار آنان که بسیار به اعمال زشت و کردار بد پرداختند این شد که به حق کافر شده و آیات خدا را تکذیب و تمسخر کردند.

آری، سرانجام گناه، کفر است. اگر از کافر شدن و عذاب ابدی در هراس هستیم، باید از ابتدا مراقب باشیم در وادی گناه قدم نگذاریم.

حرکت در مسیر گناه، حرکت در مسیر کفر است. هر چه سرعت انسان در ارتکاب گناه بیشتر باشد، زودتر به کفر می‌رسد. البته ممکن است کسانی در بین راه توفیقی نصیبشان شود و با موعظه ای، شنیدن آیه قرآنی دعای عبد صالحی و نظایر آن‌ها به وادی ایمان بازگردند، ولی به هر حال مسیر گناه، مسیری است که اگر ادامه یابد به کفر می‌انجامد.

راه کارهایی برای نیفتادن در دام گناه

تا این جا بیان این مسأله بود که چگونه گناه، انسان را به کفر می‌کشانند. اکنون به مسأله دیگر پردازیم که، چه کنیم تا به گناه مبتلا نشویم؟ چه کنیم تا ایمانمان تقویت گردد و به دام گناه نیفتیم و به ورطه کفر سقوط نکنیم؟

یکی از مهم‌ترین مقاصد انبیا و اولیا و ائمه اطهار (علیهم‌السلام) و علما و بزرگان اخلاق این بوده که به افراد جامعه بیاموزند چگونه رفتار کنند که ایمانشان تقویت شود و به گناه مبتلا نشوند. در این میان باید توجه داشته باشیم که انسان موجودی «مختار» و «مرید» است. ما باید خود اراده کرده و راه خیر را انتخاب کنیم و به راه شر نرویم. اگر رفتن به راه خیر و دوری از شر به صورت ارادی نباشد، آن عمل، انسانی نخواهد بود. **قوام عمل انسانی به وجود عنصر «اراده» و اختیار است.**

البته درجه خواست و اراده افراد مختلف است. مسلماً اگر ما در ابتدا بخواهیم راهی را که بزرگان دین انتخاب کرده و پیموده‌اند، برویم، به سختی می‌توانیم خود را قانع نماییم که چنین اراده‌ای را در خود شکل دهیم؛ چرا که راهی است بسیار شاق و دشوار که مستلزم تلاش و کوششی طاقت فرسا است. انسانی که تا به حال به انواع گناهان مبتلا بوده، اگر اکنون بخواهد به یک باره تمام آن لذت‌های حرام را فراموش کند و از آن‌ها چشم‌پوشد، کاری بسیار مشکل است.

خدا نکند انسان به گناهی عادت کند، وگرنه خواهد دید که دست کشیدن از آن واقعا کاری دشوار است. گفتن این که «انسان تصمیم بگیرد که دیگر گناه نکند» آسان است، ولی گرفتن چنین تصمیمی چندان هم ساده و در اختیار انسان نیست تا هر زمان که خواست، فوراً اراده کند و دور همه گناهان و لذت‌های حرام خط بکشد!

از این‌رو تربیت مربیان الهی و علمای اخلاق همین است که راه‌های آسان‌تر را به انسان نشان دهند. این مربیان دست افراد را می‌گیرند و گام به گام، ابتدا از کارهایی که اراده کردن

آن‌ها زیاد مشکل نیست شروع می‌کنند تا فرد با انجام آن‌ها به تدریج ورزیده‌تر و قوی‌تر شود و آمادگی اراده کارهای مشکل‌تر و سنگین‌تر را پیدا نماید. کسی که می‌خواهد در مراتب ایمان پیشرفت کند مانند ورزشکاری است که می‌خواهد در یک رشته ورزشی به مقام قهرمانی دست یابد. برای این کار، او به مربی کار آزموده‌ای مراجعه می‌کند و از او راهنمایی می‌خواهد.

مربی نیز ابتدا تمرین‌های ساده‌ای را به او آموزش می‌دهد و همین‌طور به تدریج طوری برنامه‌ریزی می‌کند تا کم‌کم بتوان انجام کارهای سنگین را پیدا کند. مربی اخلاق نیز همین‌گونه رفتار می‌کند. ابتدا باید اعمالی ساده را معرفی کند تا شخص پس از انجام آن‌ها، به تدریج آمادگی انجام اعمال مشکل‌تر را پیدا کند.

یک استاد فرهیخته در زمینه اخلاق، ابتدا راه‌های اجتناب از گناه را به صورت ساده و قابل اجرا مطرح می‌کند تا فرد کم‌کم عادات نامطلوب خود را کنار بگذارد. از این‌رو در نظر گرفتن برنامه‌ای تفصیلی برای ترک گناه و تعالی در مراتب ایمان کار آسانی نیست.

باید کل دستورهای انبیا و اولیا را تفصیلاً بررسی کرد تا به چنین برنامه‌ای دست یافت. در عین حال می‌توان برخی دستورالعمل‌های کلی را که در همه موارد کاربرد دارد پیشنهاد کرد. این موارد نکته‌هایی کلیدی هستند که رعایت آن‌ها و انجامشان چندان مشکل نیست.

اگر انسان این دستورالعمل‌ها را رعایت کند کم‌کم توفیق این را خواهد یافت که کارهای سخت را نیز انجام دهد و عادت‌های گناه را کنار بگذارد. در این جا به چند مورد از این دستورالعمل‌ها اشاره می‌کنیم.

۱. دوری از محیط و شرایط تحریک کننده به سوی گناه

برای آن که انسان به گناه تهییج نشود و شیطان او را تحریک نکند یکی از دستورات کلی این است که سعی کند به شرایط گناه، محل گناه و حالت‌هایی که انسان را وادار به گناه می‌کند نزدیک نشود و تا می‌تواند از آن‌ها فاصله بگیرد. اگر انسان احتمال بدهد که در راهی دره‌ای هولناک یا چاهی خطرناک وجود دارد که اگر در آن بیفتد، نمی‌تواند خود را نجات دهد، سعی می‌کند از آن موضع فاصله بگیرد.

این که می‌بینیم گاهی با نصب علائم هشدار دهنده برخی مسیرها را مسدود و افراد را به مسیر دیگری هدایت می‌کنند، برای رعایت همین فاصله و احتیاط لازم است. روزهایی که دریا طوفانی است یا در محل‌هایی که عمق آب زیاد است، کارشناسان توصیه می‌کنند از

نزدیک شدن به دریا یا آن محل خاص خودداری کنیم. در مورد گناه نیز انسان باید از موضعی که احتمال قوی می‌دهد به گناه مبتلا شود دوری گزینند.

در حالت عادی این فاصله گرفتن چندان مشکل نیست، اما اگر نزدیک شد و غضب و شهوت بر او غلبه کرد آنگاه کنترل مشکل می‌شود. اگر از همان ابتدا سعی کند فاصله بگیرد کار چندان سختی در اجتناب از گناه نخواهد داشت.

بنابراین یک دستور کلی این است که انسان از ابتدا سعی کند اصلاً به موقعیت و منطقه گناه نزدیک نشود. اگر می‌بیند برخی نگاه‌ها موجب می‌شود پایش به گناه کشیده شود از آن نگاه دوری کند. اگر می‌بیند برخی موسیقی‌ها او را تحریک می‌کنند و به ابتذال و گناه سوق می‌دهند، برای موسیقی حریمی قرار دهد و از برخی موسیقی‌های مشکوک نیز اجتناب کند تا در دام آن موسیقی‌های تحریک کننده و حرام نیفتد.

۲. دوری از شکم پروری (پر خوری)

غالباً چیزها و حالت‌هایی که انسان را به گناه وا می‌دارد نتیجه غلبه خواسته‌های حیوانی انسان است، یکی از مایه‌های قوی حیوانی در ما پر خوری و شکم پروری است. کسانی که می‌خواهند. به گناه مبتلا نشوند، باید مقداری شکم خود را کنترل کنند... تشریح یک ماه روزه در هر سال از جانب خدای متعال بی حکمت نبوده است. در طول سال که کاملاً آزاد هستیم کم کم مهار شکم از دست ما خارج می‌شود.

از این رو باید برنامه‌ای جدی و حساب شده وجود داشته باشد. تا انسان مدتی تمرین کند و مهار شکم را در دست بگیرد: **یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون**^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، روزه بر شما مقرر شده است، همان‌گونه که بر کسانی که پیش از شما بودند مقرر شده بود، باشد که پرهیزکاری کنید. غیر از روزه، کم خوری نیز برای نیل به این امر مفید است، البته کم خوری نباید به حدی باشد که موجب ضعف یا بیماری شود و انسان را از عمل به تکالیف و کارهای عادی و روزمره زندگی باز دارد.

۱. بقره، ۱۸۳

۳. دوری از دوستان ناصالح

یکی از اساسی ترین و کلیدی ترین کارها در مسیر حفظ و تقویت ایمان، دوری از دوستان ناباب و ناصالح است. به ویژه جوانان و نوجوانان بسیار تحت تأثیر دوستانشان هستند و به راحتی از دوست، هم بازی، هم کلاسی و همسایه خود رنگ می پذیرند. از این رو وظیفه والدین و مربیان است که به نوجوانان توصیه کنند تا رفیق و دوست خوب انتخاب کنند. دوست در بهشتی یا جهنمی کردن انسان بسیار مؤثر است.

اگر ما به تجربیات گذشته خود نگاهی بیفکنیم، خواهیم دید که بسیاری از موفقیت‌های ما در سایه دوستی با افراد شایسته بوده است. از سوی دیگر نیز کسانی که دوستان ناباب داشته‌اند، تحت تأثیر آن‌ها به کارها و عادت‌های زشت و ناپسند گرفتار شده‌اند. شاید اکثریت کسانی که به مواد مخدر و دیگر ناهنجاری‌های اجتماعی مبتلا می‌شوند در اثر دوست ناباب باشد. به هر حال، این که انسان در ابتدا سعی کند دوستی و رفاقتش را کنترل کند کار چندان مشکلی نیست.

انسان تا معتاد نشده، دوری کردن از انسان‌های معتاد و دوستی با آن‌ها کاری نسبتاً آسان است و می‌تواند به جای آن‌ها دیگرانی را که انسان‌هایی خوب و شایسته هستند برای دوستی برگزیند. اما اگر با رفیق بد آشنا شد و او را دوست خود گرفت، آنگاه دیگر قطع کردن این دوستی به راحتی دوری از دوست شدن نیست. انسان وقتی با کسی دوست شد به او عادت می‌کند و به آسانی نمی‌تواند از او جدا شود.

وقتی هم دنبال دوست بد را گرفت کم کم از او تأثیر می‌پذیرد و آن دوست در تمام زوایای شخصیتش: در طرز صحبت کردن، راه رفتن، لباس پوشیدن، لطیفه و طنز گفتن و همه رفتارهایش تأثیر می‌گذارد. کم نیستند کسانی که در اثر تکرار لطیفه‌هایی خاص که از دوستانی خاص یاد گرفته‌اند کم کم به سمت گناهان خاصی کشیده شده‌اند. کم نیستند کسانی که در اثر خواندن رمان یا دیدن فیلمی که دوست بد در اختیار آن‌ها گذاشته است، به فسادهای و انحراف‌هایی بزرگ مبتلا شده‌اند.

از این رو باید در انتخاب دوست، بسیار حساس و دقیق باشیم و از دوستی با افراد ناصالح و ناباب بپرهیزیم. باید همیشه به یاد داشته باشیم که دوست در بهشتی یا جهنمی شدن انسان بسیار مؤثر است. قرآن کریم می‌فرماید، یکی از پشیمانی‌های جهنمیان این است که چرا با برخی از افراد دوستی و هم نشینی کرده‌اند. **یوم یعض الظالم علی یدیہ یقول**

یا ویلتی لیتنی لم أتخذ فلانا خلیلاً؛^۱ روزی که ستم کار دست‌های خود را می‌گزد او می‌گوید: «ای وای، کاش فلانی را دوست [خود] نگرفته بودم».

بندگی شیطان

دوازدهمین قدم در سیر نزولی انسان در مسیر سقوط بندگی شیطان نام دارد. شیطان قدرتی است که از درون و برون انسان را تهدید می‌کند، گاهی در قالب نفس انسان خواسته‌ها و غریزه‌های درونی را در جهت راحت طلبی و منفعت جویی وارد می‌شود و انسان را از مسیر خارج می‌کند و انسان را به نافرمانی سوق می‌دهد. هر انسان هوشیاری می‌تواند واقعیت شیطان را درک کند و بشناسد و می‌تواند دررخدادهای مختلف زندگی خود و جامعه حضورش را لمس کند، به همین دلیل واقعیت شیطان تردید ناپذیر است. از سویی دیگر قرآن کریم به صورت گسترده موضوع شیطان را با نقش‌های متفاوت توصیف و تعریف کرده است، و نقطه‌های ضعف و ضربه پذیری شیطان را یادآور شده است تا انسان با شناخت و روشن بینی این دشمن نابکار را شناسایی و خود را از ضربه‌های احتمالی او برهاند.^۲

صفت‌های شیطان:

الف) عمر طولانی شیطان

شیطان مظهر پیری است و عمر طولانی دارد و طبق فرمایش حضرت علی (علیه‌السلام) فقط ۶ هزار سال خدا را عبادت می‌کرد.

ب) کفر شیطان

عده‌ای از مفسران معتقدند که شیطان پس از آن که از پذیرفتن فرمان الهی برتافت، کافر شد در حالی که به استناد این آیه داریم که از اول کافر بود.

^۱. فرقان، ۲۸ و ۲۷

^۲. سایت نورمگز، مقاله حضور شیطان در زندگی انسان

و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابليس ابى و استكبر و كان من الكافرين (بقره ۳۴) چون فرشتگان را فرمان دادیم که بر آدم سجده کنند همه سجده کردند مگر شیطان ابا و تکبر ورزید، او از کافران بود.^۱ علامه طباطبایی می‌گوید: نفرموده که ابلیس از سجده امتناع ورزید و تکبر کرد و کافر شد، بلکه فعل ماضی به کار برده و می‌فرماید: **کان من الکافرین** لذا فعل کان (بود) به کار برده و این یکی از همان اموری بود که مکتوم بوده و خدا با این صحنه برملا کرد.

ج) تکبر و غرور

در آیات متعددی از قرآن غرور شیطان به صورت واضح مطرح گردیده است به گونه‌ای که غرور او، عبادت شش هزار ساله‌اش را باطل می‌کند. سوره بقره آیه ۳۴، سوره اعراف آیه ۱۳، سوره صاد آیه ۷۴، سوره حجر آیه ۳۳، سوره اسرا آیه ۶۱.^۲

د) رانده شدن از درگاه الهی

می‌توان ثمره دو مورد اول و دوم و سوم را مورد آخر دانست زیرا در اثر کفر و طغیان در برابر فرمان باری تعالی (آن هم به علت غرور) از درگاه الهی رانده شد. **فاخرج منها فانک رجیم** (حجر ۳۴) پس خارج شو از آن (بهشت مطیعان) که تو رانده درگاه ما شدی. در آیات زیر شیطان باصفت رجیم خوانده شده است. سوره صاد آیه ۷۷، سوره نحل آیه ۹۸، سوره تکویر آیه ۲۵، سوره حجر آیه ۱۷، سوره آل عمران آیه ۳۶.^۳ در تمام صفات ناپسند مانند عجب، حسادت، کینه توزی، عصیان و فسق و حيله گری و نفاق پیشگام می‌شود. او آغازگر کفر و عصیان و منشاء پیدایش و انتشار آن شد.^۴

۱. قرآن کریم، بقره ۳۲

۲. قرآن کریم

۳. قرآن کریم

۴. رهیافتی بر اخلاق و تربیت اسلامی، فتح الله نجارزادگان، صص ۱۶۸ و ۱۶۹

رابطه شیطان و انسان چیست؟

شیطان به واسطه برتافتن از فرمان الهی، دشمن آشکاری برای انسان به شمار می‌آید و آیات متعددی این موضوع را تایید می‌کند.

قال یا بنی لاتقصص رویاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدان الشیطان للانسان عدو مبین (یوسف ۵) یعقوب گفت ای فرزند عزیز زنهار خواب خود را بر برادران حکایت مکن که بر تو مکر و حسد خواهند ورزید زیرا دشمنی شیطان بر آدمیان بسیار آشکار است.

یا ایها الناس کلوا مما فی الارض حلالا طیبیا و لاتتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین (بقره ۱۶۸) ای مردم از آنچه در زمین است حلال و پاکیزه را تناول کنید و پیروی نکنید و سواوس شیطان را. محققا شیطان از برای شما دشمن آشکاری است.

یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافه و لاتتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین (بقره ۲۰۸) ای اهل ایمان همه متفقا نسبت به اوامر خدا در مقام تسلیم درآئید و از سواوس تفرقه آور شیطان پیروی مکنید که او همانا شما را دشمنی آشکار است. و آیه ۶۲ سوره زخرف، آیه ۶ سوره فاطر نیز بر این موضوع دلالت دارد.^۱

آغاز دشمنی

با نافرمانی ابلیس، راه دیگری برای جبران این خسارت بزرگ نبود، جز آن که توبه کند و به همان سجده بر آدم (علیه السلام) گردن نهد. از امام صادق (علیه السلام) چنین رسیده است: به خدا سوگند! اگر ابلیس بعد از آن نافرمانی و تکبر به اندازه عمر دنیا {یا به اندازه عبادت افراد دنیا} سجده می‌کرد، از او پذیرفته نبود، مگر آن که همان فرمان یعنی سجده بر آدم را به جای آورد.

آری آن همه خسارت از یکسو و رسوایی در میان فرشتگان از سوی دیگر از هزار بار مرگ برای او کشنده تر بود، از این رو بر آدم و فرزندانش کینه ورزید و از خدا مهلت خواست عقده‌های بی‌پایانش را با فریب انسان‌ها بیرون ریزد. بدین رو، او با تمام توان خود وارد میدان شده تا همه را به تکبر دچار سازد. امام علی (علیه السلام) می‌فرماید:

ای بندگان خدا از دشمن خدا بر حذر باید همان دشمنی که می‌خواهد شما را به بیماری خود {تکبر} مبتلا کند... به جان خودم سوگند که تیر آلوده اش را در کمان نهاده و با تمام

^۱. قرآن کریم

توان آن را کشیده و از جای نزدیک شما را هدف قرار داده است... پس به او بخروشید و در دفع او بکوشید.

به خدا سوگند! او بر اصل شما فخر کرد و گوهرتان را پست‌تر از گوهر خود شمرد حَسَب شما را نکوهش کرد و نَسَب شما را کوچک و خوار دانست و سواران خود را برای شما گرد آورد و با پیادگانش آهنگ راهتان کرده است تا در هر جا شما را شکار کرده و به دام اندازد... این نگاهی کوتاه بود به کارنامه زندگی او که نام خاصش ابلیس است و نام معروفش شیطان و خناس نیز نام دارد.^۱

هدف شیطان

شیطان با گستاخی تمام و با سوگند به عزت خداوند، از مقصد پلیدش می‌گوید: {شیطان} گفت: پس به عزت تو سوگند که به‌طور حتم همگی را از راه به در می‌برم، مگر آن بندگان خالص شده تو را. بنابراین او در پی اغوای همه آدمیان، یعنی گمراهی توام با هلاکت و خسارت است.^۲

کمین گاه‌های حساس

۱. شیطان با برنامه کار می‌کند. و از موقعیت آدمی در این جهان به‌خوبی آگاه بوده و روحیات و گرایش‌ها و دیگر ویژگی‌های انسان را می‌شناسد. او با سیاست‌های اصولی خود و با مهارت‌های تسویل، تزئین، تهدید، تفرقه‌سازی و... با تجهیزات و نیروهایش سخت می‌کوشد تا هرکس را فراخور حالش حتی یک گام هم که شده به دام افکند.
۲. شیطان در کمینگاه‌ها و گلوگاه‌ها مترصد لغزش‌های آدمی است تا در فرصتی مناسب به او حمله کند و پیش‌رود تازمینه را برای اسارت کامل انسان فراهم آورد.
۳. نفس اماره نیز دستیار شیطان است دستگیری که لعابی از آراستگی بر رذایل می‌پوشاند و آرزوهای سراب‌گونه را برای انسان خوشایند جلوه می‌دهد تا آدمی را تحریک کند. اگر انسان به نفس سرکش خود اعتماد کند او به شیطان سپرده می‌شود.
۴. جاذبه‌های دنیا ممکن است موجب تعلق و وابستگی انسان گردد و آدمی را به خود مشغول سازد و سپس فریب دهد. بدین رو دنیا به اهرمی برای تحریک رذایل تبدیل می‌شود.

۱. فتح الله نجار زادگان، رهیافتی بر اخلاق و تربیت اسلامی، صص ۱۶۹، ۱۷۰

۲. همان منبع، صص ۱۷۶

۵. زمامداران فاسد با تباهی دین، فساد در زمین و تبدیل سنت‌های خدا در جامعه شریاطی را پدید می‌آورند که موجب تحریک وسوسه‌گری نفس و شیطان می‌شود.
۶. همنشین بد نیز محرکی دیگر برای رذیلت‌های اخلاقی است. در مجلس هوا پرستان شیطان حضور می‌یابد و هرکس را فراخور جایگاهش تحریک کرده به معصیت وا می‌دارد.^۱

مراحل فریبکاری توسط شیطان

مهم‌ترین برنامه شیطان فریب کاری است او برای رسیدن به این هدف ابتدا القای وسوسه می‌کند "فوسوس الیه" مرحله دوم با انسان تماس می‌گیرد: "مسهم طائف" در مرحله سوم در قلب فرو می‌رود: "فی صدور الناس" در مرحله چهارم در روح می‌ماند: "فهوله قرین" در مرحله پنجم انسان را عضو حزب خود قرار می‌دهد: "اولئک حزب الشیطان" در مرحله ششم سرپرست انسان می‌شود: "ومن یتخذ الشیطان ولیا" در مرحله هفتم خود انسان یک شیطان می‌شود:

"شیاطین الانس" و تمام این مراحل به واسطه دور شدن از یاد خداست چنانکه قرآن کریم می‌فرماید "و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین" و هرکس از یاد خدا روی گردان شود شیطان را به سراغ او می‌فرستیم پس همواره قرین اوست. وقتی انسان خدا را فراموش کند هر گناهی را انجام می‌دهد و به هر عمل زشتی دست می‌زند اما مسلم گاه در گام‌های ابتدایی گناه با تردید رو به رو می‌شود.

شیطان برای رفع این مشکل و رسیدن به هدف خود به توجیه گناهان پرداخته با این حیلۀ افراد را به سوی گناه می‌کشاند ارائه این راهکار حربۀ‌ای مناسب برای فریب انسان‌ها و توجیه گناهانشان است. نمونه‌های مختلفی از آن را در تمام طول تاریخ بشر می‌توان یافت که چگونه جنایت کاران بزرگ تاریخ برای فریب خود یا دیگران دست به توجیحات مضحکی می‌زنند که هر انسانی را غرق تعجب می‌کند.

فرجام رفتارهای شیطان با انسان

۱. همنشینی با شیطان: **ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین.**
(زخرف ۳۶) هر که از یاد خدا رخ بتابد شیطان را برانگیزیم تا یار و همنشین دائم وی باشد.

۱. فتح الله نجار زادگان، رهیافتی بر اخلاق و تربیت اسلامی، صص ۲۰۳. ۲۰۴

۲. باز داشتن از راه و راضی بودن به انحراف: و انهم لیصدونهم عن السبیل و یحسبون انهم مهتدون (زخرف ۳۷) و آن شیاطین همیشه آن مردم از خدا غافل را، از راه خدا باز می‌دارند و به ضلالت در افکنند و پندارند که هدایت یافته‌اند.
۳. همراهی با شیطان اعوان و انصارشان: قال اذهب فمّن تبعک منهنم فان جهنم جزاؤکم جزاء موفورا (اسرا ۶۳) خدا به شیطان گفت برو که هر کس از اولاد آدم پیرو تو گردد با تو به دوزخ که پاداش کامل شماسست کیفر خواهد شد.
۴. ایجاد فراموشی و داخل شدن در حزب شیطان یعنی تشکیلاتی عمل می‌کند: استحوذ علیهم الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون (مجادله ۵۸) شیطان بر آن‌ها سخت احاطه کرده که فکر و ذکر خدا را به کلی از یادشان برد و آنان حزب شیطانند. ای اهل ایمان بدانید و حزب شیطان به حقیقت زیانکاران عالمند.
۵. انحطاط و ذلت برای پیروی: قال هذا صراط علی المستقیم. ان عبادی لیس لک علیهم سلطان الا من اتبعک من الغاوین. (حجر ۴۲. ۴۱) خدا فرمود: همین اخلاص و پاکی سیرت راه مستقیم به درگاه رضای منست و هرگز ترا بر بندگان باخلوص من تسلط و غلبه نخواهد بود لیکن اقتدار و سلطه تو بر مردم نادان و گمراهی است که پیرو تو شوند.
۶. خسارت سنگین و آشکار: ولا ضلنهم و لامنینهم و لامرنهم فلیبتکن اذان الانعام و لامرنهم فلیغیرن خلق الله و من یتخذ الشیطان ولیا من دون الله فقد خسر خسرا مبینا. (نسا ۱۱۹) و سخت گمراه کنم و به آرزوهای باطل دور و دراز افکنم و به آن‌ها دستور دهم تا گوش حیوانات را ببرند و امرکنم تا خلقت خدا را تغییر دهند. هر کس شیطان را دوست دارد نه خدای مهربان آفریننده را سخت زیان کرده زبانی که آشکار است.^۱

عکس العمل انسان‌ها در مقابل شیطان

مردم در برابر وسوسه‌های شیطان چند دسته اند:

۱. افرادی وسوسه شیطان در روح شان کار ساز است: یوسوس فی صدور الناس
 ۲. بعضی‌ها شیطان با آنان تماس می‌گیرد ولی فوراً متوجه می‌شوند و او را طرد می‌کنند.
- مسهم طائف من الشیطان تذکروا**
۳. گروهی همیشه شیطان با آن‌هاست: فهو له قرین

۱. سایت نور مگز، مقاله‌ی حضور شیطان در زندگی انسان www.noormags.ir

پیامبران الهی و چهارده معصوم جز هیچ یک از این سه دسته نیستند. زیرا آنان معصومند و شیطان نه قرین آن هاست نه در روحشان وسوسه می‌کند و نه با آنان تماس می‌گیرد گرچه شیطان در طرح و برنامه و آرزوی آنان القائاتی دارد و ناگفته پیداست که حساب پیامبران و برنامه‌ها و اهدافشان از حساب شخصی آنان جداست.^۱

علامه طباطبایی می‌گوید:

شیطان نزد ما به چیزی بی‌اهمیت تبدیل شده است و اعتنای ما به او، تنها در این حد است که روزی چند بار او را لعنت کنیم و از شرش به خدا پناه ببریم و برخی افکار پریشان خود را به او نسبت دهیم. ولی باید دانست که شیطان و قوای شیطانی، نقش بسیار پراهمیتی دارند؛ زیرا در عین پنهان بودن از حواس ما، تصرفات زیادی در عالم انسانیت دارند. شیطان دشمن بیرونی و قسم خورده‌ای است که تا آخرین لحظات زندگی، دست از گریبان انسان بر نمی‌دارد و در عین حال از آشکار و نهان ما و از تمام کردارها و اندیشه‌های ما، آگاه است. چرا نباید در صدد برآییم و چرا در شناختن این دشمن خانگی و درونی اینقدر بی‌اعتنائیم؟ دشمنی که تا مارا به عذاب جاودانه نیندازد آرام نمی‌گیرد. دامنه فعالیت شیطان، بسیار گسترده است و اختصاص به کردار و گناه خاص ندارد. وسوسه‌های او تمام فعالیت‌های ذهنی، بیرونی، فردی و اجتماعی انسان را پوشش می‌دهد. او در هر عمل انسان، تلاش می‌کند که آن را از مسیر حق و کمال به انحراف بکشد. معمولاً دخالت و وسوسه‌های شیطان را در امور فردی و عبادی می‌دانند؛ در حالی که شیطان در امور و فعالیت‌های اجتماعی نقش مهم و فعال دارد و به احتمال زیاد، این امور مورد توجه بیشتر اوست؛ زیرا صلاح و فساد زمینه‌های اجتماعی، در کمالات و فضایل انسانی اهمیت اساسی دارد.

تعریف شیطان

شیطان نخستین متکبری است که به‌جای حق پرستی خود پرستی و خودخواهی پنهانش را آشکار کرد و غرور و نخوت را به‌جای بندگی برگزید. شیطان نام هر موجودی است که در مسیر تکاملی انسان قرار می‌گیرد و زمینه‌های آشکارسازی نیروها و توان ذاتی را از انسان سلب می‌کند. در کاربردهای روزانه بسیار شنیده شده که از اصطلاح موش دواندن استفاده و به شیطنت برخی اشاره می‌شود.

^۱. همان منبع

شیطان به دلیل آن که خود از مسیر تکاملی دورافتاده و رذایل و پستی‌ها در جانش ریشه دوانده و هنجارهای فطرتی جای خود را در وی به ناپهنجاری‌ها داده است، موجودی سرکش و متمرّد است. از این‌روست که راغب اصفهانی و برخی دیگر از واژه‌شناسان عربی بر این باورند که شیطان هر موجودی از جنیان و انسان است که سرکشی و تمرد می‌کند و از مسیر خدا بیرون رفته است.

آثار اطاعت از شیطان^۱

هر فرد و جامعه‌ای که اطاعت شیطان‌های انسانی و جنی را اختیار کند، گرفتار اموری می‌شود که شناسایی آن، می‌تواند گامی مهم برای شناسایی دوست و دشمن باشد. به این معنا که شیطان، دشمنی است که خود را به‌عنوان دوست معرفی می‌کند و امور باطل و ناپهنجار را به‌عنوان کارهای نیک و پسندیده و مفید جلوه می‌دهد. از این‌رو شناسایی دوست از دشمن سخت می‌شود. به‌ویژه که شیطان‌های جنی و انسی خود را در پس آرایه‌ها و آراسته‌هایی از کلام نیک و خیر و کمک به دیگری (حشر، آیه ۱۶) و تزیین امور (انفال آیه، ۴۸) مخفی می‌سازند.

از جمله آثار و پیامدهای اطاعت از آموزه‌ها و تعلیمات شیاطین می‌توان به مسأله اختلاف و دو دستگی خانوادگی و یا اجتماعی اشاره کرد. خداوند در آیه ۲۰۸ سوره بقره می‌فرماید: که پیروی از دستورهای شیاطینی اختلاف برانگیز است و موجبات تفرقه میان برادران ایمانی را فراهم می‌آورد و همبستگی و انسجام و وحدت اجتماعی را از میان برمی‌دارد.

بنابراین هر راهکاری که موجبات تفرقه و اختلاف اجتماعی را فراهم می‌کند و پایه‌های اتحاد و انسجام اجتماعی را سست می‌سازد، دلیل بر شیاطینی بودن آن است که می‌بایست از آن پرهیز کرد، پیروی از شیطان و همراه شدن با او آثار دنیوی و اخروی متعددی برای آدمی به دنبال دارد که در نتیجه آن نه تنها زندگی این دنیایی انسان، بلکه زندگی اخروی او را نیز دچار خسران عظیمی می‌کند. شیطان می‌کوشد تا از رشد معنوی انسان جلوگیری کند (آل عمران، ۳۶ و ۳۷) و جامعه انسانی را به تباهی و فساد بکشاند. (یوسف، ۱۰۰ و بقره، ۲۰۸).

۱. سایت نور مگز، مقاله‌ی حضور شیطان در زندگی انسان www.noormags.ir

پیروی از شیطان و همراه شدن با او آثار دنیوی و اخروی متعددی برای آدمی به دنبال دارد که در نتیجه آن نه تنها زندگی این دنیایی انسان، بلکه زندگی اخروی او را نیز دچار خسران عظیمی می‌کند.

۱. عذاب الهی

«يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا * يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا»؛ «ای پدر من، شیطان را (با اطاعت از او) پرستش مکن، زیرا شیطان، خدای رحمان را همواره نافرمان است * ای پدر من، همانا بیم دارم که تو را عذابی از جانب خدای رحمان رسد و در نتیجه دوست و یاور شیطان شوی (در دنیا مورد لعن و در آخرت قرین آتش او گردی)». (مریم، ۴۴ و ۴۵)

در این آیه شریفه حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) عمویش را به پیروی از توحید دعوت کرده و وقتی از او جواب مثبت نمی‌شنود، به آثار این کار اشاره می‌کند و می‌فرماید: «اگر مرا متابعت نکنی و توحید الهی را نپذیری و مشغول پرستش بت‌ها شوی، آثار شوم و بدی متوجه تو می‌شود که تو را به مسیر معصیت و غضب خدا می‌کشاند».

مراد از عبادت شیطان در این آیه، پرستش او نیست؛ بلکه اطاعت نمودن اوامر و وسوسه‌های اوست.

۲. سوق به فحشاء

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، پیروی از گام‌های شیطان نکنید و هر کس از گام‌های شیطان پیروی کند مسلماً او دستور کار زشت و ناپسند می‌دهد.

و اگر فضل خدا و رحمتش بر شما نبود هیچ يك از شما هرگز (از فساد عقاید و اخلاق و عمل) پاک نمی‌شد، و لکن خداست که هر کس را بخواهد (در مراحل کمالات) پاک می‌کند و خداوند شنوا و داناست. «(نور، ۲۱)

نفوذ افکار شیطانی به صورت اندک و تدریجی شروع می‌شود و بدون اکتفا به همان مقدار و یا عدم پیشگیری از همان ابتدای وسوسه‌هایش کار به جاهای باریک و خطرناک کشیده می‌شود. وسوسه‌های شیطان مرحله به مرحله، گام به گام و تدریجی است. او

هرگز انسان پاکدامن را یکباره به آغوش فساد نمی‌کشاند؛ بلکه او را قدم به قدم به سمت آلودگی و گناه و فحشا می‌کشاند؛ در آغاز معاشرت و دوستی با آلودگان است. سپس شرکت در مجالس آن هاست. آنگاه فکر گناه است. سپس ارتکاب مصادیق مشکوک و شبهه‌ناک است و در نهایت انجام گناه یا شروع به معصیت کوچک است؛ هر چند در گام‌های بعدی گرفتار بدترین گناهان کبیره می‌شود و هیچ باکی ندارد. رهبر فاسد، پیروانش را هم به فساد می‌کشاند؛ از این رو قرآن به مومنان هشدار می‌دهد که از شیطان پیروی نکنید؛ چرا که او شما را جز به فحشا و منکر دعوت نمی‌کند.

۳. نابودی

«وَعَادًا وَثَمُودَ وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِّنْ مَّسَاكِينِهِمْ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ»؛ «و قوم عاد و ثمود را نیز (هلاک نمودیم) و از مسکن‌های (ویران شده) آن‌ها (سرنوشت بدشان) برای شما روشن شد، و شیطان عمل‌های (زشت) آنان را در نظرشان آراسته پس آن‌ها را از راه (خدا) بازداشت در حالی که پیشتر اهل بصیرت (به توحید و دین) بودند». (عنکبوت، ۳۸)

این آیه شریفه که درباره قوم عاد و ثمود سخن می‌گوید، پایان کار آنان و علت آن را ذکر می‌کند که به خاطر لجاجت، شیطان کارهای ناروا و عقاید نادرست را در نظرشان زیبا جلوه داد و در نتیجه آنان از راه حق و پرستش خدا بازداشت؛ در حالی که چشم بینا و عقل و خرد داشتند و پیامبران الهی نیز راه حق را به آنان نشان داده بودند.

۴. عدم تسلیم در برابر حق

«إِنَّ الدِّينَ أَرْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ»؛ «همانا کسانی (از اهل کتاب) که پس از آنکه راه هدایت بر آن‌ها روشن شده به پشت سر خود برگشته‌اند (در عقاید سابق خود مانده‌اند) شیطان (باطل‌ها و گناهان را) در نظر آن‌ها آراسته نموده و در آرزوهای دور و درازشان افکنده است». (محمد، ۲۵)

گاهی وسوسه‌های شیطانی چنان موثر واقع می‌شود که شخص بعد از دیدن و ایمان به حق، از حق روی می‌گرداند و مرتد می‌شود.

شیطان با دو عامل آن‌ها را به ارتداد می‌کشاند: اعمال ناشایست را در دیدگاهشان زیبا جلوه می‌دهد؛ آن‌ها را به آرزوهای طولانی مشغول می‌کند تا به خیال رسیدن به این آرزوها با

اعراض از دین حق، به مخالفان آنان پیوندند. در حقیقت نه به آرزوی خود می‌رسند و نه آخرت خویش را حفظ می‌کنند و مصداق **حَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ** می‌شوند.

۵. کفر

«**كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ**»؛ «(و مثل منافقان) مثل شیطان است که به انسان گفت: کافر شو و چون کافر شد، گفت: همانا من از تو بیزارم، همانا من از خدایی که پروردگار جهانیان است می‌ترسم». (حشر، ۱۶)

از جمله کارهای بسیار مهم و در عین حال شیرین و جذاب قرآن، تشبیه نمودن کاری به کاری یا شخصی به شخص دیگر است که با روشنی اصل جریان، مطلب را در اذهان جا می‌اندازد. همه افراد در غالب این تشبیه کردن‌ها و مثل زدن‌ها حقیقت را درک می‌کنند. در این آیه کار منافقان و اهداف آنان را نسبت به دوستان خود این‌گونه به کار شیطان نسبت به فریب خوردگان خودش تشبیه می‌کند، مثل کارهای منافقان همانند اعمال شیطان است. آنان بسان شیطان به دوستان خود وعده‌های دروغین می‌دهند که اگر فلان کار را بکنید با یاری ما به نتیجه می‌رسید، اما در مواقع حساس که نیاز واقعی به یاری آن‌ها دارند، آنان اعلام می‌دارند شما از ما نیستید و ما از شما بیزاریم.

۶. سرگردانی

«**قُلْ أَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانًا لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ ائْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَأْمُرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ**»؛ «بگو: آیا جز خداوند چیزی را بخوانیم (بپرستیم) که نه سودی به ما می‌دهد و نه زیانی می‌رساند، و پس از آنکه خدا ما را هدایت نمود (به دور آن جاهلیت) عقبگرد کنیم؟! همانند کسی که شیطان‌ها (ی جنّی) او را در روی زمین سرگردان کرده‌اند، در حالی که او را یارانی است که به سوی هدایتش می‌خوانند که بیا به سوی ما (ولی او از شدت تحیر نمی‌پذیرد) بگو: تنها هدایت خدا همان هدایت (واقعی) است و ما مأموریم که تسلیم پروردگار جهانیان باشیم». (انعام، ۷۱) بازگشت از توحید به شرک همانند این است که انسان به واسطه وسوسه‌های شیطان از شاهراه سعادت فاصله بگیرد و در بیابان حیرت سرگردان شود.

گاهی وسوسه‌های شیطان آن‌چنان در پیروانش اثر می‌گذارد که در عین وجود راهنمایان حقیقت مانند انبیاء، گویا به هیچ وجه این گونه افراد دلسوز را نمی‌بینند و حرف‌های آنان را نمی‌شنوند.

آثار اطاعت و حرکت در مسیر شیطان از دیدگاه قرآن کریم

اختلاف

تبعیت از شیطان، عامل اختلاف و تفرقه:

... اَدْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ [بقره/سوره ۲، آیه ۲۰۸]

اشاعه فحشا

پیروی از شیطان، سبب اشاعه فحشا و بازی با حیثیت مؤمنان:

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا ... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ [نور/سوره ۲۴، آیه ۱۹] [نور/سوره ۲۴، آیه ۲۱]

افترا

افترا به خدا (بدعت و تحریف احکام)، اثر پیروی از شیطان:

۱. وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ ... إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ ... وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ. [بقره/سوره ۲، آیه ۱۶۸] [بقره/سوره ۲، آیه ۱۶۹]

۲. وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَ تَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكُذْبَ أَنْ لَهُمُ الْحُسْنَى ... فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهَوَوْا وَإِيَّاهُمْ الْيَوْمَ [نحل/سوره ۱۶، آیه ۶۲] [نحل/سوره ۱۶، آیه ۶۳]

افشای اخبار امنیتی

انتشار اخبار امنیتی، از آثار پیروی از شیطان:

۱. وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ ... وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا. [نساء/سوره ۴، آیه ۸۳]

۲. إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ ... إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا ... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَ مَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ

الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ [نور /سوره ۲۴، آیه ۱۱] [نور /سوره ۲۴، آیه ۱۹]
[نور /سوره ۲۴، آیه ۲۱]

بدعت‌گذاری

شیطان، ترغیب‌کننده پیروان خویش به بدعت در دین:

۱. يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ
عَدُوٌّ مُبِينٌ إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ.
[بقره /سوره ۲، آیه ۱۶۸] [بقره /سوره ۲، آیه ۱۶۹]

۲. إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا وَلَا ضَلَمْنَا لَهُمْ وَلَا أَمْنِيَّتَهُمْ وَ
لَأَمَرْنَهُمْ فَلْيَبْتِكُنْ أَذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا
مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا. [نساء /سوره ۴، آیه ۱۱۷] [نساء /سوره ۴، آیه ۱۱۹]
در روایتی از امام صادق (علیه السلام) «خلق الله» به دین خدا تفسیر شده است.

۳. وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةٌ وَفَرَسَاتٌ كُلُّوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ
لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ. [انعام /سوره ۶، آیه ۱۴۲]

بی‌آبرویی

اطاعت از شیطان، عامل آبروریزی و بر ملا شدن زشتیهای انسان:

يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا
لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ
لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ. [اعراف /سوره ۷، آیه ۲۷]

بی‌تقوایی

تبعیت از وسوسه‌های شیطان، مایه بی‌تقوایی آدمی:

يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَ لِبَاسِ الثَّقَوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ...
يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا
لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا [اعراف /سوره ۷، آیه ۲۶] [اعراف /سوره ۷، آیه ۲۷]

تحریم نعمت‌های خدا

• تحریم نعمتها و امکانات زمین بر خویشتن، نتیجه پیروی از شیطان:
يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطْوَاتِ الشَّيْطَانِ ...
 [بقره/سوره ۲، آیه ۱۶۸]

• خودداری از خوردن گوشت حلال چهارپایان، سبب پیروی از شیطان:
وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطْوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ. [انعام/سوره ۶، آیه ۱۴۲]

خذلان

اطاعت از شیطان، مایه خذلان و بی‌یاوری انسان:
... وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا. [فرقان/سوره ۲۵، آیه ۲۹]

خسران

پذیرش ولایت شیطان و تبعیت از اوامر او، عامل خسران و زیانکاری:
۱. وَإِنْ يَدْعُونَ ... إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأَمْنِيَنَّهُمْ وَ لَأَمْرَنَّهُمْ فَلْيَبْتَئْنَ أَدَانَ الْأَنْعَامِ وَ لَأَمْرَنَّهُمْ فَلْيُغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا. [نساء/سوره ۴، آیه ۱۱۷] [نساء/سوره ۴، آیه ۱۱۹]
۲. اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ. [مجادله/سوره ۵۸، آیه ۱۹]

خشم الهی

پیروی از فریبها و زیانماییهای شیطان، مایه خشم خدا:
... الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمَلَى لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَ كَرِهُوا رِضْوَانَهُ
 [محمد/سوره ۴۷، آیه ۲۵] [محمد/سوره ۴۷، آیه ۲۸]

خوردن ذبیحه غیر شرعی

خوردن گوشت غیر مذکی (حیوانی که نام خدا در موقع ذبح آن برده نشده) پیروی از شیطان:

وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذَكَرْ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْهِ
أُولِيَاءِهِمْ لِيَجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ. [انعام / سوره ۶، آیه ۱۲۱]

دشمنی بین مؤمنان

پیدایش دشمنی و کینه بین مؤمنان، نتیجه پیروی از شیطان:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْحَمْرُ ... رَجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ ... إِنَّمَا يُرِيدُ
الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ ... [مائده / سوره ۵، آیه ۹۰] [مائده / سوره ۵،
آیه ۹۱]

ریاکاری

ریاکاری، پیامد همراهی و اطاعت از شیطان:

وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ ... وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا.
[نساء / سوره ۴، آیه ۳۸]

سرزنش

اطاعت از شیطان، در پی دارنده سرزنش و توبیخ:

۱. وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ ... إِلَّا أَنْ دَعَوْتَكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلْمِزُونِي وَ
لُومُوا أَنْفُسَكُمْ ... [ابراهیم / سوره ۱۴، آیه ۲۲]
۲. أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ ... [یس / سوره ۳۶، آیه ۶۰]

شرک

شرک، از آثار پیروی از شیطان:

۱. إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ
ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا.
[نساء / سوره ۴، آیه ۱۱۶] [نساء / سوره ۴، آیه ۱۱۷]

۲. ... وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ ... وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ. [انعام / سوره ۶، آیه ۱۲۱]

۳. وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ
مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلْمِزُونِي وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ
مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي إِنْ كَفَرْتُمْ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ. [ابراهیم / سوره ۱۴، آیه ۲۲]

۴.... فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ. [نحل/سوره ۱۶، آیه ۹۸] [نحل/سوره ۱۶، آیه ۱۰۰]

ظلم

اطاعت از شیطان، موجب ظلم به خویشتن:
 وَقَالَ الشَّيْطَانُ ... إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي ... إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.
 [ابراهیم/سوره ۱۴، آیه ۲۲]

فرار از جهاد

فرار از میدان رزم و جهاد، پی آمد پیروی از شیطان:
 إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَفَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا
 [آل عمران/سوره ۳، آیه ۱۵۵]

فسق

فسق و خروج از دین، نتیجه پیروی از شیطان:
 وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفُسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْهِ
 أُولِيَاءِهِمْ لِيجادلوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ. [انعام/سوره ۶، آیه ۱۲۱]

کفر به آخرت

کفر به آخرت، پی آمد اطاعت از شیطان:
 ۱.... وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا.
 [نساء/سوره ۴، آیه ۳۸]

«قرین» به معنای همنشین و دوستی است که از آن پیروی شود.

۲. وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ
 زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا ... وَ لَتَصْغِي إِلَيْهِ أُفَيْدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ [انعام/سوره ۶،
 آیه ۱۱۲] [انعام/سوره ۶، آیه ۱۱۳]

کفر به خدا

کفر به خدا، پیامد تبعیت از شیطان:

... وَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا.
[نساء/سوره ۴، آیه ۳۸]

گمراهی

تبعیت از شیطان، مایه گمراهی:

۱. يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ ... إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ.
[اعراف/سوره ۷، آیه ۲۷]
۲. فَرِيقًا هَدَىٰ وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهم مُهْتَدُونَ. [اعراف/سوره ۷، آیه ۳۰]
۳. وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ. [اعراف/سوره ۷، آیه ۱۷۵]
۴. وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ كَتَبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَآئُهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ. [حج/سوره ۲۲، آیه ۳] [حج/سوره ۲۲، آیه ۴]

انحراف از صراط مستقیم

پیروی از شیطان، عامل انحراف آدمی از صراط مستقیم الهی:

۱. ... لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ ... وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ. [یس/سوره ۳۶، آیه ۶۰] [یس/سوره ۳۶، آیه ۶۱]
۲. وَ إِنَّهُ لَعَلَّمَ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَ اتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ وَ لَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ [زخرف/سوره ۴۳، آیه ۶۱] [زخرف/سوره ۴۳، آیه ۶۲]
۳. وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ. [تکویر/سوره ۸۱، آیه ۲۵] [تکویر/سوره ۸۱، آیه ۲۸]

گناه

ره آورد پیروی از شیطان، فرو افتادن در زشتیها و گناهان:

۱. وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ ... إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ وَ الْفَحْشَاءِ وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ. [بقره/سوره ۲، آیه ۱۶۸] [بقره/سوره ۲، آیه ۱۶۹]
۲. الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ [بقره/سوره ۲، آیه ۲۶۸]

۳.... وَ مَنْ يَتَّبِعْ خُطْوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ [نور/سوره ۲۴، آیه ۲۱]

لغزش و انحراف، نتیجه پیروی از شیطان:
... وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطْوَاتِ الشَّيْطَانِ ... فَإِنْ زَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ [بقره/سوره ۲، آیه ۲۰۸]]
بقره/سوره ۲، آیه ۲۰۹]

مانع تقرب

پیروی از شیطان، مایه دور شدن از تقرب به خدا:
وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ وَ
لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا [اعراف/سوره ۷، آیه ۱۷۵] [اعراف/سوره ۷، آیه ۱۷۶]

مانع ذکر خدا

پیروی از شیطان، مانع یاد و ذکر خدا:
۱. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ ... مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ ... إِنَّمَا يُرِيدُ
الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ ... وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ [مائده/سوره ۵، آیه ۹۰]
[مائده/سوره ۵، آیه ۹۱]
۲. اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ [مجادله/سوره ۵۸، آیه ۱۹]

مانع نماز

پیروی از شیطان، بازدارنده انسان از برپایی نماز:
إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يَصُدَّكُمْ
عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ. [مائده/سوره ۵، آیه ۹۱]

ولایت شیطان

اطاعت از شیطان، موجب پذیرش ولایت او:
۱ ... وَ إِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأَمْنِيَنَّهُمْ وَ لَأَمُرَّنَّهُمْ فَلْيَبْتَئِكُنَّ آذَانَ
الْأَنْعَامِ وَ لَأَمُرَّنَّهُمْ فَلْيَغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ
خُسْرَانًا مُبِينًا. [نساء/سوره ۴، آیه ۱۱۷] [نساء/سوره ۴، آیه ۱۲۱]

- ۲.... فَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهَوُوا وَلِيُّهُمْ الْيَوْمَ... [نحل /سوره ۱۶، آیه ۶۳]
- ۳.... لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ... فَتَكُونَنَّ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا. [مریم /سوره ۱۹، آیه ۴۴]
[مریم /سوره ۱۹، آیه ۴۵]
- ۴.... وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ... مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ... [حج /سوره ۲۲، آیه ۳]
[حج /سوره ۲۲، آیه ۴]

غفلت از خداوند بزرگ‌ترین کیفر الهی

کسانی که بر ارتکاب گناهان پای می‌فشارند و از طغیان و فساد باز نمی‌ایستند، به بدترین کیفر دنیایی خداوند گرفتار می‌شوند و آن گمراهی و غفلت محض از حق و بسته شدن همه‌ی راه‌های هدایت و رهایی از دام شیطان است. گرفتاران به این کیفر سنگین، نه میلی به شنیدن سخن حق دارند و نه حال و مجالی برای عمل به آن. آنان همچون کسی هستند که با تصمیم و اختیار خود شروع به دویدن از سرازیری دره‌ای می‌کند، اما با فزونی گرفتن سرعت، مهار خویش از دست می‌دهد و ناخواسته سقوط می‌کند و از بین می‌رود.

کسانی که در مسیر شیطان حرکت می‌کنند و شتابان به سوی تحقق بخشیدن به تمایلات و خواسته‌های شیطانی گام برمی‌دارند، به جایی می‌رسند که شیطان مهربان‌ترین خویش را بر پیشانی آنان می‌زند و بر دل و دیگر عناصر وجودی آنان سلطه می‌یابد و راه برگشت و رهایی از سقوط و انحطاط را به رویشان می‌بندد. در نتیجه آنان در گمراهی و غفلت محض، به شقاوت و تیره‌روزی ابدی گرفتار می‌آیند:

إِنَّهُ لِيَسِيَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ؛ (نحل ۱۶)، ۹۹، ۱۰۰) شیطان را بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند تسلطی نیست. تسلط او تنها بر کسانی است که وی را دوست و سرپرست خود گرفته‌اند و بر کسانی که به او (خدا) شرک می‌ورزند.

شیطان نمی‌تواند بر کسانی سلطه داشته باشد که به خدا ایمان و توکل دارند و تدبیر امور زندگی خویش را به وی سپرده‌اند؛ بلکه بر کسانی سلطه دارد که ولایت شیطان را پذیرفته باشند، پس تولی شیطان در نتیجه غفلت پایدار و ایجاد خصلت ثابت مفسده‌جویی و ارتکاب گناه حاصل می‌شود، نه به صرف لغزشی که از انسان سر می‌زند و در پی آن شخص پشیمان می‌گردد و توبه می‌کند. کسی ولایت شیطان را پذیرفته و زیر پرچم او رفته و

در نتیجه شیطان بر او سلطه یافته است که با همه‌ی وجود در پی انجام گناه است و از آن صرف‌نظر نمی‌کند.

چنین کسی اگر به انجام گناه بزرگی چون رباخواری مبتلا شد، به هیچ وجه از کردار زشت خود پشیمان نمی‌گردد و با علاقه و پشتکار بدان ادامه می‌دهد. او به مرتبه‌ای از انحطاط رسیده که نه عذاب الهی و دوزخ بیمی در او پدید می‌آورد و نه سخن از بهشت و سعادت ابدی برای او جاذبه‌ای دارد. او اصلاً در پی بهشت نیست و سخن از خدا، پیامبر، قیامت، مرگ، عذاب، ثواب و بهشت الهی او را می‌رنجاند و تنها کام‌جویی از لذت‌های دنیا و سخن از آن‌ها برایش شیرین و جذاب است:

وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ؛ (زمر ۳۹، ۴۵) و چون خداوند به یگانگی یاد شود دل‌های کسانی که به عالم آخرت ایمان ندارند مُنْزَجِر می‌گردد و چون کسانی جز او یاد شوند ناگاه شادمان گردند. سلطه شیطان بر انسان در تقابل با سلطه خداوند بر او روشن شد که سلطه شیطان بر انسان یک‌باره و بی‌مقدمه صورت نمی‌گیرد؛ بلکه بر اساس آنچه از قرآن و روایات برمی‌آید، سلطه شیطان برآیند نظام و سلسله اسباب و مسبباتی است و طی یک جریان و سیر تکاملی منفی که از نقطه‌ای آغاز و به نقطه‌ای ختم می‌شود، حاصل می‌آید.

بر این اساس، در آغاز شیطان بر انسان سلطه‌ای ندارد و آدمی با فطرت بیدار خویش خواهان کارهای نیک، سعادت دنیوی و اخروی و دوستی خداست و از رفتار زشت و شرک و کفر برکنار است. اما بر اثر پیروی از هوای نفس و وسوسه‌های شیطان و معاشرت با دوستان بد، میل به بدی در انسان پدید می‌آید و انجام دادن کارهای زشت و نافرمانی خدا، کار او را به جایی می‌رساند که شیطان رفیق و همنشین همیشگی‌اش می‌شود و بر همه‌ی شئون، اندیشه‌ها و رفتارهای او تسلط می‌یابد.

خوشا به حال بندگان معصوم خدا و انسان‌های مخلص و باتقوا که اراده و خواست آنان تابع خواست و اراده خداست و ولایت پروردگارش را پذیرفته‌اند و مطیع فرمان‌ها و دستورهای اویند. در برابر خضوع و تسلیم و بندگی آنان، خداوند نیز تدبیر همه‌ی شئون زندگی، افکار و رفتارهای آنان را به دست می‌گیرد.

رهایی از اطاعت شیطان و راه‌های مقابله با تهدیدهای پنهان شیطان

برای رهایی از اطاعت شیطان قرآن پیشنهاد می‌دهد که شخص با افزایش ایمان خویش (انعام، آیه ۱۱۲ و ۱۱۳)، بهره‌مندی از فضل خدا (نور، آیه ۲۱)، توجه به معاد (بقره، آیه ۲۰۸ و ۲۱۰)، توفیق جویی از خدا (نساء، آیه ۸۳) و بهره‌گیری از رهبران الهی (نساء، آیه ۸۳) خود را در مسیر تکاملی قرار دهد و جامعه را از اطاعت شیطان‌های انسی و جنی دور سازد.

قرآن حکیم برای مقابله با این تهدیدهای مداوم شیطان، راهکارهای مؤثر و روشنی دارد. برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. توبه

اولین قدم برای مقابله با شیطان، پاکسازی خود از آلودگی‌هایی است که شیطان در انسان ایجاد کرده است. بهترین چیزی که گناهان را می‌شوید، از نظر قرآن، توبه است. دل را باید از زنگارها زدود تا نور الهی بتواند در آن جای گیرد. نخستین اقدامی که شیطان به واسطه آن آدم را به لغزش کشاند، با توبه جبران شد: **(فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ)** (البقره / ۳۷).

نقل شده است که شیطان از قبول توبه انسان از سوی خداوند ناراحت شد. یاران خود را جمع و از آنان استمداد کرد. هر یک سخنی گفتند، ولی یکی از آن‌ها گفت: من انسان را وسوسه می‌کنم و توبه را از یادش می‌برم. ابلیس از این طرح استقبال کرد. اهمیت توبه به حدی است که اگر کسی موفق به انجام آن شود و به دنبال آن، عمل صالح به جای آورد، نه تنها گناهی برای او نگاشته نمی‌شود، بلکه خداوند اعمال ناپسند وی را به حسنات و نیکی‌ها تبدیل می‌کند (ر. ک؛ الفرقان / ۷۰).

۲. ذکر و یاد خداوند

ذکر مداوم و فراوان خداوند یکی از چیزهایی است که از نظر قرآن حدّ معینی ندارد: **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا)** (الأحزاب / ۴۱). به دلیل اینکه عوامل غفلت در زندگی مادی بسیار فراوان است و تیرهای وسوسه شیاطین از هر سو به طرف انسان پرتاب می‌گردد، برای مبارزه با آن راهی جز «ذکر کثیر» نیست.

«ذکر کثیر» به معنی واقعی کلمه، تنها با زبان نیست، بلکه توجه داشتن به خداوند با تمام وجود است. یاد خدا، غذای روح و جان انسان و موجب آرامش آن است: **(أَلَا بِذِكْرِ**

اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) (الرَّعْدُ/۲۸). نتیجه این آرامش بهشت الهی است (ر. ک؛ الفجر/ ۲۷-۳۰).

اگر انسان‌های بانقوا با وسوسه شیطان مواجه شوند، با ذکر الهی بصیرت یابند و به یاد این می‌افتند که پروردگارشان خداوند است که مالک و مربی آنان است و همه‌ی امورشان به دست او رقم می‌خورد. پس باید به خود او مراجعه کرد و به او پناه برد تا فریب دغل‌ها و وسوسه‌های شیطان را نخورد (ر. ک؛ الأعراف/ ۲۰۱).

یکی از گونه‌های ذکر پروردگار، دعا و تضرع آهسته و درون نفس است: (وَأذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً) (الأعراف/ ۲۰۵ و ۵۵). بنابراین، با ذکر، تضرع و دعا می‌توان از خداوند استمداد جست و از شرّ وسوسه‌های شیطانی رهایی یافت.

۳. تقوا و خلوص

تقوا سپری محکم است که می‌تواند انسان را از وسوسه‌های شیطان در امان نگه دارد. برای پیشگیری و مقاومت در برابر هجمه‌های شیطان باید در مسیر زندگی دژ استواری بنا نهاد تا از نفوذ تیرهای زهرآگین وسوسه‌اش در امان بود. این قلعه حصین چیزی جز تقوا نیست: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ) (آل عمران/ ۱۰۲). حقّ تقوی عبارت است از عبودیت خالص که آمیخته به باطل و فاسدی از سنخ خودش، مانند هوای نفسانی نباشد.

این معنا غیر از معنایی است که از این آیه به دست می‌آید: (فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ) (التَّغَابُنُ/ ۱۶)؛ زیرا هر کس می‌تواند در خور قدرت و فهم خود این دستور را امتثال کند. اما حقّ تقوی چیزی نیست که همه‌ی افراد بتوانند آن را به دست آورند؛ زیرا حقّ تقوی، ریشه در باطن و ضمیر انسان دارد. از این آیات چنین استفاده می‌شود که نخست خدای تعالی همه‌ی مردم را دعوت به حقّ تقوی نموده است و آنگاه دستور داده که در این مسیر قرار گیرند، همه برای رسیدن به این مقصد تلاش کنند و هر کس به قدر توانایی خویش در این مسیر گام بردارد.

۴. استعاذه

یوسف (علیه السلام) از طریق استعاذه و با ذکر (مَعَادَ اللَّهِ) (یوسف/ ۲۳)، به خدا پناه برد و از شرّ شیطان رهایی یافت. حتی خداوند هنگام خواندن قرآن به پیامبرش سفارش می‌کند که از شرّ شیطان رجیم به او پناه برد (التَّحَلُّ/ ۹۸).

فایده‌ی پناه بردن به خداوند این است که شیطان بر کسانی که ایمان آورده‌اند و به پروردگارشان توکل کرده‌اند، نفوذ و سلطه‌ای ندارد و با پناه بردن به خدا، در انسان این حالت تحقق پیدا می‌کند. شیطان خود در آغاز کار به این حقیقت واقف بود که بندگان مخلص خدا در مرحله‌ای از ایمان قرار دارند که او نمی‌تواند آن‌ها را گمراه سازد (ص/۸۲-۸۳). به هر روی، اگر با سلاح ایمان به خدا پناه برده شود، خداوند نیز از او دفاع خواهد کرد: (إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا) (الحج/۳۸). البته مقصود، پناه بردن لفظی نیست، بلکه باید با تمام وجود به او پناه برد.

۵. توکل

توکل به خداوند متعال به همراه ایمان راسخ، مانع تسلط شیطان خواهد بود: (إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ) (النحل/۹۹). توکل از لوازم ایمان است و عبارت از اعتماد قلبی و وابستگی به نیروی قاهری است که هیچ قدرتی نمی‌تواند بر آن غلبه کند، بلکه موجب ثبات و استقامت شخص متوکل در انجام عمل می‌شود. قوام صفت توکل به آن است که خاطره و نیرنگ شیطانی را به خود راه ندهد و مؤثر حقیقی و کافی را ساحت پروردگار بداند. در این صورت است که قدرت ایمان و توکل شخص مؤمن و متوکل بر اراده شیطان غلبه می‌کند و تسلط او را بی‌اثر می‌کند.

نتیجه‌گیری:

- ۱- تهدید پنهان و نرم، واقعیتی است که پیوسته با انسان دست به گریبان بوده است و موجب نافرمانی فراوانی نیز شده است. پرسابقه‌ترین این نوع تهدید، از ناحیه ابلیس یا شیطان در مقابل انسان بوده است.
- ۲- تهدیدهای شیطان بر اثر سرخوردگی او و دوری از رحمت الهی و به قصد انتقام‌جویی از آدم و فرزندان او صورت پذیرفته است.
- ۳- ابعاد این تهدید درد و شاخه عملی و نظری است که طی آن، باورها و رفتارهای مبتنی بر آن را به چالش می‌کشاند.
- ۴- نفس اماره و مختار بودن انسان از ابزارهایی است که شیطان در این تهدید به کار می‌گیرد. اما با این ابزار بر انسان سیطره نمی‌یابد و تنها او را به مقصود شیطانی خویش دعوت می‌کند.

۵. دشمن قسم خورده تا به منظور گمراه‌سازی انسان، از روش‌های متعدّد مانند وسوسه، فریب، وعده‌های دروغ، فراهم‌سازی و تسهیل انجام گناه، فسادانگیزی و مانند آن بهره می‌جوید.

۶. بهترین راه مقابله با تهدید شیطان از نظر قرآن، پناه جستن به خداوند متعال است که از طریق ذکر مداوم ذات حق امکان‌پذیر است. این امر زمانی مؤثر واقع می‌شود که انسان به خدای متعال ایمان داشته است و تقوای او را پیشه کند. با توبه واقعی، قلب خود را از زنگار معصیت و غبار گناه پاک ساخته، با اطاعت و بندگی خداوند آن را صیقل دهد. همچنین دست نیاز به درگاه ربوبی دراز کند و با دعا و تضرّع سر به آستان دوست نهد تا زمینه را برای کسب فیوضات خداوندی فراهم سازد.

أَسْفَلُ سَافِلِينَ^۱

سیزدهمین قدم در سیر نزولی انسان در مسیر سقوط به درّه‌ی شقاوت اسفل سافلین نام دارد.

جهنم مانند بهشت، دارای طبقاتی است که هر یک از این طبقات با دیگری متفاوت است و مشخصاً بدترین مکان جهنم پایین‌ترین طبقه‌ی آن است که بیشتر با نام قعر جهنم یاد می‌شود که عموماً در اصطلاح روزمره برای معنای کلمه‌ی قعر جهنم از «اسفل سافلین» استفاده می‌شود حال آن که مفسران احتمال داده‌اند که کلمه‌ی اسفل سافلین که فقط یکبار در قرآن آمده است اشاره‌ای به همین قعر جهنم دارد با این حال برخی از تفسیرگران معنای دیگری مطرح کرده‌اند و معتقدند که این کلمه ارتباطی با قعر جهنم ندارد.

در آیه‌ی «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا»^۲ کلمه اسفل آمده است و نشان از پایین‌ترین نقطه‌ی جهنم دارد که اگرچه منافقان را در این جایگاه می‌داند ولی قطعاً به معنای اختصاص آن نیست و دیگر افراد نیز ممکن است وارد آن بشوند. سؤال این است که انسان چگونه ممکن است به این جایگاه سقوط کند.؟

^۱. بخش اخلاق و عرفان اسلامی سایت تبیان <https://article.tebyan.net>

^۲. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۴۵

انسان چگونه به جایگاه اسفل سافلین سقوط می‌کند. ؟

همیشه در کنار کوه‌های بلند دره‌های عمیقی وجود دارد، و در برابر قوس صعودی تکامل انسان که او را به کمالات می‌رساند، قوس نزولی وحشتناکی دیده می‌شود. انسان موجودی است که اگر استعداد هایش را در طریق صلاح به کار گیرد سعادت‌مند خواهد شد و همچنین می‌تواند این استعداد هایش را در راستای فساد به کار ببرد و خود را در دنیا و آخرت به نابودی بکشد.

دو آیه‌ی آخر سوره‌ی احزاب نشانگر همین موضوع است این سوره که در زمینه‌ی ایمان، عمل صالح، جهاد، ایثار، عفت، ادب و اخلاق آمده است، نشان می‌دهد که انسان چگونه دارای موقعیت ممتازی است و می‌تواند حامل رسالت الهی باشد و به گفته‌ی خداوند جانشین او روی زمین واقع گردد و اگر به ارزش‌های وجودی خود جاهل بماند به خویشتن ظلم کرده است و به پایین‌ترین مرتبه‌ی جهنم سقوط خواهد کرد.

همان‌طور که در مطالب پیشین گفته شد رذایل انسانی در ذات انسان وجود دارند و بذر خصلت‌های بد درون انسان نهفته شده است و با توجه به شرایط و موقعیت او امکان رشد پیدا می‌کند و مهم‌ترین مسئله که نباید فراموش شود اراده و اختیار خود انسان است گاهی انسان در بهترین شرایط و موقعیت هم قرار دارد ولی خودش انتخاب می‌کند. که این بذرهای زشت و بد را پرورش دهد که البته عوامل درونی و بیرونی (نفس اماره و شیطان) که موجب وسوسه‌ی انسان می‌شود را نباید از یاد برد به هر حال انسان اگر مراقب خود نباشد و عوامل وسوسه انگیز را نشناسد به رذایل اخلاقی آلوده خواهد شد، کسی که کرامت انسانی را زیر پا بگذارد در آخر همان‌طور که خداوند فرموده است از حیوان هم پست‌تر می‌شود^۱ و جایگاه او اسفل سافلین است جایی که عذاب آن سخت‌ترین و هولناک‌ترین است و کسی او را نجات نخواهد داد.

اسفل سافلین در قرآن

خداوند در آیه‌ی « لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ »^۲ می‌گوید انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم و در ادامه دو آیه‌ی « ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ »^۳ و « إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا و

۱. سوره‌ی تین، آیه‌ی ۵؛ سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۹

۲. سوره‌ی تین، آیه‌ی ۴

۳. سوره‌ی تین، آیه‌ی ۵

عملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون^۱ را می آورد که می خواهد به اطلاع همه‌ی انسان‌ها برساند او را به پایین‌ترین مرحله (اسفل سافلین) باز می‌گرداند مگر اینکه ایمان آورده باشد و عمل صالح انجام داده باشد که برای آن‌ها پاداشی تمام نشدنی در انتظار است.

بعضی از مفسران با توجه به معنی آیه‌های ۵ و ۶ و همچنین بیان موجود در آیه چهارم، می‌گویند باید معنای «احسن تقویم» را فراتر از خلقت جسمانی بدانیم، چیزی که ارزش فراوانی دارد و اینگونه ادامه می‌دهند که انسان با تمام این امتیازات اگر از مسیر حق منحرف گردد چنان سقوط می‌کند که به اسفل سافلین کشیده می‌شود^۲. همانطور که قبل هم گفته شد تعبیر دیگری در قرآن وجود دارد که اشاره به پایین‌ترین طبقه‌ی جهنم دارد «ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و لن تجد لهم نصیرا»^۳.

اسفل سافلین در روایات و احادیث

پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در سخنانی فرموده است:

۱. «هر کس که علیه دیگری شهادت دروغ بدهد با منافقان، در پایین‌ترین طبقه‌ی دوزخ (اسفل سافلین) خواهد بود.»^۴

۲. «هر کس ثروتمندی را به طمع [مال و منال] دنیای او احترام بگذارد و دوستش بدارد، خدا بر او خشم می‌گیرد و در پایین‌ترین طبقه‌ی دوزخ (اسفل سافلین)، با قارون در یک درجه خواهد بود.»^۵

۳. «... هر کس بر ناسازگاری و بدخوئی زوجه‌اش صبر و بردباری کند و طلاقش ندهد، پروردگار متعال به هر شبانه‌روزی که با او به سر برده و شکیبایی نموده، پاداشی که به حضرت ایوب (علیه‌السلام) در مصیبت هایش داده است، به او عطا فرماید و آن زن بدخو را در هر شبانه‌روز به مقدار رمل‌ها و شن‌های متراکم بیابان، گناه خواهد داد و اگر قبل از اینکه مرد از وی

۱. سوره‌ی تین، آیه‌ی ۶

۲. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۲۷، ص ۱۴۴

۳. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۴۵

۴. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۴، ص ۱۵

۵. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۱۸۱

خشنود شود، بمیرد، روز قیامت با منافقان محشور شود و با آن‌ها در آخرین طبقات جهنم (اسفل سافلین) سرنگون شود.^۱»

۴. «وای بر کسانی که به اهل بیت من ظلم کنند، عذاب آن‌ها به همراه منافقان در قعر جهنم خواهد بود.»^۲

در برخی از روایات نیز از وجود قاتلان امام حسین (علیه‌السلام) در قعر جهنم خبر داده شده است.^۳

انسان چگونه می‌تواند از سقوطش به اسفل سافلین جلوگیری کند؟

باید توجه داشت که انسان امتیازاتی دارد که می‌تواند با استفاده از آن‌ها خصلت‌های بد و زشت را همچون فساد، بخل، جهل، حرص، طمع، حسد، دروغ، ریا، نفاق، شرک، طغیان، ظلم و ستم، خودخواهی، عجله، غفلت، فخرفروشی، کفران، مجادله‌گری، ناامیدی و ... مدیریت و مهار کند. از جمله مهم‌ترین امتیازات انسانی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

اراده و اختیار: انسان دارای اراده‌ای است که می‌تواند بین خوب و بد به اختیار خود یکی را انتخاب کند.

تعلیم: یکی دیگر از ویژگی‌های انسان استعداد برتر او جهت فراگیری تمام اسماء «حقایق» است^۴ و می‌تواند از این استعداد برای رهایی از جهالت و انتقال دانش استفاده کند.^۵

دریافت وحی: انسان همان‌طور که می‌تواند از قوه‌ی عقل خود بهره‌برد می‌تواند به درجه‌ای از کمال برسد که از الهامات و وحی از جانب خداوند هم بهره‌برد.^۶

کتابت: یکی از استعدادهای انسان که او را از جهالت می‌رهاند استعداد کتابت است که به‌عنوان مهم‌ترین ویژگی انسان هم یاد می‌شود.^۷

۱. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، شیخ صدوق، ص ۲۸۷

۲. عیون اخبار الرضا (علیه‌السلام)، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۴۷

۳. تفسیر فرات، فرات کوفی، ابراهیم، ص ۴۶

۴. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۱

۵. سوره‌ی علق، آیات ۴ و ۵

۶. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۹۱؛ سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۲

۷. سوره‌ی علق، آیه‌ی ۴ و ۵

خلقت نیکو: که به معنای برتری انسان بر دیگر مخلوقات است.^۱
خلافت انسانی: شاید این مهم‌ترین ویژگی بشر نسبت به دیگر آفریده‌های الهی باشد و به این معنا است که می‌تواند صفات الهی را در خود ظهور و تجلی داده و خلیفه‌ی او بر روی زمین شود.^۲

قدرت عروج: انسان با آنکه گرفتار هبوط شده است ولی استعداد صعود و عروج را دارد.^۳
کرامت: برتری و کرامت انسان بر تمام موجودات از جمله دیگر ویژگی‌ها و امتیازات بشر است که خداوند در آیاتی از جمله ۷۰ سوره‌ی اسراء به آن اشاره کرده است. در نتیجه اگر آفریده‌ای غیر انسان دارای خصلت‌های بد و زشت باشد، شاید برای او امکان تغییر نباشد ولی انسان با توجه به ویژگی‌هایی که برای او گفته شد علاوه بر اینکه به راحتی می‌تواند خود را اصلاح کند و از ویژگی‌های بد مبرا سازد می‌تواند از آن‌ها برای رسیدن به رشد و سعادت استفاده کند.

نتیجه این است که در انسان بذره‌های خوب و بد هر دو نهفته شده است که از آن‌ها با نام استعداد‌های خوب و خصلت‌های بد یاد می‌شود و این به عهده‌ی خود انسان است که با استفاده از قوه‌ی اراده و اختیار و انتخابش می‌تواند استعداد‌های خوبش را به کار گیرد و به سعادت هم در دنیا و هم در آخرت برسد و یا بالعکس با تکیه بر خصلت‌های بدش آن‌ها را پرورش دهد و به قعر چاهی فرورود که در آخرت به نام اسفل سافلین یعنی طبقه‌ی آخر جهنم است.

ویژگی‌های اسفل سافلین^۴

قرآن کریم در جریان یکی از جنگ‌ها از منافق با تعبیر شیطان یاد کرده است: (ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يَخُوفُ أَوْلِيَاءَهُ) [آل عمران. ۱۷۵]
 شیطان یا انسی است یا جنّی و کافران و منافقان که در آیه محل بحث از آن‌ها به شیاطین تعبیر شده است از شیاطین انسی هستند. خناسی که با وسوسه، در دل‌های مردم نفوذ می‌کند و افکار خود را مرموزانه در نهاد انسان‌ها تزریق کرده و آن‌ها را می‌فریبد، حقیقتاً

۱. سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۱۴؛ سوره‌ی تین، آیه‌ی ۴

۲. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۰

۳. سوره‌ی تین، آیه‌ی ۴

۴. تفسیرتسنیم، عبدالله جوادی آملی، جلد دوم، صص ۲۸۸. ۲۹۰

شیطان است و فرق او با شیطان اصلی (ابلیس) این است که او از جنّ بود: (كَانَ مِنَ الْجِنِّ) حقیقت آدمی همان جان و نَفْس اوست و صورت و اندام و سخن گفتن یا روی دو پا راه رفتن، هر یک از این‌ها عَرَضی از أعراض انسان است و در حقیقت انسان نقش ندارد. خدای سبحان نَفْس انسان را با سرمایه شناخت فجور و تقوا آفرید: (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) [شمس. ۸] و او را به هر دو «نجد» و طریق خیر و شر آشنا کرد: (وَهْدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ) [بلد - ۱۰]

(إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا) [انسان. ۳] اگر انسان راه دین را که راه انبیا و اولیای الهی است پیمود، به مرز فرشتگان رسیده، با آنان محشور می‌شود، ولی اگر به بیراهه رفت، گاهی سر از بهیمیّت و شهوترانی در می‌آورد و به حقیقتْ بهیمه می‌شود و گاهی سر از سبعیّت و درندگی در می‌آورد و حقیقتاً انسانی درنده می‌شود و گاهی نیز سر از مکر و شیطنت در می‌آورد و واقعاً انسان شیطانی می‌شود.

راز این تحوّل‌ها آن است که اگر انسان قوای خود را در خدمت عقل بگمارد و دست و پای وهم و خیال و نیز شهوت و غضب خود را با نیروی عقل «عقال» کند و عقل را زمامدار وهم و خیال و نیز شهوت و غضب کند، او انسانی است فرشته صفت و اگر زمام امور ادراکی خود را به دست وهم و خیال، و امور تحریکی خویش را به دست شهوت و غضب سپرد و خواسته‌های نفس اماره را در بُعد شهوت تامین کرد، گرچه در آغاز، انسانی مشتبهی است ولی در پایان راه حیوانی شهوی خواهد شد؛

انسانی که همه امور خود را به زمامداری غضب سپرد نیز در ابتدا انسانی عصبانی است ولی سرانجام، «درنده خویی» صورت جان او خواهد شد و او در درون خود، گرگی خون آشام است گرچه در دنیا به ظاهر همانند سایر انسان‌هاست. حال اگر همه تلاش و کوشش انسان در مسیر نیرنگ بازی و فریبکاری مصرف شد شیطنت در آغاز برای او حال است اما سرانجام صورت جان او خواهد شد و او حقیقتاً شیطان می‌شود. از دیدگاه قرآن کریم برای انسان چهار نوع مطرح است: فرشته منشی، درنده خویی، شهوت و شیطنت.

آشنایی با راه سقوط به اسفل سافلین^۱

معنای صراط راه روشن و وسیع است چه آنکه مادی باشد یا معنوی .

^۱. دانشنامه‌ی اسلامی اهل البیت <http://wiki.ahlolbait.com>

مقصود از صراط چیست؟

برخی گفته‌اند یک راه در روز قیامت کشیده شده است و از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است که بهشتیان در گذراز آن هیچ اندوهی به آن‌ها نمی‌رسد و کافران بر آن می‌گذرند تا کيفری برای آن‌ها باشد و آن صراط است و آیاتی از قرآن در آخرت دوراه را نشان می‌دهد یکی به بهشت و دیگری به جهنم.

«سَيَهْدِيهِمْ وَيُصَلِّحُ بِآلِهِمْ، وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا لَهُمْ». (سوره محمد، آیه ۶۵) بزودی آنان را هدایت نموده و حالشان را نیکو می‌گرداند و در بهشتی که برای آنان وصف کرده آنان را درمی‌آورد و درباره دوزخیان می‌فرماید: «فَأَهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ». (سوره صافات، آیه ۲۳) پس به‌سوی راه دوزخ هدایت شان کنید. در روایات چنین آمده است که صراط از مو باریک‌تر، از شمشیر برنده‌تر است. مومنان خالص در نهایت آسانی و به سرعت از آن می‌گذرند و سرانجام نجات می‌یابند.

صراط در قرآن^۱

واژه صراط در قرآن ۴۵ بار بکار رفته است این واژه صرفاً به مفهوم دینی بکار رفته است و غالباً با صفت مستقیم همراه است و تنها یکبار با واژه (جحیم) به صورت «فاهدوهم الی صراط الجحیم» اراده شده است.

معنای جحیم

جحیم در لغت به معنای آتش شدید برافروخته و هر آتشی است که بعضی از آن بر روی بعضی دیگر قرار گرفته باشد. نیز به مکان بسیار گرم جحیم گفته می‌شود.^۲

کاربردهای جحیم در قرآن

۱. آتش شدید دنیایی

در این آیات می‌فرماید: «قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ * فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ» (صافات، آیات ۹۷ و ۹۸). جحیم به معنای آتش زیاد و شدید است و

^۱. وبلاگ مسجد شامل مقالات، پژوهش‌ها و تحقیقات <http://masjed14.blogfa.com>

^۲. قرآن مرکز آموزش تخصصی تفسیر و علوم قرآن www.matquran.com

الف و لام آن، عوض از مضاف الیه است. در این صورت معنای آیه چنین است: [نمرودیان] گفتند برای او بنایی تدارک کنید و او را در جهنمی از آتش بیفکنید.
قرینه روشن بر این معنا، قصه ابراهیم (علیه السلام) در سوره انبیا آیه ۶۹ است که می فرماید: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ».^۱

۲. جهنم

خداوند متعال در سوره صافات، آیات ۲۲ و ۲۳ می فرمایند: «أَحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ * مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ»: ستمگران و همدیفانشان و آنچه را جز خدا می پرستیدند جمع کنید و به سوی راه دوزخ هدایتشان کنید آیات پیشین که مربوط به مبعوث شدن در قیامت است، بیانگر این است که مقصود از جحیم، دوزخ اخروی است. به قرینه آیه بعد که خداوند در سوره تکوین آیات ۷ تا ۱۵ می فرماید: «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ * ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ. چنان نیست، اگر شما علم یقین به آخرت داشتید (افزون طلبی شمارا از خدا غافل نمی کرد) قطعاً شما جهنم را خواهید دید سپس (با ورود در آن) آن را به عین یقین خواهید دید. جحیم به معنای جهنم است. در اینکه مقصود رؤیت جهنم در قیامت یا دنیا است، دو نظریه است: برخی معتقدند مقصود از یوم یثکر الانسان از «لترون الجحیم» رؤیت جهنم در قیامت است، چنان که خداوند فرموده است:

فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى * يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْأِنْسَانُ مَا سَعَى * وَبُرْزَتِ الْجَحِيمِ لِمَنْ يَرَى (سوره نازعات، آیات ۳۳-۳۵) هنگامی که آن حادثه بزرگ رخ دهد، در آن روز انسان به یاد کوشش هایش می افتد و جهنم برای هر بیننده ای آشکار می گردد در جمله بعد می فرماید «لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ» که مربوط به مشاهده جهنم در قیامت خواهد بود.
البته ظهور کلمه رؤیت اقتضا دارد که مقصود از رؤیت مشاهده ظاهری باشد نه مشاهده قلبی؛ بر این اساس می توان این ظهور را تأییدی بر این معنا دانست که مقصود از «لترون» رؤیت جهنم به صورت مشاهده عینی در قیامت است. همچنین کلمه جحیم در آیات ۵۵ و ۱۶۳ سوره صافات و آیه دوازدهم سوره تکویر به معنای دوزخ است.^۲ مطالبی از پرفسور ابراهیم دینانی پیرامون «جهنم».

^۱ نرم افزار اندروید راه امام مجموعه بیانات رهبری www.ghadeer.org

^۲ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی www.ensani.ir

«ما خیال می‌کنیم که در جهنم هیزمها را جمع می‌کنند و آتش می‌زنند، مثل یک تنور، نفت روی آن هیزم‌ها می‌ریزند و آتش می‌زنند و جهنم درست می‌شود. نه این برداشت صحیح نیست. جهنم آتش درون انسان‌هاست.

آیه‌ی قرآن: «أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ؛ آن‌ها جز آتش چیزی نمی‌خورند» آتش خودخواهی، آتش خودپسندی، آتش کبر و تکبر، آتش دنیاپرستی، آتش حرص، آتش طمع، آتش حسد، آتش دروغ، آتش ریا، آتش نفاق، آتش ظلم، آتش فساد، آتش ریاست‌طلبی و... این آتش‌هاست، آتش چوب و هیزم نیست که بر روی آن نفت بریزند و آتش بزنند. آتش‌های درون آدمی است، درون آلوده و پست آدمی که گرفتار خودخواهی، تکبر، حسادت، نظرتنگی، ظلم و ستم به مردم و خودش هست. رذیلت‌ها و صفات زشتی که انسان در همین عالم با خودش دارد و عذاب می‌کشد. کسی که گرفتار حسد است، در همین عالم هم بنوعی دارد عذاب می‌کشد و آسایش و آرامش روحی و روانی ندارد، در درونش پُر از عذاب است، در قیامت همین حسد ظاهر می‌شود و به‌صورت آتش او را می‌سوزاند».

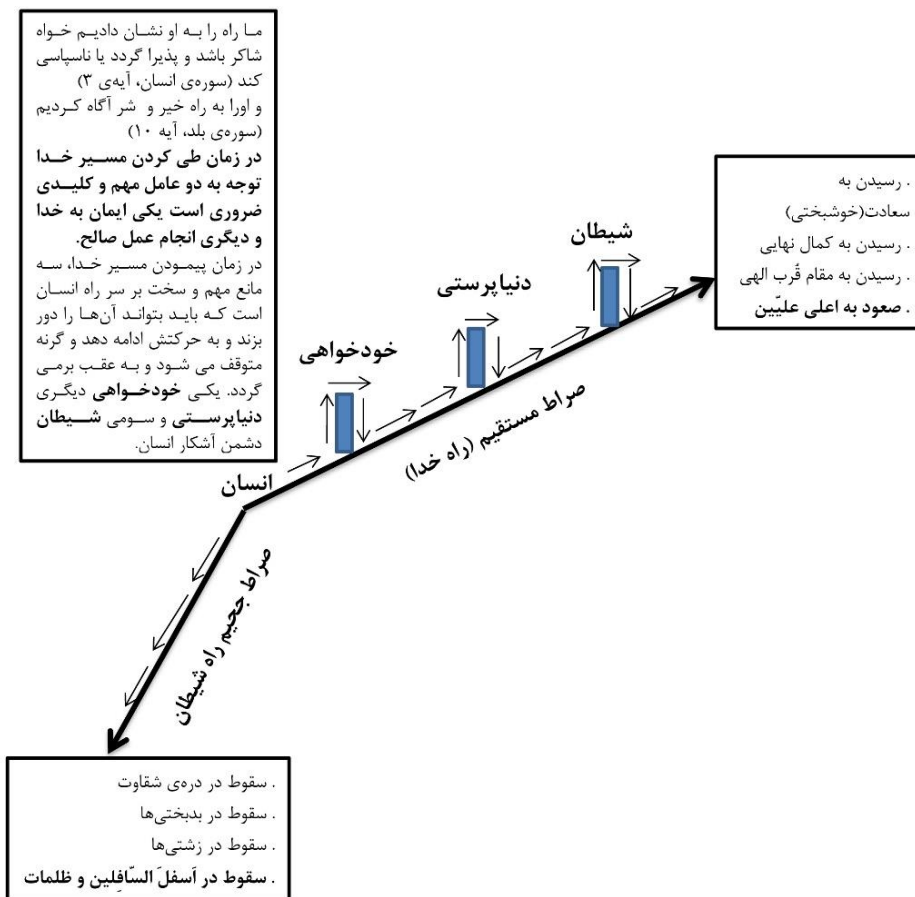
شقاوت، سرانجام زندگی در مسیر شیطان

شقاوت، مفهوم مقابل سعادت است که به معنای «بدبختی، نکبت، سخت دلی و قساوت» مطرح شده است. در قاموس قرآن، سعادت به معنای نیک بختی و در مقابل آن شقاوت به معنای بدبختی آمده است. در قرآن مجید انسان‌ها به دو گروه سعادت‌مند و بدبخت تقسیم شده‌اند و در آیات ۱۰۵-۱۰۸ سوره‌ی هود شرح حال آن‌ها چنین آمده است:

«آن روز که (قیامت و زمان مجازات) فرارسد، هیچ‌کس جز با اجازه‌ی او (خدا) سخن نمی‌گوید؛ گروهی بدبختند و گروهی خوشبخت. اما آن‌ها که بدبخت شدند، در آتش هستند و برای آنان در آنجا «زفیر» و «شهیق» (نال‌های طولانی دم و بازدم) می‌باشد.

جاودانه در آن خواهند ماند، تا آسمان‌ها و زمین برپاست. مگر آن چه پروردگارت بخواهد! پروردگارت هرچه را بخواهد انجام می‌دهد! اما آن‌ها که خوشبخت و سعادت‌مند شدند، جاودانه در بهشت خواهند ماند، تا آسمان‌ها و زمین برپاست، مگر آن چه پروردگارت بخواهد! بخششی است قطع نشدنی».

انسان، صراط مستقیم یا صراط جحیم؟



شکل شماره ۱۶

واژه شقاوت در زبان فارسی

مترجمان قرآن کریم به زبان فارسی شقاوت را برخی به «بدبختی» و جمعی به «سختی» برگردان نموده‌اند.^۱

^۱. فرهنگ نامه‌ی قرآن کریم، اکبر قریشی، جلد ۲، ص ۸۹۵

واژه شقاوت در لغت عربی

آنچه درباره دو واژه سعادت و شقاوت، مسلم به نظر می‌رسد و اختلافی در آن نیست، این است که تمام لغت‌نویسان و مفسران به اشاره یا تصریح، آن‌ها را از واژه‌های متضاد به شمار آورده‌اند^۱ و در قرآن و حدیث نیز در بیشتر موارد مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند؛ مانند آیه «يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ»^۲

ابن منظور، پس از بیان این که سعادت و شقاوت ضد یکدیگرند شقاوت را «الشده و العسره» (سختی و مشکل و تنگدستی) می‌داند.^۳

علامه طباطبایی می‌گوید:

سعادت و شقاوت مقابل یکدیگرند. سعادت هر چیزی عبارت است از رسیدن به خیری که مربوط به وجود اوست که به وسیله آن کمال می‌یابد و لذت می‌برد و سعادت در انسان که موجودی مرکب از روح و بدن می‌باشد. عبارت است از رسیدن به خیرات جسمانی و روحانی که به آن متنعم می‌شود و لذت می‌برد و شقاوت او به این است که آن (خیرات) را از دست بدهد و از آن‌ها محروم باشد.^۴

شقی (بدبخت) کیست؟

در احادیثی از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و امام علی (علیه‌السلام) از انسان شقی این چنین یاد می‌شود: حضرت علی (علیه‌السلام) فرمود: **ان الشقی من حرم نفع من العقل و التجربة**^۵ بدبخت کسی است که از عقل و تجربه خود بهره نگیرد. پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمود: **ان الشقی من حرم غفران الله فی هذا الشهر العظيم**.^۶ بدبخت کسی است که در این ماه بزرگ (رمضان) از آمرزش خدا محروم ماند.

۱. مفردات، حسین راغب اصفهانی، ص ۲۳۲

۲. سوره ی هود، آیه ۱۰۵

۳. لسان العرب، ابن منظور، ج ۱۴، ص ۴۳۹

۴. تفسیر المیزان، محمدحسین طباطبایی، ج ۱۱، ص ۱۸

۵. میزان الحکمه، محمدمحمدی ری شهری، ج ۶، ص ۹۵۲۷

۶. همان منبع، ج ۷۴۵۷

از نظر قرآن کانون نهایی شقاوت و سعادت چیست؟

کار مهمی که در قرآن انجام شده است تعیین مصداق و کانون نهایی شقاوت و سعادت است، در سوره هود آیات ۱۰۵ تا ۱۰۸ به خوبی این معنا را توضیح می‌دهد: «فَمِنْهُمْ شَقِي وَ سَعِيدٌ»، انسان‌ها دودسته هستند، برخی شقی هستند و برخی سعادت‌مند هستند، «فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فِي النَّارِ» شقی‌ها آن بیچاره‌هایی هستند که در آتش جهنم می‌افتند «لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ» که در آنجا با آه و ناله و حسرت زندگی می‌کنند «خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ» و تا زمانی که آسمان‌ها و زمین وجود دارد آن‌ها در ناله و سختی هستند.

این شقاوت صد در صد است در ادامه می‌فرماید: سعادت‌مند شده‌ها کسانی هستند که وارد بهشت می‌شوند «وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ» و با این تعریفی که از کانون شقاوت و سعادت می‌کند بشر را حرکت می‌دهد و می‌فرماید:

مصداق کامل شقاوت این است که انسان جهنمی بشود شاید پیشاپیش آن از زندگی لذت ببرد ولی وقتی نهایت انسان را می‌بینید که گرفتار آتش دائمی سرمدی است این لذت‌های مقدماتی هم ارزشی ندارد کما اینکه در مقابل سعادت‌مند کسی است که در کانون لذت‌ها به سر ببرد، بعد قرآن می‌فرماید: من این هدف و نیاز را تامین می‌کنم.^۱

عوامل واسباب بدبختی

در احادیث زیر به عواملی که سبب بدبختی انسان می‌شود اشاره شده است:

امام رضا (علیه السلام) فرمود: **جف القلم بحقیقة الكتاب من الله بالسعادة لمن آمن واتقى. و من الله تبارک و تعالی لمن کذب و عصی**^۲. قلم تقدیر خداوند بر خوشبختی کسی که ایمان آورد و تقوا داشته باشد و بر بدبختی کسی که ایمان نیاورد و نافرمانی ورزد، رقم خورده است.

امام حسین (علیه السلام) در دعای عرفه می‌فرماید: **اللهم اجعلنی اخشاک کأنی أراک و أسعدنی بتقواک و لا تشقنی بمعصیتک**^۳. خدایا، کاری کن از تو چنان بترسم که

۱. پایگاه اطلاع رسانی حوزه، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی www.hawzah.net

۲. میزان الحکمه، محمد محمدی ری شهری، جلد ۵، ح ۹۵۴۵

۳. همان منبع قبلی، ح ۹۵۴۶

گویی می بینمت و با تقوا و ترس از خودت، خوشبختم گردان و با معصیت و نافرمانی‌ات، شور
بختم مکن.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: **عقوق الوالدین من الكبائر لأن الله جعل العاق عصیا شقیاً.**^۱ نافرمانی و عقوق پدر و مادر از گناهان بزرگ است؛ زیرا خداوند، کسی را که نافرمانی پدر و مادر کند، نافرمان و بدبخت خوانده است.

امیر مومنان علی (علیه السلام) در پاسخ به این پرسش که بدبخت ترین مردم کیست، فرمود: **من باع دینه بدنیا غیره.**^۲ کسی که دین خود را به دنیای دیگری بفروشد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: **اشقی الأشقیاء من اجتمع علیه فقر الدنیا و عذاب الآخرة.**^۳ بدبخت ترین بدبخت‌ها کسی است که فقر دنیا و عذاب آخرت در او جمع شود. امیر مومنان علی (علیه السلام) فرمود: **من اعظم الشقاوة القساوة.**^۴ یکی از بزرگترین بدبختی‌ها، سنگدلی است.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرماید: **أُزْبِعُ مِنْ أَسْبَابِ السَّعَادَةِ وَ أُزْبِعُ مِنَ الشَّقَاوَةِ، فَالْأُزْبِعُ الَّتِي مِنَ السَّعَادَةِ: الْمَرْأَةُ الصَّالِحَةُ، وَ الْمَسْكِنُ الْوَاسِعُ، وَ الْجَارُ الصَّالِحُ، وَ الْمَرْكَبُ الْبَهِيُّ، وَ الْأُزْبِعُ الَّتِي مِنَ الشَّقَاوَةِ: الْجَارُ السَّوُّءُ، وَ الْمَرْأَةُ السَّوُّءُ، وَ الْمَسْكِنُ الضَّيِّقُ، وَ الْمَرْكَبُ السَّوُّءُ.** «چهار چیز از اسباب سعادت، و چهار چیز از اسباب شقاوت است: اما، آن چهار چیز که از اسباب سعادت است: همسر صالح، خانه وسیع، همسایه شایسته، و مرکب خوب. و آن چهار چیز که از اسباب شقاوت است: همسایه بد، همسر بد، خانه تنگ و مرکب بد است.»^۵

با توجه به این که، این چهار موضوع در زندگی مادی و معنوی هر کس نقش مؤثری دارد، و از عوامل پیروزی یا شکست می تواند باشد، وسعت مفهوم سعادت و شقاوت در منطق اسلام روشن می شود.

- یک همسر خوب، انسان را به انواع نیکی‌ها تشویق می کند.

۱. وسائل الشیعه، محمدحسن حرعاملی، ج ۱۵، ح ۲۰۶۲۶

۲. میزان الحکمه محمد محمدی ری شهری، جلد ۶، ح ۹۵۵۵

۳. همان منبع، ح ۹۵۵۷

۴. همان منبع، ح ۹۵۵۹

۵. بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۷۳، ص ۱۵۴

- یک خانه وسیع روح و فکر انسان را آرامش می‌بخشد، و آماده فعالیت بیشتر می‌نماید.
- همسایه بد بلا آفرین، و همسایه خوب کمک مؤثری به آسایش و حتی پیشرفت هدف‌های انسان می‌کند.
- یک مرکب به دردخور، برای رسیدن به کارها و وظائف اجتماعی عامل مؤثری است، در حالی که مرکب قراضه و زوار در رفته، عامل عقب ماندگی است؛ چرا که کمتر می‌تواند صاحبش را به مقصد برساند.

سعادت و شقاوت روح انسان

از آن جا که روح در وجود انسان موجودی است مجرد و بعد از مفارقت از بدن به طور مستقل زندگی می‌کند، آنچه سعادت او را تامین می‌کند، قطعاً امور معنوی است که با او سنخیت دارد نه امور مادی. آنچه سعادت و کمال انسان را تامین می‌کند و در حقیقت، عامل سعادت است، چند چیز است که به اهمّ آن‌ها در ذیل اشاره می‌کنیم:

۱. **علم و معرفت و دانش و بینش صحیح:** انسان با تحصیل آن‌ها هم در بعد اندیشه و شناخت به کمال می‌رسد و هم در بعد عمل و آنچه درباره اعمال و رفتار لازم است. زیرا علم و معرفت موجب احیای نفس است، به خصوص معرفت به آفریدگار و مبدا جهان آفرینش، همان گونه که از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است که فرمودند: «العلم محیی النفس و منیر العقل و ممیت الجهل؛ دانش حقیقی زنده کننده جان و روشن کننده خرد و نابود کننده جهل است.»

علت تاکید فوق العاده اسلام بر تحصیل علم این است که احیای نفوس انسان‌ها جز در سایه آشنایی با علوم و حقایق اصیل امکان پذیر نیست، همچنان که انسان برای حفظ حیات ظاهری نیازمند غذاهای مادی است، برای حیات معنوی خود نیز محتاج غذایی است که روح را از لحاظ معنوی نیرو و طراوت بخشیده، او را زنده کند.

۲. **ایمان و بارو قلبی به خداوند:** این عامل یک عمل اختیاری قلب است و شرط لازم آن علم و معرفت است، بدون علم رسیدن به باور قلبی غیر ممکن است، چرا که ایمان امری است که نیاز به متعلق دارد و تا متعلق آن شناخته نشود، ایمان تحقق پیدا نمی‌کند. و لازمه معرفت و ایمان به خدا، ایمان به انبیای الهی و اوصیای آنان و ایمان به جهان آخرت است.

۳. **عمل صالح و شایسته:** که سومین عامل کمال و سعادت انسان و عالی ترین غذای روح انسان است. لازمه ایمان واقعی به خدا عمل صالح به دستورات خدای متعال است، زیرا

عمل از ایمان جدا نیست، چرا که حقیقت و روح ایمان چیزی جز تسلیم و انقیاد در برابر خدا و پیامبر نیست. معنا ندارد کسی به خدا ایمان واقعی داشته و در مقابل خدا تسلیم باشد، ولی به دستور او عمل نکند.

بنابراین، می‌توان گفت: از آن جا که خداوند متعال رسیدن به کمال و سعادت را در اختیار انسان قرار داده و به مقتضای آیه شریفه: «**ثُمَّ السَّبِيلُ يَسْرُهُ**»، کار رسیدن به سعادت را سهل و آسان کرده است، **حقیقت سعادت روح انسان جز ایمان و عمل صالح و خالص به دستورات خداوند متعال که از روی اراده و اختیار از او صادر شود، چیز دیگری نیست.**

شقاوت هم که در مقابل سعادت است، چیزی جز مخالفت با دستورات الهی نیست که از روی عناد و لجاجت خداوند و انکار وجود او و قیامت و انبیا و **اوصیا الهی** صورت گرفته است. این مطلب را خداوند متعال در **سوره عصر** چنین بیان فرموده است: «**وَالْعَصْرَانِ الْانْسَانَ لَفِي خُسْرٍ**». **خسران** همان شقاوت است که در اثر ترک عمل و ایمان به خدا به انسان می‌رسد.

عناد، **لجاجت و کفر به خدا** باعث شقاوت و دخول در جهنم می‌شود، چنان‌که در بحث **آیات و روایات** هم به آن اشاره کردیم. قطعاً برای روح و جان انسان چیزی بالاتر و ارزنده‌تر از ایمان به خدا، عمل صالح، ترک گناه و مخالفت با خدای متعال نیست.^۱

گذر از شقاوت و رسیدن به سعادت

اگر انسان بخواهد به سعادت ابدی برسد، احتیاج به عواملی دارد و از خیلی چیزها باید دوری کند. نمی‌شود همه کار کرد و امید به سعادت‌مند شدن داشت. هدف از خلقت انسان، سیر الی المطلوب است و رسیدن به لقاء الله. در قرآن کریم در سوره‌ی ذاریات می‌فرماید: «**و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون؛ که مفسران «ليعبدون» را به «لیعرفون» معنی کرده‌اند.**

در جاهای دیگر قرآن هدف از خلقت را آفرینش معنی کرده و در جای دیگر لقاء الله و بعضی آیات هم به معنای رسیدن به رحمت معنی کرده‌اند؛ ولی از بین این معانی، لقاء الله کاملترین معنایی است که می‌تواند مورد توجه باشد. «**واحدروا منه كنه ما حذرکم من نفسیه**؛ و از چیزی که از نا حیه خدا از آن ترسانده شده‌اید، نهایت ترس را داشته باشید».

^۱. رسانه‌ی حوزه‌ی دین و فرهنگ و اندیشه (دانشنامه‌ی حوزه) <http://wikifegh.ir>

«و استحقوا منه ما اعد لكم بالتنجز لصدق ميعاده؛ و خود را سزاوار آن بهشتی کنید که برای شما آماده شده و برای رسیدن به این بهشت باید عواملی را طی کرد». یکی از عوامل سعادت این است که آدمی از دروغ گویی پرهیز کند.

امام علی (علیه السلام) در خطبه ۸۶ می فرماید: «جَانِبُوا الْكَذِبَ فَانَّهُ مُجَانِبٌ لِلْإِيمَانِ؛ از دروغ پرهیز کنید؛ چون دروغ مخالف با ایمان و ضد ایمان است». «الصَّادِقُ عَلَى... شَفَا مَنجَاةٍ وَ كَرَامَةٍ؛ راستگو بر مقام بلند نجات و کرامت است».

«و الكاذبُ على شرف مهوأة و مهانة؛ و دروغ گو بر لب پرتگاه سقوط و خواری است».

«و لا تحاسدوا، فأن الحسد يأكل الإيمان كما تأكل النار الحطب؛ نسبت به یکدیگر حسد نوزید، چون حسد ایمان را نابود می کند همچنان که آتش هیزم را می خورد».

«لا تباعضوا فأنها الحالقة؛ نسبت به یکدیگر بعض و کینه توزی نداشته باشید؛ برای اینکه کینه توزی موجب تباه شدن ایمان می شود».

«واعلموا أن الأمل يسهي العقل و ينسي الذكر؛ و بدانید که آرزو موجب اشتباه عقل و فراموشی از یاد خدا می گردد». بدانید که آرزوها تمام شدنی نیستند و انسان را به خود مشغول می کنند

پس آرزوهای نامشروع خود را تکذیب کنید و دنبال آن خواسته‌ها نروید برای اینکه این آرزوها فریب دهنده است.^۱

جمع بندی

از بحث‌ها و مطالبی که در این نوشتار گذشت و نیز از بحث‌های قرآنی و روایی می‌توان به روشنی نتایج ذیل را گرفت:

۱. بین معنای لغوی سعادت و شقاوت و معنای اصطلاحی آن که نزد فلاسفه اسلامی به کار می‌رود و مورد بحث و بررسی قرار گرفته است، تناسب کامل وجود دارد و معنای موردنظر از معنای لغوی آن گرفته شده است.
۲. در ماهیت و حقیقت مفهوم سعادت و شقاوت، آن گونه که فلاسفه بزرگ، مانند ارسطو، ابن سینا و صدرالمتالهین و دیگران بیان کردند، با آنچه از آیات شریفه قرآن و روایات استفاده

۱. پایگاه اطلاع رسانی حوزه، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی www.hawzah.net

می‌شود، نه تنها منافاتی وجود ندارد، بلکه هماهنگی و مطابقت است و هریک مکمل دیگری به حساب می‌آید.

۳. بنابراین، باید گفت که **حقیقت سعادت رسیدن انسان است به هدف نهایی و کمال واقعی خودش که عبارت است از: قرب الی الله** و یا به تعبیر ارسطو خیر مطلق، زیرا کمال و خیر مطلق غیر از ذات مقدس الهی وجود ندارد. هرگاه انسان به آن مرحله عظیم برسد، قطعاً روح او دارای بهجت و سروری می‌شود که هیچ شادمانی و سروری به منزلت آن نخواهد رسید. در عالم آخرت نیز در جوار ذات الهی متنعم به نعمت‌هایی می‌شود که هیچ گوشی نشنیده، و هیچ چشمی ندیده و بر دل هیچ کسی خطور نکرده است. و این سعادت مطلق محل بروز و ظهورش جهان آخرت است، اگرچه سعادت نسبی که آن را سعادت جسمانی نامیده‌اند، در دنیا برای انسان بروز و ظهور می‌کند و این سعادت جسمانی، همان خیر مضاف یا خیر نسبی است که در کلمات فلاسفه آمده است و ارسطو آن‌ها را بر می‌شمارد، مانند علم، معرفت، داشتن اعوان و انصار، مال حلال، فرزندان صالح و همسر خوب که انسان را در امور دنیا و آخرت یاری رساند و یا نعمت‌های دیگری از این قبیل.

۴. رسیدن به کمال و سعادت نه تنها ذاتی انسان نیست، بلکه امری است اختیاری و باید هرکسی با اعمال اختیاری به‌طور آگاهانه و براساس انتخاب راه صحیح آن را به دست آورد. عواملی که انسان را به سعادت و کمال حقیقی می‌رساند عبارت است از: علم و معرفت به خدا، ایمان محکم به ذات مقدس الهی و سایر عقاید، انجام اطاعت خالصانه، اعمال شایسته و تزکیه و تهذیب روح از اخلاق رذیله. در یک جمله می‌توان گفت که انسان در اثر تکامل در دو بعد حکمت نظری و عملی، قادر است با اعمال اختیاری خود به هدف اصلی خود که همان سعادت و خوش‌بختی است، نایل شود.

عوامل کلی سقوط اخلاقی^۱:

گفتیم در تحصیل ارزش‌های اخلاقی، دو عامل نقش اساسی دارند:

الف) تحصیل علم و آگاهی از آنچه که باید به آن ایمان بیاوریم.

ب) تقویت گرایش نسبت به همان چیزهایی که ایمان آوردن به آن‌ها لازم است.

۱. اخلاق در قرآن، ج ۱، محمدتقی مصباح یزدی، تحقیق و نگارش محمدحسین اسکندری، صص ۲۱۳-۱۹۵.

نیز به این حقیقت اشاره کردیم که پس از حصول علم و آگاهی از حقایقی که لازم است به آن‌ها ایمان بیاوریم، احیاناً در مواردی برخی از گرایش‌های معارض، انسان را از آوردن ایمان نسبت به آن حقایق باز می‌دارند.

از این رو باید در شناخت و تضعیف این گونه گرایش‌های معارض و تقویت گرایش‌های ملائمه و موافق در تلاشی جدی باشیم تا بتوانیم ارزش‌های اخلاقی را در جان خویش پیاده کنیم.

از آنجا که فعلاً، بحث ما کلی است و تصمیم نداریم تک تک ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها را بررسی کنیم، موانع ایمان را نیز بر همین منوال، اجمالاً در زیر عناوین عامی که از قرآن گرفته ایم مطرح ساخته و آیات مربوط به هر یک را مورد اشاره قرار خواهیم داد. می‌توان گفت: در قرآن موانع ایمان و عوامل سقوط به‌طور کلی در زیر سه عنوان عام و وسیع و در عین حال مربوط به یکدیگر قرار می‌گیرند که به ترتیب عبارت‌اند از:

۱. هوای نفس

۲. دنیا

۳. شیطان

و بهتر است بگوئیم: علمای اخلاق با استفاده از آیات قرآن، موانع تکامل انسان و عوامل سقوط وی را در سه عامل نامبرده خلاصه کرده‌اند در همین فصل پیرامون دو عامل دنیا و شیطان مفصل بحث کردیم و اکنون، به بررسی عامل سوم یعنی هوای نفس می‌پردازیم.

هوای نفس

به‌طور کلی عواملی را که سبب ضعف ایمان، سلب ایمان یا تحقق نیافتن ایمان می‌شوند، می‌توان تحت عنوان عام «هوای نفس» مطرح و بررسی کرد. هوای نفس دل آدمی را می‌رباید و نمی‌گذارد دلی برای او باقی بماند تا محلی برای ورود ایمان شود. اکنون، پرسش این است که هوای نفس به چه معناست؟

در پاسخ می‌توان گفت که عنوان هوای نفس مقداری ابهام دارد و تعبیراتی که در این زمینه به کار رفته برای بسیاری اشتباه انگیز است. برای توضیح پرسش مذکور بهتر است آن را به دو پرسش کوچک‌تر تجزیه کنیم: **نفس چیست؟ و هوای نفس به چه معناست؟** پیش از توضیح این دو پرسش بهتر است به آیاتی اشاره کنیم که در قرآن کریم درباره هوای نفس آمده است و تا حدی کاربردهای قرآنی و مصادیق آن را بررسی کنیم.

قرآن و هوای نفس

خداوند درباره بلعم باعورا می‌فرماید:

وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَا بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ؛^۱ و اگر می‌خواستیم، وی را با آن [آیات] بالا می‌بردیم، ولی او به زمین چسبید و از هوای خویش پیروی کرد. وی علم داشت، ولی برخلاف آن، از هوای خویش پیروی کرد؛ چون در آیه قبل درباره او می‌گوید: **وَآتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا؛**^۲ و برایشان بخوان خبر آن کسی را که آیات خویش را به وی دادیم.

سبب انحراف او همین شد که از هوای خویش پیروی کرد و به مقتضای علم خویش عمل ننمود.

و در آیه دیگری می‌فرماید: **وَلَا تَطْعُ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا؛**^۳ و پیروی مکن از آن کسی که دلش را از یاد خویش غافل ساخته ایم و از هوای خود فرمان می‌برد و کار او از حد گذشته است.

در آیه دیگری چنین آمده است: **فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى؛**^۴ پس تو را از آن [به قیامت] باز ندارد آن کس که به آن باور ندارد و در پی هوای خویش بوده است که هلاک خواهی شد.

خداوند در دو آیه می‌فرماید کسانی هوای نفس خویش را «اله» خود قرار داده اند: **أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا؛**^۵ آیا دیده‌ای آن کس را که هوای خویش به خدایی گرفت، پس آیا تو براو نگهبان خواهی بود؟

أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ؛^۶ پس آیا دیده‌ای کسی را که هوای خویش را خدای خود گرفته و خداوند او را با داشتن علم [و اتمام حجت] گمراه ساخته،

۱. اعراف/۱۷۶

۲. اعراف/۱۷۵

۳. کهف/۲۸

۴. طه/۱۶

۵. فرقان/۴۳

۶. جاثیه/۲۳

گوش و دل او را مُهر زده و بر بینایی وی پرده نهاده است، پس چه کسی او را بعد از خداوند هدایت خواهد کرد؟ آیا توجه نمی‌کنید.

برخی آیات پیروی هوا را سبب گمراهی دانسته است:

فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ؛^۱ پس [ای داود]

میان مردمان به حق حکم کن و هوا را پیروی مکن که تو را از راه خدا گمراه می‌کند. و نیز می‌فرماید: **فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ؛**^۲ پس اگر تو را اجابت نمی‌کنند، بدان که آنان تنها در پسِ هوای خویش‌اند و چه کسی گمراه‌تر از آن کس که از هوای خود پیروی کند، بدون هدایتی [از جانب] خدا.

در آیه دیگری درباره برخی از منافقان می‌فرماید: **أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ؛**^۳ آنان کسانی‌اند که خدا بر دل هاشان مُهر زده و از خواسته‌های خویش پیروی کرده‌اند.

به مضمون این آیه، پیروی هوای نفس با «طبع دل» تلازم دارد.

در آیه دیگر می‌فرماید: **إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِّن رَّبِّهِمْ الْهُدًى؛**^۴ جز گمان و آن چه را نفس خواهد، پیروی نمی‌کنند. درحالی‌که آنان را از [سوی] پروردگارشان هدایت آمده بود.

در این آیه نیز نوعی تعارض بین پیروی از هوای نفس و پذیرش هدایت الهی گوشزد می‌شود.

در آیه دیگری شدت تعارض میان پیروی از هوای نفس و هدایتی که انبیاء می‌آورند تا آنجا که به تکذیب و قتل انبیاء می‌انجامد یادآوری شده است.

أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا يَّقْتُلُونَ؛^۵

پس آیا هرگاه پیامبری به‌سوی شما چیزی بیاورد که نفستان نمی‌خواهد، استکبار می‌ورزید؟ سپس گروهی را تکذیب می‌کنید و گروهی را می‌کشید؟ نیز در آیات دیگری

۱. ص/۲۶

۲. قصص/۵۰

۳. محمد/۱۶

۴. نجم/۳.۲

۵. مائده/۷۰

می فرماید: **وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ * وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ؛**^۱ و هر گاه آیه و معجزه‌ای ببینند روی می گردانند و می گویند (این) سحری است مداوم و (پیامبر خدا و معجزاتش را) تکذیب و از خواسته‌های خویش پیروی کردند، حال آنکه هر امری ثابت است (و در جای خود معلوم می شود که راست است یا دروغ).
وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ؛^۲ و اما آن کس که از مقام پروردگارش ترسید و نفس را از خواسته‌ها بازداشت، پس حقا بهشت پناه‌گاه اوست.

در این آیات به رابطه بیم از خدا، نهی از هوا و استقرار در بهشت اشاره شده است. در آیه‌ای دیگر می فرماید: **وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ؛**^۳ و اگر حق از خواسته‌های آنان پیروی کرده بود، آسمان و زمین و کسانی که در آنها هستند تباه می شدند.

افزون بر آن چه گذشت آیات دیگری نیز هست که در آنها به جای کلمه «هوی» تعبیر شهوات به کار رفته است:

وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا؛^۴ و خدا می خواهد به شما بازگردد و کسانی که پیرو شهوات اند می خواهند که شما انحرافی بسیار یابید.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيَا؛^۵ پس ایشان نسلی جانشین آنان شد که نماز را ضایع و از شهوات پیروی کردند، پس به زودی مبتلا به گمراهی می شوند.

توضیح هوای نفس

اکنون پس از آیات فوق، در توضیح پاسخ به دو پرسش بالا می گوئیم: در کتب اخلاقی زیاد سفارش شده که انسان تابع عقل باشد و با هوای نفس خود مبارزه کند و در حقیقت، دل

۱. قمر/۲.۳

۲. نازعات/۴۰.۴۱

۳. مومنون/۷۱

۴. نساء/۲۷

۵. مریم/۵۹

انسان رزمگاهی است بین نفس و عقل، و پیروی از نفس با یک مفهوم ارزشی منفی معرفی می‌شود. و هوای نفس هم یعنی خواسته آن؛ ولی از آنجا که نفس مفاهیم مختلفی دارد و احیاناً، منشأ اشتباه اصطلاحات می‌شود، لازم است این اصلاحات و مفاهیم و تفاوت‌های آن‌ها را روشن کنیم.

قرآن در جایی می‌فرماید: **عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ**؛^۱ مواظب خودتان باشید. و در جای دیگری می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ اذْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً**؛^۲ ای نفس آرامش یافته! بازگرد به سوی پروردگارت در حالی که [از او] راضی [و در نزد او] مرضی هستی.

و در آیه دیگری از نفس لوازه سخن می‌گوید: **وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ**؛^۳ سرانجام در آیه دیگری از نفس اماره سخن به میان می‌آورد: **إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي**؛^۴ محققاً نفس، بسیار به (انجام) زشتی فرمان می‌دهد، مگر آن چه را پروردگارم رحم کرد. **نفس در یک اصطلاح فلسفی نیز به معنی روح به کار رفته است و بنابراین، کاربردهای گوناگون قرآنی و فلسفی دارد که منشأ اشتباه می‌شود.**

این نفس چیست که منشأ فسادها و شرور است و نباید به خواسته هایش گوش فراداد و چه فرقی دارد با نفس مطمئنه که خطاب **«اِذْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً»** متوجه او می‌شود؟

در این زمینه برخی از بزرگان گفته‌اند: ما دو نفس داریم یک خود طبیعی و یک خود انسانی یا خدایی. بعضی دیگر هم برای نفس به وجود مراتب متعدد باور داشته‌اند و کسان دیگری نیز به تناسب این موضوع تعابیر دیگری به کار برده‌اند و این نظریات مختلف حاکی از ابهامی است که در این کلمه وجود دارد.

به نظر ما از موارد کاربرد این کلمه در قرآن می‌توان دریافت که از کلمه نفس در قرآن مفهومی جز مفهوم لغوی آن منظور نشده و نفس در لغت، به استثنای مواردی که به صورت تأکید به کار رفته، مانند «جاء زید نفسه»، عموماً معنای «شخص» یا «من»

۱. مائده/۱۰۵

۲. فجر/۲۷. ۲۸

۳. قیامت/۲

۴. یوسف/۵۳

از آن منظور گردیده است. با این تفاوت که به تناسب موارد مختلف، ویژگی‌هایی به آن اضافه می‌شود که کلمه نفس به لحاظ آن ویژگی، بار ارزشی مثبت یا منفی پیدا می‌کند. کسانی نفس را به معنی روح گرفته‌اند؛ ولی، به نظر ما حتی نمی‌توان گفت: نفس به معنی روح است چرا که کلمه نفس به خداوند هم، آنچنان که در قرآن آمده، نسبت داده می‌شود و در آنجا که از قول حضرت عیسی خطاب به خداوند، می‌فرماید: «تَعَلَّمْ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ».^۱ تو می‌دانی آنچه در نفس من است و من نمی‌دانم آنچه در نفس تو است.

در این آیه به خداوند نفس نسبت داده شده در حالی که خداوند روح ندارد. بنابراین، «نفس» همان من یا خود است. البته، کسانی بین «من» و «خود» فرقی گذاشته‌اند به این شکل که کلمه «خود» در فارسی جنبه تأکیدی دارد و در مواضع تأکید بکار می‌رود و در غیر این گونه موارد به جای کلمه «نفس» از کلمه «من» استفاده می‌کنیم؛ ولی، از این فرق هم مطلب مهمی در توضیح مفهوم نفس استفاده نمی‌شود. به هر حال نفس، برحسب ویژگی‌های موردی و کاربردی، گاه «بد» است و گاهی «خوب»؛ ولی از نظر لغوی بیش از یک معنا ندارد و با توجه به این که مفهوم کاربردی نفس چیزی جز معنای لغوی آن نیست، باید بگوییم: علت «خوب» و «بد» معرفی شدن نفس در موارد مختلف این است که خداوند دو نوع گرایش در آن قرار داده است: گرایش به خیر و نیکی، و گرایش به شر و بدی.

البته منظور این نیست که خیر و شر در نفس ما جای دارند؛ بلکه، مصادیقی که عناوین خیر و شر بر آن‌ها صدق می‌کند در نفس ما ریشه و پایه دارند، یعنی، برخی گرایش‌هایی در فطرت ما به سوی امور است که عنوان خیر بر آن منطبق می‌شود و گرایش‌هایی دیگر به سوی امور دیگری که عنوان شر بر آن‌ها تطبیق می‌کند نه این که در نفس انسان گرایش به «خیر بما انه خیر» و گرایش به «شر بما انه شر» وجود داشته باشد.

پس گرایش‌هایی که در انسان هست به لحاظ مصادیق اخلاقی خارجی نیز تنوع می‌یابد «نفس» انسان نیز براساس تنوع این «گرایش‌ها» متنوع می‌شود و به لحاظ یک دسته از این گرایش‌ها «نفس اماره بالسوء» نام می‌گیرد. چه کسی ما را و ما می‌دارد تا دنبال امیال و غرائز و

شهووات بروییم؟ پاسخ این است که خودمان دوست داریم دنبال شهوات بروییم و قرآن هم در این زمینه می‌گوید:

«إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»^۱ خود (انسان) به بدی، بسیار فرمان می‌دهد.

این گرایش‌های غریزی در وجود ما ریشه دارند، با فطرت ما عجین هستند و ما را وادار می‌کنند تا به دنبال اشباع آن‌ها بروییم و اشباع آن‌ها، هم از راه مجاز و مشروع ممکن است و هم از راه خلاف و نامشروع، چرا که، میل غریزی کور است و خوب و بد را تشخیص نمی‌دهد. بلکه، صرفاً می‌خواهد ارضاء شود و در مواردی که نفس از راه خلاف و غیر مشروع خود را ارضاء کند اماره بالسوء است.

علاوه بر گرایش‌های فوق در نفس، میل به کمال و گرایش به سعادت هم وجود دارد که انسان را برای رسیدن به کمال، به حرکت وامی‌دارد.

شاید مفهوم سخن خداوند در قرآن که می‌فرماید: «فَالْتَهُمَهَا فُجُورُهَا وَ تَقْوَاهَا»^۲ همین باشد که در بالا گفتیم: یک سری گرایش‌ها در نفس ما را به تقوا می‌کشاند و گرایش‌های دیگری به فجور؛ ولی، مصادیق «تقوا» و «فجور» را با راهنمایی عقل یا وحی می‌شناسیم پس خداوند آن‌ها را به ما الهام نکرده است.

آری همه این میل‌ها اعم از مادی یا معنوی در فطرت انسان هستند با این تفاوت که میل‌های مادی و غریزی معمولاً، فعلیت دارند و خودبه‌خود شکوفا می‌شوند: مثل میل به خوردن و خوابیدن و غریزه جنسی و.... ولی، میل‌های دیگر بالقوه در انسان هستند و شکوفایی آن‌ها در شرایط و محیط‌های خاصی فراهم می‌شود و نیازمند تربیت، پرورش و راهنمایی ویژه هستند.

البته، شاید بتوان گفت در موارد استثنایی این گرایش‌ها نیز در بعضی انسان‌ها بالفطره فعلیت دارند و به عقیده ما این میل‌ها در معصومین (علیهم‌السلام) از آغاز تولد فعلیت یافته‌اند. برخلاف افراد عادی که این گونه نیستند و این میل‌ها از آغاز در آن‌ها فعلیت نیافته که در این صورت، «نفس» انسان اماره بالسوء است؛ ولی، پس از بیداری این میل‌ها باز هم همان نفس است که انسان را در برابر انجام کارهای زشت «ملامت» می‌کند چنانکه خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ»^۳

۱. یوسف/۵۳

۲. شمس/۸

۳. قیامت/۲

و هنگامی که به آن خواسته‌های معنوی خودمان پاسخ مثبت دادیم و راه حق را پذیرفتیم باز هم همان «نفس» است که به کمال و آرامش می‌رسد و مورد خطاب «یا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» قرار می‌گیرد. بنابراین، نفس یک حقیقت است در مراحل مختلف نه این که چند حقیقت مختلف است که یکی «نفس اماره» دیگری «نفس لوامه» و سومین آن‌ها «نفس مطمئنه» نام داشته باشند.

یک وجود است یعنی همان وجود آدمی زاد که بر اثر شرایط مختلفی که برایش پیش می‌آید و فعالیت‌های گوناگونی که انجام می‌دهد و بهره‌های متنوعی که می‌گیرد این عناوین بر آن بار خواهد شد. از اینجا است که حضرت یوسف (علیه‌السلام) که مراحل بلندی از کمال را پیموده و خداوند او را از عباد مخلص می‌شمرد مع الوصف او خود می‌گوید:

«إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي» بنابراین، اینگونه نیست که در یک مرحله در انسان نفس اماره‌ای وجود نداشته باشد. نفس پیوسته در انسان هست و احياناً انسان را به بدی فرمان می‌دهد هر چند پیامبری چون حضرت یوسف باشد چنانکه خداوند از قول او می‌گوید:

«وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» من خود را تبرئه نمی‌کنم چرا که نفس به بدی، بسیار فرمان می‌دهد.

پس نفس یک نیروی خاص نیست که فقط بعضی‌ها داشته باشند؛ بلکه، همه انسان‌ها تا آخر عمر واجد آن هستند. تا انسان هست میل‌ها و غرایز دارد و تا کشش‌های غریزی هست اماره بالسوء هم هست، نه آن که به روشنی او را به بدی از آن جهت که بدی هست امر کند؛ بلکه، نفس خواسته‌هایی دارد که احياناً متعلق آن‌ها مصادیق سوء هستند.

فی‌المثل: نفسی که ما را وادار به خوردن غذا می‌کند همان است که میل به غذا را در ما زنده می‌کند. این میل غریزی سوء نیست و باید اشباع شود؛ ولی، گاهی از راه صحیح اشباع می‌شود و گاه از راه غلط، و هنگامی که از راه غلط اشباع شد گفته می‌شود نفس به بدی فرمان داده است.

نفس و عقل

نفس با گرایش‌های مختلفی که دارد، موضوع اخلاق و مخاطب دستورهای اخلاقی است. وجود این گرایش‌های گوناگون در نفس ضروری است؛ چرا که اصولاً کمال انسانی فقط با وجود آن‌ها امکان پذیر است.

هر کس که زمام او به دست نفس اماره است، غرایز او را راهبری می‌کنند و وی چشم و گوش بسته و بی توجه به ماورای خواسته‌های غریزی خود از آن‌ها پیروی می‌کند. چنین کسی همواره پیرو نفس اماره باقی می‌ماند؛ چنان که خداوند فرموده است:

أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ؛^۱ به زندگی مادی می‌چسبد و از خواسته‌هایش پیروی می‌کند.

او جز خواسته‌های غریزی مرز ناشناس نمی‌خواهد و چنین شخصی حتی از علم توحید هم نتیجه‌ای نمی‌گیرد به زمین چسبیده و از عالم ماده، محسوسات و لذایذ مادی جدا نمی‌شود هیچگاه هدایت نخواهد شد مگر از این حالت و از این مرحله خارج شود، مرزی را بپذیرد و تصمیم بگیرد که خود را در درون آن کنترل کند. پس از شناخت، حق را بپذیرد و باطل را انکار کند. بنا بگذارد راه صحیح را برود و محکوم مطلق میل و غریزه نباشد.

هرگاه نفس وی او را به بدی فرمان داد جلویش را بگیرد. در جهاد با نفس یا جهاد اکبر تلاش کند؛ یعنی، معیارهای حق و باطل و ارزش صحیح را بشناسد و نسبت به آن ملتزم شود و هرگاه نفس برخلاف آن‌ها امر کرد یا میل و کشش داشت در عمل آن را کنترل کند. بسیاری از مردم اینگونه نیستند و در میدان جهاد با نفس نمی‌توانند توفیقی حاصل کنند که خداوند ایشان را مذمت فرموده از جمله درباره بنی اسرائیل به خاطر سستی در این میدان می‌گوید:

«أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ إِسْتَكْبَرْتُمْ»^۲ آیا پس هرگاه پیامبری آنچه را که خواسته شما نیست برایتان آورد سرپیچی کردید.

اگر پیامبر آنچه را که دلخواه شما است بیاورد مخالفتی ندارید و از نظر شما پیامبر خوبی است؛ ولی، اگر از شما چیزی را بخواهد که تمایلی به آن ندارید زیر بار نمی‌روید، که ریشه همه انحرافات انسان و مشکل اصلی اطاعت و بندگی انسان از خدا در اینجاست و اگر نه اطاعت انبیاء در آنجا که مطابق میل و خواسته انسان باشد هنری نیست و انسان هم با آن مخالفتی ندارد، آنجا که کششی به سوی مخالف دارد باید راه درست را انتخاب و گرایش صحیح را تقویت و با اراده خویش آن را ترجیح دهد و نفس را مهار کند تا از این رهگذر بتواند ارزش خویش را ظاهر سازد.

۱. اعراف/ ۱۷۶

۲. بقره/ ۸۷

بنابراین، گرچه هواهای نفسانی، متعدد و گوناگون هستند و در زمینه هر یک از صفات انسان یکی از آن‌ها مطرح است، به‌طور کلی می‌توان گفت: راه تحصیل ارزش‌ها آن است که هوای نفس را نخست بشناسیم و سپس با آن به مبارزه پردازیم. اکنون، پس از توضیحات فوق می‌توان در یک عبارت کلی چنین گفت: که اگر از میل‌های غریزی و کشش‌های کور که فقط ارضاء خود را می‌خواهد و بس، پیروی کردیم بدون آن که فکر کنیم نتیجه‌ی بعدی آن چه می‌شود و غرض ما صرفاً لذات آنی باشد این هوای نفس است؛

اما اگر تأثیر آن را در روح و سرنوشت خویش و رابطه با خدایمان، مورد توجه و دقت قرار دادیم و سپس تصمیم گرفتیم و گرچه تصمیم نهایی ما در نهایت همان باشد که خواسته غریزه است، عمل به چنین تصمیمی دیگر پیروی از نفس و هوای نفس نخواهد بود؛ چون در این صورت، انگیزه‌ی ما فقط غریزه نیست؛ چرا که محاسبه کرده‌ایم و با دقت در نتیجه و آینده کار، راه خویش برگزیده‌ایم و چنانچه نتایج سوئی بر آن بار می‌شد به آن کار دست نمی‌زدیم.

اکنون، در حقیقت ما همان کار غریزی را انجام می‌دهیم و همان ارزش اخلاقی پیدا می‌کند و این به خاطر انگیزه‌ی آن کار است که قبلاً گفته‌ایم: روح ارزش اخلاقی «نیّت» است. و در عبارتی کوتاه‌تر ملاک هوای نفس این است که غریزه‌ی کور و مرزناشناس ارضاء شود و نقطه‌ی مقابلش این است که هنگام ارضاء غریزه، عقل بکار گرفته شود.

عقل چیست؟ یک نیروی حساب گر که می‌سنجد کار موردنظر، چه تأثیری بر آینده و سرنوشت و آخرت ما دارد. غریزه، محاسبه‌ای ندارد، بلکه کششی است مبهم شبیه جذب و انجذاب مغناطیسی که انسان را چشم بسته در مورد عواقب و آینده کار، به‌سویی می‌کشد و عقل با آگاهی محاسبه می‌کند و می‌سنجد که این کار، ما را به کجا می‌کشاند و نسبت به آینده ما چه تأثیری خواهد داشت و به تناسب این آگاهی و محاسبه و سنجش تصمیم می‌گیرد و به دنبال آن اقدامی می‌کند که نتیجه مطلوبی داشته باشد.

پس این‌که گفته‌اند: عقل و نفس با هم مبارزه می‌کنند و این دو، در مقابل هم تلقی شده‌اند برای آن است که مطالب به ذهن نزدیک‌تر و درکش آسان‌تر شود وگرنه این دو در عرض هم نیستند؛ چرا که، نفس یک سری خواهش‌ها و میل‌ها دارد و عقل، چراغی است که راه را روشن می‌کند و سرانجام قوه تصمیم‌گیری که یک مرتبه‌ی نفس است و از جوهر نفس برمی‌خیزد در بین عقل و تمایلات، تعیین‌کننده خواهد بود.

حال یا آنچه را که به قوای غریزی مربوط است ترجیح می‌دهد و یا براساس راهنمایی عقل آنچه را که به سعادت ابدی منتهی می‌شود انتخاب خواهد کرد. عقل اصلاً از سنخ

کشش نیست کارش راه نشان دادن است و با هیچ کس هم جنگ ندارد چراغی است که می تابد و راه را روشن می کند. آنجا که می گویند: عقل با نفس مبارزه می کند، در حقیقت منظور مرتبه‌ای از نفس است که به انگیزه‌ی کمال جویی با تمایلات و غرایز کور می جنگد و به عبارتی در واقع در نفس کشش‌های دیگری نیز مندرج است.

اینجا عقلی که به عنوان خصم معرفی می شود عقل مدرک نیست؛ بلکه، یک دسته از کشش‌هایی است که حرکتشان بر وفق روشنگری و سنجش عقل و مورد تصدیق او است. وگرنه عقل امری نیست که در آن، کشش، حرکت، سوق دادن و تحریک وجود داشته باشد. پس مبارزه کردنش به لحاظ مبارزه‌ی دو مرحله‌ی نفس یعنی گرایش‌هایی است که تزاحم پیدا می کنند. این‌ها هستند که با هم مبارزه می کنند و حاکم در بین آن‌ها همان جوهر نفس است که تصمیم می گیرد.

ما در «فلسفه اخلاق» گفته‌ایم که اراده همان تجلی جوهر نفس است و از باطن نفس می جوشد که در میان گرایش‌ها به وسیله آن، راهی را انتخاب کرده و سرنوشت خویش را می‌سازیم: بنابراین، برای آنکه به آن چه می‌دانیم ایمان بیاوریم، باید خویشتن را از قید هوای نفس رها سازیم یعنی بر اساس بینش صحیح و آینده‌نگری و سنجش و گزینش راه بهتر، تصمیم بگیریم.

هوای نفس مانع ایمان است

چنانکه گفتیم: پس از فراهم آمدن شناخت، ممکن است گرایش‌های نفسانی انحرافی ما را از ایمان آوردن بازدارند و به خاطر وجود این آفات نفسانی با آن که شناخت پیدا کرده‌ایم زیر بار نرویم و نسبت به آن، التزام عملی پیدا نکنیم. شاید برای کسانی این سؤال طرح شود که چگونه می‌شود انسان چیزی را بفهمد؛ ولی، به آن ترتیب اثر ندهد و تن به زیر بار لوازم آن ندهد؟ در پاسخ می‌گوییم: این واقعیتی است که به آسانی می‌توان آن را در حرکات و رفتار انسان یافت.

فی‌المثل، خیلی اتفاق می‌افتد که انسان در یک مباحثه و گفتگو با دوست خویش می‌فهمد حق با وی است؛ ولی، مع‌الوصف، انگیزه بر رد آن دارد چنانکه در مرحله‌ی بالاتری در برابر پیامبران و ائمه نیز احیاناً، انسان‌هایی می‌فهمند راست می‌گویند، مع‌الوصف، جاه‌طلبی، غرور، عصبیت و دیگر هواهای نفسانی، مانع می‌شوند که آنان زیر بار سخن حق ایشان بروند و از حق پیروی کنند.

پس این یک واقعیت قطعی است که انسان با انگیزه‌های درونی و امراض نفسانی خویش و با وسوسه‌های شیطانی درگیر است و این‌ها ممکن است احیاناً، وی را از دادن ترتیب اثر و التزام به حقایقی که شناخته است باز دارند و چون انسان نسبت به نفس خویش بصیر است، خود او بیش از همه نسبت به بیماری خویش آگاه است؛ چرا که، آشکارا می‌بیند که مطلب را فهمیده و از نظر ذهنی برایش روشن شده اما دلش نمی‌خواهد آن را بپذیرد. قرآن درباره‌ی اینان می‌گوید:

«الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» یا «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» و زیغ عبارت است از انحراف از تعادل.

مبارزه با هوای نفس:

اکنون، با توجه به مطالب بالا آیا باید بگوییم: ایمان فقط مال کسانی است که علم به حقایق فوق پیدا کنند و درگیر امراض نفسانی هم نباشند؛ چرا که، تنها در این صورت ایمان آوردن امکان‌پذیر است و اگر کسانی آلوده به هواها و بیماری‌های نفسانی باشند ایمان با مانع مواجه شده و نمی‌تواند در دل انسان وارد شود؟

در پاسخ به سؤال فوق باید گفت: از راه مبارزه با امراض نفسانی و برطرف کردن موانع می‌توان زمینه‌ی ورود ایمان را در دل‌هایی نیز که درگیر چنین بیماری‌ها و موانعی هستند فراهم آورد. اما در اینجا سؤال دیگری طرح می‌شود که چگونه می‌توان با این امراض مبارزه کرد و این گونه موانع را برطرف ساخت؟ ممکن است کسانی این گونه بیماری‌ها را دست کم بگیرند و با ساده انگاری به نوعی در برابر آن‌ها توصیه به مقاومت کنند.

اما به نظر ما در این زمینه، چنین توصیه‌هایی کارساز نیست و نمی‌تواند نسخه‌ی مفید و مؤثری باشد برای شخص مبتلایی که با عجز و ناتوانی به دام انگیزه‌های نیرومند و در چنگال پر قدرت هوای نفسانی افتاده است برای علاج این بیماری، لازم است در نفس انسان، یک عامل تکوینی مؤثر و نیرومند ایجاد شود، تا بتواند در برابر آن به مقاومت پردازد.

باید در مقابل آن انگیزه‌های شیطانی از راه اندیشه درست، انگیزه‌های رحمانی را ایجاد و یا دقیق‌تر بگوییم بیدار و هشیار کرد، چرا که انگیزه‌ها به‌طور کلی اعم از شیطانی یا رحمانی، فطری انسان هستند و در سرشت وی جای دارند.

با این تفاوت که در بسیاری از موارد، عوامل و اوضاع خارجی سبب می‌شوند تعدادی از آن‌ها شکوفا، زنده و فعال و احیاناً در نهایت یکه تاز میدان نفس انسان شوند و اکنون که ما می‌خواهیم آن‌ها را از تاخت و تاز بازداریم و در جایگاه اصلی خود قرار دهیم تا از گلیم خویش

پا را درازتر نکنند، لازم است در برابر آن‌ها نیروی دیگری ایجاد و انگیزه دیگری را تقویت کنیم در حدی که بتواند بر آن‌ها غالب شود. در مناجات شعبانیه چنین آمده است:

إِلَهِي لَمْ يَكُنْ لِي حَوْلٌ فَأَتَّقِلْ بِهِ عَن مَعْصِيَتِكَ إِلَّا فِي وَقْتِ أَيْقَظَتَنِي لِمَحَبَّتِكَ؛ خداوندا، توانی در من نیست تا بدان از عصیان و سرپیچی تو روی گردانم، مگر به هنگامی که برای محبت خود، بیدار و هشیارم کرده باشی.

پس آن گاه که هواهای نفسانی غالب می‌شود و مرا به سوی معصیت می‌کشاند، تنها چیزی که می‌تواند مرا از آن بازدارد محبت خداست که باید در دل انسان بیدار شود.

بنابراین، راه مبارزه با هواهای نفسانی این است که کشش‌های دیگری در مقابل آن‌ها باشد و تقویت شود و بر آن‌ها پیروز گردد و گرنه تا وقتی که این هواها یگه تاز میدان نفس ما هستند کاری نمی‌توان کرد؛ بلکه، در برابر آن‌ها مغلوب می‌شویم و مقاومت کردن میسر نیست. البته، این میل‌های مدافع، در اصل در فطرت ما هستند ولی خفته‌اند و بی‌اثر که لازم است آن‌ها را فعال و در برابر میل‌های مهاجم و هواهای نفسانی بسیجشان کنیم.

اکنون پرسش دیگری به ذهن می‌آید که چه عاملی می‌تواند آن میل‌های خفته را در ما فعال و بیدار سازد؟ در پاسخ می‌گوییم که فکر و ادراک؛ عامل شوق است؛ چرا که آن میل نهفته با درک و شعور، زنده و برانگیخته می‌شود و بر ما لازم است بدین وسیله به تقویت آن پردازیم.

در این جا لازم است یادآوری کنیم: علاوه بر فکر درباره اصول نامبرده توحید، نبوت و معاد فکر دیگری هم لازم است تا انگیزه عملی متناسب با این افکار و هماهنگ با این اصول نیز در ما زنده شود.

فکر درباره اصول، ما را به این نتایج رساند که فهمیدیم خدا هست، روز قیامت هست و پیامبران و نیز پیامبر اسلام حَقُّند و قرآن کتاب خداست؛ ولی، درک این حقایق، به تنهایی کافی نیست برای اینکه شوق به اطاعت از خدا و ایمان و التزام عملی در ما به وجود آید و ناگزیریم از اینکه علاوه بر اصول نامبرده درباره‌ی چیزی بیندیشیم که با شوق، سنخیت و تناسب دارد و می‌تواند در تحریک و برانگیختن آن مؤثر باشد.

در توضیح سخن فوق می‌گوییم: ریشه همه‌ی فعالیت‌های انسان، خوف و رجا است. البته، هدف انسان‌ها و گمشده‌ای که برای یافتن آن تلاش می‌کنند و نیز برداشتی که از خیرات و شرور دارند با هم به‌طور کامل یکسان نیست: یکی نعمت‌های دنیوی را منظور

می‌دارد دیگری خیرات و نعم بهشتی را و کسانی هم نعمت‌ها و خیراتی بالاتر از آن‌ها چون رضوان الهی و قرب و جوار حق را می‌شناسند و برای وصول به آن‌ها تلاش می‌کنند؛ ولی، در این یگانه عامل حرکت انسان برای وصول به هر یک از این سه نوع هدف و رسیدن به این گمشده‌ها خوف و رجا است، تفاوتی میان دارندگان این اهداف مختلف وجود ندارد. بنابراین، برای وارد شدن به کار و تلاش و حرکت، باید فکری کنیم که ترس و امید را در ما برانگیزد: فکر کنیم درباره‌ی اینکه اگر ایمان بیاوریم چه می‌شود، چه ثمرات و نتایجی دارد و اگر نیاوریم چه؟

پس در زمینه انجام هر کار اختیاری و از آن جمله ایمان آوردن اگر درست بیندیشیم و درک کنیم که آن کار چه منافعی برای ما دربر دارد شوق دستیابی به آن در ما تحریک می‌شود؛ چنانکه، اگر دریافتیم که آثار تلخ و نتایج زیان‌باری بر آن کار مترتب می‌گردد، ترس از آن نتایج در ما برانگیخته شده و ما را بر آن می‌دارد تا از آن کار دوری کنیم و دقیقاً سرّ وجود این همه وعد و وعید در آیات قرآن همین نکته‌ای است که گفتیم و صدور آن‌ها مبتنی بر اصول روان‌شناسانه قرآنی است که در هر صفحه از آن به یک وعد یا وعید و انذار یا تبشیر صریحاً یا تلویحاً، برخورد می‌کنیم.

وجود آن‌ها برای این است که انگیزه خیر در ما برانگیخته شود، به آثار اعمال خیر توجه پیدا کنیم و شوق به انجام آن‌ها در ما زنده شود.

بنابراین، پس از پیدا کردن علم و اعتقاد، لازم است در آثار ایمان بیندیشیم تا توجه به آثار و نتایج خوب آن در نقش یک انگیزه نیرومند ما را به تحصیل اختیاری ایمان وادارد و نیز به آثار نامطلوب کفر بیندیشیم تا ما را از آن بازدارد. از همین روست که قرآن نیز فراوان تأکید دارد تا در این باره هر چه بیشتر بیندیشیم.

پیروی از هوای نفس^۱:

خداوند به پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) دستور می‌دهد مطابق آنچه بر او نازل شده، میان مردم داوری کند و از هوای نفس مردم پیروی نکند:

وَ أَنْ أَحْكُمُ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ^۲؛ میان مردم براساس آنچه خداوند فرورستاده است، داوری کن و از هواهای نفسانی آنان پیروی مکن.

^۱. اخلاق اسلامی، محمد داودی، ص ۱۸۴. ۱۹۰

^۲. مائده (۵)، ۴۹

خداوند در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: **فَلَا يَصُدَّنَّكَ عَنْهَا مَنْ لَآيُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى**^۱؛ پس هرگز نباید کسی که به آن ایمان ندارد و از هوس خویش پیروی کرده است، تو را از [ایمان به] آن بازدارد، که هلاک خواهی شد.

این موضوع تنها به پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله) اختصاص ندارد، بلکه دیگر پیامبران (علیه‌السلام) نیز از پیروی هوای نفس نهی شده‌اند. برای مثال، خداوند به داوود (علیه‌السلام) چنین امر می‌کند: **يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ**^۲؛ ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن، و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند. در حقیقت کسانی که از راه خدا به در می‌روند، به [سزای] آن که روز حساب را فراموش کرده‌اند عذابی سخت خواهند داشت.

از نظر قرآن هواپرستی، انسان را از کمال به حضيض انحطاط می‌کشاند؛ چنان که بلعم باعورا به سبب هواپرستی چنین سرنوشتی یافت:

وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَا بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَرَكَهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ^۳؛ و اگر می‌خواستیم، قدر او را به وسیله آن [آیات] بالا می‌بردیم، اما او به زمین [دنیا] گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد. از این رو داستانش چون داستان سگ است [که] اگر بر آن حمله‌ور شوی زبان از کام برآورد، و اگر آن را رها کنی [باز هم] زبان از کام برآورد. این، مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند. پس این داستان را [برای آنان] حکایت کن، شاید که آنان بیندیشند.

در سخنان معصومان (علیهم‌السلام) نیز پیروی از هوای نفس مذموم شمرده شده است. از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) روایت شده است: **بدترین دشمن انسان نفس اوست که در میان دو پهلوی او قرار گرفته است.**

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نیز به نقل از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌فرماید: **بهشت با امور ناخوشایند احاطه شده و جهنم با امور خوشایند و مطابق میل آدمی. بدانید که هیچ**

۱. طه (۲۰)، ۱۶

۲. ص (۳۸)، ۲۶

۳. اعراف (۳۸)، ۱۷۶

اطاعتی نیست، مگر اینکه با سختی و ناخوشایندی همراه است و هیچ معصیتی نیست، مگر اینکه با خوشایندی و تمایل آدمی همراه است. خداوند رحمت کند کسی را که خود را از شهوت‌های نفس جدا و هواهای نفسانی خود را سرکوب کند؛ زیرا نفس آدمی بسیار دیر [از انسان] جدا می‌شود و پیوسته انسان را از نافرمانی خدا به نفع هواهای خویش می‌کشاند.

همچنین در روایاتی از امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) آمده است:

هوای نفس بزرگ‌ترین دشمن انسان است.

هوای نفس خدایی است که پرستیده می‌شود.

هوای نفس نابودکننده‌ترین چیز است.

مفهوم هوای نفس:

«هوی» در زبان عربی به معنای میل و گرایش است و «نفس» نیز به معنای خود. بنابراین هوای نفس میل‌ها، خواهش‌ها و گرایش‌هایی است که در انسان وجود دارد. البته باید یادآور شد معمولاً هوای نفس تنها در مورد گرایش‌ها و میل‌هایی به کار می‌رود که برخلاف دستورها و خواسته‌های خداوند است.

بنابراین اگر کسی بر اثر تهذیب و تزکیه نفس به مرتبه‌ای از کمال برسد که مثلاً نماز و انفاق را دوست بدارد و بر این اساس نماز بخواند و صدقه بدهد، کار ناشایستی مرتکب نشده، هرچند این کارها مطابق میل و گرایش اوست. در هر صورت، هوای نفس در متون اسلامی همواره به معنای میل‌ها و گرایش‌های مخالف با دستوره‌های خداوند است. امام صادق (علیه‌السلام) از قول پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌فرماید:

از امت من آن که از چهار خصلت در امان باشد، بهشت از آن اوست: دنیاپرستی، پیروی از هوای نفس، شهوت شکم و شهوت دامن.

آیت‌الله مکارم شیرازی در این باره می‌نویسد:

بی‌شک در وجود انسان غرایز و امیال گوناگونی است که همه‌ی آن‌ها برای ادامه حیات او ضرورت دارد: خشم و غضب، علاقه به خویشتن، علاقه به مال و زندگی مادی و امثال این‌ها. بدون تردید دستگاه آفرینش همه این‌ها را برای همان هدف تکاملی آفریده است. اما مهم این است که گاه این‌ها از حد تجاوز می‌کنند....

و از صورت یک ابزار مطیع در دست عقل در می آیند و بنای طغیان و یاغی گری می گذارند؛ عقل را زندانی کرده و بر کل وجود انسان حاکم می شوند و زمام اختیار او را در دست می گیرند. این همان چیزی است که از آن به «هوپرستی» تعبیر می کنند که از تمام انواع بت پرستی خطرناک تر است، بلکه بت پرستی نیز از آن ریشه می گیرد.

آثار پیروی از هوای نفس:

در متون اسلامی پیامدهای سوء پیروی از هوای نفس به دقت بیان گشته که ما تنها به اختصار برخی از آن ها را بیان می کنیم:

۱. گمراه کردن انسان: بر پایه بسیاری از آیات و روایات، پیروی از هوای نفس توانایی تشخیص را از انسان سلب می کند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: اگر از خواسته های خود پیروی کنی، تو را گنگ و کور و پست و سرنوشتت را فاسد می کند. ناتوانی در تشخیص حق از باطل دو پیامد دارد: نخست آن که چنین فردی پند و اندرز کسی را نمی پذیرد. امام علی (علیه السلام) می فرماید: کسی که هوای نفس بر او چیره شد، پند کسی را نمی پذیرد.

دوم آن که فرد گمراه می شود. از این رو در قرآن می خوانیم:

وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ؛ و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: من بر شما تنها از دو چیز می ترسم: پیروی هوای نفس و آرزوهای دور و دراز. پیروی هوای نفس انسان را از راه حق باز می دارد و آرزوهای دراز آخرت را از یاد انسان می برد.

پیرو هوای نفس خود مباحث که هر کس از هوای نفس خود پیروی کند، در دام گمراهی فرو می افتد.

۲. خواری و رسوایی: در روایات متعددی این مطلب بیان شده است. در روایاتی از

امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است:

- آن که هوایش بر عقلش غالب آید، فضیحتش آشکار شود.
- کسی که از هوای نفس خویش پیروی کند، خود را خوار کرده است.

۳. **سختی و مشکلات:** آن که پیرو هوای نفس خویش باشد، پیوسته در رنج و سختی

است. امام علی (علیه السلام) می فرماید:

- از پیروی هوای نفس پرهیز که انسان را در هرگونه سختی وارد می کند.

- ابتدای هوای نفس، فتنه و آخر آن رنج است.

۴. **ضعف اراده:** امیرالمؤمنین (علیه السلام) چنین می فرماید: کسی که هوای نفسش قوی

است، اراده اش ضعیف است.

۵. **نابود شدن دین فرد و خود او:** پیروی هوای نفس نخست دین انسان را نابود می کند

و سپس خود را. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: به خودت اجازه پیروی از هوای نفس و

ترجیح لذت‌ها را مده که دینت را نابود می کند.

هرگاه هواهای نفسانی بر شما غالب آمد نابودتان می کند.

توجه به آثار و پیامدهای ناگوار پیروی از هوای نفس روشن می کند که مهار هوای

نفس و پیروی نکردن از آن از ضروریات است. از این رو در بسیاری از آیات و روایات از

مؤمنان خواسته شده هواها و خواسته‌های نفسانی خویش را مهار کنند و عنان اختیار خویش

را به دست نفس نسپارند.

منشأ پیروی از هوای نفس و راه مبارزه با آن:

چنان که در مباحث پیشین گذشت، انسان به صورت طبیعی تابع خواهش‌ها و امیال

خویش است. البته تمایل به خواسته‌های نفسانی و تن دادن به این گرایش‌ها و میل‌ها

به صورت کلی مذموم نیست، بلکه پیروی از آن‌ها در صورتی ناپسند است که از حدود

دستورهای الهی فراتر روند. به همین سبب، آنچه در اخلاق اسلامی مهم است، مهار این

خواسته‌ها و تعدیل آن‌ها براساس موازین اسلامی است.

حال این پرسش مطرح است که چگونه می توان خواسته‌ها و امیال نفسانی را مهار کرد؟

براساس آموزه‌های دینی، بهترین روش برای مهار خواسته‌های نابجای نفس، برآورده نکردن و

مقاومت در برابر آن‌ها است.

امام صادق (علیه السلام) می فرمود: **نفس و هوای نفس را رها مکن که هواهای نفسانی**

موجب خواری و آزار و بازداشتن نفس از هوای نفس علاج آن است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: **آن که میل‌های نفسانی خود را با ترک آن‌ها معالجه**

نکند، پیوسته مریض خواهد بود. میل‌های نفسانی آفت‌هایی کشنده‌اند و بهترین داروی

آن‌ها صبر کردن در برابر آن‌هاست.



شکل شماره ۱۷

آشنایی با ردائل اخلاقی اجتماعی مهم

و در ادامه برخی از ردیلت‌های اخلاقی اجتماعی را به‌عنوان تسریع‌کننده‌ی سقوط به پایین‌ترین درجه و مرتبه‌ی انسانیت «اسفل سافلین» به‌اختصار مورد بررسی قرار خواهیم داد. این ردیلت‌ها عبارت‌اند از:

- | | |
|------------------------|---------------------------|
| ۱. غضب (خشم و خشونت) | ۲. استهزاء و تمسخر دیگران |
| ۳. لغزش‌های زبان | ۴. همنشین بد |
| ۵. ناامیدی از رحمت خدا | ۶. کینه‌ورزی |
| ۷. ارتکاب به گناه | ۸. خود فراموشی |
| ۹. تعصب | ۱۰. پیروی از ظنّ و گمان |
| ۱۱. سستی و تنبلی | ۱۲. ظلم و ستم |
| ۱۳. سوء ظنّ | ۱۴. تجسس |
| ۱۵. تهمت زدن | ۱۶. دزدی |
| ۱۷. بخل | |

لازم به ذکر است در فصل بعد به ارائه‌ی راه کارهای عملی و برنامه برای مبارزه با ردائیل اخلاقی و پاک کردن روح از این صفات زشت و ناپسند خواهیم پرداخت.

غضب^۱

غضب یکی از رذیلت‌های مهلک نفسانی است. غضب چون آتشی است که اگر با آب حلم خاموش نشود، صاحب خشم و دیگران را می‌سوزاند. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: بدترین دشمن انسان غضب و شهوت اوست. کسی که بر این دو تسلط یابد، درجه‌اش بالا می‌رود و به بالاترین مرتبه می‌رسد.

در روایتی دیگر، ایشان خشم را نوعی دیوانگی می‌داند: تندگی گونه‌ای از دیوانگی است؛ زیرا صاحب آن پشیمان می‌شود و اگر پشیمان نشود، دیوانگی‌اش استوار شده است. برخی روایات نیز افرادی که خشم بر آن‌ها مسلط شده را در زمره‌ی بهایم به شمار آورده‌اند.

علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: آن که غضب و شهوت بر او غالب شده است، در زمره‌ی چهار پایان است. با توجه به این اوصاف است که معصومان (علیهم‌السلام) در روایات متعددی ما را از این رذیله بر حذر داشته‌اند.

امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: از پدرم شنیدم که می‌فرمود: مردی بَدوی نزد رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) آمد و عرض کرد: من در بیابان ساکنم. از کلمات جامع خود سخنی به من پیاموز. پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمود: تو را دستور می‌دهم که خشمگین نشوی. اعرابی سؤال خود را سه بار تکرار کرد [و پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) جواب نداد] تا با خود گفت: از این پس چیزی نمی‌پرسم. رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) جز به نیکی دستورم نداده است. آن گاه امام صادق علیه اسلام فرمود: پدرم می‌فرمود: چه چیزی بدتر از غضب است. ممکن است کسی خشمگین شود و نفس محترمی را بکشد که خداوند کشتن او را حرام کرده و یا زن پاکدامنی را تهمت بزند.

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید:

مسلط‌ترین مردم بر خود آن است که بر خشم و شهوت خود چیره شود.

اکنون باید به این سؤال پاسخ داد که آیا هر نوع خشمی مذموم است؟

۱. اخلاق اسلامی، محمد داوودی، صص ۱۹۰-۱۹۶

حدود غضب

غضب چنان که دانشمندان اخلاق گفته‌اند نیرویی است که خداوند در نهاد بشر قرار داده تا در برابر خطرهایی که او را تهدید می‌کند، از خود دفاع کند. بنابراین خشم امری مطلوب است که در مسیر صحیح و برای رسیدن به هدف‌های مقدس به کار گرفته می‌شود. برای مثال، خشمگین شدن و جنگ کردن با کسانی که به مال و ناموس یا سرزمین مسلمانان تجاوز کرده‌اند، خشمی مقدس و از نظر اسلام مطلوب و ارزشمند است؛ تا جایی که اسلام کسی را که در این راه کشته شود، شهید می‌داند.

بدین ترتیب، از نظر اسلام خشم در صورتی که مطابق با معیارها و آموزه‌های اسلامی باشد، پسندیده و در برخی موارد ضروری و واجب است و در صورتی که با معیارهای دینی در تعارض باشد، امری مذموم است.

به دیگر سخن، خشم از آن جهت که قدرتی در اختیار انسان است، نه مذموم است و نه محمود. آنچه سبب پسندیده یا ناپسند بودند آن می‌شود، چگونگی استفاده از آن است. اکنون باید پرسید چرا به کار گرفتن خشم در مواردی که با دستورهای خداوند در تعارض است، موجب ناپسند شدن آن می‌شود؟ پاسخ این پرسش را باید در آثار و پیامدهای ناگوار چنین خشمی جستجو کرد.

آثار غضب

خشم هر گاه از حد خود بگذرد، آثار ناگوار برجای می‌نهد که در سخنان معصومان (علیهم‌السلام) بسیاری از این آثار بیان شده که ما در اینجا برخی از آن‌ها را به اختصار بیان می‌کنیم تا ضرورت دوری کردن از این گونه خشم روشن شود:

۱. **نابود کردن ایمان:** امام صادق (علیه‌السلام) به نقل از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌فرماید: خشم ایمان را نابود می‌کند، چنان که سرکه عسل را.

۲. **نابود کردن عقل:** خشم عقل انسان را زایل می‌کند و به همین رو آدمی در حالت خشم کارهایی انجام می‌دهد که موجب شرمساری او می‌شود.

امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: آن که خشم خود را مهار نکند، عقل خود را از دست می‌دهد.

۳. **از میان بردن ادب:** خشم در صورتی که افسار گریخته و از مهار عقل و دین خارج شود، ادب را نیز از میان می‌برد؛ زیرا کسی که مقهور چنین خشمی است، نه از عقل بهره‌ای دارد و

نه از ایمان، و بدیهی است که از ادب نیز بی بهره می باشد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «با خشم، ادبی نمی ماند.»

۴. آشکارکردن عیب های آدمی: از آنجا که انسان خشمگین از عقل و ایمان و ادب بی بهره است، همه عیب های پنهان خویش را در رفتارهای نابخردانه آشکار می کند و بدین صورت خود را رسوا می سازد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

خشم همراه بدی است؛ عیب ها را آشکار و بدی ها را نزدیک و خوبی را دور می کند. خشم صاحب خود را خوار و عیب هایش را آشکار می کند.

۵. بیدار کردن کینه های خفته: علی (علیه السلام) می فرماید: خشم کینه های خفته را بیدار می کند.

۶. ایجاد ناراحتی و فشار روانی: کسی که خشم بر او مسلط شده، کارهای ناشایسته انجام می دهد که با فروکش کردن خشم از آن ها پشیمان می شود و همین باعث ناراحتی او شده و فشار روانی بر او وارد می کند. افزون بر این، کسی که مقهور خشم است، چه بسا بر کسانی خشم می گیرد که توانایی مقابله با آن ها را ندارد، چنین خشمی متوجه خود فرد می شود و او را ناراحت و غمگین و آکنده از فشار روانی می کند.

چکیده آنچه گفتیم، در سخنی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: خشم کلید همه ی بدی ها و شرور است.

از این رو، همه باید خود را از این صفت زشت پاک کنند؛ همان گونه که در روایات نیز بسیار به آن توصیه شده است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: رأس همه ی فضیلت ها چیرگی بر خشم و مهار شهوت است. مبادا خشم بر بردباریت چیره شود.

راه مبارزه با غضب

چنان که پیش از این گفتیم، توجه به آثار و پیامدهای زیانبار خشم لجام گسیخته، هر انسانی را به این نتیجه می رساند که باید خشم خود را تحت کنترل عقل و دین درآورد. برای روشن تر شدن این ضرورت، به نقل از امام صادق (علیه السلام) ماجرای را بیان می کنیم: مردی نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! چیزی به من بیاموز. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: برو و خشم مگیر. مرد گفت: همین برایم کافی است و به سوی قوم خویش بازگشت. دید قبیلۀ او درگیر جنگی شده و همه صف بسته و لباس رزم پوشیده اند. او نیز هنگامی که چنین دید، لباس رزم پوشید و در کنار قوم خود ایستاد.

ناگهان سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به یاد آورد که فرمود خشم مگیر. سلاح را بر زمین انداخت و به سوی قبیله‌ای رفت که در مقابل قبیله او صف آراسته بودند و خطاب به آنان گفت: ای مردمان! هر جراحت یا قتل یا زدنی که صورت گرفته و انجام دهنده‌ی آن مشخص نیست [و برای همین جنگی در گرفته است] به عهده‌ی من و من از مال خودم دیده آن را می‌پردازم، یا شما از آن بگذرید.

آنان در پاسخ گفتند: هر چه بوده ما از آن گذشتیم که ما به این کار سزاوارتریم و دو قبیله با یکدیگر آشتی کردند. در متون دینی دو راه برای مهار خشم بیان شده است. نخست اینکه اگر فرد خشمگین ایستاده است، بنشیند و اگر نشسته است، دراز بکشد. این کار از شدت خشم می‌کاهد. امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید:

کسی که بر گروهی خشم گرفته، اگر ایستاده است، فوراً بنشیند که این کار، پلیدی شیطان را از او برطرف می‌کند و کسی که بر خویشان خود خشم گرفته، به او نزدیک شود و او را لمس کند که این کار خشم او را آرام می‌کند. در روایتی دیگر آمده است:

خشم شعله‌ای شیطانی است که در قلب انسان برافروخته می‌شود. هرگاه کسی خشم گیرد، چشمانش سرخ و رگ‌هایش متورم می‌شود و شیطان در وجود او وارد می‌شود. پس اگر کسی از این حالت می‌ترسد، دراز بکشد که در این صورت، پلیدی شیطان از او پاک می‌شود. همچنین روایت شده است:

هر گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) خشمگین می‌شد، از شر شیطان ملعون به خدا پناه می‌برد. اگر ایستاده بود، می‌نشست و اگر نشسته بود، دراز می‌کشید تا خشمش فرو نشیند.

راه دوم که شیوه‌ی اصلی مبارزه با خشم است، فرو بردن خشم و بردباری در برابر آن می‌باشد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید:

هرگاه خشم بر تو غالب شد، با بردباری و متانت بر او چیره شو. خود را از شدت خشم محافظت کنی و هر چه از بردباری و فرو بردن خشم در توان داری، برای مقابله با آن آماده کنی.

خداوند تعالی در مقام مدح می‌فرماید: **وَالْكَافِرِينَ الْغَائِبِينَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ**؛ «آن‌ها که خشم خود را فرو می‌برند (کنترل می‌کنند) و از خطای مردم درمی‌گذرند، خدا نیکوکاران را دوست دارد.» (سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۴)

و نبی گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: «هر کس غضبش را نگه دارد (کنترل کند) خدا او را از عذابش حفظ می کند و هر کس از خدا معذرت بخواهد، خدا عذرش را می پذیرد و هر کس زبانش را حفظ کند خدا عیب هایش را می پوشاند.»

خشم^۱ از منظر دیگر

خشم رذیلتی اخلاقی است که در آن عقل از کار می افتد و کنترل از دست می رود و انسان از خود بیگانه می گردد. با انزوای عقل، اعضای بدن، به ویژه زبان، به فرمان دشمن رها شده، ناسزاها، تهمت ها، دروغ ها، افشای رازها، آبرو ریختن ها، ستم ها و ... روا داشته می شود. از اینجاست که می توان دریافت چرا در روایات، «خشم» سپاهی از سپاهیان شیطان شناخته شده است: از خشم بپرهیز که آن، سپاهی بزرگ از سپاهیان ابلیس است.

امام علی (علیه السلام) در نامه ای به ابن عباس چنین می گوید: از خشم برحذر باش که آن بهره و سهمی [و یا روزی و رزقی] از شیطان است.

در روایات دیگر، خشم بزرگ ترین کمند برای شیطان، آتش پاره ای از شیطان که در دل برافروخته می شود و ... معرفی شده است. خود شیطان نیز درباره ی کارآمدی این کمین به حضرت نوح (علیه السلام) چنین خبر داده است:

مرا در سه جا یاد کن که در هر کدام از آن ها به بنده بسیار نزدیکم، مرا یاد کن هنگامی که غضبناک و خشمگین شدی، و هنگامی که بین دو نفر داوری می کنی، و آنگاه که تنها با زن [نامحرم] در یک جا به سر میبری و با شما فرد دیگری نیست. این نوع غضب، غیر از غضب رحمانی است که تحت زمامداری عقل و شریعت علیه دشمنان دین و نظام اسلامی برانگیخته می شود. امام علی (علیه السلام) در این باره می فرماید:

آن قدر غضبناک شوید که دندان ها را به هم بفشارید تا خشم و قدرت شما دو چندان شود.

و لذا خداوند متعال نیکان صحابه را به شدت و غضب توصیف کرده می فرماید: «أَشْدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ؛ (پیروان پیامبر اسلام) بر کافران سخت و شدیدند» (سوره فتح، آیه ۲۹). و به نبی اکرم دستور شدت و غلظت داده می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ

^۱ رهیافتی بر اخلاق و تربیت اسلامی، فتح الله نجارزادگان، صص ۲۱۶. ۲۱۴

وَاعْلُظْ عَلَیْهِمْ؛ ای پیامبر با کفار و منافقین مبارزه کن و بر آن‌ها سخت بگیر» (سوره توبه، آیه ۷۳).

استهزا^۱

شیطان از این رذیلت اخلاقی بسیار بهره می‌برد؛ چرا که عوامل تحریک کننده‌ی آن و پیامدهای زیانبارش متعدد است. برخی برای بی اعتبار کردن دیگران و به منظور مجلس آرایبی و خندانن حاضران، از آبرو و حیثیت دیگران مایه می‌گذارند. این گونه افراد با کارهایی از قبیل تقلید در راه رفتن، سخن گفتن، غذا خوردن و خلاصه از هر طریقی با اشاره و کنایه و ... دیگران را به سُخره می‌گیرند. در این ویژگی ناپسند اخلاقی، رذایل دیگری همچون خودپسندی، غرور، آبروریزی، غیبت، تحقیر، دروغ‌گویی و ... نهفته است. از همین رو، قرآن کریم از آن به شدت نهی کرده است؛

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مبادا گروهی از مردان شما گروه دیگر را استهزا کنند؛ شاید آنان که مورد استهزا قرار می‌گیرند، بهتر از مسخره‌کنندگان باشند، و همچنین زنان یکدیگر را مسخره نکنند؛ زیرا ممکن است زنان مسخره شده از آنان که مسخره می‌کنند، بهتر باشند و مبادا از یکدیگر عیب‌جویی کنید و زنهار از اینکه یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند یاد کنید که پس از ایمان آوردن، نامی که نشان از فسق و فجور دارد، بسیار زشت است و هر کس از این رفتار توبه نکند، ستمگر و ظالم است.

به نظر می‌رسد در قرآن پس از شرک، هیچ رذالتی به اندازه استهزا مورد نکوهش قرار نگرفته است.

استهزا و تمسخر^۲

از جمله عوامل تهدید شخصیت اعضای جامعه، استهزا و تمسخر آنان است. برخی رودررو دیگران را مسخره می‌کنند تا بدین وسیله آنان را خوار، و شخصیتشان را خرد کنند. روشن است که این کار به زیان جامعه است و گاهی جامعه را از خیر افراد محروم می‌سازد.

^۱. رهیافتی براخلاق و تربیت اسلامی، فتح الله نجارزادگان، ص ۲۱۵

^۲. اخلاق اسلامی، محمدتقی مصباح یزدی (ره)، تنظیم حسن صادقی، صص ۲۰۶ و ۲۰۷

این صفت، زمینه‌ی دشمنی و از بین رفتن صفا و صمیمیت را میان اعضای جامعه فراهم می‌سازد که خود سبب همکاری نکردن افراد جامعه بایکدیگر می‌شود. ازسوی دیگر، ممکن است برای خود فرد مسخره کننده نیز پیامدهای بدی داشته باشد و روح انتقام‌گیری و ضربه زدن را در طرف مقابل [مسخره شونده] برانگیزد؛ چرا که برخی تمسخر را برنمی‌تابند. گاهی ممکن است افراد را به غم و اندوه‌های سخت و ناراحتی‌های روانی شدید دراندازد؛ به‌گونه‌ای که نه‌تنها موقعیت اجتماعی، بلکه زندگی فردی آن‌ها را از بین ببرد.

قرآن کریم درباره‌ی حفظ کرامت افراد سفارش بسیار کرده، و آنان را از مسخره کردن یکدیگر نهی نموده است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ**^۱؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نباید مردانی مردان دیگر را به مسخره گیرند. شاید آنان نزد خدا از اینان بهتر باشند، و نباید زنانی زنان دیگر را ریشخند کنند، شاید آنان نزد خدا از اینان بهتر باشند. این آیه، پس از نکوهش تمسخر و نهی از آن، تحلیلی روان‌شناختی از علت نکوهش آن به دست می‌دهد: ممکن است کسانی که مسخره می‌شوند از مسخره کنندگان بهتر باشند. ازاین‌رو، هیچ‌کس حق ندارد دیگری را پست‌تر از خود بداند. چنین اندیشه‌ای برای مؤمن و روح ایمانی و تربیت اسلامی وی بسیار زیان‌بار خواهد بود. مؤمن برای آنکه تکامل روحی داشته باشد، باید همواره خود را از دیگران فروتر، و دیگران را از خود فراتر، یا با خود برابر بداند.

پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌فرمایند: **قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًا فَقَدْ أَرَصَدَ لِمُحَارَبَتِي**؛ «خدای تعالی فرموده است: هر کس به دوست من اهانت کند، برای جنگ با من کمین کرده است.»

لغزش‌های زبان^۲

همه‌ی نعمت‌هایی که خداوند در وجود انسان نهاده، چه اندام‌های ظاهری و خارجی، مانند گوش، چشم و زبان، چه اندام‌های داخلی، و چه ویژگی‌های غیرمادی انسان که جنبه روانی و روحانی دارد، مانند قدرت تفکر و تخیل که مربوط به مغز می‌شود، در کل همه‌ی

^۱. حجرات (۴۹)، ۱۱

^۲. اخلاق اسلامی، محمدتقی مصباح یزدی (ره)، تنظیم حسن صادقی، صص ۲۰۲-۲۰۳

چیزهایی که مربوط به روح و بدن انسان است، ابزار و وسایل تکامل انسان است و باید از راه آن‌ها به خداوند متعال تقرب جست.

در میان اندام‌های انسان، زبان جایگاه خاص و مهمی دارد و یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های خداوند، و از لطیف‌ترین آفریده‌های اوست. گرچه حجم آن اندک است، در سعادت و شقاوت انسان تأثیر بسیار دارد. با توجه به اینکه زبان از مهم‌ترین عوامل ارتباط افراد جامعه است، در سالم سازی جامعه و یا تخریب بنیادهای ارزشی یک اجتماع نقش بسیاری دارد.

همچنین، موجب نیکی یا بدی به دیگران می‌شود. به همین سبب، خداوند متعال و اولیای دین برای کنترل زبان سفارش‌های بسیاری کرده‌اند. مردی نزد پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) آمد و گفت: ای رسول خدا، به من سفارشی کن. ایشان فرمود: زبانت را نگاه دار. [دوباره] گفت: ای رسول خدا، به من سفارشی کن. فرمود: زبانت را نگاه دار. [سومین بار] گفت: ای رسول خدا، به من سفارشی کن. فرمود: زبانت را نگاه دار.

لجام گسیختگی زبان^۱

زبان از اعضای است که به رغم کوچک بودنش، میدان عمل گسترده‌ای دارد. چشم تنها در قلمرو دیدنی‌ها، گوش در قلمرو شنیدنی‌ها و حس بساواپی نیز تنها در امور قابل لمس اثرگذار است، اما قلمرو زبان، شنیدنی‌ها، دیدنی‌ها، بساواپی‌ها، امور مادی، معنوی، معقول و منقول را شامل می‌شود. از سوی دیگر، وجه امتیاز انسان بر حیوانات در همین توانایی سخن گفتن نهفته است.

در واقع این زبان است که از خواسته‌ها، نفرت‌ها، گرایش‌ها، باورها، مطلوب‌ها و از باطن او خبر می‌دهد. اگر زبان تحت کنترل باشد و درست به کار گرفته شود، آثاری بسیار مطلوب. و اگر از کنترل خارج شود و نادرست به کار رود، آثاری بسیار نامطلوب بر جای می‌نهد. به همین سبب، خداوند در موارد متعددی بندگان خود را به استفاده‌ی صحیح از زبان و سخن نیکو گفتن توصیه می‌کند:

۱. اخلاق اسلامی، محمد داودی، صص ۲۲۳، ۲۱۴

وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا؛^۱ و به بندگانم بگو: «آنچه را که بهتر است بگویند»، که شیطان میانشان را به هم می‌زند، زیرا شیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا* يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا؛^۲ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا دارید و سخنی استوار گویند؛ تا اعمال شما را به صلاح آورد و گناهانتان را بر شما ببخشد، و هر کس خدا و پیامبرش را فرمان برد قطعاً به رستگاری بزرگی نایل آمده است.

البته این مطلب به مسلمانان اختصاص ندارد و خداوند پیروان دیگر ادیان را نیز به سخن نیکو گفتن توصیه نموده است:

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ؛^۳ و چون از فرزندان اسرائیل پیمان محکم گرفتیم که: «جز خدا را نپرستید، و به پدر و مادر، و خویشان و یتیمان و مستمندان احسان کنید، و با مردم [به زبان] خوش سخن بگویند، و نماز را به پا دارید، و زکات را بدهید»؛ آنگاه، جز اندکی از شما، [همگی] به حالت اعراض روی برتافتید. در سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) نیز به آثار و پیامدهای دوگانه زبان اشاره شده است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: اگر در چیزی شومی باشد، همان زبان است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز می‌فرماید:

زبان صاحبش را به بیراهه می‌برد.

زبان درنده‌ای است که اگر رها شود، گاز می‌گیرد.

کسی که درست و استوار سخن بگوید، دلیل بسیاری فضیلت اوست.

حضرت در بیانی دیگر می‌فرماید:

از نشانه‌های خوشبختی، استواری سخنان و رفتارهای همراه با رفق و مداراست.

بدین سبب، معصومان (علیهم السلام) پیروان خود از به حفظ و مراقبت از زبان بسیار سفارش می‌کردند.

۱. اسراء (۱۷)، ۵۳.

۲. احزاب (۳۳)، ۷۱ و ۷۰.

۳. بقره (۲)، ۸۳.

مفهوم لجام گسیختگی زبان

اگر اعضای جامعه هر سخنی را که مطابق میل و خواسته آن هاست، بر زبان آورند و به ناحق هر کسی را متهم به کارهای ناکرده کنند، همدلی و سازگاری اعضای جامعه به اختلاف و دشمنی تبدیل شده، نظام جامعه از بین می‌رود و جامعه به تدریج دچار فروپاشی می‌شود. بنابراین در هر جامعه‌ای انسان ناچار است محدودیت‌هایی را بر رفتار و گفتار خود اعمال کند.

در نظام اخلاقی، قواعد و هنجارهای سخن گفتن همان هنجارهایی است که در قرآن و روایات بیان شده است. در اسلام غیبت کردن، دروغ گفتن، چاپلوسی، مسخره کردن، افشای اسرار، تهمت زدن و مانند آن‌ها حرام است. بنابراین، از نظر اسلام زبان لجام گسیخته زبانی است که در مقام سخن گفتن، معیارها و محدودیت‌های دینی را نادیده بگیرد.

برخی از این محدودیت‌ها عبارت‌اند از:

۱. اشاعه ندادن کارهای زشت: مسلمانان نباید کارهای زشت دیگران را بیان کنند؛ زیرا

این کار سبب می‌شود قبح و زشتی آن به تدریج از میان برود و دیگران نیز به آن اقدام کنند.

خداوند می‌فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ**^۱؛ کسانی که دوست دارند که زشتکاری در میان آنان که ایمان آورده‌اند، شیوع پیدا کند، برای آنان در دنیا و آخرت عذابی پردرد خواهد بود، و خدا [است که] می‌داند و شما نمی‌دانید.

۲. مسخره کردن؛

۳. دیگران را با نام‌های زشت خواندن؛

۴. عیب‌جویی کردن و تجسس کردن از مردم؛

۵. غیبت کردن: چنان که خداوند می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللُّقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ* **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا**^۲؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نباید قومی قوم دیگر را ریشخند کند، شاید آن‌ها از این‌ها بهتر باشند، و نباید

۱. نور (۲۴)، ۱۹.

۲. حجرات (۴۹)، ۱۱ و ۱۲.

زنانی زنان [دیگر] را [ریشخند کنند] شاید آن‌ها از این‌ها بهتر باشند، و از یکدیگر عیب مگیرید، و به همدیگر لقب‌های زشت مدهید؛ چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان. و هر که توبه نکرد آنان خود ستمکارند؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید که پاره‌ای از گمان‌ها گناه است، و جاسوسی مکنید، و بعضی از شما غیبت بعضی نکنند؛ آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید. [پس] از خدا بترسید، که خدا توبه پذیر مهربان است.

۶. دو زبانی: امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: کسی که دو رو و دو زبان باشد، روز قیامت با دو زبان آتشین به صحنه محشر وارد می‌شود.

۷. بددهنی و فحاشی: امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: یکی از نشانه‌های تردیدناپذیر دخالت و شراکت شیطان [در انعقاد نطفه فرد] این است که فحاش باشد و ابایی نداشته باشد از اینکه هر سخنی را بگوید و هر سخنی را درباره‌ی او بگویند.

۸. دروغ: امام باقر (علیه‌السلام) به نقل از امام زین‌العابدین (علیه‌السلام) می‌فرماید: از دروغ بپرهیزید، خواه کوچک باشد یا بزرگ، شوخی باشد یا جدی؛ زیرا کسی که دروغ کوچک می‌گوید، جرئت گفتن دروغ‌های بزرگ را نیز پیدا می‌کند.

۹. تهمت: امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: هرگاه مؤمن برادر مؤمنش را متهم کند، ایمان قلبی او از میان می‌رود، چنان که نمک در آب از میان می‌رود.

۱۰. سخن چینی: پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) خطاب به مسلمانان فرمود: **آیا می‌خواهید بگویم بدترین شما کیست؟ گفتند: آری، ای رسول خدا! ایشان فرمود: کسانی‌اند که سخن چینی می‌کنند و دوستان را از یکدیگر جدا می‌کنند. و به افراد بی‌گناه عیب‌هایی نسبت می‌دهند.**

افشای اسرار: امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: خداوند گروه‌هایی از مردم را به سبب افشای اسرار در این آیه «وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّأَوْا بِهٖ؛^۱ و هر گاه از مسئله‌ای امنیتی مطلع می‌شوند، آن را منتشر می‌کنند. « سرزنش کرده است. بنابراین از افشای اسرار بپرهیزید.

آثار لجام گسیختگی زبان

تجربیات هر شخص در زندگی روزمره نشان می‌دهد آزاد گذاردن زبان و بیان هر سخن بدون توجه به ارزش‌ها و هنجارهای اسلامی، پیامدهای خطرناکی در پی دارد و چه بسا بر زبان آوردن یک سخن، موجب کشته شدن کسی گردد. در منابع اسلامی نیز به برخی از آثار لجام گسیختگی زبان اشاره شده است که مهم‌ترین آن‌ها را به اختصار بیان می‌کنیم:

۱. قساوت قلب:

بسیار سخن گفتن و هر سخنی را به زبان آوردن قلب انسان را سخت و نفوذ ناپذیر می‌کند و در نتیجه سخن حق نمی‌تواند در آن راه یابد. امام صادق (علیه‌السلام) از قول حضرت مسیح (علیه‌السلام) می‌فرماید: سخن بسیار در غیر یاد خدا نگویند؛ زیرا کسانی که بسیار در غیر یاد خدا سخن می‌گویند، قسی‌القلب هستند، ولی خودشان نمی‌دانند.

۲. مسلط شدن مردم و در نتیجه خوار گردیدن:

کسی که هر سخنی را در هر زمان و مکانی بر زبان می‌آورد، دیگران را بر خود مسلط می‌کند و این نتیجه‌ای جز ذلت و خواری ندارد؛ زیرا او برای ساکت کردن آن‌ها می‌باید خواسته‌هایشان را برآورده کند. ابوعلی جوانی از یاران امام صادق (علیه‌السلام) می‌گوید: در خدمت امام صادق (علیه‌السلام) بودم که به آزاد شده خود سالم. در حالی که دست خود را بر لب‌هایش گذاشته بود. می‌فرمود: ای سالم! زیانت را نگه دار تا سالم بمانی و مردم را بر ما مسلط مکن. عثمان بن عیسی از یاران امام کاظم (علیه‌السلام) می‌گوید: در محضر امام کاظم (علیه‌السلام) بودم که مردی به او عرض کرد: مرا سفارشی کن. امام (علیه‌السلام) فرمود: «زیانت را نگه دار تا عزیز باشی و مردم را بر خودت مسلط نکن تا خوار شوی.»

۳. ارتکاب گناهان و مشمول عذاب الهی شدن:

چنان که در بحث مفهوم لجام گسیختگی زبان گذشت، کسی که زبان خود را کنترل نمی‌کند، سخنانی می‌گوید که هر یک مصداق گناهی هستند. چنین شخصی ممکن است دروغ بگوید، تهمت بزند، آبروی مردم را ببرد و هزاران گناه دیگر را مرتکب شود و بدین سبب مستوجب سخت‌ترین عذاب‌های الهی گردد.

۴. برانگیختن فتنه‌ها و نابود کردن انسان:

چه بسا سخنی نابه جا یا نادرست که فتنه‌ای بزرگ میان مردم ایجاد کند و حتی خود گوینده را به کشتن دهد. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید:

چه بسیار فتنه‌ها که سخن آن‌ها را بر می‌انگیزد.
چه بسیار خون‌هایی که با زبان ریخته شده است.

۵. پاسخ‌های درشت شنیدن:

کسی که در سخن گفتن با دیگران احترام و ادب را رعایت نمی‌کند، و هر سخنی را می‌گوید، باید آماده درشت‌گویی دیگران نیز باشد. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: آن که سخنان ناشایست بر زبان می‌آورد، سخنانی ناخوشایند می‌شنود.

عوامل لجام گسیختگی زبان و راه‌های مهار کردن آن

بی تردید لجام گسیختگی زبان در سرشت آدمی قرار داده نشده است. بنابراین عواملی در کارند که این صفت را به وجود می‌آورند. در منابع اسلامی برخی از این علت‌ها بیان شده که در ادامه به پاره‌ای از آن‌ها می‌پردازیم:

۱. **سخن را جزء عمل ندانستن:** بر پایه‌ی برخی از روایات، یکی از علت‌های کنترل نکردن زبان این است که شخص سخن را جزئی از عمل و رفتار خود نمی‌داند و بدین جهت گمان می‌کند خداوند انسان را برای سخنانی که گفته است مؤاخذه نمی‌کند. پیامبر (صلی‌الله علیه‌وآله) می‌فرماید: **کسی که مقام سخن را مقام عمل بداند، سخنش جز در موارد لازم کم می‌شود.**

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نیز می‌فرماید: سخن تو نگهداری می‌شود و در نامه‌ی عمل تو برای همیشه می‌ماند. پس سخنانی بگو که تو را به خدا نزدیک کند و از سخنانی که تو را نزد خدا زشت و منفور می‌کند، بپرهیز.

در روایتی از امام صادق (علیه‌السلام) آمده است: کسی که سخنش را از عملش به شمار نیاورد، لغزش‌هایش بسیار خواهد شد.

۲. **بی‌اندیشه سخن گفتن:** کسی که پیش از سخن نیندیشد، دچار لغزش‌ها و خطاها و گناهان بسیاری خواهد شد. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: اندیشه کردن در سخن [پیش از بر زبان آوردن آن] انسان را از لغزش در امان نگه می‌دارد.

۳. **پرگویی:** بسیار سخن گفتن نیز یکی از دیگر علت‌های از دست دادن کنترل زبان است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: کسی که زیاد سخن بگوید، دچار لغزش می‌شود.

۴. **عادت‌های نادرست:** کسی که عادت دارد عیب‌های دیگران را بیان کند، دروغ بگوید و ... در این امور کنترلی بر زبان خود نخواهد داشت.

با توجه به مطالبی که بیان شد، راه‌های مبارزه با لجام گسیختگی زبان نیز روشن می‌شود. **گام اول در مهار کردن زبان** این است که فرد در آثار و پیامدهای لجام گسیختگی زبان تأمل کند تا انگیزه‌ای قوی برای کنترل آن به وجود آید و **گام دوم** اینکه باید از پرگویی دوری کند و بکوشد سخن گفتن را به موارد ضروری و مورد نیاز محدود کند.

گام سوم آن است که خود را ملزم سازد پیش از آنکه سخنی بر زبان آورد، درباره‌ی آن اندیشه کند تا اگر درست بود، بر زبان آورد و اگر نادرست بود، بر زبان نراند. **گام چهارم** اینکه اگر عادت‌های نادرستی در سخن گفتن دارد، آن‌ها را به تدریج کنار بگذارد که این نیز جز با ترک رفتارهای متناسب با آن عادت‌ها و انجام دادن رفتارهایی متناسب با عادت‌هایی ضد آن‌ها، به دست نمی‌آید.

همنشین بد^۱

هیچ‌کس نمی‌تواند تأثیر همنشین (اعم از انسان و غیر انسان) را در خلق و خوی آدمی انکار کند، هرچند این تأثیر برای همه در یک سطح نیست و در مواردی نیز استثنا دارد. برخی افراد به دلیل «خود اعتمادی»، خویشتن را از تحریک همنشین ایمن می‌دانند؛ غافل از آنکه نفس حریص از درون، و شیطان کینه توز از بیرون هر دو مترصد فرصت‌اند تا از همنشین بد برای تحریک انسان، بهره‌ای کامل برند.

امام علی (علیه‌السلام) در این باره می‌فرماید: **مُجَالَسَةُ أَهْلِ الْهَوَىٰ مَنَسَاةٌ لِلْإِيمَانِ وَ مَحْضَرَةٌ لِلشَّيْطَانِ**؛ هم‌نشینی با اهل هوا و هوس، فراموشخانه‌ی ایمان و محل حضور شیطان است.

با فراموشی ایمان، دژ حفاظت انسان فرو می‌ریزد و وسوسه‌ی شیطان برای تحریک از طریق همنشین بد از یک‌سو، و تزئین رذایل برای آدمی از سوی دیگر، خطر سقوط را قطعی می‌کند.

به این سبب در این شرایط به ما دستور داده‌اند اگر توان تغییر محیط را نداریم، بی‌آنکه به خویشتن اعتماد کنیم صحنه را ترک گوییم. در آموزه‌های دین درباره‌ی انتخاب همنشین توصیه‌های بسیاری شده است. حضرت عیسی (علیه‌السلام) در پاسخ این پرسش که با چه کسانی نشست و برخاست کنیم؟

۱. رهیافتی بر اخلاق و تربیت اسلامی، فتح‌الله نجارزادگان، ص ۲۰۲

می فرماید: **مَنْ يُدْكَرْكُمْ اللَّهُ زُوَيْبُهُ وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ وَ يُرْعِبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ**؛ آن کس که نگاه به او شما را به یاد خدا اندازد، منطقش به علم شما بیفزاید و رفتارش شما را به آخرت ترغیب کند.

انتخاب دوست و همنشین^۱

اهمیت دوست و نقش انکارناپذیر دوستی، در زندگی انسان، بر کسی پوشیده نیست. در برخی از روایات، یکی از راه‌های شناخت دین و مذهب افراد، شناخت دوستان آنان دانسته شده است.^۲ نیز یکی از نخستین راه‌ها برای قضاوت درباره‌ی شخصیت افراد، شناخت معاشران و دوستان آنان شمرده شده است.^۳ بهره‌مندی از معاشران خوب، در کنار رازداری، مساوی با بهره‌مندی از خیر دنیا و آخرت معرفی شده است.^۴ در مقابل، داشتن دوستان بد، قطعه‌ای از آتش^۵ و آفت خیر و فضیلت^۶ دانسته شده است. معاشرت با دوستان بد، ناخواسته و ناخودآگاه، انسان را به بدی سوق می‌دهد. اصولاً ویژگی‌های دوست از راه‌های پنهانی، به دوست منتقل می‌شود. امام علی (علیه‌السلام)، در این باره می‌فرماید: با انسان‌های بدخواه معاشرت مکن، چرا که طبع تو، ناآگاهانه از طبع او می‌دزدد.^۷

پسر نوح، به واسطه‌ی معاشرت با دوستان بد، خاندان نبوتش گم شد. به هر روی، هرگز نباید با این تصور که من تحت تأثیر بدی دیگران قرار نمی‌گیرم، با انسان‌های بد معاشرت داشت. بسیاری از جوانان، زمانی که به آنان گفته می‌شود با دوستان معتاد و فاسد معاشرت نداشته باشید، در پاسخ می‌گویند: «من هرگز به اعتیاد و فساد کشیده نخواهم شد.» اما تجربه نشان داده است که به ندرت چنین اتفاقی می‌افتد. اینان در حقیقت، از تأثیر سحرآمیز معاشرت دوستانه در اخلاق و رفتار و نگرش انسان غافل‌اند. امیرمؤمنان (علیه‌السلام) در نامه‌ای به حارث همدانی، درباره‌ی دوست‌گزینی و انتخاب همنشین به او می‌فرماید:

۱. آیین زندگی (اخلاق کاربردی)، احمد حسین شریفی، صص ۱۴۳-۱۴۹

۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: المرء علی دین خلیله فلینظر احدکم من یخالل.

۳. از حضرت سلیمان علیه‌السلام نقل شده است: لا تحکموا علی رجل بشی حتی تنظروا الی من ینصحب فإئما یرف الرجل بأشکاله و آقرانه و یصحب الی اصحابه و اخوانه.

۴. امام علی علیه‌السلام: جمع خیر الدنیا و الاخرة فی کتمان السر و مصادقة الاخیار.

۵. امام علی علیه‌السلام: صاحب السوء قطعاً من النار.

۶. لکل شی آفة و آفة الخیر قرین السوء.

۷. امام علی علیه‌السلام: لا تصحب الشریر فإن طبعک یسرُق من طبعه شراً و انت لا تعلم.

از هم‌نشینی آنکه رأیش سست و کارش ناپسند بود بپرهیز که هر کس را از آنکه دوست اوست شناسند.^۱ اصولاً، باید دانست اگر میان دو نفر رابطه‌ی دوستی برقرار شود، حتماً سنخیتی میان آن دو نفر هست. بنابراین دوستان انسان، محک خوبی برای شناخت شخصیت او هستند. اگر کسی با انسان‌های دروغگو، چاپلوس، فریبکار و خائن دوستی دارد، این نشانه‌ی خوبی است برای اینکه بداند خود او نیز اگر چه تا به حال، مرتکب چنین کارهای خلافی نشده است، روح و جان او چندان با چنین کارهایی بیگانه نیست.

ویژگی‌های دوست

امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: دوستی دارای شرایط و حدودی است. اگر کسی همه‌ی آن شرایط را داشته باشد، کمال صداقت و دوستی را دارد و اگر کسی تنها برخی از آن‌ها را داشته باشد، هر چند دوست نامیده می‌شود، اما کمال صداقت و دوستی را ندارد و اگر کسی هیچ یک از آن‌ها را نداشته باشد، چیزی از دوستی را ندارد و اصلاً نباید او را دوست نامید:

۱. ظاهر و باطن دوست باید یکسان باشد؛
 ۲. افتخارات دوستش را افتخار خود و شکست‌های او را شکست خود بداند؛
 ۳. ثروت و قدرت، رفتار او را با دوستش تغییر ندهد؛
 ۴. چیزی را از دوستش دریغ نرزد؛
 ۵. در سختی‌ها دوست خود را رها نکند؛
- در روایتی که هم از حضرت عیسی (علیه‌السلام) نقل شده است و هم از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، بهترین دوستان کسانی دانسته شده‌اند که:
۱. دیدن آنان انسان را به یاد خدا اندازد؛
 ۲. گفتارشان بر دانش انسان بیفزاید؛
 ۳. رفتارشان یاد آخرت را در دل انسان زنده کند؛^۲

۱. واحِدَر صحابهٌ من یفیل رأیهُ و ینکر عملهُ فان الصحابَ مُعْتَبَرٌ بصاحبِهِ.

۲. عن ابن عباس، قال: قیل: یا رسول‌الله‌ای الجلساء خیر؟ قال: مَنْ دَکَّرکم باللّهِ رؤیثُهُ، و زادکم فی علمکم مَنْطِقُهُ و دَکَّرکم بالآخره عَمَلُهُ. شبیه همین فرمایش از حضرت عیسی علیه‌السلام نیز نقل شده است.

همچنین در روایات متعددی به ما توصیه شده است که با انسان‌های خردمند معاشرت داشته باشیم؛ چرا که مصاحبت و دوستی با خردمندان حیات و زندگی روح و جان آدمی بوده^۱ و موجب امنیت و آسایش و آرامش نفس است.^۲

با که دوستی نورزیم؟

هر گاه کسانی را دیدی که آیات ما را استهزا می‌کنند، از آنان روی بگردان تا به سخن دیگری بپردازند و اگر شیطان از یاد تو ببرد، هرگز پس از یاد آمدن با این جمعیت ستمگر منشین. و (اگر) افراد با تقوا (برای ارشاد و اندرز با آنان بنشینند) چیزی از حساب (و گناه) آنان بر ایشان نیست؛ ولی (این کار، باید تنها) برای یادآوری آن‌ها باشد، شاید (بشنوند و) تقوا پیشه کنند.^۳

و (به خاطر آور) روزی را که ستمکار دست خود را (از شدت حسرت) به دندان می‌گزد و می‌گوید: «ای کاش با رسول (خدا) راهی برگزیده بودم! ای وای بر من، کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم! او مرا از یادآوری (حق) گمراه ساخت بعد از آنکه (یاد حق) به سراغ من آمده بود.» و شیطان همیشه خوار کننده انسان بوده است.^۴

امیرمؤمنان (علیه‌السلام) در پاسخ به این پرسش که «بدترین دوستان کیان‌اند؟» فرمود: «کسی که گناه را در چشم انسان زیبا جلوه دهد.» آن حضرت از هم‌نشینی با افراد چاپلوس نیز بر حذر داشته است و می‌فرماید: با چاپلوس معاشرت نکن، چرا که کارش را در نظر تو زیبا جلوه می‌دهد و دوست دارد که تو هم مثل او باشی.^۵

امام باقر (علیه‌السلام) می‌فرماید:

پدرم، امام سجاد، به من فرمود: «پسرم، مواظب باش که با پنج گروه نه دوستی داشته باشی و نه هم سخن شوی و نه در راهی با آنان همراه شوی.»

۱. صُحْبَةُ الْوَلِيِّ اللَّيِّبِ حَيَاةُ الرُّوحِ.

۲. مِصْحَابُهُ الْعَاقِلُ مَأْمُونَةٌ.

۳. وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلا تَتَعَدَّ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ* وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ ذَكَرُوا لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ. (انعام ۶۸، ۶۹)

۴. وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا* يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا* لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا. (فرقان ۲۵، ۲۹، ۲۷)

۵. لا تَصْحَبِ الْمَالِقَ فَيُزِينُ لَكَ فَعْلَهُ وَيُوَدُّ أَنْكَ مِثْلَهُ

گفتم: «پدر آنان کیان اند؟»

فرمود: «از دوستی با دروغگو بپرهیز، زیرا دروغگو همچون سراب است، دور را برای تو نزدیک جلوه می‌دهد و نزدیک را برایت دور می‌نماید. از دوستی با فاسق بپرهیز، چرا که تو را به لقمه‌ای یا کمتر از لقمه‌ای می‌فروشد. از دوستی با بخیل بپرهیز، زیرا تو را در زمانی که بیشترین نیازمندی را به مال او داری، رها می‌کند. از دوستی با احمق بپرهیز، چرا که احمق هر چند اراده‌ی سود رسانی به تو را دارد، اما به تو زیان می‌رساند. از دوستی با کسی که رابطه‌اش را با خویشان خود قطع کرده است بپرهیز، چرا که در سه آیه از قرآن مورد لعن قرار گرفته است....»

ناامیدی از رحمت خدا^۱

یأس در لغت به معنای دل بریدن و از بین رفتن طمع است که در قرآن از آن به «قنوط» یاد می‌شود. یأس از رحمت خدا بدین معناست که انسان بر اثر عواملی چون زیاده‌گناه و بزرگ دانستن آن و بی‌توجهی به رحمت بی‌کران پروردگار، از مغفرت و رحمت و قرب او به کلی دل ببرد. این صفت از گناهان کبیره و از ویژگی‌های کافران و گمراهان شمرده شده است:

چه کسی جز گمراهان از رحمت پروردگارش نومید می‌شود؟^۲

بگو: «ای بندگان من که بر خویشان زیاده‌روی روا داشته‌اید! از رحمت خدا نومید

مشوید. در حقیقت، خدا همه گناهان را می‌آمرزد، که او خود آمرزنده مهربان است.^۳

ناامیدی، در نافرمانی خدا و از سویی در ناخالصی و اعواج اعتقادی ریشه دارد. در قرآن کریم آمده است: زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی‌شود.^۴

میزان خوف و رجا در آدمی باید برابر باشد. فریفتگی به رحمت خدا هنگامی روی می‌دهد که رجا بر خوف غالب آید. معادل قرآنی و روایی فریفتگی به رحمت، «امن از مکر

۱. اخلاق اسلامی، مهدی علیزاده و همکاران، صص ۱۶۳، ۱۶۶

۲. «مَنْ يَقْنُطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ» (حجر (۱۵)، ۵۶)

۳. قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (زمر (۳۹)، ۵۳)

۴. «إِنَّهُ لَا يَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» (یوسف (۱۲): ۸۷)، همچنین بنگرید به: عنکبوت (۲۹)، ۲۳

خدا» است. «امن» در لغت به معنای آرام گرفتن نفس و از میان رفتن بیم است. خوف اضطرابی است که بر اثر انتظار وقوع امری ناخوشایند، بر قلب انسان عارض می‌شود. امن نیز آن است که اضطراب قلبی انسان از وقوع امری ناخوشایند، با غفلت از عوامل وقوع آن از بین برود و بدین ترتیب نشاط و امید قلبی پدید آید و دل آرام گیرد. هر گاه انسان گناه خویش را فراموش نماید، یا کوچک شمارد و گمان کند که مورد قهر خدا قرار نخواهد گرفت، به رحمت خدا فریفته خواهد شد و بدین ترتیب آرامشی نابجا بر قلب او حاکم می‌گردد. این نیز مانند صفت یأس از گناهان کبیره و از ویژگی زینکاران به شمار آمده است: **جز مردم زینکار [کسی] خود را از مکر خدا ایمن نمی‌داند^۱.**

پیامدها

ناامیدی ریشه نشاط و سرزندگی را خشکانده و پژمردگی و کسالت را به جای آن می‌نشاند که ثمره آن پوچی و سرگشتگی است. انسان سرگشته به زندگی رغبتی ندارد و نسبت به وظایف تعهدی احساس نمی‌کند و از بودن در این عالم لذتی نمی‌برد. انسان نا امید در مقابل عمل و انجام وظیفه بندگی انگیزه و نشاطی ندارد. کسی که روزنه امیدی برای نجات خود نمی‌یابد، با کدام نیرو حرکت کند و به امید رسیدن به کدام محبوب، خود را به زحمت افکند؟

از سویی دیگر، ناامیدی به تدریج انسان را از خداپرستی دور می‌کند و در وادی نافرمانی و طغیان می‌غلطاند. کسی که از رحمت خدا و نجات خود ناامید است، هیچ گاه برای اصلاح خود نمی‌کوشد. نتیجه اخروی ناامیدی نیز آتش سوزان جهنم است؛ چرا که یأس از گناهان کبیره بوده و برگناه کبیره نیز وعده آتش داده شده است.

البته همه گناهان با توبه بخشیده می‌گردد، اما جان مایوس مادامی که در زندان ناامیدی است، موفق به توبه نمی‌گردد، زیرا همه پل‌های پشت سر را ویران می‌شمارد. از این سو، کسی که از مکر الهی احساس ایمنی دارد، گمان می‌کند که هرگز مورد آزمون و ابتلا قرار نمی‌گیرد و قطعاً مشمول عفو و رحمت او قرار خواهد گرفت. بی باکی در نافرمانی، غرق شدن در گناه و ترک عمل، از آثار این صفت ردیله است.

۱. «أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» (اعراف (۷)، ۹۹)

چنین فردی گناهان خود را کوچک و رحمت و مغفرت خدا را بسیار می‌داند، از این رو با او احساس صمیمیت کاذب می‌کند و بر نافرمانی و ترک عمل جرئت می‌یابد. این جرئت در صورتی که انسان توفیق توبه نیابد، افزون بر پیامدهای دنیوی، آتش دوزخ را نیز در پی دارد. از این رو، قرآن کریم دارندگان این صفت را از زیانکاران شمرده است. همان‌گونه که خوف از خدا و بیم از سوء عاقبت توصیه شده و فضیلت شمرده شده، اقسامی از خوف مانند ترس از غیر خدا نیز مورد نکوهش قرار گرفته است. کسی که از خدا نترسد، از همه چیز خواهد ترسید؛ چنانکه امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «کسی که از خدا نترسد، خدای متعال او را از همه چیز می‌ترساند.»

راه‌کارها

یأس و قنوط نقطه مقابل امید است که با افراط در خوف ملازم است. از این رو اگر خوف زیاد گردد، اما امید پا به پای آن فزونی نیابد، حالت یأس پدید می‌آید. توجه عمیق به این حقیقت که خداوند خیر محض است و هیچ عیب و نقصی در او راه ندارد و اینکه او منبع فیض و چشمه جود بی‌نهایت است و لطف و رحمتش همه مخلوقات را در بر می‌گیرد، زنده کننده دل‌های ناامید است. برای ریشه کن کردن رذیلت ناامیدی باید در آیات^۱ و روایاتی اندیشید که بر وسعت رحمت خدا و تقدم آن بر غضبش دلالت دارند. مفسران بزرگ بر اساس آیات قرآن بدین نکته‌ی دقیق اشاره کرده‌اند که ریشه‌ی روانی ناامیدی نداشتن اعتقاد صحیح و ایمان مستحکم است. از این رو، راه حل بنیادین برای ریشه‌کنی رذیله‌ی ناامیدی، تجدید بنای ایمان است.

انسان مؤمن در هیچ حال از گشایش رحمت الهی ناامید نمی‌گردد؛ زیرا باور دارد که خداوند به شرایط او علم و بر رهایی‌اش قدرت دارد و نسبت بدو از همه مهربان‌تر است. اما کسی که از رحمت حق مأیوس است، در حقیقت یکی از صفات علم، قدرت یا رحمت خدا را باور نداشته، یا در آن‌ها شک و تردید دارد. از همین رو، او بی‌شک باید در مبادی فکری خود تجدید نظر کند. با تصحیح اعتقاد و به دست آوردن ایمانی جدید وجود خود را از ظلمت ناامیدی نجات دهد تا به دامن امن الهی بار یابد.

۱. اعراف، آیه ۱۵۱

یأس^۱

یأس از رحمت خدا و ناامیدی از برآوردن خواسته‌ها و نجات از تنگناها، بحران می‌آفریند و شیطان در جستجوی کسانی است که از درگاه خدا قطع امید کرده‌اند. ابونصر بزنطی که از اصحاب امام رضا (علیه‌السلام) است، می‌گوید: خدمت امام (علیه‌السلام) عرض کردم: فدایت شوم! چند سالی است که از خدا حاجتی می‌طلبم و در دلم از تأخیر اجابت احساسی دارم. حضرت فرمود:

مواظب باش! شیطان از این رهگذر تو را وسوسه نکند، تا آنکه مأیوست کند. خطر این کمین. که خود ابلیس هم گرفتار آن است. به حدی است که گاه شخص عابدی را نیز فرو می‌بلعد.

کینه‌ورزیدن

کینه‌ورزیدن برای ما و کمینی برای شیطان است. در خطبه‌ی ۱۹۲ نهج‌البلاغه به نام خطبه قاصعه، خطر کینه را چنین می‌یابیم: «پس آتش عصبیت را که در دل هایتان نهفته خاموش سازید و کینه‌ها را براندازید که این حمیت در مسلمان، از آفت‌های شیطان و خودخواهی‌ها و تباهی‌ها و وسوسه‌های اوست و تاج فروتنی را بر سرهای خویش نهید و گردن فرازی را زیر پاهای خود بیفکنید».

اگر در ماهیت این رذیلت دقت کنیم، رویش و رشد آن را در ضعف باور به خدا و خودشناسی می‌یابیم. از همین رو، **درمان اساسی کینه در تقویت شناخت و باور به خدا و خودشناسی است.**

چاره‌ی رهایی از کینه^۲

علاج کینه این است که انسان بداند تا زمانی که کینه‌ای در قلب او باشد، دائماً غمگین و اندوهناک و گرفتار خواهد بود.

دیگر اینکه در فضیلت رفق و مدارا و عفو بیندیشید.

خدای متعال می‌فرماید: «**خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ**؛ (به هر حال) با آن‌ها مدارا کن و عذرشان را بپذیر و به نیکی‌ها دعوت نما.» (سوره اعراف، آیه‌ی ۱۹۹)

۱. رهیافتی بر اخلاق و تربیت اسلامی، فتح‌الله نجارزادگان، ص ۲۱۳

۲. اخلاق، عبدالله بشر، صص ۲۵۲، ۲۵۴

و می‌فرماید: «**أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى**؛ و اگر عفو کنید و درگذرید به تقوا و پرهیزکاری نزدیک‌تر است.» (سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۳۷)

رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمود: «بخشید که بخشش جز عزت بر بنده نمی‌افزاید. پس همدیگر را بخشید تا خدا عزتتان دهد.»

معنی کینه نسبت به کسی این است که آن شخص به‌طور دائم و مستمر بر قلبت سنگینی کند و در دل از او بغض و تنفر داشته باشی. نبی گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم فرمود: «**مُؤْمِنٌ كَيْنَةٌ تَوْزٌ نَيْسَتْ**؛ «**الْمُؤْمِنُ لَيْسَ بِحَقُودٍ**». کینه از ثمرات قوه‌ی خشم و غضب است.

پایین‌ترین درجات کینه این است که وجود انسان از تمام آثار کینه خالی باشد ولی سنگینی و بغض درونی، او را از گشاده رویی و رفق و مدارا باز دارد. برای چنین شخصی بهتر است که رابطه‌اش را با شخص مورد کینه به حال قبلی خود حفظ کند و اگر بتواند برای مبارزه با نفس اماره و مخالفت با شیطان احسان و نیکی بیشتری به او روا دارد. بسیار نیکوست زیرا این درجه مرتبه‌ی صدیقین و از بهترین اعمال مقربین است.

ارتکاب گناه^۱

ارتکاب گناه و خارج شدن از قلمرو اطاعت الهی از رذیلت‌هایی است که در آیات متعدد مذمت شده است. خداوند در سوره‌ی نساء پس از بیان برخی از دستورهای الهی می‌فرماید:

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ* وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ^۲؛ این‌ها احکام الهی است، و هر کس از خدا و پیامبر او اطاعت کند، وی را به باغ‌هایی درآورد که از زیر [درختان] آن نهرها روان است. در آن جاودانه‌اند، و این همان کامیابی بزرگ است؛ و هر کس از خدا و پیامبر او نافرمانی کند و از حدود مقرر او تجاوز نماید، وی را در آتشی درآورد که همواره در آن خواهد بود و برای او عذابی خفت‌آور است.

^۱. اخلاق اسلامی، محمد داوودی، صص ۱۷۵-۱۸۴

^۲. نساء (۱۴)، ۱۳ و ۱۴

در آیه‌ای دیگر آمده است:

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ^۱؛ از میان فرزندان اسرائیل، آنان که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی بن مریم مورد لعنت قرار گرفتند. این [کیفر] به خاطر آن بود که عصیان ورزیده و [از فرمان خدا] تجاوز می‌کردند.

خداوند در سوره انعام نیز به مردم هشدار می‌دهد:

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَازًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ^۲؛ آیا ندیده‌اند که پیش از آنان چه بسیار امت‌ها را هلاک کردیم؟ [امت‌هایی که] در زمین به آنان امکاناتی دادیم که برای شما آن امکانات را فراهم نکرده‌ایم، و [باران‌های] آسمان را پی در پی بر آنان فرو فرستادیم، و رودبارها از زیر [شهرهای] آنان روان ساختیم. پس ایشان را به [سزای] گناهانشان هلاک کردیم، و پس از آنان نسل‌های دیگری پدید آوردیم. در سخنان معصومان (علیهم‌السلام) نیز ارتکاب گناهان از مهلکات عظیم به شمار آمده و بدین رو، بر دوری از گناهان بسیار تأکید شده است.

در روایتی از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آمده است: عابدترین مردم کسی است که واجبات را برپا دارد و کوشاترین مردم آن است که از گناهان دوری کند. عجب دارم از کسی که به سبب ترس از بیماری، از غذا پرهیز می‌کند؛ چگونه از گناهان به سبب ترس از آتش جهنم پرهیز نمی‌کند؟!

مفهوم گناه

گناه معادل ذنب در زبان عربی است. ذنب در اصل به معنای دنباله است و از این رو چنین نامی گرفته است که اگر کسی مرتکب آن شد، مذمت و کیفر نیز به دنبال آن خواهد آمد. بدین ترتیب، گناه عملی است که دو چیز را در پی دارد: سرزنش مردم و کیفر. اکنون باید پرسید در اسلام چه رفتارهایی گناه است؟

از نظر اسلام هر گونه تجاوز از مرزهای الهی و سرپیچی از دستوره‌های خداوند و پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و امام معصوم (علیه‌السلام) گناه است و سرزنش و کیفر الهی را در پی دارد.

۱. مائده (۵)، ۷۸

۲. انعام (۶)، ۶

گواه این ادعا، روایات و آیات متعددی است که تخلف از دستورهای الهی و زیر پا نهادن آنها را رفتاری ناشایست و سزاوار کیفر دانسته‌اند:

قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ^۱ بگو: «من اگر به پروردگارم عصیان ورزم، از عذاب روزی هولناک می‌ترسم.»

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَأَتَانِي مِنْهُ رَحْمَةٌ فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ^۲ گفت: «ای قوم من، چه بینید، اگر [در این دعوا] بر حجتی روشن از پروردگار خود باشم و او از جانب خود رحمتی به من داده باشد، پس اگر او را نافرمانی کنم چه کسی در برابر خدا مرا یاری می‌کند؟ در نتیجه، شما جز بر زیان من نمی‌افزایید.»

آثار گناه

در متون اسلامی آثار و پیامدهای گناه به تفصیل بیان شده است. در اینجا برخی از آنها را به اختصار بررسی می‌کنیم:

۱. **فاسد شدن قلب:** در روایات متعددی بیان شده که گناه نورانیت قلب را می‌گیرد و در نتیجه انسان را از رحمت الهی دور می‌سازد. امام صادق (علیه‌السلام) به نقل از امام باقر (علیه‌السلام) می‌فرماید: چیزی بیش از گناه قلب انسان را فاسد نمی‌کند. قلب گناهی مرتکب می‌شود و این گناه در آن باقی می‌ماند تا بر سراسر آن گسترش می‌یابد و آن را سرنگون می‌کند. امام (علیه‌السلام) در روایتی دیگر می‌فرماید: هر گاه کسی مرتکب گناهی شود، در قلب او نقطه‌ای سیاه ظاهر می‌شود. اگر توبه کند، نقطه‌ی سیاه پاک می‌شود و اگر بر گناه خویش بیفزاید، آن نقطه افزایش می‌یابد تا سراسر قلب را فرا می‌گیرد. در این صورت، هیچگاه رستگار نخواهد شد.

۲. **دچار شدن به گرفتاری و مصیبت:** گناه انسان در زندگی دچار گرفتاری‌هایی می‌شود که زندگی را بر او تلخ و تحمل‌ناپذیر می‌کند؛ که نتیجه گناهی است که خود را به آن‌ها آلوده است: وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ^۳ و هر

۱. زمر (۳۹)، ۱۳

۲. هود (۱۱)، ۶۳

۳. شوری (۴۲)، ۳۰

[گونه] مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خود شماست، و [خدا] از بسیاری در می‌گذرد.

«هر مصیبتی که به شما می‌رسد، به سبب کارهایی است که انجام داده‌اید؛ [در حالی که خداوند] بسیاری از آن‌ها را می‌بخشد.» و آنچه خداوند می‌بخشد، بیش از آن‌هایی است که بر آن‌ها مؤاخذه می‌کند.

سلب نعمت از انسان، محرومیت از روزی و مستجاب نشدن دعا برخی از این مصیبت‌هاست.

۳. حبط عمل: حبط یعنی نابود شدن و حبط عمل به معنای بر باد رفتن کارهای نیک آدمی است که این موضوع در روایات متعددی بیان شده است. برای نمونه، سلیمان بن خالد می‌گوید:

از امام صادق (علیه السلام) درباره‌ی آیه «و به رفتارهایی که انجام داده‌اند روی آورده و آن‌ها را نابود می‌کنیم» پرسیدم، امام (علیه السلام) فرمود: «به خدا سوگند! اگر رفتارهای آن‌ها سفیدتر از پارچه‌های مصری باشد [خداوند آن‌ها را نابود می‌کند]؛ زیرا هرگاه حرامی به آن‌ها عرضه می‌شد از آن دوری نمی‌کردند.»

۴. کفر به خداوند: ارتکاب گناهان به تدریج انسان را به جایی می‌رساند که منکر خدا و پیامبر و معاد می‌شود.

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ؛^۱ آنگاه فرجام کسانی که بدی کردند [بسی] بدتر بود، [چرا] که آیات خدا را تکذیب کردند و آن‌ها را به ریشخند گرفتند.

در این آیه خداوند ارتکاب گناهان را سبب کفر می‌داند. در روایات نیز به این موضوع اشاره شده است. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) می‌فرماید:

ای بندگان خدا! از فرو رفتن در گناهان و خوار شمردن آن‌ها بپرهیزید که گناهان، خواری را بر گناهکار چیره می‌کند تا او را در انکار ولایت وصی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) وارد کند و پیوسته در این حالت خواهد بود تا او را وادار به رد یگانگی خدا و کفر به دین او کند.

۱. روم (۳۰)، ۱۰

انواع گناهان

گناهان به دودسته کبیره و صغیره تقسیم می‌شود. گناهان کبیره کیفرشان آتش جهنم است و گناهان صغیره نیز کیفرشان چیزی کمتر از آتش جهنم. امام صادق (علیه‌السلام) در تفسیر آیه «اگر از منهیات الهی بزرگ دوری کنید، کارهای زشت شما را می‌پوشانیم.» می‌فرماید: گناهان کبیره آن‌هایی هستند که خداوند بر مرتکب آن‌ها آتش جهنم را واجب کرده است.

در برخی روایات گناهان کبیره شمارش شده‌اند. کشتن انسان بی‌گناه، عاق والدین، رباخواری، تهمت زدن به زنان پاکدامن، خوردن مال یتیم، فرار از جنگ، ترک نماز بدون دلیل موجه، شرک به خدا، ایمن دانستن خود از مکر خداوند، ناامیدی از رحمت خداوند، شراب خواری، زنا، قطع رحم، خیانت و مکر و فریب، شهادت دروغ، کتمان شهادت، پیمان شکنی و ... که مرتکب آن‌ها مستحق آتش جهنم است.

البته باید دانست صغیره بودن یک گناه بدین معنا نیست که می‌توانیم آن را کوچک شمیریم و از ارتکاب آن ابایی نداشته باشیم. امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید:

پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در مسافرتی با یاران خود در سرزمینی خشک و بی‌آب و علف فرود آمدند. برای تهیه و تدارک غذا نیاز به هیزم برای برافروختن آتش داشتند. پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) رو به یاران کردند و فرمودند: هیزم بیاورید. آنان در جواب گفتند: یا رسول الله! در این بیابان بی‌آب و علف هیزمی یافت نمی‌شود. حضرت فرمودند:

هر اندازه هیزم یافتید، بیاورید. هر یک از اصحاب اندکی هیزم جمع کردند و در جایی انباشتند. پس از مدتی هیزم زیادی جمع شد. در این هنگام پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: گناهان نیز چنین انباشته می‌شوند. از گناهان کوچک بپرهیزید که هر چیزی طالبی دارد. بدانید که خداوند آنچه را قبلاً انجام داده‌اید و آنچه بعداً انجام خواهید داد، ثبت و ضبط می‌کند.

سرچشمه‌های گناه

دانشمندان اخلاق، شهوت و غضب را دو عامل اصلی روی آوردن انسان به گناهان می‌دانند. در برخی آیات نیز پیروی از هوای نفس منشأ گناه شمرده شده است:

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ؛^۱ و کیست گمراه‌تر از آنکه بی راهنمایی خدا از هوسش پیروی کند؟ بی تردید خدا مردم ستمگر را راهنمایی نمی‌کند. آیه‌ای دیگر، رستگاری و ورود به بهشت را در گرو دوری از هوای نفس دانسته است: وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ *فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ؛^۲ و اما کسی که از ایستادن در برابر پروردگارش هراسید، و نفس [خود] را از هوس بازداشت؛ پس جایگاه او همان بهشت است.

در برخی دیگر از آیات افراط در دنیا خواهی و فریفتگی دنیا و نعمت‌های آن و فریب خوردن از شیطان منشأ گناهان به شمار آمده است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْعُرُوزُ؛^۳ ای مردم، از پروردگارتان پروا بدارید، و بترسید از روزی که هیچ پدری به کار فرزندش نمی‌آید، و هیچ فرزندی [نیز] به کار پدرش نخواهد آمد. آری، وعده‌ی خدا حق است. زنده‌ی این زندگی دنیا شما را نفریبند، و زنده‌ی این دنیا شما را مغرور نسازد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ؛^۴ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همگی به اطاعت [خدا] در آیید، و گام‌های شیطان را دنبال نکنید که او بر شما دشمنی آشکار است.

غفلت از خدا و فراموش کردن خویشتن خویش نیز از عوامل ارتکاب گناه است. خداوند در قرآن می‌فرماید: وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ؛^۵ و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنان را دچار خودفراموشی کرد؛ آنان همان نافرمانانند.

بدین ترتیب فراموش کردن خدا منشأ خود فراموشی و این دو منشأ فسق و بیرون رفتن از ساحت عبودیت و اطاعت الهی است.

۱. قصص (۲۸)، ۵۰.

۲. نازعات (۷۹)، ۴۰ و ۴۱.

۳. لقمان (۳۱)، ۳۳.

۴. بقره (۲)، ۲۰۸.

۵. حشر (۵۹)، ۱۹.

راه دوری از گناه

با توجه به آثار و پیامدهای زیانبار گناه و وعده‌های متعدد خدا مبنی بر کیفر گناهکاران، هر مؤمنی می‌باید خود را از گناهان باز دارد. بر اساس برخی سخنان معصومان (علیهم‌السلام) حتی اگر خداوند ما را به پیروی از دستورهای خود فرا نمی‌خواند و گناهکاران را به مجازات نمی‌رساند باز هم دوری از گناهان امری ضروری بود. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید:

اگر خداوند معصیت کاران را تهدید به مجازات هم نکرده بود، لازم بود برای ادای شکر خدا از نافرمانی او دست بردارند.

امام رضا (علیه‌السلام) نیز چنین می‌فرماید: اگر خداوند مردم را وعده‌ی بهشت نمی‌داد و از جهنم نمی‌ترسانید، باز هم بر آنان ضروری بود از خداوند پیروی کنند و گناه نکنند. بنابراین دوری از گناهان یکی از وظایف و ویژگی‌های تردید ناپذیر مؤمن است. اما پرسش این است که مؤمن چگونه می‌تواند با وجود همه‌ی عوامل زمینه‌ساز گناه، خود را از گناهان باز دارد و اساساً آیا چنین کاری شدنی است؟

مطالعه اجمالی تاریخ و سرگذشت زندگی مؤمنان راستین نشان می‌دهد دوری و اجتناب از گناه ممکن است. آسیه، همسر فرعون، با اینکه در کاخ فرعون می‌زیست، توانست خود را از کفر و گناه برهاند. نگاهی گذرا به زندگی افرادی چون فضیل عیاض و بُشر حافی نیز بیانگر آن است که آدمی هر چند غرق گناه باشد، می‌تواند خود را از گناه پاک کند.

برخی از مهم‌ترین راه‌های دوری از گناه. که در متون اسلامی آمده. عبارت است از:

۱. **یاد خدا و توجه به او:** ذکر خدا و حاضر و ناظر دانستن او در همه‌جا و همه حال، یکی از راه‌های بسیار مؤثر برای دوری از گناهان است. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: از گناه و نافرمانی خدا در خلوت نیز پرهیزید که شاهد و گواه گناه همان داور است.

امام صادق (علیه‌السلام) نیز در تفسیر آیه «و کسی که از خدا بترسد، برای او دو بهشت خواهد بود.» فرمود: «کسی که بداند خداوند عزوجل او را و کارهای نیک و بدش را می‌بیند و سخنان او را می‌شنود و همین، او را از زشتی‌ها باز دارد، این همان کسی است که از مقام الهی می‌ترسد و نفس خود را از هواها و هوس‌هایش باز می‌دارد.

امام (علیه‌السلام) در روایتی دیگر می‌فرماید: یکی از سخت‌ترین تکلیف‌هایی که خداوند بر مردم واجب کرده، بسیار یاد کردن خداست. سپس فرمود: مراد، گفتن **سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر** نیست، گرچه این‌ها هم ذکر هستند، بلکه مراد این است که هنگام حلال و حرام به یاد خدا باشد و آنچه خدا واجب کرده، انجام دهد و آنچه حرام کرده، ترک کند.

۲. اعتراف به گناهان و پشیمانی از آن‌ها: این عامل شرط لازم برای نجات از گناهان

است. کسی که بپذیرد انسان همواره در معرض گناه و لغزش است، بیشتر مراقبت می‌کند و در نتیجه کمتر دچار لغزش می‌شود. از این رو امام باقر (علیه‌السلام) می‌فرماید: به خدا سوگند! از گناه رهایی نمی‌یابد، مگر کسی که به آن اعتراف کند.

یکی از اصحاب امام صادق (علیه‌السلام) می‌گوید که امام (علیه‌السلام) فرمود: کسی گناهی می‌کند و خداوند او را وارد بهشت می‌کند. عرض کردم: خداوند او را به سبب گناهش وارد بهشت می‌کند؟ امام (علیه‌السلام) فرمود: آری، او گناهی می‌کند و پیوسته ترسان و متنفر از خویش است. به همین جهت، خداوند او را مورد رحمت خود قرار می‌دهد و وارد بهشت می‌کند.

۳. یاد مرگ: امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در این باره می‌فرماید: هنگامی که با نفس‌تان بر سر

شهوت‌ها درگیرید، بسیار مرگ را یاد کنید و مرگ به‌عنوان موعظه‌گر کافی است.

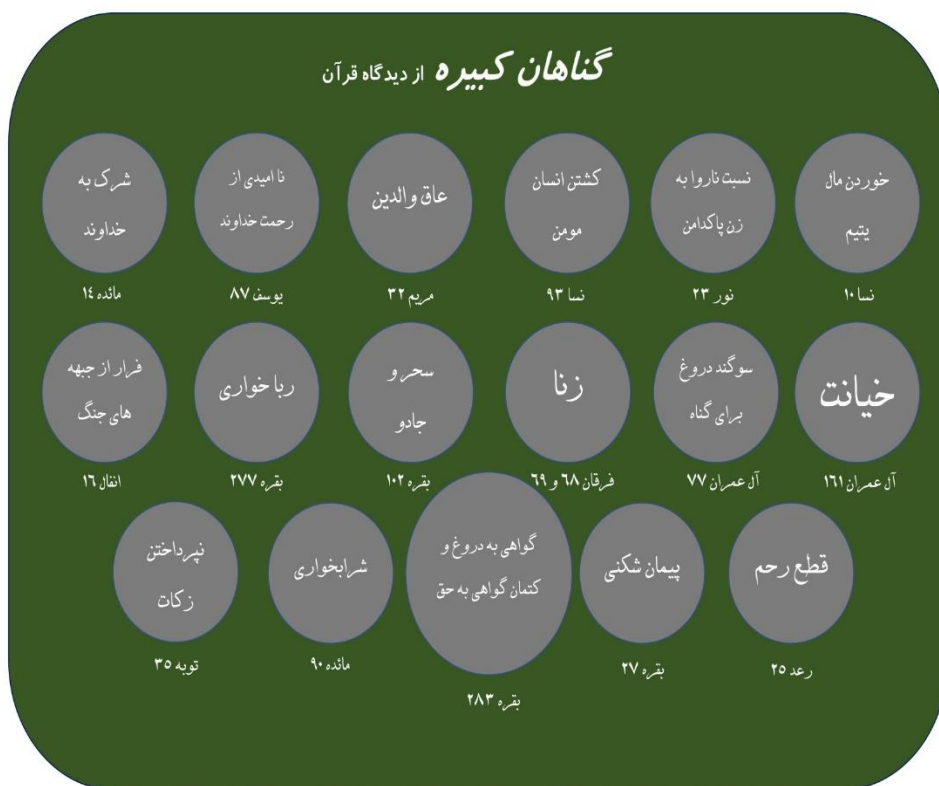
۴. تنفر از گناهان: به همان‌سان که دوست داشتن نیکوکاران موجب می‌شود انسان

به‌سوی رفتارهای نیکو تمایل یابد، تنفر از کارهای زشت، نیز سبب دوری از این‌گونه کارها می‌شود. از این رو، معصومان (علیهم‌السلام) یاران خود را به دوست داشتن نیکوکاران و کارهای نیکو و بیزاری جستن از گناهان توصیه می‌کردند.

زید نرسی می‌گوید: به امام کاظم (علیه‌السلام) عرض کردم: مردی از موالیان شما شیعه است، ولی شراب می‌خورد و گناهان مهلک مرتکب می‌شود. آیا از وی بیزاری بجوییم؟ امام (علیه‌السلام) فرمود: «از کارهای وی بیزاری بجویید، ولی از خود او بیزاری نجویید. او را دوست بدارید، ولی کار او را دشمن بدارید.»

۵. توجه داشتن به ماندگاری پیامدهای گناه: انسان‌ها معمولاً به سبب لذتی که در

گناه است، به آن گرایش می‌یابند و معمولاً توجه ندارند که لذت گناهان، موقت و پیامدهای آن همیشگی است. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: به یاد داشته باشید که لذت‌ها از میان می‌روند، ولی عواقب آن‌ها باقی می‌ماند.



شکل شماره ۱۸

خود فراموشی^۱

یکی از بیماری‌های انسان، به‌ویژه در عصر حاضر، خودفراموشی است. برای فهم خودفراموشی نخست باید حقیقت «خود» را باز شناسیم، سپس به خودفراموشی و پیامدهای تلخ و زیانبار آن پی ببریم. پرسش اساسی ما این است که «خود» یا «خود انسانی» چیست؟ ما در بسیاری از چیزها با حیوانات مشترکیم.

حیوانات غذا می‌خورند؛ ما نیز می‌خوریم. حیوانات تشنه و گرسنه می‌شوند؛ ما نیز می‌شویم. حیوانات غریزه‌ی جنسی دارند؛ ما نیز داریم. این قبیل چیزها را می‌توانیم «خود

۱. اخلاق اسلامی، محمدتقی مصباح یزدی (ره)، تنظیم حسن صادقی، صص ۱۳۵-۱۳۸

حیوانی»، «خود طبیعی»، «خود مادی» و مانند آن بنامیم. به قطع مراد از خودفراموشی فراموش کردن این امور نیست؛ زیرا وجداناً می‌بینیم که نه تنها این امور را فراموش نمی‌کنیم، بلکه بدان توجه جدی داریم.

باید چیزهای دیگری را ببینیم که فراموش کردن بر آن‌ها صدق کند. در حقیقت، «انسانیت انسان» و «هویت انسانی» به آن وابسته است. از این «هویت»، به «هویت الهی»، «هویت ملکوتی» (در برابر هویت ناسوتی) و تعبیرهای مانند آن یاد می‌کنند.

خود انسانی و انسانیت انسان، بعد روحی انسان است که غیر مادی و مجرد است. هویت واقعی و شخصیت انسان به روح اوست و همین روح است که پس از مرگ بدن باقی می‌ماند. از این رو، خودفراموشی به معنای از یاد بردن بُعد روحی انسان است؛ البته منظور، فراموش کردن اصل روح نیست، بلکه فراموش کردن ویژگی‌های اساسی روح است. این ویژگی‌ها عبارت‌اند از:

۱) مبدأ پیدایش؛ ۲) وضعیت و موقعیت فعلی؛ ۳) مقصد.

از امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) چنین نقل شده است: «خدا رحمت کند کسی را که بدانند از کجاست و در کجاست و به کجا می‌رود».

اگر کسی این سه شناخت را به دست آورد و بتواند پاسخ این سه پرسشی اساسی را بدهد، «خود» را شناخته است:

۱. از کجا آمده است؟ مبدأش کجاست؟

۲. در حال حاضر در کجا و در چه وضعیتی قرار دارد؟

۳. به کجا می‌رود و مقصدش کجاست؟

روزها فکر من این است و همه شب سختم که چرا غافل از احوال دل خویشتم

از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود به کجا می‌روم آخر نمایم وطنم

پاسخ این سه پرسش، در واقع همان سه مطلبی است که اصول دین را تشکیل می‌دهند: توحید، نبوت و معاد. اینک به پرسش‌های یاد شده پاسخی گذرا می‌دهیم. پاسخ پرسش نخست این است که خدا انسان را آفریده است و «انسان» چیزی نیست جز «تعلق به خدا» و «ارتباط با مبدأ افاضه‌کننده‌ی وجودش». پس «الله» مبدأ انسان است.

با این بیان، پاسخ پرسش اول روشن می‌شود. حال این پرسش مطرح می‌شود که چرا خداوند انسان را آفریده است؟ پاسخ اینکه خداوند انسان را برای رسیدن به تکامل نهایی، که در آخرت تحقق می‌یابد، آفریده است.

پس مقصد، «آخرت» است؛ جایی که هم بهشت دارد و هم جهنم؛ هم لقاءالله و هم سخطالله^۱. با این بیان، پاسخ پرسش سوم روشن می‌شود. اکنون پرسش دیگری مطرح می‌شود که **خداوند میان این مبدأ و معاد چه برنامه‌ای قرار داده است تا انسان از جهنم در امان بماند و به بهشت و لقاءالله برسد؟**

پاسخ اینکه خداوند پیامبران و اوصیا را برای هدایت انسان و آموختن دستورالعمل رهنمون شدن به بهشت و دور شدن از جهنم می‌فرستد. با این بیان، پاسخ پرسش دوم روشن می‌شود. پس انسان در این دنیا مدت کوتاهی زندگی می‌کند و با راهنمایی اولیای الهی راه خویش را بر می‌گزیند.

بنابراین، خودشناسی و توجه به خود با سه اصل توحید، نبوت و معاد تلازم دارد؛ همچنان که شناختن خود یا خود فراموشی با شناختن یا فراموش کردن سه اصل یاد شده نیز تلازم دارد.

در نتیجه، خود فراموشی به معنای فراموش کردن بعد روحی انسان است که شامل سه فراموشی است: ۱) فراموشی مبدأ پیدایش (خدا فراموشی)؛ ۲) فراموشی وضعیت و موقعیت فعلی؛ ۳) فراموشی مقصد (آخرت فراموشی).

قرآن کریم می‌فرماید: **وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ**^۲ «و مانند کسانی نباشید که خدا را از یاد بردند. پس خدا نیز خودشان را از یادشان برد. آن‌ها همان نافرمانان اند.»

مفاد آیه این است که انسان با فراموش کردن خداوند، خود و کمالات وجودی خود را، مانند علم، قدرت و حیات، مستقل می‌پندارد که در این صورت از زی‌بندگی خارج می‌شود^۳.

۱. هدف نهایی از آفرینش انسان برخورداری از رحمت بی‌پایان الهی است و عذاب، هدف تبعی است؛ یعنی لازمه‌ی موجودی که بخواهد به رحمت خدا برسد، مختار بودن اوست و لازمه‌ی اختیار، وجود دوراهی است.

۲. حشر (۵۹)، ۱۹

۳. ممکن است بپرسند که آیا انسان از راه شناخت خود، خدا را می‌شناسد، یا از راه شناخت خدا خود را می‌شناسد؛ همان‌گونه که فراموشی خدا موجب فراموشی خود می‌شود یا فراموشی خود موجب فراموشی خدا می‌شود؟ پاسخ آن است که میان خدا و نفس رابطه‌ی علت و معلولی وجود دارد. هم می‌توان از شناخت علت (خدا) به شناخت معلول (نفس) پی برد و هم از راه شناخت معلول (نفس) به علت (خدا). همچنان که فراموشی علت (خدا) سبب فراموشی معلول (نفس) می‌شود، فراموشی معلول (نفس) نیز عامل فراموشی علت (خدا) است.

با توجه به اینکه شناخت، بیشتر همراه با توجه و ذکر است، به شناخت نفس و پیامدهای آن تأکید شده است. از این رو، از مفهوم این روایات می‌توان خودفراموشی را به دست آورد. حضرت علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: **أَكْثَرُ النَّاسِ مَعْرِفَةً لِنَفْسِهِ أَخَوْفُهُمْ لِرَبِّهِ**؛ «هر کس از مردم خود را بیشتر بشناسد، از خدا بیشتر می‌ترسد». مفهوم روایت این است که انسان به همان اندازه که خود را شناسد و فراموش کند، از پروردگارش نمی‌ترسد. ایشان همچنین می‌فرمایند: **عَجِبْتُ لِمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ كَيْفَ يَأْنِسُ بِدَارِ الْفَنَاءِ**؛ «تعجب می‌کنم از کسی که خود را می‌شناسد، چگونه به دار فنا [دنیا] انس می‌گیرد؟» مفهوم روایت این است که انسان در صورت نشناختن خود و فراموش کردن خود به دنیا انس می‌گیرد.

تعصب^۱

تعصب به معنای جانب‌داری، طرف‌داری، پافشاری و حمایت کردن است و بیشتر در امور منفی به کار می‌رود و معنای ضدارزش یافته است؛ اما به نظر می‌رسد که با گذشتن از این نکته، می‌توان تعصب، به معنای لغوی آن را، به خودی خود نه ارزش دانست و نه ضد ارزش، بلکه ارزش یا ضد ارزش بودن آن وابسته به متعلق و انگیزه‌ی جانب‌داری است. جانب‌داری هنگامی ارزشمند است که در اموری باشد که بر اساس عقل و نقل نیکوست. به عبارت دیگر، **اگر جانب‌داری در مسیر حق و دفاع از حقیقت و به انگیزه‌ی دفاع از حقیقت باشد، نه‌تنها نکوهیده نیست، بلکه وظیفه‌ای دینی و انسانی است.** احادیث اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز هم صدا با عقل سلیم این گونه ارزش‌های والا را ممدوح می‌شمارد. مثلاً می‌توان از این حدیث از امام باقر (علیه‌السلام) بهره جست: **الْمُؤْمِنُ أَصْلَبُ مِنَ الْجَبَلِ الْجَبَلُ يُسْتَقَلُّ مِنْهُ وَالْمُؤْمِنُ لَا يُسْتَقَلُّ مِنْ دِينِهِ شَيْءٌ**؛^۲ «مؤمن از کوه سخت‌تر است. از کوه کاسته می‌شود، ولی [ولی] از دین مؤمن چیزی کاسته نمی‌شود». در این گفتار پر ارج، امام باقر (علیه‌السلام) مؤمن راستین را، در ایستادگی و پاسداری از دستاوردهای دین، از کوه مستحکم‌تر دانسته‌اند؛ چرا که از کوه بر اثر حوادث طبیعی (مانند سیل‌های خروشان، رانش زمین و آتشفشان) و غیرطبیعی و ابزار به مرور زمان کاسته می‌شود؛ ولی از دین مؤمن بر اثر شبهات کاسته نمی‌شود.

۱. اخلاق اسلامی، محمدتقی مصباح یزدی (ره)، تنظیم حسن صادقی، صص ۱۴۷، ۱۵۲

۲. کلمه‌ی «يُسْتَقَلُّ» از «قله‌ی» به معنای «کم می‌شود» است و مقصود آن است که با تبر و کلنگ و مانند آن از کوه کاسته می‌شود، ولی با شبهات و تردیدها از دین مؤمن کاسته نمی‌شود.

اگر جانب‌داری در اموری باشد که بر اساس عقل و نقل نیکو نیست و هواهای نفسانی با شکل‌های گوناگون، انگیزه‌ی آن باشد، امری نکوهیده و ضدارزش است. اینکه انسان بدون کمترین وجه معقول به دفاع از چیزی برخیزد و بکوشد تا حق یا ناحق آن را به کرسی بنشاند و چشم بسته و در هر حال از تبار و عشیره، قوم و قبیله و دیار و شهر، ملیت و نژاد (ملی‌گرایی)، زبان خویش و مواردی از این دست حمایت و جانب‌داری کند، بسیار نکوهیده و نتیجه‌ی خود برتر بینی است که به این صورت جلوه‌گر شده است.

قرآن کریم گروه‌ها، نژادها و زبان‌های گوناگون را آفرینش خداوند می‌داند و تنها تقوا را معیار می‌شمارد و آن را ملاک برتری بیان می‌کند: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ**؛ ای مردم، ما شما را از یک مرد و یک زن [آدم و حوا] آفریدیم،

[بنابراین، هیچ تیره و قبیله‌ای در آفرینش بر دیگری برتری ندارد] و شمار را به صورت تیره‌های گوناگون و قبیله‌های مختلف قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، [نه آنکه به نژادپرستی روی آورید و به نژاد و تیره‌ی خود افتخار کنید، و هر ملتی خود را از دیگر ملت‌ها برتر بدانند]. به یقین گرامی‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست. [خداست که معیار برتری انسان‌ها را معین می‌کند؛ چرا که] او به حقایق امور دانا و آگاه است.

یکی از مکان‌هایی که تعصبات بسیاری در آن وجود داشت و موجب موضع‌گیری حضرت علی (علیه‌السلام) شد، کوفه بود. گرد آمدن قبیله‌های گوناگون از نقاط مختلف در کوفه، آن را به شهری گسترده تبدیل کرده بود و هر دسته از آنان در نقطه‌ای از شهر ساکن بودند. به تدریج روحیه‌ی قومیت‌گرایی در میان آنان رواج یافت و به درگیری‌های لفظی و سپس کشمکش و زد و خورد و حتی گاه کشت و کشتار انجامید.

امروزه نیز این صفت زشت کم و بیش در بیشتر مناطق وجود دارد. حضرت علی (علیه‌السلام) خطاب به مردم کوفه آنان را در جانب‌داری از این کار نادرست نکوهید و شیطان را جانب‌داری کننده بر اصل خویش در برابر حضرت آدم (علیه‌السلام) شمرد و با این بیان تعصب را نکوهش کرد:

وَلَقَدْ نَظَرْتُ فَمَا وَجَدْتُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ يَتَعَصَّبُ لِشَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ إِلَّا عَنِ عِلَّةٍ تَحْتَمِلُ تَمْوِيهِ الْجُهَلَاءِ أَوْ حُجَّةٍ تَلِيظُ بِعُقُولِ السُّفَهَاءِ غَيْرِكُمْ، فَإِنَّكُمْ تَتَعَصَّبُونَ لِأَمْرِ مَا

يَعْرِفُ لَهُ سَبَبٌ وَ لَا عِلَّةٌ؛ أَمَّا إِبْلِيسُ فَتَعَصَّبَ عَلَى آدَمَ لِأَصْلِهِ وَ طَعَنَ عَلَيْهِ فِي خَلْقَتِهِ، فَقَالَ أَنَا نَارِي وَ أَنْتَ طِينِي وَ أَمَّا الْأَغْنِيَاءُ مِنْ مُتْرَفَةِ الْأُمَمِ فَتَعَصَّبُوا لِأَنْتَارِ مَوَاقِعِ النَّعْمِ فَقَالُوا «نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَدِّينَ»؛^۱

«من [در حالات جهانیان] نگریستم؛ ولی هیچ یک را نیافتم که بر سر چیزی از چیزها تعصب کند؛ مگر از روی علت و سببی که بتوان با آن، امر را بر ناآگاهان مشتبه نمود، یا برهانی که با آن نابخردان را فریفت. شما با اموری که اصل و اساسی ندارد با تعصب برخورد می کنید [در حالی که دیگر سرکشان برای عمل زشت خود دست کم دستاویزی دارند]؛ اما شیطان به جهت اصل خود بر آدم تعصب ورزید و او را در آفرینش سرزنش کرد و گفت: من از آتشم و تو از گل، و توانگران مست ناز و نعمت، از امت های مختلف، تعصب ورزیدند، به جهت بهره مندی خود از نعمت های متنوع خدادادی و پیامدهای خوشایندی که بر خورداری از آن نعمت ها در پی داشت، و گفتند: ما دارایی ها و فرزندانمان بیشتر از دیگران است و این نشانه ی کرامت ما نزد خداست.

پس ما هرگز گرفتار عذاب نخواهیم شد. سپس ایشان توجه مخاطبان را به ارزش های راستین جلب کردند و آنان را در خور تأکید و اصرار دانستند. از این رو، همه باید در حفظ و استمرار آن ها بکوشند؛ پس اگر ناگزیر باید پافشاری کنید، این حالت را در صفات والا و کردار پسندیده و امور نیکو به کار گیرید. ویژگی های ارجمندی که سرفرازان و دلیران خاندان های اصیل عرب و افراد برجسته ی قبیله ها در کسب آن ها از یکدیگر سبقت می گیرند، با منش های مطلوب و خواستنی و خردهای بلند و مراتب والا و آثار پسندیده. پس بر خصلت های ستوده تأکید ورزید؛ همچون رعایت حق همسایگی وفای به عهد، فرمان بری از [کسی که به] کار نیک [دعوت می کند] و سرپیچی از [دعوت فردی که به] تکبر و غرور [فرا می خواند] و کسب فضیلت و دوری از ستم...

پیروی از ظن و گمان

مقتضای فطرت حقیقت جویی انسان، کسب علم مطابق با واقع و رسیدن به مرحله ی یقین و دور شدن از جهل، شک و گمان است. از این رو، پیروی از ظن و گمان با فطرت حقیقت جویی انسان ناسازگار است.

۱. سیأ (۳۴)، ۳۵.

بسندگی کردن به ظن و گمان و وهم، انحراف از مسیر فطرت حقیقت‌جویی انسان و راهی خطرناک است. اگر ما اعتقاد و بینشی به دست نیاوریم یا بینش ما مطابق با واقع نباشد، بدین سبب اساسی ندارد، نه تنها موجب تکامل انسان نمی‌شود، بلکه او را به بیراهه می‌کشاند. کسی که اساس زندگی و رفتار خود را بر ظن و گمان استوار کند، همانند کسی است که پی ساختمان خویش را بر لبه‌ی پرتگاهی در حال ریزش استوار کند. در این صورت، ساختمان او ریشه و اساسی ندارد و دیر یا زود فرو خواهد ریخت. بنابراین، ماندن در شک و تردید و یا بسندگی کردن به ظن و گمان، عملی ناشایست است و انسان باید از آن پرهیزد.

خداوند متعال در برخی آیات کسانی را می‌نکوهد که نیروهای ادراکی خدادادی خود را به درستی به کار نمی‌اندازند، تا واقعیت‌ها را آن‌چنان که هستند کشف کنند، و از کیفر سختی خبر می‌دهد که این کسان در پیش دارند: **وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ**^۱؛ تا واقعیت‌ها را آن‌چنان که هستند کشف کنند، و از کیفر سختی خبر می‌دهد که این کسان در پیش دارند: و به قطع بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم؛ زیرا آن‌ها را دل‌هایی است که با آن [حقیقت را] در نمی‌یابند و دیدگانی دارند که با آن [آیات حق را] نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن سخن حق را [نمی‌شنوند. آنان همان چهارپایان‌اند، بلکه از آنان گمراه‌ترند. آنان همان غافلان‌اند.

بر اساس این آیه، برخی انسان‌ها نه عقل خود را آنچنان که باید به کار می‌گیرند و با آن به کشف واقعی اشیاء می‌پردازند، و نه چشم بینا دارند که حقیقت را ببینند، و نه گوش شنوا دارند که حقیقت را بشنوند، بلکه معتقد به اوهام و خرافات و عقاید شرک‌آلودند و در جهل مرکب یا ظن و گمان باطل یا شک و تردید به سر می‌برند. ایشان به دلیل استفاده نکردن از سرمایه‌های خدادادی همانند چهارپایان‌اند و در غفلت‌اند.

خداوند در آیات دیگر انسان‌ها را از پیروی از ظن و گمان و تکیه کردن بر غیر علم بر حذر می‌دارد چنان که می‌فرماید: **وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا**^۲؛ و از آنچه [باورها و رفتارها و گفتارهایی که] بدان‌ها علم نداری

۱. اعراف (۷)، ۱۷۹

۲. اسراء (۱۷)، ۳۶

پیروی نکن؛ زیرا از گوش و چشم و دل از همه این‌ها سؤال می‌شود [که آیا آنچه را دریافته بودند علم بود، یا شک و تردیدی به همراه داشت].

و نیز می‌فرماید: **وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّوَالظَّنُّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا**^۱؛ و آنان را هیچ دانشی بدان نیست. جز گمان را پیروی نمی‌کنند، و همانا گمان برای [شناخت] حقیقت هیچ سودی ندارد [کفایت نمی‌کند]». قرآن کسانی را که به بهانه‌ی نداشتن علم و یقین به آخرت، از تکالیف سنگین خود سر باز می‌زنند و آسوده خاطر به دنبال درک حقایق و عمل به وظایف خود نمی‌روند، می‌نکوهد:

وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نُنظَرُ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَيِقِينَ^۲؛ «و چون گفته می‌شد که به قطع وعده‌ی خدا حق است و در وقوع رستاخیز شکی نیست، می‌گفتید: ما نمی‌دانیم رستاخیز چیست و در مورد آن جز گمانی نداریم و به یقین نرسیده‌ایم».

سستی و تنبلی

یکی از صفات بسیار زشتی که برای دنیا و آخرت انسان زیان دارد، سستی و تنبلی است. هیچ‌کس تردید ندارد که برای رشد در امور مادی و معنوی باید کوشید.

بر اساس آیات قرآن کریم، سرنوشت انسان محصول کار و کوشش خود اوست: **وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى**^۳؛ «[مگر در کتاب‌های ابراهیم و موسی این حقیقت بیان نشده است که] برای انسان چیزی نیست، جز آنچه برای به‌دست آوردنش کوشیده است».

این آیه شامل کار خیر و شر است و بازگشت نتیجه‌ی آن‌ها را به انسان بیان می‌کند. کسی که آخرت را می‌خواهد، باید برای آن بکوشد: **وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا**^۴؛ «و پاداش کوشش هر کس که زندگی آخرت را بخواهد و برای آن تلاشی درخور و [به خدا و پیامبران] ایمان داشته باشد، داده می‌شود و مورد پذیرش خدا قرار خواهند گرفت».

۱. نجم (۵۳)، ۲۸

۲. جاثیه (۴۵)، ۳۲

۳. نجم (۵۳)، ۳۹

۴. اسراء (۱۷)، ۱۹

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: **إِيَاكَ وَ الْكَسَلَ وَ الضَّجَرَ فَإِنَّهُمَا يَمْنَعَانِكَ مِنْ حَظِّكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ**؛ «از تنبلی و دلتنگی بپرهیز؛ [زیرا] این دو مانع از بهره‌ی تو از دنیا و آخرت است».

ظلم^۱

ظلم در برابر عدالت است و همه‌ی انسان‌ها و نظام‌های ارزشی زشتی ظلم و ضرورت پرهیز از آن را پذیرفته‌اند. زشتی ظلم اصلی بدیهی است، و عقل با تحلیل مفهوم ظلم به ضرورت پرهیز از آن پی می‌برد. **ظلم به معنای «چیزی را در جای ویژه‌ی خود قرار ندادن» و «حق کسی را پایمال کردن» است، که مفهوم کلی آن شامل ظلم اجتماعی نیز می‌شود. «ظلم اجتماعی» آن است که انسان حقوق دیگران را به آن‌ها ندهد.**

مثلاً صاحب کار از دادن دستمزد متناسب با کار کارگر بپرهیزد یا بدهکاری از دادن بدهی خویش خودداری کند. قرآن کریم و روایات بسیار ظلم رانکوهش کرده، و از ظلم کردن به یکدیگر بازداشته‌اند. خداوند در برخی آیات، برای کسانی که به مردم ظلم روا می‌دارند و در زمین به ناحق سرکشی کنند، وعده‌ی عذاب دردناک می‌دهد و آنان را شایسته‌ی این می‌داند که از آن‌ها انتقام گرفته شود:

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ^۲؛ «راه بازخواست و انتقام گرفتن تنها در مورد کسانی گشوده است که بر مردم ستم روا می‌دارند و در زمین به ناحق سرکشی می‌کنند. آنان عذابی دردناک خواهند داشت».

امام صادق (علیه السلام) یکی از ویژگی‌های شیعیان را ترک ظلم می‌شمارد: **لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ يَظْلِمُ النَّاسَ**؛ «کسی که به مردم ستم کند از شیعیان ما نیست». امام صادق (علیه السلام) درباره‌ی این سخن **خدایِ اِنْ رَبِّكَ لِالْمِرْصَادِ**^۳؛ «البته پروردگار تو در کمین [طغیانگران] است [و آنان را سزا خواهد داد]»، می‌فرماید: **فَنَظْرَةٌ عَلَى الصَّرَاطِ لَا يَجُوزُهَا عَبْدٌ بِمَظْلَمَةٍ**؛ «[آن کمین گاه] پلی است در صراط که هیچ بنده‌ای با بدهکاری [به مردم] از آن نگذرد».

۱. اخلاق اسلامی، محمد تقی مصباح یزدی (ره)، تنظیم حسن صادقی، صص ۲۰۶-۱۹۵

۲. شوری (۴۲)، ۴۲

۳. فجر (۸۹)، ۱۴

یکی از پیامدهای ظلم به دیگران این است که انسان سزای آن را می‌بیند. امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: **مَنْ ظَلَمَ مَظْلَمَةً أَخَذَ بِهَا فِي نَفْسِهِ أَوْ فِي مَالِهِ أَوْ فِي وُلْدِهِ؛** «هر که ستمی کند در خودش یا در مالش یا در فرزندش بدان گرفتار شود».

یکی از راه‌های مهم‌ترک ظلم در برخی موارد، توجه به قصاص و ترس از آن است. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: **مَنْ خَافَ الْقِصَاصَ كَفَّ عَنِ ظُلْمِ النَّاسِ؛** «هرکس که از قصاص می‌هراسد، از ستم به مردم دست برمی‌دارد».

سوء ظن

سوء ظن و بدگمانی یکی از صفات زشتی است که آفت دوستی، همکاری، همسایگی و هر گونه معاشرت و ارتباط است. اگر بدگمانی در جامعه رخنه کند، آن را از پای‌بست ویران می‌کند و ریشه‌های آن را می‌سوزاند. وجود بدبینی در جامعه، اعتماد افراد را به یکدیگر از میان می‌برد و از ارتباط‌ها می‌کاهد و موجب دوری افراد از هم می‌شود و در نتیجه، اهداف زندگی اجتماعی به آسانی تحقق نمی‌یابد.

همچنین بدبینی، به دیگران زمینه را برای شکستن شخصیت و حرمت افراد فراهم می‌سازد. از این رو، قرآن کریم و روایات، مؤمنان را از بدگمانی نهی، و به خوش‌بینی سفارش کرده‌اند.

قرآن کریم بدگمانی را گناه می‌شمارد: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ؛**^۱ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمان‌های بد [درباره‌ی دیگران] پرهیزید [و به آن‌ها ترتیب اثر ندهید]؛ چرا که پاره‌ای از گمان‌ها گناه است...».

پرسش مهمی که درباره‌ی بدگمانی وجود دارد این است که گمان، چه خوب و چه بد، و دیگر صفات نفسانی مانند شک و یقین، زمینه‌های خاصی دارد و با وجود عوامل خاصی پدید می‌آید و هرگز در اختیار انسان نیست. از این رو، چگونه از بدگمانی نهی شده است؟!

به این پرسش پاسخ‌های متعددی داده شده است؛ مانند آنکه مقدمات این حالات، اختیاری است؛ مثلاً تلقین از جمله مقدمات اختیاری است و می‌توان آن را تضعیف یا تقویت

۱. حجرات (۴۹)، ۱۲.

کرد. پاسخ دیگر آنکه پس از پیدا شدن گمان بد، می‌توان آن را از بین برد و با آن مقابله کرد. پاسخ سوم آن که می‌توان هنگام عمل، آن را نادیده گرفت و به آن ترتیب اثر نداد.

بنابراین نخست، انسان باید بکوشد تا زمینه‌ی پیدایش بدگمانی را از بین ببرد و سپس با تلقین‌ها و ارائه افکار مخالف و عوامل دیگر، بدگمانی را در ذهن تضعیف کند، تا حتی گمان بد در دل باقی نماند و در نهایت، در عمل، به گمان‌های بد ترتیب اثر ندهد و آن را نادیده بگیرد. نکته‌ی مهم دیگر مرز سوء ظن و حسن ظن است. در مواردی مانند سپردن مسئولیت‌ها به افراد، مانند نمایندگی مجلس و ریاست اداره و نهاد، نباید حسن ظن داشت، بلکه صلاحیت افراد باید از راه‌های گوناگون احراز شود.

به عبارت دیگر، حسن ظن قلبی که مورد تأیید آیات و روایات است، غیر از حسن ظن عملی و حسن اعتماد عملی است که باید هنگام سپردن مسئولیت احراز شود. از سوی دیگر، زشتی سوء ظن درباره‌ی همه‌ی افراد جامعه‌ای است که جو غالب بر آنان جو صلاح و خوبی‌هاست. اما اگر جو غالب فساد (به معنای کلی) باشد و بیشتر مردم به مسائل دینی و اخلاقی پایبند نباشند، نباید حسن ظن داشت، بلکه باید سوء ظن را مقدم کرد؛ مگر آنکه قرآینی برخلاف آن وجود داشته باشد.

برخی بزرگان می‌فرمایند: مقصود از داشتن حسن ظن این است که انسان به ایفای وظیفه‌ی خود آن شخص حسن ظن داشته باشد؛ یعنی اگر رفتاری از کسی دید، آن را بر درستی حمل کند و بگوید او آن را درست انجام داده است.

این برداشت از روایات بسیاری است که مفادشان سفارش به حمل کردن کار دیگران بر درستی است؛ مانند آنکه حضرت علی (علیه السلام) می‌فرمایند: **صَعَّ أَمْرُ أَخِيكَ عَلَيَّ أَحْسَنِهِ حَتَّى يَأْتِيكَ مَا يَغْلِبُكَ مِنْهُ؛** «کار برادر دینی خود را به بهترین حالت آن حمل کن، تا آنکه دلیلی به دست تو آید که بر تو چیره شود و راه توجیه را بر تو ببندد».

تجسس

تجسس به معنای جست و جو کردن و خبر جستن از امور پنهان است و بیشتر درباره‌ی امور انسان‌ها به کار می‌رود. جست و جو در اموری که دیگران از آشکار شدن آن خرسند نیستند، کاری زشت و نکوهیده است.

قرآن کریم ما را از کنجکاوی و تجسس در اسرار دیگران باز می‌دارد و آن را در زمره‌ی رذایل اخلاقی انسان می‌داند و می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا!**^۱ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری گمان‌های بد [درباره‌ی دیگران] پرهیزید [و به آن‌ها ترتیب اثر ندهید]؛ چرا که پاره‌ای از گمان‌ها گناه است، و در پی کشف عیوب مردم برنیایید».

بیان زشتی این صفت آن است که یکی از امور فطری، حقیقت‌جویی و علم‌طلبی است که به آن اشاره‌ای گذرا شد. حقیقت‌طلبی ذاتاً ارزش است و انسان به دانستن بسیاری چیزها میل فطری دارد؛ اما باید این میل، با توجه به دیگر ابعاد وجودی انسان و دیگر گرایش‌هایی که خداوند در نهاد انسان قرارداده است، جهت درست خود را بیابد و تعدیل شود.

بنابراین، هرگاه کسب دانشی با دیگر کمالات انسانی تنافی داشته باشد، ارزشی ندارد و نکوهیده است. گرچه انسان براساس طبع ذاتی خود به آگاه شدن از اسرار دیگران تمایل دارد، بسیاری از این آگاهی‌ها نه‌تنها برای وی سودمند نیست، بلکه گاهی زیان‌هایی در پی دارد؛ به‌ویژه اگر تجسس از دیگران در میان مردم رواج داشته باشد، مشکلات فراوانی در جامعه پیش می‌آید.

در صورت تجسس و در پی آن دست یافتن به اسرار دیگران، به‌ویژه لغزش‌هایی که نمی‌خواهند آشکارشود، روابط اعضای جامعه کم رنگ می‌شود و دوستی و صمیمیت و انس میان افراد، و اعتماد آنان به یکدیگر از میان می‌رود. البته روشن است که در مواردی مانند گزینش افراد برای مسئولیت، به‌ویژه مسئولیت‌های مهم، ازدواج و در کل، مواردی که مصالح جامعه آن را ایجاب کند، تحقیق درباره‌ی اشخاص ضرورت دارد.

از این‌رو، قانون کلی، نکوهش تجسس است؛ مگر در مواردی که مصلحت مهم‌تری وجود داشته باشد. در این موارد نمی‌توان به حسن‌ظن ظاهری بسنده کرد و به دلیل مهم بودن کسب آگاهی از افراد، تجسس نکوهیده نیست.

تهمت

تهمت به منای نسبت دادن گناه و عیب و نقص به کسی است که آن را ندارد. افترا و بهتان نیز نزدیک به همین معناست. افترا و بهتان به معنای دروغ بستن به کسی است.

۱. حجرات (۴۹)، ۱۲.

نسبت دروغ دادن به افراد یکی از صفات زشتی است که در قرآن کریم و روایات، نکوهش، و از آن نهی شده است. روشن است که اگر چنین کاری در جامعه رایج شود، امنیت و آبروی افراد تهدید می‌شود.

در اجتماعی که افراد آن به خود حق بدهند که به دیگران تهمت بزنند و نسبت‌های دروغ و ناروا بدهند، اعضای آن احساس امنیت و آرامش نمی‌کنند و پیوسته در اضطراب به سر می‌برند و به هم بدبین‌اند. در این صورت، جامعه رو به ویرانی می‌نهد. چنین کسانی نمی‌توانند با هم انس بگیرند و مهربان باشند. در نتیجه، نمی‌توانند همکاری و هم‌زیستی سودمندی داشته باشند و در راه تحقق اهداف اسلام بکوشند.

خداوند در این باره می‌فرماید: **وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا**^۱ «و هرکس به لغزش درافتد یا گناهی مرتکب شود، سپس آن را به گردن بی‌گناهی بیفکند، [کیفر] تهمت و گناه آشکاری را به دوش کشیده است».

دزدی^۲

یکی از صفات زشت در زمینه‌ی امور مالی، تجاوز به اموال دیگران است که به صورت‌های گوناگون مانند دزدی، سرقت، غصب و اختلاس انجام می‌گیرد. زشتی تصرف در اموال دیگران یکی از استوارترین اصول اخلاقی در همه‌ی جوامع بشری است و از نوع قضایای بدیهی است که هیچ انسانی در آن تردید ندارد.

قرآن کریم درباره‌ی دزدی از نظر اخلاقی بحث نکرده است؛ زیرا زشتی آن روشن‌تر از آن است که به بیان نیاز داشته باشد، بلکه تنها به تعیین و تبیین مجازات حقوقی و حکم کیفری دزد بسنده کرده است: **وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ**^۳؛ باید دست مرد و زن دزد را ببرید که این سزایی است در برابرکاری که کرده‌اند و کیفری [بازدارنده] از جانب خداست، و خداوند شکست‌ناپذیر و حکیم است. البته بر اساس روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) دزدی‌ای که کیفر آن بریدن دست باشد، شرایطی خاص دارد.

۱. نساء (۴)، ۱۱۲

۲. اخلاق اسلامی، محمدتقی مصباح یزدی (ره)، تنظیم حسن صادقی، صص ۲۱۷، ۲۱۴

۳. مائده (۵)، ۳۸

بر اساس آیات قرآن، یکی از موارد بیعت مؤمنان با پیامبر اکرم دزدی نکردن بود: **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعَهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ**^۱؛

ای پیامبر، هنگامی که زنان ایمان آوردند، نزد تو آیند و با تو بیعت کنند که هیچ چیزی [نه بت و نه غیر آن] را شریک خدا قرار ندهند، و از مال هیچ کس [نه مال همسرانشان و نه مال دیگران] دزدی نکنند، و زنا نکنند، و فرزندان خود را نکشند و تهمت [و افترا]ی پیش دست و پای خود نیارند و در هیچ کار شایسته‌ای با فرمان تو مخالفت نکنند. با آن‌ها بیعت کن و برای آنان از درگاه خداوند آمرزش بطلب. [زیرا که] خداوند آمرزنده و مهربان است. گاهی دزدی به شکل‌های دیگری غیر از دزدی رسمی صورت می‌گیرد. از این رو، می‌توان آن‌ها را دزدی پنهان نامید. مواردی مانند خوردن مال یتیم، کم فروشی، کلاهبرداری، معاملات غیر عقلایی (مانند قمار) و ربا.

بُخْل

همچنان که بخشش مال از صفات ارزشی است، در برابر آن، بخل از صفات نکوهیده است؛ به‌ویژه در واجبات مالی. ریشه‌ی بخل، دنیاگرایی و دلبستگی بسیار به مال است. بخل نه تنها موجب می‌شود که انسان به نیازمندان کمک نکند، بلکه همچون قفسی است که مانع رها شدن او از قفس نفس و تعلقات مادی، و عروج به ملکوت و تقرب به خداوند است و گاهی زمینه‌ی کفر انسان را فراهم می‌سازد.

قرآن کسانی را که بخل می‌ورزند، می‌نکوهد و نتیجه‌ی بخل ورزیدن به دیگران را بخل به خویش می‌شمارد: **هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَدْعُونَ لِنَفْسِكُمْ أَنْ تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ**^۲؛ هان! شما باید همان کسانی که برای انفاق [بخشی از اموالتان] در راه خدا فراخوانده می‌شوید؛ ولی گروهی از شما بخل می‌ورزند، و هر کس [از انفاق در راه خدا] بخل ورزد، جز این نیست که خیر و نیکی را از خود دور ساخته است. [زیرا خدا از دارایی‌های شما سودی نمی‌برد؛ چرا که] خداوند بی‌نیاز است و شما نیازمندید.

۱. ممتحنه (۶۰)، ۱۲

۲. محمد (۴۷)، ۳۸

قرآن کریم همچنين می فرماید: و

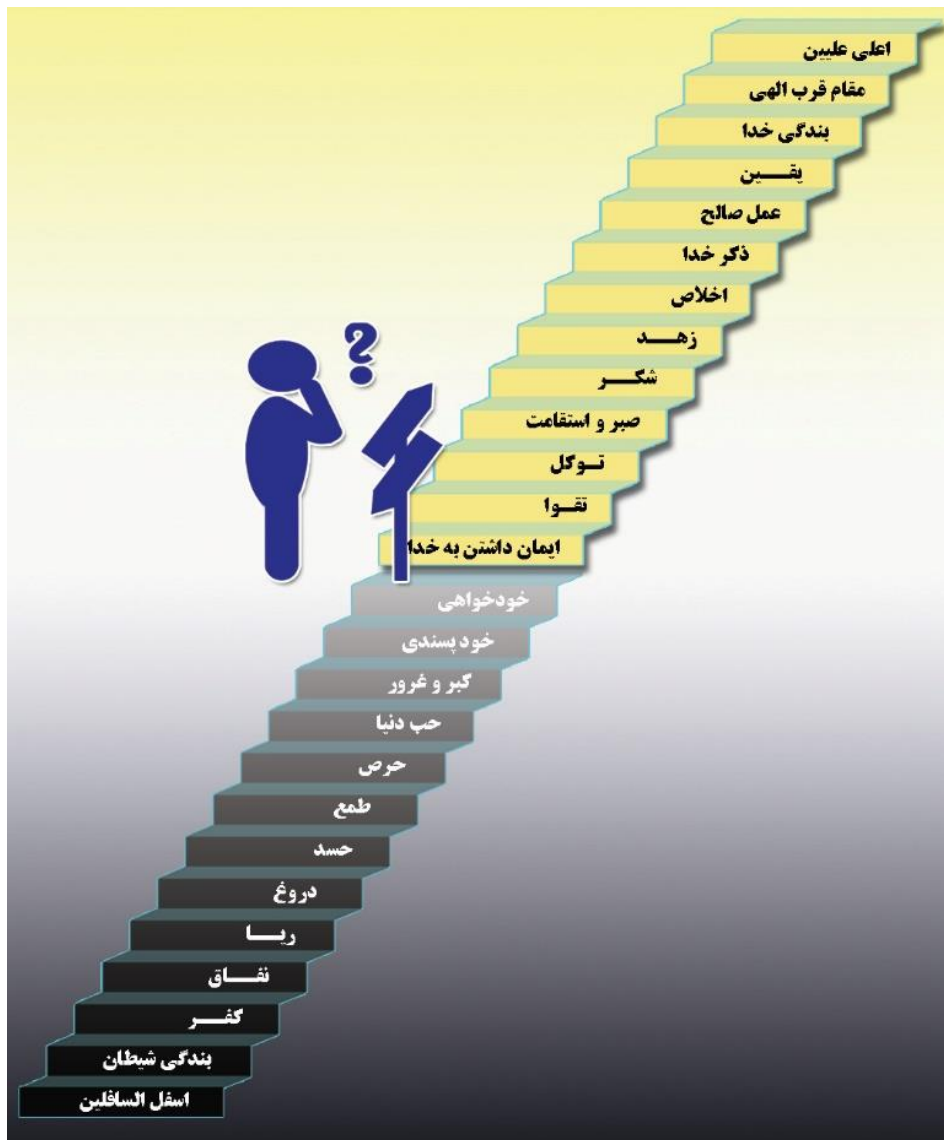
لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا أَنَا لَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ
سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
خَبِيرٌ؛^۱ و کسانی که به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده بخل می ورزند [و از آن در راه خدا
انفاق نمی کنند]، گمان نبرند که آن برای ایشان خیر است، بلکه برای آنان شر است. [زیرا]
روز قیامت آنچه را بدان بخل ورزیده اند طوق گردنشان کنند، و میراث آسمان ها و زمین از آن
خداست، و خدا به آنچه کرده اید آگاه است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

إِيَّاكُمْ وَالشُّحَّ فَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِالشُّحِّ أَمَرَهُمْ بِالْكَذِبِ فَكَذَّبُوا وَأَمَرَهُمْ
بِالظُّلْمِ فَظَلَمُوا وَأَمَرَهُمْ بِالْفَطْيَعَةِ فَقَطَعُوا؛ زهار! گرد بخل نگردید که بخل، کسانی را که
پیش از شما بودند هلاک کرد و ایشان را بر دروغ واداشت و دروغ گفتند، و [نیز] آنان را به
ظلم واداشت و ستم کردند، و [نیز] آنان را به قطع (رحم) واداشت و قطع کردند.

۱. آل عمران (۳)، ۱۸۰

پله‌های صعود انسان به قله کمال و سعادت
و پله‌های سقوط انسان به دره‌ی شقاوت و بدبختی



شکل شماره ۱۹

فصل ۴

مفهوم برنامه، مراحل برنامه‌ریزی، طریقه‌ی عملی برنامه‌ریزی، راه کار عملی برای مبارزه با صفات زشت و ناپسند در قالب برنامه‌ی خودسازی

برنامه‌ریزی^۱

تعاریف برنامه‌ریزی

- برنامه‌ریزی، عبارت است از طراحی و نقشه کشیدن برای رسیدن به هدف موردنظر.
- برنامه‌ریزی، عبارت است از تفکر، محاسبه و پیش بینی قبل از عمل.
- برنامه‌ریزی، عبارت است از نقشه کشیدن برای آینده و پیش بینی راه دست یابی به آن.
- برنامه‌ریزی، فعالیتی است که نه تنها به مقصد (هدف)، بلکه به اطلاعات دقیق و مورد نیاز و راه رسیدن به آن مقصد و تعیین بهترین مسیر و همچنین پیش بینی وسایل و امکانات مورد نیاز با توجه به منابع و واقعیت‌های موجود، توجه دارد.

^۱. مطالب از نگارنده می‌باشد.

- برنامه ریزی، دستور کار است نه خودِ کار. نقشه‌ی بناست نه خود بنا. اگر حساب شده و دقیق باشد و جوانب مختلف را در نظر گرفته باشد، می‌تواند ساختمانی مناسب بسازد. برنامه‌ریزی ما را راهنمایی می‌کند کار را چگونه انجام دهیم.
- برنامه ریزی، به فعالیت‌های انسان جهت می‌دهد و توجه انسان را بر اهداف متمرکز می‌سازد.

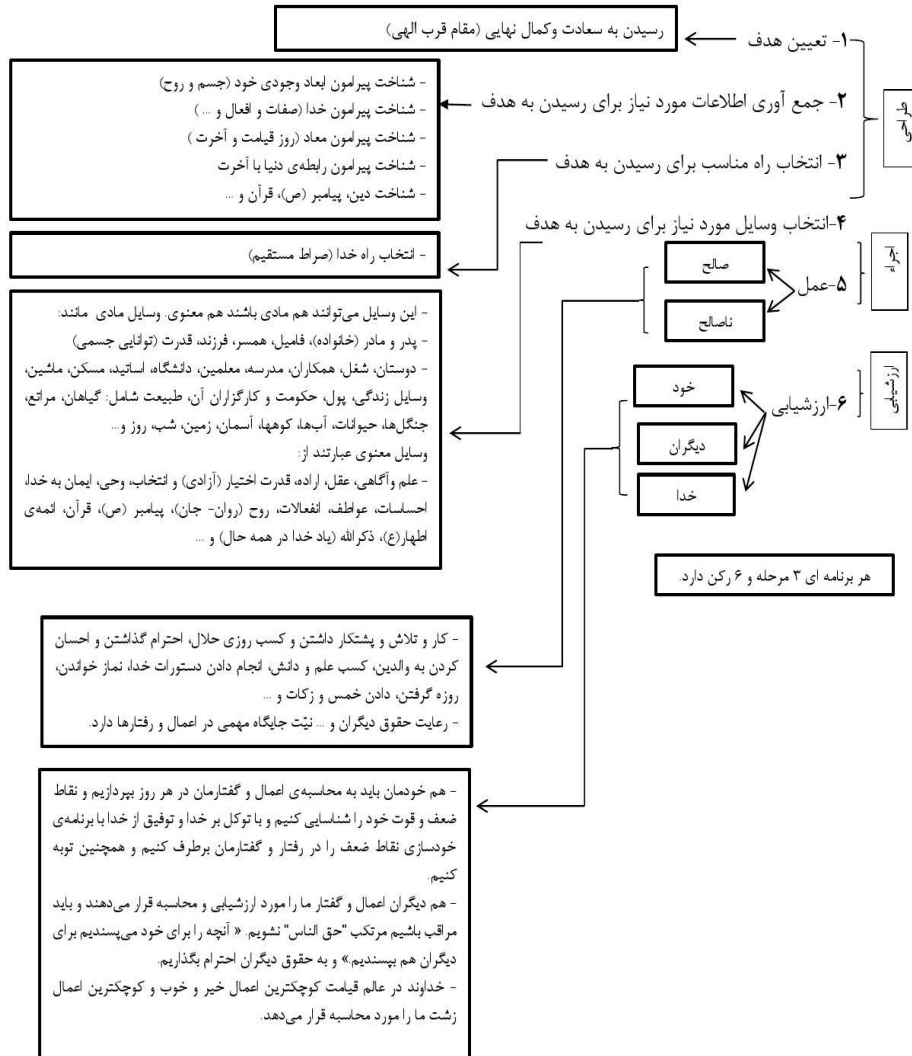
ارکان برنامه ریزی

۱. تعیین هدف
 ۲. جمع‌آوری اطلاعات مورد نیاز برای رسیدن به هدف.
 ۳. تعیین راه (روش) مناسب برای رسیدن به هدف.
 ۴. پیش‌بینی وسایل و امکانات و منابع (انسانی، مالی و مادی) و زمان مورد نیاز برای رسیدن به هدف.
 ۵. عمل (در این مرحله کار و اقدامات عملی آغاز می‌شود)
 ۶. ارزشیابی (را هم در حین انجام کار و هم بعد از اتمام کار باید انجام دهیم تا با بررسی و محاسبه عملکردمان به معایب و نقایص کارمان پی ببریم و پیشرفت خود را به‌سوی هدف موردنظرمان بسنجیم و با شناسایی عواملی که ما را از پیشرفت درکار باز می‌دارند و ایجادتغییرات لازم در جهت رفع و جایگزین کردن عوامل مناسب‌تر اقدام نماییم. در ارزشیابی علاوه برنظر خودمان باید از نظرات دیگران هم استفاده کنیم).
- چهار رکن اولی را «طراحی» می‌نامند که قبل از شروع به کار صورت می‌گیرد. می‌تواند روی کاغذ باشد یا در ذهنمان.
- مراحل برنامه‌ریزی عبارت‌اند از: «طراحی»، «اجرا» و «ارزشیابی».

چگونه برای رسیدن به هدف برنامه‌ریزی کنیم؟^۱ درمثال ذیل، هدف انسان رسیدن به سعادت و کمال نهایی است.

برای رسیدن به هدف نیاز به برنامه‌ریزی داریم.

■ ارکان و مراحل برنامه‌ریزی عبارتند از:



۱. مطالب از نگارنده می‌باشد.

برنامه ریزی و اهمیت آن^۱

برای تفهیم بهتر موضوع مثالی می‌زنیم، که استادی برای دانشجویانش در کلاس درس به کار برده است. استاد پشت میزش قرار گرفت و پس از سلام و احوالپرسی، بدون مقدمه به دانشجویان گفت: امروز وقت امتحان است و از زیر میزش یک کوزه‌ی سنگی بالا آورد و آن را روی میز گذاشت بعد ۱۲ عدد قلوه سنگ را (که هر کدام به اندازه یک مشت بود) داخل کوزه چید، وقتی کوزه پر شد و دیگر هیچ سنگی در آنجا نمی‌گرفت، از دانشجویان پرسید، آیا کوزه پر است؟ همه گفتند: بله!

او باز سؤالش را تکرار کرد و همان جواب را شنید. باز سؤال کرد یعنی نمی‌توان چیز دیگری در کوزه قرار داد، همه گفتند خیر. پس از چند دقیقه دانشجویان از استاد سؤال کردند نظر شما چیست؟ او در پاسخ گفت: بله می‌توان، اگر کمی کوزه را تکان بدهیم

قدیمی‌ها وقتی می‌خواستند یک گونی را پرکنند، آن را به طرف بالا می‌کشیدند و به زمین می‌زدند، جا باز می‌کرد. سپس یک ظرف پر از ماسه از زیر میز بیرون آورد و ماسه‌ها را به آرامی روی سنگ‌ها داخل کوزه ریخت، بعد کوزه را به آرامی چندبار تکان داد تا دانه‌های ماسه خود را در فضای داخل کوزه جادهند. بار دیگر از دانشجویان پرسید آیا کوزه پر است؟ این بار کلاس از او جلوتر بود، یکی از دانشجویان پاسخ داد احتمالاً نه. استاد پرسید چرا؟ گفت:

بعد از ماسه می‌توانیم شن هم بریزیم. چون ماسه درشت تراست دانه‌های شن هم می‌توانیم بریزیم. سپس یک سطل شن از زیر میزش بیرون آورد و به آرامی شن‌ها را داخل کوزه ریخت. شن‌ها در فضای خالی بین سنگ‌ها و دانه‌های ماسه جای گرفتند. باز از دانشجویان پرسید: آیا کوزه پر شد؟ کسی پاسخ نداد در این هنگام یک ظرف آب از زیر میز بیرون آورد و به آرامی داخل کوزه ریخت تا وقتی کوزه کاملاً پر شد. سپس رو به دانشجویان کرد و گفت: چه کسی می‌تواند بگوید نکته‌ی این مثال در چه بود؟

پاسخ دانشجویان:

❖ هیچوقت فکر نکنیم زمان با کارهایی که انجام می‌دهیم تکمیل می‌شود باید به این

نکته توجه کنیم که همیشه موقعیت‌های جدید هم وجود دارد.

۱. مدیریت زمان، حسین خنی‌فر، صص ۱۰، ۱۹

- ❖ مسایل دارای ابعاد فراوانی است. ابعاد بعضی از مسایل مشخص و روشن و بعضی از آن‌ها پنهان هستند. مانند نیمه تاریک انسان که ظاهراً دیده نمی‌شود ولی تجربه می‌گوید که وجود دارد.
- ❖ توانمندی انسان نامحدود است و کسب تجربه بیشتر برای انسان امکان‌پذیر است.
- ❖ این مثال می‌خواهد به ما بگوید که برنامه زمانی ما هر قدر هم فشرده باشد، اگر سخت تلاش کنیم، می‌توانیم کارهای بیشتری در آن بگنجانیم.
- ❖ استاد گفت: نه! نکته این نیست. حقیقتی که این مثال به ما می‌آموزد این است که اگر سنگ‌های بزرگ را اول نگذاریم هیچوقت فرصت پرداختن به آن‌ها را نخواهیم یافت. یعنی ظرف زمان من برای یک روز، یک هفته، یک ماه، یک سال محدود است.

ابتدا کارهای مهم و ضروری در الویت هستند. چرا؟

چون در مدیریت زمان (برنامه ریزی)، بیشتر وقت انسان را کارهای دم دستی، کارهای قابل تفویض (واگذاری) و کارهایی که به دیگران مربوط است پرمی‌کند. پس برنامه زمانی ما هر قدر هم فشرده باشد، اگر سخت تلاش کنیم کارهای بیشتری نمی‌توانیم انجام دهیم. بلکه باید ابتدا سنگ‌های بزرگ را بگذاریم....

اینجاست که اهمیت برنامه ریزی و مدیریت زمان معلوم می‌شود. کارهای اصلی من کدام است؟ آن‌ها را با اید اول مشخص کنم و انجام بدهم، بعد کارهای فرعی (تحصیل، آموختن به دیگران، ورزش، عبادت، تفریح سالم، انجام کارهایی که به آن‌ها علاقه داریم، سربازی، انتخاب شغل، ازدواج، خرید ماشین، خرید مسکن، فرزنددار شدن و....).

سنگ‌های بزرگ زندگی شما کدام است؟

کدام کارهای مهم در زندگی ما وجود دارد که باید تمام کنیم؟

بعضی از کارهای ما شش ماه دیگر باید تمام شود، بعضی‌ها یکسال و بعضی‌ها دوسال دیگر. به یاد داشته باشیم که در برنامه ریزی ما باید ابتدا این سنگ‌های بزرگ را بگذاریم، در غیر این صورت هیچگاه به آن‌ها دست نخواهیم یافت.

البته لابلای کارهای بزرگ، کارهای کوچک (شن و ماسه) را هم می‌توان انجام داد. گاهی انسان با کارهای کوچک که مربوط به دیگران است خود را خسته می‌کند و هیچگاه زمان کافی و مفید برای کارهای بزرگ یا سنگ‌های بزرگ نخواهد داشت. به داستان کوتاه کوزه فکر کنید، این سؤال را از خودتان بپرسید: سنگ‌های بزرگ زندگی من کدامند؟

از مولفه‌های مهم مدیریت شخصی، مدیریت اجتماعی، مدیریت فرهنگی، مدیریت کلاس داری، مدیریت سیاسی و مدیریت بین‌المللی حرف (P) است. شما در همه‌ی تقسیم‌بندی‌های وظایف مدیران، شیوه‌های اداره‌ی کلاس، طرح درس، اداره‌ی زندگی، اداره جامعه و... اول یک (P) می‌بینید. که همان "planning" یعنی برنامه‌ریزی است. برای همین است که می‌گویند انسان با برنامه، انسان موفق است. باری به هر جهت زندگی نمی‌کند. اما انسان بی‌برنامه، ساکن سرزمین سوخته‌ی آرزوهاست، اگر می‌شد. کاش می‌شد، ای کاش، اگر می‌گذاشتند، اگر، اگر... چون این آرزوهای ناکامروا زیاد می‌شوند، بعد می‌شود کاش، آن وقت دیگر دنبال دشمن فرضی می‌گردیم.

قربانگاه فرصت‌ها دربی برنامه‌گی‌هاست. به هر حال عمر ما محدود است و مشخص نیست، هرآن ممکن است مرگ ما فرارسد، باید قدر فرصت‌ها را بدانیم و با برنامه‌ریزی حداکثر بهره‌رابعیم تا هم در زندگی فردی انسان موفقی باشیم و هم در زندگی اجتماعی هم خیرمان به خود و خانواده برسد هم به جامعه.

امام صادق (علیه‌السلام) فرموده است: "برای دنیابیت آنگونه زندگی کن که انگار جاودانه هستی و برای آخرت آنگونه باش که انگار روانه هستی."

امام علی (علیه‌السلام) نیز در این رابطه فرموده است: "فرصت هامثل ابر می‌گذرد، هرگاه فرصت خیری پیش آمد، آن را مغتنم شمارید."

یکی از دانشمندان غربی تحقیقی انجام داده که براساس آن اگر فرض کنیم انسان ۷۰ سال عمر بدون بیماری داشته باشد،

۲۵ سال آن را طبیعتاً می‌خواهد (در خواب است).

۸ سال آن را صرف غذا خوردن و آشامیدن می‌کند.

۹ سال برای دیدوبازدید و تمهیدات کار صرف می‌کند.

۶/۵ سال را برای کارهای اجتماعی می‌گذراد.

بنابراین تنها حدود ۱۱ و یا ۱۲ سال باقی می‌ماند که حدود ۱۲۰۰۰ ساعت است.

۱۱ سال عمر مفید انسانی است که ۷۰ سال، بدون بیماری و درد بوده است. نوعی طراحی در

رابطه با برنامه‌ریزی (مدیریت زمان) وجود دارد که باعث می‌شود نگاه انسان از ساعت، روز،

ماه و سال به ثانیه و لحظه تبدیل شود. مانند این مورد:

❖ یک هفته ۱۶۸ ساعت است. (این یک هفته چگونه گذشت؟)

❖ در واقع قربانگاه فرصت‌ها دربی برنامه‌گی‌ها خوابیده است. چقدر فرصت‌ها در این

قربانگاه از بین می‌رود.

اگر ۴ ساعت در روز از این ۱۶۸ ساعت جدا کنیم، در هفته ۲۸ ساعت خواهیم داشت و ۱۴۰ ساعت باقی می ماند که این ۱۴۰ ساعت را می توان صرف، کارهای شخصی نظیر (خوابیدن، استراحت کردن، غذا خوردن، تفریح، مسافرت، صله ارحام بجا آوردن، کارهای معنوی، دعا، نماز، کار مردم را راه انداختن، تدریس و...) کرد. ۲۸ ساعت دیگر را به کارهایی نظیر: یاد گرفتن، مطالعه و فکر کردن پیرامون حال و آینده اختصاص داد. حتی در این زمان کم می توان انقلابی علمی به پا کرد.

عوامل مهم در موفقیت انسان های موفق

هر انسان موفقى محصول ۲ چیز است: ۱. استفاده از فرصت ها (خداوند فرصت ها را در اختیار همه یکسان قرار داده است) ۲. انتخاب صحیح (انتخاب های انسان، قیمت های او را رقم می زند.) انسان گاهی اوقات از کار، فعالیت های علمی، فعالیت های اجتماعی، تدریس، تعامل، حتی از درآمد خود راضی نیست، به آن دلیل است که برنامه ریزی شده عمل نمی کند. انسان باید زمان خود را به بندبکشد و مهار کند و سوار بر آن شود با برنامه ریزی. انسان در این دنیا نباید فقط دنبال راحتی باشد (لقد خلقنا الانسان فی کبد) ما انسان را در رنج و سختی آفریدیم. امکانات و موقعیت، اراده را نمی سازد. بلکه این اراده است که امکانات را به وجود می آورد. انسان باید قدمی بردارد و آغازگر باشد. (خودآغازگری. starter) یعنی استارتی بزنیم. اگر چه ممکن است مشکلاتی هم وجود داشته باشد، با تفکر و برنامه ریزی و تلاش و توکل بر خدا باید حرکت کنیم به سمت اهدافی که مشخص کرده ایم و برنامه ریزی کرده ایم برای رسیدن به آنها. زمان و وقت هایی که در اختیار انسان است بسیار کوتاه است و مشکلات زندگی هم تمام نمی شود.

استفاده بهتر از زمان

۱. کارهایی که به ما مربوط نمی شود را از برنامه ی خود حذف کنیم.
۲. کارهایی را که جزء وظایفمان است دقیق تر انجام بدهیم. (وارث کارهای زخمی نباشیم).

۳. همیشه سعی کنیم وقتمان را صرف کارهای مهمتر و باارزش‌تر کنیم.

کارایی به چه معناست؟

یعنی کار را درست انجام دادن و سنگ تمام گذاشتن در انجام هر کار، یعنی انسان سعی کند تا کار را به خوبی انجام دهد. کارهایی را انجام دهید که به رشته و تخصص شما مربوط می‌شود و یا به آن علاقه دارید.

دستیابی به موفقیت از راه برنامه‌ریزی و مدیریت زمان:

کارها به ۵ دسته تقسیم می‌شوند:

۱. کارهای مهم و فوری: مثل پرداخت قبض آب و برق و تلفن که تنها یک روز به اتمام زمان پرداخت آن فرصت باقی است.
۲. کارهای مهم و غیرفوری: که انسان می‌تواند برای انجام آن وقت دیگری بگذارد مانند پرداخت قبضی که ۲ روز وقت دارد.
۳. کارهای غیرمهم و فوری: یعنی افراد دیگری هم می‌توانند آن را انجام دهند.
۴. کارهای غیرمهم و غیر فوری: کارهایی که مربوط به دیگران می‌شود و متولی هم دارد و انسان می‌خواهد برای خود شیرینی یا خود نمایی آن را انجام دهد.
۵. کارهای بیهوده و وقت گیر: کارهایی که اصلاً ربطی به ما ندارد.

برای برنامه‌ریزی و مدیریت بهتر زمان چه باید کرد؟

۱. فهرست اهداف درازمدت خود را بنویسید.
۲. درجه‌ی الویت این اهداف را مشخص کنید و مقابل هرهدف بنویسید.
۳. کارهای با الویت "یک" را مشخص کنید.
۴. برنامه زمانی انجام کارهای مشخص با الویت یک رانتهیه نمایید.
۵. کارهای با الویت یک را طبق برنامه انجام دهید.

اگر بتوانیم یک ماه این کارها را انجام دهیم:

اول: یک نظم عجیبی در زندگی‌مان پیدا می‌شود.

دوم: احساس می‌کنیم وقتمان پربرکت‌تر شده است و وقت آزاد بیشتری داریم.

آشنایی با عوامل عدم موفقیت در کارها

۱. عدم برنامه ریزی (چو فردا شود فکر فردا کنم).
۲. در نظر نگرفتن الویت‌ها.
۳. تعهد کار بیش از اندازه.
۴. شتابزدگی در کارها.
۵. خودداری از تفویض اختیار در انجام کارها.
۶. فقدان قاطعیت در تصمیم‌گیری.
۷. انجام کارهای کوچک و بی‌ارزش.
۸. مطالعه‌ی مطالب غیر ضروری.

اهمیت برنامه‌ریزی و نظم و انضباط از منظر دین^۱

یکی از مسائل مهم و مبتلا به و یکی از دردهای مهم سیستم خانواده و نیز سیستم مدیریت در کشور است و آن مسأله‌ی نظم و بی‌نظمی و بی‌برنامگی است. این موضوع هم در مسائل اقتصادی و سیاسی، آموزشی و هم در شاخه‌های مختلف دیگر وجود دارد. و تبعات منفی نیز از خود بر جای می‌گذارد. بیماری بی‌انضباطی و بی‌برنامگی که مورد بحث ماست اگر شخصی باشد دارای یک سری آثار و اگر خانوادگی و اجتماعی باشد دارای آثار دیگری است.

در صورت نخست انرژی‌های فرد هدر می‌رود و بهره‌وری و استفاده‌ی مفید از عمرش به کمترین میزان خواهد رسید. گاهی دو نفر با هم در یک زمان درس خواندن را شروع کرده‌اند اما بعد از مدتی دیده می‌شود که یکی عالم، دکتر یا مهندس شده و دیگری همین‌طور باقی مانده است. درحالی‌که هر دو دارای یک استعداد بوده‌اند و با هم نیز درس خواندن را آغاز کرده‌اند، اما یکی رشد کرده و دیگری در جا زده است. چه می‌شود که یکی در رشته‌ی خودش رشد می‌کند و دیگری در جا می‌زند. بی‌انضباطی و بی‌برنامگی شخص باعث تفاوت‌ها و هدر رفتن انرژی او می‌گردد. بی‌انضباطی در خانواده نیز باعث از هم پاشیدن آن و اختلاف و طلاق می‌گردد.

۱. ناصررفیعی، سلسله سخنرانی‌ها، ج ۱، صص ۱۸۱-۱۹۱

بی‌برنامگی اگر در فضای عمومی کشور باشد باعث تورم، گرانی و به هم ریختگی اوضاع خواهد شد. اگر در مسائل نظامی باشد باعث شکست خواهد شد.

بنابراین مسئله خیلی مهم و دقیق است. خداوند می‌فرماید: من این عالم را با برنامه، انضباط و نظم آفریده ام «و السماء رفعها و وضع المیزان»؛^۱ ما آسمان را بلند قرار داده ایم و بر اساس میزان آفریده ایم. این قدر دقیق است که مسائل آن قابل پیش بینی است مثلاً بیست سال دیگر ماه خواهد گرفت و یا خورشید گرفتگی پیش خواهد آمد، و یا فلان ستاره در چه زمان از مقابل خورشید عبور می‌کند.

بنا بر فرمایش قرآن عالم را منظم و همه چیز را زوج و جفت قرار دادیم. «الذی خلقك فسواک فعدلك»^۲ سیستم بدنتان را دقیق آفریدیم به گونه‌ای که همه‌ی نیازهایتان را تامین می‌کند. «لقد خلقنا الانسان فی أحسن تقویم»^۳، شما را در یک نظام گسترده با بهترین قوام و نظام آفریدیم. احکام دین هم این طور است. هم عالم و هم بشر با نظم و انضباط آفریده شده است.

هم تکلیفی به نام نماز وقت (آغاز و پایان) منظم دارد و هم روز منظم است یعنی ابتدا و انتهای معین دارد. حج، دیه، زکات، خمس همه دارای برنامه دقت و نظم است. «و کذلک جعلناکم أمة»^۴ قرآن در طول بیست و سه سال نازل شده در حالی که سرتاسرش را بگردید یک تناقض پیدا نمی‌کنید. حال در این عالمی که همه چیز منظم و براساس برنامه است، کتاب وحی منظم و قانون شرع نیز منظم، چرا انسان بی نظم و نامنظم و بی برنامه باشد؟ و باری به هر جهت زندگی کند.

انواع بی‌نظمی و بی‌برنامگی و ضرورت برنامه‌ریزی

بی‌برنامگی و بی‌نظمی انواعی دارد که تنها به چند گونه‌ی آن اشاره می‌شود:

۱. **بی‌انضباطی شخصی:** در برخی از افراد بی‌انضباطی شخصی آن‌ها کار به خانواده و زندگی‌شان ندارد بلکه خودش بی‌انضباط و بی‌برنامه است. معلوم نیست برای دیدن تلویزیون،

۱. الرحمن، ۷

۲. انفطار، ۷

۳. التین، ۴

۴. بقره، ۱۴۳

ورزش و خواب و.... چه میزان وقت می گذارد. کلا آدم به هم ریخته ای است. این طور افراد در زندگی موفق نمی شوند.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود: **مؤمن باید ساعاتش را به سه بخش تنظیم کند؛ ساعتی را برای عبادت و زمانی را برای معاش و ساعتی را هم برای تفریح**^۱ کسانی هستند که به گفته ی خودشان در طول سال یک بار هم به مسافرت نمی روند، می گویند: ما حتی پارک هم نمی رویم همه ی مسیر زندگی شان درس، کار و تلاش شده است. اما برعکس بعضی ها تمام زندگی شان تفریح است در صورتی که در مسائل ضروری زندگی با برنامه و به اندازه باید رفتار کنیم. افراط (زیاده روی) و تفریط (کوتاهی کردن) زندگی را دچار مشکلات حاد می کند.

حضرت امیر در جای دیگر فرموده اند: « شما را و فرزندان و خاندانم را وصیت می کنم به دو چیز تقوا (خود نگهداری در مقابل گناه) و داشتن نظم و انضباط در امور زندگی».^۲ همچنین فرموده اند: **« چیزی که هیچ کس از آن بی نیاز نیست، توفیق است».**^۳

تقسیم شبانه روز

گفته شد امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: مؤمن باید ساعتش را سه گونه انتخاب کند؛
۱. «فساعة یناجی فیها ربه» ساعتی را برای مناجات با خدا و دعا و نماز اختصاص دهد. ساعتی را برای معاش و ساعت دیگر را هم برای تفریح قرار دهد.
 امام باقر (علیه السلام) فرمود: خداوند چند ویژگی به ما عطا کرده است: **«و القصد فی الغنی والفقر»**. میانه روی همان چیزی است که آدمی را از افراط و تفریط دور می کند. در جامعه افراد زیادی هستند که از افراط و تفریط صدمه می بینند.
 یعنی هر چیزی را در جای خودش باید حفظ کرد، و در حد اعتدال آن را انجام داد، اگر در اعمال عبادی غرق شود و دنیا را رها کند خداوند این رفتار را تأیید نکرده است. سوره ی

^۱ علی (علیه السلام) فرمود: «للمؤمن ثلاث ساعات فساعة یناجی فیها ربه ساعه یرم فیها معایشه معاشه و

ساعه یخلی فیها بین نفسه و بین لذتها فیما یحل و یجمل. (نهج البلاغه، حکمت ۳۴۰ و ۳۹۰)

^۲ اوصیکما بتقوی الله و نظم امرکم و... (نهج البلاغه، نامه ی ۴۷)

^۳ الشیء الذی لا یستغنی عنه احدٌ هو التوفیق. (نهج البلاغه، نامه ی ۲۸)

قصص در این باره صراحت دارد: «و لا تنس نصیبک من الدنیا»؛^۱ سهمت را از دنیا فراموش نکن، زُهبانیت و ترک دنیا در اسلام پسندیده نیست. و همچنین مبادا غرق در دنیا شوی و خدا را فراموش کنی.

«و کلمة الحق فی الرضا و الغضب»؛ حق گفتن در حالت عصبانیت و هم در حالت رضایت و خشنودی «خشية الله تعالى فی المغیب و المشهد» ترس از خداوند در پنهان و آشکار است. «و اذکر ربک فی نفسک علی کل حال» و در هر حال خدایت را یاد کن در دل خود. به طور خلاصه: نبی مکرم اسلام فرمود: چهار ویژگی را اگر کسی داشته باشد «فقد اوتی مثل ما اوتی آل داود» گویا خداوند نعمت‌هایی را که به آل داود داده است به او عطا کرده: میان‌رویی، عدالت، خوف از خدا و یاد خداوند.

نظم و انضباط و برنامه داشتن

آیت الله خمینی (ره) هشت سال در قم درس می‌گفتند، شاگردان ایشان می‌گویند: او هر روز صبح ساعت هشت بلا استثناء برای درس حاضر می‌شد و از بعضی از شاگردانی که دیر می‌آمدند گله می‌کرد. در نجف پانزده سال به صورت منظم سر ساعت ۹ شب به حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌رفتند و سر ساعت معینی از حرم خارج می‌شدند. این کارهای او به حدی دقیق بوده که می‌شد ساعت را از روی کارهای ایشان تنظیم کرد. این یعنی برنامه داشتن و رعایت نظم و انضباط در انجام کارها.

نظم در زندگی اهل بیت

وقتی زهرای مرضیه (سلام الله علیها) به خانه‌ی امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمدند، رسول خدا فرمود: کارهای بیرون از خانه با علی و کارهای داخل خانه با زهرا باشد، حضرت زهرا می‌گوید: آن قدر از تقسیم‌بندی و نظم‌ی که پیامبر اکرم در زندگی برای ما تنظیم کرد خوشحال شدم که همان لحظه خداوند را برای این موضوع شکر گزاردم.^۲

۱. قصص، ۷۷

۲. قالت فاطمه (سلام الله علیها) فلا یعلم ما داخلنی من السرور إلا الله إکفائی رسول الله (صلی الله علیه) تحمل رقاب الرجال؛ جز خدا کسی نمی‌داند که از این تقسیم کار تا چه اندازه خوشحال شدم، زیرا رسول خدا (صلی الله علیه) مرا از انجام کارهایی که مربوط به مردان است، بازداشت.

حواسمان جمع باشد که بی انضباطی شخصی لطمه می‌زند و باعث عدم موفقیت در رسیدن به اهداف و کارهایمان می‌گردد. این سخن پیامبر کنایه از داشتن نظم و برنامه‌ریزی در کارها و اوقات است.

۲. بی انضباطی در فضای زندگی خانوادگی

بی‌برنامگی و بی‌انضباطی در فضای زندگی مشترک خیلی ضربه وارد می‌کند. در خانواده‌هایی که همه‌ی کارها روی دوش مرد یا زن است و کارها تقسیم نشده است، زندگی بسیار سخت می‌گذرد. نظم در خانواده لازم است. باید همه‌ی برنامه‌های عبادی، تفریحی، و کاری، رسیدگی به امور همسر و تربیت فرزندان خانم خانه و آقای خانه همه مشخص باشد، نبی مکرم اسلام فرمود:

« خیرکم خیرکم لأهله و أنا خیرکم لأهلی »؛ بهترین شما کسی است که به امور خانواده‌اش بیشتر برسد و در تنظیم زندگی‌اش بیشتر کوشا باشد. باید خیلی مواظب باشیم که بی‌برنامگی، بی‌انضباطی و بی‌نظمی در روابط خانوادگی موجب فروپاشی این نهاد ارجمند و قوی و استوار می‌گردد.

باید در رابطه با همسر، فرزند، خانواده‌ی همسر و خانواده‌ی خودمان و فامیل‌های دور و نزدیک برنامه داشته باشیم تا بتوانیم به آرامشی که قرآن وعده داده برسیم.

۲. بی‌نظمی در امور مدیریتی

سوم بی‌برنامگی بی‌انضباطی و عدم نظم در امور مدیریتی است. این هم خیلی مهم است مخصوصاً برای مسئولین و عزیزانی که در پست‌های کلیدی نظام کار می‌کنند. مدیری که برنامه داشته باشد، نظم و انضباط و کنترل و نظارت مستمر داشته باشد می‌تواند به مردم و کشورش خدمات ارزنده ارائه دهد و مدیری که فاقد این ویژگی است ضربه‌های شدیدی به مردم و کشور وارد می‌کند.

مسئولین و مدیران ارشد نظام باید به‌جای طرح‌های آزمایشی برنامه‌ریزی داشته باشند، زیرا این طرح‌ها باعث تورم و لطمه وارد نمودن به جامعه مخصوصاً قشر آسیب‌پذیر می‌گردد. تبعات کارهایتان را باید بسنجید و بعد آن را انجام دهید. شما در مقابل مردم و در مقابل خدا مسؤولید و باید در دنیا و آخرت پاسخگو باشید.

۴. بی‌نظمی در امور اقتصادی

کسانی که مدیریت و برنامه‌ریزی ندارند دچار بحران‌های اقتصادی می‌شوند. مدیریت پسندیده و برنامه‌ریزی و نظارت است که می‌تواند جلوی بحران‌های اقتصادی را بگیرد. (هم در سطح خانواده و هم در سطح اداره‌ی امورات کشور).

آشنایی با مفهوم ملکه

تعریف ملکه^۱

از نظر محمدعلی سادات: وقتی عملی به‌طور مکرر انجام پذیرد، در هر بار، حالت حاصل از آن در روح انسان اثر می‌گذارد و پس از مدتی در روح رسوخ می‌یابد و در آن مستقر می‌شود، در این صورت گفته می‌شود که آن صفت به‌صورت ملکه در آمده است. وقتی صفتی به‌صورت ملکه در آید، از بین بردن آن بسیار مشکل است.

افعالی که براساس یک ملکه‌ی روحی (نفسانی) از انسان صادر می‌شوند آسان و بدون سختی انجام می‌گیرند. مانند سلام کردن، بخشندگی، احترام به بزرگتر، دروغ، غیبت، نظم و انضباط، وجدان کاری و...

از نظر مهدی علیزاده^۲ ملکات نفس انسان به سه گروه تقسیم می‌شوند:

۱. ملکات جسمانی که بیشتر در اعضای بدن با تکرار و تمرین مداوم ظهور و بروز پیدا می‌کنند. به دست آوردن این دسته از مهارت‌ها هدف علم تربیت بدنی است مانند: مهارت راه رفتن، شنا کردن، سوارکاری و...

۲. ملکات ذهنی، هستند که به دست آوردن آن‌ها هدف تربیت استعدادهای ذهنی انسان است همچون ملکه‌ی تمرکز، دقت، یادسپاری، یادآوری، سرعت انتقال، توانایی تجزیه و تحلیل، نقادی، تفکر، برنامه‌ریزی و انواع ورزش‌های فکری

۳. ملکات صفات روحی و قلبی انسان است که در کتب اخلاق به آن‌ها پرداخته شده است. ملکه‌های مثبت: شجاعت، سخاوت، حلم، تواضع، تقوا، صبر و بردباری، صلابت، جدیت، عفت، حیا و...

ملکه‌های منفی: خودخواهی، حسد، دروغ‌گویی، نفاق، مکرو حیله، ریا، قساوت، تکبر

و...

۱. اخلاق اسلامی، محمدعلی سادات، ص ۸

۲. اخلاق اسلامی، مهدی علیزاده و همکاران، صص ۲۹-۳۴

فواید ملکه

هرملکه به عنوان ابزاری مفید و موثر در اختیار آدمی است. که از به کار گیری آن با صرف توان کم در زمانی اندک، بهره‌ای وافر به دست می‌آید. (مانند خوشنویسی، رانندگی و...) البته خوشنویسی برای مبتدی برخلاف فرد خوشنویس، نیازمند صرف توان و زمان است. تا بتدریج پس از مدتی با تکرار و تمرین زیاد خوشنویسی ملکه‌ی روح فرد شود و به راحتی و سهولت و سرعت آن را انجام دهد.

ملکات اخلاقی

مانند حضور قلب در نماز برای مردم عادی، در مقایسه با انسان‌های خود ساخته که با صرف وقت زیاد و تکرار و تمرین پیوسته، حضور قلب را تحصیل کرده‌اند، فرق دارد. بنابراین کاری که در ابتدا دشوار، پرزحمت و یا نشدنی به نظر می‌رسد با تحصیل ملکه نه تنها شدنی است، بلکه به مرور زمان بر اثر تکرار، نیز آسان تر می‌گردد. از دستاوردهای ملکه سرعت عمل، آسانی عمل، بهبود سطح عمل و پایداری عمل است.

اصول تحصیل ملکه

۱. امکان پذیری

تحصیل ملکات (آراستن روح به صفات خوب) یا تغییر ملکات (پیراستن روح از صفات زشت و ناپسند) برای انسان در هر سن و سالی و موقعیتی امکان پذیر است، گرچه در جوانی بسیار آسانتر و دست یافتنی تر است.

۲. تدریج و زمان بری

پیدایش ملکه نیازمند زمان است و هیچ صفتی به یکباره در روح آدمی پدید نمی‌آید و از میان نمی‌رود. (تحصیل: به دست آوردن، کسب کردن)
تولد و مرگ ملکات مانند همه‌ی حرکت‌ها و تحول‌های جهان مادی، با گذشت زمان روی می‌دهد. (مانند طفلی که از ما دستوری بخواهد که یک شبه بزرگ شود. آیا می‌توانیم او را به خوردن حجم زیادی از غذا توصیه کنیم؟)
بنابراین به دست آوردن سریع حضور قلب در نماز یا قدرت و تسلط بر مهار خشم و غضب و ... امری تدریجی است و نیاز به زمان دارد. برنامه ریزی‌های شتاب زده و در نظر نگرفتن زمان، جز شکست و ناامیدی ار مغانی ندارد.

۳. تکرار و استمرار

پیدایش ملکه، بر اثر تکرار عمل است. برای به دست آوردن ملکه‌ی خوش نویسی باید بسیار نوشت و تمرین کرد، تا به نتیجه رسید. برای کسب ملکه رانندگی نیز باید علاوه بر مطالعه و آشنایی با قوانین و مقررات رانندگی و آشنایی با فرمان، کلاچ، ترمز و گاز، دنده و راهنما... باید رانندگی را در کنار یک استاد تمرین کرد؛ باید رانندگی کرد و به مرور زمان، مهارت رانندگی را کسب نمود و بدون نیاز به استاد و نگاه کردن به گاز و ترمز و کلاچ و دنده و... با راحتی و مهارت رانندگی کرد و از آن لذت برد. (رانندگی برای فرد ملکه می‌شود.)

برای کسب یک صفت خوب اخلاقی، تنها آرزو و دعا کردن کافی نیست. بلکه اقدام‌های عملی متعددی را که شرط ضروری به دست آوردن این صفت اخلاقی است، باید انجام دهیم. مثلاً برای از بین بردن صفت زشت غیبت ابتدا باید برای شناخت بیشتر این صفت زشت، یک کتاب خوب در این رابطه مطالعه کنیم و با آثار تخریبی آن آشنا شویم.

پس از آن باید برنامه خود سازی برای خود بگذاریم در خانه چگونه عمل کنیم تا این صفت زشت را کمتر مرتکب شویم. در محیط کار چگونه؟ در دانشگاه چگونه؟ و... چهل روز از زبانمان مراقبت کنیم (غیبت نکنیم) در طول روز از گوشمان مراقبت کنیم (غیبت نشنویم) کمتر حرف بزنییم و بیشتر گوش بدهیم در این مسیر توکلیمان باید به خدا باشد و از وسوسه‌های نفس اماره و شیطان مرتب به خدا پناه ببریم با ذکر دعاها و آیاتی که در این رابطه وجود دارد انشاءالله بعد از گذشت چهل شبانه روز این نورانیت را در دل و جان خود احساس می‌کنیم و از غیبت کردن و غیبت شنیدن حالمان به هم می‌خورد. بیشتر به دنبال شناسایی عیوب خودمان می‌رویم و سعی می‌کنیم روحمان را وسعت ببخشیم و خوبی‌های دیگران را بر زبان بیاوریم ملکات هم می‌توانند خوب باشند و هم بد و فاسد (زشت و ناپسند)

۴. تاثیر قطعی و نامحسوس عمل

گرچه هر عمل به نوعی در پیدایش ملکه نقش دارد، اما تاثیر آن معمولاً دیدنی و محسوس نیست. مثلاً: برای پیدایش ملکه‌ی خوش نویسی ممکن است نوشتن هزار صفحه لازم باشد، با نوشتن هر صفحه به میزان یک هزارم مسیر به ملکه نزدیک می‌شویم. اما فرد معمولاً پس از نوشتن چندین صفحه، در سطح مهارت خود تغییر در خور توجهی نمی‌بیند. این قاعده ملکات فاسد و ناپسند را نیز دربر می‌گیرد. هر تخلف از وعده و پیمان شکنی گامی به سوی نا جوانمردی است، گرچه اثر آن محسوس نیست.

یکی از شگردهای پیچیده‌ی شیطان برخورد دوگانه‌ی او با اعمال خوب و بد ماست. انسان وقتی عمل بدی انجام می‌دهد، شیطان تاثیر آن عمل را در نفس انسان کوچک جلوه می‌دهد و به‌گونه‌ای وانمود می‌کند که گویا پس از عمل هیچ اتفاقی نیفتاده است. این وسوسه سبب می‌گردد آدمی به راحتی عمل زشت خود را نادیده بگیرد و از تکرار آن نیز نپرهیزد.

از سوی دیگر، هر بار آدمی عمل شایسته‌ای انجام می‌دهد شیطان تاثیر آن عمل را در نفس او بسیار بزرگ می‌نماید و چنان وانمود می‌کند که پس از انجام عمل وضعیت انسان بسیار مطلوب شده است. این وسوسه باعث می‌شود انسان به عجب (خود پسندی) دچار شود و احساس استغنا کند و از حرکت باز ایستد.

۵. دشواری تحصیل ملکه و لزوم استقامت

دوران پیدایش ملکه برآدمی سخت می‌گذرد، کسی که واجد ملکه نیست، توان بسیاری به کار می‌گیرد و زمان زیادی معطل می‌شود، اما در اوایل محصول چندانی به دست نمی‌آورد و این کافی است تا انسان ضعیف را به ستوه آورد (و از ادامه‌ی راه باز دارد). خداوند به چنین افرادی بشارت می‌دهد: «سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا...» پس از هر سختی، آسانی است. « (سوره طلاق، آیه ۷)

۶. دقت در مراحل کسب ملکه

توجه و دقت بیشتر در مراحل ایجاد ملکه در پیدایش آن اثر گذارتر است. برای مثال، صفحاتی که با نشاط و حوصله نوشته می‌شود، در ایجاد هنر خوشنویسی تاثیر بیشتری دارد. رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمود: «خدا بنده‌ای را دوست دارد که هرگاه کاری را انجام می‌دهد آن را استوار و محکم سازد.» و «هرگاه کسی از شما کاری می‌کند، باید آن را شایسته و متقن انجام دهد.»

۷. برنامه ریزی و بهره‌گیری از تجارب دیگران

تفکر و برنامه ریزی، مسیر تحصیل ملکه را تسهیل می‌بخشد. استفاده از تجارب دیگران، مشاوره و برخورداری از استاد، بی شک مدت زمان تحصیل ملکه را کوتاه‌تر می‌کند و اُفت و خیزها و اشتباهات را به کمترین مقدار کاهش می‌دهد.

۸. اعتدال و احتیاط

برنامه عملی برای کسب ملکه باید با توان فعلی فرد تناسب داشته باشد. از آنجا که توان انسان در ابتدای انجام کار بسیار کم است، تکلیف و تحمیل به نفس اگر بیش از حد طاقت باشد، یا به عمل نمی‌انجامد و یا استمرار نمی‌یابد. حتی در مواردی آسیب رسان است. (در فرد زدگی بوجود می‌آورد).

توصیه به تدریج دارای دو مرحله است:

یکی این که فرد بیش از حد توان خود در هر مرحله بر خود تکلیف نکند. و دیگری این که هرگاه توانایی و قابلیت نفس افزایش یافت، تکلیف را بیفزاید. مثلاً: برای رسیدن به ملکه‌ی “تقوا” نباید به‌طور همزمان برای کنترل هفت عضو (زبان، چشم، گوش، دست، پا، شکم و عورت) برنامه‌ریزی کنیم.

برای هر عضو جداگانه برنامه‌ریزی کنیم بهتر است. ترکیب این دو مورد، توصیه به “اعتدال” در برنامه‌ریزی است. در این میان نکته‌ی مهم لزوم بهره‌برداری از ملکه پس از دست‌یابی است.

بدین بیان که پس از تشکیل ملکه در وجود آدمی، به کارگیری آن و بهره‌مندی از آثار و فواید آن نیز به اختیار آدمی است. خوشنویسی برای هنرمند خطاط آسان است اما ادامه دادن آن نیز توان و همت می‌طلبد، چراکه اگر از صرف همین توان اندک دریغ ورزد ملکه‌ی خود را معطل و بی‌فایده گذارده است و به مرور زمان کم‌رنگ می‌شود، ضعیف می‌شود.

به کارگیری مداوم توانمندی‌ها افزون بر بهره‌مندی از نتایج کار، ملکه‌ی پرکاری، سخت‌کوشی، فعالیت، استقامت و نشاط را در وجود آدمی پدید می‌آورد و سستی و تنبلی و کسالت را از میان می‌برد.

برای ایجاد ملکات مثبت و از بین بردن ملکات منفی (یا همان فضایل اخلاقی و رذایل اخلاقی) باید **درگام نخست**، استعدادها، ظرفیت‌ها و ارزش‌های وجودی خود را به دقت کشف و بشناسیم.

در گام دوم برای شکوفاسازی آن‌ها برنامه‌ریزی کنیم و **درگام سوم**، با قدرت و ثبات قدم و توکل بر خدا آن برنامه را اجرانماییم.

اصلاح نفس و تربیت آن (برنامه خودسازی)^۱

از نظر اسلام اگر کسی بخواهد خودش را تربیت کند، اولین قدم «مشارطه» است یعنی اول انسان باید با خودش قرارداد امضاء کند، که این‌ها را اغلب روی کاغذ می‌آورند. موارد مورد نظر را روی کاغذ می‌نویسند و با خودشان شرط می‌کنند و پیمان می‌بندند که اینگونه باشیم؛ چون اگر مشارطه نشود و انسان با خودش قرارداد نبندد و موارد را مشخص نکند و برای تربیت و ساختن خودش برنامه قرار ندهد، چگونه می‌تواند **دومین قدم «مراقبه» و سومین قدم یعنی «محاسبه»** را در رابطه با اصلاح نفس و تربیت خودش بردارد.

در این رابطه مثلاً اول با خودش یک قرارداد می‌بندد که خوراک من این جور باشد، خواب من این طور باشد، سخن گفتن من در خانواده و اجتماع این جور باشد، کاری که باید برای زندگی خودم بکنم این طور باشد، کاری که باید برای خلق خدا بکنم این طور باشد، وقت من این جور باید تقسیم بشود، این هارادار ذهن خودش مشخص می‌کند، یا روی کاغذ می‌آورد، امضاء می‌کند و با خودش پیمان می‌بندد که برطبق این برنامه عمل بکند و بعد در حین عمل از خودش مراقبت می‌کند که همین طوری که پیمان بسته رفتار بکند.

همچنین در هر شبانه روز اواخر هر روز قبل از خوابیدن از خودش حساب می‌کشد که آیا مطابق آنچه که پیمان بسته عمل کردم؟ آیا در طول روز از خودم مراقبت کردم یا نکردم؟ اگر عمل کرده بود بعدش شکر و سپاس الهی و سجده‌ی شکر به جای می‌آورد و اگر عمل نکرده بود **قدم چهارم یعنی «معاتبه»** در کار می‌آید (یعنی خود را ملامت کردن با زبان) اگر کم تخلف کرده باشد، و اگر تخلف شدید باشد **قدم پنجم یعنی «معاقبه»** در کار می‌آید (خود را عقوبت کردن) که آن عقوبت کردن با روزه و یا انجام کارهای خیلی سخت بر خود تحمیل کردن و مجازات کردن خود است.

پس از محاسبه، در مواردی که اعمال انجام شده با معیارهای اخلاقی موافق بوده باید یک تشویقی برای خود در نظر بگیرد (مثلاً تفریح و گردش مناسب، غذای خوب و مورد علاقه و ...) و اگر خلاف آن بوده باید مجازاتی مناسب و متوازن در نظر بگیرد؛ مثل این که در ابتدا به سرزنش و ملامت خود پردازد و در مراتب بعد اعمال مشقت آمیزی را بر خود تحمیل کند؛ مثلاً روزه بگیرد یا خود را موقتاً از بعضی مواهب و لذایذ محروم نماید.

۱. تعلیم و تربیت در اسلام، مرتضی مطهری، صص ۳۷۵ و ۳۷۶

در این موارد می‌توان تشابه با عمل خلاف را هم لحاظ کرد؛ مثلاً در مورد عدم مراعات نسبت به غذای حرام، به خود گرسنگی دهد، در مورد نگاه به نامحرم چشم خود را ازدیدن بعضی امور محبوب و دوست داشتنی اش (مثلاً دیدن یک فیلم جذاب) محروم کند، اگر مربوط به زبان باشد آن را با سکوت مجازات کند و اگر کسی را رنجانده است، نزد او برود و با عذرخواهی نفس اماره‌ی خود را خوار کند... باید این مجازات و معاقبه را که جهاد اکبر است جدی بگیریم و الا برای انسان اعمال خلاف و رذایل اخلاقی سهل می‌گردد و با آن‌ها مانوس می‌شود؛ در حدی که ترک آن‌ها صعب و دشوار گردد.

امام علی (علیه‌السلام) فرمودند^۱: «بالاترین جهاد، مبارزه با هواهای نفسانی و بازداری نفس از لذایذ نامشروع دنیا است.»

«بدانید که جهاد اکبر، مبارزه با هواهای نفسانی است. پس به این جهاد ادامه دهید تا به فوز و سعادت برسید.»

رهنمودهائی از بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت الله خمینی (ره) جهت خودسازی

۱. نماز شب راحتاً به پا دارید.
۲. روزهای دوشنبه و پنجشنبه را حتی المقدور روزه بگیرید.
۳. اوقات خواب را کم کرده و بیشتر قرآن بخوانید.
۴. برای عهد و پیمان اهمیت فوق العاده قائل شوید.
۵. به تهیدستان انفاق کنید.
۶. از مواضع تهمت دوری کنید.
۷. در مجالس پرخرج و شکوه شرکت نکرده و خود نیز چنین مجالسی نداشته باشید.
۸. لباس ساده بپوشید.
۹. زیاد صحبت نکنید، دعاها را زیاد بخوانید. (خصوصاً دعای روز سه شنبه)
۱۰. ورزش کنید (نرمش، پیاده روی، کوهنوردی، کشتی، شنا...)
۱۱. بیشتر مطالعه کنید: مذهبی، اجتماعی، سیاسی، علمی، فلسفی، نقل و قول، سخنرانی، فن بیان.
۱۲. دانش‌های فنی مورد نیاز یک کشور مترقی اسلامی را بیاموزید.
۱۳. دانش تجوید و عربی را بیاموزید، در هر زمینه‌ای هوشیار باشید.
۱۴. کارنیک خود را فراموش کنید، گناهان گذشته را بیاد بیاورید.
۱۵. از نظر مادی به تهیدستان و از نظر معنوی به اولیاء... بنگرید.
۱۶. از اخبار روز و از اخبار مسلمین با اطلاع شوید.

۱. اخلاق اسلامی، احمد دیلمی و مسعود آذربایجانی، ص ۳۳۵

برنامه ریزی برای مجاهده با نفس اماره‌ی بالسوء^۱

برای پاک کردن روح از صفات زشت و ناپسند و برای مبارزه و تسلط بر نفس اماره چه باید کرد؟

نخستین گام در طریق تهذیب و تزکیه‌ی نفس "مجاهده" است؛ یعنی تلاش و کوشش در جهت رفع موانعی که سد راه کمال و سعادت انسان است و بدون آن هر نوع تربیتی بی حاصل است.

تهذیب و تزکیه به معنای پاک کردن و پاکیزه نگه داشتن روح از آلودگی‌ها و صفات زشت و آراستن آن به صفات خوب و پسندیده است. در تربیت دینی پیش از آن که از بیرون به تربیت انسان پردازد، در آغاز خویشتن فرد را به وی نشان می‌دهد (معرفی می‌کند) و ضعف‌ها و قوت‌هایش را به او گوشزد می‌کند.

در قالب بحث خود شناسی از روح، نفس، دل یا همان قلب و فطرت از کارکردها و نقاط ضعف و قوت آن‌ها برایش می‌گوید. تا خودش بر اثر شناخت و معرفتی که کسب کرده خود جوش در تکاپوی رشد و تزکیه باشد و موانع را از میان بردارد.

مجاهده دوگونه است:

۱. درونی (جهاد با نفس اماره‌ی بالسوء)
 ۲. بیرونی (جهاد با دشمن بیرونی یعنی شیطان)
- که هر دو نقش تربیتی و انسان سازی دارند.
- ابتدا از جهاد با نفس اماره شروع می‌کنیم که برای تبیین آن باید به چند مطلب توجه داشت:

- نفس اماره و خطرهای آن
- ضرورت برنامه‌ریزی و مجاهده با نفس اماره
- حقیقت مجاهده با نفس اماره
- مراحل عملی تهذیب و تزکیه‌ی نفس
- ره توشه‌ی مجاهده‌ی با نفس اماره

۱. اخلاق و تربیت اسلامی، محمدتقی رهبر و محمدحسن رحیمیان، صص ۱۱۰-۱۲۰

۱. نفس اماره و خطرهای آن.

شناخت نفس نخستین ضرورت در امر مجاهده است. مراتب نفس، مرتبه نازل آن نفس اماره بالسوء است که از درون به بدی وانجام کارهای زشت و ناپسند فرمان می‌دهد. (إِنَّ النَّفْسَ لِأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ سوره‌ی یوسف، آیه ۵۳) و پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) آن را سخت‌ترین دشمنان خوانده است. در آیات و روایات و توصیه‌های اخلاقی و عرفانی و ادبیات ما، از نفس اماره نکوهش بسیار شده و پیروی از آن (هوای نفس) سرچشمه‌ی همه خطاها و گمراهی‌ها به شمار آمده است. قرآن کریم پیروی از نفس اماره (و هواهای آن را) نوعی پرستش مشرکانه دانسته است که عقل را از بین می‌برد و قلب (دل) را ظلمانی می‌کند و آدمی را از هویت الهی خود محروم و از مشاهده‌ی حقایق محجوب می‌سازد.

حضرت آیت الله خمینی (ره): نفس اماره چون امیر وجود انسان شد و در باطن قوی شد تمام قوا نیز از او اطاعت می‌کنند و تسلیم او می‌شوند (قوه شهوت، قوه غضب و قوه عقل) ابتدا آن‌ها را به معاصی کوچک و به تدریج به معاصی بزرگ می‌کشاند عقاید انسان را سست می‌کند و فرد را به بغض و دشمنی با انبیاء و اولیاء الهی وادار می‌کند و او را به کفر می‌کشاند.

در این باره قرآن کریم می‌فرماید: (آیا دیدی آن کس را که هوای نفس خود را خدای خود گرفت و با داشتن علم و دانش خداوند گمراهش کرد و بر گوش و دل او مهر زد و بردیدگانش پرده افکند. سوره جاثیه، آیه ۲۳)

داستان برصیصای عابد، داستان بلعم باعورا، داستان یوسف پیامبر (علیه‌السلام) و...
امام صادق (علیه‌السلام) از نفس اماره‌ی بالسوء به‌عنوان وحشتناک‌ترین و تاریک‌ترین حجاب میان انسان و خدا نام برده‌اند. پیروی از نفس اماره و هواهای آن به‌گردابی مهلک می‌ماند که هر مقدار آدمی در آن پای بفشارد بیشتر به اعماق آن کشیده می‌شود و امید نجات را از دست می‌دهد. نفس اماره، فقط به گناه و کسب لذت‌های نامشروع بسنده نمی‌کند، بلکه آدمی را تا سر حد کفر و انکار آیات خدا پیش می‌برد.

۲. ضرورت برنامه‌ریزی و مجاهده بانفس اماره

با توجه به آنچه از خطرهای نفس اشاره شد، مجاهده بانفس اماره که در روایات باعنوان “جهاد اکبر” آمده است. امری اجتناب‌ناپذیر است که تا آخرین روزها و لحظات زندگی ادامه دارد.

امام علی (علیه السلام) جهاد با نفس اماره را بالاترین نوع جهاد خوانده است.

راز مطلب این است که :

اولا، اصلاح نفس اماره که اساس تربیت اخلاقی است جزاز طریق شناخت و مجاهده با آن میسر نیست.

ثانیا رسیدن به درجات عالی و کمالات معنوی در پرتو مجاهده با نفس اماره میسر است زیرا پیروی از نفس اماره و هواهای آن، آدمی را از علم و کمال و کرامت و عزت و تجلی استعدادهای انسانی باز می دارد..

ثالثا اگر انسان در جبهه‌ی مبارزه با نفس اماره، شکست بخورد در همه‌ی جبهه‌ها شکست خورده است و اسارت نفس اماره (اسیرنفس اماره بودن) انسان را به هرنوع بردگی انحطاط و ذلتی می کشاند.

بنابراین اگر انسان بخواهد مالک خویشتن باشد (و امیر نفس اماره) و از قید و بند طبیعت و اسارت تن و اسارت دیگران رهایی یابد، بناچار باید محدودیت‌هایی را بپذیرد تا از اسارت نفس اماره (خود محدود) آزاد شود.

حضرت امیر (علیه السلام) به مالک اشتر چنین می نویسد:

مالک تو باید مالک خودباشی و نسبت به خواسته‌های نا مشروع نفس اماره بخل ورزی که بخل ورزیدن نسبت به نفس اماره، عین انصاف در حق آنست.

مجاهده‌ی بانفس اماره در پاره‌ای روایات با عنوان "ریاضت" مطرح شده است.

ریاضت: یعنی تلاش و کوشش جهت رام کردن نفس اماره (این اسب وحشی و چموش) در برابر پرهیز از حرام خدا و کسب لذت‌های نامشروع.

حضرت علی (علیه السلام) فرمود: نفس اماره خود را با تقوا و ریاضت تمرین دهیم تا در دنیا از لغزش و گناه در امان باشیم.

ریاضت قله‌ی برتر و مرتبه‌ی متعالی مجاهده است که طی کننده‌ی راه کمال نه تنها از محرمات و مکروهات بلکه از بسیاری امور مباح نیز خودداری می کند و بدین وسیله و در چهارچوب شرع و عقل، برصفای نفس و توان روحانی خود می افزاید.

در فرهنگ امروز عرب، از ورزش به ریاضت بدنی تعبیر می شود. بی تناسب نیست گفته

شود همان گونه که ورزش جسمانی بر قوای بدن می افزاید، ورزش روحی (ریاضت) نیز قدرت روحی انسان را بالا می برد و هر اندازه با تمایلات تن مبارزه شود، روح قوی تر شده، اعمال خارق العاده انجام می دهد. راز اعمال غیرعادی مرتاضان هندی را در همین قدرت

روحي بايد جست. (هرچند در مشروع بودن بعضی رياضت‌های هندوها جای گفتگوست و رياضت شرعی با رياضت‌های غير شرعی تفاوت بارز دارد.)
 جلوه‌های ملکوتی عقل، رهیابی عقل به معارف الهی، عروج روح در ملکوت اعلا و کسب عزت و کرامت نفس انسان بیش از هر چیز در گرو پالایش روح از صفات زشت و ناپسند و رياضت و مجاهده‌ی با نفس اماره است.

۳. حقیقت مجاهده

مجاهده و رياضت در اسلام نه به معنای محرومیت از نعمت‌های الهی و سرکوب تمایلات مشروع مادی است؛ بلکه به معنای محدود ساختن و مهار کردن و به کار گرفتن این استعدادها در جهت رشد و کمال و تعالی آدمی است مثلاً انسان با خصلت غریزی خود به خوردنی‌ها و آشامیدنی‌های مطبوع تمایل نامحدود دارد، اما در عین حال، ساختار طبیعی بدن او را محدود می‌سازد و آن گاه که نیاز بدن تامین شد و به مرز طبیعی (سیری) رسید، آب و غذا را پس می‌زند.

پیامبران خدا برانگیخته شدند تا کاروان انسانی را در مسیر رشد و کمال همراهی کنند و محدودی هریک از قوا (قوه شهوت، قوه غضب، قوه عقل) را مشخص نمایند تا انسان در پرتو عقل و شرع، شهوت و غضب را مهار کند، نه آنکه به تعطیلی بکشاند.

ناگفته نماند که اسارت و بردگی انسان در برابر نفس اماره و امیال آن، در همین دنیای مادی و زندگی دنیوی نیز موجب فساد، ویرانی و هرج و مرج اخلاقی خواهد بود و ادامه‌ی حیات اجتماعی را ناممکن می‌سازد.

به همین دلیل است که هیچ یک از جوامع آزادی انسان را به‌طور مطلق نپذیرفته‌اند و همه‌ی مکاتب نوعی محدودیت را الزامی می‌دانند.



شکل شماره ۲۰

رمز پیروزی و انجام کارهای بزرگ و رسیدن به سعادت، عبور از سیم خاردار نفس آماره است. اول باید بتوانیم از سیم خاردار نفس آماره‌ی خودمان عبور کنیم تا وقتی که ما گرفتار و اسیر نفس آماره‌ی خودمان هستیم نمی‌توانیم کارهای بزرگ و ماندگار انجام دهیم. این را رزمندگان جوان ما به ما یاد دادند، تعلیم دادند. «مقام معظم رهبری»

۴. (برنامه خود سازی) حضرت آیت الله خمینی (ره) ۱

- | | |
|-----------|-----------|
| ۱. یقظه | ۲. تفکر |
| ۳. عزم | ۴. مشارطه |
| ۵. مراقبه | ۶. محاسبه |
| ۷. تذکر | |

۱. اخلاق و تربیت اسلامی، محمدتقی رهبر و محمد حسن رحیمیان، صص ۱۱۴. ۱۲۰

۱. یقظه

یعنی بیداری و تنبه و خروج از غفلت و خود فراموشی که بدون آن هیچ گاه انسان به فکر خودسازی و تزکیه‌ی نفس نخواهد افتاد، چون بیماری‌های روحی، روانی (صفات زشت و ناپسند اخلاقی) ناپیداست و اغلب توام با لذت (بر خلاف بیماری جسم که غالباً توام با درد است، بدن حساسیت نشان داده و شخص درصدد معالجه بر می‌آید).

انسان به دلیل گرایش شدید به مادیات و عرصه‌ی مادی که در آن زندگی می‌کند، کمتر به فکر چاره بر می‌آید و این خصلت طبیعی انسان است که قرآن نیز به آن اشاره کرده است: «ان هؤلاء يحبون العاجلة ويذرون ورائهم يوماً ثقیلاً» آن‌ها زندگی زودگذر دنیا را دوست دارند، در حالی که روز سختی را پشت سر خود رها می‌کنند. (سوره انسان، آیه ۲۷)

حضرت علی (علیه‌السلام) غفلت را زیان‌بارترین دشمنان معرفی کرده است.

غفلت نوعی بیماری روحی، عامل کور دلی و مرگ قلب (دل) است.

یکی از رسالت‌های انبیا الهی این بوده که پرده‌های غفلت را از جلوی چشم انسان‌ها کنار بزنند و انسان را به خدا و به خود و به عوامل رشد و عوامل انحطاطش توجه دهند.

امام خمینی (ره) می‌فرمایند: «تمام صفات زشت و ناپسند اخلاقی که روح انسان را آلوده می‌کنند، قابل اصلاح هستند لیکن در اول کار کمی زحمت دارد، سخت است، اما بعد از ورود با توکل بر خدا سهل و آسان می‌شود.

مهم این است که انسان به فکر تصفیه و اصلاح و تزکیه‌ی روح بیفتد و از خواب بیدار شود. منزل اولیه انسانیت یقظه است و آن بیدار شدن از خواب غفلت و هشیار شدن از مستی طبیعت است و فهمیدن اینکه انسان مسافر است و هر مسافری برای سفرش زادو توشه نیاز دارد و زادو توشه‌ی انسان، خصلت‌های خوب اوست. «

۲. تفکر

دومین مرحله‌ی خودسازی (تهذیب و تزکیه روح) تفکر است. تفکر «سیرباطن انسان

است از مبادی به مقاصد. هیچ‌کس از مراتب پایین به مرتبه‌ی کمال نمی‌رسد جز به تفکر»

مبادی تفکر یعنی نقطه‌ی آغازین اندیشه، عبارت است از نظر در آیات «أفاق و أنفس»،

تفکر در آثار خدا و نعمت‌های بیکران او؛ که توجه به آن‌ها روح را به خضوع و سپاس وا می‌دارد و نیز اندیشیدن انسان به سرنوشت خویش و وظیفه‌ای که در برابر آفریدگار

خود دارد و اینکه هدف از این زندگی دنیوی چیست؟ مقصد نهایی حیات کجاست؟ و برای رسیدن به آن مقصد چه باید کرد؟

تفکر:

اندیشیدن در آیات آفاق و انفس.

تفکر در آثار خدا و نعمت‌های بیکران او.

تفکر در سرنوشت خویش.

تفکر پیرامون وظیفه‌ای که در برابر آفریدگار خود دارد.

تفکر در مورد اینکه هدف از این زندگی دنیوی چیست؟

تفکر در مورد مقصد نهایی حیات، مقصد کجاست؟

تفکر پیرامون اینکه برای رسیدن به آن مقصد چه باید کرد؟

آیات بسیاری از قرآن کریم به تفکر و تدبّر توصیه می‌کند: «آیا با خود نمی‌اندیشند (تفکر نمی‌کنند) که خداوند آسمان و زمین و آنچه را در میان آن هاست، جز به حق نیافریده است.» (سوره روم، آیه ۸)

در روایات نیز از تفکر به عنوان بهترین عبادت و طریق علم و عمل و رسیدن به سعادت و درجات عالی یاد شده است. در برخی روایات تفکر یک ساعت معادل ۷۰ سال عبادت به شمار آمده که فلسفه‌ی آن، سرنوشت ساز بودن تفکر است. بسا یک ساعت تفکر سرنوشت انسانی را تغییر داده است. [داستان "حر" و پیوستن او در آخرین لحظات به لشکر امام حسین (علیه السلام)]

۳. عزم یا اراده

سومین مرحله‌ی خودسازی (تهذیب و تزکیه‌ی روح) عزم است؛ یعنی تصمیم‌گیری برای ادای فرایض (واجبات) و ترک محرّمات.

عزم یعنی تصمیم‌گیری برای ادای واجبات (فرایض) و ترک محرّمات یعنی جبران مافات (گذشته‌ها) یعنی پایداری در راه حق.

انسان بدون عزم و تصمیم راسخ به هیچ یک از مقامات نخواهد رسید.

امام خمینی (ره): عزم، جوهره‌ی انسانیت و میزان امتیاز انسان است و تفاوت درجات انسان به تفاوت درجات عزم اوست.

عزم بر:

ترک معاصی؛

انجام واجبات؛

جبران آنچه از او فوت شده در ایام حیات؛

اینکه ظاهر و صورت خود را مانند ظاهر انسان عقلی و شرعی نماید.

انسان شرعی عبارت از آن است که موافق مطلوبات شرع (دین) عمل کند و ظاهرش، ظاهر رسول الله باشد و پیرو آن بزرگوار باشد در جمیع حرکات و سکنات و در تمام افعال و چیزهایی که باید ترک کند.

به طور کلی مجاهده با نفس اماره، امیر نفس اماره شدن (با برنامه خودسازی و تهذیب نفس) و تکیه و توکل بر خدا در همه حال و پرهیز از گناهان کوچک و بزرگ می تواند عزم را قوت ببخشد و سستی اراده را درمان کند.

امام علی (علیه السلام) می فرمایند: هرگاه بر کار نیک عزم کردید بدان عمل کنید.

برای تضعیف اراده و سستی عزم آدمی، هیچ عاملی همانند گناه نیست.

تا انسان درهای گناه را به روی خود نبندد و نفس اماره و هواهای آن را به بند نکشد (مهار نکند) دارای عزمی استوار نخواهد شد. در جوانی نیروهای جسمانی فعال و با نشاط است و می تواند بر مشکلات فایق آید.

نیروی روانی جوانان نیز قوی تر از دوران کودکی و پیری است. چه بسیار مشکلاتی که جوان با اراده ی آهنین خود آسان می کند و البته آسیب پذیری جوانان نیز قابل انکار نیست بر مریبان است که زمینه های روانی جوانان را بشناسند و در تربیت آنان بکوشند.

انسان تا جوان است و نیروی جوانی دارد، می تواند با نفس اماره و هواهای آن مبارزه کند و آن هارا تحت فرمان خود در بیاورد و خود را بسازد و نقص ها را اصلاح کند و خواسته های حیوانی را از خود دور کند. (اگر کسی خودسازی را برای دوران پیری گذاشته، کار از کار گذشته است و نتیجه ای نمی گیرد.)

۴. مشارطه

مشارطه که آن را معاهده نیز می گویند، عبارت است از شرط و تعهد انسان بر ترک معصیت و پای بندی به عهد و میثاقی که در این خصوص بسته است. (عهد می تواند با خود باشد. با خدا باشد. با دیگران باشد) که بالاترین این تعهدها، تعهد به خداست. «**أَوْفُوا بَعْدَ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ.**» (سوره نحل، آیه ۹۱)

«**اَوْفُوا بعهْدِ اللّٰه ان العهْدِ كَانِ مَسْؤُولًا**» (سوره اسراء، آیه ۳۴)

مشارطه آن است که در اول روز مثلاً با خود شرط کند که امروز «حلال خدا را رعایت و از حرام خدا بپرهیزد» و برخلاف فرموده‌ی حق تبارک و تعالی رفتار نکند و این مطلب را تصمیم بگیرد، انجام دهد. معلوم است که یک روز تقوا را رعایت کردن (انجام واجبات و ترک محرمات) امری خیلی سهل و انسان به آسانی می‌تواند از عهده‌ی آن برآید.

۵. مراقبه

آن است که در طول روز که فرد با خود شرط کرده خلاف نکند (مورد بالا) مراقب خود باشد و برعهد و پیمانانش بایستد و به در خواست‌های نفس اماره و وسوسه‌های شیطان، دل نسپارد و از شرّ آن‌ها به خدا پناه ببرد. (معاذ الله، اعوذ بالله)

انسان باید مثل طبیب و پرستار مهربان از حال خود مواظبت نماید و مهار نفس سرکش و چموش را از دست ندهد که به مجرد غفلت مهار و لجام (لگام) بگسلد و انسان را به خاک مذلت و هلاک می‌کشاند.

در هر حال، باید به خدای تعالی پناه ببریم از شرّ نفس اماره و شیطان.

۶. محاسبه

آن است که انسان آخر شب (قبل از اینکه به رختخواب برود) از خود حساب بکشد در رابطه با شرطی که با خود کرده بود، آیا موفق شد امروز حلال و حرام خدا را مراعات کند یا خیر؟ اگر موفق بود، شکر خدا را بجا بیاورد (الحمد لله) و سعی و تلاش کند فردا نیز این عهد راعملی کند و اگر در محاسبه معلوم شد، امروز دچار معصیت و گناه شده و حرامی را انجام داده است، خود را با کلام و با عمل سرزنش کند که چرا امروز حریف نفس اماره نشده و مجدداً فردا سعی و تلاش کند که این شکست را جبران کند (توبه کند در اصلاح عیبش بکوشد).

انسان باید بداند که خداوند از اعمال و اسرار نهان او آگاه است و آن را حسابرسی خواهد کرد و «**و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله**» (سوره بقره، آیه

۷. تذکر

تذکر یعنی متذکر عظمت خداوند بودن و نعمت‌های او را یاد کردن و توجه داشتن به اینکه انسان در محضر خداست و باید از گناه بپرهیزد. تذکر (به یاد خدا بودن) از نتایج تفکر است و لذا تفکر را مقدم دانسته‌اند از تذکر.

آیات در باب ذکر و تذکر بسیار است. از جمله:

«یا ایها الذین امنوا اذکروا لله ذکراً کثیراً، ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را بسیار یاد

کنید.» (سوره احزاب، آیه ۴۱)

نقطه مقابل تذکر، فراموشی و غفلت است که در آیات و روایات مورد نکوهش قرار گرفته است. قرآن کریم هشدار می‌دهد: «از کسانی نباشید که خدا را فراموش کرده‌اند و خداوند خودشان را از یادشان برده و به ورطه‌ی فسق و فجور کشیده شده‌اند» (سوره‌ی حشر، آیه ۱۹) «و شیطان بر آنان مسلط شده و ذکر خدا را از یادشان برده است» (سوره مجادله، آیه ۱۹)

حضرت امام (ره) می‌فرماید: این همه مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها در اثر غفلت از یاد خدا و قدرت اوست که به دست نفس اماره و شیطان رجیم صورت می‌گیرد. ذکر حقیقی همان ذکر قلبی و توجه دل به سوی پروردگار است. (توجه قلبی انسان به ساحت پروردگار)

اثرات غفلت از یاد خدا

- کدورت قلب (دل) را زیاد می‌کند.
- نفس اماره و شیطان را بر انسان چیره می‌کند.
- مفاسد را روزافزون می‌کند.

اثرات تذکر و یاد آوری

- آرامش قلبی و قدرت روحی «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (سوره رعد، آیه ۲۸)
- دل را صفا می‌دهد و صیقلی می‌نماید و جلوه گاه محبوب می‌کند (جلب نظر الهی)
- روح را تصفیه و خالص می‌کند و از قید اسارت نفس اماره برهاند.
- حُبِّ دنیا را که منشا تمام خطیئات و سرچشمه‌ی تمام گناهان (سیئات) است از دل بیرون کند (وارستگی از لذات مادی).
- دوری از گناه.

۸. ضبط خیال

در زمره‌ی شرایط تهذیب و تزکیه‌ی روح، از ضبط خیال نیز نام برده‌اند؛ چون نیروی تخیل همانند مرغی به هرسو پرواز می‌کند و گاه در دام اوهام فاسد و خیالات باطل می‌افتد و سبب انحراف فکر و اعتقاد و آلودگی روح و فساد در عمل می‌شود. از این رو مهار کردن نیروی خیال و هدایت آن در قلمرو عقل و شرع برای رهروان طریق کمال، ضروری است.

ره توشه و نتیجه‌ی مجاهده با نفس اماره (برنامه‌ی خودسازی)

آن چه در منابع اسلامی به‌عنوان ره توشه‌ی تهذیب و تزکیه نفس به‌طور گسترده و مکرر آمده است، تقواست که «وَزَع» نیز نامیده می‌شود.

قرآن کریم تقواریا بهترین ره توشه‌ی انسان در سفر الی الله (سفر به سوی خدا) دانسته است. «وتزودوا فان خیرالزاد التقوی» (سوره‌ی بقره، آیه ۱۹۷)

و در ۲۵۴ آیه از آن سخن گفته است. «تقوا» از «وقایه» به معنای نگاه داشتن است و در اینجا، به معنای مراقبت از نفس و خویشتن داری در اطاعت دستورات خدا و پرهیز (اجتناب) از ناپایدهای اوست. (انجام ندادن محرّمات) مفهوم تقوا گسترده‌تر از مفهوم وَزَع است و شامل انجام واجبات و ترک محرمات می‌شود، در حالی که وَزَع بیشتر به جنبه‌ی منفی یعنی اجتناب از حرام ناظر است.

تقوا زاد و توشه‌ی انسان در سفر معنوی و یکی از ارکان مهم پیمایش (طی کردن) مدارج کمال است که بدون آن به هیچ یک از مقامات نتوان رسید. پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به «ابوذر» فرمود: «برتوباد به تقوای الهی که آن سرسلسله‌ی همه‌ی امور است.»

پیدایش ملکه‌ی تقوا، جز در پرتو ایمان به خدا و ترس از قدرت، عظمت و جلال او و برنامه خودسازی امکان پذیر نیست.

برنامه‌ی خودسازی حضرت آیت الله مکارم شیرازی^۱

این بحث اهمّیت فوق‌العاده‌ای در علم اخلاق دارد و از امور زیادی بحث می‌کند:

گام اول: توبه

بسیاری از علمای اخلاق نخستین گام برای تهذیب اخلاق و سیر الی الله را «توبه» شمرده‌اند، توبه‌ای که صفحه قلب را از آلودگی‌ها پاک کند و تیرگی‌ها را مبدل به روشنایی سازد و پشت انسان را از بار سنگین گناه سبک کند، تا به راحتی بتواند طریق به سوی خدا را بییماید. مرحوم «فیض کاشانی» در آغاز جلد هفتم «المحجّة البیضاء» که در واقع آغازگر بحث‌های اخلاقی است چنین می‌گوید:

«توبه از گناه و بازگشت به سوی ستار العیوب و علام الغیوب آغاز راه سالکین و سرمایه پیرومندان و نخستین گام مریدان و کلید علاقه مندان و مطلع برگزیدگان و برگزیده مقربان است!»^۱

سپس اشاره به این حقیقت می‌کند که غالباً انسان‌ها گرفتار لغزشهایی می‌شوند و با اشاره به لغزش آدم (که در واقع ترك اولی بود نه گناه) می‌گوید: چه اشکالی دارد که همه فرزندان آدم به هنگام ارتکاب خطاها به او اقتدا کنند، چرا که خیر محض، کار فرشتگان است، و آمادگی برای شرّ بدون جبران، خوی شیاطین است، و باز گشت به خیر بعد از شرّ، طبیعت آدمیان است.

آن کس که به هنگام ارتکاب گناه و انجام شرّ به خیر باز گردد، حقیقتاً انسان است! در واقع توبه اساس دین را تشکیل می‌دهد، چرا که دین و مذهب انسان را به جدا شدن از بدیها و بازگشت به خیرات دعوت می‌کند؛ و با توجه به این حقیقت، لازم است توبه در صدر مباحث مربوط به اعمال و صفات نجاتبخش قرار گیرد.

به تعبیردیگر، بسیار می‌شود که از انسان مخصوصاً در آغاز تربیت و سیر و سلوک الی الله لغزش‌هایی سر می‌زند، اگر درهای بازگشت به روی او بسته شود بکلی مأیوس می‌گردد و برای همیشه از پیمودن این راه باز می‌ماند؛ به همین دلیل، در مکتب تربیتی اسلام، «توبه» به‌عنوان يك اصل مهم مطرح است و از تمام آلودگان به گناه دعوت می‌کند که برای اصلاح خویش و جبران گذشته از این باب رحمت الهی وارد شوند.

۱. اخلاق در قرآن، ج ۱، ناصر مکارم شیرازی، صص ۲۱۷-۲۴۶

این حقیقت در سخنان امام علی بن الحسین (علیه السلام) در مناجات تائبین با زیباترین صورتی بیان شده، « الهی اَنْتَ الَّذِی فَتَحْتَ لِعِبْدِكَ بَاباً اِلَى عَفْوِكَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ فَقُلْتَ تُوْبُوا اِلَى اللّٰهِ تُوْبَةً نُّصُوْحًا، فَمَا عُذْرُ مَنْ اَغْفَلَ دُخُوْلَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ؛ معبود من! تو کسی هستی که به روی بندگان درى به سوى عفو ت گشوده ای و نامش را توبه نهاده ای، و فرموده ای باز گردید به سوى خدا و توبه کنید، توبه خالص! حال که این در رحمت باز است، عذر کسانی که از آن غافل شوند چیست؟»

جالب این که خداوند علاقه فوق العاده ای به توبه بندگان دارد، چرا که آغاز تمام خوشبختی های انسان است.

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: «اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی اَشَدُّ فَرَحًا بِتُوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ اَصْلًا رَاحِلَتُهُ وَزَادَهُ فِي لَيْلَةٍ ظَلَمَاءَ فَوَجَدَهَا، خداوند از توبه بنده اش بسیار شاد می شود، بیش از کسی که مرکب و توشه خود را در بیابان (خطرناکی) در يك شب تار يك گم کرده و سپس آن را بیابد.»

این تعبیر که با کنایات و لطف خاصی آمیخته است، نشان می دهد که در واقع توبه، هم مرکب است و هم توشه راه، تا انسان وادی ظلمانی عصیان را پشت سر بگذارد و به سرمنزل نور و رحمت و صفات والای انسانیت برسد.

به هر حال، در بحث «توبه» مسائل زیادی مطرح است که اهم آنها، امور زیر است:

- | | |
|-----------------|-----------------------|
| ۱ - حقیقت توبه | ۲ - وجوب توبه |
| ۳ - عمومیت توبه | ۴ - ارکان توبه |
| ۵ - قبولی توبه | ۶ - دوام توبه |
| ۷ - مراتب توبه | ۸ - آثار و برکات توبه |

۱ - حقیقت توبه

«توبه» در اصل به معنی بازگشت از گناه است (این در صورتی است که به شخص گناهکاری نسبت داده شود) ولی در قرآن و روایات اسلامی بارها به خدا نسبت داده شده است. در این صورت به معنی بازگشت به رحمت است، همان رحمتی که به خاطر ارتکاب گناه از گناهکار سلب شده بود، پس از بازگشت او به خط عبادت و بندگی خدا، رحمت الهی به او باز می گردد و به همین دلیل یکی از نام های خدا، «تَوَّاب» (یعنی بسیار بازگشت کننده به رحمت یا بسیار توبه پذیر) است.

۲ - وجوب توبه

تمام علمای اسلام در وجوب توبه اتفاق نظر دارند، و در متن آیات قرآن مجید کراراً به آن امر شده است؛ در آیه ۸ سوره تحریم می خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید به سوی خدا باز گردید توبه کنید، توبه‌ای خالص و بی شائبه، امید است (با این کار) پروردگارتان گناهانتان را ببخشد و شما را در باغهایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است داخل کند.»

همه انبیای الهی هنگامی که برای هدایت امت‌های منحرف مأموریت می یافتند، یکی از نخستین گام‌هایشان دعوت به توبه بود چرا که بدون توبه و شستن لوح دل از نقش گناه، جایی برای نقش توحید و فضائل نیست.

پیغمبر بزرگ خداوند هود (علیه السلام) از نخستین سخنانش این بود: «وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ، ای قوم من از پروردگارتان طلب آمرزش کنید، سپس به سوی او باز گردید و توبه نمایید!» (سوره هود، آیه ۵۲)

پیامبر بزرگ دیگر صالح (علیه السلام) نیز همین سخن را پایه کار خود قرار می دهد و می گوید: «فَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ؛ از او طلب آمرزش کنید و به سوی او باز گردید و توبه کنید!» (سوره هود، آیه ۶۱)

حضرت شعیب (علیه السلام) نیز با همین منطق به دعوت قومش پرداخت، و گفت: «وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ، از پروردگار خود آمرزش بطلبید و به سوی او باز گردید و توبه کنید که پروردگارم مهربان و دوستدار (توبه کاران) است!» (سوره هود، آیه ۹۰)

در روایات اسلامی نیز بر مسأله وجوب فوری توبه تأکید شده است، از جمله:

۱ - در وصیت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به فرزندش امام مجتبی (علیه السلام) می خوانیم: «وَإِنْ قَارَفْتَ سَيِّئَةً فَعَجِّلْ مَحْوَهَا بِالتَّوْبَةِ، اگر مرتکب گناهی شدی، آن را به وسیله توبه هر چه زودتر محو کن!»

البته با توجه به این که امام مرتکب گناهی نمی شود، منظور در اینجا تشویق دیگران به توبه است.

۲ - در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم که به ابن مسعود فرمود: «يَا بْنَ مَسْعُودَ لَا تَقْدِمِ الدَّنْبَ وَلَا تُؤَخِّرِ التَّوْبَةَ، وَلَكِنْ قَدِّمِ التَّوْبَةَ وَآخِرِ الدَّنْبَ، ای

ابن مسعود! گناه را مقدّم مشمار، و توبه را تأخیر مینداز، بلکه توبه را مقدّم کن و گناه را به عقب بینداز (و ترك كن)!

۳- در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «مُسَوِّفٌ نَفْسِهِ بِالتَّوْبَةِ مِنْ هُجُومِ الْأَجْلِ عَلَى أَعْظَمِ الْخَطْرِ» کسی که توبه را در برابر هجوم اجل به تأخیر بیندازد، در برابر بزرگترین خطر قرار می گیرد، (که عمرش پایان گیرد در حالی که توبه نکرده باشد)!

۴- در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می خوانیم که از جدّش رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چنین نقل می کند: «لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ اللَّهِ مِنْ مُؤْمِنٍ تَائِبٍ أَوْ مُؤْمِنَةٍ تَائِبَةٍ، چیزی در نزد خدا محبوبتر از مرد یا زن با ایمانی که توبه کند نیست!»

این تعبیر می تواند دلیلی به وجوب توبه باشد به خاطر این که توبه محبوبترین امور در نزد خدا شمرده شده است. علاوه بر این، دلیل عقلی روشنی بر وجوب توبه داریم و آن این که عقل حاکم بر این است که در برابر عذاب الهی - خواه یقین باشد یا احتمالی - باید وسیله نجاتی فراهم ساخت، و با توجه به این که توبه بهترین وسیله نجات است، عقل آن را واجب می شمرد؛ چگونه افراد گناهکار خود را از عذاب الهی در دنیا و آخرت می توانند محفوظ بشمرند در حالی که توبه نکرده باشند.

آری! توبه واجب است، هم به دلیل صراحت آیات قرآن مجید و هم روایات اسلامی و هم دلیل عقل، و از این گذشته وجوب توبه در میان تمام علمای اسلام مسلم و قطعی است.

۳- عمومیت توبه

«توبه» مخصوص به گناه یا گناهان خاصی نیست، و شخص و اشخاص معینی را شامل نمی شود، و زمان محدودی ندارد، و سنّ و سال و عصر و زمان خاصی در آن مطرح نیست. بنابراین، توبه از تمام گناهان است و نسبت به همه اشخاص و در هر زمان و هر مکان می باشد، همان گونه که اگر شرایط در آن جمع باشد مورد قبول درگاه الهی خواهد بود. تنها استثنایی که در قبول توبه وجود دارد و در قرآن مجید به آن اشاره شده این است که اگر انسان زمانی به سراغ توبه رود که در آستانه برزخ قرار گرفته و مقدمات انتقال او از دنیا فراهم شده است و یا عذاب الهی فرا رسد (مانند توبه فرعون هنگامی که عذاب الهی فرا رسید و در میان امواج نیل در حال غرق شدن بود) پذیرفته نمی شود، و در آن زمان درهای توبه بسته خواهد شد، زیرا اگر کسی در آن حال توبه کند، توبه او اضطراری و اجباری است نه اختیاری و توأم با میل و رغبت قرآن می گوید:

«وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا، توبه کسانی که کارهای بدی انجام می‌دهند و هنگامی که مرگ یکی از آن‌ها فرا رسد می‌گوید: الآن توبه کردم، پذیرفته نیست و نه توبه کسانی که در حال کفر از دنیا می‌روند (و در عالم برزخ توبه می‌کنند) این‌ها کسانی هستند که عذاب دردناکی برایشان فراهم شده است!»^۱

در داستان فرعون می‌خوانیم: هنگامی که فرعون و لشکریانش وارد مسیر خشکی داخل دریا شدند و ناگهان آب‌ها فرو ریختند و فرعون در حال غرق شدن بود گفت: «أَمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ، من ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آن کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند نیست، و من از مسلمین هستم!»^۲

ولی بلافاصله جواب شنید: «أَلْتَنَّىٰ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» الان ایمان می‌آوری؟! در حالی که قبلاً عصیان کردی و از مفسدان بودی (توبه ات در این حال پذیرفته نیست)^۳

درباره بعضی از اقوام گذشته نیز می‌خوانیم: «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ حُدَّهُ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ، هنگامی که عذاب (شدید) ما را دیدند گفتند هم اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می‌شمردیم کافر شدیم!»

قرآن در پاسخ آن‌ها می‌گوید: «فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ، اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، ایمانشان برای آن‌ها سودی نداشت، این سنت خداوند است که همواره در میان بندگان اجرا شده و آنجا کافران زیانکار شدند.»^۴

و به همین دلیل، در مورد حدود اسلامی هنگامی که شخص مجرم بعد از دستگیر شدن و گرفتاری در چنگال عدالت و کیفر و مجازات، توبه کند، توبه‌اش پذیرفته نیست؛ چرا که این گونه توبه‌ها معمولاً جنبه اضطراری دارد، و هیچ گونه دلالتی بر تغییر موضع مجرم ندارد.

۱. سوره نساء، آیه ۱۸

۲. سوره یونس، آیه ۹۰

۳. سوره یونس، آیه ۹۱

۴. سوره غافر، آیات ۸۴ و ۸۵

بنابراین توبه تنها در يك مورد پذیرفته نیست و آنجائی است که مسأله از شکل اختیاری بودن بیرون رود و شکل اضطراری و اجباری بخود بگیرد.

بعضی چنین پنداشته‌اند که توبه در سه مورد دیگر نیز پذیرفته نیست:

اول در مورد شرك و بت پرستی زیرا قرآن مجید می‌فرماید: «**إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ**، خداوند (هرگز) شرك را نمی‌بخشد و پایین‌تر از آن را برای هر کس بخواهد و شایسته بداند می‌بخشد!»^۱

ولی این سخن صحیح نیست؛ زیرا در این آیه گفتگو از توبه نیست، بلکه سخن از «عفو بدون توبه» است، به یقین تمام کسانی که در آغاز اسلام از شرك توبه کردند و مسلمان شدند توبه آن‌ها پذیرفته شد، و همچنین تمام مشرکانی که امروز نیز توبه کنند و رو به اسلام آورند به اتفاق همه علمای اسلام توبه آن‌ها پذیرفته می‌شود، **ولی اگر مشرک توبه نکند و با حال شرك از دنیا برود مشمول غفران و عفو الهی نخواهد شد**؛ در حالی که اگر با ایمان و توحید از دنیا بروند، ولی مرتکب گناہانی شده باشند، ممکن است مشمول عفو الهی بشوند، و مفهوم آیه فوق همین است. کوتاه سخن این که، عفو الهی شامل مشرکان نخواهد شد ولی شامل مؤمنان می‌شود، **اما توبه سبب آمرزش همه گناہان حتی شرك خواهد شد**.

دوم و سوم این که، توبه باید در فاصله کمی بعد از گناه باشد نه فاصله‌های دور، و نیز باید از گناہانی باشد که از روی جهالت انجام گرفته است نه از روی عناد و لجاجت، به دلیل این که هر دو مطلب در آیه ۱۷ سوره نساء آمده است:

«**إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا**، توبه تنها برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام می‌دهند سپس بزودی توبه می‌کنند، خداوند توبه چنین اشخاص را می‌پذیرد و خدا دانا و حکیم است.»

ولی این نکته قابل توجه است که بسیاری از مفسران این آیه را بر توبه کامل حمل کرده‌اند زیرا مسلم است که اگر افرادی از روی عناد و لجاج مرتکب گناہانی شوند سپس از مرکب لجاجت و غرور پایین آیند و رو به درگاه خدا آورند، توبه آنان پذیرفته می‌شود، و در تاریخ اسلام نمونه‌های فراوانی برای این گونه افراد است که نخست در صف دشمنان لجوج و عنود بودند و سپس بازگشتند و از دوستان مخلص شدند.

۱. سوره نساء، آیه ۴۸

همچنین مسلم است که اگر انسان سالیان دراز گناه کند و بعد پشیمان شود و حقیقتاً توبه و جبران کند، توبه او پذیرفته خواهد شد.

در حدیث معروفی از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که فرمود: هر کس یکسال قبل از مرگش توبه کند خدا توبه او را می پذیرد، سپس فرمود یک سال زیاد است، کسی که یک ماه قبل از مرگش توبه کند خدا توبه او را می پذیرد سپس افزود یک ماه نیز زیاد است، کسی که یک جمعه (یک هفته) قبل از مرگش توبه کند توبه او مورد قبول خداوند واقع می شود، باز افزود یک جمعه زیاد است کسی که یک روز قبل از مرگش توبه کند خداوند توبه اش را پذیرا می شود، باز فرمود یک روز نیز زیاد است!

کسی که یک ساعت قبل از مرگش توبه کند خداوند توبه او را می پذیرد، سپس افزود یک ساعت هم زیاد است! کسی که قبل از آن که جانش به گلورسد (در آخرین لحظه حیات و در حال اختیار) توبه کند، خداوند توبه او را می پذیرد!

البته منظور این است که توبه با تمام شرایطش انجام گردد؛ مثلاً، اگر حقوق افرادی ضایع شده در همان لحظه به افراد مطمئن توصیه کند که حقوق آن ها را بپردازند و سپس توبه کند.

آیات فراوانی از قرآن نیز دلیل بر عمومیت توبه و شمول آن نسبت به جمیع گناهان است، از جمله:

۱ - در آیه ۵۳ سوره زمر می خوانیم: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ، بگو ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.»

۲ - در آیه ۳۹ سوره مائده می خوانیم: «فَمَنْ تَابَ مِن بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» اما آن کسی که پس از ستم کردن توبه کند و جبران نماید خداوند توبه او را می پذیرد، خداوند آمرزنده و مهربان است.»

درست است که این آیه بعد از بیان حد سارق آمده است ولی دارای مفهوم عام و گسترده ای است که شامل همه گناهان می شود.

۳ - در آیه ۵۴ سوره انعام آمده: «إِنَّهُ مَن عَمَلٍ مِّنْكُمْ سُوءٍ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ، هرکس از شما کار بدی از روی نادانی کند سپس توبه و اصلاح نماید، مشمول رحمت خدا می شود، چرا که خداوند غفور و رحیم است.»

در این آیه هرگونه عمل سوء که تمام گناهان را فرا می‌گیرد، قابل توبه و بازگشت ذکر شده است.

۴ - در آیه ۱۳۵ سوره آل عمران چنین آمده است: «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ».

و آن‌ها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می‌افتند، و بر گناه اصرار نمی‌ورزند با این که می‌دانند. در این جا نیز با توجه به این که ظلم و ستم، هرگونه گناهی را شامل می‌شود، چرا که بعضی از گناهان ستم بر دیگران است و بعضی ظلم به خویشان، و در این آیه نسبت به همه آن ها وعده پذیرش توبه داده شده است، عمومیت توبه نسبت به تمام گناهان اثبات می‌شود.

۵ - در آیه دیگری (آیه ۳۱ سوره نور) همه مؤمنان را مخاطب قرار داده می‌فرماید: «وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»، ای مؤمنان همگی به سوی خدا بازگردید تا رستگار شوید.»

واژه جمیعاً دلیل بر این است که هر گناهکاری دعوت به توبه شده است، و اگر توبه دارای شمول و عموم نباشد، چنین دعوتی صحیح نیست. این نکته قابل دقت است که در آیات بالا در بعضی از موارد روی مسأله اسراف تکیه شده و در مورد دیگر ظلم، و در مورد دیگر عمل سوء، و وعده آمرزش همه این عناوین به طور گسترده، در صورت توبه داده شده است. بنابراین، هر عمل سوء و هر ظلم و ستم و هر اسراف بر خویشان از انسان سر بزند و توبه کند، خداوند توبه او را می‌پذیرد. در این باره روایات زیادی در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده که درهای توبه تا آخرین لحظات عمر، مادام که انسان مرگ را با چشم خود نبیند باز است.

۴ - ارکان توبه

همان گونه که در بالا آمد حقیقت توبه، بازگشت از نافرمانی خدا به سوی اطاعت است، که ناشی از پشیمانی و ندامت نسبت به اعمال گذشته می‌باشد و لازمه این پشیمانی و علم به این که گناه حائل میان او و محبوب واقعی می‌گردد، تصمیم بر ترک آن در آینده و همچنین جبران مافات است.

یعنی، تا آنجا که در توان دارد، آثار سوء گناهان گذشته را از درون و برون وجود خویش برچیند، و اگر حقوق از دست رفته‌ای است و قابل جبران است، جبران نماید. به همین دلیل،

در قرآن مجید در آیات بسیاری این معنی تکرار شده است که توبه را با اصلاح و جبران همراه ساخته.

۱- در آیه ۱۶۰ سوره بقره بعد از اشاره به گناه بزرگ کتمان آیات الهی و مجازات سخت آن‌ها می‌فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا فَاُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ، مگر کسانی که توبه کنند و اصلاح نمایند و آنچه را کتمان کرده بودند آشکار سازند که من توبه آن‌ها را می‌پذیرم، و من تَوَّابٌ رحیم هستم.»

۲- در آیه ۸۹ سوره آل عمران بعد از اشاره به مسأله ارتداد (کافر شدن بعد از ایمان) و مجازات سخت آن‌ها می‌افزاید: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ، مگر کسانی که پس از آن توبه کنند و اصلاح نمایند (و در مقام جبران بر آیند) زیرا خداوند آمرزنده و بخشنده است.»

۳- و در آیه ۱۴۶ سوره نساء، بعد از ذکر منافقان و سرنوشت شوم آن‌ها می‌فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ، مگر آن‌ها که توبه کنند و جبران و اصلاح نمایند و به عنایت الهی چنگ زنند و دین خود را برای خدا خالص نمایند.»

۴- و در آیه ۵ سوره نور بعد از ذکر مجازات شدید قذف (وارد کردن اتهام زنا و مانند آن به دیگری) و مجازات شدید آن‌ها در دنیا و آخرت، می‌افزاید: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ، مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند که خداوند (آن‌ها را) می‌بخشد زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.»

۵- و سرانجام به صورت يك قانون کلی در همه گناهان، در آیه ۱۱۹ سوره نحل می‌خوانیم: «ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ، اما پروردگارت نسبت به آن‌ها که از روی جهالت بدی کرده‌اند و سپس توبه نموده و در مقام جبران بر آمده‌اند خداوند بعد از آن آمرزنده و مهربان است.»

۶- شبیه همین معنی در آیه ۸۲ سوره طه نیز آمده است آن‌جا که می‌فرماید: «وَأَنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى، من هر که را توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و سپس هدایت شود می‌آمرزم و می‌بخشم.»

در این جا علاوه بر مسأله باز گشت و عمل صالح (یعنی جبران گذشته) که دو رکن اساسی توبه است، به مسأله ایمان و هدایت نیز اشاره شده است. در واقع گناه نور ایمان را کم می‌کند و انسان را از طریق هدایت منحرف می‌سازد به همین دلیل، باید بعد از توبه تجدید ایمان کند و به راه هدایت باز گردد.

۷- باز شبیه همین معنی در آیه ۵۴ سوره انعام نیز آمده که می‌فرماید: «أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غُفُورٌ رَحِيمٌ» هر کس از شما کار بدی از روی نادانی کند سپس توبه و اصلاح (و جبران) نماید (مشمول رحمت خدا می‌شود چرا که) او آمرزنده مهربان است.»

از مجموع آیات فوق، منطق قرآن در مسأله توبه کاملاً آشکار می‌شود، که توبه حقیقی تنها به گفتن استغفار و حتی ندامت از گذشته و تصمیم بر ترك در آینده نیست، بلکه افزون بر این باید کوتاهی‌هایی که در گذشته رخ داده و مفاصدی که در روح و جان انسان به وجود آمده و آثار سوئی که گناه در جامعه گذارده تا آنجا که امکان دارد جبران گردد و شستشوی کامل حاصل شود، این است توبه حقیقی از گناه نه تنها گفتن استغفرالله!

نکته دیگری که در اینجا شایان توجه است این است که کلمه اصلاح بعد از ذکر توبه در آیات بالا مانند بسیاری از تعبیرات قرآن مفهوم جامع و گسترده‌ای دارد که هرگونه جبران مافات را شامل می‌شود، از جمله:

۱- شخص توبه کار باید حقوقی را که از مردم پایمال کرده است به آن‌ها بازگرداند؛ اگر در حیات هستند به خودشان، و اگر از دنیا رفته‌اند به وارثان آن‌ها برساند.

۲- اگر حیثیت کسی را به خاطر غیبت کردن یا اهانت لگه دار کرده باشد باید از او حلیت بطلبد و اگر از دنیا رفته است به تلافی حیثیت بر باد رفته، کار خیر برای او انجام دهد تا روح او راضی گردد.

۳- اگر عباداتی از او فوت شد، قضا نماید. و اگر کفار دارد (مانند ترك روزه عمدتاً و شکستن عهد و نذر) کفار آن را بدهد.

۴- با توجه به این که گناه قلب را تاریک می‌سازد، باید آنقدر اطاعت و بندگی کند تا ظلمت دل را با نور اطاعت برطرف سازد.

جامعترین سخن درباره تفسیر معنی اصلاح همان چیزی است که در کلمات قصار امیرمؤمنان علی (علیه‌السلام) در نهج البلاغه در شرح استغفار به معنی جامع و کامل آمده است. کسی در محضر آن حضرت گفت: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ گویی امام از طرز سخن او و یا سوابق و لواحق اعمالش می‌دانست که این استغفار جنبه صوری دارد و نه واقعی، به همین جهت از این استغفار بر آشفت و فرمود:

«تَكَلُّنَكَ أُمَّكَ أَتَدْرِي مَا الْأَسْتِغْفَارُ؟ الْأَسْتِغْفَارُ دَرَجَةُ الْعَلِيِّينَ، مادرت بر عزای تو بگرید، آیا می‌دانی استغفار چیست؟ استغفار مقام بلند مرتبگان است!»

سپس افزود: «وَهُوَ اسْمٌ وَقَعَ عَلَى سِتَّةِ مَعَانٍ، استغفار يك كلمه است اما شش معنى (و مرحله) دارد.»

«أُولَئِكَ الَّذِينَ نَدِمُوا عَلَى مَا مَضَى» نخست، پشیمانی از گذشته است.

«وَالثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعَوْدِ إِلَيْهِ أَبَدًا، دوم، تصمیم بر ترك آن برای همیشه است.»
«وَالثَّالِثُ أَنْ تُوَدِّىَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمَلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَةٌ، سوم این که حقوقی را که از مردم ضایع کرده‌ای به آن‌ها باز گردانی، به گونه‌ای که هنگام ملاقات پروردگار حق کسی بر تو نباشد.»

«وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ صَيِّغَتِهَا فَتُوَدِّىَ حَقَّهَا، چهارم این که هر واجبی که از تو فوت شده حق آن را به جا آوری (و قضایا کفاره آن را انجام دهی).»

«وَالْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ فَتُذَيِّبُهُ بِالْأَحْزَانِ حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَيَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ پَنَجْمِ این که گوشت‌هایی که به واسطه حرام براندامت روئیده، با اندوه برگناه آب کنی، تا چیزی از آن باقی نماند، و گوشت تازه به جای آن بروید.»

«وَالسَّادِسُ أَنْ تُذَيِّقَ الْجِسْمَ أَلْمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَدَقَّتْهُ حَلَاوَةُ الْمَعْصِيَةِ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ ششم آن که به همان اندازه که لذت و شیرینی گناه را چشیده‌ای درد و رنج طاعت را نیز بچشی، و پس از طی این مراحل بگو استغفر الله!»

و به تعبیر بعضی از محققان، قسمت اول و دوم از ارکان توبه است، و قسمت سوم و چهارم از شرایط لازم، و قسمت پنجم و ششم از شرایط کمال است.

در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می‌خوانیم که فرمود: «أَمَّا عَلَامَةُ الثَّابِتِ فَالزُّبْعَةُ: النَّصِيحَةُ لِلَّهِ فِي عَمَلِهِ، وَتَرْكُ الْبَاطِلِ، وَالزُّوْمُ الْحَقِّ، وَالْحِرْصُ عَلَى الْخَيْرِ، علامت انسان توبه کار چهار چیز است: نخست خیر خواهی برای (آیین و بندگان) خدا، و ترك باطل و ملازمت حق و تلاش فراوان برای انجام کار خیر.»

این نکته نیز قابل توجه است که اگر گناه او عملی بوده که سبب گمراهی دیگران شده مانند تبلیغات سوء، بدعت‌گذاری در دین خدا، خواه از طریق بیان و سخن باشد یا از طریق کتابت و نوشته‌ها اصلاح و جبران آن در صورتی حاصل می‌شود که تمام افرادی را که به خاطر عمل او به انحراف کشیده شده‌اند تا آنجا که در توان و قدرت دارد باز گرداند، در غیر این صورت توبه او پذیرفته نیست.

و از این جا روشن می‌شود که تحریف‌کنندگان آیات الهی و بدعت‌گذاران و تمام کسانی که مایه گمراهی مردم می‌شوند، تا چه حد توبه آن‌ها سخت و سنگین است. این صحیح

نیست که يك نفر در ملاً عام یا از طریق مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی و نوشتن کتاب‌ها و مقالات مردم را به گمراهی بکشاند، و بعد در خانه خلوت بنشیند و از پیشگاه خدا تقاضای عفو نماید، به یقین چنین توبه‌ای هرگز مقبول نیست!

همچنین کسانی که در حضور جمعیت و ملاً عام، افرادی را به دروغ‌گویی و بی‌عفتی و امثال این امور متهم می‌سازند، و بعد خصوصی نزد طرف می‌آیند و حلیت می‌طلبند، یا در غیاب آن‌ها در خانه خلوت توبه می‌کنند، بی‌شک توبه آن‌ها نیز قبول نیست، مگر این که طرف آن‌ها را ببخشد، یا در ملاً عام سخنان خود را باز پس بگیرند.

به همین دلیل، در روایات متعددی می‌خوانیم افرادی که تهمت به مردم می‌زنند، و نسبت‌های ناروا به اشخاص می‌دهند، بعد از اجرای حد شرعی، در صورتی توبه آن‌ها قبول می‌شود که سخنان خود را باز پس گرفته، و خود را تکذیب کند.

۵ - قبولی توبه

همه علمای اسلام اتفاق نظر دارند که توبه اگر جامع الشرائط باشد در پیشگاه خداوند مقبول است. و آیات و روایات نیز بوضوح بر این مطلب دلالت می‌کند، توضیح این که: می‌دانیم خداوند از عبادات و اطاعت بندگان بی‌نیاز است و تکالیف الهی الطاف او برای تکامل و تربیت بندگان است، نماز و روزه و سایر عبادات، روح و جان ما را پرورش می‌دهد و روزه‌روز به خدا نزدیکتر می‌سازد، سایر واجبات و محرمات هر کدام به نحوی در تکامل ما تأثیر دارد.

در باره حج می‌خوانیم: «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ»، مردم مأمور به زیارت خانه خدا هستند تا از منافع مادی و معنوی آن بهره‌مند شوند»^۱

در آیات دیگر قرآن، نماز، سبب نهی از فحشاء و منکر^۲ و روزه سبب تقوا^۳ و زکات مایه پاکی فرد و جامعه از رذائل اخلاقی و انحرافات شمرده شده است.^۴

در روایات اسلامی نیز ایمان مایه پاکی از شرك، و نماز سبب پیراستن انسان از کبر ... و حج مایه وحدت مسلمین، و جهاد سبب عزت اسلام، و ... شمرده شده است.

۱. سوره حج، آیه ۲۸

۲. سوره عنکبوت، آیه ۴۵

۳. سوره عنکبوت، آیه ۴۵

۴. سوره توبه، آیه ۱۰۳

به این ترتیب، همه تکالیف الهی اسباب سعادت انسان و حلقه‌های تکامل او محسوب می‌شوند، همان سعادت و تکاملی که هدف اصلی آفرینش انسان و رسیدن به مقام عبودیت و قرب به خداست (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)^۱ بی شک وجوب توبه و قبول آن یکی از این حلقه‌های تکامل است چرا که انسان به هر حال معصوم نیست و خطاهایی از او سر می‌زند، اگر راه بازگشت را به روی او نگشایند، به یقین از تکامل باز می‌ماند ولی اگر به او اعلام شود که اگر خطایی از تو سرزد به سوی خدا باز گرد، و تمام آنچه را درگذشته ضایع کردی جبران نما، خداوند توبه تو را می‌پذیرد، چنین کسی به سعادت و تکامل نزدیکتر، و از انحراف و خطا دورتر خواهد بود.

نتیجه این که: عدم پذیرش توبه، سبب نقض غرض می‌شود، چون هدف از تکالیف و طاعات، تربیت و تکامل انسان بوده، و عدم پذیرش توبه به این کار ضربه می‌زند، و خداوند حکیم هرگز نقض غرض نمی‌نماید.

کوتاه سخن این که: توبه دارای فلسفه‌ای است که با تکامل انسان ارتباط نزدیک دارد، اگر درهای توبه بسته شود، انگیزه تکامل از بین می‌رود، بلکه انسان به عقب بر می‌گردد، چرا که تصور می‌کند راه نجاتی برای او نیست و در این صورت چه دلیلی دارد که گناهان دیگر را ترک کند، و درست به همین دلیل، تمام مریبان بشری خواه آن‌ها که پایبند به ادیان الهی هستند و آن‌ها که پایبند نیستند، راه توبه و بازگشت را به روی افراد مورد تربیت باز می‌گذارند تا شعله انگیزه اصلاح و جبران و حرکت به سوی کمال در آن‌ها خاموش نگردد. و به این ترتیب، قبول توبه توأم با شرایط نه‌تنها به حکم آیات و روایات، ثابت و مسلم است بلکه به حکم عقلا و عقل، نیز امری ثابت و غیر قابل انکار می‌باشد.

۶- دوام توبه

توبه باید پابرجا و دائم بوده باشد. از يك سو، هر زمان خطایی از انسان بر اثر وسوسه‌های «نفس اماره» سر بزنند، باید بلافاصله به سراغ توبه رود، و در مرحله «نفس لوامه» در آید تا زمانی که به مرحله «نفس مطمئنه» رسد و ریشه‌های وسوسه‌ها از بیخ کنده شود. واز سوی دیگر، از هر گناهی توبه می‌کند باید کمال مراقبت را به خرج دهد که آن توبه را نشکند و بر تعهد خود در پیشگاه خدا نسبت به ترک درآینده باقی بماند.

۱. سوره ذاریات، آیه ۵۶

و به تعبیر دیگر، اگر بعد از توبه از گناه هنوز انگیزه‌های آن در اعماق دل و جان او باقی مانده باید با آن به مبارزه برخیزد و جهاد با نفس را جزء برنامه‌ی خودسازی خویش قرار دهد و به این ترتیب هم در صف تائبان باشد و هم در صف مجاهدان.

توبه کننده چه دستوراتی را باید به کار بندد که به گناه گذشته بازگشت نکند، برای این امر رعایت اموری لازم است:

۱- جدا شدن از محیط گناه و عدم شرکت در مجالس معصیت، چرا که توبه کار در آغاز امر آسیب پذیر است و مانند بیماری است که تازه از بستر برخاسته، و اگر با پای خود به مناطق آلوده به میکروب‌های بیماری زا رود، احتمال آلودگی مجدد او به بیماری فراوان است، همچون معتادی است که ترك اعتیاد به مواد مخدر نموده ولی هرگاه به مناطق آلوده برگردد، بسرعت آلوده می‌شود.

۲- باید در دوستان و معاشران خود تجدید نظر کند، هرگاه در گذشته کسانی بوده‌اند که او را تشویق به گناه می‌کردند، از آن‌ها شدیداً فاصله گیرد.

۳- هر زمان وسوسه‌ها و انگیزه‌های آن گناه در او پیدا می‌شود، به ذکر خدا روی آورد، چرا که: «ذکر خدا مایه آرامش دل‌ها است، **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ**» (سوره رعد، آیه ۲۸).

۴- همواره درباره آثار زینبار گناهی که آن را ترك گفته بیندیشد و آن آثار را نصب العین خود قرار دهد، مبادا بر اثر غفلت از آن و فراموش کردن اثرات مرگبار آن گناه، بار دیگر انگیزه‌ها در او رشد کند، و وسوسه‌ها از هر سو به قلب او هجوم آورد.

۵- در داستان‌های پیشینیان و کسانی که بر اثر گناهان مختلف گرفتار مصائب دردناکی شدند، بیندیشد، و سرگذشت آن‌ها را از نظر بگذراند، حتی در حالات انبیاء و پیامبران معصومی که گاه گرفتار لغزش ترك اولی شدند، مطالعه کند، مثلاً، ببیند که چه امری سبب شد آدم با آن مقام والایش از بهشت رانده شود، یا حضرت یونس مورد خشم قرار گیرد، و به زندان شکم ماهی فرستاده شود یا بر اثر چه عواملی یعقوب، پیامبر بزرگ خدا، به درد جا نفرسای فراق فرزند سالها گرفتار آید.

مطالعه این امور بی شك وسوسه‌های گناه را کم می‌کند، و به توبه دوام و ثبات می‌بخشد.

۶- به عقوبت‌ها و مجازات‌هایی که بر یکایک از گناهان وعده داده شده بیندیشد، و این احتمال را از نظر دور ندارد که تکرار گناه بعد از توبه ممکن است مجازات شدیدتری داشته باشد.

و نیز به الطاف و عنایات الهیه که در انتظار توبه کاران است و شامل حال او شده است توجه کند و دائماً به خود تلقین نماید بکوش، این عنایات و الطاف را حفظ کن، و این مقام والایی که خداوند نصیب تو کرده است به آسانی از دست مده!

۷- باید وقت شبانه روزی خود را با برنامه‌های صحیح پرکند، برنامه تلاش برای زندگی آبرومند، برنامه عبادت و بندگی خدا و برنامه سرگرمی‌های سالم، زیرا بی‌کاری و خالی ماندن اوقات از برنامه، بلای عظیمی است که زمینه را برای وسوسه‌های بازگشت به گناه فراهم می‌سازد.

از دانشمندی پرسیدند که تفسیر حدیث **أَلْتَأْتِبُ حَبِيبُ اللَّهِ** (توبه کننده دوست خداست) چیست؟ گفت: منظور کسی است که مصداق این آیه شریفه باشد:

«أَلْتَأْتِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّكَعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ، (مؤمنان) توبه کنندگان، عبادت کاران، حمد خدا گوینان، سیاحت کنندگان (که پیوسته در میان کانون‌های اطاعت خدا رفت و آمد دارند) رکوع کنندگان، ساجدان، آمران به معروف، نهی کنندگان از منکر حافظان حدود الهی (هستند) و بشارت ده (این چنین) مؤمنان را!»^۱

۷- مراتب توبه

علمای اخلاق برای توبه و توبه کاران درجات و مراتب مختلفی ذکر کرده‌اند.

از يك نظر توبه کاران را می‌توان به چهار گروه تقسیم کرد:

گروه اول کسانی هستند که از گناهان خویش توبه می‌کنند ولی بعد از مدتی توبه را می‌شکنند و به گناه باز می‌گردند بی آن که تأسف و ندامتی از کار خویش داشته باشند، این‌ها در واقع در مرحله نفس اماره قرار دارند و عاقبت و سرانجام آن‌ها کاملاً مبهم و پر مخاطره است، چرا که ممکن است یکی از مراحل توبه و بازگشت به سوی خدا مقارن با پایان عمر آن‌ها باشد و به اصطلاح عاقبت آن‌ها به خیر شود، ولی ای بسا پایان عمر آن‌ها با یکی از زمان‌های توبه شکنی همراه گردد، و پایانی اسف انگیز و عاقبتی دردناک داشته باشند، و به اصطلاح «عاقبت به شر» از دنیا بروند.

گروه دوم کسانی هستند که از گناهان خود توبه می‌کنند، و راه طاعت و بندگی حق را ادامه می‌دهند، ولی گاه شهوات در مورد بعضی از گناهان بر آن‌ها غالب

۱. سوره توبه، آیه ۱۱۲

می‌شود و توبه را می‌شکنند چون هنوز توان کافی در برابر شهوات پیدا نکرده‌اند، ولی با این حال، از توبه شکنی نادم و پشیمانند و پیوسته به خود می‌گویند ای کاش چنین گناهی را نکرده بودیم، و انشاء الله بزودی توبه خواهیم کرد. این گونه افراد هم در واقع در مرحله نفس امّاره‌اند ولی امید نجاتشان زیادتر است.

گروه سوم توبه کارانی هستند که بعد از توبه از گناهان بزرگ پرهیز می‌کنند، و نسبت به اصول طاعات پایبندند، ولی گاه گرفتار بعضی از گناهان می‌شوند، بی آن‌که به‌طور عمد قصد توبه شکنی داشته باشند، اما بلافاصله پشیمان شده و به سرزنش نفس خویشان می‌پردازند و عزم خویش را بر توبه جزم می‌کنند، وسعی دارند از اسباب گناه فاصله بگیرند.

این گروه در مرحله عالی از نفس لؤامه قرار دارند و به‌سوی نفس مطمئنّه نزدیک می‌شوند و امید نجات برای آن‌ها بسیار زیاد است.

گروه چهارم توبه کارانی هستند که بعد از توبه با اراده‌ای محکم و آهنین راه اطاعت و بندگی خدا را پیش می‌گیرند و پا برجا می‌مانند. درست است که معصوم نیستند و گاه فکر گناه و لغزش‌ها ممکن است در آن‌ها پیدا شود ولی از آلودگی به گناه در عمل پرهیز دارند، چرا که نیروی عقل و ایمان در آن‌ها به قدری زیاد است که بر هوای نفس چیره شده و آن را مهار زده است.

این گروه صاحبان نفس مطمئنّه‌اند که در سوره فجر، آیه ۲۷ تا ۳۰، مخاطب به خطاب والا و پر افتخاری هستند که: «يا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ اِزْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً، توای روح آرام یافته! به‌سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تواز او خشنودی و هم او از تو خشنود است.»

سپس لباس افتخار: «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي، سپس در سلك بندگانم درآی و در بهشتم داخل شو.» در بر می‌کنند.

از سوی دیگر، توبه نیز مراتب و مراحل دارد.

مرحله اول: توبه از کفر به ایمان.

مرحله دوم: توبه از ایمان تقلیدی یا ایمان سست به ایمان تحقیقی و محکم.

مرحله سوم: توبه از گناهان کبیره و خطرناک.

مرحله چهارم: توبه از گناهان صغیره.

مرحله پنجم: توبه از فکر گناه هر چند آلوده به گناه نشود.

هر گروهی از بندگان خدا توبه‌ای دارند:

توبه انبیاء از اضطرابات درونی (و لحظه‌ی عدم توجه در درون به خدا) است. و توبه برگزیدگان از نفسی است که به غیر یاد او می‌کشند. و توبه اولیاء الله از امور نامناسبی است که به فکر آن‌ها می‌گذرد. و توبه خواص از اشتغال به غیر خداست. و توبه عوام از گناهان است و هر کدام از آن‌ها دارای نوعی معرفت و آگاهی در آغاز و انجام توبه است.

۸- آثار و برکات توبه

توبه هرگاه حقیقی و واقعی باشد، و از اعماق جان برخیزد و جامع شرایط باشد، به یقین مقبول درگاه خدا می‌شود، و آثار و برکاتش نمایان می‌گردد. شخص توبه کار پیوسته در فکر جبران گذشته است، و از آنچه از نافرمانی‌ها و عصیان از او سر زده نادم و پشیمان است.

توبه کاران واقعی، خود را از مجالس گناه دور می‌دارند و از عواملی که گناه را وسوسه و تداعی می‌کند، برحذر می‌باشند. توبه کاران خود را در پیشگاه خدا شرمنده می‌بینند، و همواره درصدد کسب رضای او هستند. با این علائمی که گفته شد توبه کنندگان حقیقی را از تظاهرکنندگان به توبه بخوبی می‌توان شناخت. برکات و منافع توبه بسیار فراوان است که در آیات و روایات به‌طور گسترده به آن‌ها اشاره شده است. از جمله امور زیر است:

۱- گناهان را محو و نابود می‌کند همان‌گونه که در ذیل آیه یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبه تضرعاً آمده است: «عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ، امید است (با این کار) پروردگارتان گناهانتان را ببوشاند.» (سوره تحریم، آیه ۸)

۲- برکات زمین و آسمان را بر توبه کاران نازل می‌کند، چنان‌که در آیات ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ سوره نوح آمده است:

«فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً - يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً - وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً، به آن‌ها (قوم نوح) گفتم از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است تا باران‌های پر برکت آسمان را پی‌درپی بر شما بفرستد، و اموال و فرزندان را فزونی بخشد، و باغ‌های سرسبز و نه‌های جاری در اختیارتان قرار دهد.»

۳- نه تنها گناه را می پوشاند و از بین می برد، بلکه آن را مبدل به حسنه می کند، همان گونه که در آیه ۷۰ سوره فرقان آمده است که می فرماید: «الْأَمَنُ تَابٌ وَ أَمْنٌ وَ عَمَلٌ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ؛ مگر کسانی که توبه کنند، و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند که خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدل می کند.»

۴- هرگاه توبه کاملاً خالص باشد، خداوند آنچنان آثار گناه را می پوشاند که در حدیث آمده حتی فرشتگانی را که مأمور ثبت اعمال او هستند به فراموشی وا می دارد و به اعضا پیکر او که مأمور گواهی بر اعمال وی در قیامتند دستور می دهد که گناهان او را، مستور دارند، و به زمین که گناه بر آن کرده و گواه بر عمل او در قیامت است نیز فرمان می دهد که آن را کتمان کند به گونه ای که روز قیامت هنگامی که در صحنه رستاخیز حضور می یابد، هیچ کس و هیچ چیز برضد او گواهی نخواهد داد. متن حدیث چنین است:

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «إِذَا تَابَ الْعَبْدُ تَوْبَةً نَصُوحًا أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ سَتَرَ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَقُلْتُ وَ كَيْفَ يَسْتُرُهُ عَلَيْهِ؟ قَالَ يُنْسِي مَلَكَهُ مَا كَتَبَا عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ وَ يُوحِي إِلَى الْأَرْضِ أَكْتُمِي مَا كَانَ يَعْمَلُ عَلَيْكَ مِنَ الذُّنُوبِ فَيَلْقَى اللَّهَ حِينَ يَلْقَاهُ وَ لَيْسَ شَيْءٌ يَشْهَدُ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ مِنَ الذُّنُوبِ.»

۵- توبه کار حقیقی چنان مورد عنایت و محبت پروردگار قرار می گیرد که حاملان عرش الهی نیز برای او استغفار می کنند، و تقاضای ورود او و خانواده اش را در بهشت برین و جنات عدن می نمایند.

در حدیثی می خوانیم که: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَعْطَى التَّائِبِينَ ثَلَاثَ خِصَالٍ، لَوْ أُعْطِيَ خَصَلَةٌ مِنْهَا جَمِيعَ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَنَجَّوْا بِهَا، خداوند به توبه کنندگان (واقعی) سه فضیلت داده است که هرگاه یکی از آن ها را به جمیع اهل آسمان ها و زمین بدهد، مایه نجات آن ها است.»

سپس به آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ، خداوند توبه کاران و پاکیزگان را دوست دارد»^۱ اشاره کرده می فرماید: «فَمَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ لَمْ يُعَذِّبْهُ، هرکس خداوند او را دوست دارد، او را عذاب نخواهد کرد.»

بعد به آیه شریفه «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلُهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْمًا فَاعْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَ

۱. سوره بقره، آیه ۲۲۲

اتَّبِعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ - رَبَّنَا وَادْخُلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ - وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ، فرشتگان که حاملان عرشند و آن‌ها که گرداگرد آن (طواف می‌کنند) تسبیح و حمد پروردگارشان را می‌گویند، و به او ایمان دارند، و برای مؤمنان استغفار می‌کنند (و می‌گویند) پروردگارا!

رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته است؛ پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را پیروی می‌کنند بیامرز، و آنان را از عذاب دوزخ نگاه دار - پروردگارا! آن‌ها را در باغهای جاویدان بهشت که به آن‌ها وعده فرموده‌ای وارد کن، همچنین از پدران و همسران و فرزندان‌شان، هر کدام صالح بودند، که تو توانا و حکیمی! - و آنان را از بدیها نگاه دار، و هر کس را در آن روز از بدی‌ها نگاه داری، مشمول رحمت ساخته‌ای و این است همان رستگاری عظیم!^۱

به این ترتیب می‌رسیم به پایان بحث درباره نخستین گام به سوی تهذیب اخلاق، یعنی گام توبه، هر چند مطالب فراوان دیگری در این زمینه وجود دارد که در خور بحث جداگانه و مستقلاً درباره توبه است.

آری! تا آئینه قلب از زنگار گناه پاک نشود و روح و جان انسان با آب توبه شستشو نگردد و نور توبه ظلمت و تاریکی گناه را از درون قلب بیرون نکند، پیمودن راه تهذیب اخلاق و سیر سلوک الی الله و رسیدن به جوار قرب پروردگار و غرق شدن در نور هدایت و جذبه‌های وصف ناپذیر عرفانی، غیر ممکن است.

این نخستین منزلگاه است، منزلگاهی که از همه سرنوشت سازتر و مهمتر است و جز با نیروی اراده و عزم راسخ و استمداد از الطاف الهی، گذشت از آن ممکن نیست.

گام دوم: مشارطه

در مورد گام‌های سیر و سلوک، که بخشی از آن در میان علمای بزرگ و رهروان این راه مشترک است در گذشته فهرست وار سخن گفته ایم، اکنون نوبت آن رسیده که این مراحل را با تکیه بر آیات و روایات به گونه‌ای مبسوط گسترده‌تر بیان کنیم.

نخستین گامی که علمای بزرگ اخلاق بعد از توبه ذکر کرده‌اند، همان «مشارطه» است، و منظور از آن شرط کردن با نفس خویش است با تذکرات و یاد آوری‌هایی که همه

^۱. سوره مؤمن (غافر)، آیات ۷ تا ۹

روز تکرار شود، و بهترین وقت آن را بعد از فراغت از نماز صبح و نورانیت به انوار این عبادت بزرگ الهی دانسته‌اند.

به این طریق، که نفس خویش را مخاطب قرار دهد و به او یاد آور شود که من جز سرمایه گرانبهای عمر کالایی ندارم، و اگر از دست بروم تمام هستیم از دست رفته، و با یاد آوری سوره شریفه «وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» به نفس خویش بگوید: با از دست رفتن این سرمایه، من گرفتار خسران عظیم می‌شوم، مگر این که کالایی از آن گرانبها تر به دست آورم، کالایی که در همان سوره در ادامه آیات آمده است:

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ، مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، و یکدیگر را به حق سفارش کرده و یکدیگر را به شکیبائی و استقامت توصیه نموده‌اند! باید به خود بگوید: «فکر کن عمر تو پایان یافته، و از مشاهده حوادث بعد از مرگ و دیدن حقایق تلخ و ناگواری که با کنار رفتن حجاب‌ها آشکار می‌شود سخت پشیمان شده‌ای و فریاد بر آورده‌ای» «رَبِّ أَزْجَعُونَ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ، ای (فرشتگان) پروردگار، شما را به خدا مرا باز گردانید تا عمل صالح انجام دهم در برابر کوتاهی‌هایی که کردم!» (سوره مؤمنون، آیه ۱۰۰)

باز فرض کن پاسخ منفی «کلاً» را از آن‌ها نشنیدی و به در خواست تو عمل کردند و امروز به جهان بازگشته‌ای، بگو چه کاری برای جبران کوتاهی‌ها و تقصیرات گذشته می‌خواهی انجام دهی؟!!

سپس به نفس خویش در مورد اعضاء هفت گانه، یعنی چشم و گوش و زبان و دست و پا و شکم و فرج نیز سفارش کن و بگو این‌ها خدمت گزاران تو، و سر بر فرمان تو دارند، بیا و با کنترل دقیق این اعضاء درهای دوزخ را به روی خود ببند.

و نیز سفارش مراقبت از اعضای خود را به نفس بنما، که این نعمت‌های بزرگ الهی را در طریق معصیت او به کار نگیرد و این مواهب عظیم را تنها وسیله طاعت او قرار دهد. از بعضی از دعا‌های امام سجّاد (علیه السلام) در صحیفه سجّادیه بر می‌آید که آن بزرگوار نیز عنایت خاصی به مسأله «مشارطه» داشته‌اند.

در دعای سی و یکم، دعای معروف توبه، در پیشگاه خداوند عرض می‌کند: «وَلَيْكَ يَا رَبِّ شَرْطِي إِلَّا أَعُودَ فِي مَكْرُوهِكَ، وَ ضَمَانِي أَنْ لَا أَرْجِعَ فِي مَذْمُومِكَ وَ عَهْدِي أَنْ أَهْجَرَ جَمِيعَ مَعَاصِيكَ، پروردگارا! شرطی در پیشگاه تو کرده‌ام که به آنچه دوست نداری، باز نگردم، و تضمین می‌کنم به سراغ آنچه را تو مذمت کرده‌ای نروم و عهد می‌کنم که از جمیع گناهانت دوری گزینم.»

الهی و پرهیز از گناه باید مراقب پاکی خویش باشد، چرا که اگر غفلت کند ممکن است تمام شرط و پیمان‌ها به هم بریزد.

البته پیش از آن که انسان مراقب خویش باشد، فرشتگان الهی مراقب اعمال او هستند. قرآن مجید می‌فرماید (وَإِنْ لِحَافِظِينَ). بی شک حافظان و مراقبان بر شما گمارده شده است (که اعمال شما را به دقت زیر نظر دارند). (سوره انفطار، آیه ۱۰)

در اینجا منظور از (حافظین) همان حافظان و مراقبان اعمال هستند به قرینه آیات بعد که می‌فرماید: (يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ. آن‌ها می‌دانند شما چه می‌کنید).

و در آیه ۱۸ سوره ق می‌فرماید: (مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ، انسان هیچ سخنی را تلفظ نمی‌کند مگر اینکه نزد آن فرشته‌ای مراقب و آماده برای انجام مأموریت است).

و از آن بالاتر، خداوند عالم و قادر، همیشه و در همه جا مراقب اعمال ما است. در آیه ۱ سوره نساء می‌خوانیم: (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا، به یقین خداوند مراقب شماست)

همین معنی در آیه ۵۲ سوره احزاب نیز آمده است: (وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا، و خداوند ناظر و مراقب هر چیزی است) و در آیه ۱۴ سوره علق می‌خوانیم: (أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرِي، آیا انسان نمی‌داند که خداوند (همه اعمالش) را می‌بیند؟) و در آیه ۲۱ سوره سبا آمده است: (وَرَبِّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ، پروردگار تو نگهبان و مراقب هر چیز است.) ولی سالکان راه خدا، و رهروان راه دوست که پیوسته در طریق تقوا و تهذیب نفس گام بر می‌دارند، پیش از آنکه فرشتگان خداوند مراقب اعمال آن‌ها باشند خودشان مراقب اعمالشان هستند. و به تعبیر دیگر، این مراقبت از درون می‌جوشد، نه از برون، و به همین دلیل، تاثیر آن، بسیار زیاد، و نقش آن بسیار فوق العاده مهم است.

البته توجه به (مراقبت از برون) سبب می‌شود که پایه‌های (مراقبت از درون) محکم گردد. در حقیقت انسان در این دنیا به کسی می‌ماند که دارای گوهرهای گرانبهایی است و از یک بازار آشفته می‌گذرد، و می‌خواهد با آن بهترین متاع‌ها را برای خود تهیه کند در حالی که اطرافش را دزدان و شیادان گرفته‌اند، چنین کسی اگر لحظه‌ای از سرمایه نفیس خویش غافل گردد، به غارت می‌رود و دست خالی از این جهان به سرایی دیگر منتقل خواهد شد.

در آیات قرآن و روایات اسلامی اشارات فراوانی نسبت به این مرحله آمده است، از جمله:

۱. در آیه ۱۴ سوره علق می‌خوانیم: **(الم يعلم بان الله یری، آیا کسی نمی‌داند که خداوند او و اعمالش را می‌بیند)** که هم اشاره به مراقبت خداوند نسبت به اعمال انسان است، و هم اینکه او باید مراقب خویش باشد.

و در جای دیگر خطاب به مومنان می‌فرماید: **(یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ولتنظر نفس ما قدمت لغد و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعلمون، ای کسانی که ایمان آورده‌اید از مخالفت) خدا بپرهیزید و هرکس باید بنگرد تا برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده و از مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است.** (سوره حشر، آیه ۲۴) جمله **ولتنظر نفس ما قدمت لغد** در واقع همان مفهوم مراقبه را می‌رساند.

همین معنی در جای دیگر قرآن، در شکل محدودتری بیان گردیده، می‌فرماید: **(فلینظر الانسان الی طعامه، انسان باید به طعام خویش بنگرد)** (و مراقب باشد که آیا از طریق حلال آن‌ها را فراهم ساخته یا از طریق حرام)

۲. در حدیثی از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌خوانیم که در تفسیر احسان درآیه شریفه **(ان الله یامر بالعدل والاحسان)** فرمود: **(الإحسان أن تعبد الله كأنک تراه فإن لم تكن تراه فإنه یراک، نیکو کاری به این است که آن‌چنان خدا را پرستش کنی که گویی او را می‌بینی، و اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند.)**

بدیهی است که توجه به این حقیقت که خداوند در همه جا و در هر حال و در هر زمان، ناظر و شاهد و مراقب اعمال ما است، روح مراقبت را در ما زنده می‌کند، تا پیوسته مراقب اعمال خویش باشیم.

۳. در حدیث دیگری از امیر مومنان علی (علیه‌السلام) آمده است که فرمود: **(ینبغی ان یکون الرجل مهیما علی نفسه، مراقبا قلبه، حافظا لسانه، سزاوار است انسان بر خویشتن مسلط و همیشه مراقب قلب خود و نگاهدار زبان خویش باشد)**

۴. در حدیثی از امام صادق (علیه‌السلام) چنین نقل شده است: **(من رعى قلبه عن الغفلة و نفسه عن الغفلة و نفسه عن الشهوة و عقله عن الجهل، فقد دخل فی دیوان المتنبهین، ثم من رعى عمله عن الهوى، و ینه عن البدعة، و ماله عن الحرام فهو من جملة الصالحین، کسی که مراقب قلبش در برابر غفلت و نفسش در برابر شهوت، و عقلش در مقابل جهل باشد، نام او در دفتر بیداران و آگاهان ثبت می‌شود، و آن کسی که مراقب عملش از نفوذ هوا پرستی و دینش از نفوذ بدعت، و مالش از آلودگی به حرام بوده باشد در زمره صالحان است.)**

۵. در حدیث قدسی می‌خوانیم خداوند می‌فرماید: **(یا بوسا لمن عصانی و لم یراقبنی،** بدا به حال کسانی که از رحمت من مایوس شوند، و بدا به حال کسی که نافرمانی من کند، و مراقب (حضور) من نباشد.)

۶. در یکی از خطب امیر مومنان (علیه‌السلام) آمده است: **(فرحم الله امرء راقب ربه و تنكب ذنبه، و کابر هواه، و کذب مناه،** خدا رحمت کند کسی را که (در اعمال خویش) مراقب پروردگارش باشد، و از گناه بپرهیزد و با هوای نفس خویش مبارزه کند و آرزوهای واهی را تکذیب نماید.)

۷. در نهج البلاغه نیز آمده است: **(فاتقوا الله عباد الله تقية ذی لب شغل التفکر قلبه و راقب فی یومه غده،** پس تقوای الهی پیشه کنید ای بندگان خدا، تقوای اندیشمندی که تفکر قلب او را به خود مشغول داشته... و امروز مراقب فردای (قیامت) خویش است. آری (مراقبت) از خویشتن یا پروردگار یا قیامت که در این روایات آمده همه به یک معنی است، یعنی، مراقب اعمال و اخلاق خویش بودن، و نظارت دقیق بر آن داشتن، و همه روز و در همه حال و در هر جا به کارهایی که از وی سر می‌زند، توجه کند.

کوتاه سخن این‌که: رهروان راه حق و سالکان طریق الی الله باید بعد از (مشارطه)، یعنی عهد و پیمان بستن با خود و خدای خویش جهت اطاعت و بندگی حق و تهذیب نفس، به‌طور مداوم مراقب خود باشند که این پیمان الهی شکسته نشود، و درست همانند طلبکاری که از هم‌پیمانانش مطالبه پرداخت دیون می‌کند، از نفس خویش مطالبه وفای به این عهد الهی را بنماید.

بدیهی است هر گونه غفلت سبب عقب ماندگی و ضرر و زیان فاحش است، همانگونه که اگر انسان در مطالبات مادی اش کوتاهی کند، به آسانی سرمایه‌های خود را از دست می‌دهد، بخصوص اینکه در برابر افرادی فریبکار و فرصت طلب قرار گیرد.

گام چهارم: محاسبه

چهارمین گامی که علمای اخلاق برای رهروان این راه ذکر کرده‌اند، محاسبه است، و منظور این است که هرکس در پایان هر سال یا ماه و هفته و یا در پایان هرروز به محاسبه کارهای خویش بپردازد، و عملکرد خود را در زمینه خوبی‌ها و بدی‌ها، اطاعت و عصیان، خدا پرستی و هوا پرستی دقیقاً مورد محاسبه قرار دهد، درست مانند تاجر موشکاف و دقیقی که همه روز یا هر هفته یا هر ماه و هر سال به حسابرسی تجارتخانه خود می‌پردازد و سود و زیان

خویش را از دفاتر تجاری بیرون می‌کشد و ترازنامه و بیلان تنظیم می‌کند، به یک محاسبه الهی دست بزند و همین کار را در مورد اعمال و اخلاق خویش انجام دهد. روشن است محاسبه چه در امر دین باشد یا دنیا یکی از دو فایده مهم را دارد: اگر صورتحساب، سود کلانی را نشان دهد، دلیل بر صحت عمل و درستی راه و لزوم تعقیب آن است.

و هرگاه زیان مهمی را نشان دهد دلیل بر وجود بحران و خطر و احتمالاً افراد مغرض و دزد و یا خطاکار و یا نا آگاه در تجارتخانه اوست که باید هرچه زودتر برای اصلاح آن وضع کوشید. در این زمینه نیز در منابع اسلامی اعم از آیات و روایات اشارات پر معنایی دیده می‌شود.

آیات زیادی از قرآن خبر از وجود نظم و حساب در مجموعه جهان آفرینش می‌دهد، و انسان‌ها را به دقت و اندیشه در این نظم و حساب دعوت می‌کند، از جمله، می‌فرماید: **(و السماء رفعها و وضع المیزان. ان لا تطغوا المیزان؛ آسمان را بر افراشت و میزان و قانون در آن گذاشت، تا در میزان طغیان نکنید (و از مسیر عدالت و حساب منحرف نشوید). (الرحمن، آیه ۸۷))**

در جای دیگر می‌خوانیم: **(و کل شی عنده بمقدار؛ و هر چیز نزد او (خدا) مقدار معینی (حساب روشنی) دارد..)** (سوره رعد، آیه ۸)

و نیز می‌فرماید: **(و ان من شی الا عندنا خزائنه و ما تنزله الا بقدر معلوم؛ و خزاین همه چیز فقط نزد ما است و ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی‌کنیم.)** (سوره حجر، آیه ۲۱)

از سوی دیگر قرآن مجید در آیات متعددی از حساب دقیق روز قیامت خبر داده است؛ از جمله، از زبان لقمان حکیم خطاب به فرزندش چنین نقل می‌کند: **(یا بنی اینها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یات بها الله ان الله لطیف خبیر؛ پسر من اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا در (گوشه ای) از آسمان و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می‌آورد؛ خداوند دقیق و آگاه است.)** (سوره لقمان، آیه ۱۶)

و نیز می‌فرماید: **(و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخوه یحاسبکم به الله؛ اگر آنچه را در دل دارید آشکار کنید یا پنهان نمایید، خداوند شما را بر طبق آن محاسبه می‌کند.)** (سوره بقره، آیه ۲۸۴)

این مساله به قدری مهم است که یکی از نام‌های روز قیامت، (یوم الحساب) است: (ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب؛ کسانی که از راه خدا منحرف می‌شوند، به خاطر فراموش کردن روز حساب عذاب شدیدی دارند.) (سوره ص، آیه ۲۶)

مساله حساب در قیامت به قدری روشن و آشکار است که انسان را در آن جا حسابرس خودش می‌سازند، و به او گفته می‌شود: (إقرء کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا؛ در آن روز به انسان گفته می‌شود) نامه اعمال را بخوان، کافی است که امروز خود حسابگر خود باشی.) (سوره اسراء، آیه ۱۴)

با این حال و باتوجه به این شرایط که همه چیز در دنیا و آخرت دارای حساب است، چگونه انسان می‌تواند از حساب خویش در این جهان غافل بماند؛ او که باید فردا به حساب خود برسد چه بهتر که در این دنیا ناظر بر حساب خویش باشد؛ او که می‌داند همه چیز در این جهان حساب و کتابی دارد چرا خود را از حساب و کتاب دور دارد؟ بنابراین، مجموعه آیات فوق و مانند آن این پیام مهم را برای همه انسان‌ها دارد که هرگز محاسبه را فراموش نکنید، و اگر می‌خواهید بار شما فردا سبک باشد، در این جهان به حساب خویش برسید، پیش از آنکه در آن جهان به حساب شما برسند.

در روایات اسلامی، مساله از این هم گسترده‌تر است؛ از جمله:

۱. در حدیثی از امیر مومنان علی (علیه‌السلام) می‌خوانیم که فرمود: (ما احق للانسان ان تکون له ساعة لا یشغله شاغل یحاسب فیها نفسه، فینظر فیما اکتسب لها و علیها فی لیلها و نهارها؛ چقدر شایسته است که انسان ساعتی برای خود داشته باشد، که هیچ چیز او را به خود مشغول نسازد و در این ساعت، محاسبه خویش کند و بنگرد چه کاری به سود خود انجام داده و چه کاری به زیان خود، در آن شب و در آن روز.)
در این حدیث به وضوح مساله محاسبه در هر روز، آن هم در ساعتی که فراغت به‌طور کامل حاصل باشد، آمده است؛ و این امر از شایسته‌ترین امور برای انسان شمرده شده است.

۲. همین معنی در حدیث امام صادق (علیه‌السلام) به شکل دیگری نیز آمده است، می‌فرماید: (حق علی کل مسلم یعرفنا، ان یرض عمله فی کل یوم و لیلة علی نفسه، فیکون محاسب نفسه، فان رای حسنة استزاد منها و ان رای سیئة استغفر منها لئلا یخزی یوم القیامة؛ بر هر مسلمانی که معرفت ما را دارد لازم است که اعمال خود را در هر روز و شب، بر خویشتن عرضه بدارد، و حسابگر نفس خود باشد؛ اگر حسنه‌ای مشاهده کرد برای

افزودن آن کوشش کند، و اگر سیئه‌ای ملاحظه نمود از آن استغفار کند، مبادا روز قیامت رسوا گردد.)

۲. همین معنی از امام کاظم (علیه‌السلام) به گونه دیگر روایت شده است؛ فرمود: **(یا هشام لیس منا من لم يحاسب نفسه في كل يوم فان عمل حسنة استزاد منه و ان عمل سيئا استغفر الله منه و تاب؛** کسی که هرروز به حساب خویش نرسد از ما نیست. اگر کار خوبی انجام داده از خدا توفیق فزونی طلبد (و خدا را بر آن سپاس گوید) و اگر کار بدی انجام داده استغفار کند و به‌سوی خدا برگردد و توبه کند.)

در این روایات به فلسفه و حکمت این کار نیز به‌روشنی اشاره شده است که این کار می‌تواند مایه فزونی حسنات، و جلوگیری از سیئات و جبران آن‌ها گردد، و از سقوط انسان در گرداب هلاکت و غرق شدن در دریای غفلت و بی‌خبری جلوگیری کند.

در اینجا اشاره به چند نکته لازم به نظر می‌رسد.

۱. در اینکه چگونه باید نفس را (محاسبه) کرد و خویشتن را پای حساب حاضر نمود و مورد بازخواست قرار داد؛ بهترین طریق همان است که در حدیثی از امیر مومنان علی (علیه‌السلام) نقل شده که بعد از نقل حدیث پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمود: **(اکیس الکیسین من حاسب نفس؛** عاقل ترین مردم کسی است که به محاسبه خویش پردازد.)
مردی از آن حضرت پرسید **(یا امیرالمومنین و کیف يحاسب الرجل نفسه؛** ای امیر مومنان! انسان چگونه نفس خویش را محاسبه کند؟) امام ضمن بیان مشروحی چنین فرمود:

(هنگامی که صبح را به شام می‌رساند، نفس خویش را مخاطب ساخته چنین گوید: ای نفس! امروز بر تو گذشت و تا ابد باز نمی‌گردد، و خداوند از تو درباره آن سؤال می‌کند که در چه راه آن را سپری کردی؟ چه عملی در آن انجام دادی؟ آیا به یاد خدا بودی، و حمد او را به جا آوردی؟ آیا حق برادر مومن را ادا کردی؟ آیا غم و اندوهی از دل او زدودی؟ و در غیاب او زن و فرزندش را حفظ کردی؟ آیا حق بازماندگانش را بعد از مرگ او ادا کردی؟ آیا با استفاده از آبروی خویش، جلوی غیبت برادر مومن را گرفتی؟ آیا مسلمانی را یاری نمودی؟ راستی چه کار (مثبتی) امروز انجام دادی!؟)

سپس آنچه را که انجام داده به یاد می‌آورد، اگر به خاطرش آمد که عمل خیری از اوسر زده، حمد خداوند متعال و تکبیر او را به خاطر توفیقی که به او عنایت کرده به جا می‌آورد، و اگر معصیت و تقصیری به خاطرش آمد، از خداوند متعال آمرزش می‌طلبد و تصمیم بر ترک

آن در آینده می‌گیرد، و آثار آن را از نفس خویش با تجدید صلوات بر محمد و آل پاکش، و عرضه بیعت با امیر مومنان (علیه‌السلام) بر خویشتن و قبول آن و اعاده‌ی لعن بر دشمنان و مانعان از حقوقش، محو می‌کند.

هنگامی که این محاسبه (جامع و کامل) را انجام داد، خداوند می‌فرماید: (من به خاطر دوستی تو با دوستانم و دشمنیت با دشمنانم (و محاسبه‌ی جامعی که با نفس خویش داشتی) در مورد گناهانت به تو سختگیری نمی‌کنم و تورا مشمول عفو خود خواهم ساخت.) آری این است بهترین طرز محاسبه نفس!

۲. آثار محاسبه نفس چیست؟ از آنچه در بحث‌های گذشته آمد، پاسخ این سؤال روشن می‌شود، ولی بسیار به جا است، از تعبیراتی که در احادیث اسلامی آمده است در اینجا بهره‌گیری کنیم:

در حدیثی از امیر مومنان علی (علیه‌السلام) می‌خوانیم: **(من حاسب نفسه وقف علی عیوبه و احاط بذنوبه، و استقال الذنوب و اصلح العیوب: کسی که محاسبه نفس خویشتن کند، بر عیوب خویش واقف می‌شود، و از گناهانش باخبر می‌گردد (و به دنبال آن) از گناه توبه می‌کند، و عیوب را اصلاح می‌نماید.)**

سرمایه مهم انسان یعنی عمر که در اختیار نفس اوست نیز همین گونه است؛ سود آن کارهای خیر، و خسران آن گناهان است؛ و موسم تجارت تمام طول روز، و شریک او در معامله، نفس اماره است.

نخست درباره فرایض مطالبه کند، اگر انجام یافته خدا را شکر گوید، و خویشتن را به ادامه این راه ترغیب کند، و اگر فریضه‌ای از دست رفته، قضای آن را مطالبه کند، و اگر انجام یافته به‌طور ناقص بوده، وادار به جبران از طریق نوافل کند، و اگر معصیتی مرتکب شده، او را بازخواست کند و جبران آن را بطلبد؛ درست همانگونه که تاجر با شریکش محاسبه می‌کند، که حتی جزئی‌ترین امور، و کمترین مبلغ را در حساب فرو گذاری نمی‌کند، تا در معامله مغیوب نگردد؛ بخصوص که انسان در برابر نفس اماره قرار گرفته که خدعه‌گر است و نیرنگ باز و مکار و افسونگر ... !

در واقع کاری را که فرشتگان الهی در قیامت با او انجام می‌دهند او در دنیا با خویشتن انجام دهد؛ و حتی به هنگام محاسبه، افکاری که در مغز او خطور کرده، و قیام و قعود و خوردن آشامیدن و خواب و سکوت را مورد محاسبه قرار دهد، و مثلاً سؤال کند چرا فلان‌جا ساکت شدی؟ و چرا در فلان‌جا تکلم نمودی...

به عنوان حسن ختام، این بحث را با حدیثی درباره چگونگی حساب روز قیامت که از آن می توان روش محاسبه دنیا را فرا گرفت پایان دهیم.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: **(لا تزول قدما عبد يوم القيامة حتى يسئل عن اربع: عن عمره في ما افناه و عن شبابه في ما ابلاه، و عن ماله من اين اكتسبه و في ما انفقه و عن حبنا اهل البيت؛ در روز قیامت هیچ انسانی قدم از قدم بر نمی دارد تا از چهار چیز سؤال شود: از عمرش که در چه راهی آن را سپری نموده، و از جوانی اش که در چه راهی آن را کهنه کرده، و از مالش که از کجا به دست آورده و در چه راهی مصرف نموده، و از محبت ما اهل بیت (علیهم السلام) (که آیا حق آن را ادا کرده یا نه).**

گام پنجم: معاتبه و معاقبه (سرزنش کردن و کیفر دادن)

پنجمین گام که بعد از (محاسبه) انجام می گیرد، مساله معاتبه و معاقبه یعنی سرزنش و مجازات نفس است در برابر خطاها و خلاف هایی که از او سرزده است؛ زیرا اگر انسان حساب کند، و در مقابل کارهای خلاف، هیچ واکنشی نشان ندهد، نتیجه معکوس خواهد شد؛ و به تعبیری دیگر، باعث جرات و جسارت نفس می شود.

همانگونه که وقتی انسان کارمندان و کارگران و شرکای خود را پای حساب حاضر می کند و از آن ها تخلف ها و نادرستی هایی در حساب می بیند، در برابر آن واکنش نشان می دهد و به نوعی آن ها را کیفر می دهد از مرحله خفیف و ملایم مانند سرزنش گرفته تا مرحله کیفرهای مختلف کسانی که در مسیر قرب خدا گام بر می دارند و به سیر و سلوک مشغولند، نیز در برابر نفس سرکش باید چنین باشند؛ در غیر این صورت، محاسبه نتیجه معکوس می دهد؛ یعنی، موجب جرات و جسارت بیشتر می شود.

قرآن مجید تا آن حد به این مساله اهمیت داده که به نفس (لوامه) سوگند یاد می کند و می فرماید: **(ولا اقسام بالنفس اللوامه)** (سوره قیامت، آیه ۲) **و می دانیم نفس لوامه همان وجدان بیداری است که صاحبش را به هنگام ارتکاب کار خلاف ملامت و سرزنش می کند، که این خود نوعی معاقبه و مجازات خویشتن است.**

روشن است که معاقبه و مجازات خویشتن در برابر کارهای خلافی که از انسان سرزده سلسله مراتبی دارد که از ملامت شروع می شود، سپس به مراحل شدیدتر مانند محروم کردن خویشتن از بعضی لذایذ زندگی در یک مدت معین منتهی می شود.

در قرآن مجید به نمونه جالبی از این موضوع در مورد سه نفر از متخلفان جنگ تبوک اشاره شده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پس از بازگشت از جنگ، به مسلمانان دستور داد

که با آن‌ها ترک رابطه کنند تا آنجا که زمین با آن همه وسعتش بر آن‌ها تنگ شده آن‌ها در مقام توبه بر آمدند، و به مجازات خویش پرداختند، به این صورت که خودشان نیز یکدیگر را ترک گفتند و در انزوای کامل به ادامه توبه مشغول شدند؛ پس از مدتی خداوند توبه آن‌ها را پذیرفت، و این آیه را نازل فرمود:

(و علی الثلاثة الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم انفسهم و ظنوا ان لا ملجأ من الله الا الیه ثم تاب علیهم لیتوبوا ان الله هو التواب الرحیم)؛ (همچنین) آن سه نفر را که (در مدینه) باز ماندند (و از شرکت در تبوک خود داری کردند و مسلمانان از آنان قطع رابطه نمودند) تا آن حد که زمین با همه وسعتش بر آن‌ها تنگ شد، و (حتی) جایی در وجود خویش برای خود نمی‌یافتند، و دانستند که پناهگاهی از خدا، جز به سوی او نیست، در این هنگام خدا آنان را مشمول رحمت خود ساخت، (و به آنان توفیق داد) تا توبه کنند (و توبه آنان را پذیرفت) که خداوند توبه پذیر و مهربان است. (سوره توبه، آیه ۱۱۸)

جمله **(و ضاقت علیهم انفسهم؛** نفس آن‌ها بر آن‌ها (نیز) تنگ شد) ممکن است اشاره به همان مساله (معاقبه نفس) باشد که آنان برای مجازات خویشتن یکدیگر را ترک گفتند و در انزوای مطلق فرو رفتند، و اینجا بود که خداوند توبه آنان را پذیرفت.

در شان نزول آیه ۱۰۲ سوره توبه: **(وآخرین اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا عسی الله ان یتوب علیهم ان الله غفور الرحیم؛** و گروه دیگری به گناهان خود اعتراف کردند، و اعمال صالح و نا صالحی را به هم آمیختند، امید می‌رود که خداوند توبه آنان را بپذیرد، چرا که خداوند غفور و رحیم است.)

جمله **خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا** (اعمال صالح و نا صالحی را در هم آمیختند) نیز می‌تواند اشاره به این معنی باشد.

در احادیث اسلامی نیز اشاراتی به مساله معاقبه دیده می‌شود؛ از جمله:

۱. امیر مومنان (علیه السلام) در اوصاف برجسته متقین و پرهیزکاران که در نهج البلاغه آمده است، در شرح یکی از اوصاف آن‌ها می‌فرماید: **ان استصعبت علیه نفسه فی ما تکره لم یعطها سولها فی ما تحب؛** هرگاه نفس او در انجام وظایفی که خوش ندارد، سرکشی کند (و به راه گناه برود) او هم از آنچه دوست دارد محروم می‌سازد (و از این طریق نفس سرکش را مجازات می‌کند).

منظور این است که در برابر سرکشی نفس، گاه آنچه مورد علاقه او از خواب و خوراک و استراحت است، از او دریغ می‌دارد، تا از این طریق مجازات شود و دیگر به راه عصیان و نافرمانی حق نرود.

۲. در حدیث دیگری که در (غرر الحکم) از آن حضرت آمده است، چنین می‌خوانیم: (**اذا صعبت عليك نفسك فاصعب لها تذل لك**؛ هنگامی که نفس بر تو سخت گیرد (و در برابر طاعت فرمان حق به آسانی تسلیم نگردد) تو هم بر او سخت بگیر (و خواسته هایش را بر او دریغ دار) تا در برابر تو تسلیم گردد!)

در حالات صحابه پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و علمای بزرگ و مومنان پاکدل، نمونه‌های فراوانی از این مطلب دیده می‌شود که آن‌ها به هنگام ارتکاب گناهی، خویشتن را در معرض معاقبه و مجازات قرار می‌دادند، و هر کدام به نوعی برای عدم تکرار گناه در آینده اقدام می‌نمودند.

۳. در حالات فقیه بزرگ عالم شیعه، مرحوم آیت الله بروجردی (قدس سره الشریف) نقل شده که هرگاه عصبانی می‌شد، و احیاناً به بعضی طلاب درس خود پرخاش می‌کرد، با این که پرخاش همانند پرخاش پدر نسبت به فرزندش بود، بلافاصله از همین پرخاش مختصر، پشیمان شده و در مقام عذرخواهی و جبران بر می‌آمد، و طبق ندی که داشت، فردای آن روز برای جبران این کار روزه می‌گرفت؛ و به این ترتیب، خود را در برابر این کار کوچک معاقبه می‌فرمود.

کوتاه سخن اینکه: مراقبه و سپس محاسبه در صورتی اثر قاطع دارد، که مساله (معاقبه) و کیف‌های مناسب، نسبت به نفس اماره و هوی و هوس‌های سرکش را در پی داشته باشد و گرنه تاثیر آن بسیار ضعیف خواهد بود.

ولی این به آن معنا نیست که اعمال مرتاضان و بعضی از صوفیان منحرف را امضا کنیم، و بر داستان‌هایی که نمونه آن در پاره‌ای از کلمات (غزالی) در (احیاء العلوم) آمده است صحه بگذاریم که مثلاً انسان برای ریاضت نفس یا جبران خطاهایی که از او سرزده، دست به اعمال خشونت بار نسبت به خویشتن بزند و مجازات‌های خطرناک و ابلهانه‌ای نسبت به خود انجام دهد، بلکه منظور از (معاقبه) کارهایی شبیه آنچه در بالا آمد می‌باشد، مانند روزه گرفتن، تعطیل کردن برنامه‌هایی که در معرض هوی و هوس است، و محروم ساختن خویشتن از پاره‌ای لذات مادی و امثال آن‌ها.

به گفته مرحوم نراقی در معراج السعاده: (اگر کار خلافی از او سر زد در مقام تنبیه خود بر آید؛ مثلاً، تن به عبادات سنگین و انفاق اموالی که مورد علاقه اوست بدهد، اگر لقمه حرام یا مشتبهی خورده خویشتن را مقداری گرسنگی دهد، و اگر به زبان غیبت مسلمانی گشوده،

مدح او کند یا با سکوت، خود را تنبیه، یا با ذکر خدا آن را جبران نماید؛ اگر شخص فقیر و تنگدستی را کوچک شمرده و نسبت به او توهین کرده، مال فراوانی را به او ببخشد، و همچنین نسبت به سایر معاصی و تقصیرات در مقام جبران بر آید.)

برنامه عملی خودسازی^۱ حضرت آیت الله مصباح یزدی رحمه الله علیه

مهم‌ترین موارد مثبت این برنامه به این شرح است:

۱. عبادت، به‌ویژه نمازهای واجب را به موقع و با حضور قلب و اخلاص کامل انجام دهیم: **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ**؛^۲ به راستی که مؤمنان رستگار شدند، آنان که در نمازشان ترسان و فروتنند.

در صورت امکان، مقداری از وقت خود را به توجه قلبی اختصاص دهیم و برای آن وقت و محل مناسبی را در نظر بگیریم: **وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْاَصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ**؛^۳ پروردگارت را در دل خود، از روی تضرع و خوف، آهسته و آرام، صبح‌گاهان و شام‌گاهان یاد کن و از غافلان مباش! اشکی نیست که اعتیاد و روزمرگی عامل مؤثری در برانگیختن تمایلات فطری ارادی است، تا آنجا که چه‌بسا با انس گرفتن به لذتی، انسان از لذت‌های برتر نیز چشم می‌پوشد و لذتی را که بدان خو گرفته مقدم می‌دارد؛ گرچه می‌پذیرد که لذت‌های دیگر بهتر و برترند.

خوگرفتن به لذت‌ها، همان‌طور که می‌تواند برای انسان زیان‌بار باشد، می‌تواند ارزشمند و نجات‌بخش باشد. پس چه بهتر که ما به کارهای خیر خوگیریم که در این صورت اگر به دلیلی از انجام کارهای خیر بازماندیم؛ احساس ناراحتی و خسارت کنیم؛ چنان‌که کسی که به خواندن نماز شب انس یافته، اگر شبی نماز شبش قضا شود، روحش آزرده می‌گردد و احساس می‌کند سرمایه بزرگی را از کف داده است.

در این بین، عالی‌ترین و برترین لذت‌ها، انس دل به خدا و چشیدن مناجات اوست که در استمرار و تکرار توجه قلبی به خداوند حاصل می‌گردد و تداوم ذکر او، هم لذت انس با خدا را در دل انسان پدید می‌آورد و هم باعث بی‌اعتنا شدن به لذت‌های مادی می‌گردد. هم‌چنین نباید از انس یافتن به اموری که با خداوند ارتباط دارد غافل

۱. به سوی خودسازی، محمدتقی مصباح یزدی، صص ۳۵۸. ۳۵۱

۲. مؤمنون، ۲۰۱

۳. اعراف، ۲۰۵

بمانیم، نظیر مشرف شدن به حج و زیارت مشاهد مشرفه و علماء و رفت و شد با آن‌ها؛ چون این امور باعث افزایش انس با حضرت حق می‌گردند.

۲. انفاق و ایثار: بی تردید انفاق و نیز ایثار و بخشش چیزی که محبوب و مورد نیاز انسان است، بهترین وسیله برای دل‌کندن از لذایذ مادی و تطهیر و مصفا گشتن دل و مصون ماندن از آلودگی به دنیاست: **وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**^۱؛ کسانی که از بخل و آز نگاه داشته شوند ایشانند رستگاران.

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ^۲؛ هرگز به نیکی نخواهید رسید تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید.

حُدِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا....^۳؛ از اموالشان صدقه‌ای (زکات) بگیر تا بدان وسیله ایشان را تطهیر و تزکیه کنی. خداوند نمی‌فرماید از آن‌ها زکات بگیر تا اموالشان پاک گردد که اگر حق فقراء و سایرین و یا مال غصبی در آن است با زکات پاک گردد، بلکه می‌فرماید از آن‌ها زکات بگیر تا خودشان پاک و تزکیه گردند.

شاید نکته نهفته در آن بیان این است که دل بستگی به مال و دنیا، دل انسان را آلوده و بیمار می‌سازد و با پرداخت صدقه و زکات، از تعلق و دلبستگی انسان به دنیا کاسته می‌شود و علاوه بر مال، روح انسان نیز پاک می‌گردد.

البته این توجیه با وجه تسمیه‌ای که برای زکات ذکر کرده‌اند و آن را باعث پاک گشتن مال معرفی کرده‌اند، منافاتی ندارد و با آن قابل جمع است.

نباید از نظر دور داشت که نماز و انفاق اثر یکدیگر را کامل می‌کنند و شاید به همین مناسبت است که در قرآن شریف غالباً با هم ذکر شده‌اند: **وَجَعَلْنِي مُبَارِكًا أَيُّنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا**^۴؛ [حضرت عیسی، در گهواره در ضمن سخنان خود فرمود:] و مرا هر جا باشم با برکت ساخته و تا زنده باشم به نماز و زکات سفارش کرده است.

۳. همه روزه، بخشی از وقت خود را به فکر کردن اختصاص دهیم و درباره صفات و آیات الهی و هدف آفرینش و نعمت‌ها و احسان‌های بی پایان او، و هم چنین درباره تشخیص راه صحیح و طولانی بودن مسیر و کم بودن وقت و نیرو و کثرت موانع و بی‌ارزشی اهداف

۱. حشر، ۹

۲. آل عمران، ۹۲

۳. توبه، ۱۰۳

۴. مریم، ۳۱

دنیوی و محدود و مشوب بودن لذت‌های آن و مسبوق و ملحوق بودن آن‌ها به آلام و رنج‌ها و مصیبت‌ها، بیندیشیم.

هم چنین درباره سایر چیزهایی که انسان را در پیمودن راه بندگی تشویق می‌کند و از خود پرستی و دنیاپرستی باز می‌دارد، فکر کنیم: **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ**؛ همانا در این (امور) برای گروهی که بیندیشند نشانه‌هایی است.

۴. از آنجا که استحضار مفاهیم و اندوخته‌های ذهنی تأثیر شایانی در رفتار و نحوه عمل انسانی دارد، شایسته است جهت بهینه‌سازی و سالم‌سازی کردار و رفتار و نگرش‌های انسان، برنامه‌ای روزانه تنظیم کنیم برای قرائت و حفظ قرآن همراه با توجه و تدبّر در آن، و هم‌چنین مطالعه روایات و مواعظ و کلمات حکمت‌آمیز و احکام فقهی و دستورات اخلاقی؛ تا همواره هدف و راه صحیح برگرفته از آن‌ها در خاطر ما بماند و آگاهنده و مذکری برای خواست کمال جوی ما باشد: **وَلَقَدْ يَسْرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ**؛^۱ و هر آینه قرآن را برای پند گرفتن آسان ساختیم، پس آیا یاد آرنده و پند گیرنده‌ای هست؟ وقتی انسان سوره‌ای از قرآن را حفظ کرد و مفاهیم آن را به خاطر سپرد، پیوسته آن مفاهیم متعالی در ذهنش مرور می‌کنند و تأثر و تحول فکری او را بر می‌انگیزانند.

هم چنین اگر دایماً ذکر «الله اکبر» و «لا اله الا الله» که حاکی از عظمت، قدرت و احاطه وجودی خداوند و ستایش اوست. در گوش انسان طنین اندازد و شمیم جان فزای آن بر دل سایه افکند، خط بندگی خداوند فراروی انسان ترسیم و هموار می‌گردد و در آن صورت، او همواره می‌کوشد که در راستای خواست، اراده و رضایت خداوند حرکت کند.

از این جهت، در احوالات امام باقر (علیه‌السلام) آمده است که به‌جز مواردی که به گفتگو با دیگران و پاسخ گفتن به پرسش‌هایشان مشغول بودند، همواره ذکر «لا اله الا الله» را بر زبان داشته‌اند.

مهم‌ترین موارد منفی برنامه‌ی خود سازی به شرح زیر است:

۱. سعی کنیم که تعلق خاطر و دل بستگی به دنیا و مادیات نداشته باشیم و روحیه زهد و بی‌اعتنایی به دنیا را در خویش پرورانیم و توجه داشته باشیم که دلبستگی

۱. رعد، ۳

۲. قمر، ۱۷

انسان به مادیات و دنیا، انسان را سست اراده و زبون و سرسپرده دنیا می‌سازد و روحیه آزادگی و آزاداندیشی را از انسان می‌گیرد و مجالی برای تفکر در فرجام کار برای انسان باقی نمی‌گذارد.

اگر انسان به دنیا و لذت‌های آن انس گرفت، زایل ساختن آن انس و دل بستگی بسیار دشوار است و تنها افراد اندکی، با ریاضت و تلاش طاقت فرسا، بدان موفق می‌گردند. پس لازم است که انسان از آغاز سعی کند انس و وابستگی به دنیا و لذت‌های آن پیدا نکند و از تجملات بپرهیزد و ساده‌زیست باشد و تعلق خاطری به امکانات پیرامون خویش پیدا نکند، که اگر خسارتی به او وارد شد نگران و افسرده گردد.

در پرتو آنچه ذکر شد، انسان، رفته رفته، به مقام زهد و بی‌اعتنایی به دنیا که ویژگی و خصیصه ممتاز اولیای خداست دست می‌یابد و به پاس آن، به نعمت‌های پایدار و جاودان خداوند نایل می‌گردد؛ چنان که در طلیعه دعای ندبه می‌خوانیم:

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا جَرَى بِهِ قَضَاؤُكَ فِي أَوْلِيَائِكَ الَّذِينَ اسْتَخْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَدِينِكَ، إِذْ اخْتَرْتَ لَهُمْ جَزِيلَ مَا عِنْدَكَ مِنَ النَّعِيمِ الْمُقِيمِ الَّذِي لَا زَوَالَ لَهُ وَلَا اضمِحْلَالَ بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فِي دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدَّنِيَّةِ وَزُخْرُفِهَا وَزِبْرَجِهَا...؛

خداوندا، ترا بر آن چه بر دوستانت مقدر ساختی سپاس می‌گویم؛ کسانی که برای خود و ترویج دینت برگزیدی. آن گاه از نعمت‌های باقی و زوال ناپذیری که نزدت هست، بر آنان اختیار کردی؛ بعد از آنکه زهد و بی‌اعتنایی به مقامات و لذت‌ها و زر و زیور دنیای دون را بر آن‌ها شرط کردی.

از امام باقر (علیه السلام) روایت شده: «هرگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) آهنگ سفر داشتند، آخرین کسی که با او وداع می‌کردند فاطمه (سلام الله علیها) بود و هنگام بازگشت از سفر، اول به دیدار او می‌شتافتند. روزی علی (علیه السلام) غنیمتی به خانه آورد و به حضرت فاطمه (سلام الله علیها) سپرد. فاطمه (سلام الله علیها) آن را فروخت و با پولش دو دستبند نقره‌ای و پرده‌ای تهیه کرد و به سردر خانه آویخت. وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از سفر برگشتند و به خانه فاطمه (سلام الله علیها) رفتند و پرده و دستبندها را مشاهده کردند، بر جای خود نشستند و مدتی خیره خیره به دختر خود نگریستند و با او سخن نگفتند و برگشتند. فاطمه غمگین شد و گریست و چون علت را دریافت، پرده را از سر در خانه برداشت و دستبندها را نیز از دست خارج کرد و به پسرانش، حسن و حسین (علیهم السلام)، سپرد تا آن‌ها را نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) ببرند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) نور دیده گانش را در آغوش کشید و بوسید و دستور داد تا دستبندها را قطعه قطعه کرده و بین مهاجرین فقیر تقسیم کنند.

۲. در استفاده از لذت‌های مادی زیاده روی نکنیم که موجب انس و توجه نفس به لذت‌های حیوانی شود. بکوشیم که اعضاء و جوارح و به خصوص شکم خود را در کنترل خود داشته باشیم، چون اگر انسان برنامه منظمی در کمیت و کیفیت بهره‌برداری از لذت‌های حیوانی و استفاده از خوردنی‌ها نداشت و از جمله هر وقت خوردنی به دستش رسید، بدون حساب مصرف کرد؛ نمی‌تواند بر اراده خویش مسلط باشد و بی ارادگی در امر خوردن به‌عنوان یک عادت و شیوه مذموم به سایر کارها و برنامه‌های او نیز سرایت می‌کند و از آن پس، در تمام زمینه‌ها، نمی‌تواند در برابر موانع و جاذبه‌های مادی و شهوانی اراده و تصمیمی مناسب ارائه دهد.

البته برنامه‌ریزی ما در این زمینه باید مبتنی بر اعتدال و میانه‌روی باشد، چون همان طور که زیاده روی و افراط به چموش گشتن نفس و سلطه هواهای نفسانی و شهوات می‌انجامد، و تفریط در استفاده از نعمت‌ها، موجب ضعف و کسالت در انجام وظایف می‌گردد.

بنابراین، در همه امور، از جمله در عبادت، مطالعه، خوابیدن و استفاده از لذت‌های حیوانی، باید میانه‌روی و اعتدال داشت و از افراط و تفریط دوری گزید. مهم این است که سعی کنیم داعی ما در استفاده از نعمت‌های دنیوی، تهیه مقدمات سیر؛ یعنی سلامت و قوت و نشاط بدن برای عبادت و شکرگزاری باشد. روزه گرفتن و سیر نخوردن و کم گفتن و کم خفتن، با رعایت اعتدال و حفظ سلامت، برای توفیق در سیر الی الله و کاستن از انس به لذت‌های حیوانی نقش مهمی دارند.

۳. قوای حسی و خیالی را که می‌توانند با تداعی، منشأ انگیزش امیال حیوانی شوند کنترل کنیم؛ به‌ویژه چشم و گوش را از دیدن مناظر شهوت انگیز و شنیدن سخنان و صداهای باطل و سرگرم کننده حفظ کنیم و به‌طور کلی از آنچه توجه ما را به چیزهایی جلب می‌کند که مرضی خداوند نیستند، خودداری کنیم: **إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا**^۱؛ همانا گوش و چشم و دل از همه این‌ها بازخواست خواهد شد.

۴. اندیشه خود را از لغزشگاه‌های فکری باز داریم، به خصوص از مطالعه و بحث درباره شبهاتی که قدرت پاسخگویی به آن‌ها را نداریم خودداری کنیم. اگر احیاناً این

۱. اسراء، ۳۶

گونه شبهات به ذهنمان راه یافت و یا به گوشمان خورد، فوراً در صدد یافتن پاسخ قانع کننده برای آن‌ها برآییم:

وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا^۱؛ و خداوند (این حکم را) در قرآن بر شما نازل کرده که هرگاه شنیدید آیات الهی انکار و استهزاء می‌شوند، با ایشان ننشینید تا به سخن دیگری بپردازند (وگرنه) شما هم مثل آنان خواهید بود. همانا خداوند فراهم آورنده همه منافقان و کافران در دوزخ است.

هم چنین در حدیث وارد شده است:

مَنْ أَصْغَىٰ إِلَىٰ نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ الشَّيْطَانِ فَقَدْ عَبَدَ الشَّيْطَانَ. کسی که به گوینده‌ای گوش فرا دهد، او را پرستش کرده است، پس اگر گوینده از طرف خدا باشد، خدا را پرستش کرده و اگر از طرف شیطان باشد، شیطان را پرستش کرده است.

تأکید می‌کنیم که نباید در تنظیم و اجرای برنامه عملی خودسازی، رعایت اصل تدریج و اعتدال را از نظر دور داریم؛ یعنی هیچ‌گاه نباید فشار طاقت فرسایی را بر خود تحمیل کنیم، زیرا علاوه بر این که موجب عصیان و سرکشی نفس می‌شود. ممکن است زیان‌های بدنی و یا روانی جبران ناپذیری را به بار آورد.

بنابراین، بایسته است در طرح برنامه با شخص آگاه و قابل اعتمادی مشورت کنیم. از طرف دیگر، نباید در اجرای برنامه‌های حساب شده، سستی روا داریم و برای ترک آن‌ها بهانه جویی کنیم؛ زیرا تأثیر قابل توجه این برنامه‌ها در ادامه آن‌هاست. در هر حال، باید اعتمادمان به خدا باشد و توفیق خود را از او بخواهیم.

توصیه‌های رهبر حکیم و فرزانه‌ی انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای جهت خودسازی

۱. شما جوانان عزیز باید بدانید که امروز مسئولیت سنگینی بر دوش شماست و آن مسئولیت خودسازی است.
۲. خودسازی و مراقبت از خود، اساس همه‌ی کارهاست که می‌تواند ان‌شاءالله ما را هدایت کند و خدای متعال کمک می‌کند.
۳. عزیزان خودتان را در این دوران جوانی که آمادگی هست، از لحاظ معنوی و دینی بسازید.
۴. شما را دعوت می‌کنم به اخلاق. اخلاق یعنی چه؟ یعنی حلم و بردباری، صبر و مقاومت، صدق و صفا، شجاعت و فداکاری، طهارت و پاک‌دامنی و ... به اخلاق خودمان برسیم.
۵. توصیه می‌کنم شما و خودم را به تقوای الهی و خود نگهداری در مقابل گناه.
۶. توصیه می‌کنم شما را به حفظ عفت و پاکدامنی.
۷. تلاوت قرآن را روزانه فراموش نکنید و لُوی یک صفحه، و لُوی نیم صفحه. قرآن را هر روز بخوانید و با قرآن ارتباط برقرار کنید و مأنوس باشید.
۸. از دعاها غافل نشوید، دعاها را بخوانید، این دعاها مضامین فوق‌العاده‌ای دارند. توصیه می‌کنم به «صحیفه‌ی سجادیه» اهمیت بدهید. بخصوص «دعای پنجم» و «دعای بیستم» و «دعای بیست و یکم».
۹. خودتان را هم از لحاظ علمی و هم از لحاظ دانش فنی، مجهز و آماده کنید.
۱۰. فرصت ماه مبارک رمضان، ماه خودسازی را مغتنم بشمارید. بیماری‌های روحی، روانی، مُهلک و خطرناک یعنی مَنیّت‌ها، تکبّر‌ها، خودبینی‌ها، حسدها، تعدی‌ها، خیانت‌ها، لایبالی‌گری‌ها و ... فرصت علاج پیدا می‌کنند و قابل درمان می‌شوند.
۱۱. بزرگترین وظیفه‌ی منتظران امام زمان (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) این است که از لحاظ عزم و اراده و از لحاظ اخلاقی، علمی، عملی و معنوی، دینی و اعتقادی برای پنجه افکندن در پنجه زورگویان خود را آماده کنند.
۱۲. وظیفه‌ی بزرگ همه ما در این بُرهه‌ی حساس از زمان، جهاد معنوی است، جهاد اکبر است، جهاد با نَفَس است، خودسازی است. هَمّت کنیم به تهذیب و خودمان را تزکیّه و تطهیر کنیم. این جهاد از هر جهادی بزرگتر است.^۱

^۱ <http://www.Apparat.com>

مدت زمان برنامه‌ی خودسازی

استاد فرزانه حضرت آیت‌الله جوادی آملی در این خصوص فرموده‌اند:^۱ در طول سال آدم می‌تواند چله بگیرد ولی بهترین زمان برای انجام این کار، **اول ماه ذی‌القعدة تا دهم ماه ذی‌الحجه** است. در این چهل روز باید آدم مواظب و مراقبت دهانش باشد تا غذای حرام وارد شکمش نشود، مواظب و مراقب زبانش باشد که حرف‌های زشت و ناپسند نزند، غیبت کسی را نکند، تهمت نزند و ... باید مواظب و مراقب گوش‌هایش باشد که غیبت نشنود، آهنگ‌ها و موسیقی‌های مبتذل و حرام را نشنود و ... باید مواظب و مراقب چشمانش باشد که نگاه خیره و شهوت‌آلود به جنس مخالفش نکند، نگاه به فیلم‌های مبتذل و آلوده نکند و ... مواظب و مراقب دست‌هایش باشد و با آن‌ها کارهای ناپسند و حرام انجام ندهد و ... مواظب و مراقب پاهایش باشد با آن‌ها در جهت انجام کارهای خوب و خیر قدم بردارد و در جهت ظلم و ستم و خیانت و لگدمال کردن حقوق دیگران استفاده نکند.

اگر انسان به خدا ایمان داشته باشد و اراده کند این قدرکارهای خیر، خوب و حلال هست که آدم فرصت نمی‌کند به سراغ کارهای زشت و ناپسند برود. ایشان در ادامه می‌فرمایند:

از اول ماه ذی‌القعدة تا دهم ذی‌الحجه که اربعین موسای کلیم است، یک فصل مناسبی است برای اجرای برنامه خودسازی، این اربعین گیری، این چله نشینی که می‌گویند، همین است. وجود مبارک موسای کلیم چهل شبانه روز مهمان خدا بود. خداوند در سوره‌ی اعراف آیه ۱۴۲ می‌فرماید: «**وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَّمْنَاهَا بِعَشْرِ فَنَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَزْبَعِينَ لَيْلَةً**» «و ما با موسی، سی شب وعده گذاشتیم، سپس آن را با ده شب دیگر تکمیل نمودیم، به این ترتیب میعاد پرودگارش (با او)، چهل شب تمام شد».

خداوند می‌فرماید: به او وعده‌ی دیدار و ملاقات خصوصی دادیم، آمد به دیدار ما، اول سی شب بود، بعد ده شب اضافه کردیم، جمعاً شد چهل شب. در این چله نشینی و خودسازی هر ختمی هم که دوست دارید، می‌توانید بگیرید. برای برداشتن چله‌ی ذی‌القعدة قرائت یکی از اذکار و دعاها و سوره‌های زیر پیشنهاد شده است:

^۱ خبرگزاری شبستان، رسانه‌ی حوزه‌ی دین فرهنگ و اندیشه، قسمت اخلاق و معارف اسلامی

۱. قرائت سوره‌های فجر، فتح، محمد، یاسین، ملک، رحمان، طاه، حشر، حدید، صف، جمعه و تغابن.

۲. دعای جامعه کبیره، دعای جامعه صغیره، دعای معراج و دعای عهد.

۳. زیارت وارث، حدیث کساء، زیارت عاشورا، زیارت آل یاسین.

۴. ذکر لا إله إلا الله روزی ۱۰۰۰ مرتبه و ذکر صلوات روزی ۳۵۰ مرتبه و ذکر یا بصیر روزی ۳۰۳ مرتبه و ذکر استغفار روزی ۷۰ مرتبه.

۵. قرائت آیهی هشتاد سوره‌ی اسراء روزی ۱۰۰ مرتبه.

«... رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا

نَصِيرًا». «... پرودگارا، مرا (در هر کار) با صداقت وارد کن و با صداقت خارج ساز و از سوی خود حجتی یاری کننده برایم قرار بده».

برای گرفتن ختم می‌توانید چند تا سوره یا چند تا ذکر یا چند تا دعا و یا یکی از آن‌ها را انتخاب نمایید و مدت زمان استمرار آن باید در چهل روز انجام گیرد. در دعاهایتان فرج آقا زمان (عج) و شفای بیماران فراموش نشود.

مدت زمان برنامه‌ی خودسازی^۱ چهل روز می‌باشد. معروف است به چله‌نشینی. طبق آیه‌ی قرآن هر کس از درون خود آگاه است هم صفات خوب خود را می‌شناسد هم صفات بد خود را.

«بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» (آیه ۱۴، سوره‌ی قیامت) «بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است».

حال فرد با شناختی که از خود دارد می‌خواهد صفت زشت «غیبت کردن» را که برای او به‌صورت «ملکه» درآمده و به‌راحتی غیبت می‌کند. از روح و روان و جان خود پاک کند. برای این کار باید چهل روز برنامه‌ی خودسازی را اجرا کند. به چه صورت؟ به این صورت که در ابتدای روز (صبح) با خود شرط کند که امروز با توکل بر خدا می‌خواهم زبانم را کنترل و غیبت کسی را نکنم. به این مرحله در برنامه خودسازی «مشارطه» گفته می‌شود.

پس از آن در طول روز در محل کار یا محل درس یا در محل زندگی یا ... باید مراقب زبانمان باشیم که غیبت نکنیم. این مرحله در برنامه‌ی خودسازی «مراقبه» نام دارد. آخر شب قبل از رفتن به رختخواب در محلی که هیچ‌کس در آنجا نیست باید حضور پیدا کرده و اعمال

۱. مطالب از نگارنده می‌باشد.

و گفتارمان را مورد بررسی و محاسبه قرار دهیم و ببینیم آیا امروز موفق شدیم زبانمان را از غیبت کردن کنترل کنیم.

اگر توانسته بودیم کنترل کنیم و غیبت نکرده بودیم به خاطر این موفقیت شکر خدا را بجا می‌آوریم (الحمد لله رب العالمین) به رختخواب می‌رویم و می‌خواهیم. اما اگر خودمان را محاسبه کردیم و متوجه شدیم علی‌رغم اینکه مراقب بودیم اما چندین بار مرتکب غیبت شده‌ایم باید برویم سراغ مرحله‌ی بعدی برنامه‌ی خودسازی به نام «معاتبه» و خودمان را در آن خلوت و تنهایی با زبان مورد سرزنش قرار دهیم با حرف‌هایی که دوست نداریم دیگران به ما بگویند.

مثل، ای بی‌ارضة، ای ضعیف بدردنخور، ای ... بعضی‌ها به سرزنش زبانی قناعت نمی‌کنند و علاوه بر سرزنش زبانی، سراغ مرحله‌ی بعدی برنامه‌ی خودسازی به نام «معاقبه» می‌روند و خود را عملاً سرزنش می‌کنند و مورد عقوبت قرار می‌دهند. مثلاً تصمیم می‌گیرند یک روز، روزه بگیرند و برخی که توان روزه گرفتن ندارند خود را جریمه‌ی مالی می‌کنند. مثلاً برای هر غیبت پنجاه هزار تومان به فقیر می‌دهند. تا با این کار بتوانند بر آن صفت زشت غلبه کنند و دیگر مرتکب غیبت نشوند و این کار مانع غیبت کردن آن‌ها بشود. این برنامه را چهل روز باید ادامه دهیم تا با توکل بر خدا و صبر و استقامت بتوانیم موفق شویم هر روز مشارطه، مراقبه، محاسبه و اگر نیاز بود مراحل بعدی یعنی معاتبه و معاقبه.

پس از گذشت چهل روز این صفت زشت اخلاقی از روح و روان ما پاک خواهد شد و دیگر این عمل زشت را انجام نخواهیم داد. علمای علم اخلاق در برنامه‌ی خودسازی بر روی کنترل پنج ورودی که بر روی روح و روان انسان تأثیر می‌گذارند، تأکید مکرر دارند. چشم، گوش، زبان، شکم و عورت (اعضاء جنسی) که در بین این پنج مورد دوتای آن‌ها از اهمیت بیشتری برخوردار است، شکم و عورت و از بین این دو حفظ و کنترل شکم از خوردن غذاها و نوشیدنی‌های حرام از اهمیت بیشتری برخوردار است. برخی از بزرگان علم اخلاق سه مورد دیگر به پنج مورد قبلی اضافه کرده‌اند. «دست» و «پا» و «افکار».

گناهانی که انسان از راه چشم و دیدن مرتکب می‌شود. مثل چشم‌چرانی و مشاهده فیلم‌ها و صحنه‌های شهوت‌انگیز و ...

گناهانی که از راه گوش مرتکب می‌شود. شنیدن موسیقی‌های غیرمجاز و تحریک‌کننده یا شنیدن غیبت و ... گناهانی که انسان از راه زبان مرتکب می‌شود. غیبت، سخن‌چینی، تهمت زدن، دروغ، مسخره کردن دیگران، بددهنی (فُحش)، افشای اسرار دیگران، زخم‌زبان،

تهدید و ... گناهایی که انسان از راه شکم مرتکب می‌شود. خوردن غذا و آشامیدن نوشیدنی‌های حرام، مثل خوردن گوشت خوک و نوشیدن شراب و ...

گناهایی که انسان به وسیله‌ی اعضای جنسی خود مرتکب می‌شود. مثل دوستی و اختلاط با جنس مخالف و ارضای غریزه جنسی از راه نامشروع و ... گناهایی که انسان به وسیله‌ی دست مرتکب می‌شود. مثل دزدی اموال دیگران، کیف‌قاپی، زورگیری و نقشه‌ی دزدی کشیدن و ... گناهایی که انسان به وسیله‌ی پا مرتکب می‌شود. مثل رفتن به محیط‌های آلوده و شهوات‌انگیز. رفتن به محل تهیه‌ی مواد مخدر و روان‌گردان. رفتن به دنبال ناموس مردم و ...

گناهایی که انسان از راه افکار و اندیشه‌های نادرست به آن‌ها آلوده می‌شود و به آن‌ها دست می‌زند. مثلاً آبروی رقیب و همکار خود را با استفاده از دروغ یا تهمت زدن می‌برد و او را از صحنه‌ی رقابت خارج می‌کند یا فکر پلید دوستی و تجاوز به خانمی که همسر و فرزند دارد و متلاشی کردن زندگی او یا فکر پلید آدم‌کشی برای تصفیه حساب با طرف مقابل یا آتش زدن اموال او یا آدم‌ربایی و افکار پلید دیگری از این دست، وسواس فکری، سوء ظن و بدگمانی و ...

شایان ذکر است افکار و اندیشه‌های انسان خیلی وقت‌ها بروز و ظهور پیدا می‌کنند و انسان به آن‌ها عمل می‌کند. به همین دلیل باید انسان بتواند آن‌ها را تحت کنترل خود درآورد و در راه رسیدن به اهدافش به آن‌ها جهت صحیح و معقول بدهد و گرنه افکار منفی و پلید زندگی انسان را به نابودی می‌کشاند.

علمای اخلاق توصیه کرده‌اند قبل از ورود به برنامه‌ی خودسازی بهتر است ابتدا آگاهی‌مان را پیرامون آن صفت زشت با مطالعه‌ی یک کتاب خوب افزایش دهیم. مثلاً یک کتاب خوب پیرامون «غیبت» یا «دزدی» یا «چشم‌چرانی» یا ... مطالعه کنیم. در گام دوم، توصیه کرده‌اند در قالب دعا از خداوند توفیق عمل بخواهیم. «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي تَوْفِيقَ» خدایا شرایطی را برای ما فراهم کن تا بتوانیم با توکل بر خودت و توسل بر اولیائت با این صفت زشت اخلاقی مبارزه و آن را از روح و روانمان پاک کنیم.

در گام سوم، توصیه کرده‌اند علاوه بر توکل و صبر و بردباری در مسیر برنامه‌ی خودسازی هر روز صبح مُعَوِّذَتَین را تلاوت کنید (سوره‌ی فلق و سوره‌ی ناس) و همچنین آیات ۹۷ و ۹۸ سوره‌ی مؤمنون، قبل از خروج از خانه.

در پایان عاجزانه از خداوند متعال خواهانیم به همه ما توفیق عنایت فرماید همواره در یافتن نقاط ضعف و صفات زشت‌مان کوشا باشیم و با اجرای برنامه‌ی خودسازی در برطرف کردن آن‌ها موفق باشیم. زیرا که نفس اماره و شیطان دو دشمن درونی و بیرونی همواره در

کمین هستند تا ما را از مسیر حق منحرف کنند و لحظه‌ای ما را آسوده نمی‌گذارند. پناه می‌بریم به خدا «أَعُوذُ بِاللَّهِ» از مکر و حيله‌ی این دو دشمن قدار، بخصوص نَفْسِ اَمَّارَه که خود ورودی شیطان است. و اگر کنترل و مهار شود شیطان هم نمی‌تواند به اهدافش برسد و ما را از یاد خدا غافل کند.

«وَمَا أَبْرِيْ نَفْسِيْ اِنْ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْ اِنْ رَبِّيْ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ» (سوره یوسف: آیه ۵۳) «من هرگز خودم را تیرئه نمی‌کنم، که نفس (سرکش) بسیار به بدی‌ها امر می‌کند؛ مگر آنچه را پروردگارم رحم کند».

«اللَّهُمَّ لَا تَكَلِّبْنِي اِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ اَبَدًا»
«اللَّهُمَّ اجْعَلْ عَوَاقِبَ اُمُوْرِنَا خَيْرًا بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِهِ الطَّاهِرِيْنَ»

شیوه‌های پیشگیری از ردایل اخلاقی^۱

(برنامه خودسازی استاد نجارزادگان)

راه اصلی پیشگیری از ردایل اخلاقی، در گام اول درک توحید ناب است و در گام بعد درک ارزش گوهر جان. اگر انسان به ارزش وجود خویش پی‌برد، از آن مراقبت می‌کند. امیر مومنان می‌فرماید: برای شما بهایی جز بهشت نیست؛ پس خود را جز به بهشت نفروشید.

بنابراین گوهر جان بسیار گران‌بهاست و طبیعی است که از هر چیز پر بهایی باید سخت حراست نمود. قرآن کریم با صراحت به مومنان اعلام می‌دارد:
« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ ... »^۲: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خودتان بپردازید

این آیه هم پایه و اساس بُعد شناختی خویش است (آیات اَنْفُسِي) و هم اساس بُعد سازندگی (تزکیه نفس)، یعنی اگر انسان از خود واقعی‌اش فاصله گرفت، از این منبع بی‌کران معرفتی محروم می‌ماند و رشد و بالندگی‌اش نیز متوقف می‌شود.

سخن قرآن از لزوم نگهبانی جان: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خودتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن، مردم و سنگ‌هاست حفظ کنید.^۳

۱. رهیافتی به اخلاق و تربیت اسلامی، فتح‌الله نجارزادگان، صص ۲۳۰. ۲۲۳

۲. مائده، آیه ۱۰۵

۳. تحریم، آیه ۶

هشدار قرآن روشن‌ترین دلیل بروقوع این خطر حتمی است که اگر از جان مراقبت نشود، آتش آن را می‌ریزاید. شرط اول نگهبانی از جان، یافتن و شناختن اوست.

گام سوم، استعاذه

استعاذه در پناهگاه رفتن و پناه گرفتن است از شر شیطان، روح این عمل، توجه و اعتصام به حق تعالی است.

انسانی که هر دم مورد هجوم وسوسه‌ها و در معرض رذیلت‌هاست، همواره نیازمند پناهگاهی مطمئن است تا خاطرش را آسوده کند. استعاذه به همین معناست، یعنی پناهنده شدن به پروردگار از شر شیطان. در واقع روح استعاذه همان توجه و اعتصام به خداست؛ توجهی که اگر از سر صدق باشد، بلافاصله دشمن خناس را عقب می‌راند و به آدمی امنیت، آرامش، روحیه و قدرت می‌دهد. آیات متعددی از قرآن به این موضوع پرداخته‌اند:

اگر از شیطان وسوسه‌ای به تو رسد، به خدا پناه بر؛ زیرا که او شنوای داناست.^۱

بگو پروردگارا! از وسوسه‌های شیطان به تو پناه می‌برم و پروردگارا! از اینکه (آن‌ها) به پیش من حاضر شوند، به تو پناه می‌برم.^۲ البته این توصیه، تنها درباره‌ی خود انسان نیست، بلکه پناه دادن اعضای خانواده نیز سفارش شده است؛ زیرا شیطان در کمین خانواده، سهمیه‌ای از فرزندان را می‌طلبد^۳ و از همین رو مادرِ مریم علیها السلام فرزند و دودمانِ مریم را از شر شیطان به خدا پناه می‌دهد.^۴ در این باب روایات بسیاری وجود دارد، مثلاً در اوقات خاص مانند هنگام خروج از منزل و خواب.

گام چهارم، تقوا و دژسازی

آدمی در جایگاهی امن به‌سر نمی‌برد و همواره از هرطرف امکان حمله است.

۱. اعراف، آیه ۲۰۰

۲. مومنون، آیات ۹۸ و ۹۷

۳. اسراء، آیه ۶۴

۴. آل عمران، آیات ۳۷ و ۳۶

تعبیر قرآن کریم: شیطان از هر چهارطرف، روبه‌رو، پشت سر، راست و چپ حمله می‌کند.^۱

حال که شیطان از هرسو می‌تازد، باید دژی مستحکم ساخت تا جانمان را مصون دارد و آن دژ چیزی نیست جز تقوا. ساختن دژ و استحکامات برای تقوا یعنی حفظ حریم الهی در بیرون از جان، و نگاهداشت حرم الهی در درون جان. قرآن کریم تقوا را لباسی بر اندام جان آدمی می‌داند که آن را به‌خوبی می‌پوشاند و حراست می‌کند:

«... وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ...»^۲: ... بهترین جامه [لباس] تقواست ...

امام علی (علیه‌السلام) تقوا را دژی نفوذناپذیر معرفی می‌کند که رخنه در آن هرگز ممکن نیست: بندگان خدا! بدانید که تقوا و پارسایی، خانه‌ای است چون دژ استوار و نیرومند، و ناپارسایی [نیز] خانه‌ی بی‌بنیاد و خوار است که ساکنانش را از آسیب نگهبان نیست و کسی که بدان پناه برد نیز در امان نمی‌باشد.

بدانید که با تقوا می‌توان نیش [یا ریشه‌ی] خطاها را برید.

حضرت در خطبه‌ی دیگری فرمود: پرهیزگاری، امروز سپر و پناهگاه، و فردا راه بهشت است.

باید بکوشیم با تمرین تقوا، این دژ را مستحکم‌تر کنیم و سپری پولادین به‌وجود آوریم.

قرآن در زمینه تقوا دو دستور اکید دارد:

❖ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا آن‌گونه که حق پروا کردن از اوست، پروا

کنید ...^۳

❖ پس تا می‌توانید از خدا پروا بدارید و بشنوید و فرمان ببرید ...^۴

تقوا در همه وقت، همه‌جا و همه‌ی ابعاد (مانند تقوای اعضای بدن، تقوای سیاسی، تقوای اقتصادی، تقوای فردی و اجتماعی) توصیه می‌شود؛ زیرا هر جا این دژ آسیب ببیند، همان جا آغاز کار شیطان است. دشمن از هر سو در کمین است.

البته در جایی که حضور دشمن قطعی و حمله او بسیار نزدیک است، توصیه به تقوا به

مراتب بیشتر است. علاوه بر نقش حساس دژسازی، قرآن آثار و برکات فراوانی برای تقوا

۱. اعراف، آیه ۱۷

۲. اعراف، آیه ۲۶

۳. آل عمران، آیه ۱۰۲

۴. تغابن، آیه ۱۶

برشمرده است: مایه‌ی نجات از بن‌بست‌ها و دستیابی به رزق غیبی، عامل گشایش در کارها و پوشش زشتی‌ها، سبب بخشش لغزش‌ها و دستیابی به نیروی تشخیص حق از باطل و پاداش بزرگ.

گام پنجم، کنترل

همه‌ی رفتارها و گفتارها و پندارهایمان از برون و درون باید «کنترل» شود تا ردیلتی بر دل ننشیند. اگر انسان غفلت کند و از درهای جان خویش دژبانی نکند، شیطان نفوذ خواهد کرد. زبان (به‌عنوان در اصلی)، چشم، گوش، فکر و همه اعضا و جوارح، درهای ورودی به قلب‌اند و هرچه از این گذرگاه‌ها عبور کند، بر صفحه‌ی دل ثبت می‌شود؛ تا آنجا که سرتاسر دل را می‌پوشاند. قرآن می‌فرماید: «... آنچه مرتکب می‌شدند، زنگار بر دل هایشان بسته است.»^۱ در آغاز، دل آدمی زنگار ندارد، اما همین که ورود و خروج را کنترل نکرد، رفته رفته رفتارهای زشت، دل را بیشتر چرکین می‌کند.

امام علی (علیه‌السلام) فرمود: «**الْقَلْبُ مُصْحَفُ الْبَصَرِ**»: دل، صحیفه‌ی چشم است. از این روایت برمی‌آید که هرچه چشم دید، بر صفحه‌ی جان می‌نشیند و البته این تنها به چشم اختصاص ندارد، بلکه دیگر اعضای بدن نیز به همین صورت است.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

[خداوند] بر گوش واجب ساخته که از شنیدن آنچه خدا حرام کرده، دوری گزیند و از آنچه خدای عزوجل نهی فرموده و برای او حلال نیست و از شنیدن آنچه خدا را به خشم آورد، روگردان شود.... هرکالایی که بخواهد وارد مملکت جان شود، باید مجوز الهی داشته باشد، از این رو گناه و حتی فکر آن، کالای ممنوع است و اجازه‌ی ورود نخواهد داشت.

از همین روست که هرگاه از بزرگان توصیه‌ای برای خودسازی خواسته شده، آنان به مسئله‌ی «مراقبت» اهمیت داده‌اند. نقل است از علامه‌ی طباطبائی سؤال شد: برای خودسازی چه کنیم؟ ایشان سه بار فرمود: «**الْمُرَاقَبَةُ، الْمُرَاقَبَةُ، الْمُرَاقَبَةُ**».

این نوع کنترل و مراقبت، تنها درمورد نیروهای ناشناس بیرونی نیست، بلکه شامل خواهش‌های نفس درون نیز می‌شود. خداوند به داود (علیه‌السلام) هشدار می‌دهد از نفس پیروی مکن که تو را به بی‌راهه می‌برد:

۱. مطفین، آیه، ۱۴

ای داود! ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند...^۱

بنابراین به حکم عقل باید این موجود خطرناک درونی را لگام زد و زیر نظر داشت. امام علی (علیه السلام) در بیانی زیبا می فرماید: «وَأَعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُصْبِحُ وَلَا يُمَسِّي إِلَّا وَنَفْسُهُ ظَنُونٌ عِنْدَهُ، فَلَا يَزَالُ زَارِيًا عَلَيْهَا وَ مُسْتَزِيدًا لَهَا»: بندگان خدا! بدانید که مرد با ایمان، شب را به روز و روز را به شب نمی رساند، جز آنکه نفس خود را نزد خویش متهم می داند [به نفس خود سوءظن دارد]؛ پیوسته با آن عتاب دارد و گناهکارش می شمارد.

در جایی دیگر می گوید: خویشتن را [در خواسته های نفسانی] رخصت مدهید، تا آنکه شما را به راه ستمکاران و تبهکاران بکشاند.

گام ششم، محاسبه

محاسبه و ارزیابی برای شناخت ضعفها و جبران آنها و برای شناخت قوتها و تقویت آنهاست. البته در این محاسبه باید متوجه خطر مسامحهها و توجیهها بود. بعد از تقویت استحکامات و کنترل، نوبت به محاسبه و ارزیابی می رسد.

قرآن کریم می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا پروا دارید، و هرکسی باید بنگرد که برای فردا [خود] از پیش چه فرستاده است، و از خدا پروا کنید. در حقیقت، خدا به آنچه می کنید، آگاه است.^۲

بنابراین نگرستن به خود همان محاسبه نفس است که امام علی (علیه السلام) نیز بر آن تاکید دارد:

... آنان دفتر کردارشان را گشوده اند و برای محاسبه نفس آماده اند که چه کارهای بزرگ و کوچک را که بدان مأمور بودند، وا گذاشتند، یا از کارهایی بازداشته شدند، اما انجام دادند و کوتاهی کرده اند. بار سنگین گناهان خویش را بر پشت نهادند و در برداشتن آن به ناتوانی درافتادند.

^۱. سوره ی ص آیه ۲۶

^۲. حشر، آیه ۱۸

پس گریه‌شان شکسته در گلو، با ناله پرسیان و پاسخ‌گو به پروردگار خود فریاد برمی‌آورند پیشیمان‌اند و به گناه اعتراف دارند... این نوع محاسبه‌ی بدون توجیه و مسامحه، در باور این افراد در باره‌ی قیامت و صحنه‌های هولناک آن ریشه دارد.

امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: کسی که عرصه‌ی حشر را با تمام هول‌ها و سختی‌هایش در هر نفسی که می‌کشد، مشاهده می‌کند و به دیده‌ی دل، ایستادن در پیشگاه خدای جبار را می‌بیند، در این صورت خود را به پای میز محاسبه می‌کشد؛ آن چنان که گویی در عرصه‌ی قیامت خوانده شده و در میان گرفتاری‌های آن روز مورد پرسش قرار گرفته است. خداوند فرمود: **اعمال انسان را هر چند به کوچکی دانه‌ی خردلی هم باشد، می‌آوریم و به حسابش رسیدگی می‌کنیم.**

بی‌گمان هیچ‌کس از این نوع محاسبه زیان نمی‌کند، بلکه حتی برکت‌های بسیاری نصیبش می‌شود. او در فردای قیامت کارش به مراتب آسان‌تر می‌شود و در این دنیا نیز کاستی‌ها و ضعف‌هایش را می‌شناسد و با ترمیم و بازسازی بهانه‌ای به دست شیطان نمی‌دهد. در نتیجه، اصل در پیشگیری از رذایل، حراست از جان با استحکامات، کنترل و محاسبه و ارزیابی است تا قلب سالم بماند و مایه رستگاری در آخرت شود:

روزی که هیچ مال و فرزندی سود نمی‌دهد، مگر کسی که دلی پاک به سوی خدا

آورد.^۱

راهکارهای درمان رذایل

راهکار عمومی درمان تمام رذایل در گام نخست «توبه» و «استغفار» است.

توبه^۲

توبه اساسی‌ترین راهکار برای اصلاح جان و درمان رذیلت‌هاست. **حقیقت توبه، پیشیمانی از انجام معصیت است.** توبه افزون بر آن که خود، عبادت است، آثار فراوانی نیز از جمله انباشته نشدن گناهان دارد.

خدای تعالی می‌فرماید: «... **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ**»^۳: خداوند، توبه‌کنندگان و پاکان را دوست می‌دارد.

^۱. شعرا، آیات ۸۹ و ۸۸

^۲. رهیافتی به اخلاق و تربیت اسلامی، فتح‌الله نجارزادگان، صص ۲۳۸، ۲۳۵

^۳. بقره، آیه ۲۲۲

از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است: توبه کننده دوست خداست و کسی که از گناه توبه کند، مانند کسی است که هیچ گناهی برای او نباشد.

خداوند سه چیز برای توبه کنندگان قرار داده که اگر یکی از آن‌ها را به جمیع اهل آسمان و زمین عطا می فرمود، به سبب آن نجات می یافتند:

۱. خداوند توبه کنندگان را دوست می دارد؛
- چنان که امام کاظم علیه السلام فرمود: دوست ترین بندگان نزد خدا توبه کنندگان اند.
۲. فرشتگان حاملان عرش و فرشتگان پیرامون عرش برای توبه گران طلب آمرزش می کنند.
۳. خداوند آمرزش و رحمت خود را برای توبه کنندگان قرار داده است.

حقیقت توبه، پشیمانی از انجام معصیت است و تا چنین نشود، توبه واقعی حاصل نشده است. بنابراین تا این سوز و گداز و اندوه و خوف بر جان کسی نیفتد و آتش حسرت و پشیمانی در دلش شعله ور نشود، توبه‌ی کامل صورت نگرفته است.

در واقع حال بنده‌ی گنهکار، حال یک انسان متوقع نیست و خود را سزاوار عفو و گذشت نمی شناسد، اما چشم طمع به رحمت بی پایان حق دارد و با خودشکنی و حسرت و اندوه و از روی صدق و خلوص، به سوی پروردگار باز می گردد.

افزون بر توبه، امور دیگری نیز در شستشوی آلودگی‌ها موثرند؛ مانند صدقه به ویژه صدقه‌ی پنهانی،^۱ دوری از گناهان کبیره،^۲ هجرت و جهاد در راه خدا،^۳ کارهای نیک و شایسته همراه با ایمان،^۴ تقوای الهی،^۵ پیروی از سنت پیامبر و اهل بیت علیهم السلام و رسیدن به فریاد در ماندگان و بازکردن گره‌های رنج دیدگان.

امام علی علیه السلام فرمود: از کفاره‌ی گناهان بزرگ، به فریاد رسیدن فریادخواه و بازکردن گره [از کار] رنج کشیده است.

۱. بقره، آیه ۲۷۱؛ توبه، آیه ۱۰۳

۲. نساء، آیه ۳۱

۳. آل عمران، آیه ۱۹۳؛ صف، آیه ۱۰

۴. تغابن، آیه ۹

۵. انفال، آیه ۲۹؛ احزاب، آیات ۷۱ و ۷۰

استغفار^۱

استغفار، طلب پوشاندن رذیلت‌هاست که آثار دنیوی و اخروی متعددی دارد. استغفار به معنای طلب غفران و پوشاندن زشتی‌ها و آلودگی‌هاست؛ پوششی که همواره مورد نیاز است، تا بوی تعفن گناه را از بین ببرد و آدمی را در قیامت رسوا نکند.

نگاه قرآن به استغفارکنندگان نگاهی از سر مهر و لطف است؛ آن هم با ضمانت قطعی پذیرش پروردگار که می‌فرماید: « وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا »^۲: هرکس کار بدی کند یا بر خویشتن ستم ورزد، سپس از خدا آمرزش بخواهد، خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت.

شیطان با تمام توان وسوسه می‌کند تا آدمی از بازگشت و آمرزش مأیوس و بی‌پناه شود، اما آنقدر روزنه‌های امید و نجات بر روی آدمی گشوده است و به وی وعده‌ی پذیرش و لطف داده‌اند که هرگز یأس به خود راه ندهد.

امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: به کسی که چهار چیز داده‌اند، از چهار چیز محروم نشده است؛ به کسی که دعا داده‌اند، از اجابت محروم نشده است و به کسی که توبه داده‌اند، از پذیرش توبه‌اش محروم نشود؛ به کسی که استغفار داده‌اند، از آمرزش نومیدش نمایند و کسی را که شکر و سپاس به او داده‌اند، از افزونی [نعمت‌ها] نومیدش نکنند.

هر چند برای درمان رذیلت‌ها نسخه‌هایی مقطعی وجود دارد، درمان قطعی آن‌ها در گرو معرفت، باور به خدا و خودشناسی است. کسی که خدا را باور کند و به معرفت خویش نایل گردد، به این حقیقت می‌رسد که هر چه هست، از خداست و وجود او سراسر فقر است و چیزی ندارد تا بخواهد به آن بنازد، یا بخل بورزد، یا دیگران را به آن تحقیر کند، یا بر آنان خشم گیرد و

او چون مقسّم روزی‌ها را خدا بداند، از حسادت دست می‌شوید و از سویی چون نظارت دائم حق تعالی و رحمت‌های بیکران او را حس کند، از ناامیدی و افسردگی نجات می‌یابد و

.....^۳

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

۱. رهیافتی به اخلاق و تربیت اسلامی، فتح‌الله نجارزادگان، ص ۲۳۹

۲. نساء، آیه ۱۱۰

۳. رهیافتی به اخلاق و تربیت اسلامی، فتح‌الله نجارزادگان، ص ۲۵۳



شکل شماره ۲۱

کتابنامه

- قرآن کریم، ترجمه‌ی ناصر مکارم شیرازی، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۳۷۳ ش.
- نهج البلاغه، ترجمه‌ی محمد دشتی، قم، نشر مشهور، ۱۳۷۹ ش.
۱. انصاری، محمدعلی، گلبانگ رهایی، مشهد، انتشارات بیان هدایت نور، ۱۳۹۴ ش.
 ۲. ابن منظور، ابوالفضل، لسان العرب، تصحیح احمد فارس، بیروت، انتشارات دارالفکر، ۱۴۱۴ ق.
 ۳. ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی، معانی الاخبار، ترجمه‌ی عبدالعلی شاهرودی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷ ش.
 ۴. _____، التوحید، قم، انتشارات جامعه مدرسین، بی تا.
 ۵. _____، امالی، ترجمه آیت الله کمره‌ای، تهران، کتابخانه اسلامی، ۱۳۶۲ ش.
 ۶. _____، علل شرایع، قم، انتشارات داور، ۱۳۸۵ ش.
 ۷. _____، الخصال، ترجمه احمد فهری، تهران، انتشارات اسلامی، بی تا.
 ۸. _____، من لایحضره الفقیه، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ ق.
 ۹. _____، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، قم، انتشارات شریف رضی، ۱۳۶۴ ش.
 ۱۰. _____، عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، تصحیح مهدی حسینی لاجوردی، تهران، نشر جهان، ۱۳۷۸ ق.
 ۱۱. ایزوتسو، توشی هیکو، مفاهیم اخلاقی و دینی، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، نشر فروزان، سال ۱۳۸۸ ش.
 ۱۲. امام صادق علیه السلام، مصباح الشریعه، ترجمه حسن مصطفوی، تهران، انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۶۰ ش.
 ۱۳. انوری، حسن، فرهنگ فشرده اخلاق، قم، انتشارات سخن، سال ۱۳۹۳ ش.
 ۱۴. اسماعیلی، عباس، فرهنگ اخلاق، قم، انتشارات مسجد جمکران، سال ۱۳۸۳ ش.
 ۱۵. احسان بخشی، صادق، آثار الصادقین، رشت، انتشارات صادقین، سال ۱۳۵۷ ش.
 ۱۶. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ترجمه حسن زاده، قم، انتشارات آل علی (علیه السلام)، ۱۳۸۲ ش.
 ۱۷. آمدی، عبدالواحد، تزییف غرر الحکم و درر الکلم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸ ش.
 ۱۸. _____، شرح غرر الحکم و درر الکلم، ترجمه خوانساری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۰ ش.
 ۱۹. _____، غرر الحکم و درر الکلم، تحقیق میرسید جلال الدین محدث، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۰ ش.
 ۲۰. برجی، یعقوب علی، دنیا و آخرت از دیدگاه قرآن، تهران، انتشارات آموزش کشاورزی، ۱۳۸۶ ش.
 ۲۱. _____، خدمت‌رسانی از دیدگاه قرآن، تهران، انتشارات آموزش کشاورزی، ۱۳۸۸ ش.
 ۲۲. برهانی، مجتبی، فاطمه سلام الله علیها تجلیگاه انوار آفرینش، قم، انتشارات بیت الاحزان، سال ۱۳۹۳ ش.
 ۲۳. بلخی، جلال الدین محمد (مولوی)، مثنوی معنوی، تهران، انتشارات پژوهش، ۱۳۷۷ ش.

۲۴. پاینده، ابوالقاسم، **نهج الفصاحه**، تهران، نشر دنیای دانش، ۱۳۸۲ ش.
۲۵. جمعی از نویسندگان، **فرهنگ شیعه**، قم، کتابخانه مدرسه فقاقت، ۱۳۸۶ ش.
۲۶. جمعی از نویسندگان، **تفسیر موضوعی قرآن کریم**، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۹۲ ش.
۲۷. جوادی آملی، عبدالله، **تفسیر تسنیم**، تحقیق حسن واعظی محمدی و دیگران، قم، انتشارات اسراء، ۱۳۸۸ ش.
۲۸. _____، **مراحل اخلاق در قرآن کریم**، تحقیق علی اسلامی، قم، انتشارات اسراء، ۱۳۸۷ ش.
۲۹. جبل عاملی، زین الدین، **التنبیهات**، مشهد، انتشارات مجمع البحوث الاسلامیه، بی تا.
۳۰. حسینی راوندی، فضل الله، **نوادیر**، قم، مؤسسه دارالکتاب، بی تا.
۳۱. حرّ عاملی، محمد بن حسن، **وسایل الشیعه**، قم، انتشارات آل البيت، ۱۴۰۹ ق.
۳۲. حلّی، احمد بن محمد، **عدة الداعی**، تهران، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۳۳. حسینی طهرانی، محمدحسین، **معادشناسی**، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۶۰ ش.
۳۴. خنیفر، حسین، **مدیریت زمان**، قم، انتشارات نصاب، سال ۱۳۹۰ ش.
۳۵. خمینی، روح الله، **چهلم حدیث**، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ۱۳۷۵ ش.
۳۶. داودی، محمد، **اخلاق اسلامی**، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۶ ش.
۳۷. دیلمی، احمد و آذربایجانی، مسعود، **اخلاق اسلامی**، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۰ ش.
۳۸. دیلمی، حسن بن محمد، **اعلام الدین**، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۸ ق.
۳۹. رهبر، محمد تقی و رحیمیان، محمد حسن، **اخلاق و تربیت اسلامی**، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۰ ش.
۴۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، **المفردات**، تحقیق محمد سید کیلانی، تهران، انتشارات المرتضویه، ۱۳۳۲ ش.
۴۱. رضائی، رضا، **اخلاق و عرفان**، قم، انتشارات مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی، حوزه‌ی علمیه، ۱۳۸۳ ش.
۴۲. رفیعی، ناصر، **سلسله سخنرانی‌ها**، قم، انتشارات عطش، سال ۱۳۹۲ ش.
۴۳. سیاح، احمد، **فرهنگ بزرگ جامع نوین**، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۸ ش.
۴۴. سروی مازندارانی، محمد صالح بن احمد، **شرح الکافی**، تحقیق و تصحیح ابوالحسن شعرانی، تهران، نشر المکتبه الاسلامیه، ۱۳۸۲ ش.
۴۵. سبحانی، فخر، قاسم، **انعکاس اعمال در دنیا**، قم، انتشارات فیضیه، ۱۳۸۰ ش.
۴۶. سادات، محمدعلی، **اخلاق اسلامی**، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۹۰ ش.
۴۷. _____ و جواهریان، محمدعلی، **بینش اسلامی سال اول دبیرستان**، تهران، انتشارات فراهانی، ۱۳۶۰ ش.
۴۸. سلطانی، غلامرضا، **تکامل در پرتو اخلاق**، قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.
۴۹. سعدی شیرازی، مصلح بن عبدالله، **کلیات سعدی**، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران، نشر طلوع، ۱۳۷۱ ش.
۵۰. شریفی، احمد حسین، **آئین زندگی (اخلاق کاربردی)**، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۹۳ ش.
۵۱. شبّر، عبدالله، **اخلاق**، ترجمه محمدرضا جباران، قم، انتشارات هجرت، ۱۳۸۴ ش.
۵۲. طباطبایی، محمدحسین، **تفسیر المیزان**، ترجمه موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ ش.

۵۳. _____، **انسان از آغاز تا انجام**، قم، انتشارات بوستان کتاب، ۱۳۸۸ ش.
۵۴. طبرسی، فضل بن حسن، **مجمع البیان**، تحقیق محمد جواد بلاغی، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
۵۵. _____، **مکارم الاخلاق**، قم، انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ ق.
۵۶. علیزاده، مهدی و همکاران، **اخلاق اسلامی**، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۹۰ ش.
۵۷. عامل، بهاء‌الدین، **العروة الوثقی**، قم، کتابفروشی بصیرتی، ۱۳۹۰ ق.
۵۸. فاطمی، حسن، **جامع الدرر**، اصفهان، بی‌نا، ۱۳۲۹ ش.
۵۹. فهری، احمد، **بحثی پیرامون عجب و ریا**، تهران، انتشارات نهضت زنان مسلمان، ۱۳۵۹ ش.
۶۰. فخر رازی، محمد بن عمر، **تفسیر کبیر**، قم، نشر مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۱ ق.
۶۱. فرات کوفی، ابراهیم، **تفسیر فرات الکوفی**، تحقیق محمد کاظم محمودی، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۶۲. قرائتی، محسن، **پرتوی از اسرار نماز**، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۹ ش.
۶۳. _____، **تفسیر نور**، تهران، انتشارات مؤسسه در راه حق، ۱۳۷۶ ش.
۶۴. قمی، عباس، **سفینه البحار**، قم، انتشارات اسوه، ۱۳۵۹ ش.
۶۵. _____، **نزهت النواظر**، ترجمه کتاب معدن الجواهر از محمد بن علی کراچکی، مشهد، انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۹۰ ش.
۶۶. قریشی، علی اکبر، **قاموس قرآن**، تهران، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، بی‌تا.
۶۷. کلینی، محمد بن یعقوب، **کافی**، ترجمه و توضیح سید مهدی آیت‌اللهی، تهران، انتشارات جهان آرا، ۱۳۸۶ ش.
۶۸. کلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش.
۶۹. _____، **اصول کافی**، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۱ ق.
۷۰. لیثی واسطی، علی بن محمد، **عیون الحکم و المواعظ**، تحقیق حسین حسینی بیرجندی، قم، انتشارات دار الحدیث، ۱۳۷۶ ش.
۷۱. مصباح یزدی، مجتبی، **فلسفه اخلاق**، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۱ ش.
۷۲. مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، **اخلاق در قرآن**، قم، انتشارات امام علی (ع)، ۱۳۸۷ ش.
۷۳. _____، **تفسیر نمونه**، تهران، نشر دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۲ ش.
۷۴. مجلسی، محمدباقر، **بحار الانوار**، تهران، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲ ش.
۷۵. مصاحب، غلامحسین، **دائرة المعارف فارسی**، تهران، انتشارات فرانکلین، ۱۳۸۱ ش.
۷۶. مظاهری، حبیب‌اله، **درسهایی از اخلاق**، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۶ ش.
۷۷. مهدوی کنی، محمدرضا، **اخلاق عملی**، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۲ ش.
۷۸. مشکینی، علی، **درس‌های اخلاق**، ترجمه علیرضا فیض، قم، انتشارات الهادی، ۱۳۷۶ ش.
۷۹. محمدی ری‌شهری، محمد، **منتخب میزان الحکمه**، ترجمه حمید رضا شفیعی، قم، انتشارات دارالحدیث، ۱۳۷۰ ش.
۸۰. _____، **میزان الحکمه**، قم، مؤسسه فرهنگی دارالحدیث، ۱۳۷۵ ش.
۸۱. معین، محمد، **فرهنگ معین**، یک جلدی بر اساس فرهنگ شش جلدی، تهران، انتشارات میلاد، ۱۳۸۷ ش.
۸۲. _____، **فرهنگ فارسی**، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۴ ش.

۸۳. مصطفوی، حسن، **التحقیق فی کلمات القرآن**، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۵ ش.
۸۴. مطهری، مرتضی، **سیری در نهج البلاغه**، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۷۷ ش.
۸۵. _____، **عدل الهی**، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۸۶ ش.
۸۶. مصباح یزدی، محمدتقی، **به سوی خود سازی**، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۱ ش.
۸۷. _____، **به سوی او**، تحقیق و نگارش محمد مهدی ناردی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۶ ش.
۸۸. _____، **اخلاق در قرآن**، تحقیق و نگارش محمدحسین اسکندری، قم، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۶ ش.
۸۹. _____، **جرعه‌ای از دریای راز**، قم، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۳ ش.
۹۰. _____، **بیست و هشت گفتار**، قم، انتشارات مؤسسه در راه حق، ۱۳۶۱ ش.
۹۱. _____، **اخلاق اسلامی**، تنظیم حسن صادقی، قم، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۳ ش.
۹۲. محمد بن نعمان، ابی‌عبدالله، **الاختصاص**، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه مدرسین، بی- تا.
۹۳. نجارزادگان، فتح‌الله، **رهیافتی بر اخلاق و تربیت اسلامی**، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۶ ش.
۹۴. نراقی، مهدی، **جامع السعادات**، ترجمه جلال‌الدین مجتبیوی، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۷۰ ش.
۹۵. نراقی، احمد، **معراج السعاده**، تهران، انتشارات هجرت، ۱۳۷۴ ش.
۹۶. نصری، عبدالله، **مبانی انسان شناسی در قرآن**، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی، علامه طباطبایی، ۱۳۶۸ ش.
۹۷. وکیلی، حسین علی، **فرهنگ فارسی به فارسی**، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۸۳ ش.
۹۸. هاشمی رفسنجانی، اکبر، **فرهنگ قرآن**، قم، انتشارات بوستان کتاب، ۱۳۸۶ ش.
۹۹. _____، **تفسیر راهنما**، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱ ش.

مقالات

۱۰۰. جمعی از نویسندگان، «**مطالعات قرآن و حدیث**»، تهران، مجله‌ی تحقیقات علوم قرآن و حدیث، سال یازدهم، شماره ۳ (پیاپی ۲۳)، ۱۳۹۱ ش.
۱۰۱. زاهدی، عبدالرضا، «**زهد و ساده زیستی و نقش آن در رشد فردی و اجتماعی**»، قم، مجله‌ی معرفت اخلاقی، سال چهارم، شماره ۲ (پیاپی ۱۴)، پاییز و زمستان ۱۳۹۲ ش.

منابع الکترونیک

- سایت رسمی مرکز تنظیم آثار آیت‌الله بهجت (ره) <http://bahjat.ir>
- سایت رسمی پایگاه اطلاع رسانی آثار آیت‌الله مصباح یزدی (ره) <http://mesbahyazdi.ir>
- سایت رسمی پرسمان دانشگاهیان <http://porseman.org>
- سایت پاسخگویی به سؤالات و شبهات <http://www.x-shobhe.com>
- سایت دانشنامه‌ی اسلامی اهل‌البیت <http://wiki.ahlolbait.com>
- سایت مرکز آموزش تخصصی تفسیر و علوم قرآن <http://www.matquran.com>
- سایت قادر، نرم افزار اندرویدی راه امام، مجموعه‌ای از بیانات مقام معظم رهبری <http://www.ghadeer.org>
- سایت مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن استاد قرآنی <http://gharaati.ir>
- سایت حوزه، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی <http://www.hawzah.net>
- پایگاه اطلاع رسانی علوم قرآنی و حدیث <http://www.Olumehadis.blogfa.com>
- پرتال جامع علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی <http://www.Ensani.ir>
- سایت ویکی‌فقه، رسانه حوزه‌ی دین، فرهنگ و اندیشه <http://wikifegh.ir>
- سایت رسمی پیام خوب برای بنده‌های خوب (اعلیٰ علیین) <http://payamekhoob.blogfa.com>
- پایگاه اطلاع رسانی دفتر استاد حسین انصاری (عرفان) <http://www.Erfan.ir/farsi>
- پرتال جامع علوم و معارف قرآن <http://www.Maarefquran.org>
- سایت رسمی خبرگزاری تسنیم نیوز <http://www.tasnimnews.com>
- سایت رسمی اسلام کوئست نت <http://www.islamquest.net>
- سامانه پرسمان دروس معارف دانشگاهیان <http://maaref.porsemani.ir>
- سایت رسمی مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات حوزه علمیه قم <http://www.andisheqom.com>
- سایت رسمی بیتوته، جامع‌ترین سایت خبری <http://www.beytoote.com>
- سامانه اخلاقی پرسمان، سامانه رسمی دانشگاهیان <http://akhlagh.porsemani.ir>
- سایت رسمی تبیان، مؤسسه فرهنگی و اطلاع رسانی، دستیار هوشمند زندگی <http://www.tebyan.net>
- پایگاه اطلاع رسانی دفتر آیت‌الله مکارم شیرازی <http://www.makarem.ir>
- پایگاه مجلات تخصصی «نورمگز» بزرگترین بانک مقالات علوم انسانی و اسلامی <http://www.noormags.ir>
- سایت رسمی خبرگزاری شبستان <http://www.shabestan.ir/detail/news>
- وبلاگ مسجد، مقالات، پژوهش‌ها و تحقیقات و مطالب مفید <http://masjed14.blogfa.com>
- توصیه‌های حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در باره خودسازی <http://www.aparat.com>